[illegible]

اما بعد چون اخبار متواتر المعنی و آثار بی عدد و احصا در نهی و منع تفسیر کتاب
کریم و تاویل قرآن عظیم بآرای فاسده سقیم و افکار باطله عقیمه وارد شده از رسول
مختار و ائمه اطهار علیهم السلام والتحیة والاکرام [illegible] و وصول [illegible]
داعی [illegible] فقیر [illegible] محمد رضا بن عبد الحسین [illegible]
[illegible] تالیف کتابی [illegible] و تصنیف تفسیری [illegible]
چون [illegible] سال [illegible] ذو الجلال [illegible]
اهل بیت [illegible] و احادیث [illegible] در تفسیر کلام مبین متین [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] اجمال [illegible]
[illegible] رسید که [illegible]
[illegible]
[illegible] کتابی [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] مقدمه در
[illegible] شریف [illegible]
[illegible] من الله الاعانة والتوفیق [illegible] در تفسیر آیاتی که در قرآن [illegible]
اذا رایتم [illegible] الشهوة [illegible] الله علیم حکیم ۵
[illegible] خدای که دانای حکیم است یعنی
کارهای [illegible] الذین امنوا [illegible] یعنی [illegible]
آورند [illegible] علی علیه السلام [illegible] و عملوا الصالحات لهم اجرهم عند ربهم
کردند کارهای نیکو [illegible]
و لا خوف علیهم [illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible] ابابکر و عمر [illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
[illegible] ان اغلالا علی [illegible] المخلدون فی النار [illegible]

علی یا کنی شدن میباشند همیشه در آتش دوزخ ابد الابدین و دهر
الداهرین همیشه و همیشه‌ها یعنی شیعیان علی علیه السلام همیشه بهشت خواهند
بود سورة فاتحة الکتاب اعوذ بالله باز میدارم خود را [illegible] که
پنهانست از [illegible] و [illegible] و همتها و او راست [illegible] داشتن [illegible] چه او آفریننده این
جملست و حیرانند خلایق در شأن او از دریافت حقیقت و چگونگی او و پناه میبرند
بوی و یاری میجویند از وی از هر چه میترسند و میپرهیزند و [illegible] میکنند در
وقت حاجتها و سختیها چون قطع امید از دیگران شود و سزاوار نیست عبادت [illegible]
فریاد رس دادخواهان و بر آرنده حاجات خواهشمندان [illegible] که [illegible] گرفته است
مر پنهان و آشکار را یا الف اشاره [illegible] یعنی نعمتهای الهی است بر خلق در باب دوستی
اهل بیت پیغمبر [illegible] با نکه لازم ساخته است آنرا بر خلق و [illegible] یعنی خواری
دشمنان ایشان السمیع شنوا است آشکار و پنهان و سخنان نیکان و شنوا است آشکار
و پنهان و سخنان نیکان و بدان [illegible] بلکه انچه که پنهان نیست او شنیده
العلیم و داناست بکارهای نیکوکاران و بدکاران و بهر چه بوده و خواهد بود و
نخواهد بود که اگر شود چون خواهد شد [illegible] از راه بهم رسیدن علم بعد از
نادانی بلکه انچه که [illegible] من الشیطان از شیطان که دور است از همه
چیزها الرجیم رانده شده [illegible] زده شده با لعنتها در زمان غیبت و
سنگهای مؤمنان در زمان ظهور حضرت صاحب الامر ع یا از شیطانی که اسم او رجیم است
و بدترین شیطانها است بسم الله الرحمن علامت و نشان میکنم بر خود [illegible]
و نشانی از علامتهای خدای و آن بندگیست [illegible] یاری میجویم در همگی امور خود بخدا یا آنکه
بسم [illegible] اشاره بیها یعنی [illegible] و سین سنا یعنی نور او و میم ملک یعنی پادشاهی یا
مجد یعنی بزرگی و الرحمن که مهربان و رحم کننده است بر همگی خلایق در همه وقت بدادن
رزق که آنرا باز نمیگیرد هر چند که ایشان خود را از طاعت او باز گیرند و یکی از رحمتهای
او اینست که قوت و محبت داده [illegible] آزاد [illegible] که ایشان [illegible] نبخشیده

و در بعضی جهت حرکت و [illegible] خود را با ایشان داده چون پدران [illegible]
یا آنکه [illegible] یعنی خویشان نزدیک جوید [illegible]
از هر که از خویشان دوری کند [illegible] پیغمبر صلعم و مؤمنان [illegible] تا
آنحضرت [illegible] الرحیم و رحم کننده است بر کافران در دادن روزی که [illegible]
مؤمنان در دین و دنیا و آخرت که [illegible] ایشان [illegible]
خود جدا [illegible] بر ایشان مهربان ساخته بود [illegible]
این رحمت [illegible] نه رحمت دیگر و رحمت میکند [illegible]
خواهند [illegible] سوره در شان محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
و مخصوص ایشانست پیغمبر باید که الحمد لله بگویند ای محمد و ای امت محمد شکر خدا
بر نعمتها که [illegible] بهترین پیغمبران و امت [illegible] بهترین امتها کردانید و ما را
بیش از خلق [illegible] در کتابهای خود عزیز یاد کرده رب که صاحب [illegible]
و روزی [illegible] العالمین [illegible]
[illegible] در حرکت آمده و نگاه داشته و تدبیر کرده و قسمت [illegible] هر یکی [illegible]
بر هر کاری [illegible] نگاه داشته [illegible] گذاشته و هر کس را بجا
آن ساخته که اگر [illegible] چنانکه [illegible]
و هر چه از نگاه داری [illegible] و از ایشان آنچه حد است هم
[illegible] آسمان و زمین [illegible] و این کلمه عام است الرحمن و مهربان
و رحم کننده است بر همگی خلایق در همه وقت الرحیم و رحم کننده است بر مؤمنان
چنانچه بیان [illegible] مالک و صاحب تصرف و قادر بر [illegible]
انداختن یوم الدین روز حساب و جزاست آن روز ظهور حضرت صاحب الزمان علیه
صلوات الرحمن [illegible] قیامت [illegible] روز خدای داده [illegible] حکم میکند [illegible] و ظالمان [illegible]
کنند [illegible] ایاک نعبد
خطاب با خدای یعنی بگویید [illegible] عبادت و طاعت میکنیم

ای نعمت بخش به تنهائی از روی اخلاص و خواری و افتادگی نه از راه ریا و شنوانیدن
خلق و شریک نمی سازیم در خدائی با تو چیزی را و غیر تو خدائی را نمیخوانیم و نمیگوئیم
آنچنانکه دهریان گفتند که دنیا قدیم است و ابتدا ندارد و ثنویان گفتند که دو شیء
نادیک خدایان و تدبیر کنندگان عالمند و مشرکان عرب گفتند که بتهای ما خدایانند
جهودان و ترسایان گفتند که تو صاحب فرزندی حاشا تو ازین منزهی و بالاتری
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ خطابست با خدای یعنی و از تو یاری میجوئیم در دفع دشمنان
و دور کردن مکر ایشان و بر طاعت و عبادت تو که ادا کنیم آنرا بطریقی که تو فرموده
و بپرهیزیم از دنیا آنچه بر ما آن حکم کرده و از تو نگاه داری میجوئیم از شیطان و مردمان
گمراه کنندگان و آزار رسانندگان و ظالمان اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
بنمای ما را راه آشکار راست از برای دانستن حق و اهل حق و دینی که جبرئیل علیه السلام بمحمد ص
آورده و مراد پیغمبران و محمد و علی بن ابی طالب با باقی ائمه علیهم السلام و شناختن و دوستی ایشانست
و راه یافتگان شیعیان ایشانند و از برای آنکه ملازم سازیم بر خود رفتن راهی که
بجنت تو کشاند و ببهشت رساند و منع کند ما را از پیروی رای و خواهش و هوای خود تا
تابع نشویم و همیشه توفیق ده ما را که اطاعت تو کنیم بعد ازین چنانچه بتوفیق تو
اطاعت کردیم پیش ازین و مراد از راست در دنیا آنست که دور باشد از غلو که ائمه علیهم السلام را
خدا دانند و از تقصیر که امامت از ایشان جدا دانند و در آخرت راهی است که ببهشت رود
نه بدوزخ و غیر آن و صراط مستقیم اشاره بقرآن نیز هست صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ بگوئید که بنمای ما را راه آنان که نعمت داده بایشان نه بمال و صحت بدن که اگرچه
نعمتهای ظاهرند اما کافران و فاسقان هم دارند بلکه بتوفیق دین و طاعت تو که آن نعمت
یافتگان پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحانند که در سوره نسا گفته شد خواهد
و بایمان بخدا و رسول او و اهل بیت او علیهم السلام و بتقیه و بدانستن حق پیروان مؤمن و مراد
شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام که نعمت داده است خدای ایشانرا بدوستی آنحضرت غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ و بنمای ما را راه غضب یافتگان که جهودان بروایتی

ناصبیان

ناصبیان یعنی دشمنان علی بن ابی طالب اند وَلَا الضَّالِّينَ و بنمای راه گمراهان
که ترسایان و بروایتی یهودان و ترسایان و نیز شکاکان و مشرکانند که امام نمیشناسند
و هر که بعد از کفر ورزد و علی ع را خدا نه بندۀ خدا داند از غضب یافتگان و گمراهانست و مراد
از آیه شیعیان علی ع اند که غضب یافته و گمراه نیستند و بروایتی آیه چنین نازل شده که صراط
من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین و تحریف یافته

سورة البقرة

بسم الله الرحمن الرحیم

این سوره در شان ائمه و صاحب الامر علیهم السلام نازل و شیعیان ایشان نازل شده و آلم و امثال
آن در قرآن از متشابهات است نص میفرماید که الم الف اشارست که حرفیست از الله و اشاره است
بالله یعنی منم الله و لام اشاره است بملک یعنی پادشاه عظیم تمام یعنی غالب بر جمیع خلق
و میم اشاره است بمجید یعنی پسندیده در جمیع فعلها و این حروف از حروف اسم
اعظم است که در قرآن جدا از یکدیگر واقع شده و این اسم را پیغمبر و امام جمع نموده هرگاه دعا
بان اسم کرده شود باجابت میرسد ذَلِكَ الْكِتَابُ آن کتابی که فرستاده ام
ای دشمنان قریش و یهود باین حروف که لغت و زبان شما و حروف تهجی شماست اگر راست
میگوئید مثل آن بیاورید و یاری از حاضران در آن بجوئید که قدرت بران ندارید بلکه مراد
از کتاب علی ع است و آن کتاب اشاره بحجتی است بر جهودان چه موسی و پیغمبران بعد از او
و پیمان از بنی اسرائیل گرفتند که ایمان آرند بمحمدی که کتابی خواهد آورد که او بعضی از سورهای
آن حروف چند باشد جدا از یکدیگر که امت او آن کتاب را حفظ کنند و خوانند در هر جا
که باشند و خدای آسان کند بر ایشان حفظ آنرا و اقرار بمحمد و علی ع کنند چون محمد ص
را ایزد تعالی پیغمبری داد و قرآن بوی فرستاد اول این سوره را حرفی چند از هم جدا فرمود
و گفت که الم آن کتابیست که خبر داده بودند بنی اسرائیل پیغمبران من که زود باشد که بفرستیم
برای محمد کتاب عزیزی که لَا رَيْبَ فِيهِ شک نیست در آن کتاب از غایت ظهور را
آن نزد ایشان چنانچه خبر داده بودند پیغمبران ایشان که کتابی بمحمد فرستاده خواهد
شد که آنرا نشوید و خوانند آنرا او و امت او بهر حالی که باشند پس چون کردانیدند این سخن را

وگفتند که الم بحساب ابجد دلالت میکند بر آنکه مدت پادشاهی محمد و دین امت او و
پادشاهی ایشان هفتاد و یکسال باشد پس حضرت رسول صلعم بالمص و الر و المر که هر یک عدد زیاده
بر الم اند حجت بر ایشان تمام کرده الزام داد و علی ع نیز بهمین طریق حجت بر ایشان تمام
ساخته شتران و رخوت ایشان را گویا ساخته گواهی دادند بحقیقت محمد و علی ع
و از نجهت حق تعالی میفرماید که شک نیست در آنکه او امام است **هُدًى** که آن کتاب
بیان و شفا نیست **لِلْمُتَّقِينَ** از برای متقیان یعنی آنجماعت که میپرهیزند از آنچه به
هلاکت اخروی کشاند و از آنکه زیر دست سفاهت شوند تا حدی که هرگاه دانا شوند
بر چیزی که دانستن آن واجبست دانا میشوند بچیزی که موجب رضای پروردگار ایشان
باشد و مراد از متقین شیعیان محمد و ائمه ع اند که میپرهیزند از هر نوع کفر و کفرانها
و از ظاهر ساختن اسرار خدا و اسرار اوصیا بعد از محمد صلعم و از پنهان کردن علمها از اهلش
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ آنچنان متقیان که ایمان می آرند بآنچه از نظر ایشان
غایبست از اموری که لازمست ایمان آوردن بآنها مثل وعدهای الهی و امید و بیم و برانگیختن
مردم از قبرها و حساب در روز قیامت و بهشت و دوزخ و پیغمبران و یگانگی خدای عز و جل و رجعت
و حضرت صاحب الامر ع و زنده شدن خلق در زمان او و امثال اینها و هر امری که حق است و غیر آنکه
بنظر دیده نمیشود و شناختن آن بدلیلست و غیب یعنی سر است و هر چه حاضر نباشد
خواه گذشته باشد و خواه آینده و خواه حال باشد و آنچه احاطه نکرده باشد بآن علم مخلوق
وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و آنچنان متقیان که درست میدارند نمازرا از تمام کردن رکوع
و سجود و محافظت وقت و حدود و نگاهداشتن آن از آنچه فاسد یا ناقص کند آنرا و
مراد بصلوة در قرآن ائمه ع اند چنانچه بیان کنند آنند از جانب خدای و اصل آنند
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم بایشان از مال و قوت بدن
و جاه یعنی منزلت و قدر **يُنْفِقُونَ** میدهند در راه خدای از مال زکوة و صدقها
و حقها که لازم باشد ادای آن مثل دادن مال از برای جهاد و غیر آن هرگاه لازم شود دادن
آن بجمعی که واجب نباشد بلکه سنت باشد نفقه ایشان از خویشان و مثل دادن قرض

بمؤمنان

بمؤمنان و روا کردن حاجت ایشان و دستگیری ضعیفان از مرد و زن و میدهند از
قوت بدن یاری مثل راه بردن کوران و نجات دادن کسان از هلاکت و یاری مسافران
و غیر ایشان در بار کردن متاع ایشان که آنجا بپا افتاده باشد و دفع ظالمان از مظلومان
بزدن یا آزار رسانیدن و میدهند حقوق را از جاه و قدر خود بجمعی که بلا و تعب افتاده
مظلوم باشند و طلب حاجت از جاه و قدر ایشان کنند و منتشر میسازند و تعلیم میکنند
علمی که خدای بایشان تعلیم کرده و میخوانند از قرآن آنچه حق تعالی بایشان آموخته و میدهند
جمیع اینها دادن در راه خدا است از آنچه خدای روزی داده **وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ**
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و آنچنان متقیان که ایمان می آرند بآنچه
فرود آمده است بسوی تو ای محمد از قرآن و آنچه فرود آمده است پیش از تو بر پیغمبران از کتابهای
خدای که حق و راست و از جانب پروردگار راست گفتار است پس هر که ایمان بمحمد و بعد از و
بعلی و ائمه علیهم السلم نیارد و ایشان بعد از پیغمبر بهترین خلق نداند ایمان بآن کتابها نیاورده
بود چه در آنها بعد از اقرار بیگانگی الله تعالی چندان اهتمام که در باب ایشان و دوستی
ایشان نمل شده درباره هیچ امری نشده **وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ** و بخانه آخرت
ایشان شک نمی آرند که خانه ایست که در آن جزای عملهای نیک به بهتر از آن و عقوبت
عملهای بد بمثل آن خواهد بود **أُولَٰئِكَ** آنجماعت که صفتهای ایشان گفته شد **عَلَىٰ**
هُدًى بر حق و صواب و بر یقین و بیان و علم اند بآنچه الله تعالی فرموده **مِنْ رَبِّهِمْ**
از جانب صاحب و آفریننده و نعمت دهنده و توفیق دهنده خود **وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**
و آن نجات یابندگانند از آنچه می ترسند و ظفر یابندگانند بآنچه امید میدارند چون
ذکر و مدح مؤمنان فرمود الحال ذکر مخالفان ایشان که کافرانند میفرماید و سبب نزول
این آیه آنست که در مدینه مالک بن صیف و کعب بن اشرف و حیی و جدی و ابو یاسر پسران اخطب
و ابولبابه بن عبد المنذر که از منافقان و دهریان بودند و برای خود سبیل و حجتی اعتقاد
بخدا و بهشت و دوزخ و قیامت نداشتند از پیغمبر صلعم معجزه خواستند که فرش و تازیانه
و الاغ ایشان را گویا سازد و بعد از ظهور این معجزه ایمان نیاوردند این آیه نازل شد ان

الذین کفروا بتحقیق آن جماعت انکار کردند برای خود بی علم وحجت خدا را وآنچه را که این
مؤمنان ایمان آورده اند بآن از یگانگی خدای وپیغمبری محمد صلعم وامامت علی وائمه عم سواء علیهم
یکسانست بر ایشان در باب بیم دادن ءانذرتهم بیم دهی ای محمد وبترسانی ایشان را
ام لم تنذرهم لا یؤمنون یا نترسانی ایشان را تصدیق نمیکنند بیگانگی خدای
وپیغمبری تو حال آنکه دیدند این معجزات را وکفر ورزیدن چون ایمان خواهند آورد بتو
وگفتن تو چون دعوت کرد رسول صلعم جماعتی را که در آیه سابق نام ایشان برده شد وظاهر ساخت
برای ایشان معجزها که ذکر آن کرده شد وایشان کفر ورزیدند الله تعالی خبر میدهد که
ختم الله مهر وعلامت ونشان کذاشته است خدای علی قلوبهم بر دلهای آن کافران
از برای عقوبت کفر ایشان بعلامتی ونشانی که میشناسند آن علامت را هرگاه ببینند هر که
خواهد از فرشتگان وببینند که ایشان آنانند که ایمان نیاورده اند وبمهری که علامت باشد
از برای فرشتگان مقرب که خوانندگان خبرهای ایشان اند در لوح محفوظ تا هرگاه که نظر
باحوال دلها وگوشها وچشمهای ایشان کنند ببینند آنرا که در لوح محفوظ است
خدای که آیتها را میدانند وپیغمبر صلعم وعلی عم بعد از وی ببینند آن علامتها را وعلی سمعهم
بر گوشهای ایشان مثل دلهای ایشان از آن علامتها کذاشته است وعلی ابصارهم
غشاوة وبر چشمهای ایشان پرده کذاشته است یعنی چون ایشان نگاه نکردند با آنچه
خدای بجا نمود وتقصیر کردند در آنچه حق تعالی از ایشان خواسته ندانستند آنچه را
میبایست بایمان بآن آرند پس مثل کسی اند که بر چشمهای وی پرده باشد که پیش خود را نه بیند
ومعنی آن نیست که ایزد تعالی پرده کذاشته وچشم بینا با ایشان نداده باشد وباز حجت کند
تا چرا ایمان نیاورید ولهم عذاب عظیم واز برای ایشان عذابیست عظیم غیر حقیر در آخرت
بجهت کفر ایشان بخدا ومحمد صلعم عذابی که مهیا شده است از برای کافران ودر دنیا هر
کس را که خدای خواهد از ایشان عذابی که باعث تنبه وآگاهی واصلاح او شود وعذابی
که نکال وعقوبت ومقتضای عدل وحکمت باشد این آیها نازل شده است در شان منافقین
که خود را برسول صلعم ومسلمانان باز مینمودند وکفار را که میدیدند میگفتند که ما با شمائیم

ودر تخریب میکنیم مؤمنان را چون رسول صلعم روز غدیر علی عم را خلیفه وجانشین فرمود
واز برای او بیعت گرفت اول ابابکر وبعد از آن از عمر وبعد از آن از باقی مهتران وبعد از آن
سرکردگان مهاجر وانصار توطیه وتمهید کردند قومی از متمردان وسرکشان ایشان
که خلافت را از علی عم بگیرند وآنرا باو باز نگذارند وبخدمت رسول صلعم که میرفتند
تحسین میکردند در تعیین علی علیه السلام بجانشینی حضرت وحق سبحانه وتعالی میدانست توطیه
وعداوت ایشان را وآنکه در دل ایشان خلاف آنست که با آنحضرت میگویند پس خبر داد پیغمبر
خود را از حال ایشان وحکم بن عیینه وکثیر النوا وابو المقدام وسالم تمار نیز از اهل این آیه
اند وایشان بسیاری از مردم را گمراه کردند پس میفرماید که ای محمد ومن الناس
من یقول آمنا بالله وبعضی از مردم کسی است که میگوید که ایمان آورده ایم
بخدای آن خدائی که فرموده است ترا که تعیین کنی علی علیه السلام را بامامت وتدبیر ونسق
امور امت وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین وبروز قیامت ونیستند
ایشان مؤمنان یعنی ایمان نیاورده اند بامامت علی علیه السلام بلکه توطیه میکنند
در ضلال وتمرد قرار داده اند که بعد از تمرد وسرکشی کنند با علی علیه السلام توطیه
وگفتگوی ایشان در باب علی علیه السلام بحضرت رسول صلی الله رسید با ایشان عتاب
فرمود وایشان مبالغه در ایمان کرده اول ابابکر بعد از آن عمر پس سیم ایشان سخنان
گفتند در باب شادی خود در بیعت علی علیه السلام ودر حساب گرفتن ایشان آنرا واسید
واری ایشان از بهشت ونجات از دوزخ بسبب آن پس بعد از آن سه تن باقی سرکشان
ومتمردان وجباران عذر خواستند پس گفت الله تعالی از برای محمد صلی الله علیه وآله
وسلم که یخادعون الله خدعه میکنند با رسول خدای یعنی بتوهم می اندازند
او را بظاهر خود که خلاف باطن ایشان است والذین آمنوا وآن جماعت را
که ایمان آورده اند وسرور وبهتر ایشان علی علیه السلام است وما یخادعون و
خدعه نمیکنند یعنی ضرر نمیرسانند بآن خدعه الا انفسهم مگر خود را چه خدا
سبحانه غنی است از ایشان که اگر مهلت نمیداد ایشان را قدرت نمیداشتند بر صحیح

کناهی و سرکشی وَمَا يَشْعُرُونَ و درنمی یابند که چنین است و خدای عز و جل
آگاه میسازد پیغمبر خود را بنفاق و دروغ و کفر ایشان و امر میکند بلعنت ایشان
در زمره ظالمان و عهد شکنان و آن لعن جدا نمیشود و از ایشان در دنیا لعنت
میکنند ایشان را بهترین بندگان خدای و در آخرت مبتلا میشوند بعذابهای سخت
خدای چون آن متمردان و سرکشان که گفته شد از رسول صلعم عذر خواستند و
آنحضرت بحسب ظاهر ایشان عذر آنها را بپذیرفت درونهای ایشان را حق تعالی پیدا
کرد جبرئیل ع امر حق تعالی رسانید که علی ع را از عجایب آنچه خدای عز و جل با او عطا
فرموده از طاعت زمین و آسمان و جمیع آفریدگان او را با ایشان بنماید تا بدانند
که چون جانشین تو شود محتاج با ایشان نخواهد بود پس علی ع کوهها و سنگها را
طلا و نقره و جواهر و مشک و عبیر و عنبر و شیر و پلنگ و مار و درختان را مردان جنگی
با یراق و همه را گویا کرد آنجماعت اند بدیدن این معجزها با وجود بیماریهای دلی که از رشک
محمد و علی ع داشتند دل ایشان نیز بیمار گشت الله تعالی فرموده که فِي قُلُوبِهِم
در دلهای آن سرکشان و بیعت شکنان و شک کنندگان مَرَضٌ مرضی بود یعنی بیماری
بود چونکه بیعت ایشان کرفتی در باره علی ع و مراد از مرض عداوت اهل بیت ع است
فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضًا پس زیاد کرد ایشان را خدای تعالی مرضی یعنی بیماری چونکه
این معجزها را از علی ع دیدند و دلهای ایشان حیران شد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۱۰﴾ و از برای ایشان است عذابی درد رسانند بسبب
آنکه در آن زمان که بودند دروغ نسبت میل دادند پیغمبر صلعم را و خود را چه بظاهر میگفتند
که ما بیعت و پیمانی که کرده ایم ایستاده ایم و در دل میگفتند که دروغ میگوییم و بنا
برین معنی یکذبون بتشدید ذال خواهد بود و آن قرائت همه قاریان سوی عاصم و حمزه
و کسائی است که ایشان بی تشدید ذال خوانده اند و در این صورت معنی بما کانوا
یکذبون اگرچه از اهل بیت ع نیست این خواهد بود که بسبب دروغ گویی ایشان وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ و آنگاه که گفته شود آن شکنندگان بیعت روز غدیر را لَا تُفْسِدُوا

في

فِي الْأَرْضِ که فساد میکنند در زمین باظهار شکستن بیعت بر ضعیف عقلان
تا دین ایشان بهم رسید و ایشان را حیران کنید در مذهبشان قَالُوا إِنَّمَا
نَحْنُ مُصْلِحُونَ میگویند که نیستیم ما مگر اصلاح کنندگان از برای آنکه اعتقاد
بدین محمد صلعم و غیر دین او دینی نداریم و بحسب ظاهر راضی هستیم بمحمد صلعم با آنکه اظهار
قبول دین و شریعت میکنیم و در باطن حکم بر خواهش خود با او از و ترک او و آزاد
میکنیم خود را از بندگی او و اطاعت پیغمبر او علی ع بسبب آنکه اگر کار او در دنیا دوام
یابد ما روی بار آورده باشیم و اگر ضایع شود تسلیم دشمنان او کرده باشیم أَلَا
إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ آگاه باش که البته و بتحقیق که ایشان فساد کنندگانند
تا نخیمکنند از کارهای خود از برای آنکه الله تعالی خبر میدهد به پیغمبر خود و نفوذ
و لعن ایشان میکنند و مسلمانان را میفرماید که لعن ایشان کنند و اعتماد با ایشان نمی
ماند دشمنان مؤمنین را جمعند آنکه گمان میکنند که با ایشان نیز نفاق خواهند ورزید
چنانچه با اصحاب محمد صلعم ورزیدند پس ایشان را منزلت و اعتمادی نزد دشمنان
مؤمنین نخواهد بود وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ و لیکن درنمی یابند که چنین است
وَإِذَا قِيلَ و هرگاه گفته شود یعنی بهترین مؤمنان مثل سلمان و مقداد و عمار و ابوذر
بگویند لَهُمْ ایشان را یعنی آن بیعت شکنان را که آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ ایمان
بیارید همچنانچه ایمان آوردند مردم یعنی مؤمنان مثل سلمان و مقداد و ابوذر و عمار
قَالُوا میگویند در جواب بر روی ایشان چه جراحت آن نداشتند بلکه غایبانه
میگفته اند و منافقان و ضعیف عقلان و مؤمنانی که منافقان اعتماد با ایشان داشته اند
و با ایشان میرسانیده اند أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ آیا ایمان می آریم همچنانچه
ایمان آوردند سبک عقلان و جاهلان یعنی سلمان و رفیقان او و چون اعتقاد ایشان
آن بود که از برای آنکه سلمان و یاران او با علی ع محبت خالص و اطاعت محض میورزند و
دوستی دوستان و دشمنی دشمنان او را آشکارا میکنند اگر کار محمد ضایع شود دشمنان
علی ع پادشاهان و مخالفان محمد ایشان را هلاک و پراکنده میکنند لهذا ایشان را سفیه

کفتند الا انهم هم السفهاء آکاه باش که البته وبتحقیق ایشان سبک
عقلان وجاهلان اند یعنی دشمنان محمد صلعم که چنانچه باید ملاحظه امور پیغمبر صلعم
نمیکنند تا بشناسند پیغمبری او را وصحت آنچه بعلی عم نسبت داده است از امور
دنیا یعنی جانشینی وترجمان شده اند هم از محمد صلعم وهم از مخالفان او وبین ایشان
سفیهند که سالم نمانده است دین ایشان بسبب نفاق ایشان نه محبت محمد
ومؤمنان ونه محبت جمهور ودیگر کافران جهت آنکه ایشان بمحمد صلعم اظهار دوستی
او وعلی ودشمنی دشمنان ایشان از یهود ونصاری وناصبی میکردند همچنانکه با ان جماعت
اظهار دشمنی محمد وعلی عم ونفاق دارند با ایشان نیز نفاق دارند ولکن لا یعلمون
ولیکن نمی دانند که چنین نیست چه الله تعالی خبر میدهد پیغمبر خود را از ایشان
ودروغ وضایع ولعنت میکند ایشان را واذا لقوا وهرکاه ملاقات میکنند آن بیعت
شکنان وتمهید کنندکان بر مخالفت علی عم وباز کرفتن خلافت از وی الذین
آمنوا آن جماعت که ایمان آورده اند یعنی سلمان ومقداد وابوذر وعمار قالوا آمنا
میکویند ایشان که ایمان آورده ایم ما بمحمد صلعم وقبول بیعت علی عم کرده ایم همچنانچه
شما ایمان آورده اید با ابابکر وعمر وسیم تا نهم ایشان هرکاه دوراه بر میخوردند از ایشان که آکاه
نشوند از سخن شما که مشعر است بر که محمد وعلی عم در باب آنچه در شان علی کفته است که باعث
هلاک شما خواهد بود پس ابابکر میکفت که به بینید که چکونه ریشخند میکنیم ایشان را
وجنگ ایشان را از شما باز میداریم وچون بهم میرسیدند ابابکر هر یک را جدا جدا مدح
وتعریفها میکرد وسلمان ویاران میکفتند که ظاهر اینها چنانست که خدای فرموده
ومیکذشتند آنکاه ابابکر بیاران خود میکفت که چکونه دیدید ریشخندی که با اینها
کردم وجنگ اینها را از خود وشما باز داشتم وایشان دعای میکردند ومیکفت که
همیشه با ایشان اینچنین میباید کرد که در صحبتی در باره ایشان بجوییم واذا خلوا
الی شیاطینهم وهرکاه تنها میشوند با شیطانهای خود یعنی هرکاه بر میکشتند بجانب
یاران خود از منافقان که سرکشان وشریک ایشان بوده اند در دروغ کو کفتن پیغمبر صلعم در باب آنچه

از جانب

از جانب خدای رسانیده بود با ایشان از فضل علی عم وتعیین او بامامت بر جمیع اهل
تکلیف قالوا انا معکم میکویند که بتحقیق که ما با شمائیم بر همان توطیه وتمهید
که کرده بودیم از باز داشتن علی از خلافت بعد از محمد وشما را فریب نمیدهد ونشر میاند آنچه
از ما میشنوید از وکذاشتن شما وآنچه از ما می بینید از مدارات با ایشان انما نحن
مستهزءون جز این نیست که ما مکر وریشخند کنندکان با ایشان بس الله تعالی رد کرد
با ایشان وکفت که ای محمد الله یستهزئ بهم خدای ریشخند میکند با ایشان
در دنیا والاخرت یعنی عذاب وجزای ریشخند ایشان میدهد اما در دنیا ریشخند
ایشان میدهد اما در دنیا ریشخند خدا ایشان را آنست که با آنکه ایشان اظهار اطاعت
وموافقت کردند بظاهر حکم مسلمانان بر ایشان جاری ساخته وپیغمبر خود را فرموده که
درباره ایشان بتعریض وکنایه سخن کوید وصریح نکوید تا مخلصان پنهان نباشند که عمل
کینه وفرموده است که لعن ایشان کنند واما در آخرت آنست که لذت وشادی مؤمنان
بنعمات ایشانست چنانچه نعمتهای بهشت وآن مؤمنان که ریشخند ایشان از منافقان
سرمیزده می بینند از بهشت ایشان را در دوزخ کرفتار انواع عذابها ومیشناسند ایشانرا
وایشان نیز مؤمنان را در بهشت می بینند با انواع نعمتها ومیشناسند ایشان را آنکاه مؤمنان
که مشرفند بر ایشان میکویند که ای ابابکر وای عمر وای عثمان چرا در دوزخ مانده اید بیائید نزد
ما بکشائیم برای شما در بهشت را تا از عذاب خلاص شوید وبما برسید ایشان میکویند که این
سعادت کی نصیب ما میشود ومؤمنان میکویند که نکاه کنید باین درهای بهشت پس درهای
بهشت را کشاده بینند وخیال کنند که نزدیک جهنم وایشان را ممکنست که به بهشت فایز شوند
آنکاه شنا کنند ودر دریاهای کرم جوشان وبدوند از پیش ملائکه عذاب وایشان از عقب ایشان روند
وکرزها وتازیانها زنند تا آنکه کمان کنند که بدرهای بهشت رسیده اند ودرها بسته بینند وفرشتکان
عذاب بضرب کرزها بغلطانند ایشان را وسرنکون بمیان جهنم اندازند ومؤمنان در بهشت بر
تخت خوابند وبخندند وریشخند کنند با ایشان ویمدهم ودرامیکذارد ایشانرا
ومهلت میدهد ومدارا میکند وستر بر دلالت میکند وچون توبه کنند وعده آمرزش میدهد
فی طغیانهم یعمهون ﴿۱۵﴾ در زیادتی کفر وعصیان نشان حال آنکه ایشان حیثم

حیرانند و بر نمیگردند از فتنه و ترك نمیکنند ادب و آزار رسانیدن محمد و علی ع را تا ممکنشان
هست أُولَٰئِكَ آن جماعت که صفتهای ایشان گفته شد الَّذِينَ اشْتَرَوُا آنانند
که خریده اند و رضا داده و برگزیده اند الضَّلَالَةَ گمراهی را یعنی کفر و عناد و حیرت و زبونی
حال را در جهنم بِالْهُدَىٰ بهدایت یعنی بدین و بیان حق و نیکی حال در بهشت و مراد
آنست که ایمان را فروختند و آنها را بدل و عوض گرفته اند فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ
پس سود نکرده است سوداگری ایشان یعنی سود نکرده اند در آخرت چرا که بهشتی مهیا بود
از برای ایشان اگر ایمان می آوردند آنرا داده آتش دوزخ و اقسام عذاب آنرا خریدند وَمَا
كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند ایشان هدایت یافتگان بحق و صواب پس هر که اعتقاد
کرد اند و دوستی محمد ص و تعظیم علی ع خدای پیغمبر و وصی او شاکر خواهند بود و خیر دنیا و
آخرت را حق تعالی بجمع از وجمع خواهد ساخت و هر که بیعت کند با علی ع و اظهار موافقت
او و دوستی دوستان و دشمنی دشمنان او کند و بعد از آن بشکند بیعت او مخالفت کند
و دشمنان او را دوست دارد ایزد تعالی او را عذابی دهد که هرگز بر طرف نشود و در دنیا
و آخرت زیان کرده باشد و سود دنیا فنا باشد و شیعیان آل محمد ع مهتدین اند پس
حق تعالی در شان آن جماعت مثل زده بپیغمبر باید که مَثَلُهُمْ مثل آن منافقان که شکستند
بیعتی را که خدای عز و جل از ایشان برای علی ع گرفته بود و بظاهر شهادت بیگانگی خدای
تعالی و پیغمبری محمد ص و امامت علی ع داده اند كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا مثل مثل
آنچنان کسیست که بر افروخت آتشی که بوسیله آن روشنی یافته اطراف خود را دید فَلَمَّا
أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ پس چونکه روشن کرد آتش اطراف
او را برد خدای نور ایشان را یعنی باد یا بارانی فرستاد که خاموش کرد آن آتش را وَتَرَكَهُمْ
فِي ظُلُمَاتٍ و بگذاشت ایشانرا در تاریکیهای چون حکم حق تعالی در رسید و مرگ در آید
ایزد تعالی ایشانرا بکفر باطنی ایشان عذاب دهد در آن حال ایشانرا سه تاریکی حاصل شده باشد
یکی آنکه نورشان رفته و دیگر آنکه تاریکی عذاب الهی گرفتار شده و دیگر آنکه تاریکیهای آخرت
مبتلا گشته اند و خدای تعالی تبارك وصف نتوان کرد چنانچه خلق را وصف میکنند لیکن
چون دانند که ایشان از کفر و ضلالت باز نمیگردند معاونت و لطف را از ایشان منع میکند

وایشانرا



و ایشانرا باختیار خود باز میگذارد لَا يُبْصِرُونَ که نمی بینند از آن تاریکیها بیرون
رفتن در شان خود و بنا بر آن گرانگاهی بیان این تمثیل آنست که حق تعالی معجزات
که چونکه روشن شد زمین بنور محمد ص برد خدای تعالی آن نور را یعنی آنحضرت در
دنیا رحلت فرمود و تاریکی ظاهر شد و منافقان ندیدند اهل بیت او را و غرض
آنست که بچشم اعتقاد اهل بیت آنحضرت را ندیدند که بوسیله ایشان از تاریکی
گمراهی نجات یابند صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ کر باشند و نشنوند و گنگ مادرزاد باشند
و کور شدگان بعد از بینا بوده باشند یعنی در عذاب آخرت کر میشوند و در میان طبقات
آتش کور بینا باشند و کور میشوند یا معنی آنست که کر و کورند از هدایت فَهُمْ
لَا يَرْجِعُونَ پس ایشان باز نگردند یعنی عذر نگویند و رخصت نیابند
که عذر بخواهند و پیغمبر ص فرموده که حاصل کن از مستی گناه که آن مستی هست مثل مستی
شراب بلکه سخت تر از آن چنانکه حق تعالی در این آیه فرموده بدانکه هر کس از مرد و
زن بیعت کند در ظاهر با علی ع و بشکند آنرا در باطن و با او نفاق ورزد در روز قیامت
بهشت و نعمتهای او در نظر او جلوه کند تا حسرت کشد و شیطان در دوزخ و عذابهای
آن جلوه کند تا غصه خورد الله تعالی مثل دیگر از برای منافقان و کفار میزند و میفرماید
که مثل آنچه در قرآن خطاب با ایشان شده است مشتمل بر بیان یگانگی خدای و دلیل پیغمبری
نبوت محمد ص و استحقاق علی ع از برای امامت مثل بارانیست که تاریکیها و رعد و برق داشته
باشد أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ یا مثل
بارانیست که از آسمان آید در آن باران تاریکیها و رعد و برق باشد و کسی که بآن مبتلا شود
از آن بترسد که رعد او را از جا کند یا برق بر او زند بیان این تمثیل آنست که منافقان نیز
مثل آنکسانند در رد کردن بیعت علی ع و ترسیدن ایشان از آنکه تو بر کفر و نفاق ایشان آگاه
شوی و واجب کنی کشتن و بر طرف کردن آنها را يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي
آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ میکنند آنانکه مبتلا بآن رعد شده اند انگشتان خود را
در گوشهای خود از صاعقهها یعنی صدای رعد آتشین حَذَرَ الْمَوْتِ از بیم مرگ که مبادا
دلشان از جای کنده و بمیرند بیان این تمثیل آنست که منافقان انگشتان خود را بگوشهای

خوش میکنانند هرگاه بشنوند که تو لعنت میکنی بر بیعت شکنان و وعدهٔ عذاب آخرت
میدهی چون احوال ایشان از این رو که پرخوف از برای آن میکنند که لعنت و وعدهٔ عذاب را
نشنوند که اگر بشنوند رنگ ایشان تغییر می‌یابد و اصحاب تو می‌فهمند از اضطراب و تغییر
رنگ ایشان که اهل لعنت و وعدهٔ عذاب ایشانند و در آن صورت این خواهند بود
از ینکه بسبب آن بر دست تو بحکم تو هلاک شوند وَاللّٰهُ مُحِيطٌ و خدای احاطه کننده
است یعنی قدرت دارد بِالْكَافِرِينَ بکافران اگر خواهد بتو ظاهر میکند نفاق منافقان
ایشان را و سر ایشان را بر تو آشکار میکند و امر میکند ترا بکشتن ایشان دیگر باره مثل از برای
کرفته مثل بیرون احوال منافقان بقومی که مبتلا باشند ببرق و چشم و روی خود را بپوشند تا
چشمهاشان از درخشیدن آن سالم ماند و نگاه نکنند براهی که اراده نجات دارند در آن
بروشنی برق بلکه باصل برق نگاه کنند و نزدیک آن شود که چشمهاشان کور شود يَكَادُ
الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ نزدیک میشود که برق کور کند چشمهای ایشان را
این تمثیل است که منافقان چون نظر میکنند در آنچه در قرآن است میکنند بر پیغمبری و
راستگویی تو در نصب علی ع بامامت و آنچه از تو و علی ع می‌بینند از معجزها که دلالت میکنند
بر پیغمبری حقیقت تمامتر نزدیک میشود که بیرون رفتن ایشان از خود و حجتهای ترا باطل کنند
بر ایشان دیگر چیزها را که میدانند برای آنکه کسی که یک حق را انکار کند این انکار میکشاند او را
باینکه همه حقها را انکار کند و در آن صورت منکر آن یک حق و باطل شدن دیگر حقها و کینی مثلش
که نگاه بقرص آفتاب کرده باشد و در رفتن نور چشمش بینا و کور بکسیم باز از سر گرفته در باب
طور عمل ایشان وقت زدن برق و برطرف شدن آن میفرماید که كُلَّمَا أَضَاءَ
لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا هرگاه روشن شود از برای ایشان
راه میروند در روشنی برق و هرگاه تاریک شود بر پای می‌ایستند بیان این تمثیل است که هر
گاه روشن و ظاهر شود آنچه اعتقاد بآن دارند که علی ع امام است ثابت میباشند بر آن یعنی
هرگاه اسب ایشان زاییدن و زنشان پسر زاید و درختهاشان بار دهد و زراعت و تجارتشان
خوب و شیرشان وافر شود میگویند که دو برکت که این برکت بیعت ما با علی باشد بهتر است
که بحسب ظاهر اطاعت او میکرده باشیم از دولت و عیش و زندگانی کنیم و هرگاه تاریک شود یعنی

آنچه

آنچه گفتیم بر عکس شود می ایستند و میگویند که این بشومی بیعت ما با علی و تصدیق تو ما را محمد
راست وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ و اگر بخواهد خدای میبرد یعنی برطرف میکرد
بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ گوش منافقان و چشمهای ایشان تا میسر نشود ایشان را
که احتیاط کنند از ینکه تو و اصحاب تو بر کفر ایشان آگاه شوید و واجب کنی کشتن ایشان را
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۵ تحقیق که خدای بر هر چیز قدرت دارد و هیچ
چیز او را عاجز نمیکند این آیه در شان محمد و علی ع نازل شده میفرماید که يَا أَيُّهَا
النَّاسُ ای همگی فرزندان آدم که تکلیف یافته اید اعْبُدُوا قبول دعوت با عبادت
و طاعت بر خود کنید بتعظیم محمد و علی علیهما السلام رَبَّكُمُ صاحب و آفریننده و نعمت و
رزق دهنده خود کنید چون که فرموده است شما را که اعتقاد کنید که خدای سبحانه یکیست
و شریکی و مانندی و مثل ندارد و عادل و بخشاینده و صاحب حلم و حکمت است و محمد ص بنده
و پیغمبر است و آل او فاضلترین آل پیغمبرانند و علی ع فاضلترین آل محمد است و صحابه محمد که
مؤمن باشند فاضلترین صحابهٔ پیغمبران و امتان و فاضلترین امتهای پیغمبرانند الَّذِي
خَلَقَكُمْ آنچنان ربی که آفریده است شما را از نطفه و چهل روز در رحم مادر نطفه بود
و چهل روز خون بسته و چهل روز گوشت جاوید شد پس استخوانها گشته بعد از آن گوشت
بر روی آن پس پوست بر آن پوشیده شد پس موی بر آن رویید بعد از آن فرشتگان
رحم نوشتند اجل و عمل و رزق او را و اینکه صاحب سعادت یا شقاوت خواهد بود و کسی را که
آخر سعادت او را محبت علی ع نوشتند مینویسند عمل او را بر این نحو که کتابت نخواهد کرد
تا وقتی که رفعت شود و آفریده است شما را انسان و بند و اعضای شما را درست و صورت شما را
پسندیده کرده است وَالَّذِينَ و آفریده است آنجماعت را از سایر صنفهای مردم مِنْ
قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ که پیش از شما بوده اند آفریده است برای آنکه
شما بپرهیزید از آتش دوزخ با عبادت و کینه که البته بپرهیزید از آتش دوزخ خواهید بود و
به دوزخ نمیروید الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا آنچنان ربی که گردانیده است
از برای شما زمین را پهن برای خوابیدن شما و موافق طبیعتهای و بدنهای شما آنرا بسیار گرم
نکرده است که بسوزید و بسیار سرد نکرده که فسرده و بسته شوید و بسیار خوشبو نکرده که

دفع کنند سرما و بسیار بد بو نکرده که هلاک کند شما را و بسیار نرم چون آب نکرده که غرق
کند شما را و بسیار سخت نکرده که مانع زراعت و دفن مردگان شما باشد بلکه از آن مقدار
سختی بآن داده که بدن و عمارت شما بر آن قرار یابد و انتفاع از آن میدهد که برای زراعت و
دفن مردگان و دیگر نفعها از آن فایده یابید وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و آسمان را سقف بر
بالای سر شما و نگاه داشته است بقدرت خود آنرا از فرود آمدن و دوران ساخته است و در آن
آفتاب و ماه و ستارگان را برای منفعتهای شما و حفظ خدای تعالی ثواب طاعتهای
دوستان محمد و آل او صلعم عظیمتر است از نگاه داشتن آسمان وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
و فرود آورده است از آسمان یعنی از بلندی مَاءً آبی یعنی باران از ابر بسر کوهها و تلها
و بلندیها و پستیهای شما کوچک قطره و درشت و از بعضی بر بعض متفرق بر یک قطره و شبنم تا
فرو برد آنرا از میغها و درختها و زراعتها و میوههای شما و با هر قطره فرشته است که میگذارد آنرا بجای
که حق تعالی فرموده باشد و عدد فرشتگان که آمرزش میطلبند محبان و دوستان علی ع و عدد فرشتگان
که لعنت میکنند دشمنان او را بیشتر از ایشانست فَأَخْرَجَ پس آنچه بیرون آورده است
از زمین بِهِ بآن یعنی بآن باران مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ آن میوهها
روزی کرده است از برای شما و عدد فرشتگان که خادم آل محمد اند علیهم در برداشتن طبقهای نور
که در آن تحفهای بهره کارانست و برداشتن آنها از آل محمد علیهم شیعیان حق عطا کنند
بیشتر است از آنچه از زمین روید از برگها و دانها و گیاهها فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا پس
مگردانید از برای خدای شبیهها و مثلها از بتهای که نمی فهمند و نمی شنوند و نمی بینند و قادر بر
هیچ نیستند وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که آن بتها قدرت ندارند بر
هیچ یک از این نعمتهای بزرگ که پروردگار شما بشما داده است این سه آیه در مدینه نازل شد چون که خدای
سبحانه مثلها زد از برای کافران که بت پرستان کفر میورزیدند و قبول نمیکردند سخنان پیغمبر
را در شأن علی ع که از جانب خدای باشد و معجزهای آنحضرت را که از برای علی ع در مکه و مدینه
نمود و گمراهی ایشان زیاده شد حقتعالی بر کشان مکه و مدینه میفرماید که وَإِنْ كُنْتُمْ
و اگر بوده باشید شما ای مشرکان و ای خوانندگان کتابها از جهودان و ترسایان و ای ناصبیان
و عربان فصیح و بلیغ که دروغ گو میگویید محمد را در قرآن در باب ذکر فضیلت علی ع فِي رَيْبٍ

ممّا

و ایشان مخالفت میکنند بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بآن مثل بسیاری را و هدایت میکند
و هدایت خدای فرستادن پیغمبر و امام و بیان خواست بِهِ كَثِيرًا بآن مثل بسیاری را
بر مثل معنی ندارد چه آنکه مثل اگر چه نفع میرساند بآن کسی که هدایت کرده باشد و از خدای
ضرر میرساند بآن کسی که گمراه کرده باشد و این خدای تعالی رد گفته ایشان نموده میفرماید
که وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ و گمراه نمیکند خدای بآن مثل مگر خیانت
کنندگان بر نفس خود بسبب ترک تأمل مثل و بسبب وضع مثل بر خلاف چیزی که خدای
بآن چیز امر کرده است بامر او اینست که گمراه نمیکند خدای بعلی ع مگر قوم فاسقین را
یعنی آنانرا که از دوستی و دین و طاعت خدای بیرون رفته اند و این آیه رد است بر آنان
که اعتقاد ایشان آنست که خدای تعالی گمراه میکند بندگان را و بعد از آن عذاب ایشان
میکند بر گمراهی چه بنا بر این آیه فسق که عذاب بر آن مترتب میشود مقدم بر ضلالت و نسبت
گمراه کردن و هدایت کردن خدای در آیه این سوره که یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و
در سوره انعام در آیه من یشاء الله یضلله و آیه فمن یرد الله ان یهدیه و در آیه سوره رعد که
یضل من یشاء و آیه سوره اعراف که من یهدی الله فهو المهتدی و من یضلل فاولئک
هم الخاسرون که گفته خواهد شد بر وصف میکند حق تعالی آن فاسقانرا که از دین و طاعت خدای
بیرون رفته اند و میفرماید که الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ آنچنان فاسقانرا
که باطل میکنند عهد و پیمان خدا را که از ایشان گرفته است بر ربوبیت خدای و نبوت محمد ص
و امامت علی ع و محبت و کرامت شیعه ایشان مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ بعد از محکم کردن
عهد در شأن علی ع وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ و خدای را قطع
میکنند چیزیرا که فرموده است خدای بآن چیز که نزدیکی جویند از خویشان و نزدیکان یعنی
رعایت ایشان کنند و بجای آرند حقهای ایشان را و افضل خویشان و واجب ترین ادای حق
ایشان خویشان محمد ص اند چه خویشان بسبب محمد ص است چنانچه حق خویشان بسبب
پدر و مادر است و حق محمد ص عظیمتر از حق پدر و مادر است و حق محمد ص عظیمتر از حق پدر و مادر است
چرا که آنحضرت پدر دینی است و تربیت دین مردم میکند و ایشان تربیت بدن میکنند بس حق
خویشان آنحضرت نیز عظیمتر و قطع و جدائی ایشان بدتر و رسواتر است بامر و از ما

امر الله بان یوصل صله یعنی نزدیکی جستن بعلی ع و ائمه ع وَيُفْسِدُونَ فِي
الْأَرْضِ و فساد میکنند در زمین بر بری شدن از کسی که واجب کرده است حق تعالی امامت
او را و اعتقاد کردن بامامت کسی که واجب کرده است خدا تعالی مخالف او را أُولَٰئِكَ
هُمُ الْخَاسِرُونَ آنان که اهل این صفت اند ایشان زیان کار انند که زیان
بنفس خود کرده اند چون که لازم کرده اند بر خود عذاب ابدی دوزخ را و محروم کرده اند خود را
از نعمتهای ابدی بهشت كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه یعنی بچه حال کفر میورزند ای کافران
قریش و جهود بِاللَّهِ بخدائی آنخدائی که دلالت کرده است شما را براههای هدایت او و در کرده است
شما را کر طاعت و کنید از راههای دولت وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا و حال آنکه بودید شما مردگان
یعنی نطفه و علقه بیجان در پشت پدران و شکمها دران فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کرد شما را
یعنی روان ساخت در شما روح و بیرون آورد از آنجاها زنده ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بعد از آن میمیراند
شما را در دنیا و بقبر میکند ثُمَّ يُحْيِيكُمْ بعد از آن زنده میکند شما را در قبر و نعمت
میدهد در قبر مومنان را بنبوت محمد ص و دوستی علی ع و عذاب میکند در آنجا کافران پیغمبری
محمد ص و دوستی علی ع ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بعد از آن بسوی خدای بر میگردید
در آخرت بانیطریق که بمیرید در قبرها بعد از آنکه زنده شده بودید و بعد از آن زنده می
شوید بعد قیامت بر میگردید با جزای که حق سبحانه وعده کرده است شما را از ثواب بر طاعتها
اگر کرده باشید و از عقوبت بر گناهان اگر کرده باشید هُوَ او در جایی که هو اسمیست که
کنایه و اشاره بغایبست از حسها چنانچه هذا اشاره بحاضر در نزد حسهاست چه کفار تعبیه میخودند
از بتهای خود بحرف اشاره حاضر محسوس و میگفتند هذه الهتنا یعنی این محسوسان که بچشم دیده
میشوند خدایان ما اند و نیز ای محمد اشاره بخدائی که باو دعوت میکنی بکن تا به بینیم پس حق تعالی
قل هو الله احد را فرستاد که هو اثبات ثابت میکند و او اشاره بغایب از حواس از چشمها است
و حق تعالی ادراک کرده نمیشود بلکه او ادراک چشمها و خلق حواس میکند و با صوفین لا هو الا هو اسم
اعظم است و هر که آنرا بگوید بر دشمنان نصرت یابد الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا آنچنان خدائیست که آفریده است از برای شما آنچه در زمین است بالتمام تا بآنها
عبرت گیرید و بآن وسیله نزدیکی جویید برضای الهی و بپرهیزید از عذاب دوزخ و خلق جمیع

آنچه

مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا در یکی آنچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود در شان علی ع
که انکار میکنید پیغمبری محمد را و قرآن که کلام من باشد با آنکه ظاهر ساختیم بر و در مکه اینها
و معجزها و در شک باشید از آنچه بر او فرستاده ایم از شریعت و باطل کردن بت پرستی و دوستی دشمن
خدای و دشمنی دوستان خدا و تحریص و متابعت علی و او را امام و فاضل و برهمه زیاده دانستن
و دانستن اینکه ایمان و طاعت قبول درگاه الهی نمیشود الا بدوستی علی و گمان میکنید که محمد آنرا از خود
میگوید و بخدای نسبت میدهد و این آیه را جبرئیل ع بمحمد ص چنین آورده که وان کنتم فی ریب مما
نزلنا علی عبدنا فی علی فاتوا بسورة من مثله و لفظ فی علی را اشقیا است و تحریف یافته فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ پس بیارید سوره مثل این بنده ما محمد که مرد بیست از شما
که خواننده و نویسنده نیست و تتبع کتابی و تردد و شاگردی نزد دانشمند نکرده و می شناسید او را
در سفر و حضر و هیچ ولایت نرفته که جمعی از شما با او و از احوال او با خبر باشید بعد از آن آورده است
بشما این کتاب را که شامل این گونه عجایب است و همه علمها با و عطا شده که علم اولین و آخرین را میداند
و اگر او دروغ میگوید شما که صاحب فصاحت و بلاغت و شاعرانید که مثل شما در سایر دنیا و
انتهای نیست و زبان او و زبان شما و از جنس و بطبع شماست بیارید سوره مثل این مرد مثل این کلام
تا ظاهر شود بر طنو گمان شما که دروغ گو و بر باطل است چه هر چه از نزد غیر خدای باشد در سایر خلق مثل
آن بهم میرسد و بیارید از توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتابهای چهارده گانه مثل این قرآن را
که نخواهید یافت در آنها سوره مثل سوره از این قرآن و چون نتوانند بود که کلام محمد غیر از کلام
و کتابهای خدا باشد وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و طلب کنید گواهان
خود را شما از غیر خدای که گواهی میدهند که شما بر حقید و آنچه از کلام فصیح می آرید شما برابر است که
محمد آورده و طلب بتهای خود را که گمان میکنید که گواهان شما اند در نزد خدای که عبادت آنها
کرده اید و شفیعان شما اند و طلب کنید شیطانها و اقران ملحد خود و سایر یاری کنندگان خود را که
خواسته باشید و آنها را که عبادت و اطاعت میکنید غیر خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر بوده باشید شما راست گویان که محمد از خود میگوید آنچه میگوید و خدای او نفرستاده و آنچه
از فضل علی میگوید و ند بر هوا و مثال او را و میگذارد بار حقیت آنچه نیست فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا
پس اگر نکنید این را که از شما خواستیم و نیاورید تحدیرا وَلَنْ تَفْعَلُوا و نخواهید کرد هرگز

واین نخواهد شد از شما هرگز و قدرت بر آن ندارید پس بدانید که شما بر باطلید و محمد راست گوی پیغمبر
و علی سید او وصی اوست پس تصدیق محمد کنید در آنچه خبر میدهد از خدای از امرها و نهیها و فضل علی
که وصی اوست و این تصدیق فَاتَّقُوا النَّارَ پس بپرهیزید از آتش یعنی عذاب آتش
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ آنچنان آتشی که هیمه آن فرزندان آدم و
سنگ است یعنی سنگ کبریت که گرمتر از همه چیزهاست افروخته میشود که عذاب اهل جهنم شود و حضرت پیغمبر
کوهها با داود روان میشدند و با او تسبیح میگویند میکردند روزی پیغمبر ص بکوهی گذشت و آن سنگ
از بعضی از جاهای کوه روان بود آنحضرت پرسید که ای کوه چه چیز ترا میگریاند گفت یا رسول الله وقتی
عیسی بمن گذشت و مردم را از آتشی که هیمه آن فرزندان آدم و سنگ است بیم میداد و من میترسم
که از آن سنگها باشم فرمود که مترس آن سنگ کبریت است پس آن کوه قرار گرفت و ساکن شد و جواب
سخن آنحضرت گفت أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ مهیا شده است آن آتش برای کافران که به وقوع
نسبت میدهند کلام خدا و محمد را و شک دارند در پیغمبری او و حق علی را رد و انکار امامت او میکنند
و عداوت او میورزند پس با اینکه عاجز شدید از آنچه خواستیم از شما که بیارید که قرآن از جانب خداست
و اگر از جانب خلق میبود شما قدرت میداشتید که معارضه کنید و در برابر آن درآیید و چون ایشان
عاجز شدند و حق تعالی فرمود که قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لا ياتون
بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا و تفسیر آن ان شاء الله تعالی در سوره بنی اسرائیل گفته شود وَ
بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده گانی ده ای محمد آنان را که ایمان آورده اند بخدای یکتا و وحدت
دانسته اند و تو را راست دانسته اند که تنهای غدیر علی را بعد از تو امام دانسته اطاعت او را
کرده آنچه از برای تو میدانند از برای او سوای پیغمبری دانسته اند که بهشت نمیروند مگر بدوستی او
و ائمه که از ذریه او بیند و تصریح بامامت ایشان شده و دوستی دوستان و دشمنی مخالفان و دشمنان
او و بدوزخ نمیروند مگر بعکس این مراتب وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای نیکو
از ادای واجبات و دوری از حرامها و نیستند مثل جماعتی که با تو کفر میورزند و مراد از الذین
امنوا و عملوا الصالحات علی ع و ائمه و بعد از و علی ع و شیعه ایشانند أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ مژده که از برای ایشانست بهشتهایی که روان میشود
از زیر آنها یعنی از زیر درختها و مسکنهای آن بهشتهای نهرها پس کسی که ملاقات کند

خدا را یعنی بمیرد و حال آنکه او مؤمن عارف و امام خود و مطیع امام و از اهل این آیه باشد از اهل بهشت
خواهد بود و کسی که ملاقات کند خدا را از ایشان بگناه کبیره او را درشت خدای خواهد بود
اگر عذاب کند او را بسبب گناه او و اگر از و درگذرد بسبب رحمت خدا باشد پس داخل بکند خدای
او را بدوزخ و حال آنکه او مؤمن است بسبب گناه او جهت آنکه وی غیبت از مومنانی که کارهای
نیکو کرده اند و در شان ایشان فرموده که آمنوا و عملوا الصالحات كُلَّمَا رُزِقُوا
مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ هر چه عطا شود از آن بهشتها از میوه یعنی از میوه‌های آن بهشتها
رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ از خوشی میگویند این آنست
که عطا شده بود با پیش از این در دنیا پس نام این مثل نام آنست که در دنیا بود از سیب و انار و فلان
و فلان اگرچه اینجا در غایت نیکوئیست چرا بدر نهایت خوبی و خوشبوئیست و بیکرده فضلات و
چیزهای بد از بول و صفرا و سودا و خون بلکه حاصل میشود از خوردن ایشان مگر عرقی از عارض
ایشان مگر عرقی که خوشبوتر از مشک است وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا و می آیند بجهت ایشان
آن رزق را از میوه‌های بهشت از آن بهشتها شبیه یکدیگر یا آنکه آن میوه برنگهای متشابه می آیند
همه خوب و بد در میان آنها نیست و هر یک از آنها در کمال خوبی و خوشبوئی و لذت نه مثل میوه‌های
دنیا که بعضی نارس و بعضی در گذشته و ضایع و ترش و تلخ و غیر آن شده باشد و بهم شبیه اند با آنکه
رنگها یکی و مزه‌ها مختلف است وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ و از برای ایشانست در آن
بهشتها زنانی پاک یعنی پاک از حیض و نفاس و حدث و بیرون کردی و تکبر و مغایرت و بیکره داری با غیر
و عیب جوئی و فحش گوئی و غیر آن از هر گونه عیب و بدی وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشان
در آن بهشتها ساکن میباشند همیشه چونکه مثل زد خدای تعالی بمگس در سوره حج و بعنکبوت در
سوره عنکبوت و باو و ختن آتش و باران در این سوره کرد گوینده ناصبیان و کافران گفتند
این چه مثل زدنهاست و طعن زدند به پیغمبر ص یا جانچونکه فرستاد حق تعالی آیه انما انت منذر
ولکل قوم هاد را طایفه منافقین گفتند که حیف اینکار اراده کرده است خدای باین مثل که اراده
میکند خدای با آن مثل بسیار یا او حجت گرفتند بر خدای تعالی که خدای شرم میکند که بزند مثلی که
پشه باشد پس الا تا از پشه باشد الله تعالی فرمود که ای محمد إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي
أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا بتحقیق که خدای ترک نمیکند از حیا که بزند مثلی از برای حق که روشن کند

خود آن مثل زنند بندگان مؤمن خود را ما چیزی یعنی مثلی که آن مثل بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا
پشه باشد پس چیزی که بالاتر از پشه باشد که آن مگس است مثل میزند تا این چیز هرگاه داند که در آن
مثل صلاح بندگان او هست یا باین آیه مثل زده است خدای سبحانه در امر امامت و در شان علی ع
و بعوضه کنایه از علی ع و ما فوقها که مگس است کنایه از محمد ص است بدلیل تتمه آیه یعنی فاما الذین
آمنوا فیعلمون انه الحق و چون مثل زدن محمد ص بمگس و علی ع بپشه آنست که پیغمبر ص شنید آن شخصی
که میگفت آنچه خدا خواهد و محمد خواهد آن میشود و از دیگری که میگفت آنچه خدا و علی خواهد آن میشود
پس محمد میخواهد آنچه خدای میخواهد چه خواهش خدای غالبست و خواهش او با خواهش غیر وی مساوی
نمیباشد و در بیع خدای و قدرت او و محمد مثل مگسی است که درین مملکت وسیع پیدا شود و علی مثل پشه
با آنکه فضل حق تعالی بمحمد و علی و فضلیت که زیادتی میکنند بر فضل حق تعالی بر جمیع خلق اولین
تا آخرین دنیا و بنا بر این معنی بعوضة و فوقها مضموم خواهد بود و آن قراءت بعضی از قاریانست
و اگر مفتوح باشد معنی این مذهب مثلا ما بعوضة فما فوقها اگرچه منقول از اهل بیت عصمت
این خواهد بود که زنند مثلی از مثلها هر مثلی که باشد پشه باشد پس بالاتر از پشه باشد فَأَمَّا
الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آن جماعت که ایمان آورده اند بخدا و بنبی و سنی محمد و علی و آل ایشان
ع و تسلیم کرده اند حکمها و احوال ایشان را و مقابل نمیشوند با ایشان در امور ایشان و دخل
نمیشوند در اسرار ایشان و فاش نمیکنند آنچه واقف شوند از اسرار ایشان مگر باذن ایشان
فَيَعْلَمُونَ پس میدانند آن مؤمنان که صفت ایشان گفته شد أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ
رَبِّهِمْ که تحقیق که مثلی زده شده است حق است از صاحب و آفریننده و نعمت دهنده روزی
دهنده ایشان که اراده کرده است بآن مثل حق و اظهار حق و روشن کردن آنرا با آنکه سید
که علی ع حق است نزد ایشان چنانچه رسول صلعم از برای او عهد و پیمان گرفته از ایشان
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آن جماعت که کافر شده اند بخدا بسبب معارضه ایشان در
شان علی ع بچون و چرا و ترک انقیاد ایشان او و در آنچه فرموده است و مراد ناصبیان و
کافران با منافقان فَيَقُولُونَ پس میگویند آن کافران و ناصبیان با منافقان
مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ چیست آنچه اراده کرده است خدای باین
مثل گمراه میکند بخلق و گمراه کردن خدای آنست که پیغمبر و امام میفرستد و بیان حق میکنند

و

آنچه در زمین است و وقتی بود که حق تعالی بملائکه گفت که خلق میکنم خلیفه در زمین چنانچه
در آیه بعد از این آن حکایت گفته خواهد شد و در آیه و قلنا یا آدم اسکن خلق حیوانات پیش از
آدم در دنیا و خلق میوه‌ها و امثال آن بعد از نزول او از بهشت گفته خواهد شد انشاء الله تعالی
ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ بعد از آن راست قصد کرد بسوی آسمان یعنی شروع کرد
در خلق آسمانها و محکم کردن آنها و تدبیر کرد و آفریدن آنها را و حق سبحانه و تعالی زمین را از
سنگی که در بیت المقدس است پهن کرد و از آنجا بخلق آسمانها پرداخت و معنی استوای خدای تعالی
بهر چیز آنست که چیزی نزدیکتر نیست باو و بعلم او از چیزی دیگر و هیچ دوری از و دور و هیچ
نزدیکی باو نزدیک نیست و همه چیز از برای او مساویست نسبت بعلم و قدرت و ملک او و او
مستولیست بر همه خفی و جلی و احاطه بهمه چیز کرده است نه آنکه چیزی او را حمل و احاطه کرده
باشد و او محتاج بجای یا بچیزی از خلق خود باشد بلکه او حامل و نگاهدارنده همه چیز است و
خلق محتاج اند باو فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد آنها را باعتدال بی عیبی و کجی آسمانها را سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ هفت آسمان و او بهر چیزی داناست یعنی
چون داناست بهمه چیز و میداند مصلحتها را آفریده از برای شما هر آنچه در زمین است از
برای مصلحتهای شما ای فرزندان آدم چونکه در آیه سابقه گفته شد که خدای آفریده است از برای
شما آنچه در زمین است گفتند که کی بوده است آن که حق تعالی این آیها فرستاده مفسرها اینکه در وقتی
بود که خدای سبحانه بفرشتگان گفت که میخواهم خلیفه در روی زمین خلق کنم چون ایزد تعالی تمام
کرد خلق آسمانها را و آنچه در آنهاست و خلق زمین را که پهن کرده و عمر دنیا را پنجاه هزار سال
آفریده ده هزار سال زمین را بیابان خالی گذاشته بی خلقی نه از جن و انس و فرشته آفریده ده
هزار سال از برای آنها مقدر فرموده بود و در اواخر آن مدت در زمین فساد کردند حق تعالی
آنها را هلاک کرد و زمین را ده هزار سال دیگر بیابان خالی گذاشته بود بعد از آن جن و نسناس را
بیافرید و ده هزار سال از برای ایشان تقدیر فرموده بود و ابلیس در میان ایشان حاکم بود ایشان نیز
در اواخر آن مدت فساد و سرکشی و خونریزی نمودند حق تعالی ایشان را هلاک و ملائکه را فرمود
تا آنها را کشتند و ابلیس را باسیری با آسمان بردند و تا خلق آدم ع با ایشان عبادت میکرد
و در وقتی که کبر و حسد ورزید و ترک سجده آدم کرد بر ملائکه معلوم شد که او از فرشتگان

نبوده است پس آدم را بیافرید و ده هزار سال بعد از او مقرر فرمود حضرت امام جعفر علیه السلام میفرماید
که هفت هزار و دویست سال گذاشته و شما در آخر الزمان مایید الحاصل بعد از آنکه جن و نسناس
هفت هزار سال زندگانی نمودند ایزد تعالی اراده خلق آدم فرمود و در حدیث دیگر آمده که
حق تعالی زمینها و بعد از آن آسمانها را آفرید آنگاه فرشتگان روحانی و بالدار آفرید و در
میان طبقهای آسمانها جای داد و ذکر خدای میکردند بیاسایند که از ایشان اسرافیل و میکائیل
و جبرئیل را برگزید و بعد از آن در زمین جن را روحانی بالدار فرمود پایینتر از فرشتگان آفرید
و در میان طبقها و بالا هفت زمین جای داد و ذکر خدای میکردند بیاسایند که بعد از آن نسناس
را فرو پایه تر از ایشان بیافرید که از بدن و روح بی بال که میخورند و می آشامیدند و
آدمی نبودند و ایشان را بر روی زمین با جن جای داد و ذکر خدای میکردند بی ماندگی پس طایفه
از جن و نسناس تمرد و سرکشی ورزیدند و خونریزی و فساد کردند و انکار خدای نمودند و
طایفه دیگر از جن بحال خود و طاعت خدای باقی ماندند و بال ستمگران جن بر طرف شد و
ابلیس که حارث نام داشت خود را با ملائکه از مطیعان وا نمود بعد از آن حق تعالی خلق دیگر
بخلاف آنانکه گفته شد آفرید و آنها بر روی زمین مثل جانوران حرکت میکردند و از آنچه
از زمین حاصل میشد میخوردند و می آشامیدند و همه مرد بودند بی شهوت و حرص و طول
امل و بهایم و هوام نبودند و لباس ایشان برگ درخت بود پس حق تعالی ایشان را دو فرقه
کرد یک فرقه را در پشت مشرق عقب دریا جای داد و شهر جابرسا دوازده هزار فرسخ در دوازده
هزار فرسخ جهت مسکن ایشان آفرید و حصار آهنین بر آن کشید و فرقه دیگر را در پشت
مغرب عقب دریا جا داد و شهر جابلقا بدستور جابرسا جهت ایشان آفرید و هیچ یک از آن
دو فرقه علم بجای آن دیگر ندارند و اهل وسط زمینها نیز خبری از ایشان ندارند و آفتاب
بر اهل وسط زمین می تابد و در چشمه حمئه فرو میرود و اهل آن دو شهر از طلوع و غروب آفتاب
اطلاع نیست چرا که از طرف ایشان طلوع و غروب و اهل آن دو شهر از نور خدای روشنی
دارند و آفتاب و ماه و ستاره نمیدانند و شیطان را نمی شناسند و گناه و خطا نمیکنند
و بیمار و پیر نمیشوند و تا قیامت بهمین نحو از عبادت ماندگی نمیشوند و بعد از آنکه جن و
نسناس هفت هزار سال زندگانی نمودند ایزد تعالی اراده خلق آدم فرمود پس حجاب از آسمانها

برداشته فرشتگان را فرمود که اهل زمین را ببینند چون گناهکاری و خونریزی و فساد
جن و نسناس را دیدند بعضا از برای خدای غضبناک و بر زمین متاسف گردیدند و خود را
از غضب ضبط نتوانستند کرد و گفتند آفریدگارا تو قادری و ایشان خلق خوار حقیر تو
نعمت و عافیت از تو بایشان میرسد و در دست توانند و عصیان تو باین قسم گناهان میورزند
و فساد میکنند و تو غضب نمیکنی و برای خود انتقام نمیکشی و میشنوی و می بینی و این بعضا
از برای تو بر ما بزرگ می آید پس حق سبحانه و تعالی فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة و
اذ قال ربک و آنگاه که گفت صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده تو ای
محمد للملائکة فرشتگان آسمانها که گفته شد یا آن فرشتگان که با ابلیس در زمین بودند
و جن را از زمین بر طرف نموده عبادت ایشان میکردند که انی جاعل بتحقیق که
من گرداننده ام یعنی خواهم آفرید فی الارض خلیفة در زمین بدلی از شما و شما را
از زمین بر طرف میکنم که او حجت من باشد در زمین بر خلق من و آن خلیفه آدم ع است
و خلیفها که در قرآن مذکور اند چنانچه آدم و داود و هرون و علی ع چنانچه ایشان است
و ائمه ع خلیفهای خدا اند یکی بعد از دیگری جهت آنکه هر گاه حق تعالی بعضی گوید تا بدو وفا
میکنند و چونکه آدم علیه السلام خلیفه بود در زمین همه دنیا از او بود و پس از او برگزیدگان خدا
که خلیفه بودند پیغمبران غصب کردند حقی را که خدای و رسول خدای برای ایشان مقرر
کرده بودند تا آنکه محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شد بر گردید از برای او و اوصیای او پس که فتنه
آنچه ایشان غصب کرده بودند بشمشیر و آن فیء است یعنی چیزی است که خدای بر گردانیده است
بایشان چونکه حق تعالی فرمود آنچه گفته شد بر ملائکه زمین سخت آمد جهت آنکه عبادت ایشان
بعد از برگشتن باسمان که از نمیشد پس قالوا گفتند فرشتگان زمین یا آسمان یاد کس
از ایشان ورد کردند بخدای سخن او را چونکه لکیر شده از آنچه خدای سبحانه گفت و حوصله کم
تحمل و طاقت علم بیاوردند و چونکه امر کرد حق تعالی ایشان را بسجده آدم که بعد از ساختن و
دمیدن روح سجده کنند او را اتجعل آیا میگردانی یعنی خلق میکنی فیها من
یفسد فیها و یسفک الدماء در زمین کسی را که فساد کند در زمین و بریزد
خونها چنانکه کردند جن و ما بر طرف کردیم آنها را و خلق میکنی جمعی را که حسد ورزند و بغض

کنند چون از جن دیده بودند اینها را چنین گفتند و الا چه میدانستند که بگویند این
سخن را **وَنَحْنُ نُسَبِّحُ** و حال آنکه ما پاک میکنیم ترا از آنچه لایق تو نباشد و معنی
سبحان الله در آیه چنین گفته خواهد شد **بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ** در حالت شکر تو
و پاک میکنیم زمین ترا از عاصیان از برای تو یعنی با آن تسبیح و تقدیسی که میکنیم ما ترا
وا داریم بخلافت پس یکی را از ما خلیفه کن که عمل کنند در میان خلق تو طاعت تو چه ما
حسد و بغض نمی ورزیم و خونریزی نمیکنیم و بدعت نمی نهادند بر خدای بعباد تو خود
اورا **قَالَ** گفت خدای و اعراض کرد از ایشان و غضب کرد بر ایشان و رد سخن ایشان
کرد **إِنِّي أَعْلَمُ** که بتحقیق که من میدانم مصلحتی که هست در کسی که اورا بدل از شما آرم
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید شما و نیز میدانم که در میان شما کسی هست که او
در باطن کافر است و شما نمیدانید و آن ابلیس است و اراده دارم که خلق کنم بدست خود
آن خلیفه را و خلق کنم از نسل او پیغمبران و صالحان و ائمه و آنها را خلیفها و حجتهای خود کنم
بر خلق خود که هدایت کنند خلق را بطاعت و نهی کنند از معصیت و دور کنم نسناس را
از زمین و پاک کنم زمین را از ایشان و جن را که سرکش و عاصیند از زمین یکی خلق و بهترین
کسان نقل فرمایم بهوا و بنگنهای زمین و میان جن و نسل آن خلیفه بجای مقرر کنم و کسی را که از
نسل او عصیان ورزد جا دهم جای گناه کاران پس علم خدای سابق است بر همه چیز پیش از آنکه
بیافرید ملائکه دانستند که این سخن حق تعالی از روی غضب بود بر ایشان پس پناه جستند بعرش
چنانچه در آخر این آیها گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی چون فرشتگان را اعتقاد این بود
که ایشان بهتر و داناترند در دنیا حق تعالی خواست که بفهماند که گمانی که کرده اند خطا است
آدم را بیافرید **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** و بیاموزانید حق تعالی نامها را
بالتمام نامهای زمینها و کوهها و درها و دریاها و رودها و نهرها و گیاهها و درختها
و انواع حیوان و خاصیت دواها و میوهها و این و آن و هر چیز از حقی یا باطلی در زیر تست
و نامهای پیغمبران و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه و بهترین شیعیان و عاصیان و
دشمنان ایشان را حق سبحانه و تعالی بیافرید پنج تن را که گفته از نور جلال خود و در روز میثاق
جای داد ایشان را در طرف راست عرش و آفرید فرشتگان را از نور و چون دیدند ایشان را بزرگ

نمود

نمودن شان ایشان و جا داد شخصهای ایشان را در پشت آدم و نور ایشان روشن ساخت آفاق را
پس چون خلق کرد آدم را دید ایشان را در طرف راست عرش گفت یا رب اینها کیانند فرمود
که برگزیدگان منند که از نور جلال خود آفریده ام و اسمهای ایشان را از اسمهای خود بیرون
آورده ام گفتا آفریدگارا بحقی که بر ایشان داری بیاموزان نامهای ایشان را بمن فرمود که بایشان
امانت و سر من باشند نزد تو که بغیر ایشان را مطلع نسازی و ازو بدین معنی عهد و پیمان گرفتند
تعلیم کردن نامهای ایشان همگی ائمه را و تعلیم کرد حق تعالی همه نامها را بعلی هم چنانچه تعلیم کرد
ثُمَّ عَرَضَهُمْ بعد از آن عرض کرد آنها را یعنی شخصهای ایشان را در وقتی که نور و روح
بودند **عَلَى الْمَلَائِكَةِ** بر فرشتگان و نمیدانستند آنها نامهای ایشان را **فَقَالَ أَنْبِئُونِي**
پس گفت حق تعالی که خبر دهید مرا **بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**
بنامهای اینها اگر بوده باشید راست گویان که بخلافت بنا بر تسبیح و تقدیس خود سزاوارترید از
آدم پس هرگاه ندانید غیب کسی را که در میان شماست و می بینید یعنی نامهای محمد و آل او را
پس سزاوارتر است که ندانید غیبی را که پنهان است پس چون عاجز شدند فرشتگان از
دانستن آنها **قَالُوا سُبْحَانَكَ** گفتند فرشتگان که پاکی تو از آنچه مشرکان گویند
و این عبارتیست که دلالت میکند بر عظمت و جلالت خدای و پاکی او از آنچه مشرکان گویند
و در مقام تعجب و عذر در اول کلام می آرند **لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ**
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ یعنی علم نیست مارا مگر آنچه تو بیاموزانی مارا بتحقیق و البته تو دانائی
بهر چیز و محکم کار و درستکاری در هر فعل **قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ**
گفت حق تعالی ای آدم خبر ده ملائکه را بنامهای اینها یعنی پیغمبران و ائمه حق تعالی با آدم عم فرمود
که خبر ده همه ملائکه و شناسا نمای بایشان زیادتی او را در علم بر ایشان پس بیرون آورد
از پشت او نسل او را که بعضی پیغمبران و بهترین کسان و محمد و آل او و اصحاب و بهترین کسان
امت او بیند و بایشان شناسا نماید بایشان که اینها فاضلترند چون تحمل میکنند بر مشقتها و جهادها
با شیطان و نفس و آزار عیال و سعی در طلب نفقه حلال و ترس از دشمنان و پادشاهان و درد
و سختی المها و ترسکاریها و تنگناها و کوهها و قلتها با آنکه در ایشان است از شهوت و دوستی
جستن و خوردن و عزت و ریاست و فخر و تکبر و ملائکه از جمیع اینها فارغند پس ایشان سجده

کردند فرشتکان آدم را چون در و بود اخوان این بزرکان **فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ**
پس چون که خبر داد آدم فرشتکانرا بنامهای اینها و شناختند آنها را دانستند که امانت علم نزد
او و او فاضلتر و منزلت او عظیم و سزاوار تر است که خلیفه و حجت باشد و خلق پس خدای عهد
و پیمان کرفت از ملئکه با ایمان بان بزرکواران و بفضل ایشان پس فرمود بملئکه که سجده
کنید بادم پس سجده کردند بلخود در سجده کفتند که کمان نمیکردیم که حق تعالی بهتر از ما خلقی
بیافریند ما خازنان و همسایکان و نزدیکترین خلقیم بحق تعالی پس چون سر از سجده برداشتند
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کفت الله
تعالی که آیا نکفتم بشما که بتحقیق که من میدانم سر آسمانها و زمین را پس آدم را حجت ساختن بر ایشان
و غیر حق تعالی هیچکس از ملئکه و جن و انس خواه حجت باشد و خواه نباشد غیب نمیدانند
لیکن حق تعالی بحجت خود کاه تعلیم میکند و کاه باز میکیرد **وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ**
و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از نیکه سخن سر کرده کفتند که خلق میکنی در زمین کسی را که
فساد کند و خونها ریزد و ما تسبیح و تقدیس میکنیم **وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ**
و آنچه شما پنهان میکنید و از نیکه با خود در سجده کفتید و بیان آن کرده شد و از آنچه ابلیس در
خاطر داشت که انکار سجده آدم کند هر کاه مامور شود و او را هلاک کند اکر بر و مسلط شود
و از اعتقاد شما که هر که بعد از شما خلق شود شما فاضلتر خواهید بود بلکه محمد و آل و علیهم
آدم خبر داد بشما نامهای ایشان را فاضلتر ند از شما پس انجهت این دو امر که کفته شد غضب کرد
حق تعالی بر فرشتکان و با نصد سال راه از عرش دور ساخت و حجابی که هرکز نبود میان نور
خود و ایشان همراه دو فرشته که مذکور شد فرمود هفت هزار سال یا هفت سال و دوم قوی تر است
چنانچه کفته خواهد شد پس چون دانستند ملئکه خطای خود را پشیمان شدند کفتند آن
دو فرشته چه چاره سازیم و چه توبه ما چه باشد کفتند برای شما توبه نمیدانیم مکر آنکه پناه
بعرش جویند پس آن دو فرشته با طائفه از فرشتکان که در عرش بودند جمیع آن
فرشتکان که آن سخنان کفته بودند پناه بعرش بردند طواف و اشاره بانکشت و توبه و
دعا و طلب آمرزش و رضای حق میکردند مدت هفت هزار سال یا هفت سال و دوم قوی است
چه کفته خواهد شد که آدم کعبه را ساخت و چنانچه از ولد این آیات کفته شد هفت هزار سال

فاصله

فاصله بنیه و مثل آنچه بیان کردیم پیش از خلق آدم برای کفته اول فرشتکان و بعد از
خلق آدم برای کفته دوم ایشان که با خود کفته بودند در حدیث وارد شده الحاصل حق
تعالی از ایشان راضی و رحمت نازل شد بعد از هفت سال پس باز حق تعالی بهنای خانه امر کرد
از زمین که سقف آن یاقوت سرخ و ستونهای آن زبرجد و آن خانه با ضراح است که فرشته
بام خود در آسمان چهارم یا ششم برابر عرش ساخت یا بیت المعمور است که در آسمان اول
یا چهارم یا هفتم در برابر ضراح ساخته شد و در حدیثی وارد شده که ضراح بیت المعمور است
پس آنرا برای طواف اهل آسمان مقرر داشت و فرمود که عرش را وا کذارید و طواف این خانه
کنید که رضای من در انست پس هفت سال طواف و استغفار کردند از آنچه کفته بودند پس حق
تعالی قبول کرد توبه ایشانرا و راضی شد از ایشان و از این سبب است که در طواف کعبه هفت
شوط میکنند و هر روز هفتاد هزار فرشته داخل بیت المعمور میشوند که دیکر هرکز باینجا
بر نمیکردند پس خواست خدای تعالی که در زمین نیز او را باین طریق عبادت کنند چون
آدم عم آن کناه کرد کعبه را در برابر بیت المعمور خلق کرد که وسیله قبول توبه کناه کاران
و ثواب و امن باشد برای فرزندان آدم که پناه می کیرند تا آن پس آدم فرمود که بسازد کعبه را
و آنرا از برای او و فرزندان مقرر داشت چنانچه آنخانه را برای اهل آسمان مقرر فرمود پس آدم
بان طرف عود کرده آمرزیده شد و هر کناه کاری که پناه بان جوید آمرزیده شود چون که در خواب
بحضرت رسول صلعم نمودند که بنی تیم یعنی ابا بکر که از قبیله مذکور است و بنی عدی یعنی عمر که
از آن قبیله است و بنی امیه یعنی عثمان و معویه که از آن قبیله اند بر منبر آنحضرت میروند دلتنک
شد پس حق سبحانه این آیه را نازل فرموده وحی فرستاد که من امر کردم و اطاعت نکردند یعنی
شیطان که سجده نکرد پس جزع مکن هر کاه امر کنی در وصیت تو ترا اطاعت نکنند یعنی علی عم
را که وصی تست دخل نرهمند و در این باب اقتدا بمن کن و چون که در آیه که مذکور شد حق
تعالی فرموده که خدای آفریده است برای شما آنچه در زمین است در این آیه میفرماید که خلق
آنچه در زمین است وقتی بود که کفتیم بفرشتکان که سجده کنید بادم عم و چون که کفت حق تعالی
بملئکه که خواهم آفرید در زمین خلیفه فرشتکان رد کردند بخدای سخن او را و کفتند آیا
خلق میکنی در زمین کسی را که فساد کند در زمین و بریزد خونها چنانچه از جن دیده بودند اینها را

و حال آنکه ما تسبیح میکنیم در حالت شکر تو و پاک میکنیم زمین ترا از عاصیان از برای تو پس
منت نهادند بعبادت خود بر خدای پس حق تعالی اعراض کرد از ایشان بعد از آن تعلیم کرد
بآدم ع نامها را بالتمام بعد از آن گفت بفرشتگان که خبر دهید مرا بنامهای اینها گفتند
فرشتگان که نیست علم ما را گفت ای آدم خبر ده ملائکه را بنامهای اینها پس خبر داد آدم حق تعالی
فرمود بفرشتگان که سجده کنید آدم را چونکه آفرید حق تعالی آدم را و بیاموزانید باو نامهای همه
چیزها را عرض آنها را بر فرشتگان و پیش از آن خلق کرده بود نورهای شخصهای محمد و علی و
فاطمه و حسن و حسین ع را بعد از آنکه خدای بود و هیچ چیز نبود و گردانیده بود آنها را شخصها
و آموزانیده بود بایشان تسبیح نقل فرمود آن شخصها را از طرف راست بلندی عرش
پشت آدم ع و نورهای آنها روشن ساخت آفاق را پس دید آدم نور را و ظاهر نشد برا و آن
شخصها گفت یا رب چیست این نورها فرمود که این نورهای آن شخصهاست که بپشت تو نقل
فرمودم گفت یا رب اینها را ظاهر کن برمن حق تعالی فرمود که نگاه کن ببلندی عرش پس نظر
کرد و صورت نورهای شخصهای ایشان از پشت او بر بلندی عرش چون صورتی که در آینه
جلوه کند افتاد پس دید شخصهای ایشان را پس گفت یا رب اینها چه شخصها اند فرمود که شخصهای
بهترین خلق من و برگزیدگان و خاصان منند که از نور جلال خود آفریده ام و اسمهای ایشان را
از نامهای خود بیرون آورده ام گفت یا رب نامهای ایشان را بمن بیاموزان فرمود که پس ایشان
امانت نزد تو باشند تا دیگری را بران آگاه نسازی مگر برخصت من و از او برین معنی
عهد و پیمان گرفته تعلیم کرد و فرمود که بوسیلهٔ ایشان مردم را میگیرم و میبخشم و عقوبت میکنم
و ثواب میدهم پس ایشان را وسیلهٔ خود ساز نزد من در کارهای بزرگ که من قسم بخود یاد
کرده ام که رد نسازم خواهش خواهشمندی را بوسیلهٔ ایشان و از این جهت بود که در وقتی که
آدم توبه کرد ایشان را وسیله ساخت توبهٔ او قبول شد پس عرض فرمود حق تعالی ایشان را
بر فرشتگان و آنها نمیدانستند نامهای ایشان را پس فرمود که خبر دهید مرا بنامهای اینها اگر
هستید شما راستگویان گفتند ملائکه پاکی تو راست نیست ما را علم مگر آنچه تو بیاموزانی ما را
تحقیق که تو دانائی بهر چیز گفت حق تعالی که ای آدم خبر ده ملائکه را بنامهای اینها پس چونکه خبر داد
آدم فرشتگان را بنامهای اینها دانستند که آدم امانت دار و در علم زیاده بر ایشان است پس از جهت

نقل فرمودن شخصهای ایشان بر پشت آدم امر کرد حق تعالی فرشتگان را بسجده و چونکه خلق کرد
حق تعالی آدم را چهل سال صورت بیجان ماند و ابلیس میگذشت و میگفت برای چه
کار آفریده شده چون روح در وی دمیده شده بدماغ او رسید عطسه کرد و راست نشست
و گفت الحمد لله پس خدای سبحانه جواب داده فرمود که یرحمک الله یعنی خدای ترا بیامرزد پس رحمت
ایزدی فی الحال نصیب آدم شد پس امر کرد حقتعالی فرشتگان را که سجده کنید آدم را و چونکه
ملائکه بخود قرار داده بودند که اگر ایشان از ما بیافرینند خلقی بهتر از ایشان در دین
و داناتر از ایشان نجدا و پیغمبر بیناتر نخواهد آمد پس حقتعالی اراده کرد که بایشان معلوم
کند که در گمان و اعتقاد خطا کرده اند پس آفرید آدم را و بیاموزانید بوی همه نامها را پس عرض
کرد آن نامها را بر ایشان پس عاجز شدند از دانستن آنها پس امر کرد بآدم که خبر ده بایشان
آنها را و بشناسانید بر ایشان زیادتی او را در علم بعد از آن بیرون آورد از پشت او ذریهٔ او را
از پیغمبران و بهترین بندگان خود یعنی محمد و آل و اصحاب و برگزیدگان امت و شناسانید
بملائکه که ایشان بهتر از فرشتگان چون تحمل میکنند مشقتها و جهاد با شیطان و نفس
از ادارعیال و سعی در طلب رزق حلال و ترس از دشمنان و پادشاهان و دزدان و مخفی راهها
در مکانها و تنگناها و کوهها و تلها با آنکه در ایشان است شهوت و دوستی پوشش و خوردنی و
عزت و ریاست و فخر و تکبر و ملائکه از جمیع اینها فارغند پس چون بشناسانید حق تعالی بفرشتگان
فضیلت برگزیدگان امت محمد و شیعهٔ علی و خلیفهای او را امر کرد فرشتگان را بسجدهٔ آدم ع چنانچه
میفرماید که **وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِکَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ** و آنگاه که گفتیم ما
فرشتگان را که سجده کنید آدم را از روی محبت و طاعت و اکرام و تعظیم و اینکه او فاضلتر است
خدای را از روی بندگی و طاعت و شکر اینکه جمع کرده است شما را با آدم ع و آنکه ذریت او
و بهتر از ملائکه اند از روی تعظیم و آنچیز که خدای از نظر شما غایب ساخته است و آن اینست که
حق تعالی فضیلت داده است آدم را بسبب آنکه ظرف آن شخصهاست که نور آنها آفاق را فرو گرفته
است و ظرف روحهای آنهاست و سجده طاعت و بندگی ایشان عبادت آدم کرده باشند
نه عبادت خدای بلکه اعتراف بفضیلت آدم و رحمتی بود از خدای از برای آدم و آدم قبله بود و سجدهٔ
ایشان بطرف آدم سجده بخدای بود بجهت آنکه کسی که بامر خدای سجده کند سجده خدای کرده

باشد و سزاوار نیست که کسی بی آنکه امتیاد کی و تعظیم از برای خدای باشد کسی را سجده کند
و ایزد تعالی بمحمد و آل محمد عطا کرد چیزی که فضل از آن بود چه حق تعالی و جمیع ملائکه صلوات بمحمد
و آل محمد فرستاده حق تعالی جمیع مؤمنان را صلوات و عبادت فرمود چنانچه در آیه سوره احزاب
که ان الله وملائکته یصلون علی النبی گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و چونکه امر کرد حق تعالی
فرشتگان را که سجده آدم کنند رد کردند بر خدای سخن او را و گفتند که آیا خلق میکنی در زمین
کسی را که فساد کند در زمین و بریزد خونها و حال آنکه ما تسبیح میکنیم در حالت شکر تو و پاک
میکنیم زمین ترا از عاصیان از برای تو حق تعالی فرمود که من میدانم آنچه نمیدانید شما پس
غضب کرد بر ایشان آنگاه ایشان طلب توبه کردند پس امر کرد حق تعالی ایشان را که طواف
کنند بضراح که آن بیت المعمور است چنانچه الحال مذکور خواهد شد **فسجدوا**
پس سجده کردند یعنی پیشانی بر زمین نهادند و تواضع نمودند همگی از آنکه نورها
اهل بیت علیهم السلام و آدم علیه السلام را چونکه نورهای آن بزرگان در او بود و سجده ملائکه در حقیقت
واقع شد بر آن اول نیست که عبادت خدای را نسبته و چونکه سجده نمودند با خود
گفتند گمان نداشتیم که خدای حق سبحانه خلقی که گرامی تر از ما بیافریند ما خزینه داران و همسایگان
خدای و نزدیکتر بر خلقیم با و پس سر از سجده برداشتند ایزد تعالی فرمود که من میدانم آنچه
شما آشکار میکنید یعنی آنچه رد کردید و گفتید که آیا خلق میکنی در زمین کسی را که فساد کند در
زمین و خونها بریزد و آنچه پنهان میکنید یعنی آنچه با خود گفتید در سجده پس چونکه
دانستند فرشتگان که خطا کرده اند پناه بعرش بردند همگی ملائکه که گویند آن امتحان بودند
یا جمعی از ایشان که در دور عرش بودند و اشاره بانگشتان کردند پس حق تعالی فرمود که طواف
کنند بضراح که بیت المعمور است و هفت سال طواف و طلب آمرزش نمودند از آنچه گفته بودند
پس حق تعالی توبه ایشان را قبول کرد و راضی شد از ایشان پس این اصل طواف است بعد از آن ایزد
تعالی کعبه را در برابر ضراح از برای پاکی و توبه بر فرزندان که کار خطا کرد از آدم قرار داد که بنا
بان جسته آمرزیده شوند چنانچه ملائکه پناه بعرش جستند پس چونکه آدم علیه السلام پناه بان
جست و طواف کرد توبه او مقبول و آمرزیده شد **الا ابلیس ابی** مگر شیطان که
امتناع کرد از امر ربانی که تواضع کند از برای جلال عظمت خدای را از برای آن نورها و ظاهر

ساخت

ساخت حسدی را که در دل داشت وقتی که در پشت آدم ارواح حجتهای خدای امانت نهاده
شده در پشت او و ابلیس از جن بود نه از ملائکه و کارکنان آسمان و فرشتگان گمان میکردند
که او از ایشان نیست و چون سجده نکرد دانستند که واقع نشد امر سجده مگر فرشتگان را
لیکن ابلیس اقرار کرده بود بدعوت ظاهر بود با ملائکه پس این امر شامل او نیز شد
چنانچه یا ایها الذین امنوا شامل منافقان و اهل ضلالت و هر که اقرار بدعوت
ظاهر کرده باشد هست و گاه هست که ایزد تعالی امر میکند و اراده نمیکند و گاه برعکس
پس امر کرد ابلیس که سجده کند و اراده کرد که سجده نکند و اگر اراده میکرد که سجده کند
البته شیطان سجده میکرد و منع او نیز از آنچه امر کرده بود یعنی از سجده نکرد که اگر منع
میکرد او را معذور میداشت و لعن نمیکرد و چون ابلیس بسجده آدم مامور شد
گفت خداوندا اگر مرا معاف داری از سجده آدم عبادتی کنم که هرگز کسی مثل آن نکرده باشد حق تعالی
فرمود که من دوست میدارم که چنانچه من میخواهم اطاعت من کنند **واستکبر** و بلندی
جست پس حق تعالی فرمود که چه چیز منع کرد ترا که سجده کنی آنگاه که من امر کردم او بقیاس دلیل
آورده گفت که من بهترم از وی آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل پس انکار کرد آنچه را
که از نظر او غایب بود و تصدیق آن نکرد و دلیل آورد بظاهری که میدید یعنی جسد آدم علیه السلام
و انکار وجود انوار که میدانست که در پشت او میباشد و ایمان نیاورد باینکه آدم قبله ملائکه
و فرشتگان است که حکم سجده او شده از برای تعظیم انوار که در پشت او میباشد پس بنا شد شیطان
چونکه گناه او تکبر نمود بر محمد و آل او و تکبر اول گناهیست که در روی زمین کرده شد
و آن گناه ابلیس است که مذکور شد و تکبر و حسد و حرص اصل کفرند **وکان من**
الکافرین و بود بسبب ابا و تکبر از انکار کنندگان طاعت خدای از برای حسد و اول
کفر ابلیس این بود که گفت من بهترم از وی بعد از آن قیاسی که کرد که آفریدی مرا از آتش و او را
از گل پس صفوف بیان امر حق پس دور کرد خدای او را از همه نیکی خود و لعن کرد و رجیم
نامید از جهت انکار او و آنچه بر او غالب بود از حسد چنانچه مذکور شد پس مثل کسی که در زمان
غیبت ایمان بقائم آل محمد علیهم السلام آرد مثل آن فرشتگان است که اطاعت خدای کردند در سجده
آدم و مثل کسی که انکار او کند مثل ابلیس است که امتناع از سجده آدم نمود و ایزد تعالی بعزت

خود قسم یاد کرده که هر قیاس کننده را در جنب ابلیس کند در پایین ترین درکات دوزخ و
کسی که انکار کند آل محمد صلعم را که خدای ایشان را حجتها بر خلق و امینان بر علم خود کردانیده
بمنزله ابلیس باشد که رد کلام خدا کرد در وقتی که امر بسجده آدم فرمود و کسی که ایشان را بشناسد
و پیروی ایشان کند بمنزله ملایکه باشد که خدای ایشان را امر بسجده آدم کرد و ایشان اطاعت
نمودند و اگر شیطان سجده خدا کند بعد از آن گناه و تکبر بقدر بقای دنیا نفعی نخواهد داشت
و خدای قبول نخواهد کرد ما دام که سجده آدم علیه السلام چنانچه حق تعالی فرموده نکند و همچنین این
امت عاصی که بعد از پیغمبر خود صلعم بر فتنه در افتادند بعد از آنکه ترک امام خود که پیغمبر صلعم
او را تعیین فرموده بود کردند قبول نخواهد کرد حق سبحانه عمل ایشان را تا آنکه در وی بجا
آورند بان جهتی که حق تعالی فرموده و دوست دارم امامی را که بدوستی او ایشان را امر کرده
و کفر غیر او [illegible] مقدم بر آنست چرا که ابلیس کافر شد و مردم را دعوت بعبادت غیر خدای نکرد
مگر بعد از فضیلت بسیار کرده و اول کفری که در دنیا [illegible] در میان شد از زمان خلقت آدم علیه السلام
کفر ابلیس بود که رد امر ایزدی نمود چونکه حق تعالی بآدم علیه السلام روح دمید در روز جمعه بیست و
پنجم ذیقعده بعد از پیشین و مکرم ساخت فرشتکان را بسجده او و طاعت خدای و لعن
کرد ابلیس را بسبب امتناع او از امر تا آخر دنیا و آفرید حوا را از زیادتی کل آدم از استخوان
پایین پهلوی او و بروایتی اول حوا را از استخوان پایین پهلوی او آفرید آنگاه فرشتکان را
بسجده او فرمان داده همان روز ایشان را در بهشت جای داد چنانچه میفرماید که و
قلنا و گفتیم ما پیش از آنکه داخل بهشت شوند یا آدم اسکن انت و
زوجک الجنة ای آدم ساکن شو تو با جفت خود در بهشت و بهشت از بهشتهای
دنیا بود که طلوع میکرد در آن آفتاب و ماه و اگر از بهشتهای آخرت میبود ابلیس آنجا داخل
نمیشد و آدم از آنجا بیرون نمی آمد و رکن و حجر الاسود را که با او در بهشت جای داد که هر سال
بدیدن او بیاید و عهد و میثاقی که در روز الست حق تعالی از خلق گرفته با و سپرده بود نماید
وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا و بخورید از آن
بهشت بفراخی و عدم تعب هر جا که خواسته باشید بی تعب و نزدیک مشوید یعنی بخورید از میوه
در یافتن درجه محمد و آل او صلعم که خدای مخصوص ایشان ساخته هذه الشجرة

ازین درخت و اشاره کرده بدرخت و نمود آنرا بادم و فرمود که از درخت دیگر که از آن
جنس باشد نیز نخورید و گاه هست که ایزد تعالی امر میکند و اراده نمیکند و بر عکس آن
و گاه نهی میکند و اراده میکند پس نهی کرد ایشان را و اراده نمود که بخورند والا البته
نمیخوردند چه اراده ایشان بر اراده حق تعالی غالب نمیشود و درخت درخت علم بود یعنی علم
محمد و آل او صلعم که هر کس از آن باذن خدای تناول کند بعلم اولین و آخرین ملهم میشود و آنکه
از کسی یا مین دو آن درخت مخصوص محمد و آل او صلعم است و ایشان از آن تناول مینمایند
و کسی که بی اذن خدای از آن تناول کند بمراد خود نرسد و بخدای عصیان ورزیده باشد و
آن درختیست که اصل آن محمد صلعم و بزرکترین شاخ آن علی علیه السلام است و دیگر شاخهای بزرگ آن
آل محمد و باقی شاخها شیعه و امت او بیند بقدر مراتب هر یک و آن درخت و هر چه از جنس آنست
بخلاف درختهای دنیا و سایر درختهای بهشت [illegible] و اقسام چیزها با نسبت [illegible] درخت که
بود و انگور و انجیر و عناب و سایر [illegible] ما و اطعمه [illegible] و ازین سبب است که مردم خلاف
یکدیگر بعضی گندم و بعضی انگور و بعضی عناب گفته اند و آن درخت درخت حسد بود چه
در بهشت خوردنیها و آشامیدنیها و پوشیدنیها آنچه نفس خواهد و چشم از آن لذت یابد
باشد و خدای همه آنها را بر آدم مباح کرده عهد فرمود بایشان که بکسی که خدای تفضیل
داده بر ایشان و بر جمیع خلایق و بچشم حسد ننگرند چه آنکه حق تعالی ارواح را دو هزار سال
پیش از بدنها آفرید و اشرف آنها ارواح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه علیهم السلام است
و چونکه عرض کرد در روز الست بر آدم ذریه او را رسول صلعم تکیه بعلی علیه السلام فرموده و از عقب
او فاطمه و از عقب فاطمه حسنین علیهم السلام برو گذشتند پس ایزد تعالی فرموده که بپرهیزید ای آدم
از اینکه بچشم حسد در ایشان بینی که ترا از نزدیکی خود دور کنم پس چون در بهشت ساکن شد بر آدم
متمثل شدند پس بحسد بر ایشان نظر کرده بعد از آن ولایت و دوستی ایشان را بر او عرض کردند
و انکار کرد و بهشت او را با برگهای خود زد و بینی چون داخل بهشت شد با خود گفت که حق تعالی
مرا آفرید و از روح خود در من دمید و فرشتکان را بسجده من فرمود و مرا در بهشت
جای داد یا فاضلتر از من خدای خلق کرده باشد پس آدم و حوا جای ایشان را که اشرف منزلهای
اهل بهشت بود دیده گفتند یا رب این جای کیست حق تعالی فرمود که سر بالا کنید و بنگرید

پس در ساق عرش نام آن پنج تن را نوشته دیدند آدم عم پرسید که اینان کیانند ایزد
تعالی فرمود که ذریه تو و بهتر از تو و از جمیع خلقند خازنان علم و امینان سر منند اگر
ایشان نبودندی ترا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نیافریدمی پس بپرهیزید
از آنکه بچشم حسد بسوی ایشان نگرید و آرزوی منزلت ایشان کنید که شما را از نزدیکی خود
دور سازم و شما از ظالمان خواهید بود شما از ظلم کنندگان بر نفس خود بسبب گناه و خواهش
شما درجه را که بغیر شما عطا شده و ظالمان آنانند که دعوی منزلت محمد و آل او عم میکنند
بغیر حق پس بر دبایشان و از روی منزلت ایشان نمود آدم و حسد برد بفاطمه عم حوا
نیز چون نگاه فرمود حق تعالی که نزدیک مشوید باین درخت گفتند آدم و حوا چگونه نزدیک شویم
بآن و حال آنکه تو نهی نموده ما را از آن و انشاء الله نگفتند پس ایزد تعالی ایشان را بخود وا
داشت خود بازنگذاشت پس چون بحسد ایشان و نگفتن انشاء الله مسلط شد شیطان تا آنکه
خوردند از آن درخت چنانچه میفرماید که **فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا**
پس بلغزانید ایشان را شیطان از بهشت بوسوسه و مکر و فریب خود و بر آن داشت ایشان را
که آرزوی منزلت محمد و آل او صم کنند تا آنکه بچشم حسد دیدند در ایشان و آدم خواهش درجه
محمد صم و فضیلت او بجهت خود نمود در خوردن از آن درخت و وسوسه بکون کرد که در دهان
دهن مار که بهترین حیوانات بهشت بود پنهان شد مار او را داخل بهشت کرد و اول
نزد آدم حاضر شد چنانچه در الحال در بیان [illegible] خواهد شد گفت که خدای جهة
آن شما را از این درخت منع کرده که اگر از آن بخورید فرشته و همیشه زنده و در بهشت و دانا
بعیب و صاحب قدرت خواهید بود و قسم یاد کرد که این سخن را از روی نصیحت میگوید و آدم
گمان کرد که مار با او سخن میگوید گفت ای مار فریب شیطان ترا از راه برده چگونه خدای با ما
خیانت میکند یا تو چسان خدا را تعظیم و تقبیح میکنی و حال آنکه او را بخیانت
نسبت میدهی پس چون قصد چیزی کنم که خدای مرا از آن منع فرموده و بدون فرمان
او خواهش آن چگونه کنم پس چون از آدم نومید شد دیگر بار بمیان دهن مار رفت نزد حوا
رفت گفت که میدانی که خدای حلال کرد بنا بر خوبی طاعت شما درختی را که حرام کرده بود باین
دلیل که فرشتگانی که مهر بجهای خود حیوانات بهشت را از آن دور میکنند اگر تو قصد

آن

آن کنی ترا منع نمیکنند و اگر تو پیش از آدم بگیری مسلط بر آدم و فرمان فرمای او شوی حوا
بنا بر این قصد درخت نمود فرشتگانی که موکل بر درخت بودند اراده منع کرده حق تعالی
ایشان را نهی فرمود که منع سعقلا نباشد عاقل را بعقل خود که حجت او است گذارید که اگر اطاعت
کند ثواب و اگر معصیت کند عقاب یابد پس حوا گمان کرد که حق تعالی از منع او بنابر اذن
فرشتگان را نهی فرمود و گفت که مار راست گفت و از میوه آن درخت برگرفت و بادم از آنچه
گذشته بود خبر داد و آدم گول او خورده و غلط کرد و اول کسی بود که اطاعت زنان نمود پس
نظر بدرخت کرد و آب دهن او رفت و برخاست و روان شد و آن اول قدمی بود که بخطا
رفت و از آن بدست خود برگرفت و چون بخورد دست تا سر و تاسف بر سر نهاد و از این جهت
شستن و مسح نمودن این اعضای چهارگانه در وضو واجب شد و در وقت نماز عصر توقف
در عرفات بعد از عصر برای شیعه محمد صم واجب شد آدم دوازده دانه گندم خورد و حوا
شش دانه و از آنچه حوا برگرفته بود یکدانه خود خورد و دو دانه بادم خورانید و دانه بمنزله
تخم مرغ بزرگی بود و از این جهت است که مرد را میراث دو برابر زن میرسد و بجای آنچه برداشتند
جو رویید و باقی بحال خود ماند و اصل گندم و جو از این شد و چون از آن خوردند آدم نهی
خدای را از درخت بیاد آورد و خواست که از درخت دور شود درخت سر او را گرفته نزد خود کشید
گفت که پیش از آنکه از من بخوری میبایست بگریزی و شیطان از شادی خوشخوانی کرد و اول کسی بود
که خوشخوانی کرد و گندم در رگها و پوست و موی آدم دوید و از این جهت غسل در جنابت واجب شد
چه از جمیع رگها و موی جسد بیرون می آید و وضو از بول و براز واجب شد چه بول از زیادتی
اشربه و براز از زیادتی اطعمه حاصل میشود و گندم در شکم آدم سی روز بماند و از این جهت روزه
ماه رمضان برای شیعه محمد صم واجب شد که هم کفاره گناه بجای آورده و هم صاحب اجر شده
باشند و رخصت افطار شب تفضلی است از خدای پس حلها و زینتهای بهشت از ایشان
رفت و عریان ماندند برگ ستر عورت و طلب آمرزش کردند و بروایتی لباس آدم برگهای
بهشت بود که یکی را ازار و یکی را ردا و یکی را عمامه کرده بود و لباس حوا موی وی بود که بزمین
میرسید و وجه معصیت آدم عم با آنکه معصوم بود دانست که از درختی که حق تعالی نشان داده
بود نخورده از جهت درخت دیگر که از آن نوع بود خوردند و شیطان با ایشان گفت که خدای شما را

ازین درخت خاص منع فرموده نه از مثل آن و قسم نیز یاد کرد و ایشان نمیدانستند که قسم دروغ
بخدای یاد میتوان کرد و آن گناه صغیره بود که پیش از پیغمبری بر پیغمبران روا است و خدای
از آن عفو می کند و پیش از پیغمبری او و در بهشت واقع شد نه در زمین و او خلیفه
و پیغمبر در روی زمین بود و بعد از آنکه بزمین آمد و پیغمبر شد گناه صغیره و کبیره از وی سر نزد
و حق تعالی او را برای زمین آفریده بود نه جهت بهشت و خدای چنانچه الحال گفته شد
با آدم عهد کرده بود که آرزوی منزلت محمد و آل او صلعم و با ایشان بچشم حسد نظر و نزدیکی بآن
درخت نکند و چون آن وقت که در علم خدای بود که از آن درخت بخورد در رسید ابلیس
او را بران داشت که آرزوی منزلت ایشان کند پس فراموش کرد و از آن درخت خورد یعنی
عهد و نهی خدای را در آرزوی منزلت ایشان فراموش کرده آرزو کرد پس با ایشان بچشم حسد
نگریست و عزیمتی بران نیافت پس مخذول گشت و شیطان برو مسلط شد تا آنکه از آن
درخت خورد باراده خدای و اگر خدای اراده نمیکرد نمیخورد چه اراده او بر اراده خدای غالب
نمی شد و فراموش کرد آدم عهد و نهی خدای را در نزدیک شدن بان درخت جهت آنکه آنرا
متذکر نبود و ابلیس با او گفت که نهی نکرده است شما را رب شما ازین درخت مگر آنکه بوده باشد
دو فرشته یا مخلد در بهشت چنانچه در اوایل سوره اعراف میفرماید که وقال ما نهیکما
ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین و پیغمبر صلعم فرموده که چون
بمعراج رفتم و نماز پنجگانه واجب شد موسی از خدای درخواست که میان او و آدم ملاقات
واقع کند پس حق تعالی چنان کرده آدم را دید پرسید که چرا عصیان کردی ای آدم تو کسی
که خدای ترا بدست خود آفرید و از روح خود در تو دمید و فرشتگان خود را بسجده تو امر
کرد و ترا در بهشت بهمسایگی خود جای داد و با تو سخن گفت و نهی فرمود ترا از درختی و
تو صبر نکردی تا آنکه بسبب آن ترا بزمین فرود آوردند و نفس خود را ضبط از آن نتوانستی
کرد تا آنکه ابلیس ترا بران داشت از طاعت او نمودی و تو ما را بمعصیت خود از بهشت بیرون
کردی آدم گفت که ای فرزند باید که خود رفق و همواری کن شیطان از روی مکر و خدعه نزد من
آمد و قسم بخدای یاد کرد که از ناصحان منست و گفت که ای آدم من از برای تو غمگینم گفتم که چگونه
گفت جهت آنکه با تو و بنزدیکی تو انس گرفته ام و تو ازین نعمت که داری بیرون رفته بچیزی که

مکروه

مکروه نیست می افتی که چاره چیست گفت که ترا بدرختی که باعث بقای همواره باشد و پادشاهی
که منقرض نشود دلالت کنم ازین درخت تو و حوا بخورید تا همیشه با من در بهشت باشید
و گمان نکرده بودم که کسی قسم دروغ بخدای یاد کند پس اعتماد بقسمش کردم و عذر من اینست
که گفتم بعد از آن گفت ای موسی یا در توریة دیده وقوع خطای مرا پیش از خلقت من گفت
آری آدم گفت که بچند وقت پیشتر موسی گفت که بهزار سال پیش آدم گفت که همین است
و آدم بحجت بر موسی غالب آمد و آدم ع چون از بهشت بیرون آمد با خدای بحث کبری
کرده گفت که یا رب آیا تو تقدیر کرده بودی این گناه را بر من یا آن چیزی بود که از نزد خود
کردم که تو تقدیر نکرده بودی آنرا بر من و شقاوت من بر من غلبه کرده آن از من و فعل من
صادر شد نه از تو و از فعل تو حق تعالی فرمود که ای آدم من ترا آفریدم و تعلیم کردم و بنعمت من
و بقوتی که بتو دادم با عضای خود قوت یافتی بر معصیت من و از چشم من غایب نبودی و علم من
از فعل تو خالی نبود آدم گفت یا رب خیر از تو و شر از منست حق تعالی فرمود که من خیر را پیش
از شر آفریده ام و حجت خود را بر عذاب مقدم داشته ام ای آدم من ترا نهی کردم از درخت و ترا خبر دادم
که شیطان دشمن تو و زن تست و پیش از آنکه به بهشت در آیید حذر فرموده ام شما را که اگر از آن
بخورید بر نفس خود ظالمان باشید آدم گفت بلی یا رب تراست حجت بر ما ظلم کرده ایم بر خود و اگر
نیامرزی ما را و رحم نکنی از زیانکاران باشیم پس چون اقرار بگناهان خود و بآنکه حجت از
خداست کردند حق تعالی توبه ایشان را قبول کرد چنانچه الحال گفته خواهد شد و اول گناه که
واقع شد تکبر ابلیس و بعد از آن حرص آدم و بعد از آن حسد قابیل بود و این همه اصل کفر اند
و تکبر بدتر از همه است چه شیطان تکبر بآدم کرد و کار او تباه شد و آدم با وجود معصیتی که کرد
چون تکبر بر محمد و آل او صلعم نمود کار او تباه نشد اگر آدم گناه نکردی هیچ مؤمنی گناه نمیکرد
غفلت و نادانستن آدمی است که چون آدم را خدای یا قرب اجل او را در برابر او و امل او را
در عقب او داشت و بعد از معصیت با بر عکس شد فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا
فِيهِ پس بیرون کرد ایشان را از خیری که بودند ایشان در آن چیز از بهشت و نعمت وَ
قُلْنَا و گفتیم ای آدم و حوا و مار و ابلیس اهْبِطُوا پایین روید از نزدیکی و همسایگی من ٥
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ و حال آنکه بعضی از شما بعضی را دشمن باشید آدم و حوا

واولاد دشمن باروا بلیس واولاد ایشانند وبرعکس وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ
وشما را در زمین محل قرار ومنزل ومقام است برای معاش دنیا وسعی در امور آخرت وَ
مَتَاعٌ وشما را منفعت است چه حق تعالی زرع ومیوهای شما را از زمین بیرون می‌آرد و
یکبار دیگر هست ونعمت میدهد تا نعمت عظیم بهشت را یاد کنید ویکبار ببلا امتحان شما
میکند تا از عذاب ابدی آخرت حذر کنید إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام مرگ تا قیامت از
ساعتی که آدم وحوا داخل بهشت شدند تا وقتی که شیطان وسوسه ایشان کرد شش ساعت
وتا زمانی که بیرون رفتند هفت ساعت از ساعتهای دنیا بود پس فرود آمدند از بهشت
روزی که داخل شده بودند بعد از فرو رفتن آفتاب وشب در آنجا ماندند وایشان را
بحوالی بهشت بردند تا صبح شد ودر وقت بیرون آمدن آدم از حق سبحانه وتعالی درخواست
کرد ایشان را ببقعه فرستد که آنرا خدای دوست دارد پس جبرئیل را امر فرمود که ایشان را
بمکه فرود آورد پس جبرئیل ایشان را از آسمان بزمین فرود آورد ودر وقت فرود آمدن
ابلیس حدی خواند واول کسی بود که حدی خواند وآدم سیاه شد یا خطی سیاه از فرق
تا قدم او کشیده وعهد میثاق روز الست را فراموش کرده وسرگردان در هند که طرف
مشرق است بسرندیب قرار گرفت وابلیس نوحه کرد که بیاد آرد آدم را آنچه در بهشت بود و
اول کسی بود که نوحه کرد پس آدم گفت یارب میان من وابلیس عداوت افکندی ومرا
در بهشت قوت زیادتی کردن بروی نبود واگر تو یاری نکنی مرا قوت زیادتی بر وی نخواهد
بود حق تعالی فرمود که بدی را یک ونیکی را ده برابر تا هفتصد برابر جزا میدهم گفت یارب
زیاد کن فرمود که تا جان در بدن است توبه قبول میکنم گفت زیاد کن فرمود که گناهان را
می‌آمرزم وباک از آن ندارم گفت یارب مرا بس است آنگاه ابلیس گفت یارب اگر بر من تفضل
نکنی قوت زیادتی بر آدم نخواهم داشت فرمود که هرگاه او را یک فرزند شود ترا دو فرزند
شود گفت یارب زیاد کن فرمود که در بدن او راه وجریان داشته باشی چنانچه خون
در رگها جاریست گفت زیاد کن فرمود که تو وفرزندان تو در سینهای ایشان مسکن
گیرید گفت زیاد کن فرمود که ایشان را وعده دهی وبآرزو اندازی وبآن وعده فریب دهی
وبالجمله آدم بسراندیب وحوا بجده فرود آمد وهر دو مثل دو مرغ بچه لرزان بودند وابلیس

باصفهان ومار بسقطی فرود آمد پس ابلیس نزد درندگان که پیش از آدم در زمین بودند
رفته گفت دو مرغ از آسمان افتاده اند که از ایشان بزرگتر کسی ندیده بیایید وآنها را طعمه
خود کنید وآنها دوان شدند بحرص آنها وبر دیگری راه وعده میکرد وبجلدی که از اضطراب
سخن میگفت آبی از دهن او افتاده حق تعالی از آن دو سگ آفرید نر وماده در جلو
پاسداری ایشان از درندگان مشغول شده عداوت سگ ودرندگان با هم از آن روز شد
پس آدم را جبرئیل بجانب مکه برد پس پرستوک ومرغ خرص نام یعنی گنجشک که گویند
از بهشت با او بیرون آمده بودند مفارقت نموده پرستوک با او در گریه همراهی وصحبت
بلدی ودلالت ونا بجا ها کرده در عرض یکماه بمکه رسید واز آنجهت خوردن آن مرغان
حرام وپرستوک ساکن خانها گشت وهر جا که پای آدم رسید آبادان شد وآنچه ما بین دو
قدم او بود بیابان ماند واز مکه چون بکوه بو قبیس نزول نمود از وحشت ومحرومی
آنچه در بهشت میشنید بخدای شکوه نمود حق تعالی یاقوت سرخی بعد فرستاد که بآن
انس گیرد آنرا در جای کعبه گذاشته روشنی آن هر جا تا فتح حرم شد وهفت مرتبه گرد آن
چون فرشتگان هفت سال پیش گرد عرش طواف کرده بودند بدین مناسک بجای آورده در
صفا فرود آمده بدانجهت آنرا صفا گفتند که آدم صفی خدا آنجا نزول کرد وحوا از جده
بمروه فرود آمد بدانجهت آنرا مروه گفتند که مرأه یعنی زن آنجا نازل شد وزبان آدم عربی
بود وآن زبان اهل بهشت است وچون عصیان خدای ورزید بدل کرد حلوای بهشت
ونعمت آنرا بزمین وزراعت وزبان عربی را بسریانی وپای آدم در صفا وسر او نزدیک افق
آسمان بود از تاثیر گرمی آفتاب بحق سبحانه شکوه کرد جبرئیل بامر حق او را فشرده هفتاد
گز ودر بعضی روایات شصت گز وحوا را فشرده سی وپنج زرع کرد آدم با خود گفت که جدائی
من وحوا دلیل آنست که خدای او را بر من حلال نکرده پس صد سال از نوع لذت جستن نگاه
بوی نمیکرد وطواف بجای کعبه وروزی حوا بمروه رفته گفت وشنید مینمود وشب از
بیم غلبه نفس بصفا برگشته میخوابید سوائی وانیسی نداشت واز آنجهت عرب زنان را انس گفتند
وخدای با او سخن نمیگفت وفرشتگان را نمیفرستاد وبچهار وبلاها که مبتلا بود دوا و
صد سال در فراق بهشت میگریست از چشم راست وی مثل دجله واز چپ مثل فرات اشک بیرون

آمد و در حدیث دیگر چنین است که ایزد تعالی فرمود که بدست خود زراعت کند او
دویست سال گریسته بعد از آن سر شبانروز سجده کرده پس خدای توبه او را قبول کرد
چنانچه گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و پنج تن در دنیا بسیار گریستند آدم و یعقوب
و یوسف و فاطمه و امام زین العابدین ع آدم ع با جامه از پوست شتر و گاو و در کعبه
می ایستاد و طلب آمرزش و برگشتن به بهشت مینمود ایزد تعالی دعای او را قبول فرمود
و آدم ع هشت جفت حیوان جهت معاش ذریت خود و آن گوسفند و بز و گاو و از هر یک
یک جفت اهلی و یک جفت وحشی و شتر یک جفت بختی و یک جفت عربی و صحیفه علم که بشیث داد و
او را وصی فرمود و انگشتری با خود از بهشت آورد که نقش آن لا اله الا الله محمد رسول الله بود
و برگی که آدم بآن ستر عورت کرده بزمین آمد و عطری که حوا در بهشت از اطراف درخت
بهشت بر داشته بر خود بکار برده بیرون آمده سر گشود باد بر آنها وزیده بوی برگ و اصل
آن عطرها بمشرق و مغرب عالم و بیشتر آنرا بهند برد و بدین جهت عطر در هند بیشتر شد و
چون آن در هند بر درختها و گیاه چسبیدها و قلچینه که از آن خورد آهوی مشک بود
پر آن گیاه در خون و بدن او جاری گشت تا در ناف او جمع شد و اصل خوشبوئی در دنیا
از بهشت که گفته شد از آنجمله آدم ع و حجر الاسود را نیز آدم با خود از بهشت آورده در
رکن خانه خدا گذاشت و آن اول سنگی بود که بر روی زمین گذاشته شده سنگی که در بیت
المقدس است و آن سفید و نورانی بود و از گناهان بنی آدم و دست مالیدن مشرکان
سیاه شد و در حدیث دیگر چنین است که یاقوت بود و حق تعالی از بهشت فرستاد و
در حدیث چنانست که فرشته بود که حق تعالی عهد و میثاق را چون اول اقرار کرد
باو سپرده در سفید کرده بود آنرا از بهشت ... دهند تا آدم انداخت و او آنرا بدوش
میکشید و هر گاه مانده میشد جبرئیل بر میداشت تا بمکه برد و در حدیث دیگر هست
که بعد از مدتی که آدم در مکه بود آنرا ایزد تعالی برکن خانه خود فرود آورد پس آدم آنجا
دید و شناخت و خود را بر روی آن انداخته بر فراق بهشت چهل روز گریست و از آنجهت
مردم آنرا میبوسند و در بغل میگیرند چیزها چند کاشتنی نیز آدم با خود آورد که ان شاء الله
تعالی گفته خواهد شد و چون آدم ع از بهشت بزمین آمد و غذا خوردن او را اقتضا و قضای

حاجت

حاجت شد **فتلقی آدم من ربه** پس فرا گرفت آدم از صاحب و آفریننده و
نعمت و روزی دهنده خود **کلمات** کلمها که بگوید پس گفت آنها را **فتاب علیه**
پس توبه کرد برو یعنی قبول کرد توبه او را و اگر حوا را نیز بسبب آن کلمات **انه هو**
التواب بتحقیق که او رب توبه کننده یعنی قبول کننده توبه **الرحیم**
رحم کننده بتوبه کاران است از روزی که آدم گناه کرد تا روزی که توبه او قبول شد سیصد سال
بود و پیش از قبول توبه رحمت نازل شد در روز بیست و پنجم ذیقعده و آن اول روزی بود
که رحمت نازل شد و تعلیم کرد آدم را بوساطت جبرئیل که در خواهد از خدای بحق محمد
و آل او صع که در بهشت ایشان را شناخته بودی بحق صحابه او و تسبیح و تهلیل و توبه کند از حسک
که برد و اقرار کند باینکه خدا یاست و حجت بودی و ولایت و دوستی اهل بیت ع و گناهان
و جبرئیل را فرستاد تا او را بجای کعبه برد و ابری برابر بیت المعمور آمده برد و رسانید آن آدم
بپای خود خط کشید و خانه از دو ره دیرا پیدا و حجر الاسود نازل شد روشن و سفید
پس بمنی رفت و جای مسجد منی را نیز بپای خود خط کشید و مناسک حج را بجای آورده بعد
عصر در عرفات توقف نمود و آدم و حوا در عرفات بیکدیگر رسیدند و تعلیم کلمات
مذکوره در وقت فرو رفتن آفتاب بر وی شد و هفت مرتبه اعتراف بگناه خود کرد و
از آنجهت عرفات را معرف گفتند و بمشعر رفته در ثلث شب جمع کرد میان نماز شام و خفتن
و از آنجهت آنرا جمع گفتند و چون آفتاب سر زد هفت مرتبه اعتراف بگناه و طلب آمرزش
نمود و در روز دهم بطح کرد یعنی برو در افتاد و بزبان عرب آنرا جمرات ابطح گفتند و در
روز دهم جمره هفت سنگ بر شیطان انداخت جبرئیل گفت بعد از این دیگر او را نخواهی دید
و مناسک را تمام بجا آورد و بگناه خود هم اعتراف و طلب آمرزش نمود و جبرئیل مر او را
با یاقوت سرخ یادری که از بهشت آورده نازل شد و حق تعالی کشتی فرستاده فرمانی و حج
او را قبول و حوا را برو حلال فرمود و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه رمضان را فرمود
تا روزه داشت و بهر روزی ثلثی از بدن او که سیاه شده بود سفید شد و بدانجهت آن
سه روز را ایام البیض گفتند و چون که بیدار شد حق سبحانه بریش سیاه جمال او را افزوده و
مردان ذریت او را تا روز قیامت بآن زینت داد و جهت آنچه گفته شد وضو آموزانید

د نماز بجا تعلیم کرد و هر نمازی جزئی از خط سیاهی که بروی ظاهر شده بود برطرف گشت و در
نزد مستجار طلب آمرزش جهت خود و اولاد کرد و حق تعالی بعد از سیصد سال توبه او را قبول
فرموده و در روز عاشورا در حطیم یعنی میان در کعبه و حجر الاسود ببرکت براهین نضا که خدا بمحمد
ص بخشانیده و ببرکت ایشان ابرهیم و یوسف و غیر ایشان پیغمبران نجات یافتند پس آدم سه رکعت
نماز شام کرد یکی جهت خطای خود و یکی جهت خطای حوا و یکی جهت توبه خود پس واجب ساخت آنرا
حق تعالی بر امت محمد ص و اگر خدای از آدم قبول توبه نکردی از گنه کاری قبول نمیکرد و آدم هنوز
آن نشنید که خدای او را خلق کند و از روح خود در وی دمید و توبه او را قبول نماید و او را بهشت
باز کردانید الا بنبوت محمد ص و ولایت و دوستی علی ع بعد از وی حق تعالی بمحمد ص نازل
فرمود چیزی که بزرگتر از قبول توبه آدم بود بی آنکه گناهی کرده باشد و در سوره فتح فرمود لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر چنانچه بجای خود گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی پس آدم
در صفا و حوا در مروه برسر پا ایستاده میگریستند حق تعالی فرمود که بعد از آنکه از شما راضی شدم
گریه چرا است گفتند از خطای ما و احتیاج بمتاع دنیا و وحشت ما که از یکدیگر جدا ساخته پس
بجبرئیل فرمود تا خیمه که ستون آن از یاقوت و بنا از اسباب بهشت از استبرق بود از بهشت
آورده بربالای بنای خانه خدا که فرشتگان پیش از آدم بلند کرده بودند در برابر بیت المعمور
نصب کنند و جمع کرد میان ایشان در آن خیمه و بنای خیمه و عمود هر جا تا فتح حرم شد و انتهای
طنابها در مسجد الحرام بود و هفتاد هزار فرشته پاسبانی خیمه از شیاطین و جن و طواف خیمه
و جهة انس آدم و حوا مامور شد بعد از چندی آن فرشتگان از خدای درخواستند که خانه
بجای خیمه بنا شود تا گرد آن طواف کنند پس امر شد تا جبرئیل خیمه را باسمان و آدم را بصفا
و حوا را بمروه برده ایشان را تسلی داد که این نه از غضب بر ایشان بلکه بنا بر دعای ملئکه است
و آدم بمروه نزد حوا میرفت و بصفا بر میگشت و انتظار تمام شدن خانه میکشیدند و جبرئیل
بامر حق سنگهای چار رکانه یعنی سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل
سلام که در پشت کوفه است بیاورد که بنا را بلند و سنگ بو قبیس خانه را تمام کرده دو دری
در شرقی و غربی قرار داد و چون فارغ شد ملئکه بعد از آن آدم و حوا هفت طواف نمودند بیرون
آمدند تا خوردنی بهم رسانند و در حدیث دیگر چنین است که آدم برمت کعبه مامور کردید

ساخت آنرا برای خود و اولاد خود چنانچه ضراح در آسمان برای ملئکه است و کعبه در بیست و پنجم
ذیقعده نصب شد و در وقتی که آدم از بهشت فرود آمد آسمان نمی بارید و زمین چیزی
نمی رویانید بعد از قبول توبه او باران بارید و درختها روئید و میوهها بار آورد و نهرها
جاری گشت و آدم مامور بود که بدست خود زراعت کند و بسعی خود روزی خورد و از بهشت
با خود صد و بیست چوب آورده بود چهل از آنچه درون و بیرون خورده میشود و چهل از آنچه
بیرون خورده میشود و درون آنرا می افکنند و چهل از آن برعکس این و تخم همه چیزها را آورده
بود و بروایتی دانه که آدم از آن در بهشت خورد بمنزله تخم بزرگی بود و آنرا آدم خورد بزمین
آورد و ششصد پاره و آن در زمین کاشته شد و نسل گندم و همه دانهها از آن بوده است
و بروایتی چون خدای آدم از بهشت بیرون کرد از میوههای بهشت با او همراه و تعلیم صنعت
هر چیز از آنها بوی کرد پس میوههای ما از میوههای بهشت است غیر اینکه اینها تغییر مییابد
و آنها تغییر نمییابد و چوب خرما که از زیادتی گل آدم بود و ماده آفریده شده بود با خود
از بهشت آورد و با حق تعالی بعد از وی فرستاد و آن اول درختیست که در دنیا کاشته شدند و درخت
زیتون و از بس که آنرا دوست داشتی بوصیت او از آن جرید تین ساخته با او در قبر
گذاشتند و آن روزی میوه بهشت کرد و دو چوب تاک و حق تعالی فرستاده کاشت و شیطان
برخصت حق از انگور درختها میکند با آدم دعوی شرکت تاک و روح القدس میانجی شد
دو ثلث نر را بوی داد و بعد از آدم بر هر دو درخت بول و آب آنرا ابتدا جاری کرد و از آنجهت
از آنها شراب حاصل و حرمت کنند و شیره جوشیده انگور حرام و نجس شد تا دو ثلث
که حصه شیطانست بر طرف کرده و هر سنج که آدم میکرد درخت بار وری و هر سنج که حوا
میکرد درخت بی بار میرسیت و بروایتی جبرئیل یکمشت یا دو مشت گندم آورده مشتی آدم
کاشت و گندم حاصل شد و مشتی حوا بمنع آدم ممنوع نشده کاشت و جو بعمل آمد و ابلیس
ما در کری جفت آمده بود نه با خود لواطه کرده اولاد بهم رسانیدند و آدم از جفت خود و روایت
وارد شده که آدم با حوا از روزی که مخلوق شده بودند مباشرت نکرده بود و در زمین
بعد از قبول توبه مباشرت کرد و هر گاه اراده مباشرت میکرد حوا را جهت حرمت کعبه و حوالی آن
از حرم بیرون میبرد و در بیرون حرم مباشرت کرده غسل میکرد و بکنار کعبه باز میگشتند

و مرتبه اول که حوا حامله شد و طفل در رحم او بحرکت آمد ترسید و با آدم خبر داد و آدم مژده ایمنی
بوی گفت و شیطان نزد حوا رفت و گفت که این طفل را چون متولد شود عبدالحارث نام کنید والا
بعد از شش روز بمیرد و او با آدم گفت قبول نکردند و چنان شد و بار دیگر بار گرفت باز شیطان
همان سخن گفت حوا راضی گشت آدم را نیز بجبر راضی کرده تا آن عهد کردند و روز هفتم تولد
طفل آن نام بوی گذاشتند و گویا که آن فرزند قابیل باشد چه او بزرگترین فرزندان آدم
بود چنانچه در پنجاه و در اول سوره نسا و در آیه سوره مائده که و اتل علیهم نبا ابنی ادم گفته
خواهد شد هم صریح و هم اینکه آدم را دو دختر که قابیل هابیل را کشت سوای ایشان دو خواهر
ایشان فرزندی نبود و حوا پانصد شکم توام زائید پسری و دختری و آدم علیه السلام را دختری
بود عناق نام بیست انگشت و هر انگشتی دو ناخن بلند داشت و چون می‌نشست یک جریب
زمین میگرفت و او بغی کرد پس حق تعالی مسلط ساخت بعو شیری مثل فیلی و گرگی مثل شتری
و کرکسی مثل خری و او را کشتند و او اول کسی بود که بغی کرد و اول فرزندی که ایشان را بوجود آمد
قابیل و خواهر او در یک شکم بود بعد از آن هابیل و خواهرش در یک شکم متولد شدند و در
وقتی که هابیل کشته میشد از فرزندان چند نفر بودند در آیه مذکوره سوره مائده گفته
خواهد شد و چون قابیل بالغ شد حق تعالی دختر جنی ظاهر نموده تا آدم فرمود که او را بقابیل
دهد آدم نیز بوی داد و او نیز راضی و قانع شد و چون هابیل بالغ شد حق تعالی حوری ظاهر
ساخت تا آدم فرمود که او را بهابیل دهد آدم نیز چنان کرد و بوحی خدای آدم هابیل را
وصی کرد و قابیل بزرگتر بود گفت من بوصایت سزاوارترم آدم بوحی خدای امر بقربان کرد و قربان
هابیل قبول شد و قابیل حسد برده هابیل را کشت و حوری آبستن بود پسری زائید آدم نام
او را هبة الله گذاشت و بوحی خدای او را وصی کرد بعد از قتل قابیل هابیل را و جزع آدم علیه السلام
بر او پانصد سال انجزع که کرده بود مباشرت با حوا نتوانست کرد بعد از آن حق تعالی شیث را
باو هبه کرد و از آن جهت روز هفتم او را نام هبة الله کردند و او وصی اول است از آدمیان که بعد از
موصی بماند در روی زمین پس یافث متولد شد و جهت شیث حوری نزله نام را بعد از عصر
پنجشنبه حوری منزله نام را بعد از عصر جمعه ابر حق تعالی از بهشت فرستاد از شیث دختری
حوره نام و پسری و از یافث دختری متولد شد چون حوره بالغ شد او را بهبة الله بن هابیل

داد و از

داد و از فرزندان شیث نسل آدم منتشر شد و هبة الله بن هابیل فوت شد و چون پسر شیث
و دختر یافث بالغ شدند ایشان را بهم دادند و برگزیدگان از نسل پیغمبران ایشانند و حق تعالی
از برای دو پسر دیگر آدم دو حوری فرستاد و پسر دیگر آدم زنی از جن خواست و اینها از ایشان
دختران زائیدند و زن شیث چهار پسر زاده حوریان را با آسمان بردند و شوهران آنها چهار
دختر جنی خواستند ایشان دختران شد و پسران شیث دختران عموهای خود را خواسته
آدم علیه السلام از جن سلطانی نیز که چهار دختر داشت خواستگاری کرده با ایشان داد پس بنی آدم
حکمت از آدم و خلق خوش و حلم و جمال و پیغمبری از حور و خلق بد و بدخوئی و سفاهت و تندی
سبکی از جن است و چون قابیل هابیل را کشت آدم شعری چند و شیطان در جواب شعری
چند گفت و حکایت ایشان انشاء الله تعالی در آیه مذکوره سوره مائده مذکور خواهد شد
و آدم هفتاد حج پیاده که اول آن با صد بود کرد و در حدیث دیگر چنین است که هفتصد حج و
هفتاد عمره بجای آورد و از ناحیه شام بمکه میرفت و برکا و سوار میشد و شب بحطیم میبود این
آیه در شان علی علیه السلام نازل شده میفرماید که قلنا اهبطوا منها جميعا گفتیم
پائین روید از بهشت همگی با هم که یکی دشمن دیگری باشد فاما یأتینکم پس اگر بیاید شما را
ای آدم و ابلیس و اولاد شما منی هدی از من بیان و شفا و مراد قرآن و علم علی است فمن
تبع هدای پس کسی پیروی کند بیان و شفای مرا یعنی علی را فلا خوف علیهم
ولا هم یحزنون پس نیست بیمی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین میشوند که
هنگامی که مخالفان میرسند و اندوهناک میشوند این آیه در شان ائمه و اوصیا علیهم السلام نازل
شده میفرماید که والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا و آنچنان که آن
کافر شدند و دروغ نسبت دادند بآیتهای ما که دلالت بر راستگوئی محمد صلی الله علیه وآله میکند آنچه
از خبرهای پیشینیان آورده و آنچه از فضیلت علی علیه السلام و آل او برسید که آن خدا گفت و آیتها ما یعنی
ائمه علیهم السلام و اوصیا و هر جا که کذبوا بآیاتنا در قرآن مذکور شود مراد تا به در بطن قرآن تکذیب
اوصیاست اولئک آن دروغ کنندگان راستگوئی محمد صلی الله علیه وآله در خبرها که میداد و در تصدیق
او دوستان علی علیه السلام و ذریه او را اصحاب مصاحبان یعنی اهل النار هم

فیها خالدون آتشند ایشان دران آتش همیشه خواهند بود این آیه
در شان محمد و علی و آل ایشان ع نازل شده پیغمبر ما باید که یا بنی اسرائیل
ای فرزندان یعقوب فرزندان او دوازده نفر بودند که از ایشان دوازده سبط بهم رسیدند
و اسم ایشان اینست زبلون و شمعون و یهودا و یشاخرین و زیکون و یوسف
و بنیامین و نفتال و دان و لاوی و تمه را راوی حدیث فراموش کرده و اسرا یعنی بنده
یا قوت یا خالص و ایل الله است پس اسرائیل یعنی بنده خدا یا قوت خدا یا خالص خداست و مراد
از بنی اسرائیل اهل بیت ع اند و مراد از اسرائیل محمد ص اذکروا نعمتی التی انعمت
علیکم یاد کنید نعمت مرا آنچنان نعمتی که انعام کرده ام بر شما که محمد را به پیغمبری برانگیختم در شهر
شما و شما را زحمت سفر نفرمودم که نزد او روید و علامتها و دلیلهای راست گویی و را روشن کردم
تا حال او بر شما مشتبه نشود و اوفوا بعهدی و وفا کنید بعهد و پیمان من که
پیغمبران بر پیشینان شما گرفتند و فرمودند که بفرزندان خود برسانند که ایمان آرند بمحمد که
بزرگترین انبیاست و علی ع که بزرگترین اوصیاست و وفا کنید با آنها پادشاهان بهشت و مستحق کرامت و رضای
الهی خواهید بود یا وفا کنید بولایت و دوستی علی ع که خدای واجب ساخته و بعهد خدای در شان
علی ع اوف بعهدکم که وفا کنم بعهد و پیمان شما یعنی بهشت و روز قیامت و
نعمتهای دایمی آن و حق تعالی در سوره مؤمن میفرماید که ادعونی استجب لکم یعنی بخوانید مرا
که اجابت میکنم از برای شما پس بنده هرگاه دعا کند به نیت صادق و دل مخلص دعای او مستجاب
می شود بعد از آنکه بعهد خدای وفا کرده باشد و هرگاه دعا کند بغیر نیت و اخلاص مستجاب
نمیشود و بدلیل این آیه که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم پس کسی که وفا کند بعهد خدای حق
تعالی وفا میکند بعهد او و دعای او رد نمیشود و مستجاب میکرد و چون این آیه نازل شد پیغمبر ص
فرمود که آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی عهد کردند با امت خود و وفا نخواهند کرد و من با شما نیز
عهد میکنم که علی بعد از من امام شما و وصی و خلیفه من است بر شما وایای فارهبون عشر
۲۵ و مرا بپرسید یعنی از من بترسید چنانچه اندرند و مرا بیشتر بترسید در مخالفت محمد
ص که من میتوانم که بگردانم بلای کسی را که با شما به موافقت من دشمنی میکند و ایشان نمیتوانند که
انتقام مرا از شما بکشند هرگاه اختیار مخالفت من کنید و امنوا ایمان بیاورید

جهودان و مراد جهودان مدینه اند که انکار پیغمبری محمد ص میکردند و میگفتند که ما نمیدانیم
که محمد پیغمبر و علی ع وصی اوست اما شما آنها نمیشنید بر ضد ما و گفتهای ایشان بزبان آمده
گواهی دادند که پیغمبر این محمد و وصی این علیست بما انزلت بچیزی که فرو فرستاده ام
بر محمد از ذکر پیغمبری او و امامت علی و ذریه پاک او مصدقا لما معکم حال آنکه
تصدیق کننده است چیزی را که با شماست چه مثل این ذکر در کتاب شماست که محمد پیغمبر بهترین
اولین و آخرین و بهترین اوصیا تقویت یافته است ولا تکونوا اول کافر
و مباشید اول کفر ورزنده و مراد با بابکر و عمر و عثمان و تابعان و همگی ایشانست به
با و مراد علی است ولا تشتروا مخرید بعوض معاوضه مکنید بآیاتی بآیتها بیان من
که فرستاده ام از برای پیغمبری محمد و امامت علی و ذریه پاک او ثمنا قلیلا بهای اندک
باینطریق که انکار پیغمبر و امامت امام ع کنید و عوض آن متاع دنیا گیرید که آن اگر چه بسیار
باشد آخر آن تمامی و تباه و زیان کار دست وایای فاتقون و مرا بپرهیزید
یعنی از من بپرهیزید در پنهان کردن پیغمبری محمد و امامت وصی او چه حجتهای خدای بر شما قایم است
و دلیلهای او درین باب روشن و عذرهای شما را قطع کرده است و لا تلبسوا و
مخلوط مکنید پس حق بباطل شعبه ایست از شبهه و شبهها ستونهای کفر است و حق تعالی نفی
از یهود که مخلوط کرده بودند حق را بباطل باین نحو که اعتقاد داشتند که محمد ص پیغمبر و علی ع
وصیست لیکن پانصد سال بعد از زمان ایشان خواهند بود پیغمبر ص توریة را میان ایشان
خود و حکم ساخت و آنرا آورده خلاف آنچه در آن بود میخواندند حق تعالی آن طومار که در
دست یکی از قاریان توریة او ان و در دست دیگری آخران بود اژدهای دو سر کرده هر سری
دست راست یکی از آنها را گرفت و طومارهای دیگر بزبان آمده گفتند که درین عذاب خواهید
بود تا آنکه بخوانید آنچه در توریة است از صفت محمد ص و نبوت او و علی و امامت او پس ایشان در
خواندن ایمان به پیغمبر ص و اعتقاد با امامت علی ع آوردند میفرماید که مخلوط میکنید
الحق بالباطل حق را بباطل باینطریق که اقرار کنید بمحمد و علی ص از جهتی و انکار کنید
از جهت دیگر و تکتموا الحق و با اینکه بپوشانید حق را از نبوت این و امامت او
و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید که میپوشانید حق را از نبوت این و امامت

وعقل خود مکابره میکنید تحقیق که ایزد تعالی حجت خود را ضایع نمیکند و شما نمیتوانید
که غلبه و زیادتی بر پروردگار خود کنید پس بیفرمایید بهمان جماعت جهود که این آیه در شان
ایشان نازل شده پیغمبر ما بدرستی که وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و درست دارید نماز را و مراد
نمازهای واجبی و صلوات بر محمد و آل محمد است که علیهم السلام و فاضلترین ایشان است و اینکه
نماز پیش از زکوة واقع شده دلیلست بر آنکه فضیلت نماز بیش از زکوة است وَآتُوا
الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را از اموال خود هرگاه واجب شود و از بدنهای خود هرگاه لازم
شود در دفع ظلمی از برادر مومن و از یاری او هرگاه یاری خواهد در بار کردن متاعی که بر زمین
افتاده باشد و ترسد که تلف شود یا ضرری بخت بدو رسد و از جاه خود در حاجتی که دخواهد
روا کنی یا سکی سفیهی که عیب او را ظاهر میکرده باشد ص او را بسنگ منع بکیری چه حق تعالی
واجب ساخته است درین آیه کریمه زکوة را با نماز و باهم مقارن داشته پس کسی که نماز کند
و زکوة ندهد نماز نکرده باشد و نماز عید رمضان و فطره آن از جمله مفاد این آیه است
و فطره در وقتی واجب شد که مردم مالی نداشتند پس ناچار نماز عید را بر زکوة فطره مقدم باید
داشت چنانکه نماز بر زکوة درین آیه مقدم است و آیه کتب علیکم القتال و هو کره لکم که
درین سوره است باین آیه عطف و تاویل این بعد از نزول و پیش جبرئیل بعد از آنکه این آیه
نازل شده مردم مستغنی نبودند درین معنی نزول آیه تا آنکه پیغمبر بیان فرمود که چند
نماز کنند و چند زکوة دهند و خبر داد بایشان حدود نماز و چگونگی و عدد رکوع و سجود
و وقتهای آن را و آنچه بان متعلق است و همچنین زکوة را بیان فرمود چون این آیه و آیه خذ
من اموالهم صدقة نازل شد و واجب ساخت حق تعالی زکوة را چنانچه واجب ساخت نماز را
پس صحیح نیست در آنکه دادن واجب ساخته آن را جهت غنی ساختن فقرا و مراد بزکوة در قرآن
عم اند چرا ایشان بیان کنند آن آنچه از جانب خدای واصل آمده وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ
و تواضع کنید با تواضع کنندگان عظمت خدای در اطاعت دوستان او یعنی محمد و علی و باقی
ائمه علیهم السلام پس تواضع کنید برادران مومن فقیر خود را با ایشان برابر کنید بنحوی که هرچند
بیشتر نیکی با ایشان کنید انس و تواضع شما با ایشان بیشتر شود پس حق تعالی در شان خطیبان
و قصه گویان که بر هر منبری خطیبی از ایشان بود که نسبت بدروغ میدادند خدا و پیغمبر و کتاب

خدا برا

خدا برا ده درشان قومی از متمردان و سرکردگان و علما و منافقان یهود که مشابه اغنیا
بودند و مال فقرا و صدقه و خیرات را میدادند بخود متصرف شده میخوردند و امر
بخیر و خوبی ترک آن و نهی از شر و خود ارتکاب آن میکردند با عوام یهود نزد پیغمبر آمده
عوام ایشان میگفتند که محمد از حد خود در گذشته و دعوی میکند چنین برای که در روایت
یعنی پیغمبری پس عوام ایشان میخواستند که هجوم کرده آنجناب را بقتل رسانند و خواستند
که شمشیرها را بکشند هیچکدام را قدرت آن نبود که دستهای خود را حرکت دهند و حیران
شده پیغمبر فرمود که ای یهودان این سرکردگان شما کافر کرده حصه هر قومی را بیان
کردند و در نزد ایشان هر یک آنچه در دیده بودند از آن مالها نوشتند و اجزای آن را جدا کردند
پس آن حضرت حصه هر یک را که حاضر بودند داده حصه جمعی را که فوت شده بودند بوارثان
ایشان عطا فرمود و حصه جمعی را که غایب بودند چندانشان فرستاد و حق تعالی سرکردگان
یهود را رسوا ساخته یعنی به پیغمبری او و وصی بودن علی علیه السلام ایمان آوردند فرمود که أَتَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا امر میکنید مردم را به نیکوئی یعنی بصدقه و دادن امانتها وَ
تَنْسَوْنَ و فراموش میکنید یعنی ترک میکنید أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ
الْكِتَابَ خود را و حال آنکه شما میخوانید کتاب را یعنی توریة را که امر کننده است بخیرات
و نهی کننده است از بدیها و خبر دهنده است از عقوبت متمردان و از شرف عظیمی که از منت
مینهند خدای بر اطاعت و سعی کنندگان أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس تعقل نمیکنید
یعنی فکر نمیکنید بعقلهای خود چیزی که بر شما است از عقوبت خدای در امر کردن شما بآنچه
خود ترک آن و در نهی کردن شما چیزی را که خود ارتکاب آن میکنید پس بنابرین آیه گناه کاری
که بر وحدی واجب باشد بجهت بری ازکناه پاک نمیتواند کرد گناه کار دیگری را پس نا چار است
از امام معصومی که حلال در وقتی از اهل بهشت یعنی از اهل دوزخ را دیده میپرسند که چه چیز شما را
بدوزخ برد و حال آنکه ما بفضل تادیب و تعلیم شما داخل بهشت شدیم میگویند که ما شما را بخیر امر
مینمودیم و خود آن را نمیکردیم پس بنابرین آیه سزاوار است اهل ایمان از آن جماعتی که هدایت
میکنند مردم را بخیر و امر میکنند ایشان را بخیر و خود از آن غافلند و حق سبحانه در بسیاری جا
از قرآن مجید بشارت میدهد اهل عقل را و مذمت میکنند بیعقلان را چنانچه درین آیه منت

ونبوده حق تعالی دیشان سایر جهودان وکافران که اظهار عداوت میکردند میفرماید که
وَاسْتَعِینُوا و یاری جوئید بر استحقاق رضای حق تعالی و آمرزش و زود رسیدن
بنعمت دایمی بهشت در همسایگی خدای و همراهی برگزیدگان مؤمنان و تمتع یافتن از دیدن
جمال ذریه محمد و علی و ائمه علیهم السلام که آن بهشت و روشنی بخش چشم شما و تمامتر از برای شادی و خشنودی
شما از سایر نعمتهای بهشت بِالصَّبْرِ بصبر از حرام با دای امانتها و بصبر از سروریهای باطل
باعتراف بنبوت محمد و وصایت علی و بصبر بر خدمت ایشان و خدمت کسی که ایشان امر بخدمت
او کنند و بصبر یعنی بروزه پس هرگاه بر کسی سختی و بلیه روی دهد بنا برین آیه باید که روزه گیرد
وَالصَّلوٰةِ و نماز پنجگانه و صلوات بر محمد و آل او و بنا برین آیه هرگاه کسی را سختی و
غمی روی دهد باید که بنماز یاری جوید پس وضو کند و بمسجد خود رود و دو رکعت نماز کند و
دعا کند و دفع آنرا از خدای درخواهد وَاِنَّهَا و تحقیق که صلوة یعنی نمازهای پنجگانه
و صلوات بر محمد و آل او با اطاعت امرهای ایشان و ایمان آوردن باشکار و پنهان ایشان
و ترک معارضه ایشان بچون و چرا لَکَبِیرَةٌ هر آینه عظیم است یعنی بزرگ و دشوار می آید
اِلَّا عَلَی الْخَاشِعِینَ مگر بر ترسندگان از خدای در مخالفت او در عظیمترین
واجبات او یعنی نماز پس بنا برین آیه باید که نماز بسکون و وقار و خشوع و توجه کرده شود
نه بکاهلی و غلبه خواب و گرسنگی و تشنگی و تعب پس حق تعالی بیان میکند صفت خاشعان را و
میفرماید که اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ آنچنان ترسندگان که تصدیق میکنند و یقین
میدانند و ظن در قرآن یقین و ظن شک هر دو آمده و در اینجا بمعنی یقین است و جهت آن تعبیر
بظن میتوان که عاقبت احوال ایشان پوشیده است و میدانند که آخر کار ایشان چگونه خواهد
شد اَنَّهُمْ مُلٰقُوا که ایشان ملاقات کنندگان اند ملاقاتی که بدیدن نیست که انتهای
او است نه باین معنی که می بینند بلکه باین معنی که روز قیامت برانگیخته و حشر کرده و حساب کرده
میشوند و جزا داده میشوند بثواب و عقاب رَبِّهِمْ صاحب و آفریننده و نعمت روزی
دهنده خود را و تاویل این آیه غیر تنزیل است وَاَنَّهُمْ اِلَیْهِ و اینکه ایشان بسوی
او یعنی بسوی بلکه انتهای او و نعمتهای بهشت او رَاجِعُونَ برمیگردانند از جهت
ایمان و خشوعی که دارند و این را یقین میدانند چرا این نمیکنند از اینکه تغییر و تبدیل یابند

وهمیشه

وهمیشه مؤمن ترسناک میباشد از بدی عاقبت و یقین میداند که برضای حق خواهد رسید
تا هنگام جان دادن و ظهور ملک الموت آنگاه ملک الموت مژده میدهد او را ببهشت و
مینماید باو حالات و منازل او و نعمتها و اهل و عیال او را در بهشت و مینماید بوی محمد و علی
و آل ایشان را صلوات الله علیهم در اعلی علیین یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ
الَّتِی اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت مرا آنچنان نعمتی
که انعام کردم بر شما فرستادم موسی و هرون را بسوی پیشینیان شما به پیغمبری پس هدایت
کردم ایشان را بنبوت محمد و امامت ذریه پاک او و از ایشان بر یعنی عهدها و پیمانها گرفتم
که اگر وفا کنند باین پادشاهان بهشت و مستحق کرامتها و رضای حق خواهند بود وَاَنِّی
فَضَّلْتُکُمْ و اینکه من زیادتی دادم شما را یعنی پیشینیان شما را که چون قبول پیغمبری
محمد و ولایت علی و آل او و عهد کردند و بجهت آن چند چیز اختصاص دادم ایشان را از سایه کردن
ابر و فرستادن من و سلوی و خوردن آب خوشگوار از سنگ و شکافته شدن دریا و نجات یافتن
و غرق شدن دشمنان یعنی فرعون و قوم او و مثل اینها و هر یک ان شاء الله تعالی در جای خود
بتفصیل مذکور خواهد شد و خطاب بحاضران باوجود وقوع تفضیل بر پیشینیان ایشان
موافق لغت عرب است مثل آنکه یکی که طایفه او کاری کرده باشد کسی گوید که شما فلان کار کردید
یا او خود گوید که ما چنین کردیم عَلَی الْعَالَمِینَ بر عالمیان یعنی عالمهای زمان ایشان
که بر خلاف طریق ایشان و از راه ایشان بیرون بودند نه بر جمیع عالم چنین ظاهر لفظ عام و معنی
آن خاص است پس این حق تعالی با ایشان میفرماید که هرگاه پیشینیان شما در آن زمان بجهت
آنکه قبول ولایت محمد و آل او نمودند چنین کردیم پس سزاوار آنست که بشما فضل و
زیادتی را درین زمان هرگاه شما وفا کنید بعهدها و پیمانهای که از شما گرفته شده است بعد از آن
حق تعالی میفرماید که وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ
شَیْئًا و بپرهیزید از روزی که جزا نمیدهد کسی از کسی چیزی را یعنی دفع نمیکند از او
عذابی را که مستحق آن شده باشد در وقت جان دادن وَلَا یُقْبَلُ و قبول کرده نمی شود
و نفع نمیدهد مِنْهَا شَفَاعَةٌ از او شفاعتی که شفاعت کنند از برای او در بلای فتاده
مرا شأن و اگر جمیع فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل شفاعت کنند برای دشمنان محمد ص

قبول نمی شود شفاعت ایشان وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ و گرفته نمی شود
از و فدائی یعنی قبول نمی شود فدای بجای او که بمیرد او بماند وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ
و نه ایشان یاری کرده می شوند و اینها در روزیست که شفاعت و فدا نفع نمیکند اما
دین و دوستان اهل بیت عم و اهل ایشان جز امید هند از شیعه خود هر کو نجات دهد
در اعراف که در میان بهشت و دوزخست محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آل پاک ایشان
عم خواهند بود و شیعیان از اهل تقصیر که در عرصات در شدتی بینند میفرستند
برای ایشان برگزیدگان شیعه خود مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و امثال ایشان
که در هر عصری بوده اند و ایشان از بالا بازها و چرغها که صید خود را در ربایند آنها را
میربایند و به بهشت میفرستند و بر جمعی دیگر از شیعیان میفرستند برگزیدگان شیعه
خود را و ایشان مثل کبوتران که دانه برچینند ایشان را در عرصات برچیده به بهشت
نزد اهل بیت میبرند و آورده خواهند شد در برابر هر یک شیعه که تقصیر در عمل کرده باشد
اما دوستی اهل و تقیه و حقوق برادران مؤمن را نگاه داشته باشد صد و بیشتر ناصبی
هزار کلی از دشمنان اهل بیت و گفته خواهند شد که اینها فدای تو اند از آتش دوزخ پس آن مؤمنان
بهشت و آن ناصبیان به دوزخ خواهند رفت پس حق تعالی میفرماید که مثل این آیه در سوره
اعراف محکم است وَ یاد کنید ای بنی اسرائیل اِذْ نَجَّیْنَاکُمْ آنگاه که نجات دادیم
شما را یعنی پیشینیان شما را و خطاب به حاضران بجهت آنست که در آیه سابق گفته شد مِنْ
آلِ فِرْعَوْنَ از آل فرعون بودند که دوستی خدای بخویشی و دین و مذهب او
میکردند یَسُومُونَکُمْ سُوءَ که عذاب میکردند شما را بد و سخت الْعَذَابِ
عذاب و عقوبت و از جمله عذاب سختی که میکردند این بود که فرعون ایشان را گلکاری میفرمود
و ایشان را قید و حبس میکردند تا از کار دیگر باز ماندند گل را بر بامها میبردند و بنا که می افتادند زیر دیوار
و هلاک یا آفتی مبتلا می شدند تا آنکه وحی آمد موسی عم با ایشان فرمود که هیچ کاری شروع
نکنند تا صلوات بر محمد و آل پاک او نفرستند پس سختیها بر ایشان سبک شد و فرمود که هر که
صلوات را فراموش کند و بیفتد و یا آفتی مبتلا شود اگر خود تواند خود والا دیگری صلوات
بر وی بگوید که بر معجزه پس چنان کردند و سالم ماندند یُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَکُمْ وَ

یستحیون

یَسْتَحْیُونَ میکشتند پسران شما را و زنده و باقی میگذاشتند و بند میکردند
نِسَاءَکُمْ زنان شما را یعنی بنی اسرائیل پیش موسی عم نالیدند از اینکه قبطیان دختران
و خواهران ایشان را در میان خود قرعه انداخته میگرفتند حق تعالی فرمود که آن زنان
هرگاه که آن امتحان بینند صلوات بر محمد و آل او فرستند و برکت آن ایزد تعالی رد میکرد
از ایشان قبطیان را یا بشغلی یا بمرضی یا آفتی یا بلطفی از لطفهای خود و مثل اهل بیت عم
در این امت مثل بنی اسرائیل است که پسران ایشان را کشتند و زنان ایشان را باسیری بردند
چنانچه در قضیه کربلا وَ فِی ذٰلِکُمْ و در این نجات دادن خدای شما را از ایشان
بَلَاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ نعمتیست از صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده شما
عَظِیمٌ بزرگ یعنی نعمت بزرگ حق تعالی میفرماید که ای بنی اسرائیل یاد کنید که هرگاه
حق تعالی بلا را از پیشینیان شما بگرداند و تخفیف دهد بسبب گفتن صلوات بر محمد و آل پاک او پس بنده
که هرگاه که او را ببینید و ایمان بیارید بایشان نعمت و فضل خدای بر شما کاملتر و
بیشتر خواهد بود و بیان این قصه آنست که یوسف عم در وقت رحلت آل یعقوب را که
هشتاد تن بودند جمع ساخت خبر داد که قبطیان زود باشد که ظهور کنند و عذاب سخت
کنند بر شما و شکم زنان حامله را بشکافند و کودکان را بکشند و حق تعالی نجات دهد
شما را مگر به پسر بلند قامت کوتاه موی گندمگونی که اسم او موسی بن عمران بن فاهث بن لاوی بن
یعقوب است و اسم موسی و عمران چنان بسیار شد که پنجاه موسی بن عمران پیش از ظهور آنحضرت
دعوی پیغمبری کردند پس چون فرعون و قوم او و زوال پادشاهی او در دست او باشد و کاهنان
نسب او را خبر دادند فرعون کرد پسران بنی اسرائیل را بکشند و دختران را بگذارند و شکم زنان
حامله را بشکافند و زنان و مردان را از یکدیگر جدا کنند تا آنکه در طلب آنحضرت بیست هزار و
کسری طفل کشت و بر زنان بنی اسرائیل زنان قبطی را بگماشت که محافظت کنند و بعضی از زنان
زنان طفل خود را در صحرا و غار و جای مخفی می انداختند و ده مرتبه بر او صلوات بر محمد و
آل او میگفتند و حق سبحانه فرشته را بر او موکل میساخت که تربیت او میکرد و از انگشت آن طفل
شیر روان میکرد نامی مکید و از انگشت دیگر او خورش نرم یا و میخورانید تا بنی اسرائیل از قتل
نجات یابند و بسیار شوند و در آن وقت اطفالی که سالم ماندند زیاده بر آن بودند که کشته شدند

پس عمران با مادر موسی ع نزدیکی کرد و او حامله شد و زنان قبطی را موکل کرده بود که از و
جدا نمی شد و محبتی از او در دل وی افتاده پرسید که ای فرزند چرا اینگدازی و زرد میشوی
در جواب گفت که جهت آنکه وقتی که بار گذارم طفل مرا خواهند کشت او تسلی داده شرط کرد
که مخفی دارد پس چون موسی متولد شد هر که او را میدید دوست میداشت و همچنین بودند
جمیع انبیا و اوصیا پس آن زن او را دوست داشت و بیرون رفته بر پاسبانان گفت که بروید
که خون اندکی از عورت روان شد و تولد طفل واقع نشد پس مادر آنحضرت را شیر داد و
چون از بلند شدن صدای او میترسید حق تعالی باو وحی فرستاد که صندوقی از آسمان آمد
و فرمود که آن طفل را در آن گذاشته بدریا انداز و مترس و اندوهناک مشو که ما او را
بتو برمیگردانیم و او را از پیغمبران میکنیم چنانچه حق تعالی بجای دیگر از قرآن بیان آن قصه
خواهد فرمود تا آنکه موسی ع در خانه فرعون نشو و نما یافت و والده و همشیره و زن قبطی
خبر او را پنهان داشتند تا آنکه والده و زن قبطی فوت شدند و آنحضرت بزرگ شد و بنی
اسرائیل میدانستند او را و غیبت او و شدت و انتظار ایشان چهارصد سال کشید
تا آنکه مژده ولادت آنحضرت بایشان رسید و علامتهای ظهور او را دیدند و طلب او میکردند
و خبر او بفرعون رسید و فرعون از جستجوی ایشان آگاه گشته بر عذاب ایشان افزود و سنگ
و چوب بر ایشان بار کرده از یکدیگر جدا ساخت و از خبر دادن و خبر رسیدن نهی و منع کرد
و عالمی را که بسخنان او دلخوش بودند طلبید و او پنهان شد بنی اسرائیل نزد آن عالم فرستادند
که ما را تسلی بسخنان تست پس عالم با ایشان در شب مهتابی بصحرائی رفته حکایت موسی ع
و صفت او و نزدیکی وقت ظهور او میگفت در آن حال موسی ع که در آن اوقات جوانی از خانه
فرعون بسیر بیرون آمده و از جماعت خود جدا شده بر استر سوار و طیلسان خزی بر
دوش نزد ایشان آمد آن عالم او را بصفت شناخته برخاست و بپای او افتاده ببوسید و
شیعیان همگی دانستند که او صاحب ایشانست بر زمین افتاده شکر خدای سبحانه نمودند
و ایشان او را و او ایشان را شناخته شیعه خود اختیار فرمود و همین گفت که خدای زودی
فرج دهاد شما را بعد از آن غایب شد چندانمدت که خدا میخواست پس بیرون آمد و بشهری
از فرعون داخل شده قبطی را که با شیعه او جنگ میکرد بکشت و بمدین گریخت و دختر شعیب

عرا بخواست و به پیغمبری مبعوث شد و حق تعالی او را نزد فرعون فرستاد چنانچه حق
تعالی هر یک از این قصه‌ها را در جای از قرآن بیان خواهد فرمود پس غیبت دوم آنحضرت
بر بنی اسرائیل سخت تر از اول شد و پنجاه سال و کسری کشید و آن عالم پنهان بود باز
نزد او فرستادند و باتفاق او بصحرا رفتند و او ایشان را دلخوش ساخت و خبر داد که حق
تعالی وحی باو فرستاده که بعد از چهل سال ایشان را فرج میدهد پس همگی گفتند که الحمد لله
پس حق سبحانه وحی باو فرستاد که بگو بایشان که چون الحمد لله گفتند آن مدت را سی سال مقرر
فرمودم گفتند نمی آید خیر مگر از خدای باز وحی رسید که بگو که مدت را ده سال کردم گفتند
که بدی کسی نمیگرداند بغیر خدای باز وحی آمد که بگو که بجای خود باشید که اذن دادم بفرج
در همین حال موسی ع بر خری سواره رسیده و آمد تا بر بالای سر ایشان بایستاد و سلام
کرد پس آن عالم اسم او را پرسید و سؤال کرد که بچه کار آمده و آنحضرت در میان ایشان
نشست و ایشان را دلخوشی داد و امر فرمود باو امر و جدا ساخت ایشان را از یکدیگر و از این
وقت تا وقت فرج ایشان که فرعون غرق شد چهل سال شد پس بدربار فرعون رفت
و فرعون هفت شهر ساخته از ترس موسی ع و در آنها متحصن بود موسی هر شهر که رسید در
گشوده شد تا بشهری رسید که فرعون در آنجا بود بر در نشست و اذن طلبید و بار نیافت
آنگاه عصا را بر در زده درها گشوده گشت و نزد فرعون رفته از پیغمبری خود خبر داد فرعون
گفت نه طفلی بودی که ما ترا پرورده ایم معجزه بنما آنحضرت عصا بینداخت و عصا از زمین تا
قبه هفت گشود و فرعون نظر بشکم آن کرده آتش فروزان دید و متوجه فرعون شد فریاد
کرد که ای موسی بگیر آنرا و حاضران همگی گریختند آنگاه موسی عصا را گرفت چون فرعون بخود
آمد خواست که تصدیق کند و ایمان آرد هامان گفت که تو خدائی و ترا میپرستند تابع بنده
میگردی و مردم جمع شدند گفتند که موسی ساحر است پس ساحران را جمع کرد و موسی ع عصا بیفکند
و همه سحرهای ایشان را باطل ساخت و ساحران و مردم ایمان آوردند چنانچه هر یک از این قصه‌ها را حق
تعالی در جای از قرآن بیان میفرماید پس هامان بفرعون گفت که مردم بموسی ایمان آوردند
هر که بدین او درآمده باشد او را حبس کن پس فرعون هر که را ایمان آورده بود از بنی اسرائیل
حبس کرد موسی ع نزد او رفته گفت که بنی اسرائیل را رها کن قبول نکرد و حق تعالی در آن سال

طوفانی بر قبطیان فرستاد که خانها و جاهای ایشان را خراب کرده بصحرا رفتند و خیمها
زدند فرعون با نحضرت گفت که دعا کن تا خدای تو طوفان را برطرف سازد تا بنی اسرائیل را
رها کنم آنحضرت دعا کرد و طوفان برطرف شد و بنابر ممانعت هامان فرعون ایشانرا
رها نکرد سال دیگر حق تعالی ملخ فرستاد تا جمیع زراعتها و درختها و میوها و ریشهای ایشانرا
بخورد باز التماس دعا از آنحضرت و وعدهٔ رها کردن بنی اسرائیل نموده بدعای آنحضرت
برطرف شد و ایشانرا بسخن هامان رها نکرد سال سیم شپش بریشان فرستاد تا
زراعتهای قبطیان بالتمام رفت و کرسنگی بآنها رسید و آن اول خلق شپش بود و بدنها خورد
فرعون التماس و وعدهٔ و آنحضرت دعا کرد و حق تعالی رفع آن بلا کرده باز رها نکرد بعد از آن
حق تعالی وزغ بریشان فرستاد چنانچه در اطعمه و اشربهٔ ایشان وزغ بود و از ظرفها و کوشها
و از دهن ایشان بیرون می آمد پس قبطیان نزد آنحضرت آمده گفتند که دفع این بلیه را دعا کن
که ما ایمان می آریم و بنی اسرائیل را با تو میفرستیم آنحضرت دعا نموده رفع آن بلا شد باز بگفته
خود عمل نکردند پس حق تعالی آب نیل را قلب بخون ساخت و قبطیان که نگاه میکردند و
میخوردند خون و اسرائیلیان که میدیدند و میخوردند آب بود قبطی با اسرائیلی می گفت که آب
بدهن بگیر و بکام من بریز چون بکام قبطی میرسید خون بود باز نزد موسی آمدند و التماس
دفع این بدعا و وعدهٔ خلاص بنی اسرائیل کرد آنحضرت بدعا دفع آن کرده بنی اسرائیل را رها نکرد و
حق تعالی برف بر ایشان فرستاد و بیشتر ایشان از آن بمردند گفتند یا موسی برف را از ما برطرف
کن که ایمان بتو می آریم و بنی اسرائیل را با تو میفرستیم پس آنحضرت دعا و حق تعالی آن بلیه را
برطرف کرده فرعون بنی اسرائیل را رها کرد پس نزد موسی جمع آمدند که حق تعالی وحی بموسی فرستاد
که شب بندکان مرا بیرون بر که قبطیان از عقب شما خواهند آمد آنحضرت ایشانرا از مصر
بیرون برد خبر بمردم فرعون رسید هامان بوی گفت که نگفتم بنی اسرائیل را رها مکن
که بموسی جمع خواهند آمد پس فرعون بیرون آمده بشهرها جهت جمع شدن لشکر فرستاد
و سپهسالار خود را با ششصد هزار کس پیش فرستاد و خود با هزار کس سوار شده از عقب موسی
و قومش بیرون آمد چنانچه حق سبحانه و تعالی در جای خود از قرآن بیان میفرماید پس چون
موسی عم بدریا و فرعون بموسی نزدیک رسید موسی عم و فرعون و لشکر او غرق شدند

چنانچه

چنانچه در آیه بعد ازین انشاء الله تعالی گفته خواهد شد برکنار دریا آمده فرمود که شکافته
شو دریا شکافته شده موسی عم با بنی اسرائیل بیرون رفت و چنانچه حق تعالی موسی را بغرق فرعون
فرستاد روایت بن دکی بعی بمود محمد را بچندین فرعون فرستاد مثل ابو جهل و عتبه و شیبه
ابی البختری و نضر بن حارث و ابی بن خلف و منبه و نبیه پسران حجاج و پنج نفر که پیغمبر را استهزا
میکردند و آنان ولید بن مغیره و عاص بن وایل و اسود بن عبد یغوث و اسود بن مصلب و حارث بن
طلاطله بودند و اینها با ایشان در دنیا و در نفس ایشان نمود **وَ** یاد کنید ای بنی اسرائیل **اِذْ
فَرَقْنَا** آنگاه که جدا کردیم از هم **بِكُمُ الْبَحْرَ** بشما دریا را یعنی آب دریا را
فَاَنْجَيْنَاكُمْ پس نجات دادیم شما را آنجا **وَاَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ** و
غرق کردیم آل فرعون یعنی فرعون و قومش او را **وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ** و حال
آنکه شما نگاه میکردید بایشان و ایشان غرق میشدند و بیان این قصه آنست که بنی اسرائیل بموسی
گفتند که دعا کن که حق تعالی ما را از بلیهٔ عذاب فرعون فرج و نجات عطا کند و آنحضرت دعا کرده
وحی رسید که شب ایشانرا از مصر بیرون بر موسی گفت بار الها دریا در پیش است حق تعالی فرمود
که بدریا بیفرمایم که اطاعت تو کند پس بنی اسرائیل بیرون برد و چنانچه در آیه سابق گفته شد لشکر
جمع کرد و بشهرها نیز فرستاد که لشکر جمع شود و ششصد هزار کس با سپهسالار خود و دو
هزار کس پیش فرستاده خود با هزار هزار کس از عقب او سوار شده تعاقب بنی اسرائیل نمود
و بلعم بن باعور که صاحب اسم اعظم و مستجاب الدعوه بود گفت دعا کن تا خدای موسی و مؤمنان را
نگاه دارد تا بایشان برسیم او بر خود سوار شد که از عقب موسی رود خرش راه نغت نمود او خر را زد
و خر بزبان آمده گفت با این جهت مرا میزنی و میخواهی که بر من سوار شوی و دعای بد بر پیغمبر خدا
و مؤمنان کنی او خر را چندان زد که هلاک شد و آن خر بجهت بهشت خواهد رفت موسی عم
بدریا رسید و نزدیک شد که فرعون بایشان رسد و دیدند فرعون را بوحی الهی موسی علیه السلم
بقوم فرمود که نداء کنید که ای قرار یگانکی خدای و بدل یکدیگر بایند ذکر محمد صم و بر خود اعاده
کنید محبت و ولایت علی ع را و بگویند که الهی بجاه ایشان ما را بگذران بر روی این آب تا حق
تعالی آب را برای شما زمین کرداند ایشان از ترس مرک ابا کردند و کالب بن یوحنا با مر موسی
عمل کرده اسب بر روی آب راند آب در زیر اسب زمین نرم کردید و تا بلغ چهار فرسخ

بود رسید برگشت وایشانرا باطاعت امر آنحضرت امر کرد باز قبول نکرده گفتند که ما بغیر روی
زمین نمیرویم موسی ع بدریا گفت شکافته شو با او نه هزار و سیصد و سیزده فرشته و بروایتی
سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته بود که با حضرت صاحب الامر ع در وقت ظهور او خواهند
بود دریا گفت که این کار نمیکنم آیا تکبر میکنی که بمن میگوئی که شکافته شو و من یک چشم زدن گناه
نکرده ام و گناهکار بسیار در میان شماست موسی ع گفت که از عصیان حذر کن دریا گفت که الله آگاهی
مطلع است و عصیان او سزاوار نیست یوشع بن نون گفت که یا نبی الله حق تعالی بچه چیز امر کرده است
ترا گفت بگذشتن از دریا یوشع اسب تاخت و بامر ایزدی موسی ع عصا بر دریا زد و بتعلیم حق
متوسل بجاه محمد و آل او ص شده دعا کرد که دریا شکافته شود پس دریا شکافته زمین تا آخر
خلیج ظاهر شد موسی فرمود که داخل شوید فرمودند که زمین گل است و میترسیم که فرو رویم بجاه
محمد و آل او وسیله ساخته دعا کرد تا زمین بخشکد حق تعالی باد صبا فرستاده زمین خشک شد پس
فرمود که داخل شوید گفتند ما دوازده قبیله ایم اگر داخل شویم هر فرقه تقدم بر دیگری میجوید اگر
هر کدام راه علیحده داشته باشیم از وقوع نزاع ایمن خواهیم بود پس دوازده ضرب بدوازده جا در
آن موضع زد و بوسیله جاه محمد و آل او دعا کرد دوازده راه بهم رسید بباد صبا خشک شد و فرمود
که داخل شوید گفتند که هر فرقه از ما بکوچه در رفتیم نخواهیم دانست که بر دیگران چه واقع خواهد شد
پس بامر حق عصا بر آبها که در میان کوچها بود زده بوسیله جاه محمد و آل او ص دعا کرد که در آب طبقهای
فراخ حاصل شود که ایشان یکدیگر را ببینند آنچنان شد پس هر سبطی بکوچه داخل شدند
و در حدیث دیگر وارد شده که بعد از دخول بدریا طائفه که در راه موسی ع بودند گفتند که برادران
ما کجایند گفت با شما در دریا اند باور نکردند پس حق تعالی فرمود تا دریا طاقها حاصل شده یکدیگر را
میدیدند و سخن با هم میگفتند و آب بر بالای سر ایشان مانند کوهها بلند شده آفتاب بزمین
دریا تافت و خشک شد و آنجاست جائی که آفتاب یکمرتبه تافت و دیگر نتافت و موسی ع در
دریا سنگ سفیدی مثل خانه که دوازده در داشت رسید آنرا برگرفت و چون بنی اسرائیل
از تشنگی شکوه بموسی کردند عصا بر آن زده دوازده چشمه از دوازده در گشود چنانچه در جای
خود گفته خواهد شد پس چون بنی اسرائیل باخر دریا رسیدند فرعون با لشکر رسیده و دریا
دیده تعجب نمودند فرعون گفت که من اینچنین کرده ام و کسی جرأت دخول دریا نکرد و اسبان

ازهول

از هول آب رم میکردند فرعون پیش از همه بر [illegible] سوار بود و منجم او وی را منع کرد و قبول ننمود
اسب نمیرفت جبرئیل بر مادیانی سوار پیش افتاده است فرعون آنرا دیده از پی او داخل
شد و لشکری همه بدریا اندر آخر ایشان که داخل شد و آخر بنی اسرائیل که بیرون رفت حق تعالی
باد ظاهر فرمود که آب را زده بر مثال کوهها بر سر ایشان ریخت فرعون آنچنان دید گفت ایمان
آورده ام بکسی که بنی اسرائیل باو ایمان آورده اند پس جبرئیل علیه السلام مشتی گل در دهن او زده گفت
حالا ایمان می آوری و حال آنکه عصیان میورزیدی پیش از این و از مفسدان بودی پس غرق
شدند و روز چهارشنبه دهم محرم در دریا بدوزخ شتافتند و قوم موسی نگاه بایشان میکردند
چنانچه در این آیه مذکور است پس حق تعالی به بنی اسرائیل در عهد پیغمبر در این آیه میفرماید که هرگاه
حق تعالی اینها را بر پیشینیان شما از برای کرامت مخصوص کرده باشد و موسی ع در دعا توسل
بآل علیهم السلام نموده باشد [illegible] که اکنون او را دیده اید بشما است که ایمان آئید بمحمد و آل او
و جبرئیل علیه السلام همیشه اندوهگین بود از سخنی که بفرعون گفته بود تا آنکه این آیه را بمحمد ص آورد
که الان و قد عصیت قبل و معنی آن که گفته جبرئیل است آنگاه دانست که خدای بگفته او راضی بوده
خوشحال شد و علت غرق شدن فرعون بعد از ایمان آوردن آن بود که بیم عذاب را دیده بود که
ایمان آورد و ایمان بعد از دیدن بیم قبول نیست و نیز استغاثه بموسی کرد و حق تعالی فرمود که
یا موسی بفریاد او نرسیدی که تو او را نیافریدی اگر استغاثه بمن میکرد بفریاد او میرسیدم پس موسی بقوم
گفت که حق تعالی فرعون را غرق فرمود باور نکردند حق سبحانه بدریا فرمود که تنها او را بکنار
انداخت با آنهمه آهن که تا تمام پوشیده بود با آنکه هرچه سنگین باشد میبایست که به آب فرو رود آب
او را بزمین بلند انداخت و او را برهنه دیدند و بشناسند و عبرت گیرند تا آنکه او را خدا میگفتند
بدانستند در هلاک شدن او شکر نکنند و از جمعی که ایمان بموسی آورده بودند قومی گفتند که
با لشکر فرعون میرویم و از دنیای خرم بهره مند میشویم و چون مراد ما از ظهور موسی برآمد بسوی او
میرویم چنان کردند چون موسی و قوم او از فرعون گریختند ایشان بتعجیل از عقب آمدند حق
تعالی فرشته فرستاد تا بروی اسبان ایشان زده با لشکر فرعون برگردانیدند و ایشان نیز غرق شدند
و از ظهور موسی تا غرق شدن فرعون چهل سال شد و سامری که از برگزیدگان قوم موسی بود
در آن روز پیش رو قوم بود جبرئیل را بر مادیان سوار دیده ملاحظه نمود که زمین در زیر سم اسب او

حرکت میکرد خاک زیر سم آن اسب را برداشته در کیسه نگاه داشت و با آن بنی اسرائیل عبادت
میکردند وقتی که شیطان گوساله ساخت آن خاک را از و طلب نمود در شکم گوساله ریخت حرکت
و فریاد کرد و موسی بر اعلام گوساله رهست و قوم سجده وی کردند چنانچه در جای خود گفته خواهد
شد ان شاء الله تعالی حق تعالی بموسی ع فرمود که پیش از آنکه از مصر بیرون روند استخوان یوسف
ع را بیرون آورده به بیت المقدس برد و بطلوع ماه وعده فرمود و ماه بیرون آمد و آنرا ایشان
بردوان بخت نصر اهل کتاب مصر که آنرا ایشان میبردند پس چون از دریا بیرون آمدند متوجه
شام شدند اولاد بیابان تیه که بی سایه و آب و درخت بود فرود آمدند و ابر و روز بر ایشان سایه
میکرد و شب من و سلوی نازل میشد و موسی عصا سنگی زد و از دوازده چشمه بیرون آورد چنانچه در جای
خود ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد و چون خدای سبحانه خواهد که از برای خود از کسی انتقام کند
بوساطت اولیا میکشد و اگر از برای اولیاء خدا انتقام کند بوساطت بدترین خلق میکشد
چنانچه از فرعون بموسی ع انتقام کشید از برای خود چنانچه خدای از برای موسی ع انتقام
از فرعون کشید از برای محمد ص بیزار از فرعون ها که اسم ایشان در آیه سابق گفته شد انتقام
کشید از پنج نفر که استهزا میکردند چنانچه در آیه سوره حجر که انا کفیناک المستهزئین بتفصیل
گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و تا از باقی ایشان آنکه همگی در جنگ بدر کشته شدند و لشکر
ایشان گریختند چنانچه جهت موسی ع دریا شکافته شد جهت آنحضرت در جنگ حنین جهت
ازان واقع شد چه در آن جنگ بر دهری عمیق که تخمینا چهارده قامت عمق داشت رسیدند
گفتند که یا رسول الله دشمن از عقب و رود از پیش دشمن ما را در مییابد آنحضرت فرود
آمد گفت که الهی از برای هر پیغمبری معجزه مقرر کرده قدرت خود را بمن نمای و سوار شده سپاه
گذشتند که سم اسبان و پای شتران تر نشده باز گشته فتح کردند چون که سامری خاک زیر سم اسب
جبرئیل برداشت و بنی اسرائیل از فرعون و قوم او نجات یافت و از دریا بیرون آمده روانه
شام شدند چنانچه در آیه سابق گفته شد و موسی ع در مصر وعده داده بود که بعد از ان نجات
ایشان کتابی که مشتمل بر امر و نهی و حدود و واجبات و موعظه و مثل باشد و از جانب خدای
بیارد پس چون نجات یافته فلسطین که حوالی شام است رسیدند و ایشان ششصد هزار
کس بودند و دو فرسخ در یک فرسخ لشکرهای ایشان بود و حق تعالی وعده بموسی ع داده

بود

بود که عطا کند با و کتاب یعنی توریة را که مشتمل باشد بر احکامی که بان احتیاج است بعد از
چهل شب تمام ذیقعده و ده از ذی حجه چنانچه میفرماید که **اذ واعدنا موسی**
اربعین لیلة و آنگاه که وعده کردیم ما با موسی چهل شب پس حق تعالی فرمود
که با ایشان چهل شب گویید که لشکر میشوند و فرمود که بوعده گاه رفته در پای کوه سی روز
روزه دارد پس موسی ع بامر حق سی روز وعده نمود و داده هرون را برادر خود را خلیفه و
جانشین فرموده از هفتاد هزار کس جهت بیعت گرفته بوعده گاه حق رفت و گمان کرد که
بعد از سی روز حق تعالی کتاب عطا خواهد نمود پس سی روز ذیقعده را روزه داشت و روز
آخر مسواک کرد پیش از آنکه روزه بگشاید پس حق تعالی وحی فرستاد که عند الله بوی دهان
روزه دار پیش من خوشتر از بوی مشک است ده روز دیگر از ذی حجه روزه دار و پیش از
افطار مسواک مکن پس آنچنان کرد حق تعالی کتاب عطا فرمود و در علم و تقدیر حق سی روز
بود و حق تعالی در ثانی الحال ده روز یاد کرد و چهل روز تمام شد و اگر با خدای موسی ع در طور
مناجات کرد حق تعالی بمحمد ص در سدرة المنتهی وحی فرستاد پس محمد افضل از واست **ثم**
اتخذتم بعد از ان گرفتید شما ای بنی اسرائیل و خطاب بحاضران با وجود آنکه
پیشینیان کرده بودند موافق قانون لغت عرب است چنانکه کسی که طایفه او کاری کرده باشند
باو توان گفت که شما چنین کردید و خود میتواند گفت که ما چنین کردیم و نیز حاضران بکرده
پیشینیان راضی بودند و خوب میدانستند پس جایز باشد خطاب بنا بر رضای ایشان
بفعل آبا **العجل** گوساله را خدای **من بعده** بعد از رفتن موسی بکوه و بخا
جانشینی او یعنی هارون که او را در میان شما گذاشته بود کردید **و انتم ظالمون**
و حال آنکه شما ظالمان بودید یعنی کفر ورزیدید آنچه کردید چون بیست روز از وعده موسی
ع گذشت سامری به سبک عقلان بنی اسرائیل گفت که موسی چهل شب وعده داد و الحال
بیست روز و بیست شب گذشته و چهل تمام شد و نیامد و خدای را غلط کرده و خدای شما
نزد شما آمده که شما بنماید که قدرت بر آن دارد که خود دلالت کند شما را بخود و بنا بر احتیاج
موسی را بر پیغمبری فرستاده و چون سی روز از وعده گذشت و موسی مراجعت نکرد بنی
اسرائیل غضبناک شده خواستند که هرون در آوینه و فتنه یک بود که او را بکشند و گفتند

که موسی بما دروغ گفت و گریخت پس شیطان بصورت مرد پیری آمد و گفت که موسی از شما
گریخته و هرگز نخواهد آمد زیرا که آلات خود را نزد من آورید تا برای شما خدائی بسازم که
بندگی او کنید پس گوساله ساخته و آن خاکی که سامری برداشته بود طلبیده بود بشکم
گوساله ریخته حرکت و فریاد کرد و موی براندامش روییده و سامری عقب گوساله بدیوار
نصب کرده و از جانب دیگر در زمین کوی ساخت و یکی از متمردان را در آنجا نشاند و آن شخص
دهان بر بر گوساله گذاشته میگفت که این خدای شما و خدای موسی است پس سامری گوساله
را به پنج کس نموده ایشان را بعبادت وی امر کرد و ایشان اهل خانه بودند که بر یک خوان با هم
غذا میخوردند و ایشان بودند که گاوی را که حق تعالی در جای خود فرموده ذبح کردند و آن
پنج تن از یوشع و برادرش مبین و پدر و پسر برادر و دختر و زنش بودند ایشان گفتند که چگونه
گوساله شنیدند گفتند که خدای ما گوساله است چنانچه در درخت بود پس گمراه شدند و
قوم را نیز گمراه کرده بعبادت وی امر کردند پس هفتاد هزار کس سجده گوساله نمودند و
بروایتی جمیع ششصد هزار کس عبادت وی کردند الا دوازده هزار کس و از جهت حق تعالی
برای ظهور صلاح الامر وقت تعیین نفرموده و هر که تعیین وقت کند دروغ است چه موسی
سی روز وعده کرده و چونکه حق تعالی ده روز بر آن افزود قوم گفتند که موسی خلف وعده
نمود و کردند آنچه کردند پس هرون گفت که ای قوم بفتنه در افتادید و خدای شما الله تعالی است
بیعت و اطاعت امر من کنید گفتند که ما بر وی میگرویم تا آنکه موسی برگردد و اراده کشتن
هرون کردند و هرون از ایشان گریخت و ایشان در آن کار بودند تا آنکه چهل روز تمام شد
و در دهم ماه ذی حجه حق تعالی لوحها که در آن توریة و آنچه باب احتیاج از حکمتها و تاریخها و قصها
بود بموسی فرستاد و چون توریة نازل شد خدای با موسی سخن گفت موسی از حق تعالی درخواست
که خود را بوی نماید چنانچه در جای خود ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد آنگاه حق تعالی قصه
فتنه قوم و سامری و گوساله و فریاد کردن او را بوی خبر داد موسی گفت بار الها گوساله را سامری ساخت
صدای او از کیست فرمود که از من موسی گفت این نیست مگر فتنه تو چنانچه در تفسیر آیه ان هی الا
فتنتک در سوره اعراف ان شاء الله تعالی معنی آن گفته شود حق تعالی فرمود که چون دیدم ایشان
بهرون اختلاف نمودند و مرا قبله نکردند و از من رو گردان شدند و پیروی شیطان در سجده

کوساله

گوساله کردند اراده فرمودم که فتنه ایشان زیاده کنم چون اراده حق تعالی حتمی و عزمی میباشد
و گاه هست که امر میکند و اراده او تعلق نمیگیرد و گاه نهی میکند و اراده او تعلق میگیرد چون
سامری خلق گوساله نمود و گوساله صدا کرد حق آن را اراده نموده و دوست نداشت پس موسی
غضبناک برگشت و گفت که ای قوم نه خدای وعده فرمود آیا عهد او بر شما دراز شد یا
خواستید که غضب خدای بشما رسد پس لوحها را انداخت شکسته شد و بر سر و ریش هرون
چسبیده بسوی خود کشید و اعتراض کرد که چون دیدی که قوم گمراه شدند چرا از ایشان
جدا نشدی و از عقب من نیامدی آیا عصیان امر من ورزیدی و بنابر آنکه اگر هرون مفارقت
از قوم میکرد عذاب بر ایشان نازل میشد هرون گفت که ای پسر مادر من سر و ریش مرا مگیر اگر
مفارقت میکردم متفرق میشدند و ترسیدم که اعتراض کنی که میان قوم تفرقه انداختی
و مراقبت گفته من نکردی و بنی اسرائیل بموسی گفتند که ما بامر خود خلف وعده تو نکردیم سامری
گوساله بیرون آورد و خاکی که داشت در وی ریخت و صدا کرد پس از سامری پرسید گفت که
روز غرق فرعون جبرئیل را دیدم از زیر سم اسب او خاک برداشته بودم نفس من غلبه کرد
و زینت داد در نظر من آنچه کردم موسی علیه السلام گفت برو که تا زنده باشی کسی بدن ترا مس
منادی شوی مس نتوانند کرد و این علامت در طائفه تو بماند تا امروز و ذبیحه شما نخورند چنانچه
در حدیثی مذکور است که ایشان الحال در مصر و شام بلا مساس معروفند پس موسی اراده قتل سامری
نمود حق تعالی فرمود که او را مکش که سخی است و جای سامری در صندوقی است در چاهی که
اسم آن چاه فلق است در جهنم و در آن صندوق شش نفر از اولین اند و آن قابیل است و فرعون
و نمرود و سامری و آنکس که یهودی را بنا نهاد و آنکس که نصرانیت را وضع کرد و شش نفر از
آخرین اند و آن ابوبکر است و عمر و عثمان و معویه و صاحب خارجیان که بغض علی ع دارند و
ابن ملجم لعنهم الله پس موسی بگوساله خطاب کرد که آیا خدای در تست چنانچه اعتقاد این قوم
است گوساله بسخن در آمد و گفت خدای ما از آن عزیزتر است که گوساله یا درخت و مکان
او را احاطه کند و والله یا موسی قصه دیوار و گوزه را بیان کرده گفت که این قوم جهت آن بعبادت
من خذلان ورزیدند که صلوات بر محمد و آل پاک او نفرستادند و انکار دوستی ایشان و
نبوت محمد ص و وصایت علی ع داشتند تا کار ایشان باینجا انجامید که مرا خدای خود دانستند

بر حق تعالی درین آیه میفرماید که هرگاه خدای تعالی خذلان دهد گوساله پرستان را جهة
ترک صلوات بر محمد و علی میترسید شما از خذلان بزرگتر از آن که دشمنی میورزید با
ایشان و حال آنکه ایشان و آبای ایشان از ابتدای زمان گاو که بهترین بهایم است
و فرشته که از حاملان عرش و کرسی بصورت گاو است و رزق از حق تعالی جهة بهایم می
طلبد چشم فرو هشته از حیا و از ترس نزول عذاب بر ایشان سر بالا نمیکند و پیش ایشان
گاو خوش صورت و راست قد بود پس موسی بسامری گفت که بنگر بخدای خود که چگونه او را
میسوزانیم و بدریا میریزیم چنانچه در جای خود و در آیه چهاردهم این آیه گفته خواهد شد
انشاء الله تعالی بدانکه چون البته آنچه در امتهای سابق واقع شده در امت محمد ص نیز
واقع شود امت آن حضرت نیز تشبه ببنی اسرائیل در گوساله پرستی کرده جستند چراکه
مخلوق را بر اطاعت خالق گزیدند و مخالفت علی ع که خلیفه او بود کردند هم در حیوة آنحضرت
و هم بعد از رحلت و اما آنچه در حیوة آنحضرت شد این بود که بعد از کشتن آنحضرت جمیع
بنی قریظه را و فوت سعد بن معاذ رسول ص خبر داد که مخالفان گوساله پرستی آغاز خواهند کرد
و اگر سعد زنده میبود تدبیر ایشان مستمر نمیشد پس چون سفر تبوک پیش آمد علی ع را خلیفه
و جانشین فرمود و هشتاد روز وعده داد که مظفر و منصور بدون جنگ مراجعت نماید چنانچه
موسی را چهل روز وعده بود و منافقان مسجد ضرار را ساخته بودند در آن وقت از آنحضرت
التماس نمودند که بآن مسجد رود و از اسب و الاغ و شتر هر چه سوار شد براه نمیرفت تا آن
حضرت بعدم رضای خدا ظاهر و رفتن را بمراجعت از سفر موقوف فرمود و چون آنحضرت
بسفر تبوک رفت منافقان ابوعامر رهبان را که رسول ص او را فاسق گفته بود پیر کرده
خود ساخته باوی بیعت و تواطیه نمودند که مدینه را خراب و ذریه رسول و اهل و صحابه آنحضرت را
اسیر کنند و آنحضرت را در راه بقتل رسانند پس آنحضرت خبر یافت و مراجعت فرمود مسجد
ضرار را بسوزانید حق تعالی مکر ایشان را باطل و ایشان را رسوا و ابوعامر را بحق تیغ و فالج
و جذام و لقوه مبتلا کرد چهل روز در عذاب سخت بود و بجهنم شتافت و اما آنچه بعد از
رحلت آنحضرت شد این بود که آنحضرت از هفتاد هزار کس از اهل مدینه و اطراف و اعراب که
در حجة الوداع با آنحضرت حج کردند جهة خلافت علی ع در غدیر خم بیعت گرفت بعد از آنکه موسی

ع جمعی از ایشان هرون بیعت گرفت پس بیعت علی ع را شکسته پیروی گوساله و سامری کردند
چنانچه اصحاب موسی بیعت هرون را شکسته پیروی گوساله و سامری نمودند و بیعت کردند
با ابوبکر و علی ع ابا فرمود و همچنین بعمر و بعثمان پس علی ع بمنزله هرون و ایشان و تبعه
ایشان بمنزله گوساله و سامری و تبعه او بودند و تا آخر الزمان هر که رایت ضلالت بر افرازد
طاغوت خواهد بود و قائم آل محمد ع چون ظهور کند لات و عزی یعنی ابابکر و عمر را تازه
و تر بر انگیزد و بسوزاند و در آب و رفتن خلق بسبب ایشان سخت تر از رفتن گوساله و سامری
خواهد بود **ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُمْ** پس بعد از آن عفو کردیم ما از شما یعنی از پیشینیان
شما گوساله پرستی ایشان را **مِنْ بَعْدِ** بعد از آنکه گوساله پرستیدند جهة آنکه محمد و آل پاک
او را وسیله ساختند دعا و ولایت و دوستی ایشان را تازه کردند چنانچه در آیه سیم گفته خواهد شد
انشاء الله تعالی **ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ** برای آنکه شما که در زمان محمد اید ای بنی اسرائیل **تَشْكُرُونَ**
شکر کنید آن نعمتها را که بر پیشینیان شما و بعد از ایشان بر شما عطا شده **وَإِذْ آتَيْنَا**
مُوسَى الْكِتَابَ و آنگاه که دادیم ما بموسی کتاب یعنی توریة که موسی پیمان گرفت از
بنی اسرائیل که ایمان بآن آرند و اطاعت کنند آنچه در آنست و توریة مشتمل بود بر امر و نهی
و حدود و واجبات و سنتها و پندها و عبرتها و مثلها و تاریخها و قصها و حکمها و آنچه
بآن محتاج بودند و تفصیل هر چیز در آن بود و مشتمل بود بر حکمهای ما و بر ذکر فضیلت محمد
و آل پاک او و امامت علی و خلیفهای بعد از و علیهم السلام و شرف احوال ایمان آورندگان بوی
و بدی حال مخالفان او و بر اینکه خدای قبول نمیکند عملی را بدون تعظیم محمد و علی و آل پاک
ایشان و تکریم صحابه و دوستداران ایشان و اینکه محمد ص بهترین خلق و علی ع وصی و خلیفه
و وارث علم او و بهترین خلق بعد از وی است و آل محمد بهترین آل پیغمبران و صحابه او بهترین
صحابه پیغمبران و امت او بهترین امتها اند بنی اسرائیل گفتند که ای موسی ما این را قبول نمیکنیم
و میگوئیم که پیغمبر ما بهترین پیغمبران و آل او بهترین آل پیغمبران و صحابه او بهترین صحابه
انبیا اند و ما که امت اوئیم بهتریم از امت محمد و اعتراف نمیکنیم بفضیلت قومی که ندیده ایم و
نمیشناسیم پس جبرئیل ع را امر حق کوهی از کوههای فلسطین را ببال خود کند بر سر لشکرگاه ایشان
بوده بر داشته بر بالای سر ایشان داشت و گفت که اگر قبول نمیکنید آنچه موسی علیه السلام بشما میگوید

آل محمد

کوه را بر سر شما می افکنم چنانچه در جای خود گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی توریت یکدفعه
در ششم ماه مبارک رمضان با آسمان اول فرود آمد چنانچه قرآن در شب قدر و جمله توریت
در لوحها و ورقها در زمان و مکانی که در آیه پیش از آیه سابق بیان شد بموسی نازل کرد
و کتاب عبارتست از همگی قرآن که تصدیق پیغمبران سابق میکند و چنانچه حق تعالی توریت
را که در آن حکمت بود بموسی عطا فرموده بود بمحمد صلعم بهتر از آن عطا کرد چه سوره بقره را بعوض
انجیل و طسینها و طه و نصف مفصل و حمها را بدل زبور و نصف دیگر مفصل و سورها
که اول آنها سبح و یسبح است بدل الواح بود و سوره بنی اسرائیل و توریت را بدل صحف ابرهیم و صحف
موسی و زیاده بران هفت سوره طویل و فاتحه و کتاب و حکمت عطا کرد **والفرقان**
و فرقان را نیز دادیم بموسی و آن چیزیست که جدا میکند میان حق و باطل و محق و مبطل چنانکه
حق تعالی بکرم ساخت بنی اسرائیل را بکتاب یعنی توریت و ایمان بان و اطاعت آن بعد از آن
وحی فرستاد بموسی ع که ایشان اقرار بکتاب کردند و فرقان باقی ماند که فرق کند میان
مومنان و کافران پس پیمان را تازه کن بر ایشان بفرقان که من قبول عمل و ایمان از کسی نمیکنم
مگر بایمان بفرقان موسی ع پرسید که آن چیست حقتعالی فرمود که پیمان بگیر از بنی اسرائیل
که محمد بهترین خلق و پیغمبران و برادر و وصی او علی ع بهترین اوصیاست و دوستان او
سید خلق و شیعه او ستارگان فردوس اعلی و پادشاهان هستند پس بعضی اعتقاد کردند
و بعضی بزبان گفتند و بدل قبول نکردند این بود فرقانی که حق تعالی بموسی عطا فرمود و
فرق کرد میان محق و مبطل و چون موسی ع اراده کرد که عهد فرقان گرفته فرق میان محق
و مبطل بنبوت محمد صلعم و امامت علی و ائمه طاهرین ع کند گفتند که ما ایمان نمی آریم که
این حق یا امر حق تعالی است تا خدا را نبینیم چنانچه در جای خود ان شاء الله تعالی گفته خواهد
شد و نیز فرقان هر امر محکمیست که عمل بان واجب باشد و هر محکمی فرقان است و توریت
و انجیل و زبور و همگی در لوحها و ورقها نازل شدند **لعلکم** برای آنکه شما ای بنی
اسرائیل که در زمان محمد ید **تهتدون** هدایت یابید یعنی بدانید که آن چیزی که
شرف میبخشد بنده را نزد خدای اعتقاد بولایت اهل بیت است همچنانکه شرف یافتند
آبای پیشینیان شما و یاد کنید ای بنی اسرائیل **اذ قال موسی لقومه**

آنگاه

آنگاه که گفت موسی قوم خود را که گوساله پرستان بودند **یا قوم انکم ظلمتم**
ای قوم من بتحقیق که شما ظلم کردید یعنی ضرر رسانیدید **انفسکم باتخاذکم العجل**
بنفسهای خود بسبب گرفتن شما گوساله را خدای **فتوبوا** پس توبه کنید و رجوع کنید
الی بارئکم بسوی خالق و آفریننده خود که شما را آفرید و مصور ساخت **فاقتلوا**
انفسکم پس بکشید نفسهای خود را یعنی بعضی که گوساله را عبادت نکرده اید بکشید
آنان را که عبادت وی کرده اند **ذلکم خیر لکم عند بارئکم** این کشتن بهتر است
از برای شما نزد آفریننده شما از آنکه در دنیا زنده باشید و خدای نیامرزد شما را و در دنیا
خیر نبینید و در آخرت بجهنم روید و هرگاه کشته شوید و توبه کار باشید حق تعالی قتل را کفاره
شما و بهشت را جای شما کرده اند چونکه موسی ع از وعده گاه برگشت و قوم گوساله پرست شده
بودند در شام در بیت المقدس بعد از شتاب و غضب با ایشان فرمود که هر کس گوساله نپرستیده
بکشند آنانرا که پرستیده اند گفتند که چگونه یکدیگر را بقتل رسانیم فرمود که فردا هر کدام با
شمشیر یا کارد در بیت المقدس بیایید و برخود چیزی بپوشید تا یکدیگر را نشناسید و چون
من بر منبر روم یکدیگر را بکشید پس اکثر ایشان انکار گوساله پرستی نمودند موسی ع آن گوساله
بامر خدای از بینی تا دم با سوهان سائیده براده آنرا سوزانیده بدریای شیرین پاشید و
فرمود تا از ان خوردند و چنان میشد که بدون احتیاج با آب افتاده تا بن خاکستر بخورد
از ان میخوردند پس هر کس از گوساله پرستان که سفید رنگ بود لبها و بینی او سیاه شده و
هر کس که سیاه رنگ بود لبها و بینی او سفید گردیده گناه کار ظاهر شد پس گوساله پرستان
جمع آمدند و چون موسی ع با ایشان نماز گزارده بر منبر رفت حق تعالی این دوازده هزار نفر را
که گوساله نپرستیده بودند فرمود تا شمشیرها کشیده گوساله پرستان را بقتل رسانند پس روی
بر یکدیگر نهاده منادی ندا کرد که لعنت حق تعالی بر آنکس که بدست یا پای خود را از قتل عطف
کند و بر آنکس که بسبب خویشی ملاحظه جانب مقتول نموده متوجه قتل بیگانه شود و واجب
القتل سالم ماند کشندگان گفتند که مصیبت ما عظیم از ایشانست چه بدست خود
پدران و مادران و برادران و خویشان را می کشیم و عبادت گوساله نکرده ایم پس میان ما و
گوساله پرستان در مصیبت فرقی نباشد پس حق تعالی بموسی ع وحی فرستاد که جهت آنها بشا

باین بلیه مبتلا ساختم که ایشان در وقت گوساله پرستی دوری و جدائی و دشمنی با ایشان نکردند
بگوی با ایشان که هر که بوسیله محمد و آل پاک او از خدای درخواهد که آسان کند بر وی قتل اجابت
را حق تعالی قبول کند پس آنچنان دعا کردند بر ایشان آسان و بی الم شد چون قتل استمرار
یافت بتوفیق ایزدی بعضی در آن اثنا با بعضی دیگر گفتند که نه حق تعالی با توسل بمحمد و آل پاک او
در سؤال عنایت کند چرا ما توسل با ایشان نجوئیم پس مجتمع شده ناله و افغان در گرفتند و
بجاه ایشان طلب مغفرت کردند پس بموسی ع ندا رسید که ستانان کشتن باز دارند و وحی
آمد که بعضی های ستانان بدارند که حق تعالی توبه ایشان را قبول کرده در آن قضیه هفتاد هزار کس
بقتل رسید حق تعالی بنی اسرائیل که در زمان محمد صلعم بودند میفرماید که فتاب
علیکم پس توبه کرد بر شما یعنی قبول کرد خدای توبه شما را پیش از آنکه همگی جماعت شما
کشته شوند و پیش از آنکه مکافات دهد شما را و باقی شما را بجهة طاعت و مهلت داد از برای
توبه انه هو التواب بتحقیق که خدای توبه کننده یعنی قبول توبه کننده الرحیم
رحم کننده بتوبه کاران است تالیف آن بعد و آیه بر خلاف تنزیل است چون که موسی علیه السلام بوعده
گاه رفته بعد از چهل روز در دهم ذی حجه توریة و لوحها بر وی نازل شد و حق تعالی با وی تکلم کرد
و موسی اراده نمود که عهد و فرمان از ایشان گرفته فرق میان محق و مبطل بنبوت محمد صلعم و امامت
علی و سایر ائمه ع کند چنانچه در آیات سابق گفته شد گفتند چنانچه حق تعالی میفرماید که
واذ قلتم و آنگاه که گفتید شما یعنی پیشینیان شما گفتند که یا موسی لن
نؤمن لک ای موسی هرگز ایمان نمی آریم ترا یعنی تصدیق نمیکنیم آنچه میگوئی از [illegible]
و ایمان بر چهار وجه است و یکی از آنها ایمان بتصدیق است چنانچه درین مقام است موسی گفت
چگونه صحت قول خود را خاطر نشان کنم گفتند که میباید که همچنانچه تو سخن حق را شنیدی
ما نیز بشنویم فرمود که جمعی از قوم اختیار کنید که با من آمده سخن حق را بشنوند پس قوم
موسی ع هفتاد هزار کس و از آنها نیز هفت هزار کس و از ایشان نیز هفتصد کس و از آن جماعت
نیز هفتاد کس که برگزیده بودند و شکی در ایمان و اخلاص ایشان نداشتند برگزیده بطور برد
چنانچه در سوره اعراف میفرماید که واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا و ایشان را
در دامن کوه گذاشته خود بالا رفته مناجات خواسته دعا کرد که ایزد تعالی سخن گفتن با ایشان نیز

بشنواند

بشنواند پس از درخت صدائی برخواست ایشان آن صدا را از شش جهت بالا و پایین و راست
و چپ پیش و پس شنیده گفتند که ما نمیدانیم که آنچه شنیدیم سخن خدای بود یا نه و چنانچه
تو خدا را می بینی ما نیز بنمای موسی گفت که من او را نمی بینم گفتند ما هرگز ایمان نمی آریم بتو که
آنچه شنیدیم سخن خداست حتی نری الله جهرة تا ببینیم خدا را آشکار
و معاینه که خود خبر دهد ما را بعهد و فرمان پس از خدای درخواه تا خود را بما نماید و ما نیز دفع
کوری همی هیچ چون سخن گفتند حق تعالی صاعقه فرستاد چنانچه میفرماید که فاخذتکم
پس گرفت شما را یعنی پیشینیان شما را الصاعقة صاعقه یعنی صدائی بعذاب نشین پس
همگی را سوزانید وانتم تنظرون و حال آنکه شما نگاه میکردید با ایشان نظر میکردند
بصاعقه که نازل میشود پس همگی مردند و موسی تنها ماند بیهوش یافت چون بحال آمد ایشان را
چنان دید اندوهناک شد و جزع کرد و بجمعی که باقی مانده بودند گفت که قبول و اعتراف
میکنید و الا شما نیز با آن جماعت خواهید پیوست گفتند که ما نمیدانیم که این صاعقه از جهت
غضب بوده باشد بلکه از وقایع روزگار بوده که همیشه واقع میشود اگر بواسطه رد سخن تو که در
شأن محمد و علی و آل ایشان گفته بوده بوسیله ایشان از خدای درخواه که آنها را زنده گرداند
تا از ایشان بپرسیم که از چه جهت بوده پس دعا و گمان کرد که هلاک ایشان بگناهان بنی اسرائیل
واقع شده گفته بود که الهی اصحاب و برادران من بودند و من با ایشان و ایشان با من
انس گرفته و یکدیگر را شناخته بودیم و هفتاد کس را برگزیده آوردم و حال تنها برمیگردم چگونه
بنی اسرائیل مرا تصدیق کنند و چون ایشان گویند که چون راست نمیگفتی که خدای با تو سخن
میگوید همراه بردی و کشتی چه جواب گویم اگر میخواستی پیش از این ایشان را و مرا هلاک میتوانستی
کرد اما ما را هلاک میکنی بسبب آنچه سفیهان ما کرده اند و این را جهت آزمایش بندگان خود
کردی بیامرز ما را و رحم کن بر ما چنانچه در سوره اعراف میفرماید که رب لو شئت اهلکتهم
من قبل و ایای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء انت ولینا
فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الغافرین پس حق تعالی ایشان را زنده کرده و برانگیخت چنانچه میفرماید
که ثم بعثناکم بعد از آن برانگیختیم شما را یعنی پیشینیان شما را چون ایشان را
زنده کرده پیغمبری داد من بعد موتکم بعد از مرگ شما یعنی پیشینیان شما

لعلکم تشکرون برای آنکه شما شکر کنید یعنی پیشینیان شما شکر کنند بر
زندگی که دران زندگی توبه کردند و بر مرگ باقی نماندند که بجهنم روند و همیشه در دوزخ
بمانند پس چنانچه بیان کردیم آیه و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا و عبادت
رب نوشتت اهلکتهم تا آنجا که خیر الغافرین در سوره اعراف و این دو آیه در بقره است پس نصف
آیه در آنجا و نصف دیگر اینجاست پس تالیف بخلاف تنزیل است پس موسی ع با ایشان گفت که
بپرسید از ایشان که با ایشان چه رسید چون پرسیدند ایشان گفتند که آنچه بما رسید از عدم
اعتقاد بنبوت محمد و امامت علی ع بود چون ما بعد مرگ جمیع ممالک حق تعالی را از آسمانها و
حجابها و کرسی و عرش و بهشت و دوزخ دیدیم و بر وایت حکم و نهی که سلطنت محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین ع و دیگر ایشان جمیع آن ممالک ندیدیم چون ما را بدوزخ بردند محمد و علی ع ندا
کردند که دست بدارید از عذاب ایشان که کسی بوسیله ما و آل پاک ما دعا خواهد کرد و
ایشان زنده خواهند شد پس ما را بدوزخ داخل نکردند تا بدعائی که موسی ع بوسیله ایشان
کرد زنده شدیم چون هر چه در بنی اسرائیل شده در این امت نیز شد پس زنده شدن
ایشان دلیل زنده شدن مردم است در زمان ظهور حضرت صاحب الامر ع و بنی اسرائیل
بنا بر خواهشی که کردند که خدا را به بینند صاعقه خواستند ابو جهل و کفار قریش نیز از رسول خدا
بعد از آن صاعقه و سقوط آسمان خواستند گفتند که ما ایمان نمی آریم تا خدا را با ملائکه بیاری
و ایشان را به بینیم پس ایشان بر خدای ع و محال روا داشتند یکی آمدن و یکی دیدن و بر ایشان
صاعقه و فرود آمدن آسمان واقع نشد بجهة آنکه در صلب ابو جهل نطفه عکرمه پسر او و در
صلب دیگران نطفهای مؤمنان بود پس بنی اسرائیل بموسی ع گفتند که اگر از خدای ع درخواهی
که خود را بتو بنماید و تو او را بدیده ما را خبر دهی که او چگونه است قبول است کنیم موسی گفت که
حق تعالی دیده نمیشود و چگونگی ندارد و او را بآیتها و علامتها میتوان شناخت گفتند که
ایمان بتو نمی آریم تا از خدای درخواهی پس موسی گفت پروردگارا میشنوی گفتگوی بنی اسرائیل
را و تو دانا تری بصلاح حال ایشان پس حق تعالی وحی فرستاد که درخواه آنچه از تو درخواستند
که من جهالت ایشان را بر تو نخواهم گرفت در آن وقت موسی علیه السلام گفت پروردگارا خود را
بمن بنمای تا ترا به بینیم پس امر عظیمی درخواست و حق تعالی فرمود که هرگز مرا نمی بینی لیکن

اگر

اگر اراده دیدن من داری بکوه بنگر اگر از نور جلال من برقرار بماند قوت دیدن من داشته
خواهی بود والا فلا پس حق تعالی بعلامتی از علامتهای و نوری بر کوه جلوه فرمود و کوه از هم
ریخته پاره شد پاره بآسمان و پاره بزمین رفته پاره برجا ماند و این ذرها که در
آفتاب از روزنها دیده میشود از غبار آن کوه است موسی ع بیفتاد و روح پاکش مفارقت
نمود حق تعالی بفرشتگان فرمود که دریابید موسی را که رحلت نکند پس فرشتگان گرد او
در آمدند حق تعالی روح او را برگردانید و او را زنده کرد و برانگیخت پس بهوش آمده سر برداشت
و گفت پروردگارا توبه کردم یعنی برگشتم بشناخت خود از جهل قوم و من اول تصدیق
کنندگانم باینکه ترا نمی توان دید پس حق تعالی درین آیه بمعاصران محمد ص میفرماید که هرگاه
بدعای که بوسیله محمد و آل پاک او بود از پیشینیان شما که بصاعقه مرده بودند رفع هلاک شده
بر شما واجبست که کاری نکنید مثل آنها که هلاک شوید و این آیه دلیلست بر بطلان خلافت
ابابکر و عمر و عثمان و اینکه امت اختیار امام جهة خود نمیتوانند کرد چه امت امامی که تعیین
کنند میخواهند که اصلاح کند یا افساد والبته جهة اصلاح میخواهند درین هنگام جایز
که مفسدی را اختیار کنند چرا که هیچکس عالم نیست بآنچه بخاطر دیگری رسد از صلاح و
فساد و موسی علیه السلام که از جمله پیغمبران برگزیده و شرف وحی و عصمت یافتگان و بهترین کان
مردم هدایت یافتگان بود با وجود وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم
و بزرگان لشکر جهة وعده خدای خواست که هفتاد کس اختیار نماید که شک در ایمان و اخلاص
ایشان نباشد چون اراده اختیار کرد اختیار او بر منافقان واقع شد و گفتند که ما
ایمان بتو نمی آریم تا خدای را بما بنمائی پس ایشان را صاعقه رسید پس هرگاه اختیار برگزیده خدا
بر مفسد واقع شود نه مصلح و او گمان کرده باشد که بر مصلح واقع شده نه مفسد دانستیم که کسی را
نمیرسد اختیار کردن جز خدائی که داناست بر حال درونها و دانستیم که مهاجرین و انصار که اختیار
امام جهة خود کردند از درجه اعتبار ساقط بوده چونکه موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از مصر بیرون
آورد و وارد دریا کرد اینچنانچه پیش از این گفته شد ایشان را در بیابان تیه که بی سایه و درخت و آب
بود فرود آورد پس حق تعالی ایشان را بر جمیع عالم آن زمان فضل داده ابر بر ایشان سایه کرد و من
و سلوی بر ایشان بارانید و از سنگی دوازده چشمه آب بمعجز عصای موسی جاری ساخت چون

مدتی بر این حال گذشت گفتند که ای موسی ما بر یک قسم خورش صبر نمیتوانیم کرد از خدای درخواه
که آنچه از زمین میروید از سبزی و خیار و گندم و عدس و پیاز بما عطا کند موسی گفت در
عوض خوب بد میخواهید بزمین مقدس یعنی بشهری از شهرهای شام که در تیه است بروید
که آنچه میخواهید آنجاست گفتند که در آنجا قومی هستند که جبارند تا آنها از آنجا بیرون
نروند ما داخل نمیشویم تو با خدای خود برو و با ایشان جنگ کنید پس چون ابا کردند که داخل
شهر شوند و عصیان ورزیدند این سخن بموسی عم گفتند موسی گفت که ناچار شما را داخل
شهر میباید شد گفتند که تو با خدای خود برو و با ایشان جنگ کنید پس موسی دست بر آسمان
گرفته گفت یا رب من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادرم را یعنی هرون را پس جدا کن میان
ما و فاسقان پس حق تعالی فرمود که داخل شدن شهر چهل سال بر ایشان حرام شد چهل
سال در زمین حیران شوند پس چون موسی علیه السلام اراده کرد که از ایشان جدا شود فزع کرده
گفتند که اگر موسی از ما جدا شود عذاب بر ما نازل میشود و از موسی درخواست کردند که با
ایشان باشد و از خدای درخواهد که توبه ایشان را قبول کند پس حق تعالی بموسی علیه السلام
وحی فرستاد که توبه ایشان را باین شرط قبول کردم که داخل شهر نشوند و چهل سال بر ایشان
حرام کردم شهر را که حیران شوند در زمین بعقوبت آنچه گفتند که تو با خدای خود برو و با ایشان
جنگ کنید پس حق تعالی بایشان شهرها و بادیه را چهل سال حرام فرمود و در بیابان تیه ماندند
و هر شب از اول شب تا [illegible] میرفتند و چون صبح نزدیک بشهر رسیده فرود می آمدند زمین بامر
خدای ایشان را دور فرموده بمنزل اول میبرد و صبح در مقام اول بودند و میان ایشان
و شهر چهار فرسخ بود و با این دستور چهل سال در چهار فرسخ زمین سرگردان بودند و من
و سلوی بر ایشان نازل میشد و از آن سنگ آب میخوردند و هر گاه فرود می آمدند موسی عصای
خود را بر آن سنگ میزد و از آن دوازده چشمه میگشود و از برای هر سبطی چشمه و چون کوچ
میکردند آب باز گشته داخل آن سنگ میشد و سنگ را بر چارپا بار میکردند و هر شب برمیخواستند
و توبه میخواندند و دعا و گریه و توبه میکردند و موسی ابدا دست صیدا شت نزد او رفته گفت
همه توبه کرده اند و تو توبه نمیکنی توبه کن والا عذاب بر تو نازل شود و او آن سخن استهزا کرده
در تیه فوت شد و جمیع آن قوم فوت شدند الا یوشع بن نون و کالب بن یافنا و بعد از چهل

سال

سال در زمان یوشع بن نون که وصی موسی بود حق تعالی فرمود که باریحا که شهریست از بلاد
شام بروید و بخورید از آن شهر هر جا که خواسته باشید بفراخی و بی تعب و یوشع و کالب و
اولاد ایشان قوم را داخل آنجا نمودند و این آیها در این قصه بر هم خورده و هر یک بر
جای خود انشاء الله تعالی گفته میشود چنانچه میفرماید که و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنگاه
ظللنا علیکم الغمام سایه کردیم بر شما ابر چونکه شما در تیه بودید که از گرمی
آفتاب و سردی ماه شما را نگاه دارد هر روز ابری می آمد و سایه میکرد و شبهای ماه نیز ابری
می آمد و سایه میشد و چنانچه این نعمت بموسی عم در تیه عطا شد بمحمد صلعم خدای بهتر
از آن عطا فرمود چه آنحضرت از روزی که متولد شد تا روزی که رحلت فرمود در سفر و
حضر ابر بر او سایه میکرد و انزلنا علیکم المن و فرو فرستادیم بر شما ترنگبین
که بر درختها و گیاهها می نشست و ایشان بر داشته میخوردند و گیاهی که آنرا کماه میگویند
نیز از جنس آن من و آب آن برای چشم شفاست و من از بهشت است و السلوی
و مرغ سمانه که بفارسی کرجفوک گویند گوشت آن از همه مرغان بهتر میباشد آن مرغ آمده با ایشان
شکار میکردند و بریان شده بر بالای خوان ایشان می افتاد و چون سیر میشدند میپرید
و من و سلوی شب و در روایتی صبح پیش از طلوع آفتاب میبارید و در آن وقت هر که در خواب
بود از آن بی بهره و آن روز محتاج میشد که از مردم طلب کند خواب آن وقت شوم است و رزق
میکند و چنانچه من و سلوی بموسی عم عطا شد بمحمد صلعم خدای بهتر از آن عطا فرمود که غنیمت
را باو و امت او که پیش از او بهیچکس حلال نبود حلال کرد و این عطا را زیاده فرمود بانکه
نیت عمل صالحی بهتر ساخت و پیش از وی اینمعنی در باره هیچ امتی نبود پس هر کس که قصد
حسنه کند و بجا نیاورد یک ثواب میدهد و هر کس آنرا بجا آورده ده ثواب عطا میکند چنانچه
در سوره انعام میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس حق تعالی بامت موسی عم فرمود که
کلوا من طیبات بخورید از خوبهای یعنی حلالهای ما رزقناکم
و ما ظلمونا آنچه روزی کرده ایم شما را و ظلم نکردند ایشان ما را چونکه تبدیل کردند امر
ما را و گفتند غیر آنچه ما فرموده بودیم و وفا بآنچه عهد و پیمان از ایشان گرفته بودیم نکردند
چنانچه در آیه بیان این مضمون انشاء الله تعالی خواهد شد که کفران چیزی از پادشاهی

و مال ملك ما را كم نمى كنند چنانچه ايمان مومنان زياده نميكند وحقتعالى از ان بزرگتر است
كه بر وظلم توان كرد و نسبت ظلم بنفس خود دهد بلكه امناء خود اهل بيت عم را با خود مخلوط
ساخته وجلالت قدر ايشان را نزد خود بخلق شناسانيده وظلم بر ايشان را ظلم بر خود
گفته وفرموده كه وما ظلمونا يعنى ظلم نكرده اند مارا يعنى اوليا مارا وولايت ودوستى ايشانرا
ولايت ودوستى خود گرفته چنانچه درجاى ديگر از قرآن ميفرمايد كه انما وليكم الله ورسوله
والذين امنوا يعنى جز اين نيست ولى شما مگر خداى وپيغمبر او وآنانكه ايمان آورده اند يعنى امير
عم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ولكن بودند آن زمان كه بودند
ايشان بر نفس خود ظلم ميكردند يعنى ضرر برخود مى رسانيدند از جهت كفر وتبديل امر حق
چه خود را از بهشت محروم ودوزخ را برخود واجب كردند و ياد كنيد اى بنى اسرائيل پيشينيان
خود را اذ قلنا انگاه كه گفتيم مر اباء ايشانرا ادخلوا هذه القرية داخل شويد
باين ده وآن اريحا بود كه از بلاد شام است واين وقتى بود كه از تيه بيرون آمده بودند بعد
از موسى عم در زمان يوشع بن نون وصى موسى عم فكلوا منها حيث شئتم
رغدا پس بخوريد از ان ده هر جا كه خواسته باشيد فراخى بى تعب وچون بنى اسرائيل
خطاى كرده بودند وحق تعالى خواست كه ايشانرا از ان بتوبه نجات دهد فرمود كه ادخلوا
الباب سجدا داخل شويد بدروازه سجده كنان حقتعالى تمثال محمد وعلى عم را
بر در قرار داده بايشان فرمود كه سجده كنند از براى تعظيم آن تمثال وتازه كنند بر خود
بيعت وياد دوستى ايشانرا وياد كنند عهد وپيمانى را كه از ايشان گرفته شده بود وقولوا
وبگوييد كه سجده ما خدا را از براى تعظيم محمد وعلى واعتقاد ما بدوستى ايشان حطة بر
طرف شدن گناهان ماست وبيامرز گناهان ما را تا برطرف شود خطاها نغفر لكم
خطاياكم تا بيامرزيم از براى شما خطاها وگناهان شما را كه پيش از اين كرده
است وسنزيد المحسنين وزود باشد كه زياده كنيم باين كار درجها وثوابهاى
نيكوكاران را ومحسن ونيكوكار كسى است كه در ميان شما گناهى از مخالفت دوستى اهل بيت عم
نكرده وثواب عهد وپيمان دوستى ايشان با خود بسته كرده باشد پس نيكوكاران كردند آنچه
خداى فرموده بود فظالمان نكردند چنانچه حقتعالى ميفرمايد كه فبدل الذين

كردند

كردند وخلاف نمودند الذين ظلموا آن جماعت كه ظلم كردند بآل محمد در باب حق
ايشان وآيه چنين نازل شده كه ظلموا آل محمد حقهم قولا غير الذى قيل
لهم يعنى غير آنچنان سخنى كه گفته شده بود ايشانرا وامر شده بود كه آنرا بگويند و
خلاف ايشان چنان بود كه چون بدر رسيدند در بلندى ديدند كه ميخواستند مارا حاجت
كه خم بايد شد كه ازين در بيرون رويم اين بخود درستى جنت كه خم شدن بايد نكى ايشان يعنى
موسى كه بود وحال يوشع مارا تعظيم كنند ودرچيزهاى باطل مارا سجده فرمايند وشبيههاى ايشان
بطرف در قرار دهند پس بعضى سجده نكردند ونگفتند آنچه حق فرموده بود وداخل شدند بان
ده از طرف ديگران شبيهها وبدل كردند عبارت حطه را كه حق تعالى فرموده بود وحنطه گفتند
واين كلام را بزبان خود ادا كردند كه هنطا سمقاتا يعنى گندم سرخ پاكيزه ميخواهيم وآن نزد
ما بهتر از سجده وآن تعظيمات فانزلنا على الذين ظلموا پس فرود آورديم
بر آن جماعت كه ظلم كردند بآل محمد در باب حق ايشان واين كلمه نيز چنين نازل شده كه ظلموا آل محمد
حقهم جزا و تغيير وتبديل دادند آنچه خداى بايشان گفته بود وبدوستى محمد وعلى وآل پاك ايشان
انقياد نكردند پس بر آن جماعت كه اطاعت نكردند رجزا من السماء عذابى از آسمان
وآن طاعون بود كه در بعضى از روز صد وبيست هزار كس مردند وبعد از ان بار ديگر صد وبيست
هزار ديگر هلاك شدند وميرندگان انان بودند كه حق تعالى ميدانست كه ايمان نمى آرند و
توبه نميكنند نه آنان كه ميدانست كه خود توبه ميكنند يا از ايشان فرزندان مومن دوستدار
محمد وعلى عم خواهد شد بما كانوا يفسقون بسبب آنكه در ان زمان كه بودند فسق
ميكردند وهمچنان كه از براى بنى اسرائيل در حطه بود از براى امت محمد ص نيز هست وآن اهل بيت
عم اند كه حق تعالى پيغمبر وعلى ايشان فرموده تا باب وسيله گناه گناهكاران را بيامرزد وثواب
نيكوكاران را زياده كند واين در فاضلتر از انست چرا كه آن چوبى چند بود وايشان صاحب
نطق وراست گو ومومن وفاضل وراهنمايند وهمچنانكه بعضى از بنى اسرائيل اطاعت در حطه
كردند مكرم شدند وبعضى كه نكردند عذاب يافتند واين امت نيز چنين شد آنانكه تعظيم
اهل بيت وتعظيم حق ايشان نكردند وخيانت وانكار حق ايشان وحسن وحسين عم را
شهيد كردند عذاب بر ايشان بشمشير مختار بن ابى عبيده ثقفى رسيد كه او همگى را بقتل رسانيد

وَ یاد کنید ای بنی اسرائیل اِذِ استَسقی موسی لِقَومِه آنگاه طلب آب دادن کرد
موسی از برای قوم خود چونکه تشنگی بایشان رسیده بود در تیه و بناله و گریه بموسی ع گفتند
که از تشنگی هلاک شدیم پس موسی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد و خلیفهای ایشان
ع دعا کرد حق تعالی وحی فرستاد چنانکه میفرماید فَقُلنَا اضرِب بِعَصاکَ
پس گفتیم ما که بزن بعصای خود و عصای موسی ع در رحم مخلوق نشده و از درختی است که اولاد
در دنیا در مسجد کوفه کاشته شد و آن عصا از آدم و نوح و ابرهیم ع بوده و بشعیب ع رسیده
و چون موسی ع از نزد او بمصر میرفت جهت راندن گوسفندان عصای خواست و عصاهای
انبیا همگی او میراث رسیده در خانه نگاه داشته بود فرمود که از انجا عصای بر دارد چون
با نجا رفت آن عصا حرکت کرده بدست او آمد آنرا بر داشت و نزد شعیب آمد فرمود که این را
بگذار و دیگری بردار چون خواست که دیگری بردارد باز همان حرکت کرده بدست وی آمد
تا سه مرتبه چنین شد شعیب گفت بردار که خدای بتو داده و بروایتی شاخ درخت آس در بهشت
بوده و در وقتی که موسی ع بمداین میرفت جبرئیل ع آنرا آورده و آن نزد ائمه ع بوده و اکنون
نزد حضرت صاحب الامر ع است و ائمه ع وارثان پیغمبرانند و آن سبز و تازه است چنانچه از
درخت بریده شده و تغییر نیابد و هرگاه آنرا بسخن در آرند متکلم میشود و حضرت صاحب الزمان
ع چون ظهور کند با او خواهد بود و آنچه آن عصا در زمان موسی ع میکرده در زمان آنحضرت
نیز خواهد کرد و آنچه فرماید بعمل خواهد آورد و آن دو شعبه است یکی در زمین و دیگری در بالا
و فاصله میان آنها چهل ذرع الحَجَرَ سنگ را و موسی ع سنگی از طور همراه داشت آنرا در میان
لشکرگاه گذاشته بعصا میزد و آن سنگ بیخ و کاشتری بود و اکنون نزد حضرت صاحب الامر ع است
و چون آنحضرت در مکه ظهور کند و روانه کوفه شود خواهد فرمود که کسی آب و توشه بر ندارد
و آن سنگ را همراه بر داشته در هر منزل از ان آب و خوردنی بیرون خواهد آمد تا آنکه بنجف رسند
و بروایتی در وقتی که موسی ع دریا را شکافته داخل دریا شد در میان دریا سنگ سفید مربعی
مثل خانه که دوازده در داشت رسیده آنرا بر گرفت و چون درینوقت بنی اسرائیل از تشنگی
شکوه بوی کردند آنرا بعصا زده دوازده چشمه از دوازده در گشود چنانچه میفرماید که فَانفَجَرَت
مِنهُ اثنَتَا عَشرَةَ عَیناً بر گشود از سنگ دوازده چشمه و بنی اسرائیل دوازده

سبط

سبط و هر سبطی از نسل یکی از اولاد یعقوب بود بهر سبطی چشمه روان شد قَد عَلِمَ کُلُّ
اُناسٍ بتحقیق که دانستند هر مردی یعنی قبیله که اولاد یکی از پسران یعقوب بودند چشمه
در جای خود که گفته شد مَشرَبَهُم آبگاه خود را که مزاحم قبیلهای دیگر در آبگاههای
ایشان نمیشدند و معنی دیگر آیه اینست که پس گشود از محمد ص دوازده چشمه چه علی ع چون
در کعبه متولد شد خدای از پیغمبر ص دوازده چشمه گشوده علی ع را در روز شنبه سیم از تولد او
که آن روز هشتم ذیحجه بود سیراب کرد و از ینجهت آن روز را روز ترویه گفتند چه ترویه
بمعنی سیراب کردن است و چنانچه حق تعالی این عطا بموسی کرد بهتر از ین بمحمد ص عطا
فرمود چه در جنگ حدیبیه صحابه از تشنگی بآنحضرت شکوه کردند ظرف آبی طلبیده بدست مبارک
آنرا افشرده از میان انگشتان وی چشمهای آب جوشیده مردم سیراب شدند و آب برداشتند
و هم در آنجا چاه خشک بود تیری از جعبه خود بیرون آورده ببراء بن عازب داد تا برده در ان
چاه فرو برده و دوازده چشمه از زیر تیر جاری شد و روز دیگر هم مطهره طلبیده دست مبارک
بر آن نهاده آب از ان روان شد تا آنکه هشت هزار کس وضو کردند و سیراب شدند و حیوانات
خود را سیراب کردند و چندانکه خواستند بر داشتند پس حق تعالی بقوم موسی فرموده بود که
کُلُوا وَاشرَبُوا مِن رِزقِ اللهِ بخورید و بیاشامید از رزق خدای که
بشما داده است وَلا تَعثَوا و سعی مکنید یعنی راه مروید فِی الاَرضِ مُفسِدِینَ
در زمین و حال آنکه شما فساد کنندگان باشید یعنی گناه کنندگان باشید پس درین آیه
حق تعالی بجماعت بنی اسرائیل که در زمان محمد ص بودند میفرماید که هرگاه پیشینیان شما
بدوستی محمد و آل او دعوت کرده باشند پس شما که ایشان را دیدید به بهترین مطلب رسیدید که آن
دوستی ایشانست پس بوسیله نزدیکی بایشان بخدای نزدیکی جوئید و بسبب عیبجوئی و
سستی در دوستی ایشان بغضب خدای نزدیک و از رحمت حق دور مشوید وَ یاد کنید ای بنی
اسرائیل اِذ قُلتُم آنگاه که گفتید شما یعنی پیشینیان شما گفتند که یا مُوسی لَن
نَصبِرَ عَلی طَعامٍ ای موسی صبر نکنیم ما بر طعام یعنی خوردنی واحِدٍ واحد
یعنی بر یک قسم خوردنی که آن من و سلوی است و تا چند چیز دیگر ما را بآن ضم ننماید فَادعُ
لَنا رَبَّکَ پس بخواه از برای ما از صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده خود

که یخرج بیرون آرد یعنی ظاهر و پیدا کند لنا مما تنبت الارض من
بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها
قال اتستبدلون از برای ما از چیزی که میرویاند زمین از سبزی زمین
وخیاران وگندم آن وعدس آن وپیاز آن گفت موسی آیا طلب بدل میکنید شما یعنی استدعا
میکنید الذی هو ادنی بالذی هو خیر آن چیزی که آن خسیس است
بچیزی که آن بهتر است یعنی استدعا میکنید که ادنی بدل افضل باشد چنانچه بنی اسرائیل بعضی
با موسی گفتند امت محمد صلعم نیز در سفر تبوک با آنحضرت گفتند چه بنابر سختی آن سفر از دو فقر
بسیار بر اشتر بودند و صمغی خشک و ضایع شده بود و از آنجهت میل بخوردنیهای تازه نمودند
امّا ایشان افضل بدل ادنی خواستند در آنوقت مرغی را که در بریان بود آنحضرت امر
فرمود تا بر زمین نشست و بقدرت الهی بزرگ شد و هر یک از اعضای آن چیزی شد از سبزی
وخیار و گندم و عدس و پیاز و شربت و طعام و هر چه امت خواستند پس لشکری بر گرد
آن در آمده هر کس هر چه خواست از آن خورد باز بامر آنحضرت مرغ کوچک و زنده شده
پرواز نمود و اینمعنی یعنی ادنی را بدل افضل خواستن یکی از شعبهای طمع است اهبطوا
مصرا آیا بیرون روید بشهری از شهرها که در فراتست فان لکم ما سألتم
پس بتحقیق که از برای شماست آنچه خواستید شما در شهر پس گفتند که در شهر جمعی جبار هستند
وما داخل شهر نشویم تا آنکه ایشان از آنجا بیرون روند نصف آیه درین سوره و نصف
دیگر در سوره مائده است و آن آیتست که قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین وانا لن ندخلها
حتی یخرجوا منها و گفتند که تو با خدای خود برو و جنگ کنید پس بجهت این سخن حق تعالی چهل
سال حرام کرد بر ایشان شهر و آبادانی را و در تیه ماندند و توبه و دعا و زاری میکردند و قارون
توبه نمیکرد تا آنکه در تیه قارون بزمین فرو رفت و هرون رحلت شد و بعد از ایشان موسی
نیز در تیه فوت شد و بعد از چهل در زمان یوشع وصی موسی بجهاد رفتند چنانچه مذکور شد
و همچنانچه بنی اسرائیل بتیه و سرگردانی گرفتار شدند این امت زیاده برایشان گرفتار
گشتند هم پیش از خلافت علی ع و هم بعد از آن در بقیه سلطنت بنی امیه و در سلطنت بنی عباس
وضربت علیهم الذلة زده شد بر ایشان ذلت و خواری یعنی جزیه که بدهند

خدا

خداوند مؤمنان خایب و خاسر شدند والمسکنة وباؤ بغضب و فقر و
متحمل شدند بغضبی و لعنتی من الله از خدای یعنی بر دوش خود بار غضب گرفتند خدا را
ذلک آن که بایشان رسید از ذلت و مسکنت بانهم کانوا یکفرون
بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق بسبب آن بود که ایشان
در آن زمان که بودند کفر میورزیدند بآیتهای خدای و میکشتند پیغمبران بغیر حق یعنی بی
آنکه جرمی از پیغمبران بایشان و غیر ایشان واقع شده باشد این خذلانی بود که بر ایشان
مستولی شده تا آنکه آن گناهها کردند یا بجهت ذلت و مسکنت یا فقر سزاوار غضب خدای
شدند و کشتند پیغمبران و اولاد پیغمبران همینا شد مگر و لا الا بود و با آنکه کافران پیغمبران را
بغیر حق کشتند حق تعالی کفار را بر ایشان از هیچ راه بحجت راهی نداده و حجت انبیا همیشه
غالب بود چنانچه در سوره نسا میفرماید که ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا
و ایشان پیغمبران را بدست و شمشیر نزدند و نکشتند لیکن سخنان ایشان را شنیده فاش
کردند و این سبب آن شد که مردم پیغمبران را بآن سخنان گرفتند و کشتند پس قتل پیغمبران
بایشان نسبت داده شد و این معنی را حق تعالی قتل و اعتدا و معصیت گفت چنانچه بعد
از این میگوید که کسی که پیغمبری یا وصی پیغمبری را بکشد توبه او قبول نشود بجهت آنکه کسی را در عوض
پیغمبر و وصی قصاص نباشد چه هیچکس مثل ایشان نیست تا در عوض ایشان قصاص واقع شود
بر کشنده ایشان توفیق توبه نیابد ذلک آن خذلانی که بر ایشان مستولی شد تا
آنکه گناهان کردند که از جهت آن گناهان زده شد بر ایشان ذلت و مسکنت و متحمل غضب الهی
گشتند بما عصوا وکانوا یعتدون بسبب آن بود که عصیان کردند
و در آن زمان که بودند تجاوز میکردند از امر خدای بامر شیطان ان الذین آمنوا
بتحقیق که آنجماعت که ایمان آوردند بخدای و بآنچه خدای واجب کرده بود از ایمان بنبوت محمد
و دوستی علی و آل پاک او والذین هادوا والنصاری و آنجماعت که یهود شدند
و ترسایان یعنی آنانکه گمان کردند که یاری دین میکنند والصابئین و صابیان یعنی
آنانکه گمان کردند که میل کرده اند بدین خدای و دروغ گفتند این سخن را و صابیان از
اهل کتاب نیستند بلکه ستاره پرست بودند من آمن بالله کسی که ایمان آورد

بخدای یعنی از این کافران کسی که ایمان آرد و ترک کفر کند و از مؤمنان کسی که بقیه عمر ایمان
آرد و اخلاص ورزد و وفا کند بعهد و پیمانی که از ایشان گرفته شده است از برای محمد و
علی و خلیفهای پاک ایشان وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا و روز قیامت
و کسی که بکند عمل صالحی از مؤمنان فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پس از برای
ایشانست ثواب ایشان در نزد صاحب اختیار ایشان که می بینند و نعمت و روزی دهنده ایشان در آخرت
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست بیمی بر ایشان در آخرت در آن هنگام که فاسقان از کرده
خود ترسند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین میشوند آنگاه که مخالفان
اندوهگین میشوند بجزای آنچه کرده اند از مخالفت خدای کاری که از آن ترسند و اندوهناک
شوند و ایشان مؤمنانی اند که از خدای می پرهیزند و آنانکه عملهای صالح میکنند و آنانکه
مخلوط نساخته اند ایمان خود را بظلمی پس کسی که ملاقات کند خدای را یعنی بمیرد و حال آنکه
او مؤمن عارف بامام خود و مطیع امام و از اهل صفات مذکوره باشد از اهل مطیع امام
و از اهل بهشت خواهد بود و کسی که ملاقات کند خدای را از ایشان بگناهان کبیره او در مشیت
خدای خواهد بود اگر عذاب کند او را بسبب گناه او و اگر او را درگذرد بسبب رحمت خدای باشد
پس داخل میکند خدای او را بهشت و حال آنکه او مؤمن است بسبب گناه او بجهة آنکه وی نیست
از مؤمنانی که خدای خواسته است که بیمی بر ایشان نباشد و نه ایشان اندوهناک شوند و
درباره ایشان فرموده که لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در آیهای پیش از این گفته شد که موسی ع
بنی اسرائیل را در مصر وعده داده بود که بعد از نجات ایشان کتابی که مشتمل بر امرها و نهیها
و حدود و واجبات باشد از جانب خدای بیاورد پس چون نجات یافتند فلسطین که در حوالی
شام است رسیدند موسی ع آن وعده که کرده بود توریه را از نزد خدای سبحانه چنانچه وعده
داده بود آورد و در توریه مذکور بود که من قبول نمیکنم عملی را بدون تعظیم محمد و علی و آل پاک
ایشان و بدون تکریم صحابه و دوستداران ایشان و اینکه محمد ص بهترین خلق و علی ع برادر
و وصی و وارث علم و خلیفه او و بهترین خلیفها بعد از وست و آل محمد بهترین آل پیغمبران و صحابه
او بهترین صحابه پیغمبران و امت او بهترین امتها اند پس بنی اسرائیل گفتند که ای موسی ما این را
قبول نداریم و میگوئیم پیغمبر ما بهترین پیغمبران و آل او بهترین آل پیغمبران و صحابه او بهترین

صحابه

صحابه انبیا اند و ما که امت اوئیم بهتریم از امت محمد و اعتراف نمیکنیم بفضیلت قومی که ندیده ایم
و نمیشناسیم پس جبرئیل بامر خدای کوه را برداشته بالای سر ایشان داشت چنانچه حق تعالی
میفرماید که وَإِذْ یاد کنید ای بنی اسرائیل که در زمان محمد اید احوال پدران و پیشینیان خود را
که در عهد موسی بودند و آنچه ما با ایشان کردیم چون که قبول نکردند آنچه موسی ع با ایشان آورد
از دین خدای و حکمهای حق و از امر بتفضیل محمد و علی و خلفاء ایشان بر سایر خلق که
چگونه گرفتیم میثاق ایشان را چنانچه میفرماید که وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و خطاب بحاضرین
با وجود صدور این قبایح از پیشینیان بنابر اصطلاح عرب است که کسی که طایفه او کرده
باشد میگویند که شما چنین کردید و خود نیز میگوید که ما چنین کردیم و بنابر رضای و خوب
دانستن حاضرانست قبایح افعال پیشینیان را پس توان گفت که شما چنین کردید إِذْ
أَخَذْنَا آنگاه که گرفتیم ما از شما مِيثَاقَكُمْ میثاق و عهد شما را یعنی پیشینیان
شما از برای محمد و علی و آل پاک و صحابه و شیعه ایشان و سایر امت محمد ص که عمل کنند بآنچه
در توریه و آنچه در فرقانی بود که بموسی عطا کردیم یا کتابی که مخصوص بودند که محمد و علی و آل
پاک ایشان با نیکان ایشان سید خلق اند و نزدیکی جویند بآن بخدای و برسانند این معنی را
بفرزندان خود و دیگر بایند ایشان را که برسانند باولاد خود تا آخر دنیا که ایمان آرند
بمحمد و تسلیم کنند امر او را از جانب حق در شان علی و خبر او را از احوال خلفا او پس ابا
کردند از قبول این معنی پس بلند کردیم بر بالای ایشان طور را چنانچه میفرماید که وَ
رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ و بلند کردیم ما بر بالای سر شما یعنی پیشینیان شما الطُّورَ
کوه را یعنی فرمودیم بجبرئیل که قطع کند پاره از طور سینا که کوهی بود از کوههای فلسطین
بقدر لشکرگاه ایشان که دو فرسخ طول و یک فرسخ عرض داشت چنانکه با کوه تا اعتراف
و قبول آنچه را که از ایشان خواستیم پس جبرئیل برید آنرا و بلند کرد و بر بالای سر ایشان بداشت
پس موسی ع گفت که یا فرا میگیرید و قبول میکنید آنرا که خدا فرموده یا آنکه این کوه بر شما
می افتد پس ایشان جزع کردند و سرها فرو افکندند پس بعضی باکراه و بعضی بطوع
و اختیار گفتند که قبول میکنیم بگو ای موسی که ما را چه میباید کرد موسی گفت چنانچه حق تعالی
میفرماید که خُذُوا فرا گیرید یعنی گفتیم با ایشان که فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ

آنچه را که دادیم ما بشما از این واجبات و امرها و نهیها و از این امر بزرگ که ذکر محمد و علی و
آل پاک ایشانست و یعنی سجده کنید بر پیشانیهای خود و بگذارید دستها بر زانوهای خود در
حال رکوع و از راست و چپ روهای خود را بر زمین بمالید و بگوئید که شنیدیم امر حق را
و اطاعت و قبول کردیم **بِقُوَّةٍ** بقوتی یعنی بقوة بدنها و دلها آن قوتی که بشما عطا
کرده ایم بوسیلهٔ آن شما را متمکن نموده رفع علتها از شما کرده ایم پس بنا برین عبارت آیه باکی نیست
که آدمی در نماز دست بر زانو گذارد چه بنی اسرائیل چنین عمل میکردند و خدا این عبارت را
نازل فرمود پس هرگاه داخل نماز شوید بجد و قوت داخل شوید و چون طلب رزق کنید
بقوت طلب کنید و سجده کنید و در رکوع دو دست بر دو زانو گذارید در نماز **وَاذْكُرُوا**
مَا فِيهِ و یاد کنید آنچه را که در وست یعنی در چیزیست که بشما داده ایم یعنی یاد کنید ثواب را
که بشما میدهیم چون قیام نمائید بدانچه خبر فرموده ایم و عقابی را که بشما میدهیم بر اباکردن
شما از آن **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** برای آنکه شما بپرهیزید از مخالفتی که موجب عذابست
تا مستحق ثواب شوید پس چونکه قبول نمودند سجده کردند و روبها بر خاک مالیدند آن
کلمات را گفتند لیکن اکثر ایشان را دل بر خلاف ظاهر بود و بدل می گفتند که شنیدیم و
عصیان نمودیم و روبها که بر خاک میمالیدند قصد ایشان مذلت و پشیمانی نبود بلکه آن کار
میکردند تا نگاه کنند که کوه بر بالای ایشان می افتد یا نه و بعضی بطوع و رغبت سجده میکردند
پس جبرئیل بموسی ع گفت که اکثر ایشان عصیان میورزند لیکن حق تعالی مرا امر نموده
که این کوه را از سر ایشان چون بظاهر اعتراف کردند دور کنم چه نظر بظاهر کرده حق
تعالی خون مردم را محفوظ میدارد و امان میدهد و در آخرت نظر باعتقاد قلبی مردم
کرده عذاب میکند پس کوه دو پاره شد یکی مروارید سفید گشته بلند شد و آسمانها را شکافته
از نظر ایشان غایب شد و ببهشت واصل گشت و چندین برابر آن که خدای داند گردید
حق تعالی فرمود تا بآنها از برای ایمان آورندگان بتوریت قصرها و خانها و جاها مشتمل
بر انواع نعمتها در بهشت بنا کنند و پارهٔ دیگر آتش شده فرود آمد و زمینها را شکافته
بجهنم رسید و چندین برابر آن گشت حق تعالی فرمود تا بآنها از برای آنانکه کفر ورزیدند بآنچه
در توریت بود قصرها و خانها و جاها مشتمل بر انواع عذاب در دوزخ بنا کنند و چونکه باحاجز

که از برای هر پیغمبری واقع شده در این امت مثل آن و بهتر از آن شد نیست مثل این آیت
از برای محمد ص بعد از هفت سال از اظهار نبوت در مکه چه بعضی از مشرکان که طلب مثل آن نمودند
واقع شد پس ایشان در پیش کعبه نشسته بودند که کعبه از جای خود بلند شد و بر بالای سر ایشان
با یستاد پس حمزه عم پیغمبر ص آمده آنرا بر سر سنان نیزه خود نگاهداشت و با ایشان فرمود تا از
زیر آن بیرون رفته دور شدند آنگاه نیزه را از زیر آن کشیده کعبه بر جای خود فرود آمد
و قرار گرفت پس آن مشرکان بخدمت آنحضرت رسیده مسلمان شدند و این فضیلت از برای
حمزه بجهت محبت محمد و علی ع بود و در قیامت نیز حمزه بسنان نیزه جهنم را از دوستداران
و محبان خود دور خواهد کرد چنانچه از کعبه دور کرد تا بر سر ایشان فرود نیاید **ثُمَّ**
تَوَلَّيْتُمْ پس بعد از آن اعراض کردید شما یعنی پیشینیان شما **مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ** بعد از این
قیام نمودن و وفا کردن بعهد خود **فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** پس اگر نمیبود فضل
خدای بر شما یعنی بر پیشینیان شما بمهلت دادن ایشان از برای توبه و بر طرف کردن گناه و خطا
با نابت و بروایتی مراد بفضل الله پیغمبر ص است **وَرَحْمَتُهُ** و رحمت خدای و بروایتی مراد از رحمت
عبارت علی ع و دوستی و ولایت ائمه ع است **لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** بودید شما
از زیانکاران در آخرت جهة آنکه آخرت بسبب کفرتان بر شما فاسد میشد و در دنیا جهة آنکه از
برای شما نعمتهای دنیا حاصل نمیشد چون شما را هلاک میکردیم و حسرتهای نفس بر شما باقی میماند
ولیکن مهلت دادیم پیشینیان شما را از برای توبه و انابت پس هرکه توبه کرد از ایشان سعادت یافت
و از صلب او ذریه مؤمنان که مقدر بود بیرون آمد و در دنیا معیشت ایشان خوش شد و در آخرت
بسبب طاعت خدای شرف و مرتبه یافتند و اگر بنی اسرائیل بصدق نیت و اعتقاد بوسیله محمد و
آل پاک او از خدای میخواستند که بعد از مشاهده معجزات ایشان را از عناد محمد ص حفظ
کند میکرد لیکن ایشان تقصیر نمودند و خدا تعالی با ایشان این معنی را الهام نفرمود بلکه ایشان
هوا و خواهش نفس را اختیار نمودند **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا** و بتحقیق که
دانستید شما آنان را که تجاوز کردند از امر خدای بامر شیطان **مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ**
از شما در شنبه چونکه شکار ماهی کردند در آن روز **فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ**
پس گفتیم ما ایشان را که باشید بمیمونها دور از هر خیر حق تعالی محمد ص و هر پیغمبری را بسببی و

خمس

سنتی امر کرد ما را سبیل و سنتی که بموسی ع امر فرموده که روز شنبه بود پس هر که از امت او تعظیم آن روز
میکرد بدوزخ میشتافت چنانچه این قوم که درین آیه ذکر ایشان شده شکار ماهی و حبس و خوردن
آنرا در روز شنبه بر خود حلال ساختند حق تعالی بر ایشان غضب فرمود بی آنکه ایشان شرک ورزند
و آنچه موسی ع از نزد حق آورده شد آورده شک کردند و بعد از ان سبیل و سنت عیسی ع از توحید
و اقرار آنچه از نزد خدای آورده بود پس هر که متابعت سبیل و سنت عیسی نمیکرد بدوزخ میشتافت
و این قصه چنان بود که بعد از موسی ع در عهد پیغمبر آخر زمان که بنی اسرائیل که اهل ایله بودند در کنار دریا
و قوم موسی یا از قوم ثمود بودند آب دریا در مد و جزر داخل نهرها و زراعتهای ایشان میشد و
ماهی از دریا بیرون آمده تا آخر زمینهای ایشان میرفت و حق تعالی و پیغمبران حرام کرده بودند
بر ایشان شکار ماهی را در روز شنبه و علت آن این بود که عید ما روز جمعه بود و ایشان مامور
بودند با مساک از عمل در ان روز پس یهودان مخالفت نموده ترک جمعه کردند و گفتند که عید
ما روز شنبه است و امساک و ترک عمل در ان روز نموده در سایر ایام مشغول عملها میگردیدند
پس حق تعالی حرام کرد جهة مخالفت ایشان شکار را در روز شنبه و جهة امتحان ایشان ماهیان
روز شنبه می آمدند و شیطان طائفه از ایشان را فریب داد که حق تعالی شما را روز شنبه از خوردن
ماهی نهی کرده نه از شکار ان پس حیله جستند که آنچه خدای حرام کرده بر خود حلال سازند آنگاه
کوهای طولانی و راهها که منتهی بحوضها میشد کندند که راه دخول ماهی باشد و راه برگشتن و
بیرون رفتن نباشد و چون روز شنبه چنانچه از نشان خدای بود آمده داخل کوها و حوضها
میشدند و بدانها [illegible] افتادند و چون شب اراده برگشتن بدریا میکردند و راه نمی یافتند و شب
در انجا می ماندند و روز یکشنبه آنها را شکار مینمودند و آن دشمنان خدای دروغ می
گفتند که ما روز یکشنبه شکار کردیم و مدتی برین منوال گذرانیدند که عقوبتی ندیدند و
علما ایشان را منع نکردند تا آنکه از ان عمل و ثروت ایشان بسیار شد و بنا بر فراخ دستی
از زنان و سایر نعمها لذت یافتند و بروایتی گفتند که شنبه بر ما حلالست و بر پیشینیان
ما حرام بود و اگر حلال میکردند بر خود عقوبت میکشیدند اما بر ما حرام نیست و از انگاه که
آنرا بر خود حلال کرده ایم همیشه در خیر و خوبی بوده ایم و مال ما بسیار شده و بدنهای ما صحیح
بوده و اهل ان شهر هشتاد هزار و کسری بودند که هفتاد هزار کس از ان جمله آن عمل باقی نکر

بعضی از ایشان حلال [illegible]
از روز آنچه خدای بر [illegible] حرام کرده بود
میرفت و هر که بر عکس آن میکرد

وناصح

و ناصح بودند پس علما و طائفه منع ایشان از ان کار نموده از خدای ترسانیدند و طائفه
از ایشان عزلت گزیده ساکت شدند و نصیحت نکردند و بطائفه اول گفتند که چرا نصیحت
میکنید قومی را که خدای ایشان را هلاک میکند جواب گفتند که تا خدای بداند مخالفت ما را
با ایشان و کراهت ما را از کردار ایشان تا عذر ما از برای مخالفت و کراهت آن عمل از عقوبت
باز رهیم و تا باشد که ایشان پرهیزکاری کنند و ایشان پند پذیر نشدند پس آن قوم
سه فرقه گشتند قومی خود نکردند و منع کردند و ایشان نجات یافتند و قومی خود نکردند
و منع نیز ننمودند و ایشان مورچهای کوچک شدند و قومی خود کردند و منع نیز نکردند
و ایشان بهلاکت رسیدند چون ده هزار و کسری از قوم دیدند که هفتاد هزار کس پند نمی
پذیرند گفتند که ما با شما نمی باشیم و میترسیم که بلائی که بر شما نازل شود ما را نیز فرو گیرد پس جدا
شده بدهی که نزدیک بود و بروایتی بظاهر آن شهر رفته شب در زیر آسمان خوابیدند پس حق
تعالی کل اهل شهر را مسخ بصورت میمون فرمود و در شهر بسته ماند تردد نموده بجانب
شهر رفتند که تحقیق احوال ایشان نمایند هر چند در کوفتند جواب نشنیدند و صداهای
حیوانات بگوش ایشان میرسید کسی را بنردبان بر باروی شهر فرستادند در و دروازه را بگشاد
که بصورت میمون شده فریاد میکنند و دم میجنبانند و مردم خبر داده در ان شکسته
و درون رفتند میمونها خویشان را بشناختند و ایشان آنها را نشناختند و علی علیه السلام
میفرماید که من خویشان را درین امت میشناسم و بروایتی میشناختند و بعضی از ناظران
می گفتند تو فلانکسی باشاره و تصدیق و دیده پر اشک میکرده و سه روز آنچنان باقی ماندند
آنگاه حق تعالی باران و بادی فرستاد تا آنها را بدریا برد و مردند و نسل از ایشان نماند و میمونهای
که حال هستند مثل آنها اند که حق تعالی جهة عبرت و ترسانیدن خلق آفریده تا دلالت بر آن
طائفه کنند و مشابهت میمون با انسان نیز جهة آنست که دلالت بر آن غضب و نکال کند و
صحیح این جمیع مسوخات زیاده از سه روز باقی و از ایشان نسل نماند و آنچه حال هستند
شبیه آنها اند نه آنها خود و نسل آنها و حق تعالی حرام فرموده خوردن آنها را و نفع بردن از آنها
و نماند در پوست و موی آنها تا عقوبت را سهل نگیرند و بروایتی [illegible] کنند کان شنبه بعضا
داود ع خوک شدند پس بدان که هر گاه حق تعالی جهة [illegible] شکار ماهی آنجماعت را مسخ کند قاتلان

امام حسین و سایر اولاد رسول علیه السلام نزد خدای حال چگونه خواهد بود و مسوخات بنی آدم
بسیارند که مسخ شده اند بعضی بخدای جهت انکار توحید و جهت تکذیب انبیا و
جهت بواسطه عصیان اوصیا و حق تعالی جهت عصیان اوصیا هفتصد امت را مسخ فرموده
که چهارصد از ایشان در خشکی و سیصد در آب جای گرفتند و از مسوخات ماهی کوسه است و
فلس نداره و بعضی پرندگان و اکثر حیوانات بری و بحری و اکثر حیوانات که گوشت ایشان حرامست
و کربه چنانچه گفته شد و سگ و میمون و آن قومی از امت موسی بوده اند که قصه ایشان در این آیه
مذکور شد و بروایتی قومی بوده اند که در زمان داود علیه السلام در روز شنبه شکار ماهی کردند و قومی از امت
عیسی نیز که طلب مائده نموده بعد از نزول آن در کفر افزودند بدعای عیسی علیه السلام بعضی میمون شدند
چنانچه گفته شد و خوک نیز از آن قوم عیسی است که حق تعالی بواسطه عبرت و تنبیه خلق آنرا بآن
صورت که مسخ کرده تا دلیل مسخیت باشد و بروایتی قومی شنبه نداشتند و شکار ماهی کردند
خوک شدند و بروایتی قومی بدعای داود علیه السلام خوک شدند که حرمت شنبه نداشتند چنانچه الحال
گفته شد و سوسمار و آن اعرابی بدوی بود که هر کس نزد او میرفت بقتل میرسانید و بروایتی عرا[illegible]
بود که بچوب سرکجی که داشته دزدی حاج میکرد و بروایتی از قوم عیسی بود که بعد از نزول مائده ایمان
نیاورد و بروایتی امتی بوده اند که عصیان اوصیا ورزیدند و بروایتی قومی بودند در کنار دریا و
خدای ولایت و دوستی علی علیه السلام را بر ایشان عرض نمود و قبول نکردند و مسخ شدند بعضی در دریا و آن
جریست که الحال خواهد آمد و بعضی بخشکی و آن سوسمار و موش دشتی است و بروایتی مردی
از اعراب بخیمه او بر کنار راه بود و هر گاه قافله میگذشت میگفت که بکجا میروید پس اگر اراده جانب
مشرق کرده بودند ایشانرا بطرف مغرب برمیگردانید و اگر اراده سمت مغرب نموده بودند بسوی مشرق
برمیگردانید و ایشانرا حیران میگذاشت و براه خیر دلالت نمیکرد و موش دشتی و آن از قومی بود
که در کنار دریا بودند و خدای ولایت و دوستی علی علیه السلام بر ایشان عرض کرد و قبول نکردند چنانکه
الحال گفته شد و فیل و آن مردی صاحب جمال بود که با حیوانات از گاو و گوسفند مجامعت مینمود
و بروایتی لوطی جنابی بود که از لواط هیچکس نمیگذشت و بروایتی پادشاهی بود لوطی و زناکار و
دعموص که آن کرم آب یا دابه است و آن مردی بود زناکار که از هیچکس نمیگذشت و بروایتی مردی بود
که چون با زنان مباشرت مینمود غسل جنابت نمیکرد و ترک نماز میکرد پس خدای آنرا [illegible]

تا روز قیامت از آنکه بر ما صبر نمیکرد و بروایتی میان دوستان نمامی و سخن چینی مینمود
و جریث که نوعیست از ماهی که آنرا مارماهی گویند و آن مردی بود نمام و سخن چین و بروایتی
دیوثی بود که مردان از زن خود دلالت میکرد و بروایتی قومی از امت عیسی بودند که بعد از نزول
مائده کفر ورزیدند و بروایتی اهل شهری بود که در کنار دریا بود و پیغمبر خود گفتند که اگر تو راستی
میگوئی چرا ما را جریث نکند پس آن شهر شب بمیان دریا غرق شد و هر مردی جریث شد سیاهی
که سوار بر بعضی او میرفت و عقرب و آن مردی بود همّاز که در عقب مردم بدی میگفت و لماز که در
روی مردم بدی میگفت و هیچکس از دست او نمیرست و بروایتی نمام و سخن چین بود میان مردم سخن
چینی کرده عداوت می انداخت و بروایتی کنانی بود که هیچکس از زبان او خلاص نبود و خرس و آن
دزد حاج و بروایتی مؤنثی بود که مردان را بخود میخواند و بروایتی مردی راهزن بود که هیچ غریبی
و فقیری را رحم نمینمود و غارت میکرد و بروایتی گوشت میفروخت و در ترازو دزدی میکرد و
بروایتی قومی از امت عیسی بودند که بعد از نزول مائده ایمان نیاوردند و سهیل و آن مردی عشار
بود در یمن که قیمت اجناس مردمرا می شکست و بروایتی مردی عشار بود و عابدی از عابدان آن زمان
بوی رسید عشار گفت که آن اسم خدا را که تو بآن بر روی آب و باسمان میروند بمن تعلیم کن وی
تعلیم کرد عشار گفت که سزاوار است که کسی که این اسم را داند در زمین نماند و باسمان رود پس خدا
او را مسخ و آیتی از برای عالمیان کردانید و بصورت سهیل شد که آن جانوریست آنرا نیز ستاره
چرا که حق تعالی مسخ نمیکند دشمن خود را بانواری که ببقای آسمان و زمین باقی باشد و مذکور شد
که مسوخات بیش از سه روز باقی نمی مانند و زهره و آن زنی مطرفی بود از یکی از ملوک بنی اسرائیل
و اسم او ناهید بود که مردم ناهیل میگویند و مسخ بصورت زهره شد که آن نیز جانوریست
دریائی ستاره چنانچه در سهیل گفته شد و قصه هاروت و ماروت که فرشتگانند و فریفته
شدن ایشان یا فرشته دیگری بود و اراده زنا کردن و خوردن شراب و کشتن آدمی و عذاب
ایشان در بابل و آموختن مردم سحر از ایشان غلط است چرا که فرشتگان معصومند و گناه
نمیکنند و ایشان تعلیم سحر بمردم میکردند تا مردم احتراز از سحر ساحران و سحر آنها را باطل
کنند و بهر کس تعلیم میکردند میگفتند که ما فتنه ایم چنانچه در جای خود انشاء الله تعالی گفته
خواهد شد و عنکبوت و آن زنی بود بدخلق که بشوهر خود عصیان ورزید و بروایتی خیانت و سوء

شهر را بفرج خود تمکین میداد و بروایتی شوهر را سحر میکرد و خاریشت و آن مردی بدخلق بود و
بروایتی مردی از بزرگان عرب بود و چون مهمان باو وارد میشد در بر روی او بستی و کنیز خود
میگفت که بیرون رو و بوی بگو که مولای من در خانه نیست پس مهمان در در بگرسنگی و اهل خانه
بسیری و فراخی شب بروز می آوردند و طواط که مرغیست مردی بود که خرما و رطب از سر نخلها
میدزدید و خرگوش و آن زنی بود کثیف که غسل از حیض و جنابت و غیر آن نمیکرد و بشوهر خود
خیانت میکرد و از خرگوش چون زنان حیض می آید و کرکدن اعرابی بود دیوث و جری که نوعیست
از ماهی که نمیخورند قومی بودند از امت عیسی که بعد از نزول مائده ایمان نیاوردند و بروایتی مردی
بود دیوث که مردم را بزنان خود میخواند و بروایتی مردی از تاجران بود و دو زن و ترازو کم
میکرد و بروایتی از قومی بود که در کنار دریا میبودند و خدای ولایت و دوستی علی ع را بر ایشان
عرض کرده قبول نکردند پس مسخ کرد خدای بعضی را در دریا و بعضی را در خشکی و آن سوسمار و موش
دشتی است و جری حیض می بیند مثل زنبور و آن مردی بود که گوشت میفروخت و در ترازو
دزدی میکرد و خفاش و آن زنی بود که بزن شوهر خود سحر میکرد و موش و آن سبطی از یهود
بودند که خدای بر ایشان غضب کرده و بیشه و آن مردی بود که پیغمبر را استهزا میکرد و دشنام میداد
و بر روی ایشان میخندید و دست بر هم میزد و شپش و آن سفیهی بود از بنی اسرائیل که پیغمبر را
که در نماز بود استهزا و بر روی او خنده کرد و در همانجا بصورت شپش شد و جریا و آن سبطی
بودند از بنی اسرائیل که با اولاد پیغمبران دشنام میدادند و دشمنی میکردند و بروایتی مردی بود که
گوشت میفروخت و در ترازو دزدی مینمود و آن کثیف است چون کسی او را بکشد باید که غسل
کند و آن زبان میجنباند و میگوید که اگر یعنی عثمان میگوید بن علی را دشنام میدهم تا آنکه
از اینجا بر خیزی و عنقا آن کسی بود که خدای بر وی غضب و او را مسخ کرد و طاوس و آن مرد خوش
روی بود و با زن مرد مؤمنی زنا کرد و هر دو طاوس شدند یکی نر و یکی ماده و کبوتر ابلق که قمری و
مسخ طیور است و موجه کوچک و آن قومی بودند از امت موسی که منع از شکار ماهی در روز شنبه
نمود و شکار میکردند چنانچه در بیان قصه این آیه گفته شد و شیاطین و ایشان قوم عیسی بودند
که ایمان باو نمی آوردند مسخ و شیاطین شدند و اساف و نائله بتهای قریش و جوان خوش روی بودند
و یکی انوثیت داشت روزی در طواف بودند کعبه را خلوت برای خود کرده در آنجا یکی با آن دیگر مباشرت

کرد

کرد و حق تعالی ایشان را مسخ و مبدل بسنگ فرمود و قریش گفتند که اگر خدا نمیخواست که ما
او دیگری را عبادت کنند اینها را از حالت خود تغییر نمیداد و مسوخات طلا و نقره و آهن و رنگ
و نمک **فجعلناها نکالا لما بین یدیها** پس گردانیدیم ما آنرا عبرت
و از برای چیزی که میان دو دست آنست یعنی در پیش آنست که نظر بسته باشد اهل بلدها
وما خلفها و چیزی که در عقب آنست یعنی آینده کان از خلق و گردانیدیم آنرا
موعظة للمتقین پندی از برای متقیان حق تعالی این قصه را جهة یهود آن منع
حکایت میفرماید که و آن چنانست که در میان بنی اسرائیل زنی بود خوش صورت و خوش
سیرت و صاحب خلق و فضل و نسب و بسیاری خواستگاران او بسیار شدند و او را سه پسر عم بود
خوش صورت یکی از اینها که عفت و علم او بیشتر بود راضی شد که شوهر کند آن دو دیگر بغیض
حسد برده او را ابضیافت طلبیده کشتند و برده و محل سبطی که بهتر و قبیلهای بسیار بودند
شب انداختند چون اهل آن محله صبح او را دیدند و احوال و معلوم شد پسران عم گریبان چاک
و بر سر خاک کنان آغاز خونخواهی نمودند و بروایتی دو پسر عم بودند که یکی دیگری را کشت و خونخواهی
کرد و چون قتل در میان بنی اسرائیل بسیار عظیم بود بر موسی ع بزرگ نمود و آن سبط و اهل
محله را احضار فرمود و پرسش نمود ایشان گفتند که ما این کار نکرده ایم و نمیدانیم که کشنده او
کیست موسی ع فرمود که پنجاه کس از ایشان قسم بخدای یاد کنند قاتل را بدست دهند یا قاتل
اقرار کند تا قصاص کنند و الا ایشان در زندان محبوس شوند تا آنکه قسم یاد کنند یا اقرار نمایند
یا قاتل را بدست دهند ایشان گفتند که ما خیانتی نکرده و چه شان دیت سنگین ادا و بنا حق
قسم مغلظ چگونه یاد کنیم از خدای درخواه که قاتل را آشکارا کند تا بقصاص رسید موسی ع فرمود
که حق تعالی حکمی فرموده و مرا قدرت آن نیست که غیر آنچه حکم کرده از و طلب بر وی اعتراض کنم
و اراده کرد که حکم مذکور را بر ایشان جاری سازد وحی رسید که آنچه میگویند قبول کن و از من
درخواه که قاتل را ظاهر کنم تا قصاص یابد و دیگران از تهمت و دیت باز رهند که اراده فرموده ام
که بسبب اجابت خواهش ایشان در رزق یکی از برگزیدگان امت ترا فراخ کنم که دین او صلوات بر محمد
و آل پاک او فرستادن و محمد و علی را بعد از و بهترین خلق دانستن است و بعضی از اجر و ثواب او را
در دنیا عطا کنم و آن شخص جوانی بود از بنی اسرائیل که ادب و حرمت پدر داشتی و صناعی خریده بود و

جمعی آمده بودند که متاع او را خریداری نمایند و کلید خانه متاع در زیر سر پدر او بود و در خواب بود
او را محروم نماند که پدر را بیدار و خواب را براو ناگوار کند مشتریان را جواب داد چون پدر بیدار
شد احوال چگونگی فروختن متاع پرسید جواب گفت که چون تو در خواب بودی و کلید در زیر
سر تو بود از بیم آنکه مبادا بی آرامی شوی نفروختم پدر شکر خدای بر نیکی فرزند بجای آورده گاوی
در عوض نقصان وی با او داد پس بتوفیق حق تعالی بموسی فرمود که بنی اسرائیل را بفرما بدکه همان
گاو را ذبح کنند تا قاتل ظاهر شود پس چون قوم نالان و مجتمع شدند موسی از خدای درخواست
تا قاتل را ظاهر سازد آنگاه وحی رسید که بگوی که خدای تعالی خواهد فرمود که گاوی ذبح کنید و بعضی
از آن را بر مقتول بزنید تا زنده شود و بگوید که قاتل او کیست تسلیم و قبول امر حق کنید و الا از دعا و مسئلت
در گذرید و بظاهر حکم حق عمل کنید چنانچه حق تعالی پیغمبر ما بگه **و** یاد کنید **اذ قال موسی**
لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة آنگاه که گفت موسی قوم
خود را که تحقیق که خدای خواهد فرمود شما را که بکشید گاوی و بزنید بعضی از آن را بر مقتول اگر میخواهید
که قاتل را بدانید تا زنده شود و خبر دهد که قاتل کیست پس قوم تعجب کردند و **قالوا** گفتند ای
موسی **اتتخذنا هزوا** آیا میگیری ما را بمسخره و استهزا میکنی با ما که کشته زنده تو آورده ایم تو میگوی
که خدای فرموده که گاو بکشیم و پاره از مرده را بر مرده زنیم بکرده بان عمل زنده شود این چگونه میتواند بود
قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین گفت موسی که پناه میبرم
بخدای که بوده باشم از جاهلان یعنی نسبت دهم بخدای چیزی که نفرموده باشد و بقیاس با امر خدای
معارضه کنم از نطفه مرد و از نطفه زن هر کدام مرده است و بملاقات آن دو مرده بشری زنده بهم میرسد
و از تخم بیجان بزمین بیجان ملاقات نموده خوشه خرم خوش و درختان تازه سرکش بهم میرسد
پس چون الزام یافتند و دانستند که خطا گفته اند گفتند آنچه حق تعالی پیغمبر ما بگه و اگر گاوی میکشتند
و از ایشان مجزی بود لیکن خود سخت گرفتند پس خدای نیز بر ایشان سخت گرفت **قالوا ادع**
گفتند بخواه ای موسی **لنا ربک** از برای ما از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود که
یبین لنا ما بیان کند از برای ما که چه چیز است صفت **هی** آن گاو تا واقف شویم بر آن
پس سوال کرد از خدای پس **قال انه یقول انها بقرة لا فارض** گفت که تحقیق که
خدای میگوید که تحقیق که آن گاو گاویست که نه پیر بزرگ است و نیز فارض زاده است که زاد و جفت ننده

باشد **عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون** میانه است میان
آن پیری و کوچکی پس بکنید آنچه مامور خواهید شد بآن و اگر گاوی میکشتند از ایشان مجزی بود
و لیکن بر خود سخت گرفتند پس خدای نیز بر ایشان سخت گرفت **قالوا ادع** گفتند بخواه
ای موسی **لنا ربک** از برای ما از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود **یبین لنا**
ما لونها بیان کند از برای ما که چه چیز است رنگ آن گاو که میخواهی که ذبح کنیم بعد از سوال از حق
و جواب خدای تعالی **قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع** گفت که
تحقیق که خدای میگوید که تحقیق که آن گاو گاویست زرد بسیار زرد نه کم رنگ که بسفیدی زند و نه
سیر رنگ که بسیاهی زند **لونها تسر الناظرین** رنگ آن گاو که شاد می کند آن بینندگان را
که نظر بوی کنند بجهة حسن و خوشی و درخشندگی آن و کسی که کفش زرد پوشد بنا بر این آیه ملهم الظهر
نبر و برادر تا آن کهنه شود و آن را کهنه نکند تا آنکه صاحب علم یا مال شود و اگر گاوی میکشتند از ایشان مجزی
بود و لیکن بر خود سخت گرفتند پس خدای بر ایشان سخت گرفت **قالوا ادع** گفتند بخواه ای موسی
لنا ربک از برای ما از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود که **یبین لنا ما**
بیان کند از برای ما که چه چیز است صفت **هی ان البقر تشابه علینا و انا**
ان شاء الله لمهتدون آن گاو که تحقیق که گاو مشتبه شده است بر ما و تحقیق
که ما اگر خواسته باشد خدای هدایت یافتگان خواهیم بود **قال انه یقول انها بقرة**
لا ذلول گفت که تحقیق که آن گاو گاویست که نه ذلیل یعنی رام شده از برای آنکه **تثیر** تا شورانند
یعنی شیار کند **الارض و لا تسقی الحرث** زمین را و نه آب دهد زراعت را بدولاب
و دلو **مسلمة** تسلم است از عیبها یعنی بی از آن نیست **لا شیة** نیست رنگی و نقطه غیر زردی
و خصوصی ثمن ایشان را **فیها** در آن گاو و در وی نیست آنچه دوست میدارید چون این صفتها
را شنیدند **قالوا الآن** گفتند اکنون دانستیم آن گاو و فلان کس است **جئت بالحق**
آوردی حق را یعنی آنچه حقیقت و گفتند ای موسی امر کرده است ما را خدای بذبح کردن گاوی با این صفت
گفت بلی و موسی لولا این را نگفتند بجهت که اگر ایشان گفت که خدای امر کرده است و قتی که پیغمبر میسید
که چه صفت و چه رنگ و چه صفت دارد محتاج نبود که آن را از خدای سبحانه پرسید و جواب گوید
بلکه جواب میگفت که شما را ذبح گاوی فرموده است هر چیزی که بر آن نام گاو صادق آید از شما مجزیست

هرگاه که ذبح کنید چونکه امر حق بر چنان گاوی قرار گرفت جستجو نمودند و نیافتند مگر نزد
آن جوان که گفته شد و خدا تعالی در خواب آن جوان نمود محمد و علی و ذریه پاک ایشان را که محمد
و علی ع بوی گفتند که تو دوستدار مائی و ما را بهترین خلق میدانی و ما میخواهیم که بعضی از جزای تو را
در دنیا بتو برسانیم هرگاه اراده خریدن گاو تو کنند از ما مفروش مگر با مر مادر خود که خدای سبحانه
بدل او می اندازد آنچه غنی گرداند تو و اولاد ترا بعد از آن جوان شاد شد و قوم آمدند که گاو او را
بخرند گفتند بچند میفروشی گفت بدو دینار و اختیار با مادر دارم گفتند بیک دینار راضیم پس از مادر
پرسید گفت بچهار دینار قوم را خبر داد گفتند دو دینار میدهیم باز مادر خبر داد گفت بصد دینار
و همچنین ایشان نصف آن زر زیاده میگفت تا آنکه قیمت آن باین حد رسید که پوست همان گاو را
پر از دینار کنند پس بلا کشته بموسی ع خبر دادند فرمود که پوست گاوی را که بنزد کمترین گاوها باشد
پر از دینار کنند و بروایتی که چاره نیست شما را از کشتن آن گاو و بعینه این قیمت که مثل پوست آنرا
پر از طلا کنند بخرید پس سودا بآن قرار گرفت تا به قیمت خریده آوردند پس موسی ع فرمود که بکشند
فَذَبَحُوهَا پس کشتند آن گاو را و آن بجهت کار از اهل یک خانه بود و هر یک جوانی خبری
میخوردند و آنها یکسال بر سبیل چنانچه در جای خود گفته شد اقرار کردند یعنی ادینو بزد و برادر
میدید و پسر برادر دو دختر و زنش آن گاو را کشتند و از جهت است در ذبح کردن که هر یک خواستند
چیزی خورد بجا آورد است که یک گاو و قربانی کنند و قربانی یک گاو و شتر زیاده از یک کس را جایز نیست
گاو را کشتند پاره از آنرا بمقتول زدند زنده شد چنانچه در آیه این آیه ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد
وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نزدیک بود که نکشند یعنی میخواستند که آن کار نکنند
یعنی بجهت گرانی قیمت گاو را نکشند ولیکن لجاج ایشان از این داشت که کشتند و نیز اندیشیدند
که مبادا اگر ذبح نکنند موسی ع توهم کند که قتل از ایشان واقع شده و بنابرین آیه یعنی فذبحوها
وما کادوا یفعلون گاو را از مذبح ذبح باید کرد پس اگر از جای قلاده از سینه ذبح کنند حرام خواهد بود
وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ و آنگاه که کشتید شما کسی را پس اختلاف کردید شما
و این کلمه را بهمزه میباید خواند فِيهَا در شان آن کس یعنی از شما گناه قتل را بر گردن بعضی می انداختید
و از خود و از زندان خود دور میکردید وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ و خدا بیظاهر کننده بود و
چیزی که بودید شما در آن زمان که بودید تَكْتُمُونَ پنهان میکردید و آن این بود که میخواستید که

موسی ع را دروغگو نمائید و طلب میکرد بدینها از دو چیزی که نقض بر کرده بودید که خدای البته اجابت
دعای او نخواهد نمود فَقُلْنَا پس گفتیم ما چونکه گاو را کشتند و احتیاج داشتند که کشتند و از
موسی ع پرسیدند که چه میفرمائی حق تعالی وحی فرستاد که بگو با ایشان که اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا
بزنید مقتول را به بعضی از آن گاو یعنی بدم وی و آن جائیست که خلقت فرزند آدم از آنجا شروع
و بنای ترکیب خلقت وی چون حق تعالی اراده خلقت او کند بر آن نهاده میشود پس زدند آنرا بر مقتول
و او زنده شد گفتند یا موسی چه شد وعده که از جانب خدای دادی موسی گفت که من راست گفتم و لیکن
امر خدا راست پس وحی آمد که بگوی که من وعده خود را خلاف نمیکنم لیکن شما قیمت گاو آن جوان را
نداده اید پوست آنرا پر از زر سرخ کرده بدهید تا او را زنده گردانم پس اموال خود را جمع کردند و حق تعالی
فراخ کرد پوست آنرا تا قیمت آن بپنج هزار دینار رسید چون زر را بآن جوان دادند دم گاو را گرفتند بر
آن مقتول زدند پس پرسیدند که کشنده تو کیست و گفتند که بار الها بجاه محمد و آل پاک او که این مرده را
زنده گردان تا از کشنده خود خبر دهد پس زنده شد و برخواست و گفت فلان بن فلان پسر عم من
و بروایتی این دو پسر عم من حسد بردند بر من بجهت دختر عم و مرا کشتند و بمحله جماعت انداختند
تا خونبهای مرا بگیرند و این جماعت مرا نکشته اند پس قاتل معلوم گشته موسی ع آن یکنفر و بروایتی دیگر دو نفر را
بقتل رسانید آنگاه بعضی از بنی اسرائیل در حضور مقتول زنده شده گفتند که ای موسی نمیدانیم که زنده
کردن خدا این مقتول را عجیبتر است یا غنی کردن او آن جوان را باین مال گران پس وحی رسید که بگوی
با ایشان که هر کس خواهد که عیش او را در دنیا خوش و محل او را در بهشت عظیم و او را با محمد و آل پاک او در آنجا
ندیم کنم مثل این جوان کند که از موسی ذکر محمد و علی و آل پاک ایشان را شنید و همیشه صلوات بر ایشان فرستاد
ایشان را بهترین خلایق میدانست از جن و انس و ملک از جهت این مال عظیم را بوی عطا کردم آن جوان
گفت یا موسی چگونه حفظ کنم این اموال را و حذر کنم از عداوت دشمنان و حسد حاسدان فرمود
که صلوات که بر محمد و آل پاک او میفرستادی بر این مال باعتقاد بگوی که خدای حفظ میکند پس چنان
کرد و از حسد و دزد و غاصب بلطف حق محفوظ ماند چون موسی ع این سخن با آن جوان گفت او
محفوظ ماندن مقتول زنده شد گفت بار الها از تو سؤال میکنم باین خبر این جوان سؤال کرد
از صلوات بر محمد و آل پاک او و توسل بایشان که مرا در دنیا باقی گذاری تا از دختر عم خود بهره گیرم و
جزا دهی دشمنان و حسودان مرا و خیر بسیار بمن عطا کنی پس وحی رسید که بوی سوای شصت سال

کردند کامی کرده هفتاد سال عمر که مجموع صد و سی سال باشد عطا کردم بصحت حواس و دوام قوت
شهوات که بحلال این دنیا بهره‌مند شود و عیش کند او و زن او از هم جدا نشوند و با هم
بمیرند و به بهشت روند و در آنجا نیز زن و شوهر باشند ای موسی اگر این شقی قاتل از من مثل این
جوان درخواست میکرد که او را از حسد نگاه دارم و قانع کنم بآنچه داده بودم از مملکت عظیم چنان
میکردم و اگر با توبه از قتل درخواست میکرد که او را رسوا نکنم چنان میکردم و آن جماعت را از خواری
رسوا کردن بر میگردانیدم و این جوان را از مرد دیگر بقدر این مال غنی میساختم و اگر بعد از رسوائی توبه
میکرد و بمحمد و آل او مثل این جوان توسل جسته درخواست مینمود که فراموشی دهم مردم را از فعل او
چنان میکردم و با اولیاء مقتول لطف مینمودم تا از قصاص در گذرند پس بنی اسرائیل نالیدند گفتند
کای موسی قبیله ما پریشان و بیچاره گشتند و بلجاج خود از کم و بیش بیرون رفتیم از خدای وسعت
رزق جهت ما بخواه موسی هم گفت میکردهای آن جوان و مقتول زنده شده را نشنیدید و آنچه خدای
بایشان عطا کرد ندیدید چنانچه ایشان توسل جستند شما نیز بجوئید پس قوم از خدای بجاه
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آل پاک ایشان بر طرف شدن فقر و بینوائی خود را درخواست
نموده وحی رسید که ای موسی بایشان بگوی که سرکردگان ایشان بخرابه فلان قبیله روند فلان موضع
را اندکی بکافند و آنچه در آنجاست بیرون آرند و آن ده هزار هزار دینار است تا آنچه از هر کس بجهت
قیمت گاو گرفته اند باز دهند تا احوال توانگری که داشتند بر کرده و پنج هزار دینار زیاده را بعد
از آن قسمت کنند هر کس بقدر آنچه جهت قیمت گاو داده تا اموال ایشان بجزای توسل ایشان
بمحمد و آل پاک او و اعتقاد بفضیلت ایشان بر خلق دو چندان شود **کذلک یحیی الله**
الموتی همچنان زنده میگرداند خدای مردگان را در دنیا و آخرت اما در دنیا زنده میکرداند
مرده را بسبب ملاقات مرده چنانچه ملاقات میکند نطفه مرد با نطفه زن پس زنده میکرداند
آنان را که در صلب مردان و رحم زنان اند و اما در آخرت حق تعالی در میان صور اول و دوم از دریا
که نام او بحر مسجور است و آن از منی است مثل منی مردان آب بر زمین میباراند و آن آب با مردگان
پوسیده ریزیده ملاقات نموده آنها را از زمین رویانیده زنده میشوند **و یریکم**
آیاته و مینماید بشما آیتهای خود را یعنی سایر آیات خود را سوای آنچه گفته شد که دلالت میکنند
بر یگانگی او و پیغمبری موسی و فضیلت محمد و علی و آل پاک ایشان بر جمیع خلایق **لعلکم تعقلون**

برای

برای آنکه شما تعقل کنید و تفکر نمائید که آن کسی که این عجایبها را بعمل می آورد امر نمیکند خلق را
مگر بحکمت و اختیار محمد و آل او نمیکند مگر جهت آنکه ایشان بهترین صاحبان عقل اند **ثم**
قست بعد از آن غلیظ و خشک شد از خیر و رحم **قلوبکم** دلهای شما ای
یهود **من بعد ذلک** بعد از آن که ظاهر شده بود معجزها از موسی و دیدید معجزها
از محمد **فهی کالحجارة** پس آن دلها مثل سنگ خشک است که نمی از و بیرون نتراود
و چیزی از آن بهم نرسد که مردم از آن نفع یابند یعنی ادای حق خدای میکنند و نه از مال خود تصدق
میدهند و نه بخشش مینمایند و نه مهمان از حرمت میدارند و نه بغریبان و بیچارگان میرسند
و نه بهیچ آدمیتی عمل میکنند و آن دلها در قساوت سنگ **او اشد قسوة** یا سخت
تراست در غلظت و خشکی از سنگ و مراد ازین قسم کلام که فلان یا فلان است مبهم و نامشخص
نموده است بر شنوندگان تا ندانند که کدام است و الا گوینده خود میداند که کدام است
از آن پس حقتعالی مبهم فرموده اول سخن را که گفت او اشد و بعد از آن بیان فرمود که دلهای
ایشان سختتر است در قساوت از سنگ چنانچه میفرماید که **وان من الحجارة**
لما یتفجر منه الانهار و بتحقیق که از سنگ چیزی هست که گشاده میشود
از آن نهرها و خیرها بمیان میرسد و از دلهای ایشان اصلا خیری نمی آید **وان منها لما**
یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما و بتحقیق
که از سنگ چیزی هست که هر گاه قسم دهند بان اسم خدای و دوستان خدای یعنی محمد و آل او
یهبط من خشیة الله پائین می آید از بیم خدای و در دلهای شما نیست چیزی از این
خیرها **و ما الله بغافل عما تعملون** و نیست خدای غافل از چیزی
که میکنید شما پس جماعتی از سرکردگان یهود گفتند که ای محمد میگوئی که ما را که در دلهای ما خیری
هست و نه میکنیم و تصدق میکنیم آنحضرت گفت که خیر آنست که خالص از برای خدای و موافق
امر حق باشد پس آنچه بریا و دشمنی پیغمبر باشد نه خیر بلکه شر محض است و بر صاحب آن خیر وبال
است آنگاه آنحضرت بعد از آنکه ایشان معجزه طلبیدند بکوه فرمود و قسم داد آنرا باسم خدای
و محمد و آل او و عصم کوه بلرزید و از وی آب روان شد و بزبان آمده گواهی داد به پیغمبری محمد
و اینکه دلهای یهود ان سخت تر از سنگ است و از جای خود جنبید و از آن آنچه بالا بود زیر و آنچه زیر

بود بلا اشد چنانچه آنحضرت بوی فرموده بود ومناسب این مقام است این قصه که چنانچه
کوهها با داود ع روان می شدند وتسبیح میکردند روزی پیغمبر ص در کوه حرا بود ناگاه کوه
حرکت کرد آنحضرت فرمود که قرار گیر کوه اجابت واطاعت وی کرده قرار گرفت وروزی هم
بکوهی گذشت واشک از بعضی انجاهای کوه روان بود آنحضرت پرسید که ای کوه چه چیز ترا
میگریاند گفت که یا رسول الله روزی عیسی بر من گذشت ومردم را از آتشی که هیزم آن فرزندان آدم
وسنگ است بیم میداد ومن میترسم که از آن سنگ باشم فرمود که مترس آن سنگ کبریت است پس
آن کوه قرار گرفت وساکن شد وجواب سخن آنحضرت گفت چونکه الزام داد پیغمبر ص آن یهود را
بمعجزه چنانچه در آیه پیش ازین گذشت گفتند ای محمد ایمان آوردیم که تو پیغمبری وعلی وصی تو است
وچون یهودان میرسیدند میگفتند که بظاهر کردن ما ایمان را آسان میشود برای ما آزار
او وصحابه او کردن چه هرگاه ما را از خود دانند ما را بر سر خود آگاه ساخته مخفی نمیدارند وما پس
ایشان را بدشمنان ایشان گفته آنها ما را یاری خواهند کرد در وقتی که مسلمانان مشغول باشند
ودفع دشمن نتوانند نمود پس حق سبحانه از اعتقادهای ناخوش ایشان ابر پیغمبر ص ظاهر ساخته
فرمود که ای محمد **افتطمعون** آیا پس طمع میداری تو یا اصحاب تو از علی وآل پاک او که
ان یؤمنوا اگر ایمان آرند یعنی تصدیق کنند بدل ان جهودان که مذکور شد بحجتها
خدای الزام داد ایشان را **لکم وقد کان فریق منهم** بشما وبتحقیق
که در آن زمان که بودند فرقه از این یهودان بنی اسرائیل **یسمعون** میشنیدند در دامن
کوه طور سینا **کلام الله** سخن خدای وامرها ونهیهای او را **ثم یحرفونه**
بعد از ان منحرف میساختند آن سخن خدای را یعنی میل میدادند آنرا از آنچه شنیده بودند وقتی
که بنا بر بنی اسرائیل میگفتند آنرا **من بعد ما عقلوه** بعد از آنکه تعقل میکردند
ومیدانستند که آنچه میگویند دروغ است **وهم یعلمون** وایشان میدانستند
که دروغ گویانند چه ایشان چون با موسی ع بطور رفتند وشنیدند کلام خدای وامرها ونهیها
حق را بر گشتند وبنا بر بنی اسرائیل گفتند پس نفاق آمد با ایشان اما آنانکه مؤمن بودند بایمان
خود ثابت شده راست گفتند وپیران این جهودان که با رسول ص نفاق در دین قصه ورزیدند
بنی اسرائیل گفتند که خدای ما گفت وامر کرد با آنچه گفتیم بشما ونهی کرد ووسعت داد آنرا با آنکه

اگر

اگر بر شما دشوار باشد آنچه امر کرده ترک کنید وآنچه نهی کرده بعمل آرید وایشان میدانستند
که دروغ میگویند پس حق تعالی ظاهر ساخت نفاق ایشان را وفرمود که **واذا لقوا**
وهرگاه ملاقات میکنند از یهودان **الذین آمنوا** آن جماعت را که ایمان آورده اند یعنی سلمان و
مقداد وابوذر وعمار **قالوا آمنا** میگویند که ایمان آورده ایم ما مثل ایمان شما بنبوت
محمد وامامت علی وخلفا او با نامهای ایشان ودلیلهای پیغمبری محمد را بتفصیل میگویند وخبر میدهند
مسلمانان را آنچه در توریت هست از صفت محمد واصحاب او **واذا خلا بعضهم**
الی بعض قالوا وهرگاه تنها میشوند بعضی ازین یهودان با بعضی میگویند بزرگان
ایشان که چکاره است میگوئید **اتحدثونهم بما فتح الله علیکم** آیا
خبر میدهید مسلمانان را بچیزی که گشاده است خدای بر شما از دلیلها براستی پیغمبری محمد وامامت
علی **لیحاجوکم به عند ربکم** تا حجت گیرند بشما با آنچیز در حضرت
آفریننده ونعمت ورزق دهنده شما با آنکه شما میدانستید آنها را ودیدید محمد را وایمان
نیاوردید باو واطاعت نکردید او را وبجهلی که دارند تقدیر میکنند که اگر ایشان خبر ندهند
بان اینها مسلمانان را بر ایشان حجت نخواهد بود در غیر آنها **افلا تعقلون** آیا پس
تعقل نمیکنید بعقلهای خود که آنچه خبر میدهید بان مسلمانان را از آنچه ها که خدای فتح داده است
بر شما از دلایل پیغمبری محمد حجت بر شما نزد خدای پس رد فرمود حق تعالی بر ایشان چنانچه میفرماید
که **اولا یعلمون** آیا ونمیدانند ان گویندگان اتحدثونهم بما فتح الله علیکم **ان
الله یعلم ما یسرون** که بتحقیق که خدای میداند چیزی را که پنهان میکنند
از عداوت محمد وآنکه با ظهار کردن ایشان ایمان را آسان میشود بر ایشان آزار محمد واصحاب
او **وما یعلنون** وچیزی را که آشکار میکنند از ایمان ظاهری تا انس گیرند با مسلمانان
وبر سرهای ایشان واقف شوند پس آشکار کنند آنرا نزد جمعی که یاری ایشان کنند بر محمد
ومنهم وبعضی ازین یهودان که مذکور شد **امیون** امی اند یعنی نمیتوانند کتاب خواندن
ونوشتن وامی چه نام آن میگویند که مثل طفلی است از ام یعنی مادر متولد شده قدرت بر خواندن
ونوشتن ندارد **لا یعلمون الکتاب** نمیدانند کتاب را یعنی کتابی که
از آسمان آمده ونه چیزی که آنرا بدروغ نسبت میدهند وتمیز میان این هر دو نمیکنند **الا**

أَمَانِيَّ مگر تقدیرها که میکنند و کتاب را بایشان میخوانند و میگویند که این کتاب
خداست و نمیدانند که آنچه از کتاب بر ایشان میخوانند خلاف آنست که در کتابست وَ
إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میکنند و هرچه سرکردگان
ایشان که تورات را تحریف و دعوی میکنند که از جانب خداست میگویند از تکذیب محمد و
علی علیهم السلام ایشان تقلید میکنند و حال آنکه تقلید ایشان حرامست اما این آیه منع تقلید
کردن عوام مطلقا نمیکند چه خدای مذمت یهودان جهت آن میکند که عوام ایشان میدانستند
که علمای ایشان دروغگو و حرام خور و رشوه گیرند و حکم خدا را بالتماس مردم و رعایتی که خود
کنند و تعصبی که با خویش و مردم را بجهت آنان که جانب دارند تغییر میدهند و ظلم میکنند و مرتکب
حرام میشوند و میدانستند که هرکه چنین کند فاسق است و تصدیق او جایز نیست از علوم
ما نیز هرکس تقلید این قسم فقیهان که خود را و دین را محافظت و مخالفت خواهش نفس و اطاعت
پروردگار کند عوام را تقلید او باید کرد و این معنی نمی باشد مگر از برای بعضی از فقیهان شیعه
نه همه ایشان پس کسی از ایشان که مرتکب قبایح شود از ایشان قبول چیزی از احکام نمیتوان
کرد جمعی از یهودان که گفته شد صفتی چند مینوشتند و دعوی میکردند که آن صفت
محمد صاست و آن صفت آنحضرت نبود و بضعیف عقلان یهود میگفتند که پیغمبر آخرالزمان
بلند قامت شکم بزرگ قوی جثه سرخ موی است و با نصد سال بعد از این زمان خواهد آمد
این سخنان میگفتند تا سروری ایشان باقی باشد و آنچه از مال دنیا کسب میکردند دایمی بوده است خدا
محمد و علی بکنند پس حقتعالی درباره ایشان و درباره آنانکه قرآن را تغییر و تبدیل دادند و دنیا
عوض دین گرفتند چنانچه اسم منافقان گنهکار را تغییر داده بکنایه اداکردند و تصریح خوبی نعمات
زلات پیغمبران در قرآن از برای بینایان دلیل روشنی است که آن از فعل خدای نیست بلکه بفعل
تغییر دهندگان قرآنست و ائمه علیهم السلام را بنا بر تقیه جایز نبود که نام تبدیل کنندگان را بیان فرمایند
و آنها را از آنچه ایشان از پیش خود نوشته اند یاد کنند چه اینمعنی باعث قوت حجت اهل کفر
و مخالفان این ملت و بطلان این علم ظاهر که موافق و مخالف باده ایمان آورده اند میشد
و اهل باطل همیشه بیشتر از اهل حق بوده و هستند و صبر بر ایشان علیهم السلام واجب و تقیه لازم بود
میفرماید که فَوَيْلٌ پس عذاب سختی در بدترین جای جهنم و ویل چاهی یا وادی است در دوزخ

و میگوید

و میگوید حقتعالی ویل مکرر بکافر لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ
ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا از برای آنجماعت
است که مینویسند کتاب را بدستهای خود بعد از آن میگویند که این کتاب از نزد خداست تا بعوض
بعوض تحصیل کنند بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ
بان بهای اندک پس عذاب سختی از برای ایشانست از چیزی که نوشته است دستهای ایشان از صفتهای
که مخالف صفتهای محمد و علی علیهم السلام و خواص ایشانست وَوَيْلٌ و عذاب سختی اضافه بر عذاب اول
لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ از برای ایشانست از چیزی که کسب میکنند از مالها که میگیرند
که عوام خود را بر کفر بمحمد و علی علیهم السلام ثابت دارند وَقَالُوا و گفتند آن یهودان بنی اسرائیل
که بر کفر مصر بودند و اظهار ایمان مینمودند و در دل نفاق میورزیدند و تدبیر هلاک محمد و
آل او میکردند چونکه امادان و برادران رضاعی ایشان که مسلمان بودند بایشان میگفتند که
چرا نفاق میورزید و میدانید که بسبب آن خدای شما را غضب و عذاب میکند جواب میگفتند که
لَنْ تَمَسَّنَا هرگز مس نخواهد کرد ما را یعنی ببدن ما نخواهد رسید النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا
مَعْدُودَةً آتش بگرد روزها چندی شمرده یعنی مدت عذاب ما باین گناهان چند
روزی که گوساله پرستیده ایم خواهد بود و برطرف میشود و بعد از آن بهشت میرویم و تعجیل
ما از رهای دنیا از جهت عذابی که بقدر ایام گناه ما باشد نمیکنیم چرا آن میکند و برطرف میشود و
لذت ازادی نخدمتش و لذت نعمت دنیا برای ما حاصل میشود و باکی از آنچه بعد از این بما رسید
نداریم چرا که هرگاه دایمی نباشد پس گویا که برطرف شده است پس حقتعالی میفرماید که قُلْ بگوی
محمد با ایشان أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا آیا گرفته اید شما نزد خدای عهد و
پیمانی که عذاب شما بر کفر شما بمحمد و علی علیهم السلام و دفع کردن شما آیتها را در شان محمد و علی بر خلیفهای او
و دوستان او دایمی نخواهد بود و برطرف میشود نه چنین است بلکه آن عذاب دایمی است و بر
طرف نمیشود پس جرأت میکنید بر گناهها و بر کفر بخدای و بمحمد و علی علیهم السلام تا رعایت کند خدای
شما را رعایتی که بیرون رود از آن پیمان فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس هرگز خلاف
نمیکند خدای عهد و پیمان خود را پس شما چنانچه دعوی میکنید از برطرف شدن عذاب این
گناهان در ازان خواهید بود أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

اما میگویید بخدای چیزی که نمیدانید یعنی عهد گرفته اید یا از روی جهل میگویید نگاه
در هر دو دعوی میگویند بلی بلی نه چنین است بلکه مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَ
أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ کسی که کسب کرده باشد گناهی و فرو گرفته باشد او را
خطا و گناه او یعنی هرگاه انکار امامت علی ع کرده باشد و گناهی که فرو گیرنده است آنست که آدمی را از جمله
دین خدای و دوستی حق بیرون برد و از عذاب خدای ایمن سازد و آن شرک و کفر بخدای و به پیغمبری
محمد و ولایت علی و خلیفهای او ع است و هر یک از اینها گناهیست که فرو میگیرد و باطل میکند
عملها را تحقیق که دوستی علی ع حسنه است که ضرر نمیکند با وجود آن هیچ گناهی و دوستی دشمنان
او و مخالفت آنحضرت گناهیست که نفع نمیکند با وجود آن هیچ ثوابی فَأُولَٰئِكَ پس آن جماعت که
آن گناه محیط ایشان باشند أَصْحَابُ صاحبان یعنی اهل النَّارِ آتشند اهل آتش کافران
اند باشند که با علی ع بعد از محمد جنگ کردن هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش
همیشه خواهند بود وَالَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آورده اند بخدای و وصف کرده اند خدای را
بصفات حق و او را منزه و پاک دانسته اند از آنچه خلاف صفتهای او است و تصدیق محمد کرده اند
در آنچه گفته است و درست دانسته اند آنچه کرده است و علی ع را بعد از او امام دانسته اند و اعتقاد
دارند که کلی امت محمد و کل امت محمد برابر او نیست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای
نیکو از ادای واجبات بعد از توحید و اعتقاد نبوت محمد و امامت علی و بزرگترین آن واجبات
ادا و حق برادران مؤمن و تقیه کردن است از دشمنان خدای أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ آن جماعت
صاحبان یعنی اهل الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بهشتند ایشان در بهشت همیشه
خواهند بود حق تعالی بنی اسرائیل میگوید که وَ یاد کنید إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ آنگاه که گرفتیم ما عهد تاکید یافته بنی
اسرائیل را که عبادت مکنید مگر خدا را یعنی او را شبیه بخلق او و جور کننده در حکم مبینید
و آنچه خالص و مخلص از برای او باید کرد برای دیگری مکنید و گرفتیم عهد مؤکد از ایشان که بکنند
بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا به پدر و مادر احسانی و نیکوئی جهت مکافات انعام و احسانی
که ایشان بفرزندان نموده اند و تعبها جهت رفاهیت ایشان کشیده اند و بهترین والدین و سزاوار
تر بشکر شما پدرانند که پدری در علم کرده و حکمت میراث گذاشتند و مردم را در قرآن خدای بطاعت

ایشان

ایشان امر کرده و آن محمد و علیست که دو پدرند از برای این امت و حق ایشان عظیم تر از حق پدر
و مادر است پس حق ایشان را بدانید که ایشان امتند اگر اطاعت ایشان کنند از دوزخ
رهانیده به بهشت میبرند و ملحق به نیکوکاران میسازند و اگر حق پدر و مادر جهت احسان
ایشان بر اولاد عظیم است احسان محمد و علی ع با این امت بزرگتر و عظیمتر است پس ایشان والدین
امت بودن راسزاوارتر باشند پس هر که رعایت حق والدین افضل کند آنچه از حق پدر و مادر
و مردم ضایع کرده باشد او ضرر نمیکند چه ایشان آنها را بسعی خود راضی میفرمایند و اما
بر عکس این امت نمیتواند بود پس ایشان رضای آنها بقهر میفکنند و آنها را جهت قهر ایشان راضی
نمیکنند لیکن مردم عقوق محمد و علی ع و رنجانیدند که مراعات جانب ذریه و خویشان ایشان
نکردند و دلیل بر اینکه محمد و علی و ائمه ع پدران امتند اینست که حق تعالی در قرآن پیغمبر را بمؤمنان
اولی از نفس ایشان فرموده و زنان او را مادران مؤمنان گفته پس مؤمنان اولاد
آنحضرت باشند و او پدر ایشان باشد و کسانی که قدرت بر محافظت خود و مالی و ولایتی
بر خود نداشته باشند آنحضرت اولی است بر ایشان از خود شان بعد از آن آنحضرت واجب
ساخته ولایت را جهت علی ع چنانچه جهت آنحضرت بود و فرموده که هر کس که من مولای اویم علی مولای او است
پس علی ع نیز پدر باشد چنانچه محمد ص پدر امت بود و دیگر آنچه آنحضرت مؤنت و معیشت
ایشان و تربیت یتیمان امت را لازم فرموده پس هر که مالی میگذاشت بوارث او میدادند و
هر که قرض میگذاشت آنحضرت ادا میفرمود پس حق تعالی لازم ساخته بود امور مؤمنان را
بر آنحضرت چنانچه بر پدر لازم است امور فرزندان و بر مؤمنان نیز در قرآن اطاعت او را لازم
ساخته چنانچه فرزندان را اطاعت پدر لازم است و علی ع و ائمه ع نیز بعد از او چنین بودند
و از این جهت خمس حصه از انفال مخصوص ائمه ع است چنانچه در سوره انفال ان شاء الله تعالی گفته
خواهد شد و آن حصه خدا و رسول و القربی است و احسان به پدر و مادر اینست که صحبت ایشان
را خوش داری و تکلیف بر ایشان نکنی که ما یحتاج خود را از تو طلبند و اگرچه مستغنی باشند
و اگر زاد و لشکر کنند با ایشان اف نگوئی و اگر ترا زنند دست خود ایشان را از خود دور و با ایشان
دشمنی نکنی و اگر ترا زنند با ایشان گوئی که خدای شما را بیامرزد و بچشم پر نگاه طویل یعنی از
روی غضب با ایشان منگری بلکه بچشم رقت نظر کنی و صدای خود را بلند تر از صدای ایشان

ودست خود را بالا از دست ایشان نکنی و بر ایشان پیشی نجوئی و اگر تو فرزند باید که از اهل و مال
بیرون رو چنان کنی چنان که از ایمانست و اگر ایشان تو را داشته باشند جهاد در رفتن تو ایشان را بدآید
ترک جهاد و با ایشان انس و قرار گیر چه انس ایشان یکروز و یکشب با تو انس ما در یکشب بهتر از آنکه یکسال
در راه خدای جهاد کنی بخدمت ایشان را خاص از برای رضای خدای کن و ایشان را از خواب
بیدار مکن و اگرچه باعث نقصان مال و ضایع شدن اهل و اولاد گردد و از عقوبت خدای اندیشه
کن و درین عمل امیدوار ثواب باش و سنت است که نام پدر بکنیت برند و او را بنام نخوانند باید که
پیش پدر نروند و پیش روی او ننشینند و تکیه بر او نکنند و با او بحمام نروند و اگر بسیار پیر و ضعیف
شده باشد بدست خود باو لقمه خورانند و او را جهت رفع حاجت برداشته برند و اگر بنده باشد
بخرند و او را آزاد کنند و اگر قرضدار باشد دین او را ادا کنند و تاکید در احسان بمادر بیشتر از پدر و بعد ازو
احسان بپدر است و اگر مادر نباشد خاله بمنزله مادر است با او احسان و نیکوئی میباید کرد و نیکوئی
بپدر و مادر واجبست خواه نیکوکار باشند و خواه بدکار و خواه مسلمان باشند و خواه کافر
و اگر مؤمن نباشند جهت کفر ایشان را لعنت مکن و مدارا کن و عاق مشو پس اگر مادر تو نصرانی باشد
با او نیکوئی کن و اگر بمیرد خود متصدی و مباشر امور او شو و نیکوئی بپدر و مادر واجبست خواه
زنده باشند و خواه مرده و اگر مرده باشند جهت ایشان نماز کن و صدقه ده و حج کن و روزه
گیر و دعا و طلب آمرزش کن و قرض ایشان را ادا کن و عقوق پدر و مادر از گناهان کبیره است جهت
آن حق تعالی آنرا حرام کرده که در عقوق آدمی خدای و پدر و مادر را وقار نمیگذارد و کفران نعمت
میکند و شکر بجای نمی آرد و بکم شدن و بر طرف گشتن نسل منجر میگردد چه عاق کم اعانت و وقار
پدر و مادر را کمتر میکند و حق ایشان را کمتر میشناسد و قطع رحم میکند پدر و مادر از فرزند کناره
میکنند و ترک تربیت اطفال مینمایند چونکه از فرزندان نیکوئی بخود مشاهده نمیکنند و
کمترین عقوق اف گفتن است و از عقوق است آزرده کردن پدر و مادر و تند و غضبناک بر ایشان
نگریستن در وقتی که پدر و مادر بر فرزند ظلم میکرده باشند و بالاترین عقوق کشتن ایشانست
و آنچه بر فرزند لازم میآید از عقوق پدر و مادر بر ایشان نیز لازم می آید از عقوق فرزند هر
گاه فرزند صالح باشد خدای بیامرزد پدر و مادری را که فرزند را بر آن دارند که با ایشان
نیکوئی کند و لعنت خدای بر پدری و مادری که فرزند را بر آن دارند که بایشان عقوق ورزد

و

وَ با نیکی احسان کنند **وَذِی الْقُرْبی** صاحب خویشی یعنی بخویشان پدر و مادر احسان
کنند جهت اکرام پدر و مادر پس حق تعالی بتو پیغمبر فرمود که حق خویشان پدر و مادر بشناس چنانچه
که فرمود این عهد بر بنی اسرائیل بر شما ای امت محمد گرفته شده است عهد بشناختن خویشان محمد
صلعم پس هر کس که رعایت حق پدری و مادری کند نعیم بهشت یابد و هر که رعایت حق خویشان محمد
و علی عم کند از زیادتی درجات و ثواب بهتر زیادتی محمد و علی عم بر پدر و مادر او بوی عطا
کنند پس احسان کن بخویشان پدران دینی خود و اگرچه ضایع کنی خویشان پدر و مادر خود را
و بعکس این مکن چه پدران دینی یعنی پیغمبر و ولی بپدر و مادر ترا بثواب یکجزو از هزار هزار
جزو از یک طاعت طاعتهای خود و پدر و مادر قدرت ندارند که آنها را راضی کنند جهت آنکه ثواب
کل اهل دنیا وفا بقهر ایشان نمیکند و خویشان محمد صلعم و فاطمه و علی و ائمه عم و برگزیدگان اهل
دین و ذریه عبدالمطلب از جانب پدر نه بر غیر ایشان و سنیان گفتند که کل عرب و کل آنان
که ایشان را بدین دعوت کرده خویشانند و هرچه ما دانستیم که دوستی خویشان آنحضرت
میباید و هر که نزدیکتر بآنحضرت باشد بدوستی سزاوارتر خواهد بود و هر چند خویشی نزدیکتر
باشد دوستی بقدر آن باشد و نیز سنیان گفتند که این کلمه آیه در شان خویشان مسلمانان
فرود آمده و گفتند که در شان خویشان پیغمبر صلعم آمده و دروغ گفتند فرود نیامده است
مگر در شان علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب عبا و خویشان پیغمبر صلعم که فقیر باشند نیکی باید
کرد و هدیه باید داد نه صدقه ده و هر قسم نیکی که خواهی بکن وَ اینکه احسان کنند **الْیَتامی**
بر یتیمان که پدر ندارند کارهای ایشان را سرانجام دهند و غذای ایشان را با ایشان رسانند و
معاش ایشان را درست کنند حق تعالی تحریص کرده بر نیکوئی بر یتیمان جهت آنکه پدر ندارند پس
هر کس که محافظت آنها کند خدای بمحافظت او بپردازد و هر که اکرام آنها کند خدای او را مکرم دارد
و هر که بسر یتیمی از روی رفق دست کشد حق تعالی بعدد هر موئی که از زیر دستش بگذرد قصری از آن
نعمتها بوی عطا کند در بهشت و یتیمی که سخت تر است از یتیم پدری کسی است که یتیم از امام خود
باشد و باو نتواند رسید و در هر چه از شرایع دین مبتلا شود نداند که چه حکم دارد پس هر که از
شیعیان عالم بعلمهای اهل بیت عم باشد آن جاهل را که علم شریعت ما ندارد و از امام یتیم است
در کنار او و هر که آن جاهل را راهنمائی و ارشاد کند بیاموزاند بوی شریعت اهل بیت عم

با اهل بیت در بهشت خواهد بود بر یتیمان بنی هاشم که فقیر باشند نیکی باید کرد و صدقه نمی باید
داد و بیتیمان غیر ایشان را صله و صدقه باید داد **وَالْمَسَاكِينِ** و مسکینان که بر ایشان
و از ایشان را از حرکت ساکن ساخته و مراد بمساکین مسکینان مردم اند چه ائمه عم
صدقه نمیخورند و بروایتی مراد آل پیغمبر اند پس هر کس که بمسکینان از کنار مال
خود وسعت دهد حق تعالی بهشت را بر وی وسیع کرداند و بیامرزد او را و دوستان محمد و آل او هم
مسکینان باشند که مراعات ایشان بهتر از صد مراعات فقیران باشد و ایشان آنانند که قوتهای
ایشان ضعیف و اعضای ایشان ساکن گشته و از کار افتاده در راه خدای با دشمنان دین جهاد
نمیتوانند کرد پس هر که ایشان را قوت دهد بعلم و فقه خود و سکت جهل از ایشان دور کند و مسلط
سازد ایشان را بر دشمنان ظاهری یعنی ناصبیان و باطنی یعنی شیطانها تا آنها را بگریزانند از
دین خدای و دور کند از دوستان آل پیغمبر ص حق سبحانه آن مسکنه را بگرداند و بشیاطین
دهد و عاجز کند ایشان را از مکر ایشان که کردن مردم و اجر عظیم بر این عالم عطا فرماید **وَقُولُوا**
لِلنَّاسِ حُسْنًا و بگویید بمردم خوب یعنی سلوک کنید با مردمی که قدرت بر ایشان ندارید
و با جمیع مردم از مؤمن و مخالف بخلق خوش و گشاده روی و با مخالفان بتقیه و پنهان کردن
دین و مذهب تا ایشان را بایمان کشید و شر ایشان را از خود و برادران مؤمن دور کنید چه مدارا
با دشمنان خدای بهترین دوستی است آدمی را بر خود و برادران و بعضی بگویید بمردم بهتر آنچه
دوست میدارید که بشما بگویند چه حق تعالی دشمنت با کسی بسیار طعن زند و لعن کند بر مؤمنان
و فحش گوید و سؤال کند و الحاح و مبالغه نماید و دوست دارد کسی را که صاحب حیا و حلم و عفت
باشد و بعضی بگویند بگویید مگر خبر تا آنکه حقیقت حال بر شما ظاهر گردد پس اگر کسی از شما چیزی خواهد
و نشناسید او را نه بدوستی و نه بدشمنی اهل بیت عم پس او را عطا کنید و عطا میکنید بکسی که عداوت
بجز یا دعوت بباطل کند و بعضی مردم را در وش خوش سوال میکنید بیماران ایشان را عیادت
کنید و بجنازهای ایشان حاضر شوید و در مساجد شان با ایشان نماز کنید و همچنانکه فرض
کرده است خدای بر هر عضوی چیزی باین کلمه آیه امر کرده است بگفتن سخن حق و واجب کرده
است بر زبان که بگوید آنچه دل آنرا اعتقاد و انکار دارد و اقرار دارد از ایمان و اقرار و معرفت و عقد و
رضا و تسلیم یعنی قبول کردن بیگانگی خدای و پیغمبری پیغمبر او و اقرار کردن بآنچه از نزد خدای

آمده از پیغمبر یا کتاب این کلمه از آیه نازل شده در شان محمد و اهل بیت او علیهم السلام یا در شان اهل
ذمت نازل و منسوخ شده است باین آیه که قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله یا در شان یهود در
وقتی که صلح کرده بود پیغمبر ص با ایشان پس چون از تبوک برگشت آن صلح را بین که گفته شد نسخ
کردید و بروایتی در شان یهود و آمده بعد از آن منسوخ شده است باین آیه که اقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم و از صفات صابرانست سخن خوب بمردم گفتن **وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ**
و درست دارید نماز پنجگانه و صلوات بر محمد و آل پاک او را در حالت غضب و رضا و سختی و سستی
و غمگینی و درستدارید نماز را بتمام کردن رکوع و سجود و وقتها و اداء حقهای آن که آن صلوات
بر محمد و آل او از روی اعتقاد بر فضیلت ایشان بر خلق و عقب نماز فرستادن **وَآتُوا**
الزَّكَوٰةَ و بدهید زکوة را از مال و جاه و قوت بدن اما از مال برادران مؤمن عطا کردن
و از جاه رسانیدن ایشان بحاجتهای خود که در دل دارند و از ضعف تابان نمیتوانند رسید
و بقوت یاری کردن برادر مؤمن که خر بار او در صحرا یا راهی افتاده باشد و فریادرسی خواهد
و نباشد یاری کنی تا متاع او را بار او را سوار کنی و بقافله رسانی و در بین حالت اعتقاد بدوستی
محمد و آل پاک او داشته باشی و از دشمنان ایشان بیزار باشی **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ** بعد از آن اعراض
کردید شما ای یهودان از وفا کردن بآنچه بشما رسیده است از عهدی که بر آن شما بشما
رسانیده اند **إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ** مگر اندکی از شما ای یهودان که بر شما گرفته شده است از
عهد آنچه بر پیشینیان شما گرفته شده بود **وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ** و حال آنکه
شما اعراض کنندگان بودید از آن عهد و ترک کننده و غافل بودید از آن و از امر خدای جل
این سه آیه نازل شده است در شان یهودانی که عهد خدا را بشکنند و پیغمبران خدا را دروغگو
گفتند و دوستان خدا را کشتند و از یهودان امت محمد ص کسی که مشابه ایشانست آنانند
که خود را از اهل ملت آنحضرت میدانند و شریعت و سنت او را تغییر میدهند و بهترین
ذریت او و فرزندان او حسن و حسین عم را میکشند همچنانکه پیشینیان یهود زکریا و
یحیی عم را کشتند و همچنانکه ایزد تعالی اینها را لعن کرده بر ایشان نیز لعنت میکند و باقی
ماندگان ذریه ایشان برمی‌انگیزد پیش از روز قیامت مهدی از فرزندان حسین عم که بشمشیر دو زمان
اما ایشان را در آتش دوزخ بسوزانند و نیز نازل شده است این آیه‌ها در شان ابوذر و آنچه عثمان بن

عفان بوی کرد و آنچنان بود که چون عثمان حکم باخراج ابوذر کرد که ربذه باشد ابوذر رنجه
عثمان رفته میان ایشان سخنان گذشت و عثمان را الزامها داد تا آنکه از وی پرسید که کدام
یک از شهرها نزد تو بدتر است گفت ربذه که در آنجا بر غیر دین اسلام بودم عثمان گفت آنجا
برو ابوذر گفت از من آنچه پرسیدی راست گفتم من نیز از تو چیزی میپرسم راست بگوی گفت
بپرس ابوذر گفت اگر ترا بجنگی فرستاده بودی و گرفتار کافران شده بودم و مرا رها نمیکردند
تا سه یک مال خود را ندهی چه میکردی گفت آن مال را فدا و ترا خلاص میکردم گفت اگر نصف مال ترا
میخواستند چه میکردی گفت میدادم گفت اگر همه مال ترا میخواستند گفت میدادم گفت الله اکبر
روزی حبیب من رسول خدای صلعم گفت ای ابوذر و حدیث آنحضرت را که مشعر بود بر جمیع آنچه میان
او و عثمان گذشته نقل کرد تا آنکه در آخر حدیث فرمود که حق تعالی در شان تو و در شان عثمان
آیه فرستاده است گفتم یا رسول الله آن کدام آیه است فرمود که حق تعالی میفرماید که **وَ** یاد آرید ای
بنی اسرائیل **اِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ** آنگاه که فرا گرفتیم ما عهد تاکید یافته شما را بر پیغمبران
شما و بر هر کس که این خبر بوی رسید از اولاد آنها که شما در میان ایشانید که **لَا تَسْفِكُونَ**
دِمَاءَكُمْ نریزید خونهای خود را یعنی بریزید و نکشید بعضی از شما بعضی را **وَلَا تُخْرِجُونَ**
اَنْفُسَكُمْ و بیرون نکنید خود را یعنی بیرون نکنند بعضی از شما بعضی را **مِنْ دِيَارِكُمْ**
ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ بعد از آن اقرار کردید شما باین عهد محکم و لازم ساختند بر خود آن را **وَ**
اَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید بآن عهد محکم که بر پیشینیان خود
و بر خود **ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ** بعد از آن شما ای جماعت
یهودان میکشید خود را یعنی بعضی را **وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ**
و بیرون میکنید طایفه از خود را از دیارشان از روی قهر و غضب بر ایشان **تَظَاهَرُونَ**
عَلَيْهِمْ یاری میکنید بر ایشان یعنی بعضی بر بعضی و در تفسیر عسکری ع تتظاهرون بدو
تا نوشته شده و آن قراءت همه قاریان است سوی عاصم و کسائی و حمزه که ایشان بیک تا خوانده اند
و در معنی تفاوت نیست **بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ** بگناه و تعدی و دشمنی یعنی بر
کشتن آنان که میکشید بناحق و بیرون کردن آنان که بیرون میکنید ایشان را **وَاِنْ**
يَأْتُوكُمْ و اگر بیایند شما را آنان که اراده اخراج و کشتن ایشان میکنید بظلم **اُسَارٰى تُفَادُوهُمْ**

اسیران

اسیران که دشمنان میگیرید آنها را **وَهُوَ** و حال آنکه آن یعنی اخراج ایشان **مُحَرَّمٌ**
عَلَيْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ حرام کرده شده است بر شما بیرون کردن ایشان این عبارت
را با وجود آنکه و هو محرم گفته بود تکرار فرمود تا فهمیده نشود که دشمنی ایشان حرام شده
است نه اخراج تا آنکه هو راجع بعدوان باشد **اَفَتُؤْمِنُونَ** آیا ایمان می آرید حق
تعالی ایشان را جهة آنکه بظاهر اقرار بزبان نه بدل کرده اند مؤمن گفته اما قبول نیست و نفع
نمیکند ایمان ایشان بدلیل آنکه بعد از این میفرماید که فما جزاء من یفعل ذلک تا آخر
بِبَعْضِ الْكِتَابِ ببعض کتاب و آن واجب بودن فدیه است **وَتَكْفُرُونَ**
و کافر میشوید یعنی ترک امر خدای میکنید پس حق تعالی ایشان را جهة ترک امر حق کافر گفته **بِبَعْضٍ**
ببعضی و آن حرام بودن قتل و اخراج ایشانست یعنی هرگاه کتاب خدای حرام کرده باشد کشتن
مردم بیرون کرده ایشان را از دیار خود و واجب کرده باشد فدیه دادن و رهانیدن اسیران را
چرا شما اطاعت میکنید در بعضی و عصیان میورزید در بعضی **فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ**
ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ پس نیست جزای کسی که میکند این کار را از شما مگر رسوائی و آن
خواری جزیرات که بر ایشان مقرر فرموده **فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ**
يُرَدُّونَ اِلٰى اَشَدِّ الْعَذَابِ در زندگی دنیا و روز قیامت بر گردانیده می
شوند بسوی سخترین عذابی چه تفاوت میدارد عذاب بر قدر تفاوت گناهان ایشان **وَ**
مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ و نیست خدای غافل از آنچه میکنید ای یهودان

حس

و بنابرین معنی یعملون بیای حطاب خواهد بود و آن قراءت ابن کثیر و نافع و عاصم بروایت ابی بکر
و یعقوب است و هرگاه تعملون بتای قرشت باشد اگر چه از اهل بیت عصمت نیست معنی این خواهد بود
که از آنچه میکنید شما ای یهودان بعد از آن وصف میکند حق تعالی آن یهودان را و میفرماید که
اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ آن جماعت آنانند
که خریده اند زندگی دنیا را بآخرت یعنی راضی شده اند بدنیا و بسبب آن بدل از نعمت بهشت
که بسبب طاعت خدای مستحق آن میشوند **فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ**
يُنْصَرُوْنَ پس تخفیف داده نمیشود از ایشان عذاب و نه ایشان یاری کرده میشوند
یعنی کسی یاری ایشان نمیکند که دفع عذاب از ایشان کند این آیه نازل شده است در شان

ائمه ع و آن یهودان مدینه که پیغمبر ص معجزها دران کوهها با ایشان نمود چنانچه در
آیه ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة گفته شد پس حق سبحانه با ایشان میگوید که
و لقد آتینا موسی الکتاب و بتحقیق که دادیم ما بموسی کتاب یعنی توریه
که مشتمل بود بر حکمها و بر فضیلت محمد و آل او ص و امامت علی و خلیفهای او ع و بر خوبی حال
سلمانان و بدی حال مخالفان علیهم و قفینا من بعده بالرسل
و آوردیم ما بعد از موسی پیغمبران یعنی از پی یکدیگر پیغمبران فرستادیم و آتینا عیسی
ابن مریم البینات و دادیم ما بعیسی پسر مریم آیتهای واضح که آن زنده کردن مرده
است و دفع کوری مادرزاد و برص و خبر دادن بآنچه مردم خورده و در خانه خود ذخیره کرده
باشد و مراد از بینات در قرآن ائمه ع اند و ایدناه بروح القدس
و قوت کردیم ما او را بروح قدس یعنی جبرئیل ع که او را از روزنه خانه باسمان برده شخصی را
که اراده کشتن او داشت شبیه او کرده آن شخص را کشتند و گفتند که او عیسی ع است و تفسیر مثل
این آیه در آیه بعد از این در این سوره که تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض تا آنجا که و آتینا
عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از ان حق
سبحانه و تعالی سخن را بجانب آن یهودان که در آیه ثم قست قلوبکم من بعد ذلک ذکر ایشان
کرده شد گردانیده مثل زد موسی و پیغمبران بعد از او و عیسی ع را از برای امت محمد ص و ظاهر بود
که افکلما جاءکم رسول آیا پس هرچه آورد شما را پیغمبری یعنی محمد ص بما لا
تهوی انفسکم چیزی که دوست نمیدارد نفسهای شما که آن دوستی علی ع است و محبت و متابعت
که بر شما گرفته از دوستی اولیای حق یعنی محمد و آل او ص چنانچه پیشینیان شما که با ایشان
گفته شده بود که دوستی محمد و آل او ص بهترین عرضهاست بشما رسانیدند و هر پیغمبری که دعوی
کرد پیشینیان شما را بدوستی ایشان و عهد گرفت از آنها که بر این دوستی قیام نمایند و سایر
عوام امتها بآن عمل کنند پس از بخت همچنانچه بلندی و استکبار جستند تا آنکه زکریا
و یحیی ع را کشتند و استکبرتم بلندی جستید شما تا آنکه قصد کشتن محمد و علی
ع کردید و حق تعالی سعی شما را در کشتن ایشان ضایع نمود و مکر شما را بشما بر گردانید چنانچه
میفرماید که ففریقا پس فرقه را از آل محمد ص کذبتم و فریقا تقتلون

دروغگو

دروغگو گفتید شما و فرقه را میکشید یعنی کشتید اگرچه کشته بودند اما در خاطر داشتند که
بکشند چه کار قرآن در وقتی که پیغمبر ص از مدینه بیرون رفت و علی ع را در مدینه خلیفه و جانشین
نمود از حسد جمعی از منافقین اراده قتل علی ع در مدینه و جمعی از ایشان اراده قتل پیغمبر ص
در عقبه کوه کردند و حق تعالی ایشان را فرصت نداد و بمراد خود نرسیدند ه این آیه نیز نازل
شده است در شان یهودان مدینه که در آیه سابقه گفته شد پس حق تعالی میفرماید که و
قالوا و گفتند آن یهودان که پیغمبر ص با ایشان معجزها نمود چنانچه در آیه ثم قست
قلوبکم گفته شد قلوبنا غلف دلهای ما در پرده است سخن ترا نمیفهمیم این معنی بتقدیر
سکون لام است و اگر لام مضموم باشد و هر دو قرائت حق و معنی چنین است که دلهای ما
ظرف و خزینه علمهاست و احاطه کرده است بر علمها و با وجود آن دلهای ما گمان نمیبرند فضیلتی
از برای تو که در کتابی بر زبان پیغمبری مذکور شده باشد پس حق تعالی بجهة رد سخن ایشان
میفرماید که بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون
بلکه دور کرده است از خیر ایشان را خدای بسبب کفر ایشان پس کمست که ایمان می آرند یعنی ایمان
ایشان است کمست چه بعضی از آنچه خدای فرستاده ایمان می آرند و بعضی دیگر کفر میورزند
پس هرگاه دروغگو گویند محمد ص را در آنچه گوید پس تکذیب ایشان بیش از تصدیق ایشان
خواهد بود این آیه نیز در شان یهودان مدینه که در آیه سابقه گفته شد و یهودان دیگر و
علی ع و بنی امیه نازل شده است پس حق تعالی در مذمت یهودان میفرماید که و لما
جاءهم و چونکه آمد ایشان را یعنی یهودان مذکوره و یهودان دیگر کتاب
من عند الله کتابی از نزد خدای یعنی قرآن مصدق که تصدیق کننده است آن کتاب
لما معهم چیزی را که با ایشانست یعنی توریه که دران گفته شده است که محمد امی از
اولاد اسمعیل ع و بعلی ع قوت یافته است و کانوا من قبل و بودند آن یهودان
پیش از این یعنی پیش از ظهور محمد برسالت یستفتحون طلب فتح و ظفر میکردند از خدای
علی الذین کفروا بر آنانکه کفر میورزیدند از دشمنان ایشان و خدای فتح و نصرت
میداد و عرب میگفتند که آمدن رسول خدای نزدیکست و وقت آمدن آنست که در مکه ظهور
و بمدینه هجرت کند و او آخر و بهتر پیغمبرانست و بیان صفت او میکردند و میگفتند که ای عربان

او شما را خواهد کشت پس چون که خدای محمد را بانگیخت با آن صفتها اهل کتاب شناختند او را
و حسد بردند و بنا بر آنکه او را منکر شدند کافر گشتند چنانچه حق تعالی میفرماید که فَلَمَّا
جَاءَهُمْ پس چون که آمد ایشان را مَا عَرَفُوا چیزی که میشناختند از صفت محمد صلعم
و چیزی که میدانستند که او حق است و راه بمعنی اعتبار است در شان علی علیه السلام كَفَرُوا کافر شدند بوی
یعنی انکار پیغمبری او میکردند از حسد و سرکشی و حال آنکه میدانستند که او حق است و راه یعنی
امیر است بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ باد پس لعنت خدای بر کافران
یعنی بنی امیه که کافرانند بدین آیه خبر داده است خدای پیغمبر خود را از ایمان یهود با و
پیش از ظهور او و از طلب کردن ایشان نصرت از خدای بر دشمنان خود به برکت ذکر
نام او و صلوات بر او و آل او صلعم و در میان زمان عیسی و محمد صلعم چون بودند که بت پرستان از ان
ظهور آنحضرت میترسانیدند که با شما آنچه باید بجا خواهد کرد و شما را خواهد کشت چون آنحضرت
خروج کرد آن قوم کفر ورزیدند و یهودان در کتابهای خود دیده بودند که محمد صلعم میانه
عیر و احد هجرت خواهد فرمود پس بیرون آمده طلب آنجا میکردند بکوه جبل و کوه حداد رسیده
گفتند که حداد و احد یکیست در آنجا متفرق شده بعضی در تیما و بعضی در فدک و بعضی در خیبر
مسکن کردند و وقتی که آنکه در تیما بودند عوض دیدن یاران که دو عربی از قبیله قیس با ایشان
رسیده شتر او را کرایه کردند که ایشان را میانه عیر و احد برد چون بمیان زمین مدینه
رسیدند عرب گفت که این طرف عیر و این طرف احد است ایشان بمراد خود رسیده در آنجا
مسکن نموده کتابت بیاران دیگر نوشته طلبیدند ایشان چون جای گرم کرده بودند
عذر خواسته نیامدند و نوشتند که هرگاه آنحضرت ظهور کند ما از آنجا آمده بیاری او خواهیم
رسید پس چون مال ایشان در زمین مدینه بسیار شد تبع یعنی پادشاه یمن شنیده بجنگ
ایشان آمد ایشان حصاری شدند و او محاصره کرد ایشان بضعیفان لشکر تبع محبت کرده شبها
خرما و جو میفرستادند خبر به تبع رسیده او را خوش آمده ایشان را امان داده بخدمت تبع رفتند
گفت که شهر شما را خوش آمد چنان میبینم که در اینجا ساکن شوم گفتند که این مقام هجرت پیغمبر است
تا ظهور او نشود کسی را این اراده سزاوار نیست گفت پس جمعی را در اینجا بگذارم که در وقت ظهور
او یاری او کنند آنگاه قبیله اوس و قبیله خزرج را آنجا گذاشت چون در مدینه بسیار شدند

مال

مال یهودان را می بردند یهودان می گفتند که اگر محمد پیغمبر صلعم ظهور کند شما را از شهر خود
اخراج خواهیم کرد پس چون مبعوث شد انصار ایمان آوردند و یهودان کفر ورزیدند و چون
حق تعالی در ایام موسی و بعد از وی یهودان فرموده بود که هرگاه سختی با ایشان رسد محمد و آل
او را واسطه ساخته دعا کنند و نصرت طلبند ایشان چنین میکردند تا آنکه با یهودان تا
ده سال پیش از ظهور پیغمبر صلعم قبیله اسد و غطفان و قومی از مشرکان دشمنی میبودند و ایشان
از خدای برکت محمد و آل او دفع شر ایشان میخواستند تا آنکه آن جماعت وقتی با سه هزار کس قصد
بعضی از یهودان حوالی مدینه کرده ایشان با سیصد نفر محمد و آل او را وسیله دعا ساخته
آنها را گریزانیدند آن جماعت از قبیلهای دیگر مدد خواسته با سی هزار کس قصد ایشان کردند
ایشان در ده خود حصاری شدند آنها آب و آذوقه ایشان را بریده ایشان امان خواستند
آن جماعت بجز از کشتن و اسیر و غارت کردن بهیچ راضی نشدند یهودان از خدای بوسیله
محمد و آل او آب خواستند بارانی عظیم بارید چنانچه با آنکه وقت باران نبود حوضها و نهرها
و ظرفهای ایشان پر و اسباب و اسلحه و اولاد دشمنان ضایع شد بعضی از آن جماعت برگشتند
بعد از آن از خدای بوسیله محمد و آل او آذوقه خواستند قافله با دو هزار خروار شتری و استری
و الاغی پنجیر از جنگ ایشان آرد و گندم آمده در وقتی که دشمنان در خواب بودند بدرون ده
آوردند فروختند حق تعالی خواب بر آنها گران کرده بود تا آنکه قافله روانه شد و برگشت یهودان
حکایت قافله را با ایشان خبر داده گفتند که اگر میخواستیم شما را در خواب گران میکشتیم اما ما را آن
عمل خوش نیامد باز گردید ایشان قبول نکردند یهودان محمد و آل او را واسطه دعا ساختند آن سیصد
سالی نفر سوار بر سی هزار کس دشمن زده کشتند و اسیر کردند و اسیران را مضبوط نگاه داشتند
و من بعد از ترس آنکه مبادا اسیران ضرری رسد به ایشان آزار نمیتوانستند رسانید پس چون
پیغمبر صلعم ظهور کرد از آن جهت که از عرب بود یهودان حسد ورزیده تکذیب کردند و رسول صلعم
میفرماید که ای امت من مرا و آل مرا یاد کنید هرگاه سختی بشما رسد تا فرشتگان که با شما اند نصرت
یابند بر شیاطین که قصد شما میکنند و بنا بر این ابا کسی که علم بیاموزد و اراده دنیا داشته باشد کند و حب
دنیا و زینت دنیا را بآن برگزیند مستوجب غضب خدای شود و در درکه زیر جهنم با یهود
و نصاری که ترک کتاب خدای کرده بوده باشد این آیه در شان یهود و علی و بنی امیه و اعدا و اهل

چنین نازل و حق سبحانه مذمت میکند یهود را و عیب فعل ایشان میکند یهودان را عیب
فعل ایشان میکند و کفر ایشان بمحمد صلعم پس میفرماید که **بئسما اشتروا به**
انفسهم بد چیزیست که خریدند آنرا بآن خود را و آن هدیها و زیادتیها بود که با ایشان میرسید
پیغمبر صلعم امر میکرد که خود را از خدای بطاعت بخرند تا خدای ایشان را از برای ایشان کند و آن
خون نفع یابند مدام در نعمتهای آخرت و ایشان چنان نمیکردند و بخریدند خود را بآنچه
میدادند بمردم و در عداوت پیغمبر صلعم تا عزت ایشان در دنیا و سروری ایشان در دنیا بجا و
باقی ماند و از دونان بجا نهادن و زیادتیها برسند و آنها را از راه حق بگردانند و بگمراهی باز دارند
ان یکفروا بما انزل الله که کفر میورزند بآنچه فرود آورده است خدای یعنی
ع از تصدیق محمد صلعم و فرود آورده است در شان علی عم و این آیه چنین نازل شده که بما انزل الله
فی علی عم بغیا چنین نازل شده که بما انزل الله بغیا فی علی بن ابیطالب عم ان ینزل الله و ابرار
تحریف کرده اند **بغیا** از روی سرکشی و حسد و گشتن از راه حق و مراد ببغی در قرآن دشمنان
اهل بیت چرا ایشان اصل آنند **ان ینزل الله من فضله علی من یشاء**
من عباده که فرود آورد خدای از فضل خود بر کسی که خواهد از بندگان خود یعنی بر
محمد صلعم و آنچه فرود آورده است بر او قرآن است که ظاهر کرده است در آن پیغمبری او را و یعنی بر علی ع
فباءو پس برگشتند یهودان و این آیه در شان بنی امیه نیز نازل شده یعنی برگشتن بنی امیه
بغضب بغضبی یعنی بحال آنکه بر یهود بود غضبی از خدای در وقتی که تکذیب محمد صلعم کردند
و حق تعالی بر ایشان گماشت شمشیر محمد صلعم و آل و اصحاب او را تا خوار کردانیدند ایشان را تا
بر عیب مسلمان شدند یا جزیه دادند **علی غضب** بر غضبی یعنی در عقب غضبی دیگر که در وقتی
که تکذیب عیسی ع کردند و بصورت بوزینها شدند و بمعنی لعنت کرده بر ایشان **و للکافرین**
و از برای کافرانست یعنی یهودان و بنی امیه **عذاب مهین** عذابی خوار کننده این آیه
نیز در شان یهودان که ذکر ایشان پیشتر گذشت و علی عم و بنی امیه نازل شده پس میفرماید که
و اذا قیل لهم و آنگاه که گفته شود آن یهودان که ذکر کرده شد **امنوا بما انزل**
الله که ایمان آرید بآنچه فرود آورده است خدای بر محمد صلعم از قرآنی که مشتمل است بر حلال و حرام
و واجبها و حکمها و گفته شود بنی امیه را که چه خبر فرود آورده است رب شما در شان علی و این آیه

چنین

چنین نازل شده که و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم فی علی عم قالوا نؤمن **قالوا** میگویند یهودان
و میگویند بنی امیه در دل خود **نؤمن بما انزل علینا** که ایمان می آریم بآنچه
فرود آورده شده است بر ما که آن توریه است بنابر قول یهود **و یکفرون** و حال آنکه
کفر میورزند و ایمان نمی آرند **بما وراءه** بآنچه سوای آنست یعنی بقرآن بنابر قول یهود
و بآنچه خدای در شان علی فرستاده است بنابر قول بنی امیه **و هو** و آن یعنی آنچه یهودان
میگویند که سوای آنست یعنی قرآن بنابر قول بنی امیه **الحق** حقست چرا که قرآن نسخ و باطل
کننده است و آنچه پیش از آن بوده نسخ و باطل کرده شده است **مصدقا لما معهم**
در حالتی که تصدیق کننده است چیزی را که با ایشانست یعنی توریه را بنابر قول یهود **قل** بگوی
ای محمد یهود را **فلم تقتلون** پس چرا میکشتید یعنی کشتند پیشینیان شما **انبیاء**
الله من قبل ان کنتم مؤمنین پیغمبران خدا را پیش از این اگر بوده باشید
شما ایمان آورندگان بتوریه یعنی خدا امر نکرده بود بکشتن انبیا عم و حرام کرده بود کشتن
ایشانرا پس هرگاه که کشتید ایشانرا ایمان بتوریه نیاورده باشید پس همچنین هرگاه ایمان بمحمد
و بقرآنی که آورده و آن قرآن امر بایمان کرده نیاورید همچنو ایمان بتوریه نیاورده باشید و حق
تعالی باین آیه خبر میدهد که کسی که ایمان بقرآن نیاورد ایمان بتوریه نیاورده خواهد بود
جهة آنکه حق تعالی ایمان بهر دو فرموده و بیکی دون دیگری ایمان آوردن مقبول نیست چنانچه
امر بایمان بمحمد و علی شده و ایمان بیکی از ایشان آوردن قبول نیست و حق تعالی بوجود پیغمبر زمان
پیغمبر صلعم خطاب کرده قتل انبیا را بر ایشان لازم ساخته و حال آنکه اجداد ایشان انبیا را کشته
بودند جهة آنکه ایشان بفعل پدران راضی بودند و هر کس که بکاری راضی باشد آن کار بر او لازم
میگردد اگرچه خود نکرده باشد چنانچه بتفصیل در آل عمران در آیه قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات
گفته خواهد شد این آیه نیز در شان یهودان که ذکر ایشان کرده شد نازل گشته پس میفرماید که و
لقد جاءکم موسی بالبینات بتحقیق که آورد شما را موسی دلیلها
بر پیغمبری خود و بر وصف او فضلت محمد صلعم و شرف او را بر خلق و آورد اینها از خلافت و وصی بودن علی
و خلیفهای او بعد از وی **ثم اتخذتم العجل من بعده** بعد از آن گرفتید شما گوساله
خدای بعد از رفتن موسی بکوه و مخالفت جانشین او یعنی هرون که او را در میان شما گذاشته بود که

وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و حال آنکه شما ظالم بودید یعنی کفر ورزیدید و بانچه کردید ازان گا
و این قصه بتفصیل درین سوره در آیه و اذ واعدنا موسی اربعین لیلة مذکور شد این آیه نیز در
شان یهودان نازل شده و حق تعالی ذکر میفرماید بنی اسرائیل زمان پیغمبر ص احوال پدران
ایشانرا که در زمان موسی ع بوده اند که چگونه عهد و پیمان گرفتیم از ایشان جهة محمد و علی و آل پاک
ایشان که از برای خلافت بر جمیع خلایق برگزیده شده اند و جهة صحابه و شیعه محمد و علی و
با برامت محمد ص پس حق تعالی میفرماید که وَ یاد کنید ای یهودان که در زمان محمد ص اند وَإِذْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَكُمْ آنگاه که گرفتیم ما بر بالای سر شما یعنی پیشینیان شما الطُّورَ کوه را چونکه
قبول نکردند آنچه موسی ع آورده بود و از دین و حکمهای خدای و امر بتفصیل محمد و علی و خلیفهای ایشان
بر جمیع خلق خُذُوا فرا گیرید یعنی گفتیم با ایشان که فرا گیرید از دین و احکام مَا آتَيْنَاكُمْ
بِقُوَّةٍ آنچه برا کرداديم ما بشما بقوتی یعنی بقوت بدنها و دلها که بشما داده ایم و شما را بآن
مکنت داده ایم و بسبب ترکیبان در شما علتها از شما برطرف کرده ایم تا اینجا در آیه مثل این آیه تفصیل
در همین سوره مذکور شد وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی اطاعت کنید آنچه بشما گفته میشود و
بآن مامور میشوید قَالُوا گفتند ایشان که سَمِعْنَا شنیدیم ما بگوشهای خود سخن ترا وَ
عَصَيْنَا و عصیان ورزیدیم ما بدلهای خود امر ترا پس ایشان فی الحال عصیان بدل گرفتند
و بعد از ان عصیان ورزیدند و بظاهر اطاعت بجاری کردند وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ
الْعِجْلَ و امر شد که بخورند در دلهای ایشان گوساله را که عبادت کرده بودند یعنی براده سوخته
آنرا بآب پاشیده امر شد که از ان بخورند تا بدلهای ایشان برسد چه موسی ع چون نگرانده علی گاه
بر گشت و قوم گوساله پرست شده بودند در شام در بیت المقدس بعد از عتاب و غضب با ایشان
فرمود که هر کس گوساله پرستیده بکشد آنانرا که پرستیده اند پس اکثر ایشان انکار گوساله پرستی
نمودند موسی ع آن گوساله را بامر خدای از بینی تا دم بآسوهان سائیده براده آنرا سوزانیده
بدریای شیرین پاشید و فرمود تا از ان خوردند و چنان میشد که بدون احتیاج تا باب افتاده
بآن خاکستر بخورده از ان میخوردند پس هر کس از گوساله پرستان که سفید رنگ بود لبها و بینی او
سیاه شد و هر کس که سیاه رنگ بود لبها و بینی او سفید که بود گناه کار ظاهر گشته موسی امر حق
را در ایشان جاری ساخت و این قصه بتفصیل درین سوره در آیه و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم

ظلمتم

ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ مذکور شد و معنی بکرامی عبارت اینست که دوست داشتند گوساله را تا آنکه عبادت
کردند آنرا بِكُفْرِهِمْ از جهة کفر ایشان یعنی مامور شدند بان جهة کفر قُلْ بگوی ای محمد
بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ بد چیزیست که امر میکند شما را بانچه ایمان آورید شما
بموسی که کفر بورزید بمحمد و علی و دوستان خدای از اهل ایشان و استحقاق کنید بحق علی و آل و شیعه
او إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید ایمان آورندگان چنانچه دعوی میکنید بموسی و توریه
لیکن ایمان آوردن شما بتوریه امر نمیکند شما را که کفر ورزید بمحمد و علی ع و این بنا بر قصه است که
بتفصیل درین سوره در آیه و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة
و اذکروا ما فیه گفته شد چونکه حق تعالی در آیات سابقه حجتها بان یهودان تمام کرد که محمد ص
بهترین خلق و سید انبیا است و علی ع امیر مومنان و بهترین خلق است بعد از پیغمبر و الا و
اماما اند از برای بندگان خدای و یهودان حجتی و شبهه نتوانستند آورد آغاز مکابره کرده گفتند
که ای محمد ما نمیفهمیم آنچه تو میگوئی لیکن ما میگوئیم که بهشت خاص از برای ما است نه از برای تو و
علی و اهل دین تو و ما اولیاء خدائیم و دعای ما مستجاب است ورد میکرد پس حق تعالی فرمود که
قُلْ بگوی ای محمد بان یهودان إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ اگر بوده باشد
از برای شما خانه آخرت یعنی بهشت و نعمتهای آن عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ
النَّاسِ در نزد خدای خاص غیر از مردم یعنی نه از برای محمد و علی و صحابه و مومنان امت و شما
اولیاء خدا باشید چنانچه میگوئید و بوده باشد دعای شما مستجاب چنانچه دعوی میکنید
فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را از برای خود و علویان خود و مخالفت کنندگان شما
تا بیایید به بهشت که بان و جهت شما دفن شود چرا که محمد و علی و ذریت ایشان میگویند که ایشان
اولیاء خدا اند نه و آنان که مخالفت دین ایشان میکنند و ایشانرا دعا مستجاب است و آرزو کنید
مرگ را از برای خود چه در توریه نوشته شده که اولیاء خدا آنانند که آرزوی مرگ کنند و نترسند
از ان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر بوده باشید شما راست گویان باینکه شما بر حقید و
دعای بد شما بر مخالفان شما مستجاب است پس پیغمبر ص فرمود که هر کس از شما دعا و طلب مرگ کند بجای
خود خواهد مرد و یهودان میدانستند که دروغ میگویند و محمد و علی و تصدیق کنندگان ایشان
راست گویانند پس جرات نکردند که دعا کنند چه میدانستند اگر دعا میکردند میمردند وَلَنْ

يَتَمَنَّوْهُ و هرگز آرزو نمی‌کنند یهودان آن را یعنی مرگ را از برای دروغگویان أَبَدًا همیشه یعنی هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه مقدم داشته است دستهای ایشان یعنی پیش انداخته کرده اند از کفر بخدای و بمحمد و علی و ائمه عم و مثل این آیه در آل عمران روایت برجبران چنانچه در آنجا و بتفصیل در آید آخر بقره کو لا یکلف الله نفسا الا وسعها گفته خواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست بظلم کنندگان یعنی یهودان که جرأت میکنند که آرزوی مرگ برای دروغگویان اند و امر پیغمبر ایشان را بآرزوی مرگ بجهة تمام کردن حجت است تا ایشان ابا کنند و بر ضعیف عقلان ظاهر شود که ایشان دروغگویانند وَلَتَجِدَنَّهُمْ والبته می یابی تو ای محمد ایشان را یعنی یهود را أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ حریص ترین مردم بر زندگانی بجهة آنکه از نعمتهای آخرت بنا بر غلبه کفر محروم مند وَ حریص‌تر مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا از آنان که شرک در زیده اند یعنی کبران چه ایشان نعمت را منحصر در دنیا میدانند و امید خیر در آخرت ندارند و از بخهت ایشان حریص ترین مردمند بر زندگی يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد یکی از ایشان یعنی یهودان لَوْ اگر یعنی کاش يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ عمر داده شود هزار سال یعنی آرزو میکند که هزار سال عمر کند وَمَا هُوَ و نیست آن عمر کرده بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ دور کننده او از عذاب که عمر کند و خدای بیناست یعنی داناست و پوشیده نیست بروی ظاهر و باطن پس بنا بر علم خود جزا میدهد و عدل میکند بر ایشان و ظلم نمیکند بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند ایشان پس چون حق تعالی عذرهای ایشان را قطع کرد طایفه از ایشان گفتند که ای محمد پیغمبر و مؤمنان مخلص نزد دعا مستجاب است و علی عم بهترین ایشانست گفت بلی گفتند که بگوی بعلی عم که پیرمرد کرده ما که برص و خوره دارد دعا کند تا شفا یابد پس امر پیغمبر صم او را آوردند و علی عم دعا فرمود و او شفا یافت ایمان آورد بعد گفت که کاش خوره و برص مرا داشت و بدین قول اخل نمیشد ای محمد این شفا نه از تو و صحابه تست بلکه وقت شفا آمده شفا یافت بگوی بعلی عم که دعا کند تا آن که فتها در من حاصل شود چه میدانم که حاصل نمیشود آنحضرت او را نصیحت کرده و مبالغه نمود بامر آنحضرت علی عم دعا کرده بهمان بلا گرفتار شد و بعد با مرض چهل سال و بعد بعثت هشتاد سال زندگانی کرده عبرت خلق

شد تا این دو آیه در مدینه در شان یهود نازل و دشمنان محمد و صحم نازل شد چه یهود چون پیغمبر بمدینه رفت جماعتی از ایشان نزد آنحضرت رفته چهار مسئله پرسیدند باین شرط که اگر جواب گوید ایمان بوی آورند و از آنجمله از روح سوال کردند فرمود که شما میدانید که آن جبرئیل عم است گفتند آری و جبرئیل نزد تو می‌آید و او دشمن ماست و فرشته است که سختی می‌آرد اگر نه چنان بودی پیروی تو میکردیم پس یهودان دشمن جبرئیل عم و دوست میکائیل بودند و میگفتند که پیغمبران از جانب خدای خبر داده اند که خراب خواهد شد بیت المقدس بدست کسی او را بخت النصر گویند و حق تعالی تغییر میدهد آنچه را که خواهد پس چشبیان ما دانیال را که از انبیای بنی اسرائیل بود در طلب او فرستادند که پیدا کرده بقتل رسانند او روانه شد و برکه بود ضعیف مسکین بی‌قدرت دفوی بود در بابل یافته خواست بکشد جبرئیل او را از قتل وی دفع کرده و گفت که اگر خدای سبحانه او را امر بهلاک کردن شما فرموده کسی را بر وی مسلط نمیسازد و اگر چنانچه کناه و برایی کشی او تصدیق جبرئیل کرد از قتل وی درگذشت و باز گشته خبر بنی اسرائیل آورد پس بخت النصر قوت و پادشاهی یافت و بیت المقدس را خراب و بنی اسرائیل را هلاک کرد و همچنین هر محنت و سختی و محکی که واقع شده جبرئیل نازل ساخته و میکائیل رحمت و شادی می‌آورد و پیغمبر صم میگفتند که اگر میکائیل یا ملکی غیر جبرئیل بتو نازل میشد بتو ایمان می‌آوردیم فاصیبا و دشمنان محمد و علی دشمن بوده اند با خدای که اکرام و انعام پیغمبر باید محمد و علی و آل پاک ایشان را و با جبرئیل که یاری ایشان و سایر پیغمبران میکند که بر دشمنان ظفر یابند و با میکائیل و سایر فرشتگان که علی عم و دوستان خدا را یاری میکنند بامر حق تا کافران را بشمشیر زبون کنند و نصرت میدهند دین خدا را و با موسی عم و عیسی و سایر پیغمبران عم که دلالت میکردند خلق را بامامت علی عم و نیز پیغمبر صم میفرمود که جبرئیل بر جانب راست علی و باین معنی بر سایر فرشتگان فخر کننده است و میکائیل بر طرف چپ و اسرافیل در عقب و ملک الموت پیش رو و خدای سبحانه بر بالای سر او ناظر و ناصر و گاه میگفت که اشرف ملائکه نزد خدای دوست‌ترین ایشانند علی عم را و گاه میفرمود که فرشتگان بدیدار علی عم مشتاقند پس بعضی ناصبیان گفتند که بیزاری از خدای و از جبرئیل و میکائیل و فرشتگانیم پس حق تعالی پیغمبر را بگو که قُلْ بگوی ای محمد مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ کسی که بوده باشد دشمن جبرئیل را از یهود و سایر کافران و دشمنان محمد و علی عم فَإِنَّهُ

نزله على قلبك باذن الله مصدقا پس بتحقیق که جبرئیل فرود آورده
این قرآن را بر دل تو بامر خدای حال آنکه تصدیق کننده است یعنی قرآن موافق است لما بين
يديه آنچه را که پیش از وی بوده از توریت و انجیل و زبور و صحف ابرهیم و کتابهای شیث و
غیر ایشان از پیغمبران علیهم السلام وهدى و بیان و شفاست این قرآن چه آن نور مبین و حبل متین
و در وی شفاست کسی که آن را بر غیر آن برگزیند خدای هدایت وی کند و هر که هدایت از غیر آن
جوید گمراه شود و کسی که پیروی آن کند به بهشت رود وبشرى للمؤمنين و بشارت است
از برای مؤمنان یعنی شیعیان محمد و علی و ذریه ایشان در آخرت چه قرائت قرآن روز قیامت
مردی را می‌آرد و میگوید که پروردگارا روز او را بتشنگی و شب او را به بیداری کشانیدم و طلب را
در رحمت تو قوی کردم پس آنچه من و او در شان تو گمان کرده ایم بوی عطا کن پس حق تعالی تاج
و ... جاوید بوی ... چه دنیا و آنچه در وست قیمت آن نتواند شد ... و پدر و مادر وی که
تعلیم قرآن و دین و دوستی محمد و علی و شریعت ایشان باو داده اند عطا کند اینست بشارتهای
مؤمنان من كان کسی که بوده باشد از روی تعصب با علی علیه السلام عدوا لله دشمن خدا را
جهت آنکه انعام میفرماید بمحمد و علی و آل پاک ایشان را وملائكته و فرشتگان خدا را که حق
تعالی بجهت نصرت دین و اولیاء خدا میفرستد ورسله و پیغمبران خدا را از موسی و عیسی و سایر
پیغمبران که خلق را بامامت علی علیه السلام دعوت میکرده اند وجبريل وميكائيل
فان الله عدو للكافرين و جبرئیل و میکائیل را پس بتحقیق که خدای
دشمن کافران است یعنی دشمنی میکند با ایشان آنچه دشمن بدشمن کند از عقوبتهای سخت این آیه
نازل شده است در مدینه با دو آیه سابق چنانچه در آن آیها بیان کردیم در شان محمد و علی علیه السلام
و عبدالله بن سلام که یهود چه عبدالله بعد از آنکه مسئلها از پیغمبر صلعم پرسید و جوابها شنید ایمان
آورد و پرسید که خلیفه تو که خواهد بود فرمود میان صحابه نظر کن هر کدام که تو ببینی خشنود
باشد و اعضای تو گواهی بخلافت او دهند او خلیفه خواهد بود وی آن حال را در علی علیه السلام مشاهده
نموده با شد بمحمد و علی ایمان آورد و حسب الاستدعاء وی آنحضرت او را در خانه خود پنهان ساخته
یهود را طلبید و دعوت باسلام فرمود ایشان ابا کرده پیغمبر صلعم گفت بچه کس راضی هستید که
میان من و شما حکم باشد ایشان بعبدالله راضی شدند آنحضرت وی را طلبید و او بیرون آمد کلمه

شهادت

شهادت گفت باز یهود از اسلام ابا کردند پس حق تعالی بپیغمبر ما بدید که ولقد انزلنا
اليك آيات بينات و بتحقیق که فرود آوردیم ما بسوی تو ای محمد آیتها که دلالت
کننده است بر راستی تو در پیغمبری و بیان کننده است امامت علی و روشن و واضح کننده است
از کفر آنانکه شک دارند در شان تو و علی وما يكفر بها و کفر نمی‌ورزند بآن آیتها که
دلالت میکند بر فضیلت تو و علی بر جمیع خلق الا الفاسقون مگر فاسقان یعنی آنانکه
از دین و طاعت خدای بیرون رفته اند از یهودان و ناصبیان که ایشان از مسلمانان میباشند این
آیه نیز در مدینه با آیه سابق با آن چنانچه در آن دو آیه بیان کردیم در شان محمد و علی و یهود و ناصبیان
و دشمنان محمد و علی علیه السلام نازل شده پس حق سبحانه توبیخ میکند آن یهودان را که ذکر ایشان و صفات
ایشان کرده شد و آن ناصبیان را که شکستند عهدی را که از ایشان گرفته شده بود و میفرماید که
اوكلما عاهدوا عهدا آیا و هرچه عهد و میثاق کردند عهدی را که اطاعت محمد
و علی و امر ایشان کنند نبذه ترک کردند آن عهد را و مخالفت آن نمودند فريق منهم
بل اكثرهم لا يؤمنون ه ۱۱ فرقه از ایشان بلکه بیشتری از آن یهودان
و ناصبیان ایمان نمی‌آرند بعد از این و رعایت تو بر نمیکنند با آنکه آنها را مشاهده کرده اند این
سر آیه نیز در شان محمد و علی علیه السلام و یهود و ناصبیان نازل شده پس حق تعالی مذمت میکند یهود و
ناصبیان را و میفرماید که ولما جاءهم و چون که آمد ایشان را یعنی یهودان و ناصبیان را
رسول من عند الله مصدق پیغمبری از نزد خدای که تصدیق کننده است
آن پیغمبر لما معهم چیزی را که با ایشان است یعنی توریه چه قرآن پیغمبر شامل است بر فضیلت محمد
و علی و واجب بودن دوستی ایشان و دوستان ایشان و دشمنی دشمنان ایشان چنانچه توریه
نبذ ترک کردند یعنی گذاشتند فريق من الذين اوتوا الكتاب كتاب
الله فرقه از آنان که آمده شده است بایشان کتاب کتاب خدا را یعنی عمل کردن بتوریه
و کتابهای پیغمبران که امر کننده بودند بدوستی محمد و علی علیه السلام و حسد کردند بر پیغمبری محمد و وصایت
علی و انکار کردند آنچه واقف بودند بر آن از فضیلتهای ایشان وراء ظهورهم
در پس پشتهای خود شان پس عمل نکردند بآن و مثل این آیه در آل عمران خواهد آمد كانهم
لا يعلمون گویا که ایشان نمیدانند که آن حق است واتبعوا ما تتلوا الشيا

عشر

طين

وپیروی کردند آنچه را که میخواندند شیطانها که کافران از سحر و نیرنجات بدروغ شیطانها علی
ملک سلیمان بر پادشاهی سلیمان ع و دعوی میکنند که سلیمان کافر و ساحر ماهر بود
و پادشاهی عظیم را بسحر و نیرنجات صاحب شد و این آیه چنین بوده که واتبعوا ما تتلوا الشیاطین
بولایة الشیاطین علی ملک سلیمان و تحریف یافته است چون سلیمان ع رحلت فرمود ابلیس سحر را
وضع کرده و در کتابی نوشت و در پشت کتاب نوشت این را آصف بن برخیا از برای سلیمان بن داود
وضع کرده از ذخیرهای گنجهای علم هر که خواهد که چنین کند باید که چنین کند پس آنرا پنهان
در زیر تخت جا کرد بعد از آن از برای خلق بیرون آورده خواند کافران گفتند که سلیمان بسبب این
بر ما غلبه کرده بود و مؤمنان گفتند که او بنده و پیغمبر خدای بود یعنی سحر نمیکرد و شیاطین
سحر را از نجا دانستند که طبیبان طب دانستند بعضی را بتجربه و بعضی را بعلاج و چاره پس
یهودان و ناصبیان چونکه از پیغمبر ص فضیلتهای علی ع را شنیدند و معجزها از ایشان دیدند گفتند
که محمد بحیله و سحری که آموخته طلب بنا میکند و بعضی از انها را بعلی آموزانیده و میخواهد که خود
در زندگی پادشاهی ما کند و بعد از خود از برای علی قایم کند بسحر و نیرنجات چنانچه سلیمان بسحر
خود مالک ما باشد از جن و انس و شیاطین و محمد آنچه میگوید از جانب خدا نیست بلکه از خود
میگوید و ما هر گاه بیاموزیم آنچه سلیمان آموخته بود توانیم عجایبها که محمد و علی میکنند ظاهر کنیم
و آنچه محمد از برای علی قرار میدهد بجهت خود دعوی کنیم و از متابعت علی مستغنی شویم و مردم
اطاعت و انقیاد ما کنند پس حق تعالی بنفی ایشان ازاله کرده میفرماید که وما کفر سلیمان
و پادشاهی برد و فرمان ست پادشاهی که بغلبه و جور و اختیار مردم گرفته شده باشد و پادشاهی
که از جانب خدای گرفته شده باشد مثل پادشاهی داود و سلیمان و ذو القرنین و آل ابرهیم ع
و خدای سلیمان ع پادشاهی میان شامات تا بلاد اصطخر داد و بروایتی پادشاهی عالم داد و گویا
که پادشاهی او در بلاد مذکوره با پیغمبری و در عالم بدون پیغمبری بود و حق سبحانه پادشاهی به
پیغمبران نمیداد مگر چهار نفر را بعد از نوح ع ذو القرنین که پادشاهی دنیا مشرق تا مغرب یافت
و داود و سلیمان که پادشاهی بلاد مذکوره کردند و یوسف که پادشاه مصر و صحراهای مصر شد
و زیاده بران جاری نداشت و چهار کس پادشاهی عالم کردند دو مؤمن سلیمان و ذو القرنین
و دو کافر نمرود و بخت نصر و حق تعالی مسخر ساخت از برای سلیمان باد و شیطانها و جن و آدمی

ومرغ

و مرغ و وحش را و زبان مرغان آموزانید و از هر چیزی او را داد و پادشاهی او در انگشتری بود و هر گاه
آنرا بانگشت کردی جن و انس و وحش و مرغان حاضر شده اطاعت میکردند و او بر تخت می نشست
و خدای عز و جل بادها را مسخر نهاد تا آن تخت را با همگی اسباب و شیاطین و آدمیان و جانوران
و اسبان بهوا بجایی که سلیمان میخواست میبرد و سلیمان ع نماز صبح را در شام و ظهر را در فارس
میگزارد و شیاطین را مسخر بود که سنگ از فارس بشام برده مسجد میساختند و چون سلیمان اسباب
گشت آن پادشاهی را حق تعالی از او گرفت و آنچنان بود که وی هر گاه بطهارت رفتی انگشتر را
بخادمی سپردی شیطانی خادم را فریفته از وی گرفت و بانگشت کرده جمیع شیاطین و جن و انس
و وحش سجده او کردند و سلیمان بطلب انگشتر بیرون آمده نیافت و گریخته بکنار دریا رفت و بنی
اسرائیل آن شیطان را دیدند که بدعها از ملک سلیمان و زنان او بر سبیل که هیچ بدی از سلیمان ع ندیده
بودند گفت که عصیان من هرگز نمیکرد و حال میکنند و زنان گفتند در حیض مباشرت نکرد و حالا
میکند از شیطان ترسید که مبادا بحال او مشغول شوند انگشتر را بدریا انداخته گریخت و خدای
عز و جل ماهی را فرستاد تا آنرا فرو برد و بنی اسرائیل چهل روز طلب سلیمان ع میکردند و
آنحضرت توبه کنان در کنار دریا میگشت پس بر در بزرگی رسید و بر او ضیافت و احسان کرد و
چون نماز و فضل او را دید دختر خود را بوی داد دختر چون از و دید آنچه دید بوی گفت که پدر
و مادرم فدای تو باد چه خوش است بوی تو و چه کامل است خصلتهای تو و در تو خصلتی که مرا از آن
بد آید نمی بینم جز آنکه معاش تو از پدر من میگذرد پس بیرون آمد تا بکنار دریا رسید پس بعد از چهل
روز ماهی گیری داد دید گفت که تا امروز دهم و بر ماهی بدو قبول و آنحضرت بدو کرد و چون ماهی
گرفت ماهی یافت با انگشت کرد و شیاطین و جن و انس و مرغ و وحش سجده افتادند و پادشاه
مشغول شد و آن شیطان و لشکر او اکثر بنا نهادهای خدای بعضی را در میان آب و بعضی را در میان
سنگ بند کرده و ایشان در آن بندها تا قیامت در عذاب باشند و حق تعالی انگشتر او را بکرت
بر اصل رضای محمد ص توی باز رسانید و سلیمان ع با چنان پادشاهی یکروز را غم شادی
نشسته نماند و احوال پادشاهی بنی اسرائیل انشاء الله تعالی در آیه الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل
من بعد موسی در سوره گفته خواهد شد وما کفر سلیمان و کفر نورزید سلیمان ع
و سحر نکرد چنانچه از کافران میگویند ولکن الشیاطین کفروا یعلمون

الناس السحر ولیکن شیطانها کفر ورزیدند که می‌آموزانند مردم را سحر آنچه که نسبت
میدهند بسلیمان و سخن چند وجهست بعضی از آن بمنزلهٔ طب است چه ساحر چنانچه طبیبان
از برای هر دردی دوائی وضع کرده اند علم سحر نیز چنانست از برای هر محبتی افسونی و از برای هر عافیتی
بلائی و از برای هر معینی حیله چاره کرده اند و از سخنان سحر این سخن بصواب قریبست که آن بمنزلهٔ
طب است چه ساحر نیز در علاج و چاره میکند که از نزدیکی زبان امتناع کند و طبیب آمده او را
بعد از آن علاج و چاره میکند و صحت می‌یابد و نوع دیگر از آن آنست که چشم بندی و بجلدی و سبکی
کارها کنند و نوع دیگر از آن آنست که دوستان شیاطین از شیاطین فرا میگیرند و علم شیاطین
بسحر نیز بعلاج و چاره است مثل علم طبیب و طب چنانچه الحال گفته شد و آنچه از هاروت و ماروت
تعلیم گرفته اند چنانچه الحال گفته خواهد شد و بزرگترین سحرها و سخن چینی است که بان بمیانهٔ
دوستان دوستی جدائی و عداوت می‌افتد و خونها ریخته و خانها خراب شده و دها برداشته
میشود و ساحر قدرت ندارد که تغییر خلق خدای عز وجل دهد و آدمی را بسحر بصورت سگ یا الاغ و غیر آن
کند جهت آنکه کسی که باطل کند و تغییر دهد چیزی که خدای ترکیب و تصویر کرده شریک خدای باشد در خلق
او و اگر ساحر این قادر بسود از خود پیری و آفت و مرضها و فقر دفع میکرد و یتبعون ما
انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت چیزی که فرو فرستاده
شده است بر دو فرشته در بابل که نام آن دو فرشته هاروت و ماروتست و این قصه چنین است
که بعد از نوح ع سحر بسیار شد پس حق سبحانه دو فرشته بر پیغمبر آن زمان فرستاد که سحر ساحران او
آنچه آنرا باطل کند بیان میکردند و آن پیغمبر از زبان ایشان بخلق میگفت و میفرمود که بان سحرها
شوند و از سحر ساحران بپرهیزند و باطل کنند سحر را و مردم را سحر نکنند همچنانچه کسی بیان زهر کند
که چه چیز است و بیان کند که چه چیز علاج آن میکند و بگوید که زهر را باین دفع کن و بکسی زهر مده
و آن پیغمبر آن دو فرشته را فرمود تا بمردم ظاهر شدند بصورت آدمی و تعلیم و پند میکردند مردم را
پس ایشان موضع ابتلا و آزمون و فتنه بودند و تسبیح ایشان در آن وقت این بود که اگر آدمی چنین
و چنان کند چنان شود و اگر چاره فلان و فلان کند چنان گردد از اقسام سحر و ما یعلمان
و نمی‌آموزانیدند هاروت و ماروت من احد کسی را چیزی از آن سحر و باطل کننده حتی
یقولا تا آنکه میگفتند بانکه آموخته میشد که انما نحن فتنة نیست جز اینکه ما

امتحانیم

امتحانیم از برای بندگان خدای تا اطاعت حق تعالی کنند در آنچه می‌آموزند و بان سحر ساحران را
باطل کنند و سحر نکنند پس فرا میگیرید از ما چیزی که ضرر کند و نفع نکند شما را چنانچه میفرماید
که فلا تکفر پس کافر مشو بسبب سحر کردن و ضرر رسانیدن بمردم و دعوت کردن خلق بانکه
اعتقاد کنند که تو بسحر میمیرانی و زنده میکنی و میکنی آنچه بجز خدای کسی نمیتواند کرد چه آن کفرست
پس قوم سحر کرده کافر شدند و میان زن و شوهر جدائی می‌افکندند چنانچه حق تعالی میفرماید
فیتعلمون پس می‌آموختند طلب کننده کان منهما از آن هر دو یعنی از آن دو قسم که یکی این بود که شیاطین
بر پادشاهی سلیمان نوشته بودند از نیرنجات و یکی آنکه فرو فرستاده شده بود بر دو فرشته در بابل
ما یفرقون چیزی که جدائی می‌افکندند و ضرر بمردم میرسانیدند به با آنچیز که می‌آموختند
سحر بین المرء و زوجه میانهٔ مرد و جفت و با اقسام حیلها و سخن چینیها
و سحرها که چنان دفن کرده ند و چنان کار کردن دل مرد را بر زن و دل زن را بر مرد غضبناک کنند
و آن سحر شود بجدائی میان ایشان اما آنچه مردم روایت میکنند که هاروت و ماروت با جماعت
فرشتگان بخدای شکوه از گناه کاری آدمیان کرده حق تعالی با ایشان طبع آدمیان داده بزمین
فرستاد و ایشان با زن نصرانی زنا و با مراو بت پرستی کرده شراب خوردند و مسکینی را کشتند
و آنچه با آن باسمان میرفتند باو آموزانیدند و آن زن باسمان رفته بصورت ستاره زهره مسخ
شد و ایشان عذاب دنیا را اختیار کرده در بابل سحر بمردم می‌آموختند پس ایشان از زمین
هوا برده سرنگون داشتند و تا روز قیامت چنان باشند غلط است چرا که فرشتگان موافق آیهها
قرآن معصومند و از ایشان گناه سر نمیزند و حق تعالی شمس خود را بصورت نورانی روشن
نمیگرداند و تا آسمان باقیست باقی نمیگذارد و کسی که مسخ شود زیاده از سه روز باقی نمیماند و بعد
از مردن او حق تعالی خلقی دیگر بصورت او می‌آورد و ما هم و نبودند ایشان یعنی آنانکه سحر
آموخته میشدند بضارین به من احد الا باذن الله ضرر رسانندگان
بان کسی مگر باذن خدای یعنی بوا گذاشتن خدای و علم خدای چه اگر خدای میخواست بجبر و
قهر منع ایشان میکرد و یتعلمون و می‌آموختند یعنی چون سحر می‌آموختند تا آن
ضرر رسانند پس میکردند ما یضرهم و چیزی که ضرر میکرد ایشان را در دین شان
لا ینفعهم نفع نمیکرد ایشان را بلکه زهر بدین میشدند و لقد علموا و بتحقیق که میدانستند

آنانکه سحر آموختند می شدند که لمن اشتریه کسی که بخورد بدین خود آنرا یعنی علم خود را
چرا از دین بیرون رفتند و آن علم بهره سانیده است ماله فی الآخرة من خلاق
نخواهد بود او را در آخرت نصیبی از ثواب بهشت چرا که ایشانرا اعتقاد اینست که آخرت نخواهد
بود و چون آخرت نخواهد بود پس ایشانرا در خانه بعد از دنیا نصیبی نخواهد بود پس ایشانرا با
وجود عدم ایمان بآخرت نصیبی در آخرت نباشد و بدلیل این عبارت سحر از کناهان کبیره است
که در آخرت ساحر را نصیبی نیست ولبئس ما شروا به انفسهم و بد چیزیست که
فروختند بآن خود را چونکه آخرت را بدنیا فروختند و خود را کرو عذاب کردند لو کانوا
اگر در آن زمان که بودند یعلمون میدانستند که فروختند خود را بعذاب لیکن نمیدانستند
آنرا از برای آنکه در کفری که داشتند و تفکر در حجتها و دلیلهای خدا نمیکردند تا میدانستند که خدای
عذاب میکند ایشانرا برای اعتقاد باطل ایشان و بر انکار ایشان خدا را ولو انهم آمنوا
واتقوا و اگر ایشان ایمان آورده بودند و تقوی ورزیده بودند لمثوبة من عند
الله خیر لو کانوا یعلمون ثوابی از نزد خدای بهتر بود اگر در آن زمان که
بودند میدانستند و در لوح محفوظ نوشته شده است سعادت از برای کسی که ایمان آرد و تقوی
ورزد و شقاوت از برای کسیکه تکذیب و عصیان کند چونکه پیغمبر صلعم بمدینه رفت و مهاجر
انصار در وی بسیار جمع آمدند و مسئلها بسیار می پرسیدند و حق تعالی آیه لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی نازل فرموده امر کرد که صدای خود را مؤمنان بلندتر از صدای آنحضرت نکنند و
بلند با وی سخن نگویند مسلمانان با آنحضرت خطاب شریف که لایق او باشد میکردند و راعنا
واسمع می گفتند یعنی رعایت احوال ما کن و از ما سخن بشنو که ما از تو سخن بشنویم و عبارت راعنا
بزبان یهود دشنام بود و عبارت اسمع یعنی نشنوم چون یهودان شنیدند که مسلمانان باین
عبارت خطاب با آنحضرت میکنند گفتند که ما تا حال پیغمبر را در خفیه دشنام میدادیم حالا باید
تا بلند دشنام دهیم و باین عبارت خطاب با وی میکردند و قصد دشنام مینمودند پس سعد بن
معاذ انصاری اینمعنی را دریافت و گفت که ای دشمنان خدای از هر یکی از شما که این عبارت
بشنوم گردن او را خواهم زد و اگر نه آنکه پیغمبر حضرت محمد این کار کردن بدنیا مدی از هر کس از شما
که این کلام میشنیدم گردن میزدم پس حق تعالی آیه من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه

ویقولون سمعنا وعصینا واسمع غیر مسمع وراعنا لیا بألسنتهم وطعنا فی الدین چنانچه معنی آن
در جای خود در سوره نسا انشاء الله گفته خواهد شد و این آیه را نازل کرد پس فرمود یا ایها
الذین آمنوا ای آنانکه ایمان آورده اند علی امیر و شریف ما نهاده است و هر جا که حق تعالی خطاب
فرموده است با آنانکه ایمان آورده اند اول با آنحضرت شده و هر جا که در قرآن این عبارت واقع
شده اینمعنی مراد است و همچنین مراد هر کسیست که اقرار بدعوت ظاهر کرده باشد پس بنا بر این فقها
و اهل صلاة نیز در این خطاب داخلند و این عبارت در توریة بعبارت یا ایها الناس یعنی ای
مردم و در روایتی یا ایها المساکین یعنی ای مسکینان وارد شده لا تقولوا مگوئید با محمد صلعم که
راعنا رعایت احوال ما کن چرا که آن لفظیست که دشمنان شما از یهود بآن دشنام میدهند برسول صلعم
و بشما وقولوا انظرنا و بگوئید که نظر کن ما را یعنی بنگر بما و بجا دیدن عبارت
نیست آنچه در این عبارتست و باین عبارت دشنام نمیتوانند داد چنانچه در آن عبارت میدادند
واسمعوا و بشنوید و اطاعت کنید آنچه پیغمبر صلعم شما میگوید وللکافرین و
کافرانراست یعنی دشنام دهندگانراست عذاب الیم عذابی درد رساننده در دنیا اگر دیگر
دشنام دهند و در آخرت بآنکه همیشه در دوزخ خواهند بود این آیه در شان محمد و علی علیهما السلام و یهودان
و مشرکان و ناصبیان نازل شده پس حق تعالی مذمت یهودان و مشرکان و ناصبیان میکند و
میفرماید که ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب دوست نمیدارند
آنانکه کافر شدند از اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان ولا المشرکین و نه
شرک آورندگان یعنی ناصبیان که با ذکر خدای ذکر محمد صلعم و فضیلتهای علی علیه السلام میکنند علی را بفضیلت
و مرتبه خود در پیمیدارند ان ینزل که فرود آورده شود از آسمان علیکم من خیر
بر شما از خیری با آیتها در شرف محمد و علی و آل پاک ایشان و دلیلی که بیان حقیت محمد و علی علیهم کند پس
منع اصحاب خود می کنند از بحث کردن باتو و ملاقات تو ای محمد از بیم آنکه مبادا ملزم شوند و علوم
ایشان ایمان آرند یا بر سر کردن خود شوند گمان کنند من ربکم از صاحب آفریننده و نعمت
دهنده شما والله یختص برحمته من یشاء و خدای اختصاص میدهد
برحمت خود کسی را که میخواهد و آن محمد و علی و ذریت ایشانست چه حق تعالی ایشانرا رحمت آفریده و نبوت
از آن مخصوص ایشان و یکی از همه موجودات است والله ذو الفضل العظیم و

وخدای صاحب فضل عظیم است بر کسی که توفیق دین حق و دوستی تولای محمد و دوستی علی داده است
این آیه در شان یهود و تکذیب کنندگان پیغمبر و انکار کنندگان نسخ شریعتها نازل شده
میفرماید ما ننسخ آنچه منسوخ میکنیم ما که برطرف کنیم حکم او دیگر داریم من آیة
از آیات و نیز مراد باید امام علیه السلام یعنی آنچه میمیرانیم از امامی او ننسها یا فراموش میفرمائیم آن آیه را
که برطرف کنیم رسم آنرا و ترک کنیم حکم آنرا و آنرا از دلها که فرموده ایم که حفظ آن کنند و از دل تو ای
محمد و ذکر آنرا و هرگاه مراد از آیه امام علیه السلام باشد معنی این خواهد بود که یا فراموش میفرمائیم که امامی را
نات بخیر منها می آریم بهتر از آن آیه که عمل شما بآن بهتر و ثواب شما عظیم تر و برای مصلحت
شما اولی از آیه اول باشد که منسوخ شده و هرگاه مراد باید امام علیه السلام باشد معنی این خواهد بود که می آریم
امام خوبی را از صلب و ذریت او او یا در عبارت او زیاد شده و این آیه بخبر یعنی یافته و در آیه که نازل
شد عبارت او بنود مثلها از مثل آن آیه یعنی مثل آیه می آریم که برابر آن آیه باشد در مصلحت شما
چرا که ما منسوخ و تبدیل نمی کنیم مگر آنکه غرض ما در آن مصلحتهای شما باشد چنانچه در آیه قد نری
تقلب وجهک فی السماء در سوره انشاء الله تعالی که گفته خواهد شد و هرگاه مراد از آیه امام علیه السلام باشد
و عبارت او نباشد معنی این خواهد بود که می آریم از صلب آن امام مثل او را الم تعلم آیا نمیدانی
تو ای محمد ان الله علی کل شیء قدیر که بتحقیق که خدای بر هر چیزی قدرتمند است
چه قدرت دارد بر نسخ و غیر آن الم تعلم آیا نمیدانی تو ای محمد ان الله له ملک السموات
والارض که بتحقیق که خدای او راست پادشاهی آسمانها و زمین و مالک آنها است بقدرت خود
و تصرف میکند در آنها بخواهش خود آنچه را او مؤخر کند کسی مقدم نتواند کرد و بر عکس و دانا است
بتدبیر و مصلحتهای آنها و او دارد شما را بعلم خود وما لکم و نیست شما را ای یهودان
و تکذیب کنندگان محمد و منکران نسخ شریعتها من دون الله من ولی از غیر خدای ولیی
یعنی دوستی و یاری که متولی و مباشر صلاح و مصلحتهای شما باشد اگر خدای شما را مصلحتها دلالت نکند
چه عالم بمصلحتهای خداست نه غیر او و لا نصیر و نه یاری کننده از خدای که دفع کند از شما
عذاب او و او دفع کند از شما مکروهی که خدای اراده کرده باشد که نازل کند بر شما این آیه نازل
شده است در شان ده نفر از یهود و کافران قریش که بخدمت پیغمبر آمده میخواستند که معجزها
از او طلب نمایند در آن اثنا اعرابی آمد و معجزه طلبید آنحضرت فرمود که این یهودان پیش از تو آمده اند

رخصت

رخصت میدهی که اول بکار ایشان ابتدا کنم گفت که من راه کنید و غریبم فرمود که پس تو نیز اول از وی
اعرابی معجزه خواست آنحضرت علیه السلام را طلب فرمود مدح وی بسیار کرد اعرابی سوسماری همراه داشت
گفت از تو چیزی از این مدح قبول نمیکنیم مگر گواهی که این سوسمار دهد فرمود که آنرا بیرون آور
گفت میترسم که بگریزد فرمود که اگر بگریزد نزد من محب باشد اما چون گواهی دهد آنرا ازدها
کن که من بر آن عوض تو دهیم پس آنرا بیرون آورده بر زمین گذاشت سوسمار بایستاد و روی
بآنحضرت کرد و جبین بر خاک مالید و گواهی به پیغمبری آنحضرت و فضیلت علی علیه السلام داد اعرابی
گریان شد و ایمان آورد یهودان گفتند معجزه بعد از این میخواهید ایمان علی بیدا هم هلاک می
شوید پس همه آن یهودان ایمان آوردند آنحضرت سوسمار مومن را بعنات داده بر سوسمار
امیر ساخت و میخواست که عوض اعرابی ده سوسمار التماس کرد که عوض ایمن با نکند که بوی هم و آن سوسمار
خود ده هزار دینار خرج وی و هشتصد هزار درهم بیرون آورده بوی داد و حق تعالی این آیه را نازل ساخته
میفرماید که ام تریدون بلکه اراده دارید ای کافران قریش و یهودان بعد از آنکه آوردیم برای
شما معجزه ان تسئلوا اگر سوال کنید و طلب نمائید رسولکم از پیغمبر خود
آنها معجزها که میدانید که صلاح شما در آن باشد کما سئل موسی من قبل چنانکه سوال
کرده شد موسی پیش از این بعد از موسی سوال کردند که خدا را ببینند و صاعقه بر ایشان نازل شد و
من یتبدل الکفر بالایمان و کسی که بدل کند کفر را با ایمان که بعد از آنکه معجزها
که طلبیده بیند ایمان نیاورد و بدانکه آیتی و حجتی که خدای باو نموده کافیست و قدا مبرسد که
دیگر معجزه طلبید بر عناد و رزد و آن حجت را انکار کند فقد ضل پس بتحقیق که گم و خطا میکند
سواء السبیل میانه راه را یعنی راه میانه روی که به بهشت میرود و راه راست و پیش
میگیرد راهی که به دوزخ میرود چون مسلمانان را در جنگ احد محنتها رسید جمعی از یهود و
منافقان که چهل تن بودند نزد عمار بن یاسر و حذیفه بن یمانی رفته گفتند که دیدید که روز جنگ
احد بشما چه رسید از بس محمد بگذرید حذیفه لعن بر ایشان کرده از پیش آنکه مبادا بر او و بر دین او
نقصی رسد برخاسته رفت و عمار بصحبت ایشان نشست و گفت که ای یهودان محمد علیه السلام در جنگ بدر ما
وعده فتح داد بشرط آنکه صبر کنند پس مسلمانان صبر کردند و ظفر یافتند و در جنگ احد بز ما
وعده داد و صبر نکردند مخالفت امر او کردند از آن جهت رسید بایشان آنچه رسید گفتند ای

ای عمار هرگاه تو با این دو ساق باریک اطاعت محمد کنی او بزرگان قریش غالب خواهد شد گفت آری محمد
مرا وعده داده که هر چه امر کند و من اطاعت کنم تا آن میرسم حتی اگر بفرماید که آسمان را بزمین آورم
یا زمین را باسمان برم باین دو ساق باریک خدای تا آن مرا قوت خواهد داد ایشان گفتند که چنین
نیست محمد و تو نزد خدای کمتر از آنید که میگوئی عمار از نزد ایشان برخواسته بخدمت رسول صلعم که
در ظاهر مدینه بود رفت آنحضرت فرمود که ای عمار خبر تو و حذیفه بمن رسید حذیفه دین خود را
از شیطان گریزانید و او از بندگان صالح خداست و تو از برای من نصیحت کردی و از مجاهدان فاضلی
و در ان اثنا آن یهودان نزد آنحضرت حاضر شده بیان دعوی عمار و انکار خود کرده گفتند که اگر
تو پیغمبری از سخنان عمار بهمین قانعیم که عمار این سنگ را بردارد و آن سنگی بود که دویست مرد جمع
شده نتوانسته بودند که حرکت دهند عمار آنرا بامر آنحضرت سنگ برداشته بر بالای سر برد و بر قله
کوهی که در یکفرسخی بود انداخت و بسرکام تا آن کوه رفته برگشت و سنگی را که چند برابر آن بود آورد
چنان بر زمین زد که سنگ ریزه شد و بعضی از آن یهودان ایمان آوردند و بر بعضی شقاوت غالب
شد و حق تعالی میفرماید که وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ دوست
دارند بسیاری از اهل کتاب که برگردانند شما را باوردن شبهها مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا
بعد از ایمان آوردن شما کافران یعنی برگردانند شما را بکفر و کافر کنند یا دوست میدارند بعلت
کفر که چنان کنند و آن کفر منضم است بصفت حسد چنانچه میفرماید که حَسَدًا بعلت
حسد و رشک بر شما که خدای شما را بمحمد و علی و آل پاک ایشان مکرم فرموده مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ
از نزد خودشان چه گناه کافران از روی عمد در کتمان امر حق و انکار و حجت و گناه
مومنان از روی خطا و فراموشی و جبر و عدم طاقت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ بعد از آنکه ظاهر شد
معجزها که دلالت میکند بر راستی گفتن محمد و فضیلت علی و آل ایشان لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا
وَاصْفَحُوا ایشان از حق پس عفو کنید و درگذرید از جهل ایشان و در برابر ایشان حجتهای
خدای را بیارید و بدفع سخنان باطل ایشان کنید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ تا آنکه
بیارد خدای امر خود را بعذاب و کشتن ایشان روز فتح مکه و نفع مکه و سایر آنچه خدای وعده داده
پس روز فتح مکه ایشان از مکه بجزیره عرب رسیکنند که در آنجاها قرار نگیرند تا بین کافری چون عثمان
قوت در خود دید گفت یا رسول الله رخصت ده که همه این یهودان را این وقت بقتل رسانم آنحضرت

فرمود که ای عمار حق تعالی میفرماید که عفو کنید و درگذرید تا خدای بیارد امر خود را إِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بتحقیق که خدای بر همه چیزی قدرت دارنده است و از آنکه بر همه چیز
قدرت دارد مقدر کرده است چیزی که صلاح حال شما در آن بیشتر است و آن اینست که عبادت
او کنید مدارا کردن با ایشان و در برابر ایشان بحث کردن بحجتهای خدا پس ادب کرد رسول امیر
المؤمنین علیه السلام بوده روایت میکنند از جماعتی که این آیه در شان علی ع نازل شده و سبب نزول این آیه
که پیغمبر صلعم خبر داد او را بثواب ذخیره شده برای آخرت از برای کسی که جنگ و پیکار کند در راه خدای
حال آنکه احسان کننده باشد بمال و نفس و نیت پس آنجناب تعجیل کرد در چیزی از ثواب دین
بعوض ثواب آخرت و خود را بر دیگری از مردم خود ترجیح نداد و ترک ثواب خود کرد تا در قیامت
کامل و یکجا بگیرد با خدای عهد کرد که از دنیا نگیرد الا بعد از کفاف و از دنیا نیابد از چیزی از آنچه باعث
تعب بدن و عرق جبین او باشد پس حق تعالی در شان او نازل فرموده که ما تقدموا لانفسکم من خیر
تجدوه عند الله پس میفرماید که وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و درست دارید نماز را بانکه وضوی آنرا
تمام بجا آرید و تکبیرها و برپای ایستادن و خواندن فاتحه و غیر آن و رکوع و سجود و حدود آن وَآتُوا
الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بمستحقین بکافر و منافق و کم بدهید این آیه اینجا در سوره مثل این
مذکور شد وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ و هر چیزی مقدم دارید شما از برای خود
از خیری از مال که بصرف طاعت خدای واگر باشد از جاه خود که بآن برادران مومن نفع رسانید
و ضرر کفید از ایشان تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ میابید آنرا نزد خدای یعنی خدای نفع میرساند
بشما بجاه محمد و آل پاک او پس گناهان شما را بر طرف و حسنات شما را زیاده و درجه شما را بلند میکند و این
آیه دلیلست بر آنکه کسی که مقدم باشد در خیری بر دیگری افضلست از آنکسی که موخر إِنَّ اللَّهَ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بتحقیق که خدای بهر چیزی که میکنید بیناست یعنی آنچه است
مخفی نیست بر وظاهر و باطن پس خدای جزا میدهد شما را بحسب اعتقادها و نیتهای شما و نیت خدای
مثل پادشاهان دنیا که بر او پوشیده باشد و صلح یکی را از آنکه و بد بیکری نسبت دهد عبد الله
بن سعد همشیره عثمان چند کلمه بجهة آنکه خبر مینوشت کاتب وحی بود و هر جا که در قرآن الله بما
تعملون بصیر نازل شد تعملون بخیر و قارا یا مینوشت پس مرتد شده بمکه برگشت و بقریش میگفت
که من نیز مثل محمد میگویم و آنچه نازل میکنم و این آیه که در سوره انعام است در شان او نازل شد که ومن

اظلم ممن افترى على الله كذبا و چون فتح مکه شد پیغمبر صم فرمود که او را در هر جا یابند بکشند عثمان
او را آورده دو مرتبه التماس کرد و او را بوی بخشید با اصحاب عتاب کرد که نگفتم که در هر جا یابید
بکشید ابعد و آیه در بر یهودان و ترسایان نازل شده و سبب نزول این آیه‌ها آن بود که دو تن از اهل
پنج مذهب یهود و ترسا و دهری و ثنوی و مشرکان عرب نزد پیغمبر صم جمع آمدند یهودان گفتند
که ما میگوییم که عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند که ما میگوییم که عیسی پسر خداست که با خدای یکی
شده و دهریان گفتند که ما میگوییم که دنیا قدیم است و اول ندارد و همیشه بوده و خواهد بود و ثنویان
گفتند که ما میگوییم که نور و ظلمت خدایان و تدبیر کنندگان اند در عالم و مشرکان عرب گفتند که
ما میگوییم که بتهای ما خدایانند و هر طایفه جداگانه گفتند که آمده‌ایم که ببینیم که چه میگویی اگر پیروی
ما کنی ما بر حق باشیم و اگر مخالفت ما کنی با تو بحث پس آنحضرت با هر طایفه آغاز بحث کرده و اول
بیهودان گفت چه دلیل دارید بر اینکه عزیر پسر خداست گفتند جهة آنکه توریه بر طرف شده بود
و او آنرا احیا کرد پیغمبر صم گفت که پس موسی که توریه را آورد و چندین معجزه نمود به پسر خدای بلکه
بالاتر از ان سزاوارتر باشد اگر غرض شما ازین سخن اینست که پدر واقعی خداست چنانچه پسرها
نسبت به پدران میباشد و از صلب پدر می‌آیند پس لازم می‌آید که خدای حادث باشد گفتند غرض
ما اکرامیست که خدای بوی کرده چنانچه بزرگی کسی که اکرام کند فرزند میگوید آنحضرت گفت همچنانکه
فرزند میگوید در حالتی که اکرام بیشتر کند برادر و پدر و غیر آن نیز میگوید پس موسی را چنانچه
گفته شد اکرام بیشتر بایستی که پسر جایز باشد که او برادر یا پدر خدای باشد یهودان ملزم شده
گفتند مهلت ده که فکری کنیم پس ترسایان گفت که شما چه دلیل دارید بر اینکه عیسی پسر خدای قدمت
و با او یکی شده اگر غرض شما اینست که خدای قدیم حادث شده یا عیسی حادث قدیم شده این خود
محالست و اگر غرض اکرامیست که خدای بوی کرده به معجزاتی که از وی سر زده پس ابراهیم و غیره
و حدوث و معنی که جهة آن معنی با وی یکی شده کرده باشید و جواب همان است که به یهودان
گفتیم پس همه ملزم شدند مگر یکنفر از ایشان که گفت که هرگاه شما میگویید که ابرهیم خلیل خدا یعنی
دوست خداست پس چرا ما را ازین سخن که عیسی پسر خداست منع میکنید آنحضرت گفت که ما را دو
غرض است یکی آنکه خلیل یعنی محتاج است وقتی که ابرهیم را با آتش منجنیق انداختند جبرئیل آمده
گفت که حاجتی که داری از من طلب کن در جواب گفت که خدای مرا بس است و بغیر حاجتی ندارم از این جهت

خدای

خدای او را خلیل خود خوانده دوم آنکه خلیل یعنی دوستان در آینده است چون ابرهیم عم دوستان
اسرار حق در آمده بود با نهان علم داشت پس خلیل خدای باشد معنی فرزند را بغیر آنچه از ان فهمیده
میشود صورت نمیتوان داد یکی از ایشان گفت که در کتابهای خداست که عیسی گفت که نزد پدر
خود میروم آنحضرت جواب داد که در آن کتاب چنین وارد شده که نزد پدر خود و پدر شما میروم
پس عیسی آنجا معنی که دعوی با ایشان سخن گفت همگی پسران خدای باشند و غرض عیسی ازان سخن
نه آن بود که شما فهمیده اید بلکه مطلب او این بود که نزد آدم و نوح عم میروم که پدران من و شما
اند ترسایان ملزم شده گفتند فکری بکنیم پس دهریان و ثنویان و مشرکان عرب را به دلایل
چنانچه در اول سوره انعام و در سوره اخلاص انشاء الله تعالی گفته خواهد شد الزام داد و
روز نگذشته بود که از هر طایفه پنج نفر بخدمت آنحضرت آمده ایمان آوردند پس حق تعالی جهة
رد بر طایفه دهری و ثنوی اول سوره انعام و جهة رد بر مشرکان عرب انزل و سوره اخلاص را نازل
فرمود و پیغمبر صم معنی ایاک نعبد را چنانچه در سوره فاتحه گفته شد بیان فرمود و جهة رد بر یهود
و ترسا این دو آیه را حق تعالی فرستاد چنانچه میفرماید که وقالوا و گفتند یهودان و ترسایان که
لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری هرگز داخل نمیشود
بهشت مگر کسی که بوده باشد یهودی و ترسایان گفتند که داخل نمیشود بهشت مگر کسی که ترسا
باشد و دهری و غیر ایشان نیز گفتند آنچه مذکور شد و هر یک گفتند که هر کس مخالفت ما کند
گمراه است پس حق تعالی میفرماید که ای محمد تلک امانیهم اینها آرزوهای ایشانست که بیدلیل
آرزو میکنند قل هاتوا برهانکم بگو که بیارید دلیل خود را بر دعوی که میکنید ان
کنتم صادقین ۵ اگر بوده باشید شما راستگویان چنانچه محمد دلیلهای خود را که شما
شنیدید آورده پس چون خدای سبحانه علم صدق و ایمان را به دلیل متعلق ساخته این آیه دلیلست
آنکه بحث کردن به دلیل حق جایز باشد و بیدلیل و به دلیل باطل روا نبود بلی من اسلم بلکه کسی
اسلام آورد و مطیع و خالص کند وجهه روی خود را یعنی خود را یا قصد خود را لله از برای خدا
چنانچه کردند آنانکه دلیلهای پیغمبر صم را شنیده ایمان آوردند و هو محسن و او نیکوکار باشد
در کار دین که از برای خدای میکند فله اجره عند ربه پس مر او راست ثواب او در نزد

صاحب و آمرزیده و نعمت و رزق دهند او را و نه جزا و لا خوف علیهم و نیست بیمی مر ایشان
دران هنگام که میترسند کافران چون می بینند عذاب را ولا هم یحزنون و نه
ایشان اندوهگین میشوند و در وقت مردن چرا که دران وقت بشارت میدهند ایشانرا
ببهشت و عبارت فلهم اجرهم تا آخر آیه در همین سوره گذشت قومی از یهود و قومی از ترسایان
نزد پیغمبر صم آمده گفتند که ای محمد حکم کن میان ما فرمود که حکایت خود را بگویید هر کدام گفتند
که ما مؤمنیم و آن دیگر بیدین فرمود که شما همگی بر باطل و فاسقید هر کدام گفتند که چگونه
کافر باشیم که کتاب خدای در میان ماست و تلاوت میکنیم یهود توریة و ترسایان انجیل را
نام بردند فرمود که شما مخالفت کتاب خدای میکنید اگر عمل بآن دو کتاب میکردید یکدیگر را
بدلیل کافر نمی گفتید و یهود گفت که حاضر کنید که بسبب مخالفت امر کتاب خدای برسد بشما
آنچه به پیشینیان شما که آیه فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم در شان ایشان نازل
شده رسید و آن قصه در تفسیر آیه مذکوره در همین سوره گفته شد پس حق تعالی میفرماید
که وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء و گفتند یهود که نیستند
ترسایان بر چیزی از دین بلکه دین ایشان باطل و کفر است وقالت النصاری
لیست الیهود علی شیء و گفتند ترسایان که نیستند یهود بر چیزی از دین بلکه دین
ایشان باطل و کفر است و هر یک گفتند که ما تلاوت کتاب خدای میکنیم یهود توریة را و
ترسایان انجیل را نام بردند پس حق تعالی میفرماید که وهم و ایشان یعنی هر یکی از یهود و
ترسایان یتلون الکتاب میخوانند کتاب خدا را و تفکر دران نمیکنند تا عمل بآنچه
در آنست کنند و از گمراهی خلاص شوند کذلک قال الذین لا یعلمون همچنان
گفتند آنانکه نمیدانند حق را و تفکر دران نمیکنند چنانچه خدای فرموده و با یکدیگر از روی خلاف
سخن میگویند مثل قولهم مثل گفتن ایشان یعنی چنانچه یهود و ترسایان یعنی بعضی
گفتند و هر طایفه آن دیگر را کافر نامیدند فالله یحکم بینهم پس خدای حکم میکند میان
ایشان یعنی بیان گمراهی و فسق ایشان میکند و هر یک را از ایشان بقدر استحقاق جزا میدهد
یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون روز قیامت در چیزی که در آن بودند
که بودند در آن چیز اختلاف میکردند در دنیا این آیه در شان قریش نازل شده که منع کرده

پیغمبر

پیغمبر صم را از داخل شدن بمکه مکه چون پیغمبر صم در مکه مبعوث شد و اظهار پیغمبری کرد قریش
با وی بدی و سعی در خراب کردن مسجدهای صحابه که در اطراف کعبه بود مینمودند و اذیت
بآنحضرت و اصحاب او میرسانیدند و پیغمبر صم ملجأ شد که از مکه بمدینه هجرت کند چون
از مکه بیرون آمد وحی رسید که زود باشد که ترا بمکه بظفر و سلامت و قدرت و غلبه بر
گردانیم چنانچه حق تعالی در سوره قصص میفرماید که ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد
پیغمبر صم آن وحی را باصحاب خبر داد و اهل مکه شنیده مسخر کردند حق تعالی فرمود که زود باشد
که ترا بمکه خدای تعالی ای محمد ظفر دهد بر ایشان و مشرکان داخل شدن کعبه ممنوع شوند مگر
اندوی پس چون فتح مکه شد آنحضرت عتاب بن اسید را حاکم مکه کرد و بعد از آن دو آیه سوره
براءة که نازل شد و مشتمل بران بود که قرب مکه بر مشرکان حرام است ابابکر و بعد از آن از وی
گرفته با علی ع فرستاد تا بر مشرکان بخواند و ایشان از دخول حرم بعد از آن سال مایوس شدند
و قدرت بر اظهار خلاف و بدی کردن نداشتند چنانچه حق تعالی میفرماید که ومن
اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها و کیست ظالم تر از کسی که منع
کند مسجدهای خدا را که ذکر کرده شود در آنها و در مسجدهای مؤمنان در مکه چون که منع
کردند ایشانرا از بندگی کردن در آن مسجدها و ملجا ساختند پیغمبر خدا را به بیرون رفتن
از مکه اسمه نام او یعنی نام خدای وسعی فی خرابها و سعی کنند در خرابی آنها
یعنی آن مسجدها تا در آنها طاعت خدای نکنند اولئک ما کان لهم ان یدخلوها
آنجماعت نیست ایشانرا که داخل شوند بآنها یعنی بآن مسجدها در حرم الا خائفین
مگر آنکه ترسان باشند و از عذاب و حکم خدای بر ایشان که بحالت کفر با سلحه داخل آن مسجدها
نشوند لهم از برای ایشانست یعنی برای مشرکانست فی الدنیا خزی در دنیا مذلتی و آن
اخراج ایشانست و در آخرت عذاب عظیم و مثل اخراج آیه دیگر در سوره گذشت و آن اینست که
فما جزاء من یفعل ذلک الا خزی فی الحیوة الدنیا این آیه نازل شده است در شان محمد و امم
و در باب نماز سنتی در سفر و کسی که حیران باشد و نتواند که قبله را مشخص کند و نیز بسبب نزول
این آیه آن بود که مدت سیزده سال که پیغمبر صم در مکه بود مامور بود که در زمان اگر ممکن باشد
روی به بیت المقدس کند و کعبه در میان باشد و اگر ممکن نباشد روی به بیت المقدس کند هر قسم

واقع شود وچون بمدینه هجرت فرمود هفده ماه روی از کعبه گردانید و روی به بیت المقدس
نماز کرد یهودان گفتند که نمیدانیم که چگونه محمد روی بقبلهٔ ما میکند و نماز خود را میکند از
این سخن بر آن حضرت گران آمد چون جبرئیل نازل شد گفت دوست میدارم که حق تعالی
قبلهٔ کعبه قرار دهد جبرئیل گفت دعا کن که خدای تو دعای تو قبول میکند چون دعا تمام شد جبرئیل در
ساعت برگشت این کرد دیدن قبله را آورد که قد نری تقلب وجهک فی السماء چنانچه در این سوره
انشاء الله تعالی ذکر آن خواهد شد پس یهودان گفتند که ای محمد چهارده سال با این قبله نماز کردی و حالا
ترک آن کردی آن حق بود و باطل را گرفتی یا باطل بود و آن را داشتی جواب داد که آن حق بود و این نیز حق است
و خدای بهر طرف که مصلحت شما باشد امر میکند که روی کنید شما که ترک کار روز شنبه کردید و در روزهای
دیگر قرار دادید باز بر عکس کردید ترک حق کرده باطل را گرفتید یا بر عکس باطل را ترک کرده حق را
گرفتید باز که باطل کرده باطل را گرفتید هر آنچه جواب شما باشد جواب منست گفتند آن هر دو
حق بود آنحضرت فرمود که این هر دو نیز هر یکی در وقت خود حق بوده و همه گفتند پس خدای
چیزی که ظاهر نبود ظاهر شد که تغییر داد فرمود که خدای بر عاقبتها و مصلحتها دانا و قادر است
و او را غلط نیست و رای حادث نمیشود بلکه بنا بر مصلحت بندگان تغییرات میدهد چنانچه مرض
میدهد بعد از صحت و بر عکس و می‌آرد شب بعد از روز و بر عکس و زمستان بعد از تابستان و بر عکس
و زنده میکند و میمیراند و خدا چون طبیب است و بندگان بیمارانند و مصلحت بیمار در آنست
که طبیب کند پس کار رجوع بخدای کنید تا با حجت فایض شوید پس حق تعالی این آیه را فرستاده
میفرماید که وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا و خدا راست مشرق و مغرب پس کجا
یعنی بهر جهت که تُوَلُّوا رو میکنید بامر حق فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس آنجا روی خداست که
قصد خدای و آن روی ثواب است و در آن جهت میکنید و خدا را روی نمی‌باشد و هرگاه شعله را روی
نباشد و از هر طرف رو باشد خدا که خالق وی است چگونه روی نسبت توان داد بلکه روی
خدای محمد و آل پاک او است که بوسیلهٔ ایشان روی بخدای و دین و معرفت خدای میتوان
کرد و بنا بر این آیه روی بغیر کعبه میتوان نمود در نمازهای سنتی در سفر و در سجده آیهای سجده
و در نماز واجبی نیز از برای کسی که حیران باشد و قبله را نتواند یافت و یا جهت مانعی از جا روا
نتواند آمد در سفر یا در کشتی باشد یا جهت توجه قبله کند به شرط خود إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ

علیم

عَلِيمٌ بتحقیق که خدای وسعت دهنده است دانا مشرکان قریش و عرب میگفتند که فرشتگان دختران
خدایند و یهودان میگفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان میگفتند که عیسی پسر خداست و گبران
میگفتند که آفتاب و ماه و ستارگان فرزندان خدایند پس حق تعالی میفرماید که وَقَالُوا اتَّخَذَ
اللّٰهُ وَلَدًا و گفتند که گرفته است خدای فرزند و دلایل بر بطلان قول یهود و ترسا در باب آنکه می
گفتند که عزیر پسر خدایند در این سوره در آیه وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا گفته شد
و در بنی اسرائیل در آیه افاصفٰکم ربکم بالبنین انشاء الله تعالی گفته خواهد شد که او را فرزند باشد محتاج
بتطهیر بصلی خواهد بود و در سوره اخلاص گفته خواهد شد که او را فرزند نیست که وارث ملک او و در
عزت شریک او باشد چه فرزند باید مشابه پدر باشد و خدای بی شبه است و او را فرزند نیست این
معنی که چیزی از او بیرون نمی‌آید چنانچه از مخلوق بیرون می‌آید خواه کثیف مثل فرزند و غیر آن
از چیزهای کثیف خواه لطیف مثل نفس و سنه و خواب و آنچه بخاطر میگذرد و اندوه و شادی و خنده
و گریه و بیم و امید و رغبت و ملالت و گرسنگی و سیری و پیش از این درختهای میوه‌های خوب فی مبدا
و بنی آدم از درختها منفعت می‌یافتند چون مردم تا جز این سخن عظیم گفتند و نسبت فرزند بخدای
دادند و شرک آوردند نزدیک بود که آسمان و زمین شق شوند و کوهها بیفتند در آن وقت زمین
و درختان از ترس عذاب بر زمین خار بیرون آورد و نصف میوه‌ها و منفعت درختان برطرف شد
سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ پاکست و یعنی خدای از آنچه مشرکان گویند بلکه او راست یعنی خدا راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ هر چیزی که در آسمانها و زمین است همگی او را یعنی خدا را
قَانِتُونَ اطاعت و خشوع و دعا کنندگانند بَدِيعُ احداث کننده یعنی اختراع کننده نه از
چیزی چه حق تعالی همه چیزها را بعلم خود احداث کرد بی آنکه مثالی از آنها پیشتر بوده باشد پس احداث آسمانها
و زمین کرد و محال آنکه پیش از آن آسمانها و زمینها نبود و عرش بر روی آب بود السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَإِذَا قَضَىٰ آسمانها و زمین است و هرگاه بجا آرد یعنی خواهد أَمْرًا امری را یعنی چیزی را که پیش از آن در علم
او بود فَإِنَّمَا يَقُولُ پس بدرستی که میگوید بی لفظ و سخن گفتن بلب و دهن و زبان و تردد
نفس و قصد و مباشر چیزها شدن و بی فکر و قصد و رویت و چگونگی چنانچه او را چگونگی نیست بلکه
بحکمت تامه و قدرت قاهره بامری که تند تر از چشم بر هم زدن است و با اختراع و بمحض اراده گان نیز
عین فعل او و بیان از خلق شئی است چه اراده خلق فکر و رویت ایشانست و بعد از آن بفعل می‌آرند

حمس

وعیسی

چیزها را بی گفتن و اراده او همان کردن است و کردن او اراده او و گفتن او است له کن یعنی
که اراده شدن آن کرده که کن بشو و این کلمه ایست مشتمل بر دو حرف که گفتن آن مخصوص او است عز اسمه خداست
فیکون پس میشود آنچه باراده او چنانچه خواسته است و وقتی که اراده کرده که بگوید بشو و شأن او
آن است و لا آن است که چیزی که او اراده کند نشود یا چیزی که اراده نکرده بشود پس خدای آدم را از گل و گل را
از کف و کف را از موج و موج را از دریا و دریا را از ظلمت و ظلمت را از نور و نور را از حرف و حرف را از آیه و آیه را
از صورت و صورت را از یاقوت و یاقوت را از کن و کن را از چیزی آفرید و قال الذین لا
یعلمون و گفتند آنانکه نمیدانستند حق را لولا یکلمنا الله او تأتینا آیة کذلک
قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد
بینا الآیات لقوم یوقنون چرا نمیگوید سخن با ما خدای یا نمی آید بما آیتی همچنانچه
گفتند آنانکه پیش از ایشان بوده اند مثل گفتن ایشان متشابه شده دلهای ایشان بتحقیق که بیان کردیم
ما نشانها از برای قومی که شک نمی آرند انا ارسلناک بالحق بتحقیق که ما فرستادیم ترا بحق
تا که را بشیرا بشارت دهنده بچیزی که آرزو میکنند یعنی بهشت کسی که اطاعت خدای و
محمد و آل محمد کنند و نذیرا و ترساننده از چیزی که میترسند یعنی دوزخ کسی که عصیان خدا و محمد و آل محمد
ولا تسئل عن اصحاب الجحیم و پرسیده نمیشوی تو از صاحبان یعنی اهل الجحیم دوزخ یعنی آنچه
ایشان کرده اند از تغییر که چرا کرده اند ولن ترضی عنک الیهود ولا النصاری
حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و هرگز راضی نمیشوند از تو
یهود و ترسایان تا آنکه پیروی کنی ملت ایشان را بگوی ای محمد که بتحقیق که هدایت خدای آنست هدی
یعنی هدایت خداست ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من
العلم ما لک من الله من ولی و اگر پیروی کنی خواهشهای ایشان را بعد از آنچه
که آمده است ترا از علم نباشد ترا از خدای دوستی که متولی و مباشر مصلحتهای تو باشد ولا نصیر

عشر ۳۰

و نه یاری کننده که دفع کند از تو مکروه را و مثل آخر این آیه در همین سوره مذکور شد این آیه در شأن
ائمه ع نازل شده بتحقیق که الذین آتیناهم آنجماعت که دادیم ما بایشان و مراد ائمه ع اند
الکتاب کتاب یعنی قرآن مجید یتلونه حق تلاوته میخوانند او را بحق خواندن آن و حق
تلاوت آنست که در جای ذکر بهشت و دوزخ بشود بایستند و طلب بهشت کنند و پناه بخدای برند

از آتش دوزخ اولئک یؤمنون به ومن یکفر به فاولئک جماعت
ایمان می آرند بکتاب و کسی که کفر میورزد بکتاب پس آنانکه کفر میورزند بکتاب هم الخاسرون
ایشان زیانکارانند و معنی آخر این ایشان زیانکارانند و معنی آخر این آیه در همین سوره مذکور
شد یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم
علی العالمین ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت مرا آنچنان نعمتی که انعام کردم بر شما و آنکه
من زیادتی دادم شما را بر عالمیان و معنی این آیه در این سوره مذکور شد واتقوا یوما لا تجزی
نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة
ولا هم ینصرون و بپرهیزید از روزی که جزا نمیدهد کسی از کسی چیزی را و قبول کرده نمیشود
از او فدا و نفع نمیکند او را شفاعتی و نه ایشان یاری داده میشوند و معنی مثل این آیه نیز در این
سوره مذکور شد این آیه در شأن محمد و علی و سایر ائمه ع و در شأن ابی بکر و عمر و عثمان و امثال
ایشان نازل شده پس حق تعالی میفرماید که واذ ابتلی ابراهیم ربه و آنگاه که امتحان کرد
ابرهیم را صاحب او که پرورنده و نعمت روزی دهنده او بکلمات بکلمه چند و آن خواب
بود که ابرهیم دید در باب ذبح کردن فرزند خود دید چنانچه در جای خود انشاء الله تعالی گفته خواهد شد
یا کلمه چند بود که آدم ع گفت و آن این بود که یا رب بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا قبول
کن و توبه او قبول شد چنانچه در این سوره مذکور شد و این عبارت دال بر آیه دلیلست بر آنکه افعال
بنده بجبر و تفویض نیست بلکه امری میان هر دو است یعنی باستطاعتی است که خدای بنده را
مالک آن ساخته از برای متابعت امر او و اجتناب از گناهان پس بنده مالک آن استطاعت نه با
خدای و نه بی خدای بلکه بخدائی که غیر آن بنده را مالک آن استطاعت کرده پس اگر آن بنده مالک آن
باشد آن از عطای خدا خواهد بود و اگر مالک آن نباشد از بلای خدای یعنی امتحان و آزمون
خواهد بود پس حول یعنی گردیدن از معصیت نیست الا بعصمت و محافظت خدای و قوت بر طاعت
نیست الا بیاری و عون خدای پس گوئیم که عمل ایشان ابرهیم ع بکلمات یعنی بذبح فرزند بسبب آن
بود که مالک استطاعت و عون خدای بود بذبح از جهت ابتلا که خدای میخواست که او را بیازماید فا
پس تمام کرد آن کلمات را ابرهیم بنابر معنی اول یعنی که عزم کشتن فرزند و تسلیم امر خدای کرد یا
تمام کرد آن کلمات را خدای بنابر معنی دوم یعنی که تمام کرد بمحمد و علی و ائمه که از ذریه علی اند تا صاحب

لامرم پس در اجر و جزای ابرهیم چونکه تسلیم از خدای کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که قال
انی جاعلک للناس اماما گفت خدای که بتحقیق که من کرده ایندهام ترا از برای مردم
امامی که اقتدا باو کنند در آنچه کوید و کند و تدبیر امور امت نماید و امر امامت تمام کننده [illegible]
و پیغمبر چون از دنیا رفت تا علی را بر خلق امام کرد و امامت ایشان و اولاد است که مردم آن را بعقل خود
توانند رسید یا امامی باختیار خود تعیین توانند کرد و امامت منزلهٔ انبیا و میراث اوصیا و
خلافت خدا و رسول خدا و جای علی و میراث امام حسن و امام حسین عم و زمام دین و نظام مسلمین
و صلاح دنیا و عز مؤمنین و خشم منافقین و هلاک کافرین و اصل و فرع اسلام است با امامت تمامی
عبادات و توفیر غنیمت و تصدقات و اجرای حدها و حکمها و حفظ سرحدها و باو حلال میباشد
حلال و حرام و محافظت دین و دعوت بخدای و او مثل آفتاب است که آن در آسمان و عالم نور آن
روشن و دست و دیده از آن قاصر است و او مثل ماه تمام و چراغ و نور ستاره است که هدایت میکند
در تاریکیها و صحراها و دریاها و او آب خوش در تشنگیها و دلالت کننده بر هدایتها و نجات دهنده
از هلاکتها و راه نماینده در جمیع مهلکها و ابر بارنده و آسمان سایه فکن و زمین گسترده و چشم
روشن و انیس و پدر و مادر و برادر مهربان و کریزگاه خلق در بلیها و امین خدای و حجت حق در میان
مردم و پاک از گناهها و عیبها و مخصوص بفضل و برون کسب صاحب حلم و یگانهٔ عصر و بی مثل
و بی بدل و معدن تقدیر و پاکی و زهد و عبادت و مخصوص بدعای پیغمبر و از نسل فاطمه و پاک نسب
و بیمثل در حسب و از انبیا و اطاعت او واجب و ناصح خلق خدای او را توفیق و اختصاص بعلم
و پنهان داده علم او زیاده بر علم همه است و حق تعالی سینهٔ او را کشاده و علم بوی الهام کرده و در جواب
عاجز نشود معصوم و مؤید از خطا و لغزش بری و حجت و شاهد حق است بر خلق پس مردم بعقل
ناقص و رای کمراه کننده خود چنین کسی را چگونه اختیار توانند کرد یا کسی که اختیار کنند چگونه
اختیار توانند کرد یا کسی بدین صفتها توانند بود و حق تعالی ابرهیم را اول بمرتبهٔ بندگی داد پیش از آنکه مرتبهٔ
نبوت دهد و مرتبهٔ نبوت داد پیش از آنکه مرتبهٔ رسالت دهد و مرتبهٔ رسالت داد پیش از آنکه مرتبهٔ خلت
دهد و مرتبهٔ خلت داد پیش از آنکه مرتبهٔ امامت دهد چون همگی این رتبها را بوی عنایت کرد اطاعت
او واجب نمود فرمود که ترا امام کردم چون این بشارت بوی داد از بسکه امامت در نظر او عظیم نمود
گفت چنانچه حق تعالی میفرماید که قال گفت ابرهیم از غایت شادی بمرتبهٔ امامت و من ذریتی

و من ذریتی

و من ذریتی یعنی از نسل من نیز بکن مثل من امامها و مراد محمد و علی عم است قال لا ینال عهدی
گفت خدای که نمیرسد عهد من یعنی امامت من الظالمین بظالمان یعنی آنان که ظلم بخود یا بغیر
کنند و ظالم کافر و مشرک و ظالمین درین آیه بمعنی مشرکین بدلیل آیهٔ سورهٔ لقمان که ان الشرک لظلم
عظیم یعنی بعهد من امام ظالم و سفیه امام پرهیزکاران نمی باشد حق تعالی با ابرهیم گفت که بتو عهدی
نمیکنم که آن وفا نکنم یعنی بظالمان از نسل تو عهد یعنی امامت نمیدهم ابرهیم گفت کیست ظالم از ذریهٔ
من فرمود که آنکه عبادت بت کند گفت از نسل من ظالم بهم خواهد رسید فرمود که آری ابا بکر و عمر و
عثمان و تابعان ایشان ظالمان باشند در آن وقت یعنی چون ابرهیم دانست که عهد خدای یا امامت
ببت پرستان نمیرسد ابرهیم عم گفت و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام چنانچه در سورهٔ ابرهیم مذکور
خواهد شد پس مستحق جای پیغمبر صلعم نیست مگر کسی که در پاکی مثل وی باشد نه کسی که در وقتی از اوقات بعبادت
کفر بوی رسیده و دعوی جای آنحضرت نتواند کرد و کسی که اعانت او در گناه و ظلم کند عذر نداشته
باشد جهت آنکه خدای باین آیه حرام کرده است بر کسی که کفر باو رسیده که چیزی را که خدای بانبیا و اولیا
تفویض کرده بکودن کیرد پس این آیه امامت همه ظالمان را تا روز قیامت باطل کرد و امام جز معصوم
از قبایح نمیباشد و ظلم فعل قبیح میکند پس حق تعالی مکرم ساخت ابرهیم را باینکه امامت در ذریهٔ او داد
بشرط پاکی و عصمت که آنرا انبیاء یکی بکی میراث میبردند تا نوبت این ابرهیم عم منتهی شد بمحمد و علی که هرگز عبادت
بت نکرده اند پس محمد را خدای پیغمبر کرد و محمد علی را بامر حق چنانچه خدای فرموده امام کرد و بعد از آن
امامت باولاد علی بشرط پاکی و صفوت رسید و آن تا روز قیامت با ایشان است پس کسی که نمیدهند
منافقان رضا دهان و کفار را برابر داد باین کار کار عظیم کرده باشد چه خدای در کتاب خود بیان
کرده است فرق میان محق و مبطل و طاهر و نجس و مؤمن و کافر و در سورهٔ هود فرموده که و یتلوه
شاهد منه درین سوره در آیه و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة و آیهای متصل بان
و در آیه و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و آیهای متصل بان گفتیم که چون فرشتگان گفتند که آیا
خلق میکنی در زمین کسی که فساد کند و دانستند که خطا کرده اند پناه بعرش بردند و بعد از آنکه خدای
از ایشان راضی شد امر کرد ساختن خانه و آن ضراح است در آسمان چهارم یا ششم یا بیت المعمور است
در آسمان اول یا چهارم یا هفتم در برابر ضراح که بجای تو بره و حجر و اسم باشد از برای آسمانیان
فرمود که فرشتگان طواف آن کنند و عرش را واگذارند پس هفت سال آن طواف کردند و در توبه

ایشان را قبول کرده و از جهت طواف هفت شوط شد پس خدای تعالی خواست که عبادت او کنند در
زمین نیز بدان طریق پس چون آدم خطا کرد کعبه را خلق کرد در برابر بیت المعمور که جای توبه و پاک
شدن از گناه و محل عفو و امن باشد از برای گناهکاران فرزندان آدم هم که پناه بدان برند چنانچه
فرشتگان پناه بعرش برده بودند و حق تعالی آدم را از بهشت بمکه فرستاد و فرمود تا آن طواف و حج کند و
مناسک بجای آورد تا خدای ویرا بیامرزد و بیامرزد فرزندان گناهکار او را نیز که پناه بکعبه برند پس
حق تعالی در این آیه میفرماید که وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ آنگاه که گردانیدیم ما خانه را در برابر بیت
المعمور یعنی کعبه را قبل حجی بود که در بیست و پنجم ذیقعده بر زمین گذاشته شد مَثَابَةً مرجع و محل
عفو بعد از متفرق شدن لِلنَّاسِ وَأَمْنًا از برای مردم و امن یعنی جای امن چنانچه بیت المعمور جای
امن کرده شد از برای فرشتگان و مراد از امن بودن آن دانسته که کسی اراده آنجا کند ایمن باشد در
آنجا و در راه تا بخانه خود باز گردد چه اکثر اوقات خلاف آن مشاهده می شود بلکه مراد اینست که کسی که
حلال بود از کعبه و داخل مسجد الحرام و خانه خدا شود و بر حقیت محمد و آل او اعتقاد داشته مؤمن
و دوستدار ایشان باشد از غضب خدای در دنیا و از عذاب دوزخ در آخرت ایمن خواهد بود و خدای
او را بیامرزد و گناهان او را هرچه باشد مگر کسی که از امور دنیا و آخرت و از گناهان بیرون رود
کسی که متابعت صاحب الامر ع و با او بیعت کند ایمن باشد و کسی که گناهی در غیر حرم کند و پناه بآنجا برد
و درندگان و وحوش و طیور نیز ایمن باشند از رسیدن آزار تا بیرون آیند و کسی که گناهی در حرم کند
از او می غیر او در راه حرم باید گرفت چرا که رعایت حرمت حرم نکرده وَاتَّخِذُوا مِنْ
مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ و بگیرید از مقام ابرهیم و مقام ابرهیم سنگیست که چون ابرهیم از ساختن کعبه
فارغ شد چنانچه در آیه سیم انشاء الله تعالی گفته خواهد شد جهة او از بهشت آمد پس چون خدای تعالی
ابرهیم فرمود که جمیع مردم را بحج طلب چنانچه در سوره حج در آیه وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ ان شاء الله تعالی
گفته خواهد شد ابرهیم ع آن را برداشته در برابر کعبه متصل بکعبه پیش دیوار خانه خدا در برابر جائی که
الحال درانجاست گذاشت و آن جانب چپ عرش است و سبب آن بود که جای ابرهیم ع روز قیامت در جانب
چپ و جای محمد ص در جانب راست عرش خواهد بود پس بر بالای آن سنگ ایستاد و سنگ ازو بلند شد
و با واز بلند مردم را بحج طلبید و سنگ تا بنا آورده با هاوی سنگ فرو رفت و آن در جای خود بود تا زمان
جاهلیت و چون مردم بسیار شدند و بر آن هجوم میکردند و جای طواف گرفته میشد اهل جاهلیت آن را

برداشته در جائی که الحال هست گذاشتند و چون پیغمبر ص فتح مکه کرد آن را بجای اول که ابرهیم گذاشته
بود برد و در آنجا بود تا زمان حکومت عمر او بسبب معلوم کرد بعد از آنکه از مردمانی زمان جاهلیت
پرسید و شخصی که اندازه آن را بخاطر برداشته بود آورد بجائی که در زمان جاهلیت نقل کرده و امیر
المؤمنین ع در زمان خلافت نیز آنکه بنا داشت بردارد و بر کندن شوند نتوانست بجای اصلی برد مُصَلًّى
جای نماز پس واجب کرده دو رکعت نماز طواف واجب در عقب مقام ابرهیم کرده شود پس کسی که آن را فراموش
کند اگر در مکه باشد باید که نماز را اعاده کند و اگر بیرون رفته باشد برگشتن لازم نیست و کسی که ندانند
باید که اعاده کند اگرچه بعد از چند روز خبردار شود وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمودیم
إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ با برهیم و اسمعیل که پاک کنید خانه مرا یعنی شرک را
دور کنید از آنجا که چون ابرهیم خانه خدا را ساخت چنانچه در آیه سیم گفته خواهد شد مردم حج
کردند کعبه خدای را از اذیت نفس مشرکان شکر کرده و حق تعالی بوی وحی فرستاد که قرار کنید کرده در آخر زمان
نو می باکیزه کن شاخهای درخت خود را پاک یعنی مسواک کنند بیغمبر این آیه باید که کسی از مردم
داخل مکه و کعبه نشود مگر آنکه غسل بخود را از عرق و کثافت پاک کند و حق تعالی که خانه را بخود نسبت
داده خانه من گفته و حال آنکه او خانه نمی خواهد و مکان ندارد جهت آن بود که آن را از جمیع خانها برگزیده
چنانچه ابرهیم را خلیل من و روح را روح من گفته جهة آنکه ایشان از اقران برگزیده بودند و این نیز
دلیلست بر آنکه پیش از پیغمبر نیز حج بوده لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
از برای طواف کنندگان و مقیمان با اعتکاف دارندگان و رکوع کنندگان که سجده کنندگانند
این آیه در شان محمد و آل او و شیعیان ایشان و ابابکر و عمر و عثمان و منکران علی ع نازل شده میفرماید
که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و آنگاه که گفت ابرهیم چون که از ساختن کعبه و حج فارغ شد چنانچه در آیه بعد
ازین انشاء الله تعالی گفته خواهد شد رَبِّ ای صاحب آفریننده و نعمت روزی دهنده من اجْعَلْ
هَٰذَا بگردان اینجا را یا این شهر را بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن کننده و معنی این در آیه سابق گفته
شد و مراد ببلد حرام در قرآن ائمه اند چه ایشان بیان کنندگانند از جانب خدای و اصل آنند
وَارْزُقْ أَهْلَهُ و عطا کن اهل آن را یعنی این شهر را مِنَ الثَّمَرَاتِ یعنی از میوهای دلها
یعنی چنان کن که مردم ایشان را دوست دارند تا با ایشان رجوع کنند چون ابرهیم ع این دعا کرد قطعه زمینی
از ارم باذن خدای کنده شد با میوها که در وی بود روان شد و هفت مرتبه بگرد کعبه طواف کرده

درجای خود قرار گرفت و آن جهت ازمطاف کفتند یعنی طواف کنند و خدای متکفل رزق اهل
مکه است از سنگ و بالا و پایین و کوه و چون ابرهیم عم چنانچه در این سوره در آیه و اذ ابتلی ابرهیم
ربه بکلمات کفته شد جهت امامت از برای نسل خود دعا کرد عموما و حق تعالی در حق او فرموده کفت که
عهد امامت شامل ظالمان ذریه تو نمیشود در این مقام ابرهیم آنکه بنا دا عموما دعا کند و همان جواب
شنود خود دعا را تخصیص داده جهت مومنان دعا کرد چنانچه میفرماید که مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ
کسی که ایمان آورد از ایشان یعنی از اهل این شهر بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ بخدای و روز آخر یعنی قیامت
و مراد محمد و علی و باقی ائمه و دوستان و شیعیان ایشانست قَالَ کفت خدای در جواب ابرهیم
که فرموده کرای ابرهیم وَمَنْ كَفَرَ و کسی که کفر ورزد نیز رزق میدهم اورا فَأُمَتِّعُهُ پس تمتع
میدهم اورا یعنی بهره داری میدهم اورا قَلِيلاً اندکی در دنیا چون حق تعالی این کلمه فرموده ابرهیم
کفت یا رب ایشان کیانند فرموده آنانکه کفر با منهای من ورزیده اند ابا بکر و عمر و عثمان و منکران علی عم
اند و آنانکه پیروی او نکنند ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ بعد ازان مضطر میکنم و بعذاب
آتش دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای شدنی و رفتن است عذاب آتش وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ
الْقَوَاعِدَ و آنگاه که بلند کرد ابرهیم قواعد را یعنی پیهای یا جینهارا مِنَ الْبَيْتِ از خانه خدای
وَإِسْمَاعِيلُ در این سوره در آیه و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و پیهای متصل بآن و مثل از آیه
مذکوره در آیه و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة و پیهای متصل بآن کفتیم که پیهای کعبه
پیش از خلق آدم کذاشته شده بود و در زمان آدم پیهای آن بلند و ساخته و حجر الاسود نازل
و در کعبه نصب شد و آدم عم حج کرد و مناسک را بجای آورد و توبه او قبول شد پس کعبه اول خیمه بیت
که خدای از آسمان فرستاد و آدم آنرا ساخت و اساس کذاشت و جامه که از موی بافته شده بود
بآن پوشانید و حج کردند آدم و نوح عم و تبع پادشاه یمن بعد از آدم پوست بکعبه پوشانید این امت
نوح فسق ورزیدند و اساس کعبه کنده و مندرس و حجر الاسود بکوه ابو قبیس امانت سپرده شده و
پیهای آن که از زمین هفتم تا این زمین است برجای ماند و آن پیها در طوفان نوح غرق نشد
وجهه آن کعبه را بیت العتیق کفتند یعنی آزاد کشته از غرق پس چون ابرهیم عم را چنانچه انشاء الله
تعالی در جای خود کفته خواهد شد با آتش انداختند در صحرای شام در حبرون منزل کرفت و چون
اسمعیل عم از هاجر متولد شد ساره چون فرزند نداشت غمناک کشته ابرهیم عم را در باب هاجر

ازار

ازار میداد و ساره از اولاد پیغمبران بود و ابرهیم عم اورا باین شرط خواسته بود که مخالفت او مراد
نکند و آنچه موافق خواهش باشد پس ابرهیم عم بخدای شکوه و حق تعالی امر کرد که اسمعیل و هاجر را بحرم
خدای برد و جبرئیل عم براق را آورده ایشانرا بران یا بر خری سوار کرده و با ساره عهد کرد که فرود
نیامده باز کردد و قدری خرما و آبی برداشته ایشانرا بمکه برد و در جای حجر کذاشت و کعبه
آن وقت تل سرخی بود از ریک و مکه درخت آشیان بود و در حوالی آنجا قوم عمالقه بودند چون
فرود آمدند هاجر بخیمه که داشت بر درختی که در آن مکان بود انداخته سایه کرد چون برکردید
هاجر کفت مارا در جائی که مونسی و آبی و زراعتی نیست بکذار میکذاری کفت بصاحب این بنا
چون ابرهیم بکوه کدا کرد نزدیک طوی است رسید بجانب ایشان باز پس نکریست و دعا کرد که ربنا
انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع چنانچه در جای خود انشاء الله تعالی کفته خواهد شد
چون آبی که داشتند تمام روز بلند شد اسمعیل عم تشنه شد و در وحشتی در میانه صفا و مروه
بود هاجر بانجا رفته بالای صفا بر آمده و فریاد کرد که آیا درین صحرا انیسی هست جوابی نشنید
و در میان دره خاک درخشیده کمان آب کرد بپایین آمده دوید و از آنجا تا بمروه رسید همانا
دستور فریاد وار درخشیدن خاک کمان آب کرد بجانب صفا برکشته آب نیافت و هفت
مرتبه بدینکونه بصفا و مروه تردد کرد و حق تعالی ازان جهت سعی صفا و مروه را واجب فرموده و مرتبه
هفتم از مروه نکاه باسمعیل کرده دید که پاشنه پا بر زمین مالیده آب بهم رسیده نزد وی رفته
ریک برد و آب جمع کرد و مانع جریان آن شد و ازان جهت آنرا زمزم کفتند که بسته شد و اکر چنان
نمیکرد آن آب روان میبود مرغان آب دیده بران کرد آمدند و مردم از جهت بنی ایادی از مکه عبور
میکردند فلان زمین را آنجا کذشتند جمعیت مرغان دیده بکمان آب نزد ایشان رفته آب کرفتند
و خوردنی باشان دادند و بعد ازان مردم از انجا آغاز تردد کرده آب میکرفتند و خوردنی
میدادند و نیز قبیله از جرهم که از قبیلهای یمن است در ذی المجاز و عرفات میبودند باثر
مرغان و وحوش و کمان آب بانجا رفته ایشانرا دیده ابهم رسیدن آب تعجب کردند و از احوال
ایشان سوال کرده هاجر بیان قصه خود نمود رخصت خواستند که نزدیک با ایشان فرود آیند
چون دو نوبت ابرهیم عم نزد هاجر و اسمعیل آمد هاجر استدعای قبیله جرهم را عرض نمود آن
حضرت رخصت داده کفت قوم خیمهای خود را نزدیک ایشان زده هاجر و اسمعیل با ایشان انس
کرفتند مرتبه سیم ابرهیم عم نزد ایشان آمد کثرت مردم دیده خوشحال شد و هر کس از قبیله جرهم

یکی گوسفند بود و گوسفند با ایشان داده معاش کرد ایشان شد و اصل مال اسمعیل هفت بز ماده
بود که با او داده بودند پس بزرگ شد و بعربی سخن گفت و تیر انداختن آموخت و چون اسمعیل
ع بالغ شد حق تعالی با برهیم ع فرمود که با اسمعیل ع حج کند و هر دو بر شتر سرخی سوار شدند حج
کردند و جبرئیل ع بتعلیم ایشان آمد چون بحرم رسیدند پیش از آنکه داخل شوند فرود آمدند
غسل کردند و احرام بستند و تلبیه گفتند و بر صفا رسیدند فرود آمدند و روی بکعبه کرده
تکبیر و تهلیل و تمجید و ثنای خدای گفتند و بحجر الاسود رفته او را در بر گرفتند و هفت
مرتبه بر گرد کعبه گردیدند و دو رکعت نماز در جای مقام ابرهیم گزاردند و چون جمیع مناسک بتعلیم
جبرئیل ع بجای آوردند ابرهیم با مکه بازگشت و اسمعیل و هاجر بماندند و هاجر فوت شد و اسمعیل
او را در حجر دفن کرد و بر دور آن از سنگ دیوار کشید تا قبر هاجر پامال نشود و جهت آن آنجا را حجر
گفتند اسمعیل تنها بماند و سالها بگذشت حق تعالی با برهیم امر کرد که حج کند و خانه کعبه را بنا کند و عربها
در آن وقت حج میکردند و کعبه خراب بود اما بنیادهای آن پیدا بود پس چون مردم از حج برگشتند اسمعیل
سنگ جمع کرده بنیان کعبه بیخت چون حق تعالی با برهیم در ساختن خانه کعبه امر کرد آنگاه جبرئیل
بر جای خانه خطی کشید پس وی باد که از بهشت آمده و آن یک سنگ سرخ بود گشاده بوحی حق تعالی
برای آن نهادند و الله تعالی سکینه را از بهشت با برهیم فرستاد و آن بادیست که از بهشت بیرون می‌آید
و صورتی مثل روی آدمی دارد و با پیغمبران می‌باشد آن هر طرف که میرفت اساس بنا میگذاشتند و ابرهیم
بنا مینمود و اسمعیل سنگ میکشید بروایتی حق تعالی چهار فرشته فرستاد که سنگ جمع میکردند و ابرهیم
و اسمعیل بنا مینمودند و فرشتگان مصالح میدادند و هر روز بقدر یک چینه میساختند تا بجای حجر
الاسود رسیدند ابو قبیس کوه گفت ای ابرهیم از من امانتی است ابرهیم و اسمعیل بوحی حق حجر الاسود
از آن کوه بیرون آورده بجای خود گذاشتند و خانه بی سقف تمام کردند و بلندی نه گز و عرض پیشش
دو گز و بلندی نه گز یا دوازده گز شرعی و دو در داشت که از یکی داخل میشدند و از یکی بیرون
میرفتند و آستانها را هم بر زمین قرار دادند و چون ابرهیم ع در ساختن کعبه تسبیحات اربع
میگفت مربع ساخته شد یا جهة آنکه در برابر بیت المعمور است و از اینها مربع بود و کعبه عریان بود
و ابرهیم آنرا با برگ و علف جامه میپوشانید و چون خانه تمام شد ابرهیم بر رکنی نشست و مردم را ببانگ
بلند بحج طلبید چنانچه در سوره حج در آیه و اذن فی الناس بالحج گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و چنانچه
در آیه اول نیز گفته شد چون از ساختن کعبه فارغ شدند حج کردند و جبرئیل ع در هشتم ذی حجه

نازل شد و بود که آب برداشتند که در منی و عرفات آب نبود و از آن جهت آن روز را روز ترویه گفتند
یعنی سیراب شدن آنگاه بمنی رفته شب خوابیدند و چون مناسک حج را بجای آوردند ابرهیم دعا کرد که رب
اجعل هذا بلدا آمنا چنانچه در آیه سابقه گفته شد پس ابرهیم بازگشت و اسمعیل بماند چون مردم آمدند
اسمعیل زنی را از قبیله جرهم که شوهر داشت دید پس حسن او وی را خوش آمد و دعا کرد که حق تعالی او را نصیب
وی کند و حق تعالی شوهر او را بمیرانید و او بعزت شوهر در مکه بماند و خدای اندوه از دل او
بیرون کرد و اسمعیل او را خواستگاری نمود و ابرهیم چون بحج رفت او را دید و اسمعیل ع بطایف رفته
بود که از وی قربانی را از احوال ایشان پرسید خوشی احوال و خوبی دین و حال و نسب خود را گفت ابرهیم
گفت بگو با اسمعیل بو شتر با و سیرم و بازگشت چون اسمعیل مراجعت نمود و کتابت پیدا را خواند او را
خبر داد که آمرد پیر که مشابه بمن بود ابرهیم بوده آن زن از هر چه تقصیر خدمت تاسف خورد
و آن زن عاقله بود گفت چه شود اگر پرده ها بر درهای کعبه بیاویزی اسمعیل گفت خوبست پس دو پرده
ساخته بر درها آویختند و ایشان را از آن خوش آمد باز گفت چه شود که جامه از برای کعبه بوافی
که بر آن بپوشانی که این سنگها خوش آیند نیست و حضرت بقبیله خود پیغام بسیار فرستاد که برسیده
و مردم زنان در رشتن بیکدیگر از آن روز یاری می جستند بیعت میبافتند هر شقه که تمام
میشد بر کعبه میدوختند تا موسم حج شد و یکطرف کعبه را تمام در کشاده ماند آنرا ببرگ و علف پوشانیدند
و عربان بدستور معهود آمدند آنرا دیدند و ایشان را خوش آمد هر یک از نذر و غیر آن هدیه دادند و هدی
از آن روز واجب شد و مال بسیار از آن بهم رسانیدند و جامه کعبه را تمام کردند و اسمعیل ع ستونها
از چوب مثل ستونها که الحال هست در میان خانه کعبه گذاشته بچوبها سقف پوشانید و گل مالید
سال دیگر عربان آمدند چون چنان دیدند هدیه را زیادتر دادند و سال دیگر چندان مال جمع شد که اسمعیل
نمیدانست که آنرا چکند وحی رسید که شتران هدیه را بکشند و بحاجیان بخورانند چون ابرهیم بیامد
اسمعیل از کمی آب شکوه کرد حق تعالی با برهیم فرستاد که چاهی بکنند که حاجیان از آن آب خورند جبرئیل
نازل شد چاه زمزم را کندند تا آب ظاهر شد بعد از آن بابرهیم گفت که بچاه در رفته بچهار گوشه آن
ضربی بزن و بسم الله گو چنان کرد و از چهار طرف چهار چشمه جوشید جبرئیل گفت از آن بخور و دعا
کن که خدای آنرا جهت فرزندان اسمعیل مقرر فرموده آنگاه ابراهیم بازگشت و اسمعیل تا بیرون
حرم مشایعت و مراجعت نمود و اسمعیل را از آن زن فرزندی شد که از و نسل نماند و بعد از آن زن
چهار زن خواست و از هر یک او را چهار پسر شد و بعد از فوت هاجر بنا نقبله جرهم خویش نظام

اوز علی را عماده بود او را طلاق داد و زن دیگر نایید بعد از آن سیده دختر حارث بن مضاض را
خواست و او زایید و از زنان و زنی بود از عمالقه سامه نام و ابرهیم ع هر روز بطی الارض از حرم
بمکه آمدی و روزی شوق دیدن اسمعیل ع بر وی غالب شد بر الاغی سوار شد و ساره عهد کرفت که فرود
نیاید و باز کردد و چون بانجا رسید هاجر خود فوت شده بود آن زن را دید و از شوهر و چکونکی
حالشان پرسید برفتن اسمعیل بشکار و تنکی حالشان خبر داد و تکلیف دخول خانه نکرد ابرهیم ع
کفت که بشوهر خود بکوی که استانه در خانه را تغییر دهد و باز کشت چون اسمعیل بیامد بوی بید شنید
و خبر پرسید زن آنچه کذشته بود باز کفت اسمعیل وی را طلاق داده زن دیکر خواست ابرهیم ع بار دوم
بهمان عهد بدیدن اسمعیل ع رفت او را ندید و از زن احوال شوهر و چکونکی حال پرسید دعا کرده کفت
که بشکار رفته و حال ما بصلاح و خیر و خوب است فرود آی تا اسمعیل بیاید راضی نشد کفت پس کذا بکوی
سرت را بشویم و سنکی نیز آورده پای مبارک بر آن کذاشت و نصف سر یکپای آنحضرت را شسته و بعد
پای دیگر نصف دیگر را شسته ابرهیم بوی سلام کرد و کفت بشوهر خود بکوی که مرد پیری آمد و بخیر
وصیت استانه در خانه کرد پس چون اسمعیل آمد بوی وی بشنید و آن زن آنچه کذشته بود خبر داد
و سنکی که مقام پای ابرهیم ع بود بوی نمود اسمعیل ع بر آن سنک خود را بینداخت و ببوسید و در روز
از یکی از موسمهای حج حق تعالی ابرهیم را بقربان کردن اسمعیل امر فرمود بعد از آن حق تعالی اسحق را از
ساره با برهیم عطا کرد و در وقت دیکر ابرهیم با ساره و اسحق بحج رفته بقربان کردن اسحق روز عید قربان
مامور شد و مراجعت نمودند چنانچه در قصها از جای خود انشاء الله تعالی کفته خواهد شد چون ابرهیم
ع رحلت کرد اسمعیل او را ندید و خبر یافت تا موسم حج شد و منتظر مقدم بود جبرئیل او را تعزیه
داد و اسمعیل پسر کوچکی داشت که او را دوست داشتی و میخواست که او وصی باشد حق تعالی فرزند دیکر او را
وصی فرمود چون اسمعیل رحلت میکرد وصی خود را طلبیده فرمود که در حین موت او نیز وصی تعیین کند
و همیشه فرزندان اسمعیل اولو الامر و وصی بودند حج و امور دین خلق در دست میداشتند و این معنی
هر پسر از پدر بمیراث داشت تا زمان عدنان بن ادد بعد از آن سلیمان ع حج کرد و خانه کعبه را انقباطی
که نوعی از جامها پوشانید بعد از آن در زمان جاهلیت قریش کعبه را خراب نمودند و چون اراده
ساختن آن کردند خوفی در دل ایشان بهم رسید مانع شد پس هر یک مال حلالی آوردند و از هر طرف
شد پیغمبر ص خانه کعبه را میان ایشان قسمت فرمود که بنا نهد بنی هاشم از حجر الاسود تا رکن شامی رسید
و با آنحضرت اندر کعبه تا نصف ما بین رکن یمانی و حجر الاسود رسید بنا کردند و میساختند تا

بجای

بدرم

تا بجای حجر الاسود رسید در نصب کردن آن نزاع واقع کشت که از در مسجد در آید میانجی کردند آنحضرت
اول کسی بود که داخل شد و فرمود که جامه آوردند و حجر را در میان آن میکذاشت و اطراف آن را قبیلها کرفته
بلند کردند و خود بدست مبارک حجر را برداشته بر جای خود کذاشت پس قریش تمام کرده سقف قرار دادند
و جامه از ابریشم پوشانیدند بعد از آن عبد الله بن زبیر خانه کعبه را ساخت و مسجد را وسیع و بلند کرد پس حجاج
انرا خراب نمود و خاک آنرا مردم بردند و چون اراده ساختن آن کرد ماری بیرون آمده مانع شد پس رسید
و از مردم چاره آن پرسید پیری با امام زین العابدین ع راهنمائی نمود آنحضرت را طلبیده و با مر وی
فرمود که هر کس خاکی برده بود آورد و آنحضرت حاضر و مار غایب شد فرمود که کندند تا به بنیهای کعبه
رسیدند مردم را دور کرد و آنرا بجامه خود بپوشانید و بکریست و بدست مبارک خاک بپوشانید فرمود
تا بنا کذاشتند چون دیوارها بلند شد خاک زیاده را فرمود تا میان خانه کعبه بریختند از این جهت بلند
و محتاج نردبان شد و بیست و هفت کز شرعی بلند کردند انگاه حجاج از آنحضرت التماس نمود که
آنحضرت حجر الاسود را بجای خود کذارد وی آنرا بجای خود کذاشت و صاحب الامر ع چون ظهور نماید
خانه را باساس خود باز کرداند و سوای بنیانی آنکه در زمان آدم ع بود و ابرهیم ع از آن بلند کرد چیز از
ساختهای مردم که نبی و وصی نبوده اند بر جا نکذارد بعد از آن خود چنانچه خدای خواهد بنا نهد و این
آیه نیز دلیل است بر آنکه حج پیش از محمد ص بوده است کفتند ابرهیم و اسمعیل بعد از ساختن کعبه
ربنا ای صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده ما تقبل منا انک انت السمیع
العلیم قبول کن از ما بتحقیق که توئی شنوا و دانا و این آیه در شان محمد و آل او ص نازل شده میفرماید
که ربنا ای صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده ما و اجعلنا مسلمین لک و
بکردان ما هر دو را اسلام آورندکان از برای تو و بکردان من ذریتنا از بعضی ذریتنا ذریة
ما یعنی نسل ما امة مسلمة لک جماعتی اسلام آورنده از برای تو و مراد محمد و علی و فاطمه و حسن و
حسین و باقی ائمه ع است بدلیل این آیه و آیه بعد از این و ایه و اذ ابتلی ابرهیم ربه که پیش از این در تفسیر
سوره مذکور شد و آیه و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام که در سوره ابرهیم است چه ایشان بت هرکز
نپرستیده اند و رسولی که از نسل اسمعیل است محمد ص بود پس محمد پیغمبر و علی ع وصی شد و امت محمد نیز اهل
بیت اویند نه جمیع بنی هاشم و این آیه دلیل است بر آنکه دین ابرهیم ع نیز اسلام بوده و ارنا مناسکنا
و تب علینا انک انت التواب و بنمای ما را جاهای عبادتهای ما را و قبول کن توبه ما را

تحقیق و البته که توبه کننده یعنی قبول توبه کننده الرَّحِیمُ رحم کننده بتوبه کاران این آیه
در شان محمد صلعم نازل شده میفرماید که رَبَّنَا ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما
وَابْعَثْ فِیهِمْ برانگیز در میان ایشان یعنی امت مسلمه رَسُولًا مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان
یعنی از امت مسلمه از فرزندان اسمعیل و مراد محمد صلعم است چرا که او پیغمبریست که از نسل اسمعیل برانگیخته
شد یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِكَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَیُزَكِّیهِمْ
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِیزُ که بخواند بر ایشان آیتهای ترا و بیاموزاند ایشان را کتاب و حکمت و پاک
کرداند ایشان را بتحقیق و البته که تو عزیز یعنی قدرت بر عقوبت کردن مخالفان و ثواب دادن موافقان داری
و کسی بهان نتواند از ایشان کرد الْحَکِیمُ محکم کاری و درست کاری در هر فعل و امر و نیست با
خیر تو بر طغیان و ظلم بنت بختهای عقوبت تو بر عاصیان این آیه در شان ابوجهل و ابابکر و عثمان
نازل شده میفرماید که وَمَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِیمَ و کیست که رغبت کند از ملت ابرهیم
بملت دیگران از ترک کننده مراد بملت ابرهیم ملت اهلبیت و دوستی علی علیه السلام است و ملت ابرهیم بهترین
ملتهاست و هیچکس را پیش از وی این ملت نبود و نیست کسی این ملت و دین مگر محمد و آل او صلعم و شیعیان
ایشان و سایر مردم از آن بری و بی نصیب و سفیهند إِلَّا مَنْ سَفِهَ مگر کسی که سبک عقل و جاهل
کند نَفْسَهُ نفس خود را و آن ابابکر و عمر و عثمان است وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ
و حال آنکه بتحقیق که برگزیده ایم ما او را یعنی ابرهیم را فِی الدُّنْیَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ
الصَّالِحِینَ ١٢٥ در دنیا و بتحقیق که او در آخرت از صالحانست إِذْ قَالَ آنگاه که گفت یعنی
برگزیده ایم او را که گفت لَهُ او را یعنی ابرهیم را رَبُّهُ صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده او
أَسْلِمْ قَالَ اسلام بیار گفت ابرهیم که أَسْلَمْتُ لِرَبِّ اسلام آوردم از برای صاحب آفریننده و نعمت
و رزق دهنده الْعَالَمِینَ عالمیان این آیه در شان محمد و علی علیهما السلام نازل و چنین نازل شده که الا و
انتم مسلمون لرسول الله صلعم ثم الامام من بعده و تغییر یافته پس میفرماید که وَوَصَّىٰ بِهَا و وصیت کرد
بآن ملت یعنی بدوستی علی علیه السلام و وصیت کرد بآن و وصیتی که وصیت کرد بدان هر پیغمبری باوصیای خود کرد
کرا ایمان آرند و نوح بشارت بهود داد و بهود بشارت با وصیای خود وصیت کرد و هود با برهیم بشارت
داد و همچنان وصیت کرد میان هود و ابرهیم ده پیغمبر فاصله بود وصیت کرد بولایت و دوستی علی
إِبْرَاهِیمُ بَنِیهِ وَ ابرهیم فرزندان خود را و وصیت کرد یَعْقُوبُ یعقوب بآن فرزندان

خود را

وصیت کردند هر یک که یَا بَنِیَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّینَ فَلَا تَمُوتُنَّ
إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ای فرزندان من بتحقیق که خدای برگزیده است از برای شما
دین را پس میرید البته مگر و حال آنکه شما اسلام آورندگان باشید برسول خدای و بعد از آن
بامام بعد از او یعنی البته مسلمان بمیرید این آیه در شان صاحب الامر علیه السلام نازل شده میفرماید که
أَمْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما یعنی نبودید شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ حاضران آنگاه که حاضر شد یعنی
رسید یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِیهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی
قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا
یعقوب را مرگ آنگاه که گفت فرزندان خود را که چه چیز را عبادت میکنید بعد از من گفتند که
عبادت میکنیم خدای ترا و آبای ترا ابرهیم و اسمعیل و اسحق را خدای که حیران اند خلق در یافتن ماهیت و چگونگی
او بجز وهم وَاحِدًا یکتا بی شریک و عدیل و بدیل وَنَحْنُ لَهُ و ما از برای او یعنی برای آن
مُسْلِمُونَ اسلام آورندگانیم پس حق تعالی میفرماید که شما حاضر نبودید که یعقوب بفرزندان گفت
آنچه گفت و ایمان بآن ندیده آوردید پس چرا ایمان بصاحب الامر ندیده نمی آرید تِلْكَ آن جماعت
یعنی ابرهیم و یعقوب و فرزندان ایشان أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ جماعتی بودند که بتحقیق که
گذشتند پیش از این لَهَا از برای ایشانست جزای مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ آنچه کسب کردند و از برای
شماست جزای مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ آنچه کسب کرده اید شما و پرسیده نمیشوید شما یعنی
از شما نمی پرسند عَمَّا كَانُوا یَعْمَلُونَ از آنچه بودند در زمان که بوده اند ایشان میکردند آن را
وَقَالُوا و گفتند یهود و ترسایان كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ باشید یهودی یا
نصرانی یعنی ترسا یهودان گفتند که یهودی باشید و ترسایان گفتند که ترسا باشید تَهْتَدُوا
قُلْ بَلْ تا هدایت یابید بگو بلکه میباشیم مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا ملت ابرهیم حال
آنکه مسلمان پاک بود یا پاک است ملت او و بعد از آنکه ابرهیم علیه السلام مرتبه امامت یافت و حنیفیه بروی نازل
و بآن مامور شد که منسوخ نشده و تا قیامت نخواهد شد آنها را حنیفیه میگویند از انجمله پنج چیز
در سر است و آن ستردن و فتیله کردن موی و شارب گرفتن و گذاشتن ریش و مسواک و خلال
کردن است و پنج چیز در بدنست و آن غسل از جنابت و طهارت بآب کردن و ناخن گرفتن و
ستردن موی که از این جمله است کندن موی زیر بغل و ستردن موی زهار و ختنه کردن و

ما كان من المشركين و نبود ابرهیم از شرک آورندگان این آیه در شان علی و فاطمه و ائمه
عم نازل شده میفرماید که قولوا بگوئید ای علی و فاطمه و ائمه مر همچنانکه فرض کرده است خدای
بر هر عضوی چیزی باین کلمات آید واجب کرده است بر زبان که بگوید آنچه را از اعتقاد و انکار و اقرار دارد
از ایمان و اقرار و معرفت و عقد و رضا و تسلیم یعنی قبول کردن یگانگی خدای و پیغمبری پیغمبران و
اقرار کردن بانچه از نزد خدای آمده از پیغمبر یا کتاب آمنا بالله و ما انزل الینا و ما
انزل الی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط
و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم
ایمان آورده ایم ما بخدای و بچیزی که فرود آورده شده است بسوی ما و بچیزی که فرود آورده شده است
بسوی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اولاد و بچیزی که داده شده است موسی و عیسی را و بچیزی
که داده شده اند پیغمبران از صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده ایشان لا نفرق بین
احد منهم و نحن له فرق نمیکنیم میان هیچ یک از ایشان و ما از برای او یعنی برای خدای
مسلمون اسلام آورندگانیم و این آیه دلیلست بر آنکه دین ابرهیم و انکه اسم ایشان در این آیه مذکور
شده نیز اسلام بوده پس حق تعالی سخن را از علی و فاطمه و ائمه بمردم بر گردانید میفرماید که فان
آمنوا پس اگر ایمان آورند مردم بمثل ما آمنتم به بمثل آنچه ایمان آورده اید شما ای علی و فاطمه
و ائمه به فقد اهتدوا پس بتحقیق که هدایت می یابند و این آیه در باب بهتان
کردن سخنان آل محمد است از نا اهلی مردم هر گاه بگویند آنچه اهل بیت عم گفتند و سالک شوند
از آنچه ایشان و ان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله و
هو السمیع العلیم و اگر اعراض کنند پس نیست جز آنکه ایشان در کفر اند [illegible] و باشد که
کفایت کند ترا از ایشان خدای و آن خدای شنوای داناست صبغة الله رنگ کردن خدای
یعنی خدای رنگ کرده است مؤمنان را با اسلام و بدوستی امیر المؤمنین عم در روزی که عهد و پیمان از مردم
میگرفت چنانچه آن قصه در آیه الست بربکم در سوره اعراف گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و
من احسن من الله صبغة و کیست بهتر از خدای رنگ کردن را یعنی چه بهتر از اسلام و
دوستی علی عم است و نحن له و ما از برای او یعنی برای خدای عابدون عبادت کنندگانیم این
آیه در شان اهل بیت عم است و میفرماید که قل اتحاجوننا فی الله و بگو ای محمد

میگیرید

میگیرید با ما در شان خدای و حال آنکه هو او یعنی خدای ربنا صاحب و آفریننده و نعمت و
رزق دهنده ما و ربکم صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده شماست و لنا
و از برای ماست جزای اعمالنا و لکم عملهای ما و از برای شماست جزای اعمالکم و
نحن له عملهای شما و ما از برای او یعنی برای خدا مخلصون مخلصانیم یعنی اخلاص
میورزیم و مخلصان که در قرآن مذکور میشود اهل بیت عم اند ام تقولون ان ابرهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط کانوا هودا او نصاری
قل ء انتم اعلم ام الله و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله
بلکه میگوئید شما که بتحقیق که ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اولاد بودند یهودی یا نصاری بگوی
آیا شما داناترید یا خدای و کیست ظالمتر از کسی که بپوشاند گواهی که نزد او است از خدای و این آیه دلیلست
بر آنکه کتمان شهادت حرام است و آن از گناهان کبیره است و کسی که کتمان شهادت کند در قیامت
حق تعالی گوشت او را بوی خوراند در نظر مردم بمحشر آید روی او سیاه که هر کس او را بنا مرد نشناسد
اما جایز نیست گواهی دادن برای قصد ریختن بچیزها دام که بچیز باشد و ما الله بغافل
عما تعملون و نیست خدای غافل از آنچه میکنید شما تلک آن جماعت یعنی ابرهیم و
یعقوب و فرزندان ایشان امة قد خلت جماعتی بودند که بتحقیق که گذشتند بیش از این
لها از برای آنهاست جزای ما کسبت و لکم آنچه کسب کردند و از برای شماست جزای ما کسبتم و لا
تسئلون آنچه کسب کرده اید شما و پرسیده نمی شوید شما یعنی عما کانوا یعملون از آنچه در
زمان که بودند ایشان میکردند از این آیه بعد از آیه قد نری تقلب وجهک که آیه سیم است در شان ائمه عم
نازل شده و اخر از متشابهات است و سبب نزول آن بود که چون بایست مذکوره قبله چنان که گفته
خواهد شد از بیت المقدس بکعبه کردید یهودان گفتند چنانچه حق تعالی میفرماید که سیقول
السفهاء من الناس زود باشد که بگویند سبک عقلان و جاهلان از مردم یعنی یهودان
که ما ولیهم عن قبلتهم چه چیز گردانید ایشان را از قبله ایشان و مراد بقبله الله در قرآن
ائمه عم اند چه ایشان بیان کننده آنند از جانب خدای و اصل اند التی کانوا علیها
آن قبله که بودند بر آن قبله پس جواب ده ایشان را خدای چنانچه میفرماید که قل لله المشرق
و المغرب بگوی که خدا راست جائی که آفتاب بر می آید و جائی که آفتاب فرو میرود و خدا است

عشر

از شما نمیپرسند هم

الجزء الثانی

مالک هر دو جا و تکلیف او شما را که روی بطرفی کنید و روی از آن طرف بجانب دیگر کرده اید مثل یکدیگر
است و تفاوتی ندارد یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هدایت میکند کسی را که میخواهد
بسوی راه راست و باصلاح می آرد و بطاعت خود به بهشت میکشاند بندگان را و نیز خدای بجانب خود
داد ایشان را بایرا لئلا یکون للناس علیکم حجة چنانچه در آیه بهم گفته خواهد شد و جماعتی از یهود
نزد پیغمبر صلعم آمده گفتند که ای محمد صلعم چهارده سال باین قبله نماز و حالا ترک آن کردی آن حق بود باطل را
گرفتی یا باطل بود و آن را داشتی جواب داد که آن حق بود و این نیز حقست و حق تعالی میفرماید که بگوی
خدای راست مشرق و مغرب هدایت میکند کسی را که میخواهد بسوی راه راست و ایزد تعالی هر طرف که
مصلحت شما باشد امر میکند که روی کنید شما که ترک کار روز شنبه کردید و بر روزهای دیگر قرار دادید
و باز بعکس کردید ترک حق کرده باطل را گرفتید یا بعکس آن ترک حق کرده حق را گرفتید یا ترک باطل کرده باطل
را گرفتید هر آنچه جواب شما باشد همان جواب من است گفتند آن هر دو حق بود آنحضرت فرمود که
این هر دو نیز هر یک در وقت خود حق بوده و هست گفتند پس بخدای چیزی که ظاهر نبود ظاهر شده
که تغییر داده فرمود که خدای بر عاقبتها و مصلحتها دانا و قادر است و او را غلط نیست و رای حادث
نمیشود بلکه بنا بر مصلحت بندگان تغییرات میدهد چنانچه مرض میدهد بعد از صحت و بعکس و
می آرد شب بعد از روز و بعکس و زمستان بعد از تابستان و بعکس و زنده میکند و میمیراند و همچنین
هر وقتی شما را بنا بر مصلحتی که میداند بعبادتی امر میکند و وقت دیگر بنا بر مصلحت دیگر بعبادت دیگر
میفرماید پس هر گاه خدای را در هر دو حال اطاعت کنید ثواب خواهید یافت پس حق تعالی آیه و لله
المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله را فرستاد چنانچه در جای خود درین سوره گفته شد
پس آنحضرت فرمود که شما چون بیمارانید و خدای چون طبیب است و مصلحت بیماران را داناست
که طبیب کند پس کار خود بخدای بازگذارید تا باجر خود فایز شوید و عبارت یهدی من یشاء مجازا
دو معنی دارد یکی آنکه خبر داده ای است بخدای که او قدرت دارد بر هدایت کسی که خواهد و در ضرورت
او را ثواب واجب نخواهد بود و معنی دیگر آنکه مراد از هدایت شناسانیدن است بدلیل آیه بعد
که و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی این آیه در شان امت محمد نازل شده میفرماید که و
کذلک جعلناکم و همچنین کردانیدیم ما شما را ای امت امة یعنی امامان و از عبارت
امة نازل شده بود و تعریف یافته وسطا عدل و در میان درآمده میان پیغمبر و مردم و در میان

درآمده

درآمده میان آنانکه شما را خدا میدانند و آنانکه اعتقاد بامامت شما ندارند لتکونوا
تا بوده باشید شما روز قیامت شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم
شهیدا گواهان بر مردم و بوده باشد پیغمبر صلعم بر شما گواه پس ائمه صلعم روز قیامت گواهانند بر مردم
هر امامی گواهی خواهد داد بر اهل زمان خود که امر خدا را در میان ایشان بر پای داشت و ایشان از بار
حق و حلال و حرام کرد و امر حقست خواندند و گواهی خواهد داد با آنچه ایشان ضایع کردند از احکام
و حدیثها پس هر که راست گوید تصدیق او خواهند کرد و هر که دروغ گوید تکذیب و خواهند نمود و پیغمبر
بانطریق گواهی بر شیعیان خود و شیعیان ایشان بر مردم خواهند داد و پیغمبر صلعم گواهی بر ائمه صلعم خواهد
داد که ادای پیغمبری با ایشان کردم و حق تعالی روز قیامت از هر پیغمبری گواهی خواهد خواست که ادای رسالت
کرده و هر یک از ایشان بمحمد مصطفی صلعم رفتن آنحضرت حمزه و جعفر را خواهد فرستاد که در حق وی گواهی
دهند و ایشان گواهان پیغمبران خواهند بود و مثل این آیه در سوره نساء که فکیف اذا جئنا من کل
امة بشهید خواهد آمد و دلیل بر آنکه مراد ازین آیه ائمه اند مثل این آیاتست در سوره حج و نیز مراد
جمیع موحدان اهل قبله نمیتوانند بود چرا که جمعی که گواهی ایشان در دنیا بر یک صاع خرما روا نبود
حق تعالی روز قیامت چگونه ایشان را طلبد و قبول گواهی ایشان کند و پیغمبر صلعم فرموده که حق تعالی
سه چیز است باین امت عطا کرده که پیغمبران عطا نشده و آن این است که حق تعالی پیغمبری که مبعوث میساخت
او را بر قوم خود گواه میکرد و امت مرا بر خلق گواهان کرده است و ما جعلنا القبلة
التی کنت و نکردانیده بودیم ما آن قبله را که بسوی تو بیش ازین علیها بر آن قبله یعنی بیت المقدس
و این عبارت علت است آنکه قبله بیت المقدس یعنی بیش از آنکه کعبه قبله شود خدای فرموده بوده الا
لنعلم مگر از برای آنکه بدانیم و حال آنکه او میداند که من یتبع الرسول که پیروی میکند
پیغمبر صلعم را بمتابعت قبله ممن ینقلب علی عقبیه از کسی که بر میگردد بر پاشنهای خود یعنی
رو گردان میشود و مخالفت میکند و این عبارت جواب کسیست که گوید که چرا خدای بقبله اول امر کرده
و گوید که چرا اول پیغمبری قبله را از بیت المقدس بکعبه گردانید و خدای امر کرد بقبله اول بجهة
آنکه خواهش اهل مکه بکعبه بود میخواست که ظاهر کند که متابعت و که مخالفت میکند پیغمبر را متابعت
کنند پیغمبر را از مخالفت کننده او در امر قبله پس میفرماید که و ان کانت و بود قبله اول یعنی
روی بیت المقدس کرده در آن وقت لکبیرة الا علی الذین هدی الله بزرگ گران بر
آنکه هدایت کرده بود خدای و دانسته بودند که عبادت خدای بخلاف خواهش خود باید کرد تا امتحان

اطاعت شود و چون قبله بکعبه گردید مسلمانان از پیغمبر صلعم پرسیدند که خدای از نماز بطرف بیت المقدس
منع فرمود پس نمازها و وضوهای ما که کرده ایم و آنانکه از دنیا رفته اند ضایع کرده باشد خواهد بود حق تعالی
این آیه فرستاد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ چنانکه خدای ضایع کرده باشد ایمان
شما یعنی نماز و وضوی شما را در آنوقت که رو به بیت المقدس میکردید إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ
رَحِيمٌ تحقیق که خدای بمردم رافت دارنده رحم کننده است این آیه پیش از آیه سیقول السفهاء
نازل شده و سبب نزول آن بود که پیغمبر صلعم از اول پیغمبری سیزده سال که در مکه بود خدای سبحانه
امر کرده بود که در نماز روی به بیت المقدس کند هر نیم که واقع شود و چون بمدینه هجرت فرمود
در آنجا شانزده یا نوزده یا هفده ماه روی از کعبه گردانیده به بیت المقدس نماز کرد و چون از جنگ
بدر برگشت یهودان سرزنش آنحضرت نمودند که تو بقبله ما تابعی و جماعتی از ایشان گفتند که نمیدانیم
که چگونه محمد روی بقبله ما میکند و نماز خود را میگذارد این سخن بر آنحضرت گران آمده بسیار
غمناک شده و دو روز از شب بیرون آمده روی باطراف آسمان میکرد و انتظار امر حق میکشید و خدای سبحانه
آنچه در دل او بود چون نماز صبح کرد جبرئیل آمد پیغمبر صلعم گفت یا جبرئیل دوست میدارم که حق تعالی
قبله را کعبه گرداند جبرئیل گفت دعا کن که خدای تو دعای تو رد نمیکند چون دعا تمام شد جبرئیل
بآسمان رفت و در ساعت برگشت و در وقتی که آنحضرت در مسجد بنی سالم در نماز ظهر یا عصر بود و با
جماعت دو رکعت گزارده و در رکوع بود این آیه را آورد که قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ
فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ تحقیق که میبینیم ما گردانیدن روی ترا در آسمان پس بگردانیم
ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بقبله که راضی
باشی تو آن قبله پس بگردان روی خود را بطرف مسجد حرام یعنی مسجدی که حرامست جنگ در آن و حرمت
حرمت کعبه و در حرمت نیز حرامست بحرمت مسجد و حرام را خدای سبحانه وقتی که آسمانها و زمین را
میآفرید حرام فرموده تا روز قیامت و درخت کندن علف آن الا اذخر و بریدن درختان و شکار
کردن و رماندن شکار و برداشتن گمشده که بیابند مگر آنکه بصاحب آن رسانند و جنگ کردن در آن
حلال نشده و نخواهد شد از برای کسی مگر آنکه در روز فتح مکه یکساعت بر پیغمبر صلعم حلال شد و حرمت
بر مشرکان که داخل کعبه شوند چون این آیه نازل شد جبرئیل علیه السلام بازوها و دست آنحضرت را گرفته
روی او را بکعبه گردانید و هر که با وی در نماز جماعت بود روی گردانیدند و مردان بجای زنان و زنان
بجای مردان ایستادند و پیغمبر صلعم دو رکعت دیگر را روی بکعبه گزارد و آن مسجد را مسجد قبلتین یعنی دو

قبله

قبله نام کردند و جماعتی بنی عبد الاشهل نیز در مسجد خود در نماز بودند و دو رکعت روی به بیت
المقدس گزارده بودند کسی بایشان گفت که پیغمبر صلعم بکعبه گردید ایشان نیز بطریقی که مذکور شد روی
بکعبه گردانیدند و دو رکعت دیگر گزاردند و آن مسجد را نیز مسجد قبلتین نام شد و جمعی از یهود
گفتند که محمد نماز صبح را رو بقبله ما گزارد پس ایمان آرید بآنچه نازل شده است بمحمد اول روز و کفر
ورزید آخر روز و مراد ایشان قبله بود که پیغمبر صلعم رو بکعبه کرد تا بود که ایشان باز کردند بقبله ما یعنی بیت
المقدس پس حق تعالی آیه سوره آل عمران را نازل فرمود که وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا وجه النهار و خانه کعبه قبله مسجد الحرام و مسجد الحرام قبله مکه و مکه قبله حرم و حرم
قبله دنیاست و براء بن معرور انصاری در حالت فوت در مدینه و پیغمبر صلعم در مکه بود و نماز بجانب
بیت المقدس کرده میشد وصیت کرد که او را رو به پیغمبر صلعم دفن کنند بنا بر آن در قرآن قبله کعبه
نازل شد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ و هر جا که بوده باشید شما
پس بگردانید رویهای خود را بطرف آن یعنی بمسجد الحرام پس بنا بر این آیه روی بقبله کردن واجب است
کسی که روی از قبله بگرداند نماز او باطل باشد و این آیه در شان نماز واجب نازل شده که البته روی بقبله
میباید کرد نه نفل و تطوع اما نماز سنتی را در سفر روی بهر طرف که واقع شود میتوان گزارد چنانچه در آیه
ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله در این سوره گفته شد و برای اجتهاد در هیچ چیز عمل
نمیتوان کرد خصوصاً در قبله بلکه قبله را بعلامتها و دلیلها و ستارها مشخص میباید کرد چرا که حق تعالی
میفرماید که وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ تحقیق که آنانکه آمده شده است بایشان کتاب
و میگویند که آنانکه ضبط شده اند اجتهاد لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ میدانند که تحقیق که آن یعنی روی
بمسجد الحرام کردن الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ حقیست از صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده ایشان
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و نیست خدای غافل از آنچه میکنند ایشان وَ
لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ
وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ
اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ
الظَّالِمِينَ و اگر بیاوری تو آنانرا که آمده شده است بایشان کتاب هر آیتی پیروی نمیکنند قبله
ترا و نیستی تو پیروی کننده قبله ایشان و نیست بعضی از ایشان پیروی کننده قبله بعضی و اگر پیروی کنی تو

خواهشهای ایشان از بعد از آنچه آمده است ترا از علم بتحقیق که تو آنگاه از ظلم کنندگان باشی آیه
درشان محمد و وصی او و دوستی اهل بیت او علیهم السلام نازل شده میفرماید که **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ** آنانکه دادیم بایشان از کتاب یعنی یهود و نصاری **يَعْرِفُونَهُ** میشناسند او را یعنی محمد صلی الله علیه و آله و وصی
او و دوستی اهل بیت او را در توریة و انجیل **كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ** همچنانچه میشناسند
پسران خود را دختران خود چرا که حق تعالی صفت آنحضرت و اصحاب او را در توریة و انجیل به یهود بیان
فرموده بود و یهودان بعرب میگفتند که ظهور پیغمبر خدا نزدیک شده و صفت آنحضرت را
از حلیه و احوال و افعال آنحضرت از برای عرب بیان میکردند **وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ
الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ** بتحقیق که فرقه از ایشان میپوشند حق را و ایشان میدانند
الْحَقُّ حق را یعنی بنابر آنست که الحق منصوب باشد و آن قرائت اهل بیت است و تحریف شده
و بعضی قرائن بفتح خوانده اند و اگر منصوب باشد اگر چه قرائت ائمه علیهم السلام نیست معنی چنین خواهد بود
که حق آنست که ثابت است که از جانب رب تست همچنانکه تو بر آن حقی نه آنکه ثابت نیست همچنانکه
اهل کتاب بر آنند یا معنی این خواهد بود آن حق است از رب تست و این معنیها تکلفات است **مِنْ
رَبِّكَ** از صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده تو که تو پیغمبری بسوی ایشان چونکه پنهان
کردند آنچه میدانستند از حسد خدای تعالی روح ایمان را از ایشان دور کرده و کافر شدند و فرقه
نمیپوشند حق را چنانچه از عبد الله بن سلام پرسید که شما میشناسید محمد را در کتاب خود گفت آری
والله میشناسیم او را همچنانکه خدای وصف او کرده که او را در میان شما می بینم همچنانکه یکی از ما پسر خود
را چون در میان پسران بیند میشناسد و قسم بآنکه قسم یاد میکند ابن سلام که من ابن محمد را بیشتر
میشناسم از پسر خود **فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ** پس مباش تو البته از شک کنندگان در شأن
ایشان که حق تعالی را میپوشند این آیه در شان دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و صاحب الزمان علیه السلام نازل
شده میفرماید که **وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ** و از برای
هر کسی جهتی است که او گرداننده روی است بآن جهت پس پیشی کنید بخیرها یعنی بدوستی آل محمد صلی الله علیه و آله **أَيْنَمَا
تَكُونُوا** هرجا که بوده باشید شما ای صحابه صاحب الامر علیه السلام **يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا**
می آرد شما را خدای همگی را چون صاحب الامر علیه السلام ظهور کند حق سبحانه جمع میکند از او شیعیان آل محمد
از جمیع شهرها بر آنحضرت پشت بحجر الاسود داده و او جبرئیل با او بیعت میکند بعد از آن بیعت میکنند

بالو سیصد و سیزده مرد از خالصمند بعد اهل بدر و ایشان در یک ساعت نزد او جمع میشوند شب از
اطراف روی زمین در مکه و بعضی موسم حج بعضی از عقب بعضی حاضر میشوند و بعضی از ایشان شب در
میان رختخواب ناپدید و صبح در مکه حاضر میشوند و بعضی را ناپدید گشته در میان ابر راه
رفته با و میرسند و ایمان آنانکه بر ابر میروند عظیم تر است و میشناسند ایشان امرم را باسم خود
و پدر و نسب و حلیه بیعت میکنند با او در میان رکن و مقام ابرهیم پس چون دو هزار مرد گرد او در خروج
فرموده دشمنان خدا را خواهد کشت و زمین را از عدالت پر خواهد کرد چنانچه از ظلم پر باشد **إِنَّ
اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بتحقیق که خدای بر همه چیزی قدرت دارنده است **وَمِنْ
حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** و از هرجا
که بیرون آمده باشی تو بگردان روی خود را بطرف مسجد حرام و بتحقیق که روی بمسجد الحرام کردن
لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ حقست از صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده تو **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ** و نیست خدای غافل از آنچه میکنید شما **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ** و از هرجا که بیرون آمده باشی تو پس بگردان روی خود را بطرف
مسجد حرام و هرجا که بوده باشید شما پس بگردانید رویهای خود را بطرف آن یعنی مسجد الحرام چون
یهودان گفتند که ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها این آیه نازل شد که **لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ**
تا نبوده باشد از برای مردم یعنی یهود پس در اینجا الناس لفظ عام و معنی خاص است **عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا**
بر شما حجتی و الا بمعنی لکن است بر اینجا حرف بجای حرف آورده شده است **الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ
فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ** آنانکه ظلم کرده اند از ایشان پس مترسید از ایشان و بترسید از من و تفسیر
مثل این عبارت در مانند خواهد آمد و تا تمام کنم نعمت خود را بر شما و برای آنکه شما هدایت یابید **كَمَا
أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** همچنانچه فرستادیم
ما در میان شما پیغمبری از شما که میخواند بر شما آیتهای ما را و پاک میگرداند شما را و بیاموزاند شما را کتاب و حکمت و
بیاموزاند شما را چیزی که در آن زمان که بودید نمیدانستید **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ**

پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را کسی که ذکر خدای کند در نفس خود خدای ذکر او میکند در نفس خود و هر که
ذکر او کند در خلوت او نیز ذکر وی کند در خلوت و هر کس ذکر او کند در کثرت مردم او نیز ذکر وی
کند در کثرتی بهتر از کثرت آدمیان یعنی در میان فرشتگان و ذکر خدای اهل نماز را بنه کثرت
اند کر ایشان خدا را و تسبیح فاطمه الزهرا جمله ذکر خداست که درین آیه مراد است و ذکر حق سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست بلکه اینست که چون بجای میرسند از ترس خدای ترک آن کنند
و کسی اگر در نامه عمل ایشان روز او در اول و در آخر خیر نوشته شده باشد گناهانی که در میان واقع
شده آمرزیده شود بنا برین آیه و هر گز نمی نشیند قومی که ذکر خدای کنند الا آنکه ملکین شیطانی بسوی ایشان
میفرستد که قطع سخن ایشان کند واشکروا لی و شکر کنید مرا و حمد شکر انست که خدا ایشان را نعمتی
که بمن عطا فرموده و از جمله شکر است اینکه در وقت سوار شدن بگوید که الحمد لله الذی سخر لنا هذا ولا
تکفرون و کفران نعمت مورزید و از این بنا برین آیه چیزی باید که خدای بکنید ای مؤمنان
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه ایمان آورده اند بخدا و پیغمبر استعینوا
بالصبر یاری جوئید بصبر از حرام و روزه داشتن والصلوة و نماز پنجگانه و صلوات
بر محمد و آل او و معنی این کلمه پیش ازین درهمین سوره بتفصیل نوشته شد ان الله مع الصابرین
بتحقیق که خدای با صبر کنندگانست ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله و مگوئید
کسی اگر کشته می شود در راه خدای که مگوئید مردگان مؤمنان را چه ایشان نیز در حکم شهیدانند اگرچه
در فراش مرده باشند و کشته نشده باشند اموات مردگان یعنی مگوئید که ایشان مرده اند بل
بلکه ایشان احیاء زندگانند و رزق می یابند و خوشحال میشوند و بشادتها میشوند و
لکن لا تشعرون و لیکن در نمی یابید شما که چنین است و معنی این آیه انشاء الله تعالی و
بتفصیل در سوره آل عمران در آیه ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
گفته خواهد شد این آیه در شان صاحب الامر ع و علامتهای ظهور او نازل شده میفرماید که و
لنبلونکم و می آزمائیم شما را ای مؤمنان پیش از ظهور صاحب الامر ع یک سال بشیء من
الخوف بچیزی از بیم و ترس قتل از ملوک بنی فلان در آخر پادشاهی ایشان ترس بخت و این خوف
بعد از ظهور صاحب الامر ع و در کوفه مخصوص بدشمنان در شام عام باشد والجوع و گرسنگی
یعنی گرانی نیز تعبیرها و این جوع پیش از ظهور صاحب الامر ع و در کوفه مخصوص دشمنان آل محمد باشد

وبان

وبان هلاک شوند و در شام عام باشد و ایشان را خوفی و جوعی روی دهد که هرگز چنان روی
نداده باشد ونقص و نقصان و کمی من الاموال از مالها یعنی کساد تجارتها و کمی نفع و
نقصان الانفس نفسها یعنی بکشتن شدن و نقصان الثمرات میوها یعنی زراعتها کم ریع و
برکت میوها کم شود وبشر و بشارت ده ای محمد الصابرین صبر کنندگان را در آن وقت
بتعجیل خروج صاحب الامر ع الذین اذا اصابتهم مصیبة آنانکه هرگاه برسد ایشان را
مصیبتی یعنی خدای چیزی از دنیای ایشان بخواهش طبع ایشان از ایشان بگیرد مثل مردن دوستان
و جدا شدن ایشان و تلف شدن مال بغیر آن و صبر کنند قالوا بگویند در آن وقت بی تأمل و در
وقتی که مصیبت را بیاد آورند اگرچه بعد از مدتی باشد انا لله بتحقیق که ما از برای خداییم و این
عبارت اقرار بمالکیت خداست وانا الیه و بتحقیق که ما بسوی او یعنی بسوی جزای راجعون
رجوع کنندگانیم و این عبارت اقرار است بمرگ و بعث و بعضی گفته که در فراق یوسف یا اسفی اندوه و تأسف
گفت جهة آن بود که انا لله وانا الیه راجعون را نمیدانست و امام جعفر ع را پسری فوت شد آنحضرت
روغن خوشبوی مالید و سرمه کشید و طعام با اصحاب خورد و گفت که این مصیبت که خدای جهة
آن ثواب و عوض تفضل کرده میفرماید که اولئک آن جماعت نزد خدای سه چیز از برای ایشان هست
اول آنکه علیهم صلوات من ربهم بر ایشانست صلوات و از صاحب تفضلها و
نعمتها رزق دهنده ایشان ورحمة و دوم رحمت و رحمتی سیم آنکه اولئک هم
المهتدون آن جماعت هدایت یافتگانند و این سر آیه دلیلند بر اینکه داخل بهشت
نمیشوند مگر صابران و این آیه در شان ائمه ع نازل شده در سبب نزول این آیه چند قسم حدیث وارد
شده یکی آنکه بر بالای صفا و مروه بتها بود مردم که حج میکردند نمیدانستند چه کنند خدای سبحان
این آیه فرستاد بعد از آن مردم سعی صفا و مروه میکردند بتها بحال خود بود پس گویا که آن
پیش از هجرت باشد وقسمی دیگر آنکه قریش بتهای خود را بر بالای صفا و مروه یا در میان هر دو
گذاشته بودند و در وقت سعی صفا و مروه دست بر آنها میمالیدند چون میان پیغمبر ص و قریش
در حدیبیه جنگ واقع شد و آنحضرت را از داخل شدن به کعبه منع میکردند شرط کردند که سال آینده
کعبه را برای آنحضرت سه روز خالی کنند تا عمره بجای آورد بعد از آن بیرون روند پس در سال هفتم از
هجرت بنا بر شرط پیغمبر ص داخل مکه شده فرمود که بتها را برداشتند و سعی صفا و مروه کرده دیگر آن

صحابه بنابر شغل سعی نکرده بود که بتان را بجای خود گذاشتند و سرد روز تمام شد بعد از عرض
با حضرت این آیه نازل شد و قسم دیگر آنکه پیغمبر ص ده سال در مدینه ماند و حج نگذارد حق تعالی
آیه واذن فی الناس بالحج که در سوره حج است فرستاده امر بحج کرد و مردم جمعیت کرده آنحضرت پنج
روز از ذیقعده مانده بیرون رفت و در ذی الحلیفه وقت ظهر غسل کرده رفت و در مسجد شجره نماز
ظهر گزارد بعد از آن بعزم حج آواز داد و بمکه کشتن قربانی همراه برد و چهارم ذی حجه بمکه رسید و طواف
کرد و نماز طواف گزارد و گفت که صفا و مروه از شعایر خدا است و مسلمانان گمان میکردند که سعی صفا
و مروه کار بتانست که از آن میکنند پس حق تعالی این آیه فرستاد پس آنحضرت بصفا رفت سعی بجا آورد
ان الصفا والمروة من شعائر بتحقیق که صفا و مروه از علامتها و محلهای عبادت
الله خدا است و شعایر خدای احرام و طواف و نماز در مقام ابرهیم و سعی میان صفا و مروه و جمیع
مناسک حج است و از شعایر است اینکه کسی شتر قربانی همراه ببرده باشد و آنرا اشعار کند یعنی کوهان
او ببرد یا تقلید کند یعنی نعلینی که بان نماز گزارده باشد از گردن آن آویزد تا مردم بدانند که آن هدی
است و تعرض بان نرسانند و شعایر جهت آن میگویند که مردم مشعور بان یافتن شناسند و چون
صفا را حق تعالی مقدم گفت پس باید که شروع از صفا کنند و اندکی که برابر حجر الاسود است بصفا
روند و شروع بسعی کنند و اگر شروع از مروه کنند باید که آنرا طرح کرده از صفا شروع نمایند **فمن
حج البیت** پس کسی که حج کند خانه را و مراد بحج در قرآن احرام است چه اینان بیان کنند اند
از جانب خدای و اصل آنند **او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما** یا عمره
گذارد پس نیست حرجی بر او که طواف کند بانها یعنی بصفا و مروه و حال آنکه بتها در اینجا باشند و چون
حق تعالی ذکر سعی صفا و مروه در قرآن فرموده پیغمبر آنرا واجب فرمود و نخدا چرا که میفرماید که
ومن تطوع خیرا و کسی که سنت بجای آورد خیری پس کسی که عمدا ترک کند سعی صفا و مروه
را واجب است بر او که سال آینده حج کند و این آیه مخصوص حج کننده و عمره کننده است و کسی که داخل
ایشان شود بمنزله ایشان است پس کسی که سعی صفا و مروه را بجای آورد **فان الله
شاکر** پس بتحقیق که خدای شکر کننده است یعنی جزا دهنده است از جهت کار نیکو که جزای خوب و ثواب
عظیم میدهد و گرامی میدارد او را **علیم** دانا است و سعی صفا و مروه هفت شوط است جهت آنکه آدم ع
چون از بهشت بصفا و حوا بمروه نزول کرد و بعد از آن حقتعالی ایشان را در خیمه که بر جای کعبه نصب شد

مجتمع

مجتمع ساخت و بعد از آن امر بساختن کعبه و بیرون رفتن ایشان از خیمه فرمود آدم بصفا و حوا
بمروه رفت آدم از تنهائی و جدائی حوا اندوهگین شده از صفا فرود آمده متوجه مروه شد
چون بمیان رود خانه رسید مروه را که از بالای صفا میدید ندید بیم آنکه مبادا راه گم کند تند رفت
تا مروه نمایان شد آنگاه باهستگی رفته بمروه بر آمد و حوا را دید هر دو روی بکعبه کردند که
ببینند که بنای خانه خدا بلند شده یا نه و از خدای درخواست نمودند که ایشان را بجای سابق نزول
فرماید پس از مروه بطریقی که رفته بود بصفا برگشت و بایستاد و روی بکعبه دعا کرد که خدای او را
با حوا مجتمع سازد و بدانگونه سه مرتبه بمروه رفت و سه مرتبه بصفا بازگشت و این شش شوط
شد پس چون آدم و حوا دعا کردند حق تعالی در روز و در ساعت در وقت پیشین دعای ایشان را استجا
ساخت و جبرئیل در صفا بادم ع نازل شده فرمود که بحوا ملحق شو پس بمروه بدستوری که مکرر
شده بود رفته باتفاق از آنجا فرود آمدند و این هفت مرتبه سعی صفا و مروه سنت شد و نیز ابرهیم
ع چون که اسمعیل و هاجر را در زمین مکه گذاشت اسمعیل ع تشنه شد و بکریت هاجر بمیان
صفا و مروه رفت و در آنجا درختان بود و اسمعیل از نظر او غایب شد پس بر بالای صفا رفته فریاد
کرد که آیا درین صحراها انیسی هست جوابی نشنید و در میان رود خانه دوید بگمان آنکه آبی آنجا
رفت چون برسید اسمعیل ع از نظر او غایب شد بر بالای مروه برآمد و همچنان فریاد کرد باز دو طرف
صفا خاک برد دوید بصفا برگشت و آب نیافت تا آنکه هفت مرتبه بدینگونه تردد نمود در شوط هفتم
از مروه نظر باسمعیل کرده دید که آب از زیر پاهای او ظاهر گشته نزد وی رفت و حق تعالی آن تردد را
برای مردم سنت ساخت پس کسی یازده شوط کند باید که هشت را طرح و هفت را اعتبار کند و
آداب سعی صفا و مروه آنست که پیاده از صفا پائین رود بطرف مروه بتانی و وقار تا بمنار رسد و آن
بر یکطرف سعی گاه هست جائی که بخانه نزدیکتر است در اول رود خانه است میرسد و آن خانه
قاضی مخزومی است در آنجا تند رود و پاها را فراخ گذارد و سبب تند رفتن آنست که هاجر در آنجا
تند رفته و نیز تند رفتن منزلت خواری است و هیچ عبادت گاهی نزد خدا و ستر از آنجا نیست
که آنجا متجبران خوار میشوند و سبب دیگر آنکه شیطان در آنجا بابرهیم ع ظاهر شد پس بامر جبرئیل
ع از نزد وی تندی کرد گذشت که با او سخن نگوید و آن منزل شیاطین است و باید که تند رود تا بک
ابن عباد که مناره دیگر هست برسد و قدم از میل باز گذارد بسوی کوچه اول که بر طرف راست

از رودخانه کذشته بجانب مروه و آن کوچه عطاران است بکوچه آل ابی حسین نرسیده چون باین
مقام رسد تند رفتن را موقوف کرده باهستگی رود تا بمروه پس بمروه بر آید تا کعبه نمایان
شود و وقتی که از مروه بصفا بر کردد از کوچه مذکوره شروع بتند رفتن کند تا برابری رسد
که در جانب صفاست از رودخانه کذشته و آنجا تند رفتن را بطرف کرده هموار رود و باین دستور
هفت شوط را تمام کند ابتدا بصفا و ختم بمروه و تند رفتن درین مقام مثل کوبیدن است نه بر زنان
وسعی کاه فراخ بوده اینکه حالا هست مردم آن را تنگ کرده اند این دو آیه در شان محمد و علی و ائمه علیهم السلام
بود و اهل کتاب که فضیلت ایشان را پنهان میکنند و ناصبیان علی ع و آن علما که افشا و
اظهار باطلها و کتمان حقایق میکنند نازل شده میفرماید که ان الذین بتحقیق آنجماعت
مذکوره که یکتمون پنهان میکنند از طالبان در وقتی که تقیه نیست و اظهار لازم است
ما انزلنا من البینات چیزی که فرو آورده ایم ما از بیانهای واضح از صفت محمد و ذکر
و حلیه علی و ائمه ع هر یک بعد از دیگری بیان کنند کا نند برای مردم فی الکتاب در کتاب خود
اولئک آنجماعت یعنی پنهان کنندگان مذکوره یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
لعن میکند ایشان را خدای و لعن میکند ایشان را لعن کنندگان یعنی ائمه ع و جانوران زمین
و هر لعنت کننده خواه بر حق باشد خواه بر باطل حتی همان پنهان کنندگان و ظالمان و غیر ایشان
ایشان گرفتار لعنت هر لعنت کننده و گرفتار لعنت خود نیز هستند و نیز هرگاه دو کس از یکدیگر
دلتنگ شده لعن یکدیگر کنند آن لعنتها بلند شده از حق تعالی اذن میطلبند که بر چه کس فرود آیند
ایزد تعالی بفرشتگان میفرماید که هر کدام از آن دو کس که سزاوار لعنت اند هر دو لعن را بر او متوجه
سازید و اگر هر دو سزاوار باشند لعن هر یک را بر دیگری فرود آرید و اگر هیچیک سزاوار نباشد و از
رهکذر دلتنگی لعن کرده باشند لعنتها را بر یهودان که کتمان صفت محمد و ذکر و حلیه علی و بر
ناصبیان که کتمان ورد فضیلت علی ع میکنند متوجه سازید الا الذین تابوا مگر آنجماعت
که توبه کرده اند از پنهان کردن و اصلحوا و اصلاح کرده اند چیزی را که بتاویل باطل فاسد کرده بودند
و باین سبب انکار فضیلت فاضل و استحقاق صاحب حق میکردند و بینوا و بیان کرده اند
چیزی را که خدای کرم فرموده از صفت محمد و ذکر و حلیه علیهم فاولئک اتوب علیهم
پس آنجماعت توبه میکنم بر ایشان یعنی قبول میکنم توبه ایشان را و انا التواب و منم توبه کننده

قبول توبه کننده الرحیم ن ۱۱ رحم کننده بتوبه کاران بی جهی که با علی جنگ کرده باشند
لعن ایشان جایز است باین قید که الا آنان که توبه کرده اند این دو آیه نیز در شان محمد و علی ع و رد
کنندگان بر ایشان نازل شده میفرماید که ان الذین کفروا بتحقیق که آنجماعتی که کفر
ورزیدند بخدای و رد پیغمبری محمد و ولایت علی ع و ماتوا و مردند حالا آنکه هم
کفار که ایشان کافران بودند یعنی باقی بودند بر کفر اولئک علیهم لعنة الله
آنجماعت بر ایشان است لعنت خدای یعنی دوری از رحمت و استحقاق ثواب و الملئکة و فرشتگان
نیز میگویند که لعنت خدای بر کافران و ملک الموت در وقت مردن ایشان مژده میدهد ایشان را
بلعنت و می نماید جای ایشان را با ایشان در دوزخ و الناس اجمعین و مردم همگی
حتی کافران نیز میگویند که لعنت خدای بر کافران پس گرفتار لعن خود نیز هستند خالدین
فیها لا یخفف عنهم العذاب حال آنکه ساکن میباشند همیشه در لعنت و آتش
دوزخ سبک کرده نمیشود از ایشان عذاب نه یکروز و نه یکساعت و لا هم ینظرون
و نه ایشان مهلت داده میشوند که یکساعت عذاب ایشان نرسد این آیه در شان محمد و علی و آل ایشان و شیعه
ایشان نازل شده میفرماید که و الهکم و خدای شما که اکرام فرموده است محمد و علی ع را
بفضیلت و آل ایشان را بخلافت و شیعیان ایشان را بکرامت اله واحد خدای است یکتا
بی شریک و بی عدیل و بی مثل لا اله الا هو نیست خدایی مگر او که آفریننده و صورت و رزق بخشنده
و غنی و فقیر و عزیز و خوار کننده است الرحمن مهربان و رحم کننده است بر همگی خلایق هم در
وقت دادن رزق مؤمن و کافر و صالح و فاسق را که باز نمیگیرد از ایشان رزق و تفضل خود را
و اگرچه ایشان خود را از طاعت او باز گیرند و الرحیم رحم کننده است بر بندگان مؤمن
خود از شیعیان آل محمد ص که وسعت داده است تقیه را بجهة ایشان که هرگاه قدرت داشته باشند آشکار
میکنند دوستی اولیاء خدا و دشمنی دشمنان خدا را و هرگاه قدرت نداشته باشند پنهان میکنند
چون یهود و ناصبیان که انکار پیغمبری محمد ص و خلافت علی ع میکردند پیغمبر ص و علی ع میدانند که نصرت
بر دشمنان میخواهند یافت بر کشتن آن قوم میگفتند که کیست آنکه یاری دهد محمد و علی را بر دشمنان ایشان
حق تعالی این آیه فرستاد که ان فی خلق السموات بتحقیق که در آفریدن آسمانها بالای آنکه ستونی
از زیر و بندی از بالا داشته باشد که از افتادن مانع باشد و آن بر بالای شما و الارض زمین در زیر

شما است جای یافتن نجاتی نیست اگر بگریزند بس اگر خواهم شما را باسمان و زمین هلاک کنم و نیز آنچه
در آسمانهاست از آفتاب که روشنی بخش است در روزهای شما تا بجهة معاش پراکنده شوید و از ماه
که روشنی کن شبهای شماست تا در تاریکیها بینا باشید و از تاریکیها که شما را ناچار باستراحت از سعی که
ناچیز کننده بدن شماست از میدارد و اختلاف یعنی از پی یکدیگر در آمدن اللیل و النهار
شب و روز بعجایبها که پروردگار شما حادث میسازد در عالم خود از سعادت و شقاوت و عزت و
خواری دادن و تابستان و زمستان و بهار و پاییز کردن و فراوانی و قحط و ترس و امنیت دادن
و بنابرین عبارت آیه کسی که از حاملان قرآن باشند و از علم نجوم چیزی کسب کنند زیاده می شود بسبب آن
ایمان و یقین او و الفلک التی تجری فی البحر و کشتی انچنان کشتی که روان می شود
در دریا و خدای سبحانه آنرا بارکش شما ساخته شب و روز ساکن نمیشود و از شما آب و علف نمیخواهد
و مونت حرکت از بادی کافیست بما ینفع الناس بچیزی که نفع دهد فرزندان آدم را یعنی برای
آنکه مصلحتها و منفعتها و حاجتهای ایشان را تمام کند و ما انزل الله من السماء و
چیزی که فرود آورده است خدای از آسمان یعنی از بلندی من ماء از آب یعنی باران سخت و درشت
قطره و ضعیف کوچک قطره و مثل غبار و متصل از پی یکدیگر و ساکن و دایم و آنرا یکدفعه فرود نمی آرد
تا شما را فرو نگیرد و معاش شما را ضایع کند بلکه متفرق از بلندی فرود می آرد تا فرو گیرد بلندیها و پستیها
فاحیی به پس زنده کرده است بآن باران الارض زمین را یعنی گیاهها و دانهها و میوهها از زمین
را بیرون آورده است بعد موتها بعد از آن مرگ آن زمین و بث فیها و پراکنده کرده است
در آن زمین من کل دابة از هر جنبنده بعضی جهة خورش و معاش شما و بعضی از برای آنکه بکشند
درندگان جهة آنکه چارپایان شما از ترس دریدن آنها بر شما سخت و عاصی نشوند و تصریف
الریاح و گردانیدن بادها که از هر جانب می آید که گاه گرم و گاه سرد می باشد و بعضی ابر را میرانند
و بعضی ابر را حامل میکنند در هوا و بعضی درختان را آبستن میسازد و آن بادها تربیت کنندهٔ دانهها
و رسانندهٔ میوههای شماست و السحاب المسخر و ابر تسخیر شده یعنی خوار کرده شده بین السماء
و الارض میان آسمان و زمین که باران بر میدارد و روان می شود بامر خدای و میریزد آن باران را در
هر جا که خدای سبحانه فرماید لآیات آیتهاست یعنی دلیلهای روشن است لقوم یعقلون
از برای قومی که تعقل میکنند یعنی فکر میکنند بعقلهای خود که کسی که این عجایبها از آثار قدرت و بلند

قدرت

قدرت خدا درک با بهرهٔ هد محمد و علی علیهما السلام کسی که قصد ایشان کند و عاقبت دوستان ایشان را
خوب کند و این جزا نزد دنیا مزد بلکه در آخرت خواهد بود که نعمت و عذاب دایم و بی زوال باشد بحق
تعالی باین آیه دوم کامل کرده است حجت را از برای مردم خود که ایشان را از تدبیر کننده و آفریننده هست
این سه آیه در شأن آل محمد و شیعیان ایشان و ابابکر و عمر و آنانکه بظلم امامت کردند و شیعیان ایشان
و متابعان نازل شده میفرماید که و من الناس من و از فرزندان آدم کیست یعنی جمعی اند
و ایشان بت پرستان و دوستان ابابکر و عمر و عثمان اند که یتخذ من دون الله انداداً
میگیرند غیر از خدای شبیهها و مثلها یعنی از برای خدای قرار میدهند مثلها از بتها و غیر از امامی که حق
تعالی از برای مردم قرار داده امامان قرار میدهند یحبونهم دوست میدارند ایشان را یعنی آن مثلها را
کحب الله مثل دوستی خدای یعنی مثل دوستی ایشان خدا را و بیان دوستی خدای در سورهٔ آل
عمران در آیه قل ان کنتم تحبون الله تفصیل خواهد یافت و الذین آمنوا و جماعتی که ایمان آورده اند
و آنها آل محمد علیهم السلام اند اشد حبا لله سخت ترند در دوستی خدا را از آن جماعتی که مثلها قرار
میدهند با خدای چیزی با ایشان خدای بهره که رسیدانند و دیگری را شریک و همتا نمیدانند و از سخت
میفرماید که و لو یری الذین ظلموا و اگر بینند جماعتی که ظلم ورزیدند و آنها بت پرستان
و آنانند که بظلم امامت کردند و شیعیان ایشان اند که ظلم ورزیدند بانیکه بتها را مثلهای خدا و کافران و
فاسقان را مثلهای محمد و علی علیهم السلام قرار دادند اذ یرون العذاب آنگاه که می بینند عذاب را یعنی
اگر بینند آن عذاب را که بر ایشان واقع میشود از برای کفر و عناد ایشان میدانند که ان القوة
لله جمیعا تحقیق که قوت خدا را هست که هر که را خواهد عذاب و هر که را خواهد اکرام میکند
و کافران از نیروی نیست که آن منع عذاب خدای کنند و میدانند که ان الله شدید العقاب
تحقیق که خدای سخت عذاب است یعنی عقوبتها و سخت است کسی را که مثلها قرار دهد با خدای اذ
تبرء الذین اتبعوا آنگاه که بیزاری کردند جماعتی که پیروی کرده شده اند یعنی سرکردگان من
الذین اتبعوا جماعتی که پیروی کرده اند یعنی تابعان و رأوا العذاب و تقطعت بهم
الاسباب و ببینند عذاب خدای یعنی نزدیک بجهنم در روز قیامت منادی علی علیه السلام را خواهد طلبید
و ندا خواهد آمد که ای خلق این علی بن ابی طالب است هر که در دنیا چنگ بود در زده امروز نیز در زند و
بنجات و روشنی جوید و از عقب او به بهشتهای عالی بهشت رود و بعد از آنکه در دنیا بظلم امامت کرده اند پیروان

خود را خواهند گفت پیروان ایشان چنانکه حق تعالی میفرماید که وَقَالَ و گفتند آرزو کردند
الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ آنانی که پیروی کرده اند اگر میبود أَنَّ لَنَا كَرَّةً بتحقیق از برای ما
برگشتنی بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ پس بیزاری میکردیم از ایشان در آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه
بیزاری کردند از ما در اینجا پس هرگاه ائمه حق ع را بجا بنا امامت کنند کان بغیر حق و بی حجت روی گردان
شده باشد ازان روز کار او تباه است كَذَٰلِكَ همچنانکه بیزاری کردند بعضی از بعضی يُرِيهِمُ اللَّهُ
أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ مینماید بایشان خدای عملهای ایشان را حسرتها و پشیمانیها عَلَيْهِمْ
برایشان چه ایشان در دنیا عمل از برای غیر خدای کرده اند پس می بینند عملهای خود را غیر آن عملها
که از برای خدای بوده و می بینند که حق تعالی ثواب عظیم باهل آن عملها میدهد و عملهای ایشان را ثواب نیست
پس هر کس که غیر اهل بیت محمد ص را بی تقیه بنام ایشان خواند یعنی امام و خلیفه و وصی داند حق تعالی
روز قیامت او را با آنان که دوستان خود گرفته است غیر از خدای برانگیزد و گوید ای بنده من ایشان را
بامر تو بخدای پرستیدی و ایشان را طلبکاری بودی پس ثواب عمل خود را از ایشان طلب و با ایشان
عقوبت کش و میفرماید که حشر کنند شیعیان محمد و علی ص را و نیکوکاران ایشان را حسنه که کرده اند دو
چندان کنند و گناهکاران ایشان را گناهی که کرده اند که غیر ناصبیان و آنانکه مثلها از برای محمد و
علی و خلیفهای ایشان ع قرار داده اند هستند و ثوابهای آنجماعت را بایشان دهند لیکن اهل تقیه
مقدم دارند بر آنانکه تقیه نکرده اند پس در آنوقت آنجماعت حسرت عظیم کشند چنانکه حسنهای خود را
در میزان شیعیان و گناهان ایشان را بر دوش خود بینند و نیز این آیه در شان کسی که مالی داشته
باشد و در راه خدا نداده بوارث گذاشته باشد که وارث او در طاعت خدا صرف کند او را روز قیامت
حسرت کشد که چرا خود این کار نکرده و اگر در معصیت صرف کند و پشیمانی کشد که چرا او را باین مال
توقی معصیت داده وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ و نیستند ایشان بیرون روندگان
از آتش یعنی دشمنان علی ع را حساب و عذاب میکنند و همیشه در دوزخ خواهند بود و گناهان ایشان
کفارات و شفاعت هیچ پیغمبر و وصی و شیعه شامل ایشان نخواهد شد و شیعیان علی ع همیشه در
بهشت خواهند بود این دو آیه در شان محمد و علی و سایر ائمه ع و دوستان ایشان و در شان جمعی که
بناحق دعوی امامت کردند و دوستان آنها نازل شده میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا
مِمَّا فِي الْأَرْضِ ای همگی فرزندان آدم بخورید از آنچه در زمین است از انواع میوها و خورشها

حلالا

حَلَالًا طَيِّبًا هرگاه حلال و خوب باشد یعنی هرگاه اطاعت خدای کنید در تعظیم کسی که خدای تعظیم
او کرده و خوار داشتن کسی که خدای او را خوار داشته وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
و پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی چیزهای که شیطان میبرد شما را بسوی آنچه در راه مخالفت محمد ص
و نصب کردن او بامر حق علی ع و سایر ائمه ع را بامامت و از خطوات شیطان اینکه مردم را
در حالت خشم و بیزاری رغبت میدهد و هر قسمی که بغیر از اسم خدا باشد و هر قسمی و نذری که در امور بیجا
شاق و معطل کند مثل قسم و نذر بطلاق و صدقه و ترک آن که مقدور وی نباشد و مثلی نذر کردن
که هزار حج کند و هر قسمی که در ترک امری باشد که کردن آن بهتر بود مثل قسم یاد کردن که با برادر مومن سخن
نگوید و نزد یکی نخوابد و فرزند خود را بکشد و تمام اینها اعتبار نیست و چیزی لازم نمی آید و از
خطوات شیطان است ابابکر و عمر و غیر علی و ائمه ع و دوستی آن ملعونان إِنَّهُ بتحقیق که او
یعنی شیطان لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ از برای شما دشمنی است ظاهر میکند عداوت شما را و شما را بعد
محمد ص و عناد علی ع سبحانه إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ جز این نیست که میفرماید شما را به بدی
اعتقاد در شان محمد ص و در روایتها وارد شده که سوء خون کردن و چیزی دزدی و زنا کردن و بیمارت
وَالْفَحْشَاءِ و فاحشه یعنی انکار ولایت علی ع و در روایتها وارد شده که فحشاء در قرآن دشمنان
اهل بیت اند چه ایشان اصل آنند و امام داشتن امامان بناحق و آشکارا زنا کردن و علم فوق افراشتن
و شمشیر خروج کردن کسی که اهل آن کار نباشد و خواستگاری زنها پیش از بعد از فوت بدر و دروغ
گفتن و بخیلی و تمامی از خویشان دوری کردن و ربا خوردن و مال یتیم بناحق خوردن و تجاوز
از حدها که خدای قرار داده و دزدی و امثال اینها و گناهها و مسلط گشتن زنان با شوهران و خلقی
ایشان و اقرار شایند به آنها بغیر شوهر و عما بد کردن زنان بازنان وَأَنْ تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و اینکه بگوئید بر خدای چیزی که نمیدانید یعنی قایل شوید بامامت
کسی که خدای بهمه از امامت بهره نداده و او را کافر و دشمن خود شمرده و این دو آیه نیز در شان آنان نازل
شده که پیرو آیه سابق در شان ایشان نازل گشته و میفرماید که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و هر گاه گفته
شود ایشان را یعنی پیروی کنندگان خطوات شیطان را که اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید
چیزی را که فرود آورده است خدای در کتاب خود از صفت محمد ص و حلیه علی ع و صفت فضیلتها
و منقبتهای او قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا میگویند بلکه پیروی میکنیم
چیزی را که یافته ایم بر آنچیز پدران خود را از دین و مذهب پس پیروی پدران خود کرده اند در مخالفت محمد ص

دو وری از علی ع‍ اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ آیا واگر بوده‌اند پدران ایشان چنین
که تعقل نمیکردند یعنی فکر نمیکردند بعقلهای خود شَيْئًا چیزی را پس حق تعالی باین عبارت مذمت
میکند ایشان را که بعقل خود فکر در چیزها نمیکنند وَلَا يَهْتَدُونَ و هدایت نمی‌یافتند بچیزی
از خوبیها پیروی میکردند پدران را و حال آنکه پدران ایشان باین صفتها بودند پس جهل پیروی پدران و
تقلید میکنند در دین بکسانی که علمی ندارند کسی که در دین تقلید کند کسی را که نمیداند در دین خدا را
بغضب خدای گرفتار خواهد شد وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مثل آنان که کفر ورزیدند در عبادت
کردن بتها و قرار دادن مثلها از برای محمد و علی ع‍ كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً
وَنِدَاءً مثل آنچنان کسیست که صدا میکند بچیزی که نمیشنود مگر خواندن و طلبیدن یعنی
نمیفهمد که مراد از آن چیست تا یاد کنند کسی که او را بنام میطلبد یا معنی آیه اینست که حیوانات که
صاحب صدا میزنند ایشان صدا را میشنوند نمیفهمند که مراد چیست همچنین کافران نیز هرگاه بر ایشان
قرآن بخوانند و ایمان عرض کنند مثل حیوانات و در این صورت تقدیر کلام چنین خواهد
بود که مثل دلالت کنندگان بدین آنان که کفر ورزیدند تا آخر آیه صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ کر باشند و
نشنوند و گنگ مادرزاد باشند و کور شدگان بعد از بینائی باشند از هدایت در پیروی کردن
ایشان مثلها از برای خدا قرار داده‌اند و آنها ناصبیانند فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان
تعقل نمیکنند امر خدا را یعنی فکر نمیکنند بعقل خود در آن و باین عبارت نیز حق تعالی مذمت
میکند ایشان را که بعقل خود فکر در چیزها نمیکنند این دو آیه در شان محمد و علی و آل و دشمنان ایشان
نازل شده میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنان که ایمان آورده‌اند بیگانگی خدای
و پیغمبری محمد ص و امامت علی ع‍ و دیگر معنیهای این کلمه در این سوره در آیه یا ایها الذین آمنوا لا
تقولوا راعنا گفته شد كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ بخورید از خوبهای یعنی حلالهای مَا رَزَقْنَاكُمْ
وَاشْكُرُوا لِلَّهِ آنچه روزی کرده‌ایم شما را و شکر کنید خدا را بر آنچه روزی کرده است شما را از
شر شیطان نگاه داره إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ اگر شما او را تنها تَعْبُدُونَ عبادت میکنید پس
شکر کنید نعمتهای خدا را باین طریق که اطاعت محمد و علی و خلیفه‌های پاک ایشان ع‍ کنید تا از لشکر و
احتیاج بتاویل و پرسیدن معنی ندارد و منسوخ نشده است إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ جز این نیست که حرام کرده
حرام آنست که خدا و پیغمبر در قرآن حلال کرده باشند اما چون مردم بعضی چیزها را از کرده‌اند اهل
ع‍ نیز آنها را ذکر فرموده‌اند که حرام شده سیاق آیه دلالت نمیکند بحرام بودن همین چهار

چیز

چیز که گفته خواهد شد همچنانکه بعضی را اعتقاد آنست که غیر این چهار چیز چیزی از حیوانات
و غیر آن حرام نیست غلط کرده‌اند چنانچه در سوره انعام در آیه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما انشاء الله
تعالی گفته خواهد شد و آنچه حق تعالی حرام فرموده از برای مصلحت بندگانست چنانچه سبب حرام شدن
این چهار چیز در هر یک گفته خواهد شد عَلَيْكُمُ بر شما خوردن الْمَيْتَةَ مرده یعنی حیوانی که
خود مرده باشد بی آنکه او را بکشند بنحوی که خدای فرموده و کبر این حیوانی را که ذبح شده بوده
نخورده‌اند حیوانی که مرده بود نخورده‌اند و سبب حرام شدن آن اینست تا شاخ بر آنها زده بکشند
چون باین طریقها بمیرد آنکه نخورده‌اند و سبب حرام شدن آن اینست که بدن را ضعیف میکند و
سستی و قطع نسل و مرگ ناگهانی از خوردن آن حاصل میشود و سبب دیگر آنکه حق تعالی میخواهد که
نام بزرگوار او بردن سبب حلیت و فرق میان حلال و حرام شود و خون در بدن مبتر میشود و بیگ
ویران میکرد در گوشت وی ثقیل میشود و کوارا نمیکرد و جهت آنکه گوشت وی بخون وی خورده شد
اما ماهی که بمیرد و نخورند ذبح وی بیرون آوردن است از آب زنده آنگاه میگذارند تا خود بمیرد
چون خون ندارد و همچنین است ملخ و گوشت مرده در دین عیسی ع‍ نیز حرام بوده و غیبت برادر
مؤمن حرام تر است از خوردن گوشت مرده و مراد از میته در قرآن دشمنان آل محمدند چه آنها اصل آنانند
و آنها اکل جیفه‌اند بر ایشان میته و خون و گوشت خوک است وَالدَّمَ و خون و سبب حرام شدن آن
اینست که خوردن آن زرد آب و تشنگی و دیوانگی و مرض جوع و بخار دهنگی و بدبوئی آن و بدخلقی و سختی
دل و کم رحمی حاصل میکند چنانچه ایمن نتوان بود از آنکه پدر و فرزند و دوست و خویش و مصاحب خود را
بکشد و بدن را متعفن میکند و رنگ را تغییر میدهد و اکثر خوره در آدمی از خوردن خون بهم میرسد
و خون نیز در دین عیسی ع‍ حرام بوده روزی ابو سعید خدری خون حجامت پیغمبر ص را خورد
آنحضرت فرمود که دیگر چنین مکن و خدای بر کت آن گوشت و خون ترا بر آتش دوزخ حرام فرمود
و بدگوئی برادر مؤمن نزد پادشاه حرام تر است از خوردن خون چرا که آن بدگو کار سرکش کشنده خود و
پادشاه و برادر مؤمن را تباه کرده خواهد بود بعضی در دنیا و بعضی در آخرت و مراد از دم در قرآن
دشمنان اهل بیت‌اند چنانچه در میته گفته شد وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک و سبب حرام
شدن آن اینست که از مسخ شده‌هاست و حق تعالی آنرا از برای پند گرفتن خلق و ترسانیدن و عبرت
گرفتن ایشان و دلیل بر مسخ شدن آفریده پس از خوردن آن نهی فرموده است تا کسی از آن نفع نجوید و عقوبت

خدای را سبک نگیرد و نیز خورش وی کثیف تر بی کثیفهاست و جهتهای دیگر نیز بسیار دارد و خوک
حرام نفر بوده است در قرآن حیوان را غیر از خوک نیز هر حیوان دریایی که مثل و در فلوس نداشته
باشد مکروه هست و حرام نیست و پیغمبر صلعم از خوردن الاغ نهی کرد جهت سواری آن بود که مبادا کشته
شوند و جهت سواری مردم عاجز کردند و آن نیز حرام نیست و سایر حیوانات مثل سگ و درندها
و خرس و میمون و غیر آن بخوبیست که در اول این آیه گفته شد و مرادان میته و دم و لحم خنزیر در قرآن
دشمنان آل محمد اند چنانچه در میته گفته شد و تعظیم کردن آنها که خدای ایشان را خوار داشته و نام
امامت بر ایشان گذاشتن حرام تر است از گوشت خوک خوردن **وما اهل** و چیزی که ذبح شده
و نام برده شده باشد **به لغیر الله** یاد از برای غیر خدای یعنی در وقت کشتن اسم غیر خدا گفته
باشند و آن قربانیهاست که کافران بنام بتها که آنها را مثل خدا میدانند و از برای بتها و درختها
ذبح کرده باشند و سبب حرام شدن آن اینست که حق تعالی واجب فرموده است بر خلق که اقرار به
پروردگاری و یگانگی او کنند و در این صورت تقرب بغیر خدا و شرک واقع میشود و سبب دیگر آنکه ذکر
خدای و بردن نام او فرق کند میان حلال و حرام و عقد نکاح و نماز جماعت بنام دشمنان آل محمد که
غصب حق ایشان و امامت کرده اند بدون تقیه حرام تر است از حیوانی که بغیر نام خدای کشته باشند
و این چهار چیز که شمرده حرام و از گناهان کبیره است وقتی که در خوردن آنها ضرورتی نباشد چنانچه
میفرماید **فمن اضطر** پس کسی که مضطر باشد بخوردن از این چهار حرام و مضطر کسیست که در جای
باشد که مخمصه یعنی گرسنگی گرفتار شود و قوام و بقای بدن او بغیر آنها ممکن نباشد **غیر باغ**
حال آنکه غیر سرکش باشد در وقت ضرورت و باغی کسیست که طلب شکار میکرده باشد از برای لهو و لعب نه از
برای قوت عیال و کسیست که ظالم باشد و کسی که بر امام زمان خروج کرده باشد و کسی که در غیر طاعت خدای
از خانه بیرون رفته باشد **ولا عاد** و غیر تجاوز کننده از امر خدای با امر شیطان باشد و عادی کسیست
که دزد و راهزن و غصب کننده حق مردم و زیادتی کننده بر خلق و قایل باشد بر پیغمبری کسی که پیغمبر نبوده
و با امامت کسی که امام نبوده **فلا اثم علیه** پس نیست گناه بر [illegible] قایل باشد بر پیغمبری کسی که پیغمبر نبوده
و با امامت کسی بر وی در خوردن آنچه از چهار چیز بقدر کفاف پس حلال خواهد بود بر وی وقتی که شب و روز و صبح چیزی
نخورده باشد و سیری نباشد که بخورد و کسی که مضطر شود و از این چهار چیز نخورد تا از گرسنگی بمیرد کافر
مرده باشد و کسی که جهت معالجه مضطر شود باینکه مدتی بیرون خوابد و نماز را بهمان نحو خوابیده کند در

وکسی که

و کسی که مضطر شود بنا کردن مثل کسی که تشنه باشند و شخصی آب داشته باشد و تا او زنا با وی نکند
آب باو ندهد و او در حالت مرگ کسی که غیبت یا دشمن جهت آنکه زود از خود دفع هلاکت کند و کسی که مومنی
بدگوئی او و مومنان نزد پادشاهی کند که ایشان را بکشتن دهد یا آنکه جهت خلاصی خود و ایشان بدگوئی
همان شخص را باو خبر رسانده تنبیه نمائی کند یا آنکه دیگری را داخل کند و آنکه دروغ گوید و کسی که از بلای تقیه
خوار کرده خدای را تعظیم کند و نام امامت بر کسی که امام نباشد گذارد همگی در حکم این آیه اند و گناهی بر ایشان
نیست و شراب خوردن بر مضطر حلال چه آن شر را زیاده میکند باغی و عادی حلال نیست بر ایشان خوردن
آن چهار چیز چنانچه بر مسلمانان حلالات و جایز نیست بر ایشان که در سفر روزه خورند و نماز را کوتاه کنند
ان الله غفور تحقیق که خدای آمرزگار است یعنی پوشاننده عیبهای شماست ای مومنان **رحیم**
رحم کننده است بشما حلال کرده است در حالت ضرورت بر شما آنچه حرام کرده است در حالت غیر
ضرورت این چهار آیه نازل شده است در شان محمد و علی و آل پاک و شیعیان و دشمنان ایشان و پنهان
کنندگان فضیلت ایشان در کتابهای خود از یهود و ترسا و منکران امامت ایشان و انکار کرده اند
ظلم کنندگان ایشان را تا حق ایشان را جهت خود بیرون و با نهانا و لقب امامت گذاشتند بی آنکه از روی تقیه
باشد پس میفرماید که **ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب** تحقیق که آنانکه
پنهان میکنند چیزی که فرود آورده است خدای از کتاب که در آن ذکر فضیلت محمد و سایر پیغمبران و فضیلت
علی و جمیع اوصیای پیغمبرانست **ویشترون به ثمنا قلیلا** و میخرند بآن پنهان کردن
بهای اندک را یعنی پنهان میکنند فضیلت ایشان را بعوض آن بهای اندک که مراد بهای که مال دنیا و مرتبه
نادانست **اولئک ما یاکلون فی بطونهم** آن جماعت نمیخورند در شکمهای خود یعنی شکم
پر **الا النار** آتش دوزخ عوض رسیدن آنها باینکه دنیا جهت پنهان کردن فضیلت ایشان **ولا
یکلمهم الله یوم القیمة** و سخن نمیگوید با ایشان خدای در قیامت سخن خیر یکه بعض
میکند ایشان را و میگوید که چه بد بندگان بودید شما [illegible] که قرار داده بودم تغییر دادید و آنرا که موخر داشته
بودم مقدم داشتید و کسی را که دشمن داشتم دوست و آنرا که دوست داشتم دشمن داشتید **ولا
یزکیهم** و پاک نمیکند ایشان را یعنی از برای ایشان عملی و ایشان را از گناهان جهت آنکه گناهان آنکه
میکنند [illegible] دوستی محمد و علی و آل ایشان همراه باشد و آن گناهان دو چندان و عقوبت گناهها
عظیم تر شود **ولهم عذاب الیم** ٥ و از برای ایشان است عذابی درد رساننده در آتش دوزخ
می

وانانکه عهد خدای وقسم خود را بهای اندک دنیا میفروشند وانانکه دعوی امامت میکنند از جانب خدای ناحق
جهة خود وانانکه انکار امامت امام حق میکنند وانانکه امامی ناحق را امام میدانند وانانکه اعتقاد شان
آن باشد که ابابکر و عمر را در اسلام بهره هست و پیری کرز ناکنند و پادشاه جبار و پیشان متکبر و مرد
دیوث و زنی که مرد بیگانه را بجای شوهر در بغل کیرد و فرزندی آرد و انرا بر کردن شوهر نهد و کسی
با اهل بیت پیغمبر ع ظلم و با ایشان جنگ کند و ناسزا کوید و کسی که موی سفید از ریش خود میکند و باشد
و مردی که خود بخود یا دیکری با او وطی کند و کسی که با امامی بیعت کند از برای دنیا که اکر آنچه خواهد بوی
دهد بیعت خود وفا و الا ترک بیعت کند و کسی که بی منت چیزی بکسی ندهد و کسی که متاع خود را بقسم
دروغ دهد و کسی با شخصی جهة متاعی بیعت کند و قسم یاد کند که بان متاع فلان قیمت دهد پس از کرفته
آنچه کفته باشد بدهد و کسی که در بیابانی آب زیاده داشته باشد و با همکنان ندهد پس آنرا کر نمیر آنچه کفته
باشد حق تعالی با همکی آن جماعت در قیامت سخن خیر نکوید و ایشان از کناهان پاک نسازد و ایشان را عذاب
الیم کند و کسی که مال مومنی یا یتیم خلاف برد و کسی که فحش کوید و کسی که چیزی داشته باشد و طلب آن مردم کند
و کسی که انعطف شامل فکند و باشد و کسی که متاع خود را بدروغ تعریف کند و ستاید و کسی که چیزی بشخصی
دهد و خود را دوست نماید و دل بر خلاف شان باشد حق سبحانه روز قیامت ایشان را از کناهان پاک نسازد
و عذاب الیم دهد و کسی که مومنان را دشمن دارد و مومنان نیز وی را با او دشمن باشند و کسی که سخن چینی
کند و کسی که میان دوستان جدائی افکند و کسی از برای خدا عیب جوید و کسی که دین خدای نا موزد و کسی که
ترک واجبی کند و کبیره کند ایشان را نیز ایزد تعالی در قیامت از کناهان پاک نسازد **اُولٰئِكَ**
آن جماعت که صفتهای ایشان **الَّذِينَ اشْتَرَوُا** انانند که خریده اند و عوض داده اند و بر کزیده آند
الضَّلَالَةَ کمراهی را یعنی کفر بخدا و زندکانی دنیا و زبونی حال او در جهنم **بِالْهُدَىٰ** بهدایت یعنی
بدین و بیان حق و نیکی حال در بهشت **وَالْعَذَابَ** و عذاب که جهة دوستی دشمنان خدای مستحق آن
شده **بِالْمَغْفِرَةِ** بآمرزش که جهة ایشان مهیا بود اکر دوستان خدا را دوست میداشتند و مراد
آنست که هدایت و مغفرت را فروخته اند و ضلالت و عذاب را بدل و عوض کرفته اند **فَمَا أَصْبَرَهُمْ**
پس چه چیز صبر داد ایشان را یعنی جرأت **عَلَى النَّارِ** بر آتش دوزخ یعنی بعملی که واجب کند بر ایشان عذاب
آتش و بر کردن کاری که میدانستند که ایشان را بآتش دوزخ میکشاند **ذَٰلِكَ** آن عذاب که واجب شده است
بر ایشان بسبب کناهها و جرمها که از برای مخالفت امام حق و ترک دوستی علی ع کرده اند **بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ**

کفته شده مو

الکتب

الْكِتَابَ بسبب آنست که بتحقیق که خدای فرو آورده است کتاب را که در آن وعده و وعید داده است
مخالفت و دوری کنندکان اهل صدق و حق و اطاعت کنندکان اهل فسق را بدوزخ **بِالْحَقِّ** بحق
که آنچه وعده داده است با ایشان میرسد و خطا نمیشود **وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي**
الْكِتَابِ و بتحقیق که انانکه اختلاف کردند در کتاب یعنی قرآن پس بعضی ایمان بان نیاوردند و بعضی
کفتند سحر و بعضی کفتند اند که کاهنست **لَفِي شِقَاقٍ** در خلافی اند یعنی قرآن در شقی است و ایشان
در شقی دیکر آنند که مخالف آنست **بَعِيدٍ** دور از حق چونکه پیغمبر ص تفضیل داد علی ع و شیعه او را
و سرزنش نمود بجهود و ترسا را بر کفر و پنهان کردن فضل محمد و علی ع در کتابهای خود فخر کردند یهود و
ترسا و هر یک کفتند که تواند بود که حق تعالی این همه نماز که بقبله خود و عملها و شب زنده داری که کرده ایم
و قبله قبلها است که موسی و عیسی ع بر بوده اند باطل کرده اند باینکه متابعت محمد و علی بخواهش ایشان نکرده ایم
پس حق تعالی این آیه را فرستاد و نیز در مدینه بار اول باریدن چون ابر بر طرف شد پیغمبر ص با جمعی از صحابه
بیرون آمده نشستند پس علی ع آمد پیغمبر فرمود که ای علی من شهر حکمتم و تو در آن شهری هر که از در آید
بان شهر تواند رسید و الا نرسد مردم کفتند بر بسید که از بن سخن غرض وی چیست حق تعالی آیه لیس البر
بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها که بعد از بن در بن سوره خواهد
آمد و این آیه را فرستاد و ایمان بر چهار وجه است و یکی از انها تصدیق بدلست و ایمان حق آنست و تصدیق
شرطها دارد که تصدیق تمام نمیشود مکر بانها و این آیه مشتمل بر شروط ایمان و دلیلست بانکه ایمان تصدیق
بدل کردنست پس کسی که اقامت شرطها که درین آیات بکند مومن تصدیق کننده باشد پس پیغمبر فرمود که
بکوی ای محمد که **لَيْسَ الْبِرَّ** نیست نیکوکاری یعنی طاعتی که بان بهشت و کرامت یابند **أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ**
قِبَلَ الْمَشْرِقِ بکردانید رویهای خود را بسوی آفتاب بر آمدن ترسایان **وَ** بسوی **الْمَغْرِبِ**
آفتاب فرو رفت این جهودان و حال آنکه شما مخالفت خدای میکنید و با علی خشم میورزید **وَلَٰكِنَّ**
الْبِرَّ ولیکن نیکوکاری **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ** کسیست که ایمان آرد بخدای باینکه یکتا و بی نیاز است
و هر کس را خواهد تعظیم و تکریم میکند و هر کرا خواهد خوار میسازد و هیچکس رد امر او نمیتواند کرد **وَ**
ایمان آرد با **وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ** بروز آخر یعنی روز قیامت باینکه بهترین کسان در آن روز محمد و
علی ع و شیعیان محمد ع که بروشنی نور او به بهشت میروند و دشمنان او را تاریکی آن روز کرفته بجهنم میروند
و بهشتها نامیکنند که بسوی آن آید ای محمد و علی ع و شیعیان ایشان و دور شوید ای دشمنان

ایشان و آتش دوزخ بر عکس آنچه طلب میکنند وَ ایمان آورد به الْمَلٰٓئِكَةِ فرشتگان باینکه ایشان معصوم‌اند
و مقربترین علمای ایشان صلوات بر محمد و آل او و طلب رحمت برای شیعیان پرهیزکار ایشان و لعنت
کردن بر پیروان دشمنان ایشان و منافقانست وَ ایمان آورد به الْكِتٰبِ کتاب باینکه حق از خدای کریم نازل
ساخته و مشتمل است بر ذکر فضل محمد و علی عم و آل او و پیروان و دشمنی مخالفت کنندگان ایشان وَ ایمان
آورد به النَّبِيّٖنَ پیغمبران باینکه ایشان بهترین خلق خدایند و همگی راهنمائی کرده‌اند به فضیلت
محمد و علی عم و شیعیان ایشان و اینکه خدای محمد را بر پیغمبران زیادتی داده است سوره فاتحة الکتاب که
به هیچیک از انبیا نفرستاده مگر بسم الله که بسلیمان عم فرستاده است وَ اٰتَى و بدهد در راه خدای الْمَالَ
عَلٰى حُبِّهٖ مال را بر دوستی مال که از برای احتیاج بسیار بآن آنرا دوست دارد ذَوِي الْقُرْبٰى بخویشان
پریشان وَ الْيَتٰمٰى و بیتیمان پریشان اما بخویشان و یتیمان پیغمبر صه بطریق هدیه و بخویشان و یتیمان
طایفه خود بهر طریق که خواهد از صدقه و صله و غیر آن وَ الْمَسٰكِينَ و مسکینها از مردم وَ ابْنَ
السَّبِيلِ و فرزند راه یعنی راهگذر و مسافر که نفقه نداشته باشد و سفر او مباح باشد وَ السَّآئِلِينَ
و طلب کنندگان یعنی گدایان که دست طلب دراز کرده صدقه میخواهند و احتیاج بطلب دارند و اگرچه
نطلبند وَ فِي الرِّقَابِ و در گردنها یعنی جماعتی که کار بها در گردن ایشان باشد و چیزی نداشته
باشند که بدهند و مؤمن باشند و اگر کسی مالی نداشته باشد که بآنجماعت دهد تازه کردن اقرار
بیکتائی خدای و پیغمبری محمد صه و فضیلت او بر پیغمبران و اعتراف بامامت علی و فضیلت ایشان بر آل
پیغمبران و دوستی دوستان و دشمنی ایشان بدل آن میتواند بود وَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ و درست
دارد نماز را بعد و حدود و بداند که بهترین حدودها اعتراف بفضیلت محمد صه و دوستی علی عم و آل است
وَ اٰتَى الزَّكٰوةَ و بدهد زکوة را یعنی زکوة واجب برادران مؤمن و اگر مال نداشته باشد زکوة
عقل او آنست اظهار فضیلت علی و آل او وقتی که تقیه نباشد و لعن دشمنان ایشانست جهت آنکه
خواری ایشانرا از ایشان دور کرده بغیر داده اند وَ نیکوکاری نیکوکاری الْمُوْفُوْنَ وفا کنندگا
نست بِعَهْدِهِمْ بعهد و پیمان خود اِذَا عٰهَدُوْا هرگاه عهد و پیمان کنند و عظیمترین عهدها
اینست که آنچه از شرف محمد و آل او صه میدانند پنهان نکنند و نام امامت بغیر ایشان نگذارند
وَ الصّٰبِرِيْنَ فِي الْبَاْسَآءِ و صبر کنندگان در بیم یعنی جنگ دشمنان و بدترین دشمنان
و نکراوت باینکه با ایشان جنگ کنند بصلوات به محمد و آل او صه وَ الضَّرَّآءِ و مضر یعنی بیچیزی و سختی

وبعضی

و بیچیزی بعضی از آن جهت که مؤمن محتاج طلب آن از دشمنان آل محمد صه شود که صبر باید کرد و از مال
ایشان میگیرد و لعن میکند و با نجد انها که فشار زدی بیچیز به تازه کردن ذکر و دوستی آل محمد صه و در
روایتی البأساء مرض گرسنگی و تشنگی و ترس و مرض و جز آنست و صبر بر بأساء و ضراء سنت علی عم است وَ
حِيْنَ الْبَاْسِ و هنگام بیم یعنی قتل و سختی جنگ که ذکر خدای میکنند و صلوات بر محمد و علی می
فرستند و بدل و زبان دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان خدای میکنند اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ
صَدَقُوْا آنجماعت صفتهای ایشان گفته شد آنانند که راست گفتند در ایمان خود و تصدیق
گفتهای خود بکردارهای خود کرده اند وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ و آنجماعت ایشان متقیانند
که پرهیز دارند از عذاب دوزخ و از ناصبیان کافر این دو آیه در مدح پیروان محمد و علی عم و دشمنان
ایشان دور کنندگان حق علی عم و مردم را به پیروی و قایل شدن بامامت دشمنان او راهنمائی کنند
و در شان سایر ائمه عم نازل شده و این اول خاص از برای مؤمنانست نه شامل جمیع مسلمانان
و نسخ کرده است آیه سوره مائده را که وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيْهَآ اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ تا آخر که وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ و
نسخ کرده است عبارت وَ الْجُرُوْحَ قِصَاصٌ را بیرون مینماید که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکه
ایمان آورده اند بخدا و علی عم امیر و خرد بآنها كُتِبَ نوشته شده است یعنی واجب شده است
عَلَيْكُمُ بر شما ای مؤمنان پس آیه مخصوص مؤمنانست و شامل جمیع مسلمانان نیست الْقِصَاصُ
قصاص یعنی کشنده را بکسی که کشته شده باشد مساوی داشتن و در عوض وی کشتن فِي الْقَتْلٰى
اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْاُنْثٰى بِالْاُنْثٰى در کشته شدگان آزاد باز آزاد و بنده
ببنده و زن بزن بی آنکه مرد را در عوض بنده میتوان کشت اما او را قیمت بنده خونبهای بنده
میگیرند و اگر مردی زنی را بکشد و وارثان زن خواهند که او را بکشند نصف خونبهای مرد را
بوارثان آن مرد میدهند و او را میکشند چه حوا از بعض آدم عم آفریده شد که از همه اعضای آدم آفریده
میشد مرد با او برابر بود در عوض او میکشتند همچنانچه مرد را در عوض مرد میکشند و کسی پیغمبری یا وصی
پیغمبری را بکشد او را در عوض او کشتن و توبه نیست جهت آنکه او مثل ایشان نیست تا در عوض
ایشان بکشند و مثل ایشان پیغمبران و اوصیا اند و ایشان خود یکدیگر را نمیکشند پس کشنده
ایشان هیچ توبه نمی‌یابد فَمَنْ پس کسی که یعنی کشنده که عُفِيَ لَهٗ مِنْ اَخِيْهِ عفو کرده شود
از برای او از برادر او یعنی وارث کشته شده که برادر دینی او است شَيْءٌ چیزی یعنی هرگاه کشته

چیزی

شده قبول کردن خونبها کنید و از کشتن او در گذرد و ببخشد دهد و باین امر امتثال شوند پس حق
تعالی امر فرموده که فاتباع پیروی کردن است یعنی باید که صاحب حق که وارث کشته شده است
از برادر مؤمن که کشنده است دود بالمعروف بخوبی یعنی مدارا کند و برو تنگ نگیرد
واداء واداکردنست یعنی باید که کشنده هرگاه او را میسر باشد و قدرت بر خونبها دادن داشته
باشد اداکند خونبهارا الیه بسوی او یعنی برادر مؤمن که وارث کشته شده است باحسان
بنیکی یعنی در دادن آن اهمال و ظلم نکند و ضرر نرساند تا خون مرد مسلمان ضایع و باطل نشود
ذلک آن یعنی جایز بودن عفو و بخشش وارث کشته شده کشتن کشنده را بخونبهائی که گیرد
تخفیف من ربکم سبک کردنیست از صاحب قدرت پروردگار شما و نعمت و رفق دهنده شما ورحمة
و رحمتیست چرا که اگر حق تعالی خونبها قرار نمی فرمود و حکم منحصر بکشتن کشنده و بخشیدن خون
او میبود وارث کشته شده بکمتر راضی ببخشیدن بعوض میشد و کمتر کشنده از کشته شدن سالم میماند
و صحیح بن تخفیف و رحمتیست از خدای بانکه حج تمتع که قرار داده و احرام در میان بر طرف میشود تا
سالم مانند مردم از فساد حج جهت طول احرام فمن اعتدی پس کسیکه تجاوز کند یعنی کشنده
بکشد یا زخم زند یا عضوی را قطع کند بعد ذلک بعد از آن یعنی بعد از آنکه از خون کشته در
گذشته باشد که خونبها بگیرد و با او صلح و قبول آن کرده و راضی شده باشد فله عذاب الیم
پس از برای او است عذابی دردرساننده در آخرت این قصاص که در آیه مذکور شد از برای کسیست که در دنیا
کسی را کشته و روح او را فنا کرده باشد و عظیم تر ازین ان است که کسی شخصی را چنان بکشد که چاره
ان نتوان کرد و هرگز آن شخص زنده نشود و آن اینست که کسی شخصی را از پیغمبری محمد و علی علیهما السلام و
او را بغیر راه خدای بد و پیروی دشمنان علی علیه السلام و قایل شدن بامامت ایشان و دور کردن علی از حق
خود و انکار فضیلت او رهنمائی کند پس آن شخص کشته ابدی شود و مدام در آتش دوزخ ماند پس جزای چنین
کشتن مثل او دایم در آتش دوزخ ماندن است ولکم و از برای شما است ای امت محمد صلی الله علیه و آله فی
القصاص حیوة در قصاص زندگی است که اگر در عوض کشتن گناه کشنده را می کشید و اگر آن نمیبود
مردم یکدیگر را میکشتند و کسی که اراده کشتن کسی کند میداند که او را در عوض میکشند خود را از ان باز
میدارد و آن زندگیست از برای آنکس که اراده کشتن او کرده و برای آنکس که اراده آن کار نموده و از برای
سایر مردم که هرگاه دانستند که در عوض کشنده را می کشند جرات کشتن کسی نمی کنند و قصاص نمیکنند پس

معلوم

معلوم شد که مردم را زندگی میباشد مگر بقصاص و نا جایز است آنرا از امر و نهی پس این دلیل روشنی
است بر اینکه با خلافت امامی باید که باسور ایشان قیام نموده و از جانب خدای بتعیین شده و
معجزها نموده بعد از ان امر و نهی کند ایشان را و حدها جاری سازد یا اولی الالباب
ای صاحبان عقلها و مراد باین کلمه در بعضی از قرآن پیغمبر و ائمه علیهم السلام و در بعضی شیعیان ایشان است
لعلکم تتقون برای آنکه شما پرهیز نمائید ازین سه آیه اول در شان امام هر زمان نازل
و منسوخ شده است بآیه سوره نسا که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و آیه دوم
منسوخ شده است بآیه سیم و سیوم باید که کتب نوشته شده است یعنی واجب گردانیده علیکم اذا
حضر احدکم الموت ان ترک خیرا بر شما هرگاه حاضر شود یکی از شما را مرگ اگر بگذارد
چیزی یعنی مالی الوصیة وصیت یعنی واجب شده است بر شما وصیت للوالدین
والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین ربع از برای پدر و مادر و خویشان
بخوبی حقیست بر متقیان و این حقیست که حق تعالی در مال مردم جهت امام هر زمان مقرر فرموده و چه
مکرر مذکور شد که امام پدر دینی است و خویشان او خویشان دینی اند و اقل آنچه جهت امام وصیت
میباید کرد ثلث و خمس یک و بیشتر آن سه یک مال است و حکم وصیت در اول اسلام بوده و چون آیه
میراث که مذکور شد نازل گردید این حکم منسوخ گشت چه هرگاه حق تعالی از برای پدر و مادر
و خویشان در ان آیه میراث مقرر فرمود حکم واجب بودن وصیت از برای ایشان که درین آیه است باطل
شد اما بنابرین آیه وصیت از برای وارث نیز جایز است و کسی که در حالت مرگ وصیت کند بچیزی از
برای خویشان که وارث نباشند بخوبی نه بدی چنانکه در آیه سیم گفته خواهد شد جایز است و
کسی که برای ایشان وصیت نکند عمل خود را بگناه ختم کرده باشد و براء بن معرور انصاری که از صحابه
پیغمبر صلعم بود بثلث مال خود وصیت کرد و سنت و شرع بان جاری شد و این حکم در شان پیغمبر صلعم
و سایر مردم عام است و فاطمه علیها السلام نزد ابا بکر رفته میراث پیغمبر یعنی فدک را که غصب کرده بود طلبید
جواب گفت که پیغمبر را میراث نمیباشد و آنحضرت باین آیه حجت آورد فمن بدله پس کسی که تبدیل
کند آنرا یعنی وصیت را بعدما سمعه فانما اثمه بعد از آنکه شنیده باشد آنرا پس نیست
جز آنکه گناه آن یعنی گناه تبدیل علی الذین یبدلونه بر آنانکه تبدیل میکنند آنرا یعنی
وصیت را ان الله سمیع علیم بتحقیق که خدای شنوا است دانا پس هرگاه کسی وصیتی کند

عشر

جایز نیست وصی را که آن را تغییر دهد بلکه باید که آن را بنحوی که وصیت کرده بجای آورد و اگر تغییر دهد
در کردن وصی او فی مانده پس اگر کسی جهت جهود و ترسا وصیتی کند بچیزی واجب است که وصی آن را بایشان
برساند و اگر وصیت بخلاف امر خدای باشد باید که وصی آن را بنهج شرع و حق عمل کند چنانچه در
آیه بعد ازین ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد پس این آیه بایه بعد منسوخ شد پس اگر کسی مالی فی وصیت
حج کند و وصی آن را در آزاد کردن بنده صرف کند باید که تاوان کشیده حج بعمل آرد و اگر بیست درهم
وصیت کند که صرف حج شود باید که بکسی بعضی از راه مکه دهد که حج کند و اگر مالی جهت شخصی وصیت
کند و آن شخص پیش از آنکه آن را بگیرد فوت شود و وارثی نداشته باشد باید که وصی سعی کند که وارث
جهت او بهم رساند و بوی دهد و اگر بعد از جهد بهم نرسد تصدق کند عبدالله بن سعد همشیر
عثمان چندگاه کاتب وحی بود و هر جا که در قرآن سمیع بصیر نازل میشد سمیع علیم مینوشت پس مرتد شد
و بمکه برگشت و در پیش میگفت که من نیز مثل محمد میگویم و آنکه نازل میکنم و این آیه که در سوره انعام است
در شان او نازل شد که و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا و چون فتح مکه شد پیغمبر صلعم فرمود که او را در هر جا
که یابند بکشند عثمان او را آورده در مرتبه التماس کرد و او را بوی بخشید با اصحاب عتاب کرد که گفتم
که در هر جا که ببینید او را بکشید **فمن خاف من موص** پس کسی که بترسد از وصیت کننده که میل
آورده باشد **جنفا** میلی بجانب بعضی از ورثه زیاده بر ثلث و جنف در وصیت از گناهان کبیره است
او اثما یا گناهی که بعمارت آتشکده و بتکده و صرف در سکرات و امثال آن وصیت کرده باشد
فاصلح بینهم پس اصلاح کند میان ایشان یعنی میان آنانکه وصیت جهت ایشان شده **فلا
اثم علیه** پس نیست گناه بر وی یعنی بر وصی **ان الله غفور رحیم** بتحقیق که خدای
آمرزگاری رحم کننده است بعضی این آیه را نسخ کرده است آیه سابق را پس اگر شخصی وصیت کند جهت فرزند
یا در ثلث بنحوی که خدای بآن امر ننموده باشد و خلاف حق بوده بر وصی گناهی نیست از اینکه آن را بحق و رضای
خدا باز گرداند از آن جمله مثل آنکه کسی کل مال خود را ببعضی از ورثه وصیت کند و بعضی را محروم سازد
وصی را جایز است که وصیت را بحق باز گرداند و همچنین اگر زیاده از سه یک مال وصیت کند ثلث آن را
اعتبار نماید و زیاده را ندهد و اگر جهت عمارت آتشکده مثلا وصیت کند وصی را حلال است که آن را
بجا نیاورد ازین سه آیه اول در مدینه بعد از آیتهای نماز و زکوة و حج و پیش از آیه ولایت یعنی دوستی محمد
و ائمه معصومین که آیه انما ولیکم الله و در سوره مائده است نازل شده بروایتی در شان مومنان و بروایتی در شان

هر کس

هر کس که اقرار بدعوت ظاهر کرده باشد فرود آمده پس منافقان و اهل ضلالت نیز درین خطاب
داخلند و آیه مذکوره در شان ائمه معصومین است و آیه دوم در منزل کراع الغمیم وقت نماز صبح و آیه سیم در
شان علی در دوستی و شناخت او و در شان ابابکر و عمر در دوستی عثمان خدای نازل شده میفرماید که
یا ایها الذین امنوا ای آنانکه ایمان آورده اند این آیه در شان مومنان است و بعضی گفته اند
مراد هر کسیست که اقرار بدعوت ظاهر کرده باشد پس منافقان و اهل ضلالت نیز درین خطاب داخل
خواهند بود **کتب** نوشته شده است یعنی واجب شده است **علیکم الصیام** بر شما
روزه مراد بصوم در قرآن ائمه معصومین اند چه ایشان بیان کننده آنند از جانب خدای و اصل آنند و
اول چیزی که حق تعالی واجب ساخته روزه است اما در ماه رمضان واجب نبود مگر بر آدم و پیغمبران علیهم السلام
بر امتهای ایشان چنانچه در آیه سیم ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد و پیش از آنکه روزه ماه رمضان
واجب شود چنانچه روزه میگرفتند بعد از آن آیه سیم فرود آمده و روزه آنروز منسوخ شد و سبب
واجب شدن روزه آنست که غنی و درویش یکسان شوند در الم و گرسنگی و رحم کند غنی بفقیر و گرسنه
و بداند که گرسنگی بر ایشان چگونه دشوار است پس آنچه در مال او حق تعالی جهت درویشان واجب ساخته
بایشان دهد و نیز روزه دلیل باشد بر نعمتهای آخرت و بنده صابر باشد در دنیا و آدمی بسبب
گرسنگی و تشنگی افکنده و متحمل و مسکین و صاحب حاجت و امیدوار ثواب و صبور و عارف و شهوت او
شکسته باشد و روزه از دین و از ستونهای پنجگانه مذکور است که بنای اسلام بر آن نهاده شده بعد از آن
نماز و زکوة و پیش از حج و ولایت و چهار حد روزه دوری از خوردن و آشامیدن و قی کردن از
دوری عهد و سر را بآب فرو بردن و آنچه مثل اینها و هم مشتبهات که در روزه هست و روزه بر چهل
قسم است ده قسم واجب است روزه ماه رمضان و دو ماه پی در پی در کفاره قسم کسی که طعام فقرا
نتواند کرد و سه روز روزه اذیت سر تراشیدن در حج کسی که باختیار روزه کرده باشد و روزه متعه
حج کسی که قربانی نیابد سه روز در حج و هفت روز بعد از برگشتن و روزه جزای شکار کردن در حج
و روزه نذر و اعتکاف و اکثر اینها هر یکی در آیه ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد و ده قسم حرامست
روزه عید رمضان و عید قربان و سه روز ایام تشریق در حج و روزه یوم الشک یعنی آخر شعبان
بقصد رمضان و روزه وصال که دو روز بی افطار روزه گیرد و روزه صمت که عهد روزه داشتن و ...
اختیار دارد و آن روزه جمعه و پنجشنبه و ایام البیض یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه و ...

اول شوال و روز عرفه و دهم محرم است و سه قسم روزه اذن است که زن بی اذن شوهر و بنده بی
اذن صاحب و مهمان بی اذن میزبان و روزه سنت نمیتوانند گرفت و یکقسم روزه تادیب است که
اطفال را بجهت تادیب و عادت روزه میفرمایند و همچنین کسی که ماه رمضان در سفر اول روز
چیزی خورده باشد چون آید تا آخر روز چیزی نخورد و یکقسم روزه اباحت است یعنی کسی که فراموش
کرده در روز چیزی خورده باقی کند بی اختیار روزه او مباح و درست است و یکقسم روزه
مسافر و بیمار است که روزه نمیخورند و اگر بگیرند قضای آن بر ایشان واجب است که بگیرند کما کتب
همچنانچه نوشته شده است یعنی واجب شده است علی الذین من قبلکم بر آنانکه
پیش از شما بوده اند چنانچه گفته شد لعلکم تتقون واجب شده است روزه برای
آنکه شما پرهیزید از آتش دوزخ ایاما معدودات روزه های شمرده شده یعنی
واجب شده است بر شما روزه روزهای شمرده شده ایام معدودات را معنی دیگر هست که در سوره
خواهد آمد فمن کان منکم مریضا پس کسی که بوده باشد از شما که بیمار است که حکم وقت که
روزه باید خورد آنست که آدمی خود از نفس خود معلوم کند که نمیتواند روزه گرفت و هر کس بر نفس
خود بینا و امین است و برای او گذاشته اند و میداند که چه چیز طاقت ندارد پس اگر بیمار ضعیف در
خود یابد بخورد و اگر بخورد خوف چند روزه بگیرد هر قسم که فتی که داشته باشد و بر روایتی حال اینست
که نمیتواند خورد و در هر کونه که روزه ضرر کند خوردن آن واجب است و بعد از صحت قضا میگیرد
چنانچه در تتمه این آیه ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد او علی سفر یا بر سفری و کسی که در سفر
روزه گیرد مشکل کیست که در عین سفر روزه خورد و عاصی باشد و اگر در سفر روزه میگرفته باشد
و میمیرد نماز بر جنازه او جایز نیست و پیغمبر صلعم در سفر روزه نگرفته نه سنت و نه واجب پس کسی را جایز
نیست روزه داشتن هر چند که بر او آسان باشد و کسی که در حضر باشد و ماه رمضان داخل شود
جایز نیست سفر کردن او چنانچه در آیه بعد از این گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی فعدة
من ایام اخر پس چند از روزهای دیگر روزه گیرد این آیه رخصت و رها کردن است بعد
از امر و نهی پس حق تعالی رخصت داده است کونه که مسافر او کرده است واجب است مر کسی که
صحیح و قدرت بر آن داشته باشد و بر طرف شده است و برای ضرورت برای آنکه تفضلی باشد
از خدای بر بندگان و پیغمبر صلعم در سفر روزه دار بود در منزل کراع الغمیم این آیه وقت نماز صبح فرود

نمیخورد صح

آمده

آمده آنحضرت آب خورده فرمود که مردم روزه بخورند و جمعی نخوردند آنحضرت ایشان را العاصیان
نامید فلما حلت آنحضرت از دنیا آنها را با این نام میخواندند و ابن حکم صدقه است از خدای بر این
امت و هدیه الهیست به پیغمبر صلعم و امت او که از برای اکرام ایشان عنایت فرموده و هیچ امتی این
هدیه عطا نفرموده و همچنانکه خوش نمی آید که صدقه او کنند پس چگونه رد صدقه خدای کریم
جایز باشد و علی الذین یطیقونه و بر آنانکه استطاعت قدرت بر آن نداشته
باشند و ایشان و امثال آنها مردم پیرند و آنانکه بسیار تشنه شوند و زنانی که زائیدن ایشان
نزدیک باشد و زنانی که شیر دهند و کم شیر باشند و بیمار باشند فدیة پس فدیه است که آن
طعام مسکین طعام مسکینی است پس برای وقت تشنه شوندگان روزه میخورند و از برای
هر روز یکی طعام یعنی گندم یا غیر آن میدهند و قضا نمیگیرند و اگر قدرت بر دادن آن نداشته
باشند چیزی بر آنها نیست و زنان مذکوره میخورند و از برای هر روز یکی تصدق میکنند و قضا
نیز میگیرند و بیمار میخورد و قضا میگیرد پس اگر بیماری به ماه رمضان دیگر کشد برای هر روز مدی
از طعام تصدق میکند و اگر گندم نباشد خرما میدهد و اگر در میان دو ماه رمضان صحت یافته
و قضا نگرفته باشد هر روز را هم قضا میگیرد و هم فدیه میدهد و صدقه جهت آن میدهد که روزه را
ضایع کرده فمن تطوع خیرا پس کسی که سنت بجای آرد چیزی یعنی صدقه دهد فهو
پس آن یعنی تطوع با خیر خیر له و ان تصوموا خیر لکم خیرات از برای
او و اینکه روزه بگیرید بهتر است از برای شما هر یکه در وقت و جای خود ان کنتم تعلمون
شما بدانید آنچه در هر دو است از خیر شهر رمضان ماه رمضان یعنی واجب شده
است بر شما روزه و آن روزه ماه رمضان است چنانچه در آیه سابق گفته شد حق تعالی روزه ماه
رمضان را بر پیغمبران نه بر امتهای ایشان واجب ساخته بود و در اوایل اسلام مردم چند روز که
میگرفتند پس این آیه نازل شد مخصوص ساخت حق تعالی محمد و امت او را بفضیلت ماه رمضان
و روزه این ماه برای او و بر امت او فرموده و پیغمبر صلعم روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را که
برابر روزه واجب میشود سنت کرد و حق تعالی نیز آن سنت را تجویز فرموده و روزه ماه رمضان از
حدود ایمان و از دینی است که خدای بر بندگان واجب ساخته و نادانی ایشان را از آن دین روا نکند
و غیر آن دین از ایشان قبول نفرموده و بنای اسلام بر آن نهاده شده و سبب واجب شدن

روز روزه آنست که آدم علیه السلام چون گندم خورد سی روز در شکم او باقی ماند پس حق تعالی بر او و فرزندان
او از امت محمد علیه السلام سی روز گرسنگی و تشنگی واجب ساخت و آنچه شبها می آشامند و میخورند تفضلی است بر ایشان
و سبب دیگر آنکه قوت بندگان که قوی و ضعیف عام باشد در سی روز روزه است و واجبات را
حق تعالی بر غالب ترین چیزها قرار داده و بعد از آن اهل ضعف را رخصت داد و اهل قوت را ترغیب فرموده
و هفت خصلت برای کسی که این ماه را روزه دارد حاصل است جانور آن بدن را میکند و رحمت خدا را
نزدیک میکند و کفاره گناه میدهد یعنی آدم علیه السلام او امید شود و از آتش دوزخ نجات می یابد و از نعیمهای
بهشت میخورد و سبب آنکه روزه درین ماه نه در غیر آن واجب شد اینست که آن ماهیست که قرآن در آن
ماه نازل شد و فرق میان حق و باطل شد و ماهها دوازده اند و نزد اهل حق اول و بهترین ماهها
ماه رمضان و دل آن شب قدر است و رمضان اسم خداست و شهر اضافه بان شده یعنی ماه خدا
پس جایز نیست که بگویند که رمضان آمد و رفت چرا که خدای نیاید و نرود بلکه ماه رمضان باید گفت
و هر چیز را بهاریست و بهار قرآن ماه رمضان است و این ماه را در رمضان پیغمبر مرزوق می
نامیده اند یعنی رزق داده شده چه درین ماه رزق وسیع میشود و حق تعالی از هر چیز چیزی را
برگزیده و از ماهها ماه رمضان را برگزیده است **الذی انزل فیه القرآن**
ماه رمضان که آورده شده است در آن ماه قرآن یکجا در ماه رمضان در شب مبارک یعنی شب قدر
بیت المعمور و بعد آمد چنانچه در اول سوره دخان و در سوره قدر انشاء الله تعالی گفته خواهد شد
و بعد از آن در بیست سال آیات و سال آیه بار در وقت احتیاج و اسمه جبرئیل وحی آورد و صحف
ابرهیم در شب اول ماه رمضان و زبور در شب هیجدهم و توریه در شب ششم و انجیل در شب دوازدهم
یا سیزدهم نازل شد و قرآن همه کتاب و چیزها آینده است و کتابهای قرآن است که تصدیق نموده
پیغمبران پیش کرده و فرقان در کلمه بعد از این انشاء الله تعالی گفته خواهد شد **هدی للناس**
وبینات من الهدی والفرقان که آن قرآن بیان و شفاست از برای مردم
و دلالتهاست از بیان و شفا و فرقان یعنی فرق کننده میان حق و باطل یا بهای محکم که عمل بآن
واجبست و متشابه نیست یعنی محکم و متشابه در جای خود انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و قرآن را
نام چه آن فرقان شد که آیها و سورهای آن متفرق نازل شد در غیر لوحها و صحیفها و توریه
و انجیل و زبور و همگی در لوحها و ورقها نازل گردید و فرقان نازل شد با آیات منفصل یا زنده روز

گذشته از ماه رمضانی که فرود آورده شده است در آن ماه قرآن که آن قرآن بیان و شفاست از
برای مردم و دلالتهاست از بیان و شفا و فرقان **فمن شهد منکم الشهر** پس کسی که حاضر شده
باشد از شما ماه را یعنی ماه رمضان را **فلیصمه** پس باید که روزه گیرد آن ماه را پس کسی که در سفر
نباشد و ماه رمضان داخل شود جایز نیست که سفر کند حتی برای زیارت امام حسین علیه السلام مگر از
برای حج یا عمره یا در طلب مالی که ترسد که تلف شود و معنی دیگر این کلام آنست که باید که روزه گیرد و صوم او
سخن نگوید در آن ماه مگر بخیر **ومن کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام**
اخر و کسی که بوده باشد گو فتنا که یا در سفری پس چندی از روزهای دیگر باید که روزه دارد و دخل کند
در آیه پیش گفته شد **یرید الله بکم الیسر** اراده میکند خدای بشما آسانی و مراد به
تیسیر علی علیه السلام و دوستی اوست و همچنین حق تعالی اراده آسانی کرده است در واجب ساختن نماز
عصر در وقت خود نه در میان صبح و ظهر که مردم بعاملها مشغولند و نه میان خفتن و صبح که
بخواب مشغولند **ولا یرید بکم العسر** و اراده نمیکند بشما دشواری و مراد بعسر ابابکر
و عمر و مخالفت کردن حق و دوستی دشمنان خداست **ولتکملوا** و تا کامل کنید یعنی و اراده
میکند خدای بشما تا کامل کنید **العدة** شمار را یعنی روزه سی روز را و ماه رمضان سی روز است
و کم از آن نمیشود چرا که سال سیصد و شصت روز است و شش روز از آن حق تعالی آسمانها و زمین را
آفرید پس سیصد و پنجاه و چهار روز باقی ماند باین طریق که ماه رمضان سی روز است بنا بر این آیه
و شوال بیست و نه روز و ذیقعده سی روز و بعد از آن یکماه ناقص یکماه تمام است و بنصیحت خدای ناقص
نمیشود و پیغمبر روزه ماه رمضان ناقص نگرفته و نقصان همچنان که بنا برین ماهها واقع میشود بماه
رمضان نیز واقع میشود اما آن نقصان بماه شعبان میرسد چه آنکه روزه یوم الشک یعنی آخر
شعبان را البته بنیت شعبان میباید گرفت و اهل بیت علیهم السلام آن روز را هرگز روزه نخورده اند و
لتکبروا الله و تا تکبیر کنید خدا را یعنی تعظیم و تمجید کنید و تکبیر آنست که در شب عید رمضان
در نماز شام و خفتن و در نماز صبح و ظهر و عصر و نماز عید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و معنی تکبیر یعنی الله اکبر اینست که خدا بزرگتر است از همه چیز
چرا که در بعضی روایت از ائمه خدای جل قرار داده خواهد بود و سوای خدای چیزی نبود تا خدای
بزرگتر از آن چیز باشد و نه آنکه نهایتها باو رسیده باشد تا بحسب جسم و جسد بزرگ عظیم و بخلق

شبیه باشد بلکه معنی آن اینست که خدای بزرگست بحسب شان و عظیم است بحسب قبله تسلط و آفریدگار
خلق عظیم است و بزرگتر از انست که وصف توان کرد و یگانه و یکتائیست که چیزی مثل او نیست او را
بچیزی قیاس و اشباه بالجناس و ادراک بلمس و سایر حواس نتوان کرد و بزرگتر است از انست که
مثل بتهای مصنوع و خدایانی که کفار و جز او میپرستند بوده باشد و بزرگتر از انست که او را بدیت
توان آورد و محل او عظیم است و چیزی بزرگتر از وی نیست و این کلمه دلالت میکند بر قدیم و ازلی و ابدی
و بی انتها بودن و علم و قوت و قدرت و حلم و کرم و جود و عطا و بزرگی و بی چگونگی او و نیز معنی
آن اینست که او راست خلق و امر و همه خلق باراده او شده و از وراست هر چیزی از برای خلایق
و همه خلق بوی باز گردند و اول است پیش از همه چیز که وقتی بر طرف نبوده و آخر است بعد از همه
چیز که وقتی برطرف نشود و ظاهر است بر همه چیز و ادراک نشود و پنهانست نزد همه چیز و حد او نتوان
کرد و او باقیست و غیر او فنا میشود دانا و آگاهست داناست بانچه بوده و بانچه خواهد بود پیش از
انکه موجود کرده و قدرت است قدرت بر خلق و قوت بالذات دارد و قدرت او بر همه چیز
قایم است هرگاه امری خواهد بجای آرد میگوید بشو میشود حلم میورزد و چندانکه گویا نمیداند
و درمیگذرد از گناهان چندانکه گویا نمیبیند و میپوشد گناهان را چندانکه گویا کسی او را عصیان
نمیورزد و تعجیل در عقوبت نمیکند از روی کرم و در گذشتن از گناه و حلم صاحب جود بسیار
بخشش و نیکوکار و عظیم تر و بالاتر از انست که وصف کنندگان ادراک قدر صفتی که او راست
توانند نمود و صفت کنندگان وصف میکنند و برابر قدر خود شان نه بر قدر عظمت و جلال
و بالاتر از انست بالائی پس بزرگ که وصف کنندگان ادراک صفت او توانند کرد و او غنی است از انکه
کسی نفع آرد بدو کافی نبایند آنچه در نزد اوست از کرامت بر بنده که اجابت و اطاعت او و امر او و عبادت
او کند و بپاید وعده که با تش دوزخ داده و بترسد و بیاد کردن آن وعده مشغول باشد و وی را
دوست دارد و باو ایمان آرد با طمینان و اعتماد بوی و ترس از او امید و خواهش با او موافقت
با حکم و قضای او و رضا بان داشته باشد و بالاتر و عظیم تر از انست که کسی بداند که کرامت او و
موافقت با حکم و قضای او و رضا بان داشته باشد و بالاتر و عظیم تر از انست که کسی بداند که کرامت
او بر دوستان و عقوبت او بر دشمنان خود در چه مرتبه است و عفو و آمرزش و نعمت او بر کسی که قبول
امر او و پیغمبر او کند و عذاب و عقوبت و خواری او بر کسی که انکار او کند بچه حد است و کسی که الله

اکبر گوید ابلیس و شیطانها بگریزند و الله اکبر کلمه ایست که بلند تر از همه کلمهاست و دوستر دارد
خدای آنرا از همه کلمها و بجهت کرامتی که آنرا نزد خدای هست در اول هر نماز گفته میشود و آن اسم
اکبرست عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بچیزی که هدایت کرده است شما را یعنی بوده و عافیت او دست
شما را و سرا و هدایت دوستی اهل بیت علیهم السلام وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و برای آنکه شما شکر
کننده باشید بشکر معرفت وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ هرگاه بپرسند
ترا بندگان من از من پس بتحقیق که من نزدیکم حق تعالی در عین دوری نزدیک و در عین نزدیکی
دور است و او را برمردم قیاس نتوان کرد در چیزها داخلست نه مثل داخل شدن چیزی در چیزی و
از چیزها بیرون است نه مثل بیرون شدن چیزی از چیزی نظرگاه او در نزدیکی و دوری یکسانست
هیچ نزدیکی از وی دور و هیچ دوری بوی نزدیک نیست و هیچ مکانی از وی خالی و از وی پر نیست و بجای
نزدیکتر از جای دیگر نیست أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ قبول میکنم دعای دعا کننده
را هرگاه بخواند مرا حق تعالی قبول میکند دعای غایب را از برای غایب هر مؤمنی که دعا کند حق تعالی
بقدر ثواب جمیع مؤمنان از زمان آدم تا روز قیامت بوی دهد و البته دعا در عقب هر نماز باید
کرد چرا که حق تعالی نمازها را در بهترین وقتها واجب ساخته و اعتماد بخدای پس بغیر باید داشت
چه خدای بوعده خود کرد درین کلمه مبارکه وفا نموده و وفا میکند و بخود جز خیر نیا نخواست که الله تعالی
میآمرزد و گاه تاخیر در اجابت دعای مؤمن میشود جهت آنکه حق تعالی میخواهد که صدا و ناله
او را بشنود و آنچه مؤمنان از خدای از دنیا طلب کنند تاخیر اجابت آن بهتر از تعجیل در اجابت
است و دنیا قدر ندارد و باید که دعای مؤمن در غیر سختی حال مثل دعائی باشد که در سختی کند نه
آنکه وقتی که حق تعالی دعای او را اجابت و عطا کند از دعا ساکت شود باید که صبر و طلب حلال کند
و صله رحم بجای آرد و زنهار که با مردم کشف اسرار نباید کرد و صاحب نعمت در دنیا هرگاه طلبی کند
از خدای و حق تعالی عطا کند غیر آن خیر دیگر طلبد و نعمت در نظر او حقیر نماید بی از هیچ چیز
سیر نشود و هرگاه نعمت بر وی بسیار شود و خطر خواهد بود آنکه حقها کرد و واجب شود
و ادا نکند در دین ایمن نبود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که استجابت کنند مرا یعنی قبول امر من
کنند که من قدرت دارم بر آنکه آنچه از من طلبند عطا کنم بر ایشان خود داریای مؤمنان بسیاری
ذکر خدای بترسید از معصیت و نزدیکی جوئید بوی بطاعت و اجابت امر او کنند و ایمان بوی که دل

چنانچه پیغمبر ما باید که وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که ایمان آرند بمن که حق تعالی چنانچه گفته شد قریب
مجیب است لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ برای آنکه ایشان رشد یابند یعنی طلب حق کنند پس با
برین آیه چیزی یاد کرد که خدای بکن بنیادهای مؤمنان این آیه نازل شده است در شان خوات بن
جبیر انصاری برادر عبد الله بن جبیر که پیغمبر صلعم در جنگ احد او را با پنجاه کس در دهنه دره گذاشت
و رفقاء او طمع در غارت دشمن کرده از و جدا شدند و او با ده دوازده کس ماند در آن دهن دره شهید شد
و برادر او خوات مردی پیر ضعیف بود و بروایتی در شان مطعم ابن جبیر که او نیز مرد پیری بود نازل
شده در ماه رمضان در جنگ خندق و سبب نزول آیه این بود که او روزه داشت و در خندق کار
میکرد و پیش از آن در شب ماه رمضان اگر کسی میخوابید خواه روزه کشوده و خواه نکشوده بود حرام
بود بر وی خوردن و آشامیدن بعد از خواب و جماع کردن نیز حرام بود و بروز و شب ماه رمضان
بطریق روزه بنی اسرائیل چون او شب بخانه رفت مردم او خوردنی بجهت وی بسر انجام نموده بودند و
او نماز و تکبیر کرده خواب بر وی در ربود چون طعام آورده او را بیدار کردند گفت من خوابیدم و بر من حرام
شد و شب را روزه ناکشوده بصبح برد و روانه شده بکندن خندق مشغول شده بیهوش گردید
پیغمبر صلعم او را چنان دیده پرسید و احوال گذشته او را عرض کردند و بعضی از جوانان نیز از بی
صبری پنهان در شبهای ماه رمضان جماع میکردند پس پیغمبر صلعم از خدای درخواست کرده این آیه
فرود آمد و حکم سنت سابق را منسوخ کرده و این آیه محکم است و تاویل آن در تنزیل و بیت یعنی احتیاج
بتفسیر آن زیاده از تاویل آن نیست و شنونده محتاج آن نیست که ازین آیه بپرسد چنانچه حق تعالی
میفرماید که أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ حلال کرده شده است
از برای شما شب روزه جماع بزنان خود و آن بجهت که حلال کرده است خدای سنت است مجامعت کردن
با اهل خود در شب اول ماه مبارک رمضان هُنَّ ایشان یعنی زنان لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَا
سٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ پوشش اند از برای
شما و شما پوشید از برای ایشان دانسته است خدای که بتحقیق که شما در این زمان که بود بید شما خیانت می کردید
بنفسهای خود پس توبه کرد بر شما یعنی قبول کرد توبه شما را وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ
و عفو کرد از شما پس اکنون مباشرت کنید با ایشان یعنی با زنان وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ و طلب کنید چیزی که نوشته است

خدای

خدای از برای شما و بخورید و بیاشامید تا آنکه ظاهر شود از برای شما تار سفید یعنی سفیدی روز
مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از تار سیاه یعنی از سیاهی شب مِنَ الْفَجْرِ از صبح و این صحبت
که دران شکی نیست بین صبح تار سفیدی است که در میان تاریکی در می آید و بآن حرام میشود خوردن و
آشامیدن در روزه و بآن واجب میشود نماز صبح و آن مثل فجر کشیده می شود نه آن سفیدی که
بلند میشود و وقت صبح ظهور سفیدی مذکور و نکافتن صحبت تا آنکه روشن شود و آسمان
روشنی گیرد و سزاوار نیست نماز را دادن تا وقت پس انداختن از روی عمد اما از برای کسی که مشغول
باشد یا فراموش کرده یا در خواب باشد تا طلوع شعاع آفتاب وقت هست و نماز درین وقت دوم
نماز کرده کافیست و تفصیل این حالات اینست که چون نصف شب شد ظاهر میشود سفیدی در میان
آسمان مثل ستونی از آهن که بآن دنیا روشن میشود و یک ساعت باقی میماند و بعد بر طرف و تاریک میشود
و چون سه یک شب باقی ماند سفیدی از جانب مشرق ظاهر و دنیا بآن روشن میشود و باز بر طرف
میگردد و آن وقت نماز شب است و نماز شب در نصف شب نیز جایز است پس تاریک میشود پیش از
صبح بعد از آن صبح کاذب از جانب مشرق طلوع میکند مثل دم گرگ پس صبح صادق از مشرق طلوع
میکند و چنانچه گفته شد در میان تاریکی در می آید و شخص نابینا این آیه اگر دو کس در شبی از ماه رمضان
بیدار شوند و یکی از ایشان بگوید که صبح است و دیگری بگوید که من نمی بینم چیزی آنکس که بیقین صبح دارد و
بروی حرام است خوردن چیزی و آنکس که بیقین ندارد میتواند خوردن چرا که حق تعالی میفرماید که حتی یتبین
ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ بعد از آن تمام کنید روزه را تا شب پس بنا برین آیه اگر ابر
سیاهی بوقت فرو رفتن آفتاب بهم رسد و گمان کنند که شب شده و روزه بکشایند آنگاه ابر
طرف و آفتاب ظاهر شود قضا میباید کرد نه کفاره بجهت آنکه عمدا روزه خورده اند پیش از آنکه شب شود
و اگر روزها ابر نبیند باید که تا شب روزه دارند و دانستن وقت شب در روزه کشودن باینست که
رو بقبله بایستند و ملاحظه کنند سرخی که از مشرق بلند میشود پس چون از جانب مشرق غایب
و از قبه سر گذشت بجانب مغرب آفتاب از روی زمین شرقا و غربا فرو رفته و روزه کشودن واجب
شده باشد وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید با ایشان یعنی با زنان وَأَنْتُمْ
عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ بحال آنکه شما اعتکاف دارندگان باشید در مسجدها و این نهی
از مباشرت زنان است که حرام شده است در قرآن چه مباشرت حرام سی و چهار قسمت که هفده قسم

آن بقرآن و بعضی قسم بسنت و حدیث پیغمبر صلعم حرام شده اما آنها که در قرآنست زنا است و نکاح
زن پدر و مادرها و دخترها و خواهرها و عمها و خالها و دختران برادر و دختران خواهر و
مادران و خواهران رضاعی و مادران زنها و دختران زنان مدخوله و زنان پسران صلبی و دو
خواهر یکجا خواستن و حایض تا پاک شود و نکاح در اعتکاف اما آنها که در سنت و حدیث پیغمبر
است نکاح در روز رمضان و نکاح ملاعنه بعد از لعان و نکاح در عده و وطی در احرام و زن
کردن و عقد کردن محرم از برای کسی و کسی که از ظهار واقع شده باشد پیش از کفاره و خواستن
زن مشرکه و زنی که نه طلاق عدی داده شده باشد و خواستن کنیز بر سر زن آزاد و زن ذمی
بر سر زن مسلمان و خواستن زن تحت مشرکه و زنی بر سر عمه و خاله او و نکاح کنیز بی اذن صاحب
و خواستن کنیز کسی که قادر باشد بر خواستن زن آزاد و نکاح کنیزی که اسیر شده باشد پیش از آنکه
قسمت غنیمت شود و نکاح کنیزی که مشترک باشد و کنیزی که بیع کرده باشد پیش از خریدن او و
کنیزی که مکاتبه باشد و بعضی از وجه مکاتبه را داده باشد تلک حدود الله
حدهای خداست که از آنها نمیتوان در گذشت و حق تعالی از برای هر چیز حدی قرار داده که بآن
منتهی و تمام می شود و آنچه مذکور شد حدهای خداست که حدها نهاده اند و حق تعالی واجبات قرار داده و پیش هر که
آنها را بجای آورد از حد آنها است و از آنجمله روزه ماه رمضان را واجب ساخته پس هر که روزه
گیرد از حدود است فلا تقربوها پس نزدیک نشوید بآنها یعنی بحدهای خدای کذلک
یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون همچنان بیان میکند خدای آیتهای
خود را از برای مردم برای آنکه ایشان بپرهیزند از آتش دوزخ این آیه در شان قریش نازل شده
چه ایشان اهل و مال خود را بقمار می باختند پس حق تعالی ایشان را از آن نهی میکند و میفرماید که
و لا تاکلوا اموالکم و مخورید برای قریش مالهای خود را شما یعنی مخورید بعضی مال
بعضی را بینکم بالباطل میان خود بباطل یعنی بقمار دیگر بنابر این آیه اگر کسی را قرضی باشد
و چیزی بهم رساند که از صرف عیال نمیتواند بود بلکه قرض را ادا میکند بمال مردم را نمیخورد و حال
آنکه دارد چیزی که حق مردم را بدهد و تدلوا بها و مسپارید آن مالها را یعنی دیوان
آنها را الی الحکام بسوی حاکمان یعنی قاضیان و حکم کنندگان و حکم بر دو قسم است حکم خدا
و حکم جاهلیت پس کسی که حکم خدا را خطا کند بحکم جاهلیت حکم کرده باشد و قاضیان بر چهار قسم اند

کسی

کسی که حکم بجور کند و داند و کسی که حکم بجور کند و نداند که حکم بجور کرده و کسی که حکم بحق کند
و نداند این هر سه در جهنم باشند و کسی که حکم بحق کند و داند و به بهشت رود و کسی که در باب
دو درهم حکم کند بغیر آنچه خدای فرموده از آنانکه چوب و تازیانه و زندان دارند و بر آن جبر
کنند اگر راضی نشوند بحکومت او مثلها و الا بچوب و تازیانه بزنند و زندان حبس کنند و بخدای
کافر است و در روز قیامت پیغمبر صلعم دست او را گرفته در برابر خدای نگاه دارد و گوید ای رب
این شخص حکم کرده است بغیر آنچه تو حکم کرده بودی پس او را بر روز جواب و چه خواهد بود و طفل
بخدمت امیر المؤمنین عم رسیده و صحیفه خط خود را نمودند که کدام بهتر است آنحضرت فرمود
که جور درین باب مثل جور در حکمها است و چون که خدای سبحانه میدانست که در امت حاکمان
خواهند بهم رسید که جور و حکم بناحق کنند نهی فرموده از اینکه مردم دیوان خود را نزد ایشان
برند چرا که ایشان بعدل حکم نمیکنند و مال مردم ضایع میشود و مراد حق تعالی درین آیه از حکام
حاکمان جور است نه حاکمان عدل پس حکومت مخصوص امام عالم بحکم عادلست مثل پیغمبر و وصی او
واجب ساخته است خدای بر امام که امانت را بعد از خود بکسی باز گذارد که خدای فرموده و واجب
کرده است بر او حکم کند میان مردم بعدل و عدالت بسبب آنکه عصمت است و واجب نموده است
بر همه مؤمنان اطاعت امام را پس هر گاه امام ظاهر نباشد و نزاعی با امری از داد و ستد میان
مؤمنان واقع شود جایز نیست ایشان را که دیوان خود را بسلطان جور یا یکی ازین فاسقان
برند بلکه باید که آن جماعتی از مؤمنان که روایت حدیث اهل بیت عم می نموده باشند و حلال
و حرام و حکمهای ایشان را دانند راضی بحکم یکی از ایشان شوند تا او حکم کند که حضرت امام جعفر
صادق عم او را قاضی و حاکم مؤمنان ساخته و چون او حکم کند بحکم آل محمد عم اگر قبول نکنند
خفت بحکم خدای و بر آل محمد رسانیده باشند و کسی که رد اهل بیت عم کند رد خدای کرده و در
حد شرک باشد پس اگر دو کس که نزاع کنند هر کدام بیکی از دانایان راضی شوند که هر دو دانا
با هم حکم کنند و آنها خلاف کنند در حکم و در روایت حدیث حکم عادلتر و فقیه تر و راست
گوتر و صالحتر ایشان باشد و اگر درین امور مثل یکدیگر باشند هر کدام که بر حدیث او مؤمنان
اتفاق داشته باشند عمل بحدیث او و ترک حدیث نادر غیر مشهور دیگری باید کرد و اگر هر دو
حدیث مشهور در میان مؤمنان باشد و مردم ثقه روایت کرده باشند هر حدیثی که موافق

قرآن وحدیث پیغمبر باشد وآن عمل وترک آن دیگر که مخالف قرآن وحدیث پیغمبر باشد باید نمود
واگر هر دو حدیث موافق قرآن وحدیث پیغمبر باشد هر کدام که مخالف مذهب سنیان باشد عمل بآن
وترک آن دیگر که موافق مذهب سنیان باشد باید کرد واگر هر دو درین باب مثل هم باشند هر یک
که قاضیان وحاکمان سنیان راغبتر باشند ترک آن وعمل بآن دیگر باید کرد واگر هر دو درین باب
مثل یکدیگر باشند توقف کنند تا بامام ع رسند پس اگر مردی با مردی حقی باشد وانکس صاحب
حق تکلیف کند که نزد حاکمان عادل از مؤمنان روند واو راضی نشود الا بحکام جور وقاضیان تا
از برای او حکم کنند اگر اینان باشد که دیوان نزد طاغوت میبرند ومعنی طاغوت در آیة الکرسی
درین سوره ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد وهرگاه آن حاکم جهة او حکم کند بغیر حکم خدای انکس در
گناه آن حاکم شریک است وآنچه بحکم او میگیرد حرام باشد واگرچه حقی باشد ثابت چرا که بحکم طاغوت گرفته
وخدای فرموده که بطاغوت کفر ورزند واجب بودن رجوع در امور وقت نزاع ودعوی با ائمه ع
در سوره نساء در آیه فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الرسول گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی
لتأكلوا فريقا من أموال الناس بالإثم وأنتم تعلمون تا بخورید پاره
از مالهای مردم را بگناه وحال آنکه شما میدانید که حقی در آن ندارید پس اگر کسی داند که بخود ظلم میکند
وقاضی از برای او حکم کند او در گرفتن آن مال معذور وگرفتن آن روا نیست يسألونك
میپرسند از تو ای محمد عن الأهلة قل هي از ماهها بگو آنها یعنی ماهها مواقيت
للناس والحج وقتها اند از برای مردم وحج حق تعالی ماهها را وقتها کرده است برای روزه گرفتن
وروزه خوردن وحج کردن مردم ووقتها بعضی معلوم وبعضی مبهم اند آنها که معلومند چهار ماه
حرام است رجب وذیقعده وذیحجه ومحرم که جنگ درین ماهها حرام است وبیان آن در آیه بعد ازین
گفته میشود وماههای سیاحت است وآن بیست روز از ذیحجه وتمام محرم وصفر وربیع الاول وده
روز از ربیع الاخر باشد وبیان آن در اول سوره توبه گفته خواهد شد وماههای حج است وآن
شوال وذیقعده وذیحجه باشد وبیان آن درین سوره در آیه الحج اشهر معلومات گفته خواهد شد
ان شاء الله تعالی چرا که کسی حج تمتع کند باید که در آن ماهها احرام عمره از ابجند وماه رمضان است
وآنها که مبهمند آن وقتهاست که چون امری روی دهد واجبست که در آن وقتها انتظار آن مدت
بکشند مثل عده زنان تا تمام آن ومدت قرضی که میان مردم قرار یابد وروزه دو ماه پی در پی

درکفاره

درکفاره ظهار وقتل خطا وروزها که روزه در حج میگیرند تا آنکه قربانی نداشته باشند و
روزه سه روز در کفاره قسم این تتمه آیه در شان علی ع نازل شده چرا که بقول پیغمبر ص شهر علم
وحکمت وعلی ع در آن شهر است ومراد باین تتمه آیه جمیع ائمه ع اند وسبب نزول آن اینست و در شبی
باران شد چون آسمان وا شد وآفتاب برآمد پیغمبر ص بیرون آمد با اصحاب بر نشست علی ع آمد
پیغمبر فرمود که یا علی من شهر حکمتم وتو در آن شهری وهرگز بشهر آیا از در میرسد بشهر تو دری را
که از تو بمن میآید ومن در خانه ام پس کسی که بغیر من آید بمن نرسد وکسی که بغیر تو بمن آید او دروغ میگوید
بشهر نمیرسد وکسی که از تو بمن نرسد بمردم میگذرد پیکر گفتند این سخن چه معنی دارد آیه درین باب ازوی
طلب کنند پس حق تعالی این تتمه آیه را نازل ساخت پیغمبر باید که وليس البر بأن تأتوا
البيوت ونیست نیکوکاری باینکه بیایید بخانها از پشتهای آنها ومراد از خانها خانهای
علمست که خدای امر کرده است که از درهای آنها بآن خانها آیند ودرهای آن خانها اهل بیت اند
ومراد بابواب ایشان اینست که هر کدام از ائمه را چند کس از دوستان بوده که ایشان از ابواب میگفتند
چنانچه علی ع باب پیغمبر بود ومراد از خانهای که داخل شوید من ظهورها ولكن
البر از پشتهای آنخانها ولیکن نیکوکاری من اتقى کیست که پرهیزد از آتش دوزخ
وأتوا البيوت من أبوابها وبیایید بخانها از درهای آنخانها وائمه ع آن درهااند
که خدای از آن درها آمده باشد وکسی که مخالفت ایشان رسید پس کسی که نزد ایشان آید وایمان بولایت
ایشان آرد بخانها از درها آمده باشد وکسی که مخالفت ایشان کند وغیری بر ایشان گزیند بخانها
از عقب خانها آمده باشد پس حق تعالی عمل کسی را که شک در شان ائمه ع داشته باشد قبول نمیکند
پس ناچار نجات مردم از هدایت یافتن وهدایت ولایت ودوستی آل محمد ص است وهر کس که اسم ایمان
برده باشد مستحق نجات نیست پس ایمان دو قسم است ایمان بدل وایمان بزبان مثل ایمان منافقان
در زمان پیغمبر ص که از بیم شمشیر او بزبان ایمان آورده بودند نه بدل وایمان بدل تسلیم حالت
وکسی که اسلام را بالکل تسلیم کرده از امر او تکبر ننموده چنانچه ابلیس از سجده آدم و اکثر امتها از اطاعت
پیغمبران سرپیچیدند وتوحید خدای نفعی بایشان نکرد وحق تعالی عذر بندگان را به بیان کردن آیات
خود وفرستادن رسولان قطع کرده وزمین را از عالمی که تعلیم راه نجات کند خالی نگذاشته واز برای
علم اهلی قرار داده وبآیه سوره نساء که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وباین آیه ولیس

البیوت من ابوابها بر بندکان اطاعت ایشان را واجب ساخته وهر کس که عملی از عملهای خیر را
بر سنت ایشان کند مردود است ومقبول نیست وکننده آن در مقام کفر است واکرچه صفت ایمان
شامل او باشد ومعنی دیکر این کلمه اینست که باید بخانها یعنی بهر امری از درهای آنها یعنی از
وجههای آنها امری که باشد ومراد آنست که هر کاری را بوجهی که سزاوار آنست بکنید و
اتقوا الله لعلکم تفلحون وبپرهیزید از خدای برای آنکه شما نجات یابید و
قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم وجنک وپیکار کنید در راه خدای با
آنانکه جنک وپیکار میکنند با شما وتجاوز مکنید از امر خدای ان الله لا یحب المعتدین
۳۵ بتحقیق که خدای دوست نمیدارد تجاوز کنندکان را از امر خدای طور پیغمبر ص پیش از نزول
سورهٔ توبه آن بود که جنک وپیکار نکند مکر با آنکه با وی جنک وپیکار یا اراده آن کند بحکم آیه فان اعتزلوکم
ولم یقاتلوکم تا آخر که در سورهٔ نساست تا آنکه سورهٔ توبه فرود آمد وامر کرد خدای او را در آن سوره
او را بکشتن مشرکین خواه جنک وپیکار کنند با وی وخواه نکنند سبب نزول این آیه آنست که حق
سبحانه وتعالی پیغمبر ص را مبعوث ساخت وتا در مکه بود بجنک وپیکار مامور شد وامر کرد او را
بصبر ومدارا در آیه سورهٔ مزمل که واصبر علی ما یقولون تا آنجا که ذو حظ عظیم پس صبر کرد تا آنکه
او را بامور عظیمه نسبت دادند ودلتنک شد باز تسلی داد حق تعالی او را بآیه سورهٔ حجر که ولقد نعلم
انک یضیق صدرک تا آخر باز نسبت دادند او را بامور مذکوره وتکذیب وی کردند واندوهناک شد دکر
باره تسلی داد وی را بآیه سورهٔ انعام که قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون تا آنجا که حتی اتاهم نصرنا پس صبر را
بر خود لازم ساخت وایشان از حد در کذشتند بذکر خدای بناشایستکی وتکذیب حق تعالی بی ادبی
آنحضرت کفت که صبر کردم درباره خود ومال وعرض وصبر نیست مرا درباره خدای خود باز تسلی داد
او را بآیه سورهٔ ق که ولقد خلقنا السموات والارض فی ستة ایام وما مسنا من لغوب فاصبر علی
ما یقولون وامر بصبر کرد پس صبر نمود در هر حال که بود آنکاه مژده داد او را باتمام عزم که دولت بلند
وایشان را بصبر ستود در آیه سورهٔ تنزیل که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا
یوقنون در آنوقت آنحضرت کفت که صبر نسبت بایمان مثل سر است نسبت به بدن حق تعالی را
از این سخن خوش آمد آیه سورهٔ اعراف که وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا تا آخر
نازل ساخت پیغمبر ص فرمود که این آیه بشارت وانتقام است بعد از آن حق تعالی سلاح وحلال کرد جنک

وپیکار

وپیکار کردن با مشرکان را بآیه اول سورهٔ توبه که فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وباین آیه سورهٔ
بقره ونسخ نمود بآیه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم آیه سورهٔ بقره را که وقولوا للناس
حسنا چنانچه پیش از این کذشت وکشت خدای تعالی مشرکان را بدست آنحضرت ودوستان وی وثواب
صبر را در دنیا بوی داد با آنچه از ثواب آخرت جهت او ذخیره فرمود پس میفرماید که واقتلوهم
وبکشید ایشان را یعنی مشرکان را حیث ثقفتموهم هر جا که بیابید ایشان را حق تعالی مبعوث
ساخت پیغمبر ص را بپنج شمشیر سه از آن برهنه است که تا آخر الزمان بغلاف نرود واول آنها شمشیریست
که بر مشرکان عرب کشیده شد بآیه که حق تعالی در اول سورهٔ توبه فرستاده که فاقتلوهم حیث وجدتموهم
پس از ایشان قبول نمی شود امری مکر آنکه کشته شوند یا بدین اسلام در آیند ومال وذریه ایشان غارت
میشود چنانچه پیغمبر ص کرد چه آنحضرت غارت نمود وقبول اسلام از ایشان کرد وعفو فرمود ودوم آنها
تیغیست که بر اهل ذمه کشیده شد بآیه که در سورهٔ مذکوره ومنسوخ شد بآیه سورهٔ توبه که قاتلوا الذین
لا یؤمنون بالله پس کسی از ایشان که در شهر اسلام باشد قبول نمی شود از ایشان امری مکر جزیه یا کشتن
ومال وذریت ایشان غارت می شود وهر کاه قبول جزیه کنند غارت مال وفرزندان ایشان حرام
وزن کردن زنان ایشان حلال است بر مسلمانان وکسی از ایشان که در شهر کفر باشد حلال است غارت
مال وفرزندان ایشان وحرامست خواستکاری زنان ایشان مسلمانان را وقبول نمی شود از ایشان
مکر آنکه مسلمان شوند یا جزیه دهند یا کشته کردند وسیم آنها شمشیریست که بر مشرکان عجم یعنی ترک
ودیلم وخزر کشیده شد بآیه سورهٔ محمد ص که بیان قصه ایشان کرده میفرماید که فضرب الرقاب
تا آنجا که حتی تضع الحرب اوزارها پس قبول نمیشود از ایشان مکر آنکه کشته شوند یا بدین اسلام در آیند
وحلال نیست نکاح کردن زنان ایشان بر مسلمانان چند آنکه کافر حرب کافر استانند وشمشیر چهارم
تیغیست که بر اهل بغی کشیده شده است وآن بر اهل بغی وتاویلست بآیه سورهٔ حجرات که وان طائفتان
من المؤمنین اقتتلوا تا آخر وبیان آیه علی ع بعد از پیغمبر ص جنکها کرد بنا بر تاویل آیه چنانچه پیغمبر ص
جنکها کرد بنا بر نزول آیه وآنچه پیغمبر ص با اهل مکه روز فتح مکه بعمل آورد علی ع با آنها همان طور کرد
چه نزد که فرزندان ایشان را اسیر نکرد وخمس از ایشان نکشید وازیشان که بجنک نرفتند وکسی که
از خانه بیرون نیاید ودر بر خود واسباب جنک بینداز در امن است شمشیر پنجم تیغیست که در غلاف
وآن شمشیریست که قصاص بآن می شود بآیه سورهٔ مائده که النفس بالنفس تا آخر وکشیدن آن نسبت

۱۲ عشر

بخویشاوندان مقتول و حکم آن نسبت با ائمه معصوم دارد و هیچکس را جایز نیست که جنگ و پیکار در مردم را بدین خدای دلالت کنند مگر پیغمبر و امام و بعد از ان پیروان پیغمبر را در هر زمان از ان مؤمنان که متصف باشند بصفتها که حق تعالی ایشانرا باین صفات در قرآن یاد کرده در سوره فتح که محمد رسول الله والذين معه تا آخر و آیهای اول سوره مؤمنین و در فرقان که الذين لا يدعون مع الله الها آخر و در توبه که التائبون العابدون تا آخر و حاصل همه آنست که باید که مؤمن خدای را یکتا و بی‌نیاز داند و جز او را عبادت نکند و بر کافران سخت و بر مؤمنان رحیم باشد و نمازهای پنجگانه را بجای آورد در رکوع و سجود آنها را مراعات و محافظت وقتها نماز کند و از روی خشوع گزارد و جویای فضل و رضای خدای و از لغو و کردار ان باشد و زکوة مال دهد و محافظت فرج از زنا و امثال ان و رعایت امانت و عهد کند و خون ناحق نکند و از گناهان توبه کار و در حال ازخجی و سستی خدای را یاد کند و روزه ماه رمضان و امثال ان گیرد و امر بمعروف کند و خود نیز آنرا بعمل آرد و نهی از منکر کند و خود نیز مرتکب آن نشود و محافظت حدود خدای همه را بجای آرد و جنگ و پیکار در راه خدای بر چهار قسم است دو قسم واجب و یک قسم سنت با واجب و یک قسم سنت یکی آنکه آدمی با خود در جهاد باشد و منع خود از گناهان کند و این واجبتر و بزرگترین جهادهاست و دوم جهاد با کافران که واجب است سیم جهاد با دشمن دین و واجب بر جمیع امت و سنت بر امام تنها که با دشمنان باتفاق امت جهاد کند و چهارم هر سنتی که آدمی آنرا بعمل آرد و جهد در ان کند و آنرا زنده کند و جهاد واجب بر مرد و زن اما جهاد مرد آن است که مال و تن خود را بذل کند تا کشته شود در راه خدای و اما جهاد زن آنست که صبر کند بر آزار و غیرتی که از شوهر ببیند **واخرجوهم من حيث اخرجوكم** و بیرون کنید ایشانرا از هر جا که بیرون کرده اند ایشان شما را یعنی مکه **والفتنة** و فتنه یعنی کفر بخدا **اشد من القتل** سخت‌تر است از کشتن مؤمنی **ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتى يقاتلوكم فيه فان قاتلوكم فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين** و جنگ و پیکار مکنید شما با ایشان نزد مسجد حرام تا آنکه جنگ و پیکار کنند ایشان با شما در مسجد الحرام پس اگر جنگ و پیکار کنند ایشان با شما پس بکشید شما ایشانرا همچنان جزای کافران حق تعالی حرام کرده است جنگ را در میان حرم و از بهر این بنا نهادند هر کسی که داخل حرم شود بی قصد جنگ مکن تا آنکه از حرم بیرون رود و قصد و قسم شتم

یا چیزی

یا چیزی بر آمدن آن بچیند باشد و باکی نیست که بیرون جنگ از خانه خود بیرون آمده روانه مکه شود اما چون داخل مکه شود باید که آنرا اظهار نسازد و کسی که شخصی را در بیرون حرم بکشد یا از و جرمی سر زند بعد از ان داخل حرم شود و پناه بانجا برد او را باید که نکشند و خوردنی و آب ندهند و چیزی با او نفروشند تا از حرم بیرون آید آنگاه حد شرعی بجای آرند و کسی که در حرم کسی را بکشد یا در انجا دزدی کند در حرم حد شرعی بجای آرند چرا که او حرمت حرم نگاه داشته بنا بر آیه فلا عدوان الا على الظالمين و آیه فمن اعتدى عليكم که هر دو در ین مقام مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فان انتهوا** پس اگر نهی پذیر شوند ایشان از جنگ و پیکار و کفر **وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة** و جنگ و پیکار کنید شما با ایشان تا آنکه نبوده باشد فتنه یعنی کفر **ويكون الدين لله** و بوده باشد دین از برای خدای و مثل این آیه در سوره انفال خواهد آمد انشاء الله تعالی **فان انتهوا** پس اگر نهی پذیر شوند ایشان **فلا عدوان** پس نیست دشمنی یعنی خدای سبحانه دشمنی با کسی از حد نمیکند **الا على الظالمين** مگر بر ظلم کنندگان یعنی ذریه قاتلان امام حسین عم و نسل و اولاد ایشان و بنا برین عبارت کسی که شخصی را بکشد یا دزدی کند در حرم برود در حرم حد بجای می آرند چرا که او حرمت حرم مراعات ننموده و چنانچه الحال گفته شد سبب نزول این آیه آن بود که چون پیغمبر صلعم از مکه بمدینه هجرت فرمود لشکرها بنواحی و راههای مکه میفرستاد که شتران و قافله قریش را گرفته بیارند در انوقت عبد الله بن جحش را با جمعی از مردم خود بنخله که بستان قبیله بنی عامر بود فرستاد که قافله قریش را بگیرد عبد الله رفته قافله از قریش دید که از طائف با بار مویز و سایر چیزها رسیده و عمرو بن حضرمی با انها بودند و فرود آمده بودند عبد الله رسیده حمله کرد عمرو را کشت و قافله را با بار آن بمدینه آورد و آن دو روز از اول رجب واقع شد آنگاه قریش به پیغمبر صلعم نوشتند که تو ماه حرام را حلال و در ان خونریزی کردی و مال گرفتی و این سخن بسیار شد و صحابه پرسیدند که یا رسول الله قتل در ماه حرام حلال است حق تعالی این آیه نازل فرمود که يسئلونك عن الشهر الحرام قتال فيه تا آخر و معنی آن چنانچه بعد از ین در ین سوره انشاء الله تعالی گفته خواهد شد اینست که جنگ در ماه حرام عظیم است اما آنچه قریش با محمد صلعم کردند از آنکه منع او از مسجد الحرام و تو را از انجا بیرون کردند آن بزرگتر است نزد خدای و فتنه یعنی کفر بخدای بزرگتر از قتل است بعد از ان

حق تعالی این آیه را فرستاده میفرماید که الشهر الحرام ماه حرام وآن رجب و ذیقعده و
ذیحجه و محرم است که خدای همیشه جنگ را درین ماهها حرام فرموده و انشاء الله حرمت ماههای
حج در آیه سوره حج که الحج اشهر معلومات و حرمت ماههای سیاحت در اول سوره توبه انشاء الله
تعالی گفته خواهد شد بالشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم
بماه حرام است و حرمتها قصاص است یعنی اگر کسی تجاوز کند از حد بر شما در ماههای حرام بجنگ
پیکار فاعتدوا پس تجاوز کنید شما علیه بمثل ما اعتدی بر او بمثل آنچه تجاوز
کرده است و آن حد علیکم بر شما بجنگ و پیکار در ماههای حرام بر خدای رخصت داده است باین
آیه جنگ و پیکار را در ماه حرام هرگاه مشرکان ابتدا کنند بجدال کردن او بعد از آن رای مسلمانان
بجنگ کردن قرار گیرد و رخصت نیست مسلمانان را ابتدا کردن بان و بنا برین عبارت کسی که تجاوز
کند از حد در حرم باینکه کسی را بکشد یا دزدی کند در حرم حد باید آورد در حرم چه او هتک
حرمت حرم و مراعات نکرده چنانچه الحال گفته شد فاتقوا الله واعلموا ان الله مع
المتقین و بپرهیزید از خدای و بدانید که بتحقیق که خدای با متقیان است وانفقوا
فی سبیل الله و بدهید در راه خدای نه باسراف و نه بامساک بلکه میانه روی گزینید در آن
که اگر کسی جمیع مال خود را در راهی از راههای خدای صرف نکرده معبارت احسنوا که گفته خواهد
شد بر او صادق نباشد چرا که حق تعالی بعد ازین میفرماید که ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و راههای
خدای امامت ستعلیهم و ذریه او که ائمه الحق علیهم السلام اند و دوستی ایشان است و شیعیان ایشان اند
که پریشان و محتاج باشند و حج یعنی حاجیان که مالی نداشته باشند که با آن حج کنند و جهاد است
یعنی جهاد کنندگان که مالی نداشته باشند که در آن راه صرف کنند و جمیع راههای خیرات حتی
اگر ربع بنی وصیت کند بچیزی جهت جهود و ترسا واجبست که با ایشان دهند که آن راه خداست
ولا تلقوا و میندازید شما بایدیکم بدستهای خود خود را الی التهلکة بسوی هلاک
شدن بسبب اسراف و ضایع کردن وجه معاش و بنا برین عبارت واجبست اطاعت پادشاه در امری
نهی کننده کسی که اطاعت او نکند اطاعت خدای در وی نهی کرده باشد و از اینجهت بود که حضرت امام
رضا علیه السلام ولیعهدی مامون الرشید را اندوی کراه قبول فرمود چنانچه یوسف و دانیال هر یک ولیعهدی
پادشاه زمان خود کرده اند و نیز واجبست حفظ نفس از دشمن و از اینجهت بود که علی علیه السلام چند گاه ترک جهاد

بازقریش

با قریش کرد بواسطه آنکه یاری کنندگان نداشت و چون اعوان و انصار بهم رسید با قریش جنگها
کرد و از اینجهت بود که اوصیا پیغمبران تا امر ما صاحب ساکت بوده اند و شیعیان خود را نیز امر بسکوت
میفرموده اند برای ترس و تقیه از دشمنان واحسنوا و نیکوکاری کنید یعنی میانه گزینید
در دادن مال میان بخل و اسراف ان الله یحب المحسنین بتحقیق که خدای دوست
میدارد نیکوکاران را یعنی میانه گزینان را و اولا باید دانست که عملها که در مکه بجا می آرند دو نوعست
اول عمره مفرده که احرام از میقات بسته تلبیه یعنی لبیک اللهم لبیک میگویند و هفت مرتبه طواف گرد
کعبه میکنند و پیش از طواف و بعد از آن حجر الاسود را میبوسند و دو رکعت نماز طواف در مقام
ابرهیم ع میگزارند و هفت مرتبه سعی در میان صفا و مروه میکنند که ابتدا از صفا و ختم بمروه
باشد بعد از آن قدری از موی ریش میچینند و محل میشوند از همه چیزها یعنی مباشرت زنان
و پوشیدن رخت دوخته و بکار بردن عطر و غیر آنها که حرام بود در احرام حلال میشود و دوم حج و آن سه
قسمست افراد و قران و تمتع حج افراد آنست که در ماههای حج که در آیه بعد ازین گفته خواهد شد
احرام از میقات بسته تلبیه میگویند و در روز عرفه یعنی نهم ذیحجه وقت پیشین تلبیه را قطع کرده
در عرفات توقف تا فرو رفتن آفتاب میکنند و شب بمشعر رفته آنجا میخوابند و روز دیگر بعد از
طلوع آفتاب از آنجا روانه شده بمنی میروند و سه حجره را سنگ میزنند بهر کدام هفت سنگ
و قربانی کرده و سر تراشیده محل میشوند از همه چیز الا زن پس بمکه رفته طواف حج و دو رکعت
طواف و سعی صفا و مروه بجا می آرند و بعد از آن طواف نسا و دو رکعت طواف میکنند و زن نیز
مباح میشود و حج قران مثل حج افراد است و زیادتی که دارد اینست که قربانی همراه بردن با احرام
می افزاید و در وقت احرام آن قربانی اگر شتر باشد اشعار میکنند یعنی کوهان شکافته روی آن را
خون آلود میکنند و اگر گوسفند باشد تقلید میکنند یعنی از گردن آن نعلینی که با آن نماز
کرده باشند می آویزند و جایز است درین هر دو حج طواف کعبه کنند چندانکه خواهند پیش
از رفتن عرفات اما باید که بعد از نماز هر طواف تلبیه را تازه کنند تا محل نشوند و حج تمتع
آنست که در ماههای حج احرام عمره از میقات بسته تلبیه میگویند و چون داخل کعبه می شوند
همین که خانهای مکه نمایان شود قطع تلبیه میکنند و طواف کعبه و نماز طواف و سعی صفا و مروه
کرده چیزی از موی ریش میچینند و محل میشوند از همه چیز چنانچه در عمره گفته شد بعد از آن

توقف میکنند تا روز ترویه یعنی هشتم ذیحجه آنگاه در آن روز وقت پیشین احرام حج در پیش مقام
ابرهیم میان رکن و مقام می بندند و تلبیه گویان بمنی میروند و تا روز عرفه تلبیه میگویند و در روز
عرفه در عرفات وقت پیشین قطع تلبیه کرده دعا میکنند و تکبیر و تهلیل و تحمید میگویند و
وقوف عرفات و مشعر چنانچه در حج افراد گفته شد بجای آورده صبح روز دهم وقت طلوع آفتاب از
مشعر بمنی شده در آنجا سنگها بجمرات میزنند و قربانی کرده سر میتراشند و محل میشوند از هر
چیز سوای مباشرت زنان بعد از آن روانه مکه شده غسل و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و طواف
نسا و دو رکعت نماز آن کرده زن نیز مباح میشود چون این مقدمات معلوم شد بدانکه
اول این آیه در شأن ائمه عم نازل شده و اول آیه نماز و بعد از آن آیه زکوة و بعد از آن آیه روزه
و بعد از آن آیه حج و بعد از آن آیه دوستی ائمه عم نازل شده و مجموع اینها مجمل فرود آمده و پیغمبر ص
شرح تفصیل و چگونگی آنها بیان فرموده پس تاویل این آیه بعد از تنزیل و بیت چنانچه حق تعالی میفرماید
که وَأَتِمُّوا و تمام کنید و تمام کردن با نیمعنی است که کسی که حج و عمره بجای آورد باید که پرهیز داشته
از هرچه بر او حرام است و رفث و فسوق و جدال که معنی آنها در آیه بعد از این گفته خواهد شد
نکنند و نیز از هرچه چیز باشد نگاه دارد و از غیر میقات احرام نبندد و بنابرین امر که حق تعالی
کرده حج و عمره واجبست الْحَجَّ و مراد بحج در قرآن ائمه علیهم السلام چنانچه ایشان بیان کرده اند تقرب بخدا
خدای اصل نیت و علت حج رفتن بسوی خوات و بیرون آمدن از گناهان و ریاضت و دوام
خضوع و مذلت نفس و خرج مال در راه خدای و انقطاع جمیع خلایق و نفاهت و روایت از ائمه
عم که گناهان حج رفتن میریزند و علت وجوب حج در عمری آنست که خدای واجبات را بقدر قوت ضعیفترین
مردم قرار داده وَالْعُمْرَةَ و عمره را بعمره در مدینه نازل شده و بنا بر امر واتموا واجب میگردد
چنانچه حج واجبست بشرط استطاعت و کسی که عمره تمتع بجای آرد کافیست و احتیاج بعمره مفرده نیست
چنانچه گفته خواهد شد و بهترین عمره ماه رجب است و عمره در ماههای حج عمره تمتع میشود لِلّٰهِ
از برای خدای و فرق میان حج و عمره آنست که در حج جمیع مناسک از عرفات و مشعر و غیر آن بعمل می آید
و عمره را بمکه میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر منع کرده شوید شما یعنی مرضی یا کوفتی منع کند
شما را از تمام کردن حج و عمره و فرق میان محصور و مصدود آنست که چون مانع کوفت باشد آنکس را
محصور گویند چنانچه گفته شد و چون مانع دشمن باشد مصدود گویند چنانکه مشرکان منع

کردند

کردند پیغمبر ص و صحابه را در حدیبیه و عمره خود را آنحضرت بجای نیاورده بعد از آن در سنه
دیگر بجای آورد و مصدود باید که در همانجا که منع کرده اند او را قربانی کند و چیزی از موی
ریش چیده محل شود از زنان و هر چیز دیگر و واجب نیست بر او سر تراشیدن جهت آنکه آن
بر کسی واجبست که مناسک یعنی عرفات و مشعر و غیر آن بجا آرد فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ
پس چیزی که میسر باشد از قربانیها و آن گوسفند است و شتر و گاو و فضیلت پس آن محصور اگر
احرام عمره تمتع بسته باشد و پیش از رسیدن بمکه در راه او را کوفتی هم رسد و قدرت رفتن
نداشته باشد در همانجا که هست بایستد و از آنجا قربانی بفرستد که مال الله است شتر یا گاو
یا بز یا گوسفندی و اگر مطلق است کافیست و وعده قرار کنند و در چه ساعت آن قربانی را
خواهند کرد و خود را احرام باشد و زن نیز بر او حرامست تا قربانی بمحل خود رسد و محل آن مکه
است جهت آنکه احرام بعمره بسته بود چنانچه گفته خواهد شد چون در ساعت موعود قربانی
شد او در جای خود چیزی از موی ریش چیده محل شود و اگر ایشان آن وعده را خلاف کنند
یا دیر برند و حرجی نیست که در آن ساعت محل شده پس اگر دیر کرده یا توقف کنند در آنجا آنقدر
که حج فوت شود باید که سال آینده حج رود و اگر بعد از فرستادن قربانی صحت یابد و سبک شود
و گمان برد که با جماعت که قربانی او را برده اند میتواند رسید باید که رود و نه شود پس اگر پیش از آنکه
هدی او را قربان کرده باشند باید که عمره بجا آرد و سال آینده حج کند و اگر در احرام بمیرد پیش از آنکه
بمکه رسد اگر حج واجب بر ذمه او باشد و حج واجب کنند و اگر جماعت دریابند که جهت قربانی داده بود
باز پس آورند بجهت او قربانی نکرده باشند و او محل شده و مقاربت زنان کرده باشد بر او چیزی
و حرجی نیست و باید که دیگر قربانی فرستد و باز از مباشرت با زنان احتراز کند تا قربانی او بمکه
رسد و باید که کسی که احرام بعمره تمتع میبندد در وقت احرام بستن شرط کند و بگوید که بار الها
من اراده عمره تمتع دارم بکتاب تو و سنت پیغمبر تو اگر مانعی روی دهد هرجا که مانع دهی محل کن مرا
بقدرت خود بعد از آن تلبیه گوید از میقات که لبیک اللهم لبیک بحجة و عمرة تماما و بلاغا علیک
یعنی لبیک بار الها از برای حج و عمره که تمام کردن و رسانیدن آنها بر تو است پس اگر این شرط کند و مرض
او را مانع شود سال آینده حج کند و اگر حج قران میکرده باشد آن قربانی را که همراه دارد بالجمله
بفرستند و وعده قرار دهد با ایشان که چه روز نعلین از گردن آن گوسفند خواهند آویخت و

احرام خواهند بست در از روز زدن و هرچه بر محرم حرام است بر و حرام خواهد بود تا قربانی بمحل
خود رسد و محل آن منی است در روز عید قربان چنانچه گفته خواهد شد پس از آن روز چیزی
از موی پیش چیدن در انجا که هست محل شود و اگر آنجماعت وعده را خلاف کنند بر و حرجی نیست
و اگر بر کرده ها توقف کند در انجا چندانکه حج فوت شود باید که سال آینده حج کند اما با حج قران
نه حج تمتع و اگر بعد از فرستادن قربانی صحت و سبکی یابد چنانکه در شرط گفته شد بعمل آرد
و اگر حج افراد میکرده باشد که قربانی همراه نمیداده همانجا که هست گوسفندی قربان کرده سر کرده
و اگر قیمت آن نداشته باشد در عوض روزه گیرد و اگر عمره مفرده میکرده باشد در همانجا که هست گوسفندی
قربان کرده سر تراشد و بر گرده دیا باید تا صحت یابد و در هر دو حال هرگاه صحت یابد واجبست که
عمره مفرده بجای آورد و زنان بر و حلال نیست تا عمره و طواف کعبه و سعی صفا و مروه کند و اگر پای کسی
مجروح باشد که نتواند محل میشود از زنان و خوشبو و هر چیز و سال آینده حج میکند وَلَا
تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ و متراشید تمام سرهای خود را تا
آنکه برسد قربانیها بوقت و جای خود و محل آن منی است روز عید قربان در حج و مکه است در عمره
تمتع اگر محصور باشد و در عمره مفرده پس کسی که حج قران کند که قربانی همراه میدارد خواه کوفت
مانع او شود و خواه نشود جایز نیست که محل شود تا هدی بمحل خود رسد و همچنین کسی که
عمره تمتع بجای می آورده باشد و کوفتنا او را مانع شود و قربانی فرستد انتظار میکشد که انجماعت
که قربانی برده اند بمکه رسند و ساعتی که وعده کرده اند بشود در ان ساعت چیزی از موی پیش
چیده محل میشود و کسی که حج قران میکرده باشد چون هدی همراه دارد بنابرین نهی جایز نیست
که حج خود را تبدیل بعمره تمتع کند چنانچه پیغمبر صلعم تبدیل نکرد و گفته خواهد شد اما کسی که حج افراد
میکرده باشد چون هدی همراه ندارد تبدیل میتواند کرد و اگر کسی پیش از آنکه قربانی کند سر تراشد
باید که باز دیگر استره را بنابرین نهی بعد از قربانی بر سر مالد و کسی که قربانی را خرید و بخانه رسانید
آن قربانی بمحل خود رسیده باشد پس اگر خواهد سر میتواند تراشید سبب نزول این آیه آن بود که
پیغمبر صلعم بکعب بن عجره انصاری که در احرام بود رسید دید که شپش از سر او میریزد پرسید که جانوران
اذیتت میکنند گفت آری این آیه نازل شد و فرمود که سر بتراشد و سه روز روزه یا شش مسکین
صدقه دادن هر یک دو مد یا گوسفندی قربان کردن مقرر ساخت فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا

اَوْ

اَوْ پس کسی که بوده باشد از شما کوفتناک بوده باشد بِهِ اَذًى یا اذیتی و آزاری
مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ از سر او پس فدیه است بر و مِنْ صِيَامٍ از روزه
و آن روزه سه روز است اَوْ یا بمعنی واو است چه در قرآن عبارت تا وا باشد یعنی آن اختیار است که
هر شقی که خواهد کند بعمل آرد صَدَقَةٍ صدقه و آن تصدق است بر شش مسکین هر یک دو مد
طعام که نصف صاع باشد پس تصدق بجای روزه میگیرد هرگاه روزه دشوار باشد چنانچه
درباره کسی که در ماه رمضان بیمار شود و بیماری او تا ماه رمضان دیگر کشد صدقه میدهد
چنانچه در روزه کفاره طعام دادن شصت مسکین بجای دو ماه روزه میگیرد اَوْ نُسُكٍ
یا خونی و آن گوسفندیست که قربان کنند پس کسی که مرض مانع او از رفتن بمکه شده باشد و
قربانی فرستد آنگاه پیش از آنکه قربانی بمحل خود رسد سر او اذی بهم رسانید در همانجا که هست
گوسفندی قربان میکند یا روزه یا صدقه بجای می آرد بطریقی که گفته شد و علی بن ابراهیم در تفسیر
خود گفته که اگر کسی که حج تمتع میکرده باشد دردی یا جوششی در سر او بهم رسد محل میشود و جامه
میپوشد و بجا فدیه میدهد یا بطریقی که گفتیم روزه میگیرد یا ده مسکین را طعام میدهد
یا گوسفندی قربان میکند سبب نزول این آیه آن بود که عربان غیر حج نمیدانستند و پیغمبر صلعم فرمود
که مردم بآنچه در زمان جاهلیت میکردند باقی باشند مگر آنچیزی را که اسلام تغییر دهد و ایشان
در ماههای حج عمره نمیدانستند و پیغمبر صلعم در آخرین حج خود که از ان دیگر حج نکرد و آنرا حجة
الوداع میگویند بقانون عرب بیرون آمده احرام بسته بود و حق تعالی چون میدانست که آنحضرت
بعد از ان دیگر حجی نخواهد کرد جمع کرد از برای او حج و عمره در ان سفر تا جمیع اقسام حج و عمره
سنت باشد از برای امتی او پس چون آنحضرت طواف کعبه و سعی صفا و مروه بجای آورد جبرئیل
ع بعد از سعی آنحضرت در مروه نازل شد و فرمود که آن حج را بدل کنند بعمره مگر آنان که هدی
همراه داشته باشند یعنی حج قران میکرده باشند که ایشان محل نشوند چرا که بنابر کریمه ولا تحلقوا
رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله که مذکور شد باید که هدی بمحل خود برسد و آنحضرت بمردم فرمود
و خود چون حج قران کرده بود و هدی همراه داشت نکرد این معنی بصحابه شاق آمد چرا که عمره
در ماههای حج نمیدانستند عمر گفتند که ما بچیزی میرویم یا یه و خود غیرا میکنند و عمر گفت که
یا رسول الله بحج بیرون رویم و از سر و موی ما آب غسل جنابت میریخته باشد آنحضرت فرمود که تو

هر کس با این ایمان نخواهی آورد و راست گفت چه وی بعد از پیغمبر متعه حج و متعه زن را حرام کرد
و سراقه بن مالک کنانی پرسید که یا رسول الله این امر مخصوص امسال است یا همیشه چنین باید کرد
فرمود که همیشه تا روز قیامت چنین باید نمود پس جمع شد عمره و حج و داخل شد عمره در حج تا روز
قیامت در ماههای حج و این آیه در مروه نازل شد و میفرماید که فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ
پس هر گاه ایمن شوید شما پس کسی که تمتع جوید یعنی نفع یابد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ بعمره بسوی
حج و علت تمتع از عمره بحج تخفیف و رحمت از خدای تا احرام مردم دراز نکشد و از طول مدت
فاسد نشود و حج جدا و عمره جدا باید کرد و با وجود آن میان ایشان فاصله و تمیزی باشد و
جایز نیست حج قران و افرادی که اهل سنت برای خود و ترک کتاب خدای و سنت پیغمبر میکنند مگر از
برای اهل مکه چنانچه در این آیه گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و کسی که در محرم عمره آرد و بعد از آن
در ایام حج بیرون رود باید که بنا بر این آیه و بنا بر سنت پیغمبر عمره و حج تمتع کند و کسی که عمره
بجا آرد در یکی از ماههای حج یعنی در شوال و ذیقعده و ذی حجه و بعد از آن در مکه قصد توقف
کند جهة حج باید که حج تمتع کند و کسی که در غیر ماههای حج عمره بجا آرد و در مکه قصد توقف
کند جهة حج یا آن قصد نکند جهة آنکه در ماههای حج داخل مکه نشده و تفصیل این در آیه بعد از این
گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ پس چیزی که میسر باشد
از قربانیها یعنی قربانی میکند با شتری اگر مالدار باشد یا گوسفندی اگر بی‌چیز باشد یا گاوی اگر حال
وی میانه باشد و بروایتی باید که گوسفند نر فربه باشد و الا آنچه میسر باشد از قربانیها یعنی اگر
گوسفند نر فربه نیابد گوسالهٔ باشد و گوسفند بهتر است و اگر گوسفند سالدار نیابد گوسفند اخته
باشد و اگر نیز نباشد بز نر باشد و اگر آن هم نباشد گوسفند ماده باشد فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس کسی
که نیابد هر جا که در قرآن این عبارت باشد قائل را اختیار باید کرد و بعد از وجه پوشش و خوردنی
و کرایه اگر کسی چیزی داشته باشد هدی یا قیمت آن و الا فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي
الْحَجِّ پس روزه سه روز در حج یعنی در ذی‌حجه پس روزه میگیرد روز هفتم و هشتم و نهم ذی‌حجه را و اگر از او
فوت شود سه روز در حج بعد از ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجه است روزه گیرد
و در آن ایام در منی روزه نگیرد که آن ایام روزهای خوردن و آشامیدن است پس صبح سیزدهم
کوچ کند و آن روز ... و روز بعد از آن روزه گیرد و منافات ندارد سفر و کوچ روزه آن روز را

چنانچه

چنانچه در عرفات نیز روزه میگرفت و منافی بود حکم این آیه و اگر این روزها نیز روزه نگیرد
باید که در بقیه ذی‌حجه قضای آن کند جهة آنکه گفته شد که فِي الْحَجِّ در آیه یعنی ذی‌حجه است و اگر در ذی‌حجه
نگیرد تا ماه محرم نو شود باید که قربانی کند و خصوصیت روزه هفت روز که در این آیه گفته خواهد شد
نیز از او ساقط شود و اگر رفقا و مکاری او در مکه توقف نکنند تا او روزه گیرد و در مکه نتوانند
مکث کرد اگر خواهد در راه و اگر خواهد در خانه خود روزه گیرد و باید که این سه روز را پی در پی روزه
دارد چه آن بمنزله سه روز کفاره قسم است پس اگر دو روز را روزه دارد و در روز سیم را متصل
بآن روزه نگیرد روزه سه روز حج از وی فوت شده باشد پس باید که سه روز پی در پی در مکه روزه
گیرد و این روزها از جمله ده نوع روزه واجب از چهل قسم روزه است که در جای خود گفته شد وَسَبْعَةٍ
إِذَا رَجَعْتُمْ و هفت روز هر گاه برگردید شما بخانه خود و این هفت روز را نیز پی در پی روزه
باید گرفت و سه روز را به هفت روز متصل باید کرد و اگر در مکه بایستد بقدر رفتن راه و بمنزل
رسیدن پس اگر خواهد این هفت روز را در مکه بعد از گذشتن آن مدت بگیرد تِلْكَ آن
سه روز و هفت روز عَشَرَةٌ ده است کامل شدن آن كَامِلَةٌ بکمال رسیدن قربانیست
پس این ده روز بجای قربانیست که بر او واجب بود و مراد این بیت که سه و هفت ده است چه آن
بر هر عاقل مخفی نیست ذَلِكَ آن تمتع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ از برای کسیست که نبوده باشند اهل آن حاضران مسجد حرام یعنی حج تمتع از برای آن کست
که دور جای باشند که نه از آنجا از حاضران مکه باشند پس اهل مکه و حوالی آن از هر طرف تا ...
میل یعنی شش فرسخ مثل شرفه و مر حج تمتع نیست و بر ایشانست حج قران و افراد و عمره مفرده و
حج تمتع بر کسی واجبست که بیرون از چهل و هشت میل ساکن باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و بپرهیزید از خدای و بدانید که بتحقیق که خدای سخت عقوبت
الْحَجُّ حج وقت آن أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معلومست و آن ماهها از وقتهای معروف
چنانچه در آیه یسئلونک عن الاهله گفته شد و آن ماهها شوال و ذیقعده و ذی‌حجه است و آنها را
ماههای حج جهة آن گفته‌اند که کسی که در یکی از این سه ماه عمره بجا آرد و قصد کند که در مکه بایستد
تا حج کند او تمتع جسته خواهد بود بعمره بسوی حج یعنی حج تمتع کرده خواهد بود و کسی که در غیر این
سه ماه عمره بجا آرد و قصد کند که در مکه بایستد تا حج کند یا آن قصد نکند او تمتع نجسته خواهد

بود بعمره بسوی حج یعنی حج تمتع نکرده خواهد بود چند آنکه درین سه ماه داخل مکه نشده چنانکه
در آیه پیش ازین گفته خواهد شد و کسی نتواند در غیر آن ماهها احرام حج بندد و اگر کسی در غیر آن
ماهها حج کند مشکل گشته که در سفر بماند تا تمام کند پس کسی که اراده حج داشته باشد باید که چون
ماه ذی قعده نو شود موی نتراشد و کسی که اراده عمره داشته باشد یکماه بیشتر موی بگذارد **فمن**
فرض پس کسی که واجب کند بر خود **فیهن الحج** در آن ماهها حج را بیکی از تلبیه یا اشعار و تقلید که بیان
آنها در اول آیه سابق کرده شد و واجب نشود حج مگر در آن ماهها پس کسی که واجب شده باشد
بر وی حج و احرام حج بندد در غیر آن ماهها حج او درست نیست باید که آنرا بدل بعمره کند و کسی که در
شوال و ذیقعده عمره بجا آرد و خواهد که بجا آورد خود باز کرده باکی نیست و آن عمره مفرده خواهد
بود و اگر در مکه توقف نماید تا حج کردن بآن عمره حج تمتع نتواند کرد بلکه آن عمره مفرده خواهد
بود چرا که در ماهها حج داخل مکه نشده پس اگر خواهد که حج تمتع کند باید که بجعرانه رود
یا از ذات عرق یا از عسفان بگذرد و در آنجا احرام عمره بندد و بمکه آید و تا کعبه را ببیند قطع
تلبیه نکند بعد از آن طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف و سعی صفا و مروه بجا آورد و قدری از
موی بتراشد محل شود بعد از آن روز هشتم ذی حجه احرام حج بندد **فلا رفث** پس
نیست جماع پس کسی که جماع کند حج او فاسد می شود و واجب است که شتری قربان کند و اگر نیابد
گوسفندی و باید که میان او و زن او جدائی باشد تا از افعال حج فارغ شوند اگر از غیر آن راه
که آمده اند باز گردند تا آنجا که آن عمل کرده اند اگر از همان راه باز گردند **ولا فسوق** و نه
فسق یعنی دروغ و دشنام دادن و فخر کردن پس کسی که دشنام دهد و فسوق کند باید که گاوی
قربان و آنرا تصدق کند و بروایتی کفاره آن اینست که چیزی تصدق کند **ولا جدال**
و نه خصومت و نه والله و آری والله گفتن و جدال اینست که بجان من و آری بجان من گفتن
پس کسی که بگفتم یاد کند خواه راست خواه دروغ باید که شش مسکین را طعام دهد بهر یک
نیم صاع و بروایتی کفاره آن اینست که چیزی تصدق کند و در بیشتر روایات چنین است که اگر
دروغ باشد گوسفندی قربان کند و آنرا تصدق نماید و کسی که دو قسم یاد کند یا سه قسم پی در پی
در یک مقام پیاپی که راست باشد گوسفندی و اگر دروغ باشد گاوی قربان کند و اگر محرم خواهد
که کاری کند دیگری و گوید که والله مکن و او گوید که والله میکنم و مکرر ... گفتگو شود چیزی لازم نمی

آید

آید جهت آنکه غرض الزام رفیق است و جدال چیزیست که در آن معصیت خدای باشد **فی الحج** در
حج حق تعالی شرط کرده است بر مردم که حق تعالی چنانچه در آیه فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه
شرطی و برای مردم شرطی شرط کرده است بر مردم که ایشان خوردن در حج چنانچه درین آیه
مذکور است دفع فسق و جدال نکنند و شرط کرده است بر مردم که حق تعالی چنانچه در آیه
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه درین سوره انشاء الله تعالی خواهد آمد گناهان ایشان را بیامرزیم
و بی گناه از حج باز گردند احتراز ازین سه چیز و نگاه داشتن زبان از انچه خیر نباشد در تمام
حج و عمره است که در اول آیه سابق گفته شد **وما تفعلوا من خیر یعلمه الله و**
تزودوا و آنچه که میکنید شما از خیر بیابند از خدای و توشه برگیرید برای آخرت از تقوی
و پرهیزکاری **فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب**
پس بتحقیق که بهترین توشه پرهیزکاریست و بپرهیزید از من ای صاحبان عقلها ازین دو آیه
آیه اول در شان ائمه ... در شان پیغمبر و ائمه ... نازل شده سفر باید که **لیس علیکم**
جناح ان تبتغوا فضلا و نیست بر شما حرجی که طلب کنید فضلی یعنی درازی **من**
ربکم از صاحب آفرینش و نعمت و رزق دهنده خود پس هرگاه محرم از حج فارغ و محل
شود باید که خرید و فروخت در موسم کند **فاذا افضتم** پس هرگاه که نشیند شما
یعنی برفتید **من عرفات** از عرفات بمشعر چون بعرفات روند باید که در نمره آن بطن
عرنه و برابر ... فرود آیند و نماز ظهر و عصر را بیک اذان و دو اقامت بگزارند و در مسجدی
که در نمره است بعد از آن بسه جای که وقوف عرفات بجای می آیند بجای وقوف عرفات بجا
می آرند بجای وقوف جمیعان و وقوف گاه هستند حلال ازینها زمین یعنی و تنگنای عرفات
و وادی محسر تا آخر وقوفگاه و از بطن عرنه و ثویه تا ذی المجاز و ... کوه الال تا ... کوه
است پس باید که از بطن عرنه بالا روند و در جانب چپ کوه توقف نمایند که پیغمبر صلعم آنجا توقف
فرموده و باید که از هضاب که کوهها است بگذرند و نزدیک آن کوهها فرود آیند و احتراز کنند
از اراک و نمره و ثویه و ذی المجاز که آن از عرفات نیست و قبول نیست حج کسی که در زیر اراک توقف
نماید و بهترین جای وقوفگاه دامن کوهست و هرگاه در عرفات تنگی کنند بکوه بالا روند و باید که تا
فرو رفتن آفتاب در عرفات توقف نمایند و چون سرخی جانب مشرق بطرف شود روانه مشعر شوند

واگر کسی پیش از رفتن آفتاب روانه شود باید که روز عید قربان شتری قربان کند و اگر نتواند
هیجده روز روزه دارد در مکه یا در راه یا در خانه خود و علت اینکه وقوف عرفات بعد از عصر واجب
شده آنست که وقت عصر آدم ع گناه خوردن گندم کرد و عصر کلمات گفته توبه او قبول شد چنانچه
در جای خود گفته شد و چون از عرفات روانه شوند باید که از کوههای هفتگانه نگذرند تا به مشعر
رسند و عرفات را عرفات و معرف جهة آن گویند که جبرئیل در وقت که تعلیم افعال حج به آدم و ابرهیم
ع میکرد به هر یک گفت که اعتراف به گناه خود کن پس هر دو اعتراف کردند و ابرهیم ع گفت که معرفت
یافت به مناسک و افعال حج خود و عرفات از حرم نیست و حرم را فضیلت بیش از عرفات است و روز
عرفه را روز عرفه جهة آن گویند که فاطمه بنت اسد علی ع را در کعبه زاد و بعد از سه روز روز
هشتم ذی حجه از آنجا بیرون آورد و پیغمبر ص او را با چیزی که خدای از آنحضرت روان ساخت سیراب
کرد و آن روز را از جهة آن روز ترویه گفتند چه ترویه به معنی سیراب کردن است و روز دیگر آنحضرت
نزد فاطمه رفت چون علی ع وی را دید به روی مبارک او خندید و اشاره کرد که مرا فرا گیر و از آنچه
دیروز به من نوشانیدی بنوشان فاطمه گفت که وی را شناخت قسم به رب کعبه پس از جهة کلام
فاطمه آن روز را روز عرفه گفتند یعنی علی ع پیغمبر ص را شناخت فاذکروا الله ذکر کنید یعنی
یاد کنید الله خدای را به نعمتهای خدای و صلوات به محمد و آل محمد عند المشعر الحرام نزد مشعر
چون به مشعر رسند که شب دهم است آنجا فرود آیند و نماز شام و خفتن را در آنجا به یک اذان و دو اقامت
بگزارند و جای وقوف مشعر جمیع آن وقوفگاه است که حد آن از مازمین مذکور تا حیاض
تا وادی محسر است و باید که حیاض نگذرند در میان دو ... مشعر فرود آیند از طرف راست
راه نزدیک به مشعر و چون نماز صبح کنند با وضو توقف نمایند اگر خواهند نزدیک کوه و الا
هر جا که خواهند و چون روشنی آفتاب بتابد و شترها جای پای خود ببینند که پیش از بیرون
آمدن آفتاب روانه منی شوند و از وادی محسر نگذرند تا آفتاب سر نزند و اگر در مشعر توقف
نمایند تا آفتاب سر زند کفارتی نیست پس اگر جمعی از ضعیفان حاج شب روانه شده باشند باید
که سنگ به جمره عقبه نزنند تا آفتاب سر نزند مگر که ... بیرون آید و سنت است که کسی که اول
حج او باشد توقف مشعر و طی آن به پای خود کند و جایز است که به پای شتر طی کند و اگر شتردار
کسی از عرفات به منی برده در مشعر فرود نیاید و اگر در مشعر نماز گذارده مجزیست و اگر نماز در آنجا

نگزارده

نگزارده و ذکر خدای کرده باشد نیز مجزیست چه حق تعالی درین آیه میفرماید که فاذکروا الله عند
المشعر الحرام و مشعر را مزدلفه نیز گویند جهة آنکه از دلاف از جای بجای رفتن است و از عرفات
بآنجا روند و جمع نیز گویند جهة آنکه نماز شام و خفتن به یک اذان در آنجا جمع میکنند چنانچه
گفته شد و مراد به مشعر الحرام در قرآن ائمه ع اند جهة آنکه ایشان بیان کننده اند از جانب خدای
واصل ... و علت اینکه وقوفگاه در مشعر قرار یافت نه در حرم آنست که کعبه خانه خدای و
حرم حجاب آن و مشعر در آنست پس چون زایران قصد خانه خدای کنند ایشان را در توقف میفرماید
که تضرع کنند تا رخصت داخل شدن دهد بعد از آن در حجاب دوم که منی است توقف
میفرماید و چون نظر به طول تضرع ایشان کند بفرماید تا به وسیله قربان تقرب و نزدیکی جویند
و چون قربان کردند و از موی سر و کثافتها و گناهها که حجاب ایشان بود پاک شدند امر به زیارت
خانه میکند واذکروه و ذکر کنید خدا را یعنی یاد کنید کما هدیکم همچنانچه هدایت
کرده است شما را از برای دین خدای و ایمان آوردن به پیغمبر او وان کنتم من قبله
و اگر چه بودید شما پیش از ین که هدایت کند شما را بدین خدای لمن الضالین از گمراهان
از دین خدای سبب نزول این آیه آن بود که قریش که اهل حرم بودند در زمان جاهلیت به عرفات
نمیرفتند چنانچه سایر عربان میرفتند بلکه در مشعر وقوف میکردند و از آنجا افاضه مینمودند
یعنی به منی میرفتند و منع میکردند مردم را که با ایشان از مشعر افاضه کنند و میفرمودند که به عرفات
رفته توقف و از آنجا افاضه نمایند و میگفتند که ما بجا نه خدای سزاوارتریم از مردم پس مردم
در عرفات توقف نموده آن مشرکان از عرفات پیش از فرو رفتن آفتاب میرفتند و قریش
انتظار اهل عرفات کشیده چون آنها با ایشان در مشعر میرسیدند شب از مشعر افاضه مینمودند
پس همگی آن قوم سه قسم افاضه میکردند اول آنکه قریش در عرفات وقوف نمیکردند بلکه در
مشعر میکردند دوم آنکه مشرکان که در عرفات وقوف میکردند پیش از فرو رفتن آفتاب روانه
مشعر میشدند سیم آنکه مشرکان که در عرفات وقوف میکردند پیش از صبح روانه منی میشدند
چون پیغمبر ص مبعوث شد حق تعالی امر کرد او را که افاضه کند از هر جا که ابرهیم و اسمعیل و اسحق
و انانکه بعد از ایشان بوده اند افاضه کرده اند و امر کرد به قریش که افاضه کنند از هر جا که پیغمبر محمد ص
او و بعد از پیغمبر ائمه ع افاضه کنند و چون پیغمبر به عرفات رسید این آیه روز عرفه در آنجا نازل

مشعر یعنی

شده میفرماید که ثم افیضوا بعد از آن بکنید یعنی بروید از عرفات بار کرده از من حیث
افاض از هر جا که کوچ کنند یعنی رفتند از عرفات بار کشتند از مشعر یعنی الناس مردم
بنا بر قسم اول یعنی بروید ای پیغمبر و صحابه او از عرفات از انجا که رفتند مردم یعنی ابرهیم و اسمعیل
و اسحق و انانکه بعد از ایشان بوده اند بروید ای قریش از عرفات از انجا که رفتند پیغمبر و صحابه
او و ائمه علیهم السلام بعد از پیغمبر یعنی بعرفات رفتند از انجا افاضه کنید و بنا بر قسم دوم بروید ای مشرکان
بعد از فرو رفتن آفتاب از عرفات از انجا که رفتند پیغمبر صلعم و صحابه او و ائمه علیهم السلام بعد از پیغمبر
یعنی آن قسم که ایشان بعد از فرو رفتن آفتاب میروند شما نیز چنان کنید پس پیغمبر صلعم مخالفت
قریش کرده در روز عرفه چون بعرفات میرفت و قریش امید داشتند که مثل ایشان بمشعر رود
و بعرفات نرود حق تعالی این آیه را فرستاد چون دیدند که آنحضرت متوجه عرفات شد گمان
شدند چون بنمره رسید فرود آمده خیمه زدند و چون ظهر شد غسل کرده بیرون آمد
و قطع تلبیه کرده در مسجد نمره مردم را موعظه و نماز ظهر و عصر بیک اذان و دو اقامه کرد بعد
از ان روانه موقفگاه عرفات شده توقف فرمود و چون آفتاب فرو رفت از انجا روانه
مشعر شد پس باید که با مردم از عرفات بعد از غروب آفتاب با رمیدگی و وقار و استغفار
روانه شوند و بنا بر قسم سیم یعنی برگردید ای قریش از مشعر بمنی از انجا که مردم یعنی حاجیان
برگشتند غیر پنج نفر که ایشان از مشعر برنمیگردیدند پس پیغمبر صلعم از مشعر بعد از نماز صبح و روشن
شدن روز با رمیدگی و وقار و ذکر خدای و استغفار و حرکت زبان بمنی باز گردید پس بر هر تقدیر
لفظ ناس عام و معنی آن خاص است چه مراد جمیع مردم نیست و بر روایتی مراد از ناس اهل یمن است و
استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای از برای گناهان خود پس چنانچه گفته شد
باید که چون از عرفات و مشعر میرفته باشند استغفار میکرده باشند و استغفار همین نیست
که کسی استغفر الله گوید بلکه استغفار درجه علیین و آن اسمیست که بر شش معنی می آید اول پشیمانی
بگذشته دوم عزم بر ترک عود بدان همیشه سیم آنکه ادا کند حقوق مخلوقین را با ایشان تا
ملاقات کند خدای را یعنی از دنیا رود ساده از گناه چهارم آنکه هر فریضه که ضایع کرده باشد
حق آن بجای آورد پنجم آنکه گوشتی که بر حرام رویده است از بدن بگدازد بحزن تا پوست باستخوان
چسبد و در میان آنها گوشت نو بروید ششم آنکه الم طاعت بجسم بچشاند چنانچه الم معصیت

چشانیده

چشانیده آنگاه بگوید استغفر الله ان الله غفور رحیم تحقیق که خدای آمرزگار است
رحم کننده بتوبه کاران و هر مؤمن که گناهی کند حق تعالی هفت ساعت و بروایتی از صبح تا شام او را
مهلت دهد اگر استغفار کرد آن گناه را بر وی ننویسد والا آنگاه بنویسد و مؤمن نباشد که
بعد از بیست سال گناهی که کرده بیاد آرد و استغفار کند و آمرزیده شود و کافر همان ساعت گناه
خود را فراموش کند و پیغمبر صلعم هر روز هفتاد مرتبه توبه میکرد و اتوب الی الله میگفت و هفتاد
مرتبه استغفار میکرد و استغفر الله میگفت و از هیچ مجلس برنمیخاست تا بیست و پنج مرتبه استغفار
نمیکرد و هر مؤمن که شبانروزی چهل گناه کبیره کند و پشیمان شده استغفار نماید حق تعالی او را
بیامرزد و خیر نیست در آنکس که در یک روز بیش از چهل گناه کبیره کند و کسی که در یک روز صد مرتبه
استغفر الله گوید هفتصد گناه او را حق تعالی بیامرزد و خیر نیست در آن بنده که در یک روز هفتصد
گناه کند و هر دردی را دوائیست و دوای گناهان استغفار است و آن بهترین دعاها و عبادتهاست
و بنده که استغفار بسیار کند نامه عمل او درخشنده بالا رود و استغفار را در برای گناهان آن
ماند که درختی حرکت کنند و برگها از ان ریزد و کسی که از گناهی استغفار و آن گناه را میکرده باشد مثل
کسیست که استهزا و ریشخند بان کند و کسی که در وقت خواب صد مرتبه استغفر الله گوید میخوابد
و گناه از و مثل برگ از درخت ریخته باشد و صبح بیدار میشود و هیچ گناه نداشته باشد پس باید که
استغفار بسیار کنند که آن گناهان را برطرف میکند و کسی که بسیار انا انزلنا میخواند و استغفار
کند در دنیا و آخرت با ایشان باشد و بهشت انکسی است که در نامه عمل او روز قیامت در زیر
هر گناه استغفر الله نوشته شده باشد و در زمین در امان بودند از عذاب خدای یکی مرتفع شد
و آن پیغمبر صلعم بود و دیگری باقیست پس باید که بآن چنگ در زنند و آن استغفار است چه ایزد
تعالی در سوره انفال میفرماید که و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم
یستغفرون و چیزی نیست در دنیا مگر از برای دو کس کسی که گناهان کرده باشد و آنرا بتوبه تدارک
نماید و کسی که بکارهای خیر سرعت کند و کسی که توبه کند از قبول محروم نمیشود و کسی که استغفار کند
از مغفرت محروم نشود نمیکرده بدلیل آیه اواخر سوره نسا که و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم
یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و آیه اوایل آن که انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة
ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما سبب نزول این آیه آن بود که مردم

چون بعد از قربانی کردن در منی توقف میکردند تفاخر و مباهات نموده هر یک میگفتند که پدر
من چنین و چنان میکرد و اسلحه میداشت و چنین جنگ میکرد و قسم به پدران خود یاد می
کردند پس حق تعالی این آیه را فرستاده امر کرد که قسم بخدای یاد کنند چنانچه میفرماید که فاذا
قضیتم پس هرگاه که بجای آرید شما یعنی فارغ شوید از مناسک مناسککم جاهای عبادتهای خود را
که آنها شده است از برای شما در حج فاذکروا پس ذکر کنید شما یاد کنید الله کذکرکم
خدایرا مثل ذکر شما یعنی یاد کردن شما آباءکم پدران خود را کارها و اثرها که ایشان
که یاد میکنید او اشد ذکرا یا سخت تر ذکری یعنی یاد کردنی سخت تر از یاد کردن شما
پدران خود را اختیار داده است حق تعالی ایشانرا درین آیه میان آنکه ذکر خدایرا مثل ذکر پدران خود
کنند یا سخت تر از آن و لازم نساخته است برایشان که ذکر حق تعالی را سخت تر کنند و اگر چه نعمت
خدای بر ایشان بیشتر و عظیم تر است از نعمتهای پدران ایشان پس کسی که در عرفات و منی توقف
و ذکر خدای و تمجید حق کند و صلوات بر محمد و آل او فرستد نتواند که پدران خود را با اثرها و
تعریفها و کارهای خوب ایشان یاد کند بقصد آنکه حق ایشانرا بجای آرد بلکه ذکر توحید و شهادت
بر یگانگی خدای و ذکر محمد صلعم و گواهی از برای او که سید پیغمبران است و ذکر علی علیه السلام و شهادت از برای
او که بهترین اوصیاست و ذکر ائمه علیهم السلام که ایشان از بندگان مخلص خدایند یاد کند فمن
الناس من یقول ربنا پس بعضی از مردم کسی است که میگوید که ای صاحب و آفریننده و
نعمت و رزق دهنده ما هذا آتنا فی الدنیا بده ما را در دنیا نیکوئی از مالها و خوبیهای دنیا
وما له فی الآخرة من خلاق ۲ و نیست او را در آخرت نصیبی و بهره بجهت آنکه
برای آخرت کاری و طلب خیری نمیکند این آیه بعد ازین در شأن آنانست که در عرفات وقوف
میکنند و منهم و بعضی از ایشان یعنی از مردم و ایشان بخدای ایمان آورندگان و بطاعت
او عمل کنندگان و از گناهان دوری جویندگان اند من یقول ربنا کسی است که میگوید
که ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما آتنا فی الدنیا حسنة بده ما را
در دنیا نیکوئی از خوبیهای دنیا و فراخی رزق و معاش و خوبی خلق و خوبی صحبت با مردم و رضای
خدای و فی الآخرة حسنة و در آخرت نیکوئی از نعمتهای بهشتها و رضای خدای
وقنا و نگاه دار ما را یعنی نجات ده ما را عذاب النار از عذاب آتش اولئک

عشر ۲

آنجماعت

آنجماعت که این دعا میکنند برای صفت لهم نصیب ایشانراست نصیبی یعنی بهره مما از چیزی
که یعنی از عمل خیر کسبوا کسب کرده اند در دنیا و آخرت والله سریع الحساب
و خدای زود حساب کننده است اعمال و کارهای و حساب کسی از حساب دیگری مشغول نمیسازد و
در آن حالت که در حساب یک کس است حساب میکند همه خلق است و حساب همه کس را چنان آن یک کس
یکجا تمام میشود و بدلیل این دو آیه حق تعالی گناه سابق و لاحق آنانرا که در عرفات وقوف کرده اند
می آمرزد و آزاد میکند ایشانرا از آتش پیش ازین در آیه فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم
آباءکم گفته شد که مردم چون بعد از قربانی کردن در منی توقف میکردند تفاخر نموده هر یک
میگفتند که پدر من چنین و چنان میکرد پس حق تعالی آنجا آیه و این آیه را نازل ساخته میفرماید که
واذکروا الله و ذکر کنید یعنی یاد کنید شما و مراد از آن تکبیر گفتن است در عقب نمازهای واجبی
منی فی ایام معدودات و خدایرا در روزهای شمرده شده و مراد از آن ایام تشریق
است یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه بعد از روزها از نماز پیشین روز عید قربان تا نماز
پیشین روز سیزدهم ماه بعد از نماز این تکبیرها را میباید گفت که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله
اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام پس کسی که در کوچ اول چنانچه
الحال مذکور خواهد شد کوچ کند این تکبیرها را بعد از ده نماز خواهد گفت و بعد از کوچ نزد آن
باید کرد و کسی که در منی توقف نماید روز سیزدهم در آنجا نماز ظهر و عصر کند باید اینها را بگوید تمام
این آیه در شأن آنانکه بولایت اهل بیت علیهم السلام ایمان آورده اند نازل شده میفرماید که فمن تعجل
تعجیل کند در کوچ کردن فی یومین در دو روز از ایام تشریق و بشهر خود باز کرد فلا
اثم علیه پس نیست گناهی بر وی که بمیرد پیش از آنکه برود و اگر حق تعالی درین کلمه ساکت میشد
کسی گمان میبرد که تعجیل نمیکرد و لیکن میفرماید که ومن تأخر و کسی از مؤمنان که تأخر
تأخیر کند در کوچ کردن تا سه روز تمام شود و شب سیزدهم را در منی بروز آرد فلا اثم
علیه پس نیست گناهی بر وی از گناهان سابق بجهت آنکه حجی که با پشیمانی و ترک گناه کرده جمیع
گناهان سابق او آمرزیده شده است پس اگر بگناه باز گشت چه شخصی که از خانه خود بقصد حج
یا عمره بیرون آید و با خلق جنگ و با اهل حق طعن نورزد هر گام را یک حسنه نوشته میشود و گناهی
از نامه اعمال او محو و برای او درجه بلند میشود و چون در عرفات وقوف کند اگر گناهان او بعدد

و ذات خاک باشد که بیگناه باز کرده و چون در منی بسر برا شد هر موی که از وی بریزد حق تعالی جهت
او نوری بیافریند در روز قیامت و هر مالی که در آن راه صرف کند ثواب جهت وی بنویسد و چون
طواف کعبه کند و حج او تمام شود بی گناه چنانچه از مادر زاده باز کرده و این ازبرای کسیست که
پرهیز نماید که لمن اتقی ازبرای کسی که پرهیز نماید آشکارا و پنهان از گناهان کبیره بعد از حج چرا که
بعد از آن حق تعالی او را میگوید که عملها از سر بگیر و عملهای نیکو کن در باقی عمر پس اگر بعد از آن
گناهی کند آزاد ارد و گناهان سابق نیز که برطرف شده بود آمرزیده نشود چه توبه سابق را
باطل ساخته و آمرزیده نمی شود مگر بتوبه تازه و حق تعالی شرط کرده است بر مردم شرطی و برای مردم
شرطی شرط کرده است بر مردم که ایشان در حج رفث و فسوق و جدال نکنند چنانچه در آیه الحج اشهر
معلومات گفته شد و شرط کرده است برای مردم که حق تعالی چنانچه درین آیه میفرماید که گناهان
ایشان آمرزیده بی گناه از حج باز کردند و معنی این آیه آن نیست که سنیان میگویند که کسی
تعجیل کند در دو روز پس نیست گناهی برو در کوچ کردن اول کسی که تاخیر کند پس نیست گناهی
برو از برای کسی که از شکار کردن پرهیز نماید جهت آنکه بعد از آنکه محل شدند حق تعالی میفرماید فاذا حللتم
فاصطادوا و شکار را بر ایشان حلال فرموده و نیز معنی آن نیست که ایشان میگویند که کسی که تعجیل
کند در دو روز نا اهل یا نادان پس نیست گناهی برو و کسی که تاخیر کند از اهل شهر پس نیست گناهی
برو جهت آنکه و فلا اثم اول قیدی که مشعر برین باشد نیست و فلا اثم دوم قیدی که نفی آن دارد و آن
نیز مشعر بر آن نیست پس کسی که اراده تعجیل داشته باشد باید که روز دوم کوچ نکند تا آنکه ظهر شود
اما اگر خواهد بار خود را بیرون کند و خود بیرون رود تا پیشین شود و کسی که شب شود باید که
در منی آن شب را بروز آرد و در روز سیم تا نیم روز نشود کوچ نکند و بعد از ظهر نماز ظهر کرده تکبیرات
را بگوید و نماز عصر کند و روانه شود واتقوا و پرهیز نمایید آشکارا و پنهان ای حاجیان
که آمرزیده شده اید از گناهان سابق بسبب حج که ناقوبه کرده اید پس دیگر بار گناه مکنید که آن
گناهان باز کرده و بر شما باز گردد و دیگر آمرزیده نشوید مگر بتوبه تازه الله واعلموا
انکم الیه خبر کرده میشوید یعنی خدای همه را از خاک و بلند کند که تحشرون
حشر کرده میشوید یعنی خدای همه را یکجا جمع میکند در روز قیامت و نظر بعملهای خود میکنند
و جزا میدهد خدای شما را بر عملها این سه آیه در شان ابابکر و عمر و معویه نازل شده و چون حق تعالی

تحشرون که شما بسوی او یعنی
بسوی خدای ...

در آیه

در آیه سابق امر کرد بتقوی آشکار و پنهان و درین آیات خبر میدهد به پیغمبر صلعم که در میان مردم
کسی هست که اظهار تقوی میکند و خلاف آن در دل دارد و میخواهد که عصیان ورزد و باطنا
پیغمبر را بکشد و من الناس من و از مردم کسیست که و مراد ابابکر و عمر و معویه است
یعجبک بعجب می آرد ترا یعنی خوش می آید ترا قوله گفتار او فی در مطالب الحیوة الدنیا
زندگانی دنیا با آنکه ترا ظاهر دین و مسلمانی میکند و پرهیز و نیکوئی کردن و در حضور تو زینت
مینماید از برای حق تعالی منت میکند از ظاهر اعتقاد و دشمنی میکند بظاهر با مخالفان
و خلاف آن بدی با مومنان در دل دارد و یشهد الله و گواه میگیرد خدا را و قسم یاد میکند
بخدای از برای تو که مومن و مخلص و غشش با عمل موافق است علی ما فی قلبه و بر چیزی
که در دل او است و حال آنکه هو الد الخصام او سخت خصومت تر است و دشمنی و
جدل و کفر او بیشتر است و اذا تولی و هرگاه پشت بگرداند از تو سعی فی الارض
لیفسد فیها سعی میکند در زمین تا فساد کند در آن یعنی در زمین و عصیان ورزد
بکفری که مخالف اظهار دینست که بتو میکند و بظلمی که بسایر مخلوقات که در حضور تو
دعوی میکند و یهلک و هلاک کند یعنی ضایع کند بظلم و بدی بسیار خود الحرث زراعت
و زمین و بر و اینچه زراعت و دین را با آنکه بسوزاند یا فاسد کند آنرا و النسل و ذریت
و فرزند مردم را با آنکه بکشد مردم و حیوانات را و نسل آنها برطرف شود والله لا
یحب الفساد و خدا دوست نمیدارد فساد را یعنی راضی نیست بفساد و بر آن ترک
عقوبت نمیکند و اذا قیل له و هرگاه گفته شود او را یعنی بآنکس که سخن او خوش گردیده اتق الله
بپرهیز از خدای و واگذار کارهای بد را اخذته میگیرد او را یعنی او را باز میدارد
العزة بالاثم عزت بگناه یعنی بگناهی که ذخیره کرده است آنرا پس شر و شر و ظلم و ظلم
میافزاید فحسبه جهنم پس بسنده است او را جهنم برای عذاب و جزای فعل بد او و
لبئس المهاد و بد بستر گاه و جای خوابیست که برای خود ساخته است یعنی جهنم که
دایم در آنجا خواهد بود پس از مردم کسیست که در دنیا و آخرت زیانکار است و ترک میکند
دنیا را برای دنیا و دین باطل را خرید میدهد از لذت مال و نعمت حلال و همه آنها را ترک میکنند از
برای طلب روزی و سرگردانی تا آخر پیر که هرگاه گفته شود که بپرهیز از خدای عزت او را بگناه

بازمیدارد بی بستن و در جهنم و آن بد جای خوابی تکیه گاه هست و بنا برین آیه هرگاه گفته
شود بشما ای مؤمنان که از خدای بپرهیزید شما غضبناک میشوید این آیه در شان علی ع شبی
که خود را فدای خدا و رسول کرده و در جای پیغمبر ص که کفار قریش جویای آنحضرت بودند که هلاک
کنند خوابیده بود نازل شده و هر آیه رضا که نازل شده در شان آنحضرت میفرماید که **ومن**
الناس من و از مردم کسیست که مراد علی ع است **یشری نفسه** میفروشد
و بدل میکند نفس خود را **ابتغاء مرضات الله** از برای طلب رضای خدای پس عمل بطاعت
حق تعالی و مردم را امر بان و صبر میکند بر ایذا که باو رسد در طاعت حق پس و مثل کسیست که بفروشد
و تسلیم کند خود را برضای خدای در عوض نفس خود و باکی نداشته باشد از انچه بوی رسد بعد از
حاصل کردن رضای حق تعالی و معنی رضای خدای اینست که حق تعالی از برای خود دوستان آفریده
و رضای ایشان را رضای خود و غضب ایشان را غضب خود ساخته و رضا چنانچه بمردم میرسد
بخدای سبحانه و اینست چه آن در خلق حالتیست که داخل ایشان می شود جهت آنکه ایشان میان
و آوند و مرکب اند از اجزا آنکه واایشان را از حالی بحالی میکرداند و چیزی در خدای سبحانه داخل
نتواند شد و نیز حق تعالی را رضا از مؤمنان و غضب بر شیطان و کافران باهم و دایم میباشد
و این هر دو ضدند که باهم جمع نتوانند شد پس اگر داخل وی توانند شد اجتماع دو ضد لازم
می آید و حق تعالی گاه اراده میکند چیزی را و بآن رضا دارد مثل اداء واجبات و سنتها و گاه
اراده میکند و راضی نیست چنانچه در ارتکاب گناهان **والله رؤف بالعباد**
و خدای مهربانست به بندگان همگی ایمانیان که جویای رضای اویند مهربانست باینکه ایشان را از نهایت
آرزوهای ایشان میرسانند و زیاده بر آن نیز آنچه آرزو نکرده اند عطا میکند و اما بفاسقان
باینکه ایشان را مهلت میدهد و با ایشان مدارا و بطاعت خود دلالت می کند و ضایع نمی کند
آنانرا که میداند که توبه از گناه که موجب کرامت عظیم است خواهند کرد این دو آیه نازل شده است
در شان علی و باقی ائمه ع و دوستی و شناختن ایشان و در شان ابابکر و عمر و دوستی ایشان چون که
حق تعالی در آیه ومن الناس من یعجبک و آیه ومن الناس من یشری نفسه ذکر دو فرقه از مردم
و بیان ایشان کرده درین دو آیه دعوت میکند مردم را بجا آوردن عملی که او راضیست پس میفرماید
که **یا ایها الذین آمنوا** ای آنانکه ایمان آورده اند بعلی ع امیر و شریف آنهاست **ادخلوا**

في

فی السلم داخل شوید در دوستی و شناخت ایشان **کافة** همگی و این کلمه دو معنی دارد
یکی آنکه داخل شوید در همگی اسلام و قبول کنید او و عمل کنید بدان و نباشید مثل کسی که
بعضی را قبول و عمل کنند و بعضی را نه همگی در سلم چنانچه گفته شد و یکی آنکه داخل شوید
و دوری کنید از انچه لازمست داخل شدن در قبول دوستی علی ع چنانچه از انچه لازمست داخل شدن
در قبول پیغمبری محمد ص پس کسی که گوید که محمد ص پیغمبر است و اعتراف نکند که علی ع وصی و خلیفه
و بهترین امت و اوست مسلمان نباشد چنانچه نفع نمیدهد اقرار بیگانگی خدای با انکار پیغمبری
محمد ص **ولا تتبعوا خطوات الشیطان** و پیروی مکنید گامهای شیطانرا
یعنی چیزیرا که شیطان میبرد شما را بسوی آنچیز از راه گمراهی و ضلالت و میفرماید شما را بانچیز
از مرتکب شدن گناهان مهلک و مراد بخطوات شیطان ابابکر و عمر و غیر علی و ائمه ع و دوستی
آن ملعونانست یعنی پیروی آنها و دوستی آنها میکنید **انه** بتحقیق که او یعنی شیطان
لکم عدو مبین از برای شما دشمنی است که ظاهر میکند عداوت شما را بتحقیق
که بعداوت خود شما را از ثواب عظیم دور و بعقوبت سخت هلاک کند **فان زللتم**
پس اگر بلغزید شما از سلم و اسلام که باعتقاد بولایت علی تمامست **من بعد ما جاءتکم**
البینات بعد از آنکه آمده باشد شما را آیتهای واضح و دلیلهای روشن از سخن پیغمبر ص بر امامت
و فضیلت علی ع و حقیقت دین او و برابرست که فی محمد ص در این سخن **فاعلموا ان الله**
عزیز پس بدانید شما که بتحقیق که خدای عزیز است یعنی قدرت دارد بر عقوبت کردن مخالفان
دین خود و تکذیب کنندگان پیغمبر خود و کسی قادر نیست که انتقام او را از مخالفان بکشد
و قدرت دارد بر ثواب دادن موافقان دین خود و تصدیق کنندگان پیغمبر خود و کسی قادر
نیست که ثواب او را از مطیعان باز دارد **حکیم** حکیم یعنی محکم کار و درست کار در فعل آن
آنچه گفته شد و اسراف کننده نیست بر مطیعان و آنچه بر مطیعان خیرات بسیار دهد یعنی
بیجا نکرده و ظالم نیست بعاصیان و آنچه ایشان از عقوبتهای سخت کند ابن ابی سرح که عثمان
او را عامل مصر کرده کتابت وحی قرآن برای پیغمبر ص میکرد و هرگاه ان الله عزیز حکیم نازل میشد
ان الله علیم حکیم مینوشت و پیغمبر ص میگفت و آنگاه این عمل را یقین که خدای علیم حکیم است
و بمنافقین میگفت که من از خود میگویم مثل آنچه پیغمبر وحی آید و این آیه سوره انعام که

ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا در شان او نازل شد و آنحضرت در روز فتح مکه فرمود که خون
او هدر است یعنی باز خواست ندارد این آیه در شان علی و صاحب الامر علیهم نازل شده و بار طریق
نازل گشته که هل ینظرون الا ان یاتیهم الله بالملائکة فی ظلل من الغمام و نحن نعینا فتر و تاویل
این آیه بغیر تنزیل و بیت جهت آنکه آمدن خدای مثل آمدن خلق نیست و کلام او شبیه کلام خلق
نیست این سوره حشر که فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا که در اینجا آمدن خدای یعنی فرستادن عذاب
روزی پیغمبر با جماعتی از قریش بحث میکرد و از آن جماعت عبد الله بن امیه مخزومی شروع
کرده حجتهای باطل طلبید چنانچه در آیهای سوره بنی اسرائیل که و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا
من الارض ینبوعا تا آخر بتفصیل ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد و مضمون این بود که ما ایمان
بتو نمی آریم تا چشمه روان نسازی یا باغی داشته باشی یا آسمان فرود بیاری یا خدا و فرشتگان را
بیاوری و امثال این سخنان و آنحضرت جواب سخنان او گفته در هر باب الزام داد و حرفهای او را
بمعجزات خود رد کرد و در باب آوردن خدا و فرشتگان گفت که این معنی محالات و خدای مثل
خلق نیست که بیاید و برود و مقابل چیزی شود و حرکت کند تا او را توان آورد و این صفت بتهای
ناقص شماست ای عبد الله منزه از ملائکه و با انجاد مطالبه و مکرمت و کارکنان داری و خود بجمیع
احوال آنها خبیر نیست بلکه جمعی را سفیرستی اکر بنکران و عمله تو بفرستادکان کویند که ما تصدیق شما
در نیکه فرستاده عبد الله هستید میکنیم تا او را بیارید که او را ببینیم و از زبان او بشنویم قدر و امیدواری
گفته فرموده که نه و اجبست بر فرستادکان تو که نشانه و درستی از تو نزد آنها برند که دلالت بر راستی
گویی ایشان کند و بر آنها در آن صورت واجبست که تصدیق ایشان کنند یا فرستاده تو حجتی
آن سخنان را نزد آنها شنود تواند که باز کرده و بگوید که من خود با من بیا که تا از من می طلبند
یا در بنصورت نه مخالفت تو کرده باشد و نه تو خواهی گفت که تو رسول و فرستاده من و مامور
بودی چرا بازگشتی و چنین گفتی گفت آری فرمود که در بنصورت تو از رسول و فرستاده پروردگار
عالمیان چیزی میطلبی که بندگان و کارکنان ترا روا نیست که از فرستاده تو طلب کنند و چگونه
از رسول پروردگار جهانیان حجتی میخواهی که بندگان و خدم خود روا نداری پس آن کافران و
مشرکان و منافقان آنها طلبیده و اجابت خدا و رسول و قناعت بآن آیتها که آنحضرت آورد
و کافی بود نکردند تا حق تعالی خبر داد به پیغمبر صلعم از شان و در این آیه فرمود که ای محمد هل ینظرون

ایا نظر میدارند یعنی هرگاه اجابت خدا و پیغمبر او و قناعت بحجتهای روشن نمیکنند پس آن کافران
کنندکان معاندان و لطف کردن ماه آیتها را برای ایشان و قطع کردن ما عذرهای ایشان را بمعجزات
نظر نمیدارند الا ان یاتیهم الله مگر اینکه بیاید ایشان را خدای و این محالست چرا که آمدن
بخدای جایز نیست پس از تو طلب محال میکنند و در آیه سوره حشر که فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا
آمدن خدای یعنی فرستادن عذابست فی ظلل من الغمام در سایبانها یعنی سایبانها یکنکان
از ابرهای سفید را یا نظر میدارند مگر اینکه بیاید ایشان را الملائکة فرشتگان در میان سایا
فکنان از ابرهای سفید و حال آنکه و قضی الامر بجا آورده شده باشد امر یعنی طلب
میکنند آمدن فرشتگان مگر وقتی که این بندگی و عبادت برطرف و وقت هلاک شدن ظالمان
بسبب ظلمشان شده باشد و این وقت وقت بندگی و عبادت است نه وقت آمدن فرشتگان جهت
هلاک شدن ایشان چرا که حق تعالی میداند که مؤمنان در صلب ایشان هستند و میباید که ایشان
بدنیا آیند پس ایشان در طلب آمدن فرشتگان جاهلانند و بیان آیه آنست که چون هنگام الاجر را
ظهور کند و حق تعالی اراده جمع کردن خلایق نماید امر حق تعالی منادی ندا کند انس و جن زود تر
از یک چشم بر هم زدن جمع شوند و آسمان اول و بر این غیر بود شود و بپائین آید و اهل وی از او بیرون آورند
و هر آسمانی پائین آید از عقب آن دیگر و در بر آنکه در پهلوی او دست شده باشد آنگاه منادی بامر
الهی ندا کند که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا
چنانچه در سوره رحمن ان شاء الله تعالی خواهد آمد یعنی ای جن و انس اگر توانید از آسمانها و زمین گذشتن
و نفوذ کردن بگذرید آنگاه ظلل من الغمام بالای عرش برآید و علم پیغمبر صلعم را بکشایند آنگاه فرشتگان
که در حینکه بیرآمده بود نظر فرود آیند پس در میان هفت قبه بوده باشد که گرفته باشند در کدام یک از آن
قبهاست در شب کوه و آنگاه بجا آورده شده باشد امر یعنی فراغ رسیده کافران گذاشته خواهند شد
و ایشان از مؤمنان متمیز خواهند بود و این معنی در حجت صورت خواهد بست که چون امیر المؤمنین
علیه السلام رجعت کند و دشمنان او رجعت نمایند همه را با ایشان را متعاقب خواهد کرد چنانچه
حیوانات را بریخی و بهایم را متعاقب کنند و الی الله ترجع الامور ۲۲ و بسوی خدای
بازگشته میشود امرها و حق تعالی خود مرتکب حکم شده حکم بعقوبت عاصیان و کرم میکند بر آنان
کار ایشان را ضیحت این آیه چنین نازل شده که سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة فمنهم من

عشر

امن ومنهم من جحد ومنهم من اقر ومنهم من بدل ومنهم من بدل نعمة الله و تحریف یافته و بعضی ایشان
کرسل بپرس ای محمد **سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة** از
فرزندان یعقوب که چند دادیم ما بایشان از آیتهای واضح پس بعضی ایشان ایمان آورده اند و
بعضی انکار و بعضی اقرار و بعضی تبدیل کردند **ومن یبدل نعمة الله من بعد**
ما جاءته و کسی که بدل کند نعمت خدای را بعد از آنکه آمده باشد او را آن نعمت **فان الله**
شدید العقاب پس بتحقیق خدای سخت عقوبت است **زین للذین کفروا**
الحیوة الدنیا ویسخرون من الذین زینت داده شده است از برای جماعت
که کفر ورزیده اند زندگانی دنیا و ریشخند می کنند از جماعتی که یعنی جماعتی که **آمنوا والذین**
اتقوا فوقهم یوم القیمة ایمان آورده اند و جماعتی که پرهیزکاری کرده اند بالا
ایشانند روز قیامت و ریشخند کنندگان و متقیان که روز قیامت بالای ایشان باشند
و این قصه بتفصیل در سوره در آیه و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا و آیه بعد از آن گفته
شد **والله یرزق من یشاء بغیر حساب** و خدای روزی میدهد کسی را که میخواهد
بحساب چنانچه از غیب مریم و فاطمه رزق داده و دلیل آل عمران در آیه قال یا مریم انی لک هذا
قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد **کان**
الناس امة واحدة بودند مردم امت واحد یعنی یک مذهب نادانی و لفظ و معنی نا علم
است و آن پیش از نوح و بعد از آدم عم بود و همگی گمراه بودند بر هدایت نبودند و نه مؤمن و نه
کافر و نه مشرک بودند بلکه بر فطرتی بودند که خدای خلق ایشان بر آن فطرت آفریده چنانچه در آیه سوره
روم که فطرة الله التی فطر الناس علیها و بیان آن ان شاء الله تعالی کرده خواهد شد و تا خدای هدایت
میکرد هدایتی یافتند و سبب آن این بود که چون آدم عم رحلت کرد شیث که بهترین ذریه و وصی او
بود قدرت بر اظهار دین خدای که آدم عم داشت نداشت جهت آنکه قابیل و اعوانه قتل وی داد که اگر
اظهار دین حق کنی ترا بطریق برادرم هابیل بقتل رسانم بنابرین شیث بتقیه و پنهان کردن دین
حق زندگانی میکرد و گمراهی در میان مردم زیاد شد تا آنکه کسی از ایشان از مؤمنان نماند و هر مؤمنی
که بود تا آن زمان ملحق شد بجزیره رفته عبادت خدای میکرد بعد از آن حق تعالی از عالم بدر کرد شان
آورد است یعنی آنچه خواهد کند و تغییر و تبدیل دهد پیغمبران فرستاد و اینکه ایشان میگویند که بدا

درشان

درشان حق سبحانه روایت و آنچه بایشان کرده و فارغ شده و هم وقت پیغمبران فرستاده غلطت بلکه
حق تعالی همیشه در کار بدایت و هر روز در شأنی است حکم میکند آنچه در تمام سال او مصلحت باشد انشاء الله تعالی
فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین پس برانگیخت خدای پیغمبران بشارت دهندگان
و ترسانندگان پیش از نوح را پیغمبری فرستاد اختلاف در میان مردم بهم رسید **وانزل معهم الکتاب**
بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه وما اختلف فیه الا الذین
اوتوه و فرو فرستاد با ایشان کتاب بحق تا حکم کند میان مردم در چیزی که اختلاف کرده باشند در آن
و اختلاف نمیکنند در آن مگر آن جماعت که آمده شده اند آن کتاب یعنی کتاب بایشان آمده است **من**
بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما
اختلفوا فیه من الحق باذنه بعد از آنکه آمده است ایشان از آیتهای واضح از روی ستم کردن
در میان ایشان پس هدایت کرده است خدای جماعتی را که ایمان آورده اند از برای چیزی که اختلاف
کرده اند در آن از حق باذن او یعنی باذن خدای **والله یهدی من یشاء الی صراط**
مستقیم و خدای هدایت می کند کسی را که میخواهد بسوی راه آشکار راست این آیه چنین نازل
شده که ودکر (?) [illegible] سوره [illegible] بتحریف یافته و **ام** یعنی بلکه **حسبتم**
حساب کرده اید شما یعنی گمان کرده اید **ان تدخلوا الجنة** که داخل بهشت شوید یعنی داخل
نخواهید شد و حال آنکه **ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم**
نیامده باشد بشما مثل آن جماعت که گذشته اند پیش از شما که مس کرده ایشان را یعنی بایشان رسید **البأساء**
والضراء وزلزلوا بیم و ضرر و بیقرار شدند از غایت اضطراب **حتی یقول الرسول**
والذین آمنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قریب تا آنکه میگوید
پیغمبر و آنانکه ایمان آورده اند با او کی باشد یاری خدای آگاه باشید که بتحقیق که یاری خدای نزدیک است
و این آیه دلیلست بر آنکه داخل بهشت نمیشوند مگر صابران **یسألونک** میپرسند از تو ای محمد که
ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین و
الیتامی والمساکین وابن السبیل چه چیز بدهند در راه خدای بگو چیزی که میدهید
شما در راه خدای از خیر پس از برای پدر و مادر است و خویشان و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل یعنی
مسافری که در غریبی بی نان باشد اگر چه در وطن خود مالدار باشد **وما تفعلوا من خیر فان**

بأساء

الله به علیم و بچیزی که میکنید شما از خیری پس بتحقیق که خدای با آن داناست این آیه در مدینه
نازل شد و نسخ کرده است آیه سوره نسا را که در مکه نازل شده بود که کفوا ایدیکم پس میفرماید که کتب
نوشته شده است یعنی واجب شده است علیکم القتال و هو بر شما جنگ و پیکار و آن یعنی جنگ
و پیکار کره لکم مکروه است برای شما یعنی بد آید شما را و عسی و امید است یعنی اینست باشد
که چه اینکه در شان خدا رجا نیست و عسی در قرآن هر جا که باشد بمعنی است ان تکرهوا شیئا
و هو که مکروه و بد آید شما چیزی را و آن چیز خیر لکم خیر باشد برای شما و مثل این در سوره
نسا می آید که فعسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا و عسی ان و امید هست که یعنی اینست باشد که
تحبوا شیئا و هو دوست دارید شما چیزی را و آن چیز شر لکم و الله یعلم و انتم
لا تعلمون شر باشد از برای شما و خدای میداند و شما نمیدانید و این آیه عطف است بر آیه و اقیموا
الصلوة و اتوا الزکوة که در این سوره مذکور شد سبب نزول این آیه آن بود که چون پیغمبر ص از مکه بمدینه
هجرت نمود لشکرها بنواحی و راههای مکه میفرستاد که شتران و قافله قریش را گرفته بیارند در آن وقت
عبدالله بن جحش را جمعی از مردم بجوی نخله که بستان قبیله بنی عامر بود فرستاد که قافله قریش را بگیرد
عبدالله رفت قافله از قریش در آنجا از طایف بار مویز و سایر چیزها میرسید و عمرو بن حضرمی با آنها
بود و روز دوم آمده بود که عبدالله رسید حمله کرد عمرو را کشت و قافله را با بار بمدینه آورد و آن در روز اول
رجب واقع شد آنگاه قریش به پیغمبر ص نوشتند که تو ماه حرام را حلال بودن خونریزی کردی و مال
گرفتی و این سخن بسیار شد و صحابه پرسیدند که یا رسول الله قتل در ماه حرام حلال است حق تعالی این
آیه و بعد از آن آیه الشهر الحرام بالشهر الحرام که پیش از این مذکور شد نازل ساخته میفرماید که
یسئلونک می‌پرسند از تو ای محمد عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال
فیه از ماه حرام جنگ و پیکار در آن ماه حرام کبیر بزرگست و عظیم و صد عن سبیل
الله و کفر به و منع است از راه خدای و کفر است باو یعنی بخدای و المسجد الحرام و
مسجد حرام یعنی منع از مسجد حرام و اخراج اهله و بیرون کردن اهل آن مسجد حرام یعنی
بیرون کردن تو منه از آن مسجد اکبر بزرگتر است و عظیمتر عند الله نزد خدای یعنی
جنگ در ماه حرام عظیمست اما آنچه قریش ای محمد بتو کردند از منع تو از مسجد الحرام و ترا
از آنجا بیرون کردند آن بزرگتر است نزد خدای و الفتنة و فتنه یعنی کفر بخدای اکبر من

القتل

القتل و لا یزالون بزرگتر است از کشتن و زایل نمیشود یعنی همیشه ایشان
یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا و من یرتدد
جنگ و پیکار میکنند با شما تا آنکه برگردانند شما را از دین شما اگر استطاعت و توانائی آن
داشته باشند و کسی که برگردد و مرتد شود منکم عن دینه فیمت و از شما از دین خود
پس بمیرد و حال آنکه هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم او کافر باشد پس آن جماعت
باطل میشود عملهای ایشان یعنی کارهای خیر که کرده اند فی الدنیا و الاخرة و اولئک
اصحاب در دنیا و آخرت و آن جماعت صاحبان یعنی اهل النار هم فیها آتش اند ایشان
در آن آتش خالدون همیشه خواهند بود ان الذین امنوا و الذین هاجروا
و جاهدوا بتحقیق که آنانکه ایمان آورده اند و آنانکه هجرت کرده اند و جهاد کردند یعنی جنگ
و پیکار کردند فی سبیل الله اولئک یرجون رحمت الله و الله غفور
رحیم در راه خدای آن جماعت امید دارند رحمت خدا را و خدای آمرزنده است رحم کننده این
آیه در شان دشمنان آل محمد ص نازل شده میفرماید که یسئلونک می‌پرسند از تو ای محمد
عن الخمر از شراب و مراد از خمر حرمت کنند است که آشامیدنی شود هر گاه [illegible] مثل شراب
خمر باشد و بعمل آید از شیره جو و گندم و ذرت و خرما و انگور و مویز و عسل و اصل شراب از آن بود
که چون آدم ع از بهشت فرود آمد خواهش میوه های بهشت کرد و حق تعالی دو چوب انگور فرستاد
کاشت و چون بارور شدند ابلیس [illegible] کشید گفت اینها از منست روح القدس حصه ملکی
شد آتش بر آنها انداخته دو حصه [illegible] سوخته حصه ابلیس آنچه مانده
ای آدم حصه تست پس چون آدم ع انگور و غیر آنرا از میوه ها کاشت ابلیس [illegible] اینها
بخوری آدم ع اذن نداد آنگاه در آخر عمر آدم نزد حوا رفته گفت که گرسنگی و تشنگی مرا طاقت کرده
از این میوه ها قدری بمن ده حوا دانه چند که از بهشت آمده بود و سزاوار او نبود گفت پس اینها
بکف من بنه تا راضی نشد گفت پس بگذار که بکم بخورد حوا خوشه انگور را بوی داده مکید و دهن
ابلیس کشید آنگاه حق تعالی بآدم ع وحی فرستاد که شیطان انگور را مکید و از شیره آن که شراب شود
آنچه نفس شیطان داخل آن شده حرام کردم بعد از آن شراب حرام شد که اگر شیطان از آن میخورد هر چه
از انگور بهم رسد حرام میشد و خرما را نیز بهمین طریق که گفته شد مکید و هر دو از شدت خوشبو

وازعسل شیرین تر بود نداز مکیدن وی بی بود کم بر نمی شد و بعد از فوت آدم ع ابلیس در زیر درخت انکور سخره بول کرد و آب آنرا در رکهای آنها جاری ساخت و از ان جهت هر و ضد مستی شد و در تخم میرسند و شراب می شوند و از ان جهت حق سبحانه حرمت کند و هر فاسد شد و بتراب رسید و شراب را حرام کرد و بعد از ان چون نوح ع از کشتی فرود آمد درخت انکور کاشت ابلیس آنرا کند و باره دیکر کاشت باز کند و شیطان را در نزد آن دید و جبرئیل خبر داد که شیطان آنرا کند سبب آن از وی پرسید کفت که حصه از ان منست جبرئیل ع کفت که او را در ان حقی هست و آنحضرت یکحصه از سه حصه بوی داد راضی نشد و نصف داد باز راضی نشد و زیاده میداد جبرئیل کفت که احسان کن که آن لایق تست پس نوح دو حصه از سه حصه بوی داد و بروایتی جبرئیل آکهی باد اند اخته دو ثلث سوخت و کفت که آنچه سوخت حصه شیطان و آنچه ماند از ان نوح حصه تست پس شیره انکور را باید که بجوشانند تا دو حصه از ان برود که آن حصه شیطانست **وَالْمَيْسِرِ** و قمار و مراد از خمر و میسر در قرآن دشمنان آل محمد ص اند چه ایشان اصل آنها و اصل هر شری اند و از ایشانست فروع هر شری و میسر قمار است از نرد و شطرنج و هر چه بان قمار کنند و آدمی را از یاد خدا دور باز دارد حتی کردو و تخم مرغ و قاپ بازی که بعل کویند و کرد و و تخم مرغی که بان قمار شود حرام می شود و هر چه از کرو بندی که میان دو کس واقع شود هم رسد از درهم و غیر آن میسر است و حق تعالی از هر دو حتی نزد نیز نهی فرموده **قُلْ فِيهِمَا** بکو که در و اینهاست یعنی در شراب و قمارست **إِثْمٌ كَبِيرٌ** **وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ** کناهی بزرک و منفعتها از برای مردم یعنی آنچه از انها کسب می کنند **وَإِثْمُهُمَا** و کناهی اینها یعنی کناه شراب و قمار **أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا** بزرکترست از نفع اینها اول آیات کرد با بحرام بودن شراب نازل شده روی بیان آنکه اثم و کناهست و از نزول آن مردم دانستند که آن حرام و اثم چیزیست که از ان اجتناب میباید کرد اما از همراه بریشان سخت نکرفته چه ذکر فرموده کردن منفعتها شد و بعد از ان آیه انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان کرد سوره مایده است فرود آمد و آن در غلظت شدت بیشتر از ین آیه بود در حرام بودن آن و بعد از ان در سوره مایده آیه انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر نازل شد و آن در غلظت از هر دو بیشتر بود و در ان حق تعالی امر با جتناب و بیان علتهای حرمت شراب فرموده و بعد از ان آیه قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی که در سوره

اعراف فرود آمده در ان بیان حرمت شراب نموده و خمر را ذکر اثم در شراب و غیر شراب می باشد و اثم حرامست عادت الله تعالی چنین است که هر کاه خدای خواهد که چیزی را واجب کند آیه بعد آیه میفرستد تا مردم دلنهاده شده و امر و نهی خدای در نفس ایشان جای کیر شود و چون طبیعتها از امر و نهی متنفر و کریزان میباشد بطریق درست تر و بعمل کردن نزدیکتر است پس از آیه چهارم معلوم شد که اثم در قرآن شراب و قمار و کناه آنها بزرکتر و آیه چهارم تفسیر کننده آیات اولست جهت آنکه اثم شراب بعینه و قمارست پس کسی که شراب بخورد و کوید که نمیدانستم که حرامست که کسی همراه وی کند تا او را در مجالس مؤمنان بکرداند اکر کسی کوید که من آیه حرمت شراب را بروی خوانده ام و حد بزنند و الا رها کنند و بعد از ان اکر دیکر باره بخورد حد زنند و شراب در مدینه حرام شد چه ابابکر پیش از انکه شراب حرام شود خورده و مست شده برای کشتکان که در بدر کشته شده بودند شعر میکفت و کریه میکرد پیغمبر ص شنیده دعا کرد که خدایا دل بانش و چندین بانش بسته شد و سخن نکفت تا هشیار شد آنکاه حق تعالی حرمت شراب را نازل فرموده و نیز حمزه بن عبد المطلب با جمعی از یاران خود نشسته بود که بخورند و ان شرابی است که از درخت بعمل می آید و در ان اثنا سخن از کوهان شتر میان کور شد حمزه کفت چکونه بهم رسانیم کفتند اینکه شتر پسر برادرت علیست آنرا بکش حمزه بیرون رفته شتر آنجناب را کشته جکر و کوهان از انرا ایشان برده و علی ع آمده شتر خود را کشته دید بر خاطر مبارکش کران آمده کفتند که عم تو حمزه این کار کرده آنجناب بخدمت پیغمبر ص رفته شکوه از ان حکایت نمود آنحضرت با علی نزد حمزه رفته با و خبر داد که رسول الله ص آمده و در خانه است حمزه غضبناک بیرون آمده آنحضرت چون در روی او غضب مشاهده کرد باز کشت حمزه با آنحضرت کفت که اکر پسر ابو طالب خواهد که تو را با رها کند و بکشد میکند و حمزه بخانه در رفت آنحضرت باز کشت و این حکایت پیش از جنک احد بود پس حق تعالی حرمت شراب را نازل فرموده و در روزی که شراب در مدینه حرام شد غیر فضیخ که شرابیست که از غوره خرما بکیرند نبود چون حرمت شراب نازل شد پیغمبر ص بیرون آمده در مسجد فضیخ نشسته نظر فرمود که در آنجا آنرا بعمل می آورده طلبید و فرمود که بریختند و کفت که اینها همه شرابست و خدای شراب را حرام کرده بیشتر چیزی که از انواع شرابها آمده بریخته شد فضیخ بود و از شراب انکوری غیر یک ظرف که از مویز و خرما باهم بعمل آمده بود بریخته نشد و شیره انکور اصلا نبود و آن ریخته بود که آن مسجد را مسجد فضیخ کفتند و چون آنحضرت

فرمود که شرابها را بکشند بجهت آنکه حمزه [illegible] شده آنحضرت را [illegible] حمله برد

دشمن کرده آنحضرت پیشانی او را بوسیده حلیم کرده شهید شده تمام آن قصه در قصه احد در سوره آل

العمران گفته خواهد شد و حق تعالی شراب را بعینه بپیغمبر صلعم حرمت کننده را از آن آشامیدنها حرام کرده و حق

سبحانه نیز تجویز فرموده چرا که امر تعالی بعد از آنکه ادب آموخته او گشته و برا بخلق عظیم ستوده او دین را

چنانچه در آیه ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا که در سوره حشر و آیه من یطع الرسول

فقد اطاع الله که در سوره نساء فرموده بوی باز گذاشته هرچه آنحضرت حرام کرده خدای حرام کرده است

پس حرمت کننده خمر حرامست چرا که خدای شراب را از برای نام وی حرام نکرده بلکه از برای نقل و

فساد آن حرام فرموده است پس هرچه عمل شراب از آن سر زند شرابست و هرچه بسیار آن مست کند کم

آن حرامست و باید که حرام هرچند آب داخل کنند حلال نمی شود و خدای اند که و بسیار و فروختن

و خریدن شراب و نفع بردن از آن را حرام کرده و حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده الا آنچه شراب

در علم او تعالی بوده که هرگاه دین آن پیغمبر را کامل کند در دین او حرمت شراب باشد و همیشه شراب

حرام بوده و علت حرام شدن آن اینست که خدای تعالی هرچیز را که اصلاح بدن کند و بدن او بغیر آن قوام

نیابد بانهم بقدر کفاف پس حلال فرموده است شراب را از برای نقل و فساد آن و جهت آنکه کسی که مداومت

بوی کند رعشه آورد و عقل خود را تغییر دهد او را بانکار خدای و افترا بر حق تعالی و بر پیغمبران

خدای و بر شرک و دزدی و تهمت زناده و علم احترار انحراف ها و ترک واجبات و ترک نماز عمدا که ترک

کننده آن از ذمت خدا و رسول بریست و شکستن عهد و قطع رحم و ظلم و ریختن خون بناحق

و زنا کردن با محرم و نامحرم جبر و زوال العقل و بهر شری باز دارد و نور آدمی را ببرد و مروت زایل کند و آن

مادر بدها و سر هر گناه و کلید هر معصیت است و همچنین حرمت کننده چرا که از همگی آن کارها

که از شراب سر زند ناشی میشود و مهارست در دست شیطانست اگر بفرماید که بت عبادت کند میکند

و هرجا بفرماید اطاعت مینماید و کسی که نبید بخورد باعتقاد آنکه حلالست همیشه در دوزخ بماند

و هرکس آنرا بخورد باعتقاد آنکه حرامست در دوزخ عذاب کشد و عصیان خدای هیچ چیز پیش از خوردن

چیزی که مست کننده باشد نیست و خوردن شراب بزرگترین گناهان کبیره است و عملهای آن سرکشان

سر میکشد چنانچه رفتارگوی بهر درختی میکشد و کسی که میرد و در شکم او چیزی از آنها که مست کننده

بوده باشد و توبه نکرده باشد از آن در قبر او گنجیده میشود دیوانه و ترم حمیم و آب از دهن روان [illegible]

ویل

ویل گویان و پیغمبر صلعم لعنت کرده است شراب و کارنده درخت آنرا و محافظت کننده و فروشنده و خرنده

و خرج کننده قیمت آن و خورنده و خورانند و برندهٔ آن و کسی که آنرا برداشته جهت او برده و کسی

یکجرعه از آن خورد خواست بر خدای که از چرک و ریم اهل دوزخ و فرج زناکاران که در دیگهای جهنم

جمع شده اهل دوزخ از آن میخورند و احشا و پوست ایشان ناچیز میشود در جهنم بوی خورانند

و خدای و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان بر او لعنت میکنند و اگر چندان بخورد که مست شود روح

ایمان از سینه او بیرون رود و روح بد ملعون در آن قرار گیرد و آنگاه ترک نماز کند و جبر کند تا

که فرشتگان و پیامبر نفرین کنند و حق تعالی گوید که ای بنده من کفر ورزیدی هلاکت باد مر ترا نیز

کرده بد احوال [illegible] سرزنش خدای بد است از عذاب هزار سال و کسی که از چیزهای مست کننده تا آخر

عمر بخورد چنان باشد که بت پرستی کرده و کسی که همیشه شراب بخورد روز قیامت برانگیخته شود مثل

کسی که بت پرستیده و کافر شده و کتاب خدای بدروغ نسبت داده باشد چرا که اگر بدروغ نسبت ندهد

حرام خدای را حرام میدانست و همیشه شراب خوردن این معنی ندارد که هر روز بخورد بلکه معنی آن اینست

که بخورد قرار داده باشد که هرگاه آنرا بیابد بخورد و شر شراب خوردن بیش از ترک نماز است چرا که او را

حالتی دست میدهد که در آن حالت خدا را آفریننده خود را نمی شناسد پس او کافر باشد و بیش از زنا

و دزدیست چنانچه گفته شد و کسی که شراب خورد زن بوی نتوان داد و کسی که دختر خود را بزنی بوی دهد

گویا او را باتش دوزخ برده است شفاعت او را قبول نه و عیادت او و نماز بجنازه او و قبول شهادت

او و نضد بن [illegible] او نتوان کرد او را امین نتوان دانست و اگر کسی او را امین داند و مالی بوی سپارد

و تلف شود خدای ضامن و تلافی کننده و اجر [illegible] او نخواهد بود و میان شراب خواره و اهل بهشت

[illegible] نباشد و شفاعت پیغمبر صلعم شامل کسی که چیزی از مست کننده ها بخورد نشود و در حوض کوثر

بحدیث آنحضرت نرسد و کسی که همیشه از آنها بخورد خدای قسم یاد کرده که هر بنده که شراب بخورد با یکدیگر

و نبیذ خورانده باشد او را از شراب حمیم و در دوزخ بوی خوراند بعد از آن عذاب کردن و آمرزیدن

او با خداست و کسانی که از چیزهای مست کننده در دنیا سیراب باشند تشنه میرند و تشنه در روز

قیامت برانگیخته شوند و تشنه بدوزخ داخل شوند و شرابخواره روز قیامت رو سیاه و زبان بیرون

افتاده و آب از دهن روان و بر سینه ریزان العطش العطش گویان محشر آید و حرامست خدای که بخوراند

بوی در دوزخ از چاهی که چرک و ریم و خون غلیظ بهم آمیخته که از فرج زنان زناکار در آن میریزد و اهل

دوزخ از حرارت و تعفن آن منادی میباشند و بنده تا شراب بخورده از خدای دور مشغول است و چون
از آن خورده حق تعالی پیراهن خود را از بدن او بیرون کند و دست و پا و گوش و چشم و دست و پای او لعنت کند
او را بهر گناهی ببرد و از هرچیزی باز کرده اند و کسی که یکجرعه شراب بخورد هفت روز و اگر مست شود چهل روز
و اگر مست کننده بخورد چهل روز نماز او قبول نشود و اگر بار دیگر خورد باز چهل روز قبول نشود و
اگر در آن چهل روز بی توبه بمیرد از جاهی که گفته شد حق تعالی بوی خوراند و در حکم مردگان اهل جاهلیت
باشد و اگر توبه کند حق تعالی توبه او قبول کند و علت چهل روز نه بیش و نه کم آنست که حق تعالی خلقت آدمی را
که مقدر ساخته چهل روز نطفه است بعد از آن چهل روز مضغه میگرداند چنانچه در اول سوره حج حق سبحانه و
تعالی گفته خواهد شد پس چون شراب خورده در درون او چهل روز که قدر انتقال الخلقت است باقی میماند
و همچنین هر غذایی که خورد تا مدت چهل روز در درون او باقی میماند و حق تعالی در هر شب از ماه رمضان
آزاد کردها از آتش دوزخ دارد مگر کسی را که دوزخ بهشت کننده کشوده باشد که او را آزاد نکند و کسی که در رگ
از رگهای خود مست کننده داخل کند آن رگها را حق تعالی بسیصد و شصت نوع از عذاب عذاب کند
و کسی که ترک شراب از برای حفظ نفس خود نه از برای خدا کند حق تعالی او را از رحیق مختوم بهشت بنوشاند
از آنجهت که او شاکر گشته و اگر برای رضای خدای تعالی ترک کند او را بهشت برد و از رحیق مختوم بنوشاند
خوراند و هر کرامتی که بدوستان خود کند و اگر کسی میلی از شراب بچشم کشد سزاوار است خدا را که میلی
از آتش دوزخ بچشم او کشد و حق تعالی شفا در حرام مقرر نکرده و جایز نیست شفا از حرام جستن و از چیزی
که شراب معجون کرده باشند که بچیزی جز آن نتوان کرد و حلال نیست مسلمان را نگاه تاب کردن بسوی
مداوا آن تواند کرد و کسی که شراب شفا دهد خدا وی را شفا ندهد و با شراب خوران نباید نشست چرا که چون
لعنت فرود آید حاضران آن مجلس را فرو گیرد و کسی که بر مایده که شراب بر آن خورند نشیند و از آن خورده
باشد سزاوار حد میزنند و بعد از آن در مرتبه چهارم و در بعضی روایات در مرتبه سیم میکشند و پیغمبر
کسی که شراب خورده بود بکفش میزد و نسبت نعال انگشتان را کم و زیاد میکرد و در هر مرتبه که کسی که شراب
خورده بود بخدمت آنحضرت می آوردند زدن را زیاد میکرد و بعد از آن مردم همیشه زیاد و کم میکردند
و حد معینی نداشت تا آنکه هشتاد تازیانه قرار گرفت و آن را اعلام در وقتی که قدامة بن مظعون شراب خورده
او را [illegible] عمر بود و [illegible] بود که خواهد آمد بمردم زمانی که حلال دانند شراب را و آن را
نبیذ نام نهند لعنت خدای و ملائکه و جمیع مردم بر ایشان باد من از ایشان بیزارم و ایشان از من

بزارند که کسی زنا با مادر خود کند سهل تر است نزد خدای از آنکه داخل باشد در [illegible] یک [illegible] که جمع
کند [illegible] مست کننده را کم یا بسیار سخت تر است نزد خدای از آنکه با خواهر خود جمع آید چه آن کلید همه شرهاست
آنجماعت ظلم کنند نیکوکاران و دوست میدارند فاجران و فاسقان را حقوق ایشان باطل و باطل
نزد ایشان حق است این همه از برای دنیاست و ایشان میدانند که بر غیر حق اند و لیکن شیطان زینت
داده است برای ایشان عملهای ایشان را و منع کرده است ایشان را از راه پس ایشان هدایت نمی یابند و راضی
شده اند به کامرانی دنیا و مطمئن شده اند بآن و از آیتهای خدای غافلند اجتماع جای ایشان آتش دوزخ
است بسبب آنکه میکنند و حرمت کننده چنین است و ائمه علیهم السلام تقیه در شراب نمیکرده اند و یسئلونک
و میپرسند از تو ای محمد ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند در راه خدای قل العفو بگو
عفو یعنی بقدر کفاف و در میانه که بنی باید کرد و تنگ گیری و اسراف نباید کرد چنانچه در سوره
فرقان میفرماید که لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و این آیه بعد از آن آیه نازل شده و کسی
که میانه گزینند فقیر و پریشان نمیشود کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم
تتفکرون فی الدنیا والآخرة همچنان بیان میکند خدای از برای شما آیتها برای
آنکه شما فکر کنید در دنیا و آخرت چون آیه سوره نساء که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما نازل
شد هر کس که یتیمی نزد وی بود از پیش خود بیرون کرد و از پیغمبر در باب بیرون کردن ایشان پرسیدند
حق تعالی این آیه نازل فرمود که و یسئلونک و میپرسند از تو ای محمد عن الیتامی قل
اصلاح لهم خیر و ان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد
از یتیمان بگو اصلاح ایشان بهتر است و اگر آمیزش کنید شما با ایشان پس برادران شما اند در
دین و خدای میداند فساد کننده را یعنی بر وی پنهان نیست من المصلح از اصلاح کننده و حق
تعالی در سوره نساء نیز امر باصلاح مال یتیمان کرده میفرماید که و ان تقوموا للیتامی بالقسط
بر یکی نیست که آدمی مخلوط کند خوردنی خود را بخوردنی یتیم چه گاه باشد که کوچک بقدر بزرگ
چیزی نخورد اما پوشش و غیر آن را سر هر کوچک و بزرگی بقدر احتیاج هر یک حساب باید کرد پس کسی که
با شراکت یتیمان باشد چون آمیزش کند با یتیمان از مال یتیمان بقدری که ایشان را بس باشد
و از مال خود بقدری که او را بس باشد یا بیشتر از آن بیرون آورده با هم صرف کنند و کسی بجانب ایشان رود
و بر سر خوان ایشان نشیند و آب و طعام ایشان بخورد و خدمتکار ایشان خدمت او کند اگر بجهت رسانیدن

نفعی نزد آنها رفته باشد باکی نیست و اگر دران رفتن ضرر باشد جایز نیست و کسی که مباشر امور یتیمان
کوچک و بزرگ با هم باشد و بعضی را حظ اعلی و خوردن چیزی از بعضی باشد و مال همه درهم باشد قیمت
هر کس را جدا بخورد که از ایشان یکجا دهد چرا که ما باشد که کوچک بقدر بزرگ چیزی بخورد و کسی که حیوانات
ایشان را چرانیده رعایت میکرده باشد از شیر آنها میتواند خورد بشرط آنکه بچه نرسد و ضرر به بچه
وی نرساند و کسی که خود را از کسب معیشت خود بجهت مهمات ایشان باز داشته باشد اگر اصلاح مال ایشان
میکرده باشد میتواند بقدر اجر خود از ایشان بخورد و اگر کم مال باشد نمیتواند بخورد و احوال یتیمان
و مال ایشان در عشر اول سوره نسا گفته خواهد شد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ و اگر میخواست خدای شفقت می انداخت شما را بتحقیق که خدای عزیز است یعنی قدرت دارد
بران حَكِيمٌ ۲۲۰ حکیم یعنی محکم کار و درست کار در هر فعل از آنچه گفته شد عاسراز کنند
نیست بعاصیان و اگر خواهد ایشان را عقوبتهای سخت کند چنانچه در آیه پیش ازین به چند آیه گفته شد
مسلمانان از اهل کتابیه بیهود و نصاری میکردند و با ایشان زن میدادند تا این آیه فرود آمد و بعضی از ان
اول آیه منسوخ شد و باقی بحال خود ماند و بعد ازان ناسخ و منسوخ شد منسوخ بحال خود باقی ماند چنانچه
الحال گفته خواهد شد پس میفرماید که وَلَا تَنْكِحُوا نکاح مکنید یعنی بزنی مکنید الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى
يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ زنان مشرکه را تا آنکه ایمان آرند و کنیزی که مومن باشد یعنی
زن مومن که بنده و کنیز خدا است خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از کنیز مشرک یعنی از زن مشرک
و این قدر از آیه بآیه سوره مایده که والمحصنات من المومنات منسوخ شده باقی آیه بحال خود مانده
و درین آیه نهی کرده است که زن کنند مشرک را بعد از آنکه نهی کرده بود پیش ازین آیه عزیمت و آن
آیه رخصت در عزیمت پس جاری شده است مسلمانان را زن کردن یهود و نصاری جهت آنکه اول آیه
منسوخ شده و بعد ازان آیه سوره مائده منسوخ شده است بآیه سوره ممتحنه ولا تمسکوا بعصم
الکوافر و این آیه بحال خود باقی مانده چنانچه در آیه سوره مائده انشاء الله تعالی گفته خواهد شد
وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگر چه بتعجب آورده شما را آن زن مشرکه یعنی خوش آید شما را وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ
حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ یعنی زن مدهید مشرکان را تا آنکه ایمان آرند و غلامی که مومن
باشد یعنی مومن که بنده و غلام خدا است خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهتر است از غلام مشرک یعنی از مرد
مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگر چه بتعجب آرد شما را آن مرد مشرک یعنی خوش آید شما را أُولَئِكَ

آنجماعت یعنی زنان و مردان مشرک يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ طلب میکنند بسوی آتش دوزخ
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ و خدای طلب میکند
بسوی بهشت و آمرزش بامر خود و بیان میکند خدای آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ آیتهای خود را
از برای مردم برای آنکه ایشان یعنی مردم يَتَذَكَّرُونَ بیاد شان آید آخر این آیه در شان براء بن
معرور انصاری نازل شده میفرماید که وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند از تو ای محمد عَنِ الْمَحِيضِ از
حایض شدن زنان قُلْ هُوَ أَذًى بگو آن اذیت و عقوبت و آزار است از جانب خدای بزنان
فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي عزلت و دوری جوئید از زنان وقت الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى
شدن و نزدیک شوید با ایشان یعنی مباشرت با زنان از فرج مکنید پس جایز است مباشرت ایشان
از غیر فرج حرام است چنانچه در آیه سوره نسا که حرمت علیکم امهاتکم خواهد آمد و آنکه در خلقت
ایشان عیبی هست بدان ایشان نه حیض باشد و ایشان مباشرت کرده و ایشان بهم رسیده اند حَتَّى
يَطْهُرْنَ تا آنکه پاک شوند یعنی غسل کنند حق تعالی هفده وجه در قرآن و هفده وجه در سنت بعضی
حرم مباشرت زنان را حرام فرموده و از انجمله که در قرآن یاد کرده این آیه است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ
فَأْتُوهُنَّ پس هرگاه پاک شوند یعنی غسل کنند پس ایشان کنید با ایشان یعنی مباشرت
کنید مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از هر جا که امر کرده است شما را خدای در طلب فرزند یعنی
طلب فرزند کنید از هر جا که خدای فرموده که آن فرج است و اما در غیر طلب فرزند باکی نیست در مباشرت
زنان از و بر هر گاه راضی باشند زنان چنانچه در آیه متصل باین آیه گفته خواهد شد کسی که مباشرت
کند با زن خود در فرج در اول ایام حیض او بروست که یک مثقال طلا تصدق کند و چنانکه حد
زنا کنند بر وی میزنند یعنی بیست و پنج تازیانه اگر در آخر ایام حیض باشد بروست که نیم مثقال طلا
تصدق کند و دوازده تازیانه و نیم بر وی میزنند بسبب و اول آخر آیه آنست که پیش ازان مردم
خود را پاک میکردند بکلوخ و سنگ جهت آنکه خرمای بسیار میخوردند و از ایشان مثل پشکل جدا میشد
و براء بن معرور انصاری روزی کدو خورده و شکمش نرم شد و خود را باب شست پس این آیه
در شان او نازل شده میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ
بتحقیق که خدای دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاک شوندگان را چون این آیه نازل
شد پیغمبر براء بن معرور را طلبیده بشارت داد که این در شان تو فرود آمده و تو اول توبه

کنند کان و اذا پاک شوند کانی و بعد از ان حق تعالی الحدث شستن و پیغمبر ص امر بآن فرموده و خود نیز
آن را بجا آورده و نیز بنا برین عبارت پاکی نیت با نتقال دلها از حالی بحالی که گاه مایل آخرت و گاه
سخت و مایل بدنیا می شوند جهت آنکه مؤمن مفتون و توبه کار می باشد و خدای توبه کاران و پاک شوندگان
را دوست میدارد و اگر مردم همیشه مایل آخرت باشند و گناه و بعد از ان طلب آمرزش نکنند حق تعالی
خلق دیگر بیافریند تا گناه و طلب آمرزش کنند و حق تعالی بیامرزد ایشان را پس توبه کنید که خدای توبه کنندگان را
دوست میدارد و کسی را که خدای دوست دارد عذاب نمیکند و هرگاه بنده توبه نصوح کند از گناه و دیگر
مرتکب آن نشود خدای او را دوست دارد و گناه او را پنهان کند یعنی از خاطر آن دو فرشته که آن
گناه را نوشته اند ببرد و با عضای آنکس و بزمینی که گناه در ان شده امر کند که بپوشانید آن گناهی
که کرده است پس بی گناه بمیرد و اگر کسی اصلا گناه نکند بهتر باشد و علی ع فرموده که اگر فرزند خواهی
فضوبات وضوء کامل بگیر و دو رکعت نماز کن از نماز بخوبی و بعد از نماز سجده کن و هفتاد مرتبه
استغفر الله بگوی آنگاه با زن خود مباشرت کن و بگوی که اللهم ان ترزقنی ولدا لاسمینه باسم نبیک
ع یعنی الهی اگر مرا فرزندی نصیب کنی البته او را بنام پیغمبر تو ص مینامم یعنی محمد نام میکنم که
چون چنین کنی حق تعالی ترا فرزند میدهد چرا که من ترا امر کردم بطهارت یعنی وضو و حق تعالی
میفرماید که و یحب المتطهرین و امر کردم بنماز و از پیغمبر ص شنیدم که میگفت که دیگر بین وقتی بنده
بپروردگار نزدیکتر است که او را در سجده یاد کند و امر کردم باستغفار و حق تعالی میفرماید که استغفروا
ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و پیغمبر خود میفرماید که ان
تستغفرهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم و من امر کردم ترا که زیاده بر هفتاد مرتبه استغفار کنی سبب نزول
این آیه آن بود که جهودان میگفتند که هرگاه مباشرت فرج زنان از طرف پشت کنند فرزند احول متولد
میشود پس حق تعالی بخلاف سخن ایشان این آیه نازل ساخته میفرماید که نساؤکم
حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم زنان شما زراعتند از برای شما پس ایشان
کنید زراعت خود را هرجا که خواسته باشید از عقب و از پیش از فرج و از دبر اگر آزاد و کنیز بشرط آنکه
ایشان راضی باشند و اما با ایشان برسانند که اگر راضی نباشند جایز نیست اندر و قدموا
و مقدم دارید یعنی پیش فرستید لانفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه
از برای نفس خود و بپرهیزید از خدای و بدانید که بتحقیق که شما ملاقات میکنید او را یعنی خدای را

وبشّر و بشارت ده ای محمد المؤمنین مؤمنان را ولا تجعلوا الله عرضة مگردانید
شما خدای را معرض و در میان درآمده لایمانکم از برای قسمهای خود که بگویید در هر حالت
بر والله و بلی والله و قسم یاد میکنید بخدای براست و گاه گاه راست گویید و نه دروغ که کافر شوید ان
تبرّوا و تتقوا که نیکویی کنید و پرهیزکاری کنید مثل آنکه قسم یاد کنید که با برادر و دوستان
خود سخن نگویید و آنچه مثل این باشد از ترک نیکوییها وتصلحوا بین الناس و صلاح
کنید میان مردم یعنی هرگاه کسی گوید که صلح دهید میان فلان کس گویید که قسم یاد کرده ایم که این کار
نکنیم و در میان دو صلح کننده گناه بر خود بار کنید والله سمیع علیم و خدای شنوا دانا است
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم نمیگیرد شما را خدای بلغو در قسمهای شما
و لغو در قسم آنست که بگویند نه والله و بلی والله و حاشا والله که دل بران بسته باشند و مثل کسی
قسم یاد کند که هرگز شب نخوابد یا روز روزه نخورد یا مباشرت با زنان نکند خدای آن قسمها را
بر ونگیرد و کفاره میدهد و قسم را میشکند چنانچه در آیه مثل این آیه در سوره مایده گفته خواهد
شد انشاء الله تعالی و بنابرین میفرماید که ولکن یؤاخذکم و لیکن میگیرد شما را
خدای بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم بچیزی که کسب کرده است
دلهای شما چون حق تعالی واجب و قسمت کرده است نماز را بر اعضای آدمی باین آیه واجب ساخته است
بر دل که امام جسد و عقل و فهم بآنست و بامر و رای او عمل میشود ادا اقرار و معرفت و این عمل
و نیت و سر اوست و خدای آمرزگار است و حلیم دارنده للذین یؤلون از برای آنجماعت
که ایلا میکنند یعنی قسم یاد مینمایند من نسائهم از زنان خود که مباشرت با آنها نکنند ایلا
آنست که مردی قسم یاد کند که مباشرت با زن خود نکند و بزن خود گوید که والله که بتو غضب میکنم
باید میشوم یا با تو مباشرت نمیکنم فلان مدت یا با تو نزدیکی یا بس نمیکنم یا سر خود را با سر تو بجا
نمیگذارم و بعد از ان غضب دوری کند و مباشرت ننماید و درین صورت انتظار میکشند تا او
حلال و رخصت است و زن را بر و بخشی و بروی گناهی نیست در ترک مباشرت و اگر چه رو بجانب خود را
بنزد امام برند تا آنکه چهار ماه مکث کند چون چهار ماه گذشت پیش از آنکه مباشرت کند ایلا واقع شود
پس اگر زن بران صابر و ساکت و راضی است صبر میکنند و بر مرد حلال و رخصت است و اگر پیش از چهار
ماه زن با امام عرض کند امام چهار ماه مهلت داده بعد از ان بآن مرد میگوید آنچه الحال گفته خواهد

شد واگر بعد از مدت مذکور زن دیوان برد امام مرد را امام او را حاضر و جبر میکند و میگوید
که یا ازین عمل باز کرد و مباشرت کن باو یا طلاق ده وی را و الا ترا حبس مؤبد میکنم اگر ازان
برگشت یعنی صلح کرد با وی کفارت قسم داده او را نگاه میدارد و مباشرت با او میکند و این حکم یک
طلاق دارد و دو مرتبه طلاق هم میتواند داد و بعد ازان برو حرام است تا دیگری او را زن کند چنانچه
که به سه طلاق زن حرام میشود چنانچه در آیه بعد ازین انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و اگر ترک کرده
جبر میکند امام که طلاق دهد پس میگذارد زن را تا حایض شود و پاک گردد و پیش از آنکه با او مباشرت
کند یک طلاق میدهد دیگر او را عادل چنانچه گفتیم و باید که آن زن سه طهر عدت طلاق بدارد و
آن نیز در آیه بعد انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بعد ازان آن مرد در اثنای عدت اختیار
رجعت دارد که بی عقد تازه او را باز نگاه دارد چنانچه قاعده طلاق رجعی است و این نیز
گفته خواهد شد در آیه بعد ازین و چون عدت بگذارد او را میتواند بعقد تازه زن کند و دو
طلاق دیگر بعد ازان میتواند داد چنانچه گفتیم و درین دو صورت مباشرت با او نمیتواند
کرد تا کفاره قسم ندهد و طلاق واقع نمیتواند شد تا دیوان ایشان با امام نرسد و اگرچه
بعد از چهار ماه برسد و اگر طلاق نگوید امام او را در محوطه که اطراف آن آذین باشد بعد از
چهار ماه حبس مؤبد نموده باو میگوید که یا ازین فعل باز میگردی و با زن مباشرت میکنی
و یا طلاق میگویی و الا محوطه را آتش زده ترا میسوزانم و چیزی از خوردنی و آشامیدنی
بوی نمیدهند تا طلاق گوید و اگر مردی از زن خود دوری جوید بی طلاق و بی غضب و بی قسم
یک ساله با وی نزدیکی نکند آن ایلا نباشد و هر گاه خواهد مباشرت میتواند کرد و اگر زن در صورت
دیوان نزد امام برد حکم شوهر که مباشرت کند یا طلاق گوید و بنا برین سخنان که گفتیم خوب معلوم
میشود باید که تربص اربعة اشهر انتظار کشیدن چهار ماه و این از فقهای سهم است
که درین سوره در آیه یسألونك عن الاهلة گفته شده و علت چهار ماه درین مقام و چهار ماه
و ده روز در عدت زن شوهر مرده و سه طهر و سه حیض در عدت زن مطلقه آنست که عدت مدخوله
مطلقه جهت پاک شدن شکم است از فرزند اما روی دیگر جهت آنست که خدای شرط کرده است بر
زنان شرطی و بهر ایشان شرطی شرط کرده است برای ایشان در ایلا چهار ماه و زیاده ازان جایز
نیست جهت آنکه حق تعالی میداند که نهایت صبر زنان از مرد چهار ماه است و شرط کرده است بر ایشان که چون

شوهر

شوهر ایشان بمیرد چهار ماه و ده روز عدت دارند چنانچه در جای خود انشاء الله تعالی گفته خواهد شد
و بر ایشان قرار داده است در مرگ شوهر ازبرای و آنچه قرار داده است بر شوهر در زندگی او از برای
ایشان در ایلا و علت ده روز زیاده در عدت زن شوهر مرده انشاء الله تعالی درین سوره در آیه و
المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء گفته خواهد شد فان فاءو پس اگر برگردند از ایلا یعنی
بمباشرت کردن و هر چار گفتنی و کردنی بجای خود باز کردد عرب میگوید که فاء فان الله غفور
رحیم پس بتحقیق که خدای آمرزنده است ... رحم کننده وان عزموا الطلاق و اگر
عزم کنند طلاق را یعنی باید داده طلاق را جزم کنند فان الله سمیع علیم پس بتحقیق که
خدای شنوا است دانا والمطلقات و زنان طلاق داده شده بباید جدایی میان
زن و شوهر نه قسم است طلاق عدت و طلاق سنت و طلاق باین و ایلا و ظهار و لعان و خلع
و مبارات و شقاق پس کسی که اراده طلاق داشته باشد باید که زن را بگذارد تا حایض شود اگر دخول با او
کرده باشد و دو گواه عادل گیرد و مباینت واقع نمیشود به طلاق یا بیشتر یا کمتر که همه را در یک کلمه
جمع کند جهت آنکه شاید میان ایشان مهربانی بهم رسد یا مکروهی که بوده بطرف شود و شوهر رجوع
کند چه خدای دوست میدارد نکاح را و دشمن است با جدایی و مفارقت پس طلاق اول را داده زن
از روزی که طلاق گرفته جهت کثافت مباشرت سه طهر که طهر عبارت از پاکی میان دو حیض است
عدت میدارد در خانه شوهر خود و برای مرد است نفقه و محل سکنای او تا در عدت است چندانکه
عدت تمام شود مگر آنکه از و فاحشه مبینه ... و آن زنا است که او را بیرون برده حد میزنند
که آنرا طبق زدن گویند و دزدی و سلیطگی بر شوهر و آزار بهم رسد شوهر بیرون نمایند و بدخلقی است و در
صورت حلال است مرد را که او را از خانه بیرون کند پیش از تمام شدن عدت و هر دو از هم میراث
میبرند تا عدت تمام شود پس چون به خون از حیض سیم رسید و زن آنرا دید اول قطع آن عدت
تمام شود و مباینت میان ایشان واقع میشود و دیگر آن مرد را رجوع و تسلطی نیست اینکه گفته شد
ازبرای زنی است که حیض او استقامت و درستی داشته باشد که در هر ماه حیض بیند و میان هر دو حیض
یکماه باشد اما برای زنی که حیض او استقامت و درستی نداشته باشد که یکماه چند مرتبه و یکماه یک
مرتبه حیض بیند و از برای زنی که حیض نبیند و از برای زنی که استحاضه داشته باشد و پاک نشود
عدت سه ماه است و اگر زن آبستن باشد عدت او وضع حمل است اگر همان روز و اگر نه ماه دیگر باشد عدت

عدة تمام شده باشد و شوهر تواند کرد و پیش از زادن نتواند شوهر کرد و بران مرد است که نفقه او را
بدهد تا آنگاه که بزاید و بعد از زادن اگر خود شیر دهد مزد وی را بدهد و اگر زن راضی نشود بشیر دادن
یا مرد راضی نشود بشیر دادن یا مرد راضی نشود که فرزند او پیش وی باشد دیگری شیر دهد و شوهر مزد
نراست بزن مطلقه را بی آنکه رجعت کند یعنی باز گردد و او را زن کند تا عدة تمام نشده و چون تمام شد
مباینت واقع میشود پس طلاق عدة آنست که کسی که خواهد که طلاق عدة بگوید بطریقی که الحال گفته شد
طلاق میدهد و پیش از آنکه عدة سه طهر تمام شود رجوع میکند و زنی که طلاق گفته با بعد از آن بچند
روز اگر خواهد باید که برجوع کردن خود گواه گیرد و با او مباشرت کند جهة آنکه یعنی رجوع مباشرت
کرده است که اگر نکند آن زن همان بیک طلاق باقی خواهد بود و چون رجوع کرد او زن وی خواهد بود
بی عقد تازه و در پیش وی خواهد بود بر دو طلاق دیگر که میتواند داد و در طلاق سیم حرام میشود
زن بر وی و بعد از آن چون حایض شود و از حیض پاک گردد یک طلاق دیگر میدهد بی آنکه جماع کرده
باشد بگواهی دو عادل پس اگر طلاق دهد و انتظار کشد تا زن حایض شود آنگاه طلاق دهد پیش از
رجوع طلاق دوم طلاق نخواهد بود جهة آنکه مطلقه را طلاق داده خواهد بود از برای آنکه چون زن
طلاق گرفت از ملکیت شوهر بیرون میرود تا آنکه رجوع کند آنگاه بملکیت او قرار میگیرد تا طلاق
سیم نداده است و اگر طلاق دهد و رجوع کند و انتظار طهر کشد بی آنکه با او مباشرت کند و زن حایض
و پاک شود و زن او باشد بعد از آن طلاق دهد پیش از مباشرت و بعد از رجعت آن طلاق نیز
طلاق نباشد جهة آنکه طلاق دوم در طهر اول واقع شده و طهر نشکند مگر بمباشرت بعد از
رجعت آنکه طلاق دوم واقع نمیشود مگر برجوع و مباشرت بعد از رجوع بعد از آن حیض و طهر
بعد از حیض آنگاه طلاق بگواهان تا هر طلاقی را طهری و مباشرتی بوده باشد و بالجمله بار هر گاه
خواهد رجوع میکند بعد از طلاق دوم پیش از تمام شدن عدة و گواه بر رجوع کردن خود میگیرد
و مباشرت میکند و زن با او میباشد تا آنکه حایض شود و چون از حیض پاک گردد طلاق سیم میدهد
بی آنکه جماع کرده باشد بگواهی دو عادل یعنی که در طلاق دوم گفته شد و چون سه مرتبه طلاق واقع
شد مباینت واقع میشود میان ایشان و ملکیت رجوع از دست بیرون میرود و دیگر بر وی حلال
نیست تا آنکه دیگری او را شوهر کند بعقد دوام نه متعه و آنکس بالغ باشد خواه آزاد و خواه غلام باشد و
باید که آنکس مباشرت با او کند و الا بر شوهر اول حلال نمیشود و طلاق عدة برای زنی است که حیض بیند که

حیض

حیض ببیند و باشد طلاق سنت باید داد چنانچه الحال گفته خواهد شد و طلاق سنت آنست که
کسی که خواهد طلاق سنت دهد بطریقی که گفته شد طلاق میدهد و میگذارد تا عدة سه طهر تمام
شود چون تمام شد بیک طلاق مباینت میان ایشان واقع شده باشد و آن زن بر شوهر
حلال باشد و آن مرد یکی از خواستکاران آن زن خواهد بود و زن اگر خواهد او را شوهر میکند
و الا فلا و اگر خواهد که بعقد و مهر تازه او را زن کند میتواند کرد و الا فلا و چون زن کرد پیش وی
خواهد بود بر دو طلاق دیگر که میتواند داد و در طلاق سیم حرام میشود آن زن بر وی بعد از آن طلاق
دیگر میدهد و میگذارد تا عدة تمام شود و چون تمام شد بدو طلاق مباینت میان ایشان واقع
شده باشد و یکی از خواستکاران آن زن خواهد بود و اگر خواهد که او را زن کند بعقد تازه و مهر تازه
کرد و الا فلا و چون زن کرد پیش وی خواهد بود بر یک طلاق دیگر که میتواند داد و اگر طلاق سیم
بدهد مباینت واقع و حرام خواهد شد آن زن بر او تا آنکه دیگری با او شوهر کند بطریقی که در طلاق عدة
الحال گفته شد و حرام میشود آن زن بر وی در طلاق عدة و طلاق سنت بعد از نه طلاق تحریم موبد
که هرگز بر وی حلال نمیشود و طلاق باین آنست که طلاق دهد بشرط آنکه رجوع نتواند کرد پس همان
ساعت که طلاق داده شد مباینت واقع میشود میان ایشان و آن زن مالک نفس خود میشود
و آن مرد را بر وی تسلطی نخواهد بود و هر جا که زن خواهد عدة میدارد و نفقه او بران مرد نیست
و ایلا آنست که در آیه پیش از این گفته شد و ظهار و لعان هر یک در جای خود انشاء الله تعالی گفته
خواهد شد و خلع واقع نمیشود مگر آنگه زن صریحا بشوهر گوید که طلاق میدهی مرا یا اطاعت امر تو
نمیکنم یا تفصیل دهد و گوید که والله که اطاعت امر تو نمیکنم و غسل از جنابت برای تو نمیکنم و بی رخصت
تو از خانه بیرون میروم و بغیر رخصت تو بخواب تو در می آرم که تو با او بد آیی و با او مباشرت و اذن
میدهم در داخل شدن بخانه تو غیری را که تو از او بد آیی با او مباشرت بی رخصت تو و بی آنکه تو بدانی
و آنها عین نگوید سخنهای خلاف ادب با تو بجای آنکه چون این سخنان گفت و آنچنان کرد حلال
است بر آن مرد که زن را خلع واقع ساخته جمیع آنچه بآن زن داده بود و از آنچه زن با او رهد
از مال و اقتضا که تواند یا آنچه هر دو راضی شوند از مهر یا بیشتر بگیرد پس اگر زن بشوهر گوید
که مرا خلع واقع ساز و آنچه از تو گرفته باشم بتو باز دهم حلال نیست بر مرد که از و چیزی بگیرد تا آنکه آنچه
را که ملکی شد بگوید و باید که از پیش خود بگوید و مجرد طلب خلع کند بی آنکه مرد ضرری باو رسانده

هرگاه مرد و زن راضی شوند و در وقتی که زن پاک باشد و گواهان حاضر باشند خلع واقع شود
میان ایشان مبارات واقع میشود و این یک طلاقست بی آنکه طلاق از پی آن در آید و آن مرد یکی از خواستگاران
آن زن و آن زن را الا که نفس خود خواهد بود اگر خواهد او را شوهر میکند و الا فلا پس اگر او را شوق
کرد در نزد آن مرد خواهد بود بر دو طلاق دیگر که مرد میتواند داد و سزاوار است که مرد در خلع شرط
کند با زن که اگر چیزی را خواهی که باز پس گیری مرا تسلط بر زن کردن و مباشرت تو باشد و خلع نمی باشد
مگر بگواهی دو عادل در طهری که در ان مباشرت نشده باشد و زنی که خلع بر و واقع شد هرگاه شوهر
دیگر کند و بعد از ان طلاق گیرد بشوهر اولین حلال باشد که او را زن کند و مرد را رجوع بزنی که خلع
بر و واقع شد جایز نیست مگر آنکه او را زن اراده کند و مرد آنچه از ان زن گرفته باشد باو پس دهد
مبارات آنست که زن بشوهر گوید که آنچه بر تست از تو باشد یعنی مهر و ترک من کن یا چیزی از حق
دهد و مرد ترک وی کند اما مرد شوهر شرط میکند و مرد اگر فتن چیزی از وی بمکر کمتر از مهر بالنگه
هر چه مرد باو داده باشد نمی گیرد و علماء این فرق میان خلع و مبارات اینست که زن در خلع بعض را
از حلال میکند و آنچه روی که گفتن از ان طلاق نیست میگوید و مبارات بر و واقع شد جایز نیست مگر که
او را زن اراده کند و مرد آنچه از ان زن گرفته باشد باو پس دهد و حق تعالی سوای ایلا که در آیه سابق
گفته شد و سوای ظهار و لعان و شقاق که هر یکی در جای خود مذکور خواهد شد پنج قسم دیگر را
درین پنج آیه بنحوی که گفته شد بیان کرده میفرماید که وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ انتظار
میکشند آن زنان بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود شان یعنی انتظار میکشند خود ثَلَاثَةَ
قُرُوءٍ سه طهر اگر حیض بینند و الا حکم آن بنحوی است که الحال گفته شد و قرء بمعنی پاکی
میان دو حیض است جهت آنکه قرء بمعنی جمع است و در میان دو حیض خون جمع میشود و در حیض آن را
دفع میکند و قروء و اقراء بمعنی طهرهاست و گاه قرء بمعنی حیض نیز می آید و این سه طهر از ثنا
مبهم است که درین سوره در آیه یسئلونک عن الاهله گفته شد و علماء اینکه عده طلاق سه طهر و عده
زن شوهر مرده چهار ماه و ده روز است آنست که در آیه پیش ازین گفته شد نیز سوره نحل لرب
مطلقه در سه ماه و سوره نحل زن شوهر مرده در چهار ماه و ده روز تسکین می باید وَلَا يَحِلُّ
لَهُنَّ و حلال نیست برای ایشان یعنی برای آن زنان مطلقه أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ
فِي أَرْحَامِهِنَّ که پنهان کنند چیزی را که آفریده است خدای در نهادهای ایشان یعنی حمل

بچه

بچه زنان اگر پنهان کنند حمل یا حیض یا طهر خود را حق تعالی تفویض کرده است هر چیز را
بزنان که آن طهر و حیض و حمل است پس هرگاه طلاق دهند گوید نازا و ایشان آبستن شده
و شوهران ندانند که آبستنند حلال نیست ایشان را پنهان کردن آبستنی خود و شوهر سزاوار تر است
بزن در آبستنی تا زائیدن باشد إِنْ كُنَّ اگر بوده باشند ایشان در آن زمان يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ایمان می آورده باشند بخدای و روز آخر یعنی قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ
و شوهران ایشان یعنی زنان مطلقه أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوار ترند بر گردن ایشان یعنی شوهر را
میرسد که رجوع کنند بان زنان مطلقه از طلاق تا طلاق فِي ذَٰلِكَ در ان زمان تربص یعنی
زمان عده إِنْ أَرَادُوا اگر اراده کنند شوهران إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ اصلاح
و از برای ایشانست یعنی برای آن زنان است حق بر مردان مِثْلُ الَّذِي مثل آنچنان چیزی
که شوهران را حق عَلَيْهِنَّ بر ایشانست یعنی برای زنان است در رجوع یعنی در مثل این
امر که مردان رجوع کنند زنان را است که رجوع کنند بمردان بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ
عَلَيْهِنَّ بخوبی و از برای مردانست بر ایشان یعنی برای زنان دَرَجَةٌ درجه و زیادتی در
حق یعنی حق مردان بر زنان بیشتر است از حق مردان بر زنان بیشتر است از حق مردان بزنان
وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای عزیز است یعنی قدرت دارد بعقوبت کردن عاصیان و ثواب دادن
مطیعان و کسی نتواند که بگریزد از ایشان حَكِيمٌ محکم کار و درست کار در هر فعل
و امر نیست بسیاری خیر و بر مطیعان و ظلم نیست تعذیبهای عقوبت او بر عاصیان الطَّلَاقُ
طلاق خواه طلاق عده باشد خواه طلاق سنت مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ دوبار است
پس نگاه داشتن بخوبیست یعنی باز رسانیدن و نفقه دادن أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ
یا سر دادنی بنیکی یعنی بطلاق سیم و این طلاق سنتست پس چون طلاق سیم داد و میان ایشان جدائی
واقع شد حلال نیست آن زن بر و تا آنکه غیر او شوهر کند چنانچه در آیه بعد ازین گفته خواهد شد
و این آیه عهد و پیمانیست غلیظ که خدای بر خلق گرفته است و واجب ساخته است بر مردان مومن
برای زنان مسلمان پس هر که عمل کند بآنچه درین آیات اقرار بعهد و پیمان خدای کرده باشد
و بنابرین آیه اگر مردی مرد دیگر را وکیل کند که بگوید که فلان زن را برای من خواستگاری کن و آن مرد گمی
و گوید و از مهر و غیر آن دهم راضیم و گواه بر نیعنی بگیرد و آن مرد رفته خواستگاری کند و مهر قرار آن

کرده باشند

بدهد و چون باز کرده وکیل کند و انکار کند سخنانی را که گفته بود پس وکیل نصف مهر را تاوان میکند
جهة آنکه حق زن بسبب گواه نگرفتن ضایع کرده است و حلال نشود زن اگر شوهر کند و حلال آنست
شوهر اول را اجرا نیکه طلاق دهد او را و اگر نه بدهد گناهکار باشد و خدای خود مباح کرده است بنا بر طرح
حکم اسلام بر این اذن که شوهر کنند وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ
و حلال نیست از برای شما که بگیرید از چیزی که داده اید بایشان یعنی بآن زنان شَيْئًا چیزی را
این آیه در باب خلع و مبارات نازل شده چنانچه بیان آن بتفصیل کرده شد پس بنا بر این آیه
سزاوار نیست که کسی که چیزی داده باشد برگردد و پس گیرد و باید که مرد پس نگیرد چیزی که بزن
خود داده باشد بنا بر این آیه و باید که زن نیز پس نگیرد چیز را که بشوهر خود داده باشد بنا بر آیه
سوره نسا که فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا و در حدیث ائمه علیهم السلام وارد شده
که اگر حکم یا باما باشد هیچ طلاق جایز نمیدانیم مگر طلاق عدّه إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر
آنکه بترسند زن و شوهر أَلَّا يُقِيمَا که اقامت نکنند یعنی بجا نیاورند زن و شوهر حُدُودَ اللَّهِ
فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حدهای خدا را پس اگر بترسید شما که اقامت نکنند زن و
شوهر حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا حدهای خدا را پس حرجی نیست بر
یعنی بر زن و مرد فِيمَا افْتَدَتْ در چیزی که فدیه دهد زن بِهِ تِلْكَ حُدُودُ
اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا با آنچه اینها حدهای خداست پس تجاوز مکنید از حدهای
خدای پس آن جماعت ظلم کنند که نمیکنند حق تعالی از برای چیزها حدها قرار داده تا از آن حدها
تجاوز نکنند و اگر چنین نمیبود مردم بنا بر نادانی خود معذور میبودند مادام که حدها
که قرار داده شده است نمیدانستند و هر که شقی بود در حدهای خدا و تجاوز از آنها میکرد معذور
میبود لیکن خدای سبحانه از برای هر چیز حدی معین قرار داده و از برای هر کسی از آن حد تجاوز
کند حدی قرار فرموده پس بنا بر این آیه از حدهای خدای تجاوز نمیکنند مگر مشرکی یا کافری
حق تعالی بر این ناکار غضب کرده و صد تازیانه بر او مقرر فرموده پس کسی که غضبناک شده زنا
برای زن بنا بر این آیه ائمه علیهم السلام از او بیزارند فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد او را یعنی آن زن را
طلاق سیم با این طریق که طلاق دهد و رجوع کند و باز طلاق دهد و چنانچه تفصیل گفته شد تا
میان ایشان واقع شود فَلَا تَحِلُّ پس حلال نیست آن زن لَهُ از برای او یعنی برای آن مرد

من

مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ بعد از آن تا آنکه نکاح کند یعنی آن زن شوهر کند زَوْجًا
غَيْرَهُ شوهری را غیر او یعنی غیر آن مرد شوهری کند که بالغ باشد و نابالغ نباشد که جایز نیست
و مباشرت کند آن شوهر دیگر با او و اگر نکند یا مباشرت نکرده بمیرد بشوهر اول حلال نمیشود
و اینکه باید که شوهر دیگر کند و آن شوهر با او مباشرت نماید جهة آنست که آن زن شیرینی و لذت
مباشرت آن مرد را دریابد و آن مرد نیز شیرینی و لذت مباشرت آن زن را دریابد و حرام
میشود زن بمرد بعد از سه طلاق و سه بار رجعت و زن کردن او که هرگز بر او حلال نمیشود و علت اینکه
باید شوهر دیگر کند آنست که خدای دو طلاق رخصت داده و چون آمد طلاق سیم که حق تعالی او را از آن
بعد آید داده حرام کرده است بر او آن زن را و حلال نمیشود بر او تا آنکه شوهر دیگر کند تا مردم طلاق را
سبک نگیرند و بزنان ضرر نرسانند و علت اینکه سه طلاق مقرر ساخته آنست که از یک تا سه مهلتی
است از برای بهم رسیدن رغبت یا تسکین غضب اگر غضبناک شده باشد و تا ترسانیدن و ادب کردن
و منع باشد زنان را از عصیان شوهران و مستحق نباشند و حلال شود جهة آنکه عصیان شوهران
کرده اند و علت اینکه بعد از نه طلاق همیشه حرام میباشد زن بر آن شوهر عقوبتی است تا کسی طلاق را
بازیچه نگیرد و زن را ضعیف نشمارد و در کاری که میکند تامل کند و بعد از نه طلاق نومید باشند
زن و شوهر و اگر زن بنده باشد طلاق او دو بار است و بعد از آن حرام میشود و علت آنست که
طلاق کنیز نصف طلاق زن آزاد است و دو طلاق قرار دادن جهة کنیز احتیاطی است که
بودن واجبات چنانچه در عده زن شوهر مرده آنمعنی حاصل است چنانچه در این سوره در
آیه دیگر خواهد آمد و میباید که شوهر دیگر آن زن را بعقد دوام بخواهد که اگر متعه کند حلال
نمیشود بر شوهر اول چرا که میباید که آن زن داخل شود در مثل آنچه از نزد شوهر اول بیرون
رفته است و اگر بغلامی شوهر کند جایز است و اگر کسی کنیزی را طلاق دهد چنانکه حرام شود
و بعد از آن او را بخرد پیش از آنکه شوهر دیگر کند آیه سوره معارج که وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ
إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و غیر آن آیه‌ها آن را حلال کرده و این آیه حرام کرده است و علما فرموده
که ما نه خود و اولاد خود را از آن نهی میکنیم و در روایت دیگر هست که مباشرت آن کنیز جایز نیست تا
آنکه شوهر دیگر کند و داخل شود در مثل آنچه از آن بیرون رفته است فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق
دهد او را یعنی طلاق اول و ثانی و یعنی طلاق دهد آن زن را شوهر آخر فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

پس حرجی نیست بریشان یعنی بر آن مرد و لیکن و آن زن ان یتراجعا که رجوع کنند بیکدیگر و زن
بعقد تازه ان ظنا اگر گمان کنند مرد و زن ان یقیما که اقامت میکنند آن مرد و زن
حدود الله و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون ع۲۴ و اینها
خدا را و اینها حدهای خداست که بیان میکند خدای آنها را از برای قومی که میدانند و اذا
طلقتم النساء فبلغن و هرگاه طلاق دهید زنان را پس برسند ایشان یعنی آن زنان
اجلهن بمدت خودشان یعنی باخر عدهٔ خود فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی آن زنان را
ضرارا از برای ضرر رسانیدن یعنی هرگاه طلاق دهید زنان را جایز نیست مرد را که رجوع کند
اگر اراده آن زن نداشته باشد و با ضرر رسانید بیضرر رسانیدن آنست که یک طلاق
دهد و بگذارد تا آخر عده او شود آنگاه رجوع کند و احتیاج بآن زن نداشته باشد بعد
ازان طلاق دیگر دهد و باین مثل او کند تا سه مرتبه و ازین معنی خدای سبحانه درین آیه نهی فرموده
است مگر آنکه طلاق دهد و بعد ازان رجوع کند و اراده نگاه داشتن آن زن داشته باشد که آن
ضرر رسانیدن نیست لتعتدوا تا تجاوز کنند از حد و من یفعل ذلک
فقد ظلم نفسه و لا تتخذوا آیات الله هزوا و کسی که میکند آن کار
پس بتحقیق که ظلم میکند بنفس خود و مگیرید آیتهای خدا را بسخریه و استهزا یعنی که اعتقاد او این
باشد که شخصی که قرآن خواند ازین امت بهر نوع خواهد رفت از آتش عقوبات که آیتهای خدا را
سخریه و استهزا میگیرند و کسی که در وقت ظهور آیتها مثل گرفتن آفتاب و ماه و غیر اینها از هول
مباشرت اجتناب نکند او نیز از آتش عقوبات و اذکروا نعمت الله علیکم و ما
انزل و یاد کنید نعمت خدا را که بر شماست و چیزی را که فرود آورده است خدای علیکم من
الکتاب و الحکمة یعظکم به و اتقوا الله و اعلموا ان الله بکل
شیء علیم بر شما از کتاب و حکمت که پند میدهد شما را بآن و بپرهیزید از خدای و بدانید که
بتحقیق که خدای بهر چیزی داناست و اذا طلقتم النساء فبلغن و هرگاه طلاق
دهید شما زنان را پس برسند ایشان یعنی آن زنان اجلهن بمدت خودشان یعنی باخر عده
خود فلا تعضلوهن پس منع مکنید و حبس مکنید ایشان را یعنی آن زنان را ان
ینکحن که نکاح کنند یعنی شوهر کنند ازواجهن اذا تراضوا شوهران خود را

هرگاه

هرگاه راضی شوند شوهران و زنان بینهم بالمعروف در میان خودشان
بنحو خوب یعنی هرگاه راضی شوند زن بشوهر کردن حلال ذلک آن که گفته شد یوعظ
به من کان پند داده میشود بآن کسی که بوده باشد در آن زمان که بوده باشد منکم
یؤمن بالله و الیوم الآخر از شما ایمان آورده باشد بخدای و روز آخر یعنی
قیامت ذلکم آن گفته شد ازکی لکم و اطهر و الله یعلم و
انتم لا تعلمون پاکتر است از برای شما و طاهرتر است و خدای میداند و شما نمیدانید
و الوالدات یرضعن اولادهن و مادران شیر میدهند فرزندان خود را
فرزندان تا شیرخواره است پدر و مادر شریکند در وی و چون از شیر باز گرفته شد پدر سزاوارتر است
باو از مادر و چون پدر فوت شد مادر سزاوارتر است از خویشان پدر و اگر پدر دایه که
اجرت وی ارزانتر از اجرت مادر باشد بهم رساند او را میرسد که فرزند را از مادر گرفته جهت
شیر دادن بدایه بسپارد اما اگر مادر راضی بکمتر از خیر طفل در آن بیشتر باشد و مادر طلاق گرفته
بشیر دادن وی سزاوارتر است تعزیر نماید مادر طلاق گرفته اگر شیر دهد طفل را باجرتی که
دایه میگیرد مادر سزاوارتر است تعزیر نماید پدری که منع باشد و آن پدر را نمیرسد که او را
از مادر بگیرد تا آنکه پدر آزاد شود و چون آزاد شد پدر سزاوارتر است بوی حولین
کاملین دو سال کامل رضاع بیش از دو سال نمیباشد پیش از آنکه طفل از شیر باز گرفته
شود و بعد از آنکه از شیر گرفته شد یعنی بعد از دو سال رضاع نمیباشد و باید که مادر شیر دهد
زیاده بر دو سال تمام و اگر زیاده دهد یکی نیست بر پدر و مادر و زنی که زنا کرده باشد او را اسکات
نمیکنند تا آنکه دو سال تمام فرزندی که داشته باشد شیر دهد و اقل رضاع بیست و یکماه است
و اگر کمتر ازان باشد جور است بر طفل و مجاهد گفته اقل رضاع مدت مذکور است یعنی که اگر حمل
نه ماه است که یک لحظه ازان زیاده نمیشود که اگر زیاده شود مادر را میکشند پیش از آنکه طفل بیرون
آید پس هر دو سی ماه میشود که در سورهٔ احقاف در شان امام حسین ع فرود آمده است
که و حمله و فصاله ثلثون شهرا و هرگاه رضاع کامل یعنی دو سال است و چنانچه آیه سورهٔ لقمان
که و فصاله فی عامین مؤید آنست چون اقل حمل شش ماه است آن هر دو سی ماه میشود و طفل شش ماهه
و نه ماهه باقی میماند و هشت ماهه باقی نمیماند و هیچ طفل شش ماهه متولد نشده است مگر امام حسین ع

عیسی و رضاع امام حسین ع از زبان و انگشت ابهام پیغمبر صلعم بوده و از فاطمه و از زنان دیگر شیر هرگز
تناول نکرده و تفصیل این جمله و آیه مذکوره سوره احقاف گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی لِمَنْ
از برای کسی یعنی حکم کرده شد أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ اراده
کند که تمام کند شیر دادن را و بر پدر واجب شد از برای او یا و منسوبست رِزْقُهُنَّ رزق
ایشان یعنی پدر نفقه مادران را وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ پوشش ایشان بخوبی یعنی هر گاه مرد
فوت شود و طفل شیرخواره از او بماند سزاوار نیست وارث را که ضرر رساند بنفقه طفل شیر
خواره و بر ولی آن طفل است که نفقه او را بدهد بخوبی لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا
تکلیف کرده نمیشود نفسی مگر بوسع آن نفس یعنی تکلیف حق تعالی با وسع و استطاعت است و تکلیف
کسی نمیشود از جانب خدای مگر بقدر وسعت حال یعنی قدرت و طاقت آنکس و این عبارت دلیل
باطل بودن مذهب جبریست و دلیلست بر آنکه حق تعالی کسی را تکلیف بدانستن چیزها نکرده
بلکه بر خداست که بیان چیزها نکرده بلکه بر خداست که بیان چیزها کند تا مردم بدانند و چون
حق تعالی تکلیف بقدر وسع و طاقت هر کس کرده لهذا واجبات را بقدر طاقت که طاقت آن
اهل صحت مقرر و بعد از آن عام ساخته است برای قوی و ضعیف از اینجهت واجب ساخته است
از بول و غایط و خواب وضو نه غسل چرا که آنها همیشه واقع می شوند و غسل کردن ممکن نیست و
واجب ساخته است برای جنابت غسل جهة آنکه آن همیشه واقع نمیشود و تفسیر این آیه بتفصیل
در آخر این سوره ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد لَا تُضَارَّ ضرر رسانیده نمیشود در
مباشرت کردن وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا مادری بفرزند او یعنی بسبب فرزندان مادر پس جایز نیست
مرد را که جماع با زن نکند و ضرر باو رساند در وقتی که فرزند شیر میداده باشد و آن زن اراده
مباشرت کرده باشد و بزن گوید که ای زن با تو مباشرت نمیکنم و میترسم که آبستن شوی و فرزند
شیرخواره مرا بکشی اینست ضرر رسانیدن در جماع بزنان و نیز هر گاه زن طلاق گرفته شیر دهد
فرزند را پس پدر را نیست که مرد دایگی بیوه داده ضرر بزن رساند مگر آنکه دایه یابد که اجرت او کمتر از
مادر طفل باشد و نیز زن آزاد را جبر نتوان کرد بر شیر دادن فرزند و کنیزی را که مادر فرزند
باشد جبر توان کرد وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و نه نابینا شده است از برای او یعنی پدر را بِوَلَدِهِ
بفرزند او یعنی بسبب فرزندان آن پدر پس زن را نیز حلال نیست که مرد را نگذارد که با او مباشرت

کند

کند در وقتی که مرد اراده مباشرت کرده باشد و گوید که نمیگذارم ترا که مباشرت کنی و میترسم که آبستن شوم و
فرزند شیرخواره خود را بکشم اینست ضرر رسانیدن در جماع بمرد و نیز پسر هر گاه دعوی میراث مادر یا پدر کند
و پدر گوید که آنرا او و نحو تصرف کرده حبس نتوان کرد پدر را برای پسر بلکه پسر و مال او از پدر است وَعَلَى
الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ و بر وارث است مثل آن یعنی جایز نیست ضرر رسانیدن بزنی که طفل
دارد و شوهر او فوت شده پس حلال نیست وارث را که ضرر رساند بمادران طفل در نفقه و تنگ گیرد بمادران
پس نفقه مادران بر وارث پدر است چنانچه بر پدر بود و جایز نیست که تنگ گیرد وارث پدر را که ضرر رساند
بزن پدر یعنی بمادر طفل در وقت شیر دادن و گوید که فرزند را نمیگذارم که پیش مادر رود و ضرر رساند
بطفل او و نیز اگر او را مالی نزد وی باشد و جایز نیست که تنگ گیرد بطفل و مادر او را نفقه پس اگر کسی فوت شود
و از و طفلی بماند وارث پدر را اجرت دایگی او را از میراث پدر و مادر او میدهد که او را شیر دهند و اگر او
زنی یا فرزندی ندارد از آن زن بماند و آن زن شیر کنیز خود را بوی دهد و بعد از آن مزد آن از وصی طلبد
باید که وارث داده او را از مادر نگیرد تا آنکه بالغ شود آنگاه مال او را بوی دهد فَإِنْ أَرَادَا پس
اگر اراده کنند پدر و مادر فِصَالًا از شیر باز گرفتنی یعنی که آن طفل را از شیر باز گرفتنی یعنی که آن
طفل را از شیر باز گیرند پیش از دو سال عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از راضی شدن از هر دو یعنی هر دو
راضی شوند وَتَشَاوُرٍ و مشوره کردن با یکدیگر فَلَا جُنَاحَ پس هیچ گناه نیست عَلَيْهِمَا
بر ایشان یعنی پدر و مادر و اقل رضاع وجود بطفل و اکثر رضاع و اقل حمل و اکثر آن الحال گفته شد
و معنی دیگر اینست که هر گاه صلح کنند مادر طفل و وارث وارث میگوید که طفل را بگیرد هر جا که خواهی
ببر وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا و اگر اراده کنید شما که شیر دهید بغیر دایه از مادر
أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ فرزندان خود را پس هیچ گناه نیست بر شما
هر گاه تسلیم کنید شما بدایه مَا آتَيْتُمْ چیزی را که خواهید داد بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بخوبی و بپرهیزید از خدای و بدانید بتحقیق
که خدای بآنچه میکنید بیناست حق تعالی پیغمبر صلعم را برحم و مهربانی مبعوث ساخت و از آنجهت آنحضرت در اول
نبوت قوم خود را از عادت ایشان نقل نفرمود تا آنکه اسلام در دلهای ایشان محکم شد و دین در دلهای
ایشان جای گرفت و از آنجمله این بود که عده زن شوهر مرده در جاهلیت یکسال تمام بود و چون شوهر زنی
فوت میشد زن او سرگین یا مثل آن چیزی بعقب سر انداخته میگفت که شوهر نزد من خوارتر است

ازین سرکین بعد ازین سرمه نکشم و نشاط نکنم و بوی خوش بکار نبرم و شوهر نکنم و وارثان شوهر یکسال
اورا ازان خانه بیرون نمیکردند و نفقه او را از ترکه وی میدادند و بعد از یکسال ازان خانه بیرون میکردند
و میراث نمیدادند تدبیر حق تعالی در اول اسلام درین سوره آیه وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج
را نازل ساخت و چون اسلام قوی شد این آیه را نازل ساخته آن آیه را باین آیه منسوخ ساخت و ناسخ
که اول نازل گشته در تالیف بر منسوخ که آخر نازل گشته مقدم در تالیف بر خلاف تنزیل شده و نیز آن
آیه را با آیه میراث که در اوایل سوره نساء است منسوخ کرد چنانچه در آیه منسوخ ان شاء الله تعالی مفصل خواهد
و سبق ما بدکه وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا یعنی
که فوت میشوند از شما و میگذارند زنانی چند يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار میکشند بنفسهای
خودشان آن زنان یعنی انتظار میدهند خود را أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه و
ده روز است از روزی که خبر فوت شوهر بایشان میرسد و این مدت از وقتهای مبهمات که درین سوره
در آیه یسئلونک عن الاهلة گفته شد چون این آیه فرود آمد زنان نزد پیغمبر رفته گفتند که ما صبر این
مدت نمیتوانیم کرد فرمود که چون یکی از شما را شوهر فوت میشد سرگینی بعقب سر انداخته
یکسال می نشست و حق تعالی چهار ماه و ده روز را از آن بطرف کرده است و علت اینکه عدهٔ زن شوهر مرده
مدت مذکوره و عدهٔ زن طلاق گرفته سه طهر است آنست که پیش ازین در آیه للذین یؤلون من نسائهم
تربص اربعة اشهر و در آیه والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء گفته شد فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون
برسند ایشان یعنی آن زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خودشان یعنی بآخر عده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
پس حرجی نیست بر شما ای مسلمانان فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه کرده باشند آن زنان فِي أَنْفُسِهِنَّ
در نفسهای خودشان از شوهر کردن و غیر آن بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ بخوبی و خدای بآنچه میکنید آگاه است بچیزی که خلق میکند و غایب نمیشود چیزی
ازو و فوت نمیکند چیزی را نه یعنی آنکه بعد از ندانستن خبردار میشود و علم بهم میرساند چه آن
صفت آدمی است عبدالله بن سعد همشیره عثمان بجهت آنکه خوش مینوشت پس مرتد شد و بمکه برگشت و
در قریش میگفت که من نیز مثل محمد میگویم و آیه نازل میکنم و این آیه در سوره انعام در شان او نازل
شد که و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا و چون فتح مکه شد پیغمبر حکم فرمود که او را در هر جا یابند بکشند
عثمان او را آورده و مرتبه التماس کرد و او را بوی بخشید و باصحاب عتاب کرد که نگفتم که در هر جا

یابید

بیابید بکشید وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ و حرجی نیست بر شما در
چیزی که تعریض کرده باشید شما بآن چیز یعنی در پرده ایما کرده باشید مِنْ خِطْبَةِ
النِّسَاءِ از خواستگاری زنان که در عده باشند و آنچنان باشد که مرد بزن شوهر مرده
گوید که امری تازه حادث مکن و بوی صریح سخن نکاح و زن کردن نگوید پس حق تعالی ابن عباس
التصریح گفتن سخن نکاح نیز بعبارت لا تواعدوهن سرا چنانچه الحال گفته خواهد شد أَوْ أَكْنَنْتُمْ
فِي أَنْفُسِكُمْ یا پنهان کرده باشید شما در نفسهای خود یعنی در دلهای خود و نگفته باشید بتصریح
و نه در پرده عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ دانسته است خدای بتحقیق که شما
زود باشد که یاد کنید ایشانرا یعنی آن زنان را صبر نکنید بر نگفتن وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ
ولیکن وعده مکنید با ایشان یعنی با آن زنان سِرًّا پنهانی که خلوت کنید با ایشان پیش از آنکه
عده تمام شود و در عدهٔ زنان وعده کنید با ایشان و گویید مثلا که بفلان خانه بیا تا خلوت نکاح
و تا زنان با شما و شما با ایشان مباشرت کنید بعد از آن طلب کنید ز ایشان که چون عده تمام شود
پیش دستی مکن و بشوهر دیگر مرو إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا مگر اینکه بگویید
شما سخنی خوب یعنی در پرده خواستگاری کنید بوجهی که حلال باشد یا آنکه عزم عقد نکاح کنید
یعنی در عده ایشان سخن چیز خوب گفتن بخود ترغیب کنید ایشان را و گویید که ای زن من بتو رغبت
دارم و زنان کرامی میدارم و خوشحال کردن ترا دوست میدارم اگر عده تو تمام شود پیش دستی من
مکن در شوهر کردن و مگویید سخنان قبیح که با تو فلان عمل یعنی مباشرت میکنم و بر والیتی این آیه
تا اینجا دلیل است بر اینکه متعه حلال است قول معروف ولی بکراهت و از آنجهت با این هر دو حیثیت
است که نسل ثابت و نسب صحیح باشد و استحقاق میراث بهم رسد وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ
النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ و عزم مکنید بعقد نکاح تا آنکه برسد کتاب یعنی آنچه نوشته
شده است از عده أَجَلَهُ بمدت خود یعنی عده دارد و برسد آن مدتی که در قرآن است یعنی
چهار ماه و ده روز و بدانکه خدای از برای هر چیز محلی و از برای هر مدت کتابی قرار داده یعنی نوشته
است نباید کرد که بلا و العاجز می کند و از بجهت ائمه علیهم السلام اظهار امامت خود و خروج نکردند
و حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز انتظار وقت میکشند جهت آنکه این آیه دلیل است بر اینکه امر خدا بر جاری
شده است از برای اولیای خود بتقضای قدره و وقت معین معلوم و حق سبحانه تعالی امر او در آنچه

واجب کرده است از برای او از طاعت در شهر نکاح تا آنکه بسر رسد و امر حق خدای که پیش
از نکاح خود با ایشان کنید پیش از وقت خود و پیش از ظهور بر طرف شدن پادشاهی که خود شد مدت آن
قطع نشده و کتاب بمدت خود نرسیده باشد چه اگر مدت قطع شده و رسیده باشد منقطع و نظام شان
بر طرف شده تابع و متبوع بخواری و مذلت حاصل می شود بر صاحب اسرار امامت داستر او آنست که
پنهان کنند امر خود را چنانچه علی ع روزی که اسلام بر پیغمبر ص آورد پنهان کرد تا امر پیغمبر ظهور یافت
و ضرر نمیکند با ایشان مکر دشمنان تا مدت برسد و چون برسد ظاهر شود هلاکت و مال کار
ظالمان و خاسران **وَاعْلَمُوا** و بدانید شما **أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَا**
حْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ که بتحقیق که خدای میداند
چیزی که در نفسهای شماست پس حذر کنید از خدای و بدانید که بتحقیق که خدای آمرزگار ست
حلم دارنده **لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ** حرجی
نیست بر شما اگر طلاق دهید شما زنان را مادام که مجامعت نکرده باشید با ایشان یعنی با آن زنان
أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ یا واجب نساخته باشید از برای ایشان یعنی برای آن زنان **فَرِيضَةً**
واجبی یعنی مهری برای ایشان قرار نداده باشید این حکم در مقامی ست که طلاق دهد مرد زنی را که
کا او را زن کرده و مباشرت با او نکرده و مهر از برای او قرار نداده باشد پس بر وست که هر گاه
طلاق دهد آن زن را بهره مند سازد او را بقدر حال خود چنانچه میفرماید که **وَمَتِّعُوهُنَّ**
و بهره مند سازید و زینت دهید ایشان را یعنی آن زنان را بآنچه مقدور باشد پس بنابرین کلمه
اگر مهر قرار نداده باشد چیزی بزنان طلاق گرفته دادن واجب است خواه مباشرت با وی کرده
و خواه نکرده طلاق داده باشد خواهد پیش از طلاق چیزی دهد و خواهد بعد از طلاق
و خواهد در عده و خواهد بعد از عده و اگر مهر قرار داده باشد اگر مباشرت کرده طلاق داده
باشد تمام مهر و الا نصف مهر را باید داد چنانچه الحال گفته خواهد شد و به زن طلاق گرفته
چیزی میباید داد ممکن نیست اگر با او خلع واقع ساخته باشد چرا که آن زن خود را خریده است چنانچه
در جای خود گفته شد **عَلَى الْمُوسِعِ** بر وسعت دارنده است یعنی بر مالدار است که بهره مند سازد
آن زنان را و چیزی دهد **قَدَرُهُ** بقدر حال خود هر گاه مرد مالدار باشد غلام یا کنیز یا خانه یا جا
میدهد چه علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته که کنیز یا درهم یا جامه بقدر وسعت حال خود میدهد و

عَلَى الْمُقْتِرِ و بر تنگی کشنده است یعنی بر پریشان و بیچیز است که بهره مند سازد آن زنان را
چیزی دهد **قَدَرُهُ** بقدر حال خود هر گاه مرد پریشان باشد گندم یا مویز یا جامه یا درهم سفید یا
انگشتر میدهد و کمترین چیزی که میدهد مقنعه است و چیزی که مثل آن باشد آنچه میدهد او شی
و هر گاه مرد میانه حال باشد جامه میدهد **مَتَاعًا** یعنی بهره مند ساختنی و زینت دادنی
بِالْمَعْرُوفِ بخوب معروفی که بر مالدار است بقدر حال و بر پریشان است بقدر حال آنست که
بقدر عیال و مؤنت خود که صلاح او و عیال او باشد بدهد و این معنی قولی است که حق تعالی در سوره
فرقان میفرماید که وکان بین ذلک قواما **حَقًّا** که حق است آن متاع و بهره مند ساختن و زینت دادن
عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران پس کسی که خواهد که از نیکوکاران باشد باید که چون
زنی را طلاق دهد چیزی بوی دهد و علت چیزی دادن آنست که آن زن طلاق گرفته از وی باز میگردد
بغم عظیم و اندوه و شکستگی از حزن و بدبختی و شماتت دشمنان و خدای کریم است و حیا میکند
و اهل حیا را دوست میدارد و گرامی ترین کسی نزد خدای آنانند که بیشتر زنان خود را گرامی میدارند **وَ**
إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید شما ایشان را یعنی زنان را **مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ**
پیش از آنکه مجامعت کنید با ایشان یعنی با آن زنان **وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً**
و بتحقیق که واجب ساخته باشید از برای ایشان واجبی یعنی مهری برای ایشان قرار داده باشید
فَنِصْفُ پس برای آن زنانست نصف **مَا فَرَضْتُمْ** چیزی که واجب ساخته باشید یعنی مهر قرار
داده باشید این حکم در مطلقه ایست که مرد زن را زن کند که مهر از برای او قرار داده و مباشرت با
او نکرده باشد بلکه کسی که طلاق دهد زن را پیش از آنکه با او مباشرت کرده باشد اگر مهری قرار داده
باشد نصف مهر میدهد و آن زن همان ساعت شوهر میتواند کرد و عده بر وی نیست الا یعنی اگر مهری برای
او قرار داده باشد میراث او دادن چیزی بهره مند ساز و چنانچه الحال گفته شد این که گفتیم در
طلاقست اما زنی که شوهر مرده که شوهر با او مباشرت نکرده باشد کل مهر را میگیرد و میراث میبرد
و اگر مهر چیزی او قرار نداده باشد میراث میبرد و عده میدارد و مهر نمیگیرد و علت مهر و واجب شدن
آن بر مردان نه بر زنان که بر ایشان دهند آنست که مؤنت زن بر مرد است چرا که زن خود را بمرد
فروخته و او وی را خریده و فروختن بی قیمت و خریدن بی قیمت دادن نمی باشد و بر زنان را منع
است از معامله و تردد کردن و دیگر علتهای بسیار که درین معنی هست **إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ** مگر اینکه

عفو کنند آن زنان نصف مهر بشوهر را یا نصف را یا بعض یا کل آنرا از کردن آن مرد بیندازند و نگیرند
او یعفو الذی بیده عقدة النکاح یا عفو کند و آنچنان کسیکه بدست اوست عقد
نکاح یعنی عفو کند ولی امر زن یعنی کسی که او را بشوهر میدهد آنکس میتواند که بعضی از مهر را
که فرض تعیین کرده بگذارد و نمیتواند که همه را واگذارد و آنکس پدرست و برادر که وصی پدر باشد یا وکیل
و ولی امور خود کرده باشد زن او را یا کار که او بر سر او باشد الا جایز نیست که عفو کند از مهر
دیگری مگر بر است که وصی پدر زن یا از جانب زن وکیل و متولی امور او باشد از خویشان یا غیر ایشان
بعمری که امر کار او در مال زن جایز باشد و برای آن زن خرید و فروخت کند و آن زن تجویز
آنچه او کند میکرده باشد بر هر یک از ینها که گفته شد هر گاه عفو از مهر کنند جایز است و اگر پدر مهر
دختر خود را از شوهر وی گرفته فوت شده باشد آن زن اگر او را وکیل در گرفتن مهر کرده طلب
مهر از شوهر نمیتواند کرد و او را طلب میکند و شوهر از وارثان پدر او پس میگیرد مگر آنکه دختر بالغ
و در کنار تربیت پدر بوده و مرد در صورت پدر مهر او را از جانب دختر خود میتواند گرفت هر گاه طلاق
دهد شوهر آن دختر را پدر میتواند که عفو کند از بعض مهر و بعضی را بگیرد و نمیتواند که همه را وا
گذارد و آنکسی که امر کار او در مال زن جایز است اگر عفو کند از مهر آن زن نمیتواند گفت که تجویز
نمیکنم آنچه او کرده است و چون زنیکه مال او که میفروشد تجویز میکند و این را تجویز نمیکند و
ان تعفوا اقرب للتقوی و اینکه عفو کنند آن زن نزدیکتر است بپرهیزکاری بنابر
برین آیه اگر کسی بغلام خود گوید که و الله ترا میزنم جایز است که نزند او را و عفو کند و لا تنسوا
الفضل بینکم و فراموش مکنید زیادتی را که میان شماست یعنی فراموش مکنید که بعضی بر بعضی
زیادتی داشته باشید و در روایتها هست که زمانی سخت خواهد آمد که هر کس نگاه دارد آنچه
در دست دارد و زیادتی فراموش باشد و مال مضطر را که پیغمبر صلعم نهی کرده بخرند و ایشان بدتر خلق
باشند و بنابرین آیه کسی که مال یتیم را کار میفرماید باید که نفع بوی رساند ان الله بما تعملون
بصیر بتحقیق که خدای با آنچه میکنید بیناست این آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
عم نازل شده و تحریف یافته و پیغمبر صلعم در سفری بود که این آیه روز جمعه فرود آمد پس آنحضرت نماز
ظهر را بحال خود یعنی بدو رکعت گذاشت در سفر و در حضر روز جمعه برای کسی که در حضر نماز جمعه
بجماعت کند و الا برای کسی که مسافر نباشد دو رکعت اضافه فرمود و آن دو رکعت را روز جمعه از کی

انداخت

انداخت که نماز جمعه بجماعت کنند چرا که دو خطبه جمعه بجای دو رکعت است و الا ظهر را چهار رکعت
میکنند چنانچه در روزهای دیگر میکرد و میفرمایند که حافظوا علی محافظت کنید بر وقتها
و حدها و تمام بودن رکوع و سجود الصلوات نمازها یعنی نمازهای واجب مؤمن کسی
که محافظت بر نمازها کند و هر مؤمنی که چنین کند و نمازها را در وقت خود بگذارد از غافلان
نباشد و تا مؤمن محافظت بر نمازهای پنجگانه میکند شیطان از او میترسد و چون نمازها
ضایع کرد جرأت یافته او را داخل گناهان عظیم میکند و حق تعالی باین آیه واجب کرده است که
نمازها را بر روی زمین بتمام بودن رکوع و سجود کنند و در آیه بعد از مقام ترس رخصت
داده و مراد از صلوات درین آیه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین عم است و الصلوة الوسطی
و نماز میانین یعنی نماز ظهر و مراد از ان امیر المؤمنین عم است و این آیه چنین نازل شده که
الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین و پیغمبر صلعم چنین میخواند و تحریف یافته است
و چون مراد از صلوة وسطی ظهر است از جهت شیعیان محافظت و قت ظهر میکنند و نماز ظهر
اول نمازیست که پیغمبر صلعم گزارد و ظهر میان روز است و نماز ظهر میان دو نماز روز یعنی صبح و عصر است
و در ظهر نماز جمعه را حق تعالی واجب ساخته و در آن وقت ساعتیست که هر مسلمانی که در آن ساعت طلب
چیزی از خدای کند عطا میکند و عصر ساعتیست که آدم عم از ان درخت خورد و خدای او را از بهشت
بیرون کرد پس ذریه او را بنماز عصر فرمود تا روز قیامت و از برای آن امت محمد صلعم را اختیار
فرمود پس نماز عصر را خدای دوست تر از همه نمازها دارد و پیغمبر صلعم وصیت فرمود در محافظت آن
در میان نمازها و قوموا لله قانتین و بایستید از برای خدای در حال آنکه قنوت کنندگان
باشید در نماز میانین یعنی مطیعان صاحب رغبت و اطاعت کنندگان امر او باشید
حق تعالی به عضو آدمی چیزی واجب کرده و باین آیه بر پاها ایستادن در نماز واجب ساخته است
فان خفتم فرجالا پس اگر بترسید پس پیادگان نماز کنید یعنی در حالتی که پیاده باشید
او رکبانا یا سواران یعنی در حالتی که سواره باشید چنانچه الحال گفته شد بعد این آیه
رخصت است از برای حکم آیه سابق پس کسی که ترسد میتواند که نماز را سواره و پیاده کند و نماز خوف
سه قسم است یکی آنکه اهل صف در جنگگاه میکنند و آن در سوره نساء در آیه و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة
ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد دوم نمازیست که در اثنای گیر و دار جنگ میکنند هر گاه کسی نتواند

سطی

پیاده شد سواره نماز میکند اگر ممکن باشد یا شان نماز میکذارد سواره یا پیاده و در رکوع میکوید که
لک رکعت وانت ربی و در سجود میکوید که لک سجدت وانت ربی و نماز میکذارد رو بهر طرف که اسب
او را میبرد و مکوید الله اکبر اول نماز که در آنوقت می باید رو بقبله کند و اگر اینها مقدور نباشد از برای هر رکعت
یک الله اکبر میکوید سواره و علی با اصحابه در جنگ صفین پنج نماز را گفتند رو بهر طرف که واقع می شد
و لشکری فرمود که سواره و پیاده سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر کویند و سیم نماز نیت کند برابر
دزد و جانوره درنده که از دیس کسی که با اینها برخورد و ترسد که نماز فوت شود رو بقبله می کند و
الله اکبر اول نماز را میکوید و بعد از آن بهر طرف که خواهد رو میکند و چون از خواندن الحمد و سوره
فارغ شود رو بقبله رکوع و سجود میکند اگر ممکن باشد و الا بهر طرف که واقع شود رکوع و سجود میکند
و اگر سواره باشد جهة رکوع و سجود اشاره میکند و اگر اینها کرکنیم ممکن نباشد نماز را باشاره
سر میکند و اگر ترسد که درنده و دزد یا و آسیب رسانند بهر طرف که آنها بکرد اند او نیز بکرد د و ان
رو فتم آخر را حق تعالی درین آیه بیان فرمود **فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللهَ كَمَا**
عَلَّمَكُمْ پس هر کاه ایمن شوید پس یاد کنید خدا را همچنانچه تعلیم کرده است شما را و ایمن ایمن است
مَا لَمْ تَكُونُوا چیزی که نبود بد شما در آن زمان که نبودید **تَعْلَمُونَ** بدانید یعنی چیزها
که نمیدانستید چند که پیش ازین در آیه والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا یتربصن
بانفسهن اربعة اشهر و عشرا گفته شد که در زمان جاهلیت عده زن شوهر مرده یکسال تمام بود
که سرمه نمیکشید و خوشبو بکار نمیبرد و نشاط نمیکرد و وارثان شوهر او را از خانه بیرون
نمیکردند و نفقه او را از ترکه وی میدادند تا یکسال و چون سال تمام میشود او را از خانه بیرون
میکردند و میراث نمیدادند پس حق تعالی این را در اول اسلام نازل ساخت چون اسلام قوی شد
آیه مذکوره را نازل فرموده این آیه را باین آیه منسوخ ساخت پس ناسخ که اول نازل کشته در تالیف
منسوخ که آخر نازل کشته مقدم و تالیف بخلاف تنزیل شده و نیز این آیه را با آیه میراث که در
اوایل سوره نسا است منسوخ کرده ربع و ثمن مقرر کرد که زن از حصه خود نفقه کرده چهار ماه و
ده روز عده دارد و میفرماید که **وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا**
و آنجماعت که فوت می شوند از شما و میکذارند زنانی چند **وَصِيَّةً** وصیتی یعنی وصیت میکنند
شوهران وصیتی **لِاَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا** از برای زنان خود متاعی یعنی وصیت میکنند بهره

بهره‌مند ساختنی که از مال او نفقه بوی دهند **اِلَى** تا تمام شدن **الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْرَاجٍ**
سال غیر بیرون کردنی یعنی وصیت میکنند که آن زنان را از خانه شوهران بیرون نکنند **فَاِنْ**
خَرَجْنَ پس اگر بیرون روند آن زنان از خانه شوهران **فِيْ اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوْفٍ**
وَاللهُ عَزِيْزٌ در نفسهای خود شان از خوب و خدای عزیز است یعنی قدرت دارد بر عقوبت
کردن عاصیان و ثواب دادن مطیعان و کسی آنها را نتواند بکرد اند از ایشان **حَكِيْمٌ**
محکم کار و درست کار در هر فعل و امر است بسیاری خیر او بر مطیعان و ظلم نیست نختیها
عقوبت او بر عاصیان **وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ** و از برای زنان طلاق داده شده است
بهره‌مند ساختنی و زینت دادن **عَلَى الْمُتَّقِيْنَ بِالْمَعْرُوْفِ حَقًّا** بنحو جمال
آنکه خواست آن متاع و بهره‌مند ساختن و زینت دادن **عَلَى الْمُتَّقِيْنَ** بر پرهیزکاران
پس کسی که خواهد که از پرهیزکاران و نیکوکاران باشد باید که چون زن را طلاق دهد چیزی
بوی دهد و تفسیر این آیه بعینه آیه پیش ازین در آیه لا جناح علیکم ان طلقتم النساء بتفصیل
مذکور شد **كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اٰيَاتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ** همچنان بیان
میکند خدای از برای شما آیتهای خود را برای آنکه شما تعقل کنید و تفکر نمایید و تفسیر این آیه در
سوره در آیه فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی کفته شد این آیه رد است بر منکران
رجعت در زمان صاحب الامر و در باب قومی از بنی اسرائیل که در شهری از شام میبودند و از
طاعون کریخته همکی یکجا فوت شدند نازل شد میفرماید که **اَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی یعنی
نمینکری **اِلَى الَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ** بسوی آنانکه بیرون رفتند از دیار خود
و حال آنکه **هُمْ اُلُوْفٌ حَذَرَ** ایشان هزاران بودند از برای حذر یعنی بیرون رفتند
برای حذر کردن از **الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوْتُوْا** امر کرد پس کفت بایشان خدای که بمیرید
و همکی مردند **ثُمَّ اَحْيَاهُمْ** بعد از آن زنده کرد ایشان را خدای و بیان این قصه آنست
که آنجماعت قومی از بنی اسرائیل بودند که در شهری از شهرهای شام میبودند و ایشان هفتاد هزار
خانه بودند و همیشه طاعون در میان ایشان واقع می شد و چون خبردار میشدند که طاعون
میشود اغنیا که قوتی داشتند از طاعون کریخته از شهر بصحرا بیرون میرفتند و فقرا که ضعیف
بودند در شهر میماندند و مرک در میان آنها که میماندند بسیار و در میان آنها که بیرون رفتند

و آنها که بیرون میرفتند میگفتند که اگر در شهر بمانیم مرگ در میان ما کم واقع میشد

که واقع میشد آنجا برای همگی بنا قرار گرفت که هرگاه طاعون شود و خبردار کردند همگی از شهر
بیرون روند و چون از طاعون باخبر گشتند جملگی از مرگ گریخته بیرون رفتند و در شهرها متفرق
میگشتند بعد از آن بشهر خرابی که اهل آن از طاعون جلای وطن کرده و طاعون ایشان را فنا کرده
بود رسیدند و در آنجا فرود آمدند چون بارها گرفتند و در آنجا آرمیدند حق تعالی گفت همگی بمیرید
همان ساعت جملگی بمردند و اهل آنجا حظیره برای ایشان ترتیب دادند و چنان بودند که خاک و استخوان
شدند و آنجا بر سر راه که گذران بود و راهگذر استخوان ایشان را از راه دور میکردند و بعد از آن
راهگذران آنها را خاروب کرده در کناری جمع کردند و بعد از آن پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
که او را حزقیل میگفتند بآنجا رسید آن استخوانها را دید از حال ایشان و از بسیاری استخوان
پوسیده تعجب کرده بگریست و گفت پروردگارا اگر خواهی همه را درین ساعت زنده میکنی چنانچه
میرانیدی تا بلاد ترا معمور کنند و بندگان تو از ایشان متولد شوند و با عبادت کنندگان عبادت
تو کنند پس حق تعالی وحی باو فرستاد که دوست میداری که ایشان را از برای تو زنده گردانم تا ایشان
بعد دو آری گفت آری پروردگارا زنده کن ایشان را پس وحی رسید که آب بر ایشان بپاش و
چنین و چنان کلمات بگو و آن کلمات اسم اعظم بود و با ایشان ندا کن پس آب بر ایشان پاشید
آن کلمات را گفت و ندا کرد که ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن خدای چون این سخن بگفت
دید که استخوانها بعضی بسوی بعضی میپرند پس برخاستند و همگی زنده شدند و خاک از سرهای
خود می افشاندند و بیکدیگر نگاه میکردند و تسبیح و تکبیر و تهلیل خدای میگفتند و حزقیل
میگفت که گواهی میدهم که خدای بر همه چیز قادر است پس بمنزلهای خود باز گشتند و مدت
مدیدی زندگانی کردند و در خانها ساکن شدند و طعام خوردند و چندانکه خدای میخواست
زنده بودند و بعد از آن باجلهای خود فوت و مدفون شدند و این آیه حجت است بر آنانکه منکرند
زنده شدند و بدنیا باز گشتند مردگان در زمان ظهور حضرت صاحب الزمان ع و نیز
حجتی است بر نصارایان که عیسی ع را جهت آنکه مرده زنده میکرد خدا میدانند و حزقیل هم
مرده زنده کرد و خدا نمیدانند و روایتی وارد شده که جایز است قومی را که در شهری باشند وقتیکه
در آنجا واقع شود بجای دیگر روند و پیغمبر ص که قومی را درین باب مذمت کرد جهت آن بود
که ایشان در برابر دشمن بودند و آن حضرت فرموده بود که در جای خود توقف کرده نه گریزند

وایشان

وایشان رفتند و از آنجا رفتن ایشان بجای دیگر مثل گریختن از جهاد بود إِنَّ اللَّهَ
لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ بتحقیق
که خدای صاحب تفضل است بر مردم ولیکن بیشتر مردم شکر نمیکنند و درین سوره در آیه
وکالذی مر علی قریة چیزی در زنده کردن عزیر ع صد هزار کس را که از مرگ گریخته و مرده بودند
گفته خواهد شد وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
و جنگ و جهاد کنید در راه خدای و بدانید که بتحقیق که خدای شنوا است و دانا این آیه در شأن
ائمه ع و چیزی بایشان دادن نازل شده و اول آیه سوره نمل و قصص که من جاء بالحسنة فله
خیر منها و بعد از آن آیه سوره انعام که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و بعد از آن این آیه نازل
شده میفرماید که مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا کیست آنچنان
کسی که قرض میدهد خدا را قرضی خوب و مراد بآن صله امام و زر دادن بامام است در زمان
دولت فاسقان چراکه خدای طلب نمیکند از مردم آنچه دارند بقرض بنا بر احتیاجی که او را بقرض باشد
بلکه هر حقی که خدا را باشد آن از برای دوست خدا است و هیچ چیزی حق تعالی دوستتر از دادن
زر بامام نیست و قرض غیر زکوة است چه آنکه حق تعالی رسول الله را حقی چند غیر زکوة واجب
ساخته و این از آن جمله است و قرض باعین است که در جای خود انشاء الله تعالی گفته خواهد شد
و هر که بمردم قرض دهد مردم باو قرض پس دهند پس آدمی باید که جهت روز احتیاج خود بمردم
قرض دهد فَيُضَاعِفَهُ پس دو چندان میکند خدای آن قرض را یعنی جزای آنرا لَهُ
أَضْعَافًا كَثِيرَةً از برای او دو چندانهای بسیار یعنی چندین مرتبه جزای آنرا دو چندان
کرده عطا میکند چون حق تعالی آیه من جاء بالحسنة فله خیر منها را نازل ساخت پیغمبر ص گفت
که خداوندا زیاد کن برای من پس آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها را نازل فرموده و آنحضرت گفت
که خداوندا زیاد کن برای من آنگاه این آیه را فرستاد پس آنحضرت دانست که بسیار از خدای
و نزد خدای آنقدر است که بشمار در نمی آید و انتها ندارد پس کسی که نزد امام ع دهد حق تعالی آنرا
در بهشت مثل کوه احد میکند و یک درهم که کسی بامام دهد بهتر است از هزار هزار درهم که در سایر راه
خدای دهد و صدقه ده ثواب و قرض هیجده و بروایتی یازده ثواب دارد و این دو چندان ثواب
دادن مخصوص مؤمنان است که حق تعالی حسنهای ایشانرا دو چندان ساخته هر حسنه را هفتاد

مرتبه و چندان میکند و بقدر صحت ایمان آن مؤمن حسنهای وی زیاده میکند و بمرتبهای بسیار و چندان
ساخته اجر میدهد و بیرون نمیسازند از حد آنچه خواهد و کسی که قربانی کند از خدای آن را قبول کند ثواب
آن را چندین بار مضاعف میکند و الا عقوبتهای وی بنا دارد و رفع میکند والله یقبض و خدای تنگ
میگیرد یعنی عطا میکند بر بنده تنگ گرفتن خدای بحسب نسبت شل تنگ گرفتن خلق خدا را تشبیه
نتوان کرد و یبسط و وسعت میدهد یعنی عطا کسی و الیه و بسوی او یعنی بسوی حکم خدای
ترجعون باز میگردید الم تر آیا نمی بینی ای محمد الی الملأ من بنی اسرائیل
من بعد بسوی جماعتی از فرزندان یعقوب بعد از فوت موسی موسی علیه السلام و قصه ایشان چنان
بود که بعد از موسی علیه السلام معصیتها کردند و از امر حق تعالی سرکشی نمودند و پیغمبری که در میان ایشان
بروایتی ارمیا بود و امر و نهی میکرد و اطاعت نمیکردند پس حق تعالی جالوت را که از قبطیان بود بر ایشان
مسلط ساخت تا او ایشان را خوار کرد و مردان ایشان را کشت و ایشان را از دیار خود بیرون کرد و زنان
ایشان را به بندگی برد و مالهای ایشان را گرفت آنگاه ایشان تضرع به پیغمبر خود کردند که از خدای
درخواه که برانگیزد برای ما پادشاهی که در راه خدای جنگ و پیکار کنیم چنانچه حق تعالی میفرماید
که اذ قالوا لنبی لهم آنگاه که گفتند به پیغمبری که ایشان را بود و بعضی گویند که آن پیغمبر ارمیا
بود ابعث لنا ملکا برانگیز از برای ما پادشاهی و پادشاهی بنی اسرائیل در خانواده بود
و ایشان اولاد یوسف علیه السلام بودند و پیغمبری در خانواده دیگر بود و ایشان اولاد لاوی بن یعقوب بودند
و حق تعالی پادشاهی و پیغمبری را در یک خانواده جمع نمیکرد و حق تعالی پیغمبران را پادشاهی نمیداد
مگر چهار نفر را بعد از نوح علیه السلام ذوالقرنین که پادشاهی جهان را از مشرق تا مغرب یافت و داود و
سلیمان علیهما السلام که در میان شامات تا بلاد اصطخر پادشاهی کردند و یوسف علیه السلام که پادشاه مصر و صحراهای مصر شد
و زیاده بر آن جای نداشت و در آن زمان کار پادشاه همین بود که لشکر کشد و امور سپاه را بر وجهی
خوب کند از جانب خدای نقاتل فی سبیل الله تا جنگ و پیکار کنیم در راه خدای چون
این سخن به پیغمبر خود گفتند قال گفت پیغمبر ایشان بر ایشان هل عسیتم ان کتب
آیا امید دارید شما اگر نوشته شود یعنی واجب شود علیکم القتال الا تقاتلوا بر شما جنگ و پیکار
که جنگ و پیکار نکنید چه شما را دوست و راست گویی رغبتی به جهاد نیست قالوا و ما گفتند و چیست
عرض لنا الا نقاتل فی سبیل الله و ما را که جنگ و پیکار با دشمن بر چنان شد که خدای

فرمود فلما کتب پس چون که نوشته شد یعنی واجب شد علیهم القتال تولوا بر ایشان
جنگ و پیکار اعراض کردند از جهاد الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان و اندک ایشان شصت هزار
کس بودند والله علیم بالظالمین و خدای داناست بظالمان وقال لهم نبیهم ان
الله قد بعث لکم طالوت و گفت ایشان را پیغمبر ایشان که بتحقیق که خدای بتحقیق
که برانگیخت از برای شما طالوت را و طالوت از فرزندان بنیامین بن یعقوب علیه السلام برادر پدری
یوسف علیه السلام بود ملکا پادشاه پس ایشان از یعنی غضبناک شدند گفتند چنانچه حق تعالی میفرماید
که قالوا گفتند بزرگان بنی اسرائیل انی یکون له الملک علینا از کجا میباشد از برای او پادشاهی
بر ما و در شأن او نیست که پادشاهی کند بر ما چرا که او نه از خانواده پیغمبری و نه از خانواده پادشاهی
و حال آنکه نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال
بپادشاهی داده نشده است و ایا آنکه چنانچه الحال گفته خواهد شد طالوت عالم و
شجاع و قوی بود به همین کمال ندانستند و او را بر پیشانی عیب کردند قال گفت پیغمبر ایشان ان الله
اصطفاه بتحقیق که خدای برگزیده است او را یعنی طالوت را علیکم و زاده بسطة
فی العلم بر شما و زیاد کرده است او را وسعتی در علم چه او داناترین ایشان بود و از جهت فهمیدن مرد
آنچه زینت کرد آن را خوب میدانند چون تعالی به پیغمبران و ائمه علیهم السلام توفیق داد از علمها و حکمتهای پنهان داده است
آنچه به دیگران نداده پس علم ایشان زیاده بر علم اهل زمان ایشان میباشد و این عبارت آیه دلیل
بر بطلان حدیثی که ابابکر در خلافت خود از پیغمبر وضع کرده که گفت که خدای جمع نمیکند از برای
ما اهلبیت پیغمبری و خلافت را جهت آنکه پسر او ارث نیست که برای آنکه خلیفه باشد مگر عالمترین ایشان بکتاب
خدای و سنت پیغمبر خدای والجسم و بجسم جسیم و عظیمتر از ایشان و شجاع و قوی بود
والله یؤتی ملکه من یشاء و خدای میدهد پادشاهی خود را بکسی که میخواهد یعنی پادشاهی
از خلایق میکند آن را هر جا که خواهد و شما را نمیرسد که اختیار پادشاه کنید چه پادشاهی بر دو قسم است
پادشاهی که بغلبه و جبر و اختیار مردم گرفته شده باشد و پادشاهی که از جانب خدای گرفته شده باشد
مثل پادشاهی داود و سلیمان و ذوالقرنین و آل ابراهیم پس حق تعالی پادشاهی را بال محمد علیهم السلام داد و بنی
امیه آن را از ایشان گرفتند و خدای بنی امیه پادشاهی نداد چنانچه کسی جامه داشته باشد و دیگری از او
بگیرد در صورت آن جامه از آن کس نیست که به زور گرفته است و چون طالوت علیه السلام اراده جنگ کرد بقوم گفت

که معویه غصب حق من کرده و بیعت مرا شکستند و بدین خدای طعن میکنند و ایشان از این دو آیه موعظه
کرده و گفت که شمارا در این آیها عبرتیست بالاینکه حق تعالی خلافت و امارت را بعد از پیغمبران در ذریه
ایشان مقرر ساخته و طالوت را تفضیل داده و مقدم ساخته است بر جماعت بسبب آنکه او را برگزیده
و زیادتی داده است او را در علم و جسم آیا صحیح می باید که خدای بنی امیه را بر بنی هاشم برگزیند و معویه را
برمن زیادتی در علم و جسم داده باشد پس از خدای بپرهیزید و حریص شوید بر جهاد با امام خود و
الله واسع علیم و خدای وسعت دهنده است دانا این آیه در شان علی و ائمه ع نازل شده
میفرماید که وقال لهم نبیهم ان آیة و گفت ایشان را پیغمبر ایشان بتحقیق که آیت یعنی
نشانه ملکه ان یاتیکم التابوت پادشاهی او اینکه می آید شما را صندوق
که آنرا تابوت السکینه و صندوق الشهاده میگویند چون آدم ع را زمان رحلت در رسید فرمود
که صندوقی حاضر ساختند و علم و نامهای خدای و وصیت در آن گذاشتند بهبة الله وصی و فرزند خود
داد و وصیت کرد که آن صندوق را با آنچه در وست چون زمان فوت او در رسد بوصی خود بسپارد و
هبة الله نیز بوصی و فرزند خود قینان داد و او بوصی و فرزند خود برد داد و او بوصی و فرزند خود ادریس
او بوصی و فرزند خود خرقاسیل داد و او بوصی و فرزند خود نوح ع سپرده هر یکی بدیگری چنانچه آدم ع
وصیت کرده بود وصیت کرد و آن صندوق نزد نوح ع بود تا آنکه با خود بکشتی برد و چون او را زمان
وفات رسید آنرا با آنچه در آن بود بوصی و فرزند خود سام سپرد و حق تعالی از برای موسی ع صندوقی
فرستاد که او موسی را در آن گذاشته بآب انداخت چنانچه انشاء الله تعالی در جای خود گفته خواهد
شد و آن صندوق در میان بنی اسرائیل معظم و متبرک بود چون زمان وفات موسی ع در رسید
لوحها که بوی نازل شده بود و زره خود و آنچه از آیات و نشانهای پیغمبری در نزد وی بود همه را در آن
صندوق گذاشته بوصی خود یوشع بن نون سپرد و در آن صندوق بود پارهای لوحهای موسی ع که
آنها را شکسته و در آنها علم و حکمت بود چه علم از آسمان آمده و در لوحهای نوشته شد و در آن صندوق
نهاده شد و در آن صندوق بود عصای موسی و طشتی که دلهای پیغمبران در آن میشستند و سکینه
چنانچه الحال گفته خواهد شد آن صندوق سه ذرع شرعی دراز بود و دو ذرع پهنا داشت و همیشه
آن در میان بنی اسرائیل بود و تا آن در میان ایشان بود با عزت و شرف بودند و در جنگها چون
آنرا پیشاپیش خود در دشمن میگذاشتند اگر کسی قدم بران پیشتر میگذاشت کافر میشد و امام او را

میکشت

میکشت و کسی ایشان بر میگشت تا بکشد و غالب آید یا کشته شود و ببرکت آن دشمنان را شکست داده
میگریزانیدند و چون بنی اسرائیل مشغول بگناهان شدند و آنرا سبک گرفتند و کودکان با آن در راهها
بازی میکردند چهار شنبه گرفتار جماعت عمالقه آن صندوق را از ایشان گرفتند و حق تعالی آنرا باسمان
برد و چون درین قصه از حق تعالی فرمود که نشانه پادشاهی طالوت اینست که می آید شما را تابوت السکینه گفتند
اگر آن می آید بپادشاهی طالوت راضی میشویم و اطاعت میکنیم پس حق سبحانه آنرا نازل فرمود و فرشتگان
آنرا آوردند و آن تابوت در هر خانواده که بود قطعه بود در خانه ایشان میکرد در آن خانواده پیغمبری
پادشاهی میبود و آن در نزد ائمه ع بود و حال نزد صاحب الامر ع است و یراق جنگ پیغمبر ص از شمشیر و زره
و لامه و آنچه زینت با نیز که با زره میپوشند و مغفر که زرهی است که در زیر کلاه یا حلقها است که بطریق
معجر میپوشند و علم آنحضرت و آن اسم خدای که چون آنرا پیغمبر ص میان مسلمانان و مشرکان میگذاشت
تیر مسلمانان بمشرکین نمیرسید اینها در میان آل محمد ص مثل تابوت السکینه است که در میان بنی اسرائیل بود
اینها نزد هر کس باشند آنکس صاحب امامت و پادشاهی و امر و علم است و اینها تابوت السکینه ایشانست
و اسلحه آنحضرت از علم جدا نبود و کسی غیر ائمه ص نمی باشد و هر یکی از ائمه ع درع آنحضرت را میپوشیدند
و زیادتی کرده بر زمین میکشید مگر صاحب الزمان ص که چون آنرا بپوشد بر قامت مبارک او درست
آید و ذرع از بدن مبارک او بر شود فیه کردان یعنی در آن صندوق سکینة تسکینه است
یعنی چیزیست که بآن ساکن میشوید و آرام میگیرید شما و سکینه روحیست که سخن میگوید و هرگاه
ایشان در چیزی اختلاف میکردند با ایشان سخن میگفت و خبر میداد بآنچه میخواستند و بادی بود
که از بهشت بیرون می آید خوشبوتر از مشک و آنرا دو بی و صورتیست مثل صورت و روی آدمی و فرق میان
این دو قول نیست چه عبارت روح را از ریح یعنی باد صیر وده آورده اند و روح نیز بادیست لطیف و
آن باد بود که با ابراهیم ص نازل شده وقتی که رکنهای کعبه را بنا میکرد و بهر طرفی که میرفت ابراهیم ع بر اثر
آن ستونهای کعبه و رکنهای و اساس آنرا بنا میکرد و آن با پیغمبران بود و بر ایشان نازل میشد و با موسی با
میباشد و آن باد بود که با پیغمبر ص در جنگ حنین نازل شد و مشرکان هزیمت یافتند و چون تابوت السکینه
را میان مسلمانان و دشمن میگذاشتند آن باد خوشبو از آن بیرون می آمد من ربکم یعنی می
آید شما را تابوت از جانب ربکم صاحب و آفریننده و نعمت دهنده شما و بقیة مما
ترک و باقی مانده است از چیزی که گذاشته بودند یعنی مانده بود از آل موسی و آل هرون

آل موسی و آل هرون و مراد از بقیه درین آیه ذریه پیغمبران علیهم السلام و علی علیه السلام است که او از محمد صلعم بمنزله هرون
بود از موسی علیه السلام و علم و علم تاویل قرآن در ذریه نسل او است تا روز قیامت و او دانا تر بود بتوریت و انجیل
و قرآن از اهل هر یکی ازین کتابها پس این آیه در شان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام نازل شده تحمله الملائکة
بر میدارند آنرا فرشتگان یعنی می آید بشما تابوت که فرشتگان بصورت گاو آنرا می آرند ان فی
ذلک بتحقیق که در آن که گفته شد لایة لکم ان کنتم مومنین آیتی است از برای شما
اگر بوده باشید شما ایمان آورندگان فلما فصل پس چونکه جدا کرد از مکان خود طالوت
بالجنود قال ان الله مبتلیکم طالوت لشکرها را گفت پیغمبر ایشان که بتحقیق که خدای آزماینده
شما است ای بنی اسرائیل بنهر بنهری که میان اصحاب طالوت بنهر آزموده شدند اصحاب صاحب الامر
مثل آن آزموده خواهند شد فمن شرب منه پس کسی که آشامید از آن نهر فلیس پس نیست از کس
منی ومن لم یطعمه و از من و کسی که نخورد یعنی نچشد آنرا یعنی از آن نهر فانه منی الا
من اغترف پس بتحقیق که او از منست مگر کسی که بردارد از آن نهر غرفة یک کف آب بیده
بدست خود و بیاشامد و این آزمایش که کم آن حلال و بسیار آن حرامست و خدای در کتاب خود
ذکر فرموده است فشربوا پس چون بصحرا رفته تا به نهر رسیدند آشامیدند آن شصت هزار کس
منه از آن نهر الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان و اندک ایشان سیصد و سیزده
کس بودند بعدد اصحاب پیغمبر صلعم در جنگ بدر که بعضی بکف دست خوردند و بعضی نخوردند و بروایتی
نخوردند نیکفه و پیغمبر آن و علی علیه السلام فرموده که اگر بشود مرا سپاه بعدد اصحاب طالوت یا عدد اهل
بدر بشمشیر میزدم تا بحق و صدق باز میگشتند فلما جاوزه پس چونکه گذشتند از آن نهر برابر
جالوت رفتند و لشکر او را دیدند هو او یعنی طالوت والذین امنوا معه قالوا
و آنانکه ایمان آورده بودند با او گفتند آنانکه آشامیده بودند از آن نهر بکفی یا نچشیده بودند لا
طاقة لنا الیوم بجالوت نیست طاقت ما را امروز بجالوت و او از قبطیان بوده که
خدای او را مسلط ساخته بود بر بنی اسرائیل جهت معصیت ایشان چنانچه گفته شد وجنوده
قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله لشکرهای او گفتند آنانکه گمان میکردند
که بتحقیق که ایشان ملاقات کنندگان خدایند یعنی گفتند آنانکه از آن نهر نخورده بودند یا بکفی هم بر
نداشته جهت رضای خدای صبر کرده بودند کم چند یعنی بسا من فئة از فرقه و فئه کمتر از ده هزار

کس

کس بیاشند بحضرت صاحب الامر علیه السلام بگذارند تا خروج میکند قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله والله مع الصابرین اندک که غالب شده اند بفرقه بسیار
باذن خدای و خدای با صبر کنندگانست ولما برزوا لجالوت وجنوده
قالوا ربنا و چونکه ظاهر شدند بجالوت و لشکرهای او گفتند ای صاحب و آفریننده و
نعمت دهنده ما افرغ علینا صبرا بریز بر ما یعنی بده بما صبر و ثبت صبری
و ثابت دار یعنی بجا دار اقدامنا وانصرنا قدمهای ما را و نصرت ده ما را یعنی یاری
ده ما را علی القوم الکافرین بر قومیکه کافران این آیه در شان شیعیان آل محمد صلعم نازل
شده میفرماید که فهزموهم پس هزیمت دادند یعنی گریزانیدند و شکست دادند ایشان را
یعنی لشکر جالوت را باذن الله وقتل داود جالوت باذن خدای و کشت
داود جالوت را چون حق تعالی طالوت را بپادشاهی برانگیخت به پیغمبر ایشان وحی فرستاد
که جالوت را کسی میکشد که زره موسی علیه السلام بر قد او راست آید و او مردیست از پسران آسی که از فرزندان
لاوی بن یعقوب علیه السلام است نام او داود و آسی مرد پیری بود که شبانی میکرد و ده پسر داشت
که کوچکترین ایشان داود بود او را شبانی گوسفندان گذاشته فرزندان دیگر را حاضر ساخت
و آن پیغمبر زره موسی علیه السلام را بیکیک ایشان پوشانید بر بعضی دراز و بر بعضی کوتاه آمد گفت
با تو گفت هیچ مانده فرزندان خود در خانه گذاشته گفت آری کوچکترین ایشان را
بر سر کوه گوسفندان گذاشته ام که آنها را شبانی کند پس از عقب او فرستاد که بیاید او با فلاخن
بهل بیرون آمده روانه شد و در راه بسه سنگ رسید و آن سنگها بسخن در آمده گفتند که ما را با خود
بردار و بما جالوت را بکش که ما را خدای جهت آن آفریده که او را بکشیم و آنها را برداشته در کیسه گذاشت
که سنگها با خود دارد در آن میان که بقلاخن بیندازد و داود علیه السلام بامهابت و شجاع و کوتاه و سبز چشم
و کم موی و پاکدل بود چون داخل لشکر شد شنید که مردم معامله جالوت را عظیم میشمرند گفت
چه عظیم دارید معامله او را بخدا قسم که اگر ببینم او را بکشم و خبر او را مردم میگفتند تا نزد طالوت
بردند طالوت گفت که ای جوان از قوت و تجربه خود چه داری گفت چون شیر بگوسفندان من میدوید
با او میرسیدم و سرش را میگرفتم و دهنش را میگشودم که گوسفندان را از دهن او میگرفتم آنگاه زره
موسی علیه السلام را بگردن او انداختند و بر او پوشانیدند بر او راست آمد و چون لشکر طالوت و جالوت در برابر

یکی بکر انبیا دند داود ع گفت که جالوت را من بکشم چون او را بدید بیامد و در برابر او بایستا

و جالوت بر فیلی سوار بود بر سر او تاجی و در پیشانی او یاقوتی بود که نور او بسی درخشید و لشکرهای او

در برابر وی بودند داود ع سنگی از آن سنگها را بفلاخن گذاشته بطرف راست جالوت انداخت آن

سنگ بصدائی هولناک بهوا رفت و فرود آمد لشکر دست راست گریختند و سنگ دیگر را بجانب چپ

انداخت آنها نیز هزیمت کردند و سنگ سیم را انداخت بر یاقوتی که در پیشانی جالوت بود چنان زد

که یاقوت بدماغ او رسید و از فیل بر زمین افتاد و جان بداد و مردم فریاد بر آوردند

که داود جالوت را بکشت و مردم داود را پادشاه کردند و کسی نام طالوت نمیشنید و بنی اسرائیل

بر وی گرد آمدند چنانچه حق تعالی میفرماید که **وَآتَاهُ** و داد او را یعنی داود را **اللَّهُ الْمُلْكَ**

خدای پادشاهی میان شامات تا بلاد اصطخر چنانچه گفته شد جمع فرمود از برای داود تا هم

پیغمبر باشد و هم پادشاه کرد **وَالْحِكْمَةَ** و حکمت و از حکمتهای آن داود است که عاقل باید

که زود مکر این سه چیز برای زاد آخرت یا ساختن امر معاش یا طلب لذت در غیر حرام و کسی که بند

دوست دار حق شود و عاقل را سزاوار نیست که او را ساعتی باشد که در آن بپردازد بعملی که میان

او و خدای باشد و ساعتی باشد که با برادران مؤمن ملاقات کند و ساعتی باشد که بخود و لذتهای

حلال بپردازد که از ساعت یاری کنند آن دو ساعت اقالت و از آنهاست که ای فرزند آدم ...

عظمت خدای را فراموش کنی اگر خدای را دانی و عظمت او را شناسی همیشه از و ترسان و بوعید

او امیدوار باشی چگونه لحد و تنهائی خود را در آنجا بیاد می آوری و از آنهاست که چنانچه خبر میدهی

جز بنیابی و داود با سلیمان ع گفت که ای فرزند نهار بسیار مخند که آن آدمی را در قیامت حقیر

فقیر میگرداند بر تو باد بسکوت طویل مگر از سخن خیر چه پشیمانی برای بسیار حضرات از پشیمانی بر

بر سکوتی چندین مرتبه و اگر سخن از نقره باشد مراست که سکوت از طلا باشد **وَعَلَّمَهُ** و تعلیم داد

او را خدای **مِمَّا يَشَاءُ** از آنچه میخواهد تعلیم داد حق تعالی بوی زبان مرغان و آهنگری و

آهن در وی بی آتش چون موم نرم ساخت و کوهها و مرغان را فرمود که با او تسبیح کنند و زبور را

بوی فرستاد که در آن توحید و تمجید و دعا و خبرهای محمد و علی و ائمه ع و خبرهای زمان غیبت

مردم در زمان ظهور صاحب الامر ع و ذکر آن حضرت بود چنانچه هر یکی در جای خود انشا

الله تعالی گفته خواهد شد پس خدای تعالی عطا کرد بوی و سلیمان از آنهای آنچه به پیغمبران داده بو

و داود ع در میان بنی اسرائیل مخفی و او را قوت عظیم در عبادت بود **وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ**

بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ و اگر نبود دفع کردن خدای مردم را بعضی ایشان ببعضی یعنی این آیه در شان

شیعیان آل محمد ص نازل شد چه حق تعالی دفع میکند بسبب کسی که نماز میکند از ایشان عذاب بلا را

از کسی که نماز نمیکند از ایشان و اگر همه ترک نماز میکردند هلاک و تباه میشدند و همچنین دفع

میکند بسبب کسی که زکوة میدهد از کسی که نمیدهد و بسبب کسی که حج میکند از کسی که نمیکند از شیعیان

لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ فاسد میشد زمین ولیکن

خدای صاحب تفضل است بر عالمیان **تِلْكَ** آن آیتها که گفته شد **آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا**

عَلَيْكَ آیتهای خداست که میخوانیم آنها را بر تو ای محمد **بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** و تو

بتحقیق که تو از پیغمبرانی این آیه در شان علی ع و ائمه ع و ابابکر و خلافت باطل او و دشمنان علی ع و مبا

بودن جنگ و پیکار او با ایشان بعد از پیغمبر ص با آنکه اصحاب پیغمبر ص بودند و اقرار بیگانگی خدای

پیغمبری محمد ص داشتند و در دین و عناد ایشان یکی بود پس حق تعالی میفرماید که **تِلْكَ الرُّسُلُ** آن پیغمبران

الجزء الثالث

همگی **فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ**

زیادتی داده ایم ما بعضی ایشان را بر بعضی دیگران کیست که سخن گفته است خدای و در اواخر تفسیر

کلم الله موسی تکلیما گفته خواهد شد و بلند کرده است بعضی ایشان را درجها و مثل این در سوره زخرف

در آیه نحن قسمنا بینهم معیشتهم في الحياة الدنيا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات گفته خواهد شد

انشاء الله تعالی **وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ** و دادیم ما بعیسی پسر مریم آیتهای واضح

که آن زنده کردن مردگان و شفا دادن کوری مادرزاد و برص و خبر دادن با آنچه مردم خورده و در خانه

خود ذخیره کرده باشند و مراد از بینات در قرآن ائمه معصومند **وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ**

و تقویت کردیم ما او را بروح قدس و تا اینجا دلالت میکند بر آنکه ایمان درجات و منازل

دارد چه ایزد تعالی ذکر میکند چیزی را که بآن زیادتی داده است بعضی از دوستان خود را بر بعضی بسبب زیادتی

ایمان مؤمنان از زیادتی درجها در نزد خدای باشد بیکدیگر و حق تعالی خلق را سه طبقه آفرید اصحاب

یمین و اصحاب شمال و سابقین پیغمبران مرسل و غیر مرسل که ایشان را پنج روح میباشد روح قدس و

روح که بهر چیز عالم میباشند و روح ایمان و بآن عبادت خدای میکنند و شریک نمیگویند جهت خدای

و روح قوت و بآن جنگ و پیکار با دشمنان و بجا آوردن معیشت خود می نمایند و روح شهوت و بآن خوردنی

اند ومباشرت با زنان حلال میکنند بروح بدن و بوی حرکت و جنبش کرده تا بان زنده میباشند
واصحاب یمین مؤمنان محققند که ایشان را روح القدس نیست وچهار روح دیگر که گفته شد هست و
اصحاب الشمال ایشان اند در روح اول نیست و سه روح دیگر هست وایشان مثل حیوانات اند که در آنها
نیز آن سه روح میباشد **ولو شاء الله ما اقتتل** و اگر میخواست خدای جنگ و بیکار نمیکردند
با یکدیگر **الذین من بعدهم** آنانکه بعد از ایشان یعنی بعد از پیغمبران بودند پس علی ع و دشمنان
انانند که بعد از پیغمبران که محمد ص از ایشان گذشت بودند و علی ع جنگ و بیکار با دشمنان مذکور خود کرد
من بعد ما جاءتهم بعد از انکه آمده بود ایشان را یعنی انان را که بعد از پیغمبران بودند
البینات ولکن اختلفوا آیتهای واضح ولیکن اختلاف کردند پس حق تعالی در این آیه
خبر داده از امتهای سابق که خلاف و جنگ و بیکار کردند بعد از پیغمبران بعد از انکه آیتهای واضح
با ایشان آمده بود و اصحاب محمد ص نیز اختلاف بعد از آنحضرت کردند و مرتد با بکر جمعیت کرده
او را خلیفه کردند و خدای با آنها راضی نبود چنانچه شیعیان میگویند جهت آنکه در آل عمران میفرماید که
وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا محصل معنی آیه مذکور آنست که محمد ص پیغمبری است که پیش از پیغمبران بودند اگر فوت شود
یا کشته شود شما باز میگردید از دین و کسی که باز گردد از دین هیچ ضرر بخدای نمیرسد بلکه با آنکس ضرر میرسد
و معویه و غیر او نیز اختلاف کردند با علی ع با ایشان جنگ و بیکار کرد **فمنهم** پس از ایشان کسانی که اختلاف
کردند **من آمن** کسی بود که کفر و زندید وایشان دشمنان علی ع بودند چرا که چون اختلاف واقع
شد مؤمن کسی است که ایمان آورد بان علی ع بود و اصحاب او **ومنهم من کفر** و از ایشان کسی بود و کافر
شد پس علی ع با اصحاب او مؤمن باشد چرا ایشان بخدا و پیغمبر و قرآن بحقیقت سزاوار ترند
و دشمنان ایشان کافر باشند وحق سبحانه دشمنان علی ع را کافر نام کرده پس ایشان کافر باشند
ولو شاء الله ما اقتتلوا و اگر میخواست خدای جنگ و بیکار نمیکردند با یکدیگر و
لکن الله یفعل ما یرید ولیکن خدای میکند آنچه اراده میکند پس علی ع با دشمنان
خود بعد از پیغمبر ص بخواهش و اراده خدای جنگ و بیکار کرد با این آیه **یا ایها الذین**
امنوا ای آنانکه ایمان آورده اند و علی ع امیر و شریف آنهاست **انفقوا مما رزقناکم**
بدهید از آنچه روزی کرده ایم شما را بطریقی که واجب کرده ایم بر شما به بندگان و زنان و یتیمان

من

من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه پیش از ان که بیاید روزی که فروختنی نباشد
در آن روز که آن روز قیامت **ولا خلة ولا شفاعة والکافرون**
هم الظالمون و دوستی نباشد و شفاعتی نباشد و کافران ایشان ظالمانند
پس بنابرین آیه ظالم کافر باشد این آیه در شان محمد و آل ص و در شان یهود که گفتند که
چون ایزد تعالی آفریده آسمانها و زمین فارغ و بر عرش مستولی شد پای راست را بر ران
چپ گذاشته نشست تا استراحت کند نازل شده و چون این آیه و سوره فاتحه و آیه شهد الله
و آیه ملک که هر دو در آل عمران بعد نازل میشدند بعرش در آویخته گفتند پروردگار ما را با اهل گناه
فرو میفرستی حق تعالی با ایشان وحی فرستاد که نازل شوید که هر کس از آل محمد و شیعیان ایشان
شما را در عقب هر نماز واجب بخواند نظر میکنیم با او در هر روز هفتاد مرتبه که در هر نظر هفتاد حاجت
او بر آریم و قبول کنیم او را با وجود گناهان که داشته باشد و این آیه احادیث هست که ائمه ع چنین
خوانده اند که له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب والشهادة هو الرحمن
الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه تا آخر و آخر آن و هو العلی العظیم والحمد لله رب العالمین
و آیه بعد از ان پس حق تعالی میفرماید که **الله لا اله الا** یعنی خدای نیست خدای مگر غیر
هو الحی او که زنده است ثابت حیوة و همیشه زنده است بی آنکه حیوة و حادث شود
تا زنده بهم رسیده باشد و هو چگونگی بود تا صفت آن توان کرد و لفظ بود وانکی بود نتوان گفت
چه آن را جنسی کسی گوید که وقتی او نباشد و بود و او چگونگی ندارد و بر بسیار مانند به پرستش نتوان کرد
و لیست بی چگونگی و آخریت بی جای اشتند و هر چیز بطرفی می شود و او نمیشود **القیوم**
قایمست همیشه یعنی نگاه دارنده است میگویند که فلانی قیام باموز فلان دارد یعنی قیام دارد بهر کس
و آنچه میکند و باقی است و کفایت امور خلق میکند و قایم بنفس باین معنی است که راست ایستاده باشد برای
چنانچه چیزها می بینند یا دو مکان باشد و حرکت با عضا کند پس در این نام خدای و خلق شریک
در اسم نزد و معنی **لا تاخذه سنة** میگیرد او را سنة که آن سستی اول خواب است که آنرا پینکی
گویند **ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی**
یشفع عنده الا باذنه و مر خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
کیست آنچنان کسی که شفاعت میکند نزد او مگر باذن او و آن شفاعت کنندگان محمد و آل او

صاند یعلم یعنی میداند خدای ما بین ایدیهم وآنچه پیش ایشانست یعنی امور پیغمبران آنچه
پیش گذشته وما خلفهم وآنچه عقب ایشانست یعنی آنچه هنوز نیامده ولا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء واحاطه نمیکنند بچیزی از علم و مگر آنچه خواسته
خدای یعنی وحی پیغمبران فرستاده باشد وسع وسعت دارد یعنی فرو گرفته است کرسیه
السموات والارض کرسی او آسمانها و زمین را کرسی یعنی آنچه که همه مخلوقات در میان
آنست بمعنی علم غیب نیز میباشد و عرش بان دو معنی و بمعنی علم غیب نیز میباشد و عرش بان دو معنی
و بمعنی جمله خلق نیز میباشد پس کرسی بمعنی اول فرو گرفته است عرش بمعنی آخر و جمیع مخلوقات
را و عرش بمعنی اول آنرا فرو گرفته است تا عرش بمعنی دوم بروایتی علمی است که خدای پیغمبران و رسولان
و امامان علم را از آن آگاه ساخته و کرسی بمعنی دوم علمی است که ایشان را از آن آگاه نساخته
و بروایتی بر عکس آنست پس بمعنی آیه بنابر معنی دوم کرسی اینست که علم او فرو گرفته است آسمانها و زمین
را و بنابر معنی اول که کرسی فرو گرفته است عجایبهای نور و هوائی که عقلها در آن حیران میشوند و
کوههای بزرگ و دریائی که از اهل زمین باز داشته شده است و هفت آسمان و هفت زمین و خروس
و صخره و ماهی و دریائی تاریک و هوای روند و ثری و آنچه را که در زیر ثری است که از آن خبر داده اند
و فرو گرفته است کرسی همه خلقی را که در میان اینها آفریده شده است و همه اینها در پیش بزرگی کرسی مثل
حلقه است در بیابانی افتاده باشد و عرش کرسی را با همه اینها فرو گرفته است و آن نیز پیش عظمت
عرش مثل حلقه است در بیابانی و تفصیل آن در آیه سوره اعراف که ثم استوی علی العرش خواهد آمد انشاء
الله تعالی و کرسی را چهار فرشته بر داشته اند باذن خدای اولین بصورت آدمی است و آن شریفترین و
گرامیترین صورتهای نزد خدای او و تسبیح حق تعالی و دعا و تضرع و طلب شفاعت و زاری و روزی از برای
فرزندان آدم میکند و دوم بصورت گاو و آن بهترین چهارپایان است او طلب شفاعت و روزی از برای
چهارپایان میکند و از این چهار فرشته هیچکدام راست قامت تر از او نبوده اند تا آنگه بنی اسرائیل گوساله
پرستیدند آن فرشته از حیا و شرم حق تعالی که غیر خدای شبیه و برا پرستیده اند و از ترس نزول
عذاب بر و سر زیر افکنده سیم بصورت کرکس و آن بهترین پرندگانست و او طلب شفاعت و روزی
از برای مرغان میکند و چهارم بصورت شیر و آن بهترین درندگانست و او طلب شفاعت
و روزی از برای درندگان میکند و کرسی را نوریست و از نور او هر شب جمله پناه میدهند که صاحب نور

می شود

میشود چنانچه از نور کرسی و کرسی یک جزو است از هفتاد جزو از نور عرش و چون حق تعالی کرسی آفرید
بر قایمهای وی نوشت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و کرسی قرار نگرفت مگر آنکه خدای
این کلمات را بر وی نوشت و در میان عرش و کرسی چهارده قندیل معلق است از نور که طول هر قندیل
صد ساله راه است و در میان کرسی و حجب هفتصد حجابست از نور معلق است که اگر نمیبود کوهها گداخته
جن و انس از نور خدای میسوختند ولا یؤده و سنگینی نمیکند او را یعنی خدا بر حفظهما
محافظت کردن آنها یعنی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است وهو و او یعنی خدای العلی
علی یعنی بلند العظیم عظیم است و علی عظیم اسم خدا و معنی آن اینست که آن اول اسمی است که
حق تعالی جهت خود اختیار کرد جهت آنکه آن بلندتر از همه چیزها است و معنی عظیم آن نیست که بهتها
با درهم باشد یا بحسب جسد بزرگ که بخلق شبیه باشد بلکه معنی آن اینست که بحسب سلطنت عظیم
است و آنکه کار خلق عظیم است این آیه در شان محمد و علی ع و دوستی و قبول ایشان و رضا بگفته ایشان
و دشمنی دشمنان ایشان و در شان قرآن و در شان دشمنان ایشان و ابابکر و عثمان و غاصبان
و حاکمان ظالم نازل شده میفرماید که لا اکراه نیست کراهی یعنی زور آوردن بر کسی نمیباید
فی الدین در دین وی بکسی بعد از آنکه ظاهر شود راه رشد از غی چنانچه میفرماید که قد
تبین بتحقیق که ظاهر است و متمیز است الرشد رشد یعنی طلب حق من الغی
از ضلالت و گمراهی فمن یکفر بالطاغوت پس کسی که کفر ورزد بطاغوت یعنی بتها و
آنانکه غصب کرده اند از آل محمد ص حق ایشان را یعنی دشمنان آل محمد و ابابکر و عمر و عثمان و غاصبان و حاکمان
ظالم از پادشاه و قاضی و هر که علم حکومت بر افرازد پیش از ظهور صاحب الامر ع او و علما و طاغوتست
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و ایمان آرد بخدای پس بتحقیق که
چنگ در زده است بریسمان محکمی و عروه وثقی ایمان بخدای و اقرار بیگانگی اوست و دوستی و ولایت
آل محمد و قرآن و محمد و علی و ائمه ع یکی بعد از دیگری و قبول کردن ایشان و دوستی نمودن با ایشان
و راضی بودن بگفته ایشان و محبت ایشان و ائمه را و ایام خود دانستن و دشمنی با دشمنان ایشانست
لا انفصام لها نیست قطع شدنی و گسیختنی آنرا یعنی دوستی آل محمد و آنچه گفته شد بیمانی است
که نیست قطع شدنی آنرا والله سمیع علیم و خدای شنوا است [illegible] انا از آیه در شان ائمه
ع و ایمان آورندگان با ایشان و در شان دشمنان ایشان و دوستداران ابابکر و عمر و هر امام

ظالمی باز اشد و این آیه از متشابهات است و در روایتی امام محمد باقر ع اولیاء هم بفتح لام است و گویا معنی این باشد
که بعضی از دوستان ایشان طاغوت است والله یعلم و آخر آیه نار اشاره که هم فیها خالدون والحمد لله رب
العالمین و تحریف یافته پس حق تعالی میفرماید که الله ولی خدای ولی یعنی متولی و مباشر مصالح
و مصلحتهای الذین آمنوا آن جماعتند که ایمان آورده اند یعنی علی ع و ائمه ع و مؤمنانی
که از خدا پرهیز نمودند و آنانکه عملهای صالح میکنند و آنانکه مخلوط ساخته اند ایمان خود را بظلمی یعنی کسی
که ملاقات کند خدا را یعنی بمیرد و حال آنکه او مؤمن عارف بامام خود و مطیع امام جابر از اهل صفات
مذکوره باشد از اهل بهشت خواهد بود و کسی که ملاقات کند خدا را از ایشان بگناهان کبیره او در مشیت
خدای خواهد بود اگر عذاب کند او را بسبب گناه او و اگر از او درگذرد بسبب رحمت خدای باشد پس داخل کند
خدای او را به بهشت و حال او آنکه مؤمن است بگناه او جهت آنکه وی بهشت از مؤمنانی که خدای خود
است که ولی ایشان باشد یخرجهم من الظلمات الی النور بیرون می آرد ایشان را
از تاریکیها بسوی نور یعنی از تاریکی کفر بنور ایمان و لفظ نور از متشابهات قرآن است یعنی الفاظی
که مکرر و بمعانی مختلف در قرآن آمده باشد و نور را چند معنی هست پس در اینجا حق تعالی ایمان را
نور نامیده و بعضی از تاریکی گناهان بنور توبه و مغفرت راه جهت دوستی ایشان امامان عادل را که از
جانب خدای عز و جل امامت یافته [illegible] کسی که با امامت چنین امامی ایمان آورده باشد و اگر چه امانت و صدق
و وفا نباشد پرهیز [illegible] در روز قیامت پس [illegible] داشتند والذین کفروا
و آن جماعت که کفر ورزیدند و ایشان [illegible] مانند که ظلم کردند بال محمد ص اولیائهم الطاغوت
ولیهای ایشان طاغوت است و ایشان پیروان غصب کنندگان حق آل محمدند یخرجونهم بیرون
می آرند ایشان را و لیهای ایشان من النور الی الظلمات از نور بسوی تاریکیها که از آن جمله نور
هست که بیرون آرند و از آن پس معنی چه این نیست که ایشان نور اسلام داشتند و چون که ابابکر و عمر
امامان ظالم را که از جانب خدای امام نبودند دوست داشتند بسبب دوستی ایشان بیرون رفتند از
نور اسلام بتاریکی کفر پس حق تعالی واجب ساخت برای ایشان آتش دوزخ را چنانچه در آخر این آیه است
و کسی که با امامت چنین امامی کرده باشد و اگر چه او را امانت و صدق و وفا باشد او را داخل نیست
پس ظلمات دشمنان و آل محمد باشد اولئک اصحاب النار آن جماعت صاحبان یعنی اهل آتش هم
فیها خالدون همیشه خواهند بود پس دشمنان علی ع همیشه در آتش دوزخ باشند و اگر

آتشند ایشان در آن آتش ج

چه در دین خود نهایت ورع و زهد و عبادت داشته باشند و ایمان آورندگان بعلی ع اهل
بهشتند و اگر چه در عمل برخلاف آنچه گفته شد بوده باشند و ایمان و نیز معنی آیه اینست که چون حق
تعالی اراده آفرینش آدم ع نمود جبرئیل ع را فرمود تا مشتی خاک بدست راست و مشتی بدست چپ برداشت
پس حق تعالی آنچه در دست راست او بود گفت که پیغمبران و اوصیا و صدیقان و مؤمنان و سعدا
و هر کسی که اراده اکرام او میکنم از تو باشند و آنچه در دست چپ بود گفت که جباران و کافران و مشرکان
و طاغیان و هر کسی که اراده خواری و شقاوت او میکنم از تو باشند آنگاه هر دو را بهم آمیخت پس از آن
در وقت تولد آدمی بیرون می آرد خدای مؤمن را از تاریکی بعد از آنکه در آن داخل شده بود بنور و بیرون
می آرد کافر را از نور بعد از آنکه در آن داخل شده بود بتاریکی الم تر الی آیا نمی بینی تو ای محمد الی الذی
حاج ابراهیم فی ربه بسوی آنکسی که حجت گیری کرد با ابراهیم در شأن صاحب و آفریننده
و نعمت روزی دهنده او و این آیه دلالت میکند بر آنکه انبیا با پیغمبران جدال و بحث کرده اند و جدال
جایز است لیکن بخوبی و آنکسی که حجت گیری کرد نمرود بود که از زمان یوسف ع باقی بود و چون یوسف
نزد او رفت گفت چگونه [illegible] ابراهیم او را گمان کرد که ابراهیم است و چهار صد سال جوان بود و در دوزخ
وادی هست که نام آن سقر است و هرگز نفس نکشیده که اگر یک بار نفس کشد تمام آنچه در روی
زمین است میسوزد و اهل دوزخ از گرمی و گند و کثافت و عذاب آن پناه بخدا میبرند و در آن وادی
کوهی است که اهل آن وادی از گرمی و بدبوئی و کثافت و عذاب آن پناه میبرند و در آن کوه دره ایست
باین صفت و در آن چاهی است باین وصف که نام آن فلق است و در آن ماری است که اهل آن چاه از
بدی و گند و کثافت و عذاب و زهری که در دندانهای وی است پناه بخدای میبرند و در شکم وی
صندوقها از شیشه هست و در آنها شش کس از امتهای سابق اند نمرود و قابیل و فرعون موسی و سامری
و یهودی که دین یهود را بگردانید و نصرانی که دین نصرانیت تباه کرد و شش کس از این امت ابابکر
و عمر و عثمان و معویه و صاحب خارجیان و ابن ملجم و اینها را عذاب سخت تر است از همه کس در روز قیامت
و در روایتی هست که نمرود بدست یوسف ع مسلمان شد چنانچه در سوره یوسف انشاء الله تعالی گفته
خواهد شد و ابراهیم ع با قوم مخالفت و عیب بتهای ایشان کرد تا آنکه او را نزد نمرود بردند که
با او مخاصمه و بحث کرد چنانچه حق سبحانه در این آیه میفرماید و آنچنان بود که چون روز عید
ایشان بتها را شکستند و او را بآتش انداختند و آتش بر او سرد شد چنانچه در جای خود انشاء الله تعالی

کفته خواهد شد نمرود کفت ای ابرهیم پروردکار تو کیست در جواب کفت آنکه زنده میکند و میمیراند

چنانچه حق تعالی در این آیه میفرماید که أَنْ آتَاهُ کرداده بود و ابعض مر او را الْمُلْكَ إِذْ قَالَ

إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ خدای پادشاهی آنکاه که کفت ابرهیم که صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده من

الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ آنچنان کسیست که زنده میکند و میمیراند کفت نمرود أَنَا أُحْيِي

وَأُمِيتُ من زنده میکنم و میمیرانم ابرهیم کفت چکونه میکنی کفت دو کس واجب القتل را حاضر میکنم

یکی را میکشم و یکی را رها میکنم و میمیرانم پس زنده کرده و میرانیده باشم ابرهیم کفت که دعوی قدرت

میکنی آنرا که کشته زنده کن و بعد از آن ابرهیم کفت چنانچه حق تعالی میفرماید که قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ

اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ کفت

ابرهیم به تحقیق که خدای من میآرد آفتاب را از مشرق پس بیار آنرا از مغرب پس مبهوت شد یعنی مغلوب

کشت و الزام یافت الَّذِي كَفَرَ آنچنان کسی که کفر ورزیده بود یعنی نمرود جهت آنکه میدانست

که آفتاب پیش از وی طلوع شده بود و چنانچه ابرهیم ع ببرهان نبوت خود نمرود را الزام داد پیغمبر ص نیز

ابی بن خلف جمحی را که منکر زنده شدن مردکان در قیامت بود الزام داد و آن چنان بود که ابی

بخدمت آنحضرت آمد استخوان پوسیده همراه داشت و کفت که ای محمد من یحیی العظام وهی رمیم یعنی

کیست که زنده میکند استخوانها را و حال آنکه پوسیده شده پس حق تعالی آنحضرت را بآیات محکم خود

کویا ساخته او را ببرهان نبوت خود الزام داد و کفت قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ

عَلِيمٌ چنانچه در سوره یس کفته خواهد شد ان شاء الله تعالی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّا

لِمِينَ و خدای هدایت نمیکند قوم ظالم کننده را این آیه بر منکران رجعت در زمان ما نص صاحب [illegible]

و تعریف یافته میفرماید که أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ یا مثل آنچنان کسی که کذشت بر دهی

و حال آنکه هِيَ آن ده خَاوِيَةٌ خالی و افتاده بود دیوارهای آن عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای

آن ده و آنکس [illegible] عزیر بود اما قصه ارمیا چنان بود که چون بنی اسرائیل در شهر بیت المقدس

عصیان اظهار و از امر خدای سرکشی کردند حق تعالی اراده فرموده که مسلط کند بر ایشان کسی که

قهر و غلبه کند بر ایشان و ایشان را [illegible] کند ارمیا که پیغمبری بود از پیغمبران بنی اسرائیل وحی فرستاد

بکنایه و بعد از آن بصریح که من بذات خود قسم یاد کرده ام که ایشان را فتنه و ابتلا و مسلط کرد [illegible]

بر ایشان بدترین بندکان خود را که در تولد و خوشی از همه بندکان بدتر باشد تا سپاهیان ایشان را کشته

فرزندان

فرزندان ایشان را اسیر و بیت المقدس را که با [illegible] شده اند خراب کند و سنکی که بر آن فخر میکنند بدور

در مزبلها اندازد و صد سال ابدا نکو نباشد و بعد از آن آبادان کنم بیت المقدس را پس ارمیا علمای

بنی اسرائیل را خبر داد و علما جزع کردند و کفتند که کناه فقرا و ضعفا چه باشد و ما را چه کناه که کناهی

که ایشان کرده اند نکرده ایم ارمیا سخنان ایشان را بدرکاه الهی عرض کرده وحی رسید که بکو که شما ایشان را

بفساد دیدید و با ایشان بنشستید ارمیا کفت پروردکارا آنکس کیست تا نزد وی رفته جهت خود و اهل بیت

خود امان طلبم حق تعالی فرمود که [illegible] و بیرون [illegible] که بدتر از همه [illegible] کان کوفه های مزبله دارد

و تولد او بدترین خلق و خوی او بدتر از همه کس است ارمیا با آن شهر رفته پسری را دید که [illegible]

که کوفته [illegible] دارد و در مزبله کرد [illegible] کار [illegible] افتاده و مادری دارد که زنا میکند و مزد

آن پارچه نانی میکیرد و آنرا در کاسه ریزه کرده شیر خوک بر بالای آن میدوشد و نزد وی برده

وی آنرا میخورد ارمیا نزد وی رفته پرسید که چه نام داری کفت بختنصر چه او را شیر سکی خورده بود

که نام سک بخت و نام صاحب آن سک نصر بود و او مجوسی بد اختر بود ارمیا وی را شناخت که از بنی اسرائیل

و حق تعالی مر او را خبر داده که ترا مسلط میسازد بر بنی اسرائیل تا مردان ایشان را بکشی و چنین و چنان

کنی با ایشان جهت من امان نامه بنویس او امان نامه نوشت و بکوه میرفت و هیمه آورده

میفروخت تا آنکه خدای او را بر بنی اسرائیل تسلط داد و با جمعی که اطاعت او کرده بودند متوجه بیت

المقدس شده و خلقی انبوه کرد آمدند چون ارمیا شنید که بختنصر می آید بر خری سوار شده

استقبال کرد و نوشته او را همراه آورد و از بسیاری لشکر نزد او نتوانست رسید پس امان را بر چوبی بلند

کرد تا او دید پرسید که کیستی کفت آنکسم که ترا مژده دادم که ایزد تعالی ترا بر بنی اسرائیل مسلط خواهد ساخت

و این نوشته امان نامه تست کفت ترا امان میدهم اما در باب اهل بیت تو تیری از اینجا به بیت المقدس

[illegible] اکر تیر به بیت المقدس رسید ایشان را امان میدهم و اکر نرسید ایشان در امان نمانند و تیری

انداخت باد آنرا برداشته به بیت المقدس [illegible] کرد کفت اهل بیت ترا امان نیست و با ششصد هزار کس

داخل بیت المقدس شده در میان شهر [illegible] دید که خون از میان آن میجوشد و هر چند

خاک برآن میریختند باز بیرون آمده میجوشید از حال آن خون پرسید کسی نشان نداد تا آنکه

پیر زالی [illegible] بوی آمده کفت پدرم از زبان جد خبر داد که این خون یحیی بن

زکریاست ع و او پیغمبری بود از پیغمبران بنی اسرائیل و پادشاهی از بنی اسرائیل او را شهید کرده [illegible]

قتل او تا الحال خون وی بجوش شد و هر چند خاک بر آن میریختند باز بیرون آمده بجوش شد و قصه یحیی ع
چنان بود که عیسی ع یحیی را با دوازده کس از حواریین فرستاد که مردم را تعلیم نمایند و نهی کنند از زن کردن دختر
خواهر و در زمان یحیی پادشاه جباری بود که اردشیر بن اشکان نام داشت و او دختر خواهری داشت
که ویرا دوست میداشت و اراده کرد که او را بزنی بخواهد یحیی ع پرسید او را نهی کرد چون مادر دختر شنید
که یحیی پادشاه را منع کرده دختر را زینت داده نزد پادشاه برد چون او را دید پرسید که چه مطلب داری
تا روا کنم گفت مطلب من اینست که سر یحیی را ببری گفت غیر این چیزی دیگر طلب کن گفت غیر این مطلبی ندارم پادشاه
طشتی طلبید و یحیی را حاضر ساخته سر او را در طشت برید و قطرهٔ خونی بر زمین جست و همیشه بجوشید تا
حق تعالی بخت نصر را غلبه داد و بروایتی پادشاه با وجود چندین زن که داشت اکتفا بآنها نکرده زنی دیگر نیز
بازنی داشت و او زن پادشاه سابق بود چون آن زن پیر شد دختری که از پادشاه سابق داشت گفت
که این دختر را بزنی بخواه پادشاه گفت که باشد تا از یحیی بپرسم اگر رخصت دهد ویرا بزنی کنم و از یحیی پرسید
جواب داد که جایز نیست پس آن زن دختر را زینت داده گفت که اراده دارم که ترا نزد پادشاه برم چون با تو
مباشرت کند بپرسد که چه حاجت داری بگو حاجت من کشتن یحیی است و در وقتی که پادشاه مست بود
دختر را نزد وی برد چون مباشرت کرد و پرسید که چه حاجت داری گفت کشتن یحیی پس چون بمرتبه رسید
این جواب گفت آنگاه یحیی را با طشت طلا حاضر کرده سر برید چون خون او از طشت بر زمین ریختند
خون جوشیده بالا آمده هر چند مردم خاک بر آن میریختند باز بالا می آمد تا تلی عظیم شد و بروایتی
دیگر آنکه پادشاه با زنان بنی اسرائیل زنا میکرد روزی یحیی ع رسید یحیی گفت از خدا بپرهیز که این
کاری که تو میکنی حلال نیست پس یکی از آن زناکاران در وقت مستی پادشاه گفت که یحیی را بقتل رسان پادشاه
فرمود که تا سر یحیی را بریدند سر او را در طشتی گذاشتند آوردند و سر او بزبان آمده گفت این کاری که میکنی
حلال نیست از خدای بپرهیز و بعد از آن خون از طشت جوشیده بر زمین ریخت و از آن نگاه بیرون آمده
بجوشید و ساکن نشد و یحیی ع بعد از فوت شمعون وصی عیسی و بچهار شنبه آخر ماه شهید شد و
شمعون را وصی کرد و کشندهٔ او حرامزاده بود و کشندگان پیغمبران و فرزندان پیغمبران غیر حرامزاده
نمی باشند و آفتاب بر زمین و آسمان بر یحیی و امام حسین ع گریستند و آسمان و زمین پیش از یحیی
برای قتل هیچکس نگریسته بودند و فاصله میان کشته شدن یحیی ع و خروج بخت نصر صد سال و فاصله
میان کشته شدن او و رفتن عیسی ع باسمان صد و نود سال بود چون بخت نصر حکایت یحیی را شنید بدل

وی افتاد که بخون یحیی چندان از بنی اسرائیل بکشد که خون ساکن شود و این سخن را بزبان آورد و [illegible]
میکشت ده ده بر میرفت و زن و مرد و کودکان و حیوانات را قتل عام میکرد و خون همان در جوش
بود تا آنکه کسی در آن نواحی نماند پرسید که دیگر کسی مانده است گفتند پیرزنی در فلان جا مانده فرمود تا او را
حاضر کرده گردن زدند و خون ساکن شد و آن زن آخر کشتگان بود و گویند او آن زن بود که پادشاه را
بکشتن یحیی ع برانگیخت و بخت نصر در یک سال هفتاد هزار سپاهی را بقتل رسانید و اولاد ایشان را اسیر
بیت المقدس را خراب و جهودان را بشهرها متفرق کرد و از اهل بیت یهود دانیال را و از اولاد هرون
عزیر را بکنیزی نگرفت و دانیال را در چاهی بند کرده آخر بیرون آورده عذر خواست چنانچه الحال گفته
خواهد شد و حق تعالی چون خواهد که از برای دوستان خود انتقام کشد بدوستان خود انتقام
میکشد و جهت یحیی ع بخت نصر انتقام کشید بعد از آن بخت نصر نزد ارمیا فرستاد که تو بنی اسرائیل را
خبر دادی از جانب خدای آنچه من بایشان میکنم اگر خواهی نزد من باش هر کس که خواهی و اگر خواهی بیرون
رو ارمیا گفت بیرون میروم پس شیرهٔ انگور و انجیر و شیر با خود برداشته با خری سوار شد بیرون رفت
چون بقدری که چشم کار کند رفت بشهر نگاه کرد و حیوانات صحرا و دریا و هوا را دید که آن کشتگان را
میخورند ساعتی فکر کرده گفت چنانچه حق تعالی میفرماید که قال گفت ارمیا انی از کجا یحیی
هذه زنده میکند این را یعنی اهل این را و عرصه شهر را نیز قریه میگویند الله بعد موتها
خدای بعد از مردن آنها و حال آنکه درندگان آنها را خورده اند فاماته پس بمیرانید او را یعنی
آنکس که ارمیا است در همانجا که بود وقت صبح الله خدای ارمیا را مائة عام ثم بعثه
صد سال بعد از آن برانگیخت خدای او را یعنی زنده کرد بعد از هلاک شدن بخت نصر پیش از فرو رفتن
آفتاب و او و بنی اسرائیل را بدنیا آورد پس اول عضوی که خدای از او خلق و زنده کرد چشمهای
او بود که مثل تخم مرغ سفید بود چون چشم بآفتاب نگاه کرد و حق تعالی وحی کرد که گفت چنانچه میفرماید که قال
گفت خدای کم چند وقت لبثت قال درنگ کرده گفت ارمیا لبثت یوما درنگ کرده ام
روزی بعد از آن بآفتاب نگریده دید که آفتاب بلند است و فرو نرفته گفت او بعض یوم
قال یا بعضی از روز گفت خدای بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک
بلکه درنگ کرده ای صد سال پس نگاه کن بسوی طعام خود یعنی خوردنی و شرابک لم یتسنه
وانظر الی حمارک و آشامیدنی خود که تغییر نیافته است و نگاه کن بسوی خر خود و

اینچنین کرده لنجعلك آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها
ثم نکسوها لحما تا بگردانیم ترا آیتی از برای مردم و نگاه کن بسوی استخوانها که چگونه زنده
میکنیم آنها را بعد از آن میپوشانیم آنها را گوشتی پس نگاه کرد استخوانهای خود که چگونه بعضی ببعضی
متصل میشد و نگاه میکرد که چگونه جاری میگشت پس چون برخاست گفت که اعلم ان الله علی کل شیء قدیر
با نگاه کرد باستخوانها جمع میکردید تا آنکه خود بر پای ایستاده با نشست و برخاست بر پای ایستاد پس میگفت
که اعلم ان الله علی کل شیء قدیر چنانچه حق تعالی میفرماید که فلما تبین له قال اعلم ان
الله علی کل شیء قدیر پس چونکه ظاهر شد او را گفت که میدانم که بتحقیق که خدای بر هر چیزی
قدرت دارد و آخر آیه چنین نازل شده که انظر الی العظام کیف ننشزها تا آخر و تحریف یافته یعنی آیا نمی
بینی ای محمد بسوی استخوانها که چگونه زنده میکنیم آنها را بعد از آن میپوشانیم آنها را گوشتی پس آنگه
ظاهر شد محمد صلعم را که این حکایت از آسمان آمده است گفت محمد صلعم که میدانم که خدای بر هر چیزی قدرت
دارد و تسلیم کرد سخن خدا را و ایمان بسخن حق تعالی آورد و اما قصه عزیر چنان بود که حق تعالی او را به
پیغمبری برانگیخت در سال چهل و هفتم از پادشاهی بخت نصر بر اهل دهها که من و مرا آن دهها مرده بازان
برای دعای عزیر زنده شده بودند و عزیر در وقتی که بخت نصر را بر بنی اسرائیل مسلط ساخت که بخنه
داخل چخینه در آن غایب شد چون باز گشت بخری سوار بود با او انبانی و آن قدری توت و کوزه و قدری
شیره انگور همراه مرده دید اندوه هناک شده گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها از روی تعجب که همه یکبار
دیگر زنده دید پس میرانید خدای را آن وقت و او و آن جماعت صد سال مرده ماندند بعد از او
و ایشان از کصد هزار سپاهی بودند حق تعالی زنده کرد ایشان را در زمان بخت نصر و باز همه را در دست
بخت نصر بکشت و بخت نصر چنانچه گفته شد عزیر را نکشت و پیدا عزیر با زن خود مباشرت کرده بد و
فرزند در یکساعت آبستن شد هر دو را در یکساعت بزاد و عزیر با عزیر برادر خود مدتی بود بعد از آن
حق تعالی عزیر را صد سال بمیرانید و فرزندان عزیر فرزندان هم رسانیدند بعد از آن خدای زنده
کرد او را و فرزندان وی از وی بزرگتر بودند و عزیر تتمه پنجاه ساله را با برادر خود زندگانی کرد و هر دو
در یکساعت بمردند و هر دو در یک قبر دفن شدند و عزیر پنجاه سال و عزیر صد و پنجاه سال عمر کرد
و این آیه دلیلست بر آنکه در زمان صاحب الامر بسیار مردگان زنده می شوند و رجعت بر منکر آن است و
تتمه قصه بخت نصر چنین است که او بعد از قتل عام بنی اسرائیل ببابل رفته آنجا شهری ساخت و در آنجا

بماند

بماند و بدانیال گفت که میخواهم که مثل تو پسری داشته باشم دانیال گفت که در وقت مباشرت همت در من
گمار داو آنچنان کرده پسری شبیه دانیال متولد شد و بخت نصر چاهی کند و دانیال را با شیر ماده در چاه
انداخت و آن شیر گل چاه را میخورد و دانیال پستان آن شیر را میمکید و شیر میدوشید و میشد مدتی چنان تا
پس حق تعالی آن پیغمبری که در بیت المقدس بود وحی فرستاد که خوردنی و آب جهت دانیال ببر و از من سلام برسان
پرسید که دانیال کجاست حق تعالی فرمود که در بابل بفلان دروازه که بیرون میروی گفت آری پیش
تو می آید و وی بر راه غایب دانیال میکند پس چنان کرد و گفتار او را بر سر چاه آورد و خوردنی را
فرو فرستاده دانیال شکر کرد خداوندگاری که یاد کنند خود را فراموش نمیکند و دعا کنندگان را
نومید نمیسازد چون بلیات او بنهایت رسید بخت نصر در خواب دید که ملائکه آسمان فوج فوج
از زمین بر سر چاهی که دانیال در آنجاست فرود آمدند و سلام بروی کرده مژده فرج دادند و حق تعالی
بدست پیغمبری جهت او رزق میفرستاد و چون صبح شد پشیمان گشته نزد دانیال رفته او را بیرون آورد
و عذر خواست و امر مملکت خود را بوی گذاشت و بعد از بخت نصر پادشاهی به بیرام رسید و در وقتی
بخت نصر در خواب دید که سر او از آهن و سینه او از طلا و پاهای وی از مس شده و منجمان را طلبید
گفت که من چه خواب دیده ام گفتند نمیدانیم پس ایشان را بکشت بعضی از خاصان گفتند اگر کسی میداند
دانیال است فرستاد تا او را حاضر کردند و گفت چه خواب دیده ام جواب گفت که چنین و چنین گفت
تعبیر آن چیست که دانیال گفت که پادشاهی تو میرود و تو بر مردی از اهل فارس که تا سه روز کشته
می شوی گفت من هفت شهر دارم که بر درهای هر یک پاسبانان هستند که هر شهر غایبی از مس ساخته
شده که غیر هیچ چون داخل شود فریاد میکند و او را میگیرند پس سپاه را منتشر ساخته فرمود تا هر کس
بر خورند بکشند و دانیال را نزد خود بند کرد و گفت از من در این سه روز جدا نمیشوی اگر سه روز گذشت
ترا میکشم چون روز سیم بشب رسید غمی او را فرو گرفته بیرون آمد غلامی بر خورد که او را بفرزندی
برداشته بود و از اهل فارس بود و بمعنی آن بخت نصر نمیدانست پس شمشیر خود را بوی داد و گفت که هر کس را
که بینی ... باشم بکش شمشیر گرفته بر بخت نصر زد و سر او را جدا کرد و تعبیر خواب او دانیال صحیح است
چه حق تعالی علم تعبیر خواب بوی آموخته و در باب اثناء اول ماهها و ماه و آفتاب گرفتن روایتی از و
منقولست و بخت نصر صد و هشتاد و هفت سال پادشاهی کرد و بعد از و مهر بیرام او پادشاه شد و دانیال
را گرفت و با صحابه و شیعیان او بچاه انداخته و آتش بر ایشان انداخته آتش برد بکی بر ایشان بکرد و نتوانست

چون چنان دید ایشان را باشیر و درندگان در جمله گذاشت و بهر قسم عذابی آزار کرد تا آنکه حق تعالی ایشان را
از و خلاص کرد و مدت پادشاهی ایشان ده سال و چهار صد روز بود و در آن وقت که حاجت
شد که نخابیر خود را در زمان پادشاهی هر یزد و وصی کرد حق تعالی بابرهیم ع وحی فرستاد که یکی از بندگان
خود را خلیل خود میکنم که اگر از من درخواست کند که مرده گان را زنده کنم قبول میکنم و بخاطر ابرهیم ع رسید
که آن خلیل خدای او باشد و چون ایزد تعالی ملکوت آسمانها و زمین را بوی نمود مردی را دید که زنا میکند
دعا کرد تا او بمرد همچنین تا سه مرد را در زنا دید و بدعای او بمردند پس حق تعالی وحی باو فرستاد که دعای
او مستجاب است دعای بد بر بندگان من مکن که اگر میخواستم ایشان را خلق نمیکردم و من خدا ایشان را سه قسم
خلق کرده ام بنده که عبادت من میکند ثواب میدهم و بنده که غیر مرا عبادت کند مرا عقوبت نمیکند
و بنده که عبادت غیر من کند از پشت او بیرون آید کسی که عبادت من کند بعد از آن حیوان مرده
را دید که در کنار دریا افتاده و نصف آن در آب و نصف آن در خشکی است و درندگان دریا از آنچه در آب است
خورده بر یکدیگر چیره گشته یکدیگر را میخورند و درندگان خشکی نیز همچنین ابرهیم ع تعجب کرده در
آن وقت گفت چنانچه حق تعالی میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ و آنگاه که گفت ابرهیم ای
صاحب آفریننده و نعمت و روزی دهنده من أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ بنما بمن که
چگونه زنده میکنی مردگان را یعنی بیرون می آیی آنچه خورده شده است از آن حیوان مرده قَالَ گفت
خدای أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا ایمان نیاورده قَالَ گفت ابرهیم بَلَىٰ ایمان آورده ام وَلَٰكِنْ
ولکن میخواهم لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي تا آرام گیرد دل من بر خلیل بودن من و تا این را بینم چنانچه
هر چیز را از ملکوت آسمانها و زمین دیده ام زیاده شود قَالَ گفت خدای فَخُذْ أَرْبَعَةً
مِنَ الطَّيْرِ پس بگیر چهار تا از مرغان پس ابرهیم ع گرفت طاوسی و خروسی و کبوتری و کلاغی
و طاوس و خروسی که مرغابی و شتر مرغی با طاوس و خروسی و کبوتری و هدهدی فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ
پس قطع کن آنها را بسوی خود پس آنها را ذبح و سر جدا کرد و بکند پرها و استخوانهای آنها قطعه قطعه
نمود و پر و گوشت و خون همه را بهم آمیخت چنانچه آن حیوان مرده در کنار دریا بان درندگان
که یکدیگر را میخوردند آمیخته بود بعد از آن همه را کوبید و سرهای آنها را بامر خدای نزد خود نگاه
داشت ثُمَّ اجْعَلْ بعد از آن بگردان یعنی بگذار عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ بر هر کوهی از آنها
یعنی از آن مرغان جُزْءًا جزوی پس ابرهیم ع آنها را ده حصه کرد و در کوههای آورد و کرد

او وده کوه بر هر کوهی از آنها حصه گذاشت و منقارهای آنها را در میان انگشتان خود گرفت
پس بنا بر این آیه جزو ده یک باشد چه آنکه ده کوه بود و در این آیه اجزا از برای کوهها است از برای
کوهها است نه از برای مرغان پس کسی که بجزوی از مال خود وصیت کند ده یک باشد و بروایتی جزو
هفت یک است چه آنکه حق تعالی میفرماید که لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم ثُمَّ
ادْعُهُنَّ بعد از آن بخوان آنها را یعنی مرغان را يَأْتِينَكَ که می آیند ترا یعنی نزد تو سَعْيًا وَاعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ از روی سرعت و بدان که بتحقیق که خدای عزیز است یعنی قدرت دارد
بر آن حَكِيمٌ حکیم یعنی محکم کار و درستکار در هر فعل پس ابرهیم آب و دانه پیش خود
گذاشت و ندا کرد مرغان را بنامهای خود شان طلبید گفت بیائید بسرعت نزد من باذن خدای
پس مرغان اجابت کرده بدنها و استخوانهای هر یک جمع شد و ابرهیم ع نگاه میکرد که چگونه پر بیرون
می آید و رگهای هر یک را میدید که چگونه درست میشود تا آنکه بدنها درست و بال تمام شد چنانچه
پیش از آن بود پس هر یکی پرواز کرده نزد ابرهیم ع بسرعت آمدند تا هر یک بسر خود متصل شود
و آنحضرت هر یک را بنه دیگری میداشت و متصل نمیشدند تا منقارهای ایشان را داده سر هر یک را
بگردن وی گذاشت چون از چهار فارغ شد و بدنها تمام گشت پرواز کردند و بعد از آن بر زمین
فرود آمدند و از آن آب و دانه خورده گفتند ای پیغمبر خدای ما را زنده کردی خدای ترا زنده کناد
ابرهیم گفت که خدای زنده میکند و میمیراند و بر هر چیزی قدرت دارد و میدانم که خدای عزیز
حکیم و آنچه گفته شد تفسیر ظاهر این آیات اما تفسیر باطن آن آنست که بگیر چهار کس از آنها
که متحمل بار سخن شوند و علم خود را بایشان بامانت بسپار بعد از آن آنها را باطراف روی زمین
بفرست تا حجت تو باشند بر مردم و چون خواهی که آنها نزد تو آیند و طلب ایشان نما ایشان بزرگ که خدای
تا بسرعت نزد تو آیند باذن خدای عز و جل این شرح آیه در شان محمد و علی و فاطمه و امام و در شان
ابابکر و عمر و عثمان و معویه و تابعان ایشان نازل شد میفرماید که مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ مثل آنان که میدهند مالهای خود را در
راه خدای مثل مثل دانه است که مراد از دانه فاطمه ع است أَنْبَتَتْ بر ویاند آن دانه سَبْعَ سَنَا
هفت خوشه و مراد هفت کس از جمله فرزندان او که اول ایشان امام حسین و آخر ایشان صاحب الامر ع
است فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ در هر خوشه صد دانه است و هر عالمی که کسی

از هر یکی حق تعالی عمل او را زیاده میکند و نوشته میشود از برای او هرگاه اراده حسنه و اراده گناه
کند و بفعل نیارد آن حسنه را و آن گناه را یک ثواب و هرگاه گناهی کند بعد از نه ساعت اگر توبه نکند یک
گناه و اگر حسنه کند هر یک حسنه را ده ثواب زیاده میکند خدای از برای کسی که خواهد تا هفتاد و
هفتصد چنانچه میفرماید که وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ و خدای دو چندان میکند آن
برای کسی که میخواهد از برای کسی که داده باشد مال خود را از برای طلب رضای خدای که در آیه پنج خواهد آمد
تا هفتاد و هفتصد برابر بقدر صحت ایمان آن مؤمن مگر صبر که آن از برای خداست و خدا میدهد
مزد آن را و کسی که بجا خضاب کند و در آن یک درهم تصدق کند برابر هفتصد و بروایتی برابر هفت
هزار درهم باشد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و خدای وسعت دارنده است دانا الَّذِينَ
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ آنانکه میدهند مالهای خود را در راه خدای و نیکی
بجو بنی میکنند ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا بعد از آن انفاقی در پی آن نمیدهند منتی که
کرده اند منتی بر آنکس و بر محمد و آل او و بر ملائکه عم وَلَا أَذًى و نه اذیتی و آزاری بجهت بدی بر
آنکس و بر محمد و آل او عم و در شکان لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ از برای ایشانست ثواب
ایشان در نزد صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده ایشان در آخرت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
و بیمی نیست بر ایشان در آخرت وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اند و هگین میشوند قَوْلٌ
مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى یعنی خوب و
آمرزیدن بدی بهتر است از صدقه که از پی در آید آن را اذیتی و آزاری وَاللّٰهُ غَنِيٌّ و خدای غنی است یعنی
بی احتیاج است حَلِيمٌ حلم دارنده این آیه در شان عثمان نازل شده و جاری گشته است در شان
معویه و تابعان ایشان و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ
بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ای آنانکه ایمان آورده اند باطل مکنید صدقهای خود را بمنت و اذیت با ایشان
رسانیدن بجهت بد عملی و ضایع میشود چرا که حق تعالی در این آیه نهی فرموده است که باطل مکنید صدقهای
خود را بمنت کردن بر آنکس که صدقه میگیرد کذا ... و باذیت بر آنکس بلکه مطلق گفته و مراد هر اذیتی که باشد
و اذیت ایشان عظیم تر از اذیت آنکس است که صدقه میگیرد كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ
النَّاسِ مثل آنچنان کسی که میدهد مال خود را از برای ریای مردم و آنانکه مال خود را برای مردم میدهند
ابابکر و عمر و عثمان و معویه و تابعان ایشان اند بر کسی که چیزی بکسی دهد از برای او پنهان مینویسند

وچون

وچون ذکر آن کرد آن را برطرف کرده آشکار مینویسند و چون باز دیگر ذکر آن کرد آن را برطرف کرده
ریا مینویسند وَلَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و ایمان نمی آورد بخدای و
روز آخر یعنی قیامت آنگاه حق تعالی در باره آنانکه صدقهای خود را بمنت و اذیت باطل
میکنند مثلی زده میفرماید که فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ پس مثل او مثل سنگ سختی است
که در صحرا بوده باشد که عَلَيْهِ بر آن یعنی بر بالای آن سنگ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ
خاکی باشد پس برسد آن را باران بسیار و بشوید آن خاک را از آن سنگ فَتَرَكَهُ پس بگذارد
آن را یعنی آن سنگ را صَلْدًا صاف پاک از خاک بر کسی که بخششی بکند و از پی آن اذیت و آزار رساند
و کسی که منت بسیار گذارد و اذیت و آزار رساند بر کسی که صدقه بوی دهد بخشش و صدقه خود را
باطل میکند بمنت و اذیت چنانچه باطل میشود آن خاک که بر بالای سنگ بود بباران لَا يَقْدِرُونَ
قدرت ندارند آنانکه صدقه خود را بمنت و اذیت باطل میکنند عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بر چیزی از آنچه کسب کرده اند و خدای هدایت نمیکند قوم کافران را
و بعد از آن حق تعالی از برای مؤمنان مثلی زده میفرماید که این آیه در شان علی عم نازل شده
میفرماید که وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
اللّٰهِ و مثل آنانکه میدهند مالهای خود را از برای طلب رضای خدای و علی عم فاضلترین ایشان
و کیفیت کمال خود را برای رضای خدا میدهد وَتَثْبِيتًا برای ثابت داشتن یعنی جا
داشتن مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ نفسهای خود شان مثل مثل
بستانیست ببلندی یعنی که در جای بلندی واقع شده باشد أَصَابَهَا برسد آن را یعنی
آن بستان را وَابِلٌ فَآتَتْ باران بسیار پس بیارد آن باران أُكُلَهَا خورشهای
آن را یعنی میوهای آن بستان را ضِعْفَيْنِ دو ضعف و ضعف دو چندانست یعنی میوه
آن بستان مضاعف شود چنانچه مضاعف میشود اجر کسی که میدهد مال خود را از برای طلب رضای
خدای فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسد آن را یعنی آن بستان را وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّٰهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ باران بسیاری پس شبنمی و خدای بآنچه میکنید شما
بیناست بعد از آن خدای سبحانه درباره کسی که مال خود را از برای طلب رضای خدا داده بعد از آن
منت گذارد بر آنکس که آن را بوی داده مثلی زده میفرماید که أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ

له جنة من نخيل واعناب تجري من تحتها آیا دوست میدارد یکی از
شما که بوده باشد از برای او بستانی از درختان خرما و انگورها که روان میشده باشد از زیر آن
یعنی از زیر درختها و سنگهای آن بستان الانهار له فيها جویها از برای او باشد فيها در آن
بستان من كل الثمرات واصابه الكبر وله از همه میوهها و برسد او را
پیری و از برای او باشد ذرية ذریه یعنی بچگان ضعفاء فاصابها ضعیفان باشند
پس برسد آنرا یعنی آن بستان را اعصار گرد بادی که و اعصار بادیست از انواع بادهای عذاب
چه بادها بعضی از برای عذاب و بعضی از برای رحمت باشند و هر یکی نامیست فيه در آن گرد باد
نار فاحترقت آتشی باشد پس بسوزد آن بستان پس کسی که منت گذارد بر مؤمنی که
صدقه داده باشد بوی مثل کسی خواهد بود که بستان پر میوه داشته باشد و او پیر و ضعیف باشد
و بادی که آتشی در او باشد وزیده همه آن بستان را بسوزاند كذلك يبين الله لكم
الايات لعلكم تتفكرون همچنین بیان میکند خدای از برای شما آیتهای خود
اگر شما فکر کنید این آیه در مدینه نازل شده و سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از اهل مدینه
در زمان جاهلیت کسبهای حرام مثل ربا کرده مالهای بسیار اندوخته بودند چون مسلمان شدند
اراده کردند که آنها را از مال خود اخراج کنند و آنها را تصدق میکردند و نیز زکوة فطره را از خرمای
جعرور و معافاره که زبون و کم گوشت و بزرگ استخوان بود و یک نخلی داشت بمسجد پیغمبر می
بردند و نیز در وقت بریدن خرما که پیغمبر ص امر بدادن زکوة خرما میکرد اقسام خرماهای
بد مثل جعرور و معافاره می آوردند و با آنها زکوة میدادند و بعضی آنها را در عوض خرماهای
خوب میدادند پس پیغمبر ص فرمود که آن دو نوع خرما را خرص مکنید و میارید چیزی از آن و عبدالله
بن رواحه که جهت ایشان خرص میکرد خرماهای بد را فرمود که آن دو نوع را خرص مکن شاید که جمع کنند
و آنها را بیارید پس حق تعالی این آیه را فرستاده نهی کرد از جمیع آنچه گفتیم چنانچه میفرماید که يا ايها
الذين امنوا انفقوا من طيبات ای آنانکه ایمان آورده اند بدهید از خوبها
یعنی حلالها ما كسبتم ومما آنچه کسب کرده اید شما و از آنچه یعنی بدهید از خوبهای آنچه
اخرجنا لكم من الارض بیرون آورده ایم ما از برای شما از زمین از بذرها و از بوتهای
آن و این از آن چیزهاست که خدای بر دست و جهت اخراج ایمان که بهمه اعضا منتشر است

ولا

ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون و قصد مکنید بد را از آن که بدهید و حال
آنکه لستم باخذيه نیستید شما گیرنده آن بد یعنی اگر آنرا بشما دهند نمیگیرید آنرا
الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم بپوشید و مسامحه کنید فيه در آن بد و بگیرید
واعلموا ان الله غني و بدانید که بتحقیق که خدای غنی است یعنی بی احتیاج حميد
ستوده شده الشيطان يعدكم الفقر شیطان وعده میدهد شما را باحتیاج
و بی چیزی ويامركم بالفحشاء و امر میکند شما را بفاحشه و هر کس بخت که
با او شیطانی و فرشته باشد و نام آن شیطان خناس است که در سینهای مردم میباشد و وسوسه
میکند و از خیر نومید میسازد و بر فاحشها و گناهان باز میدارد و بدل آن فرشته دیگر آمده میگوید که اگر بدی
تو نزد خدای خیری میبود دشمن ترا بتو نمینمود و ترا محتاج دشمن نمیساخت تو هم مثل پیشینیان
انتظار میکشی هیچ آن پیشینیان چیزی نمیگفتند و از آنجهت است که گاه آدمی آرزو می نمی انگیزد
او را آرزو که باشد در باب خود و مال و فرزند و دوست و نیز شیطان میگوید که مال خود را در راه خدای مده
که فقیر و محتاج میشوی فالله يعدكم و خدای وعده میدهد شما را یعنی آن دو فرشته که
نزد یکی شده میگوید که اگرچه خدای دشمن ترا بتو نمود و ترا باو محتاج داد این معنی اندکی چیزی
باشد مژده باد ترا بامرزیدن از جانب خدای و زیادتی و از آنجهت است که گاه آدمی خوشحال میشود
بی آنکه او را خوشحالی باشد در باب خود و مال و فرزند و دوست مغفرة منه بامرزیدن
از جانب خود یعنی بامرزش خدا امید دهد که مالی در راه خدا بدهید وفضلا و زیادتی یعنی
عوض میدهد و بنابر این آیه باید که آدمی در تاخیر حاجت و عاسلوا انشود و باین وعده خدای عز و جل
اعتماد داشته باشد و شیطان از خود راه ندهد که چون راه یابد آدمی را نومید میکند والله واسع
عليم و خدای وسعت از رزق است دانا این آیه در شان محمد و علی و ائمه ع نازل شده میفرماید که
يؤتي میدهد خدای الحكمة حکمت را و حکمت تفسیر دین پس هر که حکیم باشد و حکمت اطاعت
خدای و اطاعت امام و شناختن اسلام و دوری از گناهان کبیره است که خدای بر آن آتش دوزخ وعده
کرده من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا بکسی که
خواهد و کسی که داده میشود حکمت پس بتحقیق که داده میشود خیری بسیار و خیر بسیار شناختن
علی و ائمه علیهم است و بر پیغمبر ص خیر بسیار داده شده جهت آنکه قرآن و نبوت را باو داده شده است پس سا

عشر

بر بن آیه ثمره عمرا حق تعالی از علم و حکمت بهیان خود عطا کرده است آنچه بغیر ایشان نداده بر علم
ایشان زیاده بر علم اهل زمان ایشانست جهت آنکه حکمت با یشان داده شده وَمَا يَذَّكَّرُ
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ و پند نمی‌گیرد مگر صاحبان عقلها یعنی عاقلان و آنها محمد و علی و
ائمه معصوم اند وَمَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ٢٧١ و آنچه داده باشید شما از نفقه یا نذر
کرده باشید شما از نذری بر تحقیق که خدای میداند آنرا و نیست از برای ظلم کنندگان یاری
کنندگانی إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر اظهار کنید شما صدقه‌ها را یعنی زکوة واجب را یا که
آشکار بیرون کنند از مال خود و آشکارا بدهند نه پنهان فَنِعِمَّا هِيَ پس خوب چیزیست آن
یعنی اظهار کردن جهت آنکه زکوة دهنده ستوده میشود و زکوة چیزیست ظاهر که خون آدمی بان
محفوظ میباشد و بان او را مسلمان میگویند و اگر نهد نماز او قبول نمیشود و بر مردم چیزهای
دیگر حق تعالی غیر زکوة واجب فرض ساخته بعضی از آنها ماعون است و آن عطا کردن مال و قرض
دادن و عاریه دادن اسباب بخویشان چیزی دادن است و بعضی از آنها حق معلوم است که
بسایل و محروم داده میشود و آن چیزیست که در روزی یا در هفته یا در ماهی داده میشود خواه
اندک و خواه بسیار اما باید که دوام داشته باشد و صدقه‌های غیر زکوة را باید که پنهان دهند
چنانچه میفرماید که وَإِن تُخْفُوهَا و اگر پنهان کنید شما آنها را یعنی آن صدقه‌ها را و
تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ بدهید آنها را بمحتاجان پس آن یعنی پنهان کردن خَيْرٌ
لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ بهترست از برای شما و باطل میکند و برطرف میسازد عَنكُم مِّن
سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ از شما گناهان شما را و خدای بآنچه
میکنید آگاهست لَّيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ نیست بر تو هدایت ایشان وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي
مَن يَشَاءُ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ هدایت ایشان و لیکن خدای
هدایت میکند کسی را که میخواهد و آنچه میدهید از خیری پس از برای نفسهای شماست یعنی ثواب
آن برای شماست وَمَا تُنفِقُونَ مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ خدای و آنچه میدهید از خیری
داده میشود بشما تمامی ثواب آن إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ بشما و شما ظلم کرده نمیشوید
لِلْفُقَرَاءِ از برای محتاجان و فقرا اند که درباره ایشان میفرماید که الَّذِينَ أُحْصِرُوا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ آنچنان محتاجان که منع
کرده شده اند در راه خدای قدرت و استطاعت و توانائی ندارند رفتن را در زمین یعنی
قدرت ندارند که در زمین تردد کرده کسب کنند يَحْسَبُهُمُ حساب میکند ایشان را یعنی گمان
میکند ایشان را الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ جاهل غنیها یعنی گمان میکند که بی احتیاجند مِنَ
التَّعَفُّفِ از باز داشتن یعنی نفس خود را از سؤال باز میدارند تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ
لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ میشناسی تو ایشان را بسیمای ایشان و بیان شناختن بسیما آنست که الله
تعالی در آیه سوره اعراف که یعرفون کلا بسیماهم و سوره رحمن که یعرف المجرمون بسیماهم خواهد آمد سؤال
نمیکنند از مردم حال آنکه شدت و محنت دارند و در حکم عیال اند و فرق میان فقیر و مسکین آنست
که فقیر سؤال نمیکند و مسکین سؤال و طلب میکند جهت آنکه مشقت او بیش از فقیر میباشد إِلْحَافًا
وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ بالحاح و مبالغه و آنچه بدهید از خیری
بر تحقیق که خدای بآن داناست این آیه در شان علی ع نازل شده و آنحضرت چهار درهم داشت
یکی را شب و یکی را روز و یکی را پنهان و یکی را آشکارا تصدق کرد و این آیه نازل شد و روایتی آمده
در باب نفقه اسپان نازل شده میفرماید که الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ آنها که
بدهند مالهای خود را شب و تصدق در شب غضب خدای را فرو مینشاند و گناهان بزرگ را برطرف
و حساب روز قیامت را آسان میکند و کسی که اول شب تصدق کند نحوست آن شب حق تعالی از او دفع
میکند وَالنَّهَارِ و در روز و تصدق روز مال و عمر را زیاد میکند و هر که اول روز تصدق کند
حق تعالی نحوست آن روز را از او دفع می کند سِرًّا پنهان و پنهان تصدق کردن غضب خدای را
فرو مینشاند و بهتر است از تصدق آشکارا وَعَلَانِيَةً و آشکارا چون این آیه نازل شد
پیغمبر صلعم از صحابه پرسید که کدام یک از شما صلاحیت این کار داشت هیچکس جواب نگفته علی ع گفت که من این
کار کردم گفت ای علی چه برین کار داشت تا گفت بجای آوردن خدای وعده خود را پس پیغمبر صلعم
این آیه را بر زبان مبارک جاری ساخت که فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ پس برای ایشانست
ثواب ایشان در نزد صاحب و آفریننده ایشان و نعمت و رزق دهنده ایشان در آخرت وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ و نیست بیمی بر ایشان در آخرت وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین میشوند این
پنج آیه در مدینه نازل شده و حق تعالی بعد از آنها در باب ربا نازل ساخته تا مردم از بخشش و احسان

ابا نکنند و این آیتها محکمند و متشابه نیستند و تاویل آیتها در نزول آیتهاست چه شوند احتیاج
به پرسیدن تاویل آنها ندارد پس میفرماید که الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبٰوا آنانکه میخورند
ربا یعنی سود ربا فروختن یکدرهم بدو درهم و قفیزی گندم بدو برگشت و مؤمن را از مؤمن
نفع گرفتن رباست مگر آنکه زیاده از صد درهم چیزی بخرد و بنقد بفروشد آن روز نفعی گرفته شود یا
برای سوداگری چیزی بخرد پس باید که بر فقرا و عیال اندک نفع از مؤمنان بگیرند و کسی چیزی فروشد
و هم فروشنده و هم خرنده داند که درستی دران بجا نمی آید و باز برگشته آنرا باز پس بخرد آن رباست
و ربا نمی باشد مگر در چیزی که کیل یا وزن کنند و ربا بر دو قسم است حلال و حرام اما حلال آنست که کسی قرضه
بکسی کند و توقع داشته باشد که او زیاده از ان بوی دهد و قرض بدهد و طمع داشته باشد که زیاده از آنچه
گرفته بوی دهد بی آنکه شرط با یکدیگر کنند پس اگر زیاده از آنچه گرفته بوی دهد مباح است اما نزد
خدای سبحانه ثواب نخواهد داشت دران قرض که داده است و اما حرام آنست که قرض داده شرط کند
که زیاده از آنچه گرفته بوی دهد و ربا حرام نیست میان مسلمان و کافر حربی چه که مسلمانان از ایشان
میگیرند و بایشان نمیدهند چیزی و میان آدمی و فرزند و بنده و زن او جهت آنکه ربا در جای حرامست
که مالک دهنده باشد و متهنای مالک فرزند و بنده و زن هست و از ینجهت ربا از کافر ذمی حرامست
چرا که ایشان مالک آنها نیست بلکه همه مسلمانان مساویند و بر تقدیر که اینها رباست و آن در دین عیسی
ع نیز حرام بوده و علت آدمی بعدی ازان و سایر گناهان کبیره دانسته میشود و آن حلال نمی شود
از برای اضطرار جهت آنکه هیچکس نیست از غنی و فقیر که چیزی تا ضرورت واقع نشود بخرد و سبب حرام بودن
ربا فساد و ظلم و بر طرف شدن مالست چه آدمی هرگاه یکدرهم را بدو درهم بخرد یکدرهم نیست یکدرهم
و دو درهم دیگر باطلست و دین تمام مردم از بخشش ابا نکنند و بخشش بر طرف نشود و اگر آن حلال میبود مردم
ترک سوداگری یا و آنچه بآن احتیاج دارند میکردند پس خدای آنرا حرام فرمود تا مردم از حرام بحلال
گرایند و تجارت و خرید و فروخت کنند و سبب حرام بودن ربا خبیسه بر طرف شدن بخشش و تلف
شدن مال و راغب شدن مردم بنفع بردن و ترک قرض دادن است و بدلیل این آیه و کبر چهارم و پنجم
رباخواری از گناهان کبیره است که خدای آتش دوزخ بآن وعده فرموده و خورنده ربا و خوراننده
و گواه آن مساویند در گناه آن و پیغمبر صلعم لعنت کرده است خورنده و خوراننده و فروشنده و خرنده
و نویسنده و دو گواه ربا را و ربا هفتاد جزاست که کمترین آنها مثل آنست که کسی با مادر خود در خانه خدا

مباشرت

مباشرت کند و یکدرهم ربا بدتر از زنا در خانه خدای عظیم است نیست و بروایتی سی و بروایتی هفتاد
زنا که همه با خویش محرم مثل عمه و خاله در خانه خدا باشد لَا يَقُومُونَ برنمیخیزند از جا در برزخ
یعنی بعد از مرگ پیش از قیامت إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر همچنانکه برمیخیزد از جا الَّذِي
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ آنچنان کسی که زده باشد او را شیطان از دست
مالیدن بوی یعنی شیطان او را دیوانه کرده و او افتاده قدرت برخواستن نداشته باشد چه
در برزخ رباخواران را بزرگی شکم قدرت برخاستن نمیدارد و رباخواران را مثل آل فرعون هر صبح
و شام باتش دوزخ میبرند و سود خوار از دنیا بیرون نمیرود تا شیطان او را دیوانه نکند
ذَٰلِكَ آن عقوبت بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ
وَحَرَّمَ الرِّبٰوا بسبب آنست که ایشان گفتند که نیست جز آنکه فروختن مثل رباست و
حلال کرده است خدای فروختن را و حرام کرده است ربا را پس هر دو شبیه و نفع بهر یک و ربا خورنده و
اضطرار حلال نمیکند ربا را چنانچه گفته شد فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ پس کسی که بیاید بوی
موعظه یعنی توبه مِنْ رَبِّهِ از صاحب او بسبب نعمت و رزق دهنده او و فا
فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ پس از برای او است آنچه پیشتر گذشته
و امر سوی خداست یعنی کار او با خداست وَمَنْ عَادَ و کسی عود کند یعنی بعد از
توبه باز رباخورد فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ پس آن جماعت صاحبان یعنی اهل النَّارِ هُمْ
فِيهَا آتشند ایشان در آتش خَالِدُونَ همیشه خواهند بود پس کسی که رباخورده باشد بنادانی
بگمان آنکه حلالست پس بر او چیزی نیست و آنچه پیش از ان شده از وست تا آن زمان دانست
که حرامست و چون دانست که حرام میشود و ترک میکند آنرا و بعد ازان اگر بعمد رباخورد عقوبت
شرعی برو واجب میشود پس کسی که بعد از دانستن آنکه حرامست رباخورده باشد و توبه کند باید
که آنچه گرفته باشد از ربا بصاحبان مال باز پس دهد و کسی که بنادانی رباخورده باشد و توبه کند
باید که آنچه گرفته باشد نیز بصاحبان دهد هرگاه دانسته توبه ورا از و قبول میکنند و کسی که مال
بسیاری از ربا اندوخته باشد و ندانسته باشد که حرامست و بعد ازان بداند آنچه گذشته است
حلالست و بعد ازان باید ترک رباخواری کند و سبب حرام بودن ربا بعد از دانستن حرمت آن
سبک گرفتن حرامیست که بعد از دانستن از گناهان کبیره است و سبک گرفتن نهی خدای و

نتهی

بعد ازان حر

کرفتن آن داخل شدن در کفر است و باین آیه و آیه پنجم حق تعالی بندگان خود را بتوبه خواند و
وعده ثواب توبه داده که توبه آدمی را از خطا پاک میکند پس کسی که خلاف امر خدای در باب توبه کند حق
تعالی بر وی غضب کند و آتش دوزخ با وی سزاوارتر باشد و چون این آیه نازل شد خالد بن ولید بخدمت
پیغمبر صلعم عرض کرد که پدر من بقبیله ثقیف ربا بسیار داده بود و در وقت فوت بمن وصیت کرد که آن را
بگیرم حق تعالی آیه چهارم و پنجم را نازل فرمود **یمحق الله الربوا** می برد خدای ربا را یعنی برکت
ربا را و بر ربا خوردن اگر چه بظاهر مال زیاد می شود اما دین را بر طرف میکند و همچنین بر طرف کنند
زراعت است با که بیکبار همه آن بر طرف میکند و بدین سبب که توبه از آن کرد مال و رفته و پریشان و
محتاج می شود جهت آنکه صاحب مال لعن میکند چنانچه گفته شد **و یربی الصدقات**
و می افزاید صدقها را چه هر چیزی را که حق تعالی فرشته موکل ساخته که میگیرد و مگر صدقه را که آن را
حقتعالی بدست خود میگیرد و آن را میپروراند و تربیت میدهد چنانچه کسی تربیت کند شتر بچه را تربیت
دهد اگر چه پاره انگشت خرما باشد پس صاحب آن صدقه روز قیامت چون بجد امیر رسد آن
مثل کوه احد بزرگتر از آن شده باشد **والله لا یحب کل کفار اثیم** و خدای دوست
نمیدارد هر بسیار کفر کننده گناه کننده را **ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات**
و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم بتحقیق
که آنانکه ایمان آورده و کرده اند کارهای نیکو و درست داشته اند نماز را و داده اند زکوة را از برای
ایشانست ثواب ایشان در نزد صاحب آفریننده و روزی دهنده ایشان در آخرت **و لا**
خوف علیهم و نیست بیمی بر ایشان در آخرت **و لا هم یحزنون** و نه ایشان اندوهگین می
شوند سبب نزول این آیه و آیه بعد از وی آنست که در آخر تفسیر آیه الذین یاکلون الربوا گفته
شد و پیغمبر [illegible] **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا** ای آنانکه ایمان
آورده اند بپرهیزید از خدای و واگذارید یعنی ترک کنید **ما بقی من الربوا ان**
کنتم مؤمنین آنچه باقی مانده از ربا اگر بوده باشید شما ایمان آورندگان و
این آیه نیز دلیل است بر آنکه ربا از گناهان کبیره است چنانچه در آیه الذین یاکلون الربوا
گفته شد **فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب** پس اگر نکنید پس آگاه باشید بجنگی
بکاری یعنی بکنید جنگ و پیکار را **من الله و رسوله** از خدای و پیغمبر وی پس این آیه

کشتن

کشتن را حلال و مباح دانستن واجب شد و بعد از کبایر بود چنانچه در آیه الذین یاکلون الربوا
گفته شد **و ان تبتم فلکم رؤس** و اگر توبه کنید شما پس از برای شماست سرهای یعنی
اصلهای **اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون** مالهای شما ظلم میکنید و
ظلم کرده نمیشوید یعنی کسی بشما ظلم نمیکند و معنی این جماعت که در آیه فمن جاءه موعظة من ربه
گفته شد که کسی که قرض تا مدتی معین بر کسی باشد و بگوید که از زر من فلان مبلغ بده فلان مدت را
بده او را بگوید که یعنی بده و مدت [illegible] زیاد کنم با کی نیست جهت آنکه بر اصل مال چیزی نیفزوده
و ان کان ذو عسرة و اگر بوده باشد قرضدار صاحب دشواری یعنی دشوار باشد بر وی دادن آن
یعنی در تنگی حال [illegible] **فنظرة الی میسرة** پس حکم و باب مهلت تا آسانی یعنی تا آسان
شود بر وی دادن آن یعنی خوشی و وسعت و مالداری یابد پس کسی که قرض کسی داده و آنکس او را در
معصیت و اسراف صرف نکرده باشد و بر وی دشوار باشد دادن آن بصاحب مال آنچیزی پس بر
صاحب مال است که مهلت دهد او را تا آنکه او را ممکن شود دادن آن و اگر او را نزد حاکم یعنی امام عادل
برد و با امام ظاهر شود یعنی احوال او آنکس بر وی الائمه میشود و دادن قرض او بر آن حاکم است که از
بیت المال از حصه غارمین بدهد و اگر آن مال را در معصیت صرف کرده باشد بر امام واجب نیست
دادن آن و اگر بصورت صاحب مال [illegible] که او در طاعت و در معصیت صرف کرده تا باید که سعی کند
و مال او را بدهد بعد از آن و حد مهلت دادن قرضدار بعجزی که مستغلی نداشته باشد که انتظار
وقت آن کند یعنی [illegible] باشد که انتظار رسیدن وعده آن کند و مالی از و غایب باشد که
انتظار رسیدن آن کشد که صاحب مال انتظار کشد تا خبر او با امام رسد و امام قرض او را بدهد و محتاج
که باین صفتها موصوف و محتاج قرضی تا وقت مالداری باشد حق تعالی و اولاد [illegible]
و حلال نیست گواهی دادن کسی بر اولاد مؤمنی که قرضدار و عاجز باشد و صاحب مال تعدی کند و از وی
گواهی خواهد و گواه داند که او عاجز است [illegible] بحالت عاجزی او گواهی نمیتواند داد و کسی که مهلت
دهد قرضدار عاجز را حق تعالی هر روز ثواب تصدق بقدر طلب وی میدهد تا وقتی که مال خود را
بگیرد و در روز قیامت که بغیر سایه خدای سایه نیست او را در سایه عرش جای داده از حرارت آتش دوزخ
محافظت کند و او را زیر عرش بر انگیزد که روی و لباس و پرهای او همه از نور و بر تختی از نور نشسته
و ان تصدقوا و اینکه تصدق کنید بر آنکه طلب باید از وی آن **خیر لکم ان کنتم**

تَعْلَمُونَ ٢٨٠ بهتر است برای شما بدانید که او بچیز است عبرت داده بنا بر این آخر آیه اگر صاحب

مال مالدار باشد و تصدق کند طلبی که دارد بر آنکه قرضدار بر ایشان بچیزها از طلب خود بگذرد آن بهتر

تصدق نما باشد و حق تعالی در قیامت او را در سایه عرش جای داده از گرمی آتش دوزخ نجات فقط گرداند

باین آیه همین است که حق تعالی داده میفرماید که وَاتَّقُوا يَوْمًا و بپرهیزید از روزی یعنی روز قیامت

که تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ باز گردانیده میشوید بسوی حق

و بعد از آن داده میشود تمام مر هر نفسی یعنی کس را مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ آنچه کسب

کرده است و ایشان ظلم کرده نمیشوند چون یکی از نکاح [illegible] باشد [illegible] تجارت

و تجارت و اجاره و تصدق حق سبحانه درین آیه بیان و حجر تجارت میکند که مردم چگونه متاع

بخرند در سفر و حضر و چگونه تجارت کنند چه آن از اسباب نکاح [illegible] است و درین سوره بقره

یا نصد حکم و درین آیه پانزده حکم است چنانچه میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا

تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ای تا آنکه ایمان آورده اند هرگاه داد و ستد کنید شما

بقرضی تا مدتی نام برده شده یعنی مدتی معین معلوم و وقتها یا معروف میباشند مثل

دو روز ماه رمضان و یا مبهم میباشند و مبهم آنست که چون امری و [illegible] جایست در آن امر

انتظار آن مدت کشیدن و از آن مجملاست قرض تا مدت معلوم درین آیه فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید

آنرا و این حکم اولست و اول خطی و سندی که در روی زمین نوشته شد آن بود که حق تعالی پیغمبران و

نامها و عمرهای ایشان و همگی ذریه آدم را بر وی عرض فرمود عمر داود [illegible] چهل سال بود آدم از

عمر خود شصت سال بوی بخشید و حق تعالی جبرئیل و میکائیل و عزرائیل را فرمود که درین باب سندی

بنویسید که آدم فراموش خواهد کرد و سندی نوشته بالخود و گواه علیین مهر کردند و چون عزرائیل

عم بقبض روح آدم آمد آدم گفت که از عمر من شصت سال باقی مانده عزرائیل آن نوشته را بیرون آورده

و جبرئیل و میکائیل گواهی دادند ملک الموت قبض روح او کرد و از نیجهت است که چون سند با قرض دلالت

مینماید خلل و زبون میشود و از این سبب حق تعالی به بندگان خود فرمود که چون قرضی بیکدیگر دهند

و معامله کنند تا مدتی تعیین معین سندی بنویسند جهت آنکه آدم فراموش و انکار کرد آنچه قرار داده

بود وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ باید که بنویسد در میان شما نویسنده بعدل

یعنی جور نکند بکسی که قرض میکند و این حکم دوم است وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ

واستناع

٢٩ عشر

وامتناع نکند نویسنده که بنویسد یعنی امتناع نکند نویسنده و نوشتن كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانکه

آموزانیده است او را خدای و این حکم سیم است فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد و این حکم چهارم است

وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ و باید که بگوید آنکسی که بر وی است حق و این گفتن اقرار

او است و این حکم پنجم است وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ و باید که بپرهیزد از خدای که صاحب و آفریننده

و نعمت دهنده و رزق دهنده او است وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ نقصان نکند از حق شَيْئًا چیزی را و

این حکم ششم است فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا پس اگر بوده باشد آنکسی که

بر وی است حق سفیه یعنی کسی است که یکدرهم بیک درهم بدهد مثل او یا خود شراب خورد أَوْ ضَعِيفًا یا

ضعیفی در بدن که قدرت بر گفتن نداشته باشد یا در فهم و دانش که قدرت نداشته باشد بر گفتن و

تمیز عبارتهائی که علامات او یا حوالت بر او در خط او [illegible] ضعیف ابله و کسیست که یکدرهم را

بیکدرهم میگیرد أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ یا استطاعت و توانائی نداشته باشد که بگوید

او یعنی خود نتواند گفت یا مشغول معاش یا کسب آخرت یا لذت حلال باشد چه اینها شغلهاست که عاقلان را

[illegible] جز این شغلها کردن فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ پس باید که بگوید ولی او که متولی و مباشر مصالح

و مصلحتهای او باشد یعنی نایب او و کسی قیام بامور او نداشته باشد و ولی مال او باشد بگوید بِالْعَدْلِ

بعدل یعنی جور نکند بر آنکه قرض میکند و این حکم هفتم است وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ

و طلب گواه کنید دو گواه از مردان شما یعنی از آنانکه آزاد اند نه بنده چه بندگان بخدمت صاحبان خود

مشغول اند و فرصت گواه شدن و گواهی دادن ندارند و از آنانکه مسلمان عاقل اند چه حق تعالی شرف داده است

در دنیا ایشان را بقبول گواهی ایشان بیش از آنکه با آخرت واصل شوند و سبب نوشتن سند و گرفتن

دو گواه از مردان مسلمان عادل آنست که دین و مال و قرض محفوظ باشد و ادب و وصیت خدا را

که درین آیه فرموده نفع و برکت در آن بجای آرند و مخالفت آن نکنند تا پشیمانی نکشند و کسی

عمل بآن نکند و مال خود را بی گواه عادل و سند بقرض دهد از آنان خواهد بود که ایزد تعالی دعای ایشان

مستجاب نمیکند و اگر قرضدار انکار کند یا چیزی از آن کم کرده بدهد و صاحب مال دعا کند که بار

الها مال مرا بمن باز گردان حق عز و جل گوید که [illegible] تو امر و تعلیم کرده بودم که چگونه

مال خود را محکم نگاه داری تا تلف نشود و تو از آن امتناع کردی حالا که مال خود را ضایع و تلف و فنا

و وصیت من کرده دعا میکنی من قبول نمیکنم دعای تو این حکایت [illegible] در جمیع حقها و گواهیها [illegible] و

فرج و مال و ملک دو گواه مطلق قرار داده مگر در طلاق که دو گواه عادل معتبر ساخته جهة آنکه طلاق
بدی میان زن و شوهر است پس بنابرین آیه هر کس که مسلمان باشد گواهی او روا است اگرچه گناه می
کرده باشد و اگر گواهی گناه کاران قبول نباشد بغیر گواهی پیغمبران و اوصیا قبول نخواهد بود چه
ایشان معصومند و گناه از ایشان سر نمیزند بخلاف سایر خلق پس هر کس که بچشم خود ندیده باشد
که گناه کند باید که گواهی بدهند که گناه کرده او عادل است گواهی او قبول خواهد بود و هر که غیبت او کند
بچیزی که در و هست او از ولایت و دوستی اهل بیت بیرون باشد و هر که غیبت او کند بچیزی که در و
نیست بهتان او را و آنکه عصمت نباشد و غیبت کنند او در دوزخ عقوبت خواهد دید مگر در زنا
که حق تعالی در آن چهار گواه مقرر فرموده جهة آنکه حد آن سخت است و زنا کار کشته می شود و نسب
طفل برطرف و میراث فاسد میگردد دیگر الله تعالی گواه در آن دو و چند آن سایر امور قرار داده
و این حکم هشتم است فَإِن لَّمْ يَكُونَا پس اگر نبوده باشند گواهان رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ
دو مرد پس گواه مردی و دو زن باشد پس برابر ساخته است حق تعالی دو زن را در گواهی با یک مرد یعنی
گاه دو مرد یا یک مرد و دو زن گواهی دهند قبول خواهد بود و سبب اینکه دو زن برابر یک مردند در گواهی
و در میراث آن است که حوا از پهلوی چپ آدم آفریده شد که اگر از پهلوی راست میبود زن و مرد تفاوت
در دین هر دو برابر میبودند و نیز زنان را عقل و دین ناقص است چه باشد که زنی نصف عمر جهة حیض نماز
نکند و ایشان لعنت بسیار میکنند و کافر نعمت چه باشد که زن ده سال یا بیشتر با مردی باشد که از و
نیکی و نعمت دیده باشد یک روز که دست تنگ شود یا نزاع کند با شوهر میگوید که من هرگز از تو خیری
ندیده ام و زن بدبخت از مرد بد است و مرد صالح خوب بهتر از زن صالحه خوب است و هرگز حق تعالی در
گواهی فاطمه را مثل محمد و علی ع داشت مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَن از کسانی
که راضی میباشید از گواهان که هرگاه تَضِلَّ گمراه شود از گواهی یعنی گواهی را فراموش کند و این کلمه
متشابهات قرآن است إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ یکی از آن دو زن یاد
آرد یکی از آن دو زن دیگری را پس گواهی هر دو را استقامت حاصل شود و گواهی درست دهند و بس
بنابرین آیه گواه تا چیزی را درست نداند گواهی نمیتواند داد پس اگر خط و مهر خود را نشناسد اما
هیچ بخاطر نداشته باشد جایز نیست که گواهی دهد چرا که هر کس خواهد مینویسد و نگین این نقش
کند اما اگر صاحب حق عادل باشد و یک گواه عادل دیگر باشد گواهی در صورت مذکور میتواند داد

حکم

حکم نهم است وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا و امتناع نکنند گواهان هرگاه که
خوانده شوند یعنی ایشان را بطلبند از برای شنیدن گواهی پس چون کسی را بگواه شدن طلبید جایز
نیست او را که نرود و گوید که برای شما گواه نمی شوم بلکه واجب است برود که قبول کند این آیه برای گواه شدن
پیش از نوشتن سند است و در آیه بعد از این که میفرماید که و من یکتمها فانه آثم قلبه برای گواهی
دادن است و در روایتی معنی این آیه چنین است که امتناع نکنند گواهان که نزد ایشان و در کردن آنها
گواه باشند از گواهی دادن هرگاه که بطلبند برای گواهی دادن و باید که گواهی دهند و نصیحت و امر بمعروف
و نهی از منکر کنند و این حکم دهم است وَلَا تَسْأَمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا و دلتنگ
مشوید که بنویسید آنرا کوچک باشد در آن نویسنده یا آنچه یعنی حق کوچک باشد أَوْ كَبِيرًا
إِلَىٰ أَجَلِهِ یا بزرگ تا مدت آن و این حکم یازدهم است ذَٰلِكُمْ آن نوشتن أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ
وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً عدل
در آن بیشتر است در نزد خدای و قوام و ثبات در آن بیشتر است از گواهی و نزدیکتر است که شک کنید
مگر آنکه بوده باشد تجارت یعنی سوداگری حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا حاضر که دایر میکرده باشید آنرا در میان خود پس نیست
بر شما حرجی که ننویسید آنرا و این حکم دوازدهم است وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه
بگیرید هرگاه خرید و فروخت کنید شما و این حکم سیزدهم است وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا
شَهِيدٌ ضرر رسانیده نمیشود نویسنده و نه گواه و این حکم چهاردهم است وَإِن تَفْعَلُوا
فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ و اگر بکنید پس تحقیق که آن فسقی است بشما و این حکم پانزدهم است
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و بپرهیزید از خدای
و میآموزاند شما را خدای و خدای بهر چیزی داناست وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا
كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ و اگر بوده باشید شما در سفری و نیابید نویسنده پس باید که گرفت
گروهای پس گرفته شده یعنی بگیرید گروی که تصرف در رهانت در آن کنید پس گروی آنکه اخذ کنند گروی
باشد فَإِنْ أَمِنَ پس اگر امین باشد و گرو نگیرد و امانت بسپارد بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ
الَّذِي اؤْتُمِنَ یعنی از شما بعضی را پس باید که ادا کند آنچنان کسی که امین شده است و مال را
گرفته است أَمَانَتَهُ امانت او را که امین کرده است پس واجب است امانت را بصاحب مال پس دادن

خواه صالح یا نیکوکار و خواه فاسق باشد و اگر چه خارجی و کشنده امام و فرزندان انبیا یا کبریا
حروری یا از بنی امیه باشد و ادای امانت در دین همه پیغمبران بوده و آن در رزق می آرد و مردم را آن باید
آزمود نه بنماز و روزه و خشوع که همه معتاد و آنها عادت شده اگر ترک کنند وحشت بهم رسانند
و در ادای امانت علیه بهشت چون منان در صالحند و نزاعی نیست تا زمان ظهور حضرت صاحب الامر
آنگاه آنحضرت حلال و حرام میکند آنرا و خیانت در امانت درویشی و احتیاج می آرد و هر که ادای امانت
کند شریک مال مردم باشد و کسی که امانتی بوی سپرده شود ابلیس صد شیطان بروی موکل کند تا او را اکراه
و وسوسه کنند تا هلاک گناه نمایند مگر کسی را که خدای نگاه دارد و لیتق الله ربه و باید که
بپرهیزد آنکس که مال را گرفته است الله ربه از خدای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده
او و لا تکتموا الشهادة و پنهان مکنید گواهی را بعد از آنکه گواه شده باشید و من یکتمها فانه
آثم و کسی که پنهان کند آنرا پس بتحقیق که او گناه کار است یعنی کافر است قلبه دل او و این آیه
از برای نهی از گواهی نادادن است چنانچه لا یاب الشهداء در آیه سابق نهی از گواه نشدن بود و پنهان
کردن گواهی از گناهان کبیره است اما جایز نیست گواهی دادن در باره مؤمن که ضرر بعجز یا دام کار و
پریشان باشد چنانچه در آیه دیگر وارد است که آن دو عزه گفته شد و الله بما تعملون علیم و خدای
بآنچه میکنید دانا است این آیه در شان دوستی ابابکر و عمر در معراج نازل شد و آنچنان بود که چنانچه
در اول سوره نجم گفته شد شبی که پیغمبر ص بمعراج رفت چون بساق عرش رسید بعالم نزدیک شد حق تعالی
کمند سبزی از بهشت از برای وی آویخت و نور چشم آنحضرت را فرو گرفته عظمت خدا را بدلها نخستین دید
و نقیر و مثل قبضه کمان تا سر کمان بلکه نزدیکتر میان او و خدای بود پس خدای وحی فرستاد این آیه
بوی که پیغمبر ما بگو که لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما
فی انفسکم خدای راست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است و اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای
شما است یعنی در شما است از اقرار و معرفت و از دوستی ابابکر و عمر او تخفوه یحاسبکم
یا پنهان کنید آنرا محاسبه میکند با شما یعنی حساب میکند از شما به الله بآنچه خدای پس هر که او را است
خدایرا که داخل بهشت نکند کسی را که بقدر یک دانه خردل محبت ابابکر و عمر در دل او باشد چون حق
تعالی واجب قسمت کرده است ایمان را بر اعضای آدمی و این آیه واجب ساخته است بر دل که پادشاه عضو
و عقل و فهم باشد که ما بر دل او حاصل میشود از اقرار و معرفت و این عمل دل است و سر ایمان است

خواهد حم

فیغفر

فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر
پس می آمرزد کسی را که میخواهد و عذاب میکند کسی را که میخواهد و خدای بر هر چیزی قادر است
و این آیه را خدای عز و جل به پیغمبران از آدم تا زمان بعثت محمد ص و بر امتها عرض فرموده بود و
از غایت سنگی آیه از قبول آن ابا کردند محمد ص قبول آن کرد و بر امت وی عرض فرمود و قبول
آن کردند چون حق تعالی قبول ایشان را با وجود عدم طاقت ایشان بر آن دید چون آنحضرت بساق
عرش رسید حق عز و جل سخن با وی مکرر فرمود تا بوی بفهمانند و گفت که آمن الرسول بما انزل
الیه من ربه چنانچه حال گفته خواهد شد این دو آیه آخر بقره را حق تعالی بی واسطه به پیغمبر ص در معراج
گفته و از آن معنی است که خدای بپیغمبر پیغمبر ص بلا خدای خود گفته و آن چنان بود که چون پیغمبر ص
در معراج با آسمان هفتم و سدرة المنتهی و از آن درگذشت بحجب نور رسید بمقام قاب قوسین رسید
حق تعالی دو صحیفه اصحاب یمین و در آن نامها اهل بهشت و نامهای پدران و قبیلهای ایشان بود
و دیگری صحیفه اصحاب شمال و در آن نامهای اهل دوزخ و نامهای پدران و قبیلهای ایشان بود پس
آنحضرت کتاب اصحاب یمین را بدست راست گرفته گشود و آنچه در آن بود از نامها نظر کرد
پس حق تعالی بوی گفت که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
ایمان آورده است پیغمبر با آنچه فرود آورده شده است بسوی او از صاحب آفریننده و نعمت و رزق
دهنده او پیغمبر ص گفت بپروردگار این از تفضل تست بر من چنانچه به پیغمبران دادی پس ما
از جانب خود و از جانب امت خود در مقام جواب درآمده گفت که بپروردگار و المؤمنون
کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد
من رسله و مؤمنان همگی ایمان آورده اند بخدای و فرشتگان او و کتابهای او و
پیغمبران او و جدا نمیکنیم میان یکی از پیغمبران و حق تعالی فرمود که راست میگوئی ای محمد سلام
بر تو و از برای امت تو بهشت و مغفرت جهت آنکه چنین کردند پس پیغمبر ص و برو باز حق
تعالی گفت که و قالوا سمعنا و اطعنا و گفتند شنیدیم ما و طاعت کردیم
ما پس پیغمبر ص گفت که اما چون با ما چنین کردی پس غفرانک آمرزش ترا یعنی بخواهیم
آمرزش ترا ربنا ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما و الیک المصیر
و بسوی تست پس مرجع یعنی بتو باز میگردیم در آخرت پس حق تعالی جواب آن داد که با تو و با امت تو

کرده مر آنکا حق تعالی سخن را از سر گرفته فرموده که چون آن آیه با وجود سختی و عظم آنچه در آنست
و آنرا با شما عرض فرموده ما از قبول آن ابا کردند و تو و امت تو آنرا قبول کردید پس سزاوار آنست
مرا که آنرا از امت تو رفع کنم و فرموده که **لا یکلف الله نفسا** تکلیف نمیکند خدای نفسی را
یعنی کسی را **الا وسعها** مگر بوسع آن نفس یعنی بوسعت حال و استطاعت و حالت و قدرت
آنکس زیاده از طاقت بر و یاد نمیکند آنچه واجب کرده است این عبارت دلیل است بر آنکه حق
تعالی کسی را تکلیف بداشتن چیزها نکرده بلکه بر خلاف است که بیان چیزها کند تا مردم بدانند
و چون حق تعالی تکلیف بقدر وسع و طاقت هر کس کرده لهذا واجبات را بقدر طاقت که طاقت
از اهل صحت مقرر بود بعد از آن عام [illegible] اختیارات برای قوی و ضعیف و از آن جهت واجب اختیارات
از بول غایط و بول و خواب وضو نه غسل چرا که آنها همیشه واقع می شوند و غسل کردن ممکن نیست
و واجب اختیارات برای جنابت غسل جهت آنکه همیشه واقع نمیشود پس بنا برین عبارت آیه بنده عمل خیر
میکند و قدرت دارد بر عمل شری که خدای او را از آن نهی کرده و میکند آن عمل شر را بالتی که ترکیب داده است
خدای آن آلت را در وی که بان عمل خیر میکند و خدای نهی نمیکند بنده را از چیزی مگر اندکه بترک
آن طاقت دارد و امر نمیکند بچیزی مگر آنکه داند که بکردن آن استطاعت دارد جهت آنکه جور
و عبث و تکلیف بندگان بچیزی که طاقت آن نداشته باشد از صفت خدای نیست و لا تو علا
و از افتاده نیست که قادر باشد بر شر بنده بر شر و شر از [illegible] اراده کند بعد از آن امر کند او را بچیزی که داند
که استطاعت بکردن آن ندارد آنگاه عذاب کند او را بترک آن امر و خدای خلق را که کافر نیافریده
که استطاعت ایمان نداشته باشند بلکه جمیع خلایق را مسلمان آفریده و امر و نهی کرده و کفر ایشان
که لا حق فعل میشود در حالتی که بنده آنرا میکند و کافر میشود بعد از آنکه با توفیق بهره‌که بخشی بود
از خدای که لازم حق بود عرض شود و او انکار کند پس بسبب انکار حق کافر کرده **لها** از برای اوست
یعنی از برای نفع آن نفس و انگاشته است **ما کسبت** آنچه کسب کرده است از خیر **و علیها**
و بر اوست یعنی برای ضرر آن نفس و انگاشته **ما اکتسبت** آنچه کسب کرده است از شر و این
آیه باطل میکند مذهب جبریه را که اعتقاد شان اینست که بنده را هیچ صنعتی و فعلی نیست و ایشان
در کردن کارهای مجبورند و هر کار که روند آن کار خدای از برای ایشان احداث میکند و هر کاری
که از بنده سر میزند در حقیقت از خدا و نسبت آن به بنده مجاز است و آیتهای قرآنی را درین باب

تاویل

تاویل میکنند و معنی آنها را نمیدانند مثل آیه سوره دهر که و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و آیه سوره
انعام که و لو شاء الله ما اشرکوا و آیه دیگر که من یرد الله ان یهدیه و غیر اینها که تاویل آنها بر خلاف معنیهای
آنهاست و آنچه میگویند باعث باطل شدن ثواب و عذاب می شود و هر گاه چنان گویند و بعد از آن
اقرار بعقوبت کنند نسبت جور بخدای کرده خواهند بود و خدای عذاب کرده خواهد بود بنده
کاری و گناهی که کرده نباشند و شان خدای از آن والاتر است که این معنی را باو نسبت توان داد و
اینکه کسی را بی آنکه کاری کرده باشد و بی جهت روشنی عذاب کند و همه قرآن دلالت بر بیشان و از جمله
این آیه بر حق تعالی را بر این آیه باطل کرده است آنچه بخدای نسبت میدهند که خلق را امر کند بچیزی
که قدرت بان نداشته باشند و نهی کند از آنچه ایشان را در آن فعلی و عملی و کسبی نباشد و بنا بر سخن ایشان
ثواب و عقوبت باطل می شود و چگونه عقوبت کند حق تعالی بنده را بکاری که از و سر نزده باشد پس در
حقیقت نسبت هر کار به بنده میشود باشد بنا بر عبارت این آیه که لها و علیها گفته و بدانکه جماعتی را نیز اعتقادی
بر خلاف اعتقاد جبریه است و ایشان را معتزله و مفوضه گویند و میگویند که هر کاری و فعلی را بندگان
می آفرینند و در آن وقتی که انکار را میکنند خدا را در آن صنعتی و اراده نیست و آنچه شیطان خواهد میشود
و آنچه خدای خواهد نمیشود پس ایشان آفریدگار را با خدای شریک میدهند و آیه سوره مؤمنین را که
فتبارک الله احسن الخالقین دلیل میآورند و میگویند که لفظ خلق بچند معنی میآید پس خوبی میان این دو سخن
سخنی است غیر این هر دو و جبر است و حق تعالی عادلتر است از آنکه کسی را بکاری جبر کند بعد از آن او را عذاب
کند که چرا آن کار کردی و قدرت او از آن بیشتر است که کارهای بندگان را بایشان باز گذارد بلکه
فعل در حقیقت و خلق آن و فعل از خداست و خدای خالق همه چیزهاست و غیر او خالقی نیست و بی آنکه
او خلق کند چیزی موجود نمیشود القصه چون خالق در معراج بر پیغمبر این کلمات را گفت و پیغمبر صلعم
استحسان شنید گفت پیغمبر که انا جوبه با من و امت من چنین کردی پس عطای خود را زیاده کن بر من
حق تعالی فرمود که از من بخواه پیغمبر گفت که **ربنا** [illegible] آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما
و این کلمه تا آخر سوره عطف بر آیه آمن الرسول تتمه آنست که بعد از آنکه حق تعالی سخن دیگر در میان گفت
باز برگشته بر سخن اول آمد **لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا** مگیر ما را
اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم حق تعالی فرمود که چنان کردم و نمیگیرم ترا و امت ترا بعذاب فراموشی
و خطا از جهت کرامت تو و امتهای پیشین هر گاه چیزی را یاد آورده شده بودند فراموش میکردند

درهای عذاب بر ایشان میکشودم و آنرا از امت تو رفع کردم پیغمبر صم گفت الهی هرگاه این عطا میکردی
عطاء خود را زیاده کن بر من حق تعالی فرمود که از من درخواه پس پیغمبر صم گفت که ربنا ای صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما ولا تحمل علینا اصرا و بار مکن بر ما گناهی یعنی
گناهان و کارهای سنگین و چیزهای سختی که بر پیشینیان بود کما حملته علی
الذین من قبلنا همچنانچه بار کرده بودی آنرا بر آنانکه پیش از ما بودند یعنی بنی اسرائیل
چه حق تعالی بر ایشان واجب ساخته بود امور صعب مثل آنکه غسل و وضو بر ایشان واجب بود و تیمم روا نبود
و نماز در غیر کلیساها و محرابها جایز نبود و هرکه گناهی میکرد نقش وی میکندند بر نگاه میدانست
که گناه کرده است و هرگاه بول ببدن کسی میرسید میبایست آنجا را برید و غنیمت حلال نبود و زن که از
حیض پاک میشد در غیر آب روان غسل او جایز نبود و اگر غسل در غیر آب روان میکرد پاک نمیشد
پس حق تعالی این همه کارهای سخت را برطرف و منسوخ ساخت از ایشان و امت محمد صم چونکه
فضیلت تمام را داشتند و عیسی ع با امت خود گفت که من میروم و بار قلیطا یعنی محمد صم بعد از من می
آید و او کارهای سخت را سبک میکند و هر چیز را برای شما تفسیر میکند و گواهی برای من میدهد چنانکه
من برای او گواهی دادم و مثل آوردم و او تاویل میکند چون پیغمبر صم این سخن گفت حق تعالی فرمود
گفت که چنان کردم و باز میکنم بر تو آنها را که بر امتهای پیشین بود از امت تو رفع عفو مردم من قبول
نمیکردم نماز آن امتها را مگر در بقعهای خاص و زمینی که آنها را از برای ایشان اختیار کرده بودم
و اگر چه دور میبود و همه زمین را از برای امت تو مسجد یعنی نمازگاه و طهور یعنی آلت پاک کردن
گردانیدم و آنرا از امت تو رفع کردم و هرگاه ایشان را نجاستی میرسید بمقراض آن را از بدن خود
میبریدند و آب را جهت امت تو آلت پاک کردن نمودم و آنرا از امت تو رفع کردم و ایشان قربانیهای
خود را بگردن برگرفته به بیت المقدس میبردند و قربانی کسی که قبول میکردم آتشی میفرستادم که
آنرا میخورد و او خوشحال و الا غمگین باز میگشت و قربانی امت ترا در شکمهای فقیران و مسکینان
امت تو قرار دادم پس از کسی که قبول میکنم ثواب آنرا به چندین بار مضاعف میکنم و از کسی که قبول نکنم
عقوبتهای دنیا را از و رفع میکنم و آنرا از امت تو رفع و نمازهای ایشان در نیمههای شب و نصفهای
روز بود آنرا از امت تو رفع و نمازهای ایشان را در طرفهای شب و روز در وقتهای نشاط ایشان واجب
کردم و بر ایشان پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب کرده بودم و آنرا از امت تو رفع و پنج نماز در پنج وقت

که پنجاه

که پنجاه ئی دیگر گفت و اجر پنجاه نماز را جهت ایشان مقرر کردم و بر ایشان حسنه را یک حسنه و گناه را یک
گناه حساب میکردم و آنرا از امت تو رفع و حسنه را ده حسنه و گناه را یک گناه مقرر کردم و ایشان
هرگاه قصد حسنه میکردند و آنرا بجا نمی آوردند نوشته نمیشد و اگر بجا می آوردند یک حسنه و اگر
بجا آرند ده حسنه نوشته میشود و آنرا از امت تو رفع کردم و ایشان هرگاه قصد گناهی میکردند
و آنرا بعمل نمی آوردند نوشته نمیشد و اگر بعمل می آوردند یک گناه نوشته میشد و امت تو هرگاه قصد
گناهی کنند و بعمل نیاورند یک حسنه نوشته میشود و آنرا از امت تو رفع کردم و ایشان هرگاه گناهی میکردند
گناهان ایشان را بر در خانهای ایشان نوشته میشد و توبه ایشان از گناهان این بود که
بعد از توبه خوشترین چیزی که دوست میداشتند بر ایشان حرام میکردم و آنرا از امت تو رفع کردم گناه
ایشان را در میان خود و ایشان قرار دادم و پردههای ضخیم بر ایشان مقرر ساختم و توبه ایشان را بی
عقوبتی دنیوی که خوشترین بر ایشان حرام باشد قبول کردم و ایشان چون توبه از گناه میکردند
و پنجاه سال و صد سال میگذشت توبه ایشان را قبول میکردم بجز آنکه ایشان را در دنیا عقوبتی کنم
و آنرا از امت تو رفع کردم و اگر بیست سال یا صد سال گناه کنند و بعد از آن یک چشم بر هم زدن توبه
کنند و پشیمان شوند همه آنرا می آمرزم پس پیغمبر صم گفت که الهی چون این همه عطا بمن فرمودی عطا
خود را زیاد کن بر من حق تعالی فرمود که از من درخواه پس پیغمبر صم گفت که ربنا ای صاحب و آفریننده
و نعمت و رزق دهنده ما ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به و بار مکن ما را آنچه نیست
طاقت ما را بآن حق تعالی فرمود که با امت تو چنان کردم و از ایشان بلاهای عظیم امتها را رفع فرمودم
و در میان جمیع امتها حکم من این بود که تکلیف بالاتر از قدر طاقت ایشان تکلیف نکنم پس پیغمبر صم
گفت که واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا و
عفو کن از ما و بیامرز ما را و رحم کن ما را تو صاحب مایی حق تعالی فرمود که بتوبه کاران امت تو چنان
کردم آنگاه پیغمبر صم گفت که فانصرنا پس یاری کن ما را که ظفر یابیم علی القوم
الکافرین بر قوم کافران حق تعالی فرمود که امت تو در زمین مثل خال سفید را مانند
گاو سیاه امت تو صاحبان قدرت و قهر و غلبه باشند دیگر آنرا خدمتکار کنند و خدمتکار دیگران
نشوند از جهت کرامت تو و حق تو بر من آنست که ظاهر کنم یعنی غلبه دهم دین ترا بر دینها تا آنکه در مشرق
و مغرب بجز دین تو باقی نماند یا آنکه باهل دین تو جزیه دهند و بالجمله دهند چون پیغمبر صم

اینها را گفت حق تعالی فرمود که عطا کردم آنها را بتو و بامت تو و هر کلمه که آنحضرت میگفت که حق تعالی
میفرمود که چنان کردم پس ایزد تعالی از امت محمد صلعم چهار چیز که درین آیه مذکور است برطرف ساخت
خطا و فراموشی و چیزی که کسی را اکراه کنند بر آن و چیزی که طاقت بر آن نباشد و پنج چیز دیگر از ایشان
برطرف ساخت که مجموع نه چیز باشد چیزی که ندانند و چیزی که مضطر باشند در آن و فال بد
زدن و وسوسه و تفکر در خلق و حسد کردن بشرطی که بزبان و دست آن را ظاهر نکنند و کسی از پیغمبر صلعم
ترتیب خلد و بیت که این سوره را طلبید و حق تعالی همه را قبول فرمود بعد از آن پیغمبر صلعم این آن
صحیفه اصحاب یمین را بدست راست نگاه داشت و صحیفه اصحاب شمال را کشود و چنانچه در
آخر سوره زخرف ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد بعد از ان فرود آمده هر دو کتاب را علیحده

سورة آل عمران

بسم الله الرحمن الرحیم

الم یعنی انا الله المجید یعنی منم خدای بزرگ چنانچه در اول بقره گفته شد اللّه لا اله
الا هو نیست خدای دیگر یعنی غیر هو الحی او که زنده است بذات خود نه بغیری القیوم
قایم است یعنی همیشه نگاه دارنده است نزل علیک الکتاب فرو فرستاده است
بر تو کتاب را مراد بکتاب جمله قرآن است که تصدیق آن کرده اند پیغمبران سابق بالحق مصدقا
بحق حال آنکه تصدیق کننده است یعنی آن کتاب موافق است لما بین یدیه و انزل
التوریة والانجیل من قبل هدی للناس و انزل
الفرقان آنچه که پیش از وی بوده و فرود آورده است توریة و انجیل را پیش ازین حال آنکه
بیان و شفا بود مر ابرای مردم و فرود آورده است فرقان را و مراد از فرقان همه محکمات ان
الذین کفروا بایات الله لهم عذاب شدید والله عزیز بتحقیق
که آنانکه کافر شدند بآیتهای خدای از برای ایشانست عذاب سخت و خدای عزیز است یعنی قدرت
دارد بر عقوبت کردن ذو انتقام صاحب انتقام یعنی عقوبت ان الله لا یخفی علیه
شیء فی الارض ولا فی السماء بتحقیق که خدای نیست پنهان بر وی چیزی در زمین
و نه در آسمان هو الذی یصورکم اوست یعنی خدا است آنچنان کسی که تصویر میکند
شما را یعنی صورت شما را خلق میکند فی الارحام کیف یشاء در رحمها چگونه که

میخواهد از مرد و زن و سیاه و سفید و سرخ و صحیح و سقیم لا اله الا هو نیست خدای دیگر یعنی غیر
هو العزیز او که عزیز یعنی قدرت دارد الحکیم حکیم است یعنی محکم کار و در حکمت است
در همه فعل این آیه در شان محمد و آل او صلعم و ابا بکر و عمر و عثمان و اصحاب ایشان نازل شده و سبب
نزول آیه آن بود که حیی ابو یاسر پسر اخطب با جمعی از یهود نجران بخدمت پیغمبر صلعم رفته گفتند که مدت
ملک و زمان امت تو بعدد الم است بحساب ابجد و حیی گفت که عجب است کسی که بدین در آید که مدت ملکش
هفتاد و یک سال باشد تا آنکه دیگر چیزی هست آنحضرت فرمود که آری المر گفت این دراز تر است دیگر
هست فرمود از سورها است که نازل شده سیرها باید که هو اوست یعنی خدا است الذی انزل
علیک الکتاب آنچنان کسی که فرو آورده است بر تو کتاب را یعنی قرآن را منه
که بعضی از ان کتاب آیات محکمات آیتهای محکمند و محکم آنست که چیزی از قرآن آنرا منسوخ
نکرده باشد و محکمات آیتها اند که نسخ کننده اند و آیتها و تاویل ایشان در تنزیل آنهاست یعنی زیاده از
آنچه از ظاهر آن فهمیده میشود احتیاج بتاویل ندارد مثل آنچیزها که حق تعالی در قرآن حلال و
حرام کرده از خوردنیها و آشامیدنیها و عقد زنان و آنچه واجب ساخته است از نماز و روزه و حج و
جنگ و پیکار با کافران و مثل آیه وضو و آیه حرمت علیکم المیتة و آیه حرمت علیکم امهاتکم و اینها
همه محکمند و آیه آنها را منسوخ نکرده و زیاده از آنچه از اینها فهمیده میشود احتیاج بتاویل ندارد
و هر چه مثل آنها باشد محکمست و محکمات ایمان می باید آورد و عمل و اعتقاد می باید کرد و در
حدیث آل محمد صلعم نیز مثل قرآن محکمات میباشد هن که آنها یعنی آن ام مادر یعنی اصل الکتاب
کتاب اند و مراد ازین عبارت که آیات محکمات هن ام الکتاب علی و سایر ائمه اند و ام الکتاب را
حق تعالی میراث محمد و آل او صلعم ساخته و در آن هر علمی و آنچه پیشینیان نوشته اند هست پس هر چه
پیغمبران سابق علم میدانستند و هر غیبی که در آسمان و زمین هست ایشان میدانند و نیز ام الکتاب
آنست که در آن علم خدا است آن علم که حق تعالی بکسی تعلیم نکرده نه علم خدای که به پیغمبران و فرشتگان تعلیم
کرده است و حق سبحانه در ام الکتاب عهد و پیمان محبت اهل بیت علیهم گرفته که از ان تا روز قیامت
یکی نه زیاد و یکی نه کم نمیشود و اخر دیگر یعنی و بعضی آیهای دیگر که متشابهات
متشابهند و متشابه آیتها اند که منسوخ شده اند و آیتها اند که بعضی بعضی شبیهند و آیتها اند که
بر افادات مشتبهند و لفظها اند که در قرآن مکرر واقع شده و در هر جا معنی علیحده دارند مثل

آیهای محکم

کلمه ضلال که معنی آن بر چند وجه است و همچنین کلمه کفر و ایمان و فتنه و وحی و خلق و قضا و نور
و امت و غیر اینها از لفظهای دیگر که معنی آنها مختلف است و حروف مقطعه که در اول بعضی از سورهاست
و مردم در متشابهات قرآن بهلاکت می افتند جهت آنکه معنی و حقیقت آنرا نمیدانند و از خود تاویلها
میکنند برای خود و بآن مستغنی شده از امامان علیهم السلام نمیپرسند و سخن پیغمبر را بعقب سر می اندازند
و مراد بعبارت و آخر متشابهات ابابکر و عمر است و بمتشابهات قرآن ایمان میباید آورد و عمل نمیباید
کرد و هر کس که متشابه قرآن را بمحکم قرآن رد کند هدایت براه راست یافته باشد و در حدیث آل محمد
صلوات نیز مثل قرآن متشابهات میباشد پس باید که متشابه آنها را بمحکم آنها رد کرده پیروی متشابه
آنها نکنند که گمراه می شوند و پیروی محکم آنها کنند و کسی که فتوی دهد بمردم و محکم را از متشابه نشناسد
هم خود بهلاکت افتاده و هم مردم را بهلاکت انداخته باشد و هر آیه از متشابهات قرآن حجت
نیست مثل آیاتی که آدمی را مسوی است که آنرا فرا گیرد و عمل بآن کند بدلیل تتمه آیه که میفرماید که فاما
الذین فی قلوبهم زیغ پس اما آنچنان کسان که در دلهای ایشان شکی هست
و مراد اصحاب ابابکر و عمر و دوستان ایشانست فیتبعون ما پس پیروی میکنند چیزی را
یعنی آیه را که تشابه منه متشابه است از آن یعنی از کتاب ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله از برای طلب فتنه و از برای طلب تاویل آن یعنی تاویل متشابه از کتاب که تاویل آن میکنند
بی دلیل و بی آنکه هدایت بآن یافته باشند و کسی که پیروی متشابه حدیث آل محمد کند نه محکم آن گمراه می شود
چنانچه گفته شد وما یعلم تاویله و نمیدانند تاویل آن یعنی تاویل متشابه را یا کل کتاب
را الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به مگر خدای و راسخان
در علم میگویند که ایمان آورده ایم ما بآن یعنی بآنچه فرود آورده است خدای از کتاب کل من
عند ربنا همه از نزد صاحب و آفریننده و نعمت دهنده ماست و این عبارت دو
معنی دارد معنی اول آنست که نمیدانند تاویل متشابه و تاویل کل قرآن را از محکم و متشابه و عام
و خاص و ناسخ و منسوخ مگر خدای و راسخان در علم و راسخ در علم کسی که علم او مختلف نشود و آن
پیغمبر بود و او در حالت [illegible] رحلت فرمود و خلیفه تعیین کرد و خلیفه او علی بود بی اختلاف امت
و او از خدای تایید یافته و بحکم پیغمبر حکم میکرد و مثل وی بود غیر آنکه پیغمبر نبود چه اگر پیغمبر
خلیفه در علم خود تعیین نمیکرد آنانرا که در پشت پدران بودند و بعد از وی بدنیا می آمدند ضایع

کرد

کرده بود پس مراد براسخین در علم آل محمد یعنی علی و سایر ائمه علیهم السلام اند و ناچارند مردم از هدایت
یافتن و هدایت بولایت و دوستی ایشانست و هر کس که اسم ایمان برو باشد مستحق نجات نیست پس
ایمان دو قسم است ایمان بدل و ایمان بزبان مثل ایمان منافقان در زمان پیغمبر که از ترس شمشیر
او بزبان ایمان آورده بودند نه بدل و ایمان بدل تسلیم خداست و کسی که امور را بما کماهی تسلیم کند
انا مرا و تکبر نمیورزند چنانچه ابلیس از سجده آدم و اکثر امتها از اطاعت پیغمبران و در بندی و
توحید خدای نفعی بایشان نکرد و حق تعالی خبر میدهد که انکار ایمان کردن آیات خود و فرستادن
رسولان قطع کرده و زمین را از عالمی که تعلیم راه نجات کند خالی نگذاشته و از برای عالم اهلی
قرار داده و در سوره نسا بآیه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و آیه ولو ردوه الی
الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و این آیه بیان میکند که اطاعت ایشانرا واجب
ساخته و هر کس که عملی از عملهای خیر بدست ایشان کند مردود است و مقبول نیست و کننده
آن در مقام کفر است و اگرچه صفت ایمان شامل او باشد پس آل محمد اوصیاء پیغمبر و معصوم و
حاملان قرآن و خزینه داران و معنی گویان و اهل علم بآن و امین تاویل آن اند و تاویل آنرا میدانند
و والیان امر خدای و قائم کنندگان دین او اند و حق تعالی اطاعت ایشانرا واجب ساخته و هر کس که
~~عملی از عملهای خیر بدست ایشان کند مردود است و مقبول نیست و کننده آن در مقام کفر است~~
~~و اگرچه صفت ایمان شامل او باشد پس آل محمد اوصیاء پیغمبر و معصوم و حاملان قرآن و خزینه~~
داران و معنی گویان و اهل علم بآن و امین ~~تاویل آن اند و تاویل آنرا میدانند~~ بر ایشان چنانچه
اطاعت پیغمبر را واجب کرده و اصل ایمان علم است و خدای ایشانرا اهل علم نموده و خلق را باطاعت
ایشان و سؤال از ایشان خوانده پس کسی که از ایشان برگشته و بجمعی نسبت میدهند چیزی را که
از ایشان نیست و پیروی متشابهات قرآن میکنند از برای طلب فتنه و طلب تاویل آن دعوی مردم را
و خلق را بهلاکت می اندازد و در متاع خود زیان میکنند و سعی و کم میشود پس تاویل قرآن برای خود میکنند
کرده و خدای برحمت و رافت خود و بسبب آنکه میدانست که تبدیل کنند کلام تغییر کتاب او میدهند کلام
خود را سه قسم کرده قسمی اینست که عالم و جاهل آنرا میدانند و قسمی اینکه نمیدانند آنرا مگر کسی که صاحب
ذهن صاف و حس لطیف و صحت تمیز باشد از آنکه خدای وسعت داده است سینه ایشانرا اسلام و قسمی اینکه
نمیدانند آنرا مگر خدای و امنای آن که راسخان در علم اند و جهت آن چنین کرده که اهل باطل که [illegible]

پیغمبر صم مستولی شدند دعوی علم قرآن که خدای بایشان عم داده است نکنند و مضطر شوند بقول امر
اولی الامر و بیان هر چیز و علم اولین و آخرین در قرآن هست و تاویل آنرا نمیدانند کسی مگر راسخان در علم و
افضل راسخان پیغمبر صم است خدای بوی تعلیم کرده بوده بوی جمیع آنچه بوی نازل ساخته و تاویل آنها را چیزی
بوی نازل نمیکرد که تاویل آنرا تعلیم نمیکرده باشد و آنحضرت بعلی عم تعلیم کرد و همچنین در ذریه ایشان
بوده باشد تا روز قیامت و علم تا قیامت در ذریه ایشان باشد پس اینها مان بعد از پیغمبر صم کل قرآن را
میدانستند پس آنانکه نمیدانستند تاویل آنرا اند پس جواب ایشان داده است حق تعالی که یقولون
امنا به کل من عند ربنا و نیست در قرآن آیه مگر آنکه آنرا ظاهری و باطنی و نیست حرفی مگر آنکه آنرا تاویلی
و تاویل آنرا نمیدانند مگر خدای سبحانه و راسخان در علم و راسخان در علم آل محمد صم اند امر کرده است خدای
سایر امت که بگویند که امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب و تسلیم و رد کنند امر را بسوی
ایشان چنانچه در سوره نسا میفرماید که و لو ردوه الی الله و الی الرسول لعلمه الذین یستنبطونه منهم
و معنی دیگر آنست که راسخان در علم یعنی روایت کنندگان حدیث آل محمد صم و دانندگان مراد ایشان
در آن حدیثها و اطاعت کنندگان بآنچه اشاره ایشان بآن شده در معانی آنها آنانکه در غیبت صاحب
الامر ثبات می ورزند و دین دارند و آنانکه در آنچه خدای را بر ایشان بسته و در پرده غیب است غور را
نمی افکنند و اقرار بنادانی خود در تفسیر آنچه پنهان و در غیب است میکنند میگویند که امنا به کل من عند
ربنا پس حق تعالی مدح کرده است اعتراف ایشان را بعجز از دانستن آنچه علم ایشان احاطه آن نکرده
و رسوخ نامیده است خدای ترک تفکر و تعمق ایشان را در چیزی که تکلیف نکرده است ایشان را بحث و
تفحص از آن و ایشان را راسخان در علم نام کرده پس آنچه در قرآن حق تعالی واجب ساخته باشد آدمی و
در حدیثهای پیغمبر و ائمه صم اثری از آن نباشد علم آنرا بخدای باید گذاشت و خود را در آن مهلکه نباید
انداخت و ما یذکر الا اولوا الالباب و پند نمی آرد مگر صاحبان عقلها یعنی
عاقلان در این آیه حکایت میکند حق تعالی از قوم صاحبان که میدانستند که همانا بکلی فتد
و بکوری و بدی باز میگردند گفتند که ربنا ای صاحب و آفریننده و نعمت دهنده ما لا تزغ میل مده
و بکوری و بدی باز مگردان قلوبنا بعد اذ هدیتنا دلهای ما را بعد از آنکه راه نموده
کرده ما را و هدایت آن کرامت کرده رضیت صاحب الامر عم بامر ائمه عم جنگ که ورزد میل او و بعد از هدایت
یافتن بما نیفکند وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

دهنده ما

و ببخش ما را از نزد خود رحمتی تحقیق که تو بسیار بخشاینده ای ربنا ای صاحب و آفریننده
و نعمت و روزی دهنده ما انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه تحقیق
که تو جمع کننده مردمی از برای روزی که شک نیست در آن روز و آن روز قیامت است ان الله
لا یخلف المیعاد تحقیق که خدای خلاف نمیکند زمان و مکان وعده را ان الذین
کفروا لن تغنی تحقیق که آنانکه کفر ورزیده اند هرگز غنی نمیکرداند یعنی بی احتیاج
نمیکرداند عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا و اولئک
هم وقود النار ایشان مالهای ایشان و فرزندان از خدای چیزی را و
آنجماعت هیمه آتشند کداب شان یعنی کعادت آل فرعون و الذین من قبلهم
کذبوا بایاتنا فاخذهم الله بذنوبهم و الله شدید العقاب
آل فرعون و آنانکه پیش از ایشان بودند دروغ نسبت دادند بایتهای ما پس گرفت ایشانرا خدای
بگناهان ایشان و خدای سخت عقوبت است این دو آیه بعد از جنگ بدر نازل گشته و سبب نزول
این دو آیه آنست که چون پیغمبر صم از جنگ بدر باز گشت بقبیله بنی قینقاع که جهود بودند آنحضرت را
عبور واقع شد پیغمبر صم با ایشان گفت که بیم دارند که بشما نیز چه واقع شد با ایشان از شما پیشتر بودند
مسلمان شوید گفتند ای محمد تو پنداری که جنگ ما مثل جنگ قوم تست ما مردم دلیر که شجاعیم جبرئیل
نازل شد این دو آیه را آورد چنانچه حق تعالی میفرماید که قل یعنی بگو ای محمد للذین کفروا
ستغلبون و تحشرون آنانرا که کفر ورزیده اند زود باشد که مغلوب شوید یعنی
خدای همه را یکجا جمع کند در روز قیامت الی جهنم و بئس المهاد بسوی جهنم و بد
تکیه گاه و جای خواب که برای خود ساخته اند یعنی جهنم که دایم در آنجا خواهند بود قد کان
لکم تحقیق که بود از برای شما ای یهود آیة آیتی یعنی عبرتی و تذکیری فی فئتین التقتا
در دو فرقه که ملاقات کردند یعنی روز بدر فئة تقاتل فی سبیل الله فرقه
جنگ و پیکار میکرد در راه خدای و ایشان مسلمانان بودند و اخری و دیگر یعنی فرقه
دیگر کافرة یرونهم که کافران بودند میدیدند فرقه مسلمانان ایشانرا
یعنی فرقه کافرانرا مثلیهم دو مثل خود یعنی کافران دو چندان مسلمانان بودند در علم
رای العین بدیدن چشم یعنی معاینه میدیدند والله یؤید بنصره من یشاء

وخدای عقوبت میکند بیاری خود کسی را که میخواهد یعنی پیغمبر صم را روز بدر یاری کرد اِنَّ فِی ذٰلِكَ
لَعِبْرَةً تحقیق که در این عبرتی است یعنی پندی است لِأُولِی الْأَبْصَارِ از برای صاحبان
چشمها زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ زینت داده شده است
از برای مردم دوستی خواهشها از زنان و مرد در دنیا و بهشت از همه نیکتر است الله تعالی آنها چنان لذتی
یابند که از مباشرت زنان و از خوردنیها و از آشامیدنیها وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ
و فرزندان و قنطارهای قنطار شده قنطار پوست گاو پر از طلا یا نقره است مِنَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ از طلا و نقره و دوست میدارد طلا و نقره را مگر کسی که دین وی بر طرف و کفر را فاش کرده
باشد وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذٰلِكَ و اسبان
چریده و چهارپایان و زراعتها آن که گفته شد مَتَاعُ متاع یعنی منفعت و بهره مندی و زینت
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ زندگانی دنیاست و خدای
نزد اوست خوبی مرجع یعنی مرجع خوب قُلْ بگو ای محمد أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ
لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ آیا خبر دهند شما را به بهتر از آن از برای آنکه پرهیزکاری
کردند نزد صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده خود جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا بهشتها است که روان می شود از زیر آنها یعنی از زیر درختها و سنگهای آن بهشتها
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ نهرها حال آنکه باشند
همیشه در آن بهشتها و زنان پاک از حیض و حدث در بهشت وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و راضی بودن از خدای و خدای بیناست به بندگان الَّذِينَ
آنانکه یعنی آنچه گفته شد از برای آنانست که يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند که ای صاحب و آفریننده
و نعمت و روزی دهنده ما إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا
تحقیق که ما ایمان آورده ایم پس بیامرز از برای ما گناهان ما را و نگاهدار ما را یعنی نجات ده ما را
عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش الصَّابِرِينَ صبر کنندگان یعنی آنانکه صبر کنندگانند
وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ و راستگویان و قنوت کنندگان
و دهندگان مال در راه خدا وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ و طلب آمرزش کنندگان
سحرها و آنها بیاد دعا کنندگان و یعنی استغفار کنند از برای هر گناه عظیمی در وتر هفتاد مرتبه در آخر

والله

شب که دستها را بر روی خود دارد و اگر چه دستها در زیر جامه باشد و پیغمبر صم بعلی ع وصیت کرد که ای علی شب
نماز کن و اگر چه بقدر دوشیدن گوسفندی باشد و در سحرها دعا کن که دعای از تو رد نمیشود چون حق تعالی
میفرماید که وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ و سه صدا است که خدای آنها را دوست میدارد که صدای خروس و صدای
کسی که قرآن خواند و صدای مستغفرین بالاسحار استغفار کرده و کسی که در نماز وتر هفتاد مرتبه استغفر الله
و اتوب الیه بگوید بر سر پا ایستاده باشد و بدان مداومت کند تا یکسال یکبار حق تعالی وی را از مستغفرین
بالاسحار نویسد و آمرزش جهت او واجب شود و کسی که نماز شب از او فوت شود بعد از صبح و پیش از آفتاب
قضا کند و با اهل بیت خود اعلام نکند که قضا می کند که مبادا قول حق تعالی که والمستغفرین بالاسحار
فرموده باطل شود و خدای و فرشتگان صلوات میفرستند به مستغفرین بالاسحار و اینکه حق تعالی چون
خواهد که عذابی باهل زمین ... و مستغفرین بالاسحار ... و یعقوب پیغمبر ...
دعای خود را بموقوف بوقت سحر کرده اند و بهترین دعاها آنست که در سحر واقع شود چه آن ساعت
که درهای آسمان باز و رزقهای قسمت و حاجتهای بزرگ قطع می شود و در شب ساعتی هست که هر
مسلمانی که آنرا دریابد و دعا کند در آن ساعت البته مستجاب میشود و آن سدس اول است
از نصفه دوم شب آیه اول در شان محمد و علی و ائمه ع و شیعیان ایشان نازل شد و چون
این آیه و سوره فاتحه و آیة الکرسی و آیه ملک را حق تعالی فرمود که نازل شوید بعرش در آویختند
بپروردگار اما را بر اهل گناه فرو میفرستی حق سبحانه بایشان وحی فرستاد که نازل شوید که هر کس از
آل محمد و شیعیان ایشان شما را در عقب نماز واجب بخواند نظر میکنم باو هر روز هفتاد نظر
که در هر نظر هفتاد حاجت او را بر آورم و قبول کنم او را با وجود گناهان که داشته باشد و سعید بن
جبیر گفته که چون این آیه نازل شد سیصد و شصت بت که از قبیلهای عرب در کعبه بودند بسجده
در افتادند بدین جهت تعالی میفرماید که شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا گواهی داده است
خدای چنانست که خود که تحقیق که نیست خدایی یعنی غیر هُوَ او گواهی داده است خدای از برای
خود و خدای چنانست که خود گواهی داده است جهت خود و هو اشاره بغایب از ادراک حواس است و
حواسی است که اشاره بغایب است و های آن دلالت بعز ثابت میکند و واو آن اشاره بغایب از
حواس است چنانچه هذا اشاره بحاضر نزد حواس است و لا اله الا هو اسم اعظم و توحید بان قایم
وَالْمَلٰئِكَةُ و فرشتگان و حق تعالی اکرم داشته است فرشتگان را بتسلیم خدای بر تسلیم ...

کرده اند آنچه پیر که خدای جهت خود گواهی داده و گواهی داده اند که نیست خدای غیر خدای چنانچه
خدای چه خود گواهی داده وَاُولُوا الْعِلْمِ و صاحبان علم و ایشان پیغمبران و اوصیا اند
پس حق تعالی ابتدا بخود کرد و بعد از ان ملئکه و سیم صاحبان علم اگفته که ایشان قرب فرشتگانند
و سید ایشان محمد ص و دوم علی ع و سیم سایر ائمه ع و بعد از ان شیعیان ایشانند که بعلم ایشان
عالمند و با ایشان و ملئکه مقرب مقرون اند و مشابه فرشتگانند و کسی که بطلب علم بیرون رود حق تعالی
ندا میکند از بالای عرش که مرحبا ای بنده من میدانی که طالب چه منزلتی میخواهی که مشابه مقربین فرشتگان
مقرب شوی ترا برابر او حاجت تو میرسانم و اولوا العلم قیاما بعدل داریم چنانچه میفرماید که قَائِمًا
در حالتی که اقامت میکند خدای یعنی گواهی داده است خدای و فرشتگان و صاحبان علم در حالتی که اقامت
میکند خدای یعنی گواهی داده است صاحبان علم بِالْقِسْطِ بعدل و عدل در ظاهر محمد ص و در باطن
علی ع است لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست خدای بحق یعنی غیر هُوَ الْعَزِيزُ او که عزیز یعنی قدرت دارد
الْحَكِيمُ حکیم است یعنی محکم کار و درستکار است در هر فعلی اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ
اللّٰهِ الْاِسْلَامُ بتحقیق که دین نزد خدای اسلام است یعنی دین دین ایمانست و دینی که آدم و
نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد ع آوردند اسلام بود و خدای اختیار کرده است اسلام را جهت خود
که دین باشد و بان راضی شده است از خلق و قبول نمیکند از کسی مگر اسلام را و با اسلام برانگیخته است پیغمبر
و محمد ص را بر این خلل با او رسانیدند آنانکه نمیشناختند پیغمبران و دوستی و اطاعت ایشان را و اسلام تسلیم
خدای را و تسلیم یقین و یقین تصدیق است و گاه خدای ایمان تصدیق مینامد و تصدیق اقرار
و اقرار ادا و ادا عمل است و ایمان مؤمن و بعمل او و کفر کافر بانکار او دانسته میشود و حق تعالی تفضیل
داده است ایمان بر اسلام بیک درجه چنانچه تفضیل داده است کعبه را بر مسجد الحرام بیک درجه وَ
مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْعِلْمُ بَغْيًا و اختلاف نکرده اند آنانکه آمده شده است بایشان کتاب مگر بعد از انکه
آمده است ایشانرا علم از روی حسد و سرکشی و گشتن از راه حق بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاٰيَاتِ
اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ میان ایشان و کسی که کفر میورزد بایتهای خدا پس
بتحقیق که خدای زود حسابست فَاِنْ حَاجُّوكَ پس اگر حجت کنند با تو ای محمد فَقُلْ
اَسْلَمْتُ پس بگو که اسلام آورده ام و مطیع و خالص کرده ام وَجْهِيَ روی خود را یعنی خود را باقصد

در حالتی که اقامت میکند خدای یا در
حالتی که اقامت میکند صاحبان علم
خدای یعنی گواهی داده است خدای هم

خود را

خود را لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ وَالْاُمِّيِّينَ
از برای خدا و کسی که پیروی کرده است مرا و بگو آنانرا که آمده شده است بایشان کتاب و امیان یعنی
آنانکه نمیتوانند کتاب خواندن و نوشتن ءَاَسْلَمْتُمْ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ آیا اسلام آورده اید پس اگر اسلام آورند
پس بتحقیق که هدایت یابند و اگر اعراض کنند پس نیست جز آنکه بر تست رسانیدن و خدای بیناست
به بندگان این آیه در شان علی و حسن و حسین ع و ابن ملجم و معویه و یزید نازل شده میفرماید که
اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ
بتحقیق آنانکه کفر میورزند بایتهای خدا و میکشند پیغمبرانرا بغیر حقی یعنی آنکه جرمی از پیغمبران
بایشان و غیر ایشان واقع شده باشد وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَاْمُرُونَ بِالْقِسْطِ
مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ و میکشند آنانرا که امر میکنند بعدل از مردم پس
مژدگانی ده ایشانرا بعذابی دردرساننده و آنست که علی ع را شهید کردند و معویه امام حسن را بکر
زهر داده شهید کرد و یزید پلید امام حسین ع را شهید کرد و حرامزاده متولی آن امر شد اُولٰئِكَ
الَّذِينَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ آن جماعت آنانند که باطل شده است عملهای ایشان یعنی کارهائی
خیر که کرده اند فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ در دنیا و آخرت
و نیست برای ایشان یاری کنندگان اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی نمینگری اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيبًا
بسوی آنانکه آمده شده است بایشان نصیبی یعنی بهره مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتَابِ
اللّٰهِ از کتاب طلب کرده می شوند بسوی کتاب خدای یعنی بسوی قرآن لِيَحْكُمَ از برای آنکه حکم کند
کتاب خدای بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ و میان ایشان بعد از ان پشت میکنند
فرقه از ایشان و حال آنکه هُمْ مُعْرِضُونَ ایشان اعراض کنندگانند پس باید که در منازعها
مردم رجوع بقران کرده آنرا حکم سازند و بحکم قران راضی شوند و از ان جماعت نباشند که حق تعالی
در این آیه مذمت ایشان میکند ذٰلِكَ اَنَّ اعراض کردند بِاَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا
بسبب آنست که ایشان گفتند که هرگز مس نخواهد کرد ما را یعنی بما نخواهد رسید النَّارُ
اِلَّا اَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ آتش مگر روزهای چند شمرده یعنی مدت عذاب ما چند
روزی خواهد بود و بر طرف میشود و بهشت میرویم چنانچه در البقره در مثل این آیه گفته شد وَ

غرّهم في دينهم ما كانوا يفترون و فريب داده است ايشان را در دين ايشان
آنچه دران زمان كه بودند افترا ميكردند فكيف اذا جمعناهم ليوم لا ريب فيه
پس چگونه باشد هرگاه جمع ميكنيم ما ايشان را از براى روزى كه شك نيست دران روز يعنى روز قيامت و
وُفّيت كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون و داده ميشود هر نفسى يعنى هر كس
آنچه كسب كرده است و ايشان ظلم كرده نمى شوند اين آيه چنانچه درين سوره در آيه شهد الله گفته شد
نازل شده در آويختن آن بعرش و غير آن و در شان آل محمد ص نازل شده پيغمبر را بايد كه قل اى محمد
اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع اى خداى
صاحب تصرف در پادشاهى ميدهى پادشاهى را بكسى كه ميخواهى و انتزاع ميكنى يعنى ميگيرى الملك
ممن تشاء پادشاهى را از كسى كه ميخواهى و مراد بپادشاهى پادشاهى است كه از جانب خداى كرفته
شده باشد مثل پادشاهى داود و سليمن و ذو القرنين و آل ابرهيم عم نه آنكه بغلبه و جور و اختيار
مردم كرفته شده باشد و پادشاهى بنى اميه از قسم دوم است چه قسم اول از آن آل محمد ص است كه حق تعالى
پادشاهى را با آل محمد ص داده و بنى اميه آن را از ايشان كرفتند و خداى بنى اميه را پادشاهى نداده چنانچه بعضى
جايز داشته باشند و ديگرى ان وكرده درين صورت آن جمله از آنكس جبت كرنبود كرفته است و
تعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل
شيء قدير و عزيز ميكنى كسى را كه ميخواهى و ذليل و خوار ميكنى كسى را كه ميخواهى بدست تست
خير بتحقيق كه تو بر هر چيزى قدرت دارندة و هيچ چيز ترا عاجز نميكند تولج الليل
في النهار داخل ميكنى شب را در روز يعنى آنچه از شب كم ميشود وتولج النهار في
الليل و داخل ميكنى روز را در شب يعنى آنچه از روز كم ميشود بشب داخل ميشود و اين عبارت رسول خدا
حديث آمده و از محكمات قرآنست و دران سوره حجرات آن نازل شده كه خداى ميدانست كه در آخر
الزمان قومى خواهند بهم رسيد كه فكر ايشان عميق باشد ويخرج الحي من الميت
ويخرج الميت من الحي و بيرون مى آرى زنده را از مرده و بيرون مى آرى مرده را از زنده
چون حق تعالى اراده آفرينش آدم نمود جبرئيل را فرمود تا مشتى خاك بدست راست و مشتى بدست
چپ برداشت پس حق تعالى آنچه در دست راست او بود گفت كه پيغمبران و اوصيا و صديقان و مؤمنان
و سعدا و هر كسى كه اراده اكرام او ميكنم از تو باشند و آنچه در دست چپ بود گفت كه جباران و كافران

ومشركان

و كافران و مشركان و طاغيان و هر كسى كه اراده خوارى و شقاوت او ميكنم از تو باشند آنگاه هر دو را
بهم آميخت پس زنده مؤمنى است كه طينت او از طينت كافر بيرون مى آيد و هر دو كافرى است كه از طينت مؤمن
بيرون مى آيد و اين حكايت بتفصيل در آيه سوره انعام كه يخرج الحي من الميت گفته خواهد شد
و اين آيه رد است بر دهريان و بر ملحدانى كه اقرار بمركب اند و باقرار آفريدگار ندارند و اقرار دارند كه
نبوده اند و بهم رسيده اند وترزق من تشاء بغير حساب و روزى ميدهى
كسى را كه ميخواهى بى حساب چنانچه از غيب بمريم و فاطمه ص روزى داد و درين سوره در قصه مريم
گفته خواهد شد انشاء الله تعالى درين آيه رخصتست در وقت تقيه و رخصتى است كه ظاهر آن
خلاف باطن آنست كه عمل بظاهر آن بايد كرد نه بباطن آن پس پيغمبر را بايد كه لا يتخذ المؤمنون
الكافرين اولياء نگيرند مؤمنان كافران را اوليا يعنى دوستان و مباشران اصلاح و
مصلحتها خود من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك غير از مؤمنان
و كسى كه ميكند آن را يعنى ولى كرفتن كافران را فليس من الله في شيء پس نيست از ولايت خداى
در چيزى كه تو ان و لايت گفت الا ان تتقوا مگر آنكه تقيه كنيد مؤمنان منهم از ايشان يعنى از
كافران تقاة ويحذركم الله نفسه تقيه كردنى و حذر ميفرمايد بشما را خداى از
نفس خود يعنى از خود والى الله المصير و بسوى خداست رجع يعنى باز گشت يعنى بعد از
مرگ پس حق تعالى درين آيه نهى فرموده است مؤمن را از آنكه ولى خود گيرد كافر را و بعد از آن سنت
نهاده است بروى كه رخصت داده است او را در آنكه در حالت تقيه در ظاهر كه مثل كافر روزه گيرد
و روزه كشايد و نماز كند و هر چه ميكند بكند حتى رخصت داده شده است كه دشمنان آل محمد را
بر آل محمد ص رجحان دهد و از اهل بيت عم تبرا نمايد و ترك نمازهاى سنتى كند از براى بقاء نفس و مال
و جاه خود و برادران مؤمن اما بايد كه در دل بخلاف آن دين خداى داشته باشد و اينست معنى
حديث امام جعفر صادق عم كه فرموده كه خداى تبارك و تعالى دوست ميدارد كه رخصتهاى او را فرا
كيرند چنانچه دوست ميدارد كه عزيمتهاى او را فرا گيرند قل ان تخفوا بگو اى محمد ان تخفوا
ما في صدوركم او تبدوه يعلمه الله ويعلم و اگر پنهان ميكنيد
آنچه در سينهاى شماست يا ظاهر ميكنيد ميداند آن را خداى و ميداند خداى ما في السموات وما
في الارض والله على كل شيء قدير آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است و خداى

حیزی قدرت دارنده است و هیچ چیز او را عاجز نمیکند **یَوْمَ** روزی که آن روز خروج قایم است
و زنده شدن پیغمبر و ائمه ع در آن روز و انتقام کشیدن از ظالم کنندگان خود **تَجِدُ كُلُّ**
نَفْسٍ می یابد هر نفسی یعنی هر کس **مَا عَمِلَتْ** آنچه کرده است در دنیا **مِنْ خَيْرٍ** از خیر یعنی
از کارهای خوب **مُحْضَرًا** حاضر کرده شده و روزی که **وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ** آنچه کرده
از بدی **تَوَدُّ لَوْ** دوست میدارد که یعنی کاش **أَنَّ بَيْنَهَا** بتحقیق که میان او یعنی میان آنکس
که بد کرده **وَبَيْنَهُ** و میان آن یعنی میان آن عمل بد که کرده است **أَمَدًا بَعِيدًا** مدتی دور
میبود یعنی آرزو میکند که کاش میان او و عمل بد او دوری عظیم میبود و بنابرین آیه باید که گناهی صغیره
و کوچک شمرده نشود و از گناهان کبیره اجتناب شود چه در روز قیامت هر گاه نظر بگناهان
خود کنند بجای شکر یم و خوف از چشمهای او روان کردد **وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ** و
حذر میفرماید شما را خدای از نفس خود یعنی از خود **وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ** و خدای رافت
دارنده است به بندگان **قُلْ** بگوی ای محمد **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي**
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ اگر شما دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا دوست دارد شما را خدای حق
تعالی درین آیه تحریص کرده است به پیروی پیغمبر خود و ترغیب کرده است بتصدیق کردن و قبول نمودن
دعوت او و پس پیروی او و دوست داشتن خدا است و دوست داشتن خدای بندگان را رحمت کردن
او است با ایشان و دوست داشتن بندگان خدا را اطاعت ایشانست ورا و کسی که خواهد که بداند که خدای
او را دوست میدارد باید که عمل بطاعت حق و پیروی اهل بیت محمد ص کند و خدای پیروی ایشان را داخل
اطاعت خود کرده و هر کس که پیروی ایشان کند خدای او را دوست دارد و هر که نکند دشمن دارد و هر که
با ایشان دشمن باشد عصیان خدای کرده باشد و کسی که عاصی میرد خدای او را بر سر آتش دوزخ اندازد
پس پیروی پیغمبر و اهل بیت او و اقرار بایشان بر بندگان حق تعالی از نعمتهای خدای آورده باید کرد و عبادت بنده حق تعالی
بر سه وجه است یکی آنکه رغبت ثواب و عطای او داشته باشد و آن عبادت حریصان و طمع است
و دیگر آنکه از دوزخ ترسد و آن عبادت کراهت و ایمن بودن از فزع روز قیامت پس کسی که خدای
دوست دارد خدای او را دوست میدارد و هر که را که خدای دوست دارد ایمن باشد و دوست داشتن
از ترسیدن بهتر است و دین دوست داشتن و دوست داشتن دین است و کسی که دوست دارد
نمازگذاران و روزه داران و صدقه دهندگان را و خود این کارها نکند حشر با ایشان و ثواب حسنه

عشر

کارو

کار و برنده از برای او خواهد بود و خدا را دوست ندارد آنکس که دنیا و غیر اهل بیت ع را دوست
دارد و هر کس که حق ایشان بشناسد و ایشان را دوست دارد خدا را دوست داشته باشد و اگر سنگی
ایشان را دوست داشته باشد حق تعالی آن سنگ را با ایشان حشر کند و دوستداران ایشان در سفر
خدای باشند روز قیامت و آنگاه خدای اراده نماید که بلا باهل زمین رساند ببرکت ایشان دفع
آن بلا از خلق کند و آنکس که خدا و رسول او را دوست دارند او خدا و رسول را دوست دارد علی ع
و صاحب الامر ع و اصحاب او است چنانچه در سوره مائده در آیه یحبهم و یحبونه انشاء الله تعالی
گفته خواهد شد و این معنی دلیل است بر آنکه کشتن علی ع اهل نهروان را طاعت حق بود جهت آنکه خدای
در آن وقت که او را دوست میداشت میدانست که چنان خواهد کرد چه نادانستن خدای محال است
و خدای جهت طاعت دوست میدارد و نه جهت معصیت **وَيَغْفِرْ لَكُمْ** و بیامرزد از برای شما
ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ گناهان شما را و خدای آمرزگاری رحم کننده است
قُلْ بگوی ای محمد **أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ** اطاعت کنید خدا را و پیغمبر را پس خدای سبحانه
ابتدا بخود و بعد از آن به پیغمبر خود کرده و اطاعت پیغمبر را با طاعت خود قرین ساخته و اطاعت او را
اطاعت خود و معصیت او را معصیت خود کرده و در اطاعت خود پیروی ائمه ع را داخل ساخته چنانچه
الحال گفته شد و گردانیده است خدای رضای محمد و آل او ص را رضای خود و آرزوی ایشان آرزوی خود
و بر محبت خود ترتیب داده است پیغمبر ص را و چون ترتیب یافته امور را باو باز گذاشته چنانچه
حق تعالی مکه را حرام کرده و او مدینه را حرم کرده و حق تعالی جهاد و نجوم فرموده و امثال این بسیار
است و پیغمبر ص بعلی ع باز گذاشته و او را امین ساخته چنانچه جمیع اینها در سوره نسا در آیه من
یطع الرسول فقد اطاع الله انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و گردانیده است خدای طاعت پیغمبر را
در زمین چنانچه در آسمان پس واجب است اطاعت خدا و رسول در دوستی علی و ائمه ع چونکه لازم
گردانیده است بر گردن مردم حق دوستی و اطاعت ایشان را و اطاعت ایشان اطاعت خدای و معصیت
ایشان معصیت خدا است چنانچه در سوره نسا در آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و طاعت بخصوص پیغمبر ص واجب و طاعت ائمه
ع اطاعت پیغمبر و طاعت خدا است و ایمان بخدا نیاورده آنکس که ایمان بر پیغمبر و ائمه ع نیاورده چه حق
تعالی از برای اعضای آدمی امامی مقرر فرموده که شکها از و زایل و اثبات یقین کند و آن دل است پس

چگونه روا دارد بی امام مهمل گذارد تا خلق بر او حجت گیرند و بهترین چیزها که بنده بآن نزدیکی بخدای
جوید اطاعت خدا و پیغمبر و ائمه عم و کسی که خدای را شناخت بایدکه بداند که او را رضا و غضب هست
و این هر دو دانسته نشود الا بوحی یا گفتن پیغمبر پس کسی که وحی بنا بد باید که پیغمبر را طلب کند و چون بیابد
بداند که او حجت است و طاعت او واجب چرا که مردم مصلحتهای خود را نمیدانند و خدای را خود نمیتوان دید
پس میان خلق و خالق رسولی باید که معصوم باشد و امر و نهی و ادب خدای را بخلق رساند و واقف سازد
ایشان را بر نفع و ضرر ایشان پس اگر واجب نباشد معرفت و اطاعت و آمدن پیغمبر نفعی نخواهد داشت و
رفع حاجت نخواهد کرد بلکه عبث خواهد بود و حکیم عبث نمیکند و اطاعت پیغمبر واجب است چرا که معصوم
و از گناهان پاک است و امر بمعصیت نمیکند و همچنین ائمه عم و ادنی چیزی که بنده بآن مومن میباشد
آنست که خدای را بشناسد و اقرار بطاعت او کند و پیغمبر و امام خود را بشناسد و اقرار بطاعت ایشان کند
و رضای حق را حاصل نتوان کرد مگر بطاعت او و پیغمبر او و ائمه عم و کار کسی که اطاعت پیغمبر کند
تباه نشود فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض میکنند و اعراض کردن از پیغمبر باعث غضب خدای و دوری
از حق است فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس تحقیق که خدای دوست نمیدارد کافران را
این دو آیه در شان محمد و علی و ائمه عم نازل شده و آیه اول تحریف یافته و چنین نازل شده بوده که و
آل ابرهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین و بروایتی و آل ابرهیم و آل محمد نازل شده و آل عمران در آیه نبوده
و بروایتی آدم و نوح و ابرهیم و آل محمد علی العالمین بود و لفظ آیه عام و معنی آن خاص است چه مراد
بعالمین عالمین زمان ایشانست و نه جمیع عالمین و سبب نزول این دو آیه آنست که چون حق تعالی
در سوره بینه آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه را نازل فرمود و پیغمبر
گفت که یا علی تو خیر بریه شدی یعنی بهترین خلق گشتی ابا بکر و عمر و عثمان و معویه و جمعی عبد الرحمن
و طلحه و تتمه هفده نفر گفتند که او بهتر است از آدم و نوح و ابرهیم و از پیغمبران عم پس حق تعالی این
دو آیه را نازل فرمود گفتند که او بهتر از نیست الله تعالی آیه اعراف را نازل ساخت کاتی رسول الله الکریم
و فرمود که بگو که من پیغمبر خدایم بسوی شما است و ذریه او بهتر از ذریه شما و تابعان او بهتر از تابعان
شما اند ایشان غضبناک برخاستند زیاده بر آنچه گفته بود بد گفتند که بکفر باز گشتن ما آسانتر است
بر ما از آنچه در شان پسر عم خود میگوید پس حق تعالی میفرماید که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ بتحقیق
که خدای برگزیده است آدم را حق تعالی چنانچه در قصه آدم در سوره بقره گفته شد آدم را آفرید کرد در

زمین

زمین و او می باید که در زمین معصوم باشد چون او را از بهشت در زمین آورد او را مصطفی و مجتبی
و پیغمبر و حجت و خلیفه کرد و از گناه صغیره و کبیره سر نزد و چون از بهشت بیرون می آمد بکوه
صفا فرود آمد بعد از آن بنا بر آن نام آدم مصطفی نام آن کوه را بیرون آورده صفا گفتند و حق تعالی
از هر چیز چهار چیز اختیار کرده و از خانوادها چهار خانواده اختیار نموده میفرماید که إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ و نوح را و آل ابرهیم و آل عمران
و مراد بآل ابرهیم و آل عمران محمد و ائمه عم است بآنکه ایشان و بقیه آن عترت و بقیه آدم و ذخیره از نوح
و برگزیده از ابرهیم و اهل صفوات از محمد صلعم اند پس محمد صلعم از نوح است و امر از ابرهیم و ابرهیم از و
و دین ابرهیم و سنت اوست وی و هر یک فضیلت دیگری دارد و فاضلتر از ابرهیم است و عترت هادیم
یعنی محمد صلعم از آل محمد پس ایشه برگزیدگان خدایند از آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران و ایشان بطن اسوه
و مقتدایانند از اسمعیل و عترت هادیانند از محمد صلعم و حق تعالی عترت محمد را بر همه مردم برگزیده
چنانکه ایشان آل ابرهیم اند که ذریه اند بعضی از بعضی پس حق تعالی برگزیده است آل ابرهیم و آل عمران
و باقی ائمه عم و حمزه و جعفر و فاطمه و خدیجه را بر عالمیان عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان
ایشان ذُرِّيَّةً حال آنکه ایشان ذریه اند یعنی ائمه عم نسلی اند بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
یعنی آنها از بعضی و نزد ایشان است میراث علمهای پیغمبران عم وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
و خدای شنوا است دانا حق تعالی وحی فرستاد بعمران که بتو پسری مبارک میدهیم و شبکوری و گنگی
و پیسی را برطرف کننده و مرده را زنده کرده باذن خدای و او پیغمبر بنی اسرائیل کنم و عمران این حکم
بزن خود خبر داد و گفت که خدای سبحانه وعده داده است مرا که در این سال و در این ماه پسری
که پیغمبری شود بمن عطا کند و عمران وفات یافت و زن او مریم را زاد چنانچه گفته خواهد شد
و چون زن آبستن شد نذر خود فرزند را پسر قرار داده بود پس گفته زن عمران چنانچه حق
تعالی میفرماید که إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ آنگاه که گفت زن عمران بن ماثان
برادر بن یعقوب ماثان سرکردگان بنی اسرائیل و اولاد پادشاهان ایشان و نسل سلیمان
بن داود صلعم بودند و عمران پیغمبر مرسل بود و زن او حنه مادر مریم و بروایتی و ام نام که بعربی
هیبه است نام بود و خواهر حنانه مادر یحیی که زن زکریا باشد بود و بروایتی اسم مادر یحیی ام
کلثوم بود و حنه خواهر کوچک و حنانه خواهر بزرگتر بود این طلب و آفریننده و نعمت دهنده

دهنده من إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا تحقیق که من نذر کردم از برای تو
آنچه در شکم من است که آزاد کرده شده باشد از هر شغلی برای کلیسا و خدمت عابدان و کسی که از برای مسجد
محرر میبود وقتی که متولد میشد بمسجد و کلیسا میبردند تا زنده بود هرگز از آنجا بیرون نمی آمد فَتَقَبَّلْ
مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس قبول کن از من تحقیق که تو شنوا و دانائی فَلَمَّا وَضَعَتْهَا
پس چون بگذاشت آن بار را و دختر بود بر وی دشوار بود آمد گفت چنانچه حق تعالی میفرماید که قَالَتْ
رَبِّ گفت آن زن کای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده من إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى
تحقیق که من گذاشتم آن بار را ماده یعنی دختر زائیدم و بعضی گفتند که عمران پیغمبر خدای است گفته
مجمعی گفتند که دروغ گفته پس چون مریم عیسی متولد شد آنها که میگفتند که پیغمبر خدای است گفتند
گفتند این بود که خدای بما وعده داده بود پس حق تعالی فرمود که وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ
و خدای داناتر است بآنچه گذاشت آن بار را زن عمران و آن عیسی بن مریم بود پس چون بعد از آن حق
تعالی عیسی را بمریم عطا کرد و آن بود که حق تعالی بعمران مژده و وعده داده بود پس عیسی از مریم بود و مریم
از عیسی است و مریم و عیسی هر دو یکی اند پس هرگاه ائمه معصومین در شان یکی از ائمه چیزی گویند و آنچیز در وی
نباشد و در فرزندان او و فرزندزاده او باشد و خواهد بود و انکار آن نتوان کرد بعد از آن پدر و پسر
از یک ذات و پدر و پسر ایشان هر دو یکی اند باز زن عمران گفت چنانچه حق تعالی میفرماید که وَلَيْسَ
الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى و نیست نر مثل ماده در خدمت و زن حایض می شود پس از مسجد بیرون
میرود و مرد از مسجد بیرون نمیرود و دختر پیغمبر نمیشود و تو وعده پسر بمن دادی وَإِنِّي
سَمَّيْتُهَا و تحقیق که من نام کردم او را یعنی آن دختر را مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ
وَذُرِّيَّتَهَا مریم و تحقیق که من پناه میدهم او را بتو و ذریه او را و نسل او را مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ از شیطان که دور کرده شده از هر چیزی مانده شده از نعمتهای خیر و ملعونها در زمان غیبت
و بسیاری مؤمنان در زمان ظهور صاحب الامر بهتر از شیطانی که اسم او رجیم و بدترین شیطانهاست
فَتَقَبَّلَهَا پس قبول کرد او را یعنی مریم را رَبُّهَا صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده
او بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا بقبولی خوب و رویانید او را یعنی سبز کرد او را نَبَاتًا
حَسَنًا وَكَفَّلَهَا رویانیدنی خوب و متکفل او کرد خدای زَكَرِيَّا زکریا را چون زن
عمران مریم را زائید او را بمسجد برد و آل عمران نزاع کرده هر یک گفتند که من متکفل احوال او می شوم پس

پیغمبران که شش نفر بودند قرعه زدند بنام زکریا بیرون آمده و مریم او را کفیل است که قرعه بجهة او زدند
و بعد از آن بجهة یونس و بعد از آن بجهة عبدالله بن عبدالمطلب قرعه زده شد چنانچه در آیه های آینده
ان شاء الله گفته خواهد شد پس زکریا که شوهر خواهر زن عمران بود کفیل وی شد در حالتی که مریم
یتیم بود و پدر نداشت و بروایتی پدر و مادر نداشت و زکریا بمنزله پدر عیسی است و مریم از مسجد
بیرون آمد و این دلیل آنست که زن حایض قضای نماز واجب نیست بجهة آنکه مریم که همیشه میبایست
در مسجد باشد قضای آن روزها را که در حیض از مسجد بیرون میرفت بجا نمیتوانست آورد پس چون مریم
بالغ شد زکریا فرمود که نزدیک عابدان غرفه یعنی بالاخانه بجهة او ساختند و او از همه زنان صاحب
جمالتر بود با آن خانه رفت از مردم پنهان شد و کسی او را نمیدید و نماز میگذارد و آن خانه از پرتو نور او
روشن میشد و زکریا نزد او بنردبان میرفت و چون پائین می آمد در را قفل میکرد و در روزنی کوچک
گذاشته بود که هوا داخل شود و دیگر کسی نزد وی نمیرفت كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا هرگاه داخل شد
بر وی یعنی بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا در محراب یعنی در آن غرفه وَجَدَ عِنْدَهَا
رِزْقًا یافت نزد او رزق میوه تابستانی در زمستان و میوه زمستانی در تابستان قَالَ
يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا گفت زکریا ای مریم از کجاست از برای تو این رزق قَالَتْ هُوَ
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ گفت مریم
آن از نزد خداست تحقیق که خدای روزی میدهد کسی را که میخواهد بی حساب و بفاطمه علیها السلام نیز رزق
نازل شده و علی علیه السلام گفت که أَنَّى لَكِ هَذَا فاطمه گفت هو من عند الله إن الله يرزق من يشاء بغير
حساب پس علی شبیه زکریا و فاطمه شبیه مریم است پس زکریا یقین دانست و بلکه گفت که
هرگاه چنین او کسی نزد مریم نبود و آنکسی که قادر است بر آنکه در زمستان میوه تابستانی و در تابستان
میوه زمستانی بمریم دهد قادر است بر آنکه بمن فرزند دهد خواست چنانچه حق تعالی میفرماید که هُنَالِكَ
دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ و نیز بجهة آنکه زکریا فرزندی نداشت که وارث و قایم مقام او باشد و نذرها و صدقهای
بنی اسرائیل نزد احبار و علما می آمد و سر کرده ایشان بود پس دعا کرد و فرزند خواست و نیز زکریا
از خدای درخواست که نامهای پنجگانه یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را بوی تعلیم کند و
خدای سبحانه جبرئیل را فرستاده تعلیم کرد و هرگاه زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد میکرد
خوشحال میگشت و هرگاه نام حسین علیه السلام را یاد میکرد او را گریه می آمد روزی [illegible] الهی

عرض کرد حق تعالی کهیعص را بوی فرستاد کاف اسم کربلا است و ها هلاک عترت محمد و یا یزید و عین
عطش یعنی تشنگی حسین ع و صاد صبر وست چون این را شنید زکریا آغاز کرد و سرود و زکریا گفت و
گفت خداوندا مرا فرزندی در پیری عطا کن و او را وارث و وصی من ساز و من صاحب منزلت حسین ع کن
و او را بمحبت او مفتون ساز و چنانچه محمد ص حبیب خود را بحسین ع دردناک ساختی مرا او دردناک
کن پس حق تعالی یحیی ع را بوی عطا کرد و او را بیحیی دردناک ساخت چنانچه در قصه او حق تعالی میفرماید که
هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ آنجا ای محمد خواند زکریا صاحب و آفریننده و نعمت و رزق
دهنده خود را در روز اول محرم پس کسی که آنروز روزه دارد و دعا کند حق تعالی مستجاب کند چنانچه
دعا و زکریا را مستجاب کرد زکریا آهسته دعا و ندا کرد که از وارثان بعد از خود میترسم و استخوان من
ضعیف شده و بخیانت ترا میخوانم و گفت چنانچه حق تعالی میفرماید که **قَالَ رَبِّ** گفت زکریا
که ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده من **هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً**
ببخش مرا از نزد خود ذریه یعنی نسلی **طَيِّبَةً** خوب و دولتی که میراث برد از من و از آل یعقوب یعنی
یعقوب بن ماثان برادر عمران چنانچه در اول سوره مریم آن را انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و میراث
خدای از بنده مؤمن فرزندیست که عبادت وی کند بعد از وی پس حق تعالی مستجاب کرد دعای ورا و
یحیی را بوی عطا نمود و ملائکه او را فرمود که ندا کنند چنانچه میفرماید که **إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ**
بتحقیق که تو شنوای دعائی **فَنَادَتْهُ** پس ندا کردند یعنی صدا رسانیدند **الْمَلَائِكَةُ**
و فرشتگان و حال آنکه **هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ** و ایستاده بود و نماز میکرد در
محراب بجهة آنکه اطاعت خدای او است و هیچ خدمتی و را برابر نماز نمیکرد از آنجهت در حالت نماز
ملائکه ندا کردند او را **أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى** که بتحقیق که خدای مژده گانی میدهد ترا بیحیی
پس حق تعالی یحیی را بوی عطا کرد و کسی پیش از وی یحیی نام نداشت و حسین ع شبیه بوی در این
باب که پیش از وی هم نام وی نبود و حق تعالی در کودکی یحیی حکمت داده و او نیکوکار و مطیع پدر و مادر
بود و بر ایشان و بر همه کس رحیم بود و صاحب طهارت و از شرها و گناهها پرهیزکار بود و بغضب
نگشت و نزد و هرگز گناه و اراده گناه نکرد و او مثل عیسی ع بود حجت خدای و او را بعد از پیری و
عدم قوت داد تا ظاهر کند سلطنت خود را و در عیسی ظاهر کرد قدرت خود را و حسین ع شبیه بیحیی
در بسیار هر دو شبیه هم بودند **مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ** حال آنکه تصدیق کننده

باشد بکلمه از خدای یعنی بعیسی ع و اول تصدیق یحیی بعیسی آن بود که چنانچه گفته شد عیسی زکریا کسی
بصومعه مریم میرفت چون زکریا مریم را آبستن دید او را بد آمد و بلخود گفت که غیر من کسی نزد مریم
نمیرود و من در میان بنی اسرائیل رسوا خواهم شد پس نزد زن خود رفت او را خبر داد زن گفت که مترس
خدای خبر با تو نیکند و مریم را نزد من آر که او را ببینم و احوال وی بپرسم پس مریم را نزد وی برد پس حق تعالی
مریم را محتاج جواب از پرسش او نکرده چون داخل شد بنابر آنکه زن زکریا خاله او بود جهة وی از جای
نخواست حق تعالی یحیی در شکم مادر را اذن داده حرکت کرد و مادر را مضطرب و از جا کرد ندا کرد مادر
خود که بهترین زنان عالمیان که بهترین مردان عالمیان در شکم او است نزد تو می آید و تو برنمیخیزی او
از جا برخواست و یحیی در شکم مادر بعیسی سجده کرد و آن اول تصدیق یحیی بود بعیسی و حسنین ع
بهترین جوانان اهل بهشتند مگر آنچه بود از یحیی و عیسی پسر خالها **وَسَيِّدًا** و سیدی باشد یعنی
سرکرده باشد در طاعت خدای با اهل طاعت **وَحَصُورًا** و حصوری و حصور کسی است که
مباشرت با زنان نمیکند **وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ** و پیغمبری از صالحان **قَالَ** گفت
زکریا ملائکه ندا کرده اند چیزی بخاطر او رسید و ندانست که آن سخن از خدا است و ترسید که از شیطان
باشد و خواست که بداند که آن صدا از جانب خدا است گفت چنانچه میفرماید که **رَبِّ** ای صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهنده من **أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ** و از کجا میباشد مرا پسری
و حال آنکه **وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ** بتحقیق که رسیده است مرا زندگی سن یعنی پیری **وَامْرَأَتِي**
عَاقِرٌ و زن من عاقر است یعنی حایض نمیشود و چون خدای سبحانه دعای او را مستجاب کرد زن
او را اصلاح کرد یعنی حیض میدید حایض شد **قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** ۵
گفت خدا که همچنان خدای میکند آنچه میخواهد بتحقیق که خدای ترا آفرید پیش از زن و تو چیزی نبودی
و حق تعالی هر پیغمبری که فرستاده از او اقرار گرفته است بآنکه خدای میکند آنچه میخواهد یعنی در خلق
و او محمودات و کسی را نمیرسد که اعتراض با و کند که چرا و چگونه چنین کردی فقیر و غنی میکند و خوار و
عزیز و صحیح و بیمار و شریف و وضیع میگرداند و فقیر را نمیرسد که بگوید که چرا مرا درویش و بیمار
و دیگر را غنی و مالدار کردی و خواران و بیماران و وضیعان را نمیرسد که امثال این خواهد بود که من
پادشاهم که بنده و رب و غنی و فقیر و صحیح و بیمار میکنم و شما بندگان منید و شما رعیت و انقیاد حکم
من اگر تسلیم کنید بندگان مؤمن باشید و اگر با کفید بین کافر شده باشید و بعقوبتهای من هلاک

خواهد شد قَالَ رَبِّ گفت زکریا ای صاحب آفریننده و نعمت و روزی دهنده من اجْعَلْ
لِي آيَةً بگردان از برای من آیتی یعنی علامتی و این سخن جهة آن گفت که گمان کرده بود که آنها که مژده
داده‌اند شیاطین بودند قَالَ گفت خدای یعنی باو وحی فرستاد که آيَتُكَ آیت تو علامت أَلَّا
تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ آنست که نگوئی سخن با مردم سه روز پس سه روز و سه شب گنگ
شدی بی آنکه علتی باشد إِلَّا رَمْزًا مگر از روی رمز یعنی باشارة سر چون گنگ و ساکت شد دانست که
صدا از جانب خدای بوده و غیر خدای بران قادر نیست وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن صاحب آفریننده
و نعمت و روزی دهنده خود را كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ بسیار و تسبیح کن بعضی
و صبح لفظ آخر آیه اول علم و معنی آن خاص است جز مراد بعالمین عالمین زنان مریم است نه جمیع عالمیان
و آینده و مرچنین نازل شده که وارکعی و اسجدی بتحریف یافته و نا البق خلاف تنزیل شده وَإِذْ
قَالَتِ و آنگاه که گفتند و ندا کردند مریم علیها السلام الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ
فرشتگان که ای مریم بتحقیق که خدای برگزیده است ترا اول بانکه ترا از ذریه پیغمبران برگزیده مرسل الختیار
کرده وَطَهَّرَكِ و پاک کرده انید استبرادر ولایت از جانب پدران و مادران تو که از زنا حاصل
نشده اند وَ و ثانیا بانکه بی شوهر آبستن شدی پس برگزیده است باین سبب ترا بر زنان عالمیان
چنانچه میفرماید که اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ برگزیده است ترا بر زنان عالمیان
زنان مریم چه او سیده زنان عالم خود بود و فاطمه علیها السلام سیده زنان اولین و آخرین است يَا
مَرْيَمُ ای مریم در مقام شکر خدای که ترا برگزیده است بر زنان عالمیان اقْنُتِي لِرَبِّكِ اطاعت
خشوع و دعا کن صاحب آفریننده و نعمت و روزی دهنده خود را وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ
الرَّاكِعِينَ و سجده کن و تواضع کن با تواضع کنندگان عظمت خدا و همچنانچه فرشتگان بمریم
ندا کرده گفتند که یا فاطمه ان الله اصطفاک تا آخر آیه و یا فاطمه اقنتی تا آخر آیه و از اینجهت فاطمه محدثه
میگویند یعنی فرشتگان با او سخن میگفتند بعد از آن حق تعالی به پیغمبر میفرماید که یا محمد ذَٰلِكَ
آن یعنی آنچه از تو غایب بود از خبر مریم و عیسی که ما بتو خبر دادیم مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ
إِلَيْكَ از خبرهای غیب است که وحی میفرستیم آنرا بسوی تو ای محمد در شان مریم و تبرئه او و آنچه حق
تعالی ایشانرا بان مخصوص گردانیده و فضیلت داده و اکرام کرده وَمَا كُنتَ و نبودی تو ای محمد
لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ نزد ایشان آنگاه که می انداختند قلمهای خود را یعنی

تیرهای

تیرهای قرعه را أَيُّهُمْ يَكْفُلُ که کدام ایشان کفالت کند یعنی متکفل احوال شود مَرْيَمَ را
در آنوقت که یتیم بی پدر بود یعنی بی پدر و مادر بود چنانچه در آیه‌های سابق گفته شد چون مریم
متولد شد آل عمران نزاع کرده هر یک گفتند که من کفیل مریم میشوم پس قرعه زدند در وقتی که با
جمعی در کشتی نشسته بود چون کشتی بمیان دریا رسید قرعه زدند و سه مرتبه نام یونس بیرون آمد
سر کشتی رفت و ماهی دهن کشوده بود خود را بکام ماهی انداخت چنانچه در قصه یونس انشاء الله تعالی
گفته خواهد شد و بعد از آن جهة عبد الله پدر پیغمبر قرعه زدند و آنچنان بود که عبد المطلب نه پسر
داشت وی بود قدرت کشتن نیاز است پس ده شتر آورده بنام شتران و عبد الله قرعه زد و اسم عبد الله
بیرون آمد ده دیگر زیاد کرد و همچنین اسم عبد الله بیرون می آمد و او ده شتر زیاد میکرد تا بصد رسید
آنگاه سه مرتبه باسم شتران بیرون آمد شتران را قربان کرد و چنانچه مکرر گفته شد چون هر چه در
امتهای پیشین شده در این امت شدنیست هم در باب کفالت خیر حرم نزاع کردند چنانچه در باره
مریم شد وَمَا كُنتَ و نبودی تو ای محمد لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ نزد ایشان آنگاه
که خصومت میکردند در وقتی که مریم عیسی را زائید که کدام کفیل مریم و پسر او شوند إِذْ قَالَتِ
آنگاه که گفتند بمریم الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ فرشتگان
ای مریم بتحقیق که خدای مژدگانی میدهد ترا بکلمه از او یعنی از خدای اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ که نام او مسیح عیسی پسر مریم باشد و او را دو نام بوده است مسیح و عیسی و او را بجهة مسح بعمارت
کردو نام داشته اند وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ حال آنکه او
صاحب روی و جاه باشد در دنیا و آخرت و از مقربان باشد و مقربان جبرئیل و میکائیل اند و با
فاطمه هم نیز وجهست در دنیا و آخرت و از مقربان باشد و معنی این است شال این آیه در اواخر مایده
انشاء الله گفته میشود آید که وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ
و سخن گوید با مردم حال آنکه در گهواره و سن او از صالحان باشد قَالَتْ رَبِّ گفت مریم که ای
صاحب آفریننده و نعمت و روزی دهنده من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي
از کجا میباشد مرا پسری و حال آنکه مس نکرده است مرا یعنی نرسیده بمن دست و مباشرت نکرده است
با من کسی بَشَرٌ یعنی آدمی قَالَ گفت جبرئیل كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا
قَضَىٰ همچنان خدای می آفریند آنچه میخواهد هر گاه بجا آرد یعنی بعمل آرد أَمْرًا امری یعنی چیزی را

فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ بر بيت جز آنکه ميگويد آنرا يعني آنچيز را که كُنْ فَيَكُونُ بشو
پس ميشود آنچيز چنانچه خواسته است و وقتي که اراده کرد که بگويد که بشو و معني آخر اين آيه تفصيل
در سوره بقره گفته شد و بيان اين قصه آنست که چنانچه در آيه‌هاي پيش از اين آيه‌هاي ما بق گفته شد حق
تعالي بعمران وحي فرستاد که ترا پسري ها دي ميدهم که شبکوري و ابکم پيس طرف با اذن خداي مرده
زنده کند و او را پيغمبر بني اسرائيل ميکردانم و عمران اين خبر بزن خود خبر داده فوت شد و چون زن او
مريم را زاييد گفت که پروردگارا دختر زاييدم چون مريم عيسي را زاييد آن بود که حق تعالي بعمران مژده
وعده داده بود و چنانچه در آيه‌ها مذکور گفته شد زکريا متکفل احوال مريم شد و مريم در محراب خود
ميبود و کسي نزد وي بغير زکريا نميرفت و مريم بنوعي محافظت فرج خود ميکرد که نگاه هم بآن نميکرد و بلد
انسان با نصف سال از عمر او گذشت تا آنکه بشارت ولادت عيسي بوي داده اند و در وقتي که در محراب
بود حق سبحانه روح خود يعني جبرئيل را نزد وي فرستاده بصورت آدمي خود را بوي نمود و مريم گفت
بخداي پناه ميبرم از تو اگر تو پرهيزکاري جبرئيل گفت که مرا خداي تو فرستاده که ترا پسر پاکيزه
بخشم اين سخن را منکر داشته گفت که مرا پسر از کجا ميباشد و حال آنکه مس نکرده است و دست بشري بمن
نرسيده و هيچ آدمي با من مباشرت ننموده و من زنا کار نيستم جبرئيل گفت که خداي تو ميفرمايد
که اين سخن بر من آسانست و آن پسر را آيتي و رحمتي ميکنم و اين قدريست آنگاه جبرئيل بگريبان
او آب دهن انداخت و دميد و بوي خرماي صرفان خورانيد و حق تعالي از روح آفريد پس حکم خود
در مريم دميد و مريم همان شب آبستن شد و روز ديگر زاييد و مدت بارداري او نه ساعت بود هر ساعتي
بمنزله ماهي بود و بروايتي هفت ساعت بود و بروايتي مدتها آبستني نبشتني و مثل مدت حمل فاطمه
بحسين ع شش ماه بود و فرزندي بغير عيسي و حسين ع شش ماهه زنده نماند و روز عاشورا بود
بزاد و حق تعالي محکمي لا تبديل ها فريد مگر عيسي را چه جوات و چنانچه در آيه‌هاي مذکوره گفته شد
چون زکريا مريم را آبستن ديد او را بد آمد و با خود گفت که غير من کسي نزد وي نميرود و من در ميان
بني اسرائيل رسوا خواهم شد مريم را نزد زن خود برد پس حق تعالي مريم را محتاج حجاب ساخت پيش
او نکرده و چون داخل شد با آنکه زن زکريا خاله او بود و بجهت وي از جاي برنخاست حق تعالي يحيي
ع را در شکم مادر اذن داده حرکت کرد و مادر را مضطرب و از جاي خود کرده و بمادر خود ندا کرد که بهترين
زنان عالميان که بهترين مردان عالميان در شکم اوست نزد تو مي آيد و تو بر پيغمبري او را جا شد

بحلوات و يحيي در شکم مادر بعيسي سجده کرد و آن اول تصديق يحيي بود بعيسي و حمل مريم ظاهر
شد و در وادي که با نصف بکور آنجا عبادت خداي ميکردند چون او را درد زادن گرفت از محراب
خود بيرون که داشتند رفت و جبرئيل ع ندا کرد که نزد درخت خرماي خشک رو و او از بيت المقدس
دمشق بيرون رفته بجانب درخت خرماي خشک شتافت بيرون بيت اللحم که از ناحيه بيت المقدس
در ميان نعکره و بيت المقدس واقع است رفته از آنجا بکربلا رفت و آن روز آنجا روز بازار بود و جولاهان
با ستران اشتهم مطلب بر او آمدند مريم از ايشان سراغ درخت خرماي خشک کرد ايشان بوي
خنده بسيار کردند و در آنوقت جولاهي را قدر بيش از همه صنعتها بود و مريم نفرين نمود که حق تعالي
کسب شما بيندازد و شما را ميان مردم عار سازد و بعد از آن جمعي از تجاران پيش او آمدند و او را
بدرخت خرماي خشک رهنمائي کردند و ايشان را دعا کرد که حق تعالي برکت دهد در کسب شما و مردم
را بشما محتاج سازد پس چون بفرات رسيد در آنجا درختان خرما و انگور بسيار بود در برابر
دهي که بالاي ما سرات نسبت بکني کم از حيره با آنجا دو درين ديگي شط فرات در کنار شط آن
درخت خشک خرماي را يافت و نام آن عجوه بود و در کانون آدم ع از بهشت آمده و انواع خرما
خرمائ از همه ميرسيد و آن درخت در پشت قبله آن مکان در کربلا در جاي قبر امام حسين ع واقع
شده بود و حق تعالي در سوره مؤمنين در قصه مريم و عيسي ع ميگويد که جا داديم ايشانرا بسوي بلندي
صاحب قرار و معين و بروه تفعر کربلاست که در کوه نجف کوفه واقعست و قرار مسجد کوفه و معين
فراتست و در آنجا او را زادن گرفت و همينه بمسي بانگي گفته که چون بدرخت خشک رسيد
او را دردهاي سخت شد يوسف نجار بود و را و هيمه چيد و آتش زده گرم شد و هفت علاج کرد و گردد
خرجين داشت بيرون آورده بوي خورانيد و از جهت ترسايان در شب تولد عيسي ع آتش
افروخته کرده و بازي ميکنند القصه مريم در جاي قبر امام حسين ع نزد درخت خرماي خشک عيسي
را بزاد و چون بطفل نظر کرد گفت کاش پيش از اين ميمردم و از خاطرها فراموش شده بودم بني
اسرائيل چه عذر بگويم عيسي ع از زير او ندا کرد و گفت که اندوهناک مباش که حق تعالي در زير تو
نهري آفريد و شاخ درخت خرماي خشک را حرکت ده تا رطب تازه بر تو بريزد آنگاه عيسي ع را در دو کلاه
سر امام حسين ع را در آن شستند شستند و خود نيز در آن غسل نفاس کرده و آن درخت را که
مدتهاي مديد بود که خشک شده بود نگاه باين برگ و بار برآورده و رطب تازه فرو ريخت از آن خورده و

خوردن سود مند است پس باید که اول چیزی که زنان زاینده خورند رطب باشد که آن جهت وی بهترین خورشها
بود و لهذا است و اگر وقت رطب نباشد ده دانه خرمای مدینه مشرفه و اگر نباشد هفت دانه خرمای شهرهای
دیگر بخورد که فرزندان صالح و حلیم میشود خواه پسر باشد و خواه دختر و چون فاطمه زهرا سلام الله علیها
حامله شد فرمود که بنزدیک زاییدن چهار روز در اینجا مانند از میوهای و برگهای بهشت خورد و سیده مریم در آن
محنت نیز هست و جهت جمع هر دو قسم نیز از درخت خرمای خشک رطب تازه فرو ریخت و نیز عیسی
در آن وقت بمریم ع گفت که مرا بر پای چه که هر طفلی بخنداند بهیچ و درست بجای آن مریم چنان کرد
آنگاه عیسی گفت که چیزی بخور و بیاشام و شاد باش که اگر آدمی را ببینی بگو که نذر کرده ام که سخن نگویم
مگر بعلم و روز با کسی از آدمیان سخن نگویم پس مریم طفل را بر داشت و همانشب باز گشت و بزمین
نزدیک خانه مریم و رهبان عیسی بود و در طرف راست شهر نور است و در آنجا چشمه است که جهت مریم جاری
شده و سنگی بعیدی هست رسیده عیسی را از دوش برداشته بر بالای آن سنگ گذاشت و در آنجا نماز
گذارد و آن مکان مقدس است که پیغمبر ص در آنجا نماز گذارده مانند ابراهیم پیش از عیسی ع در آنجا
نماز گذارده و علی ع نیز با آنجا رسیده نماز گذارد و در زمان علی ع رهبانی از ترسایان در آنجا
صومعه داشت و چون عیسی متولد شد شیاطین با ابلیس گفتند که امشب کسی متولد شده که هر جا بتی است
بصحنه افتاد او مشرق و مغرب را در طلب سیر کرده در خانه دیری یافت و دید فرشتگان آن خانه را
فرو گرفته اند خواست که داخل شود ملائکه رباد کردند که دور شو پس ابلیس گفت که پدر این طفل کیست فرشتگان
گفتند که او مثل آدم است یعنی پدر ندارد ابلیس گفت که چهار دانگ از پنج حصه مردم را بسبب او گمراه
میکنم و شیطان همیشه تا بعرش میرفت در تولد عیسی از سه آسمان او را منع شد و در تولد محمد ص از
هفت آسمان او را منع کردند و تیر شهاب که بروی میزدند بهر سید انصار از آنجا مریم نزد قوم
خود در لحی و ایشان با زکریا و چون اهل او در طلب وی بیرون آمده بودند در آن وقت
مریم رسید و عیسی را بر سینه گرفته بود و چون او را دیدند فزع کردند و زنان یکی
آمده هر روی انداختند و او با ایشان سخن نگفت بجز اینچه خود را تا نگاه زکریا و بنی اسرائیل نزد وی
رفته گفتند که ای مریم گناه عظیمی از تو سر زد ای خواهر هرون پدر تو مرد بدی نبود و مادر تو زناکار
نبود و هارون نام مردی زناکار فاسقی بود در میان بنی اسرائیل مریم را باو تشبیه کردند این بجهت بلا بود
آورده و این صحیح عادی بود که بنی اسرائیل لازم ساختنی مریم اشاره بعیسی ع کرد گفتند چگونه با طفلی که

در گهواره باشد سخن گوییم عیسی ع باذن خدای سخن در آمد بزبان فصیح گفت که من بنده خدایم
و خدای بمن کتاب داد یعنی مقدر کرده که صاحب شریعت باشم و خدای مرا پیغمبر ساخت و مرا مبارک یعنی
پر نفع بخلق کرد اینجا هر جا که باشم و خدای مرا وصیت کرده است بنماز چه آن بهترین وسیلهای قرب خدا است
و بزکوة یعنی بانفاق نکرده و سلام بر من روزی که زاییده شدم و روزی که بمیرم و روزی که در قیامت زنده
میشوم و زنان که افترا کرده و هفتاد تن بودند گفت که شما بمادر من افترا کردید قسم بخدای که بهر یک از شما
حد افترا خواهم زد و بعد از آن عیسی ع حد بر ایشان زد و چنانچه عیسی در گهواره سخن گفت محمد ص نیز چون
متولد شد چون دست چپ بزمین نهاد و دست راست با آسمان برداشت و لبها را بتوحید خدای
حرکت داده نوری از دهن او ظاهر گشته جهان روشن و ملائکه بمردم مژده میدادند کان مضطرب و بتها
فرو ریخت شیاطین از همه آسمانها ممنوع شدند و سبب سخن گفتن عیسی ع حکمت وقتی که متولد شد آن
بود که خدای او را بی پدر از مادر متولد ساخت چنانچه آدم را بی پدر و مادر آفرید و اگر او در آن وقت
بحکمت سخن نمیگفت مادر او را عذری نزد مردم نمیشد که او را بی پدر آورده بود و مریم را چنانچه زنان
دیگر را که زنا کرده بودند میکنند آن موآخذه میکردند پس سخن گفتن او را خدای عز و جل عذر ساخت
از برای مادر او و در آن وقت که عیسی ع در گهواره سخن گفت پیغمبر و حجت بود بر زکریا و بر هر که سخن او را
شنید و او آیتی بود از برای مردم و رحمتی از جانب خدای برای مریم که از جانب او سخن گفت و بعد از آن
عیسی ع ساکت شد و سخن نگفت تا دو ساله شد و زکریا در زمانی که او سخن نمیگفت حجت بود بر مردم
دو سال بعد از آن زکریا را کشتند و یحیی در کودکی وارث او و صاحب کتاب و حکمت شد و چون عیسی هفت
ساله یا هشت ساله و بروایتی سه ساله شد به پیغمبری سخن گفت و خدای وحی بوی فرستاد و حجت شد بر یحیی
و بهمه مردم و بروایتی چون عیسی متولد شد بیکروزه برابر طفل دو ماهه بود و چون هفت ماهه شد مادر
او را بمکتب برد و در برابر معلم بنشانید و معلم گفت بگو که بسم الله الرحمن الرحیم و نیز بگفت گفت بگو
ابجد عیسی گفت که میدانی که ابجد چیست دره برداشت که او را بزند گفت ای معلم مرا مزن اگر میدانی
خوب و الا از من بپرس تا معنی آن باز گویم پس معلم پرسید او معنی ابجد را تا آخر بگفت معلم گفت که ای زن
دست پسر خود گرفته ببر که او میداند و احتیاج بمعلم ندارد و بنی اسرائیل در باب عیسی ع اختلاف کردند بعضی
گفتند که بنده خداست و برخی گفتند که پسر خداست و یهودان گفتند که پسر فلان است مردم افترا کردند
که مریم از یوسف درود گر آبستن شد و چون عیسی متولد شد در متکفل احوال او شدن میان بنی

اسرائیل نزاع شد چنانچه در باب کفالت مریم نزاع شده بود و در آیتهای سابق گفته شد مثل آیت اول
و دوم تا آنجا که احیی الموتی باذن الله در اواخر ها این از محکمات الالفاظ خلو کار متشابهات معتبر است
که وَيُعَلِّمُهُ و می آموزاند خدای او را یعنی عیسی را الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ کتاب و حکمت حق
تعالی عیسی یعنی بحسن و حسین عم را حکمت داد و او را حکمت عیسی آن بود که معنی حروف های ابجد را بیان کرد
در هفت ماهگی بیان فرمود و او در کودکی در دبیرستان و در بعضی کودکی در طفلان و مرض وی
میداد و هرگاه او را تنها بابچه ران که عرق انشاد گویند بزرگان است دوی میداد بماد بخودی
گفت که عسل شوید و زیتون بسیار و حمیر کن و بهر دو چون او را ز دوی می آورد اکراه میکرد مریم
میگفت که خود طلبیدی چرا اکراه میکنی که بسیار آنرا که آنرا بعلم پیغمبری بتو وصف کردم و برای خرج
کودکی ازان اکراه میکنم و دوا را بو میکرد و میخورد و عیسی بسیار دمیگریست چون مریم از بسیاری گریه
او عاجز میشد بمریم میگفت که پوست این درخت را بگیر و بمن خوران و چون چنان میشد گریه
کرد مریم میگفت که خود فرمودی میگفت ای مادر علم پیغمبری و ضعف کودکی است و بجواب این گفت
که سخت ترین چیزها غضب خدا ست ازان بپرهیزید باینکه غضبناک نشوید و ابتدای غضب تکبر و تجبر
و حقیر شمردن مردمان است و موسی شما را فرموده که قسم دروغ بخدا یاد مکنید و من میفرمایم که قسم بخدا یاد
مکنید و نه راست و نه دروغ و یحیی عم گفت که هرگاه درباره تو چیزی گویند که تو در تو باشد بدان که گناه
را بیاد تو آورده باشند پس استغفار کن ازان بپرهیزید باینکه در کسب آن نکشیدی و عیسی عم میگریست
و بخندید و یحیی میگریست و بخندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود و باهل شهری که گرمیهای
ایشان می افتاد گفت که شما درخت که میکارید اول خاک را بعد ازان آب میریزید و فرمود که بر عکس آن کنند
و چنان کردند و آن برطرف شد و اهل شهری که روهای ایشان زرد و چشمهای ایشان کبود بود و علتها
داشتند گفت که شما هرگاه که گوشت میخورید آنرا ناشسته میپزید و هر حیوانی که از دنیا میرود بجنابت
میرود بعد ازان گوشت را می شستند مرضهای ایشان برطرف شد و باهل شهری که دندانهای ایشان
ازهم پاشیده و روهای ایشان دهر کرده بود گفت که هرگاه میخوابید لبها بکشائید چنان کردند آن
برطرف شد و بزنی که بدون پیری روی او کهنه شده بود که گفت که چون چیزی میخوری ای البته سیر مخور
جهت آنکه چون غذا در سینه بسیار شد بدن زیاد میشود و آب و میرود و چنان کرد و درو پی تازه شد
و عیسی عم گفت که کسی که غم بسیار داشته بدن او علیل میشود و کسی که خلق بد شد نفس او در عذاب بسیار

وکی

وکسی که سخن بسیار گوید غلط بسیار میکند و کسی که دروغ بسیار گوید بهای او میرود و بوی گفتند
که چرا زن نمیکنی گفت فرزندی بهم رسانی گفت که فرزند را چه میکنم اگر زنده ماند بر فتنه میشود
و اگر مرد بدانده هلاک میکند و نقش نگین او دو کلمه بود که از انجیل بیرون آورده بود طوبی لکسی
رات که یاد خدا کند بجهت خدا و ویل لکسی که خدا را فراموش کند بجهت خود و در صحیح اصدای حق را
شنید که میزاید گفت فرود آی بود باذن خدای و خبر داد او را بدینکه امشب میمیرد و بعد احوال آنرا
برسید او حکایت تصدق که کرده بود کرد آن زن را از جای خود دور کرده در زیر درخت
افعی گفت که باین تصدق که کرده این بلا از تو باز گشته وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و توریت
و انجیل چنانچه در آیتهای پیش گفته شد چون عیسی عم هفت سال یا نه سال یا سیزده سال شد مریم توریت
او را بیاموخت و انجیل بوی فرود آمد و مخالفت سنت نکرد و موافق سنت توریت عمل میکرد وَرَسُولًا
و پیغمبری می کند او را خدای إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب و عیسی عم پیغمبری
بود که تنها بنی اسرائیل مبعوث شد بود در سال نجا و یکم از پادشاهی انج بن انجان و محل پیغمبری
او بیت المقدس بود و زنی آنکه عیسی را در سر من داشت و نزد او برده گفت که برای وی دعا کن گفت
که حق تعالی مرا فرموده که بیماران مرضی بنی اسرائیل را علاج کنم و بعد آن الحال که خواهد شد و
با وجود آن عیسی عم امام یعنی حجت بود بر جمیع خلق از مشرق تا مغرب و از پیغمبران اولوا العزم یعنی
منسوخ کننده ملت سابق بود و شریعت و کتاب داشت و حق تعالی در بن آیه میفرماید که پیغمبری
میکند خدای او را بنی اسرائیل که گوید که أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
بتحقیق که من آورده ام شما را آیتی از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده شما أَنِّي أَخْلُقُ
بتحقیق که من می آفرینم یعنی تقدیر میکنم و در اینجا مراد از خلق تقدیر است یعنی عرض و طول چیزی قرار
دادن چه لفظ خلق بر قرآن بر چهار وجه است خلق اختراع چنانچه در آیه سوره اعراف است که خلق السموات
والارض فی ستة ایام یعنی اختراع کرده است آسمانها و زمین را در شش روز و خلق استحاله چنانچه
در آیه سوره مرسلات است که یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق از حالی بحالی میگرداند
شما را در شکمهای مادران شما خلقی و خلق تقدیر چنانچه در این آیه است و خلق تغییر چنانچه در آیه
سوره نساء است که ولامرنهم فلیغیرن خلق الله یعنی امر میکنم البته ایشان تغییر میدهند البته آفریده
خدا را یعنی امر او را حق تعالی اطلاق و خلق بر یعنی [illegible] کرده و جهة آنکه در بیان بنکان

او خلق کنندگان و غیر خلق کنندگان میباشند و خدای بهتر و احسن خالقهاست لَكُم مِّنَ الطِّينِ
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ از برای شما از گل
مثل هیئت مرغ پس میدمم در آن پس میشود مرغی باذن خدای و شیطان بعیسی گفت که عظمت
بدرجه کاری تو بجا رسیده که از گل مثل هیئت مرغی می آوری و در آن میدمی مرغ میشود و عیسی گفت
که عظمت آنکس راست که مرا و آنچه را که مسخر من کرده آفریده است و مرغ شب پره بود و آن خفاش
حیوانیست که بی مادر آفریده شد شب پره و آدم و حوا و گوسفندی قربانی ابرهیم و عصای موسی و ناقه
صالح و باذن خدا یعنی اذن داده است مرا خدای درین کار و معنی دیگر آنکه بکلام خدای و پیغمبر صلعم
شب پره را معجزه نمود و در جنگ چنین سنگی برداشته مردم شنیدند که آن سنگ تسبیح میکند
آنگاه سنگ را امر کرد تا سه پاره شد و هر پاره تسبیح میکرد و غیر تسبیح پاره دیگر در بطحا درختی بطلبید
روان شد و هر شاخی از آن تسبیح و تهلیل میکرد و امر کرد تا دو پاره شد و امر کرد تا یکی شد و
فرمود تا پیغمبری وی گواهی داد و امر کرد تا بجای خود تسبیح و تهلیل گویان بازگشت وَأُبْرِئُ
و بری میکنم یعنی چاق میکنم الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ کور مادرزاد و پیس را یعنی کسی را که
کله پیسی داشته باشد وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ و زنده میکنم مردگان را باذن
خدای چنانچه در آیتهای سابق گفته شد چون عیسی بهفت سالگی یا هشت سالگی یا سه سالگی رسید کور
مادرزاد و پیس را چاق و مردگان را زنده کرد و شیطان بعیسی گفت که مرده را زنده و کور مادرزاد
و پیس را چاق کردی خود را از کوه بینداز و در جواب گفت که در آن خدای مرا اذن داده و درین اذن
نداده و حق تعالی اسم اعظم را هفتاد و سه حرف کرد اینک و یکی را مخفی داشته و آن آنجهت آنچه در نفس حق است
کسی نمیداند و بیست و پنج حرف بادم عطا کرده و هشت حرف و بروایتی بیست و پنج حرف بنوح و شش
حرف بروایتی هشت حرف بابرهیم و چهار حرف بموسی و دو حرف بعیسی صلعم و بآن دو حرف مرده کان زنده
و کور مادرزاد و پیس را چاق و بآن کارها میکرد و همه آن هفتاد و دو حرف را جهت پیغمبر صلعم جمع کرد
و بروایتی هفتاد و دو حرف بادم عطا کرد که آنرا پیغمبران از یکدیگر میراث بردند تا آن هفتاد و دو حرف
بعیسی صلعم رسید و بنابرین آنکه عیسی صلعم در آخر سوره مائده گفت که تعلم ما فی نفسی و نفس من است یعنی تو
تعلیم اسم اعظم بمن کردی پس تو میدانی و نمیدانم آنچه در نفس تست جهت آنکه یکحرف را از خلق خود پنهان
داشته پس نمیدانند کسی آنچه در نفس تست و سبب آنکه حق تعالی عیسی را این آیتها و معجزها داد آن بود

کاورا

کاو را در وقتی مبعوث فرمود که کوفتهای مزمن ظاهر شده مردم محتاج طبیب بودند پس عیسی از نزد
خدای چیزی آورد که مردم مثل این نمیتوانستند کرد و بیماران کالمزمنه مردم زنده و کور مادرزاد و پیس را
چاق میکرد و حجت بر خلق ثابت مینمود و همچنین هر پیغمبری را حق تعالی مبعوث میساخت در زمان او
بمعجزه که در آن زمان بیشتر شایع بود و ایشان از جانب خدای چیزی می آوردند که مردم مثل آن نمیتوانستند
کرد و ترسایان عیسی را خدا گفتند جهت آنکه کور مادرزاد و پیس را چاق و مردگان را زنده میکرد و بسیاری
از پیغمبران اینکارها کرده‌اند چنین است که آنها را نیز خدا گویند و حق تعالی هر آیتی که هر پیغمبری نموده بود
محمد و علی و ائمه عم مقرر داشت مثل آن و بزرگتر از آن و ائمه عم وارثان محمد اند و او وارث جمیع پیغمبران
و حق تعالی بوی عطا فرموده هر چه انبیا عطا کرده و محمد و علی عم آنکه داد پیس را چاق و مردگان را زنده کرده
از جمله مردی از صحابه پیغمبر صلعم از بلا مثل جوجه بی موی شده بود و آنحضرت صلعم بر سر او رفته پرسید که در
ایام صحت دعائی میکردی گفت آری میگفتم که یا رب هر عقوبتی که در آخرت بمن خواهی کرد در دنیا بکن
آنحضرت گفت آیا نگفتی که اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار آن مرد آن آیه را بگفت
فی الحال چاق شد با آنحضرت [illegible] [illegible] داشت شکوه بآنحضرت کرده آب
دهن و آب دهن آنحضرت فرمود که آنرا بدن مالید چاق شد و اعرابی پیس داشت آب دهن مبارک بر آن
انداخته صحت یافته چو است در فی بخدمت آنحضرت رفته گفت پیغمبر و در حالت کشته هر چه میخواهی
استفراغ میکند آنحضرت بر سر او رفته گفت ای دشمن خدا [illegible] از تو دور شو که من پیغمبر خدایم شیطان
از وی دور گشته صحت یافته بخانه رفت و در جنگ احد حرب چشم ابو قتاده بن ربعی رسید حدقه او بیرون
آمده بود آنرا بدست گرفته بخدمت پیغمبر صلعم آمده گفت که زن من [illegible] بدخواهد آنحضرت
چشم را از دست او گرفته بجای خود گذاشت و فرق میان دو چشم او نمیتوانست کرد مگر اینکه آن چشم
بهتر از چشم دیگر بود و روزی دست عبدالله عتیک را در جنگی انداختند شب بخدمت آنحضرت
آمده دست مبارک بر آن مالید درست شد و فرق میان دو دست او نبود و روزی بچشم و دست محمد بن
مسلم چنان واقع شد و آنحضرت دست مالیده چنان چاق شدند که فرقی میان نبود و بچشم عبدالله
بن انیس نیز روزی چنین واقع شد و آنحضرت بدینگونه چاق کرد و چنانچه عیسی صلعم مرده زنده کرد
سنگ ریزه در دست پیغمبر صلعم تسبیح کردند که همه کس شنیدند که آن با و سخن گفتند و روزی فرمود
که کسی از بنی نجار دینجا نیست که یاری از یشان را در بهشت جهت سه درهم که از فلان یهودی قرض داد

نگاه داشته‌اند و در جنگ طایف اهل طایف گوسفند کشته بزهر آلوده جهة آنحضرت فرستادند دست
آن گوسفند بزبان آمده گفت که یا رسول الله از من مخور که آلوده بزهرم و روزی درخت را طلبید آمد
و بهایم و سباع با او سخن گفته گواهی به پیغمبری وی دادند و امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم ابو بصیر را
که کور بود و مکفوف بینا کردند و باز بحال وی کور شد و امام زین العابدین عم سفیدی را که در روی حبابه
والبیه بود برطرف کرد و امام محمد باقر عم سفیدی را که بر فرق سر ابو بصیر فرو بود و امام جعفر عم برخی
که برش مرده بود فرمود که نماز بر و دعا کن و او را حرکت ده و بگو بگوید همچنان کرد و برخی زنده شد
و امام موسی عم کاو مرده زنی را زنده کرد و علی عم مردی را از بنی مخزوم زنده فرموده و صادق عم زن
شخصی که در شهر خود فوت شده بود غایبانه زنده کرد و گفت که حق تعالی مرا فرموده که معالجه زمین
گیران بنی اسرائیل کنم آن زن گفت که سگان از زوایه موایه صاحبان خود میخورند ما را نیز از حکمت
خود بهره مند ساز عیسی عم از حق تعالی درخواسته دعا کرد و بیر آن زن صحت یافت و عیسی عم سام بن نوح
را زنده کرد و پرسید که میخواهی که باقی بمانی یا باز گردی بجائی که بودی گفت میخواهم که باز گردم بان جا
چراکه تا امروز تلخی مردن از من برطرف نشده و عیسی عم مردی را زنده کرد و بعد از آن بیست سال زنده
ماند و رزق یافت و اولاد و فرزند شد و سه نفر را نیز که بر سر خشت طلا یکدیگر را کشته بودند زنده کرد
و دو کس را بانطاکیه دوم فرستاد و شمعون سیم ایشان شده آنکه قاصد را در انجا یافته مرده زنده کرده
وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ و خبر میدهم شما را با نچه
میخورید و آنچه ذخیره میکنید در خانهای خود چون عیسی عم آن کارها که گفته شد کرد بنی اسرائیل گفتند
که ما این کارها را سحر میدانیم معجزه بنما که ترا باور کردانیم عیسی گفت که چه میگویید اگر خبر دهم شما را
بآنچه میخورید پیش از آنکه بیرون آیید و ذخیره میکنید ما بیت در خانهای خود تا بدانید که آنچه میگویم
راست است گفتند خوب است دو هفت یا هشت یا سیر سال گوی چنانچه گفته شد میگفت که چه خوردی و چه
آشامیدی و چه ذخیره کردی و بعضی قبول کرده ایمان می آوردند و بعضی انکار کرده کفر میورزیدند و
چون هر چه پیغمبران کرده اند محمد و آل او نیز کرده چنانچه گفته شد محمد و علی عم نیز خبر داده اند آنچه
کفار میخوردند و ذخیره میکردند در خانهای خود و از جمله عیسی عم از عقب دیواری خبر میداد و پیغمبر صلعم
خبر داد از جنگ موته که یکماه راه بوده و وصف جنگ و تعداد شهیدان کرد و گاه مردی بخدمت وی می آمد
که چیزی به پرسد پیغمبر بود که تو میگویی یا من بگویم او میگفت یا رسول الله تو بگوی و آنحضرت می گفت و نیز

خبرداد

خبرداد اهل مکه را از جمیع اسرار ایشان که در مکه با هم عهد و پیمان داشتند و از جمله خبر داد آنچه میان صفوان
بن امیه و عمیر بن وهب بود و عمیر نزد آنحضرت آمده گفت که باستخلاص پسر خود آمده ام فرمود که دروغ
گفتی که و الله که از برای ما بهتر است از آنچه بما میکنی اگر عیال و قرض نمیداشتم تا از وی راحت
می بخشید صفوان گفت که من متکفل دختران و قرض تو میشوم برو که نقبی که تو هیه نعتی من بکن و این
سخن را پنهان دار تا رفته او را بکشی و آمده که مرا بکشی گفت یا رسول الله راست گفتی و مسلمان شد و از پیغمبر
بشما رو واقع شد و امثال ذلک همگی قدرت الهیه معجزه داشتند پس در باب تتمه سخن عیسی با بنی اسرائیل
میفرماید که إِنَّ فِي ذَٰلِكَ تحقیق که در این یعنی در همه آن معجزها لَآيَةً لَّكُمْ
آنجا است دلیلی شما ای بنی اسرائیل إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر بوده باشید شما ایمان
آورندگان وَمُصَدِّقًا و تصدیق کننده یعنی میکنند مرا جهة ای تصدیق کننده لِّمَا بَيْنَ
يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ
آنچه که پیش از من بوده از توریة و از برای آنکه حلال کنم از برای شما بعض آنچه را که حرام
کرده شده بر شما حق تعالی تخفیف آنچه موسی بیان کرده بود در توریة یعنی مانند ساختن حلال
ساختن بعضی آنچیزی را که حرام کرده بود بر ایشان و از کار کردن در روز شنبه و پیه و مرغ است که حرام
بود بر بنی اسرائیل وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ و آورده ام شما را یعنی آیتی از جلالت آفریننده
و نعمت و رزق دهنده مر شما فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ع پس بپرهیزید از خدای
و اطاعت کنید مرا إِنَّ اللَّهَ رَبِّي تحقیق که خدای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده من
وَرَبُّكُمْ و صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده شما است فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ
مُّسْتَقِيمٌ پس عبادت کنید او را این راه راست مثل آخر این آیه در سوره مائده مخاطب
و سیر ما بدان که فَلَمَّا أَحَسَّ پس چون که دریافت بحس چشم و گوش از حال شخصی که حق تعالی در
آفرینش و آن گوش و چشم و شامه و ذائقه و لامسه است یعنی دید و شنید عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ
عیسی از ایشان کفر یعنی دید و شنید و کافر میشوند قَالَ گفت عیسی بحواریین یا تباع از بنی اسرائیل
که مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ کیستند یاری کنندگان من بسوی
خدای گفتند حواریین که دوازده نفر بوده‌اند و ایشان را از جهة آن حواریین میگویند که جامه سفید
خالص... بلکه از جهة آن میگویند که ایشان خود را و مردم را از گناهان بوعظ و نصیحت پاک

عشر ع

سپکرده اند و عالمتر و فاضلتر بین ایشان الوفا بود **نحن انصار الله** مائیم یاری کنان خدای
بیطائفه ایمان آورند و ایشان آنانند که قبول کردند شیر عیسی را و بدار زدند چنانچه در آیتهای
بعد از این انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و حواریون شیعیان عیسی بودند و شیعیان ائمه علیهم السلام
میگویند چرا ایشان نگفتند که مائیم یاری کنان خدای و یاری او در نجات او از یهودان نکردند و
نزد وی کشته نشدند و شیعه و ائمه علیهم السلام بعد از پیغمبر همیشه یاری و نزد ایشان جنگ و پیکار کردند
و سوخته و معذب و بولایتها پراکنده میشدند و اگر شمشیر بصورت دوستان ایشان زنند
که بغض و دشمنی ائمه علیهم السلام نمودند نزد شیعیان ائمه علیهم السلام یاری کنان خدایند **آمنا به**
ایمان آورده ایم ما باو یعنی بخدای و مراد بایمان هدایت یافتن بولایت پیغمبر و امام و ایمان بدل
است نه بزبان و ایمان بدل آنست که بخدای تسلیم کند امور را که چون چنان کرد از امر او
تکبر نمیکند چنانچه ابلیس از سجده آدم تکبر کرد و اکثر امتها الا اطاعت پیغمبران خود تکبر کردند
و خدای زمین را تعالی خالی نمیکذارد که تا خلق از و تعلیم راه نجات گیرند و این تسلیم کنندگان
کنند چنانچه در این آیه میفرماید که عیسی بنی اسرائیل گفت من انصاری الی الله حواریون گفتند
نحن انصار الله آمنا بالله تا آخر آیه یعنی حواریین تسلیم کردند از برای اهل فضل ایشان را و از خدای
تکبر نکردند و بعضی حواریین که از بنی اسرائیل جواب نگفت **واشهد بانا مسلمون**
و گواه باش یا عیسی که ما اسلام آورده ایم که حق تعالی دین آورده بین عیسی را اسلام و اهل آن دین را مسلمان
گفته و همچنین دین و اهل دین هر پیغمبر را در قرآن اسلام و مسلمان گفته **ربنا** ای صاحب و
آفریننده و نعمت و روزی دهنده ما **آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول**
فاکتبنا مع الشاهدین ایمان آورده ایم ما بآنچه فرو آورده تو و پیروی کرده ایم
ما پیغمبر را پس بنویس ما را با گواهان **ومکروا ومکر الله والله خیر الما**
کرین و مکر کردند و مکر کرد خدای و خدای بهترین مکر کنندگانست خدای و عذاب آوردن کفار
کسیوانست **اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ورافعک الی**
آنگاه که گفت خدای ای عیسی بتحقیق که من گیرنده توام و بلند کننده توام بسوی خود و این قصه چنین
بوده که عیسی در سال بیست و یکم از پادشاهی اسحق بن اشجان پیغمبری به بیت المقدس بنی اسرائیل
مبعوث شد و سی و سه سال عمر کرد تا آنکه یهودان جویای او شدند و چون حق سبحانه اراده فرمود

کاورا

که او را باسمان برد وحی بوی فرستاد که نور خدای و حکمت او و علم کتاب او را بشمعون بن حمون الصفا
سپارد او خلیفه وی بود در میان مؤمنان پس عیسی چنان کرد و با اصحاب خود وعده کرد شبی که باسمان
رفت و شبی که شمعون و علی و حسین علیهم السلام کشته شدند هر سنگی که از روی زمین برمیداشتند در زیر
آن خون بود پس اصحاب وی وقت شام نزد وی جمع شدند و ایشان دوازده نفر بودند و
ایشان را بخانه داخل کرد و عیسی از چشمه که در کنج خانه بود بیرون آمد و آب از سر او میریخت و گفت
که حق تعالی بمن وحی فرستاده که مرا بسوی خود بلند و از یهود پاک میکند کدام یک از شما خواهد بود
که بصورت من شود و کشته و از آویخته کرده و در بهشت با من در درجه من باشد جوانی
گفت که من عیسی بوی گفت که تو چنان خواهی شد آنگاه گفت که یکی از شما بمن کفر ورزد دوازده مرتبه
پیش از آنکه صبح شود مردی از آنها گفت که آن من باشم عیسی گفت که آیا احساس میکنی در خود میابی که باید
تو باشی باز عیسی گفت که شما بعد از من سه فرقه خواهید شد دو فرقه بر خدا افترا کنند و بدوزخ
روند و یکفرقه بخدا راست گویند و پیروی شمعون کنند و بهشت روند آنگاه یهودان جمعیت
کردند که عیسی را بکشند با عتقاد خود پس جبرئیل نازل شد او را در زیر بال خود پنهان کرد و عیسی
دعا در بال او نوشته دید اللهم انی ادعوک باسمک الواحد الاعز وادعوک اللهم باسمک
الصمد وادعوک اللهم باسمک العظیم الوتر وادعوک اللهم باسمک الکبیر المتعال الذی ثبت ارکانها
کلها ان تکشف عنی ما اصبحت و امسیت فیه چون عیسی این دعا خواند حق تعالی بجبرئیل وحی
فرستاد که او را بنزد من بلند کن پس هر که این دعا را بخواند و دعا کند مستجاب شود و عیسی بحق
آن اسم دعا کرد و از کشته شدن نجات یافت جبرئیل او را از زمین از کنج خانه بر بلند کرد
از روزن آن خانه از میان آن دوازده مرد باسمان برد و ایشان بوی نگاه میکردند و بلعیسی
در آنوقت نه هزار و سیصد و سیزده و بروایتی سیزده هزار و صد و سیزده و بروایت دیگر
سیزده هزار و سیزده فرشته بود و آن فرشتگان نزد صاحب الامر علیه السلام در وقت ظهور او نازل
خواهند شد و در میان زمین و آسمان قبض روح عیسی شد بعد از آن باسمان بردند و باز
زنده کردند چون عیسی را باسمان بردند جامه صوف بر وی پوشیده بود که مریم رشته و بافته
و دوخته بود در وقتی که باسمان رسید ندا رسید که ای عیسی زینت دنیا از خود بینداز چون خدای او را
باسمان برد به بهشت برد و در بهشت هفتاد و هفت جامه بوی پوشانید که سبز و دیگر کلی

القصه چون عیسی با یشان رفت آن جوان با شخصی که اراده کشتن عیسی داشت بصورت وی شد و جهودان
همان شب بطلب عیسی آمده مردی را عیسی ع با او گفته بود که یکی از شما من کفر ورزد دوازده مرتبه پیش از آنکه
صبح شود و جوانی را بصورت عیسی شده بود گرفته آن جوان را در عوض کشته و بدار زدند با شخصی را که
اراده کشتن عیسی داشت کشته بدار زدند و گفتند که او عیسی بود و آن مرد دیگر چنانکه عیسی گفته بود
کفر ورزید و مردم خلاف کردند جمعی از یهود گفتند که عیسی را عذاب و در زمین زنده دفن کردند
و بعضی گفتند که او را کشتند و بدار زدند و حق تعالی ایشانرا بر عیسی مسلط نساخت بلکه بر ایشان
مشتبه شد و قدرت بجا لیه بود و فن و قتل و بدار زدند او نیافتند و بعضی بلند کردند عیسی را بسوی خدای
آنست که حق تعالی را بقعهاست در آسمانها و کسی را که آن بقعها برد در نزد خود برده باشد چنانکه کعبه
خانه خداست و کسی که حج کند بسوی خدای قصد کرده باشد چنانچه امر عیسی ع مشتبه شد از جمع
یکی از پیغمبران و اوصیا شد چرا که حق تعالی خواست که امر او در تولد بی پدر و در بلند کردن او با سمان
و اشتباه امر او بر مردم آیت و علامتی کند تا مردم بدانند دروغ میگویند که ائمه بحقیقت شهید نشدند
و امر ایشان مثل عیسی بر مردم مشتبه شد چرا که ایشان هرگاه بخلاف عیسی بی پدر و مادر متولد شده
باشند میتواند بود که نیز بخلاف عیسی بر مردم مشتبه شد چرا که ایشان هرگاه بخلاف عیسی بی پدر
و مادر متولد شده باشند میتواند بود که نیز بخلاف عیسی امر ایشان بر مردم مشتبه نشده باشد و
صاحب الزمان ع م راست سنت و شباهت عیسی ع دیگر مردم درباره او نیز اختلاف کرده طایفه
گفتند که متولد نشده و حسن عسکری ع عقیم بوده و جمعی گفتند که فوت شده و نسل ندارد و بعضی گفتند
که او را کشتند و بدار زدند جماعتی با امام سیزدهم قایل شدند و بعضی گفتند که روح او ببدن دیگری
تعلق میگیرد و چون آنحضرت ظهور کند عیسی ع از آسمان فرود آید در وقت نماز بدو مشغول از برای
یاری او و جهت آنکه حق تعالی بسوی از امت محمد ص عجایب نماید و یاری کند ایشانرا بر دجال و با ایشان
نماز کند چنانکه امت محمد ص امت مرحومه اند پس عیسی ع امام را پیش داشته در عقب او نماز گزارد
و دجال را بکشد فَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و پاک کننده توام از آنانکه کفر ورزیدند
یعنی جهودان وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ و گرداننده ام آنانرا که پیروی کردند ترا بالای از آنانکه کفر ورزیدند تا روز

قیامت

قیامت بعد از آن بسوی من است بازگردیدن شما پس حکم میکنم میان شما در چیزی که در آن زمان
که بودید شما در آن چیز اختلاف میکردید فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا
شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ پس اما
آنانکه کفر ورزیده اند پس عذاب میکنم ایشانرا عذابی سخت در دنیا و آخرت
و نیست از برای ایشان یاری کنندگان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَيُوَفِّيهِمْ و اما آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیکو پس تمام دهد
خدای أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ایشانرا و خدای دوست نمیدارد
ظلم کنندگانرا ذَٰلِكَ آن بود یعنی خبر آن عیسی ع که نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو ای محمد مِنَ
الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ از آیتهای و ذکر حکیم یعنی قرآن و لوح محفوظ از اول این
سوره تا شصت و یک آیه فمن حاجک فیه یکجا نازل گشته و سبب نزول این آیات آن بود که صهیب
کنز بر اهل نجران افتاده بود ایشان اکثر در باب عیسی ع بحث میکردند و میگفتند که او پسر خداست
بخدمت پیغمبر ص عرض کرد آنحضرت ایشانرا طلب فرمود پس سه نفر از بزرگان ترسایان که نام ایشان
عاقب و محسن و اسقف بود نزد یهودان که در خانهای درسگاه خود بوده رفته فریاد کردند که ای
برادران بود نیها و خوکها از مریم یعنی محمد ص درمیان شما بر شما غلبه کرده فرود آمید نزد ما پس
منصور یا یهودی و کعب بن اشرف یهودی نزد ایشان فرود آمدند گفتند که حاضر شوید که
فردا رفته امتحان محمد کنیم پس چون قوم نجران نزد آنحضرت آمدند و مقدم ایشان عاقب
و سید عالمان ایشان و بروایتی شار الیهما و اهتم بود و بروایتی عبد المسیح بن ابقی و با او عاقب
و قیس برادر او و حارث بن عبد المسیح و با او چهل عالم بخدمت آنحضرت آمدند و بروایتی سید
و عاقب عالمان نجران با هفتاد سوار بخدمت آنحضرت روانه شدند در اثنای راه استر کرد
که سر انجام نفقه ایشان با او بود و بسر در آمد عاقب بوی گفت که این جهت آن بود که تو احمد نبی امی
بد داشتی گفت تو او را چه او دانی گفت آیا آن مفتاح چهارم از وحی مسیح نخوانده که بنی اسرائیل
بگوی که چه نادانید شما که بوهای خوش بکار میبرید تا آبان در دنیا نزد اهل دنیا و اهل ولد و آنا
خوشبو باشید و نزد من مثل جیفه گندیده ای بنی اسرائیل ایمان آرید بپیغمبری نبی امی که
در آخر الزمان خواهد بود و صاحب روی چون ماه و شتر سرخ و جامه خوب خشن و نزد من

سیلکند شکان و کرامیترین آیندگان و عمل کنند بشبههٔ من و روند بخانهٔ حج من و جهاد کنند
بدست خود با مشرکان از جهة من باشد پس بشارت ده باو بنی اسرائیل را و بعدهای ایشان که با وی کنند
او را عیسی گفت که آن بندهٔ صالح کیست که دل من او را دوست داشت و چشم من وی را ندید فرمود که او
از تست و تو از وی و وی داماد تست که مادر تو زن او خواهد بود گویم که یعنی در بهشت فرزند کم
و زن بسیار داشته ساکن مکه که جای اسمعیل بن ابراهیم است و نسل او از زنی مبارک باشد که او در بهشت
همسر مادر تو باشد گویم که یعنی خدیجه او را کاری باشد چشمهای وی بخوابد و دل وی نخوابد و هدیه
خورد و قبول صدقه نکند چشمهای وی بخوابد و دل وی نخوابد و هدیه خورد و قبول صدقه نکند او را
حوضی باشد گویم که یعنی در قیامت که از کنار زمزم تا مغرب آفتاب باشد و دو ناودان از رحیق
و تسنیم در آن ریزد و در آن کوزه‌ها باشد بعدد ستارگان آسمان کسی که از آن بیاشامد دیگر هرگز
تشنه نشود و این بسبب آنست که من او را زیادتی دیگر هرگز تشنه نشود و این بسبب آنست که من او را
زیادتی داده‌ام بر سایر پیغمبران قول او با فعل وی و پنهان او با آشکار وی موافق باشد طوبی و بهشت
باد از برای او و از برای امت او که بر ملت او زندگانی کنند و بر سنت او بمیرند و امت او که بر ملت او
زندگانی کنند و بر سنت او بمیرند و با اهل بیت او میل کرده امین و مؤمن و مطمئن باشند او مبارکی
باشد که در زمان قحط ظهور کند پس دعا کند و آسمان باران بارد تا آنکه اثر برکات آن در اطراف
مدینه دیده شود و مبارک میکنم آنچه را که دست بر آن نهد عیسی گفت الهی نام وی چیست فرمود که او احمد
و او محمد و پیغمبر است بر جمیع خلق و در منزلت نزدیکترین خلق است بمن و خویش حضورترین است از خلق
نزد من از شفاعت امر نمیکند الا بآنچه دوست میدارم و نهی نمیکند الا از آنچه را که بد میدارم رفیق
عاقب گفت که پس کجا میبری ما را بعضی دیگر کسی که صفت وی این باشد یاد میکنیم او را اصلح و باز دادیم
عمال خود او را از اهل دین خود بعینیتی که او بیشهها کرد دروغ گو باشد کفایت هم سینی چرا پیروی
او نکرد گفت آیا نمی‌بینی آنچه این قوم بما میکنند ما را مکرم داشته و مال ما را کرده و کلیساها برای ما
ساخته و ذکر ما را در آنها بلند کرده المسیح چگونه نفس خویش شود بداخل شدن در دینی که شریف
و وضیع در آن یکسان باشند پس چون داخل مدینه شدند هر که از اصحاب پیغمبر ص ایشان را دید
گفت که از وفود عرب بتجمل ایشان ندیدیم ایشان را شعبها و جامهای حبرات و پیغمبر از مسجد دور
بود و وقت نماز ایشان در رسیده بود پس در مسجد رسول ص بجانب مشرق ایستاده نماز گزاردند

بعضی

بعضی مردم از صحابهٔ آنحضرت قصد کردند که ایشان را منع کنند آنحضرت آمد فرموده که بگذارید
ایشان را و چون از نماز فارغ شدند نزد آنحضرت نشستند با وی بحث کردند که ای ابوالقاسم با ما در شأن
عیسی سخن گوی فرمود که او بندهٔ خدای و رسول و کلمهٔ خداست که القا کرده آن را بمریم و روحیست از
خدای ازینید عاقب یکی گفت که نه بلکه او پسر خدای و دوم دو خداست و دیگری گفت که بلکه او سیم
خداست پدر و پسر و روح القدس و در قرآن که بر ما نازل گشته شنیده‌ایم که میگوید که کردیم و کرده‌ایم
و آفریدیم و اگر یکی معبود میگفت که آفریدم و کردم ایام و کردم پس وحی بوی رسید و در وی داده اول سورهٔ
آل عمران تا شصت و یک آیه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم بر وی نازل شد آنحضرت آنها را
بر ایشان بیان فرموده بیکدیگر گفتند که والله که آورد فضل از خبر صاحب شما پیغمبر ص هرگاه نماز صبح
گزاردی گفتی که از استخاره کنندگان در اینجا کسی هست که بر وی جواب گفتی و اگر نبودی آنچه بر وی نازل
شده بود بصحابهٔ خود گفتی پس چون نماز صبح گزارد اهل نجران که آمده بودند در برابر آنحضرت نشستند
پس ایشان را باسلام دعوت فرموده عاقب و سید گفتند که ما مسلمانیم پیغمبر فرمود که سه چیز شما را از
اسلام منع کرده خوردن گوشت خوک و آویختن صلیب و سخنی که در بارهٔ عیسی میگویید گفتند که تو بچه
چیز دعوت میکنی فرمود که بشهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله و اینکه عیسی بنده و آفریدهٔ خداست
و میخورد و می‌آشامید و سخن میگوید و حدث واقع میشود و باز نزدیکی میکند اسقف گفت
که پدرم فدای تو باد پدر عیسی کیست گفت که عمران گفت پدر یوسف که بود گفت یعقوب گفت پدر یعقوب که
گفت که عبدالله بن عبدالمطلب گفت پدر عیسی که بود آنحضرت ساکت شد و چون آنجناب باحتیاج سخنی
میشد جبرئیل ع تندتر از چشم بر هم زدنی از آسمان هفتم نزد وی فرود آمدی آن سخن را بوی میرسانید
پس جبرئیل آمد گفت که عیسی روح خدای و کلمهٔ خدای بود اسقف گفت که روح بی بدن بود آنحضرت ساکت
شد حق تعالی وحی فرستاد که ای محمد از ایشان سؤال کن که آدم بشر و آفریده بود و میخورد و می‌آشامید
و این آیه نازل شد که إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ بتحقیق
که مثل عیسی نزد خدای مثل مثل آدم است که آفریده است او را یعنی عیسی را مثل آدم مِنْ تُرَابٍ
از خاک پس بدرستی که آدم را بی پدر و مادر آفریده و سایر مردم را از پدران و مادران آفریده تا تمام
و کمال قدرت او بر مردم ظاهر شود بدانند که خدای قدرت دارد که خلقی بیافریند از زن بی مرد چنانچه
قدرت دارد که بیافریند بی مرد و زن و چنان کرد تا بدانند که حق تعالی بر همه چیز قادر است ثُمَّ قَالَ

له کن فیکون بعد از آن گفته است اگر بشوی پس میشود عیسی یعنی شده است حق سبحانه و تعالی
نزد خود در لوح محفوظ نوشته بود ده هزار سال پیش از خلق آدم که آدم از خاک آفریده شود و عیسی بی پدر
آفریده شود پس درین آیه تصدیق آن نازل ساخته و چون این آیه نازل ساخته و چون این آیه نازل
شد پیغمبر صلعم از ایشان پرسید و گفت که پدر آدم که بود جواب نداده الزام یافتند و ثابت شد که عیسی آفریده
شده است و خدا نیست بنابر تقدیری که لازم او است و بسبب آنکه خدای او را مصور ساخته و جهت آنکه تغیر
میشود از حالی بحالی و زیاده و کم میشود اما پیغمبری و عصمت و کمال و تایید او باقیست و بعطف کرده بتشبیه
پس عیسی را خدای مثل آدم از خاک آفریده بعد از آن گفته است که بشو پس شده است ترسایان باین سخن
اقرار نکرده ساکت شدند و اسقف چون این را شنید که عیسی را خاک آفریده شد و عیسی را از آن عظیم‌تر
میدانستند سست شد گفت که ای محمد این سخن را در توریة و انجیل نبود نیافته‌ایم و تو نیز نزد خود
یافته یعنی دروغ میگوئی و عاقب و سید گفتند که با تو مباهله میکنیم پس حق تعالی این آیه فرستاد که
من خلقتنا آخرجنا پیغمبر در آیه بعد از آیه آینده گفته خواهد شد الحق من ربک حق از نصارا
آفریننده و نعمت و رزق دهنده تست فلا تکن من الممترین ۵۹ پس مباش از شک
کنندگان فمن حاجک فیه پس کسی که حجت گیری کند با تو در آن یعنی در شأن عیسی من
بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع بعد از آنکه آمده است ترا علم
پس بگوی که بیائید تا بخوانیم یعنی بطلبیم ابناءنا پسران ما را مراد حسن و حسین عم اند پس حق
تعالی ایشان را ملحق ساخت بافضلین و اکرمین چونکه داخل کرد ایشان را در مباهله ساخت
ایشان را بمحمد و علی و فاطمه پس ایشان سید جوانان بهشتند مگر عیسی و یحیی پسر خاله‌ها و حق تعالی ملحق
نساخته است طفلان را بمردان کامل عقل مگر این جهت که ایشان را حکمت داده و بر اینست که ایشان
اند دروغگویان جدا کرده است گویان را از دروغگویان و حسین عم پسران پیغمبر و ذریه او بیند
چنانچه عرب پسران غیر را پسران ما میگویند بلکه پسران صلبی آنحضرت اند بدلیل آیه سوره نسا که حرمت
علیکم امهاتکم تا آنجا که و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و حلال نیست به پیغمبر صلعم نکاح زنان
ایشان و نیز حلال نیست برو نکاح دختران ایشان و این نسبت از جانب فاطمه والده ایشان است
چنانچه حق تعالی نسبت داده است عیسی را بنوح و بذریه پیغمبران در آیه و من ذریته داود و سلیمان
تا آنجا که و یحیی و عیسی از جانب مریم مادر او و حال آنکه او پدر نداشت و ابناءکم و نساءنا و

پسران

پسران شما را و زنان ما را و مراد فاطمه است و هر زن بدی بهتر از مرد بد و هر مرد صالح بهتر از زن
صالحه است و هرگز برابر نکرده است خدای زنی را با مردی مگر فاطمه را که با علی عم برابر کرده است و او را با
آنکه زن است بهترین مردان عالمیان ملحق فرموده چونکه داخل کرده است او را خدای در مباهله پس
ملحق ساخته است فاطمه را بمحمد و علی در گواهی و او بهترین زنان عالمیان است و حق سبحانه او را
از افضل راست گویان کرده چونکه جدا کرده راست گویان را از دروغگویان و نساءکم و انفسنا
و زنان شما را و نفسهای ما را و مراد علی بن ابی طالب عم است نه خصوص نفس محمد صلعم پس علی عم و نفس محمد است
و دلیل است برین سخن پیغمبر صلعم که بنی ولیعه نهی پذیر شوند یا آنکه مبعوث کنم بر ایشان مردی را که مثل نفس
من است یعنی علی عم و در وقتی که آیه یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم نازل شد پیغمبر فرمود که علی نفس
من و برادر منست پس حق تعالی محمد و علی را راست گوتر از راست گویان کرد اینجا چونکه جدا کرد راست
گویان را از دروغ گویان پس محمد بهترین مردان عالمیان و بهترین خلق خداست و علی عم نفس محمد است
و بعد از و بهترین مردان عالمیان و بهترین خلق خداست و این فضیلتی است از برای علی عم که پیغمبر صلعم
در روز مباهله او را و اهل بیت و فرزندان او را بیرون آورده و انفسکم ثم نبتهل
و نفسهای شما را بعد از آن مباهله کنیم یعنی لعنت کنیم فنجعل لعنت الله علی الکاذبین
پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان نیست و این کلمه را جهت آن گفت که اگر میگفت فنجعل لعنة الله
علیکم یعنی پس بگردانیم لعنت خدا را بر شما ترسایان قبول مباهله نمیکردند چون پیغمبر صلعم ذکر را تمام
شنیدند بغضبناک شده پس ترسایان گفت که خدای عز و جل مرا امر بمباهله شما کرده پس مباهله کنید
پس اگر من راست گوی باشم لعنت بر شما فرود آید و اگر دروغگوی باشم بر من فرود آید گفتند انصاف ورزیدی
چون فردا شود با تو مباهله کنیم چه زمان وعده میکنی فرمود که انشاء الله تعالی صبح پس وعده فردا
کرده ترسایان باز گشتند و میگفتند که آیا خدای فرود از ترسایان را هلاک کند یا مسلمانان را و چون
بمنزلها خود رفتند قوم بیکدیگر گفتند که بنگریم که بچه چیز با ما مباهله میکند بکثرت تابعان خود
از اوباش یا با اهل بیت اهل صدق و طهارت سید و عاقب بیکدیگر گفت که مباهله میکنیم اگر محمد
پیغمبر باشد بخانه خود برمیگردد و بروایتی علما و سرکردگان ایشان سید و عاقب و اهتم گفتند که اگر
محمد بقوم و صحابه خود با ما مباهله کند با او مباهله میکنیم چرا و پیغمبر نباشد مار در سخن خود راست گو نخواهد
بود و اگر خاص با اهل بیت خود با ما مباهله کند مباهله نمیکنیم چرا و راست گو خواهد بود پس چون صبح شد

وآنحضرت نماز صبح گزارد بخدمت آنحضرت حاضر شدند پس آنجناب بدرون خانهٔ خود رفته حسن و
حسین وعلی وفاطمه را طلبیده دست فاطمه وحسنین را گرفته بعلی علیه السلام تکیه کرده وایشانرا مقدم داشت
فاطمه را در عقب ایشان قرار داده وگفت اینها اهل منند بعد از آن بیرون آمده روانه شد علی علیه السلام بطرف
راست وحسن وحسین علیهما السلام بطرف چپ وفاطمه از عقب ایشان ودر دوش آنحضرت کسوهٔ شعری که نه
بد تماش ونه خوش قماش بود ودر بر داشت ودو چوب قرار داده ودر میان هر دو رفته وآن کسوه را بر بالای
آن چوبها افکنده وایشان علیهم السلام را داخل زیر کسوه ودوش چپ خود را با ایشان در زیر کسوه داخل بر جای
خود کرد ودر دست تبع بود تکیه کرد دست راست از برای مباهله باسمان بلند کرده انگشتان را گشوده و
مردم نظر میکردند واهل نجران را بمباهله طلبیده وسید وعاقب گفت که بیایید اینک پسران ما حسن و
حسین وزنان ما فاطمه ونفسهای ما علی پس حسن را بجانب راست وحسین را بجانب چپ وعلی را پیش سینه
وفاطمه را بعقب خود قرار داد بعد از آن دعا کرد که خدای ایشانرا برکت دهد آنگاه گفت که اینها پسران وزنان
ونفسهای ما اند بیایید بمثل اینها واز برو ابنی حسنین را مثل شیر بچهها در برابر خود نشاندند وفاطمه را چون
شیر ماده در عقب خود وعلی علیه السلام را چون شیر در طرف راست خود نشاند وخود چون شیر نشست وباهل نجران
گفت که بیایید تا مباهله کنیم ولعنت خدای بر دروغگویان کنیم وگفت که خدایا این علی نفس من واو نزد من
برابر منست واین فاطمه زنان من وبهترین زنان عالمیان است واین حسن وحسین فرزندان ونواده
منند ومن با جنگ کنندگان با ایشان جنگ کننده وباصلح کنندگان با ایشان صلح کننده ام پس حق
تعالی اینجا جدا کرد راستگوتر از راستگویان از دروغگویان وگردانید محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین
را راستگوتر از راستگویان وبهترین مومنان پس پیغمبر ایشانرا نه غیر ایشانرا در زیر جامهٔ خود
گرفت واین باجماع امتست واین شرفی بود که حق تعالی ایشانرا مخصوص کرد بان نه غیر ایشانرا پس چون
ترسایان پیغمبر را با ایشان علیهم السلام دیدند گفتند اینها کیانند مردم گفتند که این پسر عم او ووصی وداماد او
علی بن ابی طالبست واین دختر او فاطمه است واین دو فرزندان وی حسن وحسین اند چون دیدند
که پیغمبر صلعم چنین کرد یکی از ایشان اشاره بایشان کرد وگفت همی بینیم برای شما که مباهله کنید با محمد چه
اگر پیغمبر است هلاک میشوید باو صلح کنید وبا یکدیگر مشورت کرده گفتند که والله که او پیغمبر است اگر
مباهله کنیم حق تعالی نفرین او را برما مستجاب وما را هلاک میکند وهیچ چیز ما را از آن نجات نمیدهد
پس متفرق شدند ودر پشت ستونهای چوبین مسجد پنهان شدند ومردی از یهود گفت که مباهله

مکیند

مکیند که شما هلاک می شوید ورنگ سید وعاقب زرد شد واز آن باز گشتند نزدیک بود که عقل ایشان زایل
شود یکی بدیگری گفت که آیا با وی مباهله میکنی در جواب گفت ندانسته ام که هرگز قومی با پیغمبری مباهله کرده باشند
که کوچک ایشان بزرگ شده بزرگ ایشان باقی مانده باشد از مال اما صلح آنچه اراده کند بکنیم که بهتر از جنگ
است ووی بگو که آیا با این جماعت تا ما مباهله میکنی تا بدانی که معرفت سابق بفضل او وبفضل اهل بیت او
داشتیم پس چون آنحضرت برای مباهله دست باسمان بلند کرد یکی بدیگری گفت که اگر دهان بمباهله گشاید
ما با اهل ومال خود باز نمیگردیم وبروایتی عاقب نجسته برفیق خود گفت که با او مباهله مکن تا این مرد که اگر دروغ
گو باشد وبنی نباشد در مباهله کردن با او خیری نبود وقوم او از عهدهٔ ما بر می آیند واگر راستگو وپیغمبر باشد
تا هلاک میشویم پس عاقب وسید گفتند که ای ابو القاسم آیا با این جماعت با ما مباهله میکنی گفت آری باین جماعت
وبهترین خلق بعد از من روی زمینند بعد از من بخدای پس سید وعاقب بر زیر ازان باز گشتند وبآنحضرت
گفتند که ای ابو القاسم ما با تو مباهله نمیکنیم بعد از آن در برابر آنحضرت نشستند وگفتند که رضا از تو
ما را از مباهله معاف داری تا از تقصیر ما در گذری که یکهزار شمشیر ویکهزار زره ویکهزار سپر از پوست هر سال
یکهزار مثقال طلا بتو دهیم باین شرط که زره وشمشیر وسپر نو عاریه باشد تا آنکه بعضی خود دیدیم وایشان
از آنچه مشاهده نمودیم اعلام کنیم پس گرا باتفاق همگی ایشان یا باسلام یا بجزیه یا بمقاطعه در هر سال
باشد آنجناب ایشانرا از آن معاف داشت از جرم ایشان در گذشت وآنرا از ایشان قبول کرد وفرمود
که قسم بخدای که مرا به پیغمبری وکرامت فرستاده که اگر با شما مباهله میکردم وشما با من بجمله حق که در زیر
کسوه بودند مباهله میکردید حق تعالی یکی را در ترسا ویکی از ترسا بر روی زمین نمیگذاشت وهمه را هلاک
میکرد وآتش بوادی می انداخت وزبانه کشیده بقوم شما بیک چشم زدن میرسید وایشانرا میسوزانید
ونیز فرمود که قسم بخدای که تورات را بموسی وقرآن را بمحمد فرستاد که اگر مباهله این میکردند حق تعالی ایشانرا
مسخ وبیمونها وخوکها میکرد پس جبرئیل نازل شد گفت که ای محمد خدای ترا سلام میرساند ومیگوید که
قسم بعزت وجلال وبلندی مکان من که اگر بجماعتی که در زیر کسوه بودند مباهله میکردی با اهل آسمانها
واهل زمین آسمان فرو می آمد وزمینها پاره میشد پس آنحضرت دست بلند کرد تا آنکه سفیدی بغل
بغلهای وی نمایان شد آنگاه گفت که وای آنانکه ظلم کنند بر شما وحق شما را کم کنند از من ومردی که خدای
وبخت اخترات در بارهٔ شما گویم یعنی در سورهٔ حمعسق فرموده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی بر ایشان باد مباهله خدای از نبی هم تا روز قیامت پس صلح کرد که جزیه واصلح دهند وخود ایشان

محفوظ باشد و بازگشتند إنّ هذا لهو القصص الحقّ وما من إله إلّا الله و
إنّ الله لهو العزیز تحقیق که این بیان خبر حق است و نیست خدایی مگر خدای و تحقیق که خدای
عزیز یعنی قدرت دارنده الحکیم محکم کار است فإن تولّوا فإنّ الله علیم بالمفسدین
پس اگر اعراض کنند پس تحقیق که خدای داناست بفساد کنندگان قل بگو ای محمد که یا أهل الکتاب
تعالوا إلی کلمة سواء بیننا وبینکم ألّا نعبد إلّا الله ولا نشرك
به ای اهل کتاب بیایید بسوی کلمه که یکسانست میان ما و میان شما که عبادت و طاعت نکنیم مگر خدای را
و شرک نورزیم باو یعنی بخدای شیئا ولا یتّخذ بعضنا بعضا أربابا و نگیرند بعضی
بعضی از ما بعضی را صاحبان و آفرینندگان و نعمت و روزی دهندگان من دون الله غیر از خدای
در سوره توبه در آیه اتّخذوا أحبارهم ورهبانهم أربابا من دون الله انشاء الله تعالی گفته خواهد شد که
علما و رهبانان ایشان مردم را بعبادت خود دعوت میکردند و اگر میکردند ایشان اجابت نمینمودند
و مردم روزه و نماز جهت آنها بجای نمی آوردند لیکن علما و رهبانان امر و نهی میکردند و ایشان اطاعت می
نمودند آنها را در معصیت خدای که حلال میکردند حرام را و حرام میکردند حلال را و ایشان متابعت
مینمودند پس عبادت ایشان میکردند و نمیدانستند که آنچه میکنند حکم عبادت کردن دارد و این شرک
اعمال و طاعات است بجمله اقسام شرک پس آنکه ائمه را یکی از ایشان را خدا میدانند غیر خدا یکانه
پس باید که پیروی ایشان کنند و مثل ایشان نباشند که غیر خدای خدایان میگیرند جهة خود بتقلید پدران
جاهل کافر فإن تولّوا فقولوا اشهدوا بأنّا مسلمون پس اگر اعراض کنند
پس بگویید که گواه باشید بآنکه ما اسلام آورندگانیم یا أهل الکتاب لم تحاجّون
فی إبراهیم وما أنزلت التوراة والإنجیل إلّا من بعده ای اهل کتاب
از برای چه حجت گیری میکنید در شان ابرهیم و فرود آورده نشده است توریة و انجیل مگر بعد از و
یعنی بعد از ابرهیم أفلا تعقلون آیا پس تعقل نمیکنید یعنی فکر نمیکنید بعقلهای خود ها
أنتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم شما ای جماعت حجت گیری کردید در آنچه
شما را بآن علمی بود یعنی بآنچه در توریة و انجیل بود فلم تحاجّون فیما لیس لکم به
علم پس از برای چه حجت گیری میکنید در آنچه نیست شما را بآن علمی یعنی بآنچه در صحف ابرهیم بود و حال
آنکه الله یعلم وأنتم لا تعلمون خدای میداند و شما نمیدانید ما کان إبراهیم

یهودیا

یهودیا نبود ابرهیم یهودی که نماز بطرف مغرب کند ولا نصرانیا و نه نصرانی یعنی ترسا که نماز
بطرف مشرق کند ولکن کان حنیفا ولیکن بود پاک خالص و مخلص بسوی دین و عبادت بتمام حق
مسلما اسلام آورنده بدین محمد صلعم وما کان من المشرکین و نبود از شرک آورندگان این
آیه در شان محمد و ائمه علیهم السلام و اتباع ایشان و در شان شیعیان ایشان نازل شده و باین آیه وصف میکند
خدای عز و جل کسی که سزاوارتر است بابرهیم و بآنکه متابعت ابرهیم و سیرها نماید که إنّ أولی
الناس بإبراهیم للذین اتّبعوه وهذا النبیّ تحقیق که سزاوارترین مردم با ابرهیم
آنانند که پیروی او کرده اند و این پیغمبر یعنی محمد صلعم والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند یعنی
ائمه علیهم السلام که وارثان و آل ابرهیمند و کعبه بمیراث از و دارند و تابعان ایشان در سوره بقره در آیه وإذ ابتلی
إبراهیم ربّه گفته شد که حق تعالی با ابرهیم بعد از پیغمبری و خلت امامت داده از برای آن را عظیم دانست گفت
که فرزندان من نیز عطا کن حق تعالی فرمود که عهد من شامل ظالمان نمیشود پس امامت هر ظالمی را
باطل کرده در ذریه ابرهیم که برگزیدگان بودند مقرر داشت چنانچه میفرماید که ووهبنا له إسحاق ویعقوب
وجعلناهم أئمة یهدون بأمرنا وکلا جعلنا صالحین یعنی بخشیدیم با ابرهیم اسحق و یعقوب را و همه را
صالح کردیم و گردانیدیم ایشان را امام که هدایت کنند بامر ما و امامت در ذریه ابرهیم یعنی از بعضی میراث می
برد تا مخصوص محمد صلعم شد بدلیل این آیه و آنحضرت بعلی علیه السلام بامر خدای داده بعد از آن بائمه نیز که بعد
او قرار گرفت تا صاحب الامر علیه السلام پس ائمه علیهم السلام سزاوارترین مردمند بخدا و با ابرهیم و به پیغمبری و شیعیان
ایشان نیز اولی مردمند با ابرهیم جهة آنکه ایشان از آل محمدند و نفس ایشانند بدلیل این آیه و آیه فمن تبعنی
فإنّه منّی یعنی هر که پیروی من کند از منست پس شیعیان ایشان بر دین و طریقه ابرهیم و سزاوارترین
مردمند باو و اولی و سزاوارترین مردم به پیغمبر کسی است که داناتر باشد بآنچه از جانب خدای آورده اند و دوست
و ولی محمد صلعم کسی است که اطاعت خدای کند و اگرچه بیگانه از آنحضرت باشد و دشمن او کسی است که عصیان
خدای ورزد و اگرچه خویش آنحضرت باشد والله ولیّ المؤمنین و خدای ولی یعنی متولی امور
مؤمنان است و معنی دیگر والله ولیّ المؤمنین آنست که خدای اولی یعنی سزاوارتر است بایشان و بامور
ایشان از خود شان و مال شان ودّت طائفة من أهل الکتاب لو یضلّو
وما یضلّون إلّا أنفسهم وما یشعرون دوست داشتند طائفه از اهل
کتاب که گمراه کنند شما را و گمراه نمیکنند مگر خود را و در نمی یابند که چنین است یا أهل الکتاب لم

نکم

تَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّٰهِ ای اهل کتاب از برای چه کفر میورزید بآیتهای خدای وَ و حال آنکه
أَنتُمْ تَشْهَدُونَ ۱۸۵ شما گواهید یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ
بِالْبَاطِلِ ای اهل کتاب از برای چه میپوشید حق را بباطل چون حق تعالی درباره تبدیل کنندگان قرآن
در سوره توبه فرموده که یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم یعنی اراده میکنند که خاموش کنند نور خدا را
بدهنهای خود یعنی در قرآن مینویسند چیزی که خدای نگفته تا بپوشند بر خلق را ازینجهت ایشان درین
آیه میفرماید که لم تلبسون الحق بالباطل و مثل میزند در سوره رعد بآیه فاما الزبد فیذهب جفاء چنانچه
در جای خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ و پنهان میکنید حق را وَ و حال آنکه
أَنتُمْ تَعْلَمُونَ شما میدانید یعنی میدانید آنچه در توریت است از صفت محمد و پنهان میکنید این آیه
نازل شده است در شان قومی از یهود که صبح گفتند که ایمان آورده ایم بآنچه محمد آورده است از جانب خدای
دیگر و در بند او و وقت عشا بر پیغمبر چون بمدینه آمد نماز بجانب بیت المقدس میکرد و یهود را خوش
آمد چون حق تعالی قبله را از بیت المقدس بجانب کعبه کرد ایند و آن در نماز ظهر بود یهودان گفتند که
محمد نماز صبح را بقبله ما کرده پس ایمان آرید بآنچه نازل شده است بمحمد اول روز و کفر ورزید آخر روز
و مراد ایشان قبله بود که پیغمبر رو بکعبه کرده تا بود که ایشان باز گردند بقبله ما یعنی بیت المقدس پس حق تعالی
میفرماید که وَقَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ
آمَنُوا و گفتند طائفه از اهل کتاب که ایمان آرید بآنچنان چیزی که فرود آورده شده است بر آنان
که ایمان آورده اند در روی یعنی در اول النَّهَارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ روز و کفر ورزید در آخر آن یعنی
آخر روز لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ تا بود که ایشان باز گردند وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ
دِینَکُمْ و ایمان میآرید مگر کسی که پیروی میکند دین شما را قُلْ بگو ای محمد که إِنَّ الْهُدَیٰ هُدَی
اللَّهِ أَن یُؤْتَیٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِیتُمْ أَوْ یُحَاجُّوکُمْ عِندَ رَبِّکُمْ تحقیق که
بیان و شفا بیان و شفا خداست که داده شود یکی مثل آنچه داده شده اید شما یا حجت گیری کنند با شما نزد
صاحب آفریننده و نعمت و روزی دهنده شما قُلْ بگو ای محمد که إِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللَّهِ
یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ تحقیق که فضل بدست خداست میدهد آنرا هر
که میخواهد و خدای وسعت دارنده است یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِیمِ اختصاص میدهد برحمت خود کسی را که میخواهد و خدای صاحب فضل عظیم است

این

این آیه نازل شده است در شان یهودان که گفتند که حلال است ما را بگیریم مال امیین را پس میفرماید که
وَمِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ و از اهل کتاب کسی هست که اگر امین سازی او را و
امانت سپاری بِقِنطَارٍ بقنطاری و قنطار پوست گاو پر از طلا یا نقره است یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ
وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ ادا میکند آنرا بسوی تو و از ایشان کسی است که اگر امین سازی او را و امانت
سپاری بِدِینَارٍ لَّا یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَیْهِ قَائِمًا ذَٰلِکَ بِأَنَّهُمْ
قَالُوا لَیْسَ عَلَیْنَا فِی بدیناری ادا نمیکند آنرا بسوی تو مگر تا همیشه باشی تو بر وی ایستاده آن
بسبب آنست که ایشان گفتند که نیست بر ما در میان الْأُمِّیِّینَ امیان یعنی آنانکه کتاب ندارند سَبِیلٌ
راهی پس حق تعالی رد سخن ایشان کرده میفرماید که وَیَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ و
میگویند بر خدای دروغ وَ و حال آنکه هُمْ یَعْلَمُونَ ایشان میدانند بلی چنین است بلکه
مَنْ أَوْفَیٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَیٰ فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ کسی که وفا کرده باشد یعنی
بعهد و پیمان خود و پرهیزکاری کرده باشد پس تحقیق که خدای دوست میدارد متقیان را این آیه در قومی
نازل شده پس میفرماید که إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلًا
تحقیق که آنانکه میخرند بعهد و پیمان خدای و قسمهای خود بهای اندک یعنی ترک میگویند عهد مردم و خود را
مسلمان نام نموده از ایشان سخنان فرا میگیرند و با ایشان خیانت میورزند و در حقیقت مسلمان نیستند
أُولَٰئِکَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ آن جماعت نیست نصیبی از برای ایشان در آخرت یعنی که
اورا بلند نصیبی در آخرت بهیچ چیز داخل بهشت خواهند شد پس شکستن عهد و قسم از گناهان کبیره است
وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نمیگوید با ایشان خدای سخن وَلَا یَنظُرُ و نگاه نمیکند یعنی نمیرساند
خیر و نیکی میگوید که فلان کس را نظر نکرده مراد شان اینست که خیر نمیرساند و نظر کردن خدای بخلق یعنی
و یعنی رحمت کردن است بخلق إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَلَا یُزَکِّیهِمْ بسوی ایشان روز
قیامت و پاک نمیکند ایشان را یعنی از برای ایشان عملی که ایشان را از گناهان جدا نماید در آیه مثل این آیه در قوم
گفته شد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ و از برای ایشانست عذابی دردرسانند در آتش دوزخ و آنانکه ظلم کردند باهل
بیت محمد و جنگ با ایشان و یا رد جنگ کنان و سب ایشان کردند ایشان را نیز نصیبی نیست در آخرت یعنی
خیر نمیگوید با ایشان خدای و نگاه نمیکند بسوی ایشان روز قیامت و پاک نمیکند ایشان را و از برای ایشانست
عذابی دردرساننده و آنانکه تخلف از علی کردند و امامت و کردند از برای ایشان نیز نصیبی نیست در آخرت و

خیرم

پیری کردن کند و مرد دیوث و پادشاه جبار و درویشان متکبر و کسی که موی سفید از ریش خود میکند یا شاد
و مردی که خود بخود یاد دیگری با او وطی کند و زنی که مردی نکاح را بجای شوهر در بغل گیرد و از روی رندی
آرد و آنرا بر کردن شوهر بنده و کسی که امام بنا حق را امام میداند و کسی که انکار امامت امام بحق میکند
و آنانکه اعتقاد شان آن باشد که ابابکر و عمر را در اسلام بهره هست حق تعالی با همگی این جماعت روز قیامت
سخن خیر نمیگوید و نگاه نمیکند بسوی ایشان روز قیامت و پاک نمیکند ایشانرا و از برای ایشان است
عذابی دردرساننده و کسی که فحش گوید و شنود و کسی که چیزی داشته باشد و طلبند مردم کند و کسی که
از عظمت دامن افکنده باشد و کسی که متاع خود را بدروغ تعریف کند تا شاید و کسی که چون شخصی
رسد خود را دوست وانماید و دل بر غش داشته باشد و کسی که دعوی امامت از جانب خدای جهت خود کند
و کسی که مال مؤمنی را بقسم خلاف برد حق تعالی نگاه نمیکند بسوی ایشان روز قیامت و پاک نمیکند
ایشانرا و از برای ایشان است عذابی دردرساننده و کسی که مؤمنان او را دشمن دارند و مؤمنان نیز در دل با
او دشمن باشند و آنانکه سخن چینی کنند و آنانکه میان دوستان جدایی افکنند و کسی که از برای خدا عیب حقی
جوید و کسی که دین خدای بنا موزد و کسی که ترک واجبی و گناه کبیره کند حق تعالی نگاه نمیکند بسوی
ایشان نیز روز قیامت و پاک نمیکند ایشانرا و کسی که مردم را بخود دعوت کند و در میان ایشان عالم
از او باشد حق تعالی نظر نمیکند بسوی او روز قیامت و کسی که یکسال بگذرد که از مال خود کم یا بیش صله
با امام ندهد حق تعالی نظر نمیکند بسوی او روز قیامت مگر آنکه خدای عفو کند از او و اهل ذمی که کینها
از ایشان گرسنه باشند و کسی که بر پدر و مادر عاق باشد و کسی که منت بسیار نگذارد و کسی که تکذیب قدر کند
و کسی که همیشه شراب خورد و کسی که قسم خود را سرمایه ساخته بقسم بخورد و بفروشد حق عز و جل نظر نمی
کند بسوی ایشان نیز روز قیامت و کسی که آثار خود را افکنده باشد جهت تکبر و کسی که متاع خود را
بسنهاده نظر نمیکند خدای بسوی او و کسی که در عقب پیش نمازی که اقتدا باو کرده باشد الحمد و سوره
بخواند چون روز قیامت زنده شود از نظر خدای بی بهره بود و کسی که عربی بازن ده و کسی که نماز کنان او ببیند
در گذرد و کسی که همگی را یادی کند و کسی که بنده آزاد کند حق تعالی نظر کند بسوی ایشان روز قیامت و کسی که
سوره اذا السماء انفطرت و سوره اذا السماء انشقت را بخواند و همیشه در نماز واجب و سنت میخوانده
باشد همیشه او بسوی خدای و خدای بسوی او نظر میکرده باشد تا از حساب خلایق فارغ شود و کسی که دو روز
از شعبان روزه دارد حق تعالی نظر کند بسوی او و در هر روز و هر شب در دنیا و همیشه بسوی او نظر میکرده

باشد

باشد در بهشت حق تعالی ابتدا کند بنظر بسوی زیارت کنندگان امام حسین ع شب نهم ذیحجه
پیش از آنکه نظر کند بسوی اهل عرفات این آیه در شان یهود نازل شده چه ایشان چیزی میخواندند که در
توریة نبود و میگفتند که از توریة است پس حق تعالی تکذیب ایشان و در باره آنانکه قرآنرا تغییر و تبدیل
دادند و دنیا را عوض دین گرفتند چنانچه امیر منافقان کنه کار را تغییر داده یکجا برابر کردند و تصریح
حق تعالی بآیات پیغمبر را در قرآن از برای بینایان دلیل روشنی است که آن نه فعل خدای بلکه فعل تغییر
دهندگان قرآنست و ائمه ع را بنابر تقیه جایز نبود که نام تبدیل کنندگان را بیان فرمایند و آنها را از
آنچه ایشان از پیش خود نوشته اند زیاده گفتند چرا یعنی باعث فوت حجت بر اهل کفر و مخالفان این ملت
و بطلان این معلم ظاهر که موافق و مخالف آن ایمان آورده اند میشد و اهل باطل همیشه بیشتر از اهل حق
بوده و هستند و صبر بر ایشان ع واجب و تقیه مانع بود چنانچه میفرماید که وَإِنَّ مِنْهُمْ و بتحقیق که
از ایشان یعنی از اهل کتاب لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ فرقه اند که میپیچند زبانهای خود را
بکتاب یعنی بتوریة لِتَحْسَبُوهُ تا حساب کنید شما یعنی گمان کنید آنرا که میخوانند مِنَ الْكِتَابِ
از کتاب یعنی توریة وَمَا هُوَ و نیست آن میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از کتاب یعنی توریة وَ
يَقُولُونَ هُوَ و میگویند که آن میخوانند مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ از نزد خدا است و نیست
آن که میخوانند مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ از نزد خدای
و میگویند بر خدای دروغ و حال آنکه هُمْ يَعْلَمُونَ ایشان میدانند که دروغ میگویند این دو آیه
در شان بعضی از ترسایان که عیسی ع را خدا میدانستند نازل شده میفرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ
يُؤْتِيَهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُونَ لِلنَّاسِ نیست مر بشری را
که داده باشد او را خدای کتاب و حکم و پیغمبری بعد از آن بگوید مردم را که من شما را آفریده ام پس كُونُوا
عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ بوده باشید بندگان از برای من غیر از خدای یعنی عیسی ع نگفت بمردم
که من شما را آفریده ام پس بندگان من باشید غیر از خدای وَلَٰكِنْ گفته است با ایشان که كُونُوا
رَبَّانِيِّينَ بوده باشید ربانیان یعنی عالمان و بعضی ربانیین را در این سوره مائده که و الربانیون و
الاحبار بما استحفظوا گفته خواهد شد بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ
بسبب آنچه در آن زمان که بودید شما می آموختید کتاب را و بسبب آنچه در آن زمان که بودید شما درس میگرفتید
کتاب را وَلَا و نه اینکه یعنی و نیست آن بشر را که گفته شد اینکه يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ

نکه

وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا امر کنند شما را که بگیرید فرشتگان و پیغمبران صاحبان و آفرینندگان و نعمت
و روزی دهندگان چه قومی عبادت فرشتگان میکردند و جماعتی از ترسایان را اعتقاد این بود
که عیسی خداست و جهودان میگفتند که عزیر پسر خداست و پیغمبران امر کرده اند خلق را بآن **أَيَأْمُرُكُمْ**
آیا امر میکند پیغمبر یعنی نمیکند شما را **بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** ع بکفر بعد از آنکه
که شما مسلمان باشید پس کسی که پیغمبر ص و ائمه ع را خدا داند کار او ضایع باشد و ایشان ع از او در دنیا
و آخرت بیزار باشند چنانچه عیسی ع از ترسایان بیزار بود و این آیه اول قرائت بر منکران رجعت در زمان
صاحب الامر ع و منکران فضیلت پیغمبران و این جهود که در شان محمد ص و علی ع و با آیه احزاب که و اذ اخذنا من
النبیین میثاقهم و منک و من نوح و آیه اعراف که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم نازل گشته و معنی
دو آیه از برای تاکید این دو آیات و در سه سوره نوشته شده اند بر تالیف و بجا بخلاف تنزیل است
و بروایتی آیه اول چنین نازل شده که و اذ اخذ الله میثاق امم النبیین تحریف یافته و بروایت دیگر لفظ امم
تقدیر میشود و بدانکه حق تعالی تکلم فرمود بکلمه آن کلمه نوری شد بعد از آن از آن نور محمد و علی ع و ذریت ایشان را
آفرید آنگاه تکلم کرد بکلمه دیگر آن کلمه روحی شد پس آن روح را در آن نور جای داد و ساکن کرد در بدنهای ایشان
پس ایشان روح خدای و کلمهای خدایند و ایشان در سایه سبزی که نه آفتاب و نه ماه و نه شب و نه روز
و نه چشمی بود و با ایشان خدای از خلق پنهان بود عبادت حق عز و جل میکردند پیش از آنکه حق تعالی خلق
بیافرید بعد از آن ایزد تعالی آب شیرین و آب تلخ شوری آفرید و آنها را بهم آمیخت و خاکی از بهشت برداشت
و خاکی از دوزخ و اصحاب یمین را از گل بهشت آفرید و با ایشان که مثل ذره بود گفت که به بهشت بروید
بسلامت و اصحاب شمال را از گل دوزخ آفرید و با ایشان گفت که بدوزخ میروید و مرا باکی نیست چنانچه در
سوره واقعه در آیه فاصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه انشاء الله تعالی گفته خواهد شد بعد از آن گفت که آیا
نیستم من رب شما گفتند هستی چنانچه در سوره اعراف در آیه الست بربکم قالوا بلی بتفصیل گفته خواهد شد
انشاء الله تعالی بعد از آن برانگیخت از ایشان پیغمبران را آنگاه ایشان را باقرار پیغمبران دعوت فرمود
پس بعضی اقرار و بعضی انکار کردند آنگاه ایشان را بدوستی آل محمد ص دعوت فرمود پس دوستان اقرار و دشمنان
انکار کردند بعد از آن از پیغمبران جهت ربوبیت خود عهد گرفت و پرسید که آیا نیستم من رب شما گفتند هستی
و اول کسی که جواب داد محمد ص بود و از جمیع پیغمبران پیشی گرفت و اگرچه بعد از همه مبعوث شد پس پیغمبری
از برای پیغمبران ثابت کرد چنانچه در سوره احزاب در آیه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم انشاء الله تعالی

گفته

گفته خواهد شد بعد از آن از پیغمبران عهد گرفت از برای محمد ص که ایمان باو آرند که رسول خداست و یاری
دهند علی و ائمه ع را و کامل نشد پیغمبری از برای پیغمبری بدان سانها که گفته شد تا آنکه دوستی محمد و اهل بیت
او ص بر ایشان عرض شد و بر ایشان مشتمل شدند پس اقرار بطاعت و دوستی ایشان نمودند پس عهد از
پیغمبران اولو العزم گرفته شد که خدای رب ایشان و محمد پیغمبر او و علی امیر المؤمنین و اوصیای او بعد از او
والیان امر و خازنان علم خدایند و مهدی ص حق تعالی دین حق را بآنحضرت خواهد داد و دولت حق را ظاهر
خواهد ساخت و از دشمنان خود انتقام خواهد کشید و برغبت و اکراه عبادت او خواهند کرد پیغمبران
گفتند که بار بقرار کردیم و گواهی دادیم و آدم عهدی ع انکار نکرد و اقرار هم نکرد پس عزیمت در شان مهدی
ع ثابت شد از برای پنج تن و ایشان اولو العزم شدند چون آدم عزم نداشت باقرار بودن داخل پیغمبران
اولو العزم نیست چنانچه در سوره طه در آیه فنسی و لم نجد له عزما انشاء الله تعالی گفته خواهد شد بعد از آن
حق تعالی عهد از محمد ص جهت پیغمبران گرفت چنانچه در آیهای بعد از این در آیه قولوا آمنا بالله انشاء الله تعالی
گفته خواهد شد پس درین باب گرفتن عهد از پیغمبران جهت محمد ص که ایمان باو آرند و یاری دهند علی و ائمه ع را
حق تعالی میفرماید که **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ**
حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا و آنگاه که گرفت خدای عهد پیغمبران را
که آنچه بدهم شما را از کتاب و حکمت بعد از آن آید شما را پیغمبری که تصدیق کننده باشد چیزی را که یعنی
کتابی را که **مَعَكُمْ** با شماست یعنی محمد ص **لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ** ایمان می آرید باو یعنی بآن پیغمبر **وَلَتَنْصُرُنَّهُ**
و یاری میکنید او را یعنی حق تعالی از پیغمبران عهد گرفت جهت محمد ص که ایمان آرند بوی و یاری کنند او را یعنی ایمان
آرند بمحمد ص که رسول خداست و خبر دهند امتهای خود را بخبر او و خبر ولی او علی ع و بآنکه محمد ص پیغمبری خواهد
آمد و صفت او چنین و چنانست و خبر دهند و امر کنند ایشان را که تصدیق او کنند و یاری کنند علی ع را
پس ایزد تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر آنکه عهد از برای محمد ص بپیغمبری و از برای علی ع بامامت از ایشان گرفت و
هیچ پیغمبری از زمان آدم تا لخاتم نفرستاد مگر آنکه در زمان ظهور صاحب الامر ص بدنیا آمده و جنگ یاری پیغمبر
و علی ع خواهند کرد بنابرین آیه اول ایشان ایمان بمحمد ص آورند و انشاء الله همگی یاری علی ع خواهند کرد
در آخر الزمان و حق تعالی از محمد و علی عهد گرفت که هر یک یاری آن دیگر بکنند و علی ع خود یاری محمد ص بود
برابر او جنگها کرد و دشمنان او را کشت و وفا کرد با خدای عهدی را که گرفته بود الغدیر و دنیا شد که محمد ص نیز یاری
او کند و آن می باشد بکرد رجعت یعنی در آخر الزمان که هر کس در زمان ظهور صاحب الامر ع زنده شد خواهند

پس این آیه دلیل حجت و اینکه حق تعالی در آن وقت جمع خواهد کرد پیغمبران و مؤمنان را تا یاری علی کنند که آن روز
علم پیغمبر که نام آن لوا است بعلی خواهند داد و امیر جمیع خلایق خواهد بود و همه خلق در زیر آن علم جمع خواهند
آمد پس از آدم تا خاتم هر پیغمبری که خدای تعالی فرستاده در آن وقت زنده خواهند شد تا در برابر علی جنگ کنند
و معنی آیه اول بنا بر ولایتی که آیا قال نحو چنانچه یافته و لفظ الغم زنان افتاده و بنا بر روایتی که لفظ ام نقل بر شکل چنین
است که و اذ کنا که کرفت خدای عهدها تمام پیغمبران امتهای ایشان تصدیق پیغمبر خود و عمل با آنچه آورده است ایشان
از جانب خدای پس وفا نکرده اند بآن و ترک کردند بسیاری از شریعتهای ایشان چنانچه بعد از موسی امت هر پیغمبری
وفا نکردند بعهدی که خدای از ایشان کرفته بود جهت پیغمبری که بعد از پیغمبر ایشان می آمد و همچنین امت عیسی
تکذیب عیسی کردند در آنچه با ایشان آورد از جانب خدای از کرفتن عهد از برای عیسی و ایمان با و نیاوردند و
یاری او نکردند مکر اندکی از ایشان و همچنین امت عیسی تکذیب عیسی کردند در آنچه آورد با ایشان از جانب خدای
از کرفتن عهد از برای محمد ص و ایمان با و نیاوردند و یاری او نکردند مکر اندکی از ایشان و امت محمد نیز عهدی
را که پیغمبر ص از برای علی ع از ایشان کرفت بعد از کم او را وصی و جانشین خود ساخت و ایشان را بدوستی
و اطاعت او دعوت فرموده و ایشان از او خود شان کواه کرفت تکذیب و انکار کردند و وفا بآن ننمودند
قَالَ کفت خدای با ایشان در عالم ذرات که مذکور شد که ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ
ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ آیا اقرار کردید شما و فرا کرفتید شما بر این عهد مرا
کفتند که اقرار کردیم ما کفت خدای بفرشتکان که فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ
پس کواه باشید و من با شما از کواهانم پس این آیه دلیل است بر اینکه محمد ص بهترین پیغمبران است جهت آنکه خدای
سبحانه از برای او عهد از همه پیغمبران کرفته فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ پس کسی که اعراض کند
بعد از آن عهد و اقرار و کواهی فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آنجماعت فاسقانند این آیه
در شان محمد و علی و حضرت صاحب الامر ع نازل شده که در وقتی که ظهور کند بجهود و ترسایان و صابیان و
ملحدان و اهل رده و کافران از شرق تا مغرب اسلام عرضه کند پس هر که بطوع و رغبت خود مسلمان شود
او را بنماز و زکوة و آنچه بمسلمانان امر میشود امر کند و هر کس که مسلمان نشود کردن زند و در شرق و مغرب
کسی نماند که توحید خدای نکرده و نیز چنانچه وارد است بعضی از این کفته شد چون که حق تعالی اصحاب یمین را
آفرید کفت که بهشت میروید و اصحاب شمال را آفرید کفت که بدوزخ میروید بعد از آن ایشان را
کویا ساخته اصحاب شمال کفتند که چرا برای ما آتش آفریدی پیش از آنکه حجت بما بکیری و ما را امتحان کنی

بفرستادن پیغمبران و طاعت و معصیت ما از ما بتو حکم کنی تو عادلی حق تعالی فرمود بنا بر آنکه میدانم که شما
خواهید کرد و من حالا حجت بکیرم بر شما آنکاه بمالک دوزخ فرمود تا پارۀ آتش از دوزخ بیرون آورد بعد
از آن با ایشان امر کرد که همکی با این آتش در روید بطوع و رغبت که من آنرا بر شما سرد میکنم کفتند که ما بطوع
با تش نمیرویم فرمود که بطوع بروید و اکر نه باکراه شما را با تش میبرم و آن عذاب میکنم کفتند که ما از جهت کریز
از آتش بتو کفتیم که چرا آتش برای ما آفریدی چکونه بطوع و رغبت با تش رویم و اکر اصحاب یمین هم امر کنی داخل
آتش نخواهند شد پس حق تعالی با صحاب یمین کفت که داخل آتش شوید همکی بطوع و رغبت داخل شدند و
همه بر ایشان سرد شد بعد از آن ایشانرا حق تعالی از آتش بیرون آورده بهمکی اصحاب یمین و اصحاب شمال
کفت که آیا نیستم من رب شما کفتند اصحاب یمین بلکه هستی بطوع و کفتند اصحاب شمال بلکه هستی باکراه و از بجهت
حق سبحانه و تعالی میفرماید که أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ آیا پس بغیر دین خدای ما آن اینست که شما کفتیم که
اقرار بمحمد و علی او کنید يَبْغُونَ بطلبید شما و اکر بیا محل باشد معنی میطلبند خواهد بود و آن قرائت
اهل بیت عصمت بلکه قرائت ابی عمرو و عاصم بروایت حفص و یعقوب است و باقی قاریان بتا قرائت خوانده ند
اند و حال آنکه لَهُ از برای او یعنی برای خدای أَسْلَمَ اسلام آورده است یعنی بتوحید و یکانکی خدای
کردیده است مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا آنکه در آسمانها و زمین است بطوع
و اصحاب شمال باکراه و در زمان ظهور صاحب الزمان ع غیر اسلام نخواهند آورد مردم بطوع و اکراه بجهت
کفته شد وَإِلَيْهِ و بسوی او یعنی بسوی خدای يُرْجَعُونَ باز میکردید شما و اکر بیا محلی
باشد معنی باز میکردند باشد چنانچه در یبغون کفته شد و این آیه باد و آیه بعد از آن که از پیغمبران عهد کرفت
از برای محمد اند و نیز عهد که کرفتا از برای پیغمبران حق تعالی امر میفرماید بپیغمبر ص را با قرار بپیغمبران و کتابهای
آسمانی و در باب کرفتن عهد از محمد جهت پیغمبران میفرماید که قُلْ بکو ای محمد که آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا
أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ
الْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ ایمان آورده ایم
بخدای و بچیزی که فرود آورده شده است بر ما و چیزی که فرود آورده شده است بر ابرهیم و اسمعیل و اسحق
و یعقوب و اولاد و چیزی که داده شده است بموسی و عیسی و پیغمبران از صاحب آفریننده و نعمت دهنده و روزی
دهنده ایشان لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فرق نمیکنیم میان
هیچیک از ایشان و ما از برای او اسلام آورنده کانیم این آیه محکم است و در شان امامت علی ع و معصوم نازل

شد پس فرمود باید که و من یبتغ غیر الاسلام دینا و کسی که طلب کند غیر اسلام دینی یعنی غیر
امامت علی و ائمه معصومین دینی بدلیل آیه سوره مایده که در شان امامت ایشان نازل شده پس فرمود باید که الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة
من الخاسرین پس قبول کرده نمیشود از وی و او در آخرت از زیانکاران و این سه آیه که در هر یک عبارت
اسلام هست دلیلند برآنکه دینی که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص آورده اند همگی اسلام است
غیر اسلام نیست این سه آیه همگی در شان دشمنان آل محمد ص نازل شده و ذکر میکند حق تعالی آنانرا که
شکستند عهد خدا را در شان امیرالمؤمنین و کافر شدند بعد از پیغمبر ص و پس فرمود باید که کیف یهدی
الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم
البینات والله لا یهدی القوم الظالمین چگونه هدایت کند خدای قومی را
که کفر ورزیدند بعد از ایمان آوردن ایشان و گواهی داده بودند که بتحقیق پیغمبر حق است و آمده بود
ایشانرا آیتهای واضح و خدای هدایت نمیکند قومی ظلم کنندگانرا اولئک جزاؤهم ان
علیهم لعنة الله آن جماعت جزای ایشان اینست بتحقیق که بر ایشان است لعنت خدای بکافران والناس
اجمعین و مردم همگی حتی کافران نیز میگویند که لعنت خدای بکافران خالدین فیها
لا یخفف عنهم العذاب حال آنکه ساکن میباشند همیشه در لعنت و آتش دوزخ سبک کرده
نمیشود از ایشان عذاب نزدیکرونه یکساعت ولا هم ینظرون ونه ایشان مهلت داده
میشوند که یکساعت عذاب بایشان نرسد الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا
مگر آن جماعت که توبه کرده اند بعد از آن و اصلاح کرده اند آنچیزی را که فاسد کرده بودند فان الله
غفور بتحقیق که خدای آمرزنده است یعنی میپوشاند عیبهای تائبان را مهربان رحیم
رحم کننده بتوبه کاران ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا
لن تقبل توبتهم واولئک هم الضالون ع ۱۰ بتحقیق آنانکه کفر ورزیدند بعد
از ایمان آوردنشان بعد از آن زیاد کردند کفر را هرگز قبول کرده نمیشود توبه ایشان و آن جماعت گمراهانند
و تفصیل این آیه در آیه سوره نساء ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا گفته
خواهد شد ان الذین کفروا وماتوا بتحقیق آنانکه کفر ورزیدند و مردند و حال آنکه
وهم کفار که ایشان کافران بودند یعنی باقی بودند بر کفر فلن یقبل من احدهم

ملء الارض ذهبا ولو افتدی به اولئک لهم عذاب الیم پر قبول کرده نمی
شود از هیچیک ازیشان پر زمین طلا و اگرچه فدیه دهد آن آن جماعت ایشانرا عذابی دردناک در
آخرت وما لهم من ناصرین و نیست از برای ایشان یاری کنندگان این آیه در شان آل محمد
نازل شده و تحریف یافته لن تنالوا البر هرگز نخواهید رسید به نیکوئی یعنی بثواب و بمرتبه ابرار همانند
حتی تنفقوا مما تحبون تا آنکه بدهید در راه خدای از آنچه دوست میدارید پس باید دید بنا
برین آیه تکلیف میباید کرد که بطلبند چیزی که محتاج باشند بآن و اگرچه مستغنی باشند میباید داد که این چنانست
که حق تعالی فرموده که وبالوالدین احسانا و این کلمه ما تحبون بوده و تحریف یافته یعنی بدهید آنچه دوست
میدارید یعنی ازین صدقه آل محمد ص حق ایشانرا از خمس و انفال و فئ و بدهید بایشان صله وما
تنفقوا من شیء فان الله به علیم و آنچه میدهید در راه خدای از چیزی پس بتحقیق که
خدای بآن داناست لفظ وقل آیه اول لفظ خبر و آن حکایت از قومی از یهود و آخر آن رد بر آن قوم
است و این حکایت چنان بود که یعقوب ع گوشت و شیر شتر را بیش از همه خوردنیها دوست داشتی و
کوفت عرق النسا یعنی درد رگ ران بهم رسانید هرگاه گوشت شتر میخورد درد زیاد میشد پس بر خود
حرام ساخت آنرا و بعد از آن هم که خدای او را شفا داد گوشت و شیر شتر را بر خود حرام ساخته بود
شکر خدای بجای آورد و بر مردم حرام نکرد و این پیش از آن بود که توریة نازل شود چه توریة در زمان موسی ع
نازل شده و بعد از آنکه توریة نازل گشت باینطریق نازل شد که یعقوب گوشت شتر را حرام نکرد بر مردم و خود
نخورد و یهودان گفتند که در توریة مذکور است که یعقوب حرام کرد گوشت شتر را بر خود و بر مردم پس حق
تعالی از آن قوم یهود که این دعوی کردند حکایت میکند و پیغمبر باید که میگویند حق تعالی یهودان که
کل الطعام هر طعام یعنی خوردنی کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم
اسرائیل علی نفسه بود حلال از برای فرزندان یعقوب مگر آنچه حرام کرده بود یعقوب بر نفس
خود یعنی بر خود من قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة پس حق
تعالی رد بر آن قوم یهود کرده پیغمبر باید که قل بگو ای محمد که فأتوا بالتوریة فاتلوها
ان کنتم صادقین پس بیارید توریة را پس بخوانید آنرا اگر هستید شما راست گویان یعنی حرام
کرد گوشت شتر را یعقوب مگر بنفس خود و حرام نکرد آنرا بر مردم پس در توریة ببینید که تصدیق دعوی خود را
میبایید یا نه و لیکن حرام عوض حلال در توریة گاو و گوسفند و شتر را بسبب ظلم بنی اسرائیل چنانچه در آیه

سوره نساست که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و غیر آن این چنانچه در آیه سوم
انعام است که و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر فمن افتری علی الله الکذب پس کسی که
افترا کند بر خدای دروغ و هر که قرآن را برای خود تفسیر کند و هر که دعوی امامت کند افترا کرده باشد بر خدای
دروغ من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون پس ایشان جماعت ظلم کنندگانند قل
بگو ای محمد که صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا راست گفته است خدای پس پیروی
کنید ملت ابراهیم که ابراهیم پاک خالص مخلص بود و نبود در وی از عبادت بتها چیزی و ما کان و نبود
ابراهیم من المشرکین از شرک آورندگان ان اول بیت وضع للناس للذی
ببکة بتحقیق که اول خانه که گذاشته شد است از برای مردم آنچنان خانه است که بمکه است و بکه
نامهای مکه و آن جای کعبه و نام شهر مکه است وجه آن بکه نام کردند که مردم یکدیگر را از کثرت در آنجا یعنی
در مسجد الحرام و در کعبه بدست دفع میکنند و عرب این معنی را بک میگویند یا جهت آنکه مردم در آنجا گریه
میکنند و عرب گریه را بکا میگویند مبارکا و هدی للعالمین حال آنکه برکت نفعها است و بیان
و شفاعت از برای عالمیان اول چیزی که از جسم حق تعالی آفرید آب بود و آن شیرین و خوشگوار و عرش
خدای بر آب و در آن وقت جای خانه کعبه زر سفیدی و کف بر بالای هوا ساکن بود و غیر آب خلقی نبود چون
ایزد تعالی اراده فرمود که زمین را بیافریند باد شمال و جنوب و صبا و دبور را امر کرد تا وزیدند آب را بر هم
زدند تا موج حاصل شد بعد از آن کف کرد و آن کفها یکی در جای کعبه جمع و کوهی از کف شد آنگاه حق تعالی
جای کعبه گذاشته زمین را از زیر آن پهن کرد پس حق جل و علا اول خانه کعبه را آفرید دو هزار سال پیش از آنکه
زمین پهن کرده کند بعد از آن زمین را آفرید از زیر آن در بیست و پنجم ذی قعده پهن کرد تا منی بعد از آن
از منی تا عرفات بعد از آن از عرفات پس زمین از عرفات و عرفات از منی و منی از کعبه است از این جهت کعبه
در میان زمین واقع شده و نیز جهت آنکه غرض اهل مشرق و مغرب در آن مساوی باشد و بیخ خانه کعبه از زمین
هفتم زیرین تا زمین هفتم زیرین است و چنانچه در سوره بقره در آیه و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی
الارض خلیفة گفته شد چون ایزد تعالی بملائکه گفت که من خواهم آفرید در زمین خلیفه ایشان گفتند که آیا
خلق میکنی در زمین کسی که فساد کند در زمین و بریزد خونها و باین جواب سخن خدای کرده پشیمان
شده پناه بعرش بردند و استغفار و طلب رضای حق میکردند پس حق تعالی امر کرد بساختن خانه و آن خانه
یا ضراح است که فرشته بامر حق در آسمان چهارم یا ششم برابر عرش ساختند یا بیت المعمور است که در آسمان

اول

اول یا چهارم یا هفتم در برابر ضراح ساخته شده و در حدیثی وارد شده که ضراح بیت المعمور است پس آن را برای
طواف اهل آسمان مقرر داشت و فرمود که عرش را واگذارید و طواف این خانه کنید پس هفت سال الحق
و استغفار کردند از آنچه گفته بودند پس حق تعالی قبول کرد توبه ایشان را و راضی شد از ایشان آنگاه
حق سبحانه حکم کرد که در زمین نیز او را بیتی بود که عبادت کنند چون آدم هم آن گناه کرد کعبه را در برابر
بیت المعمور خلق کرد که وسیله قبول توبه گناهکاران و ثواب و امن باشد برای او و فرزندان مقرر داشت
چنانچه آن خانه را برای اهل آسمان مقرر فرموده بود پس آدم را بآن طواف نموده آمرزیده شد و هر گناهکاری
که بآن بجوید آمرزیده شود و آن قصه چنان بود که چون آدم علیه السلام از بهشت بر زمین آمد خانه کعبه
در سفیدی بود و حق عز و علا گل زمین را بوی نموده گفت که این همه از تست و آن وقت جای کعبه لولو سفید
بود و مثل روشنی آفتاب بهمه روشنی میداد و چنان بود تا آنکه قابیل هابیل را کشت آن وقت سیاه شد
چنانچه در سوره بقره در آیه و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة گفته شد چون آدم از بهشت بکوه
ابو قبیس نزول نمود از وحشت و محرومی از آنچه در بهشت میشنید بخدای شکوه نمود حق تعالی یا
قوت سرخی بوی فرستاد که بآن انس گیرد آن را در جای کعبه گذاشته روشنی آن بهر جا تا فتح حرم شد
و هفت مرتبه بر گرد آن چون فرشتگان هفت سال بر گرد عرش طواف کردند که دید مناسک بجا آورد
در صفا فرود آمد و حوا از جانب مروه فرود آمد و حجر الاسود را آدم با خود از بهشت آورده در رکن
خانه کعبه گذاشت و آن اول سنگی بود که بر روی زمین گذاشته شد به سنگی که در بیت المقدس است و آن
سفید و نورانی بود و از گناهان بنی آدم و دست مالیدن مشرکان سیاه شد و در حدیث دیگر
چنین است که یاقوت بود و حق تعالی از بهشت فرستاد و در حدیث دیگر چنانست که فرشته بود آن را
از بهشت در هند نزد آدم انداخت و او آن را بدوش میکشید و هر گاه ماندی میشد جبرئیل بر میداشت
تا بمکه برد و در حدیث دیگر هست که بعد از مدتی که آدم در مکه بود آن ایزد تعالی بر کن خانه خود فرود
آورد پس آدم آنجا دید و شناخت و خود را بروی آن انداخته بر فراق بهشت چهل روز گریست و از این جهت
مردم آن را میبوسند و در بغل میگیرند و از روزی که آدم گناه کرد تا روزی که توبه او قبول شد سیصد
سال بود و پیش از قبول توبه رحمت حق نازل شد در روز بیست و پنجم ذی قعده و آن اول روزی بود که رحمت
نازل شد و تعلیم کرد آدم را بواسطه ملک و جبرئیل که در خواهد از خدای بحق محمد و آل او صلعم و کلمه چند
تعلیم کرد و توبه نمود و خدای جبرئیل را فرستاد تا او را اعمال حج تعلیم کند پس او را بجای کعبه برد و

ابری بر بیت المعمور آمده بود و سایهٔ آن آدم بپای خود خط کشید و خلق اند در زیر ابر بپاید حجر
الاسود نازل شد روشن و سفید چنانچه گفته شد پس بمنی رفت و جای مسجد منی را نیز بپای خود خط کشید
و مناسک حج را بجای آورد چون ایزد تعالی توبهٔ آدم و حوا را قبول فرمود آدم بر صفا و حوا در مروه بر
پای ایستاده میگریستند حق تعالی فرمود که بعد از آنکه از شما راضی شدم گریه چراست گفتند از خطا ما و
احتیاج بمتاع دنیا و وحشت ما که از یکدیگر جدا ساختند پس بجبرئیل فرمود تا خیمه که ستون آن از یاقوت
و سایر اسباب بهشت آن آراسته بود از بهشت آورده بر بالای بنیاد خانه خدا که فرشتگان پیش از آدم بلند
کرده بودند در برابر بیت المعمور نصب کرده و جمع کرد میان ایشان در آن خیمه و نور خیمه و عمود هر جا یافت
حرم شد و انتهای طنابها در مسجد الحرام بود و هفتاد هزار فرشته پاسبانی خیمه از شیاطین و جن و
طواف خیمه جهت آن آدم و حوا مامور شدند بعد از چندی آن فرشتگان از خدای درخواستند که خانه
در جای خیمه بنا شود تا گرد آن طواف کنند پس امر شد تا جبرئیل خیمه را باسمان و آدم را بصفا و حوا را بمروه
برده ایشان را تسلی داد که این معنی نه از غضب بر ایشان بلکه بنا بر دعای آن ملکهاست و آدم بمروه نزد حوا
میرفت و بصفا بر میگشت و انتظار تمام شدن خانه میکشیدند و جبرئیل بامر خود سنگهای چهار رکن
یعنی سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل سلام که در پشت کوفه است بال خود کنده
بیهنار البند و بسنگ بوقبیس خانه را تمام کرده دو در مشرقی و مغربی قرار داد و چون فارغ شد ملکه و
بعد از آن آدم و حوا هفت طواف نموده بیرون آمدند تا خود بهم رسانند و در حدیث دیگر چنین است
که آدم بهشت کعبه مامور گردید و ساخت آن را برای خود و اولاد چنانچه صراح در آسمان برای ملکهاست و کعبه
در بیست و پنجم ذی قعده نصب شد و بروایتی در بیست و نهم ذی قعده و آن اول رحمتی بود که از او بر زمین
گذاشته شد و آن اول روزی بود که در آن رحمت از آسمان بر آدم ع نازل گشت و کعبه جهت آن چهار گوشه
شد که در برابر بیت المعمور و آن مربع است جهت آنکه تسبیحات اربع که بنای اسلام بر آنست چهار است و خانه
حلا اول حیرت که خدای آن را از آسمان نازل فرموده پس آدم بنا کرد آن را و بی گذاشت چنانچه گفته شد و آدم
مومن بوی بوخشاید و آدم و نوح و سایر پیغمبران ع حج کرده و تبع بعد از آدم ع خانه بیت بنیاد شد
پس قوم نوح فسق ورزیدند و اساس کعبه کهنه و منهدم و حجر الاسود بکوه بوقبیس بامانت سپرده شد
و بنیاد آن که از زمین هفتم تا این زمین است بر جای ماند و آب بنیاد در طوفان نوح غرق نشد بعد
از آن ابرهیم و اسمعیل ع بنای آن گذاشتند بعد از آن دیگران نیز و جمیع اینها و اینکه صاحب الامر ع آن را

چگونه

چگونه بنا خواهد گذاشت در سورهٔ بقره در آیه و اذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت و اسمعیل گفته شد
پس مکه اول بقعه است که خدای آن را در زمین آفرید پس خانهای مردم در مکه داخل کعبه و مسجد است
جهت آنکه کعبه قدیم و پیش از مردم است و کسی پیش از خانه خدا آن را اصلاحی نکرده این آیه چنین نازل
شده که و لله علی الناس حج البیت فی کل عام من استطاع الیه سبیلا و تحریف یافته میفرماید که فیه در آن
خانه است یعنی در کعبه است ایات بینات نشانهای واضح و آن حجر الاسود و منزل اسمعیل ع و مقام
ابرهیم است چنانچه میفرماید که مقام ابرهیم یعنی بنای ابرهیم حج بر بالای مقام چون بکند بر بالای
آن سنگ ایستاده جای پای او در آن نقش بست جهت آنکه سنگ تاب نیاورد در وقت ندا و پاهای وی به
سنگ فرو رفت چنانچه در سورهٔ بقره در آیه و اتخذوا من مقام ابرهیم مصلی گفته شد و آنچنان بود که
چون ابرهیم از ساختن کعبه فارغ شد حق تعالی بوی فرمود که مردم را بحج طلب کن گفت یا رب صدای من نمیرسد ایزد
تعالی فرمود که برتست که ندا کنی و بر منست که صدا را برسانم پس آنحضرت بر بالای مقام ابرهیم ایستاد و آن
در آن وقت بکعبه چسبیده بود آنگاه مقام ابرهیم بلند گردید آنقدر که برکوهها مشرف شد پس دو انگشت
شهادت را بر دو گوش نهاده ندا کرد و روی بجانب مشرق و مغرب کرد و میگفت که ای مردم بر شما واجب شد
است حج کعبه اجابت دعوت خدای عز و جل کنید پس همگی از عقب هفت دریا و از میان مشرق و مغرب تا
آخر زمین از همه طرف از پشت مردان و رحم زنان او را جواب بتلبیه داده گفتند که لبیک اللهم لبیک و از آن
روز تا روز قیامت هر که حج کرد از آنها است که جواب داده اند چنانچه این قصه در آیه سورهٔ حج که و اذن فی
الناس بالحج انشاء الله تعالی خواهد آمد و من دخله و کسی که داخل شود بخانه یعنی کعبه یا بمسجد
الحرام یا بحرم یا بصاحب الامر ع کان امنا بوده باشد ایمن و معنی آیه آن نیست که کسی که اراده خانه
خدا کند ایمن باشد در راه و در حرم تا بخانه خود باز گردد چرا که در اوقات خلاف آن واقع می شود بلکه
معنی اینست که کسی که قصد خانه خدای کند بتوسط حلال و کسی که داخل مسجد الحرام و داخل کعبه شود و دانسته
که آن خانه است که خدای او را بزیارت آن امر کرده و آل محمد را بشناسد چنانچه حق شناخت است و حق
و حرمت ایشان را ادا نماید چنانچه حق و حرمت کعبه را میداند و مومن و دوستدار اهل بیت ع باشد ایمن خواهد
بود از غضب خدای در دنیا و در آخرت از عذاب جهنم و خدای گناهان او را بیامرزد و کفایت وی کند از
آنچه او را اندوهناک میکند از امور دنیا و آخرت و کسی که داخل کعبه شود در رحمت خدای داخل شده باشد
و حق جل و علا از او راضی باشد و چون بیرون رود از گناهان بیرون رفته باقی عمر معصوم و بیگناه باشد

ومعنی اینست که کسی که داخل حرم شود و پناه برد آن از آنان که گناهی کرده باشند در غیر حرم و از وحوش
و درندگان و مرغان اهلی و وحشی ایمن باشد از آزار رسانیدن بایشان و ایشان را نتوان گرفت تا آنکه از
آنجا بیرون آید لیکن بعضی با گناهکار بنا بگفت و خوردنی و آشامیدنی بوی نباید داد و همنشینی و خرید و
فروخت با او نباید کرد تا بیرون آید و حد بروی زنند و کسی که در حرم گناه کند او را آدمی و حیوان وی را در حرم
میباید گرفت جهت آنکه او رعایت حرمت حرم نکرده و اگر حیوانی که در غیر حرم شکار کرده باشند داخل حرم
کنند آن را ذبح نمیتوان کرد و معنی دیگر اینست که کسی که پیرو علی صلوات الله علیه داخلست آنچنان است که کسی که داخل حرم
بوده باشد ایمن و معنی دیگر اینست که کسی که پیروی صاحب الامر ع و بیعت با او کند و در زمره اصحاب او داخل
شود ایمن باشد **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ** و خدای راست بر مردم همگی بر مالدار و فقیر و طفل و بزرگ کسی
که علم داشته باشد خدای تعالی عنده او امیدی به **حِجُّ الْبَيْتِ** حج خانه یعنی کعبه و مراد حج البیت و کل
عام من استطاع و تخریج یافته یعنی خدای راست بر مردم حج خانه در هر سال کسی که استطاعت داشته باشد
و حق تعالی واجب ساخته است حج بر اهل جده در هر سال و بر غیر ایشان یکبار و حال آنکه ایشان زیاده بر آن
طاقت دارند لیکن حق تعالی بر بندگان کمتر از قدر طاقت تکلیف فرموده و بنای اسلام بر پنج چیز نهاده
شده دوستی محمد و آل او صلعم و نماز و زکوة و حج و روزه و هر یک بترتیبی که گفته شد بر دیگری فضیلت
دارد و یک حج مقبول بهتر از بیست نماز سنت است و کسی که یک طواف کعبه کند و هفت شوط بشمارد و دو
رکعت طواف را بخوبی بجای آرد خدای او را بیامرزد **مَنِ اسْتَطَاعَ** کسی که استطاعت و توانائی داشته
باشد **إِلَيْهِ** بسوی آن خانه یعنی کعبه **سَبِيلًا** راهی یعنی کسی که بدن او صحیح و قوی باشد و راه او باز باشد
و توشه و چاروا و توانگری و قدرت و فراخی در مال داشته باشد که هر گاه بعضی از آن مال حج کند بعضی از آن
جهت قوت عیال باقی ماند و چنین کسی استطاعت حج دارد و اگر حج نکند تا آنکه بمیرد و مراد تنها استطاعت
بدنی نیست و تنها استطاعت مالی نیست چه بسیار باشد که شخصی مال بسیار داشته باشد و حج نکند تا آنکه خدای
او را اذن دهد در حج کردن و در شب قدر حاجیان را مینویسند اگر شخصی را ننوشته باشند استطاعت حج
ندارد و اگر چه مالدار و بدن او صحیح باشد و اگر نوشته باشند استطاعت ترک حج ندارد و اگر چه بیچیز باشد
و اگر کسی چیزی بکسی میداده باشد که با آن حج کند او همراه خود برد و تکلیف حج کند خواه بچیز مالی داشته
باشد و تلف کشتن را داشته باشد او را نیز استطاعت حج دارند و جایز نیست بر وی که حیا کند و قبول
ننماید و جایز نیست او را الا اینکه بیرون رود و اگرچه بالاغ گوش و دم بریده سوار باید شد و اگر طاقت

آن

آن داشته باشد که گاه سوار شود و گاه پیاده رود چنان کند حج بجای آرد و مرد بیچیز اگر حج کرده باشد
چون مالدار شود و استطاعت بهم رساند بروی واجب است که حج الاسلام بجای آرد و همچنین بنده بعد از
آزادی و طفل بعد از بلوغ و کسی که استطاعت یافت او را روا نیست که تاخیر در حج کند از برای تجارت و او
اگر حج ناکرده بمیرد ترک شریعتی از شریعتهای اسلام کرده باشد و کسی که تاخیر در حج کند تا بمیرد حق تعالی
او را روز قیامت جهود یا ترسا از خاک برانگیزاند و پیغمبر صلعم بعد از آنکه جمیع شرایع را بقوم بیان کرده
بود سوی حج و ولایت و دوستی آل محمد صلعم از مدینه بحج رفت و جبرئیل نازل شد و گفت که حق سلام میرساند
و میفرماید که قبض روح هیچ پیغمبری نکردم مگر بعد از کامل کردن دین و حجت خود و از آن بر تو دو فریضه
باقی مانده که رسانیدن آن بامت احتیاج است فریضه حج و فریضه ولایت و دوستی و خلافت اهل بیت
بعد از تو چه پس هر که زمین را از حجت خالی نگذاشتم و نگذارم و میفرماید که بیاید حج بامت کنی و خود
بحج روی و هر کس که استطاعت حج داشته باشد با تو حج کنند از اهل مدینه و اطراف و اعراب و تعلیم کنی حج بایشان
چنانچه تعلیم کردی نماز و زکوة و روزه ایشان را و جمیع شرایع را پس منادی آنحضرت ندا در داد که پیغمبر صلعم
اراده دارد که حج و تعلیم حج کند شما را چنانچه تعلیم کرد شرایع دین شما را پس آنحضرت بیرون رفت و مردم
با او بیرون رفته گوش بروی داشتند که ببینند که چه میکند که ایشان نیز چنان کنند پس با ایشان حج
گزارد و حاجیان هفتاد هزار کس یا زیاده بودند بعدد اصحاب موسی ع که بیعت هرون از ایشان
گرفت و ایشان عهد را شکسته پیروی گوساله و سامری کردند و این نیز بعینه چنان شد و بعد از آن
چون در عرفات وقوف فرمود ولایت و دوستی امیر ع نازل شد چنانچه در آیه سوره مائده که انما
ولیکم الله و رسوله گفته خواهد شد و چون علی ع در جنگ صفین با معاویه صلح کرده و حکمین قرار داد
طائفه که ایشان را خوارج گویند از آنحضرت برگشته حجتها بر وی گرفتند و از آن جمله این بود که او وصی بود
و وصیت را ضایع کرد آنحضرت جواب داد که بر اوصیا نیست که مردم را بخود دعوت کنند و این معنی خصوص
پیغمبرانست و بوصی دلالت شود و از وی مستغنیست و باین آیه حجت آورده گفت که بیرون کرده مردم ترک حج
کنند کعبه بسبب ترک ایشان کافر نمیشود بلکه ایشان بدان سبب کافر میشوند جهت آنکه خدای وی را نصب
کرده و همچنان مرا نیز نصب کرده چنانچه پیغمبر ص فرموده که ای علی تو بمنزله کعبه بسوی تو می آیند و تو بسوی کسی نمی آئی
وَمَنْ كَفَرَ و کسی که کفر ورزد یعنی ترک حج کند و حال آنکه استطاعت داشته باشد پس کافر باشد و حکم
کافر داشته باشد که ترک شریعتی از شریعتهای اسلام کرده و در این مقام کفر بمعنی ترک است خلاف و این یک قسم از اقسام

معنیها کفرانست و کسی که حج نکند کافر نیست ولیکن کسی که گوید که حج نیست یعنی خدای بر مردم حج خانه
کعبه بشرط استطاعت واجب نکرده کافرست فان الله غنی پس بتحقیق که خدای غنی است یعنی
بی‌احتیاج است عن العالمین از عالمیان قل بگو ای محمد که یا اهل الکتاب لم تکفرون
بآیات الله ای اهل کتاب از برای چه کافر میشوید بآیتهای خدای و و حال آنکه الله شهید
علی ما تعملون خدای گواهست بر آنچه میکنید قل بگو ای محمد که یا اهل الکتاب لم تصدون
عن سبیل الله من آمن تبغونها ای اهل کتاب از برای چه منع میکنید از راه خدای کسی
که ایمان آورده است طلب میکنید برای آن راه خدای منع کردن که مؤمنان را بگمان اندازید که عوجا
کجی در راه خداست و و حال آنکه انتم شهداء شما گواهانید و میدانید که آن راه خداست و کجی ندارد و منع
کردن از آن بدست و ما الله بغافل عما تعملون و نیست خدای غافل از آنچه میکنید
یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم

کم

ای آنانکه ایمان آورده‌اند اگر اطاعت کنید گروهی را از آنانکه آمده شده است بایشان کتاب برمیگردانند
شما را بازگردانیدنی بعد ایمانکم کافرین ١١٥ بعد از ایمان آوردن شما کافران یعنی
برمیگردانند شما را بکفر و کافر میکنند و کیف تکفرون و چگونه کافر میشوید
و حال آنکه انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله خوانده میشود بر شما آیتهای
خدای و در میان شماست پیغمبر او یعنی پیغمبر خدای و من یعتصم بالله و کسی که چنگ زند
بخدای از جمیع جهتها یعنی معصوم باشد و گناه نکند و ائمه ع معصوم‌اند فقد هدی الی
صراط مستقیم پس بتحقیق که هدایت کرده شده است به راه آشکارا و این آیه در شأن محمد و علی
ع و چنین نازل شد که اولئک هم مسلمون لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثم الامام من بعده و تحریف یافته یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ای آنانکه ایمان آورده‌اند بپرهیزید از
خدای حق تقوی خدای یعنی چنانچه حق پرهیزکاری باشد یعنی طاعت خدای کنید و عصیان خدای
نورزید و ذکر خدای کنید و او را فراموش مکنید و شکر او کنید و کفران نعمتش مکنید و این آیه منسوخ شده است
بآیه فاتقوا الله ما استطعتم که در سوره تغابن است و لا تموتن الا و ممیرید البته مگر در حالی که
انتم مسلمون شما اسلام آورندگان باشید برسول خدای و بعد از آن بامام بعد از و یعنی البته
مسلمان بمیرید این آیه نازل شده است در شأن توحید خدای و محمد و علی و ائمه ع و قبیله اوس و خزرج

وچنین

١١٥
عشر

و چنین نازل شده که فانقذکم منها بمحمد و تحریف یافته میفرماید که و اعتصموا و منع پذیر شوید
از گناهان و کارهای بد و چنگ در زنید بحبل الله بریسمان خدای یعنی توحید خدای و نبوت محمد
و دوستی ائمه ع پس ریسمان خدای محمد و آل او ص اند و علی ع و دوستی او و دشمنی دشمنان او ریسمان محکم خداست
هر که چنگ در زند بعلی ع براه راست هدایت یابد و مؤمن باشد و کسی که او را ترک کند از ایمان بیرون
رفته باشد و هر آنکه باو چنگ در زند بخدای و انبیا مرزند و الا نیامرزند و آنکس که باو چنگ در زند در دنیا
منع پذیر شود باو و در آخرت گمراه نشود و ریسمان خدای آل محمدست که خدای امر کرده
بچنگ در زدن بآن ریسمان و امام دانستن و اقتدا کردن با ائمه ع که فرزندان علی ع اند و نیز ریسمان خدای
یعنی قرآنست که از آسمان بزمین کشیده شده و معصوم کسی است که چنگ در زده باشد بحبل خدای یعنی
بقرآن و امام جز معصوم نباشد جهت آنکه بقرآن چنگ در زده است و امام و قرآن از یکدیگر تا روز قیامت
جدا نشوند و هر که امام هدایت کنند مردم را تا بیکدیگر جمیعا همگی یعنی همگی این کار کنید یا
چنگ در زنید بهمگی ریسمانهای خدای که گفته شد و لا تفرقوا و متفرق مشوید حق تعالی میدانست
که مردم بعد از پیغمبر ص متفرق میشوند و اختلاف با یکدیگر میکنند پس نهی فرموده از متفرق شدن
چنانچه پیشینیان را نهی فرموده بود و امر کرده که جمعیت و اتفاق کنند بدوستی آل محمد ص و متفرق
نشوند که گمراه کردند ندای خدای و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف
و یاد کنید نعمت خدای که بر شماست آنگاه که بودید شما دشمنان پس الفت کرد یعنی الفت انداخت
و جمع کرد بین قلوبکم میان دلهای شما در میان قبیله اوس و قبیله خزرج صد سال جنگ
بود که شب و روز اصحاب خود در هم میکردند تا آنکه حق تعالی محمد ص را مبعوث فرمود پس آنحضرت صلح
فرمود میان ایشان و بدین اسلام در آمدند چنانچه حق تعالی بمحمد ص امر فرماید که فاصبحتم
بنعمته پس گردیدید شما بنعمت خدا اخوانا و برادران و حال آنکه کنتم علی شفا حفرة من
النار بودید شما بر لبهای گوی از آتش دوزخ یعنی در آنگاه که کافر بودید پس چون مسلمان شدند
عداوت از دل ایشان بسبب پیغمبر ص رفته برادران شدند و اصلاح میان مردم بهتر از نماز و روزه است و
دشمنی باعث ضایع شدن دین و فساد است فانقذکم پس باز گرفت شما را یعنی خلاص کرد شما را
منها از آن لبهای گو آتش و چنین نازل شده که فانقذکم منها بمحمد و تحریف یافته یعنی خلاص کرد
شما را بمحمد ص پس به پیغمبر ص نجات یافتند مردم در زندگی آنحضرت از کنار آتش دوزخ و دشمنان

آل محمد بکنار آتش دوزخ رفتند و این خلاص کردن بخششی است از خدای بخلق و خدای عطای خود را
باز عمینا اند پس مژده باد بنعمت عظیم این آیه كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ همچنان بیان میکند خدای از برای شما آیتهای خود را برای آنکه شما هدایت یابید
این دو آیه از اشرات است در شان ائمه ع س و تابعان و دشمنان ایشان و آیه اول خاص است نه عام و
میفرماید که وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و باید که بوده باشند بعضی از شما این آیه خاص است نه عام أُمَّةٌ
امتی که و امت یکی و بیشتر میباشد يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ طلب کنند بسوی خیر و امر کنند بخوبی و نهی کنند از بدی یعنی معصیت
و مراد باین امت ائمه ع اند چه ایشان معصوم اند و معصوم امر نمیکند بطاعتی مگر آنکه خود آنرا بجا
آرد و نهی نمیکند از معصیتی مگر آنکه خود آنرا ترک کند و نیز مراد تابعان ایشانست و این آیه دلالت می
کند بر کفر اهل قبله بسبب معصیتها چرا که کسی از مسلمانان که بخیر نطلبد و امر بخوبی و نهی از بدی نکند
او از جمله امتی که خدای درین آیه وصف فرموده نباشد و امر بمعروف و نهی از منکر دو خلقند از خلقهای
خدای هر کس که یاری کند ایشانرا خدای او را عزیز کرده اند و هر کس که ایشانرا یاری نکند خدای او را یاری
نکند و آنها دو فریضه بزرگند که بآنها واجبات برپای و راهها امن و کسبها حلال و مظلمها رد و زمین
معمور و کار درست و از دشمن انتقام کشیده میشود و آنها طریقه پیغمبران و صلحا اند و واجب امر
بمعروف و نهی از منکر بر کسی که قوت آن داشته باشد و اطاعت وی کنند و عالم باشد بخوبی و بدی
و بآنچه امر میکند و ترک کننده باشد آنچه را که از آن نهی میکند و بر مؤمنی که خود ضعیف پذیر باشد
و بر جاهلی که آموخته باشد و بر کسی که عادل و صاحب ... باشد در آنچه امر میکند و در آنچه نهی میکند
و بر کسی که عمل بخوبی کند و نهی پذیر از بدی باشد خواه صغیره و خواه کبیره و واجب نیست بر کسی که
ضعیف باشد که راه نبرد که هر سخن را از آنچه میگوید از حق میگوید یا از باطل و بر کسی که قوتی و عددی
نداشته باشد و اطاعت او نکنند و بر کسی که صاحب تازیانه و شمشیر باشد یعنی بزور خود نهی کارها
کند و در آخر الزمان قومی باشند که امر بمعروف و نهی از منکر را واجب ندانند مگر وقتی که از ضرر ایمن
باشند و باین سخن ... خود علت و رخصت جویند پس آنها منتظر عذاب خدای باشند پس کسی که بدی
که از کسی بیند باید که بدست تغییر دهد یعنی بجنگ و زدن اگر قدرت داشته باشد بزبان منع کند و اگر بآن
هم قادر نباشد بدل او را بد باشد و همین او را بس است که خدای از دل او بر اکراه او آگاه باشد و حق تعالی

قومی

قومی از پیشینیان را با بدکاران و نیکوکاران را نیز عذاب کرد جهة آنکه نیکوکاران منع بدکاران
نکردند و برای غضب خدای غضبناک نشدند و دوستی آنها را و با آنها غضب خدا را زیاده کردند و ایشان را
قدرت بر منع داشتند و خدای دشمن است با مؤمن ضعیفی که دین ندارد یعنی نهی از بدی نمیکند و دین وای
برای آنکه امر بمعروف و نهی از منکر دین داری نمیکند برکت از ایشان برطرف شود و بعضی بر بعضی مسلط کردند
و ایشانرا یاری کننده در زمین و آسمان نباشد و امر بمعروف و نهی از منکر بهترین اسلام است بعد از
ایمان بخدا و صله رحم و بدترین عملها نزد خدای بعد از شرک و قطع رحم امر ببدی و نهی از خوبی است و
بدتر از آن آنست که کسی خوبی را بدی و بدی را خوبی داند و طوایف علما خطا کرده اند که خوب نزد ایشان
آنست که آنرا پسندند و بدی آنست که آنرا بد بدانند و هر یکی از ایشان امام خود شده از خود هر چه میخواهند
وا میگیرند و سابق گذشت که کسی است که براه خدای طلب مردم را و امر بمعروف و نهی از منکر کند و حق تعالی
عذاب نمیکند عوام را بگناه خواص هر گاه خواص پنهان عمل منکر کنند و عوام ندانند اما هر گاه آشکار کنند
کردند و عوام منع ایشان نکردند عوام و خواص هر دو مستوجب عقوبت خدای میشوند و منکر
کسی است که منکر امامت و فضیلت او باشد و منکر در قرآن دشمنان آل محمد اند چه ایشان اصل آن اند و
أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن جماعت ظفر یابند کانند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و مباشید مثل آنانکه تفرق
شدند و اختلاف کردند بعد از آنکه آمد ایشانرا آیتهای واضح یعنی ائمه ع س وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ و آن جماعت از برای ایشانست عذابی عظیم پس حق تعالی امت را مهمل نگذاشته و امام تعیین
کرده که اگر اطاعت او کنند اختلاف نمیکنند و اگر از غیر ائمه سؤال کنند برای خود فتوی پیدا نمیکنند و اختلاف
بهم میرسد و گمان نکنند که اختلاف رحمتی است بنا بر این آیه و آیه سوره هود که وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا
مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی آیه اول و دوم در شان علی و ائمه ع س و دوستان
ایشان و در شان ابابکر و عمر و عثمان و خارجیان و دوستان ایشان نازل شده میفرماید که يَوْمَ
روزی که یعنی روز قیامت که تَبْيَضُّ سفید میشود در آن روز وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ
فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ روها و سیاه میشود روها پس اما آنانکه سیاه شد
روهای ایشان گویند بایشان که أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا آیا کافر شدید بعد از ایمان آوردن شما پس بچشید عذاب را بآنچه یعنی بسبب آنچه از ای

آنچه کنتم تکفرون در آن زمان که بودید شما پس چاشنی بچشید کفر میورزیدید و اما
الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون و اما آنانکه
سفید شده رویهای ایشان پس در رحمت خدای اند ایشان در رحمت خدای همیشه خواهند بود چون
روز قیامت شود امت محمد صلعم پنج طائفه بخدمت آنحضرت خواهند رسید اول با ابا بکر و بعد از آن عمر و آنگاه
عثمان و آنگاه ذوالثدیه با خارجیان هر طایفه با علم آنحضرت از هر طایفه خواهد پرسید که چه کردید
با قرآن و اهل بیت من هر کدام خواهند گفت که قرآن را دریدیم و بعقب سر انداختیم و از امام تبرا جوی
ظلم کردید آنحضرت گوید که بدوزخ روید تشنه و روسیاه و بعد از آن علی ع و دوستان او با علی خواهند
آمد از ایشان نیز پرسید در جواب خواهند گفت که پیروی قرآن کردیم و امام را اطاعت و یاری و دوستی
نمودیم تا کشته شدیم آنحضرت گوید که بهشت روید سیراب و روسفید تلک آن آیتها که گفته شد
آیات الله نتلوها علیک آیتهای خداست که میخوانیم آنها را بر تو ای محمد بالحق و ما
الله یرید بحق و نیست خدای که اراده کند یعنی خدای اراده نمیکند ظلما للعالمین ظلمی از برای
عالمیان و لله ما فی السموات و ما فی الارض و الی الله ترجع الامور
و خدا راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و بسوی خدای باز گشته میشود امرها این آیه
در شان محمد و ائمه ع نازل شده نه غیر ایشان و چنین نازل شده که کنتم خیر ائمة امر یا انتم خیر
امة یا کنتم خیر امة یا انتم خیر امة بوده و تحریف یافته میفرماید که کنتم هستید شما ای ائمه ع که امت
وسط چنانچه در مقدم این آیه و کذلک جعلناکم امة وسطا گفته شد خیر امة بهترین امتی و چون کنتم
خیر امة باشد معنی چنین خواهد بود که باشید ای امت بهترین امتی که بیرون آورده شده است از برای
مردم و چگونه نسبت کرد بمیان امتی که کشتند علی و حسین ع را و زناکاران و اغلامیان و شرابخواران
و ضایع کنندگان واجبات و تجاوز کنندگان از حدهای خدای هستند پس چگونه حق تعالی میگوید که
هستید شما بهترین امتی و دلیل بر این آنکه ایشان را میستاید و میفرماید که تامرون بالمعروف و تنهون
عن المنکر و تؤمنون بالله و حق تعالی مدح نمیکند جماعتی را که صفتهای ایشان آن باشد که گفته شد
و چون انتم خیر ائمة باشد معنی چنین خواهد بود که هستید شما ای ائمه بهترین ائمه و چون انتم خیر ائمة
باشند معنی چنین خواهد بود که شما ای ائمه بهترین ائمه اید اخرجت که بیرون آورده شده است
آن امت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون

بالله

بالله و لو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و
اکثرهم الفاسقون از برای مردم امر میکنید بخوبی و نهی میکنید از بدی و ایمان
می آرید بخدای و اگر ایمان می آوردند اهل کتاب هر آینه میبود بهتر از برای ایشان بعضی از ایشان ایمان آورندگانند
و بیشتر ایشان فاسقانند لن یضروکم الا اذی هرگز ضرر نمیرسانند بشما مگر اذیتی و
آزاری و ان یقاتلوکم یولوکم الادبار و اگر جنگ و پیکار کنند با شما میگردانند بشما عقبهای
خود را یعنی پشت میگردانند و میگریزند ثم لا ینصرون بعد از آن یاری کرده نمیشوند یعنی کسی
یاری ایشان نمیکند این آیه در شان غصب کنندگان حقوق آل محمد ع و قرآن و علی ع نازل شده میفرماید
که ضربت علیهم زده شد بر ایشان یعنی بر همگی غصب کنندگان حقوق آل محمد ع الذلة خواری یعنی
خواری و خسران در دنیا و آخرت و جزیه بر کتابی نزد خدا و نزد مؤمنان خایب و خاسر شدند این ما
ثقفوا الا هر کجا که یافته شوند مگر کسانی از ایشان که چنگ در زنند بحبل ریسمانی یعنی بعهدی من الله
از خدای که آن کلمات است و حبل ریسمانی یعنی بعهدی من الناس از مردم یعنی از پیغمبر ص که آن علی ع است
که آنکس از ایشان مستثنی و جدا است و باؤا بغضب متحمل شدند غضبی و لعنتی من الله از خدای
یعنی بر دوش خود غضب و لعنت خدا را و ضربت علیهم المسکنة و زده شد بر ایشان فقر یعنی
که مسکنی ذلک آن که با ایشان رسید از ذلت بانهم کانوا یکفرون بآیات الله و
یقتلون الانبیاء بغیر حق بسبب آن بود که ایشان در آن زمان که بودند کفر میورزیدند
بآیتهای خدای و میکشتند پیغمبران بغیر حق یعنی با آنکه جرمی از پیغمبران با ایشان و غیر ایشان
واقع نشده باشد این خذلان بود که بر ایشان مستولی شد تا آنکه آن گناهها کردند که با انجمه ذلت
و مسکنت یافته سزاوار غضب خدای شدند و ایشان پیغمبران بدست و شمشیر نزدند و نکشتند پس قتل
پیغمبران با ایشان نسبت داده شد و این معنی حق تعالی قتل و اعتدا و معصیت گفت و بعد از این گوید
که ذلک آن خذلانی که بر ایشان مستولی شد تا آنکه گناهان کردند که از جهت آن گناهان زده
شد بر ایشان ذلت و مسکنت و متحمل غضب الهی گشتند بما عصوا و کانوا یعتدون
بسبب آن بود که عصیان کردند و در آن زمان که بودند تجاوز میکردند از امر خدای بامر شیطان لیسوا
نیستند اهل کتاب سواء یکسان چه من اهل الکتاب امة قائمة از اهل کتاب
گروهی هستند که ایستاده اند باستقامت و راستی و آنها آنانند که مسلمان شده اند یتلون آیات

ومسکنه

الله میخوانند آیتهای خدای را یعنی قرآن را آناء دروقتها وزمانهای یعنی در ساعتهای اللیل در شب و حال آنکه
هم یسجدون ایشان سجده میکنند یؤمنون بالله والیوم الآخر ایمان
می‌آرند بخدای و روز آخر یعنی روز قیامت ویأمرون بالمعروف وینهون عن
المنکر ویسارعون فی الخیرات و امر میکنند بخوبی و نهی میکنند از بدی و سرعت می‌آرند
در خیرها یعنی زود بجای می‌آرند امور خیر را واولئک من الصالحین و آن جماعت از
صالحانند وما یفعلوا من خیر فلن یکفروه و آنچه میکنند از خیری پس هرگز کفران
کرده نمیشوند آنرا یعنی انکار کرده نمیشوند یعنی انکار نمیکنند آنرا خدای و مراد اینست که گم و ضایع نمیشود
و بایشان میرسد ثواب آن خیر و این معنی را که گم و ضایع نمیشود قاضی در تفسیر خود گفته و مراد ازین سخن
آنست که کفران نمیشود با ایشان در آن عمل خیر یعنی محروم نمی‌سازد خدای ایشانرا از آن خیر و ثواب آنرا
بایشان میدهد و کفر در اینجا در مقابل شکر است و چنانچه ثواب دادن را میگویند که خدای شکر ایشان
میکند یعنی میگویند که خدای کفران میکند والله علیم بالمتقین ٢٥ و خدای داناست بمتقیان
ان الذین کفروا لن تغنی تحقیق آنانکه کافر شدند هرگز دفع نمیکند یعنی بی
احتیاج نمیگرداند عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا واولئک اصحاب
از ایشان مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان از خدای چیزی را و آن جماعت صاحبان یعنی اهل
النار هم فیها خالدون آتش‌اند ایشان در آن آتش همیشه خواهند بود و این آیه نازل شده است
در شان کافران و کسی که میدهد مال خود را در غیر طاعت خدای و حق تعالی از برای ایشان مثل زده میفرماید
که مثل ما ینفقون مثل آنچه میدهند آن کافران در راه خدای فی هذه الحیوة الدنیا
درین زندگی دنیا در ضایع بودن کمثل ریح فیها صر مثل مثل بادیست که در آن باد اصابت
سرمای سختی بوده برسد آن باد حرث قوم ظلموا بزراعت قومی که ظلم کرده‌اند یعنی ضرر رسانیده‌اند
انفسهم فاهلکته بنفسهای خود پس هلاک یعنی ضایع کند آن باد آنرا یعنی زراعت ایشانرا
و حق تعالی این مثل بمثل این مثلها در قرآن جهت آن آورده که مردم عبرت گیرند و طاعت کنند وما
ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و ظلم نکرده است ایشان را خدای ولیکن بنفسهای
خود ظلم میکنند ایشان این سه آیه در شان یهود نازل شده میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
لا تتخذوا بطانة من دونکم ای آنانکه ایمان آورده‌اند مگیرید مصلحت بینی غیر از خود یعنی

خمس

غیر از مؤمنان یعنی از یهود لا یألونکم تقصیر نمیکنند آنانکه غیر شمااند برای شما یعنی بیاره شما خبالا
علاوه یعنی در بدکاری ودّوا ما عنتّم دوست دارند چیزی را که ضرر و مشقت باشد شما را یعنی میخواهند
ضرر و مشقت شما را قد بدت البغضاء تحقیق که ظاهر شده است بغض من افواههم از دهنهای
ایشان یعنی از سخن ایشان وما تخفی صدورهم و آنچه پنهان میکنند سینه‌های ایشان از بغض
اکبر بزرگتر است از آنچه ظاهر شده است قد بینّا لکم الآیات ان کنتم تعقلون
تحقیق که بیان کردیم ما از برای شما آیتها اگر شما تعقل میکنید یعنی فکر میکنید بعقل خود در آن ها انتم
اولاء تحبونهم ولا یحبونکم شما جماعت دوست میدارید ایشانرا و دوست نمیدارند ایشان
شما را و حال آنکه تؤمنون بالکتاب کله ایمان می‌آرید شما بکتب یعنی هر کتابی پس شما بکتب ایشان
ایمان می‌آرید و ایشان بکتاب شما ایمان نمی‌آرند پس چرا دوست میدارید ایشانرا واذا لقوکم قالوا
آمنّا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ و هر گاه ملاقات میکنند با شما
میگویند که ایمان آورده‌ایم و هر گاه تنها میشوند دندان میگیرند بر شما سرهای انگشتان را از خشم تأسف
که بر شما دست نیافته‌اند قل بگو ای محمد موتوا بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور
بمیرید بخشم خود تحقیق که خدای داناست بصاحب سینه‌ها یعنی بآنچه در سینه‌های ایشانست از بغض ان
تمسسکم اگر برسد بشما یعنی بشما حسنة تسؤهم نیکوئی بد می‌آید آن نیکوئی ایشانرا وان
تصبکم سیئة یفرحوا بها و اگر برسد شما را بدی شاد میشوند بآن بدی وان تصبروا
وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا ان الله بما یعملون محیط
١٢٥ و اگر صبر کنید و پرهیزکاری کنید ضرر نمیکند شما را حیله ایشان چیزی را تحقیق که خدای بآنچه
میکنند احاطه کننده است یعنی میداند این دو آیه و اکثر آیتها که بعد ازین درین سوره است در قصه جنگ
احد است و سبب نزول آیه اول آنست که قریش از مکه بجنگ پیغمبر صلعم بیرون آمدند آنحضرت از مدینه
بیرون رفت که جای جنگ تعیین کند و آیه دوم در شان عبدالله بن ابی و جماعتی از قبیله خزرج
که متابعت او کرده در حضرت پیغمبر صلعم با ان جنگ نمیکردند و آخر آن در شان زراعت کنندگان نازل
شده و آیه ولا تهنوا فی ابتغاء القوم که در سوره نسا و آیه انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله
که در سوره نور است هم در قصه جنگ احد نازل شده پس تالیف بخلاف ترتیبی است که نازل گشته و قصه
و سبب جنگ احد آن بود که جنگ بدر یکسال پیش از جنگ احد بود و بعد از بدر جنگ احزاب که جنگ خندق است

و دشمنی

واقع شد و چون حق تعالی از منزلت شهیدان بدر در بهشت بمؤمنان خبر داد رغبت بشهادت کرده
دعا کردند که خدایا جنگی نصیب کن که در آن شهید شویم و حق تعالی جنگ احد را نصیب کرد و همه گریختند
الا آنانکه کشته شدند و مسلمانان در جنگ بدر صد و چهل کس از مشرکان نصف اسیر کرده و نصف کشته بودند
و حکم در باب هفتاد اسیر آن بود که ایشان را بقتل رسانند انصار به پیغمبر ص گفتند که ایشان را بجنای
و مکش تا فدیه یعنی مال از ایشان بگیریم جبرئیل نازل شد گفت که حق تعالی از برای ایشان فدیه را
مباح فرمود باین شرط که سال آینده از مؤمنان بهمین عدد شهید شوند آنحضرت با ایشان گفت گفتند
که راضییم امسال فدیه میگیریم و بآن قوت حاصل میکنیم و سال آینده بعدد ایشان از ما شهید شده به
بهشت میرویم و چونکه قریش از جنگ بدر بمکه باز گشتند بقبیله کنانه و غیر آن رفته لشکر از قبایل عرب
که در حوالی ایشان بودند برای جنگ جمع کرده از مکه بطلب خون مشرکان قریش که در روز بدر و خندق
کشته شده بودند سه هزار سواره و هزار پیاده سال آینده بیرون آمدند و با خود زنان را بردند که مردان را
بجنگ حریص کنند و ابوسفیان هند دختر عتبه را که مادر معاویه است همراه برد و عمره دختر علقمه خاله قیه
نیز با ایشان رفت و فرساد و امسام ساره نیز با ایشان بودند و آنها دف کنیز خوش خوان بودند که ترغیب
و خوش خوانان بهجو پیغمبر ص و مردم را در احد بجنگ آنحضرت حریص میکردند و از جمله پنج دف زنند که رسول ص
در فتح مکه امر بکشتن ایشان کرد و زن مشرکه که ثابت بن افلح در جنگ احد کشته بود نیز با ایشان بود چنانچه
الحال گفته خواهد شد پس جبرئیل به پیغمبر ص از ایشان خبر داد و چون این خبر به پیغمبر ص رسید صحابه را
جمع کرد و ایشان را اعلام کرد که خدای عز و جل مرا خبر داده که قریش جمعیت نموده عزم مدینه دارند
و صحابه را به بیرون رفتن و جنگ کردن تحریص ساخت و بروایتی چونکه ابوسفیان متوجه احد شد عباس
به پیغمبر ص نوشت و آنحضرت در باغستان مدینه بود که آن نوشته رسید آنرا خواند و بصحابه خبر نداد و فرمود
که داخل مدینه شوید و چون داخل مدینه شد بایشان خبر داد عبدالله بن ابی و قومی از اصحاب او گفتند که
از مدینه بیرون مرو تا در کوچهای مدینه جنگ کنیم تا مردان ضعیف و زنان و غلام و کنیز همگی در سر کوچها
و از بامها جنگ کنند و ما در قلعه و خانهای خود باشیم و چون بیرون رویم دشمنان بر ما ظفر یابند
و سعد بن معاذ و غیر او از قبیله اوس گفتند که یا رسول الله هرگز کسی از عرب بر ما در وقتی که بت پرست
بودیم دست نداشت چگونه حالا بر ما دست خواهند یافت که در میان ما هستی بجنگ ایشان بیرون
میرویم و هر که از ما که در خدمت تو کشته می شود شهید شده و هر که نجات می یابد جهاد کرده باشد

خواهیم

راه خدای آنحضرت قبول این معنی فرموده بعد از نازل شدن حرمت شراب و فارغ شدن آنحضرت از
ریختن ظرفهای آن چنانچه در آیه دیگر که یسئلونک عن الخمر والمیسر گفته شده به بیرون رفتن باحد برای
جهاد بمردم ندا در داد و با جمعی از صحابه بیرون رفت که جای جنگ را تعیین فرماید چنانچه حق سبحانه
و تعالی میفرماید که فاذکر کنید اذ غدوت آنگاه که رفتی بوقت صبح من اهلک از اهل خود
یعنی از خانه خود که تبوئ المؤمنین مقاعد مهیا کنی برای مؤمنان نشستن گاهها یعنی
جاها للقتال والله سمیع علیم از برای جنگ کردن و خدای شنوا بجنت دانا اذ همت
طائفتان منکم آنگاه که قصد کردند دو طائفه از شما چنانچه الحال گفته شد یعنی عبدالله بن
ابی جماعتی که از قبیله خزرج متابعت او کردند ان تفشلا والله ولیهما که سستی و کاهلی کنند
و حال آنکه خدای ولی آن دو طائفه بود یعنی خدای متولی و مباشر امور و یاری کننده ایشان بود پس چرا سستی
کردند پس آنحضرت با جمعی بیرون رفته و علم فتح داد و مردم بسرعت میرفتند و آرزوی ملاقات
دشمن میکردند و از روی بغی و سرکشی میگفتند که اگر بدشمن برسیم رو گردان نمیشویم تا کشته شویم یا فتح
کنیم و آنحضرت جای جنگ را تعیین فرموده و عبدالله ابی نیز بیرون رفته بازگشت و مردم خود را
ترسانیده او و جماعتی از خزرج که گفته شد بجنگ نرفتند که اگر پیغمبر ظفر یابد گویند که ما با شما بودیم
و اگر کفار ظفر یابند گویند که اعانت شما کردیم در محمد و حق تعالی آیه یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا
الذین کفروا و چند آیه بعد از آن در این سوره و آیه الذین یتربصون بکم را در سوره نساء در
شأن ایشان نازل فرمود و پیغمبر ص اردو و لشکرگاه را در پهلوی راه عراق در سنگ احد مقرر کرد
فرود آمد و قریش باحد رسیدند و لشکر پیغمبر ص هفتصد یا ششصد کس بود پس عبدالله بن جبیر را
با پنجاه کس که اندر دره گذاشته فرمود که اگر شما ببینید که ما قریش را گریزانیده داخل مکه کرده باشیم
از اینجا حرکت مکنید و همچنین اگر ببینید که ایشان ما را گریزانیده داخل مدینه کرده باشند هم بدور از
جای خود حرکت مکنید و ابوسفیان خالد بن ولید را با دویست سوار در کمین گذاشت گفت که هرگاه دیدید
که ما و لشکر ما با هم آمیختیم از این دره بعقب مسلمانان در آیید و چون سپاه قریش آمده صف
آراستند پیغمبر ص تعبیه صفوف صحابه فرمود علم را بعلی ع داد و چون مژده قتل یکی از صاحبان علم
پیغمبر ص میرسید علی ع خوشحال نمیشد و تبختر نمیکرد و ابو دجانه تبختر کرده در میان دو صف تبختر راه
رفت و پیغمبر ص باو فرمود که این راه رفتنی است که خدای با آن بدش آید در این موضع پس انصار بمشرکان

قریش حمله کرده شعار ایشان آن روز این بود که میگفتند که یا نصر الله اقترب و بروایتی مهاجرین میگفتند
یا بنی عبد الله یا بنی عبد الرحمن و قبیلهٔ اوس میگفتند که یا بنی عبد الله پس مشرکان گریختند و شکست عظیم
یافتند و مسلمانان بار دو و اسباب ایشان ریختند بغارت مشغول شدند و خالد بن ولید با سواران
خود بدره سرازیر شده بعبد الله بن جبیر رسیده ایشان و بر ایشان یغیر باز گردانیدند و مردم عبد الله
مسلمین را دیدند که بیغما مشغول اند گفتند که ما در اینجا چرا بیستاده ایم و یاران غنیمت میگیرند و ما بی غنیمت
میمانیم عبد الله گفت از خدای بترسید که پیغمبر ص بما فرموده که از اینجا نرویم ایشان از وی قبول نکرده
یکیک بیرون رفتند و عبد الله با دوازده کس ماند و علمدار قریش طلحة بن ابی طلحه عبد الداری بود و نیاد
برآورده مبارز طلبید علی ع بمیدان او رفته وی را بقتل رسانید و علم بیفتاد و آزاد دیگری برداشته در
دست آنحضرت کشته شد و همچنین نه کس از عبد الداریان بتیغ آنحضرت کشته گشتند بعد از آن صوابی
که منسوب بایشان بود علم را بر گرفته آنحضرت او را نیز کشته عمره دختر علقمه حارثیه علم را برداشته و
بروایتی معویه نیز علمدار مشرکان و علم پیغمبر ص با علی ع بوده و خالد بن ولید فرود آمده عبد الله
و مردم او را که اندک مردم بودند کشته از عقب مسلمانان در آمده شمشیر بر مسلمین حواله نموده قریش
منهزمین که بعد از شکست علم را بر پای دیده در پای علم جمعیت کردند و همگی متفق حمله کردند بر مسلمانان
نهاده جمعی شهید شده باشند که بگریختند و بر اصحاب پیغمبر هزیمت و شکست عظیم رسید و هر یکی و دو
هر طرف دویده مهاجر و انصار بجانبهای خود بمدینه رفته و هیچ جا توقف نکردند تا داخل مدینه
شدند و بآن نیز اکتفا نکرده ابابکر هر کس میرسید گفت که محمد کشته شد و همگی میگفتند که محمد و صحابه
او کشته شدند و شیطان نیز بانگ زد که محمد کشته شد پس آنحضرت خود از سر مبارک برداشته گفت
که منم محمد و منم رسول خدای نمرده ام و کشته نشده ام بکجا میگریزید از خدا و رسول او حق تعالی وعده
داده است که مرا بر همه دینها غلبه دهد و مردم با او ملتفت نمیشدند پس ابوبکر و عمر بوی ملتفت شده
گفتند که حالا نیز که گریخته ایم تمسخر بما میکند چون از ایشان نومید شد بازگشته در جایی که بود
بایستاد و کسی با آنحضرت نماند مگر علی ع و ابو دجانه و نسیبه دختر کعب مازنیه و او زنی بود که با آنحضرت
بجنگها میرفت که معالجه زخم مردم کند و پسر او پیش پیغمبر بسیار غضبناک شد و هر گاه غضبناک گشتی
عرق از جبین مبارک او میریخت پس بعلی ع گفت که خود را بر سپرهای بد رخود یا آنان نکرد از رسول خدا
که بگریختهاند پرسیدن گفت که یا رسول الله مرا اقتدا بتست فرموده که پس کفایت شر این دشمنان از من کن

پس علی ع حمله کرده شمشیر بهر کس که میرسید میزد و آنحضرت با ابو دجانه گفت که باز کرد که بیعتی که کرده بتو
حلال کردم و اما علی منست و من ویم او نشسته بگریست و گفت والله نمیروم آنحضرت رفته فرموده علی ع
در طرفی و او در طرفی جنگ میکردند و ابو دجانه اندکی زمانی جنگ کرده جراحتها و زدست نمود چون بر
زمین افتاد علی ع او را برداشته در خدمت آنحضرت بر زمین گذاشت گفت یا رسول الله آیا وفا به بیعت
خود کردم فرمود که آری و در باب او دعای خیر گفت و ابو دجانه نشسته دیگر حرکت نمیتوانست کرد و بیرون نسیبه را دیده
که گریختن کرد مادر به وی حمله کرده گفت که ای پسر میگریزی از خدا و رسول او میگریزی پس او را بازگردانید که او وی
برو حمله کرده او را کشت آن زن شمشیر پسر را بر گرفته کشنده او را کشت و آنحضرت وی را دعا کرده او بر گرد
پیغمبر ص میگشت و سینه و پناه محافظت آنجناب میکرد تا آنکه جراحت بسیار بوی رسید رسول ص مردی
از مهاجرین را دید که سپر پرو پشت افکنده در گریز است بانگ بر وی زد که سپر را بینداز و بجهنم برو و
سپر را انداخت فرمود که ای نسیبه آن سپر را بر گیر او سپر را برداشته بر مشرکان جنگ میکرد پیغمبر ص گفت که مقام نسیبه
افضل است از مقام ابابکر و عمر و عثمان و ابن قمیه بر آنحضرت حمله کرده ضربی بر دوش مبارک وی زد و بانگ
برآورد که محمد را کشتم پس حق تعالی درختان را بر وی مسلط ساخته هر درخت که میرسید میان شاخهای
آن افتاده درخت از گوشت او میکند و چنان بود تا بمرد و معیرة بن معاص در وقتی که با احد میرفت
در راه سنگ برداشته گفت با اینها محمد را میکشیم چون جنگ قایم شد آنحضرت را دید که شمشیر در دست
دارد سنگ بر دست مبارک وی زد شمشیر افتاد و گفت که کشتم محمد را و علی ع گفت که دروغ میگوید سنگ
دیگر بر پیشانی مبارک آنجناب زده پیغمبر ص دعا کرد که الهی او را حیران کن چون جنگ بر طرف شد او
حیران میگشت عمار تا سر با او رسیده او را بقتل رسانیدند و مردم از طرف راست بر آنجناب حمله کرده علی ع
ایشان را دفع میکرد و چون آنها را دفع مینمود از طرف چپ با و حمله میکردند و علی ع مدام هر طایفه
که حمله بر آنحضرت میکردند پیش ایشان را گرفته دفع مینمود و ایشان را می کشت تا آنکه شمشیر او سه پاره شد
بخدمت پیغمبر ص آمده آن را بینداخت و آنروز آنحضرت شمشیر خود ذو الفقار را بوی عطا فرموده
خود بجانب احد کشیده در پناه سنگ بایستاد که از تیر مشرکان ایمن باشد و جنگ بیک طرف افتاد و
امیر المومنین ع در میانه مشرکان افتاده جنگ میکرد تا آنکه بر روی و سر مبارک و سینه و شکم و
دستها و پاهای او نود جراحت رسید و او همان ثابت قدم بود و هند بوحشی حبشی غلام جبیر بن مطعم
تعهد آن کرد که اگر محمد یا علی یا حمزه را بقتل رسانی هر چه خواهی بتو دهم وحشی گفت که قدرت بمحمد و طمع

در علی که مرد با حیا حالی که همیشه ملتفت اطراف خود داشت بدانم بحمزه کمین کرده حمزه بن عبدالمطلب پیش
از جنگ احد پیش از نزول حرمت شراب با جمعی از یاران خود نشسته سکر که بیخود شدند و آن شراب اول است
که از ذرت بعمل می آید در آن اثنا شخصی از کوهان شتر یاد کرد حمزه گفت که چگونه بهم رسانیم گفتند
اینک شتر برادر زاده ات علی است آنرا بکش حمزه بیرون رفته شتر آنجناب را کشته جگر و کوهان آنرا از برای ایشان
برد و علی ع آمده شتر خود را کشته دیده بر خاطر مبارکش گران آمد گفتند که عمت حمزه این کار کرد آنجناب
بخدمت پیغمبر ص رفته شکوه از آن حکایت نمود آنحضرت با علی ع نزد حمزه رفتند باو خبر دادند که رسول ص
آمده و در در خانه است حمزه غضبناک بیرون آمد آنحضرت چون در روی او غضب مشاهده کرد بازگشت
حمزه با آنحضرت گفت که پسر ابوطالب میخواهد که مرا بیهار کند و میکند حمزه بخانه درون رفت و آنحضرت
بازگشت پس حق تعالی حرمت شراب نازل ساخت و آنحضرت فرمود که ظرفهای شراب مردم را بریختند و غیبا
در آیه سوره بقره که یسئلونک عن الخمر والمیسر یا کردیم پس مردم برای بیرون رفتن باحد برای جهاد
در داده آنحضرت و مردم و حمزه بیرون رفتند و حمزه در کناری دور از آنحضرت ایستاده چون صفها
راست شد حمزه حمله کرده خود را بلشکر دشمن زد و بازگشته بجای خود ایستاد و بار دیگر نیز حمله کرده
خود را بکفار زده بجای خود بازگشت و بجانب آنحضرت متوجه شد چون پیغمبر ص دید که حمزه متوجه
جانب او است متوجه جانب حمزه شد دست بگردن او کرده پیشانی حمزه را بوسید بعد از آن حمزه
حمله دیگر بدشمن کرد وحشی دید که حمزه مردم را بر روی هم می اندازد در نزدیکی او بر کنار نهری پای گذاشته
بیفتاد وحشی حربه بهنگامی که پا بر ران وی زده از شانه او بیرون آمد و بر سر او دوید بشهادت رسانید
و شکم او را چاک کرده جگر وی را بیرون آورده نزد هند برد او آنرا بدهن انداخته حق تعالی آنرا مثل سنگ
کرد هند بیرون انداخت و حق تعالی فرشته را فرستاد تا آنرا بجای خود گذاشت و حق تعالی نخواست
که چیزی از بدن او با آتش رود و هند رفته آلت رجولیت حمزه را برید و گوشهای او را نیز بریده بر گردن
خود بست و دستهای و پاهای او را نیز برید و کشنده حمزه مشرک بود و بعد از قتل وی داخل اسلام شده
خدا را بیکتایی پرستید و ترک شرک نمود و در آخر ایمانی بهم رسانید که مؤمن باشد و بهشت رود
و بر انکار سابق نبود که بعید نیست که دو دیده و مثل او کشندگان جمعی که مثل حمزه اند آنان که بخدای
امیدوارند اگر خواهد عذاب میکند ایشان را و اگر خواهد میبخشد و بالجمله ابوسفیان و قریش بر سر کوه
بر آمده ابوسفیان که هبل نام بت همراه وی بود گفت که بلند شو ای هبل پیغمبر ص به علی ع گفت که بگو که خدای

کفت

گفت که خدای بلندتر و بزرگتر است شان او پس چیزی بر دهن مبارک پیغمبر ص زده دندانی که در پهلوی ثنایای
پیش بطرف لب واقع است بشکست و ابوسفیان گفت که ای علی بحق بتها که بگو که محمد کشته شده است یا نه
گفت لعنت خدای بر تو و بر بتهای تو والله که او کشته نشده و سخن ترا میشنود گفت تو راست میگویی
لعنت خدای بر ابن قمیه که دعوی میکرد که محمد را کشته و پیغمبر ص گفت یا علی در کجایی چه میکنی گفت از
جای خود حرکت نکرده ام فرمود که همین گمان بتو داشتم آبی بیار که خون را بشویم علی ع در ظرفی آب
آورد پیغمبر ص از آن طرف اکراه کرده گفت با دست بیار پس بدست آب آورده آنحضرت خون از محاسن
مبارک شست و پیغمبر ص بسیار تشنه شد و اصحاب از آن حضرت خود را باز داشته علی علیه السلام از آبی که
مهراس نام دارد جهت آنحضرت آب آورده نوشید و عمرو بن ثابت هنوز مسلمان نشده بود چون
شنید که پیغمبر ص در جنگ است شمشیر و سپر بر گرفته و کلمهای شهادت بر زبان رانده بمیان کفار افتاد
و جهاد کرد تا کشته شد و پیغمبر ص فرمود که او شهید است و بهشت که هیچ یکرکعت نماز جهت خدای نکرده باشد
داخل بهشت شود مگر او و حنظله بن ابی عامر که از قبیله خزرج بود در شبی که صبح آن جنگ احد بیشد
که خداشده دختر عبدالله بن ابی سلول را خواست و آن شب زفاف کرده از آنحضرت اذن خواست که
نزد عروس توقف نماید و آنحضرت اذن داده حق تعالی آیه سوره نور را که انما المؤمنون الذین
آمنوا بالله ورسوله در شان او نازل فرمود چون صبح شد جنب سوار شد بجنگ رفت و ابوسفیان
را دید چیزی بر سر فوز پای اسب او زده است بجست و دم خود بزد بر بدو و او را بیفکند ابوسفیان فریاد
بر آورد که ای قریش حنظله اراده قتل من دارد و خود گریخته مشرکان او را شهید کرده و پیغمبر ص فرمود
که ملایکه او را دیدم که در میان زمین و آسمان حنظله را آب مزن که آن درختی است در بهشت که حق
تعالی از آن قطرها میچکاند در ظرفهای طلا میشویند و نام او غسیل الملائکه شده و ثابت بن افلح از اصحاب
پیغمبر ص نیز بر بالای زمین بلندی در جنگ احد کشته شد و چون پیغمبر ص دید که پاهای علی ع از کثرت جنگ
میلرزد سر سوی آسمان کرده گفت که پروردگارا با من وعده کرده که مدد دهی مرا بچهار هزار فرشته
خود را برهمه بتها غالب سازی یارب آنچه وعده کرده میطلبم و اگر خواهی عبادت تو نکنند یعنی اگر خواهی
عبادت کنند کافران بر طرف میتوانی کرد که کسی عبادت تو نکند و دعا میکرد که ناگاه صدای پر و اشنید
سر بالا کرد جبرئیل ع را دید که بر کرسی طلا نشسته با او چهار هزار فرشته جبرئیل میگوید لا سیف الا
ذو الفقار ولا فتی الا علی یعنی نیست شمشیری مگر ذو الفقار و نیست جوانی مگر علی پس جبرئیل

بربالای سنگ فرود آمدند فرشتگان آنحضرت را در میان گرفتند و سلام کردند و جبرئیل گفت که یا
رسول الله والله که این که علی میکند پیروی و متابعت همین است و فرشتگان مقرب در متابعت و
پیروی او در تعجب‌اند فرمود که او از منست و من از ویم جبرئیل سه بار گفت که من از شما هر دو ام پس علی ع
حمله کرد و جبرئیل و فرشتگان حمله کردند پس علی ع نزد آنحضرت آمده گفت که یا رسول الله صدای بسیار مختلف
میشنوم و اراده شمشیر زدن بهر کس میکنم پیش از آنکه بزنم افتاده میمیرد فرمود که اینها جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل اند با فرشتگان آنگاه خدای بر روی مشرکان زده که قرآن گریختند و گریختگان اهل اسلام
باز گشتند و حق تعالی آیه ام حسبتم ان تدخلوا الجنة را درین سوره در شان ایشان فرستاد و چون جنگ
برطرف شد آنحضرت فرمود که کدام یک خبر از سعد بن ربیع دارد بمردی بطلب او رفته فریاد میکرد که ای سعد
و جواب نمیداد بعد از آن گفت که ای سعد رسول خدای ترا می‌پرسد سر برداشته خوشحال شد و پرسید
که رسول خدای زنده است گفت آری گفت الحمد لله و با انصار پیغام داد و وصیت کرد ایشان را بخدمت پیغمبر ص
و در گذشت خبر بجهت آنحضرت آورده فرمود که خدای او را بیامرزد در زندگی یاری ما و در مردن وصیت
بما کرد بعد از آن پرسید که کدام یک خبر از عم من حمزه دارد حارث بن صمه گفت که من آنحضرت بر وضعی
شده بود که نمیتوانی خود را بر سر او کشید و چون کشته بود علت آن خبر پاهای او انداخت فرمود تا شهیدان را
که هفتاد کس بعدد اسیران کفار در روز بدر و نصف اسیران و کشتگان کفار در روز بدر بود جمع
کرده بر ایشان نماز گذارد و دفن کرد و بر حمزه هفتاد مرتبه الله اکبر گفت و چنانچه ابرهیم ع فرزند خود را
قصد ذبح کرد پیغمبر ص نیز در قضیه حمزه عم خود صبر کرده اظهار دلسوزی و گریه بکرد تا خدای بصبر
او راضی شود و فرمود که اگر صفیه نه رنجیدی و بعد از من سنتی نمیشد حمزه را میگذاشتم تا روز قیامت
از شکم درندگان و حوصله مرغان حشر میشد و مصیبت آنحضرت بر حمزه دردناکتر از مصیبت ابرهیم بود
چه بعد از آنکه فرزند را بقصد ذبح خوابانید فدیه بوی عطا شد و بجهت حمزه فدیه بآنحضرت و ثابت بن
افلح در بعضی از جنگها مشرک چند را کشته و زن آن مشرک نذر کرده بود که از کاسه سر کشنده شوهر خود شراب
خورد و چون ثابت کشته شد و مشرکان از جنگ احد باز گشتند و پیغمبر ص بدفن صحابه مشغول شد
غلام آن زن بشارت کشته شدن ثابت بوی داد و آن زن او را آزاد کرد و کنیزی بوی داده نزد
ابو سفیان رفت و او در خواست که مردی با غلام و جاسوسی که او کشته شده بفرستد تا سر او بریده بیارند
که او بنذر خود وفا کند ابو سفیان دویست کس از اهل حلاوت در شب فرستاد تا سر او را بریده جهت آن

زن بیارند و ایشان رفتند و باران عظیم درگرفت آن دویست کس را متفرق ساخت که اثری از ثابت
و از آن دویست کس ظاهر نشد و آن زن که او را از آنجا اراده کرده بود خدای منع کرد و چون چشم ابو
قتاده بن ربعی انصاری رسید حدقه او بیرون آمده بود آنرا بدست گرفته بخدمت پیغمبر ص آمده
گفت که زن من جهت کوری این بد خواهد شد آنحضرت چشم را از دست او گرفته بجای خود گذاشت
و فرق میان دو چشم او نتوانستی کرد مگر آنکه آن چشم بهتر از چشم دیگر بود و چون آن منافق و شیطان
خبر کشته شدن آنحضرت را در مدینه شایع کرده بودند کسی از زنان مهاجر و انصار نمانده بود که
از مدینه بیرون نرفته باشد و فاطمه ع پا برهنه میدوید تا بآنحضرت رسیده و در برابر وی نشست
و آنحضرت بجانب مدینه کوچ کرده علم را بعلی ع داده بخون رنگین کرده میبرد و خود از عقب وی و ابو
دجانه از عقب پیغمبر ص میرفت و این آیه که و ما محمد الا رسول درین سوره نازل شد و مردان و زینب
بنت جحش استقبال کرده زنان انصار جهت آنحضرت روی خراشیده و موی گشاده بودند پیغمبر ص
جهت ایشان دعای خیر گفته داخل مدینه شد و علی ع با هفتاد و کسری و روایت شده که هشتاد زخم
برداشته و فتیلها از جای داخل میشد و از جای بیرون میرفت پیغمبر ص بعیادت وی رفته چون وی را
دید گریست و گفت که مردی که در راه خدای اینها را دیده باشد حق است خدای را که با وی بکند آنچه
باید و میکند علی ع گریسته گفت که پدر و مادرم فدای تو باد شکر خدای را که مرا ندید که روی از تو گردانیده
و گریخته باشم چگونه از شهادت محروم میشدم آنحضرت فرمود که آن ان شاء الله در عقب است آنگاه پیغمبر ص
فرمود که ابو سفیان فرستاده است که وعده میان ما و شما در حمراء الاسد است گفت پدر و مادرم فدای
تو باد اگر بالکه دم را بدست برگیرند که تخلف از تو نمیکنم پس درین سوره آیه و کاین من نبی قاتل معه ربیون
کثیر و آیه پیش از آن و ما کان لنفس ان تموت در شان علی ع نازل شد و قریش تکاش کردند که باز گشته بر
سر مدینه روند پیغمبر ص گفت که کیست که بین خبری از قریش بیارد کسی جواب نگفت علی ع گفت که من خبر بیارم
پس او را باده نفر فرستاده فرمود که ای علی شمشیر برگرفته از عقب ایشان برو تا ببینی اگر بر شتر سوار
شده اسبان را جنیبت کشیده اراده مکه دارند و اگر بر عکس کرده اند قصد مدینه دارند پس علی ع با آن آزار و
جراحتی که داشت رفته چون بایشان نزدیک رسید دید که بر شتر سوار شده اند ابو سفیان گفت که ای
علی چه میخواهی ما بمکه میرویم نزد صاحب خود باز گرد علی ع باز گشته خبر بآنحضرت رسانید و چون آنحضرت
از جنگ با زخم و کشته شدن باز گشته بمدینه داخل شد وحی رسید که حالا از پی قریش برو و غیر از خدا

وعلی ع

کسی همراه تو نباشد تا باقی مردم توقف کنند پس زخمداران مشغول علاج زخمهای خود شدند این آیه که
ولا تهنوا فی ابتغاء القوم در سوره نسا نازل شد و حق تعالی درین سوره فرمود که ان یمسسکم قرح تا آخر
زخمداران با آن زخم حتی که داشتند در خدمت آنحضرت روانه شدند و جبرئیل علیه السلام نیز از پی کفار رفته
صدای بسیار جبرئیل را شنیدند از ترس بجد و جهد بسیار رفتند چون پیغمبر بمنزل حمراء الاسد فرود آمد
و قریش در منزل روحا بودند عکرمه پسر ابو جهل بجماعتی از کافران گفتند که باز میگردیم و بر سر مدینه میرویم
که قوت ایشان یعنی چون را کشتیم چون بغی و سرکشی درین سخن کردند مردی از مدینه با آنجا رسید خبر
پرسیدند گفت که محمد و صحابه او در حمراء الاسد فرود آمده شما را بجد طلب تعاقب میکنند ایشان
ترسیدند نعیم بن مسعود اشجعی که بمدینه میرفت با ایشان رسید ابو سفیان ده شتر بار خرما و مویز
بوی بخشید که چون بحمراء الاسد رفته پیغمبر را خبر دهد که ملا بسیار از عرب برای قریش آمده و چندانکه
تواند بترساند که شاید باز گردند وی قبول کرده روز دیگر بحمراء الاسد رسید آن سخنان گفت که
نصیحت مرا بشنوید و باز گردید صحابه گفتند خدای ما را بست باکی نداریم پس آنحضرت باز گشتند این
آیه درین سوره نازل شد که الذین استجابوا تا آنجا که ذو فضل عظیم پس ابو سفیان داخل مکه شد
شتر چرانان و هیمه کشان آمده گفتند که ما لشکر محمد را دیدیم که هرگاه ابو سفیان کوچ میکرد ایشان فرود
می آمدند و پیشتر ایشان سواری بود بر مادیان آل ابرش نشسته پس اهل مکه وی بر ابو سفیان گذاشته
سرزنش وی میکردند و چون پیغمبر صلعم داخل مدینه شد صحابه گفتند که این چه بود که بما رسید و ما را
وعده فتح داده بودی حق تعالی این آیه را که اولما اصابتکم مصیبة درین سوره فرستاد چنانچه
در اول قصه از گرفتن فدیه از اسیران و کشتگان گفته شد پس صحابه تضرع بخدا و رسول و عذر خواهی
و اقرار بگناه و توبه کردند این آیه که و لقد کنتم تمنون الموت درین سوره نازل شد و حق تعالی خواست
که پیغمبر صلعم بشناساند که راستگو و دروغگو و منافق و مؤمن کیست خواب بر ایشان غالب ساخته
تا آنکه دروغگو بودند قرار نمیتوانستند گرفت و عقل ایشان رفته و سخن ایشان فهمیده نمیشد
بر زمین می افتادند چنانچه حق تعالی درین سوره میفرماید که ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا
تا آخر آیه و مرویست که پیغمبر صلعم در روز جنگ احد پوشیده بود دو زره حسب الامر است و در وقت
ظهور آن را پوشیده خواهد بود و علی الله فلیتوکل المؤمنون و بر خدا باید که توکل
کنند ایمان آورندگان یعنی زراعت کنندگان و توکل بخدای آنست که بداند که بنده ضرر و نفعی

تواند رسانید و عطا و منع عطا نمیتواند کرد و نومیدی از خلق بکلی برد پس چون بنده چنین شد
غیر از حق تعالی برای کسی عمل نمیکند و امید و بیم و طمع از کسی جز او نمیدارد و حد توکل آنست که نترسد
با خدای از کسی توکل بخدای چندین درجه دارد و از آنجمله اینست که توکل کند آدمی در جمیع امور خود
پس آنچه خدای با او کند از خدای راضی باشد و داند که خدای خیر از و تقصیر نمیکند و داند که حکم در آن
خدا راست پس توکل کند با بنطریق که باز گذارد آنرا بخدای و اعتماد در آن و در غیر آن بخدای آنست
باشد و متقی ترین مردم کسی است که بخدای توکل کرده باشد و مالداری و عزت میکردند چون بمقام
توکل رسیدند آنجا وطن میگیرند و هر کس بخدای توکل کرده باشد کند حق تعالی کفایت امور او نماید
پس باید که آدمی طلب رزق کند و زانوی شتر خود را بتوکل به بندد کند بخدای در کارهای پنهان و آشکار
و توکل نکند مگر بحق و کسی که خواهد که قوی ترین مردم باشد باید که توکل بخدای کند این آیه و بیشتر
تعالی
آیهای سوره انفال در قصه جنگ بدر در اول سوره معارج و آیه وما کان لنبی ان یغل درین سوره نیز
در قصه بدر است بر تالیف بخلاف ترتیبی است که نازل شده و این آیه چنین نازل شده که و لقد نصرکم
الله ببدر و انتم ضعفا یا و انتم قلیل و تحریفها [illegible] و لقد نصرکم الله ببدر
و تحقیق که یاری کرد شما را خدای ببدر و حال آنکه انتم اذلة شما ذلیلها یعنی خوار بودید و ایشان
خوار نبودند چه پیغمبر صلعم در میان ایشان بود و حق تعالی پیغمبر خود را هرگز خوار نمیکند و آیه چنین
نازل شده بلکه چنین بوده که و انتم ضعفاء یعنی و حال آنکه شما ضعیفان بودید پس و انتم
قلیل بوده یعنی و حال آنکه شما اندک بودید و تحریفها فتر فاتقوا الله لعلکم تشکرون
بپرهیزید از خدای برای آنکه شما شکر کنید و علت جنگ بدر آن بود که قریش در مکه به پیغمبر صلعم گفتند که ما
جمعیت کرده ایم که یکدیگر را یاری کرده ترا کشیم پس حق تعالی در سوره قمر فرموده که ام یقولون نحن جمیع
منتصر سیهزم الجمع و یولون الدبر و این آیه را شان هزیمت جنگ بدر که کفار گریختند و اسیر و کشته شدند
و چون که در مکه آنحضرت را بغار گریزانیدند تفحص او میکردند که بکشند الله تعالی در روز بدر عقوبت قریش
ایشان را چنانچه در سوره حج میفرماید که و من عاقب بمثل ما عوقب به و چون که آنحضرت از مکه هجرت فرمود
بمدینه رفت حق تعالی این آیه را در سوره انفال نازل فرمود که و ما لهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن
المسجد الحرام و عذاب داد کفار مکه را در بدر بشمشیر مسلمانان که کشته و اسیر شدند و پیش از جنگ بدر
ابو جهل رسولی نزد پیغمبر صلعم فرستاد که آنحضرت را تهدید دهد پیغمبر صلعم جواب نداد و گفت که با ابو جهل

بگو که میان ما و تو تا بیست و نه روز جنگ خواهد شد و حق تعالی ترا بدست ضعیف‌ترین صحابهٔ من خوار هلاک
کشته و زود باشد که با تو و عتبه و شیبه و ولید و فلان و فلان در چاه بدر ملاقات کنیم و هفتاد کس از
شما را بکشیم و هفتاد کس را اسیر کنیم و بر ایشان فدیه گران بار کنیم بعد از آن بحاضران از مؤمنان و یهود
و ترسا و سایر جماعت گفت که میخواهید که جای قتل آن جماعت را بشما بنمایم بیدر بیایید علی گفت حضرت
بسم الله و دیگران گفتند که آنجا چند روزه راه است اسباب سفر میباید و جهودان گفتند که ما دیدن آنجا
را نمیخواهیم و در خانهای خود میباشیم آنحضرت فرمود که حق تعالی یطوی الارض شما را در یک گام دو دم تا بآنجا برسانم
پس در قدم دوم تا بآنجا رسیدند خود را در پیش چاه بدر دیدند آنحضرت از هر طرف چاه ذکر میکرد و میگفت
که میرسانید و میگفت که اینجا قتلگاه ابوجهل خواهد بود که فلان مرد انصاری او را زخم زده عبدالله بن
مسعود که ضعیف‌ترین صحابه است او را بقتل خواهد رسانید و اینجا عتبه و اینجا شیبه و در فلان
موضع ولید افتاده و فلان و فلان کشته خواهند شد و همه را نام گفت و این قضیه تا بیست و هشت
روز بود روز بیست و نهم واقع شد آنگاه فرمود که ای مسلمانان و یهودان آنچه از من شنیدید بنویسید
گفتند دوات و شانه که در آن نویسیم از کجاست پس آنحضرت بفرشتگان فرمود تا در شانها نوشتند و هر
شانه را باستین یکی از ایشان گذاشتند پس هر کس شانه در آستین خود دید که بعضی آنچه آنحضرت
گفته بود همگی در آنجا نوشته شده بود پس چون روز جنگ بدر شد جمیع آنچه آنحضرت فرموده بود و بخط
فرشتگان نوشته بودند واقع شده و قصه جنگ بدر و سبب آن آن بود که جنگ بدر یکسال پیش از جنگ احد
بود چنانچه در دو آیه پیش ازین گفته شد و قافله قریش بجانب شام شده ابوسفیان در آن قافله و مال
و خزانه بسیار از قریش با قافله بود پس پیغمبر ص بصحابه فرمود که بیرون روند تا آنها را بگیرند پس در ماه مبارک
رمضان آنحضرت با سیصد و سیزده کس که یکی از ایشان زبیر بود که در جنگ جمل گریخته بغضب الهی گرفتار
شد و یکی قتاده بن نعمان انصاری برادر زاده رفاعه بن زید بن عامر بود بیرون رفت و بر پیغمبری از بنی
اسرائیل حق تعالی وحی فرستاد که امت خود را بجنگ ببر و ایشان را جمع کرده چون برابر دشمن رسیدند ب
جنگی گریختند و مرتبه دیگر بهمان طریق وحی فرستاد و ایشان را جمع کرده بجنگ گریختند مرتبه سیم وحی
فرستاد که اگر جنگ نکنند ایشان را بدوزخ میبرم آنگاه سیصد و سیزده کس بعدد اهل بدر قبول جنگ او
کرده چون برابر دشمن رسیدند بی جنگی فتح کردند و صحابه حضرت صاحب الامر نیز در وقت ظهور آن
حضرت سیصد و سیزده کس بعدد اهل بدر خواهند بود و چون خروج کند فریاد کرده ایشان را بطلبد و صل

بایشان

با ایشان که در مسجدها و رخت خواب خود باشند رسیده از مشرق و مغرب در یک چشم زدن بخدمت
او و میان رکن و مقام ابراهیم حاضر شوند و ایشان هر یک صاحب علم و بر خلق خدای از جانب حق تعالی علم
داده است که یکی از دو طایفه یعنی قافله یا قریش ظفر یابیم و صحابه با آن عزم بیرون رفتند و در لشکر آنحضرت
دو اسب بود یکی از زبیر بن عوام و یکی از مقداد و بروایتی با آنحضرت هیچ سواره نبود و هفتاد شتر بود که
بنوبت سوار میشدند و آنحضرت و علی و مرثد بن ابی مرثد یک شتر که از مرثد بود بنوبت سواری میکردند
چون پیغمبر ص بنزدیکی بدر رسید ابوسفیان خبر شنیده بسیار ترسید و چون بمنزل نقره رسید ضمضم
خزاعی را به ده دینار کرایه کرده و شتری بوی داده بمکه فرستاد که قریش را خبر کند و بوی گفت که چون بمکه رسد
مهار و بینی شتر کرده و دم او را ببرید جامه خود را از پیش و پس چاک سازد و واژگون سوار شود و بآواز
بلند آن خبر را بقریش رساند ضمضم چنان کرده خبر داد و مردم مکه بفریاد آمده تهیه بیرون رفتن نمودند
و از سرکردگان قریش هر یک بال او از مصرف تهیه داده و جنگ کرده بیرون رفتند چنانچه حق تعالی در سوره
انفال میفرماید که خرجوا من دیارهم بطرا و در همان سوره در شان ایشان آیه الذین کفروا ینفقون
اموالهم را نازل فرمود و نهصد یا هزار کس از ایشان بیرون آمدند چنانچه الحال گفته خواهد شد و از آنجمله
عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث بود و با خود شیران بیرون آوردند که شراب خورند
و دف زنند و در لشکر ایشان صد اسب بود و پیغمبر ص بیکروزه بدر رسیده بشیر بن ابی الزغبا
و محمد بن عمرو را بجاسوسی خبر قافله فرستاد و ایشان بر سر آب بدر رفتند شتران خود را خوابانیده آب برداشتند
و شنیدند که دختری قرضدار بدختری که یکی همسایه و صاحب طلب بوده و طلب میکرده میگوید که قافله قریش
دیروز بفلان جا فرود آمد و از آنجا باینجا می آیند و من جهت ایشان کار کرده قرض ترا میدهم و ابو
سفیان قافله را بجائی که بر بدر مشرف بود رسانیده خود تنها پیش آمده بآب رسید و کسی جهنی را
دیده پرسید که از محمد خبر داری گفت نه اما امروز دو سوار دیدم که آمده آب برداشتند و شتران خود را
خوابانیده بازگشتند ابوسفیان با موضع که شتران ایشان خوابیده بود رفته بشکل شتر ایشان کاویده
استخوان خرما یافت دانست که از مدینه آمده اند و جاسوسان آنحضرت بوده و بزودی بازگشته قافله را
بجانب کنار دریا برده ترک جاده نموده بتعجیل رفتند تا آنحضرت و در صفرا فرود آمده بود که جبرئیل
نازل شده خبر آمدن قریش داد و امر بجنگ کرده و وعده فتح داد و آنحضرت نیز بصحابه خبر داد
که قافله گذشته و خبر و امری که جبرئیل آورده بود گفت صحابه بسیار ترسیدند و گفتند که ما تهیه جنگ

بیرون نیامدیم پس این آیه در انفال نازل شد که و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین پس آنحضرت فرمود
که مشورت کنید آنگاه ابابکر منع از جنگ کرده مقداد و سعد بن معاذ بجنگ رضا دادند چنانچه حق تعالی
در سورهٔ انفال میفرماید که و ان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله تا آنجا که انه عزیز حکیم پس پیغمبر
فرمود که گویا می بینم که ابوجهل بن هشام و ابوالولید عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه و ولید بن عتبه و منبه
و نبیه پسران حجاج و فلان و فلان را اند اختتام یعنی کشته ام چه حق تعالی یکی از دو طایفه یعنی ظفر یا نقش بقافله
یا بقریش را بمن وعده داده و ایزد تعالی وعده را خلاف نمیکند پس این آیه را در انفال نازل فرمود که کما اخرجک
ربک بالحق تا آنجا که و هم ینظرون پس کوچ فرموده شب بر سر آب بدر فرود آمدند و آنجا را عدوهٔ شامیه
میگفتند و لشکر قریش نیز آمده در عدوهٔ یمانیه فرود آمدند چنانچه حق تعالی در سورهٔ انفال میفرماید که
اذ انتم بالعدوة الدنیا و هم بالعدوة القصوی و الرکب اسفل منکم و مراد از رکب قافله است که گذشته
بودند و قریش غلامان فرستادند که آب ببرند صحابه آنها را گرفته بخدمت آنحضرت بردند فرمود که لشکر قریش
چه مقدارند گفتند که عدد ایشان نمیدانیم پرسید که هر روز چند شتر میکشند که بخورند گفتند که نه یا
ده فرمود که ایشان نهصد یا هزار کس اند و ایشان را حبس فرموده قریش شنیده بسیار ترسیدند و صحابه
بسیاری لشکر قریش را شنیده جزع و استغاثه کرده این آیه در انفال فرود آمد که اذ تستغیثون ربکم
فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین چون شب شد خواب بر ایشان غلبه کرده خوابیدند
یعنی محتلم شدند و باران نیز بر ایشان آمد تا بارید که زمین تر شد تا ایشان ثابت قدم شوند
چنانچه حق تعالی در انفال میفرماید که اذ یغشیکم النعاس امنة منه و یثبت به الاقدام و حق تعالی ایشان
در خواب لشکر قریش را اندک نمود که نترسند چنانچه در انفال میفرماید که اذ یریکهم الله قلیلا و علی ع
خضر را در خواب دید گفت که چیزی بمن بیاموز که بآن بر دشمنان ظفر یابم خضر گفت که یا هو یا من
لا هو الا هو بخوان و روز خواب را بآنحضرت عرض کرده فرمود که اسم اعظم بتو تعلیم شده و علی ع در
جنگ بدر آنرا میخواند و آنشب باران بر قریش بنحوی که آب از دهن خیک بزمین بارید و قریش بسیار ترسیدند
و مشغول بارو برداشتند و خشک کردند و تنها شدند و آنشب آنحضرت عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود
را بجاسوسی میان قریش فرستاد ایشان در میان آنها گردیده قریش را ترسناک دیدند و هر گاه
قریش صدای اسبی میشنیدند برجسته بر پشت اسب می جستند چون صبح شد آنحضرت سپاه را آراسته
فرمود که چشمها را بپوشید و شما شروع بجنگ مکنید و با کسی سخن مگوئید و چون هر دو لشکر صف

کشیدند

کشیدند ابوجهل گفت که خداوندا خویشی میان ما قطع کن که رحم بر ایشان نکنیم پس حق تعالی اوّل سورهٔ
معارج را که سأل سائل بعذاب واقع نازل فرمود و حق تعالی وحی بجبرئیل فرستاد که بمحمد مدد ده و او را
بفرمای که با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب امر کند که در میان دو صف جولان کند که ملائکه دوست میدارند
که او در میان دو صف جولان میکرده باشد و ایشان نظر میکرده باشند پس حق تعالی آنحضرت را در
آسمان روز بدر امیرالمؤمنین نام نهاد و شعار مسلمانان در روز جنگ بدر این بود که میگفتند که یا
نصر الله اقترب و بروایتی یا منصور امت میگفتند و جبرئیل علم پیغمبر ص را آورد و شقهٔ آن نه از پنبه
و کتان و ابریشم و حریر بود بلکه از برگ بهشت بود آنحضرت آنروز آن علم را گشوده بعد از جنگ آنرا
در هم پیچیده بعلی ع داد و علی ع را فتح نصیب شد و وی نیز آن را در هم پیچیده نزد ائمه ع سپرد و حال نزد
صاحب الامر ع است چون ظهور کند آنرا بگشاید و علم مشرکان با معاویه و علم پیغمبر ص با علی ع بود و چون
قریش صحابه را اندک دیدند ابوجهل گفت که اگر غلامان خود را بفرستادیم ایشان را دستگیر میکردند عتبة بن
ربیعه گفت شاید که مدد و کمین داشته باشند آنگاه عمرو بن وهب جمحی را که سواری شجاع بود فرستاد
و او در میان لشکر مسلمانان جولان کرده برگشت و چون که بر بلندی بر آمده فریادی کرده و باز
گشته بقریش گفت که مدد و کمین ندارند اما شتران آبکش مدینه است با ایشان مرگ بسیار می بینید
که هم کشتند و سخن نمیگویند و مثل مار زبان بیرون می آرند و جز بشمشیر التجا ندارند و چنان می
بینم که رو نکرده اند و بکشند یا کشته شوند و کشته نشوند تا بعدد خود بکشند ابوجهل گفت که دروغ می
گوئی و ترسیده و صحابه چون بسیاری قریش را دیده ترسیدند و حق تعالی چون جزع و تنگی مسلمانانرا
میدانست در انفال این آیه را فرستاد که فان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله و حق تعالی میدانست
که ایشان صلح نمیکنند لیکن صحابه را خوشدل کند پس آنحضرت کس نزد قریش فرستاد که مرا بعرب باز
گذارید و باز گردید که اگر من دروغگو باشم گرگان عرب برای دفع من بسنده عتبه گفت که فیروزی نیابند
آنانکه رد این سخن کنند آنگاه بر شتر سرخ سوار شده بمیان لشکر قریش افتاده منع از جنگ میکرد
آنحضرت فرمود که اگر نزد کسی خیری هست این شتر سوار خواهد بود اگر اطاعت او کنند راه راست یابند
پس ابوجهل گفت که ابو عتبه شمشیر اولاد عبدالمطلب دیده ترسیدی و مردم را باز میگردانی عتبه از شتر
فرود آمده بر وی حمله کرد و بر موی و چسپیده اسب او را پی کرده گفت که مثل من کسی بهتر میداند و بر قریش
معلوم است که تا از ما کدام یک ترسانتر و مفسدتر باد و توبر که میرویم و بر معنی تنها بجنگ میرویم مرد

بر ایشان گرد آمده ابوجهل با ازدست او رهایند آنگاه شیبه برادر و ولید پسر خود گفت که برخیزید
و برخاست و زره پوشید و از بس سر بزرگ داشت خودی که بسر وی موافق باشد نبود دو عمامه پیچید و شمشیر
بگرفته هر سه بمیدان رزم رفتند فریاد کردند که ای محمد مثل ما کسان از قریش بجنگ ما بفرست سه کس از
انصار بیرون آمده ایشان گفتند که ما مثل خود کسان طلبیدیم باز گردید پس آنحضرت کس فرستاده
ایشانرا باز گردانید بعبیدة بن حارث گفت که تو با عتبه و بحمزة بن عبد المطلب که هفتاد سال داشت
فرمود که تو با شیبه و بعلی ع که از همه در سن کوچکتر بود امر کرد که تو با ولید جنگ کن آن هر سه رفته عبیدة بن عتبه
حمله کرده ضربتی بسر او زده بشکافت و عتبه نیز بر ساق پای عبیده زده بینداخت و هر دو بیفتادند و حمزه
بر شیبه حمله کرده چندان شمشیرها برهم زدند که دمهای هر دو شمشیر بریخت و علی ع بر ولید حمله کرده
چنان شمشیر بر دوش وی زد که از زیر بغل او سر بیرون کرد و وی دست بریده خود را بدست چپ گرفته
چنان بر پیش سر علی ع زد که مگر پاره کوهی بر وی خورد بعد از آن شیبه و حمزه بهم در آویختند مسلمانان
گفتند که ای علی عم خود را دریاب پس علی ع چنان شمشیر بر سر شیبه زده که کاسه سر او بپرید آنگاه رفته
کار عتبه را که رمقی داشت تمام کرد و علی و حمزه عبیده را که زنده بود برداشته بخدمت پیغمبر صلعم بردند
آنحضرت بر وی گریست عبیده گفت که یا رسول الله من شهیدم گفت آری تو اول شهیدی از اهل بیت من و
از علی ع روایت شده فرمود که دو پسر ربیعه و دو پسر عتبه که از سواران قریش بودند در روز بدر مبارز
طلبیدند کسی بجنگ ایشان نرفت پیغمبر صلعم مرا فرمود تا بجنگ صاحب خود یعنی ولید بن عتبه رفتم و در آن وقت
کم سن تر و کم تجربه تر در جنگ بودم پس خدای ولید و شیبه را بدست من کشت سوای آنچه در آن روز از قریش
کشتم و اسیر کردم و از من پیش از همه یاران من بود و دو پسر عم من در آن روز شهید شد و جمعی از جوانان
قریش در مکه مسلمان شده با قریش بجنگ آمده بودند و شکاک و منافق بودند چون مسلمانان را اندک
دیدند گفتند این مسکینان را دینشان مغرور کرده همین ساعت کشته میشوند حق تعالی این آیه را در
سوره انفال نازل فرمود که اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض غر هؤلاء دینهم و ابلیس بصورت
سراقة بن مالک بنزد قریش رفته گفت که من همسایه شمایم علم خود را بمن دهید علم را بوی دادند و لشکر
خود را آورده که صحابه را کنهایت ساخته و قریش و ابلیس با علم در پیش لشکر داشتند چون آنحضرت ابلیس را
دید بصحابه فرمود که چشمهای خود را بپوشید و تا من رخصت ندهم شمشیر مکشید آنگاه دست بسوی
آسمان برافراشته گفت پروردگارا اگر این جماعت را هلاک کنی کسی عبادت تو نخواهد کرد و اگر تو خواهی که

عبادت تو نکنند چنان خواهد شد بعد از آن آنحضرت را غشی وی داده میگفت که این جبرئیل است
که با هزار فرشته عمامه دار علاقه انداخته آمده اند چنانچه حق تعالی در سوره انفال میفرماید که فلم تقتلوهم
ولکن الله قتلهم وما رمیت یعنی حق تعالی فرشتگان را فرستاد تا کافران را کشتند و بروایتی فرشتگان سیصد
و سیزده و بروایتی پنجهزار بودند و دیگر باسمان نرفتند و نروند تا صاحب الامر را در وقت ظهور یاری
کنند و اول این فرشتگان پانزده هزار و سیصد و سیزده و بروایتی سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته
که با نوح ع در کشتی و با ابرهیم ع در وقتی که او را باتش انداختند و با موسی ع وقتی که دریا شکافته شد و با عیسی ع
در وقتی که باسمان رفته بودند و چهار هزار فرشته که با پیغمبر صلعم در احد بودند و چهار هزار فرشته که
باسمان رفتند که جهت یاری امام حسین ع رخصت گیرند و چون باز گشتند آنحضرت شهید شده بود
و بر سر قبر او خاک آلود تا روز قیامت مانده انتظار ظهور صاحب الزمان ع دارند و سرکرده ایشان
فرشته است که نام او منصور است یاری خواهند کرد پس مسلمانان دیدند که ابری و برقی بالای سر ایشان
آمد و از هول صدای بر همخوردن سلاح و جنگ شنیدند مردم دور زدند و بروایتی شب آن روز که آن شب باران
سرد و تاریک باد بود فرشته رسیده علی ع خیلی برداشته بر سر چاه رفته بود که آب بیارد و چون دلو را بشت
بدرون چاه رفته خیلکی پر کرده بیرون آمد ناگاه سرا دستن باد تند و یکدیگر آمد از او گذشت چون باز گشت به
پیغمبر صلعم از بادها گاه از شدت آنها ازیده بود خبر داد آنحضرت فرمود که باد اول جبرئیل بود با هزار فرشته
بود و ایشان و هر او هان بر تو سلام کردند و ایشان مدد ما اند و ابلیس جبرئیل و فرشتگان را دید بعقب رفت
و علم را انداخت قتیبة بن حجاج بر جامه او چسپیده گفت که ای سراقه تو قوت باز و مردم بودی کجا میروی
ابلیس پشت بر سینه وی زده گفت که من از شما بیزارم من چیزی می بینم که شما نمی بینید من از خدا میترسم
چنانچه حق تعالی در سوره انفال میفرماید که واذ زین لهم الشیطان اعمالهم تا آنجا که والله شدید العقاب
و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا تا آنجا که عذاب الحریق و جبرئیل ع بر ابلیس حمله کرده او بدریا فرو رفت
و میگفت که پروردگارا وعده که داده که تا باقی گذاری و تو خلاف وعده نمیکنی و ابلیس از کشته شدن میترسید
چرا که او تا قیامت زنده باشد لیکن میترسید که جبرئیل بحضرتی برو زند که تا قیامت بطرف نشود و حق
تعالی این آیه را در سوره انفال نازل فرمود که اذ یوحی ربک الی الملئکة انی معکم و قریش صف کشیده بودند و ابو
جهل از صف بیرون آمده حق تعالی این آیه را در انفال فرستاد که ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح پس آنحضرت
کفی سنگریزه برداشت با علی ع برداشته بوی داد و آنحضرت بروی کفار پاشیده گفت که شاهت الوجوه

یعنی فتح شود رویهای پس حق تعالی در انفال خبر داد که وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و آنحضرت
دعا کرد که ابوجهل از میان بیرون نرود و در آن جنگ از مسلمانان کشته شدند که یکی از ایشان سعد بن
خیثمه بود و از مشرکان صد و چهل کس کشته و اسیر شدند هفتاد کس کشته گشتند و از آن جمله فرعونان
یعنی ابوجهل بن هشام و عتبه بن ربیعه و شیبه و ابوالبختری و نضر بن حارث و ابی بن خلف و منبه و نبیه
پسران حجاج و از آن جمله نوزده نفر از بنی امیه بودند و بیست و هفت کس را علی ع و از آن جمله عتبه بن ابی معیط بود
و اسود بن عبدالاسد را حمزه کشت و عمرو بن جموح با ابوجهل برخورده عمرو شمشیری زده ران او را انداخت
و ابوجهل دست عمرو را از بازو انداخت و به پوستی بند بود و عمرو بزیر پا آن را کنده بینداخت و عبدالله بن
مسعود با ابوجهل رسیده سر او را جدا کرده و بخدمت پیغمبر ص برد آنحضرت سجده شکر بجای آورد
و در آن جنگ پسر اسود بن مطلب نیز از کشته شدگان کفار بود و اسود از جمله پنج نفر بود که در اول
پیغمبری با آنحضرت استهزا میکردند و آنجناب دعا کرد که چشم او کور شود و بفرزند خود سوگواری کند
و کور شد و باقی ماند تا پسر او در بدر کشته شد بعد از آن بهم و هفتاد کس اسیر شدند و ابوالیسر انصاری
عباس و عقیل را اسیر کرد و بخدمت آنحضرت آورد پیغمبر ص پرسید که کسی در گرفتن آنها ترا یاری کرد
گفت آری مردی بود که جامه سفید پوشیده بود آنحضرت فرمود که او فرشته بود و حکم در اسیران آن بود
که آنها را بکشند انصار با آنحضرت التماس کردند که از قتل آنها درگذشته ببخشد تا مالی فدیه دهند
جبرئیل ع نازل شده گفت که فدیه گرفتن و رها کردن بندیان مباح میشود باین شرط که سال دیگر
بعدد آنانکه فدیه گرفته اند از مسلمانان کشته شود مسلمانان راضی شده گفتند که امسال فدیه می
گیریم و قوت از آن بهم میرسانیم و سال دیگر از ما بعدد ایشان کشته می شوند و به بهشت میرویم چون
جنگ احد شد هفتاد کس از مسلمانان کشته شدند و غمناک گشتند این آیه در آل عمران نازل شد که اولما
اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها چنانچه در دو آیه سابق گفته شد پس پیغمبر ص بعلی ع گفت که ببین
از بنی هاشم کیان اینجا هستند علی ع رفته بازگشت و خبر داد که ابوالفضل عباس و عقیل و نوفل
بن حارث هستند و عباس را آورد آنحضرت با او گفت فدیه خود و دو پسر برادر خود را بده گفت من
مسلمان شده بودم لیکن قریش مرا بجبر آوردند آنحضرت گفت که خدا باسلام تو داناتر است اگر
راست می گویی خدا ترا جزا میدهد فدیه خود و برادرزادگان را بده و آنحضرت چهل وقیه طلای عباس
بغنیمت گرفته بود عباس گفت که آن را ابتدا به حساب کن چه بود که آن چیزی بود که خدا بما عطا کرده

تو فدیه خود و برادرزادها را بده گفت غیر آن دیگر مالی ندارم ایزد تعالی وقیه طلائی که داشت پیغمبر ص خود
خبر داد آنحضرت فرمود که مالی که نزد ام الفضل در مکه گذاشتی و گفتی که اگر مرا قضیه روی دهد آن را
تو و فرزندان قسمت و نفقه کنید هست گفت یا رسول الله مرا پیغمبری که گذاری که کدام کس ای پسر برادر آن
که ترا باین معنی خبر داد فرمود که جبرئیل ع از نزد خدای خبر داد گفت هیچکس باین معنی علم نداشت بجز من
و آن زن گواهی میدهم که تو پیغمبر خدایی و مسلمان شده و بعلی ع اذن داده غلامی که آن مال را دفن
کرده بود همراه کرده و پیغمبر ص علی ع را فرستاد تا آن مال را از نزد ام الفضل بیرون آورد و چون علی ع آن
مال را بخدمت آنحضرت آورد عباس گفت که ای فرزند برادر من مرا بینوا کردی پیغمبر ص بعباس گفت که
ردای خود را بگستران و قدری از این مال بردار او نیز ردا انداخته قدری برداشت و این آیه در انفال نازل
شد که یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم تا
آنجا که علیم حکیم و عباس و عقیل شده چون که عباس قدرت بر هجرت داشت و هجرت نکرد و نزد پیغمبر
در عداد اسیران بود و انکار فدیه دادن کرد و پیغمبر ص کسی را که قدرت بر هجرت داشت و هجرت نکرد میراث
مقرر نساخت اینجهت با وجود فرزند صلبی عم میراث پیغمبر ص نبرد و بنا بر آیه سوره انفال که والذین امنوا
ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا تا آخر پس اسیران را جمع فرموده آنحضرت با اصحاب گفت
که رای شما درباره این جماعت چیست عمر گفت اینها را بکش و ابوبکر گفت که اینها قوم تواند شاید که خدای
ایشان را از دوزخ برهاند و عبدالله بن رواحه گفت اینها را بسوزان پس آنحضرت با اسیران گفت که یکی
شما بی فدیه نرود مگر بفدیه دادن یا شما را گردن میزنیم عبدالله بن مسعود گفت که مگر سهیل بن بیضا
چرا و شنیده بودم که در مکه ذکر اسلام میکرد و آنحضرت ساکت شد بعد از آن گفت که الا سهیل بن
بیضا پس فدیه دادند و فدیه ایشان شصت وقیه شد و چون مشرکان گریختند صحابه سه فرقه شدند
فرقه که سعد بن معاذ از ایشان بود در پیش خیمه پیغمبر ص ماندند و فرقه بغارت مشغول شدند و فرقه دشمنان
را طلب اسیر و غنیمت میکردند چون غنیمتها و اسیران جمع شد سعد بن معاذ گفت یا رسول الله نزد من آن بود
که ما از جنگ کناره کرده باشیم که طلب دشمن نکردیم بلکه ترسیدیم که مبادا که مشرکان بسوی تو میل کنند
و بزرگان مهاجر و انصار در پیش خیمه و مردم بسیار زدند و غنیمت کم اگر این جماعت هیچ اصحاب
چیزی نمانده و از آن ترسید که مبادا آنحضرت غنیمتها و کشتگان را با آنان که جنگ کرده اند
دهد و با آنان که در پیش خیمه ماندند چیزی بدهد پس اختلاف میان ایشان شد از آنحضرت پرسیدند

که این غنیمتها از کیست حق تعالی این آیه را در اول انفال فرستاد که یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و
الرسول پس مردم بی بهره از غنیمت برگشتند بعد از آن حق تعالی در انفال این آیه را نازل فرمود که واعلموا انما
غنمتم من شیء فان لله خمسه پس آنحضرت آنرا مساوی قسمت فرمود آنگاه سعد بن ابی وقاص گفت یا رسول الله
بسوار قومی که حمایت کرده اند میدهی مثل آنچه بضعیفان میدهی فرمود که با نصرت یافته اید بضعیفان
و آنحضرت در بدر خمس نگرفت قسمت غنیمت کرد و بعد از آن از سر نو خمس گرفت و در میان آن غنیمت قطیفهٔ
سرخی گم شد بعضی از صحابه گفتند که گمان هست که پیغمبر صم آنرا برداشته باشد پس مردی بخدمت آنحضرت
آمده گفت که فلانی قطیفه را دزدیده اینجا را بکن که پیدا می شود آنحضرت فرمود تا آنجا را کندند و
قطیفه را بیرون آوردند پس این آیه در آل عمران نازل شد که وما کان لنبی ان یغل و آنحضرت کوچ کرده
اسیران را پیاده میبردند تا وقت غروب آفتاب باثیل که دو فرسخ راه بود فرود آمدند و آنحضرت بعقبة بن
ابی معیط و نضر بن حارث بن کلده که مرد خوش رو بود نگاهی کرد نضر بعقبه گفت که از جملهٔ قریش ما
هر دو کشته میشویم جهت آنکه محمد نظری بما کرد که متضمن قتل بود پس آنحضرت بعلی ع فرمود تا ایشانرا
حاضر کرده گردن زد حق تعالی مسلمانان منزلهای شهیدان بدر را در بهشت خبر داد ایشان رغبت
بآن کرده گفتند که الهی جنگی با ما که در آن جنگ شهید شویم پس حق عز و جل جنگ احد را با ایشان نمود
و کسی ثبات ننمود بدین مکر آنان کردند و آیه سابق گفته شد و از هجرت تا جنگ بدر میراث برادران
دینی که پیغمبر صم میان مسلمانان برادری بعد از هجرت قرار داده بود میرسید و بعد از جنگ بدر این
آیه در سورهٔ احزاب نازل شد النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض بعد از آن میراث بخویشان قرابت و تکبیر در نماز میت پنج است و پیغمبر صم بر کشتگان
بدر هفت و نه گفت و چون آنحضرت از جنگ بدر باز گشت بقبیلهٔ قینقاع رسید و ایشانرا بازاری
بود که از آن سوق نبط میگفتند آنحضرت با ایشان گفت که ای یهودان دانستید که بقریش چه رسید
و عده و برق جنگ ایشان از شما بیشتر بود مسلمان شوید گفتند ای محمد تو گمان میکنی که جنگ
ما مثل جنگ قوم تست جبرئیل این آیه را در سورهٔ آل عمران فرود آورد که قل للذین کفروا ستغلبون
تا آخر آیه و مرآن و چون قریش از بدر بمکه رفتند ابوسفیان گفت که زنان خود را مگذارید که بر کشتگان
گریه کنند و اشک اندوه را ببرد و محمد صم و اصحاب او بما شماتت میکنند پس جمعیت کرده بجنگ احد
رفتند جنگ بخورد و آیه پیشتر این گفته شد اذ تقول آنگاه که میگوئی تو ای محمد للمؤمنین

الن

الن یکفیکم ان یمدکم ربکم مؤمنان را آیا کافی نیست شما را که مدد دهد شما را صاحب و آفریننده
و نعمت و رزق دهندهٔ شما بثلثة آلاف من الملئکة منزلین بسه هزار از فرشتگان
که فرود آورده شده باشند بلی بلی چنین گشت بلکه ان تصبروا و تتقوا و یأتوکم
اگر صبر کنید و پرهیزکاری کنید و بیایند بشما کافران من فورهم هذا یمددکم ربکم
فی الحال مدد میدهد شما را صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ شما بخمسة آلاف من
الملئکة مسومین به پنج هزار از فرشتگان که جامهای سفید علامت افکنده داشته
باشند و پیغمبر صم بعلی ع خبر داد که در جنگ عایشه که جنگ جمل است حق تعالی مدد میدهد ترا به پنج هزار از فرشتگان
مسومین چون مثل آیه اول در انفال با آیه های قصهٔ بدر نازل شده پس گویا این آیه و بعد از آن نیز در قصهٔ
بدر باشد و آیه سیم در شأن علی و آل محمد ع نازل و چنین نازل شده که لیس لک من الامر شیء او یتوب
علیهم او یعذبهم تا ای قرشت در هر دو جا فانهم ظالمون لا آل محمد و تحریف یافته پس نیابد که وما
جعله و نگردانید مدد آنرا یعنی مدد و فرستادن فرشتگانرا الله الا بشری خدای مگر
بشارت یعنی مژدگانی لکم و لتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من
عند الله العزیز الحکیم از برای شما و تا آرام گیرد دلهای شما بآن و نیست یاری مگر از نزد
خدای که عزیز محکم کار است لیقطع تا جدا و قطع کند خدای کشتن طرفا من الذین کفروا
او یکبتهم طائفه را از آنانرا که کفر ورزیدند یا ذلیل و خوار کند ایشانرا باسیری فینقلبوا
خائبین پس برگردند نومید یعنی در روز جنگ بدر لیس لک نیست ترا ای محمد من الامر
از امر وصی بودن علی ع یا در علی و در غیر او شیء چیزی چونکه حق تعالی امر کرده بود پیغمبر صم را که اظهار ولا
و دوستی علی ع کند آنحضرت متفکر شد در دشمنی و حسد قوم بعلی ع بخصلتهای پسندیدهٔ او از سبقت
مسلمانی و بینائی او بخدا و رسول و کشتن او دشمنان ایشانرا و دشمنی او خلاف کنندگان ایشانرا و زیادتی
علم و منقبتهای بی نهایت او پس حق تعالی درین آیه خبر داد به پیغمبر صم که نیست ترا ازین امر چیزی
و نیست امر دین با بجز خدا بر که علی ع را وصی خود کند و نیز آنحضرت حریص بود بر اینکه امر بعد از او
با علی ع باشد و نزد خدای خلافت از او بود دان مطلقا ابابکر و عمر و عثمان پس حق تعالی صبر فرمود
که نیست ترا از امر چیزی در امر علی و غیر او و نیست امر دین جز خدا بر آنکه در اول سورهٔ عنکبوت
خبر بآن داده ام معنی آیه اینست که گفته شد و اگر نه حق تعالی به پیغمبر صم دین خود را باز گذاشته بود پس چه

آنحضرت حلال کند حلال است و آنچه حرام کند حرام است تا روز قیامت بنا بر آیهٔ سورهٔ حشر که ما آتیکم
الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا این چگونه باشد آنحضرت را از امر چیزی بلکه او را است از امر هیچ
چیز أَوْ یا آنکه يَتُوبَ عَلَيْهِمْ توبه کند بر ایشان یعنی قبول کند خدای توبهٔ ایشان را أَوْ
يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ یا عذاب کند ایشان را پس بتحقیق که ایشان ظالمانند و عجبا
گفته شد تحریم یافته و برین تقدیر معنی چنین باشد که نیست ترا از امر چیزی که قبول کنی توبهٔ ایشان را
یا عذاب کنی تو ایشان را پس بتحقیق که ایشان ظلم کنندگانند تا الحمد وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و خدای راست آنچه در
آسمانهاست و آنچه در زمین است می‌آمرزد کسی را که بخواهد و عذاب می‌کند کسی را که بخواهد مثل این
آیه در آخرهای البقره مذکور شد وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزگاری رحم کننده است
و مثل آخر این آیه نیز در سورهٔ بقره گذشت این آیه زجر یعنی منع است از جانب خدای که وعدهٔ عذاب
داده است کسی را که مخالفت کند پیغمبر را بدانکه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا
ای آنانکه ایمان آورده‌اند مخورید ربا یعنی سود أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً دو چندانها پی دو
چندان شده یعنی سود بر سود مکرر وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و بپرهیزید
آتش دوزخ یعنی از عذاب آن الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ از خدای برای آنکه شما نجات
یابید و آخر آیه در سورهٔ بقره مذکور شد وَاتَّقُوا النَّارَ و بپرهیزید از آتش آنچنان آتشی که مهیا
شده است برای کافران و مثل این آیه در بقره مذکور شد وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ
و اطاعت کنید خدا را و پیغمبر را و این اول آیه درین سوره مذکور شد لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
برای آنکه شما رحم کرده شوید یعنی خدای رحمت کند بشما وَسَارِعُوا و شتاب کنید یعنی زود بیایید
إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ بسوی آمرزیدنی از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ
شما وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و بهشتی که پهنای آن مثل پهنای السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ آسمانها و زمین است که مهیا شده است برای متقیان که يُنفِقُونَ میدهند
مال خود را در راه خدای فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ
الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ در شادی و مضرت و نگاهدارند
گان خشم اند و عفو کنندگان از مردم اند و خدای دوست میدارد نیکوکاران را کنیز امام زین العابدین

عبرق

علیه کم ریق از دست او افتاده بر روی مبارک آنحضرت خورده زخم کرد کنیز گفت والکاظمین الغیظ
فرمود که خشم نگاه داشتم باز گفت که والعافین عن الناس فرمود که خدای عفو کند از تو باز گفت
که والله یحب المحسنین فرمود که برو که ترا آزاد کردم و نگاه داشتن خشم و عفو از مردم از جملهٔ حد
تواضع است و امام موسی علیه السلام را جهت آن نام مبارک کاظم بود که خشم نگاه میداشت و کسی که خشم نگاه
دارد حق تعالی ثواب دهد در دنیا و آخرت او را زیاده کند و کسی که خشم فرو برد و تواند که جزا دهد روز
قیامت حق تعالی دل او را امن و ایمان دهد که لذت آن را دریابد و دل او در قیامت از رضای خود پر کند
و خشم فرو بردن از دشمنان در دولت ایشان تقیه و احتراز کردن است از بلا و خوردن هیچ جرعه
نزد خدای با اهل بیت علیهم السلام دوست تر نیست از جرعهٔ خشمی که فرو شده مکافات نه دهد این دو آیه
در مدینه در شأن بهلول نازل شد و او جوانی بود که بخدمت پیغمبر صلعم رفته گریه میکرد گفت چرا گریه
میکنی گفت گناهی چند کرده‌ام که اگر خدای مرا بعضی از آنها بگیرد مرا بجهنم میبرد و میدانم که مرا آیا
میگیرد و هرگز نمی‌آمرزد فرمود که شرک بخدای آورده گفت نه گفت خون حرامی کرده گفت نه فرمود
که خدای گناهان ترا می‌آمرزد اگرچه مثل کوه‌ها و هفت زمین و آنچه در آنهاست و آسمانها و ستاره‌ها
و عرش و کرسی باشد گفت که گناهان من بزرگتر از آنهاست که فرمودی پیغمبر صلعم گفت گناهان تو
بزرگتر است یا پروردگار در بزرگی آن جوان گفت نه والله و ساکت شد فرمود که یک گناه از آنها را بگو
گفت که من هفت سال است که کفن دزدی میکنم دختری از انصار فوت شد قبر او را شکافته و برا بیرون
آوردم و کفن وی را کندم و با او مباشرت کرده او را بجای خود گذاشته باز گشتم ناگاه صدائی از عقب شنیدم
که گفت که وای بر تو از جزا دهنده روز جزا روز قیامت چنانچه مرا در میان لشکر مردگان عریان گذاشتی
و از قبر بیرون آوردی و چنان کردی که روز قیامت جنب برخاسته بجای حاضر شوم آنحضرت فرمود که
ای فاسق دور شو از من که میترسم که با آتش تو بسوزم تو چه نزدیکی با آتش آن جوان رفته در مدینه توشه
گرفت و بکوهی از کوه‌های مدینه رفت و پوست پوشید و دستهای خود را بر گردن بست و بعبادت
مشغول گشت چهل شبانروز به پروردگار تضرع کرد چندانکه زنکان و جانوران وحشی از برای
او گریستند پس حق تعالی بعد از چهل روز این دو آیه را نازل فرمود که وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً و آنانکه هرگاه بکنند فاحشه یعنی زنا أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ یا ظلم کنند بنفسهای
خود یعنی بخود بر تکب شدن گناهی که بزرگتر از زناست و آن شکافتن قبر و کفن دزدیست ذَكَرُوا

بترسند و

الله یاد کنند خدای را یعنی از خدای فاستغفروا لذنوبهم پس طلب آمرزش کنند از برای
گناهان خود یعنی تعجیل کنند در توبه ومن یغفر الذنوب الا الله وکیست که
بیامرزد گناهان را مگر خدای یعنی ای محمد بنده من توبه نزد تو آمد تو او را راندی پس کجا رود
بگو بجا برد جز من از که در خواهد گناه او بیامرزد ولم یصروا واصرار نکنند و نایستند و اصرار
آنست که کسی گناهی کند و طلب آمرزش نکند و توبه بخاطر نیارد و گناه کبیره باقی بماند چون استغفار
کنند گناه صغیره کبیره میشود چون اصرار کنند و کسی که در گناهی اصرار کند حق تعالی هیچ طاعت او را
قبول نمیکند پس بنابرین آیه زنهار اصرار نباید کرد بر چیزی از آنها که خدای در ظاهر و باطن قرآن حرام
کرده علی ما فعلوا بر چیزی که کرده اند یعنی بر زنا و شکافتن قبرها و کفن دزدی وهم یعلمون و حال آنکه
ایشان میدانند ع و نیز معنی آیه اینست که مؤمنان هرگاه فراموش کنند
چیزی از آنچه زنهار که حق تعالی در قرآن شرط کرده است و دانند که گناه کرده اند در ترک کردن ایشان
آنچه را پس طلب آمرزش کنند و بار دیگر ترک آن نکنند اولئک جزاؤهم مغفرة من
ربهم آنجماعت جزای ایشان آمرزش است از صاحب آفریننده و نعمت و روزی دهنده ایشان
وجنات تجری من تحتها و بهشتهاست که روان میشود از زیر آنها یعنی از زیر درختها
و منزلهای آن بهشتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین
نهرها که میباشند در آن بهشتها همیشه و خوب ثواب عمل کنندگانست آنچه گفته شد در این
دو آیه نازل شد پیغمبر ص بیرون آمد و این آیتها را میخواند و تبسم میکرد پس با صحابه نزد آن جوان
رفت و او در تضرع و دعا بود و خاک بر سر میکرد و درندگان او را در بیابان گرفته و مرغان بر بالای
او صف کشیده از برای گریه میکردند آنحضرت نزدیک رفته دستهای او را باز کردن وی گشود
و خاک از سر او تکانید گفت که ای بهلول مژده باد ترا که تو آزاد کرده خدائی از آتش دوزخ و بصحابه گفت
که چنین تدارک کنید گناهان را آنگاه این آیتها را بر آن جوان خواند و او را ببهشت بشارت داد و چون
این آیتها نازل شد ابلیس بالای کوه ثور که در مکه است رفته فریادی کرد و شیطانها را طلبید چون
حاضر شدند گفت این آیتها نازل شده کدام یک چاره آن میکنید عفریتی گفت من چنین و چنان
میکنم گفت کار تو نیست و دیگری مثل آن سخنی گفت و قبول نکرد آنگاه وسواس خناس گفت من
چاره آن میکنم باین طریق که وعده میدهم و یاد [illegible] میاندازم مردم را تا آنکه گناه کنند چون گناه کردند

طب

طلب آمرزش از یاد ایشان ببرم گفت کار تست و او را با این آیتها تا روز قیامت موکل کرد قد
خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض تحقیق که گذشته پیش از شما
سنتها پس بگردید در زمین یعنی نظر کنید در آنچه در قرآنست از خبرهای پیغمبران و در خبرهای
امتهای گذشته هلاک شده فانظروا و ببینید کیف کان عاقبة
المکذبین چگونه بوده است عاقبت دروغ نسبت دهندگان به پیغمبران هذا بیان
للناس وهدی وموعظة للمتقین این بیانیست از برای مردم و شفائی
و پندیست از برای متقیان ولا تهنوا و سست و ضعیف مشوید از جهاد یعنی تهاون و سستی
مکنید ولا تحزنوا وانتم الاعلون و اندوهگین مشوید و حال آنکه شما بلندترید
از کافران ان کنتم مؤمنین اگر بوده باشید شما ایمان آورندگان این آیه در جنگ احد
نازل شد و سبب نزول این آیه آن بود که چنانچه در این سوره در تفسیر آیه واذ غدوت من اهلک
گفته شد چون مشرکان در جنگ احد گریختند و پیغمبر ص باز گشته بمدینه داخل شد وحی رسید که
از پی قریش بروید و غیر زخمداران کسی همراه تو نباشد پس زخمداران توقف کنند پس زخمداران مشغول
علاج زخمهای خود شده آیه سوره نسا که ولا تهنوا فی ابتغاء القوم و این آیه نازل شد و زخمداران با
آثار و جراحتی که داشتند روانه شدند و این آیه منقطع معطوفست و آیه مذکوره سوره نساء عطف
است باین آیه پس میفرماید که ان یمسسکم اگر مس کند شما را یعنی بشما رسد قرح جراحتی اگر زخمی
باشد و المی اگر ضرر باشد فقد مس پس تحقیق مس میکند یعنی میرسد القوم بقوم یعنی بکا
فران قرح جراحتی [illegible] مثله وتلک الایام نداولها مثل آن و آن
روزها میگردانیم ما آنها را یعنی آن روزها را بین الناس میان مردم گاه روزی که حق
تعالی آدم را آفریده همیشه خدا را دولتی و دولت خدای یک کس قایم بوده ولیعلم الله
الذین امنوا ویتخذ منکم شهداء و تا بداند خدای آنان را که ایمان آورده اند
و بگیرد از شما گواهان یا شهیدان والله لا یحب الظالمین و خدای دوست نمیدارد
ظالم کنندگان را ولیمحص الله الذین امنوا ویمحق و تا امتحان و پاک کند خدای آنها
آنان را که ایمان آورده اند و بگیرد و محو برد یعنی بر طرف کند الکافرین کافران را حق تعالی پیش
از ظهور صاحب الامر ع با امتحان جدا میکند مؤمنان را از کافران تا چون ظهور کند مؤمنان در نعمت

وکافران در عذاب باشند این آیه در احد نازل شده بعد از آنکه مسلمانان گریختند و آخر الامر
شکست بر کافران افتاده مسلمانان گریخته باز گشتند این آیه نازل شده میفرماید که اَمْ یعنی
بلکه حَسِبْتُمْ حساب کرده اید شما یعنی گمان کرده اید اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ که داخل بهشت شوید
بهشت یعنی داخل بهشت خواهید شد وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ و هنوز ندانسته باشد خدای یعنی ندیده باشد
خدای چه حق تعالی پیش از آن میدانست که جنگ میکنند و که میگریزد پیش از دانستن یعنی دیدن آن و
جهت آنکه عقوبت ایشان میکنند بعمل ایشان نه بعلم خود اَلَّذِیْنَ جَاهَدُوْا آنان را که جهاد
کردند یعنی جنگ و پیکار کردند مِنْکُمْ وَیَعْلَمَ از شما و بداند خدای الصّٰبِرِیْنَ صبر
کنندگان را و تمام قصه احد آنها که پیش ازین آیه و بعد از آن نازل شده درین سوره در آیه
و اذ غدوت من اهلک و مثل اول این آیه در سوره بقره مذکور شد و بنا برین آیه در مدینه بعد از
جنگ احد آید و مردم را ... نازل شده و سبب نزول این دو آیه آن بود که چنانچه تمام قصه
احد آنها که پیش ازین دو آیه و بعد ازینها نازل گشته در آیه و اذ غدوت من اهلک درین سوره
گفته شد جنگ بدر یکسال پیش از جنگ احد بود و چون حق تعالی از منزلت شهیدان بدر به بهشت
بمؤمنان خبر داد رغبت بشهادت کرده دعا کردند که خدایا جنگی نصیب کن که در آن شهید شویم
و حق تعالی جنگ احد را نصیب کرده همه گریختند الا آنانکه گفته شد و چون بجنگ احد بیرون
رفتند مردم بسرعت بیرون رفتند و آرزوی ملاقات دشمن میکردند و از روی بغی و سرکشی میگفتند
که اگر بدشمن برسیم رو گردان نخواهیم شد تا کشته شویم یا فتح کنیم و چون جنگ شد مسلمانان همه بهزیمت
گریختند و ابابکر در مدینه میگفت که محمد کشته شد و علی و ابو دجانه در خدمت آنحضرت ماندند
و چون حق تعالی بر پیغمبر صلعم فتح داد و مشرکان گریختند و آنحضرت بمدینه شد بمسجد رفت صحابه
بجد او پیغمبر تضرع و اقرار بگناه و طلب قبول توبه کردند و حق تعالی در شان ایشان آیه را نازل
فرموده سرزنش ایشان ببغی و سرکشی که کرده بودند فرمود چنانچه میفرماید که وَلَقَدْ کُنْتُمْ
تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ بتحقیق که در آن زمان که بود پیش شما آرزو
میکردید مرگ را پیش از آن که ملاقات کنید با آن یعنی با مرگ فَقَدْ رَاَیْتُمُوْهُ بتحقیق
که دیدید شما آن را یعنی مرگ را وَ حال آنکه اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ شما نگاه میکردید یعنی معاینه
مرگ و دشمن را دیدید پس چرا عهد را نکنید و از مرگ نالیدید و حال آنکه شما با خدای عهد کرده

بودید

بودید که نگریزید و چرا بعضی از شما گفتند که محمد کشته شد وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ و نیست محمد مگر پیغمبری که بتحقیق که گذشتند پیش
از و پیغمبران و هیچ پیغمبری از دنیا نرفت تا کسی را بجای خود در میان امت نگذاشت که چنانچه
او هدایت میکرد مردم را هدایت کند و بسنت و سیرت او عمل نماید و خلق را براه حق که خدای بر
بندگان واجب ساخته دلالت کند اَفَاِنْ مَّاتَ آیا پس اگر بمیرد محمد اَوْ قُتِلَ یا کشته
شود پیغمبر صلعم بمرد و علیهم کشته شد و ظاهر شد از این عبارت که مردن غیر کشته شدن است و
میان اینها فرق است اِنْقَلَبْتُمْ عَلٰۤی اَعْقَابِکُمْ بر میگردید شما بر پاشنهای خود یعنی از
پس میروید و مرتد و کافر میشوید و چیزی که نمیدانید میگویید که با آنحق رسید حق تعالی در
سوره انا انزلناه چنانچه ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد بیان میفرماید که روح و فرشتگان
در شب قدر بزمین فرود آمده امر خدا را به پیغمبر صلعم می آرند و در آیه سوره انفال که واتقوا فتنة لا تصیبن
الذین ظلموا منکم خاصة میفرماید که چون محمد بمیرد اهل خلاف میگویند که شب قدر با محمد رفته جهت
آنکه اگر گویند که نرفته است قایل باید بود که امر خدا بر ایشان خواهند بود و هرگاه با آن قایل شوند البته
آن امر را صاحبی میباید که نزد او بیایند پس با امام قایل میباید شد این بود فتنه که در این آیه فرموده که
با ایشان رسیده و بدان مرتد شده برگشتند و امر حق تعالی چنین نیست که کسی از بندگان او
خواه پیغمبر و خواه امام و خواه رعیت باشد دین خدا را بخواهش و رای خود و بقیاس فراگیرد چنین است
بعد از وفات محمد نیز چنانکه پیش از وفات او چنین بود پس قرآن را فرو نهاد و برای قرآن اهلی مقرر
فرمود و بعلمی که با ایشان عطا کرد ایشان را مستغنی ساخت از آنکه بخواهش و رای خود و بقیاس دین
خدا را فرا گیرند و آن اهل قرآن آل محمد صلعم اند و مردم از ایشان برگشتند و در حجة الوداع بعضی از ابا
بکر و عمر و ابو عبیده جراح و سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن جبل از منی بمکه رفته داخل کعبه شده با
یکدیگر عهد کردند و در میان خود صحیفه نوشتند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود امر خلافت را از
اهل بیت او باز گردانند و چون پیغمبر صلعم رحلت فرمود همه مردم مرتد شدند الا سه کس مقداد بن
اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عمار نیز مرتد نشد اما چیزی بخاطر او رسید بعد از آن
جمعی بعد از اندک وقتی مؤمن شدند و در آن وقت مردم بیعت با ابابکر کردند تا علی را بجبر
بردند و حدیثی از پیغمبر صلعم وضع کردند که در آخر عمر گفت که خدا پیغمبری و خلافت را از برای اهل

جمع نمیکنند با کراه و بعضا دو کرفتند و هر یک از ایشان بیعت بوجه در حالت نزع واویل میکفتند و پیغمبر
و علی ع را میدیدند که با ایشان میکفتند که مژده باد شما را با تش دوزخ و روی بر زمین میکشیدند
و واویلا و ویل کویان میمردند خدای بر بعضی که ابا بکر کرده ند راضی نبود بدلیل این آیه و آیه سورهٔ بقره
که تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله تا آخر و طریق استدلال ظاهر و تفصیل در آنجا
مذکور شد پس بعد از رحلت پیغمبر صم مردم بعقب بر کشتند چون که بر ابا بکر اتفاق نمودند و علی ع را
ازار دادند و بعد از کشته شدن علی ع نیز بعقب بر کشتند چون که بمعویه اتفاق کردند و امام
حسن ع را ازار دادند و علی ع در زمان حضرت رسول صم کفت که والله که ما بعقب بر نمیکردیم بعد
انکه خدای ما را هدایت کرده والله که اکر بمیرد یا کشته شود محمد بر انطریق که او جنک کرده جنک میکنیم و
کیست بمحمد از من سزاوارتر که من برادر و وارث و پسر عم ویم و چون که پیغمبر صم علی ع را با مامت تعیین
فرمود شیاطین نزد ابلیس جمع شده کفتند که تو ما را بدلیل این آیه خبر داری که چون محمد فوت
شود امت وعهد وی را خواهند شکست این چکونه درست باشد که او امام تعیین کرد ابلیس کفت
که جزع مکنید که امت وعهد وی را شکسته علی ع و مکر بجیی او و بعد از وی و ظلم با اهل بیت او از برای
غلبه حب دنیا و حمیت و حسد و تکبر و عزت خواهند کرد پس حق تعالی در سورهٔ سبا این آیه
فرستاد که و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه پس هر کس که اسم ایمان برو باشد مستحق نجات نیست پس تبع
آورده بودند بدل ایمان بدل تسلیم خلافت و کسی که سود را با آنکه تسلیم کنند از امر او تکبر
چنانکه ابلیس از سجدهٔ آدم و اکثر ایشان از اطاعت پیغمبران فرزندان و توحید خدای نفعی یافتند
نکرد و حق تعالی علم بندکان را بیان کرده آیات خود و فرستادن رسولان قطع کرده و زمین را
از عالمی که تعلیم راه نجات کند خالی نکذاشته و از برای علم اهلی قرار داده و بآیهٔ سورهٔ نسا که
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس بندکان اطاعت ایشان را واجب ساخته و هر کس
عملی از عملهای خیر نه بدست ایشان کند مردود است و مقبول نیست و کننده آن در مقام کفرست
و اکر چه صفت ایمان شامل او باشد و هر کس از اهل قبله که اقرار بشهادتین کند مؤمن نباشد
چه منافقان اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله میکفتند و عهد پیغمبر را که علی ع کرده بود
رد و در دل اکراه و قصد میکردند که آنچه آنحضرت صم محکم کرده در نقض کنند ایشان را ممکن باشد بشکنند
بدلیل این آیه و غیر آن فمن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا

و

وسیجزی و کسی که بر میکردد بره و با نفس خود پس هر که ضرر نمیرساند بخدای چیزی
و زود باشد که جزا دهد جزای خیر الله الشاکرین خدای شکر کنندکان را یعنی
علی ع و ابو دجانه را که در جنک احد نکریختند و علی ع را اکر بعد از فوت پیغمبر صم در معامله
ابا بکر آزار کشید و امام حسن علیه السلام را که بعد از کشته شدن علی ع در معاملهٔ معویه آزار کشید
و پیغمبر صم در روز خطبه فرمود که من پیغمبری که بتحقیق که کذشتند پیش از من پیغمبران آیا پس اکر
بمیرم یا کشته شوم بر میکردید شما بر پاشنهای خود و کسی که بر میکردد بر دو پاشنه خود پس هر که ضرر
نمیرساند بخدای چیزی و زود باشد که جزا دهد جزای خیر خدای شکر کنندکان را و بتحقیق که منصف
بصبر و شکر علی است و بعد از وی فرزندان وی که از صلب وی اند این دو آیه در شان علی ع و آیه دوم
چنین نازل شده که و کاین من نبی قتل معه ربیون و تحریف یافته و این قراءت ابن کثیر و نافع
و ابو عمرو و یعقوب است و سبب نزول این دو آیه آن بود که علی ع با هشتاد زخم از جنک احد برکشت
که فتیلها از جای آن داخل میشد و از جای دیگر بیرون میرفت پیغمبر صم بعیادت وی رفته چون وی را دید
کریست و کفت که مردی که در راه خدای این حال یابد و رسیده باشد حق است خدا بر اکر یاری کند
آنچه باید کرد و میکند و علی ع کریسته کفت که پدر و مادرم فدای تو باد شکر خدای که مرا ندید که
روی از تو کردانیدم و کریخته باشم چکونه از شهادت محروم شدم آنحضرت فرمود که ان شاء
الله در عقب است آنکاه پیغمبر فرمود که ابو سفیان فرستاده است که وعده ما و شما در حمراء الاسد است
کفت پدر و مادرم فدای تو باد اکر با یکدیکر مردم بدست برکیرند که تخلف از تو نمیکنم پس این دو آیه
نازل شد و سیرها یکه و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا
مؤجلا و نیست نفسی که بمیرد مکر باذن خدای کتابت مدت قرار یافته یعنی مرک نوشته
شده است برای هر کس بمدت معین و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها
و کسی که اراده کند ثواب آخرت را میدهیم با و از آن یعنی از آخرت و سنجزی و زود باشد
که جزا دهیم ما جزای خیر الشاکرین شکر کنندکان را و کاین من نبی و چندی
از پیغمبری که پیش از محمد صم بودند قاتل معه جنک و پیکار کردند با او یعنی با آن پیغمبر
ربیون کثیر جماعتهای بسیار یعنی چندین هزار و چندین هزار کس فما وهنوا
لما اصابهم فی سبیل الله پس سست نشدند از برای آنچه رسید ایشان را در راه خدای از

کشته شدن ایشان و چون عبارت قتل معه باشد معنی آیه چنین خواهد بود که کشته شدند
با آن پیغمبر جماعتهای بسیاری و کشته شد پیغمبر ایشان حال آنکه با آن پیغمبر جماعتهای بسیار
بودند پس سست نشدند از برای آنچه رسید ایشان را در راه خدای از کشته شدن ایشان
و کشته شدن پیغمبر ایشان وما ضعفوا وما استکانوا و ضعیف نشدند و
فروتنی نکردند با دشمن والله یحب الصابرین و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را
وما کان قولهم الا ان قالوا ربنا و نبود سخن ایشان مگر آنکه گفتند
ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا
فی امرنا بیامرز از برای ما گناهان ما و اسراف ما را در امر ما یعنی در کار ما یعنی در خطاهای ما
وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین و ثابت دار قدمهای ما را
و یاری ده ما را بر قوم کافران فاتیهم الله ثواب الدنیا وحسن ثواب
الآخرة والله یحب المحسنین پس داد ایشان را خدای ثواب دنیا و خوبی ثواب آخرت
و خدای دوست میدارد نیکوکاران را این دو آیه در شان عبدالله ابن ابی که در جنگ احد با پیغمبر
بیرون آمد و بعد از آن باز گشت مردم خود را از جنگ برسانید نازل شد چنانچه در قصه احد
درین سوره در آیه واذ غدوت من اهلک تفصیل گفته شد پس میفرماید یا ایها الذین
آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا ای آنانکه ایمان آورده اند اگر اطاعت کنید
آنان را که کافر شده اند یعنی عبدالله بن ابی را یردوکم علی اعقابکم برمیگردانند
شما را بر پاشنهای شما یعنی باز پس میبرید و مرتد و کافر میشوید فتنقلبوا خاسرین
پس برمیگردید زیانکاران بل الله مولیکم وهو بلکه خدای صاحب شما او یعنی
خدای خیر الناصرین بهترین یاری کنندگانست این دو آیه در شان قریش در باب
جنگ احد آید و در شان عبدالله بن جبیر و رفیقان او نازل شد چنانچه در قصه احد
درین سوره در آیه و اذ غدوت من اهلک تفصیل گفته شد و میفرماید که سنلقی فی قلوب
الذین کفروا زود باشد که بیندازیم در دلهای آنانکه کافر شده اند یعنی قریش الرعب
بما اشرکوا بالله ما لم ینزل ترس بسبب آنچه شریک کرده اند با خدای چیزی را که فرو
نیاورده است خدای به بآن شریک کردن سلطانا تسلطی یعنی حجتی ومأویهم

النار و فرود آمدنگاه ایشان آتش است یعنی آتش دوزخ وبئس مثوی الظالمین
و بد فرود آمدنگاه ظالم کنندگان است آتش ولقد صدقکم الله وعده و بتحقیق
که راست کرد برای شما خدای وعده خود را که نصرت دهد شما را بر قریش اذ تحسونهم باذنه
آنگاه که میکشتید ایشان را باذن او یعنی باذن خدای حتی اذا فشلتم وتنازعتم
فی الامر تا آنگاه که سستی و کاهلی کردید شما و نزاع کردید شما در امر یعنی در کار وعصیتم
من بعد ما اریکم ما تحبون و عصیان کردید شما و نزاع کردید شما در امر یعنی
در کار بعد از آن که نمود خدای بشما آنچه دوست میداشتید و از خدای میخواستید یعنی شهید
شدن را منکم من یرید الدنیا بعضی از شما کسی بود که اراده میکرد دنیا را و آنان رفیقان
عبدالله بن جبیر بودند که جای خود را گذاشته بغنیمت کردن رفتند ومنکم من یرید
الآخرة و بعضی از شما کسی بود که اراده میکرد آخرت را و آنان عبدالله بن جبیر و آن رفیقان
او بودند که از جای خود حرکت نکردند تا شهید شدند ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم
بعد از آن که گردانید خدای شما را از ایشان تا امتحان کند خدای شما را و این عبارت آیه دلیلست
بر آنکه افعال بنده بجبر و تفویض نیست بلکه امری میان هر دو است یعنی استطاعتی است که خدای
بنده را مالک آن ساخته از برای بجا آوردن اوامر و اجتناب از گناهان پس بنده مالک آن استطاعت
نه با خدای و نه بی خدای بلکه بخدای که غیر آن بنده را مالک آن استطاعت کرده پس اگر آن بنده مالک
آن باشد آن از عطای خدا خواهد بود و اگر مالک آن نباشد از ابتلای خدا یعنی امتحان و آزمایش
خواهد بود پس حول یعنی گردیدن از معصیت نیست الا بعصمت و محافظت خدای و قوت بر
طاعت نیست الا بیاری و عون خدای نبوده در جنگ کفار از جهت آنکه خدای میخواست
که ایشان را بیازماید ولقد عفا عنکم و بتحقیق که عفو کرد خدا از شما والله ذو فضل
علی المؤمنین از شما و خدای صاحب تفضیل است بر مؤمنان این دو آیه در قصه جنگ
احد نازل شد چنانچه قصه احد درین سوره در آیه و اذ غدوت من اهلک تفصیل گفته شد پس
حق تعالی ذکر گریختن اصحاب پیغمبر کرده میفرماید که اذ تصعدون آنگاه که
بالا میرفتید بکوه و میگریختید تا مدینه ولا تلوون علی احد و روی باز
پس نمیکردید بر کسی و ملتفت به پیغمبر نمیشدید والرسول یدعوکم فی اخ

بیغمبر طلب میکرد شمارا در میان اخریکم دیگر جماعت شما و میگفت که منم محمد و منم رسول خدای
نمرده ام و کشته نشده ام بکجا میگریزید از خدا و رسول او فاثابکم غمّا بغمّ پس جزا داد خدای
شمارا غمی که گریختن بود بغمّ یعنی غمی متصل بغمی که از کمین در آمدن و بر سر شما ریختن خالد بن
ولید بود لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم تا بسبب آنکه تا اندوهگین نشوید بچیزی
که فوت شده است شمارا از غارت کردن مال دشمن چنانچه اندوهگین شدند اصحاب عبدالله بن
جبیر و از جای خود جهت غارت بیرون رفتند ولا ما اصابکم و نه چیزی که رسیده است
بشما از کشته شدن برادران مؤمن والله خبیر بما تعملون و خدای آگاه است
بآنچه میکنید و چون مشرکان گریختند و پیغمبر صلعم بازگشته بمدینه داخل شد گریختگان صحابه
آمده عذر خواهی از آنحضرت میکردند پس حق تعالی خواست که پیغمبر صلعم بشناساند که از ایشان
راست گو و دروغگو کیست خواب بر ایشان غالب ساخته تا آنکه دروغگو بودند قرار نمیتوانستند
گرفت و بر زمین می افتادند و عقل ایشان رفته سخن ایشان فهمیده نمیشد چنانچه میفرماید
که ثم انزل بعد از آن فرود آورد خدای علیکم من بعد الغم امنة نعاسا
بر شما بعد از غم ایمنی خوابی یعنی همین را بحالت یغشی که فرو میگرفت خواب طائفة منکم
طائفه را از شما ای مؤمنان که قرار نمیتوانستند گرفت و چون عقل ایشان رفته سخن ایشان
فهمیده نمیشد طائفة قد اهمتهم انفسهم طائفه که بتحقیق که بهم و اندوه انداخته بود
ایشانرا نفسهای ایشان یعنی خود را بهمها انداخته با همت بخود دیده بودند یظنون بالله
غیر الحق ظن الجاهلیة گمان میکردند بخدای غیر حق گمان ملت جاهلیت که پیش
از پیغمبر صلعم بوده و اگر بنده ظن خیر بخدای داشته باشد خدای و را با آتش نمیترساند و بآن ظن
خوب مطمئن می باشد و رحمت و رضای حق تعالی باو میرسد و بنده مؤمن هر ظنی که بخدای
داشته باشد حق تعالی با او در آن مقام باشد اگر خیر باشد خیر و اگر شر باشد شر و هرگز خدای
سبحانه مؤمن خیر دنیا و آخرت نمیدهد مگر بخوبی ظن آن مؤمن بخدای و امیدواری او و خوبی
ظن بخدای آنست که امید نداشته باشد بجز از خدای و نترسد مگر از گناه خود یقولون
هل لنا من الامر من شیء میگفتند که آیا از برای ما هست از امر کارها و چیزها من شیء
چیزی یعنی هرگز قل بگوی ای محمد که ان الامر کله لله یخفون فی انفسهم ما

لا یبدون لک یقولون لو کان لنا من الامر شیء بتحقیق
که امر همه آن خدایراست پنهان میکردند در نفسهای خود آنچه ظاهر نمیکردند از برای تو میگفتند
که اگر بود از برای ما از امر چیزی نمی‌بیرون در خانهای خود میبودیم چنانچه عبدالله بن ابی صلاح
دید بود و ما قتلنا هاهنا کشته نمیشدیم ما اینجا یعنی در احد قل بگوی محمد
لو کنتم فی بیوتکم لبرز اگر میبودید شما در خانهای خود ظاهر میشدند
یعنی بیرون میرفتند الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم
آنانکه نوشته شده است بر ایشان کشته شدن بسوی خوابگاههای خود یعنی بآنجا که کشته
میشدند و نفع نمیکرد در خانه بودن و چون امام رضا عم تب کرد و در خانه خود خوابیده بود
مامون الرشید نزد او رفته بعدا و انار زهر آلود بوی خورانید و آنحضرت رحلت فرموده
آخرین سخن وی این آیه بود که قل لو کنتم تا مضاجعهم و لیبتلی الله ما فی صدورکم
و لیمحص ما فی قلوبکم و تا امتحان کند خدای آنچه در سینهای شماست و تا بکشاید
و تمیز کند آنچه در دلهای شماست و حق تعالی و اجبات بمردم قرار داده برای احتیاج او بآن نیست
بلکه بجهت آنست از خدای تا امتحان کند آنچه در سینهای بندگان است و بکشاید و تمیز کند آنچه
در دلهای ایشانست والله علیم بذات الصدور و خدای دانا
است بصاحب سینها یعنی آنچه در سینهای ایشان است و چون بیدار شدند گفتند که کافر شده ایم
پس خبر داد حق تعالی بسبب خواب به پیغمبر خود آنچه در دلهای قوم بود و خبر داد باو که کدام یک از ایشان
مؤمن و کدام یک منافق و دروغگو بنده پس نازل ساخت در این سوره آیه ما کان الله لیذر المؤمنین
را تا آخر این آیه نیز در قصه جنگ احد در شان رفقا عبدالله بن جبیر نازل شده چنانچه
در قصه احد در این سوره در آیه و اذ غدوت من اهلک بتفصیل گفته شد پس میفرماید که
ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان بتحقیق که آنانکه اعراض
کردند از شما روزی که ملاقات کردند دو جماعت یعنی لشکر اسلام و کفر در احد و در
روایتی وارد شده که در شب نوزدهم ماه رمضان التقاء جمعان میشود یعنی حق تعالی جمع
میکند در آن شب آنچه اراده کند از مقدم و مؤخر داشتن امور و اراده و قضا و در آن شب قسمت
روزیها میشود و در شب بیست و یکم امضاء هر امری بجاء و بدا در آنها واقع میشود و در شب بیست و سیم

امضا میکند آنچه را که اراده کند خدای از آنها و آن واجب باشد و تخلف بدان واقع نمی شود
و آن شب قدر است چنانچه معین شده در جای خود و قصه شب قدر در سوره قدر ان شاء الله
تعالی گفته خواهد شد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ طلب لغزانیدن نکرد از ایشان مگر یعنی فریب داد
ایشان را مگر الشَّيْطَانُ شیطان تا آنکه مشغول غنیمت گرفتن شدند از جا و باز ماندند
بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بسبب بعضی از آنچه کسب کرده بودند یعنی بسبب گناهان و ایشان رفقاء
عبدالله بن جبیر بودند که پیغمبر ایشان را در دره گذاشته و فرموده که از اینجا حرکت مکنید و اکثر
ایشان بطمع غنیمت مال کفار از آنجا بیرون رفته بغارت مشغول شدند و از جمله بودند عتبه
بن عثمان و عثمان بن سعد وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ع
و بتحقیق که عفو کرد خدای از ایشان بتحقیق که خدای آمرزنده است صاحب حلم و این سه آیه نیز
در قصه جنگ احد در شان عبدالله بن ابی و اصحاب او نازل شده چنانچه در قصه احد در سوره
در آیه و اذ غدوت من اهلک بتفصیل گفته شد پس میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا ای آنانکه ایمان آورده اند مباشید مثل آنانکه کافر شدند
یعنی عبدالله بن ابی و اصحاب او که بجنگ احد نرفتند وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا
فِي الْأَرْضِ و گفتند از برای برادران خود هرگاه زدند قدم در زمین یعنی سفر کردند أَوْ
كَانُوا غُزًّى یا بودند غزا کنندگان یعنی جنگ و پیکار کنندگان در راه خدای لَوْ كَانُوا
عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ
وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اگر میبودند نزد ما
نمیمردند و کشته نمیشدند تا بگرداند خدای آن را حسرتی در دلهای ایشان و خدای زنده میکند
و میمیراند و خدای بآنچه میکنید بیناست این آیه در شان علی و امیرعم و آنانکه در دوستی ایشان
کشته شده و مرده باشند نازل شده میفرماید که وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و اگر کشته
شوید شما در راه خدای یعنی در راه دوستی علی و امیرعم أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید شما پس کسی که در راه علی
و امیرعم کشته شود یا بمیرد در راه خدای کشته شده و مرده باشد لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ
وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ آمرزشی از خدای و رحمتی بهتر است از آنچه جمع میکنند
وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ و اگر بمیرید شما یا کشته شوید شما بسوی

خمس

خدای

خدای حشر کرده میشوید و از این آیه معلوم میشود که مرگ غیر کشته شدن و میان ایشان فرق است
و از این امت کسی که در دنیا بمیرد در زمان ظهور صاحب الامر ع زنده شود میفرماید که فَبِمَا
رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ پس برحمتی از خدای نرم شدی تو ای محمد لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ
فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ از برای ایشان و اگر میبودی تو بدخلق چنانکه غلیظ دل یعنی قساوت
دل میداشتی لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ متفرق میشدند از اطراف تو یعنی میگریختند
و با تو نمی ایستادند آنگاه در تنگی با رسول خود میفرماید که فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ
لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ پس عفو کن از ایشان و طلب آمرزش کن از برای ایشان
و مشورت کن با ایشان در امر یعنی در کارها فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ پس هرگاه عزم کنی پس توکل کن بر خدای بتحقیق که خدای دوست
میدارد توکل کنندگان را إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر یاری کند شما را خدای و یاری کردن خدای آنست
که چون بنده خواهد که داخل گناهی شود حق تعالی میان او و گناه حایل شود از ترک آن گناه کند
فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ پس نیست غلبه کننده شما را و اگر ترک یاری کند شما را
و خذلان خدای آنست که چون بنده اراده گناه کند حق تعالی واگذارد و حایل نشود میان او
تا آنکه آن گناه را بعمل آرد فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ پس کیست آنچنان
کسی که یاری کند شما را بعد از ترک یاری کردن خدای یا بعد از خدای یعنی چون از خدای دست کشیده
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ع ۱۱۶ و بر خدای باید که توکل کنند ایمان آورندگان
و معنی این عبارت در این سوره مذکور شد این آیه در جنگ بدر نازل شده و قصه بدر در سوره انفال
است و این آیه در این سوره با آیهای جنگ احد نوشته شده بی تالیف بخلاف ترتیبی است که نازل
گشته و سبب نزول این آیه آن بود که قطیفه سرخ در میان غنیمتهای بدر بود و گم شد بعضی از صحابه
گفتند که گمان هست که پیغمبر آن را برداشته باشد پس مردی بخدمت آنحضرت آمده گفت که فلان
قطیفه را دزدیده اینجا لکن که پیدا میشود آنحضرت فرمود تا آنجا را کندند و قطیفه را بیرون
آوردند و حق تعالی آن را ظاهر و پیغمبر خود را از خیانت بری و این آیه را نازل ساخت و قصه بدر بتفصیل
در این سوره در آیه و لقد نصرکم الله ببدر مذکور شد پس میفرماید که وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ
يَغُلَّ و نیست پیغمبر را که پنهان برد چیزی از مال غنیمت و حق تعالی راست گفته و خدای هیچ پیغمبری را

عشر ۱۷۰

دزد مال غنیمت نکرده وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و کسی که پنهان
بردارد از مال غنیمت بیند در روز قیامت آن چیز را در میان آتش دوزخ بیند آنگاه با و بفرمایند
که داخل شده آنرا از آتش بیرون آرد ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ بعد از آن داده میشود تمام
هر نفسی یعنی هر کس مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ آنچه کسب کرده است و ایشان ظلم
کرده نمیشوند این دو آیه در شان ائمه عم و منکران حق تعالی علی و ائمه عم نازل شده میفرماید
أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ آیا پس کسی که پیروی میکند راضی بودن خدا را و ایشان ائمه
عم اند كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ مثل کسی است که متحمل میشود بغضبی از خدای و معنی سخط
خدای اینست که حق تعالی از برای خود دوستان آفریده و رضای ایشانرا رضای خود و غضب
ایشانرا غضب خود ساخته و سخط و رضای چنانچه بمردم میرسد بخدای سبحانه روا نیست
چه آنها در خلق حالتیند که داخل ایشان میشوند جهت آنکه ایشان میان تهی و آفریده و امر کننده
از جز آنگاه ایشانرا از حالی بحالی میگردانند و چیزی در خدای سبحانه داخل نتواند شد و نیز
حق تعالی با رضا از مومنان و غضب بر شیطان و کافران با هم و دایم میباشد و این هر دو ضد
که با هم جمع نتوانند شد پس اگر داخل وی توانند شد اجتماع دو ضد لازم می آید وَمَأْوَاهُ
جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و فرود آمدنگاه او جهنم است و بد جای شدن و رفتن است
جهنم و ایشان آنانند که انکار حق علی و ائمه عم کردند و متحمل غضب خدای شدند هُمْ
ایشان یعنی ائمه عم دَرَجَاتٌ عِندَ اللَّهِ درجها اند نزد خدای از برای ایشان عملهای
ایشانرا و بلند میسازد برای آنها درجهای بلند که هر درجه بقدر میان آسمان تا زمین باشد
و این آیه دلالت میکند بر آنکه ایمان درجات و منازل دارد پس بسبب زیادتی ایمان مومنانرا
زیادتی درجها در نزد خدای باشد بیکدیگر وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بیناست
بانچه میکنند این آیه در شان آل محمد عم نازل شده میفرماید که لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ بتحقیق که منت نهاده است
خدای بر ایمان آورندگان آنگاه که برانگیخت در میان ایشان پیغمبری از نفسهای ایشان یعنی
از ایشان که يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ میخواند بر ایشان آیتهای و را یعنی خدای عز و علا وَ
يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
وَإِن كَانُوا

و پاک میکرد اند ایشانرا و می آموزند ایشانرا کتاب و حکمت و بتحقیق که بودند پیش از آن در گمراهی
ظاهر این آیه در مدینه بعد از برگشتن پیغمبر صم از جنگ احد نازل شده و سبب نزول آن این
بود که مسلمانان در جنگ بدر صد و چهل کس از مشرکان را نصف اسیر کرده و نصف کشته بودند
و حکم در باب هفتاد اسیر آن بود که ایشانرا بقتل رسانند انصار به پیغمبر صم گفتند که ایشانرا
بخشا و مکش تا فدیه یعنی مالی از ایشان بگیریم جبرئیل عم نازل شده گفت که حق تعالی از برای ایشان
فدیه را مباح فرمود باین شرط که سال آینده از مومنان بهمین عدد شهید شوند آنحضرت
با ایشان گفتند گفتند که راضیم امسال فدیه میگیریم و بآن قوتی حاصل میکنیم و سال آینده بعدد
ایشان از ما شهید شده به بهشت میرویم پس چون جنگ احد شد هفتاد کس از صحابه کشته
شدند و چون پیغمبر صم باز گشته بمدینه داخل شد صحابه گفتند که این چه بود که بما رسیده و
تو وعده فتح داده بودی حق تعالی این آیه را نازل فرموده چنانچه بتفصیل در قصه احد در
سوره در آیه وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ گفته شد پس میفرماید که أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ
چنانکه رسید شما را مصیبتی که آن کشته شدن هفتاد کس از مسلمانان بود در جنگ احد قَدْ
أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا که بتحقیق که رسیده بودید شما بدو مثل آن مصیبت در روز جنگ بدر
از کشتن هفتاد کس و اسیر کردن هفتاد کس از مشرکان قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَٰذَا گفتید شما که از کجا
بود این که بما رسید قُلْ بگو ای محمد هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ آن از نزد نفسهای شما بود
یعنی بسبب معصیتی شما رسید بشما آنچه رسید یعنی از شما بود که جهت خود کسب کرده بودید و
اختیار فدیه کردن کردید إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ه بتحقیق که خدای بر هر چیزی

خمس

قدرت دارد این آیه در شان سعد بن منافق نازل شده که با عبدالله بن ابی سلول برگشتند
و جابر بن عبدالله منع ایشان کرده گفتند که بخدا قسم که امروز جنگ و پیکاری نیست و اگر میدانستیم
که جنگ و پیکاری هست پیروی میکردیم شما را پس میفرماید که وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى
الْجَمْعَانِ و آنچه رسید شما را روزی که ملاقات کردند دو جماعت یعنی لشکر اسلام و کفر
در احد چنانچه قصه احد بتفصیل در این سوره در آیه وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ گفته شد فَبِإِذْنِ
اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ پس باذن خدای بود تا بداند خدای و تمیز کند الْمُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان را
وَلِيَعْلَمَ و تا بداند محمد و تمیز کند الَّذِينَ نَافَقُوا آنانرا که نفاق ورزیده اند که

وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شد ایشان را بعضی منافقان را که تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا بیایید جنگ و پیکار کنید در راه خدای یا دفع کنید از خود کافران را
قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ گفتند که اگر میدانستیم جنگ و پیکاری هر آینه پیروی
میکردیم شما را پس حق تعالی میفرماید که هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ
يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ
ایشان بکفر آن روز نزدیکتر بودند از ایشان بایمان میگویند بدهنهای خود آنچه نیست در دلهای
ایشان و خدای داناتر است بآنچه پنهان میکنند الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
وَقَعَدُوا آنانکه گفتند برادران خود را و حال آنکه نشسته بودند
خود لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ اگر طاعت میکردند ما را کشته
نمیشدند بگو ای محمد فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ پس دفع کنید از نفسهای
خود یعنی از خود الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مرگ را اگر بوده باشید
شما راست گویان این سه آیه در شان کشته شدگان و مردگان از شیعیان
آل محمد صلعم و احوال ایشان بعد از مرگ و پیش از قیامت نازل شده میفرماید که
وَلَا تَحْسَبَنَّ و حساب مکن یعنی گمان مکن ای محمد الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ آنان را که کشته شده اند در راه خدای مردگان بلکه ایشان
أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ زنده اند نزد صاحب و آفریننده و نعمت و روزی
دهنده خود يُرْزَقُونَ که روزی داده میشوند پس کسی که در جهاد
در راه خدای کشته شده باشد نمرده و نزد خدای زنده باشد و روزی می یابد و
پیغمبر صلعم شهید مرده نیست او زنده است و علی ع آنحضرت را با این خبر نمود و آنحضرت بوی گفت که
ایمان یعنی یا علی یاد ده فرزندان و یارکان شان مثل هستند غیر پیغمبری و از خلافتی که داری تو پس کسی
که در ان حقی بلدی و هر کس از شیعیان آل محمد صلعم بمیرد به هر گونه مرگی که باشد خواه در جامه خواب
بمیرد و خواه درنده او را بخورد و خواه بسوزد و خواه غرق شود و خواه کشته شود شهید و
زنده باشد نزد خدای و روزی می یابد و اگر شهید جز آنکه در جهاد کشته شده باشد نمیبود شهیدان
اندک میبودند و مثل این آیه در سوره البقره مذکور شد که و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله

اموات

اموات بل احیاء فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ
شادمانند بآنچه داده است ایشان را خدای از فضل خود و مژدگانی مییابند یعنی آن شیعیان آل
محمد که ارواح ایشان در بهشت است و اگر امتحانی از خدای یافته اند صبر کرده اند و یقین دارند که حق
و در دین خدای بوده اند پس مژدگانی میابند چنانچه میفرماید که بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا
بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ١٨٥ نصف الجزء
بآنانکه ملحق نشده اند بایشان از عقب ایشان که نیست هیچ بیمی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین میشوند
يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ مژدگانی میابند بنعمتی از خدای و فضلی و بتحقیق که خدای ضایع نمیکند
ثواب مومنان را و این آیهها دلیلست بر آنکه ثواب و عقاب بعد از مرگ و پیش از قیامت می باشد
و رد است بر آنانکه منکر آنانند و از امت محمد صلعم هیچکس نیست که بشارت نیابند اما مومنان بشارت
می یابند بآنچه خوشحال شوند و فاسقان بآنچه خدای بایشان مذلت و خواری میدهد این سه آیه در جنگ
احد نازل شده و چنانچه قصه احد بتفصیل درین سوره در آیه و اذ غدوت من اهلک گفته شد و
آیه اول در شان علی ع و آیه دوم در شان نعیم بن مسعود اشجعی نازل شده چنانکه چون مشرکان
شکست یافته رفتند و پیغمبر صلعم از جنگ باز گشت قریش گنگاش کردند که باز گشته بر سر مدینه روند
پیغمبر صلعم گفت که کیست که بمن خبری از قریش بیارد کسی جواب نگفت علی ع گفت که من خبر بیارم پس
او را با ده نفر فرستاده فرمود که ای علی شمشیر بر گرفته از عقب ایشان برو تا بایشان برسی اگر بر
شتر سوار شده اسبان را جنیبت کشیده اند اراده مکه دارند و اگر بر عکس کرده اند عزم مدینه دارند
پس علی ع با آن آزار و جراحتی که داشت رفت چون بایشان نزدیک رسید دید که بر شتر سوار شده اند
ابو سفیان گفت که ای علی چه میخواهی ما بمکه میرویم نزد صاحب خود باز گرد علی ع باز گشته خبر بآنحضرت
رسانید بعد از ان وحی رسید که حالا از عقب قریش برو و غیر زخمداران کسی همراه تو نباشد و باقی
مردم توقف کنند پس زخمداران مشغول علاج زخمهای خود شده بآن آزار و جراحتی که داشتند در
خدمت آنحضرت روانه شدند چون پیغمبر بمنزل حمراء الاسد فرود آمد و قریش در منزل روحا بودند
عکرمه پسر ابوجهل با جماعتی از کافران گفتند که باز میگردیم و بر سر مدینه میرویم که شما با ایشان
یعنی همه را کشته ایم چون بغی و سرکشی درین سخن کردند مردی از مدینه بآنجا رسیده خبر رسید

گفت که یعنی صحابه او در حمراء الاسد فرود آمدند ثم راجع طلب تعاقب میکنند ایشان ترسیدند
نعیم بن مسعود الاشجعی که بمدینه میرفت با ایشان رسید ابوسفیان ده شتر بار خرما و مویز بوی
تعهد کرد که بحمراء الاسد رفته پیغمبر را خبر دهد که مردم بسیار از عرب برای قریش آمده و چندانکه
توانند بترسانند که شاید بازگردند وی قبول کرده روزی دیگر بحمراء الاسد رسید آنحضرت را گفت
و گفت که نصیحت مرا بشنوید و بازگردید صحابه گفتند که خدای ما را بس است باکی نداریم پس آنحضرت
بازگشتند این آیتها نازل گشت و نیز آمده و مروی است در شان علی علیه السلام و عمار و اهل مکه و ابابکر و عمر و
عثمان و معویه و عبدالرحمن و طلحه و تتمه هفده نفر نازل شده جهت آنکه چون پیغمبر صم علی ع
و عمار بن یاسر را نزد اهل مکه فرستاد جماعت مذکور که در مدینه بودند گفتند که این کودک را فرستاد
و در مکه بزرگانند و آن هفده نفر نزد علی ع و عمار رفته ایشان را از ابوسفیان و عبدالله بن عامر
و اهل مکه ترسانیدند و علی ع گفت که خدای ما را بس است و روانه شدند و چون ایشان داخل مکه
شدند حق تعالی پیغمبر ص را سخنان ایشان که در مدینه گفته بودند و جواب علی ع خبر داده نامهای
آن جماعت که آن سخنان گفته بودند دو آیه نازل ساخت و چنین نازل شد که الم تر الی فلان و فلان
و نامهای ایشان در آیه بود لقوا علیا و عمارا ان اباسفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه قد جمعوا
لکم تا آخر آیه دوم و تحریف یافته چنین شد که الم تر الی الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا
لکم تا آخر و بعد از ان تحریف دیگر یافته الم تر الی را بیرون انداختند پس میفرماید که الذین
استجابوا لله والرسول آنانکه استجابت کردند خدای و پیغمبر را یعنی قبول امر خدا
و پیغمبر کردند من بعد ما اصابهم القرح بعد از آنکه رسیده بود ایشان را جراحت
اگر چه زخمی باشند و الم اگر بعضی مردم اعلی ع است که پیغمبر ص او را با ده کس بعد از آنکه صحابه قبول نکردند
و او قبول کرد فرستاد که از قریش خبری بیارد و او با هجده جراحتها و المها که داشت رفته خبر آورد
للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم از برای آنانکه نیکوکاری کردند از ایشان
و تقوی ورزیدند ثوابی است عظیم الذین آنانکه در قصه احد یعنی صحابه و در قصه رفتن
علی ع و عمار بمکه یعنی علی ع و عمار قال لهم الناس گفتند ایشان را مردم در قصه احد یعنی
نعیم بن مسعود پس لفظ جمع است و معنی واحد و لفظ عام است و معنی خاص و در قصه رفتن علی ع
و عمار بمکه یعنی اهل مکه و ابابکر و عمر ان الناس که بتحقیق که مردم در قصه احد یعنی جماعت مدد

و قریش و در قصه رفتن علی ع و عمار بمکه یعنی اهل مکه قد جمعوا لکم فاخشوهم
فزادهم ایمانا وقالوا بتحقیق که جمع شده اند از برای شما پس بترسید از ایشان
پس زیاد کرد ایشان را ایمانی و گفتند در قصه احد صحابه و در قصه رفتن علی ع و عمار بمکه علی ع و
عمار بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم بنعمتی از خدای و فضلی مس نکرد ایشان را یعنی
نرسید بایشان سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم بدی و پیروی
کردند یعنی بودند خدا را و خدای صاحب فضلی است عظیم انما ذلکم الشیطان یخوف
اولیاءه بدرستیکه آن شیطان میترسانید ایشان و بترسید از من اگر بوده باشید
شما ایمان آورندگان ولا یحزنک و اندوهگین نسازند ترا ای محمد الذین یسارعون
فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئا یرید الله الا یجعل لهم حظا
فی الاخرة ولهم عذاب عظیم آنانکه بسرعت درآیند در کفر بتحقیق که ایشان هرگز ضرر
نمیرسانند بخدای چیزی اراده میکند خدای که نکرداند در کفر بتحقیق که ایشان هرگز ضرر نمیرسانند
بخدای چیزی اراده میکند خدای که نگرداند برای ایشان نصیبی در آخرت و از برای ایشانست عذابی
عظیم ان الذین اشتروا بتحقیق که آنانکه خریده اند و رضا داده و برگزیده اند الکفر
بالایمان کفر را بایمان یعنی ایمان را فروخته کفر را عوض گرفته اند لن یضروا الله
شیئا ولهم عذاب الیم هرگز ضرر نمیرسانند بخدای چیزی و از برای ایشانست درد
رسانند چون پیغمبر ص بعد از آنکه یک دختر خود را بعثمان داده بود دختر دیگر بوی داد
این آیه نازل شد میفرماید که ولا یحسبن و حساب نکنند یعنی گمان نکنند الذین
کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم آنانکه کفر ورزیده اند که بتحقیق که آنچه
مهلت میدهیم و وا میگذاریم ایشان را بهتر است از برای نفسهای ایشان یعنی از برای ایشان انما
نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین بتحقیق که آنکه مهلت میدهیم
و وا میگذاریم ایشان را تا زیاد کنند گناه را و از برای ایشان باشد عذابی خوار کننده پس بنابرین
آیه مرگ از برای کافران بهتر است از زندگی چه زندگی باعث زیادتی گناه و عذاب ایشان میشود
این آیه نیز در قصه جنگ احد نازل شده چنانچه قصه احد بتفصیل در بین سوره در آیه و اذ
غدوت من اهلک و آیه ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا گفته شد که چون مشرکان که جنگ

و پیغمبر باز گشته بمدینه داخل شد که منافقان صحابه آمده علم خواهی از آنحضرت میکردند
پس حق تعالی خواست پیغمبر بشناساند که از ایشان راست گو و دروغ گو کیست خواب بر ایشان
غالب ساخته آنانکه دروغگو بودند قرار نمیتوانستند گرفت و بر زمین می افتادند و عقل ایشان
دفع بعضی ایشان منهدم میشد و بعد از ان این آیه را نازل ساخته میفرماید که ما کان الله
لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه نیست چنانکه خدای که گذاشته باشد ایشان
ای مؤمنان بر آنچه شما بر آنید نیست چنانکه گذاشته باشد ایشان را خدای حتی یمیز الخبیث
تا آنکه تمیز کند بد را یعنی منافق دروغگو را من الطیب از خوب یعنی از مؤمن راستگو یعنی
که تمیز کرد میان ایشان و در آخر الزمان حق تعالی مردم را تلی جمع کرده منادی از آسمان ندا
میکند که ای اهل حق جدا شوید از اهل باطل پس تمیز میان بد و خوب میشود و بعد از ان بد را
داخل خوبان نمیتوانند شد و حق تعالی که واجبات بر مردم قرار داده برای احتیاج او بان نیست بلکه
بمحض اینست که خدای تا تمیز کند بد را از خوب پس ایمان بد و خوب میباشد چنانچه درین آیه مذکورست
و حق تعالی آسمان و زمین را ظرف خلق خود ساخته تا تمیز کند بد را از خوب با وجود علم سابق
خود بهر دو فرقه و تا بشناساند بخلق اقتدا اولیا و امنا خود را بر علم غیب چنانچه میفرماید که
و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و نیست چنانچه خدای آگاه کرده باشد شما را
بر غیب حق تعالی امانت آنچه از خلق او غایب ست و در علم او هست که چه تقدیر و قضا خواهد
کرد پیش از آنکه بکند و بیافرد و آنرا بملئکه بگوید و آن علم نزد او موقوف است و مشیت او
در ان جاریست اگر خواهد قضا و امضای آن میکند و الا فلا اما آن علمی که تقدیر و قضا و
امضاء آن البته میکند و بملئکه گفته آن علمیست که به پیغمبر و ائمه عم رسید چنانچه میفرماید که
و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء و لیکن خدای اختیار میکند از پیغمبران
خود کسی را که میخواهد پس حق تعالی اختیار کرده است جهت غیب خود محمد و علی و ائمه عم را و ائمه
غیب نمیدانند مگر با علام کرده خدای ایشان را هرگاه اراده دانستن که چیزی کنند حق تعالی ایشان را
اعلام میکند و مؤمن مؤمن نیست تا آنکه دوستی از پیغمبر کادا او باشد و آنرا تسهیل کردن
سزاست چنانچه حق تعالی آگاه نمیسازد بر غیب خود مگر کسی را که اختیار کرده باشد فآمنوا بالله
و رسله فان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم پس ایمان آرید بخدای و

پیغمبران

پیغمبران او و اگر ایمان آرید و تقوی ورزید پس از برای شما ثواب باشد عظیم و لا یحسبن و
حساب نکنند یعنی گمان نکنند الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو
آنانکه بخل میکنند بانچه داده است ایشان را خدای از فضل خود که آن علم هست خیرا لهم بل
هو خیر از برای ایشان بلکه آن بخل شر لهم سیطوقون شر است از برای ایشان زود
باشد که طوق کرده شوند یعنی به حبه گردن ایشان ما بخلوا به آنچه بخل کرده اند
بان از زکوة یوم القیمة روز قیامت چه در آن روز حق تعالی برانگیزد خلقی را از قبرها
دستها بگردن ایشان بسته و فرشتگان با ایشان که سر زنش ایشان میکنند و میگویند که ایشان
آنانند که از خیر بسیاری که داشتند اندکی خیری نداده اند بانانکه حق تعالی بایشان عطا کرده و
ایشان حق خدای از مال خود نداده پس هر صاحب طلا و نقره که از زکوة مال خود حبیری نداده باشد
حبس میکند او را خدای روز قیامت در بیابانی خالی و آن مال را اژدها میگرداند از آتش که سر
کل باشد و آنرا بر وی مسلط میسازد و آن مار اراده او میکند و چون می بیند که خلاصی از ان ندارد
دست خود را بوی میدهد و آن مار دست او را مثل ترب جاویدن بان مار میگوید که چنانچه او را در
دنیا محکم نگاه داشته بود تو نیز او را محکم نگاه دار نگاه بر گردن او پیچید بعد از ان گوشت او را میکند
و گوشت و دماغ او را میخورد تا آنکه حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و هر صاحب زکوة مالی از درخت
خرما و درخت انگور و زراعت که زکوة آن مال را نداده باشد حق تعالی قطعه زمین و خاک آن را
تا زمین هفتم بگردن او طوق کند تا روز قیامت و کسی که بخل ورزد و مال خود را در طاعت
خدای ندهد آن مال روز قیامت طوقی از آتش شود در گردن او و بنا برین آیه و هر صاحب زکوة مالی
از شتر و گوسفند و گاو که زکوة آن مال را نداده باشد حبس میکند او را خدای روز قیامت در
بیابانی خالی و از ان حیوانات شاخداران او را شاخ و سم داران سم میزنند و آنها که دندان دارند
او را دندان میگیرند تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و لله میراث السموات و
الارض و از برای خداست میراث آسمانها و زمین یعنی قضای حق و حکم بدبانت و تادیب احکمها
و بیان آنچه خواهد شد و الله بما تعملون خبیر ۱۹۰ و خدای بآنچه میکنید آگاه است
این دو آیه در شان دوستان خدای نازل شده و آیه دوم راست بر جبریان چنانچه بتفصیل در آیه
آخر بقره که لا یکلف الله نفسا الا وسعها گفته شد و سزد باید که لقد سمع الله قول

عشر ۱۹

الذین قالوا ان الله فقیر تحقیق که شنید خدای سخن آنانرا که گفتند که تحقیق که خدای
محتاج است و بی چیز و ایشان خدا را ندیده بودند که بدانند که بی چیز است لیکن دوستان خدا را
بی چیز دیده گفتند که اگر غنی میبود دوستان خود را غنی و مالدار میکرد ونحن اغنیاء و ما بی
احتیاجان و مالداریم پس فخر کردند بر خدای بمال و مالداری سنکتب ما قالوا وقتلهم
الانبیاء بغیر حق ونقول زود باشد که بنویسیم ما آنچه گفتند و بنویسیم کشتن ایشان
پیغمبران را بغیر حقی و بگوییم که اگر ایشان امانت را بآنکس که خدای داده بود قرار میدادند هیچ دوست
خدای بی چیز و محتاج نشدندی پس حق تعالی بایشان میگوید که ذوقوا عذاب الحریق
چاشنی گیرید از عذاب سوزاننده که آن وبال کار بدیست که کرده اید ذلک آن عذاب بما
بآنچه [illegible] یعنی بسبب آنچه [illegible] قدمت ایدیکم مقدم داشته است دستهای شما یعنی پیش
از این کرده اید وان الله لیس بظلام للعبید و تحقیق که خدای نیست بسیار ظلم
کننده بندگان را و این آیه باطل میکند مذهب جبریان را که اعتقاد ایشان اینست که خدای سبحانه
بندگان را بر گناهان جبر [illegible] ایشان را بر آن عقوبت میکند و کسی که این سخن گوید خدای را ظالم و دروغگو
گفته و سخن او رد این آیه و مثل آن از آیات بسیار کرده خواهد بود و کسی که کتاب خدا را دروغ
نسبت دهد باجماع امت کافر است و لازم می آید از آن مثل آنکه مردی غلامی داشته باشد که آن غلام هیچ
چیز نداشته باشد و صاحب او میداند که چیزی ندارد و او با وجود علم او بدان بوی فرماید که بیا از بازار رفته فلان
چیز بیار و زر باو ندهد و در آنکه آن چیز بها میدهنده صاحب غلام خود را بعدل و انصاف و حکمت
و علم [illegible] باشد و بغلام گوید که اگر آنرا نیاری ترا عقوبت میکنم پس چون غلام ببازار
رود آن چیز را بی بها ندهند و او زر نداشته باشد باز کرده و بخدمت صاحب آید و آن چیز را نیارد و
صاحب غلام خشمگین شده او را عقوبت کند ظالم و متعدی و باطل کننده سخن خود در آنچه از عدالت
و حکمت و نصفت خود میگفت خواهد بود و اگر عقوبت نکند تکذیب خود کرده خواهد بود و
دروغ و ظلم هردو و عدالت و حکمت را بر طرف میکند و خدای از آن ولایق است که این نسبت بدو
توان داد و این سخن را که ذوقوا تا آخر آیه در دوزخ در چشم آنچه که تکلیف بکافر میکنند که از آن بخورید
وا با میکند [illegible] گفته شده میگویند این آیه در شان قومی از یهود نازل شده که به پیغمبر صم گفتند
که ما بتو ایمان نمی آریم تا قربانی کنی که آتش آنرا بخورد پس میفرماید که الذین قالوا ان الله

عهد آنانکه گفتند که تحقیق که خدای عهد کرده است یعنی فرموده است الینا الا نؤمن
لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار بما که ایمان نیاوریم بپیغمبری تا آنکه بیارد
ما را قربانی که بخورد آنرا آتش چون آدم عم بتعلیم جبرئیل عم حج کرده و توبه او قبول شد جبرئیل گفت
که قربانی کن پس وی قربانی کرد و حق تعالی از وی قبول فرموده از آسمان آتشی فرستاد تا آنرا برداشت
بعد از آن آدم قابیل و هابیل پسران خود را فرموده که قربانی کنند و قربانی کرده از هابیل قبول شده
از قابیل قبول نشد چنانچه در سوره مایده در آیه واتل علیهم نبا ابنی آدم گفته خواهد شد انشاء الله
تعالی و بنی اسرائیل هرگاه قربانی میکردند طشتی داشتند آنرا در آن طشت میگذاشتند آتشی بیرون
می آمد و آمده در آن قربانی میافتاد و آنرا میخورد و میسوزانید و آن قربانی قبول شده بود و این از
اضطرار یعنی از سختیهای دینهای امتهای سابق و مقرر بود که قربانیها خود را بگردن برگرفته بیت
المقدس میبردند و قربانی کسی را که خدای قبول میکرد چنانچه گفته شد آتشی میفرستاد که آنرا میخورد
و او خود خجل و الا غمگین بازمیگشت و آن اضطرار را حق تعالی بآیه آخر بقره از این امت رفع کرده قربانی
این امت را دو شکمهای فقیران و مسکینان امت قرار داد پس از کسی که قبول میکند ثواب آنرا بچند
باره مضاعف میکند و از کسی که قبول نکند عقوبتهای دنیا را از وی رفع میکند چنانچه در آخر بقره
گفته شد و نیز حق تعالی در دین [illegible] احرام را بجای قربانی مقرر فرموده بود پس از آنحضرت طلبیدند
یهودان چنانچه از بنی اسرائیل بود پس حق تعالی فرموده که قل بگو ای محمد قد جاءکم
رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم تحقیق که آوردند شما را پیغمبران
پیش از من آیتهای واضح و آنچه گفتید شما یعنی قربانی کردن فلم قتلتموهم پس چرا کشتید
یعنی چرا کشتند پدران شما کشنده ایشان را ان کنتم صادقین اگر بوده باشید شما راست
گویان حق تعالی که بیهودیان زمان پیغمبر صم خطاب کرده قتل پیغمبران را بر ایشان لازم ساخت
و ایشان را کشنده نامیده حال آنکه میان آنجماعت که خطاب در این آیه بایشان شده و کشندگان
پیغمبران پانصد سال بود و میان محمد و عیسی رسول نبود و پیغمبران اجداد ایشان کشته بودند و
خدای میدانست که اینها نکشته اند و میگویند که والله که ما نکشتیم و حاضر نبودیم جهت آن بود
که ایشان بفعل پدران راضی بودند و هر کس بکاری راضی باشد آن کار بر او لازم میگردد و اگر چه خود
نکرده باشد چنانچه در بقره در آیه قل فلم تقتلون انبیاء الله گفته شد فان کذبوک پس اگر

بدروغ نسبت میدهند ترا ای محمد فقد کذب رسل من قبلک جاؤ بالبینات
والزبر پس بتحقیق که بدروغ نسبت داده شدند پیغمبرانی پیش از تو که آوردند آیتهای واضح و زبورها
یعنی پیغمبری والکتاب المنیر و کتاب روشن کننده یعنی حلال و حرام این آیه در شان محمد و
آل او ص و شیعیان ایشان نازل شده میفرماید که کل نفس ذائقة الموت
چاشنی گیرنده مرگ است یعنی میمیرد حق تعالی این آیه خبر مرگ به پیغمبر ص داده و قضای خدا بر امرت
هر جانداری تعلق گرفته خواهند مرد اهل زمین بعد از آن اهل آسمان آنگاه جبرئیل و میکائیل آنگاه
حاملان عرش و همه اینها را ملک الموت قبض روح میکند و بعد از آن حق تعالی باو میگوید که بمیر ای ملک
الموت و او نیز میمیرد پس حق تعالی میگوید که کجا اند آنانکه شریک من قرار میدادند و مرگ غیر کشته شدن
است چه کسی که کشته شده باشد مرگ نچشیده پس ناچار است که در زمان ظهور صاحب الامر ع زنده شود
تا بمیرد و مرگ بچشد و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن
النار و داده میشود تمامی ثوابهای شما مگر در روز قیامت پس کسی که دور کرده شد از آتش دوزخ
و ادخل الجنة فقد فاز و داخل کرده شد در بهشت پس بتحقیق که فیروزی یافت
یعنی از آتش نجات یافته چه حق تعالی بهشت و دوزخ آفریده پس هر کس اختیار دوزخ کند نومید
شود و هر کس اختیار بهشت کند فیروزی یابد و در روز قیامت محمد ص را طلبیده حله گلی بوی پوشانند
بطرف راست عرش برپای دارند بعد از آن ابراهیم ع را طلبیده حله سفید پوشانیده بر جانب عرش
برپای دارند آنگاه علی ع را طلبیده و حله گلی بوی پوشانیده بر جانب راست محمد ص و بعد از آن اسمعیل
ع را طلبیده حله سفید پوشانیده بطرف چپ ابرهیم برپای دارند پس امام حسن ع را طلبیده حله
گلی پوشانیده بر جانب راست علی پس امام حسین ع را طلبیده حلهای گلی پوشانیده هر یک را بجانب
راست آن دیگر برپای دارند آنگاه شیعیان ایشان را طلبیده در جنب ایشان بایستند بعد از آن
فاطمه ع را طلبند و بالا و زنان ذریه او و زنان دوستان اهلبیت باشند پس همگی بی حساب
بهشت شوند آنگاه منادی از درون بطنان عرش از جانب رب العزة ندا کند که ای محمد خوب پدری است
پدر تو ابرهیم و خوب برادریست برادر تو علی بن ابی طالب و خوب دو نواده اند نواده تو حسن و حسین
و خوب طفلی است طفل نازاده تو محسن و خوب امامانند ذریه تو فلان و فلان تا آخر
ع و خوب شیعه اند شیعه تو بتحقیق که محمد وصی و دو نواده و امامان از ذریه ایشان و دوستان

ایشان

ایشان فائز اند یعنی فیروزی یابند آنگاه ایشان را امر شود که به بهشت روند بی حساب و
ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و نیست زندگی دنیا مگر متاع فریب
دادن یا باطلها چون پیغمبر ص رحلت فرمود جبرئیل ع آمد و اهلبیت را تعزیه داده این آیه را
خواند و حضرت ص نیز در در خانه ایستاده این آیه خواند این آیه در باب زکوة و تصدق و صله
رحم و بخشش نازل شده میفرماید که لتبلون فی اموالکم آزموده میشوند در
مالهای خود بدادن زکوة و صدقه و صله رحم و بخشش جهت آنکه حق تعالی اهل محمد را فرموده است
که متکفل اهل کوفته بلا شوند و انفسکم و نفسهای خود باینکه بخود قرار صبر دهید بر آن
یا آنکه متضمن ادای شکر نعمتهای خدای و طمع در زیادتی و متضمن زیادتی و حفظ کردن اموال
اغنیا و رافت و رحمت با اهل ضعف و مهربانی بر مسکینان و ترغیب است بمواسات و تقویت فقرا و
یاری ایشان بر امر دین و آن بمنزله ملالت است تا استدلال کنند از آن بر فقر آخرت و ترغیب
ایشانست در آن بر شکر آنچه خدای بایشان عطا کرده و بر دعا و تضرع و ترس از آنکه مثل فقرا شوند
و ابتلاءهای زکوة است و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من
قبلکم و من الذین اشرکوا اذی و میشنوید از آنانکه آمده شده است بایشان
کتاب پیش از شما و از آنانکه شرک ورزیده اند اذیتی و آزاری کثیرا بسیار یعنی سخنان که آزار
میباید و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک و اگر صبر کنید و تقوی ورزید پس
بتحقیق که آن یعنی صبر من عزم الامور از عزم کرده شدهای امور است یعنی حق تعالی
عزم کرده که مردم صبر کنند و انچه شما امر حکم صبر کرده ندهد با مردم سخن نگفتند این آیه در شان
محمد ص و ابا بکر و عمر که قرآنی را که علی ع جمع کرده بود چون در آن اسامی اهل حق و باطل را در آنجا
دیدند دانستند که اگر آن ظاهر شود شکست در بیعت ایشان میشود گفتند که ما را احتیاج بآن
نیست و آنچه در نزد ماست ما را کافیست آنگاه بنابر وقوع سئلها مضطر شدند که قرآن را جمع و تالیف
آنرا بعضی از موافقان خود در دشمنی اولیاء خدا رجوع کردند و باختیار ایشان قرآن را جمع کرد
و جزوها از قرآن انداختند و افزودند نازل شده میفرماید که و اذ اخذ الله میثاق
الذین اوتوا الکتاب و آنگاه که گرفت خدای عهد آنانرا که آمده شده است بایشان کتاب
در شان محمد ص که لتبیننه للناس و لا تکتمونه البته بیان میکنید او را از برای مردم

وپنهان نمیکنید او را و در سوره آیه واذ اخذ الله میثاق النبیین تا آنجا که لتؤمنن به ولتنصرنه
ذکر کرده شد و بقرائت ابن کثیر و عاصم در روایت ابن عباس لتبیننه ولا یکتمونه بیا خطابست و
ظاهر قرائت ائمه ع نیز چنین باشد فنبذوه پس ترک کردند آنرا یعنی گذاشتند آن میثاق
را و یعنی گذاشتند قرآنی که علی ع جمع کرده بود وراء ظهورهم در پس پشتهای خود
چنانچه در بقره در آیه اوکلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون ولما جاءهم
رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم
کانهم لا یعلمون گفته شد واشتروا به و خریدند بآن میثاق ثمنا قلیلا بهای اندک
یعنی آنرا فروختند بدل و عوض گرفتند متاع دنیا را که اگرچه آن بسیار باشد آخر آن تمامی و تباهی و
زیانکاریست چنانچه در بقره در آیه اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و آیه ولا تشتروا
بآیاتی ثمنا قلیلا گفته شد فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که میخرند این آیه در شأن
آن منافقان نازل شده که کاری نکرده دوست میدارند که ستوده شوند و پیغمبر میباید که لا
تحسبن گمان مبر حساب مکن یعنی گمان مکن ای محمد الذین یفرحون بما اتوا آنانرا
که شاد میشوند بآنچه آمده اند یعنی کرده اند ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا
فلا تحسبنهم بمفازة و دوست میدارند که شکر کرده شوند بآنچه نکرده اند پس حساب
مکن ایشانرا بفیروزی یافتنی یعنی گمان مکن ایشانرا که نجات می یابند یعنی در روند من العذاب
ولهم عذاب الیم از عذاب و از برای ایشان است عذابی درد رساننده پس نازل شد این آیه که مدح
کنند مردم ترا ای مؤمن و گویند که تو روز روزه میداری و شب نماز میگذاری و تو بخلاف آن باشی پس آن
شاد مشو ولله ملک السموات والارض والله علی کل شیء قدیر و از برای
خداست پادشاهی آسمانها و زمین و خدای بر هر چیزی قدرت دارنده است ان فی خلق
السموات والارض واختلاف بتحقیق که در آفریدن آسمانها و زمین و اختلاف
یعنی از پی یکدیگر در آمدن اللیل والنهار لآیات شب و روز آیتهاست یعنی نشانهاست
روشن است و مثل این آیه در بقره مذکور شد لاولی الالباب ۱۲۵ از برای صاحبان
عقلها یعنی عاقلان این آیه در شأن علی ع و آخر آیه بعد از این در شأن امامان جور و آیه
بعد از آن در شأن محمد و علی ع نازل شد و این آیه و آیه بعد از این از محکمات اند و رخصت بعد از

عزیمت

عزیمت است پس پیغمبر باید که الذین آنانکه یعنی عاقلان آنانند که یذکرون یاد میکنند
و یاد کننده علی ع است الله قیاما خدای را در حالت ایستادن یعنی آنانکه صحیح اند ایستاده
نماز میکنند وقعودا و نشستن یعنی آنانکه بیمارند نشسته نماز میکنند وعلی جنوبهم
و بر پهلوهای خود خوابیدن یعنی آنانکه ضعیف تر و دردناک تر از بیمارانند که نشسته نماز میکنند و
قدرت بر نماز نشسته ندارند نماز را خوابیده میگذارند و جهة رکوع و سجود اشاره میکنند پس این
آیه محکم و رخصت بعد از عزیمت است یعنی بعد از آنکه حق تعالی نماز را ایستاده واجب ساخت
بر بیماران رخصت داد نشسته و اگر ایشان هم قدرت نداشته باشند خوابیده نماز گزارند ویتفکرون
فی خلق السموات والارض و فکر میکنند در آفریدن آسمانها و زمین و میگویند که
ربنا ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما ما خلقت هذا باطلا
نیافریدی تو این را باطل این کلمات مر بعضاست که حق تعالی بر دل واجب ساخته چه ایمان بر اعضا
منقسم شده و بر هر عضوی خدای سبحانه چیزی واجب ساخته و بر دل اعتقاد و فکر واجب فرموده سبحانک
پاکی تو از آنچه مشرکان گویند و این کلمه نیز در بقره گذشت فقنا پس نگاه دار ما را یعنی نجات ده عذاب
النار از عذاب آتش و این عبارت نیز در بقره گذشت ربنا ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق
دهنده ما انک من تدخل النار بتحقیق که تو کسی را که داخل کنی در آتش دوزخ فقد
اخزیته پس بتحقیق که ذلیل کرده او را یعنی خوار کرده او را وما للظالمین من انصار
و نیست از برای ظالمان یاری کنندگان یعنی آنانکه نام ائمه بر ایشان گذاشته اند و امام میگویند و
امام نیستند [illegible] که یاری ایشان کند ربنا ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق
دهنده مخصوص و آن ندا کننده محمد و علی ع اند که از آسمان یعنی بجانب خدای ندا میکنند هر یک که
ایمان آرید بخدای و پیغمبر و علی ع فآمنا ربنا پس ایمان آوردیم ما ای صاحب آفریننده و
نعمت و رزق دهنده ما فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا پس بیامرز از برای ما گناهان
ما را و باطل کن و برطرف ساز عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار از ما گناهان
ما را و بمیران ما را با نیکوکاران ربنا ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما وآتنا
ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا و بده ما را آنچه وعده کرده ما را بر پیغمبران
خود و ذلیل مکن ما را یعنی خوار مکن ما را یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد در روز قیامت

فی

ده مارا

تحقیق که تو خلاف نمیکنی زمان و مکان وعده را این آیه در شان علی ع و دختران پیغمبر ص و صحابه
مؤمن علی ع ابوذر و سلمان و عمار و تا آخر آیه چهارم در شان یاری کنندگان علی ع نازل شده و سبب
نزول آیه اول آن بود که در قضیه غار که در سوره توبه مذکور است پیغمبر ص بعلی ع گفت که قریش اتفاق
کرده اند بر کشتن من تو در جامه خواب من بخواب گفت که پدر و مادرم فدای تو باد امر خدای و رسول
خدا را بشنوم و اطاعت میکنم و در جای آنحضرت خوابید و آنحضرت براه خود رفت چون صبح شد
قریش که شب پاس میداشتند آنجناب را گرفته بسیار زدند و پیغمبر ص که بغار رفته در آنجا بود کسی نزد وی
فرستاد که سه شتر کرایه کن یکی از برای من و یکی از برای ابابکر و یکی از برای دلیل و تو دختران مرا بردار و بیا
تا بمن رسی آنجناب دختران پیغمبر ص را سوار کرده خود پیاده شب ایشان را براه میبرد و روز پنهان
میشد تا بخدمت آنحضرت رسید و پاهای مبارک وی خونین شده پیغمبر ص فرمود که میدانی که چه
در شان تو نازل شده است یا علی در شان تو نازل شده است فاستجاب لهم و تا آخر آیه خواند پس
میفرماید که فاستجاب پس استجابت کرد یعنی قبول کرد لهم ایشان را یعنی دعاهای ایشان را ربهم
صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده ایشان با آنکه گفت که انی لا اضیع عمل عامل
منکم من ذکر بتحقیق که من ضایع نمیکنم عمل عمل کننده از شما از مردی یعنی علی ع او انثی
بعضکم من بعض از شما بعضی دیگرید و بیان حکم یکی آن انشاء الله تعالی در اول سوره
نساء گفته خواهد شد و میفرماید که فالذین هاجروا و اخرجوا پس آنانکه هجرت
کردند و بیرون کرده شدند یعنی ایشان را بیرون کردند من دیارهم از دیار خود و اینان
علی ع و آن دختران و صحابه مؤمن علی ع بود که اخراج شده و سلمان و عمار که بایشان اذیتها
چنانچه میفرماید که و اوذوا و اذیت کرده شدند یعنی آزار بایشان رسانیدند فی سبیلی
و قاتلوا و قتلوا لاکفرن در راه من جنگ و پیکار کردند و کشته شدند باطل میکنم
و برطرف میسازم عنهم سیئاتهم و لادخلنهم جنات تجری من تحتها
از ایشان گناهان ایشان را و داخل میکنم ایشان را بهشتهائی که روان میشود از زیر آنها یعنی
از زیر درختها و مسکنهای آن بهشتها الانهار ثوابا نهرها ثواب ایشان را یعنی میدهم
آنرا تا ثواب باشد و ثواب عمل ایشان است من عند الله و الله عنده حسن الثواب از نزد
خدای و خدای نزد او است خوبی ثواب یعنی ثواب خوب لا یغرنک فریب ندهند ترا ای

محمد

محمد تقلب الذین کفروا فی البلاد گردیدن آنانکه کفر ورزیده اند در شهرها
متاع متاعی یعنی گردیدن متاع قلیل ثم ماویهم جهنم و بئس المهاد
اندکست بعد از آن فرود آمدنگاه ایشان جهنم است و بد نیک گاه و جای خوابست جهنم که برای خود
ساخته اند که بایشان در آنجا خواهند بود لکن الذین اتقوا ربهم لیکن آنانکه پرهیز کردند
از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود لهم جنات تجری من تحتها از برای
ایشان بهشتهاییست که روان می شود از زیر آنها یعنی از زیر درختهای و مسکنهای آن بهشتها الانهار
خالدین فیها نهرها ساکن و پاینده اند در آن بهشتها همیشه نزلا در حالتی که منزل و ثواب باشد
آن بهشتها من عند الله و ما عند الله خیر للابرار از نزد خدای و آنچه نزد خدا
بهتر است از برای نیکوکاران و نیکوکاران یاری کنندگان علی ع اند پس بنا برین عبارت مرکز از برای
مؤمنان بهتر از نزد کیست این آیه در شان جماعتی از یهود و ترسا نازل شده که داخل اسلام شدند
و از ایشان بود نجاشی پادشاه حبش و یاران او پس میفرماید که و ان من اهل الکتاب
لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم و ما انزل الیهم خاشعین لله لا
یشترون بایات الله ثمنا قلیلا و بتحقیق که از اهل کتاب کسیست که ایمان
می آرد بخدای و آنچه فرود آورده شده است بسوی شما و آنچه فرود آورده شده است بسوی ایشان
در حالتی که ترسندگانند خدا را نمیخرند بآیه های خدای بهائی اندک یعنی آنرا فروخته بدل و عوض نمی
گیرند متاع دنیا که اگرچه آن بسیار باشد آخر آن تمامی و تباهی و زوال است اولئک لهم
اجرهم عند ربهم آن جماعت از برای ایشانست ثواب ایشان در نزد صاحب و آفریننده
و نعمت و رزق دهنده ایشان ان الله سریع الحساب بتحقیق که خدای زود حساب است
چنانچه در تقریر گفته شد این آیه در شان ائمه ع و در انتظار نماز بعد نمازها نازل شده و تعریف یافته
میفرماید که یا ایها الذین امنوا اصبروا ای آنانکه ایمان آورده اند صبر کنید بر
از دیانت آل محمد ع و بر دین خود و بر مصیبتها و بر ادای واجبات و بر گناهان و صابروا
و مصابرت ورزید بر دشمن خود یا دوست و بر دشمن خود از آنانکه مخالفت با شما میکنند و بر تقیه
و بر مصیبتها و بر واجبات چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجا اند صابران جمعی از مردم
بر خیزند و ایشان صبر کنندگان باشند بر ادای واجبات پس منادی ندا کند که کجا اند متصبران جمعی

نهار

برخیزند و ایشان صبر کنندگان باشند و در بی نحر لهبا وَرَابِطُوا و به بدیع خود را به بسیار
رفتن بمساجد و به بندیدن خود را بر ایستادن در خدمت امام خود و برادران که اقتدا با ایشان
میکنند و بر صاحب الامر و بر ائمه عم و دوستی و اطاعت ایشان و به بندیدن اسبان خود در جهت
جنگ در راه خدای و راه و رباط ائمه عم اند و در حدیث وارد شده که رباط یا یعنی آخر که با ما متوقع
هنوز وقت آن نیامده و صاحب آن یکی از ایشان از ذریه ائمه و نسل عباس بن نائل مرابط بعد
از آنکه بنی عباس روی زمین را بخون ایشان ع رنگین کنند بی وقت بر خاستن مؤمنان تن و
اسبان خود را جهت جنگ در راه خدای خواهند بست تا آنکه حق تعالی حکم کند میان آل محمد و بنی عباس
و مراد از ین حق ظهور صاحب الامر ع و رجعت پیغمبر و ائمه عم و شیعیان ایشان است وَاتَّقُوا
اللَّهَ و بپرهیزید از خدای از برای غلامان ائمه عم بپرهیز که ایشان ع حرکت کنند شما هم حرکت کنید
و بپرهیزید از خدای در آنچه شما را بآن امر کرده و واجب ساخته است بر شما و امر بمعروف یعنی خوبی و
نهی از منکر یعنی بدی بکنید و کدام منکر و بدی بدتر از ین ظلم است که غصب امامت کردند و ائمه عم را
کشتند و حق تعالی چون پیغمبر و ائمه عم و شیعیان ایشان را آفرید عهد و پیمان گرفت و ابن عباس
چنین نازل شده که واتقوا الله ربکم و تحریف یافته لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ برای آنکه شما نجات یابید
یعنی اگر آن کار گفته شد بکنید بهشت بر شما واجب شود

سورة النساء

بسم الله الرحمن الرحیم

آخر این آیه در شان آل محمد ص نازل شده و اول آن عام است پس میفرماید که یَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردم حق تعالی باین کلمه خطاب میکند بخلق که اتَّقُوا رَبَّكُمُ بپرهیزید از صاحب و آفریننده
و نعمت و رزق دهنده خود الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ آنچنان ربی که آفریده
است شما را از نفس واحد یعنی از یک کس یعنی آدم ع وَخَلَقَ مِنْهَا و آفریده است از آن نفس واحد
یعنی از آدم زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا را حق تعالی حوا را از استخوان زیرین پهلوی چپ آدم ع
آفرید و بجای آن استخوان در پهلوی آدم گوشت نهاد و از ینجهت حوا را حوا نام شد که از حی یعنی از
زنده که آدم است آفریده شد و حق سبحانه او را از استخوان زیرین پهلوی چپ آدم بیافرید تا اهل
تشنیع را این سخن باشد که بعضی از آدم ببعضی از و وطی کرده و حق تعالی عاجز باشد از آنکه او را از غیر
استخوان پهلوی آدم بیافریند بلکه حق سبحانه چون آدم را از گل آفرید و در جمعه بعد از نشستن روح

در وی دمید و فرشتگان را بسجده او امر کرد چنانچه در اوایل بقره بتفصیل گفته شد خواب بر وی
گماشت آنگاه حوا را پدید برای او و بی پدر و مادر آفرید چنانچه آدم و گوسفند قربانی ابراهیم و شتر
صالح و مار بهشت و کلاغی که دفن هابیل را بقابیل تعلیم کرد و عصای موسی و ابلیس را بی پدر و مادر
آفرید حق عز و جل حوا را از زیاده گل آدم آفرید چه ایزد تعالی آدم را از آب و گل آفرید اما آب آدم
را از آب خویش و حوا را از بدو ضایع آن آب آفرید از استخوان پایین پهلوی او و میان ایشان
نسبه دامادی جاری ساخت پس نسب مرد و دامادی آنست که از سبب زن باشد چنانچه انشا
الله تعالی در سورة فرقان در آیه وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا گفته خواهد شد
و اما گل پس حق تعالی مشتی از گل پدید داشت و از ابدیت راست خود که هر دو دست او راست بر هم
زد و از آن آدم را آفرید و از ینجهت نام او آدم شد که از ادیم زمین آفریده شد و ادیم زمین چهارم است
و از آن گل قدری زیاد آمد پس حوا را از آن زیاده و بقیه گلی که از استخوان پایین پهلوی چپ آدم
زیاد آمده بود بیافرید و فضیلت مرد از اینزنان ظاهر کرد و علی ع در باب خنثی یعنی کسی که هم آلت
مردان و هم آلت زنان داشت و او را شوهری بود که از و فرزند داشت و او را کنیزی بود که از وی نیز
فرزندی داشت حکم فرمود که استخوانهای پهلوهای او را خواجه سری صلحی شمرد استخوانهای طرف
راست او نه و از طرف چپ و هشت بود پس فرمود که رخت مردانه بپوشد و او را داخل مردان کرد
جهت آنکه حق تعالی حوا را از استخوان پایین پهلوی چپ آدم آفرید و از ینجهت استخوانهای پهلوی مردان
کم و استخوانهای پهلوی زنان تمام میباشد و از ینجهت که آدم را حق تعالی از زمین و آب و گل و حوا را
از آدم آفرید همیشه مردان همت در زمین و آب و گل کاران آفریده شده اند و زنان همت در مردان
که از ایشان آفریده شده اند بسته اند پس زنان را باید در خانه ها نشانید و نگاه داشت پس حوا از آدم
آفریده شده از آدم اند و که اگر بر عکس میبود طلاق در دست زنان میبود نه در دست مردان و حوا از
بعض آدم آفریده شده نه از کل او که اگر بر عکس میبود که مرد را در عوض زن قصاص میکردند و از باطن
آدم آفریده شده نه از ظاهر او والا زنان نیز مثل مردان روی گشوده و بی چادر و پرده میبودند و
از چپ آدم آفریده شده نه از راست او والا زن نیز از میراث مثل مرد میبرد و از ینجهت نصف مرد
میبرد و گواهی دو زن مثل گواهی یک مرد است و چنانچه الحال گفته شد چونکه حق تعالی خواب بر آدم
گماشت و حوا را از استخوان کوچک پهلوی او آفرید او در خواب بود او را دد کوی که میان دو سرین

آدمی میباشد قرار داد جهت آنکه زن پیرو مرد باشد پس حوا حرکت کرد و آدم از حرکت او بیدار شد آنگاه
حوا اندام شد که از وی در شوخ چون آدم بوی نظر کرد خلق خوبی دید که بصورت شبیه او اما زن است با او
سخن گفت او نیز بزبان وی جواب داد گفت کیستی گفت خلقتم که خدای بر آفرید بدینسان که می بینم آدم گفت
که پروردگارا چیست این خلق خوب که نزدیکی دیدن او مرا انس بخشید الله تعالی فرمود که این کنیز من حوا است
دوست داری که با تو همنشین تو و تابع امر تو باشد با تو سخن گوید گفت آری و بر این نعمت شکر میکنم ترا تا زنده
باشم الله تعالی فرمود که او را از من خواستگاری کن که کنیز من است و سزاوار آن هست که زن تو باشد و حق
سبحانه بر آدم شهوت گماشت و پیش از آن معرفت به همه چیز بوی تعلیم کرده بود آدم گفت که خواستگاری
میکنم او را از تو رضای تو چیست در این امر حق تعالی فرمود که رضای من آنست که علمهای دین مرا بوی بیاموزی
گفت پروردگارا پذیرفتم که چنان کنم ایزد تعالی فرمود او را بزنی بتو دادم در بر خود بگیر آدم حوا را گفت
که بسوی من بیا حوا گفت که تو بسوی من بیا ایزد تعالی بآدم فرمود که برخاسته نزد وی برود و اگر چنین
نمی شد همیشه زنان نزد مردان رفته مردان را برای خود خواستگاری میکردند و باری تعالی خود مباشر
دادن کسی گشته مگر حوا را که بآدم داد و زینب که بپیغمبر ص و فاطمه را که بعلی ع داد و چون الله تعالی
آدم را آفرید و زن او را از استخوان پائین پهلوی چپ او خلق کرد ایشان را هم از روز در بهشت جای
داد و شش ساعت در بهشت بودند که شیطان فریب داده بعد از فرو رفتن آفتاب ایشان را از بهشت
بیرون کردند و شب در بهشت نماندند و اول کسی که اطاعت زنان کرد در دنیا آدم بود و این قصه در
اوایل بقره بتفصیل گفته شد وَبَثَّ مِنْهُمَا و پراکنده کرده است از ایشان یعنی از آدم و حوا
رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً مردهای بسیار و زنان چونکه بقاء خلق نمی باشد مگر از جماع
و جز خوردن و آشامیدن و پوشش و مباشرت از برای بهم رسیدن نسل با احتیاج در هر یک از این
چهار با مردانی که امر کنند و نهی کنند از جانب خدای نبی باشد مگر پیغمبر و ائمه ع بعد از وی پس حق تعالی
در این آیه جز چهارم را بیان میفرماید و این قصه چنانست که چون آدم و حوا ع از بهشت بیرون آمدند
و مدتی گذشت چنانچه در اوایل سوره بقره گفته شد حوا از آدم آبستن شد و طفل در شکم او جنبیده
تعجب کرده ترسید و بآدم خبر داد گفت مژده باد ترا که آنچه در شکم تست نطفه است از من که خدای تعالی می آورد
از آن خلقی که ما را بآن بیاز نماید پس حارث یعنی شیطان نزد حوا رفته گفت که چه حال داری حوا ورا
از آبستنی خود خبر داد ابلیس گفت که اگر نیت میکنی که او را عبد الحارث یعنی بنده شیطان نام کنی پسری زائی

و زنده می ماند و الا بعد از متولد شدن میمیرد حوا سخن او را بآدم گفت آدم جواب داد که از شیطان قبول
این سخن مکن پس پسری زائید بعد از شش روز آن پسر فوت شد و بعد از اندک وقتی باز آبستن شد
و چون آبستن گشت و آنگاه که گران بار شد ابلیس نزد حوا رفته گفت که چگونه اید احوال او بوی گفت شیطان
گفت که اگر نیت میکنی که او را عبد الحارث نام کنی و حارث را در و بهره قرار دهید همین پسری درست اعضا
میزائی و زنده می ماند و الا مثل یکی از آنها یا بآن طفلی خواهی زائید از آن سخن چیزی بخاطر
او خلید گفت که نیت کردم که او را عبد الحارث نام کنم و تو را در و بهره دهم ابلیس گفت که آدم را اعمال
خود مکلف کنی تا او نیز چنین نیت کند حوا آنچه گذشته بود بآدم خبر داد درد دل آدم نیز از آن سخن
چیزی خلید حوا گفت که اگر چنین نیت نکنی و نام او را عبد الحارث ننهی و شیطان را در و بهره ندهی
بتو نزدیکی نمیکنم آدم گفت که سبب مصیبت اول تو بودی و با تو شیطان فریب خواهد داد پیروی
تو و قبول کردم که شیطان را در و بهره دهم و نام او را عبد الحارث نهم چون طفل را زائید نام او را
عبد الحارث کردند و گویا که آن فرزند قابیل باشد چه او بزرگترین فرزندان آدم بود چنانچه احتمال
و در آیه سوره مائده که و اتل علیهم نبأ ابنی آدم گفته خواهد شد هم صریح و هم اینکه آدم را در وقتی که قابیل
هابیل را کشت سوی ایشان دو و خواهر ایشان فرزندی نبود و حوا پانصد شکم زائید و در هر شکم
پسری و دختری توام بود و اول اولاد آدم قابیل و هابیل بودند اول قابیل و بعد از و هابیل و با هم
که خواهری توام متولد شده بود و چون قابیل بالغ شد حق تعالی دختری جنی ظاهر نمود و بآدم
فرمود که او را بزنی بقابیل دهد آدم نیز بوی داد و او نیز راضی و قانع شد و چون هابیل بالغ شد حق
تعالی حوریه ظاهر ساخته بآدم فرمود که او را بزنی بهابیل دهد آدم نیز چنین کرد و آدم هابیل را
وصی کرده قابیل حسد برد پس چون بامر آدم ع قربانی کردند و آتش آمده قبول قربانی هابیل
کرده آن را خورد و قربانی قابیل را قبول نکرد چنانچه در آیه مذکوره سوره مائده ان شاء الله تعالی
بتفصیل گفته خواهد شد قابیل غضبناک شده بتعلیم ابلیس سر هابیل را در میان دو سنگ گذاشته
او را کشت و بتعلیم کلاغ او را دفن کرد و او اول کسی بود که کشته شد اما خون او اول خونی بود که
بر زمین ریخت چه اول خونی که بر زمین ریخت خون حوا بود که حائض شده و آنوقت که هابیل کشته
شد چه آن روز مردم دنیا آن چهار کس و دو خواهر قابیل و هابیل بودند که با ایشان توام متولد شده
بودند و چون قابیل هابیل را بقتل رسانید دزد به پدر آمد آدم گفت فرزندم را کجا گذاشتی قابیل گفت

مگر مرا ایشان او کرده بودی آدم ع گفت که با من بجای قربان کردید با چون آنجا رفتند هابیل را
کشته یافت پس قابیل ملعون شد و آدم زمینی که هابیل آنجا کشته شده بود لعنت کرد و چهل شبانه
روز بگریست و قابیل از بیم بکوه گریخت تا آدم زنده بود در کوه میبود و قدرت نداشت که با دم نگاه
کند و چون قابیل خدا را نشناخت و گمان کرد که هابیل آن آتش را پرستیده و قربانی او را قبول
کرده گفت که من عبادت آن آتش که هابیل آنرا پرستیده میکنم لیکن آتشی را میپرستم از برای آن آتش قربانی
میکنم پس آتش کده ها بنا کرد و اولاد او بسیار شدند و شیطان از برای اولاد قابیل بعد از فوت وی
که خلیفه قابیل بر اولاد او بود بت پرستی اختراع کرد و اولاد او نوح را دروغگو گفته ایمان باو نیاوردند
و اولاد شیث تصدیق نوح کرده ایمان بوی آوردند و چون هابیل کشته شد حوا دو بطن او بود آبستن
بود و پسری زایید و آدم ورا هبة الله نام کرد و حق تعالی با دم ع وحی فرستاد که او را وصی کن و چون
قابیل هابیل را کشت آدم ع چندان جزع کرد که دیگر قدرت بر مباشرت حوا نداشت و پانصد
سال او را فرزند نشد بعد از آن دعا کرده از خدای فرزندی طلبید حق تعالی بوی وحی فرستاد
که ترا فرزندی عطا میکنم که بجای هابیل و خلیفه تو در عالم روی زمین باشد پس حوا پسر بارکی
زایید در روز هفتم آدم ع نام او را شیث کذاشت پس حقتعالی وحی فرستاد که او هبة الله است پس
نام او را هبة الله کن پس نام او را ابو محمد هبة الله نهاد یعنی بخشیده خدای و این اسم عربی اوست و
در کتابهای آسمانی نام او شیث مذکور شده آدم او را بسیار دوست داشت بعد از آن یافث متولد
شد چون هر دو بالغ شدند حق تعالی خواست که این نسل که دیده میشود بهم رسد روز پنجشنبه بعد
از عصر حوری از بهشت که نام او نزله بود فرستاد و با آدم ع فرمود که او را بزنی بشیث دهد و فردای
آن روز حوری دیگر بعد از عصر از بهشت که اسم او منزله بود فرستاده امر کرد که او را بزنی بیافث دهد
پس شیث را از آن حوری دختره حوره نام و چهار پسر و یافث را یک دختر شد و چون حوره بالغ
شد آدم ع او را به هبة الله پسر هابیل داد و از اولاد بهم رسید نسل آدم منتشر و هبة الله بن هابیل
فوت شد و چون پسر بزرگ شیث و آن دختر بالغ شدند حق تعالی با دم فرمود که دختر یافث را با پسر
شیث دهد آدم چنان کرد و پیغمبران از نسل ایشان بهم رسیدند و آدم را دو پسر دیگر شد و حق تعالی از
برای هر یک حوری فرستاد که مجموع زنان پسران آدم چهار حوری باشد و از ایشان نیز دختر ها بهم
رسید و آدم پسر دیگر بوجود آمد و از جن دختری جهت او گرفت و از او چهار دختر شد و آدم ع را

دختری

دختری شد که نام او عناق و او را بیست انگشت بود و هر انگشتی دو ناخن دراز داشت و چون نشستی
بگوشه زمین را گرفتی و آن دختر بغی کرد و اول کسی که بغی کرد او بود پس حق تعالی شیری بزرگی
فیل و گرگی بزرگی شتر و کرکسی بزرگی الاغ فرستاده برو مسلط ساخت تا او را کشتند و چنانچه
گفته شد آدم را پانصد شکم فرزند توام در هر شکمی پسری و دختری متولد شد لیکن ایشان از سوی
انان که گفته شد زن و فرزند دیده روایت نشده ما چهار حوری بعد از آنکه تولد ها بهم رسانیدند بآسمان
رفته شوهران ایشان چهار دختر جن خواستگاری کردند و چنانچه گفته شد شیث را چهار پسر از حوری
و برادران مذکور او را دختران متعدد از حوریان و جنیان شد و پسران شیث دختران ایشان را
خواستگاری کردند و چهار دختر دیگر از هر جنی که مسلمان بود خواستند و آن چهار پسر از آن دختران
فرزندان و نسل از ایشان بسیار شد پس چنانچه در روایتی وارد شده همه مردم شیث است و قابیل
و هابیل همه مردم منسوبند اما آنچه گفته شد که قابیل را فرزندان بود که بت میپرستیدند اولاد او
همگی در زمان نوح در طوفان غرق شدند چه ایشان ایمان بنوح ع نیاوردند و از غرق سوای اولاد
شیث که ایمان باو آوردند کسی نجات نیافت پس کسی از نسل قابیل نماند و مضمون روایت اینست
که مردم بعد از طوفان نوح همگی از اولاد شیث اند که از حوریان و جنیان بهم رسیده اند و اما
آنچه گفته شد که پسر هابیل را فرزندان شد که از حوریان و جنیان احتمال دارد که هابیل پسر و دختر
جد مادری شده باشد تا جمع میان احادیث شود پس آنچه در مردم هست از حکمتها از جانب آدم است
و جمال و حلم و خلق خوش و پیغمبری از حوریان است و بدی صورت و سبکی و بی عقلی و تندی و بد خلقی
از جن است و حاشا که نسل چنانچه مردم میگویند از برادران و خواهران باشد چه بعضی بهایم در
خواهر آنها را بنظر ایشان بصورتی که نشناسند آورده جفت میشوند و بعد از آنکه شناختند
آلت مردی خود را بدندان قطع میمیرند پس آدمی با این فضل و علم چگونه باین فعل راضی شود و این جهت
کبراست که میگویند نکاح ما مثل نکاح فرزندان آدم است و پیغمبر صلعم فرموده که اگر میدانستم که آدم
ع دختر خود به پسر خود داده زینب را بقاسم میدادم و از دین آدم تخلف نمیورزیدم و آدم ع بعد از آنکه
نواده ها بهم رسیدند چندان باقی نماند بیمار شد و وصیت به شیث کرد و او اول وصی است از بنی آدم
در زمین اما آنچه گفته شد که هابیل را وصی کرده بود گویا در بینها مراد آنست که اول وصی که بعد
وصیت کننده بماند شیث بود و چون آدم فوت شد قابیل از کوه نزد شیث آمده گفت که پدر ترا

بعلم مخصوص ساخت و آن علم را بمن مخصوص نکرد و من از تو بزرگتر و بآن سزاوارتر بودم وجهت آنکه تو او را
کشته بودم بر من غضب کرده ترا بآن علم بر کنید و آن علم است که برادرت بآن دعا کرد و قربانی او قبول
شد و من او را جهت آن کشتم که از او فرزندان بهم نرسند که فخر کنند بر اولاد من و گویند کما فرزندان
آن کسیم که قربانی او قبول شد و شما اولاد آن کسید که از او قبول نشد و ترسیدم که او این جا که تو داری
صاحب شوم پس اگر تو چیزی از آن علم و عهد بعد اظهار کنی و از آن سخن گویی بر من تکبر و فخر کنی
چنانچه برادرت را کشتم ترا نیز میکشم پس شیث علم را پنهان داشت تا دولت قابیل بطرف شود و تقیه
و پنهان کردن دین را سیرت خود کرد و در وصیت سنت بآن جاری شد از آنجهت ائمه علیهم السلام را روا شد
که از قوم تقیه کنند و اقتدا بسنت شیث کردند **وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ** و بپرهیزید
از خدای آنچنان پرهیزی که برسیده می شوند و سابر بمعنی تساءلون بضم تا و سین با الف و بی همزه
آخر و آن قراءت بعضی از قاریان است **بِهِ** بآن یعنی از آن تقوی و پرهیزکاری که آیا پرهیزکاری کرده
وَالْأَرْحَامَ خویشان که آیا نزدیکی با ایشان جستید و مراد خویشان پیغمبر یعنی ائمه علیهم السلام اند
که حق تعالی درین آیه وصیت بصله ایشان کرده و بعد از آن جاری شده است در خویشان مومنان
که خدای درین آیه امر بصله ایشان فرموده و آن را عظیم شمرده و با اسم خود یکجا ذکر کرده و خویشی آل محمد
و خویشی مومنان هر دو بعرش چسبیده اند و میگویند که الهی نزدیکی جوی بکسی که با ما نزدیکی جست و
جدائی کن از کسی که از ما جدائی کرده و کسی که از خویش خود آزرده شود باید که عضوی از خود بر عضوی
از و برساند که چون خویشی بکدیگر رسید قرار گرفته غضب بطرف میشود و بنا برین معنی الارحام بفتح
میم است و اگر میم کسره داشته باشد یعنی و الارحام این باشد که قسم بخویشان پیغمبر یعنی ائمه علیهم السلام و این قراءت
حمزه و بعضی از قاریان است تا ایشان معنی دیگر میگویند و بعضی قسم میگیرند **إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلَيْكُمْ رَقِيبًا** بتحقیق که خدای هست بر شما کفیل و حافظ یعنی متکفل احوال و امور و نگاهدارنده
شما است و این معنیها بنا بر قراءت ائمه علیهم السلام است اما بنابر قراءت عاصم که در قرآنهاست که تساءلون بفتح
تا و همزه بعد از الف و فتح میم الارحام است اگرچه قراءت اهل بیت علیهم السلام نیست معنی چنین خواهد بود که به
پرهیزید از آنچنان خدائی که از یکدیگر سوال میکنید بآن خدای و میگویید که از سوال میکنم بخدای
و بپرهیزید از خویشان یعنی بخویشان نزدیکی جوئید و دوری مکنید از ایشان بتحقیق که خدای بر
شما کفیل و حافظ است این آیه در شان ائمه علیهم السلام نازل شده میفرماید که **وَآتُوا الْيَتَامَىٰ** و بدهید

یتیمان

یتیمان که پدر ندارند **أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ** مالهای ایشان را و بدل
میکنید بد را بخوب یعنی مخورید مال یتیم را بظلم و اسراف که بد کرده خواهید بود بد را بخوب و خوب یعنی
مضمون آیه و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف که درین سوره بعد از چند آیه خواهد آمد ان شاء الله
تعالی **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ** و مخورید مالهای ایشان را بسوی مالهای خود یعنی
اموال یتیمان را منضم بمالهای خود **إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا** بتحقیق که آن هست گناهی بزرگ
و آن از جمله آن چیزهاست که زمین بیرون می آرد آنها را چنانچه در سوره زلزال در آیه و اخرجت الارض
اثقالها گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و بنا برین عبارت کسی که مال یتیم خورده باشد توبه او این است
که آن مال را بصاحب مال رساند و خوردن مال یتیم از گناهان کبیره است و مراد بیتیم ائمه علیهم السلام اند که
حق ایشان را غصب کردند و بیان نهی از خوردن مال یتیم در بقره در آیه و یسألونک عن الیتامی شد
و در آیتهای بعد از این تا آخر عشر اول نیز خواهد شد این آیه نازل شده است بعد از نصف آیه که در
سوره خواهد آمد و آن اینست و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب
فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن پس نصف آیه در اول سوره
و نصف در اواخر سوره واقع شده پس تالیف در ینجا بخلاف ترتیبی است که نازل گشته و سبب نزول
آن و این آنست که مردم حلال نمیدانستند که زن کنند دختر یتیمی را که خود او را تربیت میکرده
باشد پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند و نصف آن آیه تا آنجا که گفته شد و بعد از آن **فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ**
تا آخر این آیه نازل شده و بروایتی ان خفتم الا تقسطوا تا فانکحوا ما طاب لکم از خطاب و قصهها
زیاده از ثلث قرآن افتاده و منافقان که تغییر و تبدیل قرآن داده اند این کار کرده اند و اهل
نظر و تامل از عدم ربط میان این دو فقره ظاهر میشود که این کارها که درین آیه و در قرآن شده
از منافقانست که با اهل ملتهای مخالف این دین را طعن بقرآن داده اند و ائمه علیهم السلام بنا بر تقیه بیان
آن ننموده اند که ده میفرمایند که **وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ** و اگر ترسید
شما که عدل نورزید در حق یتیمان در زنان **فَانْكِحُوا** پس نکاح کنید یعنی زن کنید پس حق تعالی امر بزن
کردن کرده و گواه نفرموده دو گواه و تاکید آن بعدالت فرموده و سنیان در نکاح که خدای
نفرموده و گواه مقرر کرده اند و در طلاق که حق تعالی فرموده و گواه را بطرف کرده اند **مَا طَابَ
لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ** آنچه خوب است برای شما از زنان دو دو

وسه سه و چهار چهار پس حلال نیست که نطفه مرد روان شود در زیاده از رحم چهار زن آزاد و متعه از جمله چهار زن بلکه از جمله هفتاد نیز نیست یعنی مرد چندانکه خواهد متعه میتواند کرد چه آن اجاره است و نکاح کنیزان درین سوره در آیه ومن لم یستطع منکم طولا گفته خواهد شد و علت اینکه مرد چهار زن میتواند کرد و بر زن زیاده از یک شوهر حرامست آنست که هرگاه مرد چهار زن کند فرزندی که شود از او است و زن اگر دو شوهر یا بیشتر باشد معلوم نمیشود که فرزندی که شود از کدام شوهر است جهت آنکه همه در مباشرت او شریکند و آن باعث فاسد شدن نسب و میراث و نشناختن فرزند است و علت اینکه غلام بیش از دو زن نمیتواند کرد اینست که غلام نصف از آزاد است در نکاح و طلاق و مالک خود و صاحب مال نیست و نفقه او بر صاحب باشد فان خفتم الا تعدلوا پس اگر بترسید شما که عدل نورزید در نفقه و آیه که درین سوره خواهد آمد که ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء باین معنی است که استطاعت و توانائی نداشته باشید که عدل ورزید در مودت و محبت فواحدة پس یکزن کنید او ما ملکت ایمانکم یا آنچه صاحب تصرف شده باشد دستهای راست شما یعنی بدست خود او را کسب کرده و بهم رسانیده باشید و چون اکثر کارها و کسبها بدست راست میشود از این جهت این عبارت فرموده و مراد کنیزانند یعنی آنچه از کنیزان بهم رسانید و علیه السلام در باب جمع کردن دو کنیز که خواهر باشند فرموده که یک آیه آنرا حلال کرده یعنی این آیه و یک آیه آنرا حرام کرده یعنی آیه که بعد ازین درین سوره خواهد آمد که حرمت علیکم امهاتکم تا آنجا که وان تجمعوا بین الاختین و من حلال میکنم و حرام میکنم آنرا و من خود و اهل بیت من میکنم آنرا و من خود و فرزندان خود را از آن نهی میکنم و جهت آن اینمعنی را برای مردم بیان نفرمود که میترسید که اطاعت نکنند و اگر این ترس نمیداشت بر پای میداشت کتاب خدای و حق او را و حق آن معنی بیان از جهت مردم کرده از جهت آنکه خود و فرزندان خود را از آن نهی کرده است و کسی که زنی کند و با او و اهل او شرط کند که اگر بر سر او زنی کند و از او دوری نماید یا کنیزی بهم رساند آن زن مطلقه باشد اعتبار بآن شرط نیست چرا که شرط خدای پیش از شرط او است اگر خواهید بشروط خود وفا میکنید بدلیل این آیه و آیه که درین سوره بعد ازین می آید که واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن تا آخر ذلک آن کردن یکزن یا کنیز داشتن باشید ادنی الا تعولوا نزدیکتر است بآنکه عیالمند نشوید یعنی زن مکنید آنچه مونت و قدرت نداشته باشید که عیالمند شوید و اتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لکم و بدهید بزنان مهرهای

ایشانرا بخششی پس اگر بطیب نفس خود یعنی بخوشی زنان لکم عن شیء منه از برای شما از چیزی از آن مهر در گذرند و ببخشند بشما نفسا فکلوه هنیئا مریئا پس بخورید آنرا گوارا یعنی آن مهری که مرد بزن بخشیده اگر زن برو رد کند آن مهر بآن مرد گوارا است پس بنا برین آیه اگر زن بشوهر خود مهر یا چیزی از مال خود که در دست دارد و مالک آنست بخشد بر شوهر حلالست و سزاوار نیست که کسی که چیزی داده باشد بر گرداند پس که بر دو بنا برین آیه باید که مرد زن پس نگیرد چیزی اگر بشوهر خود داده باشد چنانچه بنا بر آیه سوره بقره که ولا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا بایدمرد پس نگیرد چیزی که بزن خود داده باشد و بنا برین آیه و آیه سوره نحل که فیه شفاء للناس یعنی در عسل شفاست از برای مردم و آیه سوره ق که ونزلنا من السماء ماء مبارکا یعنی فرو آورده ایم از آسمان آبی مبارک اگر کسی را درد شکم باشد از زن خود طلب بخششی کند از مال زن که بطیب نفس خود ببخشد بعد از آن بآن بخشش عسل خریده با آب باران بیامیزد بخورد شفا یابد چنانچه علی علیه السلام چنین فرموده و شفا یافت و بروایتی این آیه دلیل است بر اینکه متعه حلالست و اگر متعه نیز اجرت متعه خود را بمردی که او را متعه کرده ببخشد بر آن مرد حلالست چنانچه مهری را که زن بشوهر بخشیده باشد حلالست بر شوهر ولا تؤتوا السفهاء و مدهید به سبک عقلان و جاهلان و ایشان زن و فرزندند که دانید که سفیه و مفسدند و شراب خور و مخنث هست کنند و یتیمانی که شما وارث ایشان باشید و زنان و هر کس که اعتماد باو نداشته باشید پس سزاوار اینکه کسی بمال خود زن خود و فرزند خود را که داند که سفیه و مفسد نیند مسلط کند و مال یتیمان مذکوره را نا رشد ایشان معلوم نشود بایشان نمیتوان داد و چون در معنی قید وارث بودن هست انچه حق تعالی اموالکم فرموده و بزنان مال نمیتوان داد و ایشان را وصی نمیتوان کرد پس حق تعالی درین آیه نهی کرده است از فاسد کردن مال و نیز در روایتها واقع شده که سفیهان سبک عقلان و جاهلان و آنانکه بخنان و احوال دشمنان آل محمد را شهرت میدهند و سفاهت بردی مردم دنی و مصاحب کرهان و سفیه آنست که خلق بدی است که بر نیزه دست خود سراینده ی بر نیزه دستخوردن تنی کند تا آنکه هرد را بچندین برابر آن بخورد و نیز در روایتها آمده که شارب الخمر نیست امین ساختن خاین مجرب و در وطاو و ضایع کنند مال اموالکم التی جعل مالهای خود را بسفیها مالها که کرد است آن مالها را الله لکم قیاما خدای برای شما قیامی یعنی معاشی یعنی بآن مالها قایم میشود و تعیش و

معاش ورزند کار فرمایید وَارْزُقُوهُمْ وعطا کنید روزی ایشان را فِيهَا در آن مالها یعنی از آن مالها وَ
اكْسُوهُمْ وبپوشانید ایشان را یعنی لباس دهید ایشان را وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا
وبگویید ایشان را سخنی خوب یعنی وعده دهید ایشان را ونیکو ومثل آنکه این آیه در سر آیه بعد از این
گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی این آیه در شان آل محمد هم ودوستداران ایشان نازل شده میفرماید که
وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ وبیازمایید یتیمان را تا آنکه هرگاه برسند بنکاح یعنی
باحتلام پس پسر یتیم بعد از احتلام یتیمی او قطع وبرطرف میشود واینست معنی بلوغ اشده که حق تعالی یاد کرده در
قرآن میفرماید ودختر یتیم هرگاه نه ساله گردد رسید فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا پس اگر شناسید از ایشان
رشدی یعنی نگاه داشتن مال وعقل که سفیه وضعیف نباشد فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ پس بدهید
بایشان مالهای ایشان را پس اگر پسران یتیم را احتلام واقع شود واز ایشان رشدی معلوم نباشد وعقلی
نداشته باشند وسفیه وضعیف باشند مال ایشان را نمیتوان داد وولی یتیم جهت او نگاه میدارد وچیزی باو
نمیدهد ودختر یتیم هرگاه نه ساله گردد پس کسی که مال یتیمان در دست او باشد جایز نیست که آن را بیتیم دهد
تا آنکه بالغ شود واگر بداند که بالغ شده بیازماید او را بامری بعقل مثل سوزن هار اگر اینها بهم رسیده باشد
ضایع کنند مال را مثل شراب خوار وزناکار ومال را در لهو وهوس ضایع کند وگواه بر آن گیرد چنانچه حق تعالی میفرماید
که هرگاه شوهر کند ومعلوم باشد که مال ضایع نمیکند مال او را باو میباید داد وهرچه خواهد در مال خود کند
وچون شوهر کرد دیگر وصی را بر او تسلطی نیست ومعنی دیگر این کلام اینست که هرگاه دیدید که دوست میدارند
آل محمد را پس درجه ایشان را بلند دارید وجایز نیست که مال یتیم را حبس کرده بیتیم ندهد بعد از بلوغ ورشد
وعلت گوید که هنوز بزرگ نشده چه کسی که مال یتیمی در دست او باشد اگر حق مال او را داشت حلال نیست او را که
از مال یتیم خورد واگر بعضی چیزها است باید که بخورد بحق چنانچه حق تعالی میفرماید که وَلَا تَأْكُلُوهَا
ومخورید آن را یعنی مالهای ایشان را إِسْرَافًا از روی اسراف که بدل کرده وخواهید بود بد ابخوب چنانچه
در آیه دوم این سوره گفته شد وخوب آنست که حق تعالی بعد از این کلمات میفرماید که ومن کان فقیرا
فلیاکل بالمعروف وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا وپیشی گرفتن که بزرگ شوند
وکسی که بوده باشد غنی یعنی بی احتیاج فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که باز دارد خود را ونخورد مال یتیم را
وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ وکسی که بوده باشد محتاج پس باید که بخورد
بخوبی یعنی بقدر قوت پس کسی که متولی امور چیزی از یتیمان باشد یعنی وصی وقیم باشد بر مال ایشان

وآنچه

وآنچه ایشان را باصلاح آرد وبخرید وبفروشید جهت ایشان از آنچه ایشان را باصلاح آورد از غیر آنکس
هرگاه محتاج باشد وچیزی نداشته باشد که اداره ایام کند وتمشیت امور ومال ایشان میکرده بقدر
زراعت یا حیوانات ایشان باشد واز برای ایتام باشد واز برای ایشان ومال ایشان حبس خود کرده
زراعت وکسب معاش جهت خود نتواند نمود باکی نیست که از مال ایشان بقدر بخورد واسراف نکند چنانچه
الحال گفته شد پس کسی که حیوانات ایشان را چرانیده ورعایت میکرده باشد از شیر آنها میتواند خورد بشرط
آنکه بچه نه وشد وضرر بچه وی نرساند واین رخصت که گفته شد از برای کسی است که بر سر زراعت و
گوسفند یتیم باشد اما کسی که زر سفید وسرخ ایشان را محافظت میکرده باشد از مال ایشان نمیتواند
خورد ونیز اگر مال ایشان کم باشد ومحتاج از مال ایشان نمیتواند خورد وچون با ایشان امیزش
کنند از مال خود بخورد که در بقره در آیه وان تخالطوهم فاخوانکم گفته شد با ایشان بخورند وبرو یعنی
این کلام منسوخ شده وکسی که عیال خود کند یتیمی را تا یتیمی او برطرف وبالغ شود یا از احتیاج بغیر
فارغ کرده حق تعالی بهشت بر او واجب میکند چنانچه بر خورنده مال یتیم آتش دوزخ واجب میکند
وکسی که مال یتیمان در دست او باشد ومحتاج شده از آن بردارد وصرف خود وعیال کند وقصد
داشته باشد که باز پس دهد انکه از آنان نیست که در دنیا ستآتش از شکم ایشان زبانه کشد چنانچه در
سوره در آیه ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما گفته خواهد شد لیکن سزاوار اینست که میانه
روی کرده اسراف نکند واز آن مال نخورد مگر بعضی واگر نیت او آن باشد که باز پس دهد با ایشان او
در قیامت از آنان خواهد بود که گفته شد فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا
عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا پس هرگاه بدهید بایشان مالهای ایشان را پس گواه بگیرید
بر ایشان وکافیست خدای حساب کننده که این دو آیه منسوخ شده اند بآیه بعد از این در این سوره
که یوصیکم الله فی اولادکم ومیفرماید که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ که از برای مردان نصیبی است یعنی میراث
مِمَّا تَرَكَ از آنچه که گذاشته اند از مال الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
پدر ومادر وخویشان واز برای زنان نصیبی است یعنی میراث است مِمَّا تَرَكَ از چیزی که گذاشته اند
از مال الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا پدر ومادر و
خویشان از آنچه کم است از آن یا بسیار است نصیبی یعنی میراث مَفْرُوضًا واجب شده وَإِذَا
حَضَرَ الْقِسْمَةَ وهرگاه حاضر شوند بقسمت مال أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ

منه وقولوا لهم

فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا ازان وبگویید ایشانرا سخنی خوب و مثل آخر این آیه
پنجم این سوره گذشت وليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية و باید که بترسند
آنانکه اگر بگذارند از عقب خود ذریه یعنی نسلی ضعافا خافوا عليهم که ضعیفان باشند
میترسند بر ایشان یعنی باید که بترسند از آنکه مثل آنچه بیتیمان کرده اند برای ذریه خود بکنارند
پس کسی که مال یتیمی را بظلم بخورد حق تعالی مسلط کند کسی را که ظلم کند برو یا بر اولاد یا بر اولاد اولاد او
پس حق تعالی درین آیه میفرماید که بر یتیمان ظلم مکنید که مثل آنچه بیتیمان کرده اید باولاد شما
میرسد پس هر گاه کسی بیتیمی ظلم کند و آنرا حلال داند حق تعالی باولاد یتیم او از برای فساد پدر ظلم
نمیکند ولیکن اولاد او را حفظ نمیکند و ایشانرا بر پدر ایشان وا میگذارد و کسی که صالح باشد
و اولاد او را بصلاحیت پدر ایشان حفظ میکند بدلیل آیه سوره کهف که و اما الجدار فکان لغلامین
یتیمین فی المدینة تا آخر پس ایزد تعالی بر خوردن مال یتیم بظلم وعید عقوبت داده هم عقوبت
دنیا و هم عقوبت آخرت و وبال آن در هر دو جهان باو میرسد اما در دنیا بنا برین آیه وبال آن بعد از او
در دنیا بفرزندان او میرسد پس حرام بودن مال یتیم سبب بقاء یتیم و عالم بودن اولاد است
انکه میرسد بایشان آنچه بیتیم رسیده از جهت عقوبتی که خدای درین آیه وعید داده و اما در آخرت
وبال آن در آنجهان باو میرسد که آن عذاب آتش است بنا بر آیه بعد ازین فليتقوا الله وليقولوا
قولا سديدا پس باید که بپرهیزند از خدای و باید که بگویند سخنی درست و عدل این آیه در حق
در شان ائمه عم نازل شده میفرماید که ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما
تحقیق که آنانکه میخورند مالهای یتیمان را بظلم و مراد ائمه عم است که ظلم با ایشان کرده و حق
ایشانرا بردند و هر که چیزی از مال ایشان بخورد شکم پر از آتش و ساکن سعیر شود انما يأكلون
فی بطونهم نارا اینست جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتشی جهت آنکه خوردند مال یتیم آتش
در شکم او شعله ور شده زبانه آتش از دهن بیرون می آید و بآن حالت بعرصه محشر می آید که اهل محشر
بشناسند که او مال یتیم خورده و پیغمبر ص در معراج خورندگان مال یتیم را دید که آتش بدهن ایشان
افتاده از دبر ایشان بیرون می آمد و آنجا عقب در روز قیامت با دهن پر آتش از قبر میخیزند
پس مال یتیم را نخورید بظلم که بدل کرده باشید بد را بخوب یعنی مضمون آیه ومن كان فقيرا فليأكل
بالمعروف چنانچه در آیه دوم و ششم این سوره گذشت و کم و بسیار مال یتیم هرگاه کسی خورد و بقصد

ندادن

ندادن خورد یکسانست و شکم او پر آتش خواهد شد و کمترین چیزی از آن که آدمی را مستوجب آتش
میکند یکدرهم یا دو درهم است و خوردن آن بظلم از گناهان کبیره است که خدای برآن درین آیه
وعده آتش داده و درین خلافی میان شیعه نیست و توبه آن آنست که آنرا بصاحب آن پس دهد
و کسی که یتیمی را عیال خود کند تا آنکه بالغ و یتیمی او برطرف شود یا از احتیاج بغیر فارغ گردد و خود محتاج
بهشت برو واجب است چنانچه بخورنده مال یتیم دوزخ واجب است و کسی که مالی از یتیمان در دست
او باشد و محتاج شده از آن نفقه خود و عیال خود کند و نیت پس دادن داشته باشد او از اهل
دین آیه نیست اما سزاوار آنست که میانه روی کرده اسراف نکند و از آن مال نخورد مگر بعضی را
و اگر قصد آن نباشد که باز پس دهد بایشان او در قیامت از آنان خواهد بود که شکم ایشان
پر آتش میشود و کسی که مال مردی نزد او باشد بیع یا بقرض و آن مرد بمیرد و آن مال بیتیمان او میراث
بماند و در ذمه آنکس باشد و بیتیمان او ندهد آنکس نیز از اهل این آیه نیست هرگاه نیت ادا کردن
آن مال داشته باشد و اهل این آیه آنانند که مال را بیتیمی ندهند و اراده ادا کردن آن نداشته و کسی که مالی
از یتیمان نزد او باشد و بایشان ندهد تا فوت شوند و وارث یا وکیل وارث ایشان با او صلح
کند که بعضی از آن مال را بگیرد و بعضی را واگذارد و ابراء نمایند و کسی آنکس برئ الذمه میشود و ظاهر حکم
کردن خدای بخوردن مال یتیم بظلم آنست که هر کسی آنرا بخورد اعانت بر کشتن یتیم کرده باشد
جهت آنکه یتیم بی نیاز نیست و باسو خود قیام نمی تواند داشت و کسی ندارد که قیام بامور او و کفایت
مهمات او مثل پدر و مادر کند پس مال او را کسی که خورد گویا او را کشته و بفقر و فاقه انداخته است با
آنکه حق تعالی دو عقوبت برای داده چنانچه در آیه اول دوم گفته شد پس در حرام بودن آن بقاء
یتیم و سلامتی اولاد است از آنکه برسد با ایشان آنچه بیتیم رسیده و نیز جهت یتیم برکت شود طلب
خیر کرده میان ایشان نزاع و دشمنی بهم رسد تا همه فانی و برطرف کردند چون این آیه نازل شد
هر کس که یتیمی نزد وی بود از پیش خود بیرون کرد و از پیغمبر در باب بیرون کردن ایشان پرسیدند
حق تعالی آیه سوره بقره را که ویسألونك عن اليتامى قل اصلاح لهم خير نازل فرمود وسيصلون
سعيرا ٣٥٠ و زود باشد که ساکن شوند در سعیر و آن وادی عظیمی است در جهنم و درکات آتش
اند رکات هفتگانه دوزخ این جماعت که در سعیر نازل شده و آیه اول ره است بر آنانکه قابل اند
و دو آیه اول نسخ کرده اند آیه سوره بقره که کتب عليكم اذا حضر القسمة اولى القربى و آیه دوم نسخ کرده است

آیهٔ بقره را که والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم چنانچه هر یک بجای خود
گفته شد چونکه پیغمبر صلعم از مکه بمدینه هجرت فرمود صحابه را از مهاجر و انصار با یکدیگر برادر کرد و میراث را
برادران دینی بخویشان واقعی مقرر نمود چنانچه در آیهٔ سورهٔ انفال است که الذین امنوا و
هاجروا تا آخر و چون اسلام قوت یافت آیهٔ سورهٔ احزاب که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم تا
آخر آنرا نسخ کرده میراث بخویشان واقعی مقرر شد و مرد خرمافروشی فوت شد وازو دخترها
ماند و برادر او خرماهای او را متصرف گشته زن وی بخدمت پیغمبر صلعم رفته عرض کرد پس این آیها نازل
شد و آنحضرت خرماها را از عم دختران گرفته بدختران داد و حق تعالی ادب آموز پیغمبر صلعم گشته در سورهٔ
اعراف گفت که خذ العفو وامر بالعرف تا آنکه در سورهٔ قلم که انک لعلی خلق عظیم بعد از آن امور دین را
بوی باز گذاشت و بر صحیح پیغمبری امور دین را وا گذاشته بود پس در سورهٔ حشر فرمود که ما اتیکم الرسول
فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا و در این سوره گفت که من یطع الرسول فقد اطاع الله پس در این آیها
میراث خویشان صلبی بیان فرموده جد را ذکر نکرد و آنحضرت شش یک از برای جد مقرر کرده حق
تعالی آنرا تجویز فرمود و ابا بکر و عمر ادعا کردند که پیغمبر صلعم از برای جد چیزی مقرر نفرموده و مردم
پیروی ایشان و ترک کلام خدا و امر رسول کردند پس میفرماید که یوصیکم الله فی وصیت
میکند شما را خدای در باب میراث اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین
فرزندان شما از برای پسر مثل نصیب دو ماده یعنی هرگاه مردی بمیرد وازو پسران و دختران بمانند
برای پسر مثل نصیب دو دختر است و این حکم در شان پیغمبر صلعم و سایر مردم عام است و فاطمه صلعم نزد
ابابکر رفته میراث پیغمبر یعنی فدک را که غصب کرده بود طلبید جواب شنید که پیغمبر را میراث نمی
باشد آنگاه گفت که آیا بخدای [illegible] وکتاب خدا را دروغ نسبت میدهی که میفرماید که یوصیکم
الله فی اولادکم مثل حظ الانثیین پس مقرر کرد اینست خدای در این آیه از برای زن یک حصه
و از برای مرد دو حصه را آنکه زنان برکشت ضعیفتر اند از مردان پس این آیه و این حکم [illegible] است
بر آنانکه قایل بقیاس اند و علت اینکه حق تعالی برای پسر دو برابر حصهٔ دختر میراث مقرر ساخته
آنست که حوا از استخوان پهلوی چپ آدم آفریده شد و اگر از پهلوی راست بودی دختر و پسر برابر
میراث میبردند و گواهی یک زن مثل گواهی یک مرد میبود و نیز چهار آنکه چون در بهشت از درختی که حق
تعالی نهی فرموده بود میخوردند آدم ع هیجده دانه از آنجمله دوازده دانه خورد و شش دانه از آنجمله اولاد چهل

عدالکم

ع سوانه چهل یکی از خود خورده و دو دانه با آدم داد چنانچه در آیهای بقره گذشت قلنا یا آدم اسکن
انت وزوجک الجنة گفته شد و دیگر آنکه زنان در عقل و دین ناقصند چه نصف عمر بسبب حیض
نماز نمیگذارند و لعن و کفران نعمت بسیار میکنند چه باشد که زنی ده سال با مردی باشد که ازو
نیکی و نعمت دیده باشد یکروز که دست تنگ شود با نزاع کند با شوهر میگوید که من هرگز از تو
خیری ندیدم و زن بد بدتر از مردم بد است و مرد صالح خوب بهتر از زن صالحه خوب است و هرگز
حق تعالی زن را با مرد مساوی نداشته مگر فاطمه ع را که با علی ع برابر داشت و او بهتر از مردان
عالم بود و حق سبحانه در گواهی فاطمه را مثل محمد و علی ع داشت و دیگر آنکه حق عز و جل تفضیل
داده است یک درجه مرد را بر زنان و نیز زنان عیال مردان میباشند و بر ایشان جهاد و نفقهٔ
عیال و عاقله کسی بودن و غیر آن نیست و این جمله بر مرد است و نیز زن هرگاه شوهر کند چیزی
میگیرد و چون زن کند چیزی میدهد و دیگر آنکه مرد مهر میدهد و دیگر آنکه مرد مهر میدهد و
هر نمازی را حق تعالی دو رکعت مقرر فرموده و پیغمبر بر نماز دو رکعت در حضر افزوده در سفر کوتاه م
نبود مگر نماز شام و صبح که چون نماز شام میکرد مژدهٔ ولادت فاطمه ع بوی رسیده برای
شکر حق یک رکعت بر آن افزود و چون مژدهٔ ولادت امام حسن ع شنید دو رکعت نافله و چون
مژدهٔ ولادت امام حسین ع شنید دو رکعت دیگر نافله افزود که از برای مرد دو برابر زن باشد
و نماز مغرب را با نافلها در سفر و حضر بحال خود گذاشت که در سفر کوتاه نشد و کسی که غلامی آزاد
کند بهر یک عضو او عضوی از وی از آتش دوزخ آزاد شود و چون کنیزی آزاد کند بهر دو عضو او
یک عضو وی از آتش دوزخ آزاد کرده جهت آنکه زن نصف مرد است فان کن یعنی اگر بوده
باشند فرزندان نساء فوق اثنتین زنانی بالا از دو یعنی چند دختر باشند
و پسر نباشد فلهن ثلثا ما ترک پس از برای ایشانست دو ثلث آنچه بگذارد میت از مال
یعنی هرگاه مردی بمیرد وازو دو دختر و پدر و مادری بمانند از برای دو دختر دو ثلث و از برای
پدر و مادر دو سدس است چنانچه الحال گفته خواهد شد فان کانت یعنی اگر بوده باشد دختر
واحدة فلها النصف یکی پس از برای اوست نصف و اهل جاهلیت پسر کوچک و
دختر را از برای میراث پدر چیزی نمیدادند و میراث بکسی میدادند که جنگ و پیکار کند و چون
این آیها و آیهٔ آخر این سوره در میراث نازل خواهد شد ابا کردند که بخدمت پیغمبر صلعم رویم و این سخن

بگویم شاید که واگذارد یا تغییر دهد و رفتند عرض کردند که یا رسول الله بدختر نصف میراث پدر و
برادر و پسر کوچک را میراث میدهی و ایشان سوار نمیشوند و غنیمت جمع و با دشمن جنگ نمیکنند
آنحضرت فرمود که من باین مامور شده‌ام چنانچه در آیه و المستضعفین من الولدان درین سوره
گفته خواهد شد و میراث از شش سهم حصه میشود و تا دنی آیه بعد از آن حصه‌ها از برای صاحبان
آنهاست که حق تعالی درین آیها بیان میفرماید که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین و ایزد
تعالی پدر و مادر را بجمیع اهل حصه‌ها داخل فرمود و حصه هر یکی ایشان را از شش یک کمتر نکرد و شوهر و
زن را نیز بجمیع اهل حصه‌ها داخل نمود و حصه ایشان را از چهار یکی و هشت یک کمتر نکرد و حصه
فرزندان و برادران که کم و زیاد میشود پس اگر بمیرد زنی مثلا و شوهر و پدر و مادر و پسران و
دختران داشته باشد چهار یکی شوهر و به پدر شش یک و بمادر شش یک بدهند و آنچه میماند
فرزندان حصه میکنند پسر دو حصه و دختر یک حصه پس باید که پدر و مادر و شوهر و زن را مقدم
دارند تا بعد باید چنانچه میفرماید که ولابویه لکل واحد منهما السدس
مما ترک و از برای پدر و مادر او از برای هر یکی از ایشان شش یک است از آنچه گذاشته است
میت از مال پس اگر چنانچه گفته شد یک دختر و پدر و مادری از میت بمانند از برای دختر نصف
و هر یک از پدر و مادر را سدس بایسته یکی باقی میماند آن را پنج حصه موافق آنچه برده اند سه از برای
دختر و دو از برای پدر و مادر است ان کان له اگر بوده باشد او را یعنی میت را ولد فان
لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث فرزندی پس اگر نبوده باشد
او را فرزندی و میراث برده از و پدر و مادر او پس از برای مادر او است سه یک یعنی اگر پدر و مادری
از میت بمانند از مادر ثلث و از برای پدر دو ثلث است فان کان له پس اگر بوده باشد او را
یعنی میت را اخوة فلامه السدس برادران پس از برای مادر او است شش یک پس اگر
میت را خواهران باشد منع مادر از سه یک نمیکنند چه حق تعالی برادران فرموده و خواهران نگفت
و نیز اگر یک برادر باشد منع سه یک مادر نمیکند جهت آنکه حق سبحانه برادران بلفظ جمع گفت آری اگر دو
برادر یا یک برادر و دو خواهر باشند منع مادر از سه یک نمود و شش یک خواهد برد جهت آنکه لفظ جمع بر دو
و گفته میشود و دو خواهر کار یک برادر میکنند برادران مادری چه دو زن بجای یک مرد است و نیز
برادران پدر و مادری یا پدری منع مادر از سه یک میکنند نه برادران مادری و در جمیع این صورتها که

گفته

گفته شد برادران خود چیزی از میراث نمیبرند چرا که حق تعالی نفرموده که ایشان را میراثی هست
بلکه برای مادر سه یک را بر طرف و شش یک مقرر ساخت پس مادر درین صورتها شش یک میبرد و آنچه
از سه یک او کم میشود بحصه پدر می افزاید اگر میت پدر را داشته باشد پس اگر میت برادران و
خواهران پدری یا پدر و مادری داشته باشد مادر یک سدس میبرد و پدر پنج سدس جهت آنکه برادران
و خواهران پدری یا پدر و مادری داشته باشد مادر یک سدس میبرد و پدر پنج سدس میبرد جهت آنکه
برادران و خواهران پدری عیال پدر اند و بر پدر لازم است که وجه معیشت ایشان را بدهد پس ایشان
مانع مادر میشوند از بردن ثلث و خود میراث نمیبرند پس مثلا اگر زنی بمیرد و پدر و مادر و
شوهری و دو برادر داشته باشد برادران چیزی نمیرسد و مال او شش حصه میشود سه یک که دو
حصه است بپدر که یک حصه میبرد میرسد و مادر شش یک میبرد پس یک حصه مادر کم شد بحصه پدر
می افزاید بوجود برادران و شوهر نصف که سه حصه باشد میبرد من بعد وصیة یوصی
بعد از وصیتی که وصیت کند میت بها با آن و آن وصیت باجهت خیر رسانیدن بغیر زن نکرده
باشد او دین یا قرضی که داشته باشد و اول چیزی که از مال میت بیاید داد کفن است
و بعد از آن قرض و بعد از آن وصیتی که کرده باشد و بعد از آن میراث است اباؤکم و
ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا پدران شما و فرزندان شما نمیدانید
که کدام از ایشان نزدیکتر است از برای شما بنفع یعنی نمیدانید که کدام نفع بشما دارند و بنا برین آیه
اگر کسی را دختری بوجود آید باید که او را بد نداند یعنی شاید که نفع در او باشد فریضة واجب است آنچه
گفته شد من الله ان الله کان علیما حکیما از خدای بتحقیق که خدای هست دانای
محکم کار و درست کردار در هر فعل و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن
و از برای شما است ای مردان نصف آنچه گذاشته اند زنان شما اگر نبوده باشد ایشان را یعنی آن زنان را
ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن فرزندی پس اگر بوده باشد
ایشان را فرزندی پس از برای شما است چهار یک از آنچه گذاشته اند آن زنان من بعد وصیة
یوصین بها او دین بعد از وصیتی که وصیت کنند بآن یا قرضی که داشته باشند
و لهن و از برای ایشان یعنی از برای زنان است الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم
ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة

یوصون بها او دین چنانکه از آنچه گذاشته اید شما اگر نبوده باشد شما را فرزندی
پس اگر بوده باشد شما را فرزندی پس از برای ایشان است هشت یک از آنچه گذاشته اید شما بعد از
وصیتی که وصیت کنید بآن یا قرضی که داشته باشید و آن سیم و چهارم برسید بزنان از میراث بحسب
حق تعالی ربع و ثمن را نازل فرمود چنانچه در آیه این سوره که و یستفتونک فی النساء گفته خواهد شد
فان کان رجل و اگر بوده باشد مردی که فوت شده یورث میراث بوده شود یعنی میراث
او را ببرند کلالة که حال آنکه پدر و مادر و پسر و دختر نباشد آن مرد میت را یعنی اگر کسی یکی از اینها نداشته
داشته باشد آنکس کلاله باشد و همچنین این چنان کس میراث نمیبرد مگر شوهر یا زن چنانچه در آیه
آخر این سوره نیز گفته خواهد شد او امرأة یا زنی یعنی اگر بوده باشد زن و له و او را یعنی میت را
خواه مرد و خواه زن باشد اخ او اخت برادری یا خواهری باشد و مراد اینجا برادر و خواهر
مادری اند و در آخر این سوره که یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت مراد خواهر
پدر و مادری و خواهر پدری است فلکل واحد منهما پس از برای هر یکی از ایشان یعنی از برادر
و خواهر السدس فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث شش
یک است پس اگر بوده باشند بیشتر از آن پس ایشان شریکانند در سه یک یعنی سه یک را گرفته در میانه
خود مساوی قسمت کرده زن و مرد برابر میبرند پس اگر زنی مثلا فوت شود و شوهری و برادران و
خواهران مادری و برادران و خواهران پدری داشته باشد نصف که سه حصه باشد از شوهر و سه یک
که دو حصه باشد از برادر و خواهر مادری بیت کرد زن و مرد برابر میبرند و یک حصه که میماند از برادران
و خواهران پدری است که مرد دو حصه و زن یک حصه میبرد و جهت آنکه سهمها را یاد باید و شوهر کمتر از
نصف نبرد و برادران و خواهران مادری کمتر از سه یک خود نبرند جهت آنکه میفرماید که فان کانوا
اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث و اگر یکی باشد شش یک میبرد و حق تعالی میان ارواح برادری قرار داد
و چون صاحب اسلام ظهور کرد میراث را بر برادری که در عالم ارواح برادر بوده حواله داد نه بر برادر
ولادت من بعد وصیة یوصی بها او دین بعد از وصیتی که وصیت کرده شود بآن
یا قرضی که داشته باشد غیر مضار حال آنکه غیر ضرر رساننده باشد بوارث در وصیت و
اقرار بقرض وصیة من الله والله علیم حلیم وصیتی از خدای و خدای دانا و حلیم
دارنده تلک آنها که گفته شد حدود الله حدهای خدا است که از آنها نمیتوان در گذشت

ومن

ومن یطع الله و رسوله یدخله و کسی که اطاعت میکند خدای و پیغمبر او را داخل
میکند او را خدای جنات تجری من تحتها بهشتهایی که روان میشود از زیر آنها یعنی
از زیر درختها و مسکنهای آن بهشتهای الانهار خالدین فیها و ذلک الفوز
العظیم نهرها حال آنکه ساکن میباشند همیشه در آن بهشتها و آن فیروزی یا فتح عظیم است
ومن یعص الله و رسوله و یتعد حدوده و کسی که عصیان میکند خدای و
پیغمبر او را و تجاوز میکند از حدهای خدای یدخله داخل میکند او را خدای نارا خالدا
فیها بآتشی حال آنکه ساکن میباشد همیشه در آن آتش و له عذاب مهین و از برای
اوست عذابی خوار کننده این دو آیه در مکه در اول اسلام نازل و منسوخ شد تا آیه اول سوره
نور که الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و حق تعالی پیغمبر را برافت و
رحمت مبعوث ساخته و از رافت و رحمت و آن بود که قوم را در اول پیغمبری از عادت خود نقل نفرمود
تا آنکه اسلام در دلهای ایشان مستحکم شد و شریعت در سینههای ایشان جای گرفته شریعت ایشان
در زمان جاهلیت آن بود که قوم را در اول پیغمبری زن هرگاه زنا میکرد چهار مرد گواهی میدادند
او را در خانه حبس کرده کسی با او سخن نمیگفت و با وی نمینشست و خوردن و آشامیدنی در همانجا بوی
میدادند تا بمیرد و هرگاه مرد زنا میکرد او را از مجلسهای خود بیرون و سرزنش میکردند و اذیت
میرسانیدند پس این دو آیه در اول اسلام فرود آمد و چون مسلمانان بسیار شدند و اسلام
قوت گرفت و قوم از امور زمان جاهلیت وحشت کردند در مدینه اول سوره نور فرود آمد و
این دو آیه منسوخ شد پس سوره نور بعد از این سوره نازل شد جهت آنکه این دو آیه در این سوره
است پس حق تعالی میفرماید که واللاتی یأتین الفاحشة و آنان که بیایند بفاحشه
یعنی بکنند زنا را من نسائکم فاستشهدوا علیهن از زنان شما پس طلب گواه
کنید بر ایشان یعنی بر آن زنان اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن
چهار مرد از شما پس اگر گواهی دادند پس نگاه دارید یعنی حبس کنید ایشان را فی البیوت حتی
یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا در خانهها تا آنکه فرو گیرد ایشان را
مرگ یا بگرداند خدای از برای ایشان راهی و راهی که خدای قرار داده حد است که در اول سوره نور
فرموده واللذان و آن دو یعنی هر که زنا کند که گفته شد یا مرد و زن یأتیانها که بیایند آن

یعنی کنند فاحشه یعنی زنا از منکم فآذوهما از شما پس اذیت رسانید بایشان اما ادب
دختر همان حبس است مثل زن که گفته شد فان تابا پس اگر توبه کنند هر دو واصلحا و اصلاح
نمایند چیزی را که بعمل بد فاسد کرده بودند فاعرضوا عنهما پس اعراض کنید از ایشان یعنی آزار
مرسانید ان الله کان توابا بتحقیق خدای هست توبه کننده یعنی قبول توبه کننده رحیما
رحم کننده بتوبه کاران آیه اول از محکمات است و آیه دوم در شان عمر نازل شده پس میفرماید انما
التوبة نیست جز آنکه توبه یعنی قبول توبه علی الله للذین یعملون السوء بجهالة
بر خداست از برای آنانکه کار میکنند بدی را بجهالت یعنی هر گناهی که بنده میکند اگرچه عالم باشد بآن جاهلست
در آن وقت که گناه کردن بخاطر می آرد و بآن عزم میکند و معنی دیگر این آیه آنست که هر گاه جاهل بخالق رسید
توبه عالم مقبول نیست و توبه جاهل مقبول است پس بنا بر معنی اول تقدیر کلام چنین است که نیست
قبول توبه مگر بر خدای از برای آنانکه میکنند بدی بجهالت ثم یتوبون من بعد از آن
توبه میکنند از زمانی قریب فاولئک یتوب نزدیک پس آن جماعت توبه میکنند یعنی قبول
توبه میکند الله علیهم وکان الله علیما حکیما خدای بر ایشان و هست
خدای دانای محکم کار در هر فعل در زمین و امان بود از عذاب خدای یکی مرتفع شد و آن پیغمبر صم
بود و دیگری باقیست پس باید که بآن چنگ در زنند و آن استغفار است چه ایزد تعالی در سوره انفال
میفرماید که وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون و خیری نیست در دنیا مگر از برای دو کس کسی که
گناهان کرده باشد و آنرا بتوبه تدارک نماید و کسی که بکارهای خیر سرعت کند و کسی که توبه از قبول
محروم نشود و کسی که استغفار کند از مغفرت محروم نمیکردد و بدلیل آیه و لکن این سوره که و من یعمل
سوء او یظلم ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و این آیه ولیست التوبة و نیست توبه
یعنی قبول توبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت
از برای آنانکه میکنند گناهان تا آنکه هر گاه حاضر شود یکی از ایشان را مرگ یعنی امور آخرت را ببیند که
در آن وقت توبه قبول نیست جهت آنکه آن توبه از برای گریختن از عذابیست که می بیند و توبه میکند
در وقتی که توبه نفع نمیدهد چنانچه در آیه سوره مؤمن که فلما راوا باسنا و در آیه سوره یونس که
الآن وقد عصیت قبل گفته خواهد شد در شان عمر نازل که ایمان آوردن بعد از دیدن بلا و عذاب
قبول نمیشود و این آیه چنانچه گفته شد در شان عمر نازل شده که توبه کرد در وقتی که توبه نفع نکرد قبول

شد قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار گوید که
بتحقیق که من توبه کردم حالا و نه آنکه میمیرند و حال آنکه ایشان کافرانند و خویشی پیغمبر صم نیز
نفع نمیدهد و آن برای کسی نمیرسد نیست الا ابوطالب که در وقت وفات پیغمبر صم با او گفت که بگو لا اله
الا الله شفاعت کنم برای تو در قیامت و پیغمبر وعده نمیکند و نمیگوید مگر چیزی را که یقین داشته
باشد اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما آن جماعت مهیا کرده ایم ما از برای ایشان
عذابی دردناک شده این آیه در مدینه نازل شد و سبب نزول آن این بود که در زمان جاهلیت و در اول
اسلام در قبیلهای عرب بود که دختر یتیمی را تربیت میکرد که خویش او بود و منع میکرد او را از شوهر
کردن که خود میراث او را ببرد چنانچه در آیه بعد از این نیز در این سوره که وما یتلی علیکم فی الکتاب فی
یتامی النساء گفته خواهد شد و مرد زن خود را میزد یا ضرر باو میرسانید که چیزی از او بگیرد و مردی
که فوت میشد خویشی که داشت جامه خود را بر بالای زن او می انداخت دیگر آن زن شوهر نمیتوانست
کرد و میراث میبرد نکاح او را بمهری که خویش او جهت آن زن قرار داده بود چنانچه مال او را میراث
میبرد و چون ابوقیس بن اسلت فوت شد محصن پسر او جامه خود را بر بالای زن پدر خود که کبیشه دختر
معن بن سعید بود انداخته نکاح او را میراث برد و بعد از آن او را گذاشته نه با وی مباشرت میکرد
و نه نفقه میداد و نه رها میکرد که بخویشان خود ملحق شود پس آن زن بخدمت پیغمبر صم رفته
قصه خود را عرض کرد آنحضرت فرمود که بخانه خود برو اگر خدای چیزی در باره تو بمن فرستاد ترا
اعلام کنم پس حق تعالی آیه بعد از این را در این سوره نازل فرمود که ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم تا آخر
پس آن زن بخویشان خود ملحق شد و دیگر زنان در مدینه بودند که مردم مثل آن زن نکاح
ایشان را میراث برده بودند لیکن از برای خود پس حق تعالی این آیه را نازل ساخته و از جمیع آنچه
گفته شد نهی کرده میفرماید که یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا
النساء کرها ای آنانکه ایمان آورده اید حلال نیست از برای شما که میراث برید از زنان
باکراه پس دختر یتیم خویش خود را که تربیت او کرده اید منع مکنید از شوهر کردن که میراث او را ببرید
و حلال نیست مر شما را که هر گاه نکاح کرده باشید زنی را و اراده او نداشته باشید و کراهه داشته باشید طلاق
ندهید و حبس کنید او را یعنی تنگ گیرید بر او که گوید که آنچه از من گرفته اید بدهید تا طلاق دهم
میفرماید که ولا تعضلوهن و حبس مکنید یعنی تنگ مگیرید بر ایشان یعنی بر زنان و

ضرر رسانیدن زنان خود را و دعامه خود را بالای زنان بی شوهر مپسندید لتذهبوا ببعض
تا ببرید بعضی از ما آتیتموهن آنچه داده اید بایشان یعنی بزنان پس نهی فرموده است خدای
درین آیه از ان الا در وقتی که مستثنا باید که ان یاتین بفاحشة مگر آنکه بیایند بفاحشه
یعنی بکنند فاحشه مبینة ظاهر کننده و این آنست که در خلع گفته شد پس اگر آن زن کو بدخنا
کند زنان در خلع گویند جایز است مرد را که آنچه بوی داده و زیاده از ان نیز بگیرد و عاشروهن
و معاشرت کنید با ایشان یعنی با زنانی که از ایشان اکراه داشته باشید بالمعروف بخوبی یعنی
نگاه دارید ایشان را تا خدای مهربان سازد شما را با ایشان فان کرهتموهن پس اگر کریه باشید
شما با ایشان پس صبر کنید با ایشان تا دیگری ایشان را زن کند فعسی ان پس شاید که یعنی البته
باشد که تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا مکروه دارید شما
چیزی را و بگرداند خدای در آن خیری بسیار یعنی خدای محبت و فرزندان از ان شوهر دیگر با شما
نصیب کند و مثل این عبارت هم در بقره گذشت که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و ان اردتم
استبدال زوج مکان زوج و اگر اراده کنید شما بدل کردن زنی بجای زنی و آن
جایز است بطلاق دادن زنی و خواستن زن دیگر و آتیتم احدیهن و داده باشید
یکی از ایشان یعنی از زنان قنطارا قنطاری و قنطار پوست گاو پر از طلا و نقره فلا تاخذوا
منه پس مگیرید از ان قنطار شیئا چیزی را یعنی هرگاه اکراه داشته باشید از زنی جایز نیست
که او بد کنید تا چیزی بشما دهد چه آنکه در آیه بعد ازین میفرماید که و کیف تاخذونه اتاخذونه
بهتانا آیا میگیرید آنرا حال آنکه بهتان زنید و بهتان آنست که کسی برای مؤمنی چیزی گوید که
در وی نباشد و اگر در وی باشد و پنهان بود آن غیبت است و اثما و گناه کنید گناه مبینا
ظاهر و کیف تاخذونه و قد افضی و چگونه میگیرید آنرا و تحقیق که جاری
کرده است آب خود را یعنی مباشرت نموده است بعضکم بعضی از شما یعنی مرد الی بعض بسوی
بعضی یعنی بزن و اخذن و گرفته اند زنان منکم میثاقا از شما عهدی یعنی کلمه عقد
نکاح غلیظا غلیظ و مراد جاری کردن مردان آب خود را بزن یعنی عقد و مباشرت شدن و نیز میثاق
غلیظ شرطیست که خدای از برای زنان با مردان کرده در سوره بقره فرموده است که فامساک بمعروف
او تسریح باحسان این دو آیه محکمند و متشابه نیستند تاویل آنها در تنزیل آنهاست یعنی همان طرفیست

که نازل

که نازل شده و نسخ نشده احتیاج بتاویل و پرسیدن معنی ندارد و منسوخ نشده اند و سبب نزول
آیه اول در مدینه در سر آیه سابق گفته شد و عرب زنان پدران خود را نکاح میکردند و هرگاه مرد را
پسران بسیار بود و از وی زنی ماندی بود که مادر ایشان نبود هر یک بواسطه خواستگاری آن زن
دعوی میکردند پس حق تعالی نکاح ایشان را حرام کرده میفرماید که و لا تنکحوا و نکاح مکنید یعنی
مکنید ما نکح اباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة آنچه
نکاح کرده اند پدران شما از زنان مگر آنچه تحقیق که پیشتر گذشته است بتحقیق که آن هست فاحشه
یعنی زنا و مقتا و ساء سبیلا و بد و بد راهیست و مثل این آخر آیه در سوره بنی اسرائیل
با این معنی است که فاحشه یعنی گناهیست و مقتا یعنی خدای با آن بلاست و ساء سبیلا یعنی عذاب
آن سخت ترین عذاب جهنم است حق تعالی هفده وجه در قرآن و هفده وجه در سنت پیغمبر ص
زنان را حرام فرموده و از انجمله که در قرآن یاد کرده این آیه و آیه بعد ازین است که باینها حرام کرده است
زنانی که ذکر ایشان درین دو آیه میشود و این دو آیه شامل زنانست و مخصوص بزنان پیغمبر ص
نیست چنانچه اعتقاد جماعتی است و آن جماعت حلال میدانند زن کردن خویشانی را که خدای
درین آیه حرام کرده بر ایشان شرک ورزیده اند که این معنی را دین خود ساخته اند پس بنا برین
آیه روا نیست نکاح زن حرام که حق تعالی زنان پیغمبر را بآیه سوره احزاب که و ما کان لکم
ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا حرام بر مردم میکند بهمین آیه حرام کرده است
بر امام حسن و امام حسین و ائمه زنان پیغمبر را چه آنحضرت جد ایشانست و عبد المطلب
سنت در زمان جاهلیت قرار داد و خدای آنها را در اسلام جاری ساخت و از انجمله است که حرام کرده
بود زنان پدر را بر پسران پس حق تعالی این آیه ارشاد حرمت علیکم امهاتکم
و بناتکم حرام کرده شده اند بر شما مادران شما و دختران شما یعنی دختر و دختر پسر و دختر
دختر آنچه از پشت آن مرد بهم رسیده باشد پس دختران امام حسن و امام حسین حرامند
بر پیغمبر ص پس این آیه دلیل است بر آنکه ائمه آل محمد و اولاد و عترت ایشان اند اولیند و اصطفا
و برگزیدگی از برای ایشانست نه از برای امت و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم
و خواهران شما و عمهای شما و خالهای شما و عمه و خاله خود حرامند و دختران ایشان حلال است و
بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم

ودختران برادر ودختران خواهر ومادران شما مادران که شیر داده اند شما را یعنی مادران رضاعی
وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وخواهران شما از رضاع یعنی زنانی که با شما شیر خورده اند
وخواهران رضاعی شما اند وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ ومادران زنان شما مادر زن حرام و دختر
او حلال است اگر دختر او لیس? او که زن وی بود مرده یا او را طلاق داده باشد و دخول و مباشرت واقع
نشده باشد جهة آنکه حق تعالی این کلمه را مبهم فرموده و قید اینها نکرده پس کسی که دختری را زن کند و
پیش از مباشرت طلاق دهد یا آن دختر بمیرد مادر او بر آنکس حلال نمی باشد بلین? واجب است که مبهم
گذارند آنچه را که خدای مبهم گذاشته است وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ
نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ ودختران زنان شما آنچنان دختران که در کنارهای شما اند
از زنان شما آنچنان زنان که دخول کرده اید شما یعنی مباشرت کرده اید بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا
دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ با ایشان پس اگر دخول نکرده باشید شما با ایشان
پس نیست حرجی بر شما و مراد دختر از زنانند که مباشرت با آن زنان واقع شده باشد نه آنکه
تنها عقد کرده باشند جهة آنکه حق تعالی مقید باین شرط ساخته خواه آن دختران در کنار شما
باشند و خواه نباشند که حرامند بر شما بخلاف اعتقاد خارجیان که میگویند که اگر زن کسی دختری
داشته باشد و آنکس تربیت آن دختر نکرده باشد و آن دختر در کنار آنکس نباشد بر وی حلال است
جهة آنکه حق تعالی فرموده که اللاتی فی حجورکم پس کسی که زنی کند و طلاق دهد پیش از مباشرت
دختران او بر وی حلال است و باکی نیست در زن کردن او و زن آزاد و بنده درین حکم یکسانند
پس کسی که کنیزی داشته باشد که با او مباشرت کرده باشد و آنرا بفروشد بمردی و آنمرد او را آزاد کند و زن
کند و از و دختری بهم رسد آن دختر بصاحب اول حرام و ربیبه است وَحَلَائِلُ و حلیلهای یعنی
زنان أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ پسران شما آنچنان پسران که از پشت
شما اند و پسران دختر نیز درین حکم داخل اند پس زنان امام حسن و امام حسین عم حرامند
بر پیغمبر ص پس این آیه دلیلست بر آنکه ایشان عم پسران صلبی آنحضرتند یعنی از پشت او یند وَ
حرام کرده شده است بر شما أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ که جمع کنید میان دو خواهر در
یک عقد إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه تحقیق که پیشتر گذشته است و قبل حرام شدن آن حفظ?
اسلام است و در سایر دینها حلال بوده یعقوب عم میان حیا? و احیل? که خواهران بودند جمع کرده

هر دو را زنی داشت و بعد از ان حق تعالی حرام کرده این آیه را فرستاده و اگر دو خواهر بنده باشند علی
فرموده که یک آیه آنرا حلال کرده یعنی آیه که درین سوره گذشت که وان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة او
ما ملکت ایمانکم و یک آیه آنرا حرام کرده یعنی این آیه و من حلال میکنم و حرام میکنم آنرا و من خود و اهل
بیت من میکنیم آنرا و من خود و فرزندان خود را از ان نهی میکنم و جهة آن اینمعنی را برای مردم بیان
نفرموده که میترسید که اطاعت او نکنند اگر این ترس نمیداشت برای میداشت همه کتاب خدای حق را
و با وجود آن معنی بیان آن بجنبه مردم کرده از جهة آنکه خود و فرزندان خود را از ان نهی کرده است
و حلال است جمع کردن میان دو خواهر که بنده باشند و با یکی مباشرت کرده باشد بدون مباشرت
آن دیگر یا باینکه مباشرت آن دیگر از غیر فرج کند اما در فرج جایز نیست و این مثل آنست که در
آیه لا تقربوهن حتی یطهرن گذشت حرامست مباشرت با حایض در فرج تا آنکه پاک
شود و جایز است مباشرت او از غیر فرج بشرطها که انجا گفته شد إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا
رَحِيمًا تحقیق خدای هست آمرزگاری رحم کننده این آیه شامل پیغمبر ص و امت هست پس
مراد بآیه سوره احزاب که لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج آن زنانند که
درین آیه حرام شده و حلال بود بر او که تبدیل کند زنان خود را مثل سایر مردم چنانچه در آیه و ان
اردتم استبدال زوج درین سوره گفته شد و اگر نه چنین بود پس خدای حلال کرده میبود بر مردم
آنچه بر آنحضرت حلال نبود جهة آنکه بر مردم تبدیل زنان چندانکه که خواهند جایز است و آنانکه
که درین آیه حرام شده اند خود و هر چند بالا تر و پایین تر روند حرامند مثلا مادر و مادر و
مادر و دختر و دختر و دختر مگر آنچه انا اجل استثنا کرده بر ف حرام کرده شده اند وَالْمُحْصَنَاتُ
محصنها یعنی شوهر داران مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از زنان مگر
آنچه صاحب تصرف شده باشید دستهای راست شما یعنی بدست خود او را کسب کرده و بهم رسانیده
باشید یعنی بنده شما و مراد آنست که مردی که کنیز خود را بغلام خود داده باشد و اراده مباشرت
با او کند جایز است که بغلام بفرماید که با کنیز مباشرت نکند و کنیز را از و محافظت نماید تا
یکدو بار حایض شود بعد از ان با او مباشرت کند و بعد از ان باز بگذارد تا حایض شود و او را
بغلام باز پس دهد بی نکاح اما کنیز خود را بغیر غلام خود داده باشد او را جایز نیست که کنیز
را از و بگیرد و اگر کنیز فروخته شود اختیار با مشتری خواهد بود اگر خواهد کنیز را از شوهر جدا

میکند و اکر خواهد نزد او میکذارد کتاب الله کتاب خداست یعنی خدای نوشته است این حکم
را و حجت خداست در آنچه میکوید علیکم و احل لکم ما وراء ذلکم یعنی بر شما حلال کرده
شده است از برای شما آنچه سوای آنست که در دو آیه سابق تا اینجا کفته شد ان تبتغوا که طلب
کنید یعنی زن کنید باموالکم محصنین غیر مسافحین بمالهای خود حال آنکه محصن
عفیف ناکننده باشید یعنی زن بخواهید که محصن باشید و زناکار نباشید از اینجا تا آخر آیه در باب
متعه نازل کشته و پیغمبر در یکی از جنکها بوده که نازل شده و این مدنیست و نسخ کرده است آیه
سوره معارج را که والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم وما ملکت ایمانهم که مکیست بقول
مومن الطاق که از صحابه امام جعفر علیه السلام است و آیه بروایتی چنین نازل کشته که فما استمتعتم به منهن
الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن فریضة من الله ولا جناح علیکم تا آخر و این قرائت ابن عباس است
و بهر تقدیر کلمه الی اجل مسمی در آیه بوده و تحریف یافته فما استمتعتم پس آنچه طلب تمتع کنید شما
یعنی طلب بهره داری کنید شما و مراد متعه کردن است به آن یعنی بآنچیز منهن که از ایشان
یعنی از زنان تا مدت نام برده شده فاتوهن اجورهن پس بدهید بایشان مزدهاشان
یعنی مهرهای ایشان را و فرق میان زن و متعه آنست که برای زن مهر و برای متعه مزد است فریضة
ولا جناح علیکم فیما تراضیتم حال آنکه واجبست و نیست حرجی بر شما در آنچه راضی
شدید شما هر دو به من بعد الفریضة بآن بعد از واجب مراد آنست که مرد بعد از مدت
تازه کند متعه بر یکی نیست که زیاد کنند هر دو مدت را چون مدت تمام شده باشد و میباید که
مرد بکوید که طلب حلالی میکنم از تو ای زن بمدت دیکر و زن راضی شود و این طریق از برای دیکری جایز
نیست تا آنکه عده او تمام شود و اکر اراده کند مرد که پیش از تمام شدن مدتی که قرار یافته مدت را
زیاد کند باکی نیست برضای هر دو بمدت و وقت و اکر خواهند هر دو که مدت را زیاد کنند به مهر
مزدی که داشت پس آخر روزی که مدت تمام میشود پیش از تمام شدن زیاد کنند مدت را چندانکه
خواهند هر دو پس اکر آخر آن روز که شب و نکرد ندیکر نمیشود مکر از سر تو و عده احتیاج نیست
و آنچه راضی شوند هر دو بآن بعد از نکاح جایز است و پیش از نکاح جایز نیست مکر برضای زن
و بچیزی که مرد بزن دهد و زن بآن چیز راضی شود پس باین آیه حق تعالی متعه زنان را در قرآن
حلال کرده و سنت پیغمبر بآن جاری شده و خدای بعد از آنکه حلال فرموده حرام نکرده تا روز

قیامت

قیامت حلال است و مسلمانان در زمان پیغمبر صلعم متعه کردند و در زمان ابابکر و چهار سال از زمان
عمر نیز میکردند تا آنکه روزی عمر نزد عفرا خواهر خود رفت طفلی در کنار او دید که از پستان او شیر
میخورد غضبناک شده طفل را برداشت و بمسجد رفته بر منبر بر آمد و فرمود تا ندا کردند و مردم
حاضر شدند پس کفت که کیست از شما که دوست دارد که زنان محرم خود را ببیند که مثل این طفلی آبستن
باشند و ایشان را شوهر نباشد بعضی از قوم کفتند که ما دوست نمیداریم این معنی را آنگاه کفت که شما
میدانید که خواهر من عفرا شوهر ندارد و من نزد او رفتم این طفل را در کنار او دیدم و پرسیدم که
این را از کجا داری جواب کفت که متعه شدم پس بدانید که این متعه که حلال بود از برای مسلمانان در
زمان پیغمبر صلعم را من بر آن قرار کرفتم که آنرا حرام کنم هر کس اکر کند تازیانه بر پهلوهای او زنم پس کسی
از قوم منکر سخن او نشد و کسی رد نکرد سخن او را نکفت کسی که آیا بعد از پیغمبر صلعم پیغمبری یا کتابی
بعد از کتاب خدای می آید مخالف آنکه پیغمبر خدا و رسول و کتاب او میکفت قبول نداریم بلکه تسلیم کردند
و راضی شدند و اکر عمر این کار نمیکرد زنا نمیکرد کسی مکر مردی شقی یا زن شقی چرا که مسلمانان بمتعه
از زنا مستغنی بودند پس چون مردی خواهد که زنی را متعه کند در زن اعتقاد شرطست که کسی که
خلاف یکی از اینها کند ظلم بنفس خود کرده باشد اول آنکه مجهول نیست که زن زناکار و زن مشهور بفنا
زن دیوانه را متعه نکند و با او اراده زنا کند اکر زن قبول زنا کرده حرامست متعه کردن او و باید که
از زن بپرسد که مشغول بشوهر یا حامل یا عده هستی یا فارغی از اینها پس اکر مشغول بیکی از اینها باشد
حلال نیست متعه کردن او و اکر از اینها فارغ باشد باوی بکوید که متعه ده نفس خود را بمن بر کتاب
خدای و سنت پیغمبر صلعم بنکاح نه بزنا بمدت معلوم بمهر معلوم و مدت یکساعت از روزی
یا دو روز یا ماهی یا سالی یا کمتر یا بیشتر بهر طریق که راضی شوند و خواهند و مهر را نیز بهر چه راضی
توانند حلقه انکشتری یا بند نعلینی یا خرمائی یا بیشتر از آن از سفید و سرخ یا متاعی بهرچه
زن راضی شود قرار دهند و اکر زن مهر را بمرد ببخشد بهر حلال است چنانچه زنان مهر خود را
بشوهر ببخشند بعد از آن بکوید که باین شرط که تو از من و من از تو میراث نبریم و نطفه از من
باشد آنرا بهر جای از تو که خواهم کذارم و چهل و پنج روز یک حیض عده داری و بروایتی عده چهل و
پنج روز و بروایت دیکر دو حیض است پس اکر زن کفت که خوب است مرتبه دوم این سخنان را کفته عقد
نکاح را تمام کند و کسی که شرط کرد با متعه که نطفه خود را بهر جای او که خواهد کذارد اکر بر جم او

کنار رود و فرزندی از و بهم رسد از آن مرد خواهد بود و متعه اجاره است و میان ایشان میراث نباشد
و بعد از تمام شدن مدت و عده اگر زن خواهد به دیگری متعه میشود و حلال است آن زن که اگر
خواهد بهفت کس یا بیست کس باین طریق یکی بعد از دیگری متعه شود اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلِیْمًا
حَکِیْمًا بتحقیق که خدای هست دانای محکم کار و درست کار در هر فعل وَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ
مِنْکُمْ طَوْلًا اَنْ یَّنْکِحَ و کسی که استطاعت و توانایی نداشته باشد از شما مهری را که نکاح
کند یعنی زن کند الْمُحْصَنٰتِ زنان محصنه یعنی آزاد الْمُؤْمِنٰتِ فَمِنْ مَّا
مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ مؤمن را پس از آنچه صاحب تصرف شده باشد دستهای راست شما یعنی بنده
خود او را کسب کرده باشید یعنی بنده شما باشد مِّنْ فَتَیٰتِکُمُ از زنان جوان شما یعنی
کنیزان الْمُؤْمِنٰتِ که مؤمن باشند نکاح کند یعنی کسی که استطاعت نداشته باشد که زن
آزاد بخواهد پس کنیز را بخواهد باذن صاحبان ایشان چنانچه الحال کنیز خواهد شد پس مرد
آزاد را روا نیست کنیز را و متعه بمنزله کنیز نیست وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِیْمَانِکُمْ بَعْضُکُمْ
مِّنْ بَعْضٍ فَانْکِحُوْهُنَّ و خدای داناتر است بایمان شما بعضی از شما از بعضی است پس نکاح
کنید ایشان را یعنی متعه کنید کنیزان بنده را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ باذن اهل ایشان پس اگر کسی کنیزی
را بی رخصت صاحب او زن کند زنا کرده باشد وَاٰتُوْهُنَّ و بدهید بایشان یعنی بآن کنیزان
اُجُوْرَهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ مُحْصَنٰتٍ مزدهای ایشان را یعنی محصنه باشند یعنی
نکاح کنید کنیزانی را که مسلمان باشند غَیْرَ مُسٰفِحٰتٍ غیر زناکار باشند یعنی مکری و
فسق و فجوری در میان نباشد وَّلَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ و نه گیرنده باشند دوستان
یعنی دوست گیرنده باشند یعنی شما ایشان را دوست مگیرید فَاِذَآ اُحْصِنَّ پس هرگاه محصنه شدند
ایشان یعنی کنیزان را نکاح واقع شد و مباشرت با ایشان کرده شد چه ایشان وقتی محصنه میشوند
که مباشرت با ایشان بشود فَاِنْ اَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بفاحشه یعنی زنا کنند
آن کنیزان فَعَلَیْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَی الْمُحْصَنٰتِ پس بر ایشان است نصف آنچه بر زنان
محصنه است یعنی زنان آزاد است مِنَ الْعَذَابِ از عذاب یعنی از حد یعنی پنجاه تازیانه
میزنند پس غلامان و کنیزان هرگاه زنا کنند نصف حد میزنند و اگر بار دیگر زنا کنند باز همچو
و تا چند مرتبه چنین میکنند تا بهشت مرتبه رسد و در مرتبه هشتم میکشند جهت آنکه خدای بر ایشان

رحم کرده است که جمع کند بر ایشان بندگی و حق آزادی و اگر آن کنیزان محصنه شده باشند یعنی
مباشرت با ایشان واقع شده باشد و زنا کنند ایشان را سنگسار میکنند و این آیه منسوخ کرده است این آیه
سوره نور را وَلَا تُکْرِهُوْا فَتَیٰتِکُمْ عَلَی الْبِغَآءِ اِنْ اَرَدْنَ تَحَصُّنًا تا آخر آیه چه عرب و قریش کنیزان میخریدند
و ایشان را امر میکردند و میگفتند که بروید و زنا کنید و کسب نمائید و حق تعالی در آیه مذکور از آن نهی کرده
فرموده که اگر جبر بر کنیزان شود خدای بر ایشان نمیگیرد بعد از آن این آیه نازل شده آن را نسخ کرد
و بکنیزان حد مقرر شد ذٰلِکَ آن که گفته شد که کنیز را نکاح کنید لِمَنْ خَشِیَ از برای کسی که
ترسد از الْعَنَتَ مِنْکُمْ مشقت و ضرر از شما پس مرد مسلمان را سزاوار نیست که کنیز بنده را زن
کند مگر کسی که از مشقت و ضرر ترسد و حلال نیست او را از کنیزان مگر یکی وَاَنْ تَصْبِرُوْا و اینکه
صبر کنید و کنیز را زن نکنید خَیْرٌ لَّکُمْ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ بهتر است از برای
شما و خدای آمرزنده و رحم کننده یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُبَیِّنَ لَکُمْ وَیَهْدِیَکُمْ سُنَنَ
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَیَتُوْبَ عَلَیْکُمْ اراده میکند خدای تا بیان کند از برای شما
و هدایت کند شما را براهها آنان که پیش از شما بودند و توبه کند بر شما یعنی قبول توبه شما کند
وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ و خدای دانا است محکم کار و درست کار در هر فعل وَاللّٰهُ یُرِیْدُ
اَنْ یَّتُوْبَ عَلَیْکُمْ و خدای اراده میکند که توبه کند بر شما یعنی قبول توبه شما کند وَیُرِیْدُ
الَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوٰتِ اَنْ تَمِیْلُوْا و اراده میکنند آنانکه پیروی میکنند
خواهشها را که میل کنید از حق مَیْلًا عَظِیْمًا میل عظیم یُرِیْدُ اللّٰهُ اَنْ یُّخَفِّفَ عَنْکُمْ
وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا اراده میکند خدای که تخفیف دهد از شما و آفریده
شده است انسان ضعیف این دو آیه نازل شده است در باب یا و در شان قریش چه ایشان
اهل و مال خود را قمار میباختند پس حق تعالی ایشان را از آن نهی میکند و در شان اهل بیت
علیهم السلام و در شان مسلمانان که بر دشمن بر مغارها میرفتند و یک کس تنها بجانهای
مشرکان بجنگ میرفت و در جهادها بی امر پیغمبر صلعم تنها بی حمله بر مشرکان میکرد که کشته
کشته شود و دشمن دست بر ایشان یافته ایشان را میکشت پس حق تعالی از این کارها نهی کرده میفرماید
که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْکُلُوْٓا ای آنانکه ایمان آورده اند مخورید ای قریش
اَمْوَالَکُمْ مالهای خود را شما یعنی مخورید بعضی مال بعضی را بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ

خود بباطل یعنی بربا و بقمار و بس بنا برین آیه اگر کسی را قرض باشد و چیزی بهم رساند آنرا صرف عیال
نمیتواند نمود بلکه قرض را ادا میکند و مال مردم را نخورد و حال آنکه دارد چیزی که حق مردم را ادا کند
و مثل این عبارت در سوره بقره گذشت اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ
مگر آنکه بوده باشد سوداگری از رضای فروشنده و خرنده از شما یعنی خرید و فروخت حلال است وَلَا
تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ و مکشید ای مسلمانان نفسهای خود را یعنی اهل بیت پیغمبر را صلی الله علیه و آله که
مکشید و داخل مغارها مشوید برای جنگ با دشمن تا بر شما دست یابد چنانچه خواهند شما را بکشند و
بر سر خانهای مشرکان مروید بجنگ تنها یعنی در جنگها که با پیغمبر صلی الله میروید بی امر آنحضرت حمله بر ایشان
مکنید تنهایی که کشته شوید و مؤمن بهر گونه مرض بمیرد غیر آنکه خود را بکشد پس کسی که قادر باشد
بمحافظت خون خود و بگذارد تا کسی او را بکشد او کشنده خود باشد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا
بتحقیق که خدا هست بشما رحم کننده وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْوَانًا وَّظُلْمًا فَسَوْفَ
نُصْلِيْهِ نَارًا و کسی که میکند آنرا بعداوت و ظلمی پس زود باشد که ما بکنیم ما او را در آتش
دوزخ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا ٤٥ و هست آن بر خدای آسان پس بنا
برین دو آیه کسی که عمدا خود را بکشد همیشه در آتش دوزخ خواهد بود و کسی که از سرما اگر خوف ترسد
که برای غسل جنابت و وضو آب بر بدن ریزد باید که نریزد و کسی که عضوی از و شکسته و آزار به
باشد جایز نیست که در غسل جنابت و وضو آن بر بدن بمالد و نریزد این آیه ترغیبی است که
حق تعالی میکند و میفرماید که اِنْ تَجْتَنِبُوْا اگر اجتناب کنید یعنی دوری کنید و هرجا (عشر)
که در قرآن این عبارت مذکور شود یعنی آنست که آنچیزی که حق تعالی اجتناب از آن فرموده
حرام کرده است كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ از کبیرهای آنچه نهی کرده شده اید از آن یعنی
گناهان بزرگ و کبیره هر گناهی است که خدای در قرآن بر آن وعده آتش دوزخ داده و عذاب واجب
ساخته است بر آنکه آن گناه را میکند و این گناهان از حق تعالی به پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه خبر داد
و هفت از آن بزرگترین کبیرها است و هفت از آن در شان آل محمد علیهم السلام نازل شده و امت ایشان
عمد آنها را بر خود مباح ساختند و از جمله گناهان کبیره کفر است و از جمله کفر است ترک نماز
چنانچه انشاء الله گفته خواهد شد و برابری با کفر میکند داخل شدن در عملهای کسی که عمل پادشاه جابر
میکند و یاری کردن و سعی در حاجتهای ایشان چنانچه انشاء الله در باب آن نظر کردن بکسی که عمل

پادشاه

پادشاه جابر میکند گفته خواهد شد و دیگر شرک ورزیدن بخدای و عبادت بتهای کردن است
و از جمله آیات داخل کافرستان شدن بعد از آنکه از آنجا بیرون آمده باشند چنانچه
انشاء الله گفته خواهد شد و شرک از جمله بزرگترین کبیرهاست و حق تعالی بر آن وعده آتش
داده است با آیه سوره مایده که وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ و شرک در شان آل محمد
هم نازل گشته چه حق تعالی در شان ایشان نازل ساخت آنچه نازل ساخت به پیغمبر صلی الله در باره ایشان
گفت آنچه گفت و امت بدروغ نسبت دادند بخدا و پیغمبر آنچه گفته خدا و رسول و بخدای
شرک ورزیدند و دیگر کشتن مؤمنی است بعمد بجهت دین او بنا حق که خدای سبحانه از احرام
کرده است و آن نیز از جمله بزرگترین کبیرهاست و حق بر آن وعده آتش داده است با آیه
سوره نساء که وَمَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا تا آخر آیه که حاصل معنی آن اینست که کسی که مؤمنی را بعمد
بکشد جزای او دوزخ است که همیشه در آنجا باشد و خدای بر او غضب و لعنت و عذاب عظیم جهت
او مهیا کرده است و حق تعالی مؤمن را لعنت نمیکند و کافر را در قرآن لعنت فرموده و این
کبیره نیز در شان آل محمد علیهم السلام نازل شده است امام حسین علیه السلام و اهل بیت و صحابه
او را کشتند و دیگر نافرمانی پدر و مادر است و آن هم از بزرگترین کبیرهاست و حق تعالی
بر آن وعده آتش داده است جهت آنکه عاق را شقی گفته است در سوره مریم که وَلَمْ يَجْعَلْنِيْ جَبَّارًا
شَقِيًّا و هم در شان آل محمد نازل گشته چه حق تعالی در آیه سوره احزاب که اَلنَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ
میفرماید که زنان پیغمبر صلی الله مادران مؤمنانند پس آنحضرت پدر باشد و امت عاق شدند
بر پیغمبر صلی الله و آنچه با ذریه و اهل بیت و خویشان او کردند و بر خدیجه مادر خود در آنچه با ذریه
او کردند و دیگر خوردن مال یتیمان است بظلم و عمدا از کبیرها و از بزرگتر است چنانچه
انشاء الله گفته خواهد شد و این کبیره نیز از بزرگترین کبیرهاست و خدای بر آن وعده آتش داده
است با آیه سوره نساء که اَلَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى تا آخر و حاصل آن اینست که آنانکه مالهای
یتیمان را بظلم میخورند آتش بشکم ایشان خواهد افتاد و بجهنم خواهند رفت و هم در شان
آل محمد صلی الله نازل گشته جهت آنکه فی را که خدای در قرآن جهت ایشان مقرر کرده چنانچه در جای
خود خواهد آمد امت ظلم بر ایشان کرده بردند و بدیگران دادند و ایشان را از حق خود که در کتاب
خدای بود منع کردند و دیگر سوگند خوردن بدروغ بعد از آگاه شدن است و خدای بر آن وعده

داده است بآیه سورهٔ بقره که الذین یأکلون الربوا تا آخر و حاصل معنی آن اینست که آنانکه
سود میخورند روز قیامت برنخیزند مثل کسی که شیطان او را مس کرده مخبط ساخته باشد و
دیگر داخل کافرستان شدن بعد از بیرون آمدن از آنجاست و آن با شرک یکی است و دیگر
افترا بر زنان محصنه کردن است و این هم از بزرگترین کبیرهاست و خدای بران وعدهٔ آتش
داده است بدو آیه سورهٔ نور که ان الذین یرمون المحصنات تا آخر آیه دوم ان و الذین
یرمون المحصنات تا آخر و حاصل معنی آیه اول اینست که آنانکه بر زنان افترای زنا میکنند
ملعونند در دنیا و آخرت و ایشان را عذاب عظیم است در آن روز که زبانها و دستها و پایها بر ایشان
گواهی میدهند با آنچه کرده اند و اینها گواهی میدهند مگر آنان که عذاب ایشان خواست و حاصل
دوم آنکه آنانکه افترا بر زنان محصنه بزنا میکنند و چهار گواه نداشته باشند هشتاد تازیانه
بر ایشان زده هرگز گواهی ایشان را قبول مکنید و ایشان فاسقانند و حق تعالی در چند آیه
فاسق را غیر مؤمن و منافق و دوستدار ابلیس گفته و این کبیره نیز در شان آل محمد ص نازل گشته
چرا که بر منبرها ناسزا بفاطمه علیها السلام گفتند و دیگر گریختن از جنگ است و این هم از بزرگترین
گناهان کبیره است و خدای بران وعدهٔ آتش داده در آیه سورهٔ انفال که و من یولهم یومئذ
دبره تا آخر و حاصل معنی آن اینست که کسی که در روز جنگ پشت دهد مگر برای جنگ کردن یا
خود را بلشکری رسانیدن بغضب خدای گرفتار شده جای او جهنم خواهد بود و این کبیره هم
در شان آل محمد ص نازل گشته چرا که خود بجنگ و با خبر از خود بیعت با علی ع کرده بعد از آن
از او گریختند و با او جنگ و پیکار و او را مخذول کردند و دیگر منکر شدن آنچه خدای فرستاده
است و این هم از بزرگترین گناهان کبیره است و هم در شان آل محمد ص نازل گشته چرا که انکار
ایشان حق ایشان کردند و در دین کسی را نزاعی نیست و دیگر انکار رسول الله محمد علیه السلام است و دیگر
مستی و شراب خوردن است و آن هم از بزرگترین گناهان کبیره است جهت آنکه خدای از آن نهی کرده است
چنانچه از عبادت بتها نهی کرده است و شراب داخل میکند خود را به آزار در زنا و دزدی و کشتن مؤمن
و شرک و فعلهای شراب بر هر گناهی سر میکشد چنانچه درخت از رهبر درختی سر میکشد و دیگر
نومیدی از رحمت خداست و دیگر یأس از رحمتهای خداست و آن کبیره است بعد از شرک و خدای
وعدهٔ آتش بران داده است بآیه سورهٔ یوسف که انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون

یعنی

یعنی نا امید نمی شود از رحمت خدا مگر کافران و دیگر ایمن از مکر خدای بودن است و آن کبیره است بعد از
یأس از رحمت خدای و خدای سبحانه وعدهٔ آتش بران داده است بآیه سورهٔ اعراف که فلا یأمن مکر الله
الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیشود از مکر خدای کسی مگر زیانکاران و دیگر زناست و خدای
بران وعدهٔ آتش داده است بآیه سورهٔ فرقان که والذین لا یدعون مع الله تا آخر آیه دوم و حاصل
معنی آن اینست که کسی زنا کند بگناه ملاقات کرده باشد و عذاب روز قیامت دو چندان می شود
و همیشه در دوزخ میباشد بخواری و بآیه سورهٔ نور که الزانی لا ینکح الا زانیة تا آخر یعنی مرد زناکار
زن نمیکند مگر زن زناکار یا مشرکه و زن زناکار را زن نمیکند مگر مرد زناکار یا مشرک و
حرامست آن بر مؤمنان یعنی خدای مرد زناکار و زن زناکار را مؤمن نشمرده است و دیگر جادو کردن است
و خدای بران وعدهٔ آتش داده است بآیه سورهٔ بقره که یعلمون الناس السحر تا آخر و حاصل معنی آن
اینست که ساحر را در آخرت نصیبی نخواهد بود و دیگر قسم دروغ یاد کردن که بآن مال مردم بربایند و
بران خدای وعدهٔ آتش داده است در آیه آل عمران که ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا
قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة یعنی آنانکه میخرند بعهد خدای و قسمهای خود بهای اندک
آنجماعت نیست نصیبی برای ایشان در آخرت و کسی که نصیبی نباشد در آخرت بهیچ چیز داخل
بهشت نمیشود و دیگر شکستن عهد است و بران خدای وعدهٔ آتش کرده است بآیه مذکور و دیگر
دزدی از مال غنیمت است و خدای بران وعدهٔ آتش کرده است بآیه آل عمران که و من یغلل یأت بما
غل یوم القیمة یعنی کسی که پنهان بردارد از مال غنیمت می آید آنچه پنهان برداشته است روز قیامت
و دیگر ندادن زکوة واجب است و خدای بران وعدهٔ آتش کرده است بآیه سورهٔ توبه که والذین یکنزون
الذهب تا آخر و حاصل معنی آن اینست که آنانکه طلا و نقره را گنج ساخته در راه خدای نمیدهند بشارت
ده ای محمد ایشان را بعذاب الیم روزی که آنها را در آتش جهنم گرم کرده بآن داغ کنند روها و پهلوها
و پشتهای ایشان را و بگویند که این آنست که جهت خود گنج کرده بودید حالا بچشید عذاب آنچه را که
گنج ساخته بودید و دیگر ترک نماز است بعمد بی علتی و آن از جمله کفرهاست جهت آنکه ترک کننده ترک
نماز کافر است و این بزرگتر است از خوردن یکدرم مال یتیم بظلم و این از گناهان کبیره است جهت
آنکه پیغمبر ص فرموده که کسی که ترک نماز کند ایمان از خدا و رسول طمع نخواهد داشت و دیگر ترک هر چیزی
است که خدای واجب ساخته است و دیگر گواهی دروغ دادنست و دیگر پنهان کردن گواهی است و

خدای بران وعده آتش کرده است بآیه بقره که من یکتمها فانه آثم قلبه یعنی کسی که پنهان کند گواهی را پس
تحقیق که گناهکار است دل او و دیگر از خویشان دوری کردن است و خدای بران وعده آتش داده است
بآیه سوره رعد که الذین ینقضون عهد الله تا آخر و حاصل معنی آن اینست که آنانکه عهد خدای را بعد از
محکم کردن آن میشکنند و دوری میکنند از خویشان که خدای بنزدیکی کردن با ایشان امر کرده است
و فساد در زمین میکنند از برای ایشانست لعنت و دوزخ و دیگر کم کردن در کیل است و خدای بران وعده
آتش داده است بآیه اول سوره مطففین که ویل للمطففین یعنی عذاب عظیم است از برای کم کنندگان
کیل و میگوید خدای تعالی و بل مکر بکار فرو دیگر دروغ گفتن بر خدای و رسول او و اوصیا علیهم السلام است
و دیگر در وصیت ظلم و میل کردن بجانب بعضی از ورثه است و دیگر لعنت کردن پیر است بر پیر جهت اولوا
مخوانده پدر برادر و دیگر زن [illegible] بدلالت دیگر [illegible] قبول دعوت پدر کند و دیگر نظر کردن فرات کسی
که عمل پادشاه جایر بکنند این از کبیرهاست که بآن مستحق دوزخ میشود و اما داخل شدن در کارهای
ایشان و سعی در حاجتهای ایشان برابر کفر است و دیگر مصر بودن است بر گناهان صغیره یعنی
گناهان کوچک این از گناهان کبیره است جهت آنکه پیغمبر ص فرموده که با اصرار صغیره نمی‌باشد
یعنی کبیره میشود نکفر بالطل میکنیم و برطرف میسازیم عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا
کریما از شما گناهان شما را و داخل میکنیم شما را بدخل شدن گاهی کرامت یعنی بهشت پس
کسی که اجتناب کند از گناهان کبیره حق تعالی باطل و برطرف میسازد از وهمه بدیها و گناهان او را
اگر مؤمن باشد و در قیامت از گناهان صغیره که کرده باشد از و پرسش نمی‌شود و او از اهل بهشت
باشد و امرزیده نمی‌شود گناهان مگر از شیعه آل محمد ص و شیعیان اهل بیت ابرار و خدای همیشه
در دوزخ نمیدارد مگر اهل کفر و انکار و ضلالت و شرک را و شفاعت از برای صاحبان گناهان
کبیره است از امت محمد ص و اما نیکوکاران راهی بحقی نیست و اگر کسی گوید که ایزد تعالی در آیه
سوره انبیا میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسی را که خدای راضی
باشد و خدای خود راضی نیست که شفاعت کنند گناه کبیره کنندگان را جواب گوییم که معنی آن این است
که شفاعت نمیکنند مگر کسی را که خدای از دین او راضی باشد از گناهان که میکند پشیمان میشود جهت
آنکه میداند که عاقبت کار او در قیامت چگونه خواهد بود و هیچ مؤمنی نیست که گناهی کند و او را
از آن بد نیاید و پشیمان نشود و پشیمانی از برای توبه بس است پس چون پشیمان شد توبه کار است

شفاعت

شفاعت باشد پس کسی که نیکوکاری و دائماً مؤمن باشد و کسی که از گناهی که کند پشیمان نشود
مؤمن نباشد و شفاعت برای او واجب نشود و او ظالم باشد و اصرار کننده باشد بر گناه و امرزیده نشود
جهت آنکه او ایمان نیاورده است بعقوبت گناهی که میکند که اگر ایمان بآن آورده میبود پشیمان میشد
و چون کسی گناه کبیره کند و استغفار نماید گناه کبیره برطرف شود و کسی که گناه کبیره میکرده باشد
که بمیرد اگر اعتقاد او این بوده که حلال است از اسلام بیرون میرود و عذاب سخت میکشد و اگر
اعتراف داشته باشد که آن کبیره و بر وی حرام است و حلال نیست و بران عذاب میکشد آنکس را عذاب
میکنند تا عذاب او اسانتر از عذاب اولین باشد و از ایمان بیرون میرود نه از اسلام و کسی که گناه
صغیره یا کبیره کند و او بداند که حق تعالی اگر خواهد عذاب و اگر خواهد عفو میکند آنکس امرزیده
نمیشود و اگر چنان داند که خدای او را عفو میکند و از گناه او در میگذرد و انشاء الله در آیه سوره
نجم که الذین یجتنبون کبائر الاثم گفته خواهد شد که مؤمن کدام گناه کبیره و فصل گناه میکند و علت
آن چیست و لا تتمنوا ما فضل الله و آرزو مکنید چیزی را که زیادتی داده است
خدای بآن یعنی بآن چیز بعضکم علی بعض بعضی از شما را بر بعضی یعنی جایز نیست که برای
زن و دختر و مال مرد مسلمانی را بعینه آرزو کند و لیکن بخواهد از خدای که از فضل خدای چیزی مثل
الحال که گفته خواهد شد و مثل آن زن و دختر و مال از و میکند للرجال نصیب برای
مردان است نصیبی یعنی بهره مما اکتسبوا و للنساء نصیب از چیزی که کسب کرده اند
و از برای زنان است نصیبی یعنی بهره مما اکتسبن و اسئلوا الله من فضله
از چیزی که کسب کرده اند و بخواهید از خدای از فضل او یعنی از زیاده خدای چه حق تعالی خلایق را
کار غیر بیرون رزق ایشان را با ایشان آفریده و میان ایشان قسمت کرده و آن رزق که قسمت کرده حلال پاک
بود و حرام قسمت نکرده و آن حلال را بر ایشان عرضه کرده پس رزق بعد از قطرات باران از آسمان بزمین
می‌آید بهر کس آنچه جهت او مقدر شده است پس هر کس هست ایزد تعالی رزق حلال برای او واجب ساخته
که بعضا فیشا و میرسد و حرام را بوجه دیگر به و عرضه کرده و هیچ کس نمیمیرد تا تمام رزق او باو نرسد
پس از خدای بپرهیزید و مجمل و طلب رزق یعنی باندک سعی طلب کرد و نباید که آدمی از دیر رسیدن رزق
بآن دارد که طلب آن بمعصیت کند که اگر از خدای بپرهیزد و صبر کند خدای رزق او از حلال باو
میرساند و کسی که تعجیل کند و پرده ستر و عفاف بدرد و از حرام چیزی فرا گیرد حق تعالی بقدر آن از

از رزق حلالی که جهت او واجب ساخته بود کم کند و روز قیامت حساب از و کیرد و غیر این حلال و حرام
که کفته شد حق تعالی را زیاده بسیار هست که آنرا میان مردم قسمت نکرده است پس در پی آید میسزد با
که از آن زیاده از خدای بخواهید و آن زیاده را حق سبحانه قسمت میکند از طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب
و ذکر خدای در آن وقت بهتر است از طلب رزق از راه رفتن در زمین إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمًا بتحقیق که خدای هست بهر چیزی دانا این آیه در شان ائمه علیهم السلام نازل و بقول علی بن
ابرهیم منسوخ شده میفرماید که وَلِكُلٍّ و از برای هر چیزی یعنی هر کسی جَعَلْنَا مَوَالِيَ کردانیدیم
ما صاحبان یعنی آنان که بمیت اولی‌اند یعنی نزدیکترند از همه خویشی پس مراد صاحبان خویشی‌اند در
میراثها نه صاحبان نعمت و بر روایتی و بنا بر قول علی بن ابرهیم مراد بندکان آزاد شده‌اند جهت آنکه میراث
در جاهلیت متعلق بر اولادی بود نه خویشی و عرب میراث میداد نه به بندکانی که ایشان را آزاد کرده
بودند و با آنان که با میت هم قسم شده بودند در دوستی چنانچه بعد ازین میفرماید که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ
ایمانکم مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ
از آنچه کذاشته‌اند پدر و مادر و خویشان و آنانکه بسته است قسمهای شما مراد ائمه علیهم السلام‌اند
که با ایشان بسته است قسمهای شما و بنا بر قول علی بن ابرهیم مراد هم قسم شدکانند در دوستی چنانچه
الحال کفته شد و بنا بر قول اول این آیه میراث بخویشان نزدیک شده فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ
پس بدهید ایشان نصیب ایشان را یعنی بهره میراث ایشان را إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدًا بتحقیق که خدای هست بر هر چیزی کواهی الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى
مردان قیام دارندکانند بر امور النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
زنان بسبب آنچه زیادتی داده است خدای بعضی از شما را بر بعضی پس فضل و زیادتی مردان بر
زنان مثل فضل آسمان بر زمین و فضل آب بر زمین است و چنانچه زمین تابع است زنان
بمردان تابع‌اند و اگر مردان نمیبودند زنان را خدای نمی‌آفرید و علت این زیادتی آنست که خدای عز و جل
آدم را از کل و حوا را از زیادتی باقی مانده آن کل آفرید و اول کسی که پیروی زنان کرد آدم علیه السلام
بود و خدای او را از بهشت بپایین فرستاد و ایزد تعالی فضل مرد را بر زن در دنیا ظاهر ساخته است
جهت آنکه زنان حیض می‌بینند و از کثافت آن عبادت نمیتوانند کرد و مرد از حیض بری باشد
وَبِمَا أَنْفَقُوا و بسبب آنچه میدهند مردان بزنان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خود یعنی جهت

کرده است

کرده است خدای بر مردان که نفقه دهند بزنان پس زن عیال مرد میباشد اگر محتاج شود و بر مردست
که او را عیال خود سازد و نفقه دهد و بر زن نیست که مرد را عیال خود کند و بار و نمیفرماید که نفقه
بدهد اگر مرد محتاج شود و از اینجهت است که زن نصف مرد میراث میبرد فَالصَّالِحَاتُ
قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ پس زنان صالحه طاعت و خشوع کنندکان نکاه
دارندکانند غیب را یعنی نکاه میدارند در غیبت شوهر آنچه نکاه داشتن آن بر ایشان واجبست
از مال و سیرت خود و غیر آن بِمَا حَفِظَ اللَّهُ با آنچه نکاه داشته است خدای یعنی بحفظ
خدای وَاللَّاتِي و آنان یعنی کرآن زنان که تَخَافُونَ میترسید ای مردان نُشُوزَهُنَّ
از نشوز ایشان و نشوز آنست که زن از همخوابی شوهر ابا کند و در آنوقت خلع واقع میشود
و میباید که شوهر آن قدر بکه تواند از زن کرفتن خلع واقع سازد چنانچه بتفصیل در آیه سوره بقره
که والمطلقات یتربصن بانفسهن کفته شد پس هر کاه زن نشوز کند باید که شوهر او را بکوید
که از خدا بپرهیز و بجامه خواب درآی چنانچه میفرماید که فَعِظُوهُنَّ پس پند دهید ایشان را
پس اگر اطاعت کرد خوب و الا دشنام دهد او را چنانچه میفرماید که وَاهْجُرُوهُنَّ فِي
الْمَضَاجِعِ و دوری کنید از ایشان در خوابکاهها یعنی دشنام دهید یعنی پس اگر اطاعت
کرد و بجامه خواب درآمد خوب و الا بزند او را چنانچه میفرماید که وَاضْرِبُوهُنَّ و
بزنید ایشان را اما باید که سخت نزند فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر اطاعت کنند شما را یعنی اگر از
نشوز برکشت و اطاعت نمود با او درشتی نکردن کرد فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا
پس طلب مکنید بر ایشان راهی یعنی تکلیف دوست داشتن بر ایشان مکنید که پند و دشنام و زدن
برای طاعت کردن در همخوابی است نه برای دوست داشتن و کسی که زنی کیرد با او و با اهل او شرط
کند که اگر بعد او زنی کند و از وی دوری نماید یا کنیزی بهم رساند آن زن مطلقه باشد لغو
باشد آن شرط نیست چرا که شرط خدای پیش از شرط او است اگر خواهد بشرط خود وفا میکند و اگر
خواهد آن زن را نکاه میدارد و بر سر او زن میکند و کنیز بهم میرساند و از و دوری میکند
بدلیل این آیه و آیه که در بین سوره کذشت که فانکحوا ما طاب لکم من النساء تا آخر إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلِيًّا بتحقیق خدای هست علی یعنی بلندی كَبِيرًا بزرگ وَإِنْ خِفْتُمْ
شِقَاقَ و اگر ترسیده شما از شقاق و شقاق آنست که مرد با زن و زن با مرد نشوز کنند

بینهما میان هردو یعنی میان زن وشوهر فابعثوا پس برانگیزید یعنی بفرستید ای
حاکمان شرع وای مرد وزن حکما حکمی یعنی کسی که حکم واصلاح کند میان هردو من اهله
از اهل او یعنی میان زن وشوهر از خویشان مرد وحکما من اهلها وحکمی از اهل ان
زن پس هرچه ان دو کس حکم کنند جایز وروا است ومیسزد باید که ان یریدا اگر اراده کنند ان دو کس
اصلاحا یوفق اصلاحی توفیق میدهد یعنی موافقت میدهد الله بینهما خدای
میان ایشان یعنی میان ان دو کس اگر از جانب حاکم شرع روند حاکم با ایشان میگوید که میان
زن وشوهر حکم کنید اگر رای شما هردو بران قرار گیرد وخواهید که میان ایشان جدائی افکنید از هم
جدا کنید واگر ان دو کس از جانب زن وشوهر باشند باید که طلب امر واذن از ایشان وشرط با ایشان
کنند که اگر خواهیم شما را باهم جمع میکنیم واگر خواهیم از هم جدا میکنیم پس اگر زن وشوهر راضی شدند
وجدا کردن را باختیار ان دو کس گذاشتند ان دو کس اگر ایشان بران قرار گرفت که جمع کنند
میان ایشان جمع میکنند وان جایز ورواست واگر رای ایشان قرار گرفت که آنها را از هم
جدا کنند جدا میکنند وان جایز ورواست اما باید که چون جدا کنند زن از حیض پاک شده
وران پاکی شوهر با او مباشرت نکرده باشد پس اگر یکی از ان دو کس گوید که جدا کردم ایشان را از
هم وان دیگر گوید که جدا نکردم جدائی واقع نمی شود بلکه باید که هردو باهم اتفاق کنند
بر جدا کردن ایشان وچون اتفاق کرده جدا کردند جایز وروا خواهد بود وجدائی واقع خواهد
شد وهرگاه که ان دو کس عادل باشند حکم زن نزد زن رفته میگوید که آنچه در دل داری باین
بگوی که من میخواهم که قطع کنم چیزی را که نزد تست یعنی از ناشوهری ومال ونفقه ناکه داری پس اگر
زن نشوز می کرده باشد میگوید که آنچه شوهر از مال من میخواهد بدهد ومیان ما جدائی افکن
واگر نشوز نداشته باشد میگوید که ترا قسم میدهم بخدای که ما را از هم جدا مکنی اما چون از
نفقه خود ناراضیم درخواه که ان را زیاد کند وحکم مرد نیز در خلوت نزد مرد رفته بهمان طریق
که گفته شد با او میگوید پس اگر با زن بد باشد خواهد گفت که آنچه زن از مال من خواهد بدهی
بگیر ومیان ما جدائی افکن که مرا با او حاجتی نیست واگر با زن بد نباشد خواهد گفت که قسم ترا
بخدای که ما را از هم جدا مسازی که او را بیش از همه کس دوست میدارم واز مال من آنچه خواهی راضی
کن پس ان دو کس باهم ملاقات نموده هر یک از ایشان آنچه شنیده است با دیگری میگوید وهر کدام

ازیشان از دیگری عهد وپیمان خدای میگیرند که تو تصدیق سخن من کن ومن تصدیق سخن تو کنم
واین وقتی است که خدای خواهد که موافقت دهد میان ایشان پس چون چنین کردند وهر یک
ازیشان که شنیده بودند با دیگری گفتند دانستند که نشوز کننده کیست پس اگر زن باشد
هردو با او میگویند که ای دشمن خدای تو نشوز کننده وعاصی بشوهر خودی نفقه واکرام تو برو
واجب نیست ومیسزد که او همیشه با تو بد باشد تا آنکه با مر خدای باز گردی واگر مرد نشوز
کرده باشد هردو با او میگویند که ای دشمن خدای تو عصیان امر خدای میکنی وبا حلال یعنی
با زن خود بدی بر تو واجب است که نفقه او را بدهی وبخوانی او را داخل نشوی ونظر بروی او
نکنی تا آنکه با مر خدای وکتاب خدای باز گردی ودر وقتی که حاکم شرع ان دو کس را میفرستد
با ایشان آنچه گفته شد میگوید بعد از آنکه ان دو کس حکم بجدائی کردند اگر مرد راضی بجدائی
نزد حاکم شرع یا حکم دو کس نشود وزن راضی باشد نفقه زن را بر مرد واجب میسازند واو را
منع میکنند که نزد ان زن نرود وچون شوهر بران حالت بمیرد زن ازو میراث میبرد
واگر زن بمیرد او میراث نمیبرد واگر مرد راضی بجدائی نزد حاکم شرع یا حکم ان دو کس شود وزن
راضی نشود بدستور مذکور نفقه او بر شوهر واجب نیست واگر شوهر بمیرد زن میراث نمیبرد واگر
زن بمیرد شوهر میراث میبرد تا آنکه بجدائی نزد حاکم شرع یا ان دو حکم راضی شود ومعنی توفیق
دادن خدای بر بنده ان است که هرگاه بنده بکند آنچه خدای باو امر کرده استطاعتها عمل او موافق
امر خدای واقع شده خواهد بود وان بنده را میگویند که توفیق یافته وچون بنده خواهد که گناه
کند وخدای میان او وگناه حایل شده او ترک ان کند ترک کردن او بتوفیق خدای خواهد بود و
چون خدای میان او وگناه حایل نشود تا آنکه ان گناه را بکند خدای ان بنده را توفیق نداده خواهد
بود واین آیه حجت است بر خوارج که از علی صفا رفت کردند که آنحضرت در دین خدای در جنگ معویه
حکم تعیین کرد چه حق تعالی در این آیه در شریعت پیغمبر خود دو مرد را از خلق خود حکم قرار داده وپیغمبر
هم سعد بن معاذ را در بنی قریظه حکم ساخت وداود درباره ایشان حکم وخدای امضای ان کرد وعلی
جز این حکمین نفرموده که حکم بقرآن کنند واز قرآن تجاوز ننمایند وشرط کرد که آنچه از احکام
ایشان مخالف قرآن باشد مردود باشد ووقتی که خوارج با آنحضرت گفتند که تو بخود حکم
تعیین نمودی کسی را که حکم بر تو کنند فرمود که من مخلوقی را حکم نساختم وحکم نکردم مگر کتاب

خدای بر خارجیان چگونه یافتند که او گفتن کسی که امر کرده باشد بحکم بقرآن و رد آنچه مخالف
قرآن باشد اگر نه از اصحاب ایشان دو بن عم خود بهتان باشد و عبدالله بن نافع را اعتقاد این
بود که علی علیه السلام اهل نهروان را بظلم کشت و بعد از آنکه حکمین قرار داد کافر شد پس بخدمت امام محمد
باقر علیه السلام رسید آنحضرت فرزندان مهاجر و انصار را جمع کرده فرمود تا ذکر مناقب علی علیه السلام
کردند تا آنکه بحدیث خیبر رسیدند که پیغمبر صلعم در خیبر فرمود که علم را فردا بمردی دهم که خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و ستیزنده باشد و گریزنده نباشد و بر نگردد تا آنکه خدای
بدست او خیبر را فتح کند پس امام علیه السلام پرسید که چه میگوئی در باب این حدیث عبدالله گفت که این
حدیث حق است و شکی در آن نیست ولیکن علی بعد از آن کافر شد امام گفت که مادر بر تو نوحه کناد
بگوی که در روزی که خدای او را دوست میداشت میدانست که اهل نهروان را میکشد یا نمیدانست اگر
گوئی که نمیدانست کافر میشوی گفت میدانست فرمود که از برای آن او را دوست میداشت که عمل
بطاعت خدا میکرد فرمود که پس الزام یافتی برخیز عبدالله برخواست و میگفت که خدای داناست که
رسالتهای خود را بکجا گذارد و قصه چنانست که در جنگ صفین معویه ضعف حال خود را در جنگ دید
برای عمرو عاص فرمود تا مصحفها را بر سر علمها بلند کنند و بآنچه در آنهاست مؤمنان را دعوت کردند تا از
کشته شدن نجات یابند پس دلهای بقیه اصحاب علی علیه السلام بعد از فانی شدن بزرگان
ایشان میل نموده گمان کردند که معاویه بآنچه دعوت میکند وفا خواهد نمود و همگی روی بآنحضرت
نهادند که قبول سخن ایشان کند آنحضرت فرمود که این مکر است از معویه و عمرو عاص و ایشان
بمکر دیگر پیدا بوفا قبول سخن آنجناب و اطاعت امر او نکرده بغیر قبول کردن آن راضی نشدند
اگر آنحضرت خواهد و اگر نخواهد تا آنکه آنجناب یافت که یک دیگر میگویند که اگر نکند او را نیز مثل
عثمان بکشند و ریسمان در گردن پسر هند یعنی معویه بنهند و آنجناب جهد کرد که او را برای
خود باز گذارند نکردند و راضی نشدند که بقدر فواق شتری صبر کنند الا مالک اشتر و جمعی از اهل
بینش و هیچ مانع آنحضرت نبود در عمل کردن به بصیرت خود بغیر بیم آنکه مبادا حسنین علیهما السلام کشته
شوند و نسل پیغمبر صلعم و ذریت وی قطع شود و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه بقتل رسند چه میدانست
که اگر آنحضرت نباشد ایشان باقی نخواهند ماند از انجهت باراده قوم تن در داد با آنچه در علم خدای
رفته بود پس چون شمشیر از لشکر معویه باز داشتند در امور حکم و احتیاط آنها کردند و مصحفها

وآنچه بران دعوت میکردند از حکم قرآن واگذاشتند و آنحضرت از آنکه کسی را در دین خدا حکم کند
ابا فرمود چه تعیین حکم دران خطائی که شکی دران نبود پس چون ایشان بجز آن راضی نشدند
اراده فرمود که حکم سازد مردی از اهل بیت خود یا کسی که برای و عقل و دوستی و دین او راضی باشد
و هر کس را طرح کرد معویه از آن امتناع نمود و معویه را هر چه از حق دعوت فرمود روی از آن گردانید
و معویه و اصحاب آنحضرت بجز از پیروی و متابعت معویه راضی نشدند پس چون بغیر غلبه معویه
بر روی در باب تعیین حکم راضی نشدند آنجناب از ایشان تبرا و آنرا با ایشان تفویض کرد پس آنها
بعهده شخصی که در علم کمتر بود نمودند پس آنجناب بحکمین در وقتی که ایشان را میفرستاد گفت که
حکم بکتاب خدای و سنت پیغمبر او کنید و اگرچه در کتاب و سنت سوزش گلوی من باشد چنانچه
الحال گفته شد پس ابن عاص حکم را خدعه و فریبی داد که در مشرق و مغرب ظاهر شد پس قوم شروع
بملامت یکدیگر کرده و آنچه بدان رسیدند از تعیین حکمین نموده بودند روی از آن از برای خود
نیافتند جز آنکه گفتند که امیر ما را سزاوار نبود که پیروی خطا کنندگان ما کند و او را بحقیقت
رای از امضاء قتال خود و قتال آنانکه از مخالفت او نموده اند کرده و بسبب متابعت ان و اطاعت
او ما را در خطا کافر شده و بسبب آن قتل و ریختن خون خود را بر ما حلال کرده پس جمعیت و
خروج کرده سوار گشتند و صدای بلند نموده ندا دادند که حکمی نیست جز خدای را و ایشان یعنی مارقین
یعنی خوارج چه دانند إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا بتحقیق که خدای هست دانا بی آگاه این
آیه در شان محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و این آیه منقطع معطوف و آیه بعد این
در این سوره که ان الله لا یظلم مثقال ذره عطف است باین آیه و میفرماید که وَاعْبُدُوا اللَّهَ
وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و عبادت کنید خدا را و شریک مگردانید با وچیزی را و بکنید
بِالْوَالِدَيْنِ به پدرها و در یعنی محمد و علی علیهما السلام إِحْسَانًا احسان نیکوئی وَبِذِي
الْقُرْبَىٰ بصاحب خویشی یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ و یتیمان و مسکینان و همسایه صاحب
نزدیکی و همسایه دور و خوبی همسایگی روزی و عمر را زیاد و دیار را آبادان میکند و خوبی همسایگی
آن نیست که اذیت و آزار بهمسایه نرسانند بلکه صبر کردن است بر اذیت و آزار همسایه پس کسی همسایه
داشته باشد که او را آزار کند باید که بگوید که خدای او را رحمت کند و حرمت همسایه چون کسی بر همسایه

مثل حرمت مادر خود واجبست و کسی که ایمان بخدا و روز قیامت آورده باشد ازار بهمسایه نرساند
و مؤمن کسی است که ایمن داشته باشد همسایه را از ظلم خود و ایمان ندارد آنکه همسایه را از ظلم خود
ایمن نداشته باشد و از آن چیزها که پیشآمد میکنند همسایه بدانست که اگر خوب بر بیند پنهان
کند و اگر بد بیند فاش کند و هر باری سنگین است و چیزی سنگین تر از همسایه بد نیست و ایمان
بخدای نیاورده است آنکس که شب را سیری بروز آرد و همسایه او گرسنه باشند و چونکه یعقوب
بعد از گم شدن یوسف علیه السلام ابن یامین پسر دیگر را گم کرد چنانچه در سوره یوسف خواهد
آمد گفت که خداوندا یا رحم بر من نمیکنی حق تعالی وحی فرستاد که اگر پسران ترا میرانیده باشم که زنده
میکنم تا ایشان را بتو رسانم اما یاد داری آن گوسفند را که کشتی و بریان کردی و خوردی و فلان و فلان
در پهلوی تو بودند و نه بودند و با ایشان از آن ندادی بعد از آن منادی یعقوب از خانه او هر صبح
تا یک فرسخ راه ندا میکرد که هر که شام میخواهد نزد یعقوب آید و حد همسایگی چهل خانه است از
پیش و پس و راست و چپ از هر طرف **وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ** و صاحب پهلو یعنی مصاحب
رفیق در سفر پس باید که آدمی با رفیق خود در رفاقت و مصاحبت نیکوئی کند و اگر تواند که چیزی باو
دهد بدهد و از وصیت های لقمان که به پسر خود داده است اینست که ای فرزند با مردم بغیر طریقه
ایشان منشین و چیزی که زیاده بر طاقت ایشان باشد بر ایشان بار مکن که چون غیر این کنی
همیشه همنشین تو از تو رم و دوری میکند و تو تنها و بی مونس و بی برادر میمانی و چون تنها
ماندی خوار میشوی خود را بر امور برادران صبر ده و با همه کس خلق خود را خوب کن ای فرزند با
صد کس مصاحبت کن و با یک کس دشمنی مکن و با ظالم راه مرو و با او دوستی مکن و با فاسق برادری و با
متهم نزده مصاحبت مکن ای فرزند هر گاه با جمعی سفر کنی با ایشان مشورت بسیار کن در کارهای
خود و ایشان و بر روی ایشان تبسم بسیار کن و صاحب کرم باش در باب توشه خود در میان ایشان
و چون ترا طلبند قبول کن و جواب مده و چون یاری خواهند یاری کن و غلبه بر ایشان کن به بسیاری
سکوت و نیکی و بخشش و سخاوت کردن با آنچه داری از چاروا و آب و توشه و چون ترا بگواهی
حق طلبند گواه شو برای ایشان و چون با تو مشورت کنند رضای خود جهد کن و در [illegible] جواب
مگوی و ثبات ورز و تفکر کن و برخیز و بنشین و بخواب و بخور و نماز بگذار در حکمت و فکر را
بکار بردن مشورت آنگاه بگوی چه کسی که نصیحت برادر مؤمن را که مشورت نموده باشد خالص کند

خدای سبحانه را و فهم و امانت را از هر طرف میسازد و چون رفیقان راه روند تو نیز با ایشان
برو و چون کاری کنند با ایشان آنکار بکن و چون صدقه و قرض دهند تو هم با ایشان بده و از کسی که
بالاتر از تو بزرگتر است سخن بشنو و چون ترا چیزی بفرمایند و از تو چیزی بطلبند بگو آری و
مگو نه و چون راه گم کنید فرود آیید و چون شک در اراده کنید بایستید و با هم مشورت کنید و با اهل های
خود موافق باش مگر در معصیت خدای تمام شد نصایح لقمان و از تمامی خوبیها رفاقت در سفر
آنست که چون از هم جدا شوند آنکه مشایعت کنند و اگر چه رفیق از اهل ذمه باشد و خوب تر از این
که چون بیمار شود سه روز رفقا جهت او بایستند **وَابْنِ السَّبِيلِ** و فرزند راه یعنی راهگذران
و مسافران که طلب یاری میکنند از شما در راه **وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** و آنچه صاحب تصرف شده
باشد دستهای راست شما یعنی بدست خود با در آکسب کرده و بهم رسانیده باشید یعنی زن و خادم
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا یعنی که خدای دوست نمیدارد کسی را که بوده
باشد مختال یعنی بعظمت و تجبر راه رود **فَخُورًا** فخر کننده و آتش دوزخ جای مختال
فخور است **الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ**
مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ آنانکه بخل میکنند و مردم را
بخل و پنهان میکنند آنچه داده است ایشان را خدای از فضل خود و مهیا کرده ایم ما از برای کافران
پس حق تعالی بخیلی را که صفات مذکوره داشته باشد کافر گفته **عَذَابًا مُهِينًا** عذاب
خوار کننده و مثل اول آیه در آل عمران و مثل آخر آن در بس سوره گذشت و این دو آیه در شأن
منافقان نازل شده میفرماید که **وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ**
وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و آنانکه میدهند مالهای خود را از برای
ریای مردم و ایمان نمی آرند بخدای و نه بروز آخر یعنی قیامت و مثل این در دو جای سوره بقره
گذشت **وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا** و کسی که بوده باشد شیطان او را قرین یعنی
نزدیک **فَسَاءَ قَرِينًا** پس بد قرینی است شیطان **وَمَاذَا** و چه بود بر ایشان یعنی چه میشد
عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بر ایشان اگر ایمان می آوردند بخدای و روز
آخر یعنی قیامت **وَأَنْفَقُوا** و میدادند در طلب خدای **مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ**
وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا از آنچه روزی کرده بود ایشان را خدای و هست خدای با ایشان

دانائی این ایه منقطع معطوفست بقطعات سابقه واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا که در
سوره کذشت و میفرماید که ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة
تحقیق که خدای ظلم نمیکند بسنکینی ذره و اکر بوده باشد حسنه یعنی نیکوئی یضاعفها و
یؤت من لدنه اجرا عظیما دو چندان میکند آنرا و میدهد از نزد خود ثواب
عظیم فکیف اذا پس چکونه باشد هرکاه و مراد روز قیامتست جئنا من کل امة
بشهید بیاریم از هر امتی کواهی از پیغمبران و اوصیا در امتهای پیشین و از ائمه ع در این امت
وجئنا بک و بیاریم ترا ای محمد علی هؤلاء بر آنجماعت کواهان یعنی بر پیغمبران
و اوصیا و ائمه ع شهیدا کواهی بر روز قیامت پیغمبران و اوصیا و ائمه علیهم السلام هریک
بر مردم کواه خواهد بود و پیغمبر ص بر ایشان کواه خواهد بود که در دنیا چه کردند چنانچه در آیه سوره
بقره کرد و کذلک جعلناکم امة وسطا کفته شد پس ائمه علیهم السلام صاحبان صراط و صاحبان اعراف اند
و ایشان در اعراف ایستاده بهشت نمیرود مکر کسی که ایشانرا بشناسد و ایشان او را بشناسند
و بدوزخ نمیرود مکر کسی که منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند و نشناسند جهت آنکه ایشان عرفای
خدا اند و خدای سبحانه خلق را در وقتی که عهد و پیمان از خلق میکرفت با ایشان شناسانید
پس ایشان کواهان دوستان خود اند و پیغمبر ص کواه ایشانست و از برای ایشان عهد و پیمانها
کرفته است از خلق که اطاعت ایشان کنند و از ایشان عهد و پیمانها کرفته که اطاعت او کنند و چنانچه
در ایه سوره انعام که والله ربنا ما کنا مشرکین کفته خواهد شد درازی روز قیامت پنجاه هزار
سالاست و در ان روز خدای سبحانه خلایق را در چند جا جمع میکند در یکجا متفرق میشوند و با هم سخن
میکویند و بعضی از برای بعضی طلب آمرزش میکنند و ایشان آنانند که در دنیا طاعت کرده اند
از پیغمبران و تابعان ایشان و آنانکه یاری کرده اند در دنیا بنیکوئی و تقوی و بعضی لعن میکنند
بر بعضی و ایشان اهل معصیت اند که بعضی یاری کنندکان بر ظلم و عداوت بوده در دنیا که از یکدیکر تبرا
میکنند بعد از ان در جای دیکر جمعیت میکنند و سخن میکویند و کریه میکنند بعد از ان در جای
دیکر جمعیت کرده این سخن میکویند که پروردکار ما والله که ما مشرک نبوده ایم و اقرار بکرده های خود نمی
کنند پس حق تعالی مهر بر دهان ایشان کذاشته دستها و پایها و پوستهای ایشانرا کویا ساخته
آنها کواهی میدهند بهر کناهی که کرده اند و بعد از ان در جای دیکر مجتمع میشوند و کویا کشته بعضی از

بعضی

بعضی میکریزند تا آنکه در دنیا یاری بر بغض و عداوت کرده باشند و بعد از ان در جای دیکر جمعیت
کرده در آنجا اولیا و برکزیدکان خدای کویا کشته مردم سخن میکویند مکر کسی که خدای او را رخصت
دهد پس پیغمبران و اوصیا و ائمه ع بپا خاستند هر یک میپرسند که اداء رسالت با امت کردید ایشان
میکویند که کردیم و از امت میپرسند و ایشان انکار میکنند چنانچه در سوره اعراف میفرماید که
فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین و میکویند که با پیغمبری نیامد چنانچه در سوره
مایده میفرماید که ما جاءنا من بشیر ولا نذیر آنکاه پیغمبران محمد ص کواهی میطلبند و آنحضرت کواهی
میدهد که پیغمبران راست میکویند و تکذیب منکران هر امتی میکند و بهر امتی میکوید چنانچه
در سوره مایده میفرماید که فقد جاءکم بشیر ونذیر والله علی کل شیء قدیر خلاصه معنی آنکه
بشما پیغمبر آمد و خدای بر هر چیز قادر است یعنی قدرت دارد بر آنکه اعضای شما کواهی دهند
باداء رسالت پیغمبران بشما و این ایه را ازین جهت میفرماید پس آن امتها قدرت نمیکنند که رد شهادت
آنحضرت کنند از ترس آنکه مبادا زبان ایشان بسته شود و اعضای ایشان کواهی دهند و آنحضرت
کواهی میدهد بر منافقان و کافران امت خود که الحاد و عناد ورزیدند و عهد او را شکستند
و سنتهای او را تغییر دادند و با اهل بیت او سرکشی کردند و مرتد شدند و در این امور بسنت پیشینیان
از امتها که بر پیغمبران ظلم و خیانت کردند تتبع نمودند پس همکی میکویند چنانچه در سوره مؤمنین
میفرماید که ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین بعد از ان در جای دیکر جمع میشوند و مقام
محمد ص در آنجاست و آن مقام محمود میکویند و آنحضرت در آنجا ثنای خدا و فرشتکان و پیغمبران
و مؤمنان کرده اهل آسمانها و زمین حمد آنحضرت میکنند و بعد از ان در جای دیکر جمعیت
نموده در آنجا با یکدیکر خصومت و دعوی میکنند و حق تعالی جزا میدهد بعضی را برای بعضی و
این جمله پیش از حساب است و چون شروع در حساب شود هر کس بعمل خود کرفتار باشند یومئذ
آن روز یعنی روز قیامت یود دوست میدارند یعنی آرزو میکنند الذین کفروا وعصوا الرسول
آنانکه کفر ورزیده اند و عصیان کرده اند پیغمبر را یعنی حق علی ع را غصب کرده اند لو اکر یعنی
کاش تسوی بهم الارض برابر کرده میشد با ایشان زمین یعنی زمین ایشانرا فرو میبرد
در ان روز که اتفاق میکردند در دنیا بر غصب کردن حق علی ع و پنهان میکردند آنچه پیغمبر ص در حق
او کفت چنانچه میفرماید که ولا یکتمون الله حدیثا و پنهان نمیکردند از خدای خبری را

این ایه پیش از حرام شدن شراب نازل شده در وقت بر آنانکه قابل بقیا سنند میفرماید که یا ایها
الذین امنوا لا تقربوا الصلوة و ای آنانکه ایمان اورده اند نزدیک مشوید
بنماز و حال آنکه انتم سکاری شما مستان باشید از خواب یعنی خوابی گرفته باشد که مانع
باشد تا آنکه بدانید که چه میگویید در رکوع و سجود و تکبیر پس باید که کسی که خواب گرفته باشد
که مانع باشد بنماز نخیزد که آن از خصلتهای نفاق است و مراد مستی شراب نیست چه این ایه
پیش از حرام شدن شراب نازل شده بود و مومن نمیخورد چیزی را که مذمت کنند باشد و مست نمیشود
حتی تعلموا ما تقولون تا آنکه بدانید که چه میگویید در رکوع و سجود و تکبیر و لا
و نزد رحالتی که جنبا جنب باشید نزدیک مشوید بنماز یعنی بجای نماز یعنی بمسجد ها
الا عابری سبیل حتی تغتسلوا مگر آنکه عبور کنند که از راهی باشید تا آنکه غسل
کنید پس جنب مثل حایض داخل مسجد نمیتواند شد مگر آنکه از مسجد عبور کند و چیزی از مسجد
میتواند برداشت اما چیزی در آنجا نمی تواند گذاشت جهة آنکه چون چیزی از حایض و جنب در
مسجد باشد چاره جز برداشتن ندارند اما چون چیزی در دست داشته باشند میتوانند که در
غیر مسجد گذارند و بروایتی میتوانند چیزی در مسجد گذاشت و نمیتوانند چیزی از آنجا برداشت
جهة آنکه میتوانند چیزی در مسجد گذاشت و نمیتوانند چیزی از آنجا گذاشت بی آنکه داخل مسجد
شوند و نمیتوانند برداشت تا داخل نشوند پس میگوییم که بهر تقدیر در گذاشتن و برداشتن ه
آنچه لازم داشته باشد داخل شدن لا جایز نیست و الا جایز است جهة آنکه منع برای ترک دخول
است و واجب میشود غسل از جنابت بر مرد بسبب داخل کردن آلت مردی در فرج زن و بسبب ملاقات
کردن جای ختنه مرد بجای ختنه زن و مراد آنست که آنقدر جا که از سر آلت مردی ختنه میشود
فرو رود خواه زن بکر باشد یا غیر بکر باشد و چگونه باین غسل واجب نشود که حد و مهر بان واجب
میشود و خواه در این هر دو صورت منی ریخته شود یا نشود پس غسل واجب میشود بمباشرت کردن
بغیر فرج زنان مثل دبر و ران بشرطی که منی ریخته نشود و بسبب ریختن اب بزرگ یعنی منی
هر قسم که باشد خواه در بیداری بمالیدن آلت مردی بران زن یا ببازی کردن یا دست بکردن
انداختن یا بوسیدن زنان باشد و خواه در خواب بمحتلم شدن باشد بشرط آنکه او را در وقت
ریختن اب شهوتی بهم رسد و آن اب بجهد و بدن سست شود که اگر کسی مستی و شهوت بهم نرسد

غسل

غسل واجب نشود و کسی که تری در رخت یا بدن خود ببیند و خوابی ندیده باشد یا خواب دیده و
شهوتی یافته باشد و چون بیدار شود تری نبیند غسل واجب نمیشود و واجب میشود غسل
از جنابت بر زن بسبب داخل شدن آلت مردی در فرج او و بسبب ملاقات کردن جای ختنه مرد
بجای ختنه او خواه بکر و خواه غیر بکر باشد چنانچه در حال گفته شد پس غسل واجب میشود بمباشرت
کردن مرد بغیر فرج او مثل دبر او بشرطی که از زن منی ریخته نشود خواه از مرد ریخته شود
و خواه نشود و بسبب ریختن اب هر قسم که باشد خواه در بیداری بمباشرت کردن دبر یا دست
انداختن بکردن او یا بدست مالیدن مرد بفرج او باشد خواه در خواب باحتلام باشد بشرط
آنکه او را در وقت ریختن اب شهوتی بهم رسد پس اگر شهوت بهم نرسد و اب ریزد و اگر چه مرد
آلت مردی بفرج او مالیده و از مرد اب هم ریخته باشد یا اگر زن خواب ببیند و اب نریزد غسل
واجب نشود اما در صورتی که فرج را از آب مرد میشویند و معروف آن غسل جنابت نمیکنند و آن
از خالص شریعتهای حنیفی و آنها نیز است که خدای بندگان سپرده تا ایشان را بان بیازمایند
منی غسل و از غایت استنجا استنجا میکنند یا آنکه غایط کثیف از منولست پس این ایه و حکم دلالت
بر آنانکه قابل بقیا سنند و علت غسل جنابت پاکیزگیست تا ادمی از کثافتی که از جنابت با وی رسیده
پاک شود و جنابت عبرتر از حیض است جهة آنکه نطفه خونی است که مستحکم نشده و جماع بحرکت
سخت و شهوت غالب واقع میشود و چون ادمی از ان فارغ شده بدن متعفن میشود و ادمی از خود
بوی بدی ادراک میکند از ینجهة غسل واجب شده و علت شستن همه بدن از جنابت نه از بول و غایط
انست که منی از همه بدن بیرون می اید جهة آنکه چون ادم در بهشت از درختی که خدای نهی کرده
بود خورد اثر آن بجمیع رگها و موی و پوستها او دوید پس چون ادمی مباشرت میکند منی از همه
رگ و موی که در بدن اوست بیرون می اید و هیچ بول از زیادتی اشامیدنیها و غایط از زیادتی خوردنیها
بیرون می اید پس در بول و غایط وضو واجب شد جهة آنکه همیشه بیرون می اید و مردم را ممکن نیست
غسل کردن از آنها و حق تعالی تکلیف را بقدر وسع و طاقت میکند پس راضی شده است از ینجهة
از بول و غایط بوضو بواسطه آنکه بسیار و بی اختیار و اراده بیرون می اید و جنابت جز جهة
طلب لذت نمی باشد و بجبر بخود واقع میشود و همیشه نیست و آن شهوتی است که ادمی بان میرسد

هر وقت که خواهد و ممکن است تعجیل و تأخیر در آن و غسل بر دو قسم است ترتیبی و ارتماسی و واجب نیست
وضو پیش از غسل جنابت اما غسل ترتیبی آنست که اول سر و بعد از آن بدن شسته شود و از پی یکدیگر
شستن لازم نیست و باکی نیست که سر شسته شود و از پی یکدیگر شستن لازم نیست و باکی نیست که سر
شسته شود و فاصله بسیار واقع شود و سر خشک شود و بعد از آن بدن شسته شود و ترتیب در میان راست
و چپ بدن شرط نیست پس باید که اول دستها را اگر نجس باشد از مرفق بشوید و الا دستها را با آب فرو
برده پس کف آب عورت خود را بشوید آنگاه آب بدهن و بینی کند بعد از آن هر دو کف سر پر از آب
کرده بر سر ریزد و روی خود را بشوید و آب بپوستی که در زیر موست برسانند بعد از آن آب بدن یکبار
یا دو بار بریزد یا دو بار بر دوش راست و دو بار بر دوش چپ بریزد و بهر جا که آب برسد جایز و باکست
با یک کف آب بر سینه و یک کف میان دو شانه بریزد اگر آب بهمه بدن برسانند و بعد از آنکه چنان
کرد اگر از آن آب چیزی بظرفی که از آنجا غسل میکند بچکد باکی نیست و این اقسام که گفته شد جهت اختلاف
روایتهاست و ممکن است که همه آنها را که گفته شد بعمل آرد و باید که در غسل جنابت بوی را عمل ترک نکند
پس کسی که سر را نشسته بدن را بشوید بعد از آن خواهد که سر را بشوید باید غسل را از سر بگیرد و
اعاده میکند و اما غسل ارتماسی آنست که یکبار در آب فرو رود و آن از غسل مجزیست و کسی که در یک روز
یا در یک شب چند مرتبه جنب شود او را یک غسل بس است مگر آنکه بعد از غسل جنب شود و اگر محتلم شود مباشرت
نمیکند تا آنگاه از احتلام غسل کند و غسل جنابت ثواب بسیار دارد و این مقام را گنجایی بیان آن
نیست پس حق تعالی درین آیه واجب ساخته است غسل از جنابت را با آب و بعد از آن رخصت داده است
کسی را که آب را نیابد که تیمم کند بخاک پس میفرماید که **وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ** و اگر بوده باشید شما
بیماران پس درین عبارت این رخصت درها کرده است بعد از نهی و عزیمت چه حق تعالی غسل جنابت
را درین آیه و در مثل این آیه در سوره مائده و وضو را در آیه مذکوره مائده بشستن روی و
دستها و مسح سر و پایها واجب ساخته است با آب پاک و وقتی که آب بهم رسد و در آن وقت غیر غسل و وضو
جایز نیست و باین عبارت رخصت داده است در حالت سفر و بیماری و ضرورت هرگاه آب بهم
نرسد که تیمم کنند بخاک پاک و بعضی از آن عضوها که در وضو بشستند مسح کنند و میفرماید که و ان
کنتم مرضی تا آخر آیه و بنا برین عبارت و ان کنتم مرضی کسی که جوششها و جراحتها داشته باشد و جنب

شود تیمم میکند و کسی که جوششها داشته باشد اگر عمدا جنب شود و غسل میکند و اگر محتلم شده باشد تیمم
میکند **أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ** یا بر سفری یا باید یکی از
شما از براز یعنی از حدثی سر زند که وضو جهت نماز واجب شود **أَوْ لَامَسْتُمُ** یا بمالید شما
یعنی مباشرت کنید **النِّسَاءَ** زنان را از فرج یا غیر فرج که غسل جنابت واجب شود و حق تعالی مباشرت
باین عبارت ادا فرموده جهت آنکه مشارالیه است و دوست میدارد پرده پوشی پس از این جهت بعبادتی که مردم
ادا میکنند نگفت و مراد مالیدن دست بدست نیست **فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً** پس نیابید آبی را پس
اگر آب بخریدن بهم رسد باید که بخرد اما بقیمتی که ممکن باشد او را نسبت بتوانگری و بی چیزی او **فَتَيَمَّمُوا**
صَعِيدًا طَيِّبًا پس تیمم کنید بخاکی خوب یعنی پاک و بنا برین عبارت تیمم بگل جایز است و جایز است
بر سنگ و اما که بر خاک است چرا که آن از زمین بیرون می آید از زمین **فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ**
وَأَيْدِيكُمْ پس بمالید بروها و دستهای خود که آن پشت دستهاست از مچ بندهای انگشتان تا سر
انگشتان چنانچه بتفصیل در آیه مثل این آیه در سوره مائده و در آیه بریدن دست دزد و در سوره
مذکوره که **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** انشاء الله تعالی گفته خواهد شد پس چون حق تعالی
در وقتی که آب نباشد وضو را از مردم ساقط ساخت روی و دستها را که در وضو شسته میشد بکف
مالیدن بعضی از آنها قرار داد و مقرر ساخت که از بعض خاکی که بدستها میچسبد مسح کنند چه خدای
میدانست که همه خاک تیمم بر روی جاری نمیتواند شد بلکه از آن خاک بعضی از آن بدست میچسبد و بعضی
نمیچسبد و چنین مقرر فرموده تا بر مردم تنگ نگرفته باشد پس کسی که تیمم بخاک پاک کند در وقتی که آب نیابد
چنان باشد که وضو و غسل بجای آورده باشد و چون کسی که تیمم کرده باشد آب بهم رسد و قدرت بر آب
داشته باشد تیمم او باطل میشود پس اگر جنب باشد غسل میکند و اگر حدثی از و سر زده باشد جهت
نماز تیمم میکند و تیمم باین طریق است که هر دو دست را باهم بر زمین زند آنگاه بتکاند دستها را و
بعد از آن با انگشتها و کف دستها بر پیشانی بمالد تا پایین ابروها پس هر دستی را یکبار بر پشت دست
دیگر از مچ انگشتان تا سر انگشتان بمالد و ابتدا بدست راست کند و تیمم از حیض و جنابت و وضو
بیک طریق است و در روایتها آمده که همه روی را دست بمالد و دستها را با مرفقها تا سرهای انگشتان
بمالد و ابتدا بدست راست کند و تیمم از حیض و جنابت و وضو بیک طریق است و در روایتها آمده
که همه روی را دست بمالد و دستها را از مرفقها تا سرهای انگشتان دست بمالد و دست چپ را بر

زمین زده بهمین طریق دست چپ را مسح کنند و در بعضی روایتها بسنت و کامل کردن تیمم حمل شود تا جمع میان
روایتها شده باشد و عمر بجمیع عمال خود نوشت که جنب هرگاه آب نیابد او را روا نیست که نماز و تیمم کند بلکه
تا آنگاه آب یابد و اگر آب نیابد تا بمیرد پس مردم این سخن را از و قبول کردند و حال آنکه او و مردم میدانستند
که پیغمبر صلعم عمار و ابوذر را امر کرده که تیمم از جنابت کنند و نماز گذارند و ایشان هر دو نزد او روایت کردند
ایشان بدین که گواهی دادند و ایشان قبول نکردند ان الله کان عفوا غفورا بتحقیق
که خدای هست عفو کننده آمرزنده کار این آیه در شان علی ع نازل شده سپس فرماید که الم تر آیا نمیبینی
یعنی نمی نگری ای محمد الی الذین اوتوا نصیبا بسوی آنان که آمده شده است بایشان نصیبی
یعنی بهره من الکتاب از کتاب قبل آیه تا اینجا در اوایل سوره آل عمران گذشت یشترون
میخرند و عوض داده و برگزیده اند الضلالة گمراهی را یعنی گمراه شده اند در باره علی ع و یریدون
ان تضلوا و اراده میکنند که گم کنید شما السبیل راه را یعنی اراده دارند که بیرون برند مردم را
از ولایت و دوستی علی ع و او صراط مستقیم است یعنی راه راست است والله اعلم باعدائکم وکفی
بالله ولیا و خدای داناتر است بدشمنان شما و کافی است خدای ولی که بمباشرت و متولی امور
و یاری کننده شما باشد وکفی بالله نصیرا و کافیست خدای یاری کننده شما را این آیه در شان
یهود نازل شده و چون که پیغمبر صلعم بمدینه رفت و مهاجر و انصار برو بسیار جمع آمدند و مسئلها با
میپرسیدند و حق تعالی آیه لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی را نازل فرموده امر کرد که صدای خود را
مومنان بلندتر از صدای آنحضرت نکنند و بلند با او سخن نکنند و مسلمانان با آنحضرت خطاب
شریف که لایق او باشد میکردند و راعنا و اسمع میگفتند یعنی رعایت احوال ما کن و از ما سخن بشنو
که از تو سخن بشنویم و عبارت راعنا بزبان یهود دشنام بود و عبارت اسمع بمعنی نشنوی چون
یهودان شنیدند که مسلمانان باین عبارت خطاب با آنحضرت میکنند و گفتند که ما تا حال
محمد را در خفیه دشنام میدادیم حالا بیایید تا بلند دشنام دهیم و باین عبارت خطاب با وی می
کردند و قصد دشنام مینمودند [illegible] سعد بن معاذ انصاری این معنی را دریافت و گفت که ای دشمنان
خدای از هر یک از شما که این عبارت بشنوم گردن او را خواهم زد و اگر بعد از آنکه بی رخصت محمد ص
علی این کار کردن بدنیا مدی از هر کس از شما که این کلام میشنیدم گردن میزدم پس حق تعالی در
سوره بقره آیه لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا وللکافرین عذاب الیم و این آیه را نازل

کرده

کرده سپس فرماید که یا محمد من الذین هادوا یحرفون از آنانکه یهود شده اند
تحریف میسازند یعنی بدل میدهند الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا
سخن را از جاهای خود و میگویند که شنیدیم ما بگوشهای خود سخن ترا و عصینا و عصیان
ورزیدیم ما بدلهای خود امر ترا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیا بالسنتهم و بشنو
غیر شنیده شده را و رعایت حال ما کن و عدول بزبانهای خود یعنی باز دارند سخن که میگو
مرحمت را ازان سخن بکراهت میکنند و طعنا و طعنی یعنی استهزایی میکنند فی الدین
ولو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا در دین و اگر بتحقیق که ایشان
میگفتند که شنیدیم ما و اطاعت کردیم ما و بشنو و نظر کن ما را یعنی مهلت ده لکان خیرا
لهم و اقوم و لکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا
بود بهتر از برای ایشان و قوام و ثبات در آن بیشتر و لیکن دور کرده است از خیر ایشان را خدای
بسبب کفر ایشان بر ایمان نمی آرند مگر اندکی و در تفسیر این آیه گذشت که بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا
ما یؤمنون این آیه در شان محمد و علی و صاحب الامر ع نازل شده و چنین فرموده است که یا ایها
ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا فی علی ع نورا مبینا و تحریف یافته سپس فرماید که یا ایها
الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا ای آنانکه آمده شده است بایشان
کتاب ایمان آرید بآنچه فرود آورده ایم ما در شان علی ع مصدقا لما معکم حال
آنکه تصدیق کننده است چیزی را که با شما است یعنی رسول خدای را که در کتاب شما ذکر او شده
من قبل ان نطمس وجوها فنردها پیش از آنکه بگردانیم روهایی را پس
گردانیم آنها را یعنی آن روها را علی ادبارها بر عقبهای آنها یعنی آن روها چیزی در
وقتی که صاحب الامر ع ظهور میکند امیر لشکر سفیانی خبر میرسد که مهدی ع در مکه خروج کرده او
لشکری از عقب او فرستاده او پنهان شده و پیدا نمی شود و امیر مذکور در بیدا که نزدیک مدینه
است فرود آمده همگی لشکر او بزمین فرو میروند مگر سه کس که روهای ایشان بعقب بر میگردد پس
حاصل معنی آیه این خواهد بود که ایمان آرید بآنچه فرود آورده ایم در شان علی ع پیش از آنکه
روها بعقب بر گردد یعنی صاحب الامر ع ظهور کند چه بعد از ظهور آنحضرت ایمان قبول نمی شود
چنانچه در آیه سوره انعام که لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل و آیه سوره مومن

کفلنها از او تبا سنا قالوا انا تائبون انشاء الله تعالی لعنت خواهد شد أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ
السَّبْتِ یا دور کنیم از خیر ایشان را همچنانچه دور کردیم از خیر صاحبان روز شنبه را یعنی یهود
را چنانچه در سوره بقره در آیه ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت گفته شد وَكَانَ
أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا و هست امر خدای کرده شده یعنی البته می‌شود این آیه در شان دوستی
و اطاعت علی ع نازل شده و علی ع این آیه از همه آیات قرآن دوستتر داشتی پس حق تعالی میفرماید
که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ بتحقیق که خدای نمی‌آمرزد که شرک ورزیده شود با و
یعنی کفر ورزیده بدوستی و اطاعت علی ع جهت آنکه منکر دوستی علی ع مثل بت پرست است و کافر از
دوزخ بیرون نمیرود چه خدای وعده دوزخ و همیشه در آنجا بودن بوی داده و کسی که با خلاص
لا اله الا الله گوید از شرک بری میشود پس این آیه شرک منکر این گناهان کبیره است
وَيَغْفِرُ و می‌آمرزد خدای مَا دُونَ ذَلِكَ آنچه غیر از آن باشد یعنی غیر شرک باشد
لِمَنْ يَشَاءُ از برای کسی که میخواهد یعنی از برای کسی که دوست میدارد علی ع را و از شیعیان
و دوست داران اوست و در روز قیامت ایشان از قبرهای خود بر خواسته میگویند که لا اله
الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب حجة الله حله سبز میپوشند و تاج پادشاهی و اکلیل
کرامت بر سر نهاده سوار اسبان بهشت میشوند و آن اسبان پرواز کرده ایشان را بهشت میبرند
و از فزع روز قیامت مانده هیچ غمگین نمیشوند و فرشتگان با ایشان ملاقات کرده میگویند که
این آن روز است که وعده کرده بود خدای شما را و کسی که شرک بخدای نورزیده بمیرد داخل بهشت
میشود و اگرچه زنا و دزدی کرده و شراب خورده باشد پس هر گناهی از صغیره و کبیره در معنی
داخل است و در مشیت و اراده خلف اگر خواهد بر آن عذاب اگر خواهد عفو میکند و گناهکاران
اهل توحید که خدا را یکتا میدانند داخل دوزخ میشوند و از آنجا بیرون می‌آیند و شفاعت
جهت ایشان هست و اگر مؤمن مثل گناه اهل زمین کرده بمیرد که مرگ کفاره آن گناهان می
شود وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى و کسی که شرک ورزد بخدای پس بتحقیق که افترا
میکند یعنی مرتکب میشود إِثْمًا عَظِيمًا گناهی عظیم را و حق تعالی در سوره بقره که لا ینال عهدی
الظالمین بیان فرموده که ظالم یعنی کافر و مشرک کسی که در وقتی از اوقات کفر و شرک ورزیده باشد
عهد امامت باو نمیرسد پس که برگزیده منافقانرا بر صادقان و کفار را بر [illegible] گناهی عظیم

کرده

کرده باشد جهت آنکه خدای در کتاب خود بیان کرده است فرق میان محق و مبطل و طاهر و نجس و
مؤمن و کافر این دو آیه در شان ابابکر و عمر و عثمان نازل شده میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی
یعنی بنگری إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بسوی آنانکه پاک میکردانند نفسهای خود را یعنی
خود را که نام خود صدیق و فاروق و ذو النورین میگذارند بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ
وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا بلکه خدای پاک میکرداند کسی را که میخواهد و ظلم کرده نمیشوند بقدر رشته
پشت استخوان خرمای انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ نگاه کن که چگونه افترا میکنند ابابکر و
عمر و عثمان عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا بر خدای دروغ را و کافیست
آن گناهی ظاهر کننده آنکه آن گناهیست از گناهان این سه آیه در شان ابابکر و عمر و عثمان و دشمنان
آل محمد ص و آنانکه آن گناهیست از حق ایشان را غصب کردند و حسد بمنزلت ایشان بردند و در
شان ائمه ع و مؤمنان که اقرار بایشان و بدوستی ایشان کرده اند و در شان جهودان مکه
که مشرکان عرب از ایشان پرسیدند که دین ما بهتر است یا دین محمد و جواب گفتند که دین شما
افضل است نازل شده میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی یعنی بنگری ای محمد إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا
نَصِيبًا بسوی آنانکه داده شده است بایشان نصیبی یعنی بهره مِنَ الْكِتَابِ از کتاب
و مثل این عبارت در آل عمران و در این سوره گذشت يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ
ایمان می‌آرند بجبت و طاغوت یعنی ابابکر و عمر و عثمان و دشمنان آل محمد ص وَيَقُولُونَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند بآنانکه کفر ورزیده اند یعنی بائمه ضلالت و آنانکه مردم را
بآتش دوزخ دعوت میکنند هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا این جماعت هدایت
یافته ترند از آنانکه ایمان آورده اند یعنی آل محمد ص و دوستان ایشان سَبِيلًا از راه یعنی
راه آنها درست است أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ
نَصِيرًا آن جماعت آنانند که دور کرده است ایشان را خدای و کسی که دور میکند از خیر خدای پس هرگز
نمی‌یابی از برای او یاری کننده أَمْ لَهُمْ یعنی بلکه لَهُمْ نَصِيبٌ ایشان راست نصیبی یعنی بهره مِنَ
الْمُلْكِ از پادشاهی یعنی امامت و خلافت فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ پس آنگاه نمیدهند
مردم یعنی بائمه ع نَقِيرًا نقیری یعنی بقدر نقطه که در میان پشت استخوان خرما
می‌باشد یعنی از حق خلافت الهی در شان اهل بیت و عترت و ذریت پیغمبر حق میفرماید که أَمْ

یا یعنی بلکه یَحْسُدُونَ حسد میبرند یعنی بلکه حسد میبرند النَّاسَ بمردم یعنی بعلی و ائمه
عم و مراد سایر مردم نیست عَلَى مَا آتَاهُمُ بر آنچه داده است ایشانرا یعنی ائمه عم را از همه
خلق خدای اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ خدای از فضل خود یعنی از امامت و کسی که حسد برد بمردم بر
آنچه داده است ایشانرا خدای از فضل خود بر هر گاه نعمتی بر کسی بیند اگر او را اهل و عیالی باشد
بلای خود در ایشان و الا بر خدا انکار خود کارد و اگر خدا انکار هم نداشته باشد شب خود را بعید
و روز خود را بتفکر و تامل گذراند و کسی که حسد برد بمردم بر آنچه داده است ایشانرا خدای از فضل
خود عرش بر و سایه افکنده اند و در زیر سایه عرش باشد فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ
پس بتحقیق که داده ایم ما آل ابرهیم را کتاب یعنی پیغمبری وَالْحِكْمَةَ و حکمت یعنی سنت که حدیث
پیغمبر است و فهم و حکم پس آل ابرهیم محمد و آل او و حکما اند از انبیا و برگزیدگان وَآتَيْنَاهُمْ
مُلْكًا عَظِيمًا و داده ایم ما ایشانرا پادشاهی عظیم یعنی خلافت بعد از پیغمبری و واجب بودن طاعت
برگزیدگان پاک که در آخر الزمان ایشان گفته خواهد شد و مراد ائمه عم و ایشان اهل آن پادشاهی
اند که آن پادشاهی ایشان باز میگردد و ایشان میراث پیغمبران میبرند و پادشاهی بر دو قسم است
یکی آنکه بغلبه و جور و اختیار مردم باشد و یکی آنکه از جانب خدای بود مثل پادشاهی آل ابرهیم
و طالوت و ذو القرنین و پادشاهی عظیم در آل ابرهیم آنست که حق تعالی از ایشان و در ایشان امامان
قرار داده که کسی که اطاعت ایشان کند اطاعت خدای کرده باشد و کسی که با ایشان عصیان ورزد
بخدای عصیان ورزیده باشد پس ایشان اما مانند هدایت کنندگان برگزیدگان و همه آنها
پیغمبران و امامان اند از ذریه که بعضی از بعضی اند چنانچه در آیه سوره آل عمران ذریة بعضها من
بعض گفته شد پس این آیه تکذیب میکند قول آن چند نفر یعنی ابابکر و عمر و ابو عبیده جراح و سالم مولای
ابو حذیفه و معاذ بن جبل را که حدیثی از زبان پیغمبر ساختند که فرمود که ما اهل بیتی هستیم که
خدای ما را برگزید و از برای ما آخرت را بر دنیا اختیار کرده و نیست اینکه خدای جمع کند از برای ما
اهل بیت پیغمبری و خلافت را و این حدیث ساختند از غصب خلافت حجت خود ساختند پس تا
بر بین این حجت روز قیامت در آل ابرهیم عم و در دنیا در انبیا و اهل بیت ایشان عم خواهد بود
تا قیامت قایم شود چنانچه در آیه سوره نور که فی بیوت اذن الله ان ترفع گفته خواهد شد انشاء
الله تعالی و خدای امر خود را باز نگذاشته است بکسی جز ایشان و از آنجهت روزی که پیغمبر رحلت

میفرمود حق تعالی بوی امر کرد که میراث علم را در اهل بیت خود نزد علی عم گذارد چنانچه پیغمبران
پیش از وی نیز فرموده بود که آنرا با اهل بیت خود سپارند پس باین آیه حق تعالی بیان فضیلت عترت
و ذریه پیغمبر صم بر سایر مردم فرموده پس معنی این آیه آنست که گردانیده ایم ما از آل ابرهیم پیغمبران
و امامان پس چگونه اقرار میکنید درباره آل ابرهیم و تکذیب و انکار میکنید درباره آل محمد صم
پیغمبر میفرماید در شان آل محمد که فَمِنْهُمْ پس از ایشان یعنی از آنجماعت و اولاد ابرهیم مَنْ آمَنَ بِهِ
کسی است که ایمان میآورد باو یعنی بعلی علیه السلام مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار وَمِنْهُمْ مَنْ
صَدَّ عَنْهُ و از ایشان کسی است که منع میکند از و و منع کنندگان ابابکر و عمر و عثمان اند وَكَفَى
بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا و کافیست جهنم آتش افروخته بر کسی که میکند خدای آنچه را که مهیا کرده است
از برای آن غصب کنندگان حق آل محمد که عصیان امر خدای و پیغمبر صم کردند و پیش از این ذکر ایشان
گذشت و پیغمبر میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا
بتحقیق که آنانکه کافر شدند و ... اند بآیتهای ما زود باشد که ساکن کنیم ما ایشانرا در آتشی یعنی در
آتش دوزخ كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ که هر چه بپزد پوستهای ایشان چون که ... را
بدوزخ برند حق سبحانه برای او هفتاد پوست بیافریند که ضخامت هر پوستی چهل ذرع باشد
و ... که عذاب او میکنند و از پوستی تا پوستی چهل ذرع و بر او مار و عقربها و کرمهای آتشین
باشد بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا تبدیل میکنیم ایشانرا پوستهای غیر آنها یعنی غیر آن پوستها و تبدیل
پوستها مثل آن باشد که خشتی را بشکنند و خاک شود و بعد از آن خاک را با آب بسرشند و گل کرده
در قالب خشت زنند و بهیئت اول باز گردانند پس خشت اول تغییر دیگر یافته و اصل آن یکیست پس این
خشت همان و غیر آنست پس بتوان گفت که گناه غیر ... لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند
کبرند از عذاب و این آیه دلیل است بر آنکه خدای مهیا کرده است عذاب در آتش و آنرا یاد میکنند و
مبتلا اند آنرا و قطع نمیکنند آنرا از اهل عذاب پس حق تعالی آنرا مبتلا ند و زیاده عذاب از ایشان قطع
نمیکند و دانستن او اینمعنی را سبب قطع عذاب ایشان نمیشود چنانچه نعمت در بهشت مهیا ساخته
و همین نحو آنرا یاد میکنند و کشنده امام حسین عم در دنیا بوفا است از آتش که نصف عذاب اهل
دنیا بر وی میشود و دستها و پایهای او بزنجیرهای آتشین بسته و در آتش سر او برآویخته شده است
بقعر جهنم و او بوی بد بیت که بنا همه میبرند اهل دوزخ از بسیاری بد بویی آن بخدای و او هیبه

در آتش دوزخ باشد و عذاب دردناک کشند با جمیع آنانکه پیروی او در کشتن آنحضرت کردند و هرچند
پوستهای ایشان بریزد حق تعالی تبدیل میکند بر ایشان پوستها را تا از عذاب دردناک چاشنی گیرند
و یک ساعت عذاب ایشان سست نمیشود و می‌آشامند از حمیم جهنم و جای ظلم کنندگان بمحمد و علی و
فاطمه و حسن و حسین ع و دعوی کنندگان منزلت ایشان در پایین درکات دوزخ است
هرچند اراده بیرون رفتن از دوزخ میکنند ایشان را برمیگردانند بدوزخ و هرچند بریزد پوستهای
ایشان تبدیل می‌یابد بغیر آن پوستها و مالک دوزخ در درکهٔ پنجم از درکات دوزخ که آن هاویه است
میباشد و اهل آن درکه ندا میکنند که یا مالک فریاد ما رس و چون فریاد ایشان رسد در ظرف
مس بین آتش و صدید یعنی آبی که از پوستهای ایشان روان شده باشد بایشان دهد و هرگاه از برای
خوردن آن کنند گوشت رویهای ایشان در آن ظرف افتد از غایت گرمی وی افتد و کسی که بآن درکه
افتد هفتاد سال آنجا ماند که هرچند پوست و سوزد تبدیل شود بپوستی غیر آن در آخر الزمان
قومی پیدا می‌آیند که خدای ایشان را بجهنم میبرد و هرچه بریزد پوستهای ایشان تبدیل میکند ایشان
پوستهای غیر آنها تا چاشنی گیرند از عذاب إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا بتحقیق
که خدای هست عزیزی محکم کار [illegible] میکند خدای مؤمنان را که اقرار بولایت و دوستی آل محمد
کرده اند و میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا و آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیکو زود باشد
که داخل کنیم ایشان را ببهشتهای که روان میشود از زیر آنها یعنی از زیر درختها و مسکنهای آن
بهشتها الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
نهرها ساکن میباشند همیشه در آن بهشتها همیشه از برای ایشانست در آن بهشتها زنان پاک
از حیض و نفاس و حدث بیرون کردن و تکبر و مغایرت و بدکرداری با شوهر و عیب جوئی و فحش
گوئی و غیر آن از هر گونه عیب بدی وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا و داخل کنیم ایشان را
بسایه که همیشه آن سایه باشد پس حق تعالی خطاب بائمهٔ آل محمد ع بخصوص ایشان نه بر سبیل
عموم کرده میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بتحقیق که خدای امر میکند شما را و واجب میسازد
بر شما أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا که ادا کنید امانتها را بسوی اهل آنها یعنی
بصاحبان امانتها یعنی خدای امر میکند که ادا کند امام اول امانتی که آن امانتی است که در این

سورة

سورهٔ احزاب که انا عرضنا الامانة مذکور است و بدهد هرچه در نزد اوست از وصیت و امانات
و کتابها و علم و یراق جنگ پیغمبر ص و وصیت کند بامامی که بعد از وست چه امام شناخته میشود
بسه چیز یکی آنکه اولی میباشد از همه کس بامام پیش از خود و یکی آنکه یراق جنگ پیغمبر ص نزد وی
میباشد و یکی آنکه وصیت نزد او میباشد بدلیل این آیه و یراق جنگ پیغمبر ص در میان آل
محمد ص بمنزلهٔ تابوت السکینه است که در میان بنی اسرائیل بود و پادشاهی با کسی میبود که آن
یراق جنگ نزد او باشد چنانچه در میان بنی اسرائیل بود و پادشاهی با کسی بود که تابوت السکینه
نزد او بود چنانچه در این سورهٔ بقره که ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت گفته شد و امام اول
را واجب است که آنچیزها را از امام بعد از خود دور کند و بغیر او دهد و امر کرده است خدای
ائمه علیهم السلام را که حکم کنند در میان مردم بعدل چنانچه الحال گفته خواهد شد این
این خطاب بائمهٔ آل محمد ع است و بعضی عام گفته اند بهمه خلق بدلیل واذا حکمتم بین الناس
که الحال گفته میشود چه آنجا خطاب بحاکمان شده پس امر کرده است خدای همهٔ ایشان را
که ادا کنند امانت را بامامی که بعد از او است و وصیت کنند باو و بعد از آن این آیه جاری شده
است در سایر امانتها پس بنا بر این آیه خیانت مکن ای مؤمن با کسی در مالی که نزد تو گذاشته
باشد با امانتی که ترا بدان امین ساخته باشد و امام زین العابدین علیه السلام باصحاب خود
فرموده که بر شما باد که امانت را ادا کنید که اگر کشندهٔ پدرم شمشیری که با آن پدرم را کشته
بمن امانت سپارد از برای او ادا میکنم و بنا بر این آیه کسی که [illegible] سپارد چهار صنف که آن را بدیگری
رساند و اگر گواهی باید که آنرا بر شما ادا کنند پس امانتها را باهل آنها باید رسانید که چه آنها
[illegible] و کبیر باشند و مال ایشان حلال باید دانست چه آن [illegible] باشد تا حضرت صاحب الامر ع
ظهور کند آنگاه مال را و حلال و حرام میکند و بیان اداء امانت در این سوره بشرح گفته
امن بعضکم بعضا بتفصیل گذشت بعد از این حق تعالی میفرماید که فَإِذَا حَكَمْتُمْ و هرگاه
حکم کنید یعنی حاکم شوید بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ میان مردم که حکم کنید
بعدل که دوست تر است نزد این عبارت نیز خطاب بائمه ع است که ایشان حاکمانند و خدای
خطاب بحاکمان کرده و مراد همه مردم نیست چه همه کس در میان مردم حاکم نمیتوانند بود و حق
تعالی عدالت را واجب ساخته است از برای این در دادن رعیت در روزی و طفل نزد امیر المؤمنین

ع حاضر شده هر یک صحیفهٔ خطی نوی نموده گفتند که کدام بهتر است آنحضرت فرمود که چو ...
مثل جود رحکمها ست پس ایزد تعالی ائمه عم را واجب ساخته است که حکم کنند در میان مردم بعدالت
و امر کرده است مردم را که پیروی و اطاعت ایشان کنند چرا که بعد از این آیه میگوید الناس خطاب
بمومنان کرده میفرماید که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله تا آخر إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا
بَصِيرًا تحقیق که خدای خوب چیزی است که پند میدهد شما را بآن خبر إِنَّ اللَّهَ كَانَ
سَمِيعًا بَصِيرًا تحقیق که خدای هست شنوای بینا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ای آنانکه ایمان آورده اید
اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر را و صاحبان امر را از شما این آیه منقطع معطوفست و
منقطع معطوف آیاتست که از برای چیزی آمده باشد و بعد از آن قطع آن معنی شده سخن بمعنی
دیگر گفته شود و بعد از آن آیه باید که عطف با اول شود و عطف است این آیه بر سورهٔ توبه
که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین پس این آیه کلامی است که عطف با این آیه
با اولی الامر منکم شده و تاویل این آیه بعد از تنزیل و بعث پیغمبر مردم مستغنی نیستند در بعضی
بنزول این آیه تا آنکه تفسیر کند پیغمبر که اولی الامر کیست و از برای مردم بیان و تفسیر کند که اولی الامر
آنانند از عترت و ذریهٔ من که خدای اطاعت ایشان را واجب ساخته و من و امامان بعد
من صریح گفته باشم که ایشان امامان اند چه پیغمبر وقتی که مبعوث شد حق تعالی بوی فرمود
که فضیلت وصی خود را اظهار کن آنحضرت گفت که بار الها عربان قومی جفا کارند اگر من اظهار
کنم فضیلت اهل بیت خود را ایمان بمن نمی آرند پس حق تعالی این سورهٔ زخرف را که و لا تحزن
علیهم فرستاده آنحضرت سخنی چند درباره وصی خود ادا فرمود پس نفاق بدلهای مردم افتاده
آیهٔ سورهٔ حجر که ولقد نعلم انک یضیق صدرک و این سورهٔ انعام که فانهم لا یکذبونک تا آخر
نازل شد آنگاه همیشه سخنی در باب فضیلت علی عم میگفت تا آنکه ایزد تعالی این سورهٔ نشرح
که فاذا فرغت فانصب خبر وفات آنحضرت را بوی داد و آنجناب مدام بسخنان خود و با آیات
قرآنی فضیلت اهل بیت خود را بمردم القا میکرد مثل این سورهٔ انفال که واعلموا انما غنمتم
و بعد از آن آیهٔ سورهٔ بنی اسرائیل که وات ذا القربی حقه نازل شد پس در سورهٔ حم عسق فرمود
که قل لا اسئلکم علیه اجرا و بعد از آن آیهٔ سورهٔ کورت که و اذا الموؤدة سئلت فرود آمد این

نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ

سورهٔ

سورهٔ نحل و انبیا نازل شد که فاسئلوا اهل الذکر و این آیه که ولو ردوه الی الرسول در سورهٔ نسا
نازل گشته حق تعالی فرمود مردم را بر اولی الامر از ایشان کرده امر با طاعت و رجوع با ایشان فرمود
پس چون این آیه و این سورهٔ مائده که انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا و این سورهٔ
توبه که ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله نازل شد مردم گفتند که یا رسول الله این آیه مخصوص
بعضی از مومنان یا همه ایشان را عام است پس خدا خواست که ولایت و دوستی اولی الامر چنانچه
خود بجانب پیغمبر فرمود که اولی الامر ایشان را بایشان تعلیم و تفسیر دوستی و ولایت اولی
الامر چه ایشان کنند چنانچه نماز و زکوة و روزه و حج ایشان را تفسیر و بیان کرد آنحضرت دلتنگ
شد و ترسید که مردم از دین برگردند و او را بدروغ نسبت دهند و بجناب الهی عرض کرده در
وقتی که از حجة الوداع بازگشته بود این سورهٔ مائده که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک نازل
شد پس آنحضرت اظهار امر الهی و بولایت علی عم در روز غدیر خم قیام نموده و بر بالای منبر
مردم نصب فرمود و گفت که هر کس را که من مولای اویم علی مولای اوست پس ولایت آخر واجبات است
و بعد از این آیهٔ سورهٔ حمعسق که قل لا اسئلکم علیه اجرا و بعد از آن آیهٔ مذکورهٔ خمس در سورهٔ
انفال فرود آمد پس حق تعالی این سورهٔ مائده که الیوم اکملت لکم دینکم فرستاده اما اکثر مردم
گفتند که یا رسول الله این آیها مخصوص علی است گفت در شان او و وصیهای من است تا روز
قیامت گفتند بیان کن ایشان را گفت برادرم علی پس فرزندم حسن آنگاه فرزندم حسین آنگاه
از فرزندان حسین نه نفر یکی بعد از دیگری و چنانچه حق تعالی آیهای نماز و زکوة و حج
را مجمل فرستاده و پیغمبر صلعم تفسیر آنها فرمود این آیه نیز در شان علی و ائمه عم مجمل فرود
آمد و نام ایشان را خدای ذکر نکرده و پیغمبر صلعم تفسیر فرمود و این سخن را که هر کس را که من مولای اویم علی
مولای اوست و غیر از این سخنان بسیار درباره ایشان عم گفت و اگر ساکت میبود و اهل این آیه
را بیان نمیکرد آل عباس و آل عقیل و غیر ایشان نیز دعوی میکردند لیکن خدای عز و جل
تصدیق پیغمبر خود این سورهٔ احزاب که انما یرید الله فرستاده و از آن ائمه عم مراد است پس
چون پیغمبر صلعم از دنیا رحلت فرمود علی عم اولی از مردم بولایت و امامت بود چه آنکه بزرگترین
اهل بیت و سخن رسول در شان او بیش از همه بود و او را بدست خود بامامت نصب فرموده بود
و چون علی عم رحلت فرمود نمیتوانست و نمیکرد این کار را که یکی از فرزندان را داد امامت ...

کند چرا که حسن و حسین ع خواستند گفت که چنانچه خدای ایشانرا در شان تو فرستاد در شان ما نیز
فرستاد و چنانچه بطاعت تو امر کرد باطاعت ما نیز امر کرد و پیغمبر صم و چنانچه باطاعت تو امر کرد
و پیغمبر صم چنانچه در شان تو تبلیغ فرمود در شان ما نیز فرمود و چنانچه رجس از تو زایل ساخت
از ما نیز زایل ساخت پس بعد از علی ع امام حسن سزاوارتر بود بامامت چه او بزرگتر بود و چون او را
نیز وفات رسید نمیتوانست و نمیکرد این کار را که یکی از فرزندان خود را دخیل کند در امامت چنانچه
کفتیم با او دعوی کند پس بعد از و امام زین العابدین ع سزاوارتر بود بامامت بحجت این آیه سوره انفال
و احزاب که اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و همچنین تا آخر ائمه ع و معنی این آیه اینست که ای
آنانکه ایمان آورده اند پس جمع کرد خدای مومنانرا تا روز قیامت درین کلمه امر کرد بهمه
ایشان تا روز قیامت باطاعت ائمه ع و گفت که اطاعت کنید خدا را و پیغمبر را و صاحبان امر را
از شما یعنی صاحبان فقه و علم را پس مراد باولی الامر درین آیه آل محمد صم علی و ائمه که وصیهای
پیغمبر اند از نسل علی و فاطمه اند و اطاعت پیغمبر صم بخصوص واجبست بدلیل آیه این سوره که من
یطع الرسول فقد اطاع الله و اطاعت علی به اطاعت پیغمبر است پس خدای سبحانه باین آیه واجب
ساخت اطاعت ائمه ع را و ایشانرا بخود و پیغمبر خود قرین و اطاعت ایشانرا باطاعت خود و
اطاعت پیغمبر خود متصل ساخت پس کسی که ترک اطاعت ایشان که اولی الامر اند نکند اطاعت خدای
و پیغمبر او نکرده باشد و اطاعت پیغمبر اقرار کردنست بآنچه او نزد خدای آورده و هم ائمه ع اند که
خدای ایشانرا کتاب و حکمت قرین ساخت و مردم حسد با ایشان برند چنانچه در آیه بحثهای
این آیهها مذکور شد و ملک عظیم که دولت ایشانست همین اطاعت است و امری که صادر میشود
تا روز قیامت ثابت و باقی میباشد پس بنا برین امر که خدای درین آیه کرده گفت که اطاعت کنید
خدای و رسول و اولی الامر را در هر زمانی امامی از آل محمد که اطاعت او واجب باشد میباید تا روز قیامت
و مراد باولی الامر درین آیه سرداران لشکر ها نیست چنانچه مذهب سنیانست و اگر کسی گوید که مراد
سرداران است آیه سوره مائده را که انما ولیکم الله رد و حجت میباید نمود و اگر گویند که آن در شان
خویشان مسلمانان نازل شده و باین قسم ایشان الحق نشود با او مباهله میباید کرد و کسی که دانست که
او را خدای هست باید که بداند که او را رضا و غضب میباشد و رضا و غضب او معلوم نمیشود مگر بوحی
یا به پیغمبر و کسی که وحی باو نمی آید باید که طلب پیغمبران کند و چون ایشانرا یافت بداند که ایشان حجت اند

واطاعت

واطاعت ایشان واجبست و چون پیغمبر رحلت فرمود قرآن تنها بی حجت نمیتواند بود چه اهل
هر دینی بآن بحث میکنند تا آنکه از ام میر هند و هر کس همه قرآن را نمیداند پس با قرآن قیمی میباید
که همه آنرا بداند و نص و پیغمبر امام را باشد و محکم چنان نیست مگر ائمه از آل محمد صم و حق تعالی
که برای اعضا و جوارح آدمی امامی در بدن که دل است مقرر ساخته که از اعضا و جوارح رفع شکها و یقین
از برای آنها حاصل میکند چگونه عالم را بی امام و حجتی گذارد چنانچه در آیه سوره انعام میفرماید
که فلله الحجة البالغة پس این آیه واجب ساختن است برامت اطاعت صاحبان امر خود را که قیام
بامور دین خدای دارند چنانچه اطاعت پیغمبر را بر ایشان واجب ساختن است و بعد از آن بیان
کرده است منزلت ایشانرا که از اهل علم اند و بل فرانند چنانچه درین سوره میفرماید که و
لو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و همه کس جز ایشان از تاویل
قرآن عاجز اند بجهة آنکه ایشانرا راسخین در علم چنانچه در آیه آل عمران گذشت و ایشان
بعلم نزد خدای منتهی اند و صدیق شده خدای ایشانرا صادقان گفته و اطاعت ایشانرا بر همه
بندگان واجب ساخته چنانچه در آیه سوره توبه میفرماید که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و
دوستی ایشانرا خدای دوستی خود و حزب ایشانرا حزب و لشکر خود گفته چنانچه در آیه سوره مایده
میفرماید و من یتول الله و رسوله فان حزب الله هم الغالبون و هم در آن سوره میفرماید که
انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا و درست نیست که همه خلق اولی الامر باشند جهة آنکه کسی
نخواهد بود که امر باو کنند و امر و نهی خدای را باو برسانند پس خدای سبحانه والیان امر را خاص ساخت
تا اقتدا بایشان کنند آنان که تخصیص باین شرف یافته اند و حق تعالی جهت آن باطاعت پیغمبر و
اولی الامر امر کرده که ایشان معصوم و پاک اند و امر بمعصیت نمیکنند پس اطاعت مخصوص ایشانست
و دروغ میگوید کسی که اعتقاد او از برای پادشاهی این باشد که اطاعت او اطاعت خدا و معصیت
او معصیت خداست و اطاعت نمی باید کرد بنده را در معصیت خدای و کسی که گناه میکرده باشد او را اطاعت
نمیتوان کرد و حق تعالی اولی الامر را بجای پیغمبران قرار داده و فرق اینست که ایشان مثل پیغمبران
چیزها را حلال و حرام نمیکنند پس باید اهل بیت را طلب نمود و اولی الامر آنست که خدای در سوره
نور در شان ایشان میفرماید که فی بیوت اذن الله ان ترفع و علت واجب بودن اطاعت خدای
و پیغمبر و اولی الامر و بودن صاحب امر یک کس و بودن او از جنس پیغمبر صم از بر سایر مردم و نفس برگزیده

ایشان کرده از ین حیثیت که ابتدا کرده است در طاعت بخود و بعد از آن به پیغمبر خود و بعد از آن
باهل بیت پیغمبر چنانچه همین کار در باب ولایت در سورهٔ مایده کرده انما ولیکم الله و در اینجا که
واعلموا انما غنمتم کرده است و چون در قرآن نص صریح ذکر شده است خود را و پیغمبر را و اهل بیت
او را از آن منزه ساخته و در سورهٔ توبه فرموده که انما الصدقات للفقراء تا آخر و در آنجا خود را
و پیغمبر و خویشان او را نام نبرده و چونکه خدای درین آیه امر باطاعت ائمه عم فرموده پس کسی که اطاعت
ایشان کند اطاعت پیغمبر کرده باشد و کسی که اطاعت پیغمبر کند اطاعت خدا کرده باشد و کسی که از ولایت
و دوستی ایشان بری شود از ولایت پیغمبر بری شده باشد و کسی که از ولایت پیغمبر بری شود از ولایت
خدای بری شده باشد و ولایت و دوستی ایشان از ستونهای اسلام است که کسی را تقصیر در
دانستن آنها روا نیست و هر آنکه تقصیر کند دین او فاسد میشود و عمل او قبول نمیکرد و هر که
بداند و عمل بآنها کند دین او باصلاح می آید و قبول و پاک میشود و عمل او و حق تعالی باین آیه
عهد و پیمان محبت ائمه عم را گرفته و کمترین چیزی که بنده بآن مؤمن میشود آنست که خدای
خود را بوی بشناساند پس او اقرار باطاعت خدای کند و پیغمبر خود را باو بشناساند پس او اقرار
کند باطاعت پیغمبر و امام و حجت و گواه خلق خود را باو بشناساند پس او اقرار کند باطاعت امام
و اگر چه جمیع چیزها ندانند بشرطی که اطاعت امر و نهی کند و ایمان بخدای بیاورده باشد مگر
کسی که ایمان آورده باشد به پیغمبر خدای و حجتهای حق تعالی که در زمین خدایند و هر کسی که اسم ایمان
بر او باشد مستحق نجات نیست پس ایمان دو قسم است ایمان بدل و ایمان بزبان مثل ایمان منافقان
در زمان پیغمبر صلعم که از ترس شمشیر او بزبان مثل ایمان مسلمانان منافقان در زمان پیغمبر صلعم که از ترس
شمشیر او بزبان ایمان آورده بودند نه بدل و ایمان بدل تسلیم خداست و کسی که امور را بکمال
تسلیم کند امر او نکند چنانچه ابلیس بسجدهٔ آدم و اکثر امتها از اطاعت پیغمبران و در زمین
و توحید خدای نفعی بایشان نکرد و حق تعالی عذر بنده که از بیان کردن آیات خود و فرستادن
پیغمبران قطع کرده و زمین را از عالمی که تعلیم راه نجات کند خالی نگذاشته و از برای علم اهل قرار
داده و باین آیه بیگانگان اطاعت ایشان را واجب ساخته و هر کسی که عملی از عملهای خیر بدون ایشان
کند مردود است و مقبول نیست و کسی که او در مقام کفر است و اگرچه صفت ایمان شامل او باشد پس
کسی که ایشان را شناخته مؤمن باشد و کسی که انکار ایشان کرد کافر باشد و کسی که نه ایمان بایشان آورد

و نه انکار کرد گمراه باشد تا آنکه بهدایتی که خدای واجب ساخته یعنی بولایت و دوستی و باطاعت ایشان
باز گردد پس اگر در آن گمراهی بمیرد خدای آنچه خواهد بوی کند و کسی که بمیرد و امام خود را نشناخته
باشد مثل اهل جاهلیت مرده باشد و کمترین چیزی که بنده بآن گمراه میشود آنست که نشناسد حجت
و گواه خدای بر خلق خدای که حق تعالی باطاعت او امر و ولایت و دوستی او را واجب کرده درین آیه او را بخود
و به پیغمبر خود قرین کرده و پیغمبر صلعم در شان ایشان گفته است که من در میان شما دو چیز میگذارم
که بعد از من گمراه نشوید مادام که بآنها چنگ در زنید کتاب خدای و عترت و اهلبیت من و این
هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بمن رسند پس باین دو چنگ در زنید تا نلغزید و گمراه
نشوید و با ایشان تقدم و پیشی مجوئید که گمراه میشوید و بهترین چیزی که بندگان بآن نزدیکی
جویند بخدای طاعت و اطاعت پیغمبر او و اولی الامر است و بجز اطاعت خدای و رسول او و اولی الامر
آل محمد کسی رضای ایزدی حاصل نتواند کرد و معصیت اولی الامر معصیت خدای است پس طاعت
را با طاعت خدای و رسول او و اولی الامر باید کرد و اطاعت ایشان از جمیع امور مقدم باید داشت و
از همه کارها کلید همه چیز و رضای خدای اطاعت امام است بعد از شناختن او چنانکه
حق تعالی درین سوره میفرماید که و من یطع الرسول فقد اطاع الله و مردم بندگان ائمه عم نیستند
لیکن بندگان ایشانند در طاعت و موالی ایشانند در دین و مراد از امر در عبارت اولی الامر منکم
آن چیزی است که ملائکه در شب قدر بر ایشان نازل میشوند از امر محکم از خلق و رزق و اجل و عمل و حیوة و مرگ
و علم غیب آسمانها و زمین و معجزها چنانچه در اول سورهٔ دخان و در سورهٔ قدر آمده انشاء الله
تعالی فَاِنْ پس اگر برسد که تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ نزاع کنید شما در چیزی یعنی
در امری فَرُدُّوهُ پس برگردانید آنرا یعنی رجوع کنید اِلَی اللّٰهِ وَ بسوی خدای و بسوی الرَّسُولِ
پیغمبر این چنین نازل شده که فارجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم و تحریف یافته و معنی
این آیه آن نیست که اگر شما نزاع کنید با اولی الامر در چیزی از امور دین رد کنید آنرا بخدای
و رسول چنانچه سنیان میگویند و چگونه تواند بود که خدای امر بطاعت اولی الامر کند و رخصت
دهد که با ایشان نزاع کنند بلکه این خطاب بآنان است که مأمور باطاعت شده اند و حق تعالی
با ایشان گفته که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و مثل این عبارت درین سوره هم خواهد
آمد انشاءالله تعالی که میفرماید که و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه

منهم و معنی رد بخدای اینست که حکم کنند بکتاب خدای کنید و معنی رد برسول اینست که اخذ کنند
بسنت یعنی بحدیث پیغمبر پس هرگاه براستی حکم بکتاب خدای کنند ایشان سزاوار ترند بآن و هرگاه
حکم بسنت رسول کنند هم ایشان سزاوار ترند بآن إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اگر شما ایمان آورده اید بخدای و روز آخر یعنی روز قیامت ذَٰلِكَ آن رد
و رجوع کردن بخدا و رسول و اولی الامر خَيْرٌ بهتر است از برای شما وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و بهتر است
تاویل را یعنی بهتر است از آنکه خود تاویل کنید و در باب آن نکنید این دو آیه نازل شده است در شان
زبیر بن عوام که با جهودی بر سر باغی دعوی داشت زبیر گفت که راضی هستی که این شیبه جهود میان ما
حکم کند یهودی گفت بحکم محمد راضی هستی پس این دو آیه نازل شد و آیه دوم در شان دشمنان آل
محمد نازل شد میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ای محمد إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بسوی آنانکه اعتقاد میکنند که ایشان ایمان آورده اند بآنچه فرود آمده است
بسوی تو ای محمد وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه فرود آمده است پیش از تو
این عبارت در اول جزو گذشت يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا اراده میکنند که محاکمه برند
یعنی دیوان خود را برند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی طاغوت یعنی الکه وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا
بِهِ بتحقیق که امر کرده شده اند که کفر ورزند باو یعنی بطاغوت پس هرگه کسی میان او و برادر
مومنی نزاعی باشد در حقی از قرض یا میراث یا غیر آن و او را بدیوان حاکمان عادل بدیوان برد
مومنی بخواند تا او حکم کند از برای او انکار از آن باشد که دیوان نزد طاغوت برده باشد و هر
کسی که دیوان نزد آنها برد در حقی یا باطلی دیوان نزد طاغوت برده باشد و آنچه آنها حکم کنند بر
او و بگیرد بحرام گرفته باشد و اگر حقی باشد تا بنحو آنکه بحکم طاغوت گرفته و خدای فرموده
که بطاغوت کفر ورزند و هر مومنی که مومنی را بدعوی نزد قاضی یا پادشاه جابر برد و او حکم کند
بغیر حکم خدای او شریک گناه آن قاضی یا پادشاه باشد پس باید که در زمان غیبت امام از جماعتی
از مومنان که روایت حدیث اهل بیت علیهم السلام نموده باشند و حلال و حرام و حکمهای ایشان را دانسته باشند
بحکم یکی از ایشان راضی شوند تا او حکم کند که حضرت امام جعفر علیه السلام او را قاضی و حاکم مومنان ساخته و
او حکم کند بحکم آل محمد علیهم السلام اگر قبول نکنند حکم خدای را سبک شمرده باشند و کسی که حکم اهل
بیت علیهم السلام کند رد خدای کرده و در حد شرک باشد پس اگر دو کس نزاع کنند هر کدام یکی از دانایان

راضی شوند که هر دو دانا با هم حکم کنند و آنها خلاف کنند در حکم و در روایت حدیث حکم کسی که عادل تر
و فقیه تر و راست گوتر و صالح تر بین ایشان باشد و اگر در این امور مثل یکدیگر باشند هر کدام که بر
حدیث او مومنان اتفاق داشته باشند عمل بحدیث او و ترک حدیث نادر غیر مشهور دیگری
باید کرد و اگر هر دو حدیث مشهور در میان مومنان باشد بآن عمل عمده مردم ثقه روایت کرده باشند
هر حدیثی که موافق قرآن و حدیث پیغمبر باشد بآن عمل و ترک آن دیگر که مخالف قرآن و حدیث پیغمبر
باشد باید نمود و اگر هر دو حدیث موافق قرآن و حدیث پیغمبر باشد هر کدام که مخالف مذهب سنیان
باشد عمل بآن و ترک آن دیگر که موافق مذهب سنیان باشد باید کرد و اگر هر دو در این باب مثل
هم باشند هر یک که قاضیان و حکام سنیان راغب تر باشند ترک آن و عمل بآن دیگر باید کرد و
اگر هر دو در این باب مثل یکدیگر باشند توقف کنند تا بامام برسند و در این ابواب در اول جزو پنجم
که و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل بحث بتفصیل گذشته شد وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ
يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا و اراده می کند شیطان که گمراه کند ایشان را گمراهی دور وَ
إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ و هرگاه
که گفته شود ایشان را که بیایید بسوی آنچه فرود آورده است خدای و بسوی پیغمبر می بینی تو ای محمد
الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا منافقان را که منع می کنند از تو یعنی
و مراد باین ابر همگی دشمنان آل محمد اند این هفت آیه در شان محمد و علی علیهما السلام و در شان ابابکر و عمر و
دشمنان علی علیه السلام و از منافقان که خلافت را بجای خود تغییر دادند نازل شده و آیه سیم و
چهارم خطابست از خدای بعلی علیه السلام و آیه سیم و پنجم تحریف یافته و آیه اول تاویل بعد از تنزیل است
و سزای آخر حکم کنند پس میفرماید که فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ پس چگونه میشود
هرگاه برسد ایشان را مصیبتی و آن مصیبت فرو رفتن منافقانست بزمین در روز قیامت
پیش حوض کوثر در وقتی که ایشان به پیغمبر صحرا خواهند گفت اردنا الا احسانا و توفیقا
الحال که خواهد شد بِمَا یعنی بسبب آنچه قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ مقدم داشته است دستهای
ایشان یعنی پیش از این کرده اند ثُمَّ جَاءُوكَ بعد از آن بیایند ترا یعنی نزد تو يَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا حال آنکه قسم یاد می کنند بخدای که اراده نکرده بودیم ما
مگر احسانی و نیکوئی وَتَوْفِيقًا و توفیقی یعنی موافقت دادن جمع منافقان در روز قیامت

درخدمت پیغمبر صم قسم یاد خواهند کرد که از تغییر دادن خلافت از جای خود اراده جز نیکی و موافقت
دادن نداشتیم أُولَٰئِكَ آن جماعت یعنی ابوبکر و عمر الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ
آنانند که میداند خدای آنچه در دلهای ایشان بود از دشمنی علی علیه السلام در دنیا فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان که بیش از این کلمهٔ شقاوت بر ایشان رفته و عذاب بیش از ین
بر ایشان مقرر گشته وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا و پند ده ایشانرا
و بگوی ایشانرا در نفسهای خود شان سخنی بلیغ یعنی رسا یعنی حجت بر ایشان تمام کن و واگذار کار
ایشانرا در روز قیامت بخدای که بسزای ایشان و بآنچه در دلهای ایشان پنهانست داناست وَ
مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ و نفرستاده ایم ما پیغمبری مگر از برای
آنکه اطاعت کرده شود باذن یعنی بامر اللّه وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ خدای و اگر
تحقیق که ایشان آنگاه که ظلم کردند بنفسهای خود یعنی بخود جَاءُوكَ می آمدند ترا یعنی نزد
تو ای محمد یا ای علی پس درینصورت حق تعالی خطاب بعلی ع کرده و بروایتی جاءوک یا علی نازل
شده و تحریف یافته فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ پس طلب آمرزش می کردند از خدای از آنچه کرده بودند
وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ و طلب آمرزش میکرد از برای ایشان پیغمبر یعنی محمد و علی ع ا
لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا هر آینه می یافتند خدای را توبه کننده یعنی قبول توبه کننده رَحِيمًا
رحم کننده بتوبه کاران فَلَا وَرَبِّكَ پس قسم بصاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ تو که لَا
يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ ایمان نمی آرند تا آنکه حکم کنند ترا ای محمد یا ای علی پس درینصورت
حق تعالی خطاب بعلی ع کرده فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه اختلاط شده است میان ایشان یعنی
در آنچه باهم عهد کرده اند در میان خود که خلافت تو ای علی و غصب حق تو کنند و اگر محمد بمیرد
امر امامت بنی هاشم نگذارند ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ
بعد از آن نیابند در نفسهای خود تنگی یعنی از آنچه حکم کرده تو بر ایشان ای محمد بزبان خود [illegible]
و دوستی علی ع و از امر امامت و از آنچه حکم کردهٔ تو بر ایشان از قتل و عفو یا از آنچه حکم کردهٔ تو ای
علی پس درینصورت حق تعالی خطاب بعلی ع کرده یا حکم کرده است محمد ص الاو وَيُسَلِّمُوا
تسلیم کنند یعنی اطاعت کنند خدای را و امام را یعنی علی علیه السلام را در هر امری و تسلیم راضی بودن
و قناعت کردن بقضای حضرت پس اگر قومی عبادت خدای کنند و ایمان بخدای آرند و او را

یکتا

یکتا دانند و نماز و روزه و زکوة و حج بجای آرند و تسلیم خدای نکنند یا کاری را که خدای یا پیغمبر
کرده گویند که اگر بر خلاف آن چنین و چنین میکرد بهتر بود یا این معنی را در دل خود یابند یا گویند
که چرا چنین و چنان کرد مشرک خواهند بود پس تسلیم باید کرد و آن نمی باشد مادام که [illegible] آن
معنی در دل پیدا شده اگر چه روزه و نماز بجای آرد پس کسی که دشنام بعلی ع دهد اگر چه نماز کند و روزه
گیرد ایمان نیاورده باشد تا آنکه در دل ثابت باشد و ناچار اند مردم از هدایت یافتن و هدایت ولایت
و دوستی آل محمد ص است و هر کس که اسم ایمان بر او باشد مستحق نجات نیست پس ایمان دو قسم است
ایمان بدل و ایمان بزبان مثل ایمان منافقان در زمان پیغمبر ص که از ترس شمشیر او بزبان
ایمان آورده بودند نه بدل و ایمان بدل تسلیم خدا است و [illegible] امور را بمالکان تسلیم کند از
امر و تکبر ننمود چنانچه ابلیس از سجدهٔ آدم و اکثر امتها از اطاعت پیغمبران و [illegible] حید
خدای نفعی بایشان نکرد و حق تعالی حلیم بند که از بیان کردن آیات خود و فرستادن
رسولان قطع کرده و زمین را از عالمی که تعلیم راه نجات کند خالی نگذاشته و از برای علم اهلی
قرار داده و بآیهٔ این سوره که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم اطاعت ایشانرا واجب
ساخته و هر کسی که عملی از عملهای خیر نه بدست ایشان کند مردود است و مقبول نیست و کنندهٔ
آن در مقام کفر است و اگر چه صفت ایمان شامل او باشد و هر کس از اهل قبله که اقرار بشهادتین
کند مؤمن نباشد چه منافقان اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله میگفتند و عهد
پیغمبر را که بعلی ع کرده بود رد و در دل اکراه و قصد میکردند که آنچه آنحضرت ص محکم کرده در وقتی
که ایشانرا ممکن باشد بشکنند بدلیل این آیه و غیر آن آنگاه میفرماید که تَسْلِيمًا تسلیمی یعنی
اطاعت کردنی وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا و اگر بتحقیق که ما مینوشتیم یعنی واجب میکردیم عَلَيْهِمْ
أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ بر ایشان که بکشید نفسهای خود را یعنی خود را و تسلیم و طاعت
امام کنید أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا بیرون روید از دیار خود از برای رضای امام
مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ نمیکردند آنرا مگر اندکی از ایشان و اگر بتحقیق
که ایشان یعنی اهل خلاف فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ در حق علی و تحریف یافته لَكَانَ
خَيْرًا هر آینه بود خیر یعنی بهتر لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و از برای ایشان و سخت تر در ثابت کردن
در معنی ایمان لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت که الحال گذشت وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ

لَدُنَّا اَجْرًا عَظِيمًا و آنگاه میدادیم ما ایشان را از نزد خود ثواب عظیم وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا و می نمودیم ما ایشان را راهی استوار است این دو آیه خاص در شان محمد و ائمه علیهم السلام و حمزه
و جعفر و شیعهٔ آل محمد صلعم و معروف است از انصار نازل شده که پیغمبر صلعم گفت که یا رسول الله تا بمفارقت تو نمی
یارم و بخانهٔ خود که میروم و مرا یاد آورده ترک کار خود میکنم و آن محبتی که بتو دارم می آیم که نظر بسوی تو
کنم و بنا دمی آدم روز قیامت بهشت و علی علیین رفتن را به چگونه است از برای من نسبت بسوی تو پس
این آیه نازل شد آنحضرت و بر طلبید ایشان را بروی خواند و بان بشارت داد پس میفرماید که وَمَن
يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ و کسی که اطاعت کند خدا و پیغمبر را پس باید که مژده گانی یابند مومنان
و یادی جویند بورع و تقوی چه مومنی که ورع از دنیا رود و او از نزد خدای شادی یابد چنانکه حق تعالی
در این آیه فرموده که کسی که اطاعت کند خدا و پیغمبر را فَأُولَئِكَ پس آن جماعت یعنی پیروان ائمه
علیهم السلام که ایشان مومنان بر حقند مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ با آنان باشند که نعمت
داده است خدای بایشان و ایشان نعمت یافتگانند که حق تعالی امر کرده است بندگان خود را
که از خدای طلب کنند راه ایشان را در سورهٔ فاتحه و فرموده که اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم
یعنی بنمای ما را راه آنان که نعمت دادهٔ بایشان بتوفیق دین و طاعت تو و در اینجا میفرماید
که فاولئک مع الذین انعم الله علیهم و این نعمت یافتگان همهٔ فرزندان اولاد عبد المطلب که ایشان
بهترین خلق باشند روز قیامت یعنی محمد و علی و حسن و حسین و مهدی و حمزه و جعفر علیهم السلام
آنگه حق تعالی میفرماید که مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و پیغمبران که امیترین خلقند روز قیامت
و محمد صلعم افضل پیغمبران است پس مراد بنبیین در اینجا محمد صلعم است و بعد از آن میفرماید که وَ
الصِّدِّيقِينَ و صدیقان پس افضل هر امت بعد از پیغمبران امت وصی آن پیغمبر است
تا آنکه پیغمبر دیگر بیاید پس وصیهای پیغمبران بهترین امت باشد بعد از پیغمبران و افضل اوصیا
وصی محمد صلعم است پس مراد بصدیقین در اینجا علی و ائمه علیهم السلام اند و بعد از آن میفرماید که وَ
الشُّهَدَاءِ و شهیدان و افضل خلق بعد از اوصیا شهیدانند و افضل شهیدان شهیدان آل
محمدند و ده درجهٔ ایشان را بر شهیدان زیادتی هست و شهید شیعیان ایشان را بر هر شهیدی که
از غیر آل محمد است ده درجه فضل هست پس مراد بشهدا در اینجا حسن و حسین اند و ائمه و مهدی علیهم السلام
که همهٔ ایشان بتیغ کشته شده و شهید باشند و حمزه بن عبد المطلب که سید شهدا است

وجعفر بن

وجعفر بن ابی طالب که حق تعالی دو بال بر او بان داد که با فرشتگان در بهشت پرواز میکند و هیچ آدمی
باین زینت در بهشت مزین نباشد و باین معنی حق تعالی محمد صلعم را مکرم ساخته و او را و جعفر را
باین معنی مژده داده است و بعد از آن میفرماید که وَالصَّالِحِينَ و صالحان آنکه ایمان
بعلی و ائمه علیهم السلام و بفرشتگان و پیغمبران و جمیع خلق خدای آورده اند و مراد بصالحان در اینجا فاطمه
و حسن و حسین و باقی ائمه علیهم السلام و شیعیان آل محمد اند پس حق تعالی شیعیان ایشان را بصلاح نامیده
و در کتاب خود ذکر ایشان کرده و بعد از آن میفرماید که وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا و نیکو
هو بند آن جماعت در رفاقت و همراهی و مراد باین عبارت صاحب الامر علیه السلام است بظاهر شد که نبیین
و صدیقین و شهدا و صالحین همگی از آل محمد صلعم اند و علیهم السلام در زمرهٔ صدیقین و شهدا و صالحین
اند است و بنا بر این آیه کسی که داخل باشد در قومی بمنزلهٔ آن قوم باشد و سزاوار است خدای را که
دوستان آل محمد را رفیق نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین سازد و مومنان از امت محمد
با ایشان محشور کرده شوند و با ایشان باشد مومنی که وفا بشرطهای که خدای شرط برو کرده نماید
و خدای با ایشان در رفیق اعلی یعنی بهشت همراه کند کسی را که حج خانهٔ خدای بنیت راست
و نفقهٔ حلال کند و با ایشان باشد کسی که بیست و دو روز ماه رجب روزه دارد و حشر کند خدای
روز قیامت با ایشان کسی را از امت محمد که یاد گیرد چهل حدیث خاص از برای خدا و روز آخرت
و آن چهل حدیث اینست که ایمان آورد بخدای یکتا که شریک ندارد و او را عبادت کند و غیر او را عبادت
نکند و نماز کند بوضوی کامل هر نماز را در وقت خود و نماز را از وقت خود تاخیر نکند که
در تاخیر آن غضب خدای باشد و زکوة دهد و روزهٔ ماه رمضان گیرد و حج خانهٔ خدا کند اگر
مال و استطاعت داشته باشد و عقوق پدر و مادر نکند و مال یتیم را بظلم نخورد و ربا نخورد و
ربا و هیچ مست کننده را نخورد و زنا نکند و لواط نکند و سخن چینی را نزد و قسم دروغ بخدای
یاد نکند و دزدی ننماید و گواهی دروغ برای کسی خواه نزدیک و خواه دور ندهد و حق را قبول کند
از هر که گوید خواه کوچک باشد و خواه بزرگ و میل بظالم نکند اگر چه خویش او باشد و عمل
بخواهش نفس نکند و زن شوهردار را فاحشه ننامد و ریا نکند که سهلترین ریا شرک بخداست
و بکوتاه قدی نگوید که ای کوتاه و بدراز قدی نگوید که ای دراز که مراد از این سخن بیان عیب او باشد
و به هیچکس از خلق خدای استهزا نکند و بر بلا و مصیبت صبر کند و شکر کند نعمتهای خدا را که او

داده است و ایمن نباشد از عقوبت خدای بر گناهی که میکند و نومید نباشد از رحمت خدای و توبه
کند از گناهان خود که توبه کار و مثل کسی است که گناه نداشته باشد و با وجود استغفار بگناه اصرار
نکند که درین صورت مثل کسی باشد که استهزا کند بخدای و آیها و پیغمبران او و بداند آنچه بوی
رسید نبایستی که در وی نرسید و آنچه بوی رسید نخست بوی نمیرسید و طلب نکند غضب خدا را
برضای بنده و دنیا را بر آخرت نگزیند چه دنیا فانی و آخرت باقیست و غل نکند بر برادران
مؤمن با آنچه قدرت بر دادن آن داشته باشد و پنهان و مثل آشکار وی باشد نه آنکه آشکار
او خوب و پنهان زشت و قبیح باشد و اگر چنان کند از منافقان باشد و دروغ نگوید و با دروغگو
اختلاط نکند و چون حق شنود از رده نشود و خود و اهل و فرزندان و همسایگان را
ادب آموزد آنقدر که توانائی بر آن داشته باشد و عمل کند بآنچه داند و با خلق خدای جز
بحق کار نکند و سهل و آسان باشد نزدیک و دور و جبار و صاحب عناد نباشد و بسیار تسبیح
و تهلیل و یاد مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و تلاوت قرآن و عمل بآنچه در آنست کند و نیکی
کراهت کردن بمؤمنان را غنیمت شمرد و نظر کند که هر چه بخود روا ندارد آن کار هیچیک از مؤمنان
نکند و از کار خوب ملال نیابد و بر کسی بار و سنگین نشود و منت بر کسی ننهد و وقتی که نعمتی بوی
رساند و دنیا از وی زندان باشد تا خدای بهشت بوی عطا کند این بود چهل حدیث و هر که
قیام بر آن نماید و آنرا از پیغمبر بیاد گیرد در بهشت در رحمت خدای و افضل و دوستترین مردم
باشد نزد خدای عز و جل بعد از نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین و کسی که در نماز واجب
سوره لا اقسم بهذا البلد میخوانده باشد در قیامت از رفیقان نبیین و شهدا و صالحین
باشد و کسی که روز بیست و سیم ماه رمضان را روزه دارد از صراط با نبیین و صدیقین گذرد و کسی
که زیارت امام رضا کند او را ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق باشد و در درجهای
بلند بهشت رفیق ائمه معصومین بود و بعضی از بیان صدیقین و شهدا در آیه سوره حدید که
اولئک هم الصدیقون والشهداء گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و بروایتی صدیقان سه
نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی که از ان هر دو
فاضلتر است و بروایتی هر مؤمنی صدیق است و مؤمن باید که راست گوید تا خدای او را صدیق
نویسد پس باید بر دوست دارید ای مؤمنان صالحان را که ایشان محشور میشوند با کسی که دوست

مبادره و اگر کارهای خوب نتوانید کرد علما را دوست دارید پس میفرماید که ذلک الفضل
من الله وکفی بالله علیما آن زیادتی از خداست و کافیست خدای دانا بی یا ایها
الذین آمنوا ای آنانکه ایمان آورده اند حق تعالی منافقان را مؤمن گفت بسبب اقرار زبانی
ایشان و ایشان مؤمن نبودند و نیستند خذوا حذرکم بگیرید حذر خود را یعنی بگیرید
آنچه بآن حذر میکنند یعنی یراق جنگ خود را فانفروا پس کوچ کنید بیرون روید بجنگ ثبات
او انفروا جمیعا متفرق یا کوچ کنید جمع با هم وان منکم لمن لیبطئن و بتحقیق
که از شما کسیست که بطئ میورزد یعنی تاخیر میکند در رفتن مردم را با خود تاخیر میکند در رفتن
فان اصابتکم مصیبة قال پس اگر برسد شما را مصیبتی میگوید آنکس که قد انعم
الله علی اذ لم اکن معهم بتحقیق که نعمت داد خدای بر من آنگاه که نبودم با ایشان
یعنی با پیغمبر و صحابه او و اکثر اهل آسمان و زمین و مشرق و مغرب بر عکس گویند معنی
و از ایمان بیرون میروند ولیکن حق تعالی ایشان را مؤمن گفت بسبب اقرار ایشان بجز ایمان
بر چهار قسم و یکی از آنها اقرار بزبانست شهید الحضر ولئن اصابکم فضل من
الله لیقولن کان لم تکن بینکم و بینه و اگر برسد شما را فضلی از خدای البته
میگوید که گویا نبود میان شما و میان او یعنی پیغمبر مودة یا لیتنی کنت معهم
فافوز فوزا عظیما دوستی که کاشکی من بودم با ایشان پس فیروزی می یافتم فیروزی
عظیم یعنی جنگ میکردم در راه خدای فلیقاتل فی سبیل الله الذین پس باید که جنگ
و کارزار کنند در راه خدای آنانکه یا آنانکه یشرون الحیوة الدنیا بالآخرة
میخرند زندگی دنیا را بآخرت و مثل این عبارت در سوره بقره گذشت وما لکم لا تقاتلون فی
سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان و چیست
شما را که جنگ و کارزار نمیکنید در راه خدای و ضعیف شدگان از مردان و زنان و کودکان در
مکه در عذاب میکشند پس جنگ و کارزار کنید تا ایشان خلاص شوند و مراد از مستضعفین
من الرجال والنساء والولدان در اینجا المحصورند و بعینهای دیگر در همین سوره آنجا
که الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان خواهد آمد الذین آنانکه یعنی ضعیف
شدگان که محصور شده یقولون ربنا میگویند که ای صاحب و آمرزنده و نعمت دهنده و رزق

ربنا اخرجنا من هذه القریة بیرون بر ما را ازین ده یعنی مکه الظالم
اهلها که ظلم کنند اند اهل آن و قصه بیرون رفتن پیغمبر ص از مکه و هجرت بمدینه کردن آنحضرت
چنان بود که خدیجه پیش از هجرت پیغمبر ص بیکسال وفات یافت و ابوطالب نیز بیکسال بعد از وفات
شد و پیغمبر ص از فوت ایشان از سکنای مکه دلتنگ و از دست کفار قریش عاجز گشته بجبرئیل ع
از بعضی شکوه کرد پس حق تعالی فرمود که بیرون رو ازین ده که ظلم کنند اند آن و بمدینه هجرت کن
که تا امروز در مکه یاری کنند بخت و با مشرکان بنای جنگ نه پس آنحضرت متوجه مدینه شد و حق
تعالی بوی وحی فرستاد که ابوجهل و جماعتی از قریش اراده کشتن تو دارند پس در خدای علی ع را بجای
خود خوابانید و او را جهت انجام بعضی امور که جزوی کسی از آن قیام نمیتوانست نمود در مکه گذاشت
و ابابکر را با خود برداشته بیرون رفته بغاری رفت چنانچه از آن قصه در آیه سوره توبه که الا اخرجه
الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و بیرون رفتن آنحضرت
روز پنجشنبه اول ماه ربیع الاول از سال سیزدهم بعثت بود و دوازده شب از ماه مذکور گذشته وقت
ظهر بمدینه رسید و در قبا نزول فرموده آمده در آنجا اقامت فرموده انتظار علی ع میکشید و در خانه عمرو
بن عوف فرود آمده بود پس ابابکر گفت بیا بمدینه رویم که قوم از مقدم تو شاد شده اند و در اینجا
بانتظار علی اقامت مکن که گمان ندارم او تا یکماه دیگر بیاید آنحضرت فرمود که حاشا که من شتاب
کنم و پیش از آمدن علی بمدینه روم ابابکر از این جهت غضبناک گشته بعلی ع حسد برد و آن اول عداوتی
بود که از و نسبت به رسول الله ص درباره علی ع ظاهر شد و آنحضرت را گذاشته خود بمدینه رفت آنحضرت
زیاده از ده روز نزد عمرو بن عوف ماند عمرو و یاران او میگفتند که نزد ما اقامت بفرمائی تا از
برای تو خانه و مسجدی بنا سازیم فرمود که اینجا اقامت نمیکنم و انتظار آمدن علی میکشم و با او وعده
کرده ام ملحق شود و تا او بیاید من در جای وطن نمیگیرم پس علی ع بیامد و آنحضرت در خانه عمرو بن
عوف بود و نیز در آنجا فرود آمد آنگاه پیغمبر ص از قبا بجانب قبیله بنی سالم رفت و علی ع با او و روز
جمعه وقت طلوع آفتاب بود پس جهت آن قبیله مسجدی خط کشید و قبله آنرا قرار داد و با ایشان
نماز جمعه بدو رکعت و دو خطبه گذارد و آنحضرت مهار را واگذاشته میرفت تا بجائی که الحال در مسجد
پیغمبر ص است و آنجا نماز برمیت میکند بایستاد و در آن نزد و آنحضرت فرود آمد و ابوایوب انصاری
دوید و بارهای آنحضرت را برداشته بخانه خود برد و پیغمبر و علی ع آنجا فرود آمدند تا آنکه مسجدی بنا

کرد

کرده و گاه خانهای آنحضرت و خانه علی ع ساخته شد پس ایشان هم بخانهای خود رفتند
و بعد از یکسال از هجرت پیغمبر ص فاطمه را که نه ساله بود بعلی ع داد و از خدیجه بعد از اسلام
فرزندی جز فاطمه ع متولد نشد و علی ع در وقت مبعوث شدن پیغمبر ص ده ساله بود و در سال
سیزدهم بعثت چنانچه گفته شد هجرت واقع شد و یکسال بعد از هجرت زفاف شد پس علی ع
در آن وقت بیست و چهار ساله بود و اما علی ع نیز مثل پیغمبر ص سیزده سال پنهان کردن دین بوده
تا خدای اذن هجرت دهد ایشان را و از ایشان آنگاه این اذن مر او را صاحب الامر علیه السلام است
که در مکه ظهور میکند و از آنجا بیرون آمده دین را بشمشیر ظاهر میسازد پس پیغمبر ص مردم را
بخدای دعوت میکند و در آنجا میزند ایشان را بشمشیر در وقت عود یعنی در رجعت چنانچه
پیغمبر ص بشمشیر زده در ابتدا و وقایع هجرت پیغمبر ص در آیه سوره توبه که الا تنصروه فقد نصره الله
انشاء الله تعالی گفته خواهد شد واجعل لنا من لدنک نصیرا و بگردان
کان
از برای ما از نزد تو یاری کننده الذین آمنوا آنانکه ایمان آوردند یعنی
از صحابه پیغمبر ص یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا و آنانکه
جنگ و پیکار میکنند در راه خدای و آنانکه کفر ورزیدند یعنی مشرکان قریش یقاتلون
فی سبیل الطاغوت جنگ و پیکار میکنند در راه خدای طاغوت یعنی
برای بتها و معنی آن در سوره بقره گذشت فقاتلوا اولیاء الشیطان
ان کید الشیطان کان ضعیفا پس جنگ و پیکار کنید با دوستان شیطان
تحقیق که حیله شیطان هست ضعیف پس اید دوستان حسن و حسین و صاحب الامر ع
و شیعیان ایشان و اول آیه در مکه پیش از هجرت نازل و در مدینه تتمه آیه منسوخ گشته سیف ها
که الم تر الی الذین قیل لهم یعنی آیا نمی بینی ای محمد بسوی آنانکه گفته شد
ایشان را در مکه که کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را حق تعالی پیغمبر ص را به رأفت
و رحمت مبعوث ساخته و از جمله رأفت و رحمت او آن بود که قوم را در اول پیغمبری خود از
عادت خود شان نقل نفرمود تا آنکه اسلام در دل ایشان مستحکم شد و شریعت در سینه
ایشان جای گرفت پس چون حق تعالی محمد ص را به پیغمبری فرستاد در اول پیغمبری بوی وحی
که مردم را بدین دعوت کند و غیر این نکند و آیه سوره احزاب که یا ایها النبی انا ارسلناک

شاهداً تا آنجا که کفی بالله وکیلا نازل ساخت و تنها او را بدعوت کردن مبعوث فرمود
و امر کرد که قوم را اذیت نرسانند و صحابه التماس کردند که اذن دهد در جنگ با ایشان خدای
تعالی این آیه را نازل ساخته اذن نداد و چون قوم قصد آنحضرت کردند چنانچه در آیه سابق
مذکور شد امر کرد او را که از مکه بمدینه هجرت کند و جنگ و پیکار بر مشرکان بوی واجب ساخته
آیه سوره حج را که اذن للذین یقاتلون نازل فرمود و چون مردم را بجنگ امر کرد ترسیدند
پس این آیه را تا آنجا که فی بروج مشیدة نازل ساخته ایشان را بجنگ با این باز داشتن دست
از جنگ را منسوخ نمود و چون روز جنگ بدر شد و حق تعالی میدانست که بر مؤمنان حرج
و تنگی است آیه سوره انفال را که فان جنحوا للسلم نازل فرمود و چون اسلام قوت گرفت
و مسلمانان بسیار شدند آیه سوره محمد را که فلا تهنوا وتدعوا الی السلم را نازل ساخته
آیه مذکوره سوره انفال منسوخ شد و بعد از آن آیه اول سوره توبه را که فاقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم تا آخر نازل فرمود و نیز آیه سوره بقره که کتب علیکم القتال و هو کره لکم نسخ
کرده است این آیه کفوا ایدیکم را و آیه سوره انفال که وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین
کله لله که مثل آن نیز در بقره گذشت منسوخ ساخته است آیه باز داشتن دست از جنگ را
و آیه مذکوره سوره احزاب را معنی دیگر این عبارت آیت که باز دارید دستهای خود را با امام
حسن ع امر کرده است و اخذای باز داشتن دست از جنگ و اگر باتفاق او جنگ میکردند اهل
روی زمین همگی کشته میشدند پس آنچه امام حسن ع کرده است بهتر است از برای این امت
از هر چه آفتاب بر آن می تابد و معنی دیگر این عبارت آیت که باز دارید دستهای خود را یعنی
زبانهای خود را پس بنا برین دو معنی آخر میفرماید که واقیموا الصلوة و آتوا
الزکوة و درست دارید نماز را و بدهید زکوة را و مراد باین عبارت اطاعت امام است
و در شان شیعه نازل شده و شیعیان اهل این آیه اند با شیعیان راضی نیستند که نماز
کنند و زکوة دهند و زبانهای خود را نگاه دارند و داخل بهشت شوند پس چون حق تعالی
امر کرد قوم را بباز داشتن دست با امام حسن و نماز کردن و زکوة دادن طلب رخصت
جنگ و پیکار کردند پس حق تعالی میفرماید که فلما کتب پس چون که نوشته شد یعنی واجب
شد علیهم القتال بر ایشان جنگ و پیکار بنا بر معنی اول یعنی در مدینه و بنا بر معنی دوم

یعنی

یعنی باتفاق امام حسین ع پس حق تعالی بر امام حسین و بر اهل روی زمین واجب ساخته
که باتفاق او جنگ کنند پس گفتند که ربنا لم کتبت علینا القتال چنانچه الحال گفته خواهد شد
اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد ناگاه فرقه از ایشان
ترسیدند از مردم و مثل ترس خدای یا سختتر از ترس خدای خشیة وقالوا ربنا
ترسیدن و گفتند که ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما لم کتبت از برای
چه نوشتی تو یعنی واجب ساختی علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل
قریب پروردگارا جنگ و پیکار را چرا تاخیر نکردی ما را تا مدتی نزدیک تا اجابت دعوت تو و
متابعت پیغمبران کنیم و مراد شان تاخیر تا زمان ظهور صاحب الامر ع بود که نصرت و ظفر
با او است چنانچه حق تعالی در سوره ابرهیم میفرماید که ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک
ونتبع الرسل قل بگوی ای محمد که متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر
لمن اتقی متاع دنیا اندک است و آخرت بهتر است از برای کسی که پرهیزد از گناهان
ولا تظلمون فتیلا و ظلم کرده نمیشوید بقدر پوست تنک استخوان خرما
اینما تکونوا یعنی در هر جا که تکونوا یدرککم الموت و
لو کنتم فی بروج مشیدة بوده باشید در می یابد شما را مرگ و اگر چه بوده
باشید شما در برجهای بلند شده یعنی ظلمات ثلث که در سوره زمر مذکور است یعنی سه تاریکی
که آن بودن طفل در زهدان و شکم است پس بنا بر این آیه مترسید ای مؤمنان از هیچکس غیر خدا
بدانکه حسنه در کتاب خدای بر دو معنی است اول صحت و فراغت و امنیت و فراخی رزق و مثل
اینها و دوم فعلهای بندگان که حق تعالی فرموده که هر کس حسنه کند ده برابر آن ثواب دارد و
سیئه نیز بر دو معنی است اول مرض و گرسنگی و کمی مال و سختی و عقوبتهای گناهان یعنی جزای
آن در دنیا و عذاب آن در آخرت و مثل اینها و دوم افعال بندگان از گناهان که خدای فرموده
که هر که سیئه کند او را بآتش دوزخ می اندازد و عقوبت آن میکشند در دنیا از حدها و در
آخرت پس حق تعالی میفرماید که ای محمد وان تصبهم حسنة و اگر برسد ایشان را
نیکویی و در اینجا مراد بحسنه قسم اول اند و معنی اینکه گفته شد یعنی صحت و فراغت و امنیت
و فراخی رزق یقولوا هذه من عند الله میگویند که این از نزد خدا است یعنی

بحکم خدا کرده است و بتقدیر خدای تعالی است نه برای شوم و نه برای یمن است چنانچه در آیه سوره
اعراف در قصه موسی پیغمبر میاید که فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه یعنی هرگاه نیکی بایشان
آید میگویند که این از برای ماست و مثل اینست آیه سوره بقره که یکاد البرق یخطف ابصارهم
کلما اضاء لهم مشوا فیه و مراد است که هرگاه اسب ایشان ماده یان و زنان ایشان پسر زاید و درخت
خرماها بار و زراعت و تجارتشان خوب میشود شاد میشوند میگویند که دور نیست که
این برکت بیعت ما با علی شد بهتر است که بجهت ظاهر اطاعت او می کرده باشیم تا در دولت
او عیش و زندگانی کنیم **وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ** و اگر برسد ایشان را بدی و در اینجا مراد
بسیئه قسم اول از دو معنی است که گفته شد یعنی بیماری و گرسنگی و کمی مال و سختی و عقوبتها
که در دنیا میشود بجهت گناهان که بنده خود میکند مثل بریدن دست دزد و حد زدن و
سنگسار کردن زناکار و کشتن کشنده کسی **يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ**
میگویند که این از نزد توست چنانچه در تتمه آیه مذکوره اعراف پیغمبر میاید که وان تصبهم سیئة
یطیروا بموسی و من معه یعنی و اگر برسد بایشان بدی میگویند که از شومی موسی و همراهان اوست
و مثل اینست تتمه آیه مذکوره بقره که و اذا اظلم علیهم قاموا و مراد است که هرگاه اسب ایشان
نر یان و زنان ایشان دختر زاید و نفع در تجارت نکنند و درخت خرماها بار و زراعتشان خوب
نشود می ایستند و میگویند که این بشومی بیعت ما با علی و تصدیق ما با محمد است **قُلْ**
بگوی ای محمد که **كُلٌّ** همه یعنی حسنها و سیئها بمعنی اول هر دو که گفته شد همه **مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ فَمَا لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا** از نزد
خداست پس چیست این قوم را که نزدیک است که تعقل نکنند چیزی را **مَا أَصَابَكَ مِنْ
حَسَنَةٍ** آنچه رسید بتو از نیکوئی و در اینجا مراد بحسنه معنی دوم از دو معنی است که گفته
شد یعنی نیکوئی که فعل بنده باشد **فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ** پس از
خدای بود و آنچه رسید بتو از بدی و در اینجا مراد بسیئه معنی دوم از دو معنی است که گفته شد
یعنی بدی که فعل بنده باشد یعنی آنچه کردی از گناهان و عقوبت بران یافتی در دنیا و آخرت
فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس تو بود یعنی از خود تست و بعملهای خود تو بود پس باین تفسیر که
کرده شد منافات میان این آیه و آیه پیش از این تا آنجا که قل کل من عند الله نیست پس میگویم

که کارهای نیکوی بندگان باراده و خلق خداست نه آنکه آن امر را به بندگان واگذاشته باشد
چه خدای از آن عزیزتر است که چنین باشد و هم برضای خدا و بتوفیقست که حق تعالی به بندگان داده
و هم باراده و اختیار بندگان است بی آنکه جبری از خدای بر ایشان واقع شود و هم بفعل بندگانست
و کارهای بد بندگان باراده و خلق خداست نه آنکه آن امر را به بندگان واگذاشته باشد و هم
بی رضای خدا و هم بتوفیقی که خدای به بندگان داده و هم باراده و اختیار بندگانست بی آنکه جبری
از خدای بر ایشان واقع شود چه خدای از آن عادلتر است که چنین باشد و هم بفعل بندگانست
پس نسبت حسنه و نیکی بخدای سبحانه سزاوارتر باشد بجهت آنکه بآن راضی است و نسبت سیئه و بدی
به بنده لایق تر باشد بجهت آنکه خدای بآن راضی نیست و در روایتها وارد شده که حق تعالی فرموده
که ای فرزند آدم باراده من خواستی هر چه آنچه خواستی و بتوفیق من ادای واجبات من کردی
و بنعمت من قوت بر عصیان من یافتی ترا شنوا و بینا و صاحب قوت کرده ام آنچه رسید بتو از
حسنه از خداست و آنچه رسید بتو از سیئه از نفس تست چه که من سزاوارترم بحسنهای تو از تو و تو
سزاوارتری بسیئهای خود از من گناهان را بتوفیقی که من بتو داده ام کردی و این همه جهت آنست
که من حکیمم کسی از من نمیتواند پرسید که چرا چنین کردی و از من همه کس میپرسیم **وَأَرْسَلْنَاكَ
لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا** و فرستاده ایم ما ترا از برای مردم پیغمبری
و کافیست خدای گواهی این آیه تحریف نیافته و حق تعالی کلام خود را سه قسم کرده یک قسم آنکه عالم و
جاهل معرفت بآن میدارند و قسم دیگر آنکه الا آنکه صاحب ذهن صافی اند بآن معرفت نمیدارند
و قسم دیگر غیر خدا و انبیاء خدا کسی معرفت بآن نمیدارد و این آیه از آن قسمست که جاهل و عالم بآن
معرفت میدارند از فضل پیغمبر و از کتاب خدای پس پیغمبر میاید که **مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ
فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** کسی که اطاعت میکند پیغمبر را پس بتحقیق که اطاعت میکند خدای را حق سبحانه
تفضیل داده است محمد را بر جمیع خلق از پیغمبران و ملائکه و اطاعت او را باطاعت خود و معصیت
او را بمعصیت خود قرین ساخته و اطاعت او را اطاعت خود کرده اند و باین آیه واجب ساخته است که
اطاعت کرده شود خدای باطاعت پیغمبر و ائمه معصومین و شناخته شود بایشان پس ایشان را راه و
وجه خود ساخته که از آن راه و از آن وجه بجانب خدای روند و غیر این ائمه کان قبول خدای
نیست جهت آنکه مردم بمعرفت و اطاعت ایشان داخل میشوند بآنچه داخل میشوند و پیغمبر و ائمه

بان و بیرون میروند از آنچه بیرون میروند ایشان از آن پس کسی که بجانب خدای نشتابد با پیغمبر
مأمور است از اطاعت محمد ص ان وجه خداست که هلاک نمیشود چنانچه حق تعالی فرموده که کل شی
هالک الا وجهه یعنی همه چیز هلاک میشود غیر وجه خدای و ایمان ندارد بخدای مگر کسی که ایمان بر
پیغمبر و ائمه ع که حجتهای خدااند در زمین داشته باشد و حق تعالی که برای اعضا و جوارح آدمی
امامی در بدن که دل است مقرر ساخته که از اعضا و جوارح رفع شکها و یقین از برای آنها حاصل
میکند چگونه عالمی را بی امام و حجت میگذارد چنانچه در آیه سوره انعام میفرماید که فلله الحجة
البالغة پس حق تعالی قبول نمیکند و نزدیک نمیسازد بنده را بسوی خود مگر با طاعت پیغمبر
و سر لوحه و کلید در هر چیز و رضای خدای اطاعت امام است بعد از شناختن او پس اگر کسی
تمام شب عبادت کند و تمام روز روزه دارد و همه مال خود را تصدق کند و همه اوقات
حج گذارد و دوستی و ولایت ولی خدا را نشناسد تا او را دوست دارد و جمیع کارهای او بدلالت
وی باشد او را حقی در ثواب بر خدای و از اهل ایمان نباشد پس اگر گفته شود که این علمها که
گفته شده ایشانند راست باشد چرا نهاد فرعها و ایشان اصلند که این فرعها از ایشان
استنباط شده پس کسی که عمل باین فرعها کند و ایشان را نشناسد او قبول نخواهد بود و کسی که
بر عکس این کند اطاعت ایشان نکرده خواهد بود و همچنین شراب و قمار و سایر فاحشها
فرع دشمنان ایشان اصلند که این فرعها از آنها استنباط شده پس اگر گفته شود که این
فرعها هم آنها اند راست باشد چرا ایزد تعالی در چند جا از قرآن نهی از فواحش ظاهر و باطن فرموده
و فاحشه باطنی دوستی آنها و ظاهری این فرعهای ایشانست که گفته شد پس کسی که اطاعت پیغمبر صلی الله
علیه میکند حرام میداند حرامهای ظاهری و باطنی را پس اطاعت ایشان عین اطاعت خدای و رضای
ایشان رضای خدای و غضب ایشان غضب خداست و اطاعت پیغمبر ص بخصوص واجبست بدلیل
این آیه و اطاعت علی ع اطاعت پیغمبر است و حق تعالی بعد از آنکه ادب امور پیغمبر ص کشته و برا
بخلق عظیم ستود امر دین را بوی باز گذاشت و از این جهت خدای مکه را حرام و آنحضرت مدینه را حرام
ساخت و خدای میراث بخویشان صلبی در قرآن واجب ساخت و پیغمبر ص جهت جد مقرر فرمود
و حق تعالی در قرآن شراب را حرام فرمود و پیغمبر هر مست کننده را حرام کرده و دیگر چیزهای بسیار
و حق سبحانه و تعالی همه آنچه فرمود پس هرچه آنحضرت حلال کرده بمنزله حلال کرده خداست بعد از آن

آنحضرت

آنحضرت امر دین را بعلی ع و ائمه باز گذاشت و ایشان را امین ساخت و خبر نیست در کسی که خلاف
امر ایشان کند و این آیه دلیل است بر آنکه خدای آنچه خواسته از دین چنانچه خواسته است و فعل
بعضی چیزها را بدست برگزیدگان از امینان خود جاری ساخته و فعل ایشان فعل خدای و
امر ایشان امر خداست فمن تولی و کسی که اعراض کند از اطاعت پیغمبر فما ارسلناک
علیهم حفیظا پس نفرستاده ایم ما ترا بر ایشان محافظت کننده این آیه در شان منافقین
نازل شده و حق تعالی نعت ایشان نموده میفرماید که و یقولون و میگویند که ما را طاعت
فاذا برزوا و اطاعت است پس هرگاه ظاهر میشوند یعنی بیرون میروند من عندک
بیت طائفة منهم غیر الذی تقول از نزد تو شب تدبیر میکنند طائفه از ایشان
غیر آنچه میگوئی تو یا میگویند خود والله یکتب ما یبیتون فاعرض عنهم
و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا و خدای مینویسد آنچه تدبیر میکنند پس اعراض
کن از ایشان و توکل کن بر خدای و کافیست خدای وکیلی این امر دلیل است بر آنکه قابل اجتهاد نیست
و میفرماید که افلا یتدبرون القرآن و لو کان آیا پس پیروی نمیکنند قرآن را
و اگر میبود قرآن من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا از نزد
غیر خدای می یافتند در آن اختلاف بسیار و خدای عز و جل اباداری از آنکه بوده باشد و او را علمی که
در آن اختلاف باشد و آن علم که در آن اختلاف نیست جمله آن نزد خداست و از آن آنچه بود که
را بکار است نزد اوصیا یعنی ائمه ع و آن اوصیا میدانند مثل پیغمبر ص بغیر دادن فرشته لیکن
پیغمبر ص فرشته را میدید و بجانب خدای متوجه شده وحی می شنید جهت آنکه پیغمبر بود و اوصیا
سخن ملک را می شنوند و او را نمی بینند و وحی نمیشنوند و ظاهر شدن آن علم چنانچه با پیغمبر ص
ظاهر میشد جهت آنست که خدای اباداری از اینکه اطلاع بخشد بعلم خود مگر کسی را که بیان بخدای
آزموده شده باشد چنانچه پیغمبر ص را بصبر امر کرده بر آزاری که از قوم میکشید پس آنحضرت علم را
پنهان کرد تا آنکه حق تعالی بوی فرموده که اصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین یعنی ظاهر کن آنچه را مأمور
شده است و از مشرکان اعراض کن ما کرنیش آن را ظاهر میکرد و این بود ولیکن اطاعت خدا را منظور
داشته از مخالفت نرسید و از آنجهت حق را از آن باز داشت و مسئله اوصیا هم چنین است و چون
مهدی ع ظهور کند آن علم ظاهر میشود و آن علمی که پیغمبر ص ظاهر نمود اختلاف در دین نبود پس کسی که

حکم کند بحکم خدای که در آن اختلاف باشد و مخالفت پیغمبر صلعم کرده باشد پس از آنکه اختلاف در علم
پیغمبر نمیکنند اصحاب و علما که در اوایل آل عمران گذشت و اصحاب در علم پیغمبر ص است که تبلیغ
رسالت کرده و رحلت فرموده و بعد از وی خلیفه اوست و خلیفه نمیکند پیغمبر مگر کسی که بحکم او حکم
کند و اگر آنحضرت کسی را جهت علم خود خلیفه نمیکرد ضایع کرده میبود امانت را که وارث پیغمبران
بودند بعد از وی پیغامی آمدند کسی نگوید که قرآن حجت خداست جهت آنکه قرآن سخن نمیگوید
که امر و نهی کند لیکن قرآن را اهلی است که امر و نهی میکنند و نیز گاه امری از برای اهل زمین عارض میشود
که در سنت پیغمبر و حکمی که در آن اختلاف نمی باشد و در قرآن نیست و خدای چون دانا است بانکه
آن فتنه واقع میشود از آن اباداده که آن فتنه در زمین ظاهر شود و آن فتنه را در حکم او ردکننده
و اهل آن فتنه را فرج دهنده نباشد پس در حکم خدای اختلاف نمیباشد و حکم بدو چیز نیست
بلکه آن یک چیز میباشد و خدای از آن اباداره که در حکم او اختلاف و میان اهل علم او نقیض گوئی
باشد پس کسی که حکم میکند بچیزی که در آن اختلاف نیست حکم کرده آنکس بحکم طاغوت حکم کرده
باشد و حکم با امام است در هر سال در شب قدر نازل میشود چنانچه در سوره قدر انشاء الله تعالی گفته
خواهد شد پس آنانکه خلاف میکنند کرا اجتهاد میکنند یا از آن نهی کرده و ایشان عصیان میکنند
یا دین ناقص فرستاده و از ایشان در اتمام آن یاری جسته یا ایشان شریکان خدایند که باید که ایشان
بگویند و خدای راضی شود یا خدای دین تمام فرستاده و پیغمبر صلعم تقصیر در تبلیغ کرده و حق تعالی
در سوره انعام فرموده که ما فرطنا فی الکتاب من شیء و در سوره نحل فرموده که ونزلنا علیک
الکتاب تبیانا لکل شیء و درین آیه فرموده که ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا
کثیرا و بیان این معنی کرده که قرآن بعضی تصدیق بعضی میکند و در آن اختلاف نیست این آیه
نازل شده است در شان محمد و علی و ائمه ع و دوستی ایشان و [illegible] وَإِذَا جَاءَهُمْ
أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ و هرگاه بیاید بایشان امری از ایمن
بودن یا ترسیدن فاش میکنند آنرا یعنی آن امر را منتشر و علانیه میکنند و خبر میدهند آنرا بسوی
پس حق تعالی درین آیه سرزنش میکند جماعتی را بفاش کردن و کسی که فاش کند حدیث ائمه علیهم السلام
و چیزی از امور ایشانرا از آن کسی باشد که ایشانرا عمل بکنند بخطا و کسی که فاش کند حدیث ائمه
علیهم السلام و چیزی از امور ایشانرا از کسی که باشد که ایشانرا عمل بکنند بخطا و کلی ایشان یعنی [illegible]

که ایشانرا

که ایشانرا باید سعی او در هلاک ایشان بیش از فاش کننده باشد و سعی فاش کننده ایشان در
هلاک ایشان بیش از دشمن ایشان باشد و کسی که فاش کند حدیث و امور ایشانرا بمنزله کسی باشد
که انکار حق ایشان و امر ایشان کند و خدای ایشانرا از و سلب کند و او را رهنما خوار گرداند
و نور از چشمهای او در آخرت بر دارد و آن عمل او را تاریکی کرده اند تا او را آن تاریکی بدوزخ برد
و کسی که صبح روز پیش از همه کار سر ایشانرا فاش کند حق تعالی مسلط کند برو مضرت آهن و تنگی
زندان و کسی که پنهان کند امور ایشانرا و فاش نسازد حق تعالی او را در دنیا عزیز کرده اند و آن عمل
او را نوری کند در پیش چشمهای او در آخرت تا آن نور او را بهشت برد پس امور ایشانرا پنهان
باید داشت و فاش نباید کرد و نباید گفت مگر با اهلش و فاش کردن آنست که بغیر شیعه گویند
اما اگر بشیعیان گویند باکی نیست و فاش کننده سر کسی را گویند که آن نزد نااهل گذاشت
و حق تعالی از برای دین دو دولت مقرر ساخته یکی دولت آدم و یکی دولت ابلیس پس چون خدای
خواهد که عبادت او آشکار کنند آن دولت آدم باشد و چون خواهد که عبادت او پنهان کنند
آن دولت ابلیس باشد و فاش کننده چیزی که خدای خواهد که پنهان باشد از دین بیرون رفت
و در زمان تقیه کسی که پنهان کند دین را خدا او را عزیز کند و کسی که فاش کند دین را خدای
او را خوار کرده اند و حق تعالی نسبت کشتن پیغمبران در آیه بقوم که یقتلون النبیین بغیر الحق
بقومی داده است که آنها ایشانرا بدست خود نکشته بشمشیر خود نزده اند لیکن سخنان ایشانرا
شنیده فاش کرده اند و سر ایشانرا آشکار ساخته اند پس پیغمبران جهت آن کشته شده اند و در
روز قیامت مثل جراحت چیزی بینه دهند و گویند که این جراحت آنحضرت فلان کس است
او گوید که من هرگز [illegible] حق تعالی گوید که چنین چیزی از فلان کس شنیدی
و آنرا خبر بدیگری دادی و آن خبر نقل شد تا بفلان جبار رسید و او را کشت و این حضرت
از خون او در آیه [illegible] بالحسنة السیئة و ابلا یستوی الحسنة و لا السیئة مراد بحسنه
تقیه و مراد بسیئه فاش کردن است وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر برگردانند آنرا یعنی رجوع کنند آنرا
إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ بسوی پیغمبر و بسوی صاحبان امر از ایشان
یعنی علی و ائمه ع و بیان امر در مثل این عبارت و در سوره گذشت لَعَلِمَهُ الَّذِينَ
يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ میدانند آنرا آنانکه بیرون می آرند آنرا از ایشان یعنی آنانکه [illegible]

آنرا از ایشان یاد آنانکه پیروی ایشان کرده و طلب دانستن میکنند آنرا یعنی علم را از ائمه هم چون
پیغمبر مبعوث شد حق تعالی بوی فرمود که فضیلت وصی خود را اظهار کن آنحضرت گفت که بار الها
عربان قومی جفاکارند اگر من اظهار کنم فضیلت اهل بیت خود را ایمان نمی آرند پس حق تعالی
این سورهٔ زخرف که ولا تحزن علیهم فرستاده آنحضرت سخن چند در بارهٔ وصی خود ادا فرمود پس
نفاق بعضهای مردم افتاده این سورهٔ حجر که ولقد نعلم انک یضیق صدرک و این سورهٔ انعام که
فانهم لا یکذبونک تا آخر نازل شد آنگاه همیشه سخنی در باب فضیلت علی میگفت تا آنکه ایزد تعالی
با این سورهٔ نشرح که فاذا فرغت فانصب خبر وفات آنحضرت را بوی داد و آنجناب مدام سبحان خود
و با آیات قرآن فضیلت اهل بیت خود را بمردم القا میکرد مثل این سورهٔ احزاب که انما یرید الله و آیه
سورهٔ انفال که واعلموا انما غنمتم و بعد از آن این سورهٔ بنی اسرائیل که وآت ذا القربی حقه
نازل شد پس در سورهٔ حمعسق فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا و بعد از آن این سورهٔ کورت که واذا
الموؤدة سئلت فرود آمد و این سورهٔ نحل و انبیا نازل شد که فاسئلوا اهل الذکر و این اطیعوا
الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول که در
سورهٔ مذکور شد و این آیه از اکثر بیان این بر حق تعالی بر امر یعنی امور بر مردم فرمود سوی
صاحبان امر یعنی آنانکه در این اطیعوا الله مذکور امر باطاعت و رد با ایشان کرده و در وقتی که
پیغمبر از حجة الوداع باز گشته بود این سورهٔ مائده که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و بعد از آن
این حمعسق که قل لا اسئلکم علیه اجرا و بعد از آن این مذکوره خمس در سورهٔ انفال فرود آمد
پس حق تعالی با این که در این سوره گفته است که من یطع الرسول فقد اطاع الله و در باب اطیعوا الله
مذکور و باین آیه واجب ساخته است اطاعت پیغمبری و حجتهای خود را و ایمان آوردن بخدای
و با ایشان و اطاعت صاحبان امر را بعد از آن بیان منزلت صاحبان امر خود را که از اهل علم
بتفسیر کتاب خدا اند باین آیه فرموده که هر کس از دانستن قرآن عاجزند غیر ایشان بجهت آنکه
ایشان امینند بر تاویل قرآن و امتحان در علمند و هیچ چیز از علمهای مردم دور تر از تفسیر قرآن
نیست و غیر ایشان هم خلایق در آن حیرانند و از این جهت حق تعالی قرآن را متعبد او فرمود تا مردم بخدمت
ایشان رسند و اطاعت کنند که ایشان قرآن را بر پای دارند و امر خدا را بیان میفرمایند تا مردم
بآنچه احتیاج دارند از قرآن از ایشان فرا گیرند نه از خود بدلیل این آیه قدرت نیست که هم

مردم صاحبان امر باشند از اینجهت که کسی نخواهد بود که فرمان پذیر باشد و هم فرمان خوا
بود پس این امر را بکه خواهند رسانند پس حق تعالی صاحبان امر را خواست خود ساخت تا غیر
خواص با ایشان اقتدا کنند بر نهار که تلاوت قرآن برای خود نیابد کرد و امور را از ایشان طلب
باید نمود و احادیث ایشان نیز صعب و دشوار است پس بنا بر این معنی بر مردم واجب کرد
وقت تحیر در قرآن و احادیث و آنچه بدان جاهل باشند و ندانند آنچه بدان احتیاج داشته
باشند از امور دین خود رجوع کنند بعالم و استنباط کنند خود یعنی اولی الامر منهم و ایشانند که از
قرآن استنباط علم میکنند و حلال و حرام را میدانند و حجت خدایند بر خلق خدای چنانچه
در این سورهٔ حمعسق میفرماید که وامرهم شوری بینهم و حاصل معنی آن اینست که مشورت می
کنند با امام در آنچه بآن احتیاج دارند از امور دین خود پس ناچار باید همه مراد هدایت یافتن
و هدایت ولایت و دوستی ائمه است و هر کس که اسم ایمان بر او باشد مستحق نجات نیست
پس ایمان دو قسم است ایمان بدل و ایمان بزبان مثل ایمان منافقان در زمان پیغمبر که از ترس
شمشیر او بزبان ایمان آورده بودند نه بدل و ایمان بدل تسلیم خدا است و کسی که امور را تسلیم
کند از امر او تکبر نمود و چنانچه ابلیس بسجدهٔ آدم و اکثر امتها از اطاعت پیغمبران و وزیران
و توحید خدای نفع بایشان نکرد و حق تعالی عذرهند که تا بسیاری آیات خود و فرستادن رسل
قطع کرده و از همین است که تعلیم راه نجات کند خالی نگذاشته و از برای علم اهلی قرار داده و
باین سوره که اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و باین آیه پیوند کان اطاعت
ایشان را واجب ساخته و هر کس که عمل بعلمهای حجت نبوت ایشان کند مردود است و مقبول
نیست و کننده آن در مقام کفر است و اگر چه صفت ایمان شامل او باشد و مثل علی و ائمه در این
امت مثل موسی و خضر است که با او ملاقات و طلب فایده نمود چنانکه قصهٔ ایشان در سورهٔ
کهف مذکور است حق تعالی بموسی گفت که انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی تا آنجا که و کتبنا
له فی الالواح من کل شیء تا آخر آیه سورهٔ اعراف و نزد عالم علم بود که در لوحهای نوشته جهت موسی
نوشته نشده بود و موسی گمان کرده بود که جمیع چیزها که در پیغمبری خود بآن محتاج میشود و جمیع
علم در لوحها نوشته شده است چنانچه گمان کرده بودند آن جماعت که دعوی میکردند که علما
و فقها اند و در یافته اند جمیع فقه و علم خود را در دین از آنچه امت بآن محتاج اند و صحت یافته است

ان ابرای ایشان از پیغمبر صلعم را نمی دانسته اند و از آنحضرت چیزی بایشان نرسیده بود و معرفت
بآن نداشتند و آن چنان بود که چیزها از حلال و حرام و احکام ایشان دو سیدند و مردم منبر
و نزد ایشان حدیثی در آن باب از پیغمبر صلعم نبود و نترسیدند ایشان از که مردم ایشان را نادانی نسبت
دهند و مکروه داشتند که چون مردم بپرسند جواب نگویند که مبادا مردم طلب علم از معدن
علم یعنی آل محمد صلعم کنند پس از آن جهت استعمال رای و قیاس در دین خدای و کراهت حدیثها
کردند و دین خدا را بدعتها گرفتند و حال آنکه پیغمبر صلعم فرموده که هر بدعتی گمراهیست پس کر
ایشان که مردم از دین خدای می پرسیدند و حدیثی از پیغمبر صلعم نداشتند بر میگردانیدند آنرا
بسوی خدای و بسوی صاحبان علم میدانند آنرا آنانکه بیرون می آرند آنرا از ایشان یعنی علم را
از آل محمد صلعم و مانع از طلب علم از ایشان ع عداوت با ایشان و حسد بود و قسم بخدای که موسی بخضر
حسد نبرد بلکه اقرار بعلم او نمود و حسد نبرد چنانچه حسد بردند این امت بعد از پیغمبر صلعم بر علم
ایشان ع و بر آنچه از پیغمبر صلعم میراث یافته بودند و رغبت نکردند بایشان در علم ایشان چنانچه
موسی بخضر رغبت و التماس رفاقت کرد تا از علم بیاموزد او و ویرا ارشاد کند و چون موسی
ان التماس از وی نمود خضر دانست که موسی استطاعت صحبت او ندارد و تحمل علم او و صبر او و
صبر او در علم او نیارد و گفت کما انک لن تستطیع معی صبرا تا آخر آیها که در سوره کهف خواهد آمد
انشاء الله تعالی و قسم بخدا که چنین بود حال قاضیان این امت و فقیهان و جماعتشان تحمل علم
آل محمد صلعم نمی آرستند و قبول آن نمیکردند و طاقت آن و صبر بآن نمی آوردند چنانچه صبر نیاورد
موسی بر علم خضر در وقتی مصاحبت با او کرد و دید از علم او آنچه دید و آن مکروه موسی و خدا
بآن راضی و آن حق بود و همچنین علم آل محمد صلعم نزد نادان مکروه بود و آنرا فرا نمیگرفتند و آن
نزد خدای حق بود **ولولا فضل الله** و اگر نبود فضل خدای یعنی پیغمبر صلعم **علیکم**
ورحمته بر شما و رحمت خدای یعنی علی ع و دوستی و ولایت ائمه ع **لاتبعتم الشیطان**
الا قلیلا هر آینه پیروی میکردید شما شیطان را مگر اندکی **فقاتل** پس جنگ و پیکار کن تو ای
محمد **فی سبیل الله لا تکلف** در راه خدای تکلیف کرده نمیشوی بجنگ و پیکار **الا**
نفسک مگر نفس تو یعنی مگر خود ترا حق تعالی عطا کرد بمحمد ص آنچه عطا کرد و بعد از آن تکلیف
کرد او را چیزی که تکلیف نکرده بهیچ پیغمبری و هیچیک از خلق خود نه پیش از او و نه بعد از و تیسیر

برهنه

برهنه از السلام بوی فرستاد و فرمود که جنگ و پیکار کن خود در راه خدای پس تکلیف کرد
باو که بجنگ بیرون رود خود تنها اگر نیابد طایفه که باتفاق او جنگ کنند و از آن وقت که این
آیه بوی نازل شد بهر لشکری از دشمن که برخورد خود مباشر جنگ شد و آنحضرت شجاعترین
مردم بود و هیچکس اعتراض بر وی نکرد خدای این تکلیف نکرد و چه بسیار مردم فرموده که الا متحرفا لقتال
او متحیزا الی فئة چنانچه در سوره انفال انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و از این جهت بود که علی علیه السلام
فیا مرحق خود نمود و چه در آن وقت طایفه که یاری او در آن امر کنند نبود **وحرض المؤمنین**
و ترغیب کن مؤمنان را بر جنگ و پیکار **عسی الله ان یکف** شاید که بازدارد خدای که باز دارد
یعنی البته خدای باز میدارد و عسی از خدای افاده وجوب میکند **باس الذین کفروا**
والله اشد باسا واشد تنکیلا بیم آنها که کفر ورزیدند و خدای سخت
تر است در بیم و سخت تر است در عذاب کردن **من یشفع شفاعة حسنة یکن**
له نصیب کسی که شفاعت کند شفاعتی نیکو میباشد او را نصیبی یعنی بهره **منها**
از آن شفاعت **ومن یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل** و کسی
شفاعت کند شفاعتی بدی باشد او را کفالتی و زیانی **منها** از آن شفاعت یعنی شفاعت
کننده کفیل و ضامن می شود ظلمی که آن ظالم که شفاعت نزد او میکند کند **وکان الله**
علی کل شیء مقیتا و هست خدای بر همه چیزی قدرت دارنده **واذا حییتم**
و هرگاه تحیت کرده شوید بتحیت در اینجا سلام و غیر آن از نیکوئی و احسان کردن و کسی عطسه
کند یرحمکم الله گفتن است **فحیوا باحسن منها** یعنی پس تحیت کنید
نیکوتر از آن تحیت که بشما کرده اند پس عطسه کنند در جواب کسی که باو یرحمکم الله گوید باید که بگوید که
یغفر الله لکم و یرحمکم **او ردوها** یا بر گردانید آنرا یعنی همان تحیت را که بشما کرده از سلام
و غیر آن از نیکوئی مثل آن بایشان تحیت کنید **ان الله علی کل شیء حسیبا**
تحقیق که خدای بر همه چیزی حساب کننده است این دو آیه محکمند یعنی تأویل ندارد **الله لا اله**
الا هو خدای نیست خدای بسزا یعنی غیر او **لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب**
فیه ومن اصدق من الله حدیثا او جمع میکند البته شما را بسوی روز
قیامت شک نیست در آن و کیست راستگوتر از خدای در خبر **فما لکم فی**

شمار کرده باب المنافقین فئتین والله ارکسهم منافقان دو فرقه شده اند
وخدای برگردانیده است ایشان را یعنی بسزا گذرانید ایشان را باتش دوزخ میبرد بما کسبوا
اتریدون ان تهدوا من اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد
له سبیلا بآنچه کسب کرده اند یا اراده دادی که هدایت کنید کسی را که گمراه کرده است خدا
وکسی که گمراه میکند خدای سبحانه پس هرگز نیابی از برای او راهی بهدایت این آیه اول و دوم در شان قبیله
بنی ضمره وقبیله اشجع نازل شده وسبب نزول آنها اینست که چون که پیغمبر صلعم بجنگ حدیبیه بابید
بیرون رفت از نزدیکی بلاد ایشان گذشت و پیش از آن آنحضرت با بنی ضمره صلح و وعده کرده
بود که با ایشان کاری نداشته باشد پس صحابه گفتند که یا رسول الله بنی ضمره بمانند بگیرند و میترسیم
که مخالفت با ما کرده بمعین بر آن ندیا معاونت قریش کنند اگر اول با ایشان بپردازیم بهتر باشد
فرمود که حاشا ایشان از همه عرب بیشتر نیکی بپدر و مادر و صله رحم و وفا بعهد میکنند و
ولایت اشجع که قبیله از کنانه بود نیز نزدیک بولایت بنی ضمره بود و میان اینها و آنها بنی ضمره
فراخی وفراوانی بود پس اشجع بمیان بنی ضمره رفتند و چون رفتن ایشان بآنجا پیغمبر صلی الله
علیه آله رسید از جهة صلحی که میان آنحضرت و بنی ضمره بود تهیه رفتن بجنگ اشجع نمود کرده سفر نیامد
که ودوا لو دوست میدارند که اگر یعنی تکفرون کما کفروا فتکونون
کفر میورزید یعنی چنانچه کفر ورزیده اند پس میبودید با ایشان سواء فلا تتخذوا
منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله فان تولوا
فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم یکسان
مگیرید از ایشان دوستان تا آنکه هجرت کنند در راه خدای پس اگر اعراض کنند پس بگیرید
ایشان را و بکشید ایشان را هر جا که بیابید ایشان را ودر بقره واقتلوهم حیث ثقفتموهم گذشت و
در اوایل توبه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم خواهد آمد انشاء الله تعالی ولا تتخذوا
منهم ولیا و مگیرید از ایشان دوستی یعنی دوستی و یاری ولا نصیرا و نه یاری کننده
پس حق تعالی نهی کرده است یاری جویندگان حق که دوست و یاری کنند از دشمنان خدای
گیرند پس باید که نترسید و شما را لحیله و شیاطین این بر نکرد اندا زیا جستن بحق که خدای شما را
بان مخصوص کرده اند که خبر دشان بنت این آیه در شان قبیله اشجع نازل گشته و سبب

نزول

نزول آن چنانست که در اول آیه اول گفته شد وقتی بلاد اشجع به پیغمبر صلعم نزدیک بود و بنا
بر نزدیکی از آنحضرت ترسیدند که جمعی را بجنگ ایشان فرستد و آنحضرت نیز از ایشان میترسید
که از اطراف وی چیزی بربند پس آنحضرت اراده کرد که بسر ایشان رود و در این فکر بود که یکبار
هفتصد کس از اشجع سرکرده ایشان مسعود بن رحیله بود آمده در دره کوه سلع فرود
آمدند و این در ماه ربیع الآخر سال ششم از هجرت بود پس آنحضرت اسید بن حصین را فرستاد
که ببیند که چرا آمده اند با سه کس از یاران خود بیرون رفته نزد ایشان بایستاد و گفت که
چرا آمده اید مسعود برخاسته با او و یاران او سلام کرده گفتند که آمده ایم که با محمد صلح کنیم اسید
بازگشته بآنحضرت خبر داد آنحضرت فرمود که ترسیده اند که مبادا با ایشان جنگ کنیم و
اراده صلح کرده اند پس ده خروار خرما پیش از خود جهة ایشان فرستاده فرمود که خوب چیزی
است هدیه پیش از حاجت آنگاه خود نزد ایشان رفته گفت که ای اشجع چرا آمده اید گفتند
که خانه ما بتو نزدیکتر بود و قبیله ما از همه کم عددتر است چون خانه ما بتو نزدیک بود از جنگ
تو و چون کم عدد بودیم از جنگ قبیله خود باز گشتند و این آیه در شان ایشان نازل شده و گویا
که این هفتصد کس قبیله بنی مدلجند و بنی مدلج طایفه از اشجع جهة آنکه هر دو از قبیله کنانه اند
و در حدیث وارد شده که این آیه در شان قبیله بنی مدلج نازل شده چه ایشان نزد پیغمبر آمده
گفتند که ما دلتنگ میشویم از اینکه گواهی دهیم که تو پیغمبر خدائی ما نیز با تو نمی باشیم و نیز با قوم خود
در جنگ نمی اتفاق میکنیم پس پیغمبر صلعم با ایشان وعده کرد که با ایشان کاری نداشته باشد تا
آنگاه از معاملات عرب فارغ شود آنگاه ایشان را بدین دعوت کند اگر ایمان آرند خوب والا
با ایشان جنگ کند پس عزلت گزیدند و جنگ با آنحضرت نکردند و با قوم خود نیز نبودند و
پیغمبر صلعم هم با ایشان جنگ نکرد تا آنکه از دشمنان خود فارغ شد آنگاه با ایشان پرداخت
و قانون پیغمبر صلعم پیش از آنکه سوره براءة نازل شود این بود که جنگ و پیکار نمیکرد مگر با کسی که با
او جنگ کند یا اراده جنگ آنحضرت نماید بنابر آنکه در این آیه چون نازل شده بود که فان اعتزلوکم
تا آخر و چون سوره براءة نازل شد حق تعالی وحی امر بود که مشرکان را بکشند خواه متعرض
آنحضرت شوند و خواه نشوند پس این آیه بسوره براءة منسوخ شده و میفرماید که الا الذین یعنی
بگیرید ایشان را و بکشید هر جا که بیابید مگر الذین یصلون الی قوم آنان که پیوندند

جویند بسوی قومی که یعنی متصل شوند بقومی که بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ مِیثَاقٌ اَوْ
جَاۤءُوکُمْ میان شما و ایشان عهد و پیمانی باشد یا آمده باشند شما را یعنی نزد شما حَصِرَتْ
صُدُورُهُمْ که تنگ گرفته باشد سینهای ایشان یعنی دلهای ایشان اَنْ یُقَاتِلُوکُمْ
اَوْ یُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاۤءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ فَلَقَاتَلُوکُمْ
فَاِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقَاتِلُوکُمْ وَاَلْقَوْا اِلَیْکُمُ که جنگ
و پیکار کنند با شما یا جنگ و پیکار کنند با قوم خودشان و اگر میخواست خدای تسلط میداد
ایشان را بر شما پس جنگ و پیکار کنند با شما و بیندازند بسوی شما یعنی بشما السَّلَمَ فَمَا
جَعَلَ دوستی پس نگردانیده یعنی رخصت نداده اللّٰهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلًا خدای
شما را بر ایشان راهی در گرفتن و کشتن ایشان این آیه در شان عیینه بن حصین فزاری نازل
شده و سبب نزول آن این بود که در بلاد ایشان تنگی و قحط شد پس نزد پیغمبر علیه السلام آمد با آنحضرت
صلح کرد که در بطن نخل سکنی نموده تعرض بوی نرسانند و او منافق و ملعون بود و پیغمبر صلعم او
گفته بود که احمق است که قوم او اطاعت وی میکنند پس حق تعالی میفرماید که سَتَجِدُوْنَ
اٰخَرِیْنَ زود باشد که بیابید دیگرانرا یعنی قوم دیگر یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّاْمَنُوْکُمْ
وَیَاْمَنُوْا قَوْمَهُمْ کُلَّمَا رُدُّوْۤا اِلَی الْفِتْنَةِ اُرْکِسُوْا فِیْهَا
که اراده میکنند که ایمن سازند شما را و ایمن سازند قوم خود را هرچه بر گردانیده شوند بسوی
فتنه بر گردانیده میشوند در آن فتنه فَاِنْ لَّمْ یَعْتَزِلُوْکُمْ وَیُلْقُوْۤا اِلَیْکُمُ
پس اگر عزلت و دوری نجویند و بیندازند بسوی شما یعنی بشما السَّلَمَ وَیَکُفُّوْۤا
اَیْدِیَهُمْ دوستی و باز دارند دستهای خود را از جنگ شما فَخُذُوْهُمْ وَاقْتُلُوْهُمْ
حَیْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ وَاُولٰۤئِکُمْ جَعَلْنَا لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطٰنًا
مُّبِیْنًا پس بگیرید ایشانرا و بکشید ایشانرا هرجا که بیابید ایشانرا و آن جماعت گردانیده
شما را بر ایشان تسلطی ظاهر کننده آنکه شما را تسلط دادیم بر ایشان وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ
اَنْ یَّقْتُلَ مُؤْمِنًا و نیست مؤمنی را که بکشد مؤمنی را حرام کرده است خدای کشتن
آدمی را جهت آنکه اگر حلال میبود خلق فاسد و فنا و تدبیر ضایع میشد اِلَّا خَطَـًٔا مگر بخطا
یعنی نه بعمد و بخطا پس دیگر حرف بجای حرفی یعنی الا بجای و لا نازل شده و از برای استثنا نیست

وقتل خطا که شکی در آن نیست آنست که کسی اراده چیزی بیندازد و بکسی بخورد که قصد او نداشته
باشد و او را بکشد چنانچه بگوسفندی چیزی بیندازد و بمردی بخورد یا مردی را بزند که قصد
کشتن او نداشته باشد و چیزی بیندازد و بمردی بخورد و نیز خطا آنست که قصد کسی کند و
اراده کشتن او نداشته باشد و بچیزی که مثل آن چیز کشنده نباشد و خطا زدن و پسر نا
بالغ و بنده و دیوانه عمد است و عمل کودک خطاست چنانچه در آیه بعد از این گفته خواهد شد و
خطای شبه عمد آنست که مردی مردی را بعصا یا تازیانه یا سنگ بزند یک زدن و دو زدن و اراده
کشتن او نداشته باشد و آن مرد بمیرد یا بمیرد از یک زدن پیش از آنکه سخن گوید و یک روز
یا بیشتر از یک روز زنده ماند و بعد از آن بمیرد و در این هر دو خطا قصاص نیست و کشنده
را در عوض نمی باید کشت بلکه کفاره و خونبها می باید داد و قصاص در قتل عمد است و در آن خونبها
نیست چنانچه میفرماید که وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا فَتَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ
و کسی که بکشد مؤمنی را بخطا پس آزاد کردن بنده مؤمن مؤمنی است از برای کسی که مؤمنی را بخطا
کشته باشد کفاره آن میان او و خدای و مراد به بنده مؤمن بنده است که اقرار کننده
باشد بیگانگی خدای و بالغ و عاقل باشد و مؤمن آنست که بر فطرت اسلام باشد پس بنابر این
عبارت در کفاره قتل جایز نیست مگر مردی بخلاف کفاره قسم و ظهار و هر آزاد کردن بنده غیر
از قتل که جایز است در آنها طفل و جایز نیست آزاد کردن بنده دو چشم کور و یک چشم کور و زن مبین
کبیر و جایز است شل و لنگ و هرجا که در قرآن فتحریر رقبة گفته میشود آن بنده مسلمه یعنی خود
مراد است و کسی را ولایتی بر او نیست مگر خدا را و هرچه ولایت آن با خدا باشد ولایت آن
با پیغمبر است و هرچه ولایت آن با پیغمبر باشد از امام است و جنایت بر امام و میراث او از
امام است و کسی که بنده را بخطا بکشد واجب است که بنده بکفاره آن آزاد کند و اگر قدرت بر آن
نداشته باشد دو ماه پی در پی روزه بگیرد چنانچه عن الحال گفته خواهد شد و کسی که مردی را در حرم
کعبه بکشد دو ماه پی در پی از ماههای حرام روزه میگیرد و بنده آزاد میکند و شصت مسکین
طعام میدهد چنانچه عن الحال گفته خواهد شد و آزاد کردن بنده در قتل عمد نیز میباشد چنانچه
در آیه بعد از این آیه گفته خواهد شد و در قتل خطا کسی که بنده آزاد نتوانند کرد دو ماه پی
در پی روزه میگیرد چنانچه عن الحال گفته خواهد شد انشاء الله تعالی وَدِیَةٌ و دیتی یعنی خونبهای

مسلمة الی اهله تسلیم کرده شده سوی اهل آن مؤمن کشته شده و سوی اولیای
او و خونبها که در قتل از جمله پنج سنتهاست که عبد المطلب در زمان جاهلیت قرار داده و صد
شتر مقرر کرده و حق تعالی آنرا در اسلام جاری ساخته پس خونبهای مرد مسلمان صد شتر است
بر اهل بادیه و بر کسی که جائی باشد که در آنجا شتر می باشد و می باید که سال آن شتران در قتل خطا
برینگونه باشد که سی شتر حقه باشد یعنی ماده که بسال چهارم داخل شده باشد و بیست شتر
بنت لبون باشد یعنی ماده که دو سال تمام کرده و در سال سیم داخل شده باشد و بیست شتر بنت
مخاض باشد یعنی ماده آبستن و بیست شتر ابن لبون باشد یعنی نری که دو سال اتمام کرده
و در سال سیم داخل شده باشد و بروایتی بیست و پنج شتر بنت لبون و بیست و پنج شتر بنت
مخاض و بیست و پنج شتر حقه و بیست و پنج شتر جذعه باشد و جذعه یعنی ماده که بسال پنجم داخل
شده باشد و در قتل شبه عمد خونبها غلیظتر میشود بسال شتر و باید که چهل شتر خلفه باشد یعنی
آبستن باشد اما باید که در میان شش سالگی و نه سالگی باشند و سی شتر حقه و سی شتر بنت لبون
باشد و بروایتی سی و سه شتر حقه و سی و سه شتر جذعه و سی و چهار شتر ثنیه باشد و ثنیه یعنی ماده که شش
ساله باشد و باید که همه خلفه یعنی آبستن باشند و قیمت هر شتری از نقره صد درهم است که ده
هزار درهم باشد و آن بر کسی است که در جائی باشد که در آنجا درهم می باشد و بر اهل شهرهاست و
بروایتی قیمت هر شتری صد و بیست درهم است و احتمال دارد که این روایت در باب دیه قتل عمد
باشد چه دیه آن بیکونر است چنانچه در آیه بعد ازین گفته خواهد شد یا ده دینار است قیمت
هر دیناری ده درهم پس هزار مثقال طلا میشود و این نیز بر اهل شهرها و بر کسی است که در جائی باشد
که در آنجا زر سرخ می باشد یا هزار گوسفند است که هزار گوسفند نباشد و این در وقتی است که شتر نباشد
و بروایتی از برای هر شتری بیست گوسفند است و احتمال دارد که این روایت در باب دیت قتل عمد
باشد چنانچه الحال گفته شد یا دویست گاو است که دویست گاو ماده باشد و گوسفند و گاو از برای اهل
دهات است و کسی که بنده را بکشد می باید که قیمت او را بدهد اما تا ده هزار درهم باید که قیمت او بکند
و کسی که کسی را در ماههای حرام بکشد دیت غلیظتر می شود و کسی که کسی را در حرم بکشد باید که
یک دیت و سه یک دیت بدهد و دیت قتل خطا را در سه سال بدهد و قتل عمد نیز خونبها دارد چنانچه
در آیه بعد ازین آیه گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون صاحب الامر ظهور کند هر کس از

مؤمنان

مؤمنان که مؤمنی را کشته باشد دیت با اهل آن کشته شده میدهد الا ان یصدقوا
مگر آنکه تصدق کنند یعنی عفو کنند خونبها را اهل کشته شده بر کشنده فان کان
پس اگر بوده باشد کشته شده من قوم عدو لکم یعنی که دشمن باشند شمارا
یعنی از اهل شرک باشند و حال آنکه هو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة
او مؤمن باشد پس آزاد کردن بنده مؤمنی است کفاره آن میان او و خدای و خونبها
واجب نیست یعنی اگر مردی از مؤمنان در میان کافران حربی متوطن باشد و کشته شود
خونبها ندارد و بر کشنده است که بنده مؤمنی آزاد کند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده که کسی که در میان
کافران حربی سکنی کند او را امان برنیست پس بنابرین عبارت اگر مسلمانی در میان مشرکان
باشد و مسلمانان او را بکشند و بعد از آن ایشان را معلوم شود الحال بنده آزاد میکند
وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق و اگر بوده باشد از قومی که میان
شما و میان ایشان عهد و پیمانی باشد و کشته شده مؤمن باشد یعنی اگر مؤمن در میان
کافران حربی ساکن باشد و میان آن کافران و پیغمبر یا امام عهد و مدتی قرار یافته
باشد بعد از آن آن مؤمن ایشان کشته شود بر کشنده خونبهائی است چنانچه میفرماید که
فدیة پس دیتی است یعنی خونبهائی است مسلمة الی اهله تسلیم کرده شده سوی
اهل آن مؤمن کشته شده و با ولیای او وتحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده
مؤمنی است کفاره آن میان او و خدای فمن لم یجد پس کسی که نیابد بنده و هر جا
که در قرآن این عبارت باشد اول را اختیار می باید کرد فصیام شهرین متتابعین
پس روزه داشتن دو ماه پی در پی پس بنابرین عبارت روزه دو ماه پی در پی واجب در قتل
خطا از برای کسی که بنده نیابد که آزاد کند و این روزه از جمله ده قسم روزه واجب از جمله چهل
قسم روزه و روزه دو ماه در پی از وقتهای مبهم است که در آیه بقره که ویسألونك عن الاهلة
گفته شد و علت واجب بودن دو ماه پی در پی در کفاره بر کسی که بنده آزاد نتواند کرد حج و نماز
و غیر اینها آنست که نماز و حج و واجبات دیگر مانع او میباشند از کارهای دنیا و امور معاش و
علت دو ماه پی در پی نه یکماه و سه ماه آنست که روزه که خدای بر مرد واجب کرده یکماه است
پس خواسته که آنرا در کفاره دو چندان کرده است جهت تأکید و غلظت و علت پی در پی بودن

ان انست که برده آدمی اوای آدم انسان نباشد تا آنرا سبک نکیرند که اکر متفرق میبود انسان بود
پس روزه کفارهٔ قتل از روزها نیست که از هم جدا نمیتوان کرد پس در کفارهٔ قتل و قسم و ظهار
اگر روزه دار دو ماه اول بخورند یا بیمار شوند از سر میباید گرفت اگر ماه اول را با چیزی از ماه دوم
بگیرند و بعد از آن عذری رو دهد بخورند و تتمه را وقت دیگر میگیرند و این پی در پی باشد
و در اوایل سورهٔ مجادله در کفارهٔ ظهار احوال روزه دو ماه پی در پی گفته خواهد شد ان شاء
الله تعالی پس کسی که بنده را بخطا بکشد واجبست که بندهٔ آزاد کند چنانچه پیش ازین الحال گفته
شد و اگر نتواند دو ماه پی در پی روزه گیرد و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد و کسی که
در ماههای حرام بخطا کسی را بکشد بندهٔ آزاد میکند و دو ماه پی در پی از ماههای حرام روزه
میگیرد و عید و ایام تشریق که واقع میشود میخورد و اگر در حرم کسی را بکشد دو ماه پی در پی روزه
میگیرد از ماههای حرام و بندهٔ آزاد میکند و شصت مسکین را طعام میدهد و چون عید
و ایام تشریق شود روزه را میخورد چرا که حقی است که بعد از تمام شدن دو روز دو ماه پی در پی
قتل عمد نیز میباشد چنانچه در آیهٔ بعد ازین آیه گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی **تَوْبَةً**
مِنَ اللَّهِ توبه است از خدای و دو روز شعبان و رمضان پی در پی توبه است از خدای و
توبه است از خدای از قتل و ظهار و کفاره نیز و کسی که مؤمنی را بعمد بکشد توبهٔ او قبول نشود
چنانچه در آیهٔ بعد ازین آیه گفته خواهد شد **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** و هست
خدای دانای محکم کار در دوستکاری در همه فعل این آیه در شان کشندهٔ مؤمن در مدینه نازل شده
میفرماید که **وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا** و کسی که بکشد مؤمنی را بعمد و عمد آنست که
قصد چیزی از آهن یا سنگ یا خزف یا آجر یا چوب یا عصا کند که بزند او را و قصد زدن
یا جراحت کسی کند با آن و بزند و آنکس بمیرد و نیز عمد آنست که بکسی چیزی زند که مثل او کشنده
باشد و نیز عمد آنست که بیراق و عصا و مثل آن کسی را بزند و مبالغه در زدن او کند و ترک زدن وی
نکند تا آنکه او را بکشد و عمدی و خدای سبحانه درین آیه فرموده است که مؤمنی را از برای دین
او بکشد پس کسی که میان او و مردی چیزی واقع شود و او را بشمشیر زده بکشد آن عمدی که خدای
درین آیه فرموده نباشد پس کسی که مؤمنی را بعمد از برای ایمان او بکشد توبهٔ او قبول نشود
مگر آنکه کشنده کافر باشد که چون مسلمان شود گناه قتل را از او خدای برطرف سازد جهنه

انکه

آنکه شرک بزرگتر از قتل است پس هر گاه توبهٔ او در شرک قبول شود در غیر شرک قبول خواهد
بود و کسی که پیغمبری یا وصی پیغمبری را بکشد توبهٔ او قبول نشود در غیر شرک قبول خواهد بود
و کسی که پیغمبری یا وصی پیغمبری را بکشد توبهٔ او قبول نشود جهت آنکه کسی را در عوض پیغمبر و وصی پیغمبر قتل
نبود چه هیچکس مثل ایشان نیست تا در عوض ایشان قصاص واقع شود پس کشندهٔ ایشان
توفیق توبه نیابد و نیز کشندهٔ مؤمن بعمد توفیق توبه نیابد پس کسی که مؤمنی را بکشد و داند
که مؤمن است از برای غضبی یا بسبب چیزی از امور دنیا توبهٔ او آنست که او را در عوض وی بکشند
و دیت در قتل عمد نباشد بلکه قصاص میباید کرد خواه کشنده آزاد و خواه بنده باشد
یا ولی کشته شده میباید که راضی شود پس کسی که مؤمنی را نه از برای دین او بلکه از برای چیزی از امور
دنیا بکشد پس اگر کسی عالم بآن نباشد باید که کشنده نزد اولیای کشته شده رود و نزد ایشان
اقرار کند بآنکه کسی ایشان را کشته و ایشان را در کشتن خود تمکین دهد پس اگر او را بخشند و نکشند
خونبها بایشان دهد و قصاص برطرف نشود مگر آنکه اولیای کشته شده راضی شوند که
خونبها یا بیشتر از آن یا کمتر بگیرند پس اگر بآن در میانه خود راضی شده بجا نیست و الا قصاص
میکنند و اگر بدیه راضی شوند خونبها صد شتر بزرگ است و اگر شتر نباشد بعوض هر شتری
بیست گوسفند و یا دوازده هزار درهم یا هزار دینار و اگر مالی نداشته باشد که خونبها دهد
از مسلمانان گدائی کند تا آنکه خونبها را باهل کشته شده دهد و بعد از دیت کفارهٔ جمع
واجبست بندهٔ آزاد میکند و دو ماه پی در پی روزه میگیرد و شصت مسکین را طعام میدهد
برای توبه بخدای عز و جل و توبه و تضرع میکند پس امیدست که خدای توبهٔ او را قبول کند
و از امام جعفر روایت است که کسی که مؤمنی را بعمد بکشد توبهٔ او آنست که در کشتن خود اهل
او را تمکین دهد و اگر نرسد که او را بکشند خونبها دهد و اگر نرسد که بفهمند که او کشته است
زنی نان ایشان بخواهد و اگر نرسد که آن زنان ایشان را خبر دهد که او کشته است دیت در کیسه‌ها
گذاشته انتظار وقتهای نماز کشد و در آن وقتها آنها را بجانهٔ ایشان اندازد و از امام زین العابدین
مروی است که مردی که مردی را کشته و عقل وی مشوش شده بود گفت که من برتوانم توبه کردن
رحمت خدای بیشتر میترسم تا از آنچه کرده آنگاه فرمود که خونبها بده گفت که دادم و قبول نکردند
که آنرا در کیسه‌ها کنند و انتظار وقتهای نماز کشیده در آن وقتها بجانهٔ ایشان بیندازد و کسی

مؤمنی را بعمد بکشد قیمت او را تاوان میکشد و بنده آزاد میکند و دو ماه پی در پی روزه میگیرد
و شصت مسکین را طعام میدهد و توبه میکند و کسی که بنده خود را بعمد بکشد بنده آزاد میکند و
دو ماه پی در پی روزه میگیرد و شصت مسکین را طعام میدهد و بعد از آن توبه میکند و دیت قتل
عمد را در یکسال میدهد و چون گفته شد که خطای زن و پسر نابالغ چنانکه بیکار کنند و یکی از ایشان دیگر
جریحت شود و آن دیگر سنگ بر سر وی زند و سر او را بشکند و بکوفت آن زخم بمیرد عمد باشد
و قصاص باید کرد و اگر پسر نابالغ و زنی مردی را بخطا بکشد که اولیای کشته شده خواهند هر دو را
میکشند و با اولیای پسر نابالغ پانصد درم میدهند و اگر پسر را میکشند و زن چنانکه خونبها
با اولیای پسر میدهد و اگر خواهند زن را میکشند و پسر چنانکه دیت با اولیای زن میدهد
و اگر خواهند خونبها میگیرند و نصف آن از پسر و نصف از زن میدهند و اگر زنی و بنده مردی را
بکشند اولیای کشته شده خواهند هر دو را میکشند پس اگر قیمت غلام بیشتر از پنجهزار درم
باشد زیاده آن را بصاحب غلام میدهند یا صاحب غلام فدیه میدهد یعنی پنجهزار درم میدهد
و غلام را خود نگاه میدارد و اگر غلام کمتر از پنجهزار درم باشد اولیای کشته شده غلام را میگیرند
و اگر دو یا سه مردی را بکشند خونبها از ایشان برقوم کشندگان است و اگر کودکی مردی را بعمد بکشد خونبها از
مال خود میدهد و اگر مال نداشته باشد امام میدهد و حق مسلمانی را باطل نمیکند و کسی که مؤمنی را
بعمد بکشد حق تعالی همه گناهان او را که کرده است ثابت میکند و کشته شده را از آن بری میسازد فجزاؤه
پس جزای او اگر خدای جزا دهد او را جهنم خالدا فیها جهنم است همیشه خواهد بود
در آن یعنی در جهنم پس کسی که کسی را بخود را بعمد بکشد همیشه در جهنم خواهد بود و غضب الله
علیه و لعنه و غضب میکند خدای بر وی و لعن میکند او را و حق تعالی لعن نمیکند مؤمنی را بجهت
آنکه در جای دیگر از قرآن میفرماید که ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا یعنی خدای لعن
کرده است کافران را و مهیا کرده است برای ایشان دوزخ را و اعد له عذابا عظیما
و مهیا میکند از برای او عذاب عظیم و کسی که با غیری مباشرت کند غضب میکند خدای بر وی و لعن
میکند او را و مهیا میکند از برای او جهنم این [illegible] ان اسامة بن زید در مدینه نازل شده و سبب
نزول آن اینست که چونکه پیغمبر صلعم از جنگ خیبر باز گشت اسامه را با سپاهی بعضی از دههای یهود که
در ناحیه فدک بود فرستاد که ایشان را با سلام دعوت کند و مرداس نهیک فدکی که یهودی از آن دهها

بود چون یافت که لشکر آنحضرت فرمود که مردی را که ادای کلمهای شهادت کرد کشتی گفت یا
رسول الله برای آنکه کشته نشود کلمه گفت فرمود که تو برده از دل او و بعد از آن شنیدم که پیغمبر بارها گفته
قبول کرده و بنا از آنچه در دل او بود خبر داشتن پس اسامه قسم یاد کرد که دیگر جنگ با کسی که کلمهای شهادت
گوید نکند و از جنگها که علی بعد از پیغمبر کرد تخلف نمود و حق تعالی در این قصه این آیه نازل
فرمود و این آیه چنین نازل شد که القی الیکم السلم بفتح لام و بحرف یا فتبینوا پس میفرماید که یا ایها
الذین آمنوا اذا ضربتم ای آنانکه ایمان آوردهاید هرگاه بیرون روید قدم فی سبیل
الله فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم در راه خدای پس طلب بیان و ثبات
امر کنید و مگوئید کسی که بیندازد بسوی شما یعنی بکند بشما السلام دوستی و بنابر مضغفی سلم
بفتح لام خواهد بود و آن قرائت اهل بیت عصر و نافع و ابن عامر و حمزه است و در آنصورت که
لام با الف باشد یعنی سلام خواهد بود لست مؤمنا تبتغون عرض یعنی ایمان آوردی
که طلب کنید متاع یعنی مال الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلک
کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما
تعملون خبیرا زندگانی دنیا را پس نزد خدای غنیمتهای بسیار است همچنان بودید
شما پیش از این پس منت نهاد خدای بر شما پس طلب بیان و ثبات امر کنید بتحقیق که خدای هست
با آنچه میکنید آگاه این دو آیه نازل شد [illegible] در فضیلت جهاد کنندگان بر آنانکه از جهاد منع
میشوند و میفرماید که لا یستوی القاعدون برابر نمیشوند نشینندگان از جنگ
و بیکار در راه خدای من المؤمنین غیر اولی الضرر از مؤمنان که غیر صاحبان
ضرر باشند یعنی کورها و بیماران [illegible] باشند که ایشان در ترک جهاد حرجی نیست چنانچه
بر کور حرجی نیست و در سوره فتح میفرماید که لیس علی الاعمی حرج والمجا
هدون
و جهاد کنندگان یعنی جنگ و بیکار کنندگان فی سبیل الله باموالهم و انفسهم
علی القاعدین بمالهای خود و نفسهای خود را بر نشینندگان از جنگ و بیکار درجة
و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین درجه او را و همه را وعده
داده است خدای خوبی و زیادتی داده است خدای جهاد کنندگان را یعنی جنگ و بیکار کنندگان را
علی القاعدین بر نشینندگان از جنگ و بیکار اجرا عظیما ثواب عظیم

درجات منه درجهائی از وی یعنی از خدای ومغفرة ورحمة وکان الله
غفورا رحیما وآمرزشی ورحمتی وهست خدای آمرزگاری رحم کننده واین دو آیه دلالت
میکند بر آنکه ایمان درجات ومنازل دارد پس بسبب زیادتی ایمان مؤمنان از زیادتی درجات
نزد خدای باشد ویکی دیگر این سر بر نازل شده است در شان آنانکه از علی ع عزلت گزیدند در خدمت
آنحضرت بجنگ نرفتند پس میفرماید که ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی
انفسهم بتحقیق که آنانکه میمیرانند ایشانرا فرشتگان حال آنکه ظلم کنندگان نفس خود اند که اجتناب
بعزلت گزیدند از علی ع ومثل این آیات الذین تتوفاهم الملائکة طیبین وایضا توفته رسلنا
والآیة ولو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة واین آیتها همگی بامعنی اینست که فرشتگان مردم را
میمیرانند وحق تعالی در جای دیگر از قرآن میفرماید که الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی خدا
میمیراند ودر جای دیگر میفرماید که قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم یعنی ملک الموت میمیراند
وگاه در یکساعت در همه دنیا چندان میمیرند که خدای شمار آن داند پس جمع میان این آیتها
اینست که خدای سبحانه جهت ملک الموت دستیار از فرشتگان مقرر فرموده که قبض ارواح میکنند
واو بمنزله امیریست که تابعان خود را بجهتها فرستد پس ملائکه قبض ارواح میکنند وملک
الموت بیا داست واین مقام گنجایش آن ندارد قالوا میگویند آن فرشتگان در وقت
مردن ایشان که فیم کنتم در چه چیز یعنی در چه دین کنتم قالوا کنا مستضعفین
فی الارض بودید شما میگویند که بودیم ما ضعیف شدگان در زمین یعنی عاجزان
بودیم ونمیدانستیم که حق کیست ومعنی مستضعف الحال گفته خواهد شد انشاء الله تعالی قالوا
میگویند فرشتگان الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها آیا نبود
زمین خدای وسعت دار پس میبایست که هجرت کردید در آن یعنی در آن زمین یعنی دین
خدای وکتاب او واضح وروشن ووسیع بود میبایست که در آن نظر کنید وارشاد گیرید وازان
هدایت یابید براهنمای حق فاولئک مأویهم جهنم وساءت مصیرا پس
آنجماعت در آمدنگاه ایشان جهنم است وبد جای شدن ورفتنی است جهنم کسی که مردی وزنی را
بجرا میکند دیگر میفرماید خدای تعالی بهشت را بر وی حرام کند ماواه اهل ایرا باشد وهمیشه در سخط
وغضب خدای باشد تا بمیرد وکسی که لواطه کند حق تعالی مهیا میکند از برای او جهنم وبد جای شدن

ودرفتنی است

ودرفتنی است در جهنم بعد از این حق تعالی استثنا ویرون میکند ضعیف شدگان از مردان
وزنان وکودکان پس حالم نمیمانند از جهنم کسی که امامت ائمه ع را نداند بکر مستضعفها وایشان
کودکانند وکسی که از مردان وزنان مثل عقل کودکان داشته عقل وعلم تکلیف ندارند وبر خواسته
باشد ودانا نشده که میفرماید لا یستطیعون که استطاعت وتوانائی نداشته باشند
ونیابند حیلة حیله که دفع کنند تا آن حیله از خود کفر را ولا یهتدون وهدایت
نیابند تا به حیله سبیلا براه ایمان ومعنی دیگر این عبارت آنست که توانائی نداشته
باشند حیله را بکفر تا کافر شوند داخل شوند در کفر بعداوت اهل بیت ع تا ناصبی شوند و
هدایت نیابند راهی بسوی ایمان تا براه ایمان را تا ایمان آرند وداخل در ایمان شوند
ومعنی دیگر اینست که توانائی نداشته باشند حیله ناصبیان تا ناصبی شوند وهدایت نیابند
راه اهل حق را تا در آن داخل شوند ومعنی دیگر اینست که توانائی نداشته باشند حیله را بکفر
وشرک وعداوت اهل بیت را خوب نتوانند کرد ونیابند راهی باینکه مؤمنان عارف باشند پس
ایشان نیستند در چیزی از کفر وایمان وتوانائی ندارند که ایمان آرند وتوانائی ندارند که
کافر شوند وعداوت ائمه ع ندارند وایشان را هم نشناسند مؤمن نیستند وکافر نیستند
وایشان از اهل دوستی الی المحضر اند نه دوستی در دین لیکن دوستی در نکاح ومیراث وآمیزش
که میان ایشان وشیعیان این سه چیز باشد وایشان چند قسم مختلفند زنان ابله
ستور وکنیز که بگوید نماز کن بکند ونداند جز آنچه بوی گوید ومرد بسیار پیر وطفل کوچک
وکسی که از اهل قبله وناصبی هم نباشد ودر حدیث آمده که مستضعفهای زنان وفرزندان شما اند
وحد مستضعف آنست که از قرآن سوره خوب نداند وخدای خلق را افرید وسزاوار نیست
کسی را که قرآن را خوب نداند مستضعف نیست کسی که اختلاف مردم را شنیده وبداند و
کسی که قوی کردن وحیله کن بوده مباشر خرید وفروخت شود واو را بچیزی تغلط نتوان
انداخت واز امام جعفر ع روایت شده که مستضعف کم است وامروز مستضعفی نیست و
بدانکه مردم منحصر نیستند بمؤمنین وکافر بلکه شش قسم اند که بعضی باز ذکر کرده وایمان وکفر و
ضلالت یعنی گمراهی وشش قسم مؤمنانند که خدای با ایشان وعده بهشت داده واهل بهشتند
وکافرانند که خدای با ایشان وعده دوزخ داده واهل دوزخند واهل این آیه سوره توبه اند

کآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیئاً و اهل این آیه سوره توبه اند که و
آخرون مرجون لامر الله اما ان یعذبهم و اما ان یتوب علیهم و اصحاب اعراف اند که ثوابها
و کناهان ایشان برابرست اکر خدای ایشانرا بدوزخ برد بسبب کناهان ایشان باشد
و اکر ببهشت برد برحمت آلهی باشد و مستضعفین اند که درین آیه مذکورست ان معنیها
که کفته شد المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان که پیش ازین درین سوره کذشت
مراد آل محمد صلعم اند و در حدیث مؤلفة القلوب را نیز شمرده و چنانچه کفتیم مستضعفین
مؤمن نیستند و کافر نیستند چه اکر مؤمن بودندی ببهشت میرفتند بی حساب چنانچه
مؤمنان میروند و اکر کافر بودندی بدوزخ میرفتند بی حساب چنانچه کافران میروند لیکن
در قیامت حساب با ایشانست و بر اصحاب اعراف و مؤلفة القلوب و مفترقة القلوب و آنانکه
عمل خوب و بد بهم آمیخته اند و مستضعفین ایشان امیدوار امر آلهی اند و جماعتی اند
که ثوابها و کناهان ایشان برابرست و کوتاه عملند روزه میکیرند و نماز میکذارند و حکم
و فرج را از حرام نکاه میدارند و نمیدانند که ائمه علیهم السلام برحقند و آنچه اصل است کذاشته
بر عملهای که فرع است چسپیده اند ایشان چنانند که مغزها بایدکر **فاولئک عسی**
الله ان یعفو عنهم یعنی جماعت مذکوره هست که خدای عفو کند از ایشان جهت آنکه
ایشان نیز بها اصل میکردند و اکر چه آل محمد صلعم را که اصل بودند نشناختند و خدای را
در باره ایشان مشیت هرکاه یکی از ایشان بدوزخ رود بسبب کناه او باشد و اکر خدای از او
در کذرد بسبب رحمت خدای باشد پس اکر عفو کند از ایشان برحمت آلهی باشد و اکر عذاب کند
ایشانرا بضلالت و کمراهی باشد از آنچه خدای با ایشان شناسانید یعنی آل محمد صلعم پس اکر
خدای خواهد برحمت خود ایشانرا ببهشت برد و اکر خواهد بکناه خودشان بدوزخ برد و
ظلم نکرده باشد پس از ایشان هلاک نمیشود مکر ناصبیان و منکران و معاندان و آنانکه نشنوند
خدای و اقرار بمحمد صلعم و اسلام جنک کرده و از ملت بیرون رفته و ظلم را بآل محمد تقویت نکرده
و عداوت ایشانرا بر پای داشته و شک در خلافت داشته و اهل خلافت و والیان آنرا و ولایت
و دوستی آل محمد صلعم را نشناخته و عداوت ایشانرا بر پای داشته و مسلمان مستضعف باشد
که امید رحمت خدای از برای او و بیم کناهان بروهست پس مستضعفین چون بمیرند در کورها

باشند

باشند و آنان بیرون نروند و اکر کارهای خوب کرده باشند از اینها نیستند که بهشتی که خدای
عز و جل در مغرب آفریده و بوی بهشت بایشان رسانند تا روز قیامت و چون قیامت شود خدای تعالی
حساب ثوابها و کناهان ایشان کند آنکاه به بهشت روند یا بدوزخ پس معامله این جماعت
موقوف بامر خدا است و این جماعت داخل بهشت میشوند بکارهای خوب و دوری از حرامها و
بمنزلهای نیکوکاران نمیروند و خدای هرکز با مؤمنان چنان نکند که ایشان با مستضعفین
در منزلهای بهشت باشند و مؤمنان بسبب کناهان بمنزلهای مستضعفان روند **و کان**
الله غفوراً رحیماً و هست خدای عفو کننده امرزکار **و من یهاجر فی**
سبیل الله یجد فی الارض مراغماً کثیراً و سعة و کسی که هجرت کند در
راه خدای می یابد در زمین رفتنکاه و کریزکاه و پناه بسیاری و وسعتی یعنی می یابد بسیاری که هرکاه بها
کند با امام **و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله** و کسی که بیرون
رود از خانه خود هجرت کننده بسوی خدای و پیغمبر او یعنی هرکاه بیرون رود بسوی امام
ثم یدرکه الموت بعد از آن دریابد او را مرک پیش از آنکه بامام رسد **فقد وقع**
پس بتحقیق که واقع می شود یعنی ثابت میشود **اجره علی الله و کان الله غفوراً**
رحیماً ه۱۱ ثواب او بر خدای و هست خدای امرزکار رحم کننده چون امام از دنیا رحلت
کند بحجت امامت امامی که جانشین اوست بر اهل شهر امام ثابت است و آنان که دورند واجبست بر ایشان
که هرکاه خبر رسد طایفه بقدر دوری مسافت بنابر این آیه سوره توبه که فلولا نفر من کل فرقة منهم
طائفة کوچ کرده بشهر امام روند اکر جمعی رفتند و بعضی از ایشان در راه پیش از رسیدن بحجت
وصی امام فوت شدند یا بعضی آنانرا که ایشانرا روانه کرده اند یا بعضی آنانرا که انتظار رسیدن وصی
خبر صحیح اند و در جای بسیار دورند و کس نمیتوانند فرستاد فوت در رسد از اهل این آیه باشند
که و من یخرج من بیته تا آخر و همچنین کسی که بجهاد بیرون رود و در راه بمیرد ثواب او بر خدای
ثابت است این سر آیه در جنک حدیبیه نازل شد چونکه پیغمبر صلعم باراده مکه بحدیبیه بیرون رفت
و خبر بقریش رسید خالد بن ولید را فرستادند تا آخر این قصه چنانچه الحال کفته خواهد شد و
بروایتی در جنک ذات الرقاع نازل شد و بروایتی حق تعالی در خواب به پیغمبر صلعم فرمود
که بمسجد الحرام داخل شود آنحضرت با اصحاب بیرون آمد چون بحدیبیه رسید خالد بن ولید را

خواهد بود

فرستادند تا آخر این قصه چنانچه الحال گفته میشود با دویست سوار برابر مسلمانان فرستادند که هرجا
در کمین آنحضرت باشد و او در کوهها در کمین و مغاکها بود تا در جای وقت نماز ظهر شد بلال اذان
گفت آنحضرت با مردم نماز گذارد خالد بن ولید گفت که اگر در وقتی که ایشان در نماز بودند بر ایشان
حمله میکردیم ظفر می‌یافتیم چرا که ایشان نماز خود را قطع نمیکنند لیکن حالا وقت نماز دیگر ایشان
که آنرا از نور چشم خود دوستتر میدارند میشود و چون داخل نماز شوند حمله کرده بر سر ایشان
میریزیم پس جبرئیل این آیها را در باب نماز خوف نازل فرمود پس آنحضرت صحابه خود را دو
فرقه کرده با ایشان نماز خوف گذارد بنحوی که الحال گفته خواهد شد و این آیه رخصت بعد از
عزیمت است پس حق تعالی میفرماید که وَإِذَا ضَرَبْتُمْ و هرگاه بزنید شما قدم فِي الْأَرْضِ در
زمین یعنی سفر کنید فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ پس
نیست بر شما حرجی که کوتاه کنید از نماز باین آیه قصر کردن نماز در سفر واجب شده است مثل واجب
بودن تمام نماز در حضر اگر کسی گوید که حق تعالی درین آیه فرموده که نیست حرجی شما و امر نفرموده که
چنین کنید پس چگونه قصر نماز را در سفر مثل تمام کردن نماز در حضر واجب کرده باشد در جواب
گوئیم که حق تعالی در باب صفا و مروه نیز در سوره بقره بهمین عبارت گفته میفرماید که فمن حج البیت
او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما و حاصل معنی آن چنان که گذشته اینست که کسی که حج خانه کعبه
یا عمره کند پس نیست حرجی بر او که طواف کند بصفا و مروه و طواف صفا و مروه واجبست جهت آنکه حق
سبحانه در قرآن ذکر کرده و پیغمبر ص آنرا بجای آورده و همچنین کوتاه کردن نماز را در سفر پیغمبر ص
بجای آورده و خدای عز و جل در قرآن ذکر فرموده پس کسی که نماز را در سفر چهار رکعت گذارد اگر
این آیه و معنی آنرا شنیده باشد اعاده میکند نماز را و الا فلا و پیغمبر ص جماعتی را که در وقتی که
آنحضرت روزه میخورد آنها روزه میگرفتند عاصی نام نهاد و آنحضرت ص بنی خشب که یکروزه راه
بمدینه دارد و بریدی است که بیست و چهار میل یعنی هشت فرسخ باشد سفر کرده نماز را قصر کرد و روزه
خورده و آن سنت شد و همه نمازها در سفر دو رکعتست الا نماز شام که سه رکعتست و قصر در آن
نیست و پیغمبر ص آنرا در سفر و حضر بحال خود گذاشته و هر نمازی که قصر در آن نیست در نافلهٔ آن نیز قصر
نیست و آن نماز صبح و شام است و نافلهٔ خفتن که نماز شب است در سفر ترک نمیشود و قصر نمیکنند جمع
کنند کان خراج از جانب سلطان که جهت جمع کردن اخراجات از مردم میروند و سوداگری که برای تجارت

میکرد

میکرد و از بیابانی به بیابانی سیری که در مملکت خود میکرد و چرانندهٔ حیوانات که از پی علف
آنها سیر میکرده و کسی که از برای لهو از عقب شکار سیر میکرده و حرامی که راه میزند همچو این آیه
نازل شد پیغمبر از جبرئیل ع پرسید که در چه مقدار مسافت قصر باید کرد گفت که در یک برید
گفت که برید چه مقدار است گفت که میان سایه عیر تا سایه عیر و ایها دو کوهند در مدینه که
چون آفتاب بر سر میزند سایه عیر تا سایه وعیر بلند میشود پس بنی امیه آنجا را اگر کرده و آنرا دوازده
میل گذاشتند که چهار فرسخ باشد و علت کوتاه کردن نماز در سفر آنست که اولا نماز ده
رکعت واجب شد و هفت رکعت را پیغمبر ص بر آن افزود پس حق تعالی بر بندگان آن زیاده
را در سفر بجهت تعب و مشغول بودن آدمی بکار خود تخفیف داده تا بنده از کسب معاش خود
که ناگزیر است باز نماند و این رحمت و عطوفتیست از خدای بر خلق پس نماز شام که چون اصل
کوتاه شد دیگر کوتاه کرده نشد و علت اینکه در چهار فرسخ قصر باید کرد اینست که رفتن چهار
فرسخ و باز گشتن از برای قافله و مردم و چاروای بار دار یکروزه راه میشود و آنروز آدمی
تمام روزه مشغول میباشد و علت اینکه در یکروزه راه قصر باید کرد اینست که اگر در یکروزه
راه واجب نبود در هزار سال راه نیز واجب نبود چه هر روزی بعد از آن روز مثل آنروز است
هرگاه در آن روز واجب نباشد در مثل آن نیز واجب نخواهد بود چه که فرقی میان دو مثل نیست
و علت اینکه نافلهٔ روز بر طرف میشود نه نافلهٔ شب اینست که هر نمازی که قصر در آن نیست در نافلهٔ
آن نیز نیست و علت اینکه با وجود آنکه نافلهٔ نماز خفتن بر طرف نیست نماز خفتن قصر میشود
اینست که نافلهٔ آن که دو رکعتست از جملهٔ پنجاه رکعت نماز های شبانه روزی نیست و آن
سنتی زیاده بر آن پنجاه رکعتست پس حق تعالی بر کسی که در جایی ساکن باشد پنج نماز تمام و بر
مسافر دو رکعت و بر کسی که از دشمن ترسد یک رکعت درین آیه واجب ساخت چنانکه پیغمبر میفرماید که
إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا
لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا اگر ترسید شما که فتنه شوند شما را آنانکه کفر ورزیده اند
تحقیق که کافران هستند شما را دشمنی ظاهر کننده دشمنی و این تفسیر درست است و آن اینست
که آدمی دو رکعت را یک رکعت میکند چنانچه پیغمبر میفرماید که وَإِذَا كُنْتَ و هرگاه بوده باشی تو ای محمد
فِيهِمْ در میان ایشان و وقت نماز شود در حالت ترس فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ

پس برپا دارید عماد بر بالای ایشان نماز را پس باید که امام لشکر خود را دو طایفه کند فَلْتَقُمْ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که بایستد طایفه از ایشان با تو یعنی در عقب تو جهت نماز
وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا و باید که بر گیرند سلاحهای
جنگ خود را پس هرگاه سجده کنند پس باید که بوده باشند آنانکه نماز نمیکنند مِنْ وَرَائِكُمْ
از عقب شما در برابر دشمن پس در این صورت امام تکبیر احرام میگوید و مومنان نیز تکبیر
احرام میگویند و او الحمد و سوره میخواند و ایشان ساکت می شوند و او رکوع میکند و ایشان رکوع
میکنند و او سجده میکند و ایشان سجده میکنند و بعد از آن سر برداشتن از سجده امام بر
میخیزد و ایشان نیز با او بر میخیزند و امام ساکت می ایستد و هر یکی از مومنین برای خود یک رکعت
دیگر سبک میکنند و بعد از آن بیکدیگر سلام داده بیرون میروند و نزد آن طایفه دیگر رفته
بجای ایشان در برابر دشمن می ایستند و آن طایفه دیگر آمده در عقب امام می ایستند و اگر نماز
شام باشد امام با طایفه اول یک رکعت نماز میگذارد چنانچه گفته شد بعد از آن بر رکعت دوم بر
میخیزد و ایشان نیز بر میخیزند پس مومنین دو رکعت دیگر با خود جهت خود سبک میکنند و
تشهد میگویند و سلام میدهند یعنی بعضی آنگاه باز گشته بجای طایفه دیگر می ایستند و آنها
آمده در عقب امام می ایستند و امام با ایشان دو رکعت میکند و بروایتی بعکس واقع شده که امام
با طایفه اول دو رکعت میکند بعد از آن بدست با ایشان اشاره میکند که برخیزند و هر یکی از مومنین
برخاسته یک رکعت می کنند بعد از آن سلام میدهند و بجای طایفه دیگر می ایستند و آن طایفه
دیگر می آیند چنانچه میفرماید که وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا
مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ و باید که بیاید طایفه دیگر که نماز نگذارده اند
پس باید که نماز بگذارند با تو و باید که بر گیرند حذر خود را یعنی احتیاط کنند و یراق جنگ بر گیرند
چنانچه میفرماید که وَأَسْلِحَتَهُمْ و یراقهای جنگ خود را پس آن طایفه دیگر که نماز نگذارده اند
می آیند و تکبیر احرام میگویند و داخل نماز میشوند و بروایتی امام تکبیر احرام میگوید و ایشان
نیز تکبیر احرام میگویند و او الحمد و سوره میخواند و ایشان ساکت می شوند و او رکوع میکند
و ایشان رکوع میکنند و او سجده میکند و ایشان سجده میکنند بعد از آن امام می نشیند و ایشان
برخاسته یک رکعت دیگر میکنند آنگاه می نشینند و با امام و بروایتی امام تشهد میگوید و سلام میدهد

بعد از آن هر یکی از مومنین از برای خود یک رکعت دیگر کرده که بعضی بعضی سلام میدهند و اگر
نماز تمام باشد با طایفه اول یک رکعت میکند چنانچه گفته شد و با طایفه دوم دو رکعت یعنی
که یک رکعت با الحمد و سوره میکند آنگاه می نشیند و تشهد میخوانند بعد از آن امام بر رکعت سیم بر
میخیزد و مومنین نیز با او برخاسته با ایشان یک رکعت دیگر می کنند که سیم امام و دوم ایشان باشد
آنگاه امام و ایشان می نشینند و تشهد میخوانند آنگاه امام و ایشان با هم سلام میدهند و بروایتی
بر عکس واقع شده که امام با طایفه اول دو رکعت میکند چنانچه گفته شد و با طایفه دوم رکعت سیم را
چنانچه گفته شد گذارده سلام میدهد و هر یکی از ایشان دو رکعت دیگر اولین را بالحمد و سوره و دو
بهمین روایت ان می کنند و نماز خوف قصر قسم است اول بتفصیلی که گفته شد دوم نماز مجادله که با دشمن
در زد و خورد و دست و گردن باشند و قدرت بر فرود آمدن نباشد پس نماز میگذارند و از برای
هر رکعتی یک تکبیر میگویند سواره و در جنگ صفین مردم با علی علیه السلام نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را
فوت کرده آنحضرت فرموده که الله اکبر و لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله بگویند و دعا کنند
سواره و پیاده بنا بر این بقدر کفاف خفتم فرجالا او رکبانا و بروایتی آنحضرت و لشکر پنج نماز را بر
پشت چارپا در صفین گذارده ابتدای هر رکعتی تکبیری گفتند و آنحضرت نماز گذارده سواره بهر
طرف که رو میکرد رو بدان نوع نماز ایشان که اعاده نفرموده سیم نماز کسی که از دزد و درنده ترسد
و ترسد که نماز فوت شود رو بقبله کرده باشاره نماز میگذارد و اگر ممکن نباشد رو بقبله تکبیر احرام
میگوید و بهر طرف که رو داخواهد کرده و چون از الحمد و سوره فارغ شود و خواهد که رکوع و سجود کند
رو بقبله کند اگر ممکن باشد و اگر قدرت بر آن نداشته باشد و ترسد که درنده متعرض او شود رکوع
و سجود می کند بهر طرف که واقع شود و با درنده دور بیفزوده باشد و باشاره نماز گذارد و اگر سواره
باشد هم باشاره کند وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ
أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ دوست میدارند آنانکه کفر ورزیدند اگر غافل شوید از سلاحهای جنگ
خود و متاعهای خود پس میل کنند یعنی حمله کنند عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً بر شما یک میل
یعنی حمله بیک دفعه پس باید که سلاحهای جنگ را در نماز با خود بر گیرند وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ
وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

و نیست حرجی بر شما اگر بوده باشد بشما اذیتی از باران یا بوده باشید شما بیماران که بنهید اسلحهای
جنگ خود را و بگیرید حذر خود را بتحقیق که خدای مهیا کرده است برای کافران عذابی خوار کننده
فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَوٰةَ پس هرگاه بجای آورید و تمام ساخته باشید فَاذْكُرُوا اللّٰهَ
قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ پس یاد کنید خدا را در حالتی ایستادن و نشستن
و بر پهلوهای خود خوابیدن یعنی صحیح ایستاده و علیل نشسته و کسی که قدرت بر آن نداشته باشد
بر پهلو خوابیده و باشاره نماز میگذارد و این آیه رخصت بعد از عزیمت است چنانچه در شأن این
آیه در آخر آل عمران گذشت فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ إِنَّ الصَّلَوٰةَ
كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا پس هرگاه آرام گیرید شما پس درست ادا کنید نماز را بتحقیق
که نماز هست بر مؤمنان کتابی یعنی واجبی مَوْقُوتًا واجب کرده شده ثابت و مراد حق تعالی
ازین عبارت آن نیست که نماز را وقتی است که کسی که ترک آن وقت کند نماز درگذرد یا وقت فوت
شدنی است که اگر آن وقت فوت کند بگذرد و بعد از آن آن نماز را بگذارد نماز او ادا نخواهد
بود و مثل روزه و حج و ماه رمضان نیست که اگر فوت شود فوت شده باشد چنانچه سنیان
میگویند بلکه مراد ایزد تعالی ازین عبارت واجب بودن نماز است بر مؤمنان و غیر این نیست
اگر چنان باشد که سنیان میگویند و باید که نماز در وقتی باشد که قبول نشود مگر در آن وقت هر
آینه مصیبتی باشد و کار بر مردم تنگ شود و کار مردم ضایع شود و کار حضرت سلیمان هم ضایع
باشد چه او نماز را بتاخیر انداخت تا آفتاب فرو رفت و نماز را در غیر وقت خود گذارد چه اگر
اگر پیش از فرو رفتن آفتاب نماز گذارده باشد نماز را در وقت گذارده خواهد بود و وقت
هیچ نمازی دراز تر از عصر نیست و پیغمبر هم چنین نماز نگذارد بلکه ظهر و عصر را باهم و شام و خفتن
را باهم گذارد و نماز را پیش و پس میکرد و مردم با علی در جنگ صفین نمازها را فوت کردند
و نماز نگذاردند مگر بگفتن الله اکبر و لا اله الا الله چنانچه در الحال گفته شد پس هرگاه که نماز بخاطر آدمی
رسد بجای آرد زیرا که نماز وقتی دارد و حق تعالی وسعتی قرار داده و پیش و پس میکند هر بار مگر جمعه را
که یک وقت دارد و در نمازها چنین نیست که اگر اندک تعجیل یا اندک تاخیر کند ضرری داشته باشد
مادام که نماز را ضایع نکند چه آنرا ضایع کردن میباشد که آن قضا کردن است پس هر زمان که ادا
کند ادا کرده و هرگاه که آن نماز را بگذارد گذارده خواهد بود و چون یقین بآن کند در وقت

نماز

نماز یا در وقت نماز که آن نماز را بگذارده نماز میگذارد و اگر شک کند بعد از آنکه وقت نماز
بیرون رفته و فاصله در میان در آمده باشد از برای شک اعاده نماز واجب نیست تا آنکه یقین
کند پس اگر یقین کرده بود که آن نماز را بگذارده در هر حالتی که باشد این آیه در جنگ احد نازل
شد و جای آن سوره آل عمران بود پس تألیف بخلاف ترتیبی است که نازل گشته و سبب نزول
این آیه آن بود که چنانچه در آل عمران در تفسیر آیه و اذ غدوت من اهلک گفته شد چون مشرکان
در جنگ احد کر کردند و پیغمبر صلعم زخم و کشته شدن یافت وحی رسید که حالا از پی قریش برو
غیر زخمداران کسی همراه تو نباشد و باقی مردم توقف کنند پس زخمداران مشغول علاج زخمهای
خود شده این آیه نازل شد و زخمداران با آزار و حرجی که داشتند در خدمت آنحضرت روان
شدند و این آیه منقطع معطوف و عطف است بآیه آل عمران که ان یمسسکم قرح فقد مس القوم
قرح مثله پس میفرماید که وَلَا تَهِنُوا و سست و ضعیف مشوید یعنی تهاون و سستی مکنید
فِي ابْتِغَاءِ در طلب یعنی تعاقب الْقَوْمِ قوم کافران إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ وَ
تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ پس بتحقیق که ایشان دردناک ازشما فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا
تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ پس بتحقیق که ایشان دردناک میشوند همچنانچه
دردناک میشوید شما و امید دارید شما از خدای از ثواب مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللّٰهُ
عَلِيمًا حَكِيمًا آنچه امید ندارند ایشان و هست خدای دانای محکم کار و درستکار
در هر فعل این آیه در شأن قتاده بن نعمان و بنی ابیرق نازل گشته و این آیه اول در شأن پیغمبر و
امیر المؤمنین و آیه چهارم در شأن ابابکر و عمر و عثمان و ابوعبیده جراح و در بارهٔ آنانکه قرآن را تغییر
و تبدیل دادند و دنیا را عوض دین گرفتند چنانچه اسم منافقان گنهکار را تغییر داده بکنایه ادا
کرده‌اند و تصریح حق تعالی بنام ایشان در قرآن از برای بینایان دلیل روشنی است که آن
نه فعل خدای بلکه فعل تغییر دهندگان قرآنست و امیر المؤمنین را بنابر تقیه جایز نبود که نام تبدیل کنندگان
بیان فرماید و ایشان را آنچه ایشان از پیش خود نوشته‌اند یاد کنند چه یعنی باعث قوت جنب
اهل کفر و مخالفان این ملت و بطلان این علم ظاهر که موافق و مخالف ایمان او در مانده باشند
و اهل باطل همیشه بیشتر از اهل حق بوده و هستند و صبر بر ایشان هم واجب و تقیه مانع بود و
آیه آخر در بیان پیغمبر حادث شد و حق تعالی حکم تفصیل در آن نفرستاده و نزد پیغمبر و علی از آن

نبوده و نمیدانستند که چه چیز با جنت که بعمل آرد و سبب نزول این آیها آنست که قومی از انصار
که بنی ابیرق مشهور بودند خانزاده بدی و منافق و سه برادر بودند بشر و مبشر و بشیر و کنیت بشر ابو
طعمه و شاعر بود ایشان بخانه رفاعة بن زید بن عامر انصاری عم قتادة بن نعمان انصاری
که قتاده از حاضران جنگ بدر بود نقب زده خوردنی و شمشیر و زرهی دزدیدند رفاعه بقتاده
گفت که بنی ابیرق این کار کرده اند این سخن با ایشان رسید نزد رفاعه و قتاده رفتند گفتند که این
کار لبید بن سهل است و او مردی مؤمن صالح شجاع ولیکن بر ایشان دست بود این سخن باو
رسید شمشیر خود را برداشته نزد ایشان رفت و گفت که مرا بدزدی نسبت میدهید و خود
از من سزاوارترید بدزدی شما منافقید و هجو پیغمبر صلعم میکنید و او را بقریش نسبت میدهید اگر تا این سخن
خوب واضح نکنید شمشیر در میان شما میگذارم و ایشان با او ملاطفت و مهربانی نموده گفتند که تو از این کار
مبرائی و او باز گشت و قتاده بخدمت پیغمبر صلعم رفته گفت که جمعی از ما نقب زده فلان و فلان را غنم
برده اند و ایشان بد جماعتی اند این سخن بنی ابیرق رسید بخدمت آنحضرت رفتند و اسیر بن عروه
یا اسید بن عروه نام عمزاده خود را که فصیح و خطیب بود همراه بردند اسیر گفت که یا رسول الله قتاده
بجماعتی از ما که صاحب شرف و حسب نسب و صلاح اند نسبت دزدی داده و دیگر ایشان را بیجهه
فضیح کرده و تهمت زده اند ایشان را بچیزی که در میان نیست آنحضرت ازین معنی غمگین شد جواب
داد که اگر آنچه تو میگوئی حق باشد بد کرده است و قتاده بخدمت آنحضرت رفته پیغمبر صلعم رو ترش
کرده گفت که بخانزاده شرف و حسب نسب قصد کرده و نسبت دزدی با ایشان داده و عتاب
سخت نمودی کرد قتاده ازین سخن غمناک گشته نزد عم خود رفت و گفت که کاشکی میمردم و درین باب
با پیغمبر صلعم سخن نمیگفتم که با من سخنی گفت که مرا بد آمد عم وی گفت که طلب یاری از خداست پس این
آیها درین باب نازل شد پیغمبر را بدیکه انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم
بین الناس بما اریک الله بتحقیق که ما فرود آورده ایم بسوی تو کتاب را بحق تا حکم
کنی میان مردم بآنچه نموده است ترا خدای و حق تعالی او در این درای هیچ کس از خلق خود با نکند
مگر بر پیغمبر صلعم و امر عباس این بریان ایدون تا عمر عجبا رب و خبر ایشان بر اجتناب عمل بری
کردن و رای ایشان نصواب بعد از خبر ایشان خطاست ولا تکن للخائنین و مباش از برای
خیانت کنندگان یعنی از جهت خاطر ایشان خصیما خصومت کننده با آنانکه مبرا اند

استغفر

استغفر الله ان الله کان غفورا رحیما و طلب آمرزش کن از خدای بتحقیق
که خدای هست آمرزگاری رحم کننده ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم
و خصومت مکن از جانب آنانکه خیانت میکنند با نفس خود یعنی با خود ان الله لا یحب من
کان خوانا اثیما بتحقیق که خدای دوست نمیدارد کسی که هست بسیار خیانت کننده
گناه کننده یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله و پنهان
میدارند از مردم و پنهان نمیدارند از خدای در حال آنکه هو و یعنی خدای معهم اذ یبیتون
ما لا یرضی با ایشانست آنگاه که تدبیر میکنند آنچه راضی نیست خدای من القول از گفتن
یعنی از کردن آنچنان کجی باطل خود را راست کنند بعد از رحلت پیغمبر چنانچه یهود و ترسا بعد از
رحلت موسی و عیسی عم از تغییر توریة و انجیل و تحریف سخنان از جاهای خود کرده اند و اینجا قول
بجای فعل واقع شده و مراد ابا بکر و عمر و ابو عبیده جراح و تبدیل کنند کان قرآن و بروایتی
ایشان و عثمان است و چون قبض روح کافر شود بعد از سوال منکر و نکیر در قبر حق تعالی دو مار
سیاه از وی برو مسلط کند که او را عذاب کنند روز پنج ساعت و شب شش ساعت جهت آنکه پنهان
میداشت از مردم و پنهان نمیداشت از خدای و کان الله بما یعملون محیطا
و هست خدای بآنچه میکنند احاطه کننده یعنی میداند ها انتم هؤلاء جادلتم
عنهم فی الحیوة الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم القیمة ام
من یکون علیهم وکیلا آنجماعت خصومت کرده بید از جانب ایشان در زندگی
دنیا پس کیست که خصومت کند با خدای از جانب ایشان روز قیامت یا کیست که بوده باشد
بر ایشان وکیل و من یعمل سوءا او یظلم نفسه و کسی که کند بدی یا ظلم کند
بنفس خود یعنی بخود ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما بعد از آن
طلب آمرزش کند از خدای می یابد خدای را آمرزگاری رحم کننده باین آیه امر کرده است خدای
باستغفار کردن و شرط کرده است با ایمان بتوبه و ترک حرام چه در سوره فاطر میفرماید که
الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و حاصل معنی آن اینست که بسوی خدای بلند میشود
سخن خوب و عمل خوب آنرا بلند میکند پس استغفار را بسوی خدای بلند میکند که عمل خوب و توبه
پس رحمت خدای بر ایشان که پیش از مرگ توبه کنند چه توبه پاک کننده است از هر کجی گناه و عتاب

دهنده است از هلاک و خدای بآن واجب کرده است بر خود رحمت را از برای بندکان صالح را بر
این آیه سوره انعام کتب علی نفسه الرحمة و در زمین دو امان بود از عذاب خدای یکی مرتفع شد
و آن پیغمبر بود و دیکری باقی است پس باید که بآن چنگ در زنند و آن استغفار است چنانکه حق تعالی
در سوره انفال میفرماید که وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون
و خیری نیست در دنیا مکر از برای دو کس کسی که کناهان کرده باشد و آنرا بتوبه تدارک نماید و کسی که بکارهای
خیر سرعت کند و کسی که توبه کند از قبول محروم نمیشود و کسی که استغفار کند از مغفرت محروم
نمیکردد بدلیل این آیه و این آیه اول این سوره که انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة
ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حلیما **ومن یکسب اثما**
فانما یکسبه علی نفسه پس کسی که کسب میکند کناهی پس نیست جز آنکه کسب میکند آنرا
بر نفس خود یعنی بضرر خود **وکان الله علیما حکیما** و هست خدای دانای محکم کار
و در شان کار در هر فعل و جمعی از خویشان نزدیک بشیر آمده کفتند که نزد پیغمبر رفته در باب طلب
حشو یعنی بشیر سخن کوییم و عذر خواهیم که او بری است چون حق تعالی این آیه یستخفون من الناس
و این آیه بعد از آن را نازل فرموده ایشان نزد بشیر آمده کفتند که ای بشیر استغفار و توبه از کناه بکن
کفت قسم بآنکسی که قسم باو یاد میکنم که آن مال را غیر لبید کسی ندزدیده پس این آیه نازل شد که **ومن**
یکسب خطیئة او اثما ثم یرم و کسی که کسب کند خطائی یا کناهی بعد از آن
بیندازد یعنی نسبت دهد **به بریا** بآن بمنزله یعنی کسی که از آن بری باشد یعنی لبید
فقد احتمل بهتانا پس بتحقیق که برداشته است بهتانی و بهتان آنست که کسی برای کسی
سخنی کوید که روا نباشد چنانچه در این سوره کذشت **واثما مبینا** و کناهی ظاهر بعد از آن
بشیر کافر شده بمکه رفت و حق تعالی در شان جمعی که بخدمت پیغمبر رفته بودند که عذر بشیر را بخواهند
این آیه را نازل ساخت که **ولولا فضل الله علیک ورحمته لهمت طا**
ئفة منهم ان یضلوک وما یضلون الا انفسهم و اکر نه فضل خدای بودی بر
تو و رحمت او قصد میکردند طائفه از ایشان که کمراه کنند ترا و کمراه نمیکنند مکر نفسهای خود را
یعنی خود را **وما یضرونک من شیء وانزل الله علیک الکتاب و**
الحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما

وضرر نمیرسانند ترا از چیزی و فرو فرستاده است خدای بر تو کتاب و حکمت را و آموزانیدت
ترا چیزی که در آن زمان که بودی نمیدانستی و هست فضل خدای بر تو عظیم حق تعالی به پیغمبران
و امامان هم توفیق داده و عطا کرده است از علم و حکمت مخزون خود آنچه بغیر ایشان نداده
پس علم ایشان زیاده بر علم اهل زمان ایشان است چنانچه در این آیه که وانزل الله تا آخر حق تعالی
بر پیغمبر خود هم فرموده و در شان افاضل ساخته و خدای سبحانه در شان بشیر که بمکه رفته بود
بعد از این در این سوره آیه ومن یشاقق الرسول را نازل ساخت چنانچه کفته خواهد شد **لا**
خیر فی کثیر من نجویهم نیست چیزی در بسیاری از رازهای ایشان یعنی سخنان
و کفتکوهای مردم و بنا بر این آیه پیغمبر از قیل و قال نهی فرموده و واجب ساخته است خدای تحمل
الا من امر بصدقة مکر کسی که امر کند بصدقه و حق تعالی واجب ساخته است زکوة
جاه را چنانچه واجب ساخته است زکوة مال را **او معروف** یا خیری یعنی قرضی **او اصلاح**
بین الناس ومن یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف
نؤتیه اجرا عظیما یا اصلاحی میان مردم و کسی که بکند آنرا از برای طلب رضای خدای
پس زود باشد که بدهیم او را ثوابی عظیم روزی سعید بن قیس همدانی علی را در کنار دیواری
دید کفت یا امیر المؤمنین این وقت بیرون آمده فرمود که بیرون نیامده ام الا برای آنکه یاری کنم
مظلومی را یا بفریاد غمکینی برسم در این اثنا زنی آمد و از آنجا کنده شده و نمیداند که بکجا رود
تا آنکه بخدمت آنحضرت رسید کفت که یا امیر المؤمنین شوهر من بمن ظلم و تعدی میکند و قسم
یاد کرده است که مرا بزند با من نزد وی بیا آنجناب سر فرو افکند آنکاه سر برداشت و میکفت که نه
والله تا آنکه حق مظلوم کرفته شود و پرسید که خانه تو کجاست کفت فلان جا با وی رفت تا بخانه
او رسید زن کفت که این خانه منست آنحضرت سلام کرد جوانی بیرون آمد فرمود که از خدای
بپرهیز که زن خود را ترسانیده کفت ترا چکار رفتم بخدایی که برای سخن تو او را میسوزانم و آنحضرت
هرجا که میرفت بدست درّه و شمشیر در زیر دست میکرفت و کسی که حکم درّه بر او لازم می آمد شمشیر
میزد جوان نادانسته شمشیر کشیده دید فرمود که ترا امر بمعروف و خوبی و نهی از بدی میکنم تو رد معروف
میکنی توبه میکنی خوب والا ترا میکشم و مردم از هر کوچه جمع کرده خبر امیر المؤمنین میپرسیدند
تا آنکه رسیدند پس آن جوان خود را بدست آنحضرت انداخته کفت یا امیر المؤمنین از من عفو کن پس

آنحضرت فرمود که زن داخل خانه شود و باز گشته سکینت کالجمیة که اصلاح کرد خدای بین میان
زن و شوهر و خدای پیغمبر را یاد کرد لا خیر فی کثیر این آیه را تا آخر خواند این آیه در شان بشیر
که از بنی ابیرق بود و کافر شده بمکه رفته بود چنانچه در آیهای پیش از این سابق گفته شد و در شان
پیغمبر و امیر ع نازل شده پیغمبر را یاد کرد که **ومن یشاقق الرسول من بعد ما**
تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله و کسی که مخالفت
کند پیغمبر را بعد از آنکه ظاهر شد او را بیان و شفا و پیروی کند غیر راه مؤمنان را و اکی و امام او
میگردانیم روز قیامت **ما تولی** آنچیزی که دوست داشته است بر جا زیست که چیزی که
بندگان خدای بر آن صلح و اتفاق کرده اند از امامت [illegible] و عملها مثل نماز و زکوة تخلف از آن
کنند بنا برین آیه کسی که دوست دارد غیر [illegible] را امام وی خواهد بود روز قیامت و روزی
[illegible] از پیش [illegible] گفتند که السلام
علیک یا امیر المؤمنین این سخن با آنحضرت رسید فرمود که آن [illegible] امام ایشان خواهد بود
روز قیامت جهنم آنکه حق تعالی پیغمبر را یاد کرد که نوله ما تولی **ونصله جهنم وساءت**
مصیرا و ساکن میکنیم او را در جهنم و بد جای شدن [illegible] است جهنم **ان الله لا**
یغفر ان یشرک به ویغفر بتحقیق که خدای نمی آمرزد که شرک [illegible] شود با وی
امرزد خدای **ما دون ذلک** آنچه غیر آن باشد یعنی غیر شرک باشد **لمن یشاء**
ومن یشرک بالله فقد از برای کسی که میخواهد و کسی که شرک [illegible] بخدای پس بتحقیق که
مثل این آیه آنجا و تفسیر آن در همین سوره گذشت **ضل ضلالا بعیدا** گمراه
[illegible] گمراه شدنی دور و کسی که تعیین امام را متعلق باختیار خلق داند و کسی که بقول و رای خود
و قیاس عمل کند او نیز گمراه شده است گمراه شدنی دور **ان یدعون** طلب نمی کنند قریش
من دونه غیر او یعنی غیر خدای یعنی غیر علی ع را بلقب امیر المؤمنین **الا اناثا** مگر زنان را
چه قریش میگفتند که فرشتگان دختران خدایند و بعضی اناثا [illegible] شده باشند چه حق تعالی علی ع را
امیر المؤمنین نام کرده و این اسم بر غیر او روا نیست و هر کس که باین نام طلبند و او راضی باشد [illegible]
با او مباشرت کرده اند و اگر نکرده اند بان مبتلا میشود [illegible] کسی که عمر را امیر المؤمنین
گفتن و چون صاحب الامر ع ظهور کند او را بعبارت یا بقیة الله و یا ابن رسول الله خواهند طلبید

وان

وان یدعون و طلب نمیکنند قریش غیر خدای **الا شیطانا مریدا** مگر شیطانی
خبیث را یعنی شیطان بدی را چه قریش عبادت جن میکردند و چون در شیطانی تحمل و حرص و حیله
و تجبر و تعجیل جمع شود شیطانها او را شیطان مرید میگویند و چون یکی از اینها در آدمی بهم رسید
شیطانها او را چون گوی میغلطانند یعنی هر قسم میخواهند از راه میبرند **لعنه** دور کرده است از خیر
او را یعنی آن شیطان را **الله وقال** خدای و گفته است آن شیطان را یعنی ابلیس جهة آنکه ابلیس گفته
است که لاضلنهم اجمعین الخ این را بعد از بیرون **لاتخذن من عبادک نصیبا** بگیرم
البته از بندگان تو نصیبی یعنی بهره **مفروضا** معین را بجهت خود **ولاضلنهم ولامنینهم**
و گمراه میکنم البته ایشان را یعنی آرزوهای باطل **ولامرنهم فلیبتکن اذان الانعام**
ولامرنهم فلیغیرن خلق الله و امر میکنم البته ایشان را پس میشکافند البته گوشهای
چهارپایان را و امر میکنم البته ایشان را پس تغییر میدهند البته آفریده خدا را یعنی دین خدای را امر خدا
بچیزی که امر کرده است بان و مراد از خلق اینجا خلق تغییر است چه لفظ خلق در قرآن بر چهار وجه است
خلق اختراع چنانچه در این سوره اعراف که خلق السموات والارض فی ستة ایام یعنی اختراع
کرده است آسمانها و زمین را در شش روز و خلق استحاله چنانچه در این سوره مرسلات است که
نخلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق یعنی خلق میکنیم یعنی از حالی بحالی میگردانیم شما را در
شکمهای مادران شما خلقی بعد از خلقی و خلق تقدیر چنانچه در قصه عیسی ع در این سوره مائده است
که و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر یعنی یاد کن وقتی که خلق میکنی یعنی تقدیر میکنی یعنی عرض و طول
قرار میدهی از گل مثل هیئت مرغ و خلق تغییر چنانچه در این آیات **ومن یتخذ الشیطان**
ولیا من دون الله فقد خسر خسرانا مبینا و کسی که بگیرد شیطان را دوستی
غیر او خدای پس بتحقیق که زیانکار میشود زیانکار شدنی ظاهر **یعدهم** وعده میدهد ایشان را
شیطان **ویمنیهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا** [illegible]
و وعده نمیدهد ایشان را مگر بفریب چون آدم ع را از بهشت بدر [illegible] گفت یا رب بیان من
و ابلیس عداوت افکندی [illegible] زیادتی کردن بر وی نبود و اگر تو یاری نکنی مرا قوت
زیادتی بر وی نخواهد بود حق تعالی فرمود که بدی را یکی و نیکی را ده برابر تا هفتصد برابر [illegible]
گفت یا رب زیاده کن فرمود که هر فرزندی [illegible] یک فرشته و دو فرشته [illegible] که محافظت کنند گفت

زیاد کن فرمود که هر فرزند که ترا باشد دو فرزند شیطان باشد گفت زیاد کن فرمود که تا جان در بدن است توبه قبول
میکنم گفت زیاد کن فرمود که گناهان را می آمرزم و باک از آن ندارم گفت یا رب مرا بس است آنگاه
ابلیس گفت یا رب اگر بر من تفضل کنی تفضل زیادتی بر آدم نخواهم داشت فرمود که هرگاه او را یک
فرزند شود ترا دو فرزند شود گفت یا رب زیاد کن فرمود که تو و فرزندان تو در سینه های ایشان
مسکن گیرید گفت زیاد کن فرمود که ایشان را وعده دهی و باز داری و بتان و وعده غرور دهی
و چون این آیه در آل عمران نازل شد که والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله
فاستغفروا لذنوبهم ابلیس بر بالای کوه ثور که در مکه است رفت فریادی کرد و شیطانها را طلبید
چون حاضر شدند گفت این آیه نازل شد کدام یک چاره آن میکنید عفریتی گفت من چنین
و چنان میکنم گفت کار تو نیست و دیگری مثل آن سخن بگفت و قبول نکرد آنگاه وسواس
خناس گفت من چاره آن میکنم باین طریق که وعده میدهم و باز میدارم ایشان را تا آنکه گنا
کنند چون گناه کردند طلب آمرزش را از یاد ایشان میبرم گفت کار تست و او را تا روز
قیامت موکل کرد **اولئك مأويهم جهنم ولا يجدون عنها** آنجماعت
فرود آمد نگاه ایشان جهنمست و نمی یابند از آن یعنی از جهنم **محيصا** گریزگاهی یا
گریزی **والذين آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات**
تجري من تحتها و آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیکو زود باشد که داخل
کنیم ایشان را بر بهشتهایی که روان میشود از زیر آنها یعنی از زیر درختها و مسکنهای آن
بهشتها **الانهار خالدين فيها ابدا** نهرها ساکن میباشند همیشه در آن بهشتها
همیشه و این آیه در بقره و عمران و در بنی سوره مکرر گذشت **وعد الله حقا ومن**
اصدق من الله قيلا وعده کرده است آنرا خدای وعده حقی و کیست راست
گوتر از خدای در سخن **ليس بامانيكم ولا اماني اهل الكتاب** نیست با آرزوهای
شما و نه آرزوهای اهل کتاب یعنی نیست آنچه شما و نه آنچه اهل کتاب آرزو کرده اید که با فعال خود
عذاب نکشید **من يعمل سوءا يجز به** هر کسی که بکند بدی جزا داده میشود بان اسمعیل
بن بهحن از امام جعفر ع گفت چه میگویی در باب گناهکاران ما و گناهکاران غیر ما آنحضرت
این آیه را تا اینجا خواند چون این آیه نازل شد صحابه گفتند چه آیه سختی است پیغمبر ص گفت بر نیاز رها

درباب

درباب اطفال خود و فرزندان مبتلا میشوید گفتند بلی فرمود که ان از ان چیزهاست که حق تعالی
برای شما آنرا حسنات مینویسد و بآن گناهان را محو میکند **فلا يجد له من دون**
الله وليا ولا نصيرا و نمی یابد برای خود غیر از خدای دوستی و نه یاری کننده
ومن يعمل من الصالحات من ذكر او انثى و کسی که بکند از کارهای
نیکو از مردی یا زنی و حال آنکه **هو مؤمن فاولئك يدخلون الجنة**
ولا يظلمون نقيرا او مؤمن باشد پس آنجماعت داخل میشوند بهشت و ظلم کرده
نمیشوند نقیری یعنی بقدر نقطه که در میان پشت استخوان خرما میباشد پس بنابر این آیه کسی که
نشناسد حق را یعنی امامت ائمه ع را بکند از آنچه خواهد از کارهای خیر از او قبول نمیشود و
من احسن دينا ممن اسلم و کیست بهتر در دین از کسی که اسلام آرد و مطیع و منقاد
کند **وجهه** روی خود را یعنی خود را یا قصد خود را **لله وهو محسن** از برای خدای
و او نیکوکار باشد و مثل این آیه تا اینجا در بقره گذشت **واتبع ملة ابراهيم** و پیروی کرده
باشد ملت ابرهیم را و در بقره بیان ملت ابرهیم گذشت **حنيفا** حال آنکه مسلمان پاک بود یا پاک
ملت او و بیان این عبارت نیز در بقره گذشت **واتخذ الله ابراهيم خليلا** و گرفته است
خدای ابرهیم را خلیل و خلیل اگرچه بمعنی دوست است اما در اینجا دو معنی دارد یکی آنکه از خلت بفتح
خا باشد بمعنی احتیاج چه ابرهیم ع از خلق بریده و بی نیاز و بخدای محتاج بود چه در وقتی که
او را با تش می انداختند و از منجنیق جدا شد حق سبحانه جبرئیل را امر کرد که دریاب بنده مرا و
جبرئیل ع در هوا با و رسید و پرسید که حاجتی داری آنچه خواهی بمن بگوی که خدای مرا بیاری تو فرستاده
در جواب گفت که بتو حاجتی ندارم و خدای مرا بس است و از غیر او طلب نمیکنم و بجز او حاجتی ندارم
پس حق تعالی او را خلیل خود خواند یعنی با و محتاج و از غیر او بریده است و معنی دیگر آنکه از خلت
بکسر خا باشد بمعنی در میان در آمدن چه ابرهیم ع در میان معنیهای خدای در آمده و واقف
بر اسرار الهی بود و غیر او بر آن واقف نبود پس معنی خلیل خدای بودن وی آن باشد که بخدای
و با مور او دانا بود و نسبت خلیل بودن او بخدای که میگویند که ابرهیم خلیل خدای جهت آنست
که خدای او را برگزیده است از سایر خلق و بخود نسبت داده چنانچه خانه را از خانها برگزیده و
خانه من گفت چنانچه در بقره گذشت که **طهرا بيتي للطائفين** و در حق از روحها برگزیده و روح

من گفت چنانچه در سورهٔ حجر میگوید که ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین وچون فرشتگان
سر کردی که جبرئیل ع مهمان ابرهیم م شدند و گوساله کشته و پخته نزد ایشان آورد گفتند نمیخوریم
تا بهای این گوساله نگوئی گفت بهای آن اینست که چون بخورید بسم الله گوئید وچون فارغ شوید
الحمد لله گوئید پس جبرئیل بفرشتگان گفت که سزاوار است بخدای که ابرهیم را خلیل خود گیرد
چنانچه این قصه در جای خود گفته میشود و زهد ابرهیم در دنیا چنان بود که پوشش او جامهٔ پشمین
وخورش وی جو و آنچه خدای نهی فرموده بود زهد میورزید پس حق تعالی در کتاب محکم خود
ثنای او کرده فرموده که واتخذ الله ابرهیم خلیلا و حق تعالی با برهیم م وحی فرستاد که یکی از بندگان
خود را خلیل خود میکنم که اگر از من درخواست کند که مرده را زنده کنم میکنم و بخاطر ابرهیم م
رسید که آن خلیل خدای او باشد پس گفت که رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی یا رب بنمای مرا که
چگونه مرده زنده میکنی و بود که باز حق تعالی فرمود که اولم تؤمن یعنی آیا ایمان نیاوردهٔ ابرهیم م
گفت که بلی ولکن لیطمئن قلبی یعنی بلی ایمان آورده ام ولیکن میخواهم تا آرام گیرد دل این خلیل
بودن من چنانچه این قصه در سورهٔ بقره گذشت وچون حق تعالی ابرهیم علیه السلام را خلیل گرفت
ملک الموت مژده داد وی بصورت جوان سفیدی که و جامهٔ سفیدی پوشیده و از سر او آب
و روغن میچکید آمد ابرهیم چون از بیرون داخل خانه شد او را دید که از خانهٔ او بیرون میرود
وابرهیم م از کمال غیرتی که داشت چون از خانه بیرون میرفت در را بسته کلید را با خود میبرد و
چون باز میگشت باز میکرد در آن وقت چون او را دید دست او را گرفت گفت که ای بندهٔ خدای چه
کسی تو را باین خانه که داخل کرد گفت رب این خانه مرا داخل کرد ابرهیم م گفت که رب این خانه سزاوار
تر است باین خانه از من و تو کیستی گفت من ملک الموتم ابرهیم م ترسید پرسید که قبض روح من آمدهٔ
گفت نه ولیکن خدای بندهٔ را خلیل خود گرفته من آمده ام او را بشارت دهم گفت آن کیست تا باشد
که خدمت وی کنم تا آنگاه که بمیرم گفت آنکس توئی پس ابرهیم بخانهٔ ساره رفته بساره خبر داد که خدای مرا
خلیل خود گرفت و بروایتی جبرئیل بود که این مژده داد و نگرفت خدای ابرهیم را خلیل مگر بنبوت
محمد ص و اقرار بعلی ع بعد از وی و حق تعالی جهة آن ابرهیم را خلیل گرفت که جز خدای از هیچکس
سؤال و طلب نکرد و هیچکس از وی چیزی طلب نکرد که او نگوید و رد کند و نیز جهة آنکه سجده بر زمین
بسیار میکرد و صلوات بر محمد و اهل بیت ص بسیار میفرستاد و طعام مردم میداد و نماز شب که مردم

درخواب

در خواب بودند میگزارد و جهة آنکه نزد دوستی که در مصر داشت رفت که از وی چیزی خوردنی
قرض کند او را در منزل نیافته باز گشت چون بخانه نزدیک شد از خویش بیامد که الاغ را خالی
بخانه برد از الاغ فرود آمد خورجین خود را از یکجهة سنگین ساره پر کرد چون داخل خانه
شد خورجین را دو گرفته از شرم ساره الاغ را بساره گذاشته داخل خانه شد و خوابید و بروایتی
شروع در نماز کرد ساره آمد خورجین را گشوده پر از بهترین آرد دید آنرا خمیر کرده نان پخت و
خورش نیکو نزد ابرهیم آورد و ابرهیم ع که از نماز فارغ شد و بخورد گفت این نان از کجا بود گفت
از آردی که در خورجین بود و از خلیل مصری خود آورده بودی ابرهیم گفت او خلیل من است و مصری
نیست پس ابرهیم سر بسوی آسمان کرد گفت که گواهی میدهم که تو خلیلی و از نجهة خلت بوی عطا شد
پس ابرهیم شکر خدای کرده از آن نان تناول نمود و او اول کسی بود که بیک از آنجهة او ارد شد پس چون کسی از
سفر آید که آنچه میسر شود اگرچه سنگی باشد جهة اهل خانه خود آرد و چون ایزد تعالی خواست که قبض
روح ابرهیم ع کند ملک الموت را فرستاد ابرهیم گفت که هرگز دیدهٔ که خلیلی خلیل خود را بمیراند باز
گشته گفت الهی شنیدی آنچه خلیل تو گفت حق تعالی فرمود که برو و بگو که هرگز دیدهٔ که حبیبی را
از ملاقات حبیب خود بد آید بتحقیق که حبیب دوست میدارد ملاقات حبیب خود را ولله
ما فی السموات وما فی الارض وکان الله بکل شیء محیطا
وخدایراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و هست خدای بهمه چیزی احاطه کننده با [illegible]
و دانا و قادر است بهر چیزی و بقدر سنگینی ذرهٔ از و غایب نیست در آسمانها و زمین نه آنکه بالذات
احاطه کرده است چیزها را چه در این صورت لازم آید که جسم باشد و مثل سایر اجسام او را احاطه
کرده باشد نصف اول آیه نازل شده است پیش از آیه و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع که در اول این سوره گذشت پس نصف آیه در اواخر سوره
و نصف در اول سوره واقع شده بیشتر آیه در بیجا بخلاف ترتیبی است که نازل گشته و سبب نزول
این و آن آنست که مردم جاهلیت عادت داشتند که زن کنند دختر یتیمی که خود او را تربیت میکرده باشند و
خود رغبت بوی میکردند که زن کنند و مال او را جهة طمع در آن بوی میدادند که دیگری او را نخواهد
و منع شوهر کردن او کرده انتظار مرگ وی میکشیدند که میراث او را ببرند پس از پیغمبر ص پرسیدند
و حق تعالی از آن نهی کرده و نصف این آیه تا تنکحوهن و بعد از آن فانکحوا ما طاب لکم تا آخر آن

ایمان از شد و در روایتی در باب ذکر این آیه که ویستفتونک فی النساء وارد شده که از معشر چه در بارهٔ
زنان پرسیدند که چیست با ما از میراث پس حق تعالی ربع و ثمن را در اوایل این سوره نازل
فرمود و در وسط این آیه که والمستضعفین من الولدان نازل شده است در شان اهل جاهلیت که کبیر و کوچک
و دختر را از میراث پدر چیزی نمیدادند و میراث بکسی میدادند که جنگ و پیکار کنند چون در اوایل
و اواخر این سوره آیتهای میراث نازل شد ایشان گفتند که بخدمت رسول الله رویم و این سخن بگوییم شاید
که او آنرا تغییر دهد و در نزد او عرض کردند که یا رسول الله بدختر نصف میراث پدر و برادر و پسر کوچک
را میراث میدهی و ایشان سوار نمیشوند و غنیمت جمع و با دشمن جنگ نمیکنند آنحضرت فرمود که
من با این مامور شده‌ام و هم در وسط این آیه که و ان تقوموا للیتامی بالقسط نازل شده است در شان
اهل جاهلیت که مال یتیم را ضایع میکردند و حق تعالی امر کرد ایشان را که اصلاح مال یتیمان کنند پس
میفرماید که ویستفتونک و طلب فتوی میکنند از تو ای محمد فی در باب النساء
قل الله یفتیکم فیهن بگو که خدای فتوی میدهد شما را در شان ایشان یعنی در باب
زنان وما یتلی علیکم فی الکتاب و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب یعنی قرآن
فی در باب یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب یتیمان زنان آن
چنان یتیمان که نمیداده باشید شما ایشان را آنچه نوشته شده یعنی واجب شده است لهن
وترغبون ان تنکحوهن والمستضعفین من الولدان و از برای
ایشان و رغبت داشته باشید که نکاح کنید ایشان را و ضعیف شدگان از کودکان و خدای فتوی
میدهد شما را در ان تقوموا للیتامی آنکه بایستید از برای یتیمان یعنی قیام کنید با مور
ایشان بالقسط وما تفعلوا من خیر فان الله کان به علیما
بعدل و آنچه میکنید از خیری پس بتحقیق که خدای هست بآن دانا این آیه در شان دختر محمد بن
مسلم که زن رافع بن خدیج بود نازل شده و آن زن سنی داشت پس رافع زنی جوان
خواست که او را دوست تر از زن سابق داشتی دختر محمد بن مسلم بوی گفت که چنین میبینم که مرا نمیخواهی
و آن زن را بر من بر گزیدی در جواب گفت که او زنی جوان است و او را دوستتر دارم اگر خواهی اقرار
میکنم که دو روز را سه روز با او باشم و یکروز با تو وی راضی نشد او را یک طلاق داد و بعد از آن
طلاق دیگر داد زن گفت بخدا قسم که با من و او برابری قرار میدهی خوب والا راضی نمیشوم

ونفس او بیکروز که حصهٔ او بود راضی نشد بر شوهر خود حرص میورزید رافع گفت که یا راضی
میشوی یا طلاق سیم میدهم او بر شوهر خود حرص ورزید و راضی شد و صلح کردند بنحوی که آن زن
میگفت که در میان ایشان برابری باشد پس حق تعالی این آیه را نازل ساخت و چون زن راضی شده
و قرار گرفت رافع نتوانست که میان ایشان برابری منظور دارد پس آیه بعد از این نازل شد و میفرماید
که وان امرأة خافت من بعلها نشوزا واگر زنی ترسد از شوهر خود
نشوزی و معنی نشوز زن در این سوره در آیه واللاتی تخافون نشوزهن گفته شد و جایز
نیست در وقت عقد نکاح که شرط شود که چندانکه زن خواهد مرد نزد وی رود یا در میان هر هفته
یا هر ماه یکروز چنین و چنان نفقه دهد بلکه کسی که زنی کند برای زینت آنچه برای زنان میباشد
از نفقه و قسمت روزها و شبها و لیکن اگر کسی زنی کند و آن زن ترسد که شوهر او را نشوز کند و
نشوز مردان باشد که مرد با زنی که دارد بد باشد و او را دوست نداشته و اراده طلاق او کند و گوید که
میخواهم که ترا طلاق دهم او اعراضا یا اعراض یعنی باز ترسد از آنکه شوهر او زن دیگر کند
فلا جناح علیهما پس نیست حرجی بر ایشان یعنی بر شوهر و زن در این دو صورت ان
یصلحا بینهما صلحا که اصلاح کنند میان خودشان صلحی یعنی زن صلح کند با مرد
از حق خود بچیزی از قسمت شب و روز یا از نفقه خود و بگوید این کار مکن و قسمت برای من روا
مدار و مرا نگاهدار و طلاق مده و من آنچه بر تو واجب یا بعض آنرا وا میگذارم و از مال خود فلان
قدر میدهم و ترا حلال میکنم از نصیب شب و روز خود هر قسم که در باب شب و روز خواهی بکن و مختاری
هر چه کنی اختیار داری و مرا بحال خود بگذار جمیع اینها برای مرد جایز و حلال و خوب است و حرجی بر ایشان
در این امور نیست و این صلحی است که حق تعالی در این آیه فرموده و بر هر چه صلح کنند جایز است و
نیکوییست والصلح خیر و صلح بهتر است از خوبیت واحضرت الانفس
الشح و حاضر کرده شده اند نفسها بخل و حرص را یعنی مهیا شده اند نفسها از برای بخل و حرص
پس بعضی از نفسها اختیار صلح میکنند و بعضی نمیکنند وان تحسنوا و اگر احسان کنید یعنی
نیکویی کنید و تتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا و بپرهیزید پس
بتحقیق که خدای هست بآنچه میکنید آگاه شان نزول این آیه بنحوی است که در آیه سابق گفته شد
پس میفرماید که ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و هرگز استطاعت و

توانا نیستید انکه عدل ورزید میان زنان در مودت و محبت یعنی همه زنان خود را برابر
دوست دارید چه هیچکس قادر نیست که چنین کند و این آیه که درین سوره گذشت که فان خفتم الا
تعدلوا فواحدة باین معنی است که پس اگر بترسید شما که عدل نورزید در نفقه پس یک زن کنید
ولو حرصتم و اگر حریص شوند باشید شما باین معنی که همه را برابر دوست بدارید فلا
تمیلوا پس میل مکنید از زن کل المیل همه میل یعنی میل تمام فتذروها
پس بگذارید او را یعنی آن زن را کالمعلقة مثل معلق یعنی نزد یک زن میرفته باشید و
آن زن دیگر را گذارید در میان ماند که نه شوهر داشته باشد و نه طلاق گرفته بوده باشد
پس در صورتی که صلح واقع نشود و زن راضی نکرده با میان زنان قرار میسا باید داد یا آن زن را
طلاق میباید کرد و غیر این روایت وان تصلحوا وتتقوا فان الله کان
غفورا رحیما و اگر صلح کنید و پرهیزید پس بتحقیق که خدای هست آمرزگار
رحم کننده وان یتفرقا و اگر جدا شوند زن و شوهر از یکدیگر یغن الله بی نیاز
میگرداند خدای یعنی بی احتیاج میگرداند خدای کلا هر یکی از ایشان من سعته وکان
الله واسعا حکیما از وسعت خود و هست خدای وسعت دارنده محکم کار در
کار در هر فعل و بنا برین آیه کسی که کد خدا و بیچیز باشد اگر زن را طلاق دهد حال او خوب
و غنی شود چنانچه اگر عزب بیچیز باشد و کد خدا شود حال او خوب و غنی گردد بنا بر آیه سوره
نور که وانکحوا الایامی منکم تا آخر ولله ما فی السموات وما فی الارض
ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم
ان اتقوا الله وان تکفروا فان لله ما فی السموات وما فی
الارض وکان الله غنیا و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
و بتحقیق که وصیت کرده ایم ما آنان که آمده شده است بایشان کتاب پیش از شما و شما را که
بپرهیزید از خدای و اگر کفر ورزید پس بتحقیق که خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
و هست خدای غنی یعنی بی احتیاج حمیدا ستوده شده پس بنا برین امر به پرهیزکاری وصیت
خدا سبب این است و بازتهای پیش از ایشان و نفع میرساند خدای کسی را که اطاعت او کند و ضرر
میرساند کسی را که معصیت او کند ولله ما فی السموات وما فی الارض وکفی

بالله

بالله وکیلا و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و کافیست خدای وکیلی
ان یشأ یذهبکم اگر خواهد ببرد یعنی فنا میکند شما را ایها الناس ویأت
ای مردم و می آرد یعنی خلق میکند باخرین وکان الله علی ذلک قدیرا
دیگرانرا و هست خدای بران قدرت دارنده من کان یرید ثواب الدنیا فعند
الله ثواب الدنیا والاخرة وکان الله سمیعا بصیرا کسی که
بوده باشد چنین که اراده کند ثواب دنیا را پس نزد خداست ثواب دنیا و آخرت و هست خدای
شنوا بینا آخر این آیه در شان غضب کنندگان امانات [illegible] نازل و چنین نازل گشته
که وان تلووا الایه و تعرضوا عما امرتم به فان الله بما تعملون خبیرا و تحریف فتوی میفرمایند
یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط ای آنانکه ایمان آورده اند
باشید اقامت کنندگان بعدل یعنی قائم شما بالقسط [illegible] گذشت شهداء لله و
لو علی انفسکم گواهان از برای خدای و اگرچه بر نفسهای شما یعنی ضرر رسانند بشما او الوالدین
والاقربین بر پدر و مادر و بر خویشان باشد پس حق تعالی امر کرده است مردم را که اقامت
کنندگان باشند بعدل اگرچه ضرر بخود شان یا بر پدر و مادر و بر خویشان ایشان داشته باشد
و مؤمن را بر مؤمن هفت حق هست که از هم و ستر و واجبی [illegible] انست که آدمی حق گوید و اگرچه ضرر بخود
یا بر پدر و مادر و خویشان او داشته باشد و از برای نفع ایشان از حق میل نکنند مردم خوب و بد
بد را خوب میدانند پس در آن حال بهر علامت و نشان که داشته مبعوث بودهای ایشان پس نباشد
در میان ایشان شاهد بحق و اقامت کنندگان بعدل ان یکن غنیا اگر بوده باشد
غنی یعنی بی احتیاج او فقیرا فالله اولی بهما محتاج پس خدای ولیست یعنی سزاوارتر است
بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا وان تلووا او تعرضوا ایشان پس
پیروی مکنید خواهش را که عدل ورزید از حق و اگر باز پس کردید یا اعراض کنید از حق و بقرائت اهل
بیت ع معنی چنین باشد که اگر متولی امر امامت شوید و اعراض کنید از آنچه مامور شده اید یا ان
یعنی اعراض کنید از امامت ائمه ع و ترک آن کنید فان الله کان بما تعملون خبیرا
پس بتحقیق که خدای هست بآنچه میکنید آگاه این آیه در شان ایمان آورندگان باقرار زبان نازل
شده پس میفرماید که یا ایها الذین امنوا ای آنانکه ایمان آورده اند باقرار زبان و اقرار کرده اند

بین

امنوا ایمان آرید یعنی تصدیق کنید بدل و ایمان در قرآن بر چهار قسمت اقرار بزبان
و تصدیق بدل و اداء ثابت بروح ایمان که در وقت معصیت از آدمی مفارقت نموده بعد از توبه
باز میگردد پس درین آیه حق تعالی ایشانرا مؤمن نامیده بسبب اقرار ایشان بزبان و فرموده که یا
ایها الذین آمنوا و بعد از آن فرموده که آمنوا بالله یعنی تصدیق کنید بدل پس ایمان بحق تصدیق
بدلست و تصدیق چند شرط دارد که آن شرطها در آیه سوره بقره که لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل
المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله تا آخر مذکور است پس کسی که بشرطها که درین آیه است قیام
نماید او مؤمن تصدیق کننده باشد و گاه آدمی مؤمن تصدیق کننده می باشد و بعد از آن داخل
معصیتها میشود پس ایمان او نفعی نمی بخشد تا آنکه توبه از آن گناهان و ایمان خود را خالص کند
بالله ورسوله والکتاب الذی نزل علی رسوله والکتاب الذی
انزل من قبل ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم
الآخر بخدای و پیغمبر او و کتاب آنچنان کتابی که فرود آورده است بر پیغمبر خود و کتاب آنچنان
کتابی که فرود آورده است پیش از این و کسی که کافر شود بخدای و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او
و روز آخر یعنی روز قیامت فقد ضل ضلالا بعیدا پس بتحقیق که گمراه شده است
گمراه شدنی دور و این آیه نیز نازل شده است در شأن آنانکه ایمان به پیغمبر با اقرار زبان و تصدیق
دل آورده و بعد از آن کافر شدند چونکه عهدنامه در میان خود نوشتند که امامت را از اهل
بیت پیغمبر ص نگذارند و چون آیه ولایت یعنی انما ولیکم الله در سوره مائده در شأن علی ع نازل
شد و پیغمبر ص از برای علی ع عهد و پیمان از ایشان گرفت اقرار زبان بدون تصدیق دل کردند
و چون پیغمبر ص رحلت فرمود کافر شدند و این آیه نازل شده است در شأن ابا بکر و عمر و عثمان
که ایمان آوردند به پیغمبر ص در اول پیغمبری و چون آنحضرت ولایت و دوستی علی ع را بر ایشان عرض کرده
گفت که من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کس که من مولای اویم علی مولای او است کافر شدند و بعد از آن
ایمان آوردند یعنی بیعت با علی علیه السلام کردند و بوی یا امیر خدا و رسول قایل شدند و بعد از آن چون
پیغمبر رحلت فرمود کافر شدند و اقرار به بیعت نکردند و بعد از آن زیاد کردند کفر را بآنکه مؤاخذه و
گرفته کبر کردند تا بیعت کنند که آنحضرت بیرون آمد و آنچنانکه چیزی از ایمان باقی نماند و نیز نازل
شده است این آیه در شأن سه نفر مذکور و معویه و عبد الرحمن و طلحه و غیرهم که هفده نفر بودند که پیغمبر

چونکه علی ع و عمار ابن یاسر را نزد اهل مکه فرستاد جماعتی بوده که در مدینه بودند گفتند که این کودک را
فرستاده و در مکه بزرگان هستند خوب بود که دیگری را میفرستاد والله که کفر سزاوارتر است ما را از
ایمانی که آورده ایم پس آن هفده نفر نزد علی ع و عمار رفته ایشانرا از ابو سفیان و عبد الله بن
عامر و اهل مکه ترسانیدند آنگاه علی ع گفت که خدای ما را بس است و روانه شدند و چون ایشان
داخل مکه شدند حق تعالی پیغمبر ص را از آنچنان ایشان که در مدینه گفته بودند و جواب علی ع خبر داده
آیه الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم تا ذو فضل عظیم را در سوره آل عمران نازل فرمود
و این کفر اول ایشان بود و کفر دوم آن بود که پیغمبر ص فرمود که از عقب این دره مردی بیرون می آید
که امت خدای مثل عیسی ع باشد و هر یک از ایشان آرزو کردند که آنکس از مردم ایشان باشد ناگاه
علی ع از آنجا بیرون آمد پیغمبر ص گفت که آنکه گفتم این شخص است پس ایشان غضبناک از خدمت
آنحضرت بیرون رفته گفتند که چیزی باقی نماند جز آنکه علی را پیغمبر کند والله که بازگشتن به بت پرستی
بهتر است ما را از آنچه میشنویم از پیغمبر در شأن پسر عم وی حق تعالی آیه سوره زخرف که ولما ضرب
ابن مریم مثلا را نازل فرمود و این کفر دوم بود و بعد از آن زیاد کردند کفر را در آن وقت که آیه سوره
بینه که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه نازل شد پیغمبر ص فرمود که تو خیر
بریه یعنی بهترین خلق گشتی مردم گفتند که او بهتر از آدم و نوح و ابراهیم و پیغمبران است حق تعالی آیه
سوره آل عمران را نازل فرمود که ان الله اصطفی آدم ونوحا تا آخر آیه و مع چنانچه در جای خود
مذکور شد گفتند پس او بهتر است از ایشان و حق تعالی آیه سوره اعراف را که قل یا ایها الناس انی رسول
الله الیکم جمیعا را نازل ساخته آنحضرت فرمود که لیکن علی بهتر است از شما و ذریت او بهتر است از ذریت
شما و تابعان او بهترند از تابعان شما پس غضبناک از خدمت آنحضرت برخاستند زیاده بر آنچه
گفته بودند گفتند که بازگشتن ما بکفر اسلا بهتر است برما از آنچه پیغمبر در شأن پسر عم خود میگوید
و نیز این آیه نازل شده است در شأن عبد الله بن ابی سرح که عثمان او را بمصر والی کرده فرستاد و
نیز نازل شده است در شأن کسی که شراب را حلال داند و خورد و کسی که زنا را حلال داند و کند و کسی که زکوة
حق را ندهد و این آیه است بر کسی که منکر زیاد شدن کفر باشد پس میفرماید که ان الذین
آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا [illegible]
که آنانکه ایمان آوردند بعد از آن زیاد کردند کفر را و در سوره آل عمران ثم ازدادوا کفرا لن تقبل

توبه نمی‌کنند و کور شدند لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا یعنی آنکه خدا
بیامرزد ایشان را و نه آنکه هدایت کند ایشان را براهی الا راه جهنم که همیشه در آنجا خواهند بود
و در سورهٔ لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا گفته خواهد شد
انشاء الله تعالی بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا مژده کانی ای محمد
منافقان را از برای ایشان عذابی دردناک در رسانند این آیه نازل شده است در شان بنی امیه که با یکدیگر
عهد یاد کردند که امر امامت را به بنی هاشم نگذارند و میفرماید که الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ
لِلّٰهِ جَمِيعًا آنانکه میگیرند کافران را دوستان غیر از مؤمنان آیا میطلبند در نزد ایشان
عزت پس بتحقیق که عزت خدای راست جمیع این آیه در شان ائمه عم نازل شده میفرماید که وَقَدْ
نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّٰهِ و بتحقیق که فرود
آورده است بر شما در کتاب که هرگاه بشنوید آیتهای خدا را یعنی آیات ائمه علیهم السلام را يُكْفَرُ
بِهَا که کفر ورزیده میشود بآنها یعنی کفر میورزند بآن آیتها وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و تمسخر
کرده میشود بآنها یعنی تمسخر میکنند بآنها فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا
فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ پس منشینید با ایشان تا آنکه در روند در حرفی غیر آن یعنی هرگاه شنیدی
که مردی انکار حق میکند و آنرا بدروغ نسبت میدهد و با ائمه عم بدی میگوید از نزد او برخیز و با او منشین
هر کس که باشد و ایمان زیاد و کم میشود جهت آنکه حق تعالی ایمان را بر همهٔ اعضاء آدمی واجب ساخته
بر هر عضوی از ایمان غیر آنچه بعضو دیگر واجب است واجب گشته و باین واجب ساخته است
حق تعالی بر گوش که ذکر خدای بشنود و گوش بمعاصی آنچه خدا را از آن بد آید نشنود و از لغو
خدای نهی فرموده اعراض کند بعد از آن ایزد تعالی برحمت خود از این حکم بیرون کرده است حالت
فراموشی را و در سورهٔ انعام فرموده که و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم
الظالمین و در روایت آمده است که هر کس که خواهد بنشیند بر کسی که ایمان بخدای و روز قیامت
آورده باید که در مجلسی که سخن بد بائمه عم و مؤمنی گویند و سب ائمه و غیبت مؤمنی کنند ننشیند
که شنیدن یکی از ائمه عم میکرده باشند و قادر باشد که منع کند و نکند حق تعالی او را در دنیا ذلیل و در
آخرت عذاب و معرفت ائمه عم را از او سلب کند و سزاوار نیست مؤمن را که در مجلسی که معصیت میکرده

باشد

باشند و او قدرت بر تغییر آن نداشته باشد بنشیند بلکه باید که مؤمن با کسی که سخنان ناشایسته
برای خدای سبحانه گوید ننشیند جهت آنکه اگر بلائی بر آنکس نازل شود بر او نیز خواهد رسید و مصاحبت و
همنشینی با اهل بدعت نکند جهت آنکه او نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهد بود و چه آدمی بر دین دوست
و قرین خود میباشد بلکه باید که بیزاری از اهل شک و بدعت ظاهر کند و سب ایشان بسیار کند و
سخنان در بارهٔ ایشان گفته کاری بر ایشان تنگ کند تا فساد در اسلام نتوانند کرد و از ایشان مردم
حذر کنند و از بدعتهای ایشان نیاموزند که چون چنین کند حق تعالی برای او حسنات دهد و درجات
او را بلند گرداند در آخرت و سزاوار نیست مسلمانی را که برادری کند با فاسق و احمق و دروغگو و کسی که
از چیزهای بد از قول و فعل نداشته باشد و بخیل و کسی که دوری از ایشان نماید با این جماعت مصاحبت
و همراهی کند جهت آنکه فاسق او را بسهل چیزی میفروشد و احمق او را بخیر او نمی نماید و بدی از او
میکند و اگر خواهد که نفع رساند ضرر میرساند پس که احمق بهتر از زندگی او و سکوت او بهتر از سخن
گفتن و دوری او بهتر از نزدیکی وی باشد و دروغگو مثل سراب است دور را او نزدیک نماید و نزدیک را بوی
دور مینماید و عیش را برو ناگوار میکند سخن او را بدیگران و آن دیگری را با فکند و کسی که با کسی از صحبت بدی
نداشته باشد کار خود را زینت میدهد و میخواهد که رفیق مثل او شود و در امر دین یاری او نمی
کند و نزدیکی با او موجب جفا و قساوت و رفاقت او طرار باشد و بخیل در وقتی که رفیق بیشتر احتیاج
بمال او داشته باشد او را یاری نمیکند و کسیکه از خویشان دوری کند در سه جا از قرآن حق تعالی
او را ملعون گفته و کسی که ایمان بخدای و روز قیامت داشته باشد باید که در جای که گمان بد به او برند ننشیند
و ایزد تعالی با سه مجلس باشد و غضب بر اهل آن مجلس نازل میکند پس همنشینی ایشان آنها را جایز نیست
مجلسی که منع مردم از آل محمد عم کنند و آنکس را نمی و کسی که بدشمنان اهل بیت عم و همنشینی ایشان باطل
شود باید که چنان نشیند که گویا بر سنگ تفته نشسته تا آنکه برخیزد چه حق تعالی با ایشان بدان و
لعن میکند ایشان را و چون بیند که ذکر یکی از ائمه عم ببدی میکنند باید که برخیزد جهت آنکه غضب الهی
بر ایشان نازل میشود إِنَّكُمْ إِذًا بتحقیق که شما آنگاه که خلاف این کنید مِثْلُهُمْ مثل ایشان
باشید إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا
بتحقیق که خدای جمع کننده است منافقان و کافران را در جهنم جمیع با هم این آیه در باب جنگ
احد که در سورهٔ آل عمران که اذ غدوت من اهلک بتفصیل گذشت و در شان عبدالله بن ابی و یاران او

نازل شده که در جنگ احد تقاعد نموده رفتند که هرگاه پیغمبر صم ظفر یابد گویند که ایا نبودیم با شما
و هرگاه کفار ظفر یابند گویند ایا غلبه نکرده بودیم بر شما که اعانت شما کردیم و اعانت پیغمبر نکردیم
و میفرماید که الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ آنانکه انتظار میکشند وقوع امری را بِكُمْ فَإِنْ كَانَ
لَكُمْ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ بشما پس اگر بوده باشد شما را فتحی از خدای میگویند
که ایا نبودیم با شما یعنی یاری شما میکردیم وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ و اگر بوده باشد
کافران را نصیبی یعنی بهره از جنگ و پیکار قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ میگویند که ایا غلبه نکرده بودیم بر شما و منع نکرده بودیم شما را از مؤمنان یعنی ما غلبه
بر شما کرده بودیم و قدرت بر کشتن شما داشتیم لیکن مؤمنان را از قتل شما منع کردیم فَاللَّهُ يَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
سَبِيلًا پس خدای حکم میکند میان شما روز قیامت و هرگز نمیگرداند خدای از برای کافران
بر مؤمنان راهی یعنی حجتی جماعتی از اهل کوفه این آخر ایه را حجت ساخته باین اعتقاد بوده اند که
امام حسین عم کشته نشده و حنظله بن اسعد شامی شبیه او کشته شد و آنحضرت باسمان رفت
چنانچه عیسی عم واقع شد و دروغ میگفتند کافر شدند بتکذیب پیغمبر صم که آنحضرت خبر داد که حسین
عم کشته خواهد شد و او بهتر از و یعنی علی عم و امام حسن عم نیز کشته شدند و همگی ائمه عم را درجه
شهادت حاصل است و حق تعالی از کفار خبر میدهد که پیغمبران را بغیر حق کشتند و با وجود آن خدای
ایشان را بر پیغمبران راهی از حکم حجت نداده این دو ایه نازل شده است در شان محمد و ائمه عم و در شان
منافقان میفرماید که إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ بتحقیق که منافقان خدعه
میکنند با خدای یعنی بعمل می ارند آنچه خدای با ایشان فرموده آنگاه غیر خدا را اراده میکنند پس ایشان
اهل ریا باشند که نه کافر اند و نه مسلمان و نه مؤمن اظهار ایمان میکنند و پنهان میدارند کفر و تکذیب
و معنی این کلمه در اول بقره گذشت وَهُوَ و یعنی خدای خَادِعُهُمْ خدعه کننده است با ایشان یعنی
عذاب بجزای خدعه ایشان میدهد چه خدای عزوجل خدعه نمیکند و شان او بلند است از آنچه ظالمان
میگویند و باو نسبت میدهند وَإِذَا قَامُوا و هرگاه که بر میخیزند منافقان با پیغمبر صم إِلَى
الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى بسوی نماز بر میخیزند حال آنکه گرانند پس کسالت و گرانی
بنماز ایستادن از شیوهای نفاق است و بنده چون صبح برخیزد ایزد تعالی و فرشتگان متوجه او

شوند

شوند تا چون او روی بخدای ارد حق تعالی رحمت خود را متوجه او سازد و کرامت خود را بر و
بارد پس اگر وفا بانچه خدای بر و واجب ساخته است نماید و ادای نماز بعنوانی که واجب شده است
کند حق سبحانه بفرشتگان که خازنان بهشت و حاملان عرش اند گوید که این بنده من وفا کرد شما
نیز وفا کنید برای وی و اگر وفا ننماید ایزد تعالی گوید این بنده من وفا نکرد و حال آنکه من حلیم کریم
و اگر توبه میکرد توبه او را قبول میکردم و اگر شفیع طاعت من میشد رضا در رحمت خود را نصیب
او میساختم و اگر از آنچه خدای از و میخواهد کسالت و گرانی کند قصرهای بهشت که جهت او مهیا است
از حسن و بها و جلالت نقصان پذیرد و در بهشت شهرت کند که صاحب این قصرها تقصیر کرده است
و نیز کسی که بعد از نماز صلوات بر محمد و آل او فرستد در آن قصرها عز و بها باشند و کسی که کسالت و گرانی
در صلوات بمحمد و آل پاک او عم کرده و کسی که کسالت در وضو و نماز ورزد از برای امر آخرت او خیری
در بهشت و کسی که در مصالح امر معاش کسالت ورزد از برای امر دنیای او خیری در بهشت يُرَاءُونَ
ریا میکنند این منافقان النَّاسَ با مردم و چنان می نمایند که مؤمن اند وَلَا يَذْكُرُونَ
اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا و یاد نمیکنند خدا را مگر اندکی کسی که پنهان ذکر خدای کند ذکر بسیار کرده باشد
و منافقان آشکار ذکر خدای میکردند و پنهان ذکر نمیکردند از ینجهت حق تعالی میفرماید که یاد
نمیکنند خدا را مگر اندکی مُذَبْذَبِينَ متردد اند منافقان و مذبذب کسی است که خدا و پیغمبر را
شناسد و ولی خود را نشناسد و ولی علی عم بود در زمان خود و بعد از او اوصیاء او در زمانهای خود
و در هر زمانی عالمی هست که حق تعالی باو حجت بر مردم تمام میکند و ایشان اوصیاء و صاحبان صراط الله
که بر صراط می ایستند و به بهشت نمیرود مگر کسی که ایشان او را بحجت و بتشیع بشناسند و او ایشان را
بامامت بشناسد و بدوزخ نمیرود مگر کسی که ایشان او را بصفت مذکور نشناسند و او ایشان را بامامت
بشناسد و بدوزخ نمیرود مگر کسی که ایشان او را بصفت مذکور نشناسند و او ایشان را بامامت
نشناسد جهت آنکه ایشان شناسندگان خدایند که در وقت گرفتن میثاق و عهد در روز الست
همگی را خدای با ایشان شناسانیده و ایشان گواهانند بر دوستان خود و پیغمبر صم گواه است بر ایشان
عم خدای میثاق و عهد جهت ایشان از مردم گرفته و پیغمبر صم نیز عهد و پیمان از مردم جهت ایشان
گرفته است بَيْنَ ذَٰلِكَ در میان این یعنی کفر و ایمان لَا منسوب إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ
بسوی این جماعت اند یعنی مؤمنان یعنی بمؤمن نیستند وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ

سبیلاً وکسی را که کمراه کند خدای پس هرکز نیابی از برای او راهی یا ایها الذین امنوا
لا تتخذوا الکافرین اولیاء ای آنانکه ایمان اورده اند مکیرید کافرانرا اولیا
یعنی متولیان ومباشران اصلاح ومصلحتهای خود من دون المؤمنین غیر از مؤمنان
ومثل این ایه در ال عمران کذشت اتریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطانا
مبینا آیا اراده میکنید که بکردانید خدای بر شما سلطی ظاهر کننده تسلط ومثل این کلمه درین
سوره کذشت این آیه در شان منکران ائمه ع ودر شان عبد الله بن ابی نازل وجاری شده است
در شان هر منافق شرکی وسیزیابد که ان المنافقین بتحقیق که منافقان یعنی منکران
فضل وال ایشان امر یعنی ائمه ع خواه فضل عظیم باشد وخواه کوچک ایشان تکذیب کنند که انرا وکتمان
کنندکان منافقانند فی الدرک در درک یعنی طبقه الاسفل من النار ولن تجد
لهم نصیرا پایین از آتش دوزخند وهرکز نیابی از برای ایشان یاری کننده ومثل اخر این
ایه درین سوره کذشت الا الذین تابوا مکر انانکه توبه کرده اند از نفاق واصلحوا
واصلاح کرده اند چیزی که فاسد کرده بودند از احوال خود ومثل اول این ایه در بقره کذشت و
اعتصموا ومنع پذیر شده اند از کناهان وکارهای بد وچنک در زده اند بالله بخدای
ومثل این عبارت در ال عمران کذشت واخلصوا دینهم لله فاولئک مع
المؤمنین وسوف یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما وخالص
کرده اند دین خود را از برای خدای پس آن جماعت با مؤمنانند وزود باشد که بدهد خدای مؤمنانرا
ثواب عظیم ومثل اخر این ایه درین سوره کذشت ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
وامنتم وکان الله شاکرا چه میکند خدای بعذاب شما اکر شکر کنید وایمان ارید
وهست خدای شکر کننده یعنی جزا دهنده است انچیز کاری که بنده کرده جزای خوب وثواب
عظیم میدهد وکرامی میدارد اورا ومثل این اخر ایه در بقره کذشت پس بنابر این آیه ایمان وشکر ادی
نفع دارند وضرر ندارند مثل استغفار ودعا علیما دانا این ایه نازل شده است در شان کسی
که ضیافت جماعتی کند بد بوده ودر باب غیبت پس میفرماید که لا یحب الله الجهر بالسوء
من القول دوست نمیدارد خدای اشکاره وبلند کردن بدرا از سخن ومراد سخن کفتن است
درباره کسی ونقل کردن از وچیزی که بد بوده باشد یعنی غیبت کردن الا من ظلم مکر کسی که ظلم کرده

الجزو

شود

شود پس کسی که ضیافت جماعتی کند وضیافت ایشانرا بد کند پس میزبان ظلم کرده باشد ومهمانان
مظلوم باشند وبر مهمانان حرجی نیست در آنچه در باره او کویند وعدوت نمیدارد خدای که کسی ظلم و
بدرا اشکار کند وظلم کند مکر کسی که ظلم کرده باشد پس رخصت داده است خدای که در برابر ظلم
کننده دوست نمیدارد خدای که کسی درباره شخصی چیزی که در وی نیست بکوید از خیر وثنا وعمل
صالح که با وظلم کرده خواهد بود وباید که آن شخص آن سخن را از او قبول نکند وتکذیب او کند وکان
الله سمیعا علیما وهست خدای شنوای دانا ان تبدوا خیرا او تخفوه او
تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا قدیرا اکر اظهار کنید شما خیری
یا پنهان کنید شما یا عفو کنید شما از بدی پس بتحقیق که خدای هست عفو کننده قدرت دارنده این
اول نازل شده است در شان انانکه اقرار بمحمد ص وانکار علی ع کرده اند پس میکوییم که انانکه درین سیم
مذکور شده اند اضداد ایشان باشند ومیفرماید که ان الذین یکفرون بالله
ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون
نؤمن ببعض ونکفر ببعض بتحقیق که انانکه کافر میشوند بخدای وپیغمبران او و
اراده میکنند که فرق کنند میان خدای وپیغمبران او ومیکویند که ایمان میاریم ببعضی از کتاب و
کافر میشویم ببعضی ایشان انانند که کفته شد ویریدون ان یتخذوا بین
ذلک واراده میکنند که بکیرند میان ان یعنی میان کفر وایمان سبیلا راهی یعنی برسند
بچیزی اولئک هم الکافرون حقا آن جماعت کافرانند بحق ویقین و
اعتدنا للکافرین عذابا مهینا ومهیا کرده ایم ما از برای کافران عذابی
خوار کننده ومثل اخر این ایه درین سوره کذشت والذین امنوا بالله ورسله
ولم یفرقوا بین احد منهم وانانکه ایمان اورده اند بخدای وپیغمبران او
وفرق نکرده اند میان یکی از ایشان پس میکوییم بنابر آنچه در قبل کفته شد مراد از این ایه انانند که
که اقرار بمحمد وعلی ع یعنی بهر دو کرده اند اولئک سوف یؤتیهم اجورهم وکان
الله غفورا رحیما آن جماعت زود باشد که بدهیم ثوابهای ایشان را وهست خدای آمرزنده
رحم کننده یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء
فقد سألوا میخواهند از تو اهل کتاب که فرود آری بر ایشان کتابی از آسمان پس بتحقیق که

خواستند یعنی چنینها ایشان خواستند موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا
الله جهرة فاخذتهم الصاعقة از موسی بزرگتر از آن پس گفتند که بنمای بما خدای را
آشکارا و معاینه پس گرفت ایشان را صاعقه یعنی صدای رعد آتشین بظلمهم ثم اتخذوا
العجل بسبب ظلم ایشان بعد از آن گرفتند گوساله را خدای من بعد ما جاءتهم
البینات فعفونا عن ذلک وآتینا موسی سلطانا مبینا
بعد از آنکه آمد ایشان را نشانهای واضح پس عفو کردیم ما از آن و دادیم ما موسی را سلطانی ظاهر کننده
تسلط عظیمی این آیه و قصها در سوره بقره دانسته و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک و در دانسته پیش از آن
که و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم و اخر این آیه در آن سوره گذشت ورفعنا فوقهم
و بلند کردیم ما بر بالای سر ایشان یعنی چسبیدیم بر ایشان الطور بمیثاقهم کوه را بسبب
میثاق و عهد ایشان و مثل اول این آیه و قصه در بقره گذشت و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم
الطور وقلنا لهم ادخلوا الباب سجدا و گفتیم ما ایشان را که داخل شوید
بدر مسجد کنان و مثل این عبارت و قصه در بقره گذشت که و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة
وقلنا لهم لا تعدوا و گفتیم ما ایشان را که تجاوز نکنید از امر خدای بامر شیطان فی
السبت در روز شنبه و مثل این عبارت و قصه در سوره بقره گذشت آنجا که ولقد علمتم الذین
اعتدوا منکم فی السبت وأخذنا منهم میثاقا غلیظا و گرفتیم ما از ایشان میثاقی
و عهدی غلیظ و مثل اخر این آیه در اوایل این سوره گذشت این آیه در شان ائمه عم نازل شده
که فبما نقضهم میثاقهم پس بسبب باطل کردن ایشان میثاق و عهد خود را و مثل این
عبارت در اول بقره گذشت آنجا که الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه وکفرهم
بآیات الله و کفر ایشان بآیتهای خدای یعنی ائمه عم وقتلهم الانبیاء بغیر حق
و کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق یعنی بی آنکه جرمی از پیغمبران با ایشان و چیزی از ایشان واقع شده باشد
و ایشان که در زمان پیغمبر صلعم بودند پیغمبران را نکشتند بلکه اجداد ایشان کشتند و حق تعالی قتل انبیا را
بایشان لازم ساخت جهت آنکه ایشان بفعل پدران راضی بودند و هر کس بکاری راضی باشد آن کار او را
لازم میگردد و اگرچه خود نکرده باشد و مثل این عبارت در بقره گذشت آنجا که یکفرون بآیات الله و
یقتلون النبیین بغیر الحق و آنجا که قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل وقولهم قلوبنا

غلف

غلف و گفتن ایشان که دلهای ما در پرده است یعنی از فهم سخن تو بیرونیم این معنی بتقدیر سکون لام است
و اگر لام مضموم باشد هر دو در قراءت حق و معنی چنین است که دلهای ما ظرف خیر و علومات
و الحاظر کرده است بر علمها و با وجود آن دلهای ما کمال تمیز ندهد فضیلتی انبیای تو که در کتاب و زبان
پیغمبری مذکور شده باشد پس حق تعالی جهت رد سخن ایشان میفرماید که بل طبع الله علیها
بکفرهم بلکه مهر و علامت و نشان گذاشته است خدای بر آنها یعنی بر دلها و دلها بر چهار قسمند دلی که
نفاق و ایمان هر دو در آن باشد و دلی که واژگون است و دلی که مهر بر او گذاشته شده و دلی که روشن
و نورانیست اما آنکه مهر بر وی زده شده دل منافق است و اما آنکه روشن است دل مؤمن است که اگر
خدای عطا کند شکر میکند و اگر مبتلا کند صبر میکند و اما آنکه واژگون است دل مشرک است و اما
آنکه در وی نفاق و ایمان هر دو باشد اگر اجل وی در حالت نفاق رسید هلاک و تباه شد و اگر در
حالت ایمان رسید نجات یافت بکفرهم بسبب کفر ایشان بر این وجه سبب کفرشان فلا
یؤمنون الا قلیلا پس ایمان نمی آرند مگر اندکی یعنی ایمان ایشان کم است چه بعضی
از آنچه خدای فرستاده ایمان میآرند و بعضی دیگر کفر میورزند پس هر گاه دروغگویند محمد صلعم
در آنچه گوید پس تکذیب ایشان بیش از تصدیق ایشان خواهد بود و مثل اخر این آیه در بقره
گذشت آنجا که و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون و آنجا که ختم الله علی
قلوبهم وبکفرهم وقولهم علی مریم بهتانا عظیما و بسبب کفر ایشان
و گفتن ایشان بر مریم بهتانی عظیم یعنی گفتند که زنا کرده است و این قصه مریم در دایره آل عمران
که اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه گذشت وقولهم انا قتلنا المسیح
عیسی ابن مریم رسول الله و گفتن ایشان که ما کشتیم مسیح عیسی بن مریم پیغمبر خدای را
در وقتی که خدای او را بآسمان برد وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه
و نکشتند او را و از گلو نکشیدند او را و لیکن شبیه کرده شد بایشان عیسی و شخصی که کشته شد یا شبیه
کرده شد ایشان امر لهم از برای ایشان و همچنین این امت نیز سخنان در غیبت صاحب الامر عم
گفتند و انکار آن کردند و آنحضرت را تشبیه بعیسی عم و سنتی از عیسی در باب اختلاف مردم در شان
وی هست چه بعضی گفتند که آنحضرت متولد شده و بعضی گفتند که متولد گشته و فوت شد و جمعی
گفتند که امام حسن عسکری عم عقیم بود و جماعتی قایل اند بامامت سیزدهم و بعضی شده و فوتی میگفتند

که روح آنحضرت در جسد دیگری سخن میگوید **وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ**
و تحقیق آنانکه اختلاف کردند در شان او یعنی در شان عیسی علیه السلام **لَفِي شَكٍّ**
مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا
در شکی بودند از و نبود ایشانرا باو علمی مگر پیروی کردن گمان و نکشتند او را بیقین **بَلْ رَفَعَهُ**
اللَّهُ إِلَيْهِ بلکه بلند کرد او را خدای بسوی خود و این قصه که درین دو آیات در آیه سوره آل
عمران که اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی گذشت و معنی بلند کردن خدای عز و جل او را
بسوی خود آنست که حق تعالی بیتهما رات در آسمانها و کسی گمان دیقعها برد که نزد خود برده باشد
چنانچه کعبه خانه خداست و کسی که حج کند بسوی خدای قصد کرده باشد **وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا**
و هست خدای عزیز یعنی قادر **حَكِيمًا** محکم کار و این آیه در شان [illegible] نازل گشته [illegible]
که **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** و نیست از اهل کتاب کسی **إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ** مگر آنکه
ایمان می آرد باو یعنی بعیسی **قَبْلَ مَوْتِهِ** پیش از مرگ او یعنی مرگ آنکس یعنی پیش [illegible]
آسمان بدنیا می آید همه اهل ملتی از یهود و غیر یهود پیش از مردن باو ایمان می آرند و صاحب
الامر نازل نمیکند و بعضی هرکس که بعیسی [illegible] در وقت مردن پیش از آنکه جان دهد البته
باو ایمان می آرد و بعضی در آن وقت [illegible] اما آن ایمان آوردن در آن وقت نفع بحال آنکس نمیکند
و محمد و علی و ائمه علیهم السلام نیز درین باب مثل عیسی اند و این آیه چنانچه گفته شد در شان ایشان
نازل گشته و هرکس از اهل کتاب از جهود و ترسا و از جمیع اهل دینها از اولین و آخرین در وقت
مردن می بیند پیغمبر ص را بحق و میداند که او پیغمبر خداست و میداند که وی را بکفر [illegible]
ایمان باو می آرد و علی ع را نیز بحق می بیند و هرکس از اولاد فاطمه ع در وقت مردن اقرار بامامت
بامامت او میکند همچنانکه اولاد یعقوب بیوسف ع اقرار کردند چنانچه در آیه سوره یوسف
که تالله لقد آثرک الله علینا گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی البته علی ع را دشمن او در وقت مردن
می بیند و آن دیدن باعث خشم و دوست آنحضرت او را در آن وقت می بیند و او ع شفیع و بشارت
دهنده و سبب شادی وی میشود و هرکس که وجود انکار کند سخنانی را که پیغمبر ص در شان علی ع فرمود
کافر باشند چنانچه هرکس که رد میکرد سخنانی را که عیسی علیه السلام از جانب خدای در شان خود آورده
بود کافر میشد **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ** روز قیامت میباشد عیسی و محمد ص **عَلَيْهِمْ**

شهیدا

شَهِيدًا بر ایشان گواهی این آیه چنین نازل شده که **فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا**
علیهم الابل والبقر والغنم و بعضهم تا آخر و تحریف یافته چنانچه بعد الحال گفته خواهد شد و میفرماید که
فَبِظُلْمٍ مِنَ پس بسبب ظلم از اعمال **الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ**
أُحِلَّتْ لَهُمْ آنانکه یهود شدند حرام کردیم ما بر ایشان خوبهائی که حلال کرده شده بود از
برای ایشان یعنی گوشت شتر و گاو و گوسفند و معنی آیه اینست که هرچیز خوردنی حلال بود از برای بنی
اسرائیل نه آنکه خدای در تورات آنرا حلال کرده باشد بلکه حلال بود پیش از نزول تورات چنانچه
در آیه آل عمران که کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل گذشت و بعد از نزول تورات حق تعالی حرام
کرده بر ایشان آنچه درین آیه و آنچه در آیه سوره انعام است که و علی الذین هادوا حرمنا کل
ذی ظفر بسبب ظلم و بغی ایشان و غیر اینها پس حق تعالی درین آیه فرموده که فبظلم من الذین هادوا
حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و این آیه چنانچه در اول سخن گفته شد نازل گشته بدون کلمه طیبات
احلت لهم و این آیه چنانچه در اول سخن گفته شد نازل گشته بدون کلمه طیبات احلت لهم و ذکر گوشتهای
شتر و گاو و گوسفند در عوض آن کلمه چه آنکه خدای سبحانه چیزی را که در کتاب خود حلال کرده
باشد حرام نمیکند بعد از آن و چیزی را که حرام کرده باشد حلال نمیکند بعد از آن و نیز همچنین
است آیه سوره انعام که و من البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما چنانچه در جای خود گفته خواهد
شد و حرام نبودن گوشت شتر پیش از نزول تورات بر بنی اسرائیل در آیه آل عمران که کل الطعام
کان حلا لبنی اسرائیل گذشت و در آیه سوره انعام که و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر بیان
آنچه بر ایشان بسبب بغی ایشان حرام شده کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و بنا برین آیه کسی که گندم
بکارد و حاصل خوب نیاید یا جو بسیار داشته باشد بسبب ظلم و معصیتی شد که او در ملکان زمین یا
بر رعیت آن کرده باشد **وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا** و بسبب منع کردن ایشان
از راه خدای بسیار **وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا** و بسبب گرفتن ایشان ربا را یعنی سود را **وَ**
حال آنکه **قَدْ نُهُوا عَنْهُ** و بتحقیق که نهی کرده شده بودند از آن و بسبب **أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ**
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا خوردن
ایشان مالهای مردم را بباطل و مهیا کرده ایم ما از برای کافران از ایشان عذاب دردناک این
آیه از محکمات است و بسبب نیامد که **لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ**

يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ لکن راسخان در علم از ایشان و مؤمنان ایمان می‌آورند
بآنچه فرود آمده است پیش از تو و مثل این عبارت در اول بقره گذشت وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَوٰةَ
وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ و درست دارندگان نماز و دهندگان زکوة واقیموا الصلوة
واتوا الزکوة در بقره گذشت وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و ایمان
آورندگان بخدای و روز آخر یعنی قیامت أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا
اجتماعت زود باشد که بدهیم ایشانرا ثوابی عظیم لفظ اول این آیه از متشابهات و باقی از
محکمات و سفرها یدکه إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بتحقیق که ما وحی فرستادیم بسوی تو لفظ
وحی از متشابهات قرآن است یعنی الفاظی که مکرر و بمعانی مختلف در قرآن آمده باشد و آن جمله
وحی نبوت و رسالت است و درین آیه همین معنی مراد است و دیگر وحی الهام و وحی اشاره و وحی امر
و وحی کتب و وحی تقدیر است چنانچه هر یک در جای خود گفته خواهد شد كَمَا أَوْحَيْنَا
إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ همچنانچه وحی فرستادیم بسوی نوح و پیغمبران
بعد از و و حق تعالی پیغمبر آنرا بقوم خود فرستاد بشهادت لا اله الا الله و اقرار بآنچه او
بود نزد خدای و از برای هر پیغمبری سنتی مقرر ساخت و باین آیه هر چهار جهة را
جمع کرد وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ
الْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَ
آتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و وحی فرستادیم ما بسوی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و
اولاد و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و دادیم ما بداود زبور را و هشت روز از ماه
رمضان گذشته که زبور بداود علیه السلام فرود آمد این آیه از محکمات است و سفرها یدکه وَ
رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ پیغمبرانی که بتحقیق که بیان کردیم ما خبر
ایشانرا بر تو ای محمد مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و پیغمبران
که بیان نکردیم خبر ایشانرا بر تو چون مدت عمر آدم علیه السلام بتمام رسید بامر حق تعالی
شیث را وصی خود ساخت و بشارت بنوح علیه السلام و خبر از طوفان داده رحلت فرمود
پس قابیل نزد شیث آمد گفت که چنین میفهمم که پدر ترا مخصوص ساخته است بعلمی
که هابیل بان علم دعا کرده قربان او قبول شد و او را جهة آن کشتم که وی را فرزندی نباشد

که برای قبول

که برای قبول کردن قربان او فخر بر فرزندان من کند اگر تو آن علم را اظهار کنی ترا نیز مثل وی
بقتل رسانم پس شیث و فرزندان او علم را مخفی داشتند تا نوح علیه السلام مبعوث شد و میان آدم و
نوح ده پیغمبر وصی که پدران نوح بودند علم را مخفی داشتند و از آنجهت ذکر ایشان در قرآن
مخفی است و نام برده نشده اند چنانچه آشکار کنندگان علم از انبیا نام برده شده اند معنی این
آیه اینست که نام نبردیم پنهان کنندگان را چنانچه نام بردیم آشکار کنندگان را از انبیا وَ
كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا و سخن گفت خدای با موسی سخن گفتنی بدون کام و زبان
و لب و آلت سخن گفتن و اعضا و لیکن گفت نبود بی شبه او شد آنچه خطاب با موسی کرد از امر و
نهی بدون تردد و نفی جهة آنکه خدای شبیه چیزی نیست و سخن میگوید مثل سخن گفتن خلق
خود و کلام و کتابهای خدای همگی فعل خدای و حادث و غیر خدایند و فانی میشوند و این آیه
با آیه سوره حمعسق کما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه
ما یشاء که حاصل معنی آن اینست که نیست بشری را که خدای با او سخن گوید مگر بوحی یا از عقب پرده
یا پیغمبران بفرستد پس وحی فرستد باذن خود آنچه خواهد منافات ندارد چرا که کلام الهی یک قسم
نیست بعضی آنست که خدای با پیغمبران سخن میگوید و بعضی آنکه بدل ایشان میاندازد و بعضی آنکه پیغمبران
خواب می‌بینند و بعضی آنکه وحی و کلام فرستاده شده است که مردم میخوانند و آنرا نیز کلام خدای
میگویند و بعضی آنکه وحی به پیغمبران آسمان یعنی فرشتگان میرسانند و ایشان به پیغمبران زمین
میرسانند و گاه سخن گفتن میان خدای عز و جل و پیغمبران زمین واقع میشود بی آنکه آن سخن
را فرشتگان آرند و وحی بفرشتگان باین طریق میرسد که جبرئیل از اسرافیل میگیرد و او از فرشته که
بالا از او و او از و حاجتی نیست و وحی بدل آن فرشته می افتد و آن وحی کلام خداست و سخن
نگفت خدای با موسی مگر بنبوت محمد علیه السلام و معرفت علی علیه السلام بعد از وی و زهد موسی در دنیا چنان بود
که در وقتی که حق تعالی او را بکلام خود برگزید سبزی تره از لاغری در شکم او نمایان بود و از آنچه
خدای زهد فرموده بود زهد میورزید پس حق تعالی در کتاب محکم خود ثنای او کرده فرموده که
وکلم الله موسی تکلیما معنی تعالی جهة آن موسی را بسخن گفتن خود برگزید که غیر او را از خلق که نفس او
خوارتر از همه مردم بود چه هر گاه نماز گزاردی روی خود بخاک نهادی و حق تعالی با موسی در وادی
مقدس سخن گفت و از آنجهت نام آن وادی مقدس شد و با ابرهیم در طور سینا سخن گفت و با محمد

صم در آسمان هفتم تکلم فرمود و ایزد تعالی با موسی صد و بیست و چهار هزار کلمه در سه شبانروز
مناجات کرد که دران سه شبانروز مناجات کرد که دران سه شبانروز موسی نخورد و نیاشامید
و چون بمیان بنی اسرائیل آمد و سخن آدمیان میشنید او را بد می آمد چندانکه حلاوت کلام
الهی در گوش او بود و چون خدای با موسی سخن گفت و لوحها بوی فرستاد موسی باز گشته بنی اسرائیل
خبر داد بعد ازان بخاطر او رسید که حق تعالی عالمتر از من بیافریده حق عز و جل بجبرئیل ام فرمود
که در یابد موسی را که کار روی تباه شده با وبگوی که در جای که دو دریا بهم میرسند در جانب مغرب یعنی
سنك مردی هست که از تو عالمترست نزد او برو و از علم او بیاموز چنانچه در قصه موسی و خضر
بالخر رسید خضر رسید که تو کیستی گفت موسی بن عمران خضر گفت تو پیا انکه خدای با او سخن گفت
موسی گفت که آری این آیها از محکمات است و در شان یهود نازل گشته نه غیر ایشان و لفظ آیه
عام و معنی آن خاص است پس میفرماید که **رُسُلًا** پیغمبرانی یعنی فرستادیم پیغمبرانی **مُبَشِّرِينَ**
بشارت دهندگان بهشت کسی را که اطاعت خدای و پیغمبر کند **وَمُنذِرِينَ** و ترسانندگان
از دوزخ کسی را که عصیان خدای و پیغمبر ورزد **لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ** تا نبوده باشد
از برای مردم یعنی جهودان **عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ** بر خدای حجتی بعد از پیغمبران
و تا نگویند که با ما بشارت دهنده و ترساننده یعنی پیغمبری و تا خدای را حجت بر ایشان
باشد چنانچه حق تعالی حکایت میکند از خازنان جهنم و حجت گرفتن ایشان بر اهل دوزخ
بر پیغمبران در سوره ملک که الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله
من شئ و حاصل معنی آن آیه اینست که میگویند که ایا نیامد شما را ترساننده یعنی پیغمبری میگویند
که بلی آمد بما او را نسبت بدروغ دادیم و گفتیم که خدای شما را نفرستاده بیل [illegible]
مگر کسی که ایمان به پیغمبر و بحجتهای خدا که در زمین بند یعنی ائمه عم داشته باشد و حق تعالی که برای
اعضا و جوارح آدمی دریده که دلالت مقرر ساخته که از اعضا و جوارح رفع شکها و یقین از برای
انها حاصل کند چگونه عالمی را بی امام و حجت میکذارد چنانچه در سوره انعام میفرماید که
فلله الحجة البالغة یعنی حق تعالی محمد را با کتابی که دران شبها زده و حلال را حلال و حرام را
حرام کرده و دین قرار داده جهت غذایا بهم برد و فرستاده تا مردم را حجتی بعد از پیغمبران بر خدای
نباشد و تبلیغ کنند رسالت باشد برای عبادت کنندگان **وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا** و هست

خدای

خدای عزیزی یعنی قدرت دارنده **حَكِيمًا** محکم کار و آیه اول در شان علی عم و آیه سیم در شان آل محمد
عم و در شان کافران و ظلم کنندگان ایشان که حق ایشان را یعنی امامت ایشان را غصب کردند
و آیه پنجم در شان ولایت و دوستی علی عم نازل گشته و هر سه تحریف یافته میفرماید که **لَٰكِنِ اللَّهُ**
يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ لیکن خدای گواهی میدهد بدانچه فرود آورده است بسوی تو ای
محمد در شان علی عم و این آیه چنین نازل شده که بما انزل الیک فی علی انزله بعلمه و تحریف یافته
أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ فرود آورده است آنرا بعلم خود و فرشتگان
گواهی میدهند چه خدای محمد صم را به پیغمبری فرستاد با کتابی که تفصیل داده و محکم و حفظ کرده است
آنرا بعلم خود که هر کس آنرا قایل شود راستگو باشد و هر کس بان عمل کند ثواب یابد و هر کس بان بحث
و مخاصمت کند فیروزی یابد و هر کس بان جنگ کند نصرت یابد و هر کس آنرا قیام نماید بیراه راست
هدایت یابد و دران کتاب خبر پیشینان و حکم میان مردم و خبر قیامت هست فرود آورده است
آنرا خدای بعلم خود و گواه گرفته است فرشتگان را بتصدیق آن **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا**
و کافی است خدای گواهی و مثل آخر این آیه در بین سوره گذشت **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ**
صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا بتحقیق که آنانکه کفر
ورزیدند و منع کردند از راه خدای بتحقیق که گمراه شدند گمراه شدنی دور و مثل این آیه مکرر در
متفرق در بقره و در بین سوره گذشت **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا** بتحقیق که آنانکه
کفر ورزیدند و ظلم کردند بال محمد حقهم و لیکن و تحریف یافته **لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ**
وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا نیست آنکه خدای بیامرزد ایشان را و نه آنکه هدایت کند ایشان را راهی
و مثل این آیه در آل عمران که ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم و در بین
سوره گذشت **إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** مکرر راه جهنم همیشه
همیشه دران جهنم همیشه و مثل این کلمه در بقره و در بین سوره مکرر گذشت **وَكَانَ ذَٰلِكَ**
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا و هست آن بر خدای آسان و الخر این آیه در بین سوره گذشت **يَا أَيُّهَا**
النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ ای مردم بتحقیق که آمده
است شما را پیغمبر حق از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده شما در شان ولایت
و دوستی علی عم و این آیه چنین نازل گشته که من ربکم فی ولایة علی فامنوا و تحریف یافته **فَآمِنُوا**

بی ایمان آرید ایمانی که **خیراً** خیر است یعنی بهتر است **لکم وان تکفروا** از برای شما و اگر
کفر ورزید بولایت و دوستی علی و ابنا او چنین نازل گشته که وان تکفروا بولایت علی فان الله
در تعریف یافته **فان لله ما فی السموات والارض وکان الله علیما**
حکیما پس بتحقیق که خدایراست آنچه در آسمانها و زمین است و هست خدای دانای محکم
کار درست کار در هر فعل و مثل ان تکفروا تا آخر مکرر در این سوره متفرق گذشت اولا
میگوییم که ترسایان سه گروه اند که خدای ایشان را در قرآن یاد کرده بعضی میگویند که خدا عیسی است
چنانچه در آیه سوره مائده است که لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم بتحقیق که کفر
ورزیدند آنانکه گفتند که خدای مسیح پسر مریم است و بعضی میگویند که خدای سه است الله تعالی و
عیسی و مریم چنانچه در سوره مذکور بعد از آیه مزبور میفرماید که لقد کفر الذین قالوا ان
الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله واحد یعنی بتحقیق که کفر ورزیدند آنانکه گفتند که خدای سیم
سه است و نیست خدای مگر خدای که یکتا است و در آیه بعد از آن میفرماید که ما المسیح ابن مریم الا
رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة کانا یاکلان الطعام یعنی نیست مسیح پسر مریم مگر
پیغمبری که بتحقیق که گذشتند پیش از او پیغمبران و مادر او صدیقه که میخوردند طعام و در سوره
مائده میفرماید که واذ قال الله یا عیسی بن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون
الله یعنی و آنگاه که گفت خدای که ای عیسی پسر مریم آیا تو گفتی مردم را که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدا
غیر از خدای و بعضی میگویند که عیسی پسر خدا است چنانچه در آیه سوره توبه است که وقالت الیهود عزیر ابن
الله وقالت النصاری المسیح ابن الله یعنی گفتند یهودان که عزیر پسر خدا است و گفتند ترسایان که
مسیح پسر خدا است و اما آنچه بعضی دیگر میگویند که خدا سه اقنوم است یعنی ذات باری تعالی و پسر
یعنی علم او و روح القدس یعنی حیات او خدای آنرا در قرآن یاد نکرده و لیکن از ایشان شنیدیم
و در کتابهای ایشان دیده ایم و در قصه مباهله روایت شده که پیغمبر صلعم درباره عیسی سید و عاقب
عالمان نجران گفت که او بنده و رسول و کلمه خدا است که القا کرده است آن کلمه را خدای بمریم
و روح است از خدای یکی از ایشان گفت که نه بلکه او پسر خدای و دوم دو خدا است و دیگری گفت بلکه
او سیم سه خدا است پدر و پسر و روح القدس و در قرآن که بر توقف و دامن آنرا شنیده ایم که میگوید
که کردیم و گردانیدیم و آفریدیم و اگر یکی میبود میگفت که آفریدم و گردانیدم و کردم پس آیه مباهله

در سوره

در سوره آل عمران نازل شده در این آیه اول حق تعالی مر همه گروه را نهی از رایهای باطل کرده
میفرماید که **یا اهل الکتاب** ای اهل کتاب یعنی ترسایان **لا تغلوا فی**
دینکم غلو مکنید در دین خود که بخدایی عیسی تنها یا بشرکت با حق تعالی قایل شوید
و اینانند که حق تعالی در شان ایشان در سوره فاتحه میفرماید که ولا الضالین چنانچه
گذشت و همچنین هر کس که در باب علی و ائمه عم غلو کنند و ایشان را از مرتبه بندگی در گذرانند
و دعوی خدایی ایشان کند چنانچه ترسایان در باب عیسی عم غلو کردند و از جمله مغضوب علیهم
و ضالین باشد و علی و ائمه عم از ایشان بیزار باشند مثل بیزاری عیسی عم از ترسایان و نهی
ازین اعتقاد که خدای عیسی است در آیه سوره مائده که الحال اشاره کردیم بتفصیل گفته خواهد شد
انشاء الله تعالی **ولا تقولوا علی الله الا الحق** و مگویید بخدای مگر حق
چه حق تعالی همچنانکه بهر عضوی از اعضا چیزی فرض کرده است امر کرده است بگفتن سخن
حق و واجب کرده است بر زبان که بگوید آنچه دل آنرا اعتقاد و اقرار و انکار دارد و نهی کرده است
از گفتن سخن باطل **انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله وکلمته** نیست
جز آنکه مسیح عیسی پسر مریم پیغمبر خدا و کلمه او است یعنی کلمه خدا است که **القیها** انداخت
آنرا یعنی آن کلمه را خدای **الی مریم** بسوی مریم و آنچه درین عبارتها است در آیه سوره
آل عمران که واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم تا آنجا
که ورسولا الی بنی اسرائیل گذشت **وروح منه** و روح است از او یعنی روح خدا است که آن
روح را خدای آفریده است و ترسایان میگویند که عیسی روح خدا است و از او بیرون آمده و
در وی باز میگردد و دیگر و خدای از آن والاتر است که جز و جزو یا مختلف باشد و مختلفه و مولف
نمیباشد مگر آنچه جزو و جز داشته و آنچه هر چه جزو باشد بوهم در می آید کمی و بسیاری مخلوق قبله
کرده است عیسی میکند بخالق که آنها را آفریده باشد **فامنوا بالله ورسله** پس ایمان آرید
بخدای و پیغمبران او و مثل این عبارت در آل عمران گذشت **ولا تقولوا ثلثة** و مگویید
سه یعنی مگویید که خدا سه تا است و این قول آنانست که قایلند بخدایی خدا و عیسی و مریم و الله
آنسطوریان آن تعلیم کرده و میفرماید که **انتهوا** نهی پذیر شوید نهی پذیر و پذیرفتنی که
خیراً خیر است یعنی بهتر است **لکم انما الله اله واحد** از برای شما بهتر است جز آنکه

خدای خدا نیست یکتا و این عبارتها نهی است آن جماعت را که میگویند که خدای سه است و فرض است
بر زبان که بگوید آنچه در دل آنرا اعتقاد و اقرار دارد و نهی است زبانرا از گفتن باطل چنانچه الحال
گفته شد و اثبات اینمعنی است که خدای یکی است نه از باب نوع که یکی از جنس است مثل حیوان که
چند نوع در تحت وی هست که انسان و اسب و گاو و غیر اینهاست و انسان یکی از نوعهای حیوانست
بلکه خدای یکیست باینمعنی که شبیه او در چیزها نیست و باینمعنی که بعضی یکیست که قسمت پذیر نیست
در وجود و در عقل و وهم بیکی از اینها و تصریح است که و از آن بر خدا روا نیست و دو از آن برای
ثبات و در سوره بقره الها واحدا و نحن له مسلمون گذشت و حق تعالی مشیت و اراده او تعلق میگیرد
بر چیزی و دوست میدارد و راضی میباشد تا بچیز بر مشیت او تعلق گرفته و اراده کرده است که
هیچ چیز بیرون از علم او نبوده و دوست ندارد که بگویند که او سیم سه است و راضی نیست بکفر بندگان
و این بحث در آیه سوره بقره که و اذ قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة کرده شد سبحانه پاکست او
یعنی خدای از آن ان یکون له ولد که بوده باشد او را فرزندی او راست یعنی خدای را است
ما فی السموات وما فی الارض هر چیزی که در آسمانها و چیزی که در زمین است
این عبارتهای نهی است از آنکه عیسی را پسر خدا دانند و مثل این آیه در سوره بقره گذشت که و قالوا اتخذ
الله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات والارض وکفی بالله وکیلا و کافیست خدای
وکیل و این آخر آیه در این سوره گذشت لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله
ولا الملائکة المقربون هرگز ابا نمیکند مسیح که بوده باشد بنده خدای را و نه فرشتگان
مقرب یعنی فرشتگان مقرب نیز ابا نمیکنند که بوده باشند بنده خدای را و فرشتگان مقرب آنانند
که در وقتی که حق تعالی ولایت و دوستی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه ع را بر ملائکه
عرض کرد قبول کردند و این آیه تمثیل نهی از غلوست ومن یستنکف عن عبادته و کسی که
ابا کند از عبادت او یعنی عبادت خدای ویستکبر فسیحشرهم و بلندی جوید
بپرسد و باشد که حشر کند ایشانرا یعنی خدای جمع کند ایشانرا الیه جمیعا بسوی خود
جمیع یعنی همه را یکجا جمع کند روز قیامت و نظر بعملهای خود کنند و جزا دهد خدای ایشانرا
بدان عملها فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم
اجورهم ویزیدهم پس اما آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیکو پس تمام دهد

بایشان

بایشان تمامی ثوابهای ایشانرا و زیاده کند بایشانرا یعنی بجهت ایشان من فضله واما
الذین استنکفوا واستکبروا فیعذبهم عذابا الیما ۵ ولا یجدون
لهم من دون الله ولیا از فضل خود اما آنانکه ابا کردند و بلندی جستند پس
عذاب کند ایشانرا عذابی دردناک و نیابند از برای خود غیر از خدای ولیی یعنی دوستی و یاری
ولا نصیرا و نه یاری کننده و مثل عبادات این آیه درین سوره و غیر آن گذشت این دو
آیه در شان محمد ص و علی ع و امامت و دوستی و ولایت او و ائمه ع و ولایت و دوستی ایشان
در شان آنانکه جنگ بدوستی و ولایت علی و ائمه ع در زده اند نازل شده و آخر آیه اول از متشابهات
است پس بیغمبر باید که یا ایها الناس قد جاءکم برهان ای مردم بتحقیق که آمده است
شما را دلیلی یعنی پیغمبر ص من ربکم از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده شما و
انزلنا الیکم نورا مبینا ۵ و فرو فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر کننده یعنی علی ع
و امامت او را و لفظ نور از متشابهات قرآنست یعنی الفاظی که مکرر و بمعانی مختلفه در قرآن
آمده باشد و نور را چند معنی است و درینجا مراد حجت خدا است بر خلق یعنی معصوم ع فاما
الذین امنوا بالله واعتصموا به پس اما آنانکه ایمان آورده اند بخدای و منع بدی
شده اند باو یعنی چنگ در زده اند بولایت و دوستی علی و ائمه علیهم السلام فسیدخلهم فی
رحمة منه وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما پس زود باشد
که داخل کند ایشانرا در رحمتی از او و فضلی و هدایت کند ایشانرا بسوی و راهی آشکار راست و مراد
از صراط مستقیم علی ع است و معنی آخر این آیه در آیه سوره فاتحه که اهدنا الصراط المستقیم گذشت
یستفتونک طلب فتوی میکنند از تو ای محمد قل الله یفتیکم فی بگوی که خدای
فتوی میدهد شما را در باب فوت شده الکلالة یعنی روشنا دل و پدر و دختر پس چنانچه در
بیان تفسیر کلاله در اوایل این سوره گفته شد اگر کسی که از این جهان در گذرد داشته باشد آنکه کلاله
باشد و محکمیل این جهار که میراث نمیبرد مگر شوهر یا زن چه شوهر کمتر از نصف نمیبرد هرگاه
میت فرزند نداشته باشد و زن کمتر از چهار یک نمیبرد هرگاه میت فرزند نداشته باشد چنانچه
در اوایل این سوره در آیه ولکم نصف ما ترک ازواجکم گفته شد ان امرؤ هلک اگر مردی
هلاک شود یعنی بمیرد لیس له ولد وله اخت نبوده باشد او را فرزندی و او را خواهری

باشد و مراد اینجا خواهر پدر و مادری و خواهر پدری است و در آیهٔ اوایل این سوره که وان کان
رجل یورث کلالة او امرأة وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس برادر و خواهر مادری است
چنانچه در جای خود گفته شد **فلها** پس از برای او است یعنی از برای خواهر **نصف ما ترک**
نصف آنچه بگذارد میت از مال پس هرگاه مردی فوت شود و یک خواهر داشته باشد نصف میراث را
بصریح آیه میگیرد چنانچه حنفی اگر میبود میگرفت و نصف باقی را رد میکنند باو یعنی هم باو میدهند
بسبب رحم و خویشی بنزد حنفی که میت وارثی نزدیکتر ازو نباشد و اگر بجای خواهر یک برادر داشته باشد
پس حکم چنانست که حق تعالی میفرماید که **وهو** و او یعنی آن برادر که برادر است **یرثها**
میراث میبرد ازو یعنی از خواهر کل مال خواهر را بصریح آیه **ان لم یکن لها** اگر نبوده باشد
او را یعنی خواهر را **ولد فان کانتا** فرزندی پس اگر بوده باشند خواهران پدر و مادری
و پدری **اثنتین فلهما الثلثان مما ترک** دو پس از برای ایشانست دو ثلث
از آنچه گذاشته است میت از مال بصریح آیه و ثلث باقی را رد میکنند بایشان بسبب رحم و خویشی **و**
ان کانوا اخوة رجالا ونساء و اگر بوده باشند برادران مردان و زنان یعنی
خواهران **فللذکر مثل حظ الانثیین** پس از برای نر مثل نصیب دو ماده است
و جمیع آنچه گفته شد در وقتی است که میت را فرزند یا پدر و مادر یا زن نباشد و برادران و خواهران
پدر و مادری و پدری را نصیب زیاد و کم میشود و همچنین اولاد ایشان را نیز زیاد و کم میشود پس اگر زنی
مثلا فوت شود و شوهری و دو خواهر یا چند برادر مادری و دو خواهر یا دو برادر یا یک خواهر یا یک
برادر پدری داشته باشد نصف که سه حصه باشد از شوهر و سه یک که دو حصه باشد از دو خواهر یا دو
برادر یا یک خواهر یا یک برادر پدری است چنانچه در تفسیر آیهٔ کلاله اشاره کردیم گفته شد و اگر دو
خواهر و شوهری داشته باشد نصف از دو خواهر و نصف از شوهر باشد و اگر مادری و شوهری و
برادران پدر و مادری و برادران پدری داشته باشد برادران پدر و مادری و پدری با وجود مادر چیزی
نمیبرند چنانچه الحال در معنی کلاله گفته شد و اهل جاهلیت پسر کوچک و دختر را از میراث پدر چیزی
نمیدادند و میراث کسی میدادند که جنگ و پیکار کند چون این آیه و آیتهای اوایل این سوره در میراث
نازل شد با هم گفتند که بخدمت پیغمبر صلعم رویم و این سخن بگوییم شاید که واگذارد یا تغییر دهد و
رفته عرض کردند که یا رسول الله بدختر نصف میراث پدر و برادر و پسر کوچک را میراث میدهی و

ایشان

ایشان سوار نمیشوند و غنیمت جمع و با دشمن جنگ نمیکنند آنحضرت فرمود که من باین مأمور شده‌ام
چنانچه در آیه والمستضعفین من الولدان در این سوره گفته شد و احکام میراث بتفصیل در آیه اوایل
این سوره که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین گذشت **یبین الله لکم**
بیان میکند خدای از برای شما حق را چه نمیخواهد **ان تضلوا والله بکل شیء علیم**
که گمراه شوید و خدای بهر چیزی داناست

سورة المائدة

بسم الله الرحمن الرحیم

پیغمبر صلعم در ده جا از برای علی ع عقد و عهد و پیمان خلافت گرفت و بعد از آن این آیه در شان
علی ع و در شان ولی مؤمنان نازل شد و این دو آیه از محکمات قرآن و تاویل آنها در تنزیل آنهاست پس
زیاده از تاویلی که دارند احتیاج بتفسیر آنها نیست و آخر آیه دوم منسوخ شده و میفرماید که **یا ایها**
الذین آمنوا اوفوا بالعقود ای آنانکه ایمان آورده‌اند وفا کنید بعهدها و بستن شدنها
بر شما یعنی بعهدها که از شما گرفته شده است از برای علی ع چنانچه الحال گفته شد وفا کنید بعهدها
احلت لکم بهیمة حلال کرده شده است از برای شما حیوان یعنی بچه در شکم **الانعام** چهار
پایان هرگاه سوی بیرون آورده باشد ذبح آن ذبح مادر وی است و باین عبارت غیر انعام حرامست
و علی ع امر بپختن بچه مذکور میکرد و در وقتی که آن بچه را ضایع کنند تاوان نیست چنانچه
در ضایع کردن مادران تاوان هست و فیل و خرس و میمون از بهیمه انعام که بخورند نیست و آنها را
نتوان خورد و مراد از بهیمه در این آیه ولی و از انعام مؤمنانست **الا ما یتلی علیکم** مگر آنچه
خوانده میشود بر شما که حرامست **غیر محلی الصید وانتم حرم** و حال آنکه غیر
حلال کنندگان شکار باشید و حال آنکه شما محرمان باشید یعنی در حالت احرام چنانچه بتفصیل
در این سوره در آیه لا تقتلوا الصید وانتم حرم گفته خواهد شد انشاء الله تعالی **ان الله یحکم**
ما یرید بتحقیق که خدای حکم میکند آنچه اراده میکند و آن خوب و اولی است امر و نهی
بپیغمبر یا زکه بگوید که چرا مال را بیتیمان و ایشان را مال داد کرده و بنزد لبلان و بیماران و ضعیفان
که بگویند امثال این سخنان بلکه اگر بگویند بخدای عز و جل رد کنند کافر بوده‌اند و در حکم رد کنندگان
دعوی کفر و رد کنندگان باشند و جواب ایشان آن باشد که من پادشاهم که پست و بلند و
مال دار و بینوا و خوار و صحیح و بیمار میکنم و شما بندگانید و بر شما حق تسلیم و انقیاد حکم منست پس
اگر تسلیم کنید بندگان مؤمن باشید و اگر ابا کنید من کفر و رد کنندگان و بعقوبتهای من از اهلاک

شوند کان باشد یا أیها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله ای آنکه ایمان
آورده اند حلال مکنید نشانها و معلمهای عبادت الله خدای را و شعائر خدای احرام و طواف
و نماز در مقام ابرهیم و سعی میان صفا و مروه و جمیع مناسک حج است و از شعائر است اینکه هرگاه
کسی شتر هدی همراه میبرده باشد و آنرا اشعار کند یعنی کوهان او را ببرد یا تقلید کند یعنی
نعلینی که با آن نماز کرده باشد از گردن وی آویزد تا مردم بدانند که آن هدی است و متعرض آن
نرسانند و شعائر جهت آن میگویند که مردم شعور بآن یافته بشناسند ولا الشهر
الحرام و نه ماه حرام را یعنی ذو الحجه که از ماههای حرمت ولا الهدی و نه قربانیها را
که همراه میبرد ولا القلائد و نه قلادهها را یعنی آن چیزی که بر گردن نماز کرده باشند بر گردن
هدی که همراه میبرند بر بندند ولا آمین و نه قصد کنندگان زیارت البیت الحرام
خانه حرام را یعنی حج کنندگان کعبه را و آنرا بیت الحرام جهت آن گویند که بر مشرکان حرامست که داخل کعبه
شوند یبتغون فضلا من ربهم که طلب میکنند فضلی از صاحب و آفریننده و نعمت
و روزی دهنده خود ورضوانا و اذا حللتم و رضای وی و هرگاه محل شوید یعنی از احرام
بیرون آیید فاصطادوا پس شکار کنید و این کلمه حق تعالی حلال کرده است شکار را بعد از
محل شدن از احرام بر آنکه حرام کرده بود و معنی این کلمه آن نیست که سنیان میگویند که هرگاه
محل شوید پس بر شما واجب است شکار کردن بدانکه خدای از برای هر چیزی محلی و از برای هر مدت کتابی
قرار داده یعنی نوشته است و خدای بتعجیل کردن بندگان تعجیل نمیکند و کسی را سبقت بحق تعالی و
مدتی که نوشته است نباید کرد که بلا او را عاجز میکند و از جهت اینست عدم اظهار امامت خود و خروج
نکردن حضرت صاحب الامر هم نیز انتظار وقت میکشد جهت آنکه این آیه دلیل است بر اینکه امر خدای
جاری شده است از برای اولیای حق بقضا و قدر و وقت معین معلوم و حق سبحانه امام را در آنچه
واجب کرده است از برای او از طاعت در شبهه نگذاشته تا آنکه شیعیان دست بدامن خدای کنند پیش از وقت
خود و پیش از بر طرف شدن پادشاهی که خورش و مدت آن قطع نشده و کتاب بمدت خود رسیده
باشد چه اگر مدت قطع شده و رسیده باشد منقطع و نظامشان بر طرف شده تابع و متبوع را
خواری و مذلت حاصل میشود ولا یجرمنکم و حمل نکند شما را یعنی باعث نشود شما را شنآن
قوم شدت عداوت قومی یعنی قریش ان صدوکم عن المسجد الحرام
که منع کردند شما را از مسجد حرام در جنگ حدیبیه ان تعتدوا بر آنکه تجاوز کنید از امر خدای

ن

وظلم

و ظلم ایشان کنید و تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی
الاثم والعدوان و یاری کنید بنیکوکاری و پرهیزکاری و یاری مکنید بر گناه و تعدی
و دشمنی و مثل این عبارت در سوره بقره گذشت و در تفسیر است جمع میکند خدای مردم را در یک موضع
و یکدیگر را بشناسند و با هم سخن میگویند و طلب آمرزش از برای یکدیگر میکنند و ایشان آنانند که
در دنیا بعضی در نیکوکاری یاری کرده اند نه بظلم و تعدی و دشمنی بعد از آن جمع میکند ایشان را در موضع
کسانی که یکدیگر را نمیشناسند که در دنیا یاری کرده باشند بظلم و تعدی و دشمنی مروی است که هرگاه مردم
دیگر چنین نکنند یاری میکنند بر ظلم و تعدی و دشمنی و این عبارت منسوخ شده است بآیه سوره
توبه که اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم واتقوا الله ان الله شدید العقاب
و بپرهیزید از خدای بتحقیق که خدای سخت عقوبت است و این عبارت نیز در سوره بقره گذشت
این آیه نازل شده است در شأن محمد و علی و ائمه و صلحا که ذریه ایشانند و ولایت و دوستی ایشان و در شأن دشمنان
ایشان در غدیر خم در حجة الوداع در آخر عمر پیغمبر و در روایتی آمده که در کراع الغمیم نازل شده
و پیغمبر تبلیغ آن در جحفه کرده و در بعضی روایتها آمده که در روز جمعه در عرفات نازل گشته
و قاضی بیضاوی نیز در تفسیر خود چنین گفته و تصریح کرده که در حجة الوداع بوده بر اولی ترجیح
آن روایتهاست جهت آنکه موافق مذهب سنیان است و این آیه محکمات است و منشأ بر نیت و تاویل
آن در تنزیل و نیت یعنی همان طریق است که نازل شده و احتیاج بتاویل و بپرسیدن معنی ندارد
و منسوخ نشده و منقطع معطوف و آن آنست که آیه از برای چیزی آمده باشد و بعد از آن
معنی آن منقطع شود و معنی غیر آنچیز آید و بعد از آن بسخن اول باز کرده و عطف بخطاب اول شود
پس این آیه چون بذلکم فسق رسید قطع کلام به الیوم شد تا آنجا که الاسلام دینا که شبیه بسخن اول
نیست شده و بعد از آن فمن اضطر تا آخر عطف یعنی قول تحریم اول شده میفرماید که حرمت
علیکم حرام کرده شده است خوردن بر شما المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل
مرده و خون و گوشت خوک و چیزی که ذبح شده و نام برده شده باشد لغیر الله به از برای غیر
خدای که بت و تا اینجا در سوره بقره گذشت والمنخنقة و خناق شده یعنی حیوانی که خفه
کرده و گلوی آنرا فشرده باشند تا مرده باشد چه مجوسان حیوانی را که ذبح شده بوده نمیخورده اند
و حیوان مرده را میخورده اند و گاو و گوسفند را خفه میکرده اند چون میمرده میخورده اند و

الموقوذة وافتاده شده بمرض یعنی کوفته کشته و کوفتن آنرا انداخته و بحرکت شده
ومرده باشد والمذبح نکشیده و خون از و بیرون نیامده است میخورده اند والمتردیة
وبپائین افتاده از جای بلندی از کوه یا بام یا مثل آن یا بجاهی افتاده مرده باشد چه مجوس چنینهای
حیوان از انسان بام می انداخته اند و چون بمرده میخورده اند والنطیحة و بشاخ زده شده یعنی
حیوان دیگر از بشاخ زده و بآن مرده باشد چه مجوس و حیوان را با یکدیگر بجنگ انداختنی شاخ بهم میزده اند
و یکی از آنها که میمرده میخورده اند وما اکل و آنچه یعنی حیوانی که خورده باشد آنرا السبع درنده
و آن حیوان بآن مرده باشد چه مجوس آن حیوانی اگر گرگ و شیر و خرس کشته و خورده بوده ی
خورده اند پس حق تعالی درین آیه حرام کرده است آنرا الا ما ذکیتم مگر آنچه ذبح کرده باشید
شما از حیوانانی که شمرده شد پس کسی که از منخنقة و موقوذة و متردیة و نطیحة و نیم خورده درنده کان حیوانی را
زنده دریابد آنرا ذبح کند باید که بخورد و اگر چنان دریابد که چشم برهم میزده یا پای دم میجنبانیده
باشد پس ذبح آنرا دریافته باشد و باید که بخورد وما ذبح علی النصب و آنچه یعنی حیوانی ذبح
کرده باشد چه مجوس از برای آتشکدهها ذبح میکرده اند و قریش درخت و سنگ را پرستیده از برای
آنها ذبح میکرده اند و ایشان همه بت پرستان بوده و از برای آنها مناسکها جای می آورده و قربان
میکرده اند پس حق تعالی آل محمد صلعم را بسوی ایشان برحمت خود فرستاد و آنرا حرام کرد ابرهیم و مراد
از انصاب در قرآن دشمنان اهل بیت اند چه آنها اصل آن اند وان تستقسموا بالازلام
و اینکه قسمت کنید به تیرها و ازلام تیرهاست که مشرکان عرب و قریش در امور در زمان جاهلیت
آنرا قسمت میکرده اند و آن قمارست و آن چنان بوده که شتری میخریده اند و میان ده کس آنرا
ده حصه میکرده اند و بعد از آن بر سر آن جمع شده بر تیرها قسمت میکرده اند و تیرها ده عدد بوده
و آنها را بیرون آورده بکسی میداده اند و از آن ده تیر هفت عدد جهة بردن و سه عدد جهة باختن بوده
و نامهای آن هفت یکی فذ است و آنرا یک حصه است و دوم توأم و آنرا دو حصه است و سیم مسبل و آنرا
سه حصه است و چهارم نافس و آنرا چهار حصه است و پنجم حلس و آنرا پنج حصه است و ششم رقیب و آنرا
شش حصه است و هفتم معلی و آنرا هفت حصه است و نامهای سه تیر سفیح و منیح و وغد است و تیرها را
کرده اند پس قیمت شتر بر آنان بوده که آن سه تیر جهة ایشان بیرون می آمده و کسی که یک تیر از آن سه
جهة او بیرون می آمده سه یک قیمت شتر را میداده و بر این گونه تا آن سه تیر بسر کسی می افتاده و قیمت

شتررا

شتررا ایشان میداده اند و بعد از آن آنرا میکشته اند و هفت کس که برده و قیمت شتر نداده بوده اند
میخورده اند و بآن سه کس که قیمت داده بوده اند از آن چیزی میخورانیده اند و ایشان همیشه
قسمت ازلام میکرده اند پس حق تعالی برافت خود آل محمد صلعم را بر ایشان طالع ساخت پس چون اسلام
آمد از حق تعالی در جمله چیزها که حرام فرموده حرام کرد باین آیه و عبد المطلب قسمت ازلام میکرده
و سکینه رات که من بعد بدو خود ابرهیم مراد از ازلام در قرآن دشمنان آل محمد اند چنانچه انصاب
در نصب گفته شد و چنانچه در اول گفته شد حق تعالی قطع کلام کرده میفرماید که ذلکم آن قسمت
بتیرها فسق یعنی حرامست الیوم آن روز که صاحب الامر علیه السلام ظهور میکند یئس الذین
کفروا نومید میشوند آنانکه کفر ورزیده اند یعنی بنی امیه من دینکم از دین شما یعنی
از آل محمد صلعم چونکه آیه ولایت و دوستی علی علیه السلام درین سوره نازل شد که انما ولیکم الله حق تعالی بنصب او
را فرموده فلا تخشوهم واخشون پس مترسید از ایشان و بترسید از من
چنانچه درین سوره در آیه انما ولیکم الله و رسوله گفته خواهد شد حق تعالی واجب ساخت پنج
چیز بر بندگان و ایشان چهار را گرفتند و یکی را ترک کردند یکی از آنها نماز است و مردم نمیدانستند
که چگونه نماز کنند جبرئیل فرود آمد گفت که ای محمد خبر ده ایشانرا از وقتهای آنچه خبر
دادی از نماز ایشان بعد از آن روزه نازل شد و پیغمبر صلعم چون روز عاشورا میشد کس بدیشان بهمها
حوالی خود میفرستاد و آن روز را روزه میگرفتند پس روزه ماه مبارک رمضان نازل شد و
بعد از آن حج نازل شد پس پیغمبر صلعم بعد از آنکه جمیع شرایع را بقوم بیان کرده بود سوی حج و ولا
دوستی آل محمد صلعم از مدینه بحج رفت و جبرئیل نازل شد گفت که حق سلام میرساند و میفرماید که قبض
روح هیچ پیغمبری نکردم مگر بعد از کامل کردن دین و حجة خود و از آن بر تو دو فریضه باقی مانده که
رسانیدن آن بامت احتیاج است فریضه حج و فریضه ولایت دوستی و خلافت اهل بیت بعد از تو چه
هرگز زمین را از حجتی خالی نگذاشته ام و نگذارم و میفرماید که بیان حج و احکام آن بکن و خود بحج برو
و هر کس که استطاعت حج داشته باشد با تو حج کنند تا اهل مدینه و اطراف و اعراب و تعلیم کنی حج
شانرا چنانچه تعلیم کردی نماز و روزه و زکوة ایشانرا و جمیع شرایع را پس منادی آنحضرت ندا
درداد که پیغمبر صلعم اراده دارد که حج و تعلیم حج کند شما را چنانچه تعلیم کرد شرایع دین شما را پس
آنحضرت بیرون رفت و مردم با او بیرون رفته گوش بر وی داشتند که ببینند که چه میکند که

ایشان نیز چنان کنند پس با ایشان حج گزارده و حاجیان هفتاد هزار کس و پیاده بودند
بعده اصحاب موسی ع که بیعت هرون از ایشان گرفت و ایشان عهد را شکستند پیروی گوساله
و سامری کردند و این نیز بعینه چنان شد و بعد از آن ولایت و دوستی امیر ع با این آیه نازل
کرد چنانچه الحال گفته خواهد شد و آنچنان بود که چون حق سبحانه و تعالی پیغمبر ص را امر بولایت
و دوستی علی ع کرد و نازل ساخت پس در آیه سوره نسا که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم و آیه همین سوره مائده که انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا و آیه
سوره توبه که و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة و واجب کرد ولایت
و دوستی اولو الامر را مردم ندانستند که دوستی ایشان چیست و گفتند که آیا مخصوص بعضی مؤمنانست
یا شامل همه ایشانست پس حق تعالی پیغمبر ص فرمود که صاحبان امر ایشان و ولایت و دوستی
علی ع و ذریه او را با ایشان تعلیم کند و جهت ایشان تفسیر کند از ولایت آنچه تفسیر کرد از نماز
و زکوة و روزه و حج آن و این قصه چنان بود که حق تعالی چنانچه الحال گفته شد پیغمبر ص در حجة
الوداع در عرفات وحی فرستاد که ای محمد اجل تو نزدیک شده است تسلیم کن آنچه در نزد تست از علم
میراث علوم پیغمبران و میراث جنگ و تابوت و جمیع آنچه در نزد تست از علامتهای پیغمبران بوصی
خلیفه خود علی بن ابی طالب ع و او را از برای مردم تعیین [illegible] بیان و بیعت او را تازه کن که من
هیچ پیغمبری را قبض روح نکرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود
بدوستی و ولایت اولیاء خود و دشمنی دشمنان خود و نمیگذارم زمین را بی قیمی که بر خلق من
حجت باشد پس امروز کامل کردم از برای شما دین شما را [illegible] خود و مولای هر مؤمنی امروز و آن
بندهٔ من علی بن ابی طالبست چنانچه درین آیه میفرماید چون حق تعالی چنین فرمود آنحضرت
دلتنگ شده ترسید که مردم از دین برگردند و او را دروغگو گویند چه عداوت ایشانرا با علی ع میدانست
پس رجوع بخدای عز و جل کرده گفت از زبان که عهد است من بجا [illegible]
راه رشاد پیروی خود با ایشان خبر دهم هر کس سخن خواهد گفت داد جبرئیل ع درخواست که از حق
درخواهد که او را از شر مردم نگاه دارد و انتظار داشت که آیه محافظت خدای نازل سازد و در آن
باب تاخیر کرد تا در منی بمسجد خیف رسید جبرئیل ع در آن مسجد آمد و امر کرد که عهد او بجای آورد
بجا آورد و علی ع را از برای مردم تعیین کند و آیه محافظت خدای نیاورد و چون بکراع الغمیم که در [illegible]

مکه

مکه و مدینه است رسید جبرئیل ع آمد و با تعجیل از جانب خدای آورده بود امر و آیه انما ولیکم الله را نازل
کرده آیه محافظت خدای نیاورد آنحضرت گفت که ای جبرئیل من میترسم که قوم من مرا [illegible] نسبت
دهند و سخن مرا در شان علی قبول نکنند و کوچ کرده چون بغدیر خم یکفرسخی جحفه رسید بعد پنج
ساعت از روز پنجشنبه گذشته جبرئیل آمد و آیه زجر و محافظت خدای و تاکید نازل ساخت آنحضرت
را وعده بعذاب داد اگر تبلیغ رسالت نکند و گفت که ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر آیه چنانچه درین سوره خواهد آمد و اوایل قوم
بجحفه نزدیک رسیده بودند جبرئیل بآنحضرت امر کرد که هر کس را که پیش رفته باز گردانند و هر کس را
که در عقب مانده در آنجا نگاه دارد تا علی را از برای مردم تعیین کند و بوی خبر داد که خدای او را
از شر مردم نگاه میدارد پس چون این آیه محافظت خدای نازل شد پیغمبر ص منادی را فرمود که ندا
کند مردم را بنماز جماعت و فرمود که پیش رفتگانرا باز گردانید و پس ماندگانرا نگاه دارند و از جانب
راست راه دور شده با جبرئیل در پهلوی مسجد غدیر فرود آمد و فرمود تا سنگها بهیئت منبر
نصب کردند تا بر مردم مشرف باشد و مردم رفته باز گشتند و پس ماندگانرا در آن مکان نگاه داشتند
پس آنحضرت بر آن سنگها بر آمد و خطبه طولانی در شان علی و ائمه ع و امامت ایشان ادا کرد و
بروایتی فرمود تا از زیر درختی که در آنجا بود خارها را کندند و شبیه منبری ساختند و ندای نماز
جماعت در دادند و نماز ظهر کرده بر آن منبر بر آمد و گفت ای علی برخیز علی ع از جای برخاست پس
آنحضرت بازوی او را چنان گرفت که سفیدی زیر بغل او پدید شد و خطبه ادا کرده گفت که ای مردم
هر پیغمبری که پیش از من بود حق تعالی ایشانرا عمر داده و بعد از آن بسوی خود خواند و رحلت کردند
و نزدیکست که من نیز دعوت حق را اجابت کنم و ایزد تعالی از من و از شما بعد قیامت خواهد پرسید
شما چه خواهید گفت گفتند که گواهی میدهیم که تبلیغ رسالت و نصیحت و ادای آنچه بر تو واجب بود کردی
خدای بهترین جزا پیغمبران بتو دهاد آنحضرت سه مرتبه گفت که خداوندا گواه باش آنگاه گفت که
ای مردم خدای سبحانه مرا برسالتی فرستاده که از آن دلتنگم و مرا امر کرده است که برای شما امامی نصب کنم
که در میان شما معین و در میان اهل و امت من بعد از من خلیفه من باشد و خدای واجب ساخته است
ثواب خود اطاعت او را بر مؤمنان و با طاعت خود اطاعت او مقرون ساخته و شما را بولایت
و دوستی او امر کرده است و درین باب آیه بر من نازل ساخته که انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا

الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون وعلی دست داشت نماز را و داد زکوة
را و حال آنکه در رکوع بود و داده او در هر حال خدا است پس من گمان کردم که مردم مرا دروغگو گویند
و رجوع بخدای خود کرده گفتم که خداوندا از طعنهٔ اهل نفاق و تکذیب ایشان میترسم پس خدای وعده
داد که اگر تبلیغ این رسالت نکنم مرا عذاب کند ای مردم خدای امر کرد شما را در کتاب خود بنماز و من بیان
آن جهة شما کردم و امر کرد بزکوة و روزه و حج و من بیان و تفسیر آنها از برای شما کردم و امر کرد شما را
در کتاب خود بولایت و من گواه میگیرم شما را ای خلق که آن مخصوص این است و دست برد و شانه علی ع
گذاشت و بعد از و از برای و پسر او و بعد از آن برای اوصیای من که اولاد من و او نیز اول ایشان
فرزندم حسن است و بعد از آن حسین و بعد از آن نه کس از فرزندان حسین ای مردم بیان کردم
برای شما امام شما را و آن برادرم علی است و او در میان شما بمنزلهٔ من است پس دین خود را باو تقلید
کنید و بگیرید از او و در جمیع امور خود اطاعت او کنید که جمیع آنچه از علم و حکمت خدای بمن تعلیم
کرده نزد او است از وی و از اوصیاء او بعد از وی بپرسید و بیاموزید و تعلیم ایشان و تقدم
بر ایشان و تخلف از ایشان نکنید که ایشان با حقند و حق با ایشان است و ایشان از حق و حق از ایشان
جدا نمیشوند ای مسلمانان این یعنی علی ع ولی شما است بعد از من حاضران بغایبان برسانند ای
مردم جز این نیست که خدای دین شما را بامامت علی کامل کرده است پس کسی که اقتدا باو و بآنان که قائم
مقام او باشند از فرزندان من از صلب او تا روز قیامت نکند در دوزخ همیشه خواهد بود ای مردم
این علی است و خدای و من از و راضیم و آیهٔ رضا در قرآن نازل نشده است مگر در شان او ای مردم
حج کنید بجا دین و تفقه آنگاه بصدای بلند ندا کرد که ای مردم آیا میدانید که خدای مولای منست
و من مولای مؤمنان و با ایشان اولی از خود شان گفتند آری پس آواز بلند گفت که هر کس که من مولای اویم
علی مولای اوست الهی دوستی کن با کسی که دوستی کند با او و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با او سلمان
فارسی گفت که یا رسول الله ولایت و دوستی او چه سان باید نمود فرمود که مثل ولایت من هر کسی
که من بوی اولی از ویم علی بوی اولی از وست پس ولایت خدای بولایت علی ع و عداوت خدای بعداوت
او است پس پیغمبر ص از برای علی ع بیعت گرفت بخلافت از هفتاد هزار کس از اهل مدینه و اهل اطراف
و اعراب که با آنحضرت در حجة الوداع بودند بعد از اصحاب موسی ع که از ایشان بیعت جهة هرون گرفت
پس بیعت را شکسته پیروی گوساله و سامری کردند همچنین این جماعت نیز بیعت علی ع را شکسته

پیروی

پیروی گوساله و سامری کردند نیز مثل ایشان بعینه و هنوز مردم از آن عرض بر نرفته و پیغمبر و علی ع
از یک دیگر جدا نشده بودند در آن روز غدیر خم که حق تعالی این آیه را نازل فرمود و حسان بن ثابت
باذن آنحضرت بیتی چند درین قصه گفت و چنانچه در اول گفته شد جمعی این آیه در کراع الغمیم
نازل شد و پیغمبر ص تبلیغ آن در جحفه کرد و در بعضی روایتها آمده که در روز عرفه روز جمعه
نازل شد و آن چنان بود که جبرئیل ع بر پیغمبر ص در عرفات روز جمعه نازل گشته گفت که ای محمد خدای
تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که بامت خود بگوی که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
پس بعضی از منافقان بعضی دیگر گفتند که نمی بینید چشمهای او را یعنی پیغمبر ص را که گویا دیوانه است
و مفتون پسر عم خود شده اگر قدرت میداشت که او را مثل کسری و قیصر کند میکرد در آن وقت پیغمبر ص
بسم الله الرحمن الرحیم گفت مردم دانستند که آیه نازل گشته ساکت شدند پس آنحضرت سورهٔ نون
والقلم و ما یسطرون را خواند و آن سوره کنایه است بر بحثان ایشان پس ولایت در روز جمعه
در عرفات نازل شده میفرماید که **اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ** امروز کامل کردم از برای
شما دین شما را بامامت علی و ائمه **وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ** و تمام کردم بر شما یعنی بر مؤمنان
نِعْمَتِیْ نعمت خود را بولایت و دوستی امیر المؤمنین علی ع **وَرَضِیْتُ** و راضی شدم یعنی
اختیار کردم **لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا** از برای شما اسلام را دینی یعنی امامت علی و ائمه ع را دینی و
مؤید این آیات آیهٔ آل عمران و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه پس این کلمات از آیه مخصوص
در شان علی ع نازل شده نه در شان سایر مردم پس روز غدیر خم در منزلت نزد خدای تعالی بزرگترین
و فاضلترین و عظیمترین عیدها است از جهة نصب کردن پیغمبر ص در آن روز علی ع را از برای
مردم که بعد از و هدایت یابند بوی و آن روزیست که کامل کرده است خدای در آن روز دین را
و تمام کرده است در آن روز نعمت را بر مؤمنان و بر امت محمد صلی الله علیه و آله و راضی شده و اختیار
کرده است از برای ایشان اسلام را دینی و آن روز عبادت و نماز و شکر خدای و شادی است از برای
آنچه خدای بر مؤمنان با آن منت نهاده است از ولایت اهل بیت ع و سنت است روزه آن
روز و چون این کلمات از آیه نازل شد پیغمبر ص ادای تکبیر کرده گفت که الله اکبر بر کامل کردن
دین و تمام کردن نعمت و رضای خدای به پیغمبری من و بولایت علی بعد از من و بروایتی گفت
که الله اکبر بتمام نعمت و کمال پیغمبری من و دین خدای و ولایت و دوستی علی بعد از من

من دست سر بر این کلمات را ادا کرده بعد از آن گفت که کمال دین و تمام نعمت و رضای خدای بفرستادن
منزلت بر پیغمبری بسوی شما و ولایت از برای علی بن ابی طالب بعد از من پس ولایت و دوستی علی ع
کمال دین و رضای خدای و کمال دین بعلی ع و بولایت اوست و علی ع نعمتی است که خدای عطا کرده است
آن نعمت را بر خلق خود و بولایت و دوستی او کامل کرده است خدای از برای این امت دین ایشان را و تمام
کرده است بر ایشان نعمتها را و راضی شده و اختیار کرده است اسلام ایشان را جهت آنکه حق تعالی روز ولایت
به پیغمبر ص میگوید که ای محمد خبر ده ایشان را که من کامل کردم از برای ایشان امروز دین ایشان را و راضی شدم
و اختیار کردم از برای ایشان اسلام را دینی و تمام کردم بر ایشان نعمت خود را و باین آیه کامل شده است
سنتها و واجبات خدای پس هرچه آدمی را بآن احتیاج است در باب آن سنتی از خدای از رسول خدا
وارد شده و استکمال دین با محمد ص و این آیه در فضیلت ایشانست پس حق تعالی پیغمبر را از دنیا نبرد تا
آنکه کامل کرد از برای او دین را و قرآن را بر او نازل ساخت که در قرآنست بیان هر چیزی از حلال و
حرام و حدها و حکمها و جمیع آنچه مردم را بآن احتیاج است و امر امامت از تمام دین است و پیغمبر ص
از دنیا نرفت تا آنکه بیان کرد از برای امت معالم دین ایشان را و واضح ساخت از برای ایشان راه ایشان را
و گذاشت ایشان را بر قصد راه حق و علی ع را از برای ایشان بامامت تعیین نمود و نگذاشت چیزی را
که امت بآن احتیاج داشته باشند مگر آنکه بیان کرد آنرا پس کسی که اعتقاد داشته باشد که خدای دین
خود را کامل نکرده است رد کتاب خدای کرده باشد و هر که رد کتاب خدای کند بخدای کفر ورزیده باشد
قدر امامت جلیلتر از آنست که مردم بعقلهای خود بآن رسند یا برایهای خود آنرا حاصل کنند یا امامی باختیار
خود نصب کنند پس در امامت اختیار مردم جاری نیست و اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است یکی
شهادتین و دوم فرضین یعنی نماز و زکوة و سیم روزه و چهارم حج کعبه کسی که استطاعت داشته باشد و ختم
کرده است آنرا بپنجمین که ولایت است باین آیه و حق تعالی واجبات بر مردم واجب ساخته است نه از
جهت حاجت خود بآن بلکه رحمتی است از خدای تا تمیز و جدا کند بد را از نیک و بیازماید آنچه در دلهای مردم
و تا مردم بیکدیگر سبقت جویند بسوی رحمت او و منازل ایشان زیادتی داشته باشد در بهشت بیکدیگر
پس واجب نمود بر ایشان حج و عمره و نماز و زکوة و روزه و ولایت را و جهت ایشان دری قرار داد تا
بآن درهای واجبات را بگشایند و کلیدی قرار داد بسوی راه خود و اگر محمد و اوصیا که از نسل او بند
نمیبودند مردم حیران میبودند مثل بهایم و نمیدانستند چیزی از واجبات را و کی بشهری داخل

نمیشود

نمیشود مگر از در شهر پس چگونه منت نهاد خدای بر ایشان بنصب اولیا بعد از پیغمبر ایشان این کلمات را
از آیه گفت و واجبات یکی بعد از دیگری نازل شد و ولایت آخرین فریضه است که خدای نازل ساخت
آنرا باین آیه و بعد از ولایت فریضه نازل نشده و بعد از آن این آیه نازل شد و بعد از آن فریضه نازل
نگشت پس در این آیه حق تعالی میفرماید که من نازل ساختم بر شما نماز و زکوة و روزه و حج را و این
پنجمست و نازل نکنم بعد از این فریضه فریضه کامل کرده ام از برای شما واجبات را و آنچه را بعد از
پنج آن قبول نکنم و چون این آیه نازل شد سلمان و ابوبکر و عمر گفتند که یا رسول الله این آیها خاص در
شان علیست گفت در شان او و در شان اوصیاء منست تا روز قیامت علی و یازده امام از
فرزندان من اول ایشان فرزندم حسن و بعد از آن فرزندم حسین و بعد از آن نه کس از فرزندان
حسین یکی بعد از دیگری و در این کلمات از آیه که محمد و علی ما دو شده است و بعد از آن پیغمبر
در وقت رحلت علی ع را طلبید و گفت که میخواهم که ترا امین سازم بر آنچه خدای مرا امین ساخته بود
بر آن از غیب علم و از خلق و دین خدای که آنرا از برای خود اختیار کرده است و چون وقت رحلت
علی ع شد پسران خود را که دوازده نفر بودند طلبید و صاحب ایشان را با ایشان خبر داد و من خبر
میدهم بشما صاحب شما این دو یعنی حسن و حسین ع دو پسر رسول خدا اند سخن ایشانرا بشنوید
و اطاعت ایشان کنید که من امین ساخته ام ایشانرا بر آنچه پیغمبر مرا امین ساخته بود بر آن پس واجب
کرده است خدای از برای حسن و حسین ع از علی ع آنچه واجب کرده بود از برای علی از پیغمبر ص پس یکی
از حسنین را فضلی بر آن دیگر نبود مگر به بزرگی در سن و امام حسین ع در مجلسی که امام حسن ع
بود سخن نمیگفت تا او برمیخاست و بعد از آنکه زمان رحلت امام حسن ع رسید آنرا بحسین علیه السلام
تسلیم نمود و چون وقت رحلت امام حسین ع شد فاطمه دختر بزرگ خود را طلبید و طوماری سر بسته
پیچیده و وصیت ظاهری بوده او و امام زین العابدین ع را شکم میرفت و گمان مردم آن بود که در حال
ارتحال است پس فاطمه آن نوشته را بوی داد و بعد از آن بامر ما رسید و چون پیغمبر ص از دنیا
رحلت فرمود و آنشب را در زمین شبها بر اهل بیت بود کسی از جانب خدای آمد و گفت السلام علیکم اهل بیت
و رحمة الله و برکات خدای بر شما و ایشان را تعزیت گفته چند ادوا بجمله گفت که شما اهل الله هستید که
بشما تمام شده است نعمت و پیغمبر ص رحلت فرمود حال آنکه کامل کرده بود از برای شما دین را و بیان
کرده بود راه بیرون شد و حجتی از برای جاهل نگذاشته پس کسی که جاهل باشد بآن جاهل کند یا انکار

بالکار یا فراموشی بخود بنده حساب و بر خلاف است و حق تعالی به پیغمبر صلعم
خطاب فرموده گفت که من فضیلت دادم قریش را بر عرب و تمام کردم بر ایشان نعمت خود را و فرستادم
بسوی ایشان پیغمبر خود را و ایشان نعمت مرا بکفر بدل کردند و قوم خود را بجهنم فرستادند و در
روایتها آمده که تمام نعمت در دنیا نعیم و امنیت و صحت بدنست و در آخرت خلاصی از دوزخ و داخل
شدن بهشت است و بنده که داخل بهشت شود نعمت بر او تمام نیست و روزها و شبها بر طرف
نمیشود تا آنکه بر پای دارد خدای دینی را که جهت خود و پیغمبر خود اختیار کرده است صاحب الامر و آن
دینی که خدای عز و جل از برای بندگان خود اختیار کرده اینست که قایل باشد باینکه خدای یکیست
و چیزی مثل او نیست و بیرون است از حد ابطال و حد تشبیه یعنی معطل و باطل و شبیه چیزی نیست
و جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه جسم کننده جسمها و صورت کننده صورتها و آفریننده
عرضها و جوهرها و رب و مالک و خالق و کننده و احداث نماینده هر چیزیست و اینکه محمد صلعم بنده
و رسول او و خاتم پیغمبرانست و بعد از او تا قیامت پیغمبری نیست و اینکه محمد صلعم بنده و رسول او و خاتم
پیغمبرانست و بعد از او تا قیامت پیغمبری نیست و اینکه شریعت او خاتم شریعتهاست و شریعتی بعد از
شریعت او تا قیامت نیست و اینکه امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
و بعد از او امام حسن و بعد از او امام حسین و بعد از او علی بن حسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او
جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او
علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی و بعد از او خلف او که شخص او دیده نمیشود و حلال نیست ذکر او بنام
وی تا آنکه خروج نماید و پر کند زمین را از قسط و عدل چنانچه از جور و ظلم پر است و اینکه ولی و
دوستان ایشان ولی و دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا و اطاعت ایشان اطاعت خدا و معصیت
ایشان معصیت خداست و اینکه معراج پیغمبر صلعم و سؤال قبر و بهشت و دوزخ و صراط و میزان
حق است و اینکه قیامت می آید و شکی در آن نیست و اینکه واجبات بعد از ولایت و دوستی ائمه علیهم السلام
و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر است و این کلمات از آیه رد است بر کسی
قایل است باجتهاد چه حق تعالی تکلیف نکرده است بندگان را باجتهاد و جهت آنکه برای ایشان دلایل
و ائمه نصب و حجت بر ایشان ثابت کرده پس محالست که ایشان را بعد از فرستادن پیغمبران
بتفصیل حلال و حرام بچیزی که قدرت و طاقت نداشته باشند مضطر سازد و ایشان را مهمل

نگذاشته است

نگذاشته است هرگاه عاجز شوند رجوع به پیغمبران و ائمه علیهم السلام کنند و چنانچه در اول گفته شد بعد از
قطع کلام بکلمات مذکوره عطف میکند و باز میگرداند خدای سخن را بر معنی اول و تحریم
اول و میفرماید که این آیه رخصت است از برای مضطر که میته و خون و گوشت خوک بخورد پس
میفرماید که **فمن اضطر فی مخمصة** پس کسی که مضطر باشد در گرسنگی یعنی در زمینی
باشد که گرسنگی باو رسد **غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم**
حال آنکه غیر متعمد و مایل باشد بگناهی پس بتحقیق که خدای آمرزگاری رحم کننده است یعنی پس
حلال است از برای او گوشت حیوان مرده وقتی که شب و صبح چیزی نخورده باشد و سیری
نباشد که بخورد و سیر نخورد هرگاه بآن مضطر شود کسی که در سفر نا خواه شد و همچنین کسی
که در راه زنی یا ظلمی یا جوری باشد و مثل این او اخر آیه در سوره بقره گذشت این آیه از محکمات
و تأویل آن در تنزیل او نیست پس در آن احتیاج نیست بتفسیری زیاده از تأویل آن پس میفرماید که
یسئلونک میپرسند ای محمد **ماذا احل لکم الطیبات** چه چیز حلال
کرده شده است از برای ایشان بگو حلال کرده شده است از برای شما خوبها یعنی حلال کرده است
خدای از برای مردم چیزهای خوب را پس خدای بیان می آید که مردم از آن چیزها فرا گیرند و
ما علمتم من الجوارح مکلبین و آنچه آموزانیده اید شما از حیوانات شکاری حال آنکه
آموزاننده شده باشید و این عبارت از کلب یعنی سگ اشتقاق شده چه آن بیشتر و بهتر تعلیم
میگیرد و این سخن را قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته و بالجمله چون حق تعالی این عبارت فرموده
این عبارت در شان سگ و مراد از آن سگ است و نیست حیوانی که مکلب باشد مگر سگ و بارس
از جوارح است اما از مکلبین که حق تعالی فرموده نیست و آن بمنزله سگ نیست و باز و چرغ
در قرآن مذکور نیست پس باین عبارت آیه نمیتوان خورد شکار حیوانی را غیر سگ تعلیم گرفته
و نه شکار سگ تعلیم نگرفته را و نه شکار بارس تعلیم گرفته و باز و چرغ و عقاب و مرغان دیگر را
و آنچه مثل اینها باشد مگر آنکه ذبح آنرا دریابند پس کسی که شکار اینها را زنده دریافت باید که ذبح
کند و بخورد و اگر زنده دریابد بخورد و بهترین ذبح آنست که چشم بهم زند و پا و دم بجنباند
و سگ غیر تازی چون تعلیم گیرد بمنزله تازی است و خوردن شکار سگ سیاه که نشان دیگر باید
اجتناب باشد و اینست چه پیغمبر صلعم امر بکشتن آن کرده **تعلمونهن مما علمکم الله**

فکلوا مما امسکن یا موزانید ایشان را از انچه آموزانیده است شما را خدای پس بخورید
از انچه نگاه داشته اند از آن حیوانات شکاری یعنی سگهای تعلیم گرفته علیکم بر شما یعنی برای
شما واذکروا اسم الله علیه و یاد کنید اسم خدا را بر آن و چنانچه در آیه سورهٔ
انعام که فکلوا مما ذکر اسم الله علیه انشاء الله تعالی گفته خواهد شد اسم خدای یاد کردن بسم الله و
سبحان الله و لا اله الا الله و الحمد لله گفتن است و جایز نیست که نام خدای برد مگر آنکس که سگ را
بشکار رها میکند پس اگر صاحب سگ او را بشکار رها کند و دیگری نام خدای برد جایز نیست پس بنا
برین آیهٔ شریفه کسی که نام خدای برد و سگ مکلب تعلیم شکار گرفته خود را بشکار رها کند پس اگر
شکار را در یابد بیش از آنکه سگ آنرا کشته باشد و اگر چه خورده باشد دو حصهٔ آنرا و یک حصه
باقی مانده یا باقی نمانده باشد از آن میتوان خورد چرا که حق تعالی میفرماید که فکلوا مما امسکن
علیکم و اگر نام خدای نبرده باشد یا سگی که تعلیم نگرفته آنرا کشته باشد از آن گوشت نمیخورد و
اگر فراموش کرده نام خدای نبرده باشد از آن میخورد چرا که آن بمنزلهٔ کسیست که ذبح کند یا
تیر بحیوانی اندازد و نام خدا بردن فراموش کنده و در روایتی وارد شده که در این صورت در وقت
خوردن نام خدا برد و کسی که نام حق تعالی برد و سگ تعلیم گرفته را بشکار افکند و سگ آن شکار را
بگیرد و آنکس آنرا زنده در یابد و بگیرد آنگاه شکار بمیرد یا آنکس واگذارد تا بمیرد خوردن آن جایز نیست
و اگر با آنکس کاردی نباشد که ذبح کند باکی نیست که واگذارد آنرا تا سگ بکشد و از آن جایز است
که بخورد جهت آنکه حق تعالی میفرماید که فکلوا مما امسکن علیکم و اگر جماعتی نام خدای برده سگهای
تعلیم گرفته خود را بشکار اندازند پس داخل آنها شود سگ تعلیم نگرفته یا سگ غریبی که صاحب آن
معلوم نباشد و آن سگها با هم آن شکار را بگیرند از آن نتوان خورد جهت آنکه معلوم نیست که
سگ تعلیم گرفته آنرا گرفته و کشته یا سگ تعلیم ناگرفته و اگر مسلمانی از مجوسی سگی بعاریه بگیرد و
آنرا تعلیم کرده و نام خدای برده بشکار سر دهد از آن شکار که آن سگ گرفته و کشته میتوان خورد
چه هم مکلب نام خدای بر آن برده است و اگر مسلمان تعلیم آن نکرده باشد از شکار آن نتوان خورد
و شکار سگها و بازهای کافران ذمی بر مسلمانان حلال است اگر ذبح آنرا مسلمانان دریافته باشند
و اگر سگ تعلیم گرفته غایب شد از صاحب آن و آن شکار را سر داده باشد و شکاری کند و صاحب سگ
شکار آنرا کشته دریابد از آن نمیتوان خورد و اگر سگی بی تعلیم باشد همان ساعت تعلیم کند و بشکار

هم چو

رها کند

رها کند و از آن بخورد که آن سگ تعلیم گرفته باشد و احکام ذبح و ذبیحه و حیوانی که بآلات
جارحه شکار شوند در آیه که در سورهٔ انعام انشاء الله تعالی گفته خواهد شد واتقوا
الله ان الله سریع الحساب و بپرهیزید از خدای بتحقیق که خدای زود حساب است
و این آخر آیه در بقره گذشت این آیه در باطن قرآن در شان علی هم نازل شده و این آیه منسوخ کرده است
اول آیهٔ سورهٔ بقره را که و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و بعد از آن منسوخ شده است بآیهٔ
سورهٔ ممتحنه که و لا تمسکوا بعصم الکوافر و آیهٔ سورهٔ بقره بحال خود باقی ماند چنانچه فی الحال
گفته خواهد شد پس میفرماید که الیوم احل لکم الطیبات امروز حلال کرده
شده است از برای شما خوبیها و مثل این عبارت در آیهٔ سابق گذشت وطعام و طعام
یعنی خوردنی الذین اوتوا الکتاب حل لکم آنانکه آمده شده است بایشان
کتاب حلال است از برای شما و مراد از طعام سبزیها و میوه‌ها و دانه‌هاست مثل عدس و نخود و غیر
آن آنچه شبیه بآنها باشد و حلال نیست گوشت حیوانی که ایشان ذبح کرده باشند و بلکه نیست
بشکار کردن ایشان ماهی را و نمیتوان خورد طعامی را که ایشان پخته باشند و نه در ظرفی که
ایشان در آن شراب و گوشت حیوان مرده و خون و گوشت خوک خورند و هرگاه ضرورتی بظرف
مجوسی واقع شود باید که آنرا باب بشوید پس خوردنیهای ایشان را نمیتوان خورد نه از جهت
که حرامست بلکه از برای تنزه و پاکیزگی چه در ظرف ایشان شراب و گوشت خوک میباشد پس باکی
نیست در خوردن چیزی از ظرف ترسایان هرگاه گوشت خوک در آن نخورده باشند و اگر
گوشت خوک نخورده و لیکن شراب خورده باشند باکی نیست در خوردن و آشامیدن چیزی
با ایشان اما جایز نیست با ترسا و جهود و گبر چیزی خوردن و حضرت امام جعفر فرموده
که من با گبر چیزی نمیخورم و مکروه است بر من که حرام کنم بر شما چیزی را که در ولایتهای شما
میکنند و بر پا نگاه جهود و ترسا را نمیتوان خوردن و آشامیدن وطعامکم وطعام
شما یعنی خوردنی شما حل لهم والمحصنات حلال است از برای ایشان و محصنها
یعنی زنان مسلمان من المؤمنات والمحصنات از زنان مؤمن و محصنها
یعنی زنان عفیفه من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم از آنانکه
آمده شده است بایشان کتاب پیش از شما مسلمانان از اهل کتاب از یهود و نصاری زنان

میکردند و با ایشان زن میدادند تا آنکه آیه سوره بقره که و لا تنکحوا المشرکات نازل شد و نهی کرد
حق تعالی از آنکه مسلمانان زن کنند مشرکه را و زن دهند مشرکه را بعد از آن اول آن آیه را ابن عباس
از این آیه نسخ کرد پس آیه بقره عزیمت و این آیه رخصت در عزیمت است و جایز شده با این آیه مسلمانان را
زن کردن یهود و نصاری بعد از آنکه خدای نهی کرده بود و تتمه آیه بقره بحال خود باقی ماند و
منسوخ نشد و بعد از آن ابن عباس از این آیه منسوخ شده است تا آیه سوره ممتحنه که و لا
تمسکوا بعصم الکوافر و باز حکم اول آیه بقره بحال خود باقی ماند إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ هرگاه بدهید با ایشان مزدهای یعنی مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ
غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ حال آنکه محصن غیر زناکننده
باشید و نه گیرنده باشید دوستانی و مثل ابن عباس تنها در آیه سوره نساء که و المحصنات من
النساء و آیه بعد از آن گذشت وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و کسی که کفر ورزد با ایمان یعنی
ایمان آرد و بعد از آن اطاعت مشرکان کند و عمل نکند با آنچه خدای با آن امر کرده است و ملتفی
با آن نشود و ترک کند عملی که با آن اقرار آورده تا آنکه همه علما را اتفاق است در آنجمله است اینکه
ترک نماز کند بی کوفت و علتی و بی شغل و مستی یعنی خوابی بی ... چیزی که آدمی را از اسلام
بیرون میبرد آنست که آدمی جهت خود رأیی بخلاف حق بگزیند و بر آن بایستد و آنچه گفته شد
تفسیر ظاهر این آیات است اما تفسیر باطن قرآن علیهم پس کسی که کفر ورزد بولایت و دوستی او
بتحقیق که باطل میشود عمل او چنانچه میفرماید که فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس بتحقیق که باطل میشود عمل او و او در آخرت از غبن
یافتگان این آیه محکمات و متشابه نیست و تأویل آن در تنزیل و نیست یعنی همان طریقت
که نازل شده و احتیاج بتأویل رسیدن معنی ندارد و منسوخ نشده و چنین نازل شده که
من المرافق و تحریف یافته و نیز بقراءت اهل بیت عصر از حکم بکسر لام است بفتح و نه برفع لام پس
میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ ای آنانکه ایمان آورده اند هرگاه برخیزید
از خواب إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز پس خواب وضو را باطل میکند هرگاه بر گوش غلبه
کند چنانچه صدا نشنود و واجب است وضو از خواب و از بول و غایط و باد که از آدمی جدا شود
و وضو نیست در مذی و واجب نیست وضو پیش از غسل جهت آنکه حق تعالی میفرماید که و ان کنتم

جنبا

جنبا فاطهروا چنانچه الحال گفته خواهد شد فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای
خود را پس کسی که وضو کند سنت است پیش از وضو که بدست راست آب را بدست چپ بریزد
و این دعا بخواند که بسم الله و بالله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و بعد از آن
عورت خود را بشوید و این دعا بخواند که اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی
النار و بعد از آن آب بدهن گیرد و بریزد و این دعا بخواند که اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق
لسانی بذکرک و شکرک و بعد از آن آب به بینی کند و این دعا بخواند که اللهم لا تحرم علی
ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها و واجب که چنانچه حق تعالی در این
آیه میفرماید بعد از آنکه قدح آب را در پیش روی خود گذاشته باشد دست راست را اگر پاک
باشد و نجاستی که سرایت کند در عورت او نباشد بدون افعال سنتی مذکوره با آب فرو برده
مشت پر کند و بر روی خود ریخته تا آن رو بشوید با نطریق که آب را بر پیشانی خود گذارد و بگوید
که بسم الله و با طراف ریش خود فرود آورد و بعد از آن دست بر روی و پیشانی یکبار بمالد و
بعد از آن دور از هر دو طرف دست بمالد تا کل دور راست مالیده باشد و این دعا گفتنی
است بخواند که اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه
پس بنابرین عبارت که درین آیه است کل روی باید که شسته شود و چیزی ناشسته از آن نگذارد
و حد روی که خدای شستن آن امر فرموده و روا نیست که از آن زیاده و کم شود و اگر کسی زیاده کند
اجر نداشته باشد و اگر کم کند گناهکار باشد آنقدر است که انگشت بزرگ و انگشت میان آن را احاطه
فرو گیرد از اول رستنگاه موی سر تا آخر روی که ذقن است و سوای آنچه گفته شد از روی نیست مثل
زلف و درون گوش از روی نیست و شستن نمیشود خلاف سنیان که میگویند که درون گوش داخل
روی است و هر جا که موی فرو گرفته آب بجلد رسانیدن لازم نیست لیکن آب بر آن جاری نمایند
و یک مشت آب از برای روی بجزیت هرگاه مبالغه در رسانیدن آن کند چه خدای عز و جل یکبت
و یکی را دوست میدارد و دو مشت بهمه روی میرسد و جایز است لیکن باید که دست مالیده تنها
بکمر نه واقع شود وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و دستهای خود را تا مرفقها فتح یعنی یافته
پس واجب است که دست چپ را با آب فرو برده مشت پر کند و بر بازوی راست ریزد و در یکروایت وارد
شده که بدست راست آب بگیرد و بکف دست چپ ریزد و بعد از آن آنرا با زوی راست ریزد و پیش

حال بازو را از مرفق تا کف دست بشوید باینطریق که آب را بر مرفق راست کذاشته و دست را
بر بازو فرود آرد تا آب بر اطراف انکشتان جاری شود و اطراف بازو را تا کف دست بمالد
و این دعا که سنت است بخواند که اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی
حسابا یسیرا و نباید که سر بالا از انکشتان تا مرفق دست ماله مکر از برای تقیه و بعد از ان
دست راست آب بفرو برده مشتی بر کیرد و بر بازوی چپ ریزد و چنانچه در شستن بازوی راست کفته
شد بعمل آرد و این دعا که سنت است بخواند که اللهم لا تعطنی کتابی بیساری ولا تجعلها مغلولة الی
عنقی واعوذ بک ربی من مقطعات النیران و کسی که ابتدا بشستن بازوی چپ کند و بعد از ان
بازوی راست را بشوید باید که اعاده کند و بازوی راست را بشوید و حق تعالی واجب کرده است بر زنان
که ابتدا بروی بازو ها کنند و واجب کرده است بر مردان که ابتدا به پشت بازو کنند و بنا بر این
عبارت آیه چون متصل ساخته است خدای دستها را تا مرفقها بروی امر کرده است بشستن کل
دستها تا مرفقها پس روا نیست که چیزی از دستها تا مرفقها ناشسته کذارد و یک مشت آب از برای
هر بازو مجزیست هر کاه مبالغه در رسانیدن آن کند چنانچه در شستن روی کفته شد و دو مشت
بهر یک میرسد و جایز است ولیکن بهر بازوی باید که بکمرتبه دست مالیدنها واقع شود وَامْسَحُوا
بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ و دست بمالید بسرهای خود و پاهای خود
تا دو کعب و ارجلکم بکسر لام و عطف است برؤسکم چنانچه در اول کفته شد و این قرائت اهل بیت علیهم السلام
است و از قرا ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و ابوبکر بروایت او از عاصم نیز بدینطریق خوانده اند و بفتح
لام نیز که عطف بر وجوهکم باشد چنانچه قرائت بعضی از قرات و برفع لام نیز هست که باین
تقدیر باشد که وارجلکم ممسوحة چنانچه بعضی از قاریان خوانده اند پس واجبست که برطوبتی که
در دست راست است بدون آنکه دست بر آب زند و آب تازه بر کیرد مسح کند پیش سر را که برآمدکی
و موی دارد بقدر جای سر انکشت یکمرتبه و دو مرتبه نیز جایز است چنانچه در شستن رو کفته شد
و این دعا که سنت است بخواند که اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک و مسح نکند پشت کوشها را
خلاف سنیان که ایشان میکویند که پشت کوشها داخل سر است و زنان صبح سر را کشوده مسح
میکنند و برای وضوی نماز دیکر موی پیشانی را مسح می نمایند بقدر سر انکشت و سر را بکف
و جایز است مسح سر از بالا و سرا پایین و بعد از ان بباقی رطوبتی که در دست راست باشد مسح کند

و مثل ابن عربی که او را میشناسم یعنی جبرئیل آمد و برادرم را دفن کرد و من هدایت بآن نیافته
بودم فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ پس پنهان کنم بدی یعنی جسد أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ
برادرم را پس کردید از پشیمانها از کناهان که پشیمانی می آرد نشستن آدمیان بخلاف شرع
بنا بر این آخر آیه پس قابیل باز کشته نزد آدم رفت آدم هابیل را با وی ندید پرسید که هابیل کجاست
فرزند مرا کجا کذاشتی قابیل کفت مکر بر اشبان او کرده بودی در قربانکاه تفحص او کنید آدم کفت با من بکجا
که قربان کرده بیا و آنجا کرده بود ببر آدم افتاد و چون بقربانکاه رسیدند بر آدم ظاهر شد که کشته شده
و او را کشته یافت پس آدم آن زمین را که قبول خون هابیل کرده بود لعنت کرد و از انجهت زمین خون را
فرو نمیبرد و آدم فرمود که قابیل را لعنت کنند و از آسمان ندا به قابیل آمد که لعنت بر تو همچنانکه برادر
خود را کشتی پس آدم باز کشته چهل شبانه روز بر هابیل کریست و چند شعر در مرثیه او کفت و او اول
کسی بود که شعر کفت و شیطان نیز در جواب او چند شعر کفت و خواهری داشت که سوار شده بزیارت
هابیل میرفت و او اول کسی بود که بر خر سوار شد و در راه واجع میکفت و آن عبارتیست که بآن خر براه
میرود و چون نمیکفت خر از رفتن باز می ایستاد و از انجهت نام خر حر شد و اول کسی که استر سوار شد آدم بود
و پسری داشت معد نام و چهار پا را دوست میداشت جهت آدم میراند و چون از رفتن باز میماند آدم می
کفت که ای معد بران و از انجهت نام استر میکویند که حواء در هر شکم پسری و دختری می زایید و دختر شکم آخر را
به پسر شکم اول و دختر شکم اول را به پسر شکم آخر می دادند و با قابیل دختری و با هابیل دختری متولد شده
خواهر توام قابیل صاحب حسن بود آدم اول به هابیل و خواهر توام هابیل را به قابیل داد و بعد از ان خواهر
بر برادر حرام شد پس قابیل غضبناک شده به آدم کفت که خواهر صاحب حسن مرا به برادرم و خواهر بد روی او را
بمن میدهی آدم کفت که قربان کنید از هر کدام که قبول شد خواهر صاحب حسن را باو میدهند پس قربان
کردند و قربان هابیل قبول شد و از قابیل قبول نشد به هابیل کفت که ترا میکشم چنانچه در آیهها مذکور شد
و حیا نمیکنند که چنین امری را با دم پیغمبر خدای نسبت میدهند و پیغمبر ص فرمود که اکر میدانستم که آدم
دختر خود را به پسر خود داده زینب را بر قاسم میدادم و از دین آدم تخلف نمود زینب را معاذ الله که چنان
باشد که ایشان میکویند که خواهران را به برادران میداده باشد چه بعضی بهایم مادر و خواهران را
بنظر ایشان بصورتی که نشناسند آورده جفت می شوند و بعد از ان شناختند آلت مردی خود را به
دندان قطع کرده میمیرند پس آدمی با این فضل و علم چکونه باینمعنی راضی شود و این حجتیست که بر آنست که

میگویند که نگاه ما مثل نگاه فرزندان آدم است و بیان چگونگی نسل ها و اول سورهٔ بقره و اول سورهٔ
نسا گفته شد و چون قابیل هابیل را کشت بجهت آنکه تا آدم و حوا بود او از پدر گریزان بود و قدرت
نداشت که نگاه پدر کند و چون قربان او قبول نشد و دید که آتش قربان هابیل را قبول کرد و ابلیس لع و
گفت که هابیل آن آتش را عبادت میکند و گمان کرد که ابلیس راست میگوید و علم بخدای عزّ وجلّ نداشت
گفت که من آن آتش دیگر که هابیل عبادت کرد عبادت نمیکنم و آتش دیگر را عبادت و از برای وی قربان
میکنم تا قربان مرا قبول کند پس آتشکده ها ساخت و قربان کرد و گفت که این آتش را عبادت میکنم تا
آنکه قربان مرا قبول کند و اولاد او از وی میراث غیر آتش پرستی نبردند و چون هابیل کشته شد و
حوّا از وی آبستن بود و پسر آورده آدم او را هبة الله نام کرد و حق تعالی وحی بادم فرستاد که وصیت
و اسم اعظم را باو ده و آدم هم بمصیبت هابیل جزع کرد که قدرت بر مباشرت حوا نداشت و با نفعال
او را فرزند نشد و بعد از آن جزع بخدای شکوه و درخواست کرد که فرزندی بوی دهد و چون خدای
جزع او را دید بوی وحی فرستاد که قابیل دشمن خدای برادر خود را کشت و من ترا فرزندی عطا میکنم
که بجای هابیل و خلیفه و وارث علم تو و عالم و خداشناس روی زمین بعد از تو باشد پس حوّا پسر بیاورد
زایید و در روز هفتم آدم هم نام او را شیث گذاشت پس حق تعالی وحی فرستاد که او هبة است از من بر تو تا
او را هبة الله کن پس نام او را بر محمد هبة الله نهاد یعنی بخشیدهٔ خدای جهة آنکه خدای او را بوی بخشیده
بود و این اسم عربی او است و در کتابها که عمانی نام او شیث مذکور است و آدم او را بسیار دوست داشت
و چون شیث بالغ شد حق تعالی از برای او حوا را فرستاد و بادم هم فرمود که او را بزنی بشیث دهد آدم نیز چنان
کرد و آن حوا را دختری زایید و آدم نام او را حوره گذاشت و چون حوره بالغ شد او را به هبة الله پسر هابیل
داد و از او اولاد بهم رسید نسل آدم منتشر شد و بعد مردم شیث نه قابیل و نه هابیل چنانچه در اوایل
سورهٔ بقره و سورهٔ نسا گفته شد پس هبة الله پسر هابیل فوت شد و چون پیغمبری آدم بسر رفت و
روزگار حیوتش بکمال رسید و اجلش نزدیک شد حق تعالی بوی وحی فرستاد که فلان روز میمیرانم
و هبة الله که بهترین فرزندانت است وصیت کن و وصیتهٔ آنچه بتو تعلیم کرده ام از نامها و اسم اعظم و
علم پیغمبری را در صندوقی بگذار و علمی که نزد تو است و ایمان و اسم تبرک و میراث علم و آثار پیغمبری را بوی
بسپار که من آنها را از فرزندان تو تا روز قیامت قطع نمیکنم و دوست میدارم که من ائمهٔ علمی که علم مرا بدانند
و بحکم من حکم کنند و حجت من باشد بر خلق من خالی نکرده و زمین را بی عالمی که دین و طاعت من با و

دانسته

دانسته شود و سبب نجات فرزندان تو تا زمان نوح باشد بعلمی که آدم و امر فرمود که وصیت خود را
پنهان به هبة الله کند و آن آنجهت پنهان کردند وصیت و باب امروز سنتی شد پس آدم هبة الله
وصیت و وصیته را پنهان کرد و جمیع فرزندان منت وصیت کنم و خدای او را از برای من و شما
برگزیده است بعد از من پس سخن او را بشنوید و اطاعت امر وی کنید که وصی من خلیفهٔ من است پس
همگی گفتند که میشنویم و امر او را اطاعت میکنیم و مخالفت نمینمودیم آنگاه فرمود که صندوقی
ساختند و علم خود و نامها و وصیت را در آن گذاشته بوی داد و بوی گفت که چون بمیرم مرا غسل
ده و کفن کن و نماز بر من گذار و بقبر بر و چون چهل روز از فوت من گذرد جمیع استخوانهای
مرا از قبر بیرون آورده در این صندوق گذار و خود محافظت آن کرده و دیگری را بدان امین
مساز و چون ترا فوت در رسد به بهترین فرزندان خود وصیت کن چنانچه من بتو وصیت
کردم و صندوق را بوی بسپار و وصیت کن که او نیز مثل این وصیت کند و هر وصیتی وصیت
خود را در این صندوق گذارد و یکی بدیگر وصیت کند و در هر حال این وصیت دارسند و
آخر روز نزد ایشان باشد پس هر که ام که پیغمبری نوح را دریابند با او بکشتی روند و این صندوق
را با آنچه در آنست بکشتی در برند و ذکر نوح هم کرده بشارت بظهور او داد و گفت که خدای پیغمبری
خواهد برانگیخت نام او نوح باشد و او مردم را بخدای دعوت کند و مردم تکذیب او کنند پس
خدای ایشان را بطوفان هلاک کند هر که از شما که او را دریابید ایمان بوی آورده پیروی و تصدیق
او کنید که هر کس بکشتی او داخل شود از طوفان نجات یابد و هر کس که از کشتی وی تخلف ورزد
غرق شود و تو ای هبة الله و شما ای فرزندان حذر کنید از قابیل ملعون و از فرزندان او
که دیدید که با برادر شما چه کرد و با ایشان سوا شوید و اختلاط مکنید و شما در بالای کوه باشید و از ایشان
عزلت جویید و ایشان در پایین کوه گذارید بعد از آن آدم هم بیماری یافت که در آن بیماری رحلت
میکرد پس شیث را طلبید و گفت که خدای بمن فرمود که تو را وصی و خازن آنچه بمن سپرده بود کنم
و این کتاب وصیتها است که در زیر سرمنست و در آن اثر علم و اسم بزرگ خدا است چون من بمیرم آنرا
بگیر و نهان دار که کسی بنمای و تا سال آینده تا آن نظر مکن و سال دیگر در مثل این روز بدان بنگر که
جمیع آنچه تا آن احتیاج داری از امور دین و دنیا تو در آن درجست و آدم هم آن صحیفه را از بهشت
همراه آورده بود بعد از آن گفت که ای فرزند خواهان میوهٔ از میوهای بهشت بکوه حد بیا و

و جبرئیل هر یک از فرشتگان را که میبینی از من سلام برسان و بگوی که پدرم بیمار است و از شما میوه های
بهشت هدیه میخواهد شیث به آنجا رفت جبرئیل را با قبیله های ملائکه که هفتاد هزار بودند و
دید جبرئیل ع بوی سلام کرده گفت که ای شیث بکجا میروی شیث گفت که تو چیست که جواب داد که
من جبرئیل روح الامینم پس شیث پیغام گذارد و جبرئیل گفت که پدر تو رحلت کرده و من آمدم که بروی
نماز گذارم باز گرد پس شیث با فرشتگان باز گشته ملائکه حنوط و نبات تجهیز آدم ع را از بهشت آورده
بودند چون رسیدند آدم رحلت کرده بود اول کاری که شیث کرد آن صحیفه را از زیر سر او برداشته
بر شکم خود بست و بتعلیم جبرئیل و باتفاق او وی را غسل داد و کفن و حنوط کرد و چون وقت نماز
کردن رسید گفت پیش باش و نماز گزار جبرئیل ع گفت که خدای ما را امر کرده که پدر ترا سجده
کنیم ما را تقدم بر هیچ یک از اولاد او نیست تو پیش باش و تعلیم نماز بوی کرده شیث ع پیش و
جبرئیل پست و پنج تکبیر را بر داشته الحال پنج تکبیر را برداشته الحال پنج تکبیر سنت شده گفته
میشود بعد از آن فرشتگان قبر او را کندند دفن کردند و چون آدم ع رحلت فرمود ابلیس و قابیل
شماتت و شادی کرده با هم مجتمع شدند و سازها قرار داده نواختند و همه سازها که مردم از آن
لذت میبرند از آنست و چون هبة الله از دفن آدم فارغ شد و جبرئیل و فرشتگان باسمان رفتند
قابیل از کوه فرود آمد شیث را ملاقات کرد و گفت که میدانم که پدر بتو وصیت کرده و علمی که نزد
او بود بتو داده و تو را بآن مخصوص داشته نه مرا و من از تو بزرگترم و بآن سزاوارتر بودم لیکن چون
برادر را کشته بودم بر من غضب کرده تا بدان بگذرید و آن علمی است که هابیل برادرت بان دعا
کرد و قربان او قبول شد و من او را جهت آن کشتم که قربان او قبول شد و از من نسل فرزندان او کسی
نماند که فخر بر فرزندان من کنند و گویند که ما فرزندان آن کسیم که قربان او قبول شد اطهر
و شما فرزندان آن کسید که قربان او مسترک شد و ترسیدم که او بنجا رسد اگر تو اظهار صاحب شود
بخیل سو کنند که از آنچه نزد تست از علمی که از پدر بمیراث یافته و بتو مخصوص داشته و آنچه بتو عهد
کرده اگر چیزی بگوئی تا بدان بر من تکبر و تفاخر کنی چنانچه برادرت هابیل را کشتم ترا نیز میکشم
و از جهت این شیث ع نیز ساکت شدند پس باید که شیعیان خود را بدست خود بهلاکت نیندازند
که دشمنان دست بر ایشان یافته بندگان آنها شوند بعد از آنکه در تقیه سادات و اکابر آنها باشند
پس هبة الله و اعقاب او آنچه نزد ایشان بود مخفی داشتند تا دولت قابیل منقضی شود و هبة الله

گواهی جبرئیل ع

با فرزندان پنهان مخفی میکنند و از جهت این شیث ع نیز در میان قوم تقیه روا بود چرا که
تا سی و اقتدا به پدر آدم ع بود پس هبة الله فرزندان قابیل ملعون عزلت جسته در میان اولاد پدر
بطاعت خدای و وصیت پدر قیام نمود و هجرت برا اظهار دین پدر بنا بر وعده قتل که قابیل
داده بود نداشت پس تقیه و پنهان کردن دین را سیرت خود ساخته مردم را هر روز بکرامت ترغیب میداد
شد تا آنکه در روی زمین کسی از ایشان نماند مگر اندکیان که بجزیره که وصی در آنجا بود رفت و عبادت
میکرد و رفته رفته او ملحق شدند پس حق تعالی الله عالم الغیب که در شان او روات یعنی آنچه خواهند کنند
در تغییر و تبدیل در عهد پیغمبران فرستاد پیش از نوح ع چنانچه در آیه بعثت که کان الناس امة
واحدة گذشت پس چون وفات هبة الله در رسید به پسر خود قینان وصیت کرده صحف و غیر
با آنچه در آن بود و استخوانهای آدم ع و وصیت آدم را بوی سپرد و او به مهلائیل و او به پسر خود
برد و او به پسر خود اخنوخ که ادریس است وصیت کرد و چون اجل او در رسید حق تعالی وحی فرستاد
که من ترا باسمان میبرم و در آنجا قبض روح تو میکنم به پسر خود متوشلخ وصیت کن او نیز بوی وصی
به پسر خود نوح وصیت کرد و صندوق را با آنچه در آن بود به نوح سپرد و این اوصیا در هر سال یکبار
وصیت را یاد کرده میگفتند که پدر بشارت بنوح داده تا آنکه خدای نوح ع را برانگیخت و میان
آدم و نوح ده پدر بود همگی پیغمبر بجز متوشلخ مذکور شده ده نفر آدم ع و هابیل و هبة الله پسر هابیل و شیث
و قینان و مهلائیل و یرد و اخنوخ و متوشلخ و نوح ع اند و صندوق نزد نوح بود تا آنکه با خود
بکشتی برد و چون او را وفات رسید بسام وصیت کرده سپرد اما قابیل در میان فرزندان خود
بود تا آنکه حق تعالی او را در دنیا بعذاب گرفتار کرد و او در جانب آفتاب بر آمد در هند بعقب
هندیا در برابر هند باختلاف روایتها و بروایتی در طرف خفقان عاد که بر هوت در میان آن
و جای قابیل است یک پای او بسته و دست بر گردن بسته و پلاس پوشیده و فرشته ده کس بر وی گماشته
که هر کدام میمیرند اهل آبادانی که در آنجاست دیگری را بجای او تعیین میکنند و هر گاه آن ده
نفر کم نمیشوند که خروج نمی توانند که ایشان را جز شیر کوسفندان ایشان نیست چون آفتاب طلوع
میکند روی او را بر قرص آفتاب میدارند و هر چند آفتاب میگردد او را نیز میگردانند تا آنکه آفتاب فرو
رود در گرما و تابستان روغن زیتون و آب گرم بر سر او میریزند و آتش در دور او میافروزند و
در سرما و زمستان روی او را بجانب شمال میگردانند و آب سرد بر رو میریزند و همیشه باد میوزد

و تا روز قیامت چنین است و امام محمد باقر علیه السلام در یکشب از مدینه بولایت قومی از امت موسی که حق تعالی
ذکر ایشان در آیه سوره اعراف کرده و من قوم موسی امة یهدون بالحق میفرمایند برد جهت نزاعی که در میان
ایشان بوده رفته و میان ایشان اصلاح کرده و باز گشته و نخست معجزات رفتن و باز آمدن بجا همکان
منکر دند قابیل رفته و از آن ده نفر پرسیده که شما کیستید و این کیست و ایشان گفته اند نمیدانیم
جز اینکه ما سی کس بوده ایم و هرگاه یکی از ما میمیرد دیگری بجای او می آید و از وی پرسیده که تو کیستی
و قصه تو چیست و چرا این بلا و ابتلا نمودی و سر بر داشته تا بحضرت نگریسته و جواب گفته که از زمانی
که دنیا قایم شده تا حال در اینجا هستم و پیش از تو هیچکس از من نپرسیده که کیستی تو یا احمق ترین مردم
و یا عاقل ترین و بزرگترین مردمی اگر تو عالمی مرا میشناسی من خود را و معامله خود را بگویم و اگر عالم
نیستی خود میگویم در روز قیامت قابیل از هابیل بگریزد چنانچه در آیه سوره عبس که یوم یفر
المرء من اخیه ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد داد حکمی که حق تعالی روز قیامت خواهد کرد در میان
بین قابیل و هابیل را باز داشته میان ایشان حکم میشود بعد از آن انگس که از خونیان بعد از وی خون
کرده تا از خونیان کسی نماند و در دوزخ وادی هست سقر نام و در آنجا دره و در آن چاهی و در آن
مادی و در شکم آن هفت صندوقات و در آنها حبس کنند تا منتهای پیشین قابیل و نمرود و فرعون
و یهود نام بنی اسرائیل که یهود آنرا یهودی کرده و یونس نام بنی اسرائیل که نصرانیها را نصرانی کرده و دو اعرابی
از این امت یعنی ابابکر و عمر و این هفت نفر را روز قیامت طلب بخت تر از همه کسانست و پیغمبر ص در شب
معراج بمالک دوزخ فرمود که یک طبقه از دوزخ بر دار مالک نیز بر داشته آنحضرت قابیل و نمرود و فرعون
و هامان را دید گفتند که ای محمد از خدای درخواه که ما را بدنیا فرستند تا عمل نیک کنیم جبرئیل غضبناک
گشته بیکی از بالهای خود دراز ده آن طبقه را بر ایشان باز کرداید و حق تعالی عذاب دنیا و آخرت را
جهت قابیل جمع کرده و بعد از قابیل ود در میان فرزندان او خلیفه وی بود بر اولاد و بر آنانکه با
اولاد او در دامن کوه بوده اند و او را تعظیم میکردند چون او بمرد سواع پسر خود را خلیفه ساخت و
او نیز با ایشان سلوک میکرد ابلیس بصورت مرد پیری نزد ایشان حاضر شد گفت که شنیدم که
که ود فوت شده میخواهید که صورتی مثل او برای شما بسازم که بآن انس گیرید گفتند بساز پس از برنج
گداخته از آن مثل و صورتی ساخت در خانه ود و ایشان آنرا میبوسیدند و در وی بدان میمالیدند
و آنرا سجده میکردند پس ابلیس اول کسی بود که صورت آدمی ساخته مردم را بضلالت و از عبادت

خدای انداخت و سواع بتی خواست که او را تعظیم و سجده کنند رفته صورت ود را خراشید چندانکه
هیچ نگذاشت مردم خواستند که او را بکشند گفته که من قیام بامور شما کرده تا آن قیام داشت
دارم و من پیر شده ام اگر مرا بکشید شما را سر کرده نخواهد بود پس اطاعت و تعظیم وی کردند و سواع
مرد یغوث پسر او جانشین شد ابلیس نزد ایشان حاضر شد گفت که من آنکسم که صورت ود
جهت شما ساختم میخواهید که صورت سواع را بسازم بنحوی که کسی تغییر آن نتواند داد گفتند
بساز از چوب سیاه صورتی ساخته در خانه سواع گذاشت و عرب بیک را جهت آن خلاف گفتند
که ابلیس آنرا بر خلاف صورت ود ساخته بود پس سجده و تعظیم آن کرده و یغوث گفتند که
میترسم که تو مثل پدر ما مکری بر من بت کنی برای خانه پاسبانان و دربانان تعیین کرد و یکروز
خاص رفته تعظیم آن زیاده از تعظیم سواع میکردند یغوث پاسبانان و دربانان را شب کشته
بت را خاکستر کرد و قوم رفتند که او را بکشند پنهان شد تا آنکه او را طلب تعظیم کردند آنگاه مرده
پسر او یعوق قایم مقام شد ابلیس نزد ایشان حاضر گشته گفت که فوت یغوث را شنیدم و صورت
از برای شما در حجری میسازم که کسی تغییر نتواند داد گفتند بساز از سنگ سفیدی که بود داشته بقادی
صورتی بمثال یغوث ساخته زیاده از سابق او را تعظیم کرده و خانه از سنگ ساختند و با یکدیگر بیعت
کردند که در آنرا نگشایند الا در سر هر سال و آن روز بیعت تمام فساد شد پس یعوق سخت آمده
شب که شد با آتش آنجا انداخته خانه و بت و پاسبانان سوخته بت را فساد داده کردند که یعوق را بکشند
گفت که اگر سرکرده خود را بکشید امور شما ضایع میشود دست باز داشتند یعوق مرده نسر پسر او
بجای او نشست ابلیس نزد ایشان حاضر شد گفت که فوت بزرگ شما را شنیدم تمثال یعوق را در جزیره
که کهنه نشود برای شما بسازم گفتند بساز از طلا را گداخته و قالبی از گل ساخته و آنرا در آن ریخته آن
صورت را در بر ایشان نصب کرد و این معنی بر نسر دشوار آمد و قدرت بر داخل شدن در بتخانه نداشت
پس از آنکه مردم او عبادت نسر و باقی عبادت آن بت میکردند تا آنکه نسر بمرد و در بین پیغمبری مبعوث
شد و شنید که ایشان نسر را عبادت میکردند و جمعی اگر بر مثال یعوق است عبادت میکنند
با جماعت خود بشهر نسر که ایشان در آنجا بوده اند رفته بعضی کشته شدند و فرمود که بت را برداشته
بدریا انداختند پس هر طایفه از ایشان بتی بهم رسانیده نامها گذاشتند و چند قرن بدان طریق
بودند و عبادت میکردند آن تا زمان بعد از آن پیغمبری نوح ع ظاهر شد پس بعلانیه قوم را دعوت

کرد چون فرزندان هبة الله تصدیق آنچه در دست ایشان بود از علم از نوح شنیدند تصدیق
کردند و اما فرزندان قابیل چون که ایشان را بعبادت خدای و ترک بتها دعوت کرد او را دروغگو
گفتند و گفتند چنانچه حق تعالی خبر میدهد در آیه سورهٔ مؤمنین که ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین
و در آیه شعرا که انؤمن لک واتبعک الارذلون یعنی اعقاب هبة الله و در آیه سورهٔ نوح که لا تذرن
آلهتکم ولا تذرن ودا ولا سواعا این آیه تتمه آیات سابق و تتمه قصه قابیل است که برادر خود را کشت
و شاهد قول پیغمبر صلعم است که فرموده که کسی که سنت حسنی قرار دهد ثواب آن و ثواب هرکس که بدان عمل
کند تا روز قیامت از برای او است و کسی که سنت باطلی قرار دهد گناه آن و گناه هرکس که بدان عمل کند
تا روز قیامت از برای او است و لفظ این آیه خاص است در شان بنی اسرائیل و معنی آن عام و جاری است
در شان جمیع خلق از بنی اسرائیل و غیر ایشان از امتها پس میفرماید که **من اجل ذلک** از
بهر آن یعنی از بهر کشتن قابیل برادر خود را **کتبنا** نوشتیم یعنی واجب ساختیم **علی بنی
اسرائیل انه من قتل** بر فرزندان یعقوب که بتحقیق که کسی که بکشد و از راه هدایت به
ضلالت برد و این معنی باطن است غیر معنی ظاهر **نفسا** نفسی یعنی کسی را و کسی که چیزی بمؤمن گرسنه
نخوراند او را کشته خواهد بود جهت آنکه از گرسنگی بمیرد یا نزد ناصبی رفته از وی چیزی خواهد طلبید
و مرگ او را بهتر است از آنکه از ناصبی چیزی طلب کند **بغیر** یعنی بغیر قتل **نفس** نفسی که موجب قصاص
باشد **او** یعنی بغیر **فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا** فسادی
در زمین پس گویا بکشد مردم را جمیع یعنی در جهنم جائی است که با آنجا منتهی میشود سختی عذاب جمیع
اهل دوزخ و کسی که جمیع مردم را بکشد در آنجا میباشد و زیاده بر آنجا و بران عذاب او را نمی باشد
پس کسی که یکی را بکشد در آنجا خواهد بود و گمان نشود که در دوزخ جائی در عذاب سخت تر از آنجا
نیست بلکه از آن سخت تر هست پس کسی که دیگری را نیز بکشد عذابش و وحیدان میشود بقدر عملی
که کرده **و من احیاها** و کسی که زنده کند آن را یعنی آن نفس را یعنی کسی را نکشد یا نجات دهد
او را از سوختن یا غرق شدن یا انبوه شدن عمارتی بر سر او یا از درنده یا از دشمنی یا از کلفت قرضی
تا آنکه مالدار شود یا متکفل او شود تا آنکه غنی گردد یا او را از پریشانی بمال دنیا رهاند و بهترین
و تاویل بزرگتر این آیه آنست که دعا کند او را و دعای او مستجاب شود و کسی را از کفر بیرون آورده بایمان
و از ضلالت بهدایت رساند و این معنی باطن است غیر معنی ظاهر یعنی کسی که هدایت کند کسی را او را

زنده کرده باشد جهت آنکه هدایت زندگانی ابدی است و کسی را که خدای زنده نام گذارد هرگز دیگر
نمیرد بلکه از خانه محنت بخانه راحت نقل فرماید پس چون ناصبی خواهد که مسکینی از ضعفای
شیعه آل محمد صلعم را گمراه کند و کسی چیزی باو تعلیم دهد که آن حجت آن ناصبی را الزام دهد و از دست
او نجات یابد بهتر است از نجات دادن مسکین ضعیفی از دست مردی که خواهد او را بکشد
بنابرین آیه پس معنی آیه این باشد که کسی که زنده کند و ارشاد نماید کسی را از کفر بایمان پس گویا زنده
کرده است جمیع مردم را پیش از کشتن ایشان بشمشیرهای آهنین و کسی که کسی را زنده کند گویا
جمیع مردم را زنده کرده است و اگر او را آب دهد در جائی که آب نباشد مثل آنست که بنده آزاد کرده
باشد **فکانما احیا الناس جمیعا** پس گویا زنده میکند مردم را جمیع یعنی
مکان او مثل کسی است که جمیع مردم را زنده کرده باشد و بنابرین عبارت آیه کسی که بر تهمت خون
گرفته باشند او را و بنا بر آنکه قدرت انکار داشته باشد اقرار کرده باشد بعد از آن کشنده خود را آنکه
اقرار کند و او لیکن انکار نماید هر دو را رها میکنند و خونبهای کشته شده را از بیت المال میدهند بنابرین
جهت آنکه کشنده اگرچه یکی را کشته یکی را زنده کرده است **و لقد جاءتهم رسلنا بالبینات
ثم ان کثیرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون** بتحقیق
که آوردند با ایشان پیغمبران ما آیتهای واضح بعد از آن بتحقیق که بسیاری از ایشان بعد از آن در زمین
اسراف کننده بودند حد و بعد از هجرت در مدینه نازل گشته و سبب نزول این آیه آن بود که قومی
از قبیله بنی ظبیه نزد پیغمبر صلعم آمدند و بیمار بودند آنحضرت فرمود که نزد من باشید که چون صحت
و قوت یابید شما را با لشکری بفرستند گفتند پس ما را از مدینه بیرون فرست آنحضرت ایشان را
بمیان شتران زکوة فرستاد و از بول و شیر آنها خوردند چون صحت و قوت یافتند سه کس را از آنها که با
شتران بودند کشتند شتران را بردند خبر بآنحضرت رسید علی علیه السلام را بگرفتن ایشان فرستاد و ایشان
در نزدیکی بیمن در دره حیران بودند و قدرت بیرون رفتن از آنجا نداشتند آنجناب
ایشان را اسیر کرده و گرفته نزد پیغمبر صلعم آورده و این آیه نازل شد و آنحضرت بریدن دستها و پای
اختیار کرده دستهای راست و پاهای چپ ایشان را بریدند پس میفرماید که **انما جزاء الذین
یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان
یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف**

نیست جز آنکه جزای آنانکه جنگ و پیکار میکنند با خدای و پیغمبر او و سعی میکنند در زمین برای فساد
آنست که کشته شوند یا بردار زده شوند یا بریده شود دستهای ایشان و پایهای ایشان از خلاف
یعنی دست راست و پای چپ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ یا اخراج کرده شوند از زمین و جنگ با
خدا و رسول بر سر تمامست در معرکه چه در راهها و در شهرها اما در معرکه جنگ و حکم دارد یکی
آنکه هرگاه جنگ قایم باشد هر اسیری که گرفتار شود بنا برین آیه امام درباره او اختیار دارد اگر
خواهد گردن میزند و اگر خواهد دست راست و پای چپ میبرد و بداغ کردن خون زخم را منع میکند
و میگذارند که خون از او میرود تا بمیرد چرا که حق تعالی امام را درین آیه جهت یک چیز اختیار داده و آن
کفرست و جهت چند چیز نیست پس معنی او ینفوا من الارض طلب خواهد بود یعنی لشکری طلب او کنند
تا بگریزد پس اگر او را گرفتند امام ببعضی از حکمها که مذکور شد بر او حکم میکند و حکم دیگر آنست
که هرگاه جنگ بطرف شود هر اسیری که در آن حالت گرفتار شود امام درباره او اختیار دارد
اگر خواهد منت گذاشته رها میکند و اگر خواهد فدیه از او میگیرد و اگر خواهد بنده میسازد چنانچه
انشاء الله تعالی در آیه اول سوره محمد که فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم
فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها گفته خواهد شد و اما در راهها اگر زن
باشد پس اختیار او با امام است نه باین معنی که برای او گذاشته شده و اختیار داده شده که هرچه خواهد
کند چه حکم او درین آیه محدود است لیکن باین معنی که با او مقید بجنایتها او عمل میکند پس اگر راه را
خوفناک کرده و کسی را کشته و مالی گرفته باشد امام او را میکشد و اگر راه را خوفناک کرده و کسی را زده
کشته و مال گرفته باشد دست و پای میبرد چنانچه گفته شد یعنی دست راست او را جهت دزدی میبرد
بطریقی که در آیه پنجم که والسارق والسارقة گفته خواهد شد و بعد از آن او را بخون خواهان میدهد
که مال را بگیرند و آنگاه او را بکشند و ایشان را جایز نیست که خونبها گرفته سر دهند بلکه او را میباید
کشت و اگر ایشان از کشتن او درگذرند باید که امام او را بکشد جهت آنکه جنگ نموده و دزدی کرده
پس امام او را کشته بعد از آن بردار میزند و کسی را که بردار زند سه روز بردار میگذارند و از سه روز
بیشتر جایز نیست و روز چهارم او را فرود آورده و غسل داده و نماز بر او گذارده دفن میکنند و
اگر راه را خوفناک کرده و حربه از غلاف بیرون آورده و زخم زده و مال از گوسفند یا چیزی گرفته
و کسی را نکشته باشد دست و پای او را میبرد بطریقی که در آیه پنجم گفته خواهد شد و اگر راه خوفناک

کرده

کرده و بکسی کاری از و سر نزده و کسی را نکشته و مالی نگرفته باشد او را اخراج میکنند از زمین
یعنی حبس میکنند بسبب آنکه راه را خوفناک کرده چرا که یعنی از عبارت ینفوا من الارض فهمیده
میشود و اگر بپناه بحرم برد امام آنچه خواهد با او میکند و کسی که بیم داشته باشد در حرم ایمن میباشد
مادام که برو حدی از حدود خدای که جهت آن او را باید گرفت لازم نشده باشد و بیان آیه و من دخله
کان آمنا در آل عمران گذشت و اما در شهرها در زده و کسی که حربه از غلاف بیرون آرد و با هن اشاره
بکسی کند و کسی که حربه همراه برداد آنانکه شکی درباره ایشان باشد نه از غیر آنها و نه از عقب کسی
با استقبال کسی کند یا بکسی بخورد پس بچوب زنند و جامه گیرد ایشان محارب و از اهل این آیه باشند
خلاف سنیان که میگویند که اینها محارب نیستند و محارب نمیباشد مگر در بیابان مشرکان و اینها
نرسانند که سنیان انکار جواب نیست که بلاد اسلام را خوف و حرمت بیشتر است از بلاد شرک پس آنچه
اما اهل این آیه باشند و اختیار ایشان نیز بترتیبی که الحال گفته شد با امام است پس کسی که در شهر حربه
از غلاف کشد یا با خدا و رسول جنگ کند و سعی کند در زمین برای فساد و بزند و بکشد و مال گیرد
او را میکشند و بدار میزنند و هرگاه جنگ کند و بکشد و مال بگیرد دست او را چنانچه الحال شرح
گفته شد میبرند و بخونخواهان میدهند که مال را گرفته او را بکشند و اگر نکشند امام او را کشته بعد از آن
بردار میزند بدستوری که الحال گذشت و هرگاه شمشیر از غلاف کشد و جنگ کند و مال گیرد و کسی را
نکشد دست و پای او را چنانچه الحال مذکور شد میبرند و اگر بگریزد و بر و دست نیابند و بعد از آن
گرفتار شود دست و پای میبرند و اگر توبه کند نمیبرند و اگر بگریزد و بر و دست نیابند و بعد از آن
گرفتار شود دست و پای میبرند و اگر توبه کند نمیبرند چنانچه در آیه بعد از این گفته خواهد شد و
بروایتی کسی که اشاره با آهن بکسی کند در شهری او را دست و پای میبرند و هرگاه حربه از غلاف کشد و زخم
زند و نکشد و مال نگیرد با او قصاص زخم بعمل آورده او را اخراج از زمین میکنند و حد اخراج آنست که حاکم
شرع بقدر آنچه کرده است درباره او حکم کرده و اخراجی که شبیه کشتن و بدار زدن باشد میکند پس چیزی
سنگین بر پایهای او بسته در آب می اندازند که غرق شود و اگر از آن شهر بشهر دیگر اخراج کنند او را از شهری
که انکار در آنجا کرده بشهر دیگر و بمردم آن شهر بنویسند که جار زنند که او اخراج شده با او منشینید
و خرید و فروخت مکنید و دختر مدهید و مگیرید و با او مخورید و میاشامید و مخورید و تصدق
و جای باو مدهید و یکسال با او چنین میکنند و اگر از آنجا بشهری دیگر رود باهل آن شهر نیز بنویسند

که چنین کنند و بدین دستور باشد تا یکسال تمام شود که چون این کارها او کنند پیش از سال توبه میکنند
بخواری و اگر اراده کنند که بزمین مشرکان رود و او را بکشند و گردن زنند و اگر بزمین مشرکان داخل
شود با اهل آن زمین جنگ و پیکار کنند و علی علیه السلام دو مرد را از کوفه به بصره اخراج فرموده و اگر داخل مصر
شود حکم آن الحال گفته شد پس این چهار حکم در این آیه است که در چهار رده بعمل می آید و دزد هرگاه بر
کسی داخل شود بقصد اهل و مال او و اگر تواند پیش دستی کند و بزند و بکشد که امام جعفر علیه السلام فرموده
که او را بکش که اگر بتو چیزی باشد بر من است ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ
لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ که آن از برای ایشان مذلتی است در دنیا و از برای ایشان است
در آخرت عذاب عظیم بعد از آن حق تعالی استثنا کرده میفرماید که إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا مگر آنانکه توبه کرده اند پیش از آنکه قدرت یابید یعنی دست
یابید عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی پیش از آنکه امام ایشان را بگیرد پس اگر توبه کردند دست و پای
نمیبرند چنانچه الحال گذشت فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدانید که بتحقیق
که خدای آمرزگاری رحم کننده است این آیه در شان وصیت و امامت علی علیه السلام نازل شده میفرماید
که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ای آنانکه
ایمان آورده اند بپرهیزید از خدای و طلب کنید بسوی او وسیله یعنی نزدیکی جوئید بسوی خدای
با امام و وسیله که عطا کرده است خدای آنرا بمحمد صلی الله علیه و آله در وصیت و خالی نگذاشته است امت او را از وسیله
او بسوی او و بسوی خدای و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه از خدای برای من سؤال کنید پس سؤال کنید
از وسیله درجه یعنی منبر آنحضرت است در بهشت چه مسکن آنحضرت بهشت عدن است و در آنجا
با وی دوازده وصی میباشند و بر بالای آن قبه است که آنرا قبه رضوان میگویند و بر بالای قبه رضوان
منزلی است که آنرا وسیله میگویند و در بهشت بشیر آن منزل نیست و آن منبر آنحضرت است و در
بهشت دو وسیله هست از مروارید که تا عرش کشیده یکی سفید و آن از محمد و اهل بیت اوست
هزار زینه است که از هر زینه تا آن دیگر اسپ تندرو راه هست که اسپ خوب یکماه بدود و پیکر زینه آن گوهر
یکی زبرجد و یکی یاقوت و یکی طلا و یکی نقره است و آنرا روز قیامت از بهشت می آرند و میان درجهای
پیغمبران نصب میکنند و آن در میان آنها مثل ماه است در میان ستارگان پس در آنروز پیغمبر صلی الله علیه و آله
چادری از نور در بر و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر و علی علیه السلام پیش پیش او و در دست او علم آنحضرت که

آنرا

که آنرا لوای حمد میگویند و هر دو از فرشتگان و پیغمبران میگذرند و آنها ایشان را نمیشناسند تا
آنکه آنحضرت بر بالای آن درجه بر می آید و علی علیه السلام از پی آنحضرت تا آنکه آنحضرت بدرجه بالا بنشیند و علی
علیه السلام یکدرجه از وی پایین تر میرسند و آنروز پیغمبری و صدیقی و شهیدی نمی ماند که نگوید که خوشحال
این دو بنده چه بزرگ منزلتند اینها نزد خدای آنگاه ندا از جانب حق عز و جل میرسد که این حبیب من محمد
و این ولی من علی است خوشا حال آنکه او را یعنی علی علیه السلام را دوست دارد و وای بر آنکه با او دشمن باشد و
برو دروغ بندد پس هر که آنجناب را دوست میدارد چون این را بشنود راحت یابد و روی او سفید و
دل او شاد گردد و هر که با او عداوت داشته و با او جنگ کرده یا انکار حق او کرده روی او سیاه شود
و دل و پاهای او بلرزد در آنوقت دو فرشته بخدمت آنحضرت آیند یکی رضوان خازن بهشت بر
وی و بوی خوش آمده سلام کند و آنحضرت جواب گوید آنگاه گوید که من رضوانم و اینها کلیدهای
بهشت است که رب العزة بسوی تو فرستاده اینها را بگیر ای احمد آنحضرت گوید که از رب خود قبول
آن کردم شکر خدای را که مرا بآن تفضیل داد اینها را به برادرم علی بن ابی طالب بده پس رضوان باز
گشته فرشته دیگر مالک خازن دوزخ بروی بد و زشت منکر آمده سلام کند و آنحضرت جواب گوید
آنگاه گوید که من مالکم و اینها کلیدهای دوزخ است که رب العزة بسوی تو فرستاده اینها را
بگیر ای احمد آنحضرت گوید که از رب خود قبول آن کردم شکر خدای را که مرا بآن تفضیل داده اینها را
ببرادرم علی بن ابی طالب بده پس مالک بازگشته علی علیه السلام با کلیدهای بهشت و دوزخ بیاید تا بکنار جهنم
گوید که ای علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا خاموش کرد آنجناب گوید که قرار بگیر ای جهنم این را که
دشمن منست بگیر و این را که ولی و دوست منست واگذار پس اطاعت جهنم آنروز علی علیه السلام را بیشتر است
از اطاعت غلام صاحب خود را از جمیع خلایق و آنچه آنجناب فرماید و اگر خواهد دوزخ را بطرف
راست کشد و اگر خواهد بطرف چپ کشد و او قسمت کننده بهشت و دوزخ باشد چنانچه در سوره
ق در آیه أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ انشاء الله تعالی گفته خواهد شد وَجَاهِدُوا و جهاد
کنید یعنی جنگ و پیکار کنید فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ در راه او برای آنکه شما نجات
یابید این آیه در شان دشمنان علی علیه السلام نازل شده و آیه سیم در مدینه نازل گشته جهت آنکه حدود بعد از
هجرت در مدینه نازل شده و این پنج آیه همگی محکمند پس میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ

تحقیق که آنانکه کفر ورزیده اند اگر تحقیق که از برای ایشان باشد آنچه در زمین است جمیع و مثل آن
با آن تا فدیه دهند تا به خود را خلاص کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ
مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ از عذاب روز قیامت قبول کرده نمیشود از ایشان و از
برای ایشانست عذابی دردرساننده يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ اراده
میکنند که بیرون روند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند
ایشان بیرون روندگان از آن آتش یعنی دشمنان علی ع همیشه در دوزخ خواهند بود و مثل
این عبارت در بقره گذشت وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ و ایشانراست عذابی دایم وَ
السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا
نَكَالًا مِنَ اللّٰهِ و مرد دزد و زن دزد پس ببرید دستهای ایشانرا از برای جزای آنچه کسب
کرده اند و از برای عقوبتی از خدای و علت حرام بودن دزدی آنست که اگر مباح میبود باعث فساد
اموال و قتل آدمی میشد و نیز دزد بغضب کردن قتل و نزاع و حسد میان مردم واقع میشود و نیز
منجر میشود بترک تجارتها و صناعتها و کسب و بهم رسانیدن اموال هرگاه آنچیز را که کسی بهم رسانیده کسی
سزاوارتر بآن از دیگری نباشد و دزد هرگاه بمنزل کسی داخل شود بقصد اهل و مال او اگر توانند کشتن
دستی کنند و بدر و کشند که امام جعفر ع فرموده که او را بکشید که اگر بر تو چیزی باشد بر منست چنانچه
در آیه سابق که انما جزاء الذین یحاربون الله گذشت پس بنابر این آیه هرگاه دزدی کرد و گرفتار شود ٭
دست راست او را از میان کف دست یعنی چهار انگشت را از بند بیخ انگشتان و بند کف میبرند و انگشت
شست را وامیگذارند و نمیبرند و کل کف دست را نیز وامیگذارند و آنچه بریده میشود جای مسحات
در تیمم چنانچه در آیه تیمم که اوایل نساء که لاتقربوا الصلوة و انتم سکاری الی آخر آیه گذشت و از بند بیخ کف و اول
ساعد و از مرفق نمیباید برید و دست راست را میباید برید خواه آن دست شل و خواه صحیح باشد و خواه
دست راست یا دست چپ او شل باشد و آنچه از جسد دزد بریده میشود بدوزخ میبرند پس اگر توبه کند
آن بریده را نیز و خود یعنی به بهشت میکشد و اگر توبه نکند بریده او را بدوزخ میکشد و علت بریدن دست
راست دزد آنست که با آن مباشر چیزها میشود و آن بهترین اعضاء او است و نفع آن از سایر اعضا
بیشتر است از برای او پس آنرا حق تعالی عقوبت و عبرت خلق ساخت تا مردم طلب گرفتن اموال از غیر
ممر حلال نشوند و نیز اکثر مباشر دزدی بدست راست میشوند و حجت و دلیل بر آنکه بریدن دست که تحقیق

که گفته

که گفته شد و واجب اینست که پیغمبر ص فرموده که سجده را بر هفت عضو میباید کرد یعنی دو دست
و دو زانو و دو پای پس اگر دست او را از بند کف یا از مرفق ببرند او را دستی نمی ماند که با آن سجده کند
و حق تعالی در سوره جن میفرماید که وان المساجد لله یعنی آن هفت عضو که سجده با آنها میشود
از خداست و بعد از آن میفرماید که فلا تدعوا مع الله احدا یعنی پس مخوانید با خدای احدی و پس
آنچه از برای خدای باشد بریده نمیشود پس شست و کف را نمیتوان برید و او را بی دستی که با آن خود را
پاکیزه داشته نمیتوان گذاشت و نیز اگر توبه کند او را چیزی باشد که با آن وضو و در نماز جای تکبیر
کند و با آن روی خود را برای نماز بشوید و حد آنچه در دزدی آن دست دزد را میبرند ربع دینار است
که بوزن ده درهم یا سه درهم باشد و تا دو مرتبه اقرار نکند دست نمیبرند و اگر بعد از یک اقرار رجوع و انکار
کند ضامن مال باشد و دست او را نبرند هرگاه از برای او گواهان نباشند و بروایتی دست نمیبرند
مگر کسی را که خانه را شکافته و قفلی را شکسته باشد و بروایتی دست طرار یعنی کیسه بر و دست جامه
ربا را نمیبرند چه آنکه ایشان ربایندگان باشند باشکار لیکن میبرند دست کسی که بردارد و
پنهان کند یا پنهان شود پس اگر مرتبه دوم دزدی کند پای چپ او را از کعب یعنی از میان قدم
میبرند از استخوان بلندی که در میان پشت پا بر آمده که بر آنجا بند نعلین می بندند نه از دو استخوان
که در پهلوهای ساق پا چنانچه در آیه وضو در سوره که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا تا آخر گذشت
و وامیگذارند از قدم و آنچه برابر پاشنه تا نماز گزارد و عبادت خدا کند و بحاجت خود رود یعنی
پاشنه او را وامیگذارند و او را جای نمیگذارند و پای راست او را نمیبرند و وامیگذارند که با آن بآب
تاختن رود و دست چپ او را وامیگذارند که با آن چیزی خورد و استنجا کند و نمیگذارند او را
بنحوی که بچیزی منتفع نشود و علت آنکه دست راست و پای چپ را بنحوی که گفته شد میبرند اعتدال
بهم رسیدن دست و پا است پس اگر مرتبه سیم دزدی کند دست و پای نمیبرند و او را نمیگذارند بنحوی
که منتفع بچیزی نشود و زیاده از یک دست و یک پای نمیبرند و او را بی دستی که با آن چیزی خورد
و آشامد و استنجا و تطهیر با آن کند و بی پائی که با آن راه رود نمیگذارند بلکه مرتبه سیم او را بعد از آنکه
مرتبه اول دست راست و مرتبه دوم پای چپ بریده باشند در زندان حبس میکنند پس باید که او را
بزندان برند و مردم و مسلمانان از شر او کفایت کنند و از بیت المال مسلمانان در زندان با او نفقه
دهند تا بمیرد و از اهل حد دو هیچکس را حبس نمیکنند مگر دزد را پس اگر در زندان دزدی کند او را

میکند وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای عزیز است یعنی قدرت دارد بر آن حَكِيمٌ حکیم یعنی محکم کار
و درست کار در هر فعل فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ پس هر کسی که توبه کند بعد از ظلم
خود یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و اصلاح نماید کار خود را که بعمل بد یعنی بدزدی فاسد کرده بود
فَإِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بتحقیق که خدای توبه میکند برو یعنی قبول توبه آدمی کند
برو یعنی قبول توبه او میکند إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بتحقیق که خدای آمرزگار است
رحم کننده أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیا نمیدانی
که بتحقیق که خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین عذاب میکند کسی را که میخواهد و می آمرزد کسی را
که میخواهد و خدای بر همه چیزی قدرت دارنده است و اکثر عبارت این دو آیه آخر در سورهای دیگر
گذشته این سیزده آیه نازل شده است در مدینه و تاویل آنها پیش از تنزیل آنهاست و از اموری
است که در زمان پیغمبر حادث شده و حق تعالی در آن ابواب حکمی مشروح فرستاده و در آن ابواب
چیزی که در علم آنحضرت بود و میدانست که پیش از آن در آن ابواب چه چیز واجب بوده چنانچه الحال
گفته خواهد شد و سبب نزول این آیها آن بود که در مدینه دو قبیله از یهود بودند از نسل هرون
یکی نضیر و یکی قریظه و نضیر در عدد و مال و حال بیشتر و بهتر بودند از قریظه و نضیر هزار مرد جنگی و
قریظه و نضیر هزار مرد جنگی و قریظه صد یا هفتصد مرد جنگی بودند و هر گاه در میان قریظه و نضیر جنگی
واقع شدی نضیر راضی نبودند که در عوض کشته خود از قریظه کشنده را بکشند و میگفتند که ما بعزت
و بیشتر و قوی تر و عزیز تریم پس میان ایشان سخنان بسیار گذشت و نزدیک بود که کشته شوند
تا آنکه اتفاق کردند که در میان خود عهدنامه بنویسند و عهدنامه نوشتند در آنجا قید و شرط کردند
که هر مردی از نضیر مردی را از قریظه بکشد روی او را سیاهی مالیده و بر خری یا شتر واژگون کرده
او بطرف سر بسوی آن الاغ یا شتر باشد سوار کرده در میان قبیله منادی کنند و نصف خونبها بدهند
و هر کس از قریظه کسی را از نضیر بکشد خونبهای تمام داده کشنده را نیز بکشند پس چون پیغمبر صلعم
هجرت فرموده در مدینه سه قبیله از یهود از اولاد هرون بودند بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و چون
قبیله اوس که حلیفهای بنی قریظه و قبیله خزرج که حلیفهای بنی نضیر بودند باسلام در آمدند و یهود از
ضعیف شدن یهودان نزد آنحضرت آمده گفتند که ای محمد قبول کردیم که با تو صلح کنیم بانچه امر تو باشد

آنحضرت

آنحضرت قبول فرموده صلحنامه نوشت باین شرح که با ایشان صلح کرده و ایشان را بدین خود برقرار داشت
که خود و صحابه او باذن او متعرض ایشان نشوند و ایشان از برهنش ایشان ضامن گردانید که با آنحضرت
بهیچ وجه من الوجوه و با هیچیک از صحابه او مکر نکنند پس مردی از قریظه مردی از نضیر را کشته نضیر بنزد ایشان
فرستادن که کشنده را بسوی ما فرستید که بکشیم و خونبها نیز بدهید ایشان ابا کرده گفتند که این حکم
خدای در توریت نیست و حکمی است که شما بدعت و ما بر آن غلبه کرده اید و شما را بر ما بغیر خونبها کشتن
کشنده نیست اگر این را نمی پسندید خوب والا بنا و شما محمد حکم کند و بیا بیائیم باتفاق نزد وی و دعوی
پس بنی نضیر که حلیفهای عبدالله بن ابی یا عبدالله بن ابی سلول که سر منافقان بود بود نزد کس نزد وی فرستاد
گفتند که تو بسیار دانی که در میان ما قسم و قرار داد شده و ما از معاشر انصار که از قبیله خزرج باد که هنگام
شما بمرجعی که در مقام اذیت شما باشند شما را یاری میکنیم و بنی قریظه از شرطی که با هم کرده ایم ابا میکنند
و ما را بحکم محمد تکلیف مینمایند و ما با آن راضی نشده ایم از محمد درخواه که شرطی را که در میان ما شده در
باب قتل و دیت که حکم میکند نشکند عبدالله گفت که کسی را از خود نزد من فرستید که سخن من و سخن
محمد را بشنود که در آیند که او از برای شما بانچه خواهید حکم خواهد کرد و بدان طریقی که بود برقرار خواهد
راضی باین شوید و الا بحکم او راضی مشوید ایشان کسی را نزد او فرستاده او با آن یهودی بمجلس آن
حضرت رفته گفت که یا رسول الله قریظه و نضیر را عهد و عادت و بینهم که هست و در میان خود عهدنامه
نوشته و عهد محکمی کرده با آن راضی شده اند و در میان خود بآن اتفاق کرده اند و حال که تو بمدینه آمدهٔ
اراده دارند که آن عهد را بشکنند و راضی بحکم تو شده نزد تو خواهند آمد عهدنامه و شرطهای ایشان را
مشکن که بنی نضیر صاحب قوت و لشکرند و میترسم که انقلابی واقع شود یعنی دولت با ایشان برگردد
آنحضرت از سخن او غمگین شده جوابی نگفت و عبدالله از خود رفت پس جبرئیل نازل گشته این آیها را
آورده آیا اول در شان ولایت و دوستی اهل بیت و محبت ایشان نازل شده جهت آنکه حق تعالی در سورهٔ
لقمان میفرماید که و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة یعنی کامل کرده است خدای بر شما نعمتهای ظاهری
و باطنی خود را و نعمت ظاهری پیغمبر است و آنچه از جانب حق تعالی آورده از شناختن یگانگی خدای و
نعمت باطنی ولایت و دوستی اهلبیت و معرفت مودت ایشان است پس قومی اعتقاد کردند بنعمت ظاهری و
باطنی را نفی اعتقاد کردند بنعمت ظاهری و قومی اعتقاد کردند بنعمت ظاهری را و بنعمت باطنی اعتقاد
نکردند پس حق تعالی این آیه را نازل ساخته پیغمبر را از تعلل آن خوشحال شد که خدای عز و جل ایشان

ایشان را قبول نمیکند الا با اعتقاد ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام و محبت ایشان پس پیغمبر را باید که یا ایها
الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر ای پیغمبر اندوهگین
نسازد ترا آنانکه سرعت دارند در کفر این عبارت در آل عمران گذشته من الذین قالوا آنانکه
گفتند یعنی عبد الله آمنا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم ایمان آورده ایم
بدهنهای خود ایمان نیاورده است دلهای ایشان و بنابرین آیه قبول نمیکند خدای تعالی ایمان پیغمبر
و آنچه آورده است از معرفت و توحید خدای مگر بعقد ولایت و دوستی آل محمد صلعم و محبت ایشان چنانچه
الحال گفته شد و مراد با ایمان هدایت یافتند بولایت اهل بیت علیهم السلام و هر کس که اقرار بتوحید خدای
کرده باشد مؤمن نیست و الا یهود و ابلیس مؤمن خواهد بود چنانچه در آیه سوره طه کرد انی لغفار
لمن تاب و آمن تفصیل گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون حق تعالی واجب قسمت کرده است ایمان
بر اعضای آدمی این آیه واجب اختر است بدل که امام جمله پادشاه عضوها و عقل و فهم بانت و با مرو
رای و عمل میشود از اقرار و معرفت و این عمل و بیت و سراپا است و من الذین هادوا
و از آنانکه یهود شدند یعنی یهودان سماعون للکذب بسیار شنونده گانند از برای دروغ
یعنی سخن ترا میشنوند که دروغ بر تو به بندند سماعون لقوم آخرین لم یأتوک
بسیار شنونده گانند از برای قومی دیگر که نیامده اند بنزد تو یعنی آیه مرد یهودی که با عبد الله بحث نشد پیغمبر
آمده که جوابی که آنحضرت به عبد الله میگوید بشنود یحرفون تغیر میدهند یعنی بدل میکنند
یعنی دو میکنند عبد الله و بنی نظیر الکلم من بعد سخن را بعد از یعنی از مواضعه
جاهای خود و مثل این عبارت کرد در بقره و نسا و این سوره گذشت یقولون میگویند یعنی
عبد الله که بنی نظیر گفت که اگر حکم نکرد محمد از برای شما بالطریق که میخواهید قبول کنید چنانچه الحال
گفته شد ان اوتیتم هذا اگر آمده شود شما آن یعنی آنچه میخواهید فخذوه پس بگیرید آن را
یعنی قبول کنید و ان لم تؤتوه فاحذروا و اگر آمده نشود شما آن پس حذر کنید
از قبول کردن و من یرد الله فتنته و کسی که اراده میکند خدای فتنه او را یعنی او را فضیحه
اندازد فلن تملک پس هرگز صاحب نشوی و مالک نگردی له من الله شیئا از برای او
از خدای چیزی را در دفع آن فتنه اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم
آن جماعت آنانند که اراده نکرده است خدای که پاک کند دلهای ایشان را و بنابرین عبارت آیه کریمه

خدای سبحانه به بنده خیری اراده کند نقطه سفیدی بدل او میاندازد و گوشهای دل او را میگشاید
و فرشته را موکل میسازد که او را راه نماید و در آیه بعض که بتفصیل به کتیبه او به مهدی به کثیر افضل آن
بیانی که رفع شبهه کند کرده و این آیه مبسوط گذشت لهم فی الدنیا خزی و لهم فی
الآخرة عذاب عظیم از برای ایشانست در دنیا مذلتی و از برای ایشانست در آخرت عذاب
عظیم و مثل این آخر آیه در بقره گذشت سماعون للکذب اکالون للسحت
بسیار شنونده گانند حرام را و خورنده سحت کسی است که قضاء حاجت برادر مؤمن کند و بعد از آن
قبول هدیه از او نماید فان جاؤک پس اگر بیایند نزد تو ای محمد آن یهودان فاحکم بینهم
او اعرض عنهم پس حکم بکن میان ایشان یا اعراض بکن از ایشان پس حق تعالی اختیار به
پیغمبر صلعم داده که اگر خواهد میان ایشان حکم کند و اگر خواهد از ایشان اعراض کند آنگاه پیغمبر را باید که
و ان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا و ان حکمت فاحکم بینهم
بالقسط ان الله یحب المقسطین و اگر اعراض کنی از ایشان پس هرگز ضرر
نمیرسانند بتو چیزی و اگر حکم کنی پس حکم بکن میان ایشان بعدل بتحقیق که خدای دوست میدارد
عدل کنندگان را و کیف یحکمونک و چگونه حاکم میکردانند ترا ای محمد و بحکم تو راضی میشوند
و حال آنکه عندهم التوراة فیها نزد ایشانست توریه که در آن یعنی در توریه
حکم الله ثم یتولون من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین
حکم خداست بعد از آن اعراض میکنند بعد از آن و نیستند آن جماعت ایمان آورندگان این
آیه در شان ائمه علیهم السلام است و دلیل است بر اینکه امام می باید که عالم باشد بجمیع آنچه امت بآن محتاج
دارند از حلال و حرام و بکتاب خدای از عام و خاص و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و دقایق علم آن
و غرایب و دلیل آنکه چون حق تعالی در شان جماعتی که اذن داده است ایشان را در حکومت و ایشان را اهل
حکومت کرده اینست پیغمبر را باید که انا انزلنا التوریة فیها بتحقیق که ما فرود آورده ایم
توریه را که در آن یعنی در توریه هدی و نور بیان و شفا و نورست یعنی علم روشن نورانی
یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا و حکم میکنند
بآن پیغمبران آن جماعت پیغمبران که اسلام آورده اند از برای آنانکه یهود شده اند و حکم میکنند بآن
الربانیون زاهدان و مراد ائمه علیهم السلام اند که میراث برده اند علم پیغمبران را و ایشان خیر پیغمبر اند

وَالْأَحْبَارُ و عالمان و ایشان بغیر تابعین انچه حق تعالی میفرماید که **بِمَا اسْتُحْفِظُوا**
بانچه حفظ کرده شده اند یعنی بانچه خدای حفظ کرده اند و نگهبان و متحمل آن شده اند **مِنْ كِتَابِ**
اللّهِ از کتاب خدای و از بجهت علما را مستحفظین میگویند که ایشان حفظ کرده اند اسم اکبر را که آن
کتاب خدا است که تا بآن علم هر چیزی دانسته میشود و با پیغمبران عم بوده پس کتابها و صحیفهای پیغمبران
اسم اکبر است نه غیر آن **وَكَانُوا عَلَيْهِ** و هستند بر آن کتاب خدای **شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا**
النَّاسَ وَاخْشَوْنِ گواهان پس مترسید از مردم و بترسید از من پس عبارت بیان
ترسیدن از خدای و دوست داشتن شرف و یاد کردن مردم او را در دل خائف ترسان نمی باشد
و مثل این عبارت در بقره گذشت **وَلَا تَشْتَرُوا** و معوض مکنید یعنی معاوضه مکنید **بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا**
با آیهای من بهای اندک و مثل این عبارت نیز در بقره گذشت **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ**
فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ و کسی که حکم نکند بانچه فرود آورده است خدای پس
آنجماعت کافرانند پس غیر ائمه عم حکم میکنند بانچه خدای فرستاده و کسی که حکم کند در دو درهم
بغیر آنچه خدای فرستاده یعنی بحکم خود یعنی از جماعتی باشد که تازیانه با عصا و زندان داشته باشد
و حکم کنند پس اگر راضی بحکومت او شود خوب والا با تازیانه بزند و در زندان حبس کند آنکس از اهل
این آیه و بخدای بزرگوار و بانچه خدای فرستاده است کافر باشد و روز قیامت پیغمبر دست او را
گرفته در برابر خدای نگاه دارد و گوید که ای رب من این شخص حکم کرده است بغیر آنچه تو حکم کرده بودی
پس در آن روز جواب عجب خواهد بود و بعد از هجرت در مدینه نازل گشته و این آیه محکم است و
منسوخ شده است تا آنجا که السن بالسن تا بر سوره بقره که کتب علیکم القصاص فی القتلی پس میفرماید
که **وَكَتَبْنَا** و نوشتیم یعنی واجب گردانیدیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان یعنی بر یهود **فِيهَا** در آن یعنی در توریة
أَنَّ النَّفْسَ بتحقیق که نفس یعنی کسی کشته میشود **بِالنَّفْسِ** بنفس یعنی بعوض کسی که کشته شده **وَ**
الْعَيْنَ و چشم کنده میشود **بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ** بچشم و بینی بریده میشود **بِالْأَنْفِ**
وَالْأُذُنَ ببینی و گوش بریده میشود **بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ** بگوش و دندان کنده
میشود **بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ** بدندان و جراحتها صاحب **قِصَاصٌ** قصاص است
یعنی جراحت کننده را با کسی که جراحت شده مساوی داشتن و در عوض وی جراحت کردن و این
عبارت با آیه مذکوره مصنوع نشده و حق تعالی مبعوث ساخت پیغمبر صلعم را به چهار شمشیر پس از آن بر

است

است که تا آخر الزمان بغلاف نرود شمشیری که بر مشرکان عرب و شمشیری که بر اهل ذمه و شمشیری
که بر مشرکان عجم کشیده شد و شمشیر چهارم تیغی است که باز داشته شده است و آن بر اهل بغی و تأویل
است و شمشیر پنجم تیغی است که در غلاف است و آن شمشیری است که قصاص بآن میشود باین آیه و کشیده
آن نسبت بخویشاوندان مقتول و حکم آن نسبت با ائمه عم دارد و اجمعین بتفصیل در آیه سوره بقره گذشت و
اقتلوهم حیث ثقفتموهم گذشت و حکمهای قصاص و دیت جراحتها بسیار است و انعام گنجایی آن
ندارد و تفصیل آن را در جای خود از کتابها طلب باید کرد **فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ** پس کسی که تصدق
کند بآن قصاص یعنی عفو کند **فَهُوَ** پس آن تصدق **كَفَّارَةٌ لَهُ** کفاره است از
برای او یعنی باطل و برطرف میکند از گناهان او را بقدر آنچه عفو کرده است از جراحتها با غیر آن که
بعمل شده **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**
و کسی که حکم نکند بانچه فرود آورده است خدای پس آنجماعت ظالمانند و مثل این عبارت الحال
در آخر آیه سابقه گذشت **وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ** و از پی در آوردیم ما بر اثرهای ایشان یعنی از
عقب پیغمبران **بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ**
آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ
التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ عیسی پسر مریم را حال آنکه تصدیق
کننده بود آنچه را که پیش از وی بوده از توریة و دادیم ما او را انجیل حال آنکه در آن بود بیان و شفا
و نوری و حال آنکه تصدیق کننده بود آنچه را که پیش از وی بوده از توریة و بیان و شفا و پندی بود
از برای متقیان لغوا این آیه در شان ابا بکر و عمر نازل شده میفرماید که **وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ**
بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ و باید که حکم کنند اهل انجیل بانچه فرود آورده است خدای در آن و کسی که
حکم نکند بانچه فرود آورده است خدای پس آنجماعت فاسقانند و مثل این عبارت در آخر آیه
مذکوره سابقه گذشت و حق تعالی در خمس نصیبی از برای آل محمد صم واجب ساخت پس ابا بکر از روی
آن با ایشان از حسد و عداوت ابا کرد و حال آنکه حق تعالی درین آیه میفرماید که و من لم یحکم تا آخر
ما و او کسی بود که منع کرد حق آل محمد را از ایشان و ظلم کرد با ایشان و مردم را بر کردن ایشان سوار
کرد و چون او فوت شد عمر بی مشورت مسلمانان و بی رضای آل محمد عم خلیفه شد و او نیز بدان طریق

زندگانی کرده خوابشان را ندادو آنچه ابابکر کرده بود کرد **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ** وفرو د آوردیم
بسوی تو ای محمد **الْكِتَابَ** کتاب را یعنی قرآن را **بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ**
مِنَ الْكِتَابِ درحال آنکه تصدیق کننده است آنچه را که پیش از وی بوده از کتاب یعنی کتابها
خدای **وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ** وحال آنکه گواهست بران یعنی بر آنچه پیش از وی بوده یعنی بر
کتابها خدای **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** پس حکم بکن میان ایشان با آنچه فرود
آورده است خدای تو و بنا برین عبارت یهود و نصرانی و کبر را بغیر خدای قسم نمیتوان داد **وَلَا
تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا** و پیروی مکن خواهشهای ایشان را از آنچه یعنی که بگردی از آنچه
جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ آمده است ترا از حق و مثل این عبارت در بقره گذشت **لِكُلٍّ** از برای هر یکی
از پیغمبران **جَعَلْنَا مِنْكُمْ** گردانیدیم از شما ای پیغمبران **شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا** یعنی
راهی روشن و شرعه و منهاج راه و سنت است پس حق تعالی پیغمبر را بقوم خود فرستاد بآنکه گواهی
دهند که خدای بغیر از خدای نیست و اقرار کنند بآنچه از نزد خدای آورده و بهر پیغمبری امر کرده است
که بگیرد راهی و سنتی پس از راه و سنتی که موسی را بآن امر کرده آن بود که روز شنبه را برای قوم او تعظیم
ساخت پس هر کس که تعظیم آن روز نیکرد و از پس خدای حلال نمیدانست علفها را که خدای در آن روز حرام
داده آن روز نهی کرده بود حق تعالی او را بهشت میبرد و کسی که خفت بحق آن روز و نمیرسانید
و حلال نمیدانست که علفهای مذکور را بکند خدای عز و جل آنرا بدوزخ میبرد و چون ماهی ها
در آن روز حلال دانسته حبس کردند و خوردند خدای بر ایشان غضب کرد چنانکه بخدای شرک
اعتدوا منکم فی السبت گفته شد بعد از آن عیسی ع را به پیغمبری فرستاد که گواهی دهند که خدای
بغیر از خدای نیست و اقرار کنند بآنچه از نزد خدای آورده و از برای ایشان شرعه و منهاجی
مقرر ساخته معامله روز شنبه و تعظیم آن و جمیع راه و منهاجی را که موسی ع آورده بود
بر طرف کرد پس هر کس که پیروی راه عیسی ع نمیکرد خدای او را بدوزخ میبرد بعد از آن محمد ص را
به پیغمبری فرستاد و ده سال در مکه بود و در آن ده سال هر کس که گواهی میداد که خدای بغیر خدای
دیگر بودن نیست و محمد ص پیغمبر اوست و میمرد او را بهشت میبرد و چون خدای پیغمبر ص را رخصت
داد که از مکه بیرون رود بمدینه رود و بنای اسلام را بر پنج چیز گذاشت گواهی اینکه خدای بغیر خدای
نیست و محمد بنده و پیغمبر اوست و نماز و زکوة و حج و روزه ماه رمضان و بین حدود و قسمت میراثها

بوی فرستاد و خبر داد گناهان کبیره را که واجب ساخته است آتش دوزخ بکسی که آنها را بعمل
آرد **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً** و اگر میخواست خدای میگردانید
شما را جماعتی یکتا یعنی بیک دین **وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ** و لیکن تا
بیازماید شما را در آنچه داده است شما را از شریعتهای مختلف و این عبارت آید دلیلست بر آنکه افعال
بندگان بجبر و تفویض نیست بلکه امری میان هر دو است یعنی استطاعتی هست که خدای بنده را
مالک آن ساخته از برای متابعت امر او و اجتناب از گناهان پس بنده مالک آن استطاعت نیست بخلاف
و نیز بی خدای بلکه بخدای که غیر آن بنده را مالک آن استطاعت کرده پس اگر آن بنده مالک آن باشد آن
از عطای خدا خواهد بود و اگر مالک آن نباشد آن از بلای خدا یعنی امتحان و آزمون خواهد بود
پس حول یعنی گردیدن از معصیت نیست الا بعصمت و محافظت خدای و قوت بر طاعت نیست
الا بیاری و عون خدای پس گویم که ترک ایشان دین حق را بسبب آن بود که مالک استطاعت و
عون خدای نبودن بر بودن ایشان بر دین حق از جهة ابتلا که خدای میخواست که ایشان را بیازماید
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشدستی کنید بخیرها و این عبارت در بقره گذشت
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ بسوی خداست باز
گردیدن شما جمیع پس خبر میدهد شما را بچیزی که در آن زمان که بودید شما در آن چیز **تَخْتَلِفُونَ**
اختلاف میکردید و مثل این آخر آیه در آل عمران گذشت **وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** و
اینکه حکم بکن میان ایشان با آنچه فرود آورده است خدای و بنا برین عبارت آیه نیز یهودی
و نصرانی و کبر را بغیر خدای قسم نمیتوان داد **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ
أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ
أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ** و پیروی مکن خواهشهای ایشان را و حذر بکن از ایشان
که فتنه شوند ترا از بعض آنچه فرود آورده است خدای بسوی تو پس اگر اعراض کنند پس بدانکه نیست
جز آنکه اراده میکند خدای که برساند ایشان را عقوبتها **بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ
النَّاسِ لَفَاسِقُونَ** بعضی گناهان ایشان و بتحقیق که بسیاری از مردم فاسقانند
این آیه در شان جماعتی از انصار و زید بن ثابت از ایشان و اما اهل این آیات پس بعد ازین بیاید **أَفَحُكْمَ
الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ** آیا پس حکم جاهلیت را میطلبند و زید بن ثابت در میراث حکم کرد بحکم جاهلیت

وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝٥٠ و کیست بهتر از
خدای حکم را از برای قومی که شک نمی آرند و حکم بر دو قسم است حکم خدای و حکم جاهلیت پس کسی که حکم
خدای را خطا کند بحکم جاهلیت حکم کرده باشد پس قاضیان و حکم کنندگان چهار قسم اند سه از ان
در دوزخ باشند مردی که قضا و حکم بجور کند و داند و مردی که حکم و قضا بجور کند و نداند و مردی
که حکم و قضا بحق کند و نداند و یکی در بهشت باشد و آن مردی باشد که قضا و حکم بحق کند و داند
چنانچه بتفصیل در آیه بعض کردوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل گفته شد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ اِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ ای آنانکه ایمان آورده اند مگیرید یهود و ترسایان را دوستان بعض ایشان دوستان
بعضی اند و کسی که دوست دارد ایشان را از شما پس بتحقیق که او از ایشان است بتحقیق که خدای هدایت
نمیکند قوم ظالمان را این آیه در باب [illegible] بنی امیه نازل شده پیغمبر بایدکه فَتَرَى پس میبینی ای محمد
الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ آنانرا که در دلهای ایشان
مرضی است سرعت دارند در ایشان یعنی در دوستی ایشان يَقُولُونَ نَخْشَى اَنْ تُصِيبَنَا
دَائِرَةٌ میگویند که میترسیم که برسد ما را انقلابی و دولت بکفار برگردد و این سخن عبد الله
بود که پیغمبر ص گفت که حکم بنی نظیر را مکن که میترسیم که انقلابی واقع شود فَعَسَى اللهُ اَنْ
يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ پس امید هست که خدای بیارد فتح یا امری از نزد خود
پس حق تعالی اذن داد در هلاک بنی امیه بعد از [illegible] به هفت روز فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا
اَسَرُّوا فِي اَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ پس بکردند بر آنچه پنهان کرده آند در نفس خویش پشیمانها
این آیه در شان جمعی نازل شده و حکم بن عتیبه و کثیر النواء و ابو المقدام و سالم تمار از ایشان و از اهل
این آیه اند و ایشان بسیاری از مردم را گمراه کرده اند پس پیغمبر بایدکه وَيَقُولُ الَّذِينَ
آمَنُوا اَهٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ اِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ
و میگویند آنانکه ایمان آورده اند که آیا این جماعت آنانند که قسم یاد کرده اند بخدای بغلیظترین قسمهای
خود که بتحقیق که ایشان با شما اند و جماعت مذکوره نیز این قسم یاد کرده و این سخن میگفته اند
پس پیغمبر بایدکه حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَاَصْبَحُوا خَاسِرِينَ باطل شده است عملهای

عشر

ایشان

ایشان پس گردیدند زیانکاران این آیه نازل شده است در شان علی ع و اصحاب او و در شان صاحب
الامر ع و اصحاب او که جنگ و پیکار در راه خدای میکنند و از سرزنش ملامت کنندگان نمیترسند و
خطاب باصحاب پیغمبر ص که غصب کردند حق آل محمد ص یعنی امامت را و از دین خدای برگشتند بعد از
رحلت آنحضرت و نقل آخر این آیه که در سوره حدید است محکمات پس پیغمبر بایدکه يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنانکه ایمان آورده اند از اصحاب پیغمبر ص مَنْ يَرْتَدَّ کسی که برگردد و مرتد شود
مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ از شما از دین خود و ایشان آنانند که غصب کردند حق آل محمد ص یعنی امامت
را و از دین خدای برگشتند بعد از رحلت آنحضرت و این عبارت در بعض گذشت فَسَوْفَ
يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که دوست دارد ایشان را
خدای وَيُحِبُّونَهُ و دوست دارند او را یعنی خدای ایشان یعنی علی ع و اصحاب او و پس گفتن
علی ع ایشان را طاعت حق بود و جهت آنکه خدای ع را توفیق که او را دوست میداشت میدانست که چنانچه
خواهد که در جه نداشتن خدای محالست و کسی که قایل بان باشد کافر است و خدای جهت طاعت
دوست میدارد نه جهت معصیت و این جواب سخن ناصبیان است که میگویند که علی ع را خدای
و او خدا را دوست میداشت و در جنگ نهروان بعد از انکه آن دو حکم تعیین شدند کافر شد
و بعضی صاحب الامر ع و اصحاب او که حق تعالی در شان ایشان پیغمبر بایدکه اَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ ذلیلها اند بر مؤمنان یعنی خوار دارند خود را از برای مؤمنان اَعِزَّةٍ عزیزان
یعنی قدرت و غلبه دارند کانند عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ بر کافران جهاد
میکنند یعنی جنگ و پیکار میکنند فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ
در راه خدای و نمیترسند از سرزنش سرزنش کنندگان پس صاحب الامر ع خود و اسباب او را که
از شرطها و لوازم امامت است خدای حفظ کرده و شمشیر پیغمبر ص که از انجمله است نزد او است
نه غیر او پس بایدکه مردم بحجت و دعوت رو بکار امامت دوستان [illegible] اهل آسمان و زمین جمعیت
کنند بر آنکه امر امامت را از جای خود که خدای قرار داده بگردانند نتوانند و اگر همه مردم کافر شوند
و یک مسلمان نماند که خدای مر آنرا و اصحاب او را بنا بر این آیه و آیه سوره انعام که فان یکفر بها هؤلاء
فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین و آنحضرت در راه خدای نمیگیرد سرزنش ملامت کنندگان پس
بایدکه مؤمنان در راه خدای از سرزنش ملامت کنندگان نترسند که خدای سبحانه کفایت و حفظ

میکنند ایشان از ان ترکسی که اذیت با ایشان میرسانند و بغی و سرکشی با ایشان میکنند و باید که بمردم سخنان
خوش کویند چنانچه خدای در سوره بقره فرموده که و قولوا للناس حسنا و باید که امر بمعروف و نهی
از منکر را ترک نکنند پس اکر مردم پند کیرند و بخوبی باز کردند الا هی و حقی بر ایشان نباشد و راه و حجت
بر آنان باشد که ظلم بمردم و ناحق میکنند چنانچه در سوره حمعسق میفرماید که انما السبیل علی
الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق و در روز قیامت زنی را خواهند آورد و نامه
اعمال او را بوی داده ثواب را اندک و کناه را بسیار خواهد دید و بوی خواهند کفت که این کناهان
تست ثوابهای نیکجات میکوید که ثوابهای من بخاطر نمی آید آنکاه حق تعالی بفرشتکان که نامه اعمال
مینویسند میفرماید که با یکدیکر کفتکو نموده ثوابهای وی بخاطر آرید پس فرشته که بر طرف چپ
می باشد و کناه مینویسد خواهد کفت که از کناهان او فلان و فلان بیادم می آید و فرشته که بر طرف
راست می باشد و ثواب مینویسد میکوید که مکر تو بیاد که از اینها کرد بخاطر داری کوید که نی باز
میکوید که مکر ترا بیاد نمی آید که این زن و زن دیکر کواهی که داشتند بخاطر داری کوید که نی باز
میکوید که مکر ترا بیاد نمی آورده بعد از آنکه یقین حاصل کرده که کواهی داده و سرزنش هر زنی کنند
ایشان را دامن کیرند کوید که آری چنین بود باز میکوید که از آن کواهی دادن از این زنان توبه
بود که کناهانی را که کرده بودند محو و بر طرف کرده بعد از آن نامه اعمال آن دو زن را بدست راست
ایشان دهند و چون بنکرند جمیع ثوابها را نوشته و همه کناهان را محو و بر طرف شده بینند آنکاه
آن زن در آخر نامه عمل خود بیند که نوشته شده که ای بنده من کواهی بحق دادی از برای ضعیفان
و دفع باطل و ناحق کویان کردی و سرزنش ملامت کنندکان ترا دامن کیرند پس آن کواهی دادن
از برای تو کفاره کناهان سابق کردم **ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء** آن
فضل خداست میدهد آنرا بکسی که میخواهد و فضل خدای بسیار است که میدهد آنرا بکسی که بخواهد
و از انجمله اینست که کسی که صد بار الله اکبر کوید و فضیلت آن بیشتر از آزاد کردن بنده باشد و کسی
که صد مرتبه سبحان الله کوید فضل آن بیشتر از آن باشد که صد شتر در حج قربان کند و کسی که صد مرتبه
الحمد لله کوید فضیلت آن بیشتر باشد از آنکه صد اسب با زین و براق در راه خدای بدهد که بر آنها سوار شده
جهاد کنند و کسی که صد بار لا اله الا الله کوید عمل او فاضلتر از همه مردم باشد در آن روز مکر کسی که زیاده
از وی کوید و آن فضل خداست که میدهد آنرا بکسی که میخواهد از ایشان و مانند این و غیر این نیز بعضی

فضلها

در آیه سوره حدید که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم کفته خواهد شد انشاء الله
تعالی **و الله واسع علیم** و خدای وسعت دهنده است و دانا و مثل آخر آیه در بقره کذشت
این دو آیه در شان علی و سایر اوصیا که اولاد اویند تا روز قیامت یعنی ائمه معصوم که اطاعت ایشان
با آیه سوره نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم واجب و آیه انما ولیکم الله صفت ایشان
و مثل امثال خود رسانیده است که ثبوت آن در قرآن بجهت آنست که تغییر دهندکان قرآن که اکثر حجتهای
خدای و دشمنان خدا را انداختند یعنی آنرا نفهمند و بمومنان رسیده دلیل و حجت ایشان باشد
و ظاهر این آیه عام و معنی آن خاص است و علی از اول این سوره تا این آیه از زبان پیغمبر شنیده
نوشت و از این آیه تا آخر سوره از جبرئیل شنیده نوشت و سبب نزول این آیه آن بود که حق تعالی آیهای
شرایع و واجبات در وقتهای مختلف نازل فرموده چنانچه آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و
اکر میخواست که در یکمرتبه ایجاد فرماید می آفرید و اول چیزی که فرمود اقرار بیکتایی و ربوبیت خدای
بود و چون تابان اقرار کردند از پی آن اقرار به پیغمبری پیغمبر فرمود و چون آنرا انقیاد نمودند واجب
ساخت نماز را و بعد از آن روزه را و بعد از آن حج را و بعد از آن جهاد را و بعد از آن زکوة را و
بعد از آن صدقه ها را و آنچه مثل آن بود پس منافقان به پیغمبر کفتند که آیا رب ترا دیکر چیزی
بعد از اینها باقی مانده است که واجب کند تا نفسهای ما تسکین یابد که غیر آن نمانده پس حق
تعالی آیه سوره سبا را نازل فرموده که قل انما اعظکم بواحدة یعنی بکو ای محمد که پند میدهم شما را مکر بیک
چیز یعنی ولایت و دوستی اهل بیت و انکاه این آیه را نازل فرمود و این آیه یکمرتبه در مدینه و یکمرتبه
در حجة الوداع نازل شد و حجة الوداع حج آخر پیغمبر بود از جمله دو حج که پیغمبر تا بمدینه آمده بجا آورده
بود اما در مدینه سبب نزول آن بروایتی اینست که امیر المومنین علی در رکوع رکعت دوم نماز
پیشین بود و حله در بر داشت که قیمت آن هزار مثقال طلا و آنرا نجاشی پادشاه حبشه جهت پیغمبر فرستاده
و آنحضرت آنرا بوی داده بود در آن وقت کدایی آمد و کفت که السلام علیک ای ولی خدا و سزاوارتر بمومنان
از خودشان تصدق فرما بر مسکینی پس آنجناب آن حله را نزد وی انداخت بجهت اشاره بوی کرد که بردار
پس حق تعالی آیه انما ولیکم الله نازل ساخت و این نعمت را با اولاد او نیز عطا فرمود پس هر یک از اولاد
او که بامامت رسند مثل او باین صفت باشند و در رکوع تصدق کنند و آن کدا از فرشتکان بود
و کدایانی که از ائمه طلب تصدق کنند از فرشتکان باشند و بروایتی علی در مسجد نماز میکزارد

ودر رکوع بود که گدائی از وی طلبی کرد آنجناب انگشتر از انگشت خود بیرون آورده بوی داد و این آیه
نازل شد وبروایتی پیغمبر صلعم روزی نماز پیشین میگزارد گدایی در مسجد چیزی از مردم طلبید
و هیچکس چیزی بوی نداد آن گدا دست بسوی آسمان برداشته گفت که بار الها در مسجد پیغمبر تو چیزی
طلبیدم و هیچکس نداد و علی عم در رکوع بود اشاره بانگشت کوچک دست راست کرد که انگشتری [illegible]
آن درویش پیش رفته انگشتر از انگشت مبارکش بیرون آورد و پیغمبر صلعم میدید چون آنحضرت از نماز
فارغ شد سر بسوی آسمان کرد و گفت که بار الها برادرم موسی از تو درخواست کرد که یا رب سینه مرا کشاده و کارم
آسان کن و بستگی از زبان من بگشای که سخن مرا بفهمند و وزیری از اهل من بمن ده برادرم هرون را
محکم کن بوی بازوی مرا و مرا با من در کار من شریک کن و آیاتی که باین مضمون انشاء الله تعالی
در سوره طه خواهد آمد که قال رب اشرح لی صدری تا آنجا که واشرکه فی امری بعد از ان گفت که
پس قرآن ناطق بوی فرستاده گفتی که زود باشد که بازوی ترا محکم کنیم ببرادرت و بگردانیم برای
شما تسلطی چنانچه در سوره قصص گفته خواهد شد که سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا
الهی گفت که بار الها من محمد برگزیده و پیغمبر توام پس سینه مرا کشاده و کار مرا آسان کن و وزیری
از اهل من بمن ده برادرم علی را محکم کن بوی بازوی مرا پس آنحضرت سخن تمام نکرده بود که جبرئیل علیه السلام
آیه انما ولیکم الله فرود آورد و بروایتی علی عم در نماز نافله در رکوع بود که گدایی ایستاده طلب کرد
وآنجناب انگشتر خود را بیرون آورده بوی داد آنگاه پیغمبر صلعم آمد آن درویش آنحضرت را خبر داد
واین آیه نازل شد و بروایتی روزی پیغمبر صلعم در مسجد نماز میگزارد فقیری از نزد وی میگذشت پرسید
که کسی تصدقی بتو داد گفت آری از نزد مردی میگذشتم که در رکوع بود انگشتر خود را بمن داد و اشارت
بدست خود کرد و آنکس علی عم بود پس این آیه نازل شد و بروایتی چون عبدالله بن سلام بعد از پرسیدن
مسئلها از پیغمبر صلعم وجوابهای آنحضرت روزی در سختی گرمای تابستان در مسجد خود و بلال اذان
نماز گفته بود و مردم نشسته و ایستاده و در رکوع و سجود نماز میگزاردند که عبدالله بن سلام
بخدمت آنحضرت رفت و پیغمبر صلعم نظر بروی وی کرده متغیر و گریان دید گفت ای عبدالله ترا چه
میشود عرض کرد که یا رسول الله یهودان قصد من و همسایگی با من میکنند و اسباب خانه آنچه
داشتم بغارت گرفته شکستند و تلف کردند و آنچه خود داشتند بمن عاریه ندادند و آن پیش بود
که جمعیت و اتفاق و باهم قسم یاد کرده اند که هیچکدام با من همنشینی و خرید و فروخت و مشوره و همزبانی

واختلاط

واختلاط نکنند و با اهل خانه من نیز این قول داده اند و اهل بیزار با من سخن نمیگویند و همسایگان من
همگی یهود اند و از ایشان وحشت گرفته ام و انحال ایشان نداریم و میان ما و مسجد و خانه تو راه دوری
است و مرا ممکن نیست که در هر وقت که دلتنگ شوم بمسجد و خانه تو آیم چون آنحضرت این سخنان از
وی شنید آن حالتی که در وقت نزول وحی از تعظیم امر خدای واقع میشد بوی روی داده آیه انما
ولیکم الله تا آخر آیه دوم نازل شد و تمام این قصه الحال گفته خواهد شد و بروایتی پیغمبر صلعم در خانه
خود نشسته بود و پنج قوم از یهود که عبدالله بن سلام در میان ایشان بود در خدمت بودند
آیه انما ولیکم الله نازل شد و بروایتی از ابن عباس در وقت پیشین عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه
و ابن یامین و ابن صوریا بودند اسلام آورده بخدمت پیغمبر صلعم آمده گفتند که موسی عم یوشع بن نون را
وصی کرد وصی تو و ولی ما بعد از تو کیست این آیه نازل شد آنحضرت روانه مسجد شد و گدایی از برابر
آنحضرت رسید پرسید که کسی چیزی بتو داد گفت آری این شخص که نماز میگزارد آنحضرت آمده
دید که آن شخص علی عم است و بروایتی پیغمبر صلعم روزی در خواب بود چنانکه گویا وحی بوی نازل شد
پس بیدار شد و این آیه را میخواند بعد از ان گفت که الحمد لله که خدای نعمت خود را از برای علی تمام کرد
و بفضل خود مهیا نمود از برای او آنچه بوی داد و بروایتی جبرئیل عم بر پیغمبر صلعم نازل گشته جامی
از بلور سرخ مملو از مشک و عنبر آورد و علی و حسن و حسین عم در پهلوی وی نشسته بودند گفت
که خدای ترا سلام و تحیت میرساند و میفرماید که این جام را بعلی و دو فرزندان او عطا کن پس چون بدست
آنحضرت رسید آن جام سه مرتبه لا اله الا الله و سه مرتبه الله اکبر و بعد از ان بسم الله گفته آیه اول سوره
طه را خواند و آنحضرت او را بوسید و بامام حسن عم داد و چون بدست مبارک او رسید بسم الله گفته
دو آیه اول سوره نسا را خواند و او نیز بوسید و بامام حسین عم داد و چون بدست مقدس او در آمد
بسم الله گفته آیه سوره حمعسق که قل لا اسئلکم علیه اجرا را خواند بعد از ان باز بدست پیغمبر صلعم داد باز
بسم الله گفته آیه سوره نور که الله نور السموات والارض را خواند و دیگر ندیدند که باسمان رفت یا
در زمین پنهان شد و اما در حجة الوداع ولایت به پیغمبر صلعم نازل شد روز جمعه در عرفات و در منی
نیز نازل شد آنحضرت از بیم مردم قیام بدان ننمود و این آیه در کراع الغمیم نازل گشته پیغمبر صلعم در
منزل جحفه که آنرا همه نیز میگویند در غدیر خم روز هیجدهم ذیحجه بمضمون آن قیام
نموده علی عم را بامامت نصب کرد و گفت که هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست چنانچه الحال

بعلی عم داد و چون بدست آنحضرت رسید بسم الله گفته این آیه انما ولیکم الله را خواند و وی نیز بوسید
صح

کفته خواهد شد پس آن روز عید نیست که حرمتش اندروز جمعه و عید قربان و عید رمضان عظیم‌تر
و شریفتر است و سنت است در آن روز ذکر خدای و روزه و نماز و ذکر محمد و آل او ص و تبرا از آنانکه
ظلم با ایشان کردند و روزه آن روز و روز بیست و هفتم رجب که در آن روز پیغمبری بمحمد ص نازل شده
مثل روزه شصت ماه است و پیغمبر ص بعلی ع وصیت کرد که آن روز را عید میکرده باشد و پیغمبران نیز
چنین میکرده اند که روزی که وصی تعیین میکرده اند با وصیای خود وصیت مینموده اند که آن روز
را عید میکرده باشند و بروایتی ولایت نازل شد و پیغمبر ص روز جمعه در عرفات بدان قیام نمود و
بروایتی این آیه در منزل کراع الغمیم نازل شد و آنحضرت در منزل جحفه بدان قیام نمود و سبب نزول
این آن بود که وقتی که پیغمبر ص مبعوث شد حق تعالی بوی فرمود که فضیلت وصی خود را اظهار کن
آنحضرت گفت که بار الها عرب این قومی جفاکارند که من اظهار کنم فضیلت اهل بیت خود را ایمان
بمن نمی آرند پس حق تعالی آیه سوره زخرف که فلا تحزن علیهم فرستاده آنحضرت سخنی چند در
باره وصی خود ادا فرمود پس نفاق بدلهای مردم افتاده آیه سوره حجر که و لقد نعلم انک یضیق
صدرک نازل شد آنگاه همیشه سخن در باب فضیلت علی ع میگفت تا آنکه ایزد تعالی آیه سوره الم نشرح
که فاذا فرغت فانصب خبر وفات آنحضرت را بوی داد پس آنحضرت فضیلت علی ع را آشکارا اعلام کرده
گفت که هر کس که من مولای اویم علی مولای او است الهی دوست دار کسی را که دوست دارد او را و دشمن باش
با کسی که دشمن او باشد و سر عمر قبرا این را گفته بعد از آن فرمود که بر می انگیزم مردی را که دوست دارد خدا
و رسول را و خدا و رسول او را دوست دارند که بزرگ نیست از جنگ تا و اصحاب خود و اصحاب وی او را
از جنگ بترسانند و غیر این سخنان گفته مدام بسخنان خود و بآیات قرآنی فضیلت اهل بیت خود را
بمردم القا میکرد مثل آیه سوره احزاب که انما یرید الله و آیه سوره انفال که و اعلموا انما غنمتم و بعد از آن
آیه سوره بنی اسرائیل که و آت ذا القربی حقه نازل شد پس در آیه سوره بنی اسرائیل که و آت ذا القربی
حقه نازل شد پس در آیه سوره حمعسق فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا و بعد از آن آیه سوره کورت که
و اذا الموؤدة سئلت فرود آمد و آیه سوره نحل و انبیا که فاسئلوا اهل الذکر و در سوره نسا این آیه
که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آیه دیگر که و لو ردوه الی الرسول نازل گشت و
بنای اسلام بر پنج چیز گذاشته شد نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت روز غدیر خم و ندا نشد
بچیزی از آنها چنانچه ندا بولایت شد پس مردم چهار را از آنها اخذ کرفتند و ولایت را ترک کردند

وفضل

وفضل آن بیشتر از آن چهار است چه آن کلید آنهاست و والی یعنی امام دلیل و راهنمای بر آن
چهار و بعد از آن نماز فاضلتر است و بعد از آن زکوة و بعد از آن حج و بعد از آن روزه و بلندی
و کلید امر دین و در هر چیز و رضای الهی طاعت امامست بعد از شناختن او و اگر کسی تمام شب نماز کند
و روز روزه دارد و جمیع مال خود را تصدق کند و تمام دهر حج گزارد و ولایت و دوستی ولی خدا را
نشناسد تا او را دوست دارد و جمیع عملهای او بدلالت و راهنمائی وی باشد او را بر خدای
حقی در ثواب نباشد و از اهل ایمان نباشد و نیکوکاران از عملها را خدای بفضل رحمت خود بهشت برد
و کوئیم که مراد آنست که وصیت بخبر امامت امام باو رسیده باشد استخوان بندی اسلام سه چیز
است نماز و زکوة و ولایت و درست نمیشود یکی از این سه مگر با آن دوی دیگر و حدهای ایمان گواهی
یکانگی خداست که خدا و خدائی نیست و شریک ندارد و گواهی آنکه محمد ص بنده و پیغمبر اوست و اقرار
کردن بآنچه محمد ص از نزد خدای آورده و نمازهای پنجگانه و زکوة دادن و روزه ماه رمضان
و حج و ولایت ولی آل محمد و دشمنی دشمن ایشان و با صادقان داخل شدن در آنچه ایشان داخل شدند
یعنی تتبع ایشان کردند و هرگاه ستونهای اسلام که خدا بنای دین را بر آن گذاشته و دانست که یکی
کار شناختن آنها گواهی دهد و کسی که در چیزی از آنها تقصیر کند دین او فاسد شود و
عمل او قبول نشود و کسی که آنها را بشناسد و عمل بآنها کند دین او درست و عمل او پاک و قبول شود و
سایر چیزها اگر بدان حضر با و نرسانند و گواهی دادن کو است و اقرار کردن بآنچه محمد ص از
نزد خدای آورده و زکوة و ولایتی که خدای بآن امر کرده یعنی دوستی آل محمد ص و زمین نمی باشد و
خوب نمیشود مگر با امام و کسی که بمیرد و امام خود را نشناسد مثل اهل جاهلیت یعنی آنانکه پیش از
پیغمبر بوده اند و پیغمبر و وصی را نشناخته مرده باشد بنا بر آیه سوره نسا که اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم پس باید دانست که علی ع امام و مولای مؤمنات از مرد و زن و ولی ایشانست
بعد از پیغمبر ص و بعد از وی امام حسن ع و بعد از وی امام حسین و بعد از وی امام زین العابدین و
بعد از و امام محمد باقر و بعد از و امام جعفر صادق و بعد از و امام موسی کاظم و بعد از و امام رضا
و بعد از و امام محمد تقی و بعد از و امام علی نقی و بعد از و امام حسن عسکری و بعد از و امام محمد مهدی
هادی علیهم السلام دین خدای و دین آل محمد ص که در آشکار و پنهان آن دین داشتند و خدای
بر بندگان آن را واجب ساخته و آن را نداشتن روا و غیر آن از ایشان قبول نیست و عمل آن مقبول

میشود و گواهی بدهد که بر است و گواهی که بنک روز قیامت بی بنک می آید و آنگه خدای آن روز مرده کانرا
زنده میکند و نماز گذاردند و زکوة دادند و روزه ماه رمضان و حج خانه خدای و اقرار بانچه
محمد صلعم از نزد خدای آورده و ولایت و دوستی علی ع و دوستان ایشان و بیزاری از دشمن ایشان و قبول
کردند امر ایشان و انتظار قائم ایشان یعنی صاحب الامر ع مجتهد در سعی و رد بی کردن و تقوی و تواضع یعنی
فروتنی و واجب ساخته است برای خدای بر امت محمد صلعم پنج چیز نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت و دوستی
آل محمد صلعم پس رخصت داده است ایشانرا در ترک چیزها از چهار آنها و رخصت نداده است هیچ مسلمانی
در ترک دوستی آل محمد صلعم و چنانچه شیطان بعد از گناه و تکبری که کرد اگر عمر دنیا سجده میکرد خدای را
فایده با او نمیداد و خدای از و قبول نمیکرد تا آدم را چنانچه خدای با و فرموده بود سجده میکرد این
امت گناه کار که بعد از پیغمبر چون و بشیطان افتادند و ترک امامی که پیغمبر صلعم او را نصب فرموده کردند قبول
نمیکند خدای عملی از و بالا عمیره و حسنه را از ایشان تا آنکه بخدای شتابند از آنجا که امر کرده است ایشانرا
و دوست دارند امامی را که خدای بدوستی او فرموده پس حق سبحانه و تعالی واجب ساخت پنج چیز بر
بندگان و ایشان چهار را گرفتند و یکی را ترک کردند یکی از آنها نماز است و مردم نمیدانستند
که چگونه نماز گذارند جبرئیل ع فرود آمد گفت که خبر ده ایشانرا بوقتهای نمازشان و بعد از ان
زکوة نازل شد جبرئیل ع گفت که ای محمد خبر ده ایشانرا از زکوتشان آنچه خبر دادی از نمازشان
و بعد از ان روزه نازل شد و پیغمبر صلعم چون روز عاشورا میشد کس بدهها حوالی خود میفرستاد
و آنروز را روزه میگرفتند پس روزه ماه مبارک رمضان نازل شد و بعد از ان حج نازل شد پس
پیغمبر صلعم بعد از آنکه جمیع شرایع را بقوم بیان کرده بود سوی حج و ولایت و دوستی آل محمد صلعم از قدم
حج رفته جبرئیل نازل شد گفت که حق سلام میرساند و میفرماید که قبض روح هیچ پیغمبری نکردم
مگر بعد از کامل کردن دین و حجت خود و ما دو فریضه باقی مانده که رسانیدن آن بامت
احتیاج است فریضه حج و فریضه ولایت و دوستی و خلافت اهل بیت بعد از تو چه من هرگز زمین
را از حجتی خالی نگذاشته‌ام و نگذارم و میفرماید که بیاید حج باشد کنی و خود حج روی هرکس که استطاعت
حج داشته باشد با تو حج کنند از اهل مدینه و اطراف و اعراب و تعلیم کنی حج ایشانرا چنانچه تعلیم کردی نماز
و زکوة و روزه و حج ایشانرا و جمیع شرایع را پس منادی آنحضرت ندا در داد که پیغمبر صلعم اراده
دارد که حج و تعلیم حج کند شما را چنانچه تعلیم کرد شرایع دین شما را پس آنحضرت بیرون رفته و مردم

بالا بیرون

بالا بیرون رفته گوش بر وی داشتند که ببینند که چه میکند که ایشان نیز چنان کنند پس ایشان
حج گذارد و حاجیان هفتاد هزار کس که بسالار و سامری کردند و این نیز بعینه چنان شد و بعد از ان
چون در عرفات وقوف فرموده و ولایت و دوستی امیر ع با این آیه انما ولیکم الله چنانچه الحال گفته خواهد
شد و آیه این سوره که الیوم اکملت لکم دینکم نازل گردید و کمال دین بولایت و دوستی علی ع شد و امر کرده
خدای پیغمبر صلعم را بولایت علی ع پس میفرماید که **اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ** نیست جز این که ولی شما یعنی اولی و
سزاوارتر بشما ای مؤمنان بعبادت و امور شما از شما و از نفسهای شما و تباری کنند مر شما بر یهودان که قصد شما
دارند و دوست شما گویند و لی خدا یعنی دوست میدارد او را **اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ**
اٰمَنُوا خدا است و پیغمبر او و آنانکه ایمان آورده اند یعنی ائمه علی و اولاد او ع تا روز قیامت
اوصیای که حق تعالی طاعت ایشانرا واجب ساخته است چنانچه در اول سخن گفته شد بعد از ان
حق سبحانه وصف ایشان کرده میفرماید که **الَّذِينَ** آنانکه صفت ایشان آنست **يُقِيمُونَ**
الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ و درست میدارند نماز را و میدهند زکوة را
و حال آنکه **هُمْ رَاكِعُونَ** ایشان رکوع کنندگانند یعنی در حالت رکوع و در میان
امت خلافی نیست در اینکه این آیه در شأن علی ع کسی در حالت رکوع زکوة نداد که اگر خدای عز و جل نام
او را بگفت تغییر دهندگان قرآن می انداختند چنانچه نام او را در بسیار جا از قرآن انداختند
وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا و کسی دوست دارد خدا و پیغمبر او
و آنانرا که ایمان آورده اند و دوست دارد دوستان ایشانرا و دشمن باشد با دشمنان ایشان و
التجا برد در مهمات بخدا و بعد از ان با ایشان **فَاِنَّ حِزْبَ** پس بتحقیق که جماعت و یاری
کنان **اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ** خدای غلبه کنندگانند بر یهود و سایر یهود
کافران و حزب غالب خدای علی ع و آل محمد ع اند و محمد صلعم از حزب خدا است و ائمه ع حزب خدای
و حزب رسول صلعم اند و شیعیان علی ع بحزب خدای معروف اند پس حق تعالی با آیه انما و لیکم الله ولایت
و دوستی آل محمد صلعم را و ولایت و دوستی خود کرده این چنانچه ایشانرا در آیه سوره بقره که و ما
ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون با خود مخلوط ساخته و ظلم بر ایشانرا ظلم بر خود گرفته
پس بنا بر این آیه کسی که دوست دارد خدا را دوست دارد پیغمبر را و کسی که دوست دارد پیغمبر را دوست
دارد ائمه ع را و کسی که دوست دارد ائمه ص را دوست دارد شیعیان ایشانرا جهة آنکه ایشان

و شیعیان ایشان از یک گل مخلوق شده اند و کسی که شیعیان را دوست دارد دشمن اهل بیت
عم نباشد و کسی که با ایشان دشمن باشد دوست اهل بیت نباشد و چنانچه در آیه سوره نسا که
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم گفته شد مراد با ولی الامر در این آیه سرداران لشکرها
نیست چنانچه مذهب سنیان است و اگر کسی گوید که مراد سرداران اند این آیه نحو دو انما ولیکم الله را
برو حجت می باید ساخت و اگر گوید که مراد از این آیه مومنانند آیه جمعند که قل لا اسئلکم برو حجت
میباید نمود و اگر گوید که آن در شان خویشان مسلمانان نازل شده و با نفسنا ابهار اصلی نشود با
او مباهله میباید کرد پس کسی که مطیع خدای باشد دوست آل محمد صم باشد و کسی که بخدای عاصی باشد دشمن
ایشان باشد و ولایت و دوستی ایشان حاصل نمیشود مگر بورع و عمل و جهد در دین و کسی که بنده را
امام خود گرفت باید که عمل کند بانچه او عمل میکند و حق تعالی در این آیه انما ولیکم الله بیان فرموده است
فضل عترت و ذریه پیغمبر صم را بر سایر مردم و تفسیر برگزیدگی ایشان کرده از این حیثیت که ابتدا
کرده است بخود و بعد از آن به پیغمبر صم را بر سایر مردم و تفسیر برگزیدگی ایشان کرده از این حیثیت
که ابتدا کرده است بخود و بعد از آن بر پیغمبر خود و بعد از آن با اهل بیت او چنانچه همین کار در آیه
سوره نسا که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و در آیه فی در سوره انفال که واعلموا
انما غنمتم کرده و چون در قرآن تعد صدقه ذکر شده است خود را و پیغمبر و اهل بیت او را از آن
منزه ساخته و در سوره توبه فرموده که انما الصدقات للفقراء تا آخر و در آنجا خود را و پیغمبر و
خویشان او را نام نبرده و اولیا و دوستان خدای ساکت میباشند و سکوت ایشان ذکر است
و نظر میکنند و نظر ایشان عبرت است و سخن میگویند و سخن ایشان حکمت است و براه میروند
و براه رفتن ایشان در میان مردم برکت است اگر نه اجلها بر ایشان نوشته شده بود از ترس عذاب
و شوق ثواب روحهای ایشان در جسدهای ایشان قرار نگرفتی و پیغمبر صم با علی ع از مدینه بقبرستان
مکه رفته بسر قبر عبدالله پدر خود دو رکعت نماز گزارده قبر شکافته شد و عبدالله نشسته اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله گفت آنحضرت بوی گفت که ای پدر ولی تو کیست گفت ای
فرزند ولی چیست گفت این علی آنگاه عبدالله گفت که ان علیا ولیی یعنی گواهی میدهم که علی ولی
منست آنحضرت گفت که برو بروضه و بستان خود و بعد از آن بر سر قبر آمنه مادر خود رفته بهمان طریق
عمل نمود و آمنه نیز مثل آنچه عبدالله گفته بود گفت آنحضرت بوی نیز گفت که برو بکو خود و روضه خود

وبدانکه

و بدانکه شرک بخدای و کفر به پیغمبری محمد صم و کفر بولایت و دوستی علی و خلیفهای او صم هر یک
گناهی است که عملهای آدمی را حابط و آنها را باطل و برطرف میکند و صاحبان این گناه محیط اهل
دوزخند که همیشه در آنجا باشند و ولایت و دوستی علی ثوابی است که هیچ گناهی با وجود آن ضرر
نمیرساند هر چند گناه بزرگ باشد مگر آنکه بصاحب آن گناهان رسد رنجهای دنیا و بعضی
از عذاب آخرت تا پاک شود از آنها و بعد از آن بشفاعت مولاهای خود صم نجات یابد و قولا
و دوستی دشمنان علی و مخالفت گناهی است که نفع نمیکند با آن هیچ ثوابی الا آنچه نفع میابند
از طاعتهای خود در دنیا بنعمت و صحت و فراخی معیشت و در آخرت ایشان را جز عذاب دایم نباشد
و کسی که انکار ولایت علی ع کند هرگز بهشت را بچشم خود نبیند مگر آنچه میبیند از آن تا بدانند که
اگر علی را دوست میداشت آن جای وی میبود بی حسرتها و پشیمانیهای او افزاید و کسی که دوست دارد
علی ع را و بیزاری کند از دشمنان او و دوستی کند با دوستان او دوزخ را بچشم خود نبیند مگر آنچه
میبیند و با او میگویند اگر تو بر غیر این دین بودی آن جای تو میبود مگر آنکه اگر گناه بسیار کرده
است کافر نشده باشد اعتقاد در دوزخ باشد که با آتش دوزخ پاک شود چنانچه کثافت بدن بحمام
پاک میشود بعد از آن بشفاعت مولاهای خود صم او را از آنجا به بهشت برند پس شیعه اگرچه با
عملهای قبیح در بهشت روند نتوانند بود که روندی چنین که بر مخالفت محمد و علی عم و وقوع امور
حرام و ظلم بر مومنان و مخالفت شرع نفس او کثیف شده روز قیامت تا آن کثافت بحشر آنکه
پس محمد و علی عم باو گویند که ای فلان تو کثیفی و صلاحیت رفاقت برگزیدگان و معاشرت حوران
و فرشتگان مقرب نداری و تا گناهان را از خود پاک نکنی بدان نرسی آنگاه بطبقه بالا از جهنم
رفته بلای بعضی از گناهان عذاب میکشند و بعضی از ایشان را در محشر سختیها از برای بعضی
گناهان میرسد بعد از آن جماعتی از شیعیان برگزیده را مولای ایشان ع فرستاده ایشان را
از آنجا برمیچینند چنانچه مرغ دانه برمیچیند و بعضی از ایشان را که گناه کمتر و سبکتر باشد از آن پاک
میشوند سختیها و بلاها که از پادشاهان و ظالمان و از آفتهای بدنی در دنیا با ایشان رسد
تا جرم ایشان را بقبر گذارند پاک باشند و بعضی از ایشان را که مرگ در رسد و گناهی باقی مانده باشد
جان کندن ایشان سخت شود و آن کفاره گناهان کرد و اگر چیزی باقی ماند در روز مرگ
حاضران بر جنازه ایشان کمتر شوند تا با ایشان مذلت و خواری رسد و آن کفاره گناهان شود

واگر چیزی دیگر باقی ماند در وقتی که ایشان را قبض میکنند مرده متعرق گشته آن معنی کفارهٔ
گناهان شود واگر گناهان بیشتر وعظیمتر باشد پاک شوند از آنها بسختیهای عرصات روز قیامت
واگر بیشتر وعظیمتر باشد پاک شوند از آنها در طبقهٔ بالاترین جهنم واز محبان آل محمد ص کسی را از ایشان
غالب بخت تر و گناه بزرگتر نباشد و اینجماعت را شیعهٔ آل محمد ص نمیگویند بلکه محبان ایشان
و دوستداران دوستان و دشمنان دشمنان ایشان میگویند چه شیعه کسی باشد که از پی ایشان رود و پیروی
آثار و اقتدا بعملهای ایشان وعمل آنچه امر کرده اند و ترک آنچه منع کرده اند و در هر دو معنی
اطاعت ایشان کند و مال خود را صرف برادران مؤمن کردن خوشتر باشد نزد او از صرف کردن
بخود چه ائمه ع چنین بوده اند پس هر کس که دوست دارد ایشان را و دوستان ایشان را و دشمن باشد
با دشمنان ایشان و بدل و زبان اسلام آورده باشد که مخالفت امر و نهی ائمه ع کند از شیعیان
ایشان نباشد و با وجود آن بهشت رود لیکن بعد از آنکه از گناهان ببلاها یا در عرصات قیامت
بانواع سختیها یا در طبقهٔ بالاترین جهنم بعذاب دوزخ پاک شده ائمه ع او را بسبب محبت و دوستی
که با ائمه دارند نجات داده بجنت خود نقل فرمایند پس کسی که نظر بحرم همسایه خود و اسراف در
گناهان کند و چیزی را کم فروشد و عیب متاع را از مشتری پنهان کند و در اکثر عملها با ائمه ع
خلاف کننده باشد و در بسیاری از واجبات تقصیر کند و در حقوق برادر مؤمن که عظیم است
سستی نماید و در جایی که تقیه نباید تقیه کند و در جای تقیه باید ترک کند از شیعیان نیست چه
اگر ایشان این کارهای نکنند پس جایز نیست کسی را که خلاف ایشان کند و بگوید که من از محبان
و دوستان ایشانم از دوستان دوستان ایشان و از دشمنان دشمنان ایشان و از امیدواران
نجات بمحبت ایشانم و چنین کس در خیر و عاقبت و خیرات را از شیعیان علی و ائمه ع ابرهیم
است که حق تعالی در بارهٔ او در سورهٔ صافات میفرماید که وان من شیعته لابرهیم و امام حسن و امام
حسین ع و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد ابی بکر و حزبیل که مؤمن آل فرعون است صاحب
پس که حق تعالی در سورهٔ یس میفرماید که وجاء رجل من اقصی المدینة یسعی و آنانکه در بارهٔ ایشان در
سورهٔ بقره فرموده که والذین امنوا وعملوا الصالحات یعنی آنانکه ایمان آورده اند بخدای
و وصف کرده اند حق را بصفات حق و او را منزه و پاک دانسته اند از آنچه خلاف صفتهای او است
و تصدیق محمد ص کرده اند در آنچه گفته است و درست دانسته اند آنچه کرده است و علی ع را بعد از و

امام

امام دانسته اند و اعتقاد دارند که کل امت محمد ص را برابر نیست وعملوا الصالحات یعنی
کرده اند کارهای نیکو را از ادای واجبات بعد از توحید و اعتقاد به نبوت محمد و امامت علی و بزرگترین
آن واجبات ادای حق برادر مؤمن و تقیه کردن است از دشمنان خدای و اگر تقیه نمیبود دولت آل
محمد از دشمن ایشان دانسته نمیشد و شیعیان علی ع آنانند که در راه خدای باکی ندارند از آنکه ایشان
بر مرگ واقع شوند یا مرگ بر ایشان واقع شود و آنانکه برادران مؤمن را بر خود گزینند چیزی که از
با ایشان میدهند و اگر چه خود محتاج باشند و آنانکه خدای ایشان را در جایی که نهی کرده نبیند و
آنانکه اقتدا بعلی ع میکنند در اکرام برادران مؤمن و کسی که در دنیا تواضع و فروتنی برادران مؤمن
کند عرش خدای نصیب ایشان و از شیعیان بر حق علی ع باشد چه اگر دو برادر مؤمن که پدر و
پسر بودند بعلی ع وارد شدند آنحضرت برخاست و اکرام نموده در صدر مجلس نشاند و خود در
برابر ایشان نشست و خوردنی آورد و قنبر آفتابه و لگن آورده آنحضرت خود آب بدست پدر
ریخته بعد از آن خود محمد بن حنیفه فرمود تا آب بدست پسر ریخت تا برابری میان پدر و پسر که
بیکجا جمع شوند قرار نداده باشد پس کسی که متابعت علی ع کند شیعهٔ بر حق باشد و چون مثل ائمه
ع بود او و مثل ایشان باشد آنکس از شیعیان ایشان باشد و الا از محبان ایشان باشد
پس اگر اینکه در دعوی خود کاذب است و عمدا دروغ و خود را شیعه گوید علی و تصدیقات او باطل
و مبتلا شود بتلخی که تا وقت مرگ از و بر طرف نشود یا مبتلا شود بخوردن تا کفارهٔ دروغ گردد یا
در دست ظالمی بعذاب گرفتار شود یا سی سال در زندان بماند یا بهر از تا زبانه معذب گردد و اگر بدل او
که دروغ میگوید و بعد از آن بلا نه باید که توبه کند تا باطل شدن عمل برطرف شود و حق تعالی
که برای اعضا و جوارح آدمی امامی در بدن دل است مقرر ساخته که از اعضا و جوارح رفع شکها
و یقین از برای آنها حاصل میکند چگونه عالمی را بی امام و حجت میگذارد چنانچه در آیه سورهٔ انعام
میفرماید که فلله الحجة البالغة پس آیه سورهٔ نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
واجب الاطاعت بر امت اطاعت صاحبان امر خود را که قیام بامور دین خدای دارند چنانچه اطاعت
پیغمبر بر ایشان واجب است و بعد از آن بیان کرده است منزلت ایشان را که ایشان اهل علم بتاویل قرآنند
چنانچه در سورهٔ نسا میفرماید که ولو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه
منهم و هیچکس جز ایشان از تاویل قرآن عاجز نیست جهت آنکه ایشان راسخین در علمند چنانچه در اول

آل عمران گذشت و ایشان بعلم نزد خدای مستحق نام صدق شده خدای ایشان را صادقان گفته
و اطاعت ایشان را بر همه بندگان واجب ساخته چنانچه در آیه سوره توبه میفرماید که اتقوا
الله وکونوا مع الصادقین و دوستی ایشان را خدای دوستی خود و حزب ایشان را حزب و لشکر
خود گفته چنانچه درین دو آیه میفرماید پس اولیا و دوستان علی دوستان و اولیای خدا و
اولیای رسول خدای و دشمنان او دشمنان خدای و دشمنان رسول خدای و حزب او حزب
خدای باشند و اگر علی ع نبود حزب خدای بعد از پیغمبر و حزب پیغمبر شناخته نشد و بعلی ع شناخته
میشود دشمن خدای کسی که از دنیا رود بی ولایت و دوستی او و عمل وی باطل باشد و کسی که بولایت
و دوستی او باخرت رود به هیچ چیز نرفته باشد و کسی که او را و ائمه ع را بعد از و دوست دارد از
حزب خدای باشد پس کسی که خواهد که بکشتی نجات نشیند و چنگ در ریسمان محکم خود زند باید که
علی را بعد از پیغمبر ص دوست دارد و با دشمن او دشمن باشد و ائمه هدی ع را از نسل او امام داند
که ایشان خلیفها و وصیا پیغمبرند و حجتهای خدایند بر خلق بعد از پیغمبر ص سید امت و بهتر و
متقیان اند و بهشت و حزب ایشان حزب پیغمبر و حزب او حزب خدای و حزب دشمنان ایشان
حزب شیطان اند و صاحبان بهشت آنانند که اطاعت پیغمبر ص در یکه علی ع بعد از و ولی است کنند
و اقرار بولایت او نمایند و صاحبان دوزخ آنانند که با ولایت و بیا شد و عهد و بیعت او را شکسته
بعد از پیغمبر با وی جنگ کرده باشد و کسی که از ولایت و دوستی علی ع بری شود از ولایت پیغمبر ص بری
شده باشد و کسی که از ولایت پیغمبر بری شود از ولایت خدای بری شده باشد و کسی که اطاعت پیغمبر
کند اطاعت خدای کرده باشد بنا بر آیه سوره نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و ناچار نمودم از هدایت یافتن و هدایت و ولایت و دوستی ائمه معصوم است و هر کس که اسم ایمان بر و
باشد مستحق نجات نیست پس ایمان دو قسم است ایمان بدل و ایمان بزبان مثل ایمان منافقان در
زمان پیغمبر ص که از ترس شمشیر او بزبان ایمان آورده بودند نه بدل و ایمان بزبان بدل تسلیم خدای است
و کسی که سود را با ملکه آن تسلیم کند از امر او و تکبر نمود چنانچه ابلیس بعد آدم و اکثر امتهای انبیا
اطاعت پیغمبران و رز نیند و توحید خدای لفظی با ایشان نکرد و حق تعالی عذر بندگان را باین که عذرها را
خود و فرستادن رسولان قطع کرده و زمین را از عالمی که تعلیم را نجات کند خالی نگذاشته و از برای
علم هلی قرار داده و بآیه سوره نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اطاعت ایشان را

واجب

واجب ساخته و هر کس که عملی از عملهای خیریه بدست ایشان کند مزد و ثواب و مقبولیت و کیفیت
آن در مقام مکفرات و اگرچه صفت ایمان شامل او باشد بی هدایت در آیه سوره طه که و انی لغفار
لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی بلا حجت و دوستی آل محمد است بدلیل این آیه که و من یتول الله و
رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون و مراد از الذین آمنوا درین موضع آنانند که
امینند بر خلایق از حجتها و اوصیا در هر عصری و هر کس از اهل قبله که اقرار بشهادتین کند مؤمن
نباشد چه منافقان اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله میگفتند و عهد پیغمبر که بعلی ع کرده
بود رد و در دل اکراه و قصد میکردند که آنچه آنحضرت ص محکم کرده در وقتی که ایشان را تمکن باشد بشکنند
بدلیل آیه آل عمران که و ما محمد الا رسول و غیر آن پس کسی که خواهد که مؤمن برحق باخرت رود باید که
دوست دارد خدای و رسوله و آنان را که ایمان آورده اند و بری شود از دشمنان ایشان و آنچه با و رسیده
باشد از فضیلت ایشان تسلیم و قبول کند چه فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و غیر ایشان بفضیلت ایشان
نتوانند رسید جهت آنکه حق تعالی ذکر فضیلت تابعان ایشان است پس فضیلت ایشان چگونه باشد
و کسی که خواهد که خدای ایمان او را تمام کند تا مؤمن برحق باشد باید که با خدای بشرطها که بمؤمنان کرده
وفا نماید چه آیه تعالی با و لا بنه دوستی خود و ولایت پیغمبر و ائمه ع شرط کرده است نماز گزاردن و
زکوة و قرض حسنه دادن و از فواحش ظاهر و باطن دوری کردن پس کسی که ایمان را دین خود کند از
مؤمنان برحق و نزد خدای از حزب غالبین خدای باشد پس چون آیه انما ولیکم الله در مدینه نازل شد
پیغمبر ص بعبدالله بن سلام گفت که ای عبدالله انما ولیکم الله یعنی نیست جز آنکه یاری دهنده شما بر یهودان
که قصد بدی کردن با تو دارند خدا است و رسوله یعنی نیست جز آنکه پیغمبر خدای ولی یاری دهنده تست
و الذین آمنوا یعنی و آنان که ایمان آورده اند و صفت ایشان اینست که یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
و هم راکعون یعنی ایشان دوست میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که ایشان در رکوعند
و بعد از آن فرمود که ای عبدالله و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا یعنی و کسی که دوست دارد خدا
و رسول خدا و آنان را که ایمان آورده اند و دوست دارد دوستان ایشان را و دشمن باشد با دشمنان
ایشان و التجا برد در مهمات بخدا و بعد از آن با ایشان فان حزب الله هم الغالبون پس بتحقیق
که جماعت خدای غلبه کنند کافران بر یهود و سایر کافران یعنی عبدالله تمکین نکند تا آنچه یهودان
با تو میکنند که خدای و این جماعت یاری کنندگان تو و کفایت کنندگان شر دشمنان تو و دور کنندگان

مکرهای ایشان ان توانداى عبد الله بشارت باد ترا که حق تعالی دوستان از برای تو مقرر فرموده بهتر از یهودان که ان
دوستان و رسول خدا و مؤمنانند که درست میدارند نماز را و میدهند زکاة را در حالت رکوع پس عبد الله گفت که ان مؤمنان
کیانند پیغمبر صلعم گدائی را دید پرسید که کسی الحال بتو چیزی داد گفت آری این نماز کذار داد و اشاره بانگشت
خود کرد که انگشتر او را بر گیر و من نیز بر گرفتم آنحضرت نظر بنماز گذار دو بانگشتر کرده دید که علی ع و
انگشتر او است گفت که الله اکبر این علی بن ابی طالب است ولی شما و اولی بمردم بعد از من و پس این اندک زمانی
همسایگان عبد الله بعضی بیمار و پریشان شده خانهای خود را فروختند و بعضی اسیر گشته ناچار
شدند که خانه خود را بفروشند و هیچیک از همسایگان او نبودند که ببلای مبتلا و از بیچیز محتاج
بفروختن خانه خود نشدند و غیر عبد الله مشتری نبود پس عبد الله ان محله را خرید و صاحب شد
و آن خانها قومی از برگزیدگان مهاجر را برده جای داد ایشان انیس و همنشین او شدند و حق
تعالی مکر یهودان را هم با ایشان بازگردانید و بسبب ایمان او برسول و دوستی او با علی عیش او خوش شد
و بروایتی از ابن عباس چون این آیه نازل شد پیغمبر صلعم آنرا بعبد الله و طایفه که با او از اهل کتاب بودند
خواند گفتند که راضی هستیم بخدا و رسول خدا و بمؤمنان و بلال اذان نماز گفته پیغمبر صلعم روانه مسجد
شد مردم در نماز و بعضی در رکوع و برخی بسجود و جمعی بتشهد نشسته بودند و مسکینی طلب
میکرد آنحضرت او را طلبیده پرسید که کسی بتو چیزی داد گفت آری انگشتر نقره دادند پرسید
که چه کس داد گفت این مرد که بنماز ایستاده و او علی ع بود پرسید که در چه حالت بود که داد گفت که در حالت
رکوع بود گویند که پیغمبر صلعم در انوقت الله اکبر گفته ایه ومن یتول الله را خواند و گفت که شکر
خدا را که این آیه ولایت را در شان من و اهل بیت کرد ابد و نقش نگین آن انگشتر این بود که سبحان
من فخری بانی له عبد یعنی پاک خدائی که بمن فخر میکند بانکه من بنده اویم و بروایتی چون این آیه
نازل شد پیغمبر صلعم با آن طایفه که عبد الله بن سلام از انجمله بود گفت که برخیزید برخاسته بمسجد
رفتند و گدائی از مسجد بیرون می آمد پرسید که کسی بتو چیزی داد و گفت آری این انگشتر را دادند
پرسید که چه کس داد گفت این مرد که نماز میگذارد پرسید که در چه حالت بود که داد گفت در حالت رکوع
پیغمبر صلعم الله اکبر گفته اهل مسجد نیز تکبیر گفتند و آنحضرت فرمود که علی بن ابی طالب بعد از من
ولی شما است گفتند راضی هستیم بربوبیت خدا و بدین اسلام و بنبوت محمد و بولایت علی بن ابی طالب
آیه دوم نازل شد و عمر گفت که والله چهل انگشتر در حالت رکوع تصدق کردم تا آنچه در شان علی نازل

کشته

کشته در شان من نازل شود نشد و چون آیه انما ولیکم الله نازل شد چند نفر از صحابه پیغمبر صلعم
در مسجد مدینه جمع شده بیکدیگر گفتند که چه میگوئید در باب این آیه بعضی گفتند که اگر باین آیه کفر
ورزیم بنا بر اینها کفر ورزیده باشیم و اگر ایمان باین آیه بیاوریم مذلت خواهد بود که محمد پسر ابو طالب
بر ما مسلط کند پس گفتند که میدانیم که محمد آنچه میگوید راست است لیکن ما او را دوست میداریم و اطاعت
علی در آنچه فرماید نمیکنیم پس آیه سوره نحل که یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها نازل شد و چون این
آیه در حجة الوداع نازل شد و در سوره نساء آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و در
توبه آیه و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة فرود آمد گفتند که یا رسول
الله اینها مخصوص بعضی از مؤمنان یا همه ایشان اند امرات پس حق سبحانه به پیغمبر فرمود که اولی
الامر ایشان و ولایت امیر المؤمنین فرزند او و عمر را با ایشان تعلیم و تفسیر دوستی و ولایت آنها
جهت ایشان کند چنانچه نماز و زکوة و حج ایشان را تفسیر و بیان کرد و این قصه چنان بود که حق
تعالی چنانچه الحال گفته شد پیغمبر صلعم در عرفات وحی فرستاد که ای محمد اجل تو نزدیک شده است تعلیم
کن آنچه در نزد تست از علم و میراث علوم پیغمبران در باقی چنانکه تابوت و جمیع آنچه که در نزد تست
از علامتهای پیغمبران بوصی و خلیفه خود علی بن ابی طالب فرود از برای مردم تعیین و عهد و بیان
و بیعت او را تازه کن و بمردم بگوی که هر کس که من مولای اویم علی مولای او است که من هیچ پیغمبری را
قبض روح نکرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی و ولایت
اولیای خود و دشمنی دشمنان خود و اینکه از دم زمین را بی قیمی که بر خلق من حجت باشد بیرون
کامل کردم از برای شما دین شما را بولایت خود و مولائی هر مؤمنی از مرد و زن و آن بنده من علی بن ابی
طالب است چنانچه در این سوره فرموده که الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه پس چون این امر از خدا
رسید یعنی بر آنحضرت شاق آمد و دلتنگ شده ترسید که قریش او را بدروغ نسبت دهند و مردم
از دین برگردند و گویند که آنچه میگوید از جانب خدای نیست و از خود میگوید و در این باب دل آنحضرت
طغیان و فتنه با چه علامت ایشان را با علاج میدانست پس رجوع بخدای عز و جل کرده
عهد است من بجاهلیت تازه است و هرگاه این معنی را در شان پسر عم خود با ایشان خبر دهم هر کس
سخنی خواهد گفت و از جبرئیل ع درخواست که از خدای درخواهد که او را از شر مردم نگاه دارد و
انتظار داشت که آیه محافظت خدای نازل شود و در این باب تاخیر کرد تا در میان مسجد خیف رسید

جبرئیل دران مسجد آمد و امر کرد که عهد مذکور را بجا آرد و علی را از برای مردم تعیین کند و آیه
محافظت خدای بیاورد و چون سیزدهم ذیحجه شد در منی حق تعالی سورهٔ نصر یعنی اذا جاء نصر الله
والفتح نازل فرمود و آنحضرت گفت که خبر مرگ من بمن داده شد آنگاه ندا کرده در مسجد خیف مردم را بنماز
جماعت خواند و مردم جمعیت کرده خطبه خواند و دران خطبه گفت که ای مردم من در میان شما کتاب
خدای و ذریه خود را گذاشتم و قیام بولایت علی ع از پس مردم نمود پس قومی صحابه گفتند که محمد میخواهد
که امامت را در میان اهل بیت خود قرار دهد و چهار کس و بروایتی پنج کس ابابکر و عمر و ابو عبیده بن جراح
و سالم مولای ابو حذیفه و معاذ بن جبل بمکه رفته داخل کعبه شدند و با یکدیگر عهد کردند و نوشته در
میان یکدیگر نوشتند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود امامت را هرگز با اهل بیت او نگذارند پس حق تعالی
این سورهٔ زخرف که ام ابرموا امرا فانا مبرمون تا آخر آیه دوم نازل ساخت و پیغمبر ص از مکه بجانب
مدینه بیرون رفت چون بکراع الغمیم که در میان مکه و مدینه است رسید جبرئیل ع آمد با تجدید از جانب
خدای آورده بود امر و این آیه را نازل کرده ایه محافظت خدای بیاورده آنحضرت گفت که ای جبرئیل
من میترسم که قوم من مرا بدروغ نسبت دهند و سخن مرا در شان علی قبول نکنند و کوچ کرده چون
بغدیر خم یک میلی جحفه رسید پنج ساعت از روز پنجشنبه گذشته جبرئیل ع آمد این زجر و محافظت
خدای و تاکید نازل ساخت آنحضرت را وعده بعذاب داد و اگر تبلیغ این رسالت نکند و گفت که ای محمد
حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر آیه چنانچه
درین سوره خواهد آمد پس آنحضرت در جحفه در غدیر خم روز هجدهم ذیحجه ولایت علی ع قیام فرمود
چنانچه الحال گفته خواهد شد و نیز در وقتی که پیغمبر ص در مدینه بود پیش از حجة الوداع جماعتی از قریش
بحضرت آنحضرت آمده گفتند که برای ما کسی نصب کن که بعد از تو باو هدایت یابیم و گمراه نشویم مثل
بنی اسرائیل که گمراه شدند بعد از موسی چه حق تعالی فرموده که انک میت وانهم میتون و این آیه
در سورهٔ زمر است یعنی ای محمد تو و ایشان میمیرید و ما طمع نداریم که عمر تو در میان ما مثل عمر
نوح شود و میدانیم که آخر زندگانی تست آنحضرت جواب داد که عهد شما بزمان جاهلیت نزدیک بود در
میان قوم من حسود بسیار و میترسم که اگر اینکار کنم قبول نکنند لیکن در خانه هر کس که امشب علامتی بحضرت
ظاهر شود او صاحب حق باشد پس چون آنحضرت خفتن گذارده و بخانه رفت ستارهٔ بخانهٔ علی ع
افتاد که مدینه و اطراف مدینه را روشن ساخت و چهار پاره شد هر پاره بکوهی افتاد بی آنکه [illegible]

چنانچه

چنانچه در سورهٔ نجم انشاء الله تعالی گفته خواهد شد پس چون حق تعالی به پیغمبر ص وحی فرستاد که بازوی
علی را بلند کن گفت یا جبرئیل میترسم که در دلهای قوم تفرقه بهم رسد پس حق تعالی درین آیه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک را در وقتی که از حجة الوداع باز گشته بود نازل فرمود چنانچه الحال گفته
شد و چون از حجة الوداع باز گشت با ابن مسعود گفت که اجل من نزدیک رسیده و خبر مرگ من بمن داده
شده بعد از من چه کس از برای تو خواهد بود ابن مسعود یک یک مردم را شمرد آنحضرت گریست گفت
که نوحه گران بر تو نوحه کنند چرا علی بن ابی طالب را بر همه خلق مقدم نساختی آنگاه این آیه این سوره که
وحسبوا ان لا تکون فتنة فعموا وصموا نازل شد پس چون حق تعالی آنحضرت را باظهار امر امامت
علی ع بایه این سوره که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک در غدیر خم امر فرمود چنانچه الحال گذشت
اوایل قوم بجحفه نزدیک رسیده بودند جبرئیل آنحضرت را امر کرد که هر کس که پیش رفته باز گرداند
و هر کس را که در عقب مانده در آنجا نگاه دارند تا علی را از برای مردم تعیین کند و نیز خبر داد که
خدای او را از شر مردم نگاه میدارد پس چون آیه محافظت خدای نازل شد پیغمبر ص منادی را فرمود
که ندا کند مردم را بنماز جماعت و فرمود که پیش رفتگان را باز گردانند و پس ماندگان را نگاه دارند از جانب
راست راه دور شدن بامر جبرئیل در پهلوی مسجد غدیر فرود آمد و فرمود تا سنگها بهم نشسته منبر
نصب کردند تا بر مردم مشرف باشد و مردم رفته باز گشتند و پس ماندگان را دران مکان نگاه داشتند
پس آنحضرت بران سنگها برآمده خطبه خواند و بروایتی چنانکه این مذکور نازل شد آنحضرت صبر نمود
صبر کرده از ترس مردم اظهار نکرده و میرفت تا بمنزل جحفه که مهیعات رسید در غدیر خم فرود آمده
بصحابه فرمود تا هر یک در جای خود فرود آمدند پس در روز بسیار گرمی بیرون آمده فرمود تا درختهای
بزرگ آورده مثل منبر ساختند و زیر آنها را از خار پاک کردند و بلال را فرمود که مردم را بنماز جماعت ندا
کند پس مهاجر و انصار جمعیت کرده مجلس ازیشان پر شد و در قدید دوازده هزار کس و بروایتی ده هزار
که پنج هزار ایشان از مدینه که رو از حج میشد همراه رفته بودند حاضر شدند و بروایتی آن روز آنحضرت
یکهزار و سیصد کس جمع کرده پس دو رکعت نماز ظهر بجماعت گذارده برپا ایستاده بر منبر برآمد
و روی بمردم کرده حمد و ثنای خدای گفت که علی ع را طلبید و در پهلوی راست خود بجای داد و دوات
و صحیفه طلبید و فرمود تا دران صحیفه نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله
آنگاه گفت که باین معنی گواهی دهید گفتند آری پس خطبه طولانی در شان علی و ائمه ص و امامت ایشان ادا کرده

در خطبه گفت که ای مردم سخن من بشنوید و بفهمید نمیدانم شاید که بعد از این سال شما را ملاقات
نکنم و دران خطبه وصیت بچیزهای احرام و احکام کرد و گفت که ای مردم هر پیغمبری که پیش از من
بودند حق تعالی ایشانرا عمر داده و بعد از ان بسوی خود خوانده اجابت دعوت حق کرده اند و نزدیک
که مرا نیز خدای بسوی خود خواند و اجابت دعوت حق کنم و روز قیامت ایزد تعالی از من و شما
خواهد پرسید شما چه خواهید گفت گفتند که گواهی میدهیم که تبلیغ رسالت و نصیحت و ادای آنچه
بر تو واجب بود کردی خدای بهترین مزد پیغمبران بتو دهاد پس سه مرتبه گفت که خداوندا گواه باش
آنگاه گفت که ای مردم خدای سبحانه امر کرده است مرا بچیزی و گفته که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک یعنی ای پیغمبر برسان بمردم آنچه از خدای تو بسوی تو نازل گشته و خدای مرا برسالتی فرستاده
که ازان دلتنگم و مرا امر کرده است که برای شما امامی نصب کنم که در میان شما وصی من و در میان اهل
وامت من بعد از من خلیفه من باشد و خدای واجب ساخته است در کتاب خود اطاعت او را بر مؤمنان
و با طاعت خود و اطاعت من مقرون ساخته و شما را بولایت و دوستی من و او امر کرده است و در این
باب آیه من نازل ساخته که انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون و علی درست داشت نماز را و داد زکوة را و حال آنکه در رکوع بود و بجبرئیل
گفتم که ای دوست قریش برای من چنین و چنان میگویند رجوع بخدای خود کرده گفتم که خداوندا
از طعنه اهل نفاق و تکذیب ایشان میترسم پس جبرئیل از خدای امر فرمود که والله یعصمک من الناس
یعنی خدای ترا از مردم نگاه میدارد پس خدای وعده داد که اگر تبلیغ این رسالت نکنم مرا عذاب
و عمل مرا باطل کند ای مردم خدای امر کرد شما را در کتاب خود بنماز و من بیان از جهت شما کردم و امر کرد
بزکوة و روزه و حج و من بیان و تفسیر آنها از برای شما کردم و امر کرد شما را در کتاب خود بولایت
و من گواه میگیرم شما را ای خلق که آن مخصوص اینست و دست برد و دست علی ع گذاشت و بعد از وی از
دو پسر او و بعد از ان برای اوصیایست که بعد از ایشان و از اولاد ایشانند و برو ایشان گفت که این مخصوص
است از برای این و از برای اوصیای من که اولاد من و او بند و اول ایشان فرزند من حسن است و بعد از آن
حسین و بعد از ان نه کس از فرزندان حسین ای مردم بیان کردم برای شما امام شما را و آن برادر من
علی است و او در میان شما بمنزله من است پس دین خود را باو تقلید کنید و بکردن او گذارید و در جمیع
امور خود اطاعت او کنید که جمیع آنچه از علم و حکمت خدای بمن تعلیم کرده نزد اوست از وی بما اوصیا

او بعد از وی میرسید و با سوزید و بغایت ایشان و تقدم بر ایشان و تخلف از ایشان نکنید که ایشان با حق اند
و حق با ایشانست و ایشان از حق و حق از ایشان جدا نمیشوند ای مردم زود باشد که بعد از من امامان
رسند که دعوت کنند مردم را بسوی دوزخ ای مردم خدای و من از ایشان بیزاریم ای مردم ایشان و یاری کنندگان
و شیعیان و پیروان ایشان در طبقه زیرین جهنم باشند و ایشانند صاحبان صحیفه اند باید که صحیفه
خود بنگرند و بعضی صحیفه مردم رفتند الا اندکی جماعتی و مراد از صاحبان صحیفه انان باشند
که داخل کعبه در میان خود نوشته نوشتند که بعد از پیغمبر امامت با اهل بیت او نگذارند
ای مسلمانان این یعنی علی ولی شماست بعد از من حاضران بغایبان برسانند و گفت شما را گواه
میگیرم ما بیگم گواهی میدهم که خدای مولای منست و من مولای هر مسلمانم و من اولی بمؤمنانم از خود
آیا اقرار دارید و گواهی میدهید از برای من باین سخن روز قیامت گفتند آری گواهی میدهیم پس گفت
که ای علی برخیز آنگاه و بصدای بلند ندا کرد که ای مردم آیا میدانید که کیست ولی شما و اولی بشما از شما گفتند
آری خدا و رسول خدای گفت آیا میدانید که خدای مولای شماست گفتند آری گفت پس مرا بگوئید گفتند
تو محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف گفت آیا میدانید که خدای مولای منست و من
مولای مؤمنان و با ایشان اولی از خود شان گفتند آری پس نظر بسوی آسمان کرده سه مرتبه گفت که الهی گواه
باش آنگاه فرمود که ای علی نزدیک آی و دست آنجناب را گرفته دست او را چنان بلند کرد که سفیدی زیر بغلها
هر دو را مردم دیدند و گفت که آیا نیستم من اولی بمؤمنان از خودشان من مولای شما و بشما از شما اولی ام
گفتند بلی هستی پس نظر بسوی آسمان کرده گفت که بار الها گواه باش و سه بار آنحضرت چنان گفت و ایشان
چنین جواب گفتند آنگاه گفت که آگاه باشید پس هر کس را که من مولای وی و اولی با وی ام این علی مولای او و اولی
او است الهی دوستی کن با کسی که دوستی کند با او و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با او و یاری کن کسی که یاری
کند و ترک یاری کن کسی که ترک یاری او کند و دوست دار کسی را که دوست دارد او را و دشمن باش با کسی که با او بد باشد
خدایا او از من است و من از ویم و او از من بمنزله هارون از موسی است الا آنکه نیست بعد از من
پیغمبری و بسیار این دعا کرده سر بسوی آسمان کرد و گفت بار الها گواه باش و من از کلام تو حق تعالی اول
سوره نجم را تا آنجا که ان هو الا وحی یوحی نازل ساخت و مردمان از اهل مسجد پرسیدند که تاویل این سخن
چه بود فرمود که معنی آن اینست که هر کس را که من پیغمبر او این علی امیر اوست پس خبر داد بایشان که علی بعد از وی
امام و قایم مقام اوست پس پیغمبر ص از برای علی ع بیعت گرفت و علاوه هفتاد هزار کس از اهل مدینه و اهل اطراف

واعراب که با آنحضرت در حجة الوداع بودند بعدد اصحاب موسی ع که از ایشان بیعت جهة هرون گرفت
پس بیعت شکسته پیروی گوساله سامری نمودند مثل ایشان بعینه و بدانکه چون حق تعالی در سورهٔ
احزاب فرموده که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم یعنی پیغمبر اولیست بمؤمنان از خود شان
و زنان پیغمبر مادران مؤمنانند پس حق تعالی مؤمنان از اولاد پیغمبر و آنحضرت را پدر ایشان کردانید
پس آنحضرت بدلالت کسی که قدرت بر محافظت خود و مالی نداشته باشد و ولی خود نتواند بود و حق تعالی پیغمبر را
اولی بمؤمنان از خود شان کردانید جهة آنکه پدر این امتست چرا که شفقت او بر امت شفقت پدران است
بر فرزندان و بهترین امت او علی ع است و او قاسم جنت و نار یعنی قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است آنحضرت
پدر علی است از آنجهت کنیت او ابو القاسم شد یعنی پدر قاسم جنت و نار و بعد از وی شفقت علی بر امت مثل شفقت
پیغمبر است جهة آنکه وصی و خلیفهٔ او و بعد از وی امام است و از آنجهت پیغمبر ص فرموده که من و علی پدران این
امتیم پس آنحضرت در غدیر خم فرموده که ای مردم آیا نیستم من اولی بشما از شما گفتند بلی هستی بعد از آن
واجب ساخت از برای علی ع آنچه برای خود واجب ساخت از ولایت در غدیر گفت که هر کس که من مولای اویم
علی مولای او است پس چون حق تعالی پیغمبر را پدر مؤمنان کرد اینکه لازم ساخت بر وی تربیت ایشان و تعهد
ایشان از این آنحضرت بر منبر بر آمد گفت که هر کس فوت شد و مالی گذاشته باشد از ان وارثان او است و هر کس قرضی
یا وضعیف ضایع گذاشته بر من است و از آنجهت آنحضرت اولی بمؤمنان است از پدران و مادران ایشان و از خود شان
و همچنین علی ع جاری شد از برای او مثل آنچه جاری بود از برای پیغمبر ص پس حق تعالی لازم ساخت پیغمبر ص آنچه
لازم بود بر پدران از برای فرزندان و لازم ساخت بر مؤمنان از اطاعت آنچه لازم بود بر فرزندان از برای پدر و
همچنین لازم ساخت بر علی ع و هر یک از ائمه ع آنچه بر پیغمبر لازم ساخته بود پس بهر امامی اولی از مردمست
با امامی که پیش از او بود پس ائمه ع اولی اند از برادران رسول خدا از مهاجرین و انصار و اولاد جعفر و اولاد عباس
و اولاد عبد المطلب و اولاد امام حسن و همچنین محمد حنفیه را نصیبی در امامت نیست غیر ایشان پس محمد حنفیه
در امامت نیست غیر ایشان پس محمد ص اولی است بمؤمنان از خود شان و بعد از آن ائمه ع یکی بعد از یکی
پس این آیات ولایت جمیع خلایق یعنی ولایت در دین بنا بر قول پیغمبر ص روز غدیر که من کنت مولاه فعلی
مولاه نه ولایت در ملک که همگی مسلمانان غلام و کنیز ایشان باشند چنانچه حق تعالی در قرآن نماز و
زکوة و حج را مجمل فرستاد و پیغمبر ص آنها را تفسیر کرد این سورهٔ نساء که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم مجمل نازل ساخت در شان علی و حسن و حسین ع و نام ایشان را جدا یکی ذکر کرد و پیغمبر

تفسیر

تفسیر فرمود و این سخن را که هر کس را که من مولای اویم علی مولای او است و غیر آن هم سخنان بسیار در بارهٔ
ایشان ع گفت و اگر ساکت میبود و اهل آن را بیان نمیکرد آل عباس و آل عقیل و غیر ایشان
نیز دعوی میکردند لیکن خدای عز و جل این سورهٔ احزاب که انما یرید الله فرستاد و از ان ائمه ع
مرادست پس چون پیغمبر ص از دنیا رحلت فرمود علی ع اولی از مردم بولایت و امامت بود جهة آنکه بزرگتر
اهل بیت و رسول در شان او تبلیغ رسالت نموده بود و او را بدست خود بامامت نصب فرموده بود و چون
علی ع رحلت فرمود نمیتوانست و نمیکرد این کار را که یکی از فرزندان خود را در امامت دخیل کند چرا که
حسن و حسین علیهم السلام خواستند گفت که چنانچه خدای تعالی در شان تو فرستاد در شان ما نیز
فرستاد و چنانچه اطاعت ترا امر کرد با طاعت ما نیز امر کرد و پیغمبر ص چنانچه در شان تو تبلیغ فرمود
در شان ما نیز فرمود و چنانچه خدای رجس از تو زایل ساخت از ما نیز زایل ساخت پس بعد از علی ع امام
حسن سزاوارتر بود بامامت چرا او بزرگتر بود و چون او را نیز وفات رسید نمیتوانست و نمیکرد این
کار را که یکی از فرزندان خود را دخیل کند در امامت چنانچه گفتیم پس امام حسین سزاوارتر بود بامامت
چرا او بزرگتر بود و چون او را نیز وفات رسید نمیتوانست و نمیکرد این کار را که یکی از فرزندان خود را دخیل
کند در امامت چنانچه گفتیم پس امام حسین سزاوارتر بود بامامت و در زمان او دیگر کسی نبود که حجت گفتیم
گفتیم با او دعوی میکند بعد از آن و امام زین العابدین ع سزاوارتر بود بامامت جهة این سورهٔ انفال
و احزاب که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و همچنین تا آخر ائمه ع و پیغمبر ص در روز غدیر گفت که من علی
نصب کرده امام را برای امت خود تا آنکه نام او در آسمانها بلند و ولایت و دوستی او را بر مکلفان واجب
کرده اند و مردی بعلی ع گفت که ترا امیر المؤمنین چه کس نام بر مؤمنان امیر کرده آنحضرت غضبناک
شد گفت که علی امیر مؤمنانست و لاینبغی که خدای از برای او در بالای عرش منعقد ساخته و فرشتگان را
بران گواه کرده القصه چون پیغمبر ص در روز غدیر که علی ع را بامامت نصب فرمود چنانچه مذکور شد
سخنان خود را تمام کرد سلمان فارسی از جای برخاست گفت که یا رسول الله ولایتی که فرمودی چگونه است
فرمود که ولایتی مثل ولایت من هر کس را که من اولی باو بودم از خود ش علی اولی باو است از خود ش پس حق تعالی
درین سوره آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم را نازل ساخت و بعد از من آیهٔ انما ولیکم الله که آیهٔ ولایت
است در جمعه نازل شد و بعد از این آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم نازل گشت بعد از ان فریضه نازل گشت
آنگاه سلمان پرسید که یا رسول الله این آیها خاص در شان علیست گفت در شان او و در شان اولیای تست

تا روز قیامت گفت یا رسول الله اینها از جهت من بیان فرمای گفت برادر و وصی و وارث و خلیفه من
در میان امت من و ولی هر مؤمنی از مرد و زن بعد از من و یازده امام از فرزندان که اول ایشان فرزندم
حسن و بعد از وی فرزندم حسین و بعد از وی نه کس از اولاد حسین یکی بعد از دیگری پس ابابکر و عمر از
جای برخاسته گفتند که یا رسول الله این ایشان خاص است یا همه نشان علی است گفت در ایشان او و در ایشان اوصیا
منست تا روز قیامت گفتند یا رسول الله اینها از جهت ما بیان فرمای گفت برادرم و ولی و ولی هر مؤمنی
بعد از من علی و بعد از وی فرزندم حسن و بعد از وی فرزندم حسین و بعد از وی نه کس از اولاد حسین یکی
بعد از دیگری بعد از آن پیغمبر مردم را امر کرد که با علی بیعت کنند پس مردم بیعت کردند و همگان تهنیت
گفتند پس آنحضرت ابابکر گفت که برخیزد و با علی بولایت و بامیری مؤمنان بیعت کن ابابکر گفت
از جانب خدای یا از جانب رسول خداست فرمود که آری از جانب خدای و از جانب رسول خداست بعد
از آن عمر گفت که با علی بولایت و بامیری مؤمنان بیعت کن عمر گفت که از جانب خدای یا از جانب رسول خداست
گفت آری از جانب خدای و از جانب رسول خداست و او امیر مؤمنان و کشنده اسپان پیشانی سفید
دست و پای سفیدانست در روز قیامت و در از روز اورا خدای بر سر پل صراط مینشاند پس او دوستان
خود را بهشت و دشمنان خود را بدوزخ داخل میکند عمر روی کرد با ابابکر گفت که سخنانست
بر ما اینکه از روی پسر عم خود را بلند کرد بعد از آن آنحضرت با قریب نه نفر و بعد از آن بنا بر کردن کار
مهاجر و انصار فرمود که بیعت کنند همگی بیعت کردند آنگاه عمر از جای برخاسته گفت که راضی شدم بخیر
و بزرگی تو ای پسر ابوطالب شدی مولای من و مولای هر مؤمن از مرد و زن بعد از آن عمر از میان لشکر
گریزان بیرون رفت و بی توقف بخدمت پیغمبر آمد و گفت که یا رسول الله از میان لشکر بجانبی بیرون
رفتم مردی را دیدم جامهای سفید پوشیده و خوشرو و بغایت خوشبوی از همه مردم آمد و گفت که رسول خدا
از برای علی عهدی بست که نمی گشاید مگر کافری آنحضرت گفت که ای عمر دانستی که او کیست گفت ندانستم
که او جبرئیل است حذر کن از آنکه او کسی که آنرا که بشکند بوده باشی که کافر شوی و برو آنچه مردی از جانبی
برخواستند گفت که این پیغمبر از برای این مرد عهدی بست که نمی گشاید بعد از وی آنرا مگر کافری پس عمر نزد
وی رفته گفت که ای بنده خدا تو کیستی و ساکت شد عمر بخدمت پیغمبر آمد و گفت که یا رسول الله مردی
چنین سخنی گفت آنحضرت فرمود که او جبرئیل بود پس حذر از آنکه تو از آنان باشی که آنرا بگشایند و چون
سخن عمر را کرد و تهنیت علی گفت [illegible] است تکیه بر عبدالله بن قیس اشعری و [illegible]

بموسی نمود پس فرستاد و او کمان کرد که دانا تر از وی در زمین نیست پس خدای بوی خبر داد که در خلق
او کسی هست که دانا تر از وست تا پیغمبر خدای خود بینی نکند و او از خدای درخواسته حق تعالی او را
بخضر رسانید و خضر کشتی را شکافت موسی متحمل آن نتوانست شد و دیوار گشته موسی متحمل آن نتوانست
شد و دیوار ساخته موسی متحمل آن نتوانست نمود چنانچه در سوره کهف ان شاء الله تعالی خواهد آمد
و انا مؤمنین پیغمبر روز غدیر گفت که هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست مؤمنان متحمل آن
نیارستند مگر آنکسان که خدای ایشان را نگاه داشت پس کسی متحمل آن شد حق تعالی ورا مخصوص
ساخته است بچیزی که فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان را بآن مخصوص ساخته بسبب آنکه از امر پیغمبر متحمل
کرده و چون ابابکر خلیفه شد مردم با او بیعت کردند علی ابابکر را و دیگر پنج نفر از اهل صحیفه [illegible] کرده
شد حدیثی از پیغمبر وضع کرده که در آخر عمر گفت که خدای جمع نمی کند از برای ما اهل بیت پیغمبری
و خلافت را پس علی با اکراه بیعت کرد و همیشه ابابکر اظهار انبساط بعلی کرده از آنجناب که فتنگی
طبیعت میدید بر می خواست که با آنجناب ملاقات کرده عذر خواهد که مردم جمعیت کرده امر امت را
بگردن او گذاشتند و خود بآن راغب نبوده و فتنه غافل بخدمت آنحضرت رفته التماس خلوت نمود
و میان ایشان سخنی چند در معذرت ابابکر و جوابهای آنجناب گذشت از آنجمله آنحضرت با او گفت
که قسم میدهم ترا بخدای که ولایت از جانب خدای با ولایت رسول خدای در آیه انما ولیکم الله از برای منست
یا از برای تو گفت از برای تست فرمود که قسم میدهم ترا بخدای که منم مولای هر مسلمانی بحدیث پیغمبر
در روز غدیر یا تو گفت تویی و هر یک از آن پنج نفر در بطلان بیعت او دلیل میگفتند و پیغمبر و علی را
میدیدند که با ایشان میگفتند که مژده باد شما را باتش دوزخ و روی بر زمین سکه داشتند و او دلیلها
میپیرند و طریق [illegible] است علی علیه [illegible] ابنت که جمیع طوایف اسلام اجماع کرده بدون خلاف
میان ایشان که قرآن حق است و شکی در آن نیست و در حالتی که اجتماع بر آن کنند بصواب و بضد آن
آنچه خدای نازل ساخته هدایت یافتگانند جهت آنکه پیغمبر فرموده که لا تجتمع امتی علی الضلالة
یعنی امت اجتماع نمیکنند بضلالت اینهم آنحضرت خبر داده که آنجا اجتماع بر آن نمایند بمعنی ابعض
مخالفت کنند آن حدیثی است معنی آن حدیث که آنچه جاهلان تاویل کرده اند و آنچه معاندان
گفته اند از باطل کردن حکم کتاب خدای و تبعیت حدیثهای ساخته مزخرف و خواهشهای بد مهلک
که مخالف صریح کتاب خدای باشد پس هر گاه قرآن گواهی دهد بتصدیق حدیث و تحقیق آن [illegible]

الغلتن منكر قرآن شوند و معارض با آن كنند بحديثی از حديثهای ساخته بسبب انكار و دفع
قرآن كه قرآن گمراه كرده‌اند و صحيح‌ترين حديث آنست كه تحقيق آن از قرآن دانسته شده باشد
مثل اين حديث كه اجماع امت بران شده از پيغمبر صلعم كه انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتی اهل
بيتی لن يفترقا حتی يردا علی الحوض اما انكم ان تمسكتم بهما لن تضلوا يعنی من ميگذارم ميان شما كتاب
خدای و اهل بيت خود را كه اين هردو جدا نمی‌شوند از يكديگر تا آنگاه در حوض كوثر بمن وارد شوند اگر شما
چنگ در زنيد باين هردو هرگز گمراه نمی‌شويد پس چون يافتيم شواهد اين حديث بتصريح در قرآن
مثل اين آيه انما وليكم الله و بعد از آن متفق شده روايتهای علما در آن باب كه علی عم در حالت ركوع
انگشتر خود را تصدق كرد جهت آن خدای اين آيه در شان وی فرستاد آنگاه يافتيم كه پيغمبر صلعم آيت
را با اصحاب جدا كرد باين سخن كه فرمود من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
يعنی هر كه من مولای اويم علی مولای اوست الهی دوستی كن با كسی كه دوستی كند با او و دشمنی كن با كسی كه دشمنی
كند با او و فرمود كه علی يقضی دينی و ينجز موعدی و هو خليفتی عليكم بعدی يعنی علی قرض مرا ادا و وعدهٔ
مرا وفا ميكند و خليفهٔ من است بر شما بعد از من پيغمبر [illegible] پس دانستيم كه قرآن گواهی داد بتصديق
اين حديثها و تحقيق اين شواهد پس ثابت و لازم است كه اقرار بآنها كنند جهت آنكه آن حديثها موافق
قرآن و قرآن موافق آنهاست پس چون موافقت قرآن و حديثها با يكديگر بوده قرآن را
دليل بر آنها يافتيم اقتدا كردن است باين حديثها واجب خواهد بود و كسی تجاوز از آن نميكند مگر
اهل عناد و فساد يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الذين اتخذوا دينكم
هزوا و لعبا من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم والكفار
اولياء و اتقوا الله ان كنتم مؤمنين ای آنكه ايمان آورده‌ايد آنكه ميگيريد آنانرا
كه گرفته‌اند دين شما را ريشخند و بازی از آنكه اهل كتاب‌اند پيش از شما و كافران دوستان
و بپرهيزيد از خدای اگر هستيد شما ايمان آورندگان و اذا ناديتم الی الصلوة اتخذوها
ندا ميكنيد بسوی نماز [illegible] يعنی بانگ ميگويد اتخذوها هزوا و لعبا
ذلك بانهم قوم لا يعقلون ميگيرند آنرا ريشخند و بازی اين بسبب آنكه
ايشان قوم‌اند كه تعقل نميكنند يعنی فكر نميكنند بعقلهای خود قل بگو ای محمد كه يا اهل
الكتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله و ما انزل الينا و ما انزل

من

من قبل و ان اكثركم فاسقون ای اهل كتاب آيا انكار و عيب ميكنيد
از ما مگر اينكه ايمان آورده‌ايم بخدای و آنچه فرود آورده شده است بسوی ما و آنچه فرود آورده شده است
پيش از اين و تحقيق كه بيشترين شما فاسقانيد اين آيه در شان يهودانی كه در سورهٔ فاتحه غير
المغضوب عليهم در شان ايشان است و امر كرده است خدای [illegible] خود را كه [illegible] بخدای ايشان را
ايشان نازل شد ميفرمايد كه قل بگو ای محمد كه هل انبئكم بشر من ذلك مثوبة
آيا خبر دهم شما را به بدتر از آن در ثواب يعنی كيست كه مزد و جزای او بدتر است عند الله من لعنه
نزد خدای كسی كه لعنت ميكند او را و دور ميكند از خير او را الله و غضب عليه و جعل
منهم القردة و الخنازير خدای و غضب ميكند بر او و ميگرداند از ايشان بوزينگان و خوكها
و بيان بوزينه و خوك مسوخات در سورهٔ بقره كه كونوا قردة خاسئين شده در سورهٔ [illegible]
در آيهٔ لعن الذين كفروا گفته خواهد شد و عبد الطاغوت اولئك شر مكانا
و اضل عن سواء السبيل و عبادت ميكند طاغوت را آن جماعت بدترند در مكان و گمراه‌ترند
از راه ميانه يعنی راه ميانه روی كه بهشت ميرود و راه راست پس گرفته‌اند راهی كه بدوزخ
ميرود و مثل اين عبارت در سورهٔ بقره گذشت اين دو آيه در شان عبد الله بن ابی كه يهودی بود در وقتی كه
اظهار اسلام كرد نازل شد ميفرمايد كه و اذا جاؤكم قالوا آمنا و هرگاه می‌آيند
شما را ميگويند كه ايمان آورده‌ايم و حال آنكه و قد دخلوا بالكفر و تحقيق كه داخل
شده‌اند بكفر و حال آنكه هم قد خرجوا به ايشان تحقيق كه بيرون رفته‌اند با او از ايمان
والله اعلم بما كانوا يكتمون و خدای داناتر است بآنچه پنهان ميكنند و ترى
كثيرا منهم يسارعون في الاثم والعدوان و اكلهم السحت و ميبينی
بسياری از ايشان را كه سرعت ميكنند در گناه و تعدی و دشمنی و خوردن ايشان حرام را و سحت آنست كه بيان
حلال و حرام باشد [illegible] آنكه كسب كنند [illegible] برد
[illegible] حلال باشد [illegible] حرام را ميدانند و ميبرند
حرام باشد [illegible] قيمت [illegible] مرده و قيمت سگ و مهر زنان [illegible] و حكم
كاهن و بيان سحت در سورهٔ [illegible] اكالون للسحت گذشت لبئس ما كانوا يعملون
بد چيزيست كه ميكنند اين آيه در شان [illegible] نازل شد ميفرمايد كه لولا ينهاهم الربانيون

وَالْأَحْبَارُ اگر نهی میکردند ایشانرا ربانیان وعالمان ومعنی این دو کلمه درین سوره گذشت
عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ از گفتن
ایشان گناه را وخوردن ایشان حرام را بد چیزی بود که در آن زمان که بودند میکردند آن را این
تا بدین ایام که مصر فتوی دهند مردم را بچیز بدتر از ایشان باشد وامثال این ازین جهت که گناهی
میکردند ربانیان وعلمای ایشان را نهی میکردند واین معنی هنداد یافت هلاک شدند وعقوبتها
بایشان نازل شد پس باید که مردم امر بمعروف ونهی منکر کنند چه این نازل شده است در شان
آل محمد صلعم ودر شان کسی که اراده هلاک کردن ایشان داشته باشد از جباران پس پیغمبر ما باید که
وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ وگفتند یهود که دست خدای بسته شده است قومی
گفتند که خدای دو پا دارد وپای خود را بر سنگی که در بیت المقدس است گذاشته باسمان رفت
وقومی گفتند که دست دارد ودو دست وی بسته شده است چنانچه درین ایه فرموده ودر سوره
انبیا وزخرف رد برین دو طایفه کرده فرموده که رب العرش عما یصفون وجمعی این معنی را قصد
نکردند که دست خدای بکردن او بسته شده بلکه انکار بدا از برای خدای کرده گفتند که هرچه خواهد
نمیتواند کرد واز کار وهرچه شدنی بود فارغ شده غیر آنچه اولا تقدیر کرده احداث امری وتبارک
کاری وچیزی زیاد وکم نمیکند پس حق تعالی رد بر این جماعت وتکذیب سخن ایشان کرده پیغمبر ما
که غُلَّتْ بسته شده است بل أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا دستهای ایشان ولعنت کرده شده اند
یا لعنت بر ایشان باد بِمَا آنچه یعنی بسبب آنچه قَالُوا گفتند بعد از آن پیغمبر ما باید که بَلْ
يَدَاهُ بلکه دستهای او یعنی دستهای خدای مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وسیع
وپهن وگشاده وپهن شده اند میدهد چگونه که میخواهد ومراد دستی که مثل دست آدمی باشد نیست
چه اگر مراد آن باشد خدای مخلوق خواهد بود بلکه مراد اینست که مقدم ومؤخر وزیاد وکم میکند
وامر ویست بدا یعنی هرچه خواهد کند ومشیت یعنی خواهش چنانچه درسوره رعد پیغمبر ما باید که
يمحو الله ما يشاء ويثبت پس یعنی این امور نزد خدای موقوف است که از آن هرچه خواهد مقدم وهرچه
خواهد مؤخر میکند وخدا را دو علم است یکی علمی است که بفرشتگان وپیغمبران تعلیم کرده وآن البته
میشود وخود وفرشتگان وپیغمبران خود را دروغگو نمیکند ودیگر علمی است که پنهان است وهیچیک
از خلق را اطلاع بدان نداده از آن هرچه خواهد مقدم وهرچه خواهد مؤخر وهرچه خواهد محو

وهرچه

وهرچه خواهد اثبات میکند چنانچه درایه مذکوره وسوره فاطر گفته خواهد شد و[illegible]
دست گشاده خداست برافت ورحمت ومغفرت بر بندگان خدای وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا
مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وزیاد میکند بسیاری را از ایشان آنچه فرو فرستاده شده است
بسوی تو ای محمد یعنی قران مِنْ رَبِّكَ از صاحب وآفریننده ونعمت ورزق دهنده تو ای محمد
طُغْيَانًا وَكُفْرًا طغیانی وکفری یعنی قران طغیان وکفر بسیاری ایشان را زیاد
میکند وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وانداختیم
میان ایشان دشمنی وبغض تا روز قیامت ومثل این عبارت درین سوره گذشت كُلَّمَا
أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا هرچه بر افروختند آتشی از برای جنگ و
پیکار وخاموش کرد آنرا یعنی آن آتش را اللَّهُ خدای یعنی هرچه اراده کردند جباران ایشان
هلاک کردن آل محمد صلعم آنرا شکست داد خدای وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وسعی میکنند
در زمین برای فسادی واین عبارت نیز درین سوره گذشت وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
وخدای دوست نمیدارد فسادکنندگان را این دو آیه نازل شده است در شان یهودان وترسایان
واین دوم در شان آل محمد صلعم ودر شان یهودانی که مسلمان شده اند نازل
گشته پیغمبر ما باید که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ واگر بتحقیق که اهل کتاب
یعنی یهودان وترسایان آمَنُوا وَاتَّقَوْا الکفر را ایمان می آوردند وتقوی می
ورزیدند باطل میکردیم وبرطرف میساختیم عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ از ایشان گناهان
ایشانرا ومثل این عبارت در آل عمران گذشت وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ
وداخل میکردیم ایشانرا ببهشتهای نعیم واین از آن بهشتهاست که حق تعالی ذکر آنها
در قران فرموده که آن جنت عدن وجنت فردوس وجنت نعیم وجنت مأوا است و
ایزد تعالی بهشتهای دیگر هست که این بهشتها را در میان گرفته اند وبمؤمن عطا میکند خدای
هرکدام را که آن مؤمن خواهد وتنعم میکند در آن هر قسمی که خواهد وعلم اسبهای پیشانی
سفید دست وپا سفید در جنات نعیم جنت میکشید وکسی که روز هفتم ماه رمضان را روزه
دارد حق عز وجل او را ثواب چهل هزار شهید وچهل هزار صدیق میدهد در جنت نعیم وکسی
سوره انبیا بخواند رفیق جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم وکسی که مداومت بخواندن سوره

اما فضایل کسی از پس خدای که بر کنند حق تعالی ایشان را کن و داخل میکردانید در جنات نعیم وَلَوْ
اَنَّهُمْ و اگر ایشان یعنی اهل کتاب که مراد جهودان و ترسایان باشند اَقَامُوا التَّوْرٰیةَ
وَالْاِنْجِیْلَ وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ درست میداشتند توریة و انجیل و آنچه که
فرود آورده شد است بسوی ایشان از صاحب و آن پیغمبر و نعمت و رزق دهنده ایشان
یعنی ولایت و دوستی آل محمد صم را لَاَکَلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ میخوردند از بالای سر خود
یعنی باران وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر پاهای خود یعنی آنچه از زمین میروید یعنی
رزق ایشان وسیع میشد و آسمان و زمین برکات خود را بایشان میرسانیدند مِنْهُمْ
اُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَکَثِیْرٌ مِنْهُمْ سَاۤءَ مَا یَعْمَلُوْنَ یعنی از ایشان جماعتی است
روندهٔ میانه و بسیاری از ایشان بد چیزیست که میکنند پس بنا برین عبارت امت موسی ع هفتاد
و یک فرقه اند و هفتاد از آنها در دوزخند و یک فرقه در بهشتند و امت عیسی ع هفتاد و
دو فرقه اند هفتاد و یک از آنها در دوزخند و یک فرقه در بهشت بدلیل این آیه اعراف که وممن
خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و مراد از این امت محمد صم است پس درین
این مراد از عبارت منهم امة مقتصدة قومی از یهود که مسلمان شده اند و خدای ایشانرا
مقتصد نامیده و ایشانند که نجات می یابند چنانچه درین سوره در آیه انما ولیکم الله
گفته شد ولایت در حجة الوداع که حج آخرین بود از جمله ده حج که پیغمبر صم نا به بیرا امده بجا
آورده بود بر پیغمبر صم در روز جمعه در عرفات نازل شده و در منی نیز نازل گشته آنحضرت
از زیر مرد مرقیا میدان نمود و این دهم نیز در ولایت اول درشان علی ع و ولایت و
دوستی او و اوصیا که از اولاد او بند یعنی ائمه ع نازل شده و آیه دوم نیز در ولایت و دوستی علی
علیه السلم و آیه پنجم نیز در شان علی علیه السلم نازل گشته این اول و پنجم در وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله
از حجة الوداع برگشته بود نازل شده و در روز غدیر خم آنحضرت بمضمون این اول قیام
نمود و این اول چنین نازل شده که من ربک فی علی و تحریف یافته و سبب نزول
این اول آن بود که وقتی که پیغمبر صم مبعوث شد حق تعالی بوی فرمود که فضیلت وصی
خود را اظهار کن آنحضرت گفت که بار الها عربان قومی جفا کارند اگر من اظهار کنم
فضیلت اهل بیت خود را ایشان بمن نمی آرند پس حق تعالی این آیه سوره زخرف را

کرولاتحزن

ولا تحزن علیهم فرستاده آنحضرت سخنی چند درباره وصی خود ادا فرمود پس نفاق بهای مردم
افتاده و آیه سوره حجر که ولقد نعلم انک یضیق صدرک و آیه سوره انعام که فانهم لا یکذبونک تا
آخر نازل شد انگاه و هیچ سخنی در باب فضیلت علی ع نگفت تا آنکه ایزد تعالی آیه سوره الم نشرح
که فاذا فرغت فانصب خبر وفات آنحضرت داد پس آنحضرت فضیلت علی را آشکار اعلام کرد گفت
که هر کس را که من مولا ایم علی مولای اوست آنچه و ستد ار کسی را که دوست دارد او را و دشمن باشد کسی که
دشمن او باشد پس مردم ایشانرا گفتند بعد از آن فرمود که من انگیزم مردی را که دوست دارد خدا و رسول را
و خدا و رسول او را دوست دارند و گریزنده از جنگ نیست تا و اصحاب خود و اصحاب وی او را از جنگ
خبر رسانند و غیر این سخنان گفته بود لم سخنان خود و آیات قرآنی فضیلت اهل بیت خود را بمردم
القا میکرد مثل آیه سوره احزاب که انما یرید الله و آیه سوره انفال که واعلموا انما غنمتم و بعد از
آیه سوره بنی اسرائیل که وات ذا القربی حقه نازل شد پس در سوره حمعسق فرمود که قل لا اسئلکم
علیه اجرا و بعد از آن آیه سوره کورت که واذا الموؤدة سئلت فرود آمد و آیه سوره نحل و انبیا
که فاسئلوا اهل الذکر و در سوره نسا این آیه که اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و
آیه دیگر و لو ردوه الی الرسول نازل گشت و حق سبحانه واجبات خمس یعنی پنج چیز بر بندگان و ایشان
جدا در گرفتند و یکی را ترک کردند یکی از آنها نماز است مردم نمیدانستند که چگونه نماز کنند
جبرئیل ع فرود آمد گفت که خبر ده ایشانرا بوقتهای نمازشان و بعد از آن زکوة نازل شد
جبرئیل گفت که ای محمد خبر ده ایشانرا از زکوة شان آنچه خبر دادی از نماز شان و بعد از آن روزه
نازل شد و پیغمبر صم چون روز عاشورا میشد کس بدههای حوالی خود می فرستاد و آن روزه میگرفتند
پس روزه ماه مبارک رمضان نازل شد و بعد از آن حج نازل شد پس پیغمبر صم بعد از آنکه جمیع
شرایع را بقوم بیان کرده بود بسوی حج و ولایت و دوستی آل محمد صم از مدینه بحج رفت و جبرئیل
نازل شد گفت که خدا سلام میرساند و میفرماید که قبض روح هیچ پیغمبری نکردم مگر بعد از کامل
کردن دین و حجت خود و از آن بر تو دو فریضه باقی مانده که رسانیدن آن بامت احتیاج است
فریضه حج و فریضه ولایت و دوستی خلافت اهل بیت بعد از تو چون هرگز زمین را از حجتی
خالی نگذاشته ام و نگذارم و میفرماید که بیا تو حج با امت خود بجا آوری و هر کس که استطاعت حج
داشته باشد با تو حج کنند از اهل مدینه و اطراف و اعراب و تعلیم کنی چنانچه نماز را تعلیم کردی تا

وزکوة و روزه ایشان را جمیع شرایع را پس منادی آنحضرت ندا در داد که پیغمبر ص اراده دارد که حج
و تعلیم حج کند شما را چنانچه تعلیم کرد شرایع دین شما را پس آنحضرت بیرون رفت و مردم با او بیرون
رفتند گوش بوی داشتند که ببینند که چه میکند که ایشان نیز چنان کنند پس با ایشان حج کرد و
حاجیان هفتاد هزار کس یا زیاده بودند بعدد اصحاب موسی ع که بیعت هرون از ایشان گرفت
و ایشان عهد او شکستند پیروی گوساله و سامری کردند و این نیز بعینه چنان شد و بعد از حج
در عرفات وقوف فرمود ولایت و دوستی ائمه ع چنانچه گفته خواهد شد و اینها این سوره
که انما ولیکم الله و الیوم اکملت لکم دینکم نازل گردید و کمال دین و ولایت و دوستی علی ع شد و امر کرد
خدای پیغمبر ص را بولایت علی ع و چون در حجة الوداع آیه انما ولیکم الله و در سوره نسا اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و در سوره توبه ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله
ولا المؤمنین ولیجة فرود آمد گفتند که یا رسول الله اینها مخصوص بعضی از مؤمنان یا همه ایشان را
عام است پس حق تعالی به پیغمبر ص فرمود که اولی الامر ایشان و ولایت امیر المؤمنین و ذریه او ص را
با ایشان تعلیم و تفسیر دوستی و ولایت آنها چنانچه ایشان را کن چنانچه نماز و زکوة و روزه و حج
ایشان را تفسیر و بیان و این قصه چنانچه چنان بود که حق تعالی چنانچه الحال گفته و پیغمبر ص در عرفات
وحی فرستاد که ای محمد اجل تو نزدیک شده است تسلیم کن آنچه در نزد تست از علم و میراث علوم پیغمبران
و باقی حجتها و تابوت و جمیع آنچه در نزد تست از علامتهای پیغمبران بوصی و خلیفه خود علی ابن
ابیطالب او را برای مردم تعیین عهد و پیمان و بیعت او را تازه کن و بمردم بگوی که هر کس را که
من مولایم علی مولای اوست که من هیچ پیغمبری را قبض روح نکردم مگر بعد از کامل کردن دین خود
و تمام کردن نعمت خود بدوستی و ولایت اولیای خود و دشمنی دشمنان خود و اینکه ادم زمین را
بی قیمی که بر خلق من حجت باشد پس امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و ولی خود و مولای هر مؤمنی
از مرد و زن و آن بنده من علی ابن ابی طالب است چنانچه در این سوره فرمود که الیوم اکملت لکم
دینکم تا آخر آیه پس چون امر از خدای رسید و آیه انما ولیکم الله نازل شد [illegible] بر آنحضرت شاق
آمد و دلتنگ شد و ترسید که قریش او را بدروغ نسبت دهند و مردم از دین برگردند و گویند که آنچه
میگوید از جانب خدا نیست و از خود میگوید و در این باب بر آنحضرت طغیان و در نزد چه عداوت
ایشان را باعلی ع بیان است پس رجوع بخدای عز و جل کرد گفت ای پروردگار که عهد امت من بجاهلیت

تازه است

تازه است و هرگاه این معنی را در شان پسر عم خود با ایشان خبر دهم هر کس سخنی خواهد گفت و از
جبرئیل ع درخواست که از خدای درخواهد که او را از شر مردم نگاه دارد و انتظار داشت که آیه
محافظت خدای نازل سازد و در آن باب تاخیر کرد تا در منی بمسجد خیف رسید جبرئیل در آن
مسجد آمد امر کرد که عهد مذکور را بجای آورد و علی ع را از برای مردم تعیین کند و آیه محافظت
خدای نیاورد و چون سیزدهم ذیحجه شد در منی حق تعالی سوره نصر را که اذا جاء نصر الله والفتح
نازل فرمود آنحضرت جمعیت کرده خطبه خواند و در آن خطبه گفت که ای گروه مومن در میان شما
کتاب خدای و ذریه خود را گذاشتم و قیام و ولایت علی ع را از ترس مردم ننمود پس قومی از صحابه
گفتند که محمد میخواهد که امامت را در میان اهل بیت خود قرار دهد پس چهار کس یکجا رفته داخل
کعبه شدند عهد با یکدیگر کردند و نوشتند در میان یکدیگر نوشتند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود امامت
را هرگز با اهل بیت او نگذارند پس حق تعالی آیه سوره زخرف را که ام ابرموا امرا فانا مبرمون تا آخر
آیه دوم نازل ساخت پیغمبر ص از مکه بجانب مدینه بیرون رفته چون بکراع الغمیم که در میان مکه و مدینه
است رسید جبرئیل ع آمد تا خبر انجاب خدای آورده بود امر و آیه انما ولیکم الله را نازل کرده آیه
محافظت خدای نیاورد آنحضرت گفت که ای جبرئیل من میترسم که قوم من مرا بدروغ نسبت دهند و
سخن مرا در شان علی قبول نکنند و کوچ کرده چون بغدیر خم یک فرسخی جحفه رسید پنج ساعت از
روز پنجشنبه گذشته جبرئیل آمد و آیه زجر و محافظت خدای و تاکید نازل ساخت آنحضرت را اعلام
تعذیب او اگر تبلیغ رسالت نکند و گفت حق تعالی سلام میرساند و میفرماید که یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک تا آخر آیه پس آنحضرت نزد جحفه در غدیر خم نزد مسجد [illegible] بولایت علی ع قیام
فرمود چنانچه الحال گفته خواهد شد و نیز در وقتی که پیغمبر ص در مدینه بود پیش از حجة الوداع جماعتی
از قریش بخدمت پیغمبر آمدند گفتند که برای ما کسی نصب کن که بعد از تو هدایت یابیم و گمراه نشویم مثل
بنی اسرائیل که گمراه شدند بعد از موسی چه حق تعالی فرمود که انک میت و انهم میتون و این آیه در سوره
زمر است یعنی ای محمد تو و ایشان میمیرید و ما طمع نداریم که عمر تو در میان ما مثل عمر نوح شود و
بدانیم که الحال [illegible] کافی نیست آنحضرت جواب داد که عهد شما بزمان جاهلیت نزدیک است و در میان
قوم حسود دیده و میترسم که اگر این کار بکنم قبول نکنید لیکن در خانه هر کس که امشب طالع شود [illegible]
ظاهر شود او صاحب خواهد بود پس چون آنحضرت نماز خفتن گذارد و بخانه رفت ستاره بخانه علی

افتاد که مدینه و اطراف مدینه روشن ساخت و چهار پاره شد هر پاره بکوهی افتاد ای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
چنانچه در سوره نجم انشاء الله تعالی گفته خواهد شد پس چون حق تعالی به پیغمبر صلعم وحی فرستاد که بازوی علی را بلند
کن گفت یا جبرئیل میترسم که دلهای قوم متفرقه بهم رسد پس حق تعالی این آیه را در وقتی که از حجة الوداع باز
گشت با ابن مسعود گفت که اجل من نزدیک رسیده و خبر مرگ من بمن داده شد بعد از من چه کس از برای غم
خواهد بود ابن مسعود یک یک مردم را شمرد آنحضرت گریست گفت که نوحه کنان بر تو نوحه کنند چرا علی بن
ابی طالب بر همه خلق مقدم نساختی آنگاه این آیه نازل شد پس میفرماید که یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک ای پیغمبر برسان آنچه فرود آورده شده است بسوی تو از صاحب امر تو
و نعمت و رزق مردم هند تو در شأن علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته پس اگر نکنی پس
نرسانیده باشی پیغمبری او را یعنی خدا را پس وعده داد پیغمبر صلعم را که تبلیغ این رسالت کند یا آنکه او را عقوبت
و عذاب خواهد کرد پس اگر آنچه امر آن شده تبلیغ نمیکرد و عمل او باطل میشد و هر کسی که ولایت او از دنیا رود
عمل او باطل شود آنگاه میفرماید که ایا از مردم میترسی والله یعصمک من الناس و خدای
نگاه میدارد ترا از مردم از آنچه در منی مکروه تو بود پس این بشارت را در وقتی که آنحضرت رحلت
میفرمود تغییر نکرد بعد از این آیه حجتی چرا این آیه را و بر طرف کرده هر تغییر را عصا منی خدای از برای او
پس آنحضرت بیان امر خدای کرد لیکن قریش آنچه خواستند بعد از وی کردند و اما پیش از این آنحضرت
تغییر میفرمود ان الله لا یهدی القوم الکافرین بتحقیق که هدایت نمیکند
قوم کافران را چون حق تعالی آنحضرت را باظهار امر امامت علی ع باین آیه در غدیر خم امر فرمود و حتی
الحال گذشت اوایل قوم بجحفه نزدیک رسیده بودند جبرئیل با آنحضرت امر کرد که هر کس را که پیش رفته باز
گرداند و هر کس را که در عقب مانده در آنجا نگاه دارد تا علی را از برای مردم تعیین کند و بوی خبر داد که
خدای او را از شر مردم نگاه میدارد پس چون آیه محافظت خدای نازل شد پیغمبر صلعم منادی را فرمود که
ندا کند مردم را بنماز جماعت و فرمود که پیش رفتگان را باز گردانند و پس ماندگان را نگاه دارند و از جای
داشته در شد با مر جبرئیل در پهلوی مسجد غدیر فرود آمده و فرمود تا سنگها بهم نهند منبر نصب کردند
تا بر مردم مشرف باشد و مردم رفته باز گشتند و پس ماندگان را در آن مکان نگاه داشتند پس آنگاه
بر آن سنگها بر آمده خطبه خواند و بروایتی چونکه این آیه نازل شد آنحضرت سه روز صبر کرده بر آن
مردم اظهار نکرده میرفت تا منزل جحفه که مسعاست رسید و در غدیر خم فرود آمده بصحابه فرمود

